ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد اول: مقدمه

علامه سید هاشم بحرانی

با مقدمه ابوالحسن عاملی نباطی فتونی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر روایی البرهان

نویسنده:

هاشم البحرانی

ناشر چاپی:

نهاد کتابخانه های عمومی کشور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر روایی البرهان جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:بحرانی،هاشم بن سلیمان، - ۱۱۰۷؟ق.

عنوان قراردادی:البرهان فی تفسیر القرآن .فارسی

مرآه الانوار و مشکاه الاسرار فی تفسیر القرآن .فارسی

عنوان و نام پدیدآور:ترجمه تفسیر روایی البرهان / نویسنده تفسیر سیدهاشم بحرانی؛ مترجمان رضا ناظمیان، علی گنجیان و صادق خورشا.

مشخصات نشر:تهران: کتاب صبح: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری:ج.

شابک:۰ ۱۶۰۰۰۰ ریال : دوره : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۲-۲ ؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۱-۵ ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۳-۹ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۵-۳ : ؛ ج.۴: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۶-۰ ؛ ج.۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۷-۷ ؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۲۹-۱ : ؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال : ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۳۰-۷ : ؛ ۱۸۰۰۰۰ریال: ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۳۹-۰ : ؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج.۹: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۹۸-۴۰-۶

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فیپا).

یادداشت:ج. ۳ - ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت:ج. ۷ - ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت:ج.۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت:ج.۸ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:ج.۱. مقدمه با عنوان مرآت الانوار و مشکات الاسرار/ تالیف ابوالحسن ابن محمد طاهر عاملی نباطی فتونی.- ج.۲. سوره حمد و بقره.- ج.۳. البرهان فی تفسیرالقرآن/ تالیف هاشم بن سلیمان بحرانی.- ج.۴. انعام، اعراف، انفال و توبه.- ج.۶.

کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان و شعراء.- ج.۷. نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر، یس، صافات، ص، زمر.- ج.۸. سوره های غافر، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح، حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه و صف.-ج.۹. سوره های جمعه تا ناس.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۲ق.

شناسه افزوده:ناظمیان، رضا، ۱۳۴۱ -، مترجم

شناسه افزوده:گنجیان خناری، علی، ۱۳۴۷ -، مترجم

شناسه افزوده:خورشا، صادق، ۱۳۳۳ -، مترجم

شناسه افزوده:شریف، ابوالحسن بن محمدطاهر، - ۱۱۳۸ق. . مرآه الانوار و مشکاه الاسرار فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده:نهاد کتابخانه های عمومی کشور

رده بندی کنگره:BP۹۷/۳/ب۳ب ۴۰۴۱ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی:۱۹۰۶۷۵۲

ص:۱

اشاره

ترجمه

تفسیر روایی البرهان

جلد اول: مقدمه با عنوان

مرآت الانوار و مشکات الاسرار

مؤلف تفسیر: علامه سید هاشم بحرانی

مقدمه از: ابوالحسن ابن محمد طاهر عاملی نبّاطی فتونی

از مشاهیر قرن دوازدهم

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:۳

فهرست مطالب

باب دوّم: خداوند متعال در بسیاری از آیات با عبارات یا توصیفاتی سخن می گوید که برحسب ظاهر بر زمان قبل از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله یا امت‌های گذشته صدق می کند اما به حسب تأویل و باطن، هر کس از این امت که این خطاب یا وصف بر او مصداق داشته باشد، با توجه به موضعی که نسبت به امامت و ولایت دارد اگر چه در آن زمان نبوده باشد مراد این سخن خواهد

ص:۶

مقدمه ناشر

ص:۹

اهل بیت ـ علیهم السلام ـ

مفسران انحصاری و راستین قرآن کریم

قرآن عظیم ترین معجزه الهی و گرانسنگ ترین هدیه خداوند به بشریت است. بدون تردید همه آدمیان به جز مخاطبان اصلی این کتاب یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از فهم عظمت و ابعاد و اعماق محتوایی آن عاجز و ناتوانند. در نوردیدن این اقیانوس فراخناک و بی کرانه علم و حکمت و معرفت و معنویت، از هیچ دریانوردی، و غواصی در اعماق تو در توی آن، جز از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که عِدل و شریک قرآنند، ساخته نیست. آن که گمان برد بی مراجعه به اهل بیت علیهم السلام و بدون تمسک به آموزه های نورانی آنان از عهده چنین کاری بر می آید، خویش را در معرض ناکامی و بلکه هلاکت قرار داده است.

قرآن خود نیز این مهم را خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله متذکر شده است:

ـ و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس(۱)

ـ قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم تبیین و تفسیر کنی.

بر اساس آیه فوق، یکی از وظایف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبیین و تفسیر قرآن برای مردم است. در آیاتی دیگر نیز از تعلیم قرآن به مردم توسط رسول

۱- [۱] - نحل/۴۴.

الله صلی الله علیه و آله سخن رفته است. ازجمله:

ـ کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکّیکم و یعلّمکم الکتاب و الحکمه و یعلّمکم ما لم تکونوا تعلمون(۱)

ـ در میان شما رسولی فرستادیم تا آیات ما را برای شما تلاوت کند و به شما قرآن و حکمت و آن چه را که نمی دانید، بیاموزد.

علاوه بر آیات فوق ده ها روایت بر شأن انحصاری اهل بیت علیهم السلام در امر تفسیر قرآن تاکید کرده اند که در ذیل به چند روایت آن اشاره می کنیم:

ـ منصور بن حازم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، همانا خدا برتر و بزرگ تر از این است که به خلقش شناخته شود، بلکه مخلوق به خدا شناخته شود. فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که بداند برای او پروردگاری است، سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خرسندی و خشم است و خرسندی و خشم او جز به وسیله وحی یا فرستاده او معلوم نشود. و کسی که بر او وحی نازل نشود، باید که در جستجوی پیغمبران باشد و چون ایشان را بیابد باید بداند که ایشان حجت خدایند و اطاعتشان لازمست. من به مردم (سنی مذهبان) گفتم: آیا شما می دانید که پیغمبر حجّت خدا بود در میان خلقش؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیغمبر در گذشت، حجت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و تفویضی مذهب و زندیقی که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بر مردان، در مجادله به آن استدلال می کنند (و آیات قرآن را به رأی و سلیقه خویش بر معتقَد خود تطبیق می کنند) پس دانستم که قرآن بدون قیّم (سرپرستی که آنرا طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجّت نباشد و آن قیّم هر چه نسبت به قرآن گوید حق است. پس به ایشان گفتم: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می دانست، عمر هم می دانست، حذیفه هم می دانست، گفتم تمام قرآن را؟ گفتند: نه، من کسی را ندیدم که بگوید کسی جز علی علیه السلام تمام قرآن را می دانست و چون مطلبی میان مردمی باشد که این گوید: نمی دانم و این گوید نمی دانم و این (علی بن

۱- [۱] - بقره/۱۵۱.

ابیطالب) گویـد می دانم، پس گواهی دهم که علی علیه السـلام قیّم قرآن باشـد و اطاعتش لازم است و اوست حجّت خدا بعد از پیغمبر بر مردم و اوست که هر چه نسبت به قرآن گوید حق است، حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.(۱)

ـ امـام بـاقر علیه السـلام فرمود: ای گروه شـیعه بـا سوره «انا انزلنا» با مخالفین خودتان محاجّه کنیـد تا پیروز شویـد. سوگنـد به خداونـد، این سـوره حجّت خداونـد بر مخلوقـات است بعـد از رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و این سوره سـرور دین شـما و نهایت علم ماست. ای گروه شـیعه با اول سوره :«حم و کتاب مبین، ما این کتاب را در شب مبارکی نازل کردیم، ما بیم دهنـده هستیم»؛ بـا مخـالفین خود مقـابله کنیـد . این مخصوص ولاه امر بعـد از رسول اکرم صـلی الله علیه و آله است؛ ای گروه شـیعه، خداونـد می فرمایـد: «هیـچ امتی نیست مگر اینکه درآن بیم دهنـده ای وجود داشـته است.» گفته شـد: ای ابا جعفر آیا نذیرش پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بود؟ فرمود: درست گفتی، آیا از پس بعثت ایشان نـذیر دیگری در سـطح جهان بود در حالی که ایشـان زنـده بودنـد، گفت: خیر؛ فرمود: آیا به نظر تو، آن که را ایشان فرسـتد نـذیرش می گردد ، همان گونه که خـداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برای نذیر بودن برانگیخت، گفت : البته، فرمود: پس همین طور پیامبر فوت نکرد مگر اینکه فرسـتاده ای به عنوان نذیر قرار داد. سائل گوید: اگر بگویم خیر قرار نداده، در این صورت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله تمام نسل های بعـدی را ضایع نموده است (چون فرصت هـدایت شدن را نخواهند داشت). پس گفت: آیا قرآن به عنوان نذیر برای مردم بعـد کـافی نیست؟ فرمود: بلی ولی اگر مفسری برای آن بیابنـد (زیرا بـدون تفسـیر صـحیح، هر کس قران را به گونه ای تفسیر می کنـد و باعث اختلاف و گمراهی بیشتر می شود). سائل گفت: آیا پیامبر آن را تفسـیر نکرده است؟ امام فرمود: البته برای یـک نفر تفسـیر کرده و آن گـاه شـأن آن فرد را برای امتش روشـن کرده است و آن فرد علی بن ابی طـالب علیه السـلام است.(۲)

ص:۱۳

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۸ – ۱۶۹.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، باب حجت ، ح ۶.

ـ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا خدا ما را پاک و معصوم قرار داد و ما را شاهد و گواه بر خلق خود و حجّت در روی زمین گردانید، و ما را با قرآن کریم و قرآن کریم را با ما قرار داد که ما از قرآن و قرآن از ما جدا نمی شود.(۱)

ـ ابوبصیر گوید: امام باقر علیه السلام این آیه (قران آیاتی روشن است در سینه های کسانی که به آنها علم داده شده) را قرائت نمود و سپس فرمود: به خدا ای ابا محمد! خدا نفرمود: قرآن آیه هایی است میان دو جلد قرآن (تا مردم گویند قرآن که حجّت خداست بر ما، همین آیات میان دو جلد یعنی از صفحه اول تا صفحه آخر است و محتاج به امامی که آن را تفسیر کند نمی باشیم). عرض کردم: قربانت گردم، کیانند (دانشمندانی که حقایق قرآن در سینه آنهاست) ایشان؟ فرمود: توقع می رود که جز ما چه اشخاصی باشند؟!(۲)

ـ امام باقر علیه السلام: جز اوصیاء پیغمبر کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست.(۳)

ـ زید شحّام روایت می کند که قتاده بر امام باقر علیه السلام وارد شد. حضرت علیه السلام از او پرسید، تو فقیه بصره ای؟ قتاده پاسخ داد: چنین می گویند. حضرت علیه السلام فرمود: مطلع شده ام که تو قرآن را تفسیر می کنی. قتاده گفت: بله. امام علیه السلام فرمود: قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر می کنی، هم خویش را هلاک کرده ای و هم دیگران را و اگر به نقل از رجال و افراد دیگری تفسیر می کنی، باز هم خود را هلاک کرده ای و هم دیگران را. وای بر تو قتاده! قرآن را منحصرا آنها می فهمند که مخاطبان (اصلی) قرآنند (یعنی اهل بیت علیهم السلام).(۴)

ـ ابن عباس روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اجتماع مردم بر منبر رفت و فرمود: ای گروه مؤمنان ... خداوند قرآن را بر من نازل کرد، هر کس

۱- [۱] - وسائل الشیعه ، ج ۲۷، ص ۱۷۸.

۲- [۲] - همان، ص ۱۸۰.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص۲۳۲.

۴- [۴] - امالی شیخ صدوق، ص ۱۲۱ — ۱۲۲.

با آن مخالفت کند گمراه است و هر کس علم (تفسیر) آن را در نزد غیر علی علیه السلام جوید، هلاک شده است.(۱)

ـ امام صادق علیه السلام: قرآن مَثَل هایی برای اهل دانش ـ نه غیر آنان ـ است، برای گروهی که قرآن را چنان که شایسته آن است تلاوت می کنند و آنها کسانی هستند که به قرآن ایمان می آورند و آن را می شناسند. و اما بر غیر آنان، قرآن سخت مشکل و از دسترس دل های شان دور است، از این روست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی که هیچ چیزی دورتر از دل های این قبیل اشخاص نسبت به تفسیر قرآن نیست. در این قرآن، همه مردم ـ مگر کسی که خدا بخواهد ـ سرگردانند. پس از آن فرمود: «و اگر آن را به رسول صلی الله علیه و آله و اولی الامر خویش ارجاع می دادند، قطعاً کسانی از آنان (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولواالامر علیهم السّلام) قرآن را در می یابند» ولی غیر آنان هرگز آن را نمی دانند.(۲)

ـ رسول الله صلی الله علیه وآله در خطبه اش در روز غدیر فرمود: مردم! در قران تدبر کنید و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن و نه متشابهات بنگرید، اما به خدا سوگند هرگز کسی جز آن که اکنون دستش در دست من است (امیرالمؤمنین علیه السلام) قادر به تبیین نواهی و تفسیر و توضیح آیات آن نیست.(۳)

ـ امام صادق علیه السلام در گفتگویی با عمرو بن عبید به او فرمود: وظیفه مردم آن است که قرآن را آن گونه که نازل شده است قرائت کنند و هرگاه به تفسیر آن محتاج شدند منحصرا به ما و به سوی ما روانه شوند.(۴)

ـ امام صادق علیه السلام : هر کس قرآن را بر اساس دیدگاه خود تفسیر کند اگر به صواب رود، اجری ندارد و اگر به خطا رود، از پرتگاهی دورتر از آسمان

ص:۱۵

۱- [۱] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۶.
۲- [۲] - وسائل الشیعه، ج ۲۷ ، ص ۱۹۰.
۳- [۳] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۳ – ۱۹۴.
۴- [۴] - وسائل الشیعه، ج ۲۷،ص ۲۰۲.

سقوط کرده است.(۱)

ــ امام باقر علیه السـلام : در قرآن مثل هایی برای مردم آورده شـده و به پیامبر خطاب شـده است که تنها ما آن را می فهمیم و جز ما علم آن را ندارد.(۲)

از روایات فوق به وضوح در می یابیم که کسـی جز اهل بیت علیهم السـلام شأن مفسـر بودن را برای قرآن ندارد و اگر کسانی می خواهند دست به توضـیح و تشـریح آیات قرآن بزنند، لاجرم باید با اسـتمداد از آموزه های قرانی و تفسیری آنان بدین امر اقدام نمایند، در غیر این صورت، بدون شک دچار گناه بزرگ تفسیر به رأی خواهند شد.

در همین جـا بایـد به نظریه تفسـیر قرآن به قرآن اشـاره کنیم که مـدعی است برای فهم مقاصـد قرآن نیـازی به منبعی جز خود قرآن نیسـت و مفسـر می توانـد در تفسـیر هر آیه ای بـا مراجعه به آیـات دیگر قرآن، مقصـود و مفـاد آن را دریابـد. مهمـترین اسـتدلال مدافعان این نظریه آن است که قران خود را «کتاب مبین» و «تبیانا لکل شـئ» توصـیف و معرفی می کند؛ با این لحاظ اگر سـخن از نیـاز به منبعی دیگر غیر از خود قرآن به میان آیـد، نافی این توصـیفات می باشـد. پاسـخ این اسـتدلال با توجه به آیات و روایات ذکر شده در فوق بسـی روشن است و آن این که، بله قرآن کتاب مبین و تبیانا لکل شـئ است اما در پرتو و به انضـمام تعالیم و آموزه های مفسران و معلمان حقیقی قرآن که اهل بیت علیهم السلام هستند. همان گونه که دیدیم، هم قرآن و هم ده ها روایت بر نقش اهل بیت علیهم السلام در تبیین و تفسیر قرآن تصریح می کنند و به صراحت بر این گمان که بدون مراجعه به آنان می توان به تفسیر قرآن دست یازید، خط بطلان می کشند.

در اصول کافی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

ــ ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الاکفر(۳)

ص:۱۶

۱- [۱] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۲.
۲- [۲] - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۵.
۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۶۳۲.

ـ کسی بعضی از قرآن را بر بعضی دیگر از آن نزده جز آن که کافر شده است.

همین روایت را شیخ صدوق نقل کرده و از استاد خود می پرسد: مقصود از زدن بعضی از قرآن بر بعض دیگر چیست؟ استاد جواب می دهد: یعنی این که شخص در تفسیر آیه ای با تفسیر آیه ای دیگر جواب گوید.(۱)

در اینجا باید نکته ای را یادآور شویم که مرجعیت انحصاری اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن بدان معنا نیست که بدون مراجعه به احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام قادر به درک هیچ معنا و مفهومی از قرآن و آیات آن نیستیم. پاره ای از آیات قرآن از مفهومی صریح و روشن برخوردارند و برای هر آشنای به زبان عربی قابل درک است اما در مقابل، پاره ای دیگر از آیات واجد ابهام و تعقید و یا در زمره متشابهات بوده که نیاز به تفسیر و تبیین دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می فرماید:

ـ خداوند قرآنش را سه گونه قرار داد: گونه ای از آن را عالم و جاهل می فهمند. گونه ای دیگر را جز آن که ذهنی روشن و ادراکی لطیف و قدرت تشخیصی درست دارد و خداوند سینه اورا گشاده برای درک حقایق اسلام قرار داده نمی فهمد و گونه سوم را جز خداوند و فرشتگان و راسخان در علم (اهل بیت) در نمی یابند. خداوند از آن رو قرآنش را چنین قرار داد تا اهل باطلی که بر میراث رسول الله مستولی شدند، ادعای فهم قرآن و دارا بودن دانش تفسیر آن را که خداوند آنها را از آن بهره مند نکرده است، نکنند .(۲)

با توجه به روایت فوق و دیگر روایات باید مسئله را چنین جمع بندی نمود که فهم جامع قرآن و اشراف بر همه ابعاد و زوایای ظاهری و باطنی آن و رسوخ به اعماق آن در انحصار اهل بیت علیهم السلام بوده و تنها با مراجعه به آموزه های آنان می توان به این فهم و اشراف و رسوخ نزدیک شد و اگر کسی بدون رجوع به اهل

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۹۰ـ البته در این که بعضا مفهوم آیاتی از قرآن با مراجعه به آیاتی دیگر روشنتر می شود، بحثی نیست اما این که با این شیوه می توان به تفسیر و فهم همه آیات و کل قرآن و ظاهر و باطن و اعماق آن نائل شد، سخنی بدون دلیل است.

۲- [۲] - وسائل الشیعه، ج ۲۷ ، ص ۱۹۴.

بیت علیهم السلام مدعی فهم و تفسیر کلیت قرآن و بهره برداری شایسته و عاری از تعارض و تناقض و بطلان و بد فهمی باشد، ادعای گزافی کرده و خویش و دیگران را در معرض هلاکت قرار داده است.

اکنون با این مقدمه می توان به اهمیت تفاسیر روایی و از جمله تفسیر البرهان که جامع ترین تفسیر روایی موجود است پی برد.

محدث جلیل القدر علامه سید هاشم بحرانی با مراجعه به تفاسیر روایی و دیگر منابع و مصادر روایی شیعه، به ارائه تفسیر مأثوری جامع و مستند به بیانات و سخنان و توضیحات اهل بیت علیهم السلام در باره و یا مرتبط با آیات قرآن پرداخته است و دریایی عظیم از معارف وحیانی را در اختیار جویندگان و تشنگان این معارف قرار داده است.

خواننده و مراجعه کننده به این تفسیر باید پیشاپیش از چند نکته آگاه باشد:

۱.روایات جمع آوری و منظم شده در این تفسیر از جهت چگونگی ربط آنها با آیات، عمدتا دو دسته اند.

الف: روایاتی که صریحا در تفسیر آیه ای از معصومین علیهم السلام صادر شده است.

ب: روایاتی که ظاهرا در مقام تفسیر آیه ای نبوده اند اما از محتوایی برخوردارند که به فهم و تفسیر آیه کمک می کنند و یا آن که اطلاعات بیشتری در باره آیه در اختیار خواننده می گذارند.

۲. روایات موجود در تفسیر از جهت چگونگی توضیح و تفسیر آیات نیز دو دسته اند:

الف: بعضی از روایات معنای ظاهری آیه را توضیح می دهند و از مفهوم آن رفع ابهام می کنند.

ب: بعضی از روایات، ناظر به معنای باطنی آیه ای هستند و این به مفهوم نفی معنای ظاهری آن نیست. به عنوان مثال در ذیل آیه «فلینظر الانسان إلی طعامه»(۱)

۱- ۱ - عبس/۲۴.

این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است که راوی از ایشان می پرسد: مقصود از طعام چیست؟ امام علیه السلام می فرماید: مقصود علمش (غذای روحی و فکری) است که از چه کسی می گیرد (آیا از منبعی درست و صحیح می گیرد یا منبعی باطل). این تفسیر از امام علیه السلام به معنای نفی مفاد ظاهری آیه که می گوید انسان باید به خوراکش نگاه کند که چگونه خداوند آن را برای وی با ریزش آب از آسمان و شکافتن زمین و رویاندن گیاهان و ... فراهم می کند، ندارد.

ج: بعضی از روایات مصداقی از مصادیق متعدد یک آیه را توضیح می دهند و این بدان معنا نیست که تفسیر آیه منحصر به همین یک مصداق است و نمی توان مصادیق دیگر آیه را که به اقتضای مطلق یا عام بودن آیه می توان از آن استنباط نمود، جزء مفاد آیه دانست. به عنوان نمونه در تفسیر آیه «الذین یؤمنون بالغیب»(1) این روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود از غیب، ایمان به حقانیت و تحقق قطعی قیام حضرت مهدی (عج) است. این تفسیر از غیب تنها یکی از مصادیق غیب است. این واژه مصادیق دیگری دارد که بعضی از روایات دیگری که در تفسیر این آیه آمده اند به آن مصادیق نیز اشاره کرده اند. در سیزدهمین روایتی که به نقل از تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام در ذیل همین آیه آمده است، می خوانیم: مقصود از ایمان به غیب، ایمان به آن چه که از حواس آدمی غایب است، مثل قیامت و حساب و بهشت و جهنم و وحدانیت خداوند و سایر آن چه که با حس و مشاهده قابل درک نیست، می باشد.

۳. در تفسیر بعضی از آیات نیز هیچ روایتی ذکر نشده است و این بدان معناست که یا ائمه علیهم السلام روایتی به دلیل وضوح معنای آیه یا به ادله دیگر در تفسیر آیه نفرموده اند و یا آن که فرموده اند اما به دست ما نرسیده است و یا آن که در منابع موجود بوده است اما از دسترس مؤلف محترم به دور مانده است.

۴. روایاتی نیز در منابع روایی ما موجود است که به نحوی با آیه ای از آیات مرتبط است و جا داشته است که در ذیل آن آیه آورده شود اما گویا مؤلف به آن

۱- ۲ - بقره/۳.

وقوف نیافته است.

۵. در نقل پاره ای از روایات از تفسیر علی بن ابراهیم، مؤلف نام امامِ گوینده حدیث را نیاورده است و مستقیما از علی بن ابراهیم نقل می کند. شواهد دال بر این مطلب است که روایت مزبور سخن و رأی علی بن ابراهیم نیست بلکه حدیث امام علیه السلام است.

۶. آیا همه روایاتی که در این تفسیر آمده است صحیح و معتبر می باشد؟ بدون شک چنین نیست و این ادعا را شاید نتوان در باره هیچ کتاب روایی و حدیثی نمود اما باید در همین جا متذکر شویم که دو رویکرد نسبت به صحت و عدم صحت روایات وجود دارد:

الف: رویکرد مشهور علما و محدثان و فقهای شیعه از آغاز تا کنون که صحت یک روایت را منحصر در کامل بودن و قابل اعتماد بودن سلسله راویان آن روایت نمی دانند بلکه اگر حدیث و روایتی در کتب شناخته شده و متداول بین علمای شیعه آمده باشد و مضمون آن با شواهد و قرائنی چون عدم مخالفت با قرآن و عقل قطعی و روایات دیگر و پیدا کردن شواهدی از قرآن و روایاتی دیگر در تایید آن و یا بلندی مضمون و دیگر شواهد و قرائنی که در کتب مربوطه ذکر شده است، تایید شود و ما وثوق و اطمینان به درستی مضمون آن پیدا کنیم، هرچند واجد سلسله سند کامل و درست و معلوم نباشد، آن روایت را معتبر دانسته و به آن در مقام نظر و یا عمل ترتیب اثر می دادند.

ب: رویکرد غیر مشهور که صحیح بودن روایات را منوط به داشتن سلسله سند کامل و صحیح می داند.

به ادله مختلفی که جای بحث آن در این مجالِ محدود نیست، رویکرد اول منطقی و قابل قبول است. پذیرش رویکرد دوم به مفهوم بی اعتبار دانستن حجمی عظیم و بلکه اکثریت روایات و احادیث شیعه حتی در کتب معتبری چون کافی است که التزام به چنین نتیجه ای، پیامدهای سهمگینی برای معارف اسلامی و شیعی خواهد داشت. به عنوان نمونه، اولین باب از ابواب اصول کافی اثر عالم جلیل القدر مرحوم کلینی باب عقل و جهل است که ۳۴ روایت در آن آمده است که اغلب جزء

عالی ترین روایات شیعه در نزد همگان به شمار می روند و پیوسته در دفاع از عقل و عقلانیت مورد استناد مشرب های گوناگون فکری در حوزه تشیع قرار می گیرند و این درحالی است که بر اساس رویکرد دوم، تنها دو روایت فرعی و کم اهمیت از ۳۴ روایت ذکر شده، صحیح و معتبر می باشند.

و یا آن که بر اساس رویکرد دوم باید بیش از نود درصد کل میراث حدیثی شیعه را غیر معتبر دانست. آیا حقیقتا می توان به چنین لوازم و نتایجی تن در داد؟

بر این اساس، شاکله کلی و اکثریت قاطع روایات موجود در تفسیر البرهان که از کتب معتبر و متداول در بین شیعه نظیر کتب اربعه، بصائر، محاسن، خصال، علل الشرایع، امالی صدوق، کمال الدین، امالی مفید، تفسیر عیاشی، تفسیر علی بن ابراهیم، تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام، مناقب ابن شهرآشوب و ... نقل شده است، معتبر و موثوق به است.

اما نباید انکار کرد که بعضا روایات غیر معتبری نیز در بین این روایات یافت می شود که صدور آن از اهل بیت علیهم السلام یا منتفی و یا شدیدا مورد تردید است که شاید دلیل نقل آن در این تفسیر، اصرار مؤلف بر جمع آوری همه روایات موجودِ مرتبط با یک آیه بوده است نه آن که الزاماً مؤلف قائل به صحت آن بوده است.

به عنوان مثال در روایت پنجم در ذیل آیه اول سوره نساء، این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حوّا از دنده کوچک آدم علیه السلام خلق شد و خداوند در جای آن دنده، گوشت رویانید و این در حالی است که در دهمین روایت ذکر شده در ذیل همین آیه، حدیثی آمده است که راوی می گوید، از امام باقر علیه السلام پرسیدم خداوند حوا را از چه چیزی آفرید؟ حضرت پرسید: مردم در این باره چه می گویند؟ راوی گفت: مردم می گویند خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم آفرید. حضرت فرمود: دروغ گفته اند. آیا خداوند ناتوان از این بود که حوّا را از غیر دنده آدم خلق کند... پدرم از پدرانش و آنها از رسول الله صلی الله علیه و آله برای من روایت کرده اند که خداوند مشتی از گل را برگرفت و با دست راستش _ که هر دو دست او راست هستند _ (یعنی با دست قدرتش) آن را در

آمیخت، آن گاه از آن گل، آدم را آفرید و از بقیه آن حوّا را.

مقدمه تفسیر البرهان

تفسیر البرهان واجد دو مقدمه است که یکی از آنِ مؤلف یعنی علامه بحرانی است که در آغاز جلد دوم آمده است و دیگر مقدمه ای است که در چاپ عربی منتخب این ترجمه (انتشارات اعلمی ـ بیروت) آمده و کل جلد اول را به خود اختصاص داده است.

این مقدمه که عنوان آن «مرات الانوار و مشکات الاسرار» است، اثر یکی از محدثان عالیقدر و مشاهیر قرن دوازدهم ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی نبّاطی فتونی می باشد و حاوی مطالبی ارزنده در باره قرآن و معارف عالیه آن به ویژه در ارتباط با شأن و منزلت عظیم اهل بیت علیهم السلام از منظر ظواهر و بواطن آیات قرآن است که مطالعه آن برای همگان مغتنم خواهد بود.

گفتنی است که این مقدمه خود اثر مستقلی بوده است که ظاهرا مؤلف آن بنا داشته است آن را مقدمه تفسیر روایی ای که خود در دست تألیف داشته است قرار دهد که به دلیل تناسب آن با تفسیر البرهان، از سوی ناشر متن عربی تفسیر البرهان، به عنوان مقدمه به آن منضمّ شده است. ضمنا به دلیل برخی ملاحظات گفتار دوم مقدمه در این ترجمه نیامده است.

علامه سید هاشم بحرانی کیست؟

در شرح زندگی مؤلف تفسیر البرهان، محدث و علامه جلیل القدر سید هاشم بحرانی، مطالبی در مقدمه جلد دوم ذکر شده است که خوانندگان محترم را به آن ارجاع می دهیم.

تقدیر از نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور

انتشار این اثر ارزنده قرآنی مرهون حمایت بی دریغ نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور به ویژه ریاست محترم این نهاد جناب آقای مهندس منصور واعظی است که مجدانه پیگیر ترجمه و انتشار این اثر و ارائه آن به تشنگان معارف ناب

قرآن و اهل بیت علیهم السلام بوده اند که باید در همین جا از ایشان تقدیر و تشکر نمود و فزونی توفیقاتشان را در خدمت به معارف قرآن و عترت خواستار شد.

تقدیر از مترجمان و دیگر همراهان

همچنین شایسته است از مترجمان فاضل و ارجمند این اثر آقایان دکتر علی گنجیان، دکتر صادق خورشا و بویژه آقای دکتر رضا ناظمیان که مسئولیت گروه ترجمه و باز بینی نهایی ترجمه را بر عهده داشته اند، تشکر کرد که با پیگیری و تلاش شبانه روزی آن را برای چاپ آماده نمودند. همچنین باید از جناب آقای امین الله عسگری مدیر اجرایی انتشارات کتاب صبح و نیز از طراح ارجمند جناب آقای مسعود نجابتی که با طراحی زیبایشان کتاب را چشم نواز کردند، سپاس و تقدیر نمود. خداوند به همگان جزای خیر عنایت فرماید و این حقیر را نیز مشمول رحمت و مغفرت خود قرار دهد.

چاپ دوم

در ارتباط با چاپ دوم باید از زحمات عالم ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین مهدی حسینیان قمی تشکر نمود که زحمت بازخوانی دوباره متن را برعهده گرفته و اغلاط متعددی را که به دلیل سرعت در چاپ اول از چشم مترجمان یا ویراستاران دور مانده بود، تصحیح و اصلاح کردند.

مهدی نصیری

مدیر مسئول انتشارات کتاب صبح

ص:۲۳

سخن مترجمان

تفسیر البرهان یکی از بزرگترین تفسیرهای روایی شیعی به شمار می آید که آیات قرآن کریم را براساس روایات نقل شده از ائمه علیهم السلام تأویل و تفسیر می کند و با در نظر گرفتن الفاظ ظاهری قرآن کریم، به معنای باطنی آیات می پردازد. بنابراین، متن تفسیر را سخنان ائمه علیهم السلام تشکیل می دهد که از لایه های ژرف و عمیق قرآن، پرده برداشته اند. در ترجمه روایات، دقت کامل صورت گرفته تا مفهوم عبارت ها آنچنان که مراد امامان علیه السلام بوده است، به فارسی درآید.

لیکن ذکر این نکته ضروری است که در ترجمه متون مقدس، اعم از قرآن و نهج البلاغه و روایات مأثور و منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیه السلام، کلمات، اهمیت ذاتی پیدا می کنند، زیرا هر کلمه با دقت و وسواس انتخاب می شود تا معنای خاصی را برساند. از این روی، رعایت امانت، اقتضا می کند همه کلمات، ترجمه شده و معنای مستقیم آنها وارد متن ترجمه شود. به علاوه ساخت های دستوری و تعابیر و ترکیب های مجازی، استعاری یا کنایی به نزدیک ترین معادل ها ترجمه شده و در معنای اولیه خود به کار می روند. اما از سوی دیگر، با توجه به ایجاز زبان عربی و تفاوت قالب های دستوری و بیانی زبان عربی و فارسی، در ترجمه این متون، به معنای مستقیم کلمات بسنده نشده تا متن ترجمه، ناهموار و نامأنوس و گاه مبهم نباشد. و به همین روی، در ترجمه این تفسیر، مترجمان سعی کرده اند با افزایش برخی کلمات خنثی که در بافت معنا تغییری ایجاد نمی کند و فقط جنبه توضیحی دارد، پیام را صریح و روشن به خواننده منتقل کنند تا خواندن و دریافت معنای متن تفسیر برای گروه های مختلف مخاطبان، میسر گردد.

ص:۲۵

خواننده از شیوه آرایش کلمات درخواهد یافت که مترجمان در ترجمه عبارت های متن عربی از الگوهای دستوری و قالب های بیانی زبان فارسی پیروی کرده و از اختیارات محدود خود در این زمینه، آگاهی داشته اند. ترجمه آیات قرآن کریم از ترجمه مترجم بزرگ قرآن، استاد محمدمهدی فولادوند انتخاب شده تا بر روانی و یکدستی متن بیفزاید.

مترجمان به هیچ روی ادعا نمی کنند که از سهو قلم و خطا در دریافت معنا از متن، مصون مانده اند، بلکه از دانشمندان و پژوهشگرانِ ژرف بینِ متون دینی، فروتنانه درخواست می کنند تا هرگونه نادرستی در زمینه های مختلف درک معنا از متن را به آنان گوشزد کنند تا در چاپ های بعدی اصلاح شود. در پایان از دکتر بیژن کرمی و دکتر حمیدرضا حیدری و دکتر یوسف هادی پور نهزمی و استاد علی چراغی که ما را در ترجمه و مقابله متون، یاری کرده اند، سپاسگزاریم.

رضا ناظمیان، علی گنجیان، صادق خورشا

اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

ص:۲۶

متن مقدمه تفسیر البرهان با عنوان مرآت الانوار و مشکات الاسرار

انگیزه تالیف

حمد و سپاس خدایی را که پرده اسرار نبوت و رسالت را با معجزات قرآن بر ما آشکار ساخت اگرچه مشرکان را خوش نیاید، خداوندی که آثار مختلف امامت و وصایت را با بینات قرآن روشن نمود اگرچه منکران از آن روی برتابند. پروردگاری که تاریکی های شک و تردید مخافان و متجاوزان را به کناری زد و دام های شیاطین را با انوار و روشنگری قرآن برملا ساخت. خداوندی که فرموده است: «أَفَمَنْ کانَ مومناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لایَسْتَوُونَ»(۱) و «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»(۲) [آیا کسی که مومن است، چون کسی است که نافرمان است؟ (قطعا) یکسان نیستند و آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسانند؟]

و گواهی می دهیم که هیچ خدایی جز خدای یکتای بی شریک نیست. هم او که ما را به نور کتابش به راه ایمان هدایت نمود و حجت بر همگان تمام کرد و با شناساندن دوستداران خود، ما را از لبه پرتگاه های آتش نجات داد. او که اسرار امانتش را که بر آسمان ها و زمین عرضه شده بود و آنها از قبول آن سرباز زدند و

۱- [۱] - سجده/۱۸.

۲- [۲] - زمر/۹.

آدمی آن را پـذیرفت، به ما سپرد. سـتوده باد خـدایی که هر آن چه بخواهد می آفریند و برمی گزیند. بندگان را هیچ اختیاری نیست. پاک و منزه است خدای تعالی از آن چه به او شـرک می ورزند. و گواهی می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده برگزیـده و رسول اوست، او که چون آفتـاب نبوتش از افق هـدایت درخشـش آغـاز نمود، دیگر دین هـا افول کرد و چون ماه های رسالتش درخشـیدن گرفت، تاریکی کفر و جهل و سرکشی از میان رفت. پیغامبری که با برهان های روشن و حجت های درخشـان خود، راه هـای عروج ایمـان را روشن کرد و بـدان وسـیله درهای گنجینه های حق و شـهرهای علم و فهم و عرفان را آشـکار نمود تـا ما از آنان نباشـیم که «کوشـش شان در زنـدگی دنیا به هـدر رفته و خود می پندارنـد که کار خوب انجام می دهند.»(۱)

و گواهی می دهیم که اهل بیت اطهار علیهم السـلام و اوصـیای نیک سـرشت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله والیان امورند و حجت های خداونـد و امنای رحمان و گنج های اسـرار وحی و قرآنند که خداوند پلیدی را از آنان دور گردانیده و از عیب ها و سرکشـی، پـاک و طاهرشـان کرده است. پس درود خداونـد بر او و بر اهـل بیتش بـاد تـا آن زمـان که آسـمان ها و زمین ها پابرجاست.

و گواهی می دهیم که دشمنان و ستمگران و مخالفان آنان یاران باطل و اخوان شیاطین و کافران و اهل منکر و ستم و بدعت و سرکشـی هسـتند. پس لعنت خـدا و فرشـتگان و تمامی مردم تا روز قیامت بر آنان و پیروانشان باد، روزی که «تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»(۲) [به (موجب) آن چه به دست آورده پاداش یابـد، و آنان مورد سـتم قرار نخواهند گرفت] پس ای جمـاعت برادران «اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»(۳)«إِن کُنتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ»(۴)«ذَلِکُمْ وَصَّاکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ»(۵)«فَوَرَبِّ السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا

۱- [۱] - کهف/۱۰۴.

۲- [۲] - جاثیه/۲۲.

۳- [۳] -آل عمران/۱۰۳.

۴- [۴] - نحل/۱۱۴.

۵- [۵] - انعام/۱۵۱.

أَنَّکَمْ تَنطِقُونَ»(۱) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید ــ اگر او را پرستش می کنید ــ اینهاست آنچه خداوند شما را بدان سفارش می کند، شاید پرهیزگار شوید ــ پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا او حق است همچنان که خود شما سخن می گویید.]

اما بعد: بنده ضعیفِ امیدوار به لطف پروردگار مهربان، خادم کلام خدا ابوالحسن شریف (که خداوند با سرورانش محشور نماید و آینده اش را از گذشته بهتر بگرداند) می گوید: بسیار روشن است که هر آیه ای از آیات کلام الله مجید و هر بندی از آن ظاهری دارد و باطنی و تفسیری دارد و تأویلی، آن گونه که از أخبار مستفیض برمی آید هر آیه ای هفتاد و هفت بطن دارد. أحادیث بسیاری که نزدیک به تواتر است دلالت بر آن دارد که بطن ها و تاویل قرآن و نیز بسیاری از تنزیل ها و تفسیرهای آن در فضیلت شأن سروران پاک سرشت و بیان عظمت قدر رهبران نیکو سرشت یعنی پیامبر برگزیده و أهل بیت ابرار وی است که درود خداوند آمرزنده بر آنان باد.

بلکه بر افراد بصیر و آگاه به اسرار کلام خداوند توانا، که از چشمه سار علوم امنای خداوند حکیم سیراب شده اند پوشیده نیست که بی هیچ شک و تردیدی، بیشتر آیات فضل و انعام و مدح و إکرام و بلکه همه این آیات در خصوص آنان و دوستداران آنان نازل شده است و بیشتر بخش های توبیخ و مذمت و تهدید و ترساندن و بلکه همه این آیات در باره مخالفان و دشمنان آنان نازل شده است و آن چه که در آن شکی نیست و در مباحث کتاب روشن خواهد شد آن است که تمامی قرآن برای توجه دادن به آنان و اطلاع دادن از شأن آنان و بیان علوم و احکام در حق ایشان و دستور به اطاعت آنان و ترک مخالفت آنها نازل شده است. و خداوند عز و جل تمامی بطن و عمق قرآن را در دعوت به امامت و ولایت قرار داده است کما اینکه بیشتر ظاهر آن را در امر دعوت به توحید و نبوت و رسالت قرار داده است. از این روی بوده است که علمای بزرگ مفسر قرآن، به خاطر این سخن از

۱- [۱] - ذاریات/۲۳.

بیان آن خودداری نمودند و امور بسیار مهم را در تفسیر فروگذاشتند و در بیان آن مسامحه نمودند و از آن جز اندکی را نقل نکردند. شاید دلیل این کار، شدت توجه آنان به موضوع نقادی اخبار و استنباط احکام و آثار بوده است، به گونه ای که این موضوع را فراموش کردند تا آنجا که در نگاه به کلام خداوند دانا به جستجو در ظواهر آیات احکام پرداختند و شاید دلیل دیگر این کار، سر و کار طولانی آنان با تفاسیر مخالفان و بسنده کردن به سخنان گذشتگان در آن تفاسیر باشد. این در حالی است که اخبار تفسیر کننده این اندیشه بزرگ و یادآور این امر مهم بزرگ، در کتب اخبار و کتب علمای بزرگ پراکنده است.

در ذهن ناتوان و خسته من گاهی خطور می نمود که این اخبار را که دچار پراکندگی و آشفتگی شده اند جمع آوری کنم و خلاصه مضمون های آن را با نگارش آن تبیین نموده و نکات مرتبط با مفاهیم آن را به شکلی درست ثابت نمایم و متون مرتبط با هر آیه را به سوره آن الحاق کنم و آن را در بهترین شکل در کتابی جداگانه با ساختاری مناسب که کنار زننده پرده اسرار کلام خداوند دانا باشد آشکار کنم تا برای خواهندگان آسان تر و در دسترس تر باشد و در ذهن، شیرین جلوه کند و در دیدگاه افراد روشن تر و برای پژوهش واضح تر و هدایت کننده به راه درست باشد. ولی به دلیل پریشانی خاطر و آشفتگی حال و کارهای فراوان، چنین کاری میسر نمی شد تا آنکه در این باب روایات فراوانی پیدا کردم و (روایات) فراوانی از این دست را در احادیث وارده در کتب بزرگان یافتم و به نظرم رسید که پرداختن به این کار از اموری است که کوتاهی و مسامحه در آن هرگز شایسته نیست. در اهمیت این امر و ضرورت بیان آن همین بس که این موضوع از ستوده ترین مناقب برای اهل بیت و بدترین عیوب برای دشمنانشان در کلام اهل بیت است که از همگان به این امور آگاه ترند. این کار از مهمترین فواید تحصیل علم و دستیابی به یقین است و بهترین ذخیره قیامت است؛ چرا که روشن کننده مطالبی است که خداوند در حق بندگان صالح و اولیای پرهیزکار خویش و نیز بیان حال دشمنان فاسق و منافق خود نازل کرده است. این علاوه بر مسائلی است که از آن ادله کاملی در خصوص امامت امامان و وجوب ولایت آنان و اطاعت از ایشان مستفاد می گردد؛ امری که مورد

غفلت علمای بزرگ قرار گرفته است. پس از این، با استخاره از خداوند سبحان و مدد جستن از حول و قوت الهی تصمیم به بیان آن گرفتم و شروع به جمع آوری آن روایات و نگارش آنها و تفسیر آیات و اثبات آن به شکلی درست و بیانی لطیف و روشی زیبا و با مراعات اختصار نمودم، به گونه ای که اسرار ناپیدای آن را آشکار و پرده های آن را کنار زند و راه رسیدن به گنج های آن و برداشتن نقاب از رخ رمزهای آن را روشن کند؛ البته با پرهیز از زیاده گوئی ملالت آور و یا اختصار بیش از حد که مخلّ فهم گردد. از این رو از ذکر تمامی اخبار با عبارت و اسناد آن یا ذکر منابعی که به آن رجوع کردم خودداری نمودم و همه موارد مرتبط با ظاهر آیات را بیان نکرده ام مگر آنکه در جایی اشاره به ویژگی های ظاهر و یا ویژگی های أخبار ضروری باشد و تصریح بدان لازم گردد. در این موارد به اقتضای مقام و هدف عمل می کنم. در آیاتی که متنی خاص در تفسیر آن وجود ندارد، شیوه من آن است که در تفسیر آن بر اساس أخبار عام و مطلق که می توان تفسیر این آیات را از آن دریافت، تلاش کنم و سوگند یاد کرده ام که به هنگام ذکر هر آیه ای قرائت اهل بیت را در آن خصوص بیان نمایم. خداوند انجام این کار مهم را به برکات اولین ایمان آورنده با دیده یقین به خداوند و دومین فرد از نخستین مخلوقاتش پیش از خلق کون و مکان و تقسیم کننده بهشت و دوزخ، أمیر أهل ایمان در بیان و سخنوری که هر کس به ایمان ولایتش چنگ زند راهی به سوی خداوند جسته است، به من عنایت فرموده است؛ او که در حق او و اولیایش، خداوند سبحان فرموده است: «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً»(۱) [مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در (همین) انتظارند و (هرگز عقیده خود را) تبدیل نکردند.] امام مشرق ها و مغرب ها امیرالمؤمنین ابوالحسنین علی بن أبیطالب که بهترین درودها و سلام ها بر او باد . از انجام این کار جز آنکه ایشان مرا در میان شیعیان خاص خود بپذیرند امید دیگری ندارم و اینکه از اولیای مخلص او گردم و

۱- [۱] - احزاب/۲۳.

شفاعت و حمایت ایشان شامل حالم گردد و آن را «مرآه الأنوار و مشکاه الاسرار» می نامم. اکنون دست نیاز به سوی خداوندی دراز می کنم که امیدها را ناامید نمی کند و از او می خواهم مرا توفیق به پایان رساندن این کار را به بهترین وجه روزی دهد و در دستیابی به همه اهداف آن کمک کند و مرا از لغزش ها و اشتباه در گفتار و کردار حفظ نماید، هم اوست که بر هر کاری تواناست و سزاوار اجابت خواسته ها است و هم او مرا کافیست و بهترین وکیل است، پیش از شروع بحث سه گفتار مفید را به ناچار بیان می نمایم.

ص:۳۲

گفتار اول

اشاره

در بیان این که باطن قرآن به دعوت ولایت و امامت مربوط می شود و ظاهر آن به دعوت توحید و نبوّت مرتبط است. و این که اصل در تنزیل آیات قرآن و تأویل آن فقط توجه دادن به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و نیز اعلام عظمت شأن آنان و ذلت دشمنان آنان است. به گونه ای که هر خیر و نیکی را که از آن خبر داده است در شأن آنان واتباع آنان و افرادی است که آنان را می شناسند و هر بدی که در آن ذکر شده است، مصداق آن دشمنان و مخالفان آنها هستند. این موضوع در سه فصل روشن خواهد شد.

فصل اول

اشاره

در بیان مفاهیم مورد نظر براساس احادیث وارد شده در خصوص این گفتار که در چند باب، انجام می پذیرد.

باب اول

در این که قرآن، بطن های متعدد و آیات آن، تأویلات متفاوتی دارد و مضامین و مقاطع مختلف قرآن، مربوط به زمان خاصی نیست بلکه بر همه مردم در همه زمان ها جاری است.

عیاشی و دیگران از جابر روایت کرده اند که گفت: از ابوجعفر علیه السلام راجع به بخشی از تفسیر قرآن پرسیدم، او مرا پاسخ گفت، دوباره از او پرسیدم و پاسخی دیگر داد. به او گفتم فدایت شوم، پیش از این در این مسأله پاسخ دیگری داده بودید. فرمود: ای جابر، قرآن را باطنی است و آن باطن را باطنی است و نیز قران را ظاهری است و آن ظاهر را ظاهر دیگری است. ای جابر، خرد مردمان ناتوان تر از آن است که بتواند قرآن را تفسیر کند. آغاز یک آیه راجع به چیزی است و آخر آن

راجع به چیز دیگری، و نیز قران کلامی یکپارچه است که دارای وجوه متعدد است.(۱)

می گویم که: صدور این خبر دلالت دارد بر وجود تأویلی که دارای باطن و ظاهر است و نیز دلالت بر این دارد که یک آیه تأویل های متعدد دارد و نیز دلالت بر این دارد که تأویل اول آیه به یک شکل با تأویل پایان آن به شکلی دیگر هیچ منافاتی ندارد. حتی تفسیر بر اساس ظاهر در آغاز یک آیه با تفسیر باطنی در آخر همان آیه یا بالعکس نیز هیچ منافاتی ندارد. پس اگر چنین چیزی را شنیدی آن را انکار مکن چرا که آنان علیهم السلام بر تنزیل و تأویل آگاه ترند و بر آن چه که در آن صلاح پرسشگران و شنوندگان وجود دارد داناترند. لذا در روایات آمده است: قرآن دارای انعطاف و تأویل پذیر و دارای وجوه متعدد است، آن را بر بهترین وجه تأویل نمائید. در تایید این سخن در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که در پاسخ به سؤال عمربن یزید که از او تفسیر آیه «الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ» [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند](۲) را پرسیده بود فرمود: این آیه در باره نزدیکان آل محمد علیهم السلام نازل شده است و نیز می تواند در باره خویشان تو باشد. تو از آن گروه نباش که راجع به یک چیز می گویند که فقط در باره یک امر معین است.(۳)

همچنین عیاشی از فضیل بن یسار روایت کرد که گفت از اباعبدالله امام صادق علیه السلام راجع به این روایت پرسیدم که در آن آمده است: در قرآن آیه ای نیست مگر آنکه ظاهر و باطنی داشته باشد و در آن حرفی نیامده است مگر آنکه حدّی داشته باشد و هر حدی مطلعی دارد. پرسیدم منظور از کلام او که گفته است ظاهر و باطن دارد چیست؟ گفت: ظاهر قرآن تنزیل آن است و باطن قرآن تأویل آن، بخشی از آن در گذشته بوده است و بحشی دیگر هنوز نیامده است. اینها در حالت جریان

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳ ، ح ۸.

۲- [۲] - رعد/۲۱.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، باب ۶۸، ح ۲۸.

است همان طور که خورشید و ماه در حرکتنـد. در باره هر آن چه که آمـده، امری واقع شده است. خداوند تعالی فرمود: «وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْم»(۱) [با آنکه تأویلش را جز خـدا و ریشه داران در دانش کسـی نمی دانـد] و ما آن را می دانیم.(۲)

می گویم که: بعضـی از پژوهشـگران کلمه مطلع را با تشدیـد طاء و فتـح لام خوانـده انـد که به معنای مکان اطلاع از موضـعی بالاست و می تواند بر وزن مصـعد به فتح میم باشد که معنای آن هر جایگاه صـعودی است که از معرفت علمش به سـمت آن بالا می روند. نتیجه معنای آن نزدیک به معنی تنزیل و ظاهر است.

صفّـار در بصـائر الـدرجات این خبر را بـا سـند صـحیح به نقـل از فضـیل از امام باقر علیه السـلام نقل کرده است، ولی با تعبیر یستطلع بجای مطلع آورده، که معنای آن چنین است: مگر آنکه حـدی داشـته باشـد که از آن طلب فهم می شود و در بعضـی نسـخه هـا آمـده است (حـد و مطلع) که مراد از حـد، حکم است و مراد از مطلع چگونگی اسـتنباط حکم از آن یـا مبـدأ ظهور است. در این کتاب همچنین بعـد از کلمه والقمر آمـده است: (هر آن چه که در آن تأویل امری آمـده باشـد، بر مردگان مانند زنـدگان صادق است. خداوند تعالی فرمود...) شاید مراد از مردگان، ماسوای موجودات در آن زمان برای اظهار شـمول تأویل برای موجودین و دیگران باشد.

همچنین عیاشـی از امـام بـاقر علیه السـلام نقـل کرد که به حمران فرمود: ظاهر قرآن کسانی هسـتند که قرآن در باره آنان نازل شده است و باطن آن کسانی هسـتند که اعمالی مثل اعمال آنان را مرتکب می شوند که همان چیزهائی که در شأن آنان نازل شد در باره اینان نیز صادق است.(۳)

در غیبه النعمانی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که وی در حدیثی فرموده است: هر که فقط حق علی را بشناسد و بمیرد و حق دیگر امامان را

۱- [۱] - آل عمران/۷.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲، ح۵.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲ ، ح ۵.

نشناسد به مرگ جاهلیت در گذشته است، چرا که تأویل قرآن چون گذشت شب و روز در جریان است و به سان حرکت خورشید و ماه مستمر است. هر تأویلی که از آن شود اتفاق می افتد ولی بعضی از آنها اتفاق افتاده و بعضی نیز هنوز اتفاق نیفتاده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از خثیمه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: قرآن در سه ثلث نازل شده است. یک ثلث آن در شأن ما و دوستداران ماست و یک ثلث آن در شأن دشمنان ما و دشمنان کسانی که پیش از ما بوده اند نازل شده است و یک سوم آن سنت و مثل است، چرا که اگر آیه ای در شأن قومی نازل شود و آن قوم از میان بروند و در آن صورت آن آیه از میان برود، پس از قرآن چیزی باقی نمی ماند. ولی آغاز قرآن بر پایان آن تا آنگاه که زمین و آسمان هست جاری است و هر قومی را آیه ای است که می خوانند آن را و آن آیه خیر یا شر آنان را بیان کرده است.

در خبری دیگر از ابی بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: اگر آیه ای در شأن فردی نازل می شد و چون آن فرد از بین می رفت آن آیه نیز از بین می رفت، در آن صورت قرآن از میان رفته بود. ولی قرآن زنده است و بر آیندگان به سان گذشتگان جاری و ساری است.

در تفسیر عیاشی به نقل از عبدالرحیم قصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه «وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»(۱) [و برای هر قومی رهبری است] فرمود: علی هدایتگر است و هدایتگر از میان ماست.» به او گفتم فدایت شوم آیا تو هم هدایتگری؟ فرمود: درست است. چرا که قرآن زنده است و نمی میرد و آیه زنده است و نمی میرد و اگر هر آیه ای بعد از نزول بر اقوامی که از میان رفتند از بین می رفت در این صورت قرآن نیز از بین می رفت ولی این آیات در میان آیندگان جاری و ساری است همان گونه که در میان گذشتگان چنین بوده است. عبدالرحیم به نقل امام صادق علیه السلام روایت کرده است: قرآن زنده است و نمرده است و

۱- [۱] - رعد/۷.

چون شب و روز در جریان است و چون خورشید و ماه در حرکت و پویائی است و آخرین فرد ما چون اولین فرد ساری و جاری است.(۱)

مؤلف می گوید: به بیان صریح می گویم؛ این عبارت در انطباق مفاد قرآن با اهل هر زمانی بسیار صریح است. چرا که حاصل معنی را راسخون در علم از بطن های قرآن درمی یابند و همه تأویلات آن به ناچار در زمان خود و در وقت مناسب به تدریج همچون حرکت خورشید و ماه واقع خواهد شد. از آن جمله است دخول شخص منکر امام زمان در زمره کفار بر اساس بطن قرآن مانند منکر نبوت پیامبر که براساس ظاهر قرآن فهمیده می شود. این موضوع در محل خود یعنی به هنگام ظهور دولت حق روشن خواهد شد. همچنین است وضع دیگر تأویلات که بیان بخشی از آن به زودی گفته خواهد شد.

در روایات مخالفین نیز آمده است که قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن دارای بطن دیگر است و تا هفت بطن ادامه دارد. در این رابطه، نقّاش در تفسیر خود به نقل از ابن عباس روایت کرده است که بیشترین چیزی را که در تفسیر قرآن از علی بن ابی طالب علیه السلام آموختم آن بود که قرآن بر هفت حرف نازل شده است که هر حرف آن ظاهر و باطن دارد و علی علیه السلام علم ظاهر و باطن را دارد.

در همین زمینه غزالی در احیاء علوم و حافظ ابونعیم در حلیه الأولیا به نقل از ابن مسعود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هر حرفی از آن ظاهری دارد و باطنی و علی بن أبیطالب دارنده علم ظاهر و باطن است.

در کتاب الخصال به نقل از حماد آمده است که گفت، به امام صادق علیه السلام گفتم: احادیث شما متفاوت است فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است و کمترین چیزی را که امام مجاز به آن است این است که آن را به هفت شکل تأویل نماید. سپس فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ»(۲) [گفتیم: این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار.]»(۳)

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸ ، ح ۶ در تفسیر سوره رعد، آیه ۷.

۲- [۲] - ص/۳۹. ۲- حلیه الأولیاء، ج ۱ ، ص ۶۵.

۳-

در کتاب بصائر به نقل از زراره از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: تفسیر قرآن بر هفت وجه است که بخشی از آن اتفاق افتاده است و بقیه هنوز اتفاق نیفتاده است که آن را ائمه می دانند.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در قرآن هر چه رخ داد و آن چه که رخ خواهد داد و همچنین هر چه که وجود دارد، آمده است در قرآن نام افرادی آمده بود که افتاده است. و هر یک اسم از آن اسم ها دارای وجوهی است که قابل شمارش نیست و این امر را اوصیای پیامبر می دانند.

در تفسیر عیاشی و نیز در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان از پدرش و او از پدرانش و آنان از امام علی علیه السلام نقل نمودند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «اگر فتنه ها چون تکه هائی از شب سیاه بر شما پوشیده شود، به قرآن پناه ببرید، چرا که قرآن شافعی است که حق شفاعت دارد، تا اینکه فرمود قرآن دارای ظاهری است و باطنی، ظاهر آن حکم است و باطن آن علم، ظاهر آن زیباست و باطن آن ژرف. آن را حدودی است و آن حدود را حدودی دیگر. عجایب آن قابل شمارش نیست. شگفتی های آن را کهنگی عارض نمی شود...».

در روایات زیادی آمده است که اصحاب ائمه علیهم السلام از آنان راجع به بعضی آیات پرسیدند. امام علیه السلام پاسخ دادند که معنای آن در بطن قرآن چنین و چنان است. این اخبار را در متن این کتاب در بخش های خاص خود ذکر کرده ایم.

در کتاب العلل با سندش به نقل از ابی حکیم زاهد آمده است که گفت از ابن عبدالله در مکه شنیدم که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از کنار خانه خدا گذر می کرد و مردی را دید که نماز می خواند، از نماز او خوشش آمد و به او گفت ای مرد، آیا تأویل نماز خود را می دانی؟ گفت ای پسرعموی بهترین خلق خدا، مگر نماز هم تأویلی به جز تعبد دارد؟ گفت ای مرد بدان که خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را در امری از امور برنگزیده است مگر آنکه آن امر دارای متشابه و تأویل

و تنزیل باشد و همه اینها بر اساس تعبد است و هر کس تأویل نماز خود را نداند، نمازش همگی ناقص و غیرکامل است.

می گویم که: ظاهراً منظور از متشابه همان شبیه است و منظور از تأویل، باطن است و مراد از تنزیل ظاهر است و مراد از تعبد راه طاعت است. و معنای آن این است که هر آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است و در ظاهر به آن فرمان داده است، شبیه و همانندی دارد که در باطن نیز به آن فرمان داده شده است و بایستی به هر دوی آنها ایمان آورد و هر کس شبیه نماز و باطن آن را که امام و اطاعت اوست نشناسد، نماز ظاهری او ناقص است. باقیمانده روایات همراه با تصریح به این که بطن های آیه در باره امام و ولایت اوست، در فصل آینده می آید.

باب دوم

در ذکر پاره ای از احادیث صریح در خصوص این که مراد از بطن قرآن و تأویل آن ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و أتباع ایشان و مسائل مرتبط با آن است.

کلینی با سند از ابی بصیر روایت می نماید که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابامحمد، هر آیه ای که به بهشت رهنمون شود و از أهل آن به نیکی یاد شود حتماً در مورد ما و شیعیان ماست. و هر آیه ای که نازل شده و از أهل آن به بدی یاد می شود و به سوی دوزخ رهنمون می گردد حتماً در مورد دشمنان و مخالفان ماست.

در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم به نقل از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای محمد، اگر شنیدی خداوند از گروهی از این امت به نیکی یاد کرده است، پس مرادش ما هستیم و اگر شنیدی خداوند قومی از گذشتگان را به بدی، یاد کرده است، پس مراد از آنان دشمنان ما هستند.

در کتاب های کافی و بصائر و تفسیر عیاشی و غیبت نعمانی از محمد بن منصور به نقل از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که در خصوص آیه «إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ»(۱) [پروردگار من فقط زشتکاری ها را - چه آشکارش (باشد) و چه پنهان ــ حرام گردانیده است] فرمود: قرآن را ظاهری

۱- [۱] - اعراف/ ۳۳.

است و بـاطنی و همه آن چه را که خداونـد در قرآن تحریم کرده است ظـاهر قران و باطن آن امامان جور هسـتند و همه آنچه که خداوند در قران حلال کرده است ظاهر قران و ائمه حق علیهم السلام باطن آن هستند.(۱)

در کتاب عیون به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند که امام علی علیه السلام می فرمود: کسی از مردم با ما اهل بیت علیهم السلام قیاس نمی گردد، قران در مورد ما نازل گشته و کانون رسالت از میان ماست.

و در کتـاب ریاض الجنان و دیگر کتب از جابر بن عبـدالله به نقل از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت شـده است که ایشان در حـدیثی که در آن به ذکر فضائـل أهـل بیت خویش پرداخت فرمود: مـا کـانون تنزیـل و معنی تأویـل هستیم... الـخ. در کتـاب مشارق الأنوار از کتاب الواحده از طارق بن شـهاب به نقل از امیرالمؤمنین علیه السـلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که در آن به ذکر صـفات امام پرداختند، فرمودند: اینها همه از آن آل محمد علیهم السـلام است و در آن شریکی ندارند، چرا که آنان کانون تنزیل و معنی تأویل هستند... .

در کتـاب کنز الفوائـد کراجکی و در دیگر کتـب از داوود بن کـثیر به نقـل از امـام صـادق علیه السـلام آمـده است که ایشـان فرمودنـد: خداونـد تعـالی مـا را آفریـد و نیکو گردانیـد و مـا را برتری داد و امنا و حافظان وحی و خزانه داران خویش در همه زمین و آسمان ها قرار داد و برای ما ضدها و دشمنانی قرار داد و از ما در کتاب خویش نام برده است و از نام های ما با بهترین نـام ها و گرامی ترینش نزد خود به کنایه سـخن گفته است و نیز از دشـمنان و مخالفین ما در کتابش نام برده است و از آنها با بدترین نام ها و منفورترین آنها نزد خود و بندگان پرهیزکارش به کنایه نام برده و برای آنان مثل هایی آورده است. می گویم که: تاییـد مضـمون این خبر و أمثال آن در گفتار سوم خواهـد آمـد و نیز در باره سـبب توریه خداونـد در این خصوص و عدم ذکر صـریح آن در قرآن در گفتار دوم سـخن گفته خواهد شد. در کتاب کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام و نیز در کتاب کنزالفوائد با اسناد متعدد به نقل از ابن عباس و در

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج۲، ص ۲۰،ح۳۶ .

تفسیر فرات بن ابراهیم با اسناد متعدد از أصبغ بن نباته آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قرآن بر چهار ربع نازل شده است. یک ربع در باره ماست و یک ربع در باره دشمنان ماست و یک ربع آن سنن و أمثال است و یک ربع دیگر آن واجبات و أحکام است و کریمه های قرآن از آن ماست.(۱)عیاشی بر این روایت افزوده است: و کریمه ها و محاسن و بهترین قرآن از آن ماست... الخ. مانند این روایت در روایت خثیمه در فصل پیش آمده است ولی در آنجا آمده بود: قرآن بر سه ثلث نازل شده است. و ظاهراً این تقسیم به معنای مساوی کردن حقیقی یا تفریق از تمامی وجوه نیست، لذا با اختلاف دو روایت در سه ثلث یا چهار ربع بودن مشکلی پیش نمی آید. همچنین با افزوده شدن بعضی بخش ها به ثلث یا به ربع یا کاستن بعضی بخش ها از آن و یا تداخل بعض بخش ها با یکدیگر مشکلی حاصل نمی گردد. از این روست که أحکام و سنن و أمثال نیز به آنان تأویل شده است.آن چه که گفته ما را تایید می کند، سخنی است که صفار در بصائر الدرجات با اسناد از علی علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند: دو سوم قرآن در باره ما و شیعیان ماست. و هر چه که از خیر و نیکی در آن است برای ما و شیعیان ماست و یک سوم باقی مانده را با سایر مردم شریک هستیم و هر چه از شر و بدی باشد از آن دشمنان ماست ... الخ. از موارد تایید این سخن آن است که همه آن چه را که ائمه در تفسیر خود از بطن قرآن و تأویل قرآن گفته اند، راجع به آنها و شیعیان آنها و دشمنانشان است، کما اینکه بیشتر تفاسیر ظاهری آنان نیز چنین است. پس تأمل کن!

در کتاب احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمودند: ای مردم این علی است که بر من از شما سزاوارتر و از شما به من نزدیک تر است و خداوند و من از او راضی هستیم و هر آیه ای که خدا در آن خشنود باشد، در شأن او است و هر گاه در هر آیه ای که ایمان آورندگان را با آن مورد خطاب قرار داده است، آن را با او شروع کرده است و

ص:۴۴

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱ ،ص ۲۰ ،ح۱ و تفسیر فرات کوفی ج ۱ ،ص ۴۵ ، ح ۱.

هر آیه ای که با مضـمون ستایش در قرآن نازل شده در شأن اوست. ای مردم فضایل علی در نزد خداوند عز و جل است و آن را در قرآن بر من نازل نمود و تعداد آن از شـماره بیرون است و نمی توانم آن را در یک مجلس ذکر کنم. پس هر کس شـما را به آن خبر داد یـا به شـما شـناساند، باورش کنیـد.(۱) در کتـاب منـاقب ابن شـهرآشوب آمـده است که معـاویه به ابن عباس گفت: ما به همه جا نامه نوشتیم و مردم را از ذکر مناقب علی برحـذر داشتیم، تو نیز زبان از مدح علی درکِش. گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می کنی؟ گفت: نه، گفت: آیـا مـا را از تأویـل آن نهی می کنی؟ گفت: آری، گفت: آیـا قرآن بخوانیم و سؤال نکنیم؟ گفت: از غیر اهل بیت خود سؤال کن. گفت: ولی قرآن بر ما نازل شده است، آنگاه ما از دیگران بپرسیم؟ آیا ما را از عبادت خداوند عز و جل بازمی داری؟ بنابراین تو امت را نابود می کنی.

در توحید صدوق و دیگر کتب با اسـناد مختلفی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر آیه ای که در قرآن با لفظ یا أیها الذین آمنوا آغاز می شود، علی بن أبیطالب علیه السـلام امیر و رهبر و شـریف و نخستین فرد آن است. و نیز این خبر از جماعتی از اصـحاب و تابعین نقل شده است. همچنین در کتاب توحید با اسنادی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر آیه ای که به بهشت رهنمون باشد در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان و أتباع آنان است و هر آیه ای که به دوزخ رهنمون باشـد، در باره دشـمنان و مخالفان آنان است. اگرچه آیات در باره گذشـتگان است ولی هر آن چه که در بـاره خیر و نیکی باشـد، همچنـان بر اهـل خیر این امت جاری و ساری است و هر آن چه که در باره شـر و بـدی باشد، در باره أهل شر جاری و ساری است.

در تفسـیر عیاشـی از عمر بن حنظله به نقل از امام صادق علیه السـلام روایت شده است که روزی از امام راجع به آیه «قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»(۲) [کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من

۱- [۱] - احتجاج طبرسی، ص ۶۱.

۲- [۲] - رعد/۴۳.

و شما گواه باشد] پرسیدم، ایشان وقتی دیدند که من در این آیه و موارد همانند آن در قرآن کند و کاو می کنم، فرمودند: ای عمر، بس است، هر آن چه در قرآن کریم از آغاز تا پایان آن آمده است و به این آیه مانند است در شأن أئمه علیهم السلام است. و آنها مورد نظر آن آیه بوده اند.(۱) صدوق و کلینی از عبدالله بن سنان روایت کردند که گفت ذریح محاربی گفت: روزی از امام صادق علیه السلام راجع به آیه«ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ»(۲) [سپس باید آلودگی خود را بزدایند] سؤال کردم. فرمود: مراد از این آیه دیدار امام است. وی می گوید من خود به سراغ امام رفتم و از امام علیه السلام پرسیدم فدایت شوم، راجع به آیه «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» پرسش دارم، فرمود: معنای آن کوتاه کردن شارب و ناخن ها و مانند اینهاست.» من سخن ذریح را برایش تعریف کردم، فرمود: «هم ذریح راست می گوید و هم تو درست می گوئی. قرآن ظاهری دارد و باطنی. آیا کسی تحملی در حد تحمل و ظرفیت ذریح دارد؟

مؤلف می گوید: این سخن امام علیه السلام صراحت دارد که ایشان امثال این تأویل ها را از بیشتر مردم حتی از ابن سنان که از فضلای اصحابشان بود، به دلایلی که در فصول آینده إن شاءالله تعالی به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد کتمان می کردند. اما ظاهراً وجه تناسب دو معنی در خبر آن است که پلیدترین ناپاکی های روحانی، جهل و گمراهی و اخلاق نکوهیده است که با دیدار امام از میان می رود کما اینکه ناپاکی های ظاهری با کوتاه کردن ناخن و مانند آن از بین می رود چرا که کلمه «التفث» به ناپاکیها و نامرتب بودن تفسیر شده است. در کافی به نقل از سعد خفاف آمده است که وی از امام باقر علیه السلام پرسید: آیا قرآن سخن می گوید؟ ایشان فرمود: ای سعد نماز نیز سخن می گوید و دارای صورت و خلقتی است که امر و نهی می کند. وی گفت: با شنیدن این سخن رنگ چهره ام تغییر کرد و گفتم این سخنی است که نمی توانم آن را به مردم بگویم. فرمود: آیا مردم به کسی جز شیعه ما گفته می شود؟ هر کس نماز را نشناسد، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ

ص:۴۶

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵ ،ح ۸.

۲- [۲] - حج/۲۹.

أَكْبَرُ»(۱) [که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است] نهی همان کلام است و فحشاء و منکر مردانی هستند و ما ذکر الله هستیم و ما بزرگ تریم. می گویم: أخبار فراوانی که مشتمل بر این چنین تأویل هایی می باشد و نیز اخباری که ایمان و دین و حق و مانند آنها را به ولایت تأویل می نمایند و نیز کفر و شرک و مانند اینها را به معنای ترک ولایت تأویل می نمایند و نیز دیگر موارد مشابه را بعد از این به ویژه در گفتار سوم ذکر خواهیم کرد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عز و جل ولایت ما أهل بیت را قطب قرآن و قطب همه کتاب ها قرار داده است. آیات محکم قرآن براساس ولایت ما می چرخد و کتب دیگر به آن اشاره نموده است و ایمان با آن مشخص می گردد... الخ.(۲)

می گویم در قاموس آمده است، نوّهه و نَوّه به یعنی اینکه به آن اشاره دارد یا آنکه به وسیله آن، مرتبه آن افزایش یافت. در باب دوم از این گفتار، اخباری گفته خواهد شد که بر اساس آن پیامبران به ولایت برگزیده شدند و کتب نازل گردید و امت ها بدان مکلف شدند. عیاشی همچنین از امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام روایت نمود که فرمود: هرکس فضل امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و دیگر کتب الهی را تکذیب کرده است؛ چرا که هر یک از آنها که نازل شدند مهمترین چیزی که در آنها پس از توحید خداوند و اقرار به نبوت پیامبر آمده است اعتراف به ولایت علی و اهل بیت طیبین او علیهم السلام می باشد. و مشابه این روایت در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است. اگر بخواهیم اکثر روایاتی را که بر موضوع بحث ما دلالت دارد بیاوریم، سخن به درازا می کشد. روایات این باب در ضمن مقدمات بعدی و لابه لای کتاب خواهد آمد. بنا بر این ما به همین اندازه در اینجا بسنده می کنیم و خداوند ما را به حق و درستی توفیق دهد.

۱- [۱] - عنکبوت/۴۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۹.

باب سوم

دلایل تناسب ظاهر آیات با باطن آنها، وجوه تشابه اهل تأویل و اهل تنزیل.

بدان که خبرهایی که پیش از این ذکر شد و نیز خبرهایی که پس از این در خصوص معانی باطنی و تأویل ها ذکر خواهد شد، همگی از جمله مواردی است که کلمات در آن معنای حقیقی خود را ندارند و بیشتر آنها از باب استعاره و کنایه و مجاز لغوی و عقلی می باشند، چرا که باب جواز در کلام عرب فراوان است و موارد آن در کلام فصیحان بسیار زیباست. از این رو بعید نیست که خداوند عز و جل بر اساس استعمال ظاهر لفظ، معنایی را اراده کرده باشد و براساس مجازی که قرائن بر آن دلالت می نماید و با نوعی تناسب با ظاهر قابل جمع است، معنای دیگری را اراده کرده باشد. در گفتار سوم و دیگر مواضع به نمونه هایی از این وجه تناسب اشاره خواهیم کرد. در اینجا از کلیات این وجه تناسب ها پاره ای از مواردی را که از أخبار ائمه طاهرین مستفاد می شود، ذکر می کنیم تا از چهره آیات برای خواهندگان تأویل آن پرده برداریم و نقاب آن را کنار زنیم تا برای خردمندان و بصیرت خواهان ایجاد بینش کند؛ ولی علم به تمامی این امور تنها ویژه راسخان در علم و عالمان به کتاب است که در بخش پایانی روشن خواهد شد. توضیح هدف در این مقام به شکل های مختلف ممکن است اگرچه می توان بعضی از آنها را به برخی دیگر ارجاع داد.

نخست: مسائلی است که بعضی از علمای محقق ما از حدیث مفضل بن عمر به

نقل از امام صادق علیه السلام استنباط کرده اند. خلاصه سخن وی در حدیث مورد اشاره چنین است: احکام خدای تعالی بر حقایق کلی و مقامات نوعی ساری و جاری است. هرگاه قومی با سخنی مورد خطاب قرار گیرند و فعلی به آنها نسبت داده شود، در نظر علما و خردمندان هر کس از اولیاء و انبیاء و مقربین که از سنخ آن قوم و دارای طینت آنها باشد، مشمول این فضیلت می گردد مگر فضائلی که خاص آنان باشد و شامل دیگران نگردد. همچنین است اگر شیعیان و دوستداران آنها با سخنی مورد خطاب قرار گیرند که در آن خیر و نیکی باشد یا خیری به آنان نسبت داده شود یا اگر دشمنان و مخالفانشان مورد خطابی بد قرار گیرند یا بدی به آنان نسبت داده شود. در گروه اول همه کسانی که مانند شیعیان و هم سرشت و دوستدارانشان هستند، وارد می شوند و در گروه دوم، همه کسانی که همانند و هم سرشت دشمنان آنان از آغاز خلقت تا پایان آن هستند وارد می گردند. چرا که هر که را خدا و رسولش دوست بدارند، همه مؤمنان از آغاز تا پایان خلقت دوست خواهند داشت. و هر که را خدا و رسولش با او دشمنی کنند، هر مؤمنی دشمن خواهد شمرد. همچنین این فرد هر کس را که خدا و رسولش دوست بدارند دشمن می شمرد. و هر مؤمنی در جهان از قدیم تا امروز تا روز قیامت از شیعیان و محبّان آنها خواهد بود و هر منکری در جهان از قدیم تا امروز مخالف و دشمن آنان خواهد بود. وی همچنین گفت: این موضوع در کلام امام صادق علیه السلام در حدیث مفضل بن عمر که توسط صدوق در کتاب علل با سندهائی از مفضل نقل شده است، مورد اشاره قرار گرفته است. به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه علی بن ابی طالب قسمت کننده بهشت و دوزخ است؟ فرمود: چون دوستی او ایمان و دشمنی او کفر است و بهشت از برای اهل ایمان و آتش برای اهل کفر آفریده شده است. از این رو او قسمت کننده بهشت و دوزخ است. پس جز دوستدارانش کسی به بهشت نمی رود و جز دشمنانش کسی به جهنم نمی رود. مفضل می گوید: گفتم ای پسر رسول خدا، آیا انبیاء و اولیاء او را دوست داشته اند و دشمنانشان او را دشمن می داشتند؟ فرمود: آری، گفتم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آیا می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی

می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند و او بازنمی گردد مگر آنکه خداوند با دستانش فتح را انجام دهد. گفتم آری، فرمود: آیا می دانی که وقتی پرنده ای کباب شده برای پیامبر آوردند، فرمود: خداوندا کسی از بندگانت را که از همه دوست تر داری حاضر کن تا با من این پرنده را بخورد، و منظورش علی علیه السلام بود. گفتم آری، فرمود: آیا ممکن است که انبیاء و اولیای خدا و اوصیایشان کسی را که خدا و رسولش دوستش دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه، فرمود: آیا ممکن است که مؤمنان از امت های ایشان حبیب خدا و حبیب رسول خدا و انبیای او را دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه، فرمود: بنابراین ثابت شد که همه انبیاء و پیامبران و همه مؤمنین علی بن ابیطالب را دوست داشتند کما اینکه ثابت شد که مخالفان آنها او و دوستدارانش را دشمن می دارند. گفتم: آری، فرمود: بنابراین از اولین و آخرین خلق اگر او را دوست نداشته باشند، وارد بهشت نمی گردند. از این رو او قسمت کننده بهشت و دوزخ است. مفضل می گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا، مشکلم را حل کردی، خداوند مشکل تو را حل کند، از علم خویش مرا بهره فزون تر ده. فرمود: بپرس ای مفضل، گفتم: ای پسر رسول خدا پس دوستدار علی بن ابی طالب وارد بهشت و دشمن اش وارد جهنم می گردد. رضوان و مالک چطور؟ فرمود: ای مفضل، آیا می دانی که خداوند تبارک و تعالی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به صورت روحی بود، دو هزار سال قبل از آفرینش خلق به نزد ارواح انبیاء علیهم السلام فرستاد؟ گفتم: بلی، فرمود: آیا می دانی که او از آنها خواست تا توحید خداوند گویند و به اطاعت او بپردازند و از امر او تبعیت کنند و آنان را به بهشت وعده داد و مخالفان را و منکران را به آتش بیم داد؟ گفتم: آری، فرمود: پس رسول خدا ضامن وعده یا تهدیدی که از سوی خداوند عز و جل کرده، نیست. گفتم: آری، فرمود: آیا علی بن ابی طالب جانشین و امام امت او نیست؟ گفتم: چنین است، فرمود: آیا رضوان و مالک از جمله فرشتگان و استغفار کنندگان برای شیعیان نجات یافته به خاطر محبت او نیستند؟ گفتم آری، فرمود: بنابراین علی ابن ابی طالب قسمت کننده بهشت و دوزخ از طرف رسول خداست و مالک و رضوان به امر الهی دستور امیر مؤمنان

ص:۵۰

علی علیه السلام را اجرا می کنند. ای مفضل اینها را بیاموز که از گنجینه پنهان علم است و آن را جز به اهلش به کسی دیگر مگو.(۱)

پس از بیان این حدیث و بیان اینکه او دری از علم است که از آن هزار در باز می شود و سخنانی از این دست، خطاب خداوند به بنی اسرائیل را که در زمان پیامبر ما صلی الله علیه و آله زندگی می کردند ذکر کرد که در آن خداوند از آن چه بر سر گذشتگان شان آمد یا آن چه گذشتگان شان انجام دادند سخن گفته است. مانند نجات دادنشان از غرق و آب دادنشان از میان سنگ ها و تکذیب آیات توسط آنها و مسائلی دیگر، چرا که آنها از همان سنخ آدمیان بودند و راضی به آن چه که گذشتگان بدان راضی و ناخشنود از ناخشنودی آنان بودند.

می گویم: آن چه که موید صریح این موضوع است روایت ابوعمرو زبیری از امام صادق علیه السلام است که در باره آیه شریفه: «فَلِمَ تَقْتُلُونَ انبياءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مؤمنينَ»(۲) [اگر مؤمن بودید، پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می کشتید؟] فرمودند: این آیه در باره گروهی از یهودیان نازل شد که در زمان رسول خدا زندگی می کردند و پیامبران را با دستان خود نکشته بودند و در زمان آنان نبوده اند بلکه گذشتگان آنها پیش از آنها ایشان را کشته بودند ولی خداوند اینها را از آنان قرار داد و رفتار گذشتگان شان را به آنان نسبت داد، چرا که از آنان تبعیت کردند و ایشان را به دوستی گرفتند. در خصوص خبرهای مؤید این کلام در اواخر سوره آل عمران ذیل آیه کریمه «فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»(۳) [اگر راست می گویید پس چرا آنان را کشتید] سخن خواهد رفت. بنابراین بر اساس باطن آیات، خداوند عز و جل می تواند به هر کس که به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا به هر پیامبر دیگری ایمان نیاورده است، کارهایی که ظالمان حق علی و ائمه و دشمنان و مخالفان ایشان انجام داده اند نیز نسبت دهد، اگرچه در زمان وقوع آن فعل وجود

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۳، باب ۱۳۰، ح ۱.

۲- [۲] - بقره/۹۱.

۳- [۳] - آل عمران/۱۸۳ .

نداشته اند و عکس این سخن نیز صحیح است. همچنین می توان به مخالفان متأخر اعمال گذشتگان را نسبت داد، اگرچه هم دیگر را ندیده باشند؛ چرا که همگی اینان از یک سرشت هستند و عکس آن نیز صحیح است. در خصوص انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مؤمنان نیز در هر عصر و زمانی این سخن صادق است. تامل در این باب که بسیار عظیم است، باعث حل مسائلی می شود که مطرح می باشد. از جمله اینکه در بعضی سخنان آمده است که امت های پیشین و دیگران مکلف به ولایت شدند و بعضی از آنان اطاعت کردند و دسته ای نیز سرپیچی نمودند. من معتقدم که اینها همه در ظاهر بوده است. این سخن در باب چهارم فصل آینده روشن خواهد شد.

دوم: استنباط یکی از محققان از کلام سید الساجدین علیه السلام است. وی می گوید قرآن به زبان عربی نازل شده است و از عادت عرب هاست که کاری را که قبیله فرد انجام دهد به او نسبت دهند، اگرچه خودش مستقیماً این کار را با آنها انجام نداده باشد. وی می گوید، این سخن دقیقاً در کلام امام سجاد به هنگام سؤال فردی از وی در این خصوص آمده است. وی فرمود: قرآن به زبان عربی است و اهل زبان با زبان خود مورد خطاب واقع می شوند، آیا به یک فرد تمیمی از قبیله تمیم که قبیله اش بر سرزمینی حمله کرده اند و اهالی آنجا را کشته اند، نمی گویی: شما بر فلان سرزمین حمله کردید و چنین و چنان کردید... الخ. سپس وی رحمه الله می گوید: راز این عادت در زبانشان همانی است که گفتیم.

مؤلف می گوید: منظور همانی است که سابقاً از وی نقل کردیم. بسیار دقت کن تا آن چه در باب سوم از فصل اول در گفتار سوم گفته خواهد شد، بر تو روشن گردد. در آنجا آمده است که قرآن با سبک «به در می گوید تا دیوار بشنود» نازل شده است و نیز امثال این امور که دلالت بر این دارد که خداوند سبحان ممکن است پیامبرش را در مورد امری مورد خطاب قرار دهد که او در آن نقشی نداشته است بلکه در مورد فرد دیگری از امتش بوده است. این نیز از مواردی است که می توان این موضوع را بر آن پیاده کرد.

سوم: آن چه از روایت عیاشی که در فصل اول ذکر شد استنباط می گردد. گفته شد که امام باقر علیه السلام به حمران گفت که ظاهر قرآن آنانی هستند که قرآن در

مورد آنان نازل شده است و باطن قرآن کسانی هستند که اعمالی مانند آن افراد انجام داده اند که هر آن چه در خصوص آنان گفته شده بر این افراد نیز صادق است. توضیح اینکه هرگاه مثل ظاهری در خصوص عصیان گران و مخالفان یا مطیعان صریح پیامبر در مدت دعوت مانند قبول توحید و نبوت و پایبندی به شعایر اسلامی ذکر شده باشد، باطن آن در مورد افرادی که عصیان گری یا مخالفت نمودند یا در مدت تکلیف اقرار به امامت و اطاعت امامی که در حکم پیامبر و جانشین و خود پیامبر و حاکم اوست، کرده اند، صادق است. همچنین است مطالبی که ظاهر آن در خصوص کسانی است که برای خداوند شریکی قائل شده و بتهایی را که با دستان خود ساختند، مورد تعظیم و تکریم قرار دادند و به عبادت آن پرداختند و آنها را شریکان پروردگار خویش قرار دادند و بدون امر خدا بلکه با آراء و هواهای خویش گفتند: «اینها شفیعان ما در نزد خداوند هستند». بطن این کار مانند کار کسانی است که به دست خویش امامانی را تعیین کردند و آنها را تعظیم و تکریم نمودند و اطاعت آنان را نمودند و آنان را بی امر و فرمان خداوند بلکه با آراء و هواهای خود شریک امامانی قرار دادند که خداوند برایشان تعیین نموده است و گفتند اینها شفیعان ما در نزد خدایند. از این روست که خداوند در باره آنها فرمود: «وَ مِنَ النّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً»(۱) [و کسانی از مردم در برابر خدا، همانندهایی (برای او) برمی گزینند.] که تأویل آن و امثال آن به عنوان مخالفان گفته خواهد شد.

همچنین است هر آن چه که در ظاهر در مورد کفاری است که معاد و محشر کبری و قیامت را انکار نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و حق او را منکر شده و نیکی و عبادات را ترک کرده و مرتکب کارهای زشت و حرام گردیدند و در این کار پیرو پدران و بزرگان خود شدند و از آنان پیروی نمودند و در این کار شیطان را پرستیدند و خداوند رحمان را به خشم آوردند و مستحق محرومیت از بهشت و جاودانگی در آتش گشتند. بطن این موضوع بر

۱- [۱] - بقره/۱۶۵.

همانندان آنها صادق است که رجعت را منکر شده و محشر أصغر و روز قیام قائم آل محمد علیهم السلام را انکار کرده اند و پیامبر را در موضوع حق امام و امام را در ادعایش تکذیب نمودند و حق وی را منکر شده و پیروی از ائمه هدی و عبادت به روش آنان را ترک نمودند و خلفای جور و أئمه ضلال را مانند پدران خویش تبعیت کردند. در دین خدا بر اساس هوای نفس و براساس نظرهای خود عمل کردند و با آن کافران در عبادت شیطان و به خشم آوردن خداوند رحمان و سزاواری جاودانگی در آتش مشارکت نمودند. از این رو تأویل کسانی که به روز قیامت ایمان نیاوردند و معاد را انکار نموده و کارهائی این چنین کردند تأویل مخالفین است که رجعت را انکار نموده و به آن و به روز غدیر ایمان نیاوردند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله دیوانه محبت پسرعمویش است و او از خود سخنانی بیهوده در خصوص ولایت علی علیه السلام و امامتش می گوید بدون آنکه در تنزیل خداوند چنین چیزی آمده باشد تا بدین وسیله اهل بیتش علیهم السلام بر مردم تسلط یابند. همچنین آمده است که آنها تکذیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و منکران حق و مانند آن هستند که به تفصیل گفته خواهد شد. و همچنین است آن چه را که در ظاهر در خصوص اختلاف اهل کتاب بعد از پیامبرانشان و تفرقه در دینشان و تحریف کتاب هایشان و تغییر آیات آن و عمل نکردن به آن و پیروی از نظرات خویش و بزرگانشان و نیز کارهای دیگر آنان از قبیل عدم اطاعت بنی اسرائیل از هارون بعد از دوری موسی از آنان و گوساله پرستی آنان با مکر و حیله سامری و طرفدارانش و نظایر اینها که در جای خود مورد بحث قرار می گیرد، همه اینها در بطن قرآن در مورد هماننداان آنها در این امت مصداق پیدا می کند که بعد از پیامبرانشان دچار اختلاف شدند و در دین خود پراکنده گشته و به کتاب خدا عمل نکردند و آن را تغییر دادند و از آن مسائلی استخراج کردند که همانگونه که خواهند فهمید پرضرر بود و افرادی را که به منزله هارون بودند، اطاعت نکردند و ابا فلان را با مکر خلیفه دوم که مانند سامری است و طرفدارانش به گوساله ای تبدیل کردند و نیز دیگر مطالب که گفته خواهد شد. از این رو گفته شده است که مخالفان همان تحریف کنندگان و تغییردهندگان و فروشندگان آیات خدا به بهایی اندک هستند و

آنهـا همـان هایی هسـتند که دچار اختلاف و تفرقه شدنـد و به خویشـتن و به حقوق آل رسول صـلی الله علیه و آله ظلم و جفا نمودنـد. همچنین آن چه که در ظـاهر آیات در خصوص رفتار منافقان و افراد غیر ثابت با پیامبر و دعوت نبوت در قرآن آمـده است، بطن آن در مورد رفتـار منافقـان بـا او و ائمه در دعوت امامت و ولایت صادق است و همچنین این امر در مورد غالیان و نواصب و ملحـدان و جاهلاـن و نیکوکـاران و صالحـان و علماء و مؤمنان و مسـلمانان صادق است و این موضوع در جای خود بـویژه در گفتـار سوم مورد بحث قرار می گیرد. همچنین این سـخن در خصوص کسـی که امـامی را بپـذیرد و امـامی دیگر را انکار کنـد، مصداق دارد و صاحب بصـیرت را این نمونه ها در فهم دیگر نمونه های باقی مانده رهنمون خواهد بود و براساس اخباری که به طور کلی و به طور ویژه گفته می شود راز آن را درمی یابد.

چهارم: آن چه که از حـدیث سوم و هفتم و نیز خبر ذریح که در باب دوم از کافی و دیگر کتب ذکر کردیم اسـتنباط می شود و نیز از اخبـاری که در خصوص طیبـات و حلاـل هـا و خیرهـا و طـاعت هـا که به پیـامبر و ائمه و ولایت آنها تأویل می شود و هچنین خبائث و محرمات و بدی ها و زشتی ها و کور و نسناس و مانند آن که تأویل آن دشمنان آنها می باشد.

همچنین تأویـل هلاک و مرگ وماننـد آن به گمراهی از ولایت است و نیز دیگر امور مشابه که در اخباری که در گفتار سوم ذکر می شود خواهد آمد. بدین معنا که هر آن چه در قرآن ظاهراً در باره غذای جسم و رشد بدن و لذت های جسـمانی است در باطن قوت قلب و غذای روح و دستیابی به کمال است، مانند تأویل آب و نور و روشنی به علم و مانند آن.

در کتاب بصائر به نقل از نصـر بن قابوس آمـده است که گفت از امام صادق علیه السـلام راجع به آیه شـریفه «وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَ ماءٍ مَسْـكُوبٍ وَ فاكِهَهٍ كَثِيرَهٍ لا مَقْطُوعَهٍ وَ لا مَمْنُوعَهٍ»(۱) [و سایه ای پایـدار و آبی ریزان و میوه ای فراوان نه بریـده و نه ممنوع] سوال نمودم: ایشان فرمودند ای نصر قضیه آن گونه نیست که مردم می

۱- [۱] - واقعه/۳۱.

پندارنـد. پنـدار مردم مربوط به این عالـم و آنچه از این عالم به دست می آید، می باشد. شـیخ علامه ما فرمود: شاید معنای این سخن آن است که نه آنگـونه است که مردم در بـاره منحصـر کردن بهشت مؤمنـان در بهشت صـوری آخرت تصـور می کنند بلکه آنـان در دنیـا به برکت ائمه علیهم السـلام خود دارای بهشت هـایی روحانی در سایه حمایت آنها و لطف مسـتمر آنان در دنیا و آخرت هسـتند. آنها از آبی ریزان از علوم بر حق آنها بهره منـد هسـتند که جان ها و روح ها با آن زنـده می شود و میوه هـای فراوانی از انواع معـارف آنها دارنـد که از شـیعیان شان قطع نمی شود و از آنها دریغ نمی گردد. و فرش هایی گسترده از حکمت و آداب آنها دارنـد که از آن لـذت می برند بلکه در آخرت نیز آنچنان که از اخبار برمی آید، مقربان در بهشت های صوری جز بـا آن لـذت هـای معنوی که در دنیا از آن متنعم بودنـد بهره منـد نمی شونـد. در اینجا سـخن وی اعلی الله مقامه به پایان رسـید ولی بایستی تامل کرد و از صادق بودن این سـخن در باره نعمت های بهشت مانند نهرهای شراب و مانند آن غافل نبود، چنـانچه نهرهـای شـیر و شـراب که به علوم ائمه علیهم السـلام تأویـل می شود و از آن سـخن خواهیم گفت، گواه بر این سخن است.

و در مبحث بهشت و جهنم گفته خواهـد شـد که تأویـل اولی ولایت ائمه علیهم السـلام و دومی دشـمنی آنهاست. و امثال این تأویل ها فراوان است که از أخبار و روایات بسیاری که در بخش های دیگر خواهد آمد قابل استنباط و فهم است. همچنین هر آیه ای که ظاهر آن در عـذاب و مسخ شدن و هلاک و مرگ جسـمانی و مانند آن باشد باطن آن هلاک معنوی با گمراهی و بی بهره گی از علم و کمالات و مرگ دل ها و مسـخ آن و کور شـدن از درک حقایق می باشد. آنها اگرچه در صورت مانند آدمیان هسـتند ولی در واقع چون چارپایان و بلکه بدتر از آن هستند و اگرچه ظاهراً در میان زندگان بسر می برند ولی در واقع مردگانی هستند و خود این را نمی دانند، چرا که حق را نمی شنوند و نمی بینند و درک نمی کنند و بدان سخن نمی گویند و از آنان کاری صادر نمی شود که برای آخرتشان سودمند باشد، پس آنها مایه افتخار مردگانند.

همچنین هر آن چه در قرآن آمده که ظاهر آن نهی از زشتی های صوری و

ص:۵۶

تحریم خبائث ظاهری مانند زنا و دزدی و آزار دیگران و مانند آنها باشد که نشانگر پستی انجام دهنده این کارها و دلیل خبث طبع مرتکب آن است مانند شراب و مرده و خون که طبع سلیم از آن بیزار است و ذوق سلیم از آن روی گردان می باشد، باطن آن در واقع نهی از زشتی های باطنی است که همان دشمنی با ائمه و نهی از خبائث معنوی است که همان دشمنان آنها و منکران و ولایت آنها و فضایل ایشان هستند و این امور همان طور که روشن است مانند خبائث ظاهری و زشتی های صوری بلکه شدیدتر از آن است که روح ها را آلوده و قلب را خبیث و عقل و ایمان را به بند می کشد. در مورد باطن مسائل ظاهری که در خصوص تشویق به نیکی کردن و أمر به خیرات در مورد ائمه و ولایت آنها و معرفت آنهاست نیز موضوع همین گونه است و در مجموع، اساس تشبیه امور معنوی به امور صوری مانند تشبیه زندگی و مرگ معنوی به صوری و سود و زیان روحانی به جسمانی نیز از همین قرار است. همچنین در سایر موارد نیز چنین است ولی در این موضوع آخر، تناسبی نیز وجود دارد و آن اینکه بر کسی پوشیده نیست که پیامبر و امامان (صلوات الله علیهم) واسطه های معرفت عبادت ها و دستورات الهی هستند و آنها اساس قبول آن هستند. پس عجیب نیست که در بطن قرآن آنها مورد نظر باشند و بعید نیست که دشمنان آنها از نظر زیانشان برای آنان منظور ذکر پستی ها و موارد نهی شده باشند. در فصل آینده خبری که از مفضّل نقل می گردد دلالت بر همین موضوع می نماید. پس باید تدبر نمود چرا که این وجه در اکثر روایت های مشتمل بر تأویل های شگفت صادق است. و بیشتر مثل هایی که خداوند در قرآن زده است از این قبیل است، بلکه حقیقت آن است که این باب عظیمی است که از آن هزار باب برای خردمندان باز می شود و به نمونه هایی از آن در فصل های آینده و گفتار سوم و در متن کتاب إن شاءالله اشاره خواهیم نمود.

پنجم: آن چه که از روایت سعد خفاف که در اواخر باب دوم ذکر شد فهمیده می شود و نیز از اخبار دیگری که گفته خواهد شد، همگی شناخت خداوند و عبادت وی و یا مخالفت با او و تأسف و ظلم و رضایت و غضب و أمثال این ها را تأویل به شناخت امام و اطاعت و مخالفت و تأسف و ظلم و رضایت و غضب او کرده اند.

و نیز تأویل دست و چشم و پهلو و قلب خدا و دیگر موارد مشابه که خداوند به خویشتن نسبت داده است، به امام علیه السلام از این قبیل است. تا جایی که در مواردی اخباری وجود دارد که روح خدا و نفس خدا و لفظ جل جلاله و إله و رب را نیز به امام علیه السلام تأویل کرده است و توضیح آن اینکه بزرگان و پادشاهان کارهایی را که خادمان به دستور آنها انجام می دهند، معمولاً ـ به صورت مجاز خود نسبت می دهند و نیز مجازاً آن چه را که خادمان و نزدیکان آنها از اطاعت و خیر و شر انجام می دهند نیز به خود نسبت می دهند. این کار به معنای اظهار بزرگی شأن این خادمان در نزد آنان است و همچنین بدین معناست که آنها در ضرورت مراعات و اطاعت و دفع ضرر و سود رساندن به آنها مانند مخدومان خود و در حکم آنها هستند، به گونه ای که هر چیزی که به آن خادمان می رسد گویی به مخدوم رسیده است. امام صادق علیه السلام آن گونه که بعدا از کتاب کافی و دیگر کتب می آید، فرموده اند: خداوند تعالی چون ما متأسف نمی شود ولی او اولیایی را برای خویش آفریده است که متأسف می شوند و راضی می گردند. آنها متفاوتند و الهی شده اند. خداوند رضای آنها را رضای خویش قرار داده است و خشم آنان را خشم خود می انگارد، چرا که او آنان را داعیان به راه خود قرار داده و راهنمایان طریق خویش ساخته است و از این رو چنین شده اند... الخ.

در روایتی دیگر آمده است که: خداوند ما را با خویشتن درآمیخته است و ظلم بر ما را ظلم به خود و ولایت ما را ولایت خود انگاشته است و در این زمینه قرآنی را بر پیامبرش نازل کرده است... الخ. بقیه خبرها به طور مفصل بعد از این گفته خواهد شد. همچنین در بسیاری از موارد به نزدیکان فرد و یارانش نام اعضاء و جوارحش اطلاق می گردد. مثلاً به وزیر مقرب سلطان که برایش بسیار سودمند باشد دست پادشاه یا شمشیر سلطان یا چشم سلطان گفته می شود. و بدین سان براساس نفع و قرب و عزت فرد چنین چیزهائی به او گفته می شود. حتی گاهی اوقات ممکن است گفته شود او روح سلطان و جانش است، بلکه حتی ممکن است از باب مسامحه گفته شود که او خود سلطان است، به این معنی که سلطان اطاعت از او را به منزله اطاعت از خود و مخالفت او را مخالفت با خود می داند و به جز این به چیز

دیگری راضی نمی شود. توضیحات بیشتر و اخبار صریح و قاطع که از بین برنده هر شبهه ای در روشن کردن دقیق حقیقت است پس از این گفته خواهد شد. پس منتظر باش و از آن غافل مشو که اصل مهمی است و ملاحظه آن در تأویل بسیاری از آیات سودمند خواهد بود. بلکه سخن درستی خواهد بود اگر بگوییم این وجوه ذکر شده در این باب، اساس تأویل های آیاتی است که از آنها مطلع گشته ایم جز اندکی از آیات که مشمول آن نمی گردد. والله الموفق.

ص:۵۹

باب چهارم

اثبات وجوب این که ایمان به ظاهر قرآن و باطن آن و تأویل و تنزیل آن در کنار یکدیگر، مانند وجوب ایمان به محکم و متشابه قرآن است.

مؤمن باید به محکم و متشابه قرآن و ناسخ و منسوخ و همه متعلقات آن با یکدیگر ایمان داشته باشد و اگر جزئیات را از طریق أهل بیت که داناترین افراد به قرآن هستند نیاموخت، باید به طور اجمالی به همه اینها ایمان داشته باشد. و هر کس ظاهر قرآن را انکار کند کافر است، حتی اگر به باطن قرآن ایمان داشته باشد، مانند باطنی مذهبانی چون خطّابیه و اسماعیلیه و دیگران که معتقدند عبادتها از آنها ساقط شده است. و همچنین است عکس این سخن یعنی انکار باطن قرآن و ایمان به ظاهر آن. بلکه هر مؤمنی باید به خود جرأت انکار آن چه از ائمه علیهم السلام چه به عنوان تفسیر یا به عنوان تأویل نقل شده است را نداشته باشد، حتی اگر معنا و مفهوم آن را درک نکرده باشد. در این باره روایت ابوحکیم زاهد در فصل اول و دیگر روایات در فصل دوم ذکر شده است. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند عز و جل رسولان خود را با کتاب و تأویل آن فرستاده است و هر کس که کتاب پیامبران و تأویل آن کتب را تکذیب کند، مشرک و کافر است. در بصائر از احمد بن محمد بن عیسی از آدم بن اسحاق از هشام از هیثم تمیمی آمده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای هیثم، گروهی از مردم به ظاهر کتاب ایمان آوردند و باطن را انکار نمودند که این برایشان هیچ سودی ندارد. پس از آنان گروهی آمدند که به باطن ایمان آوردند و ظاهر را انکار

نمودند که این کار سودی برایشان ندارد. ایمان به ظاهر بدون باطن و ایمان به باطن بدون ظاهر، هر دو ناشدنی است.

در کتاب بصائر و نیز تفسیر قمی با سند صحیح از برید عجلی به نقل از امام ابی جعفر علیه السلام آمده است که ایشان در تفسیر آیه کریمه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ...»(۱) [ونمی داند تأویل قرآن را مگر خداوند و راسخان در علم] فرمودند: رسول خدا بهترین راسخان در علم است. وی همه آن چه را که خداوند اعم از تنزیل و تأویل بر او نازل کرد، می داند و خداوند چیزی را که او تأویلش را نمی دانست بر او نازل نکرد. بعد از وی اوصیایش آن را می دانند و کسانی که تأویل آن را نمی دانند، اگر عالمی چیزی بگوید آنها سخن خداوند را خواهند گفت که فرموده است: «یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا»(۲) [می گویند به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگارمان است]، و قرآن دارای خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و راسخون در علم آن را می دانند.(۳)

می گویم: سخن امام علیه السلام: کسانی که تأویل آن را نمی دانند، مبتدا و خبر آن جمله شرطیِ اگر عالمی چیزی بگوید... است و مراد از کسانی که تأویل آن را نمی دانند، شیعیان هستند. یعنی شیعیان و مؤمنان اگر عالمی بگوید یعنی امام عالم به قرآن یا عالم به تأویل متشابه با علمی که خداوند به او داده است، شیعیان در جواب امام بعد از شنیدن تأویل خواهند گفت ما به او ایمان آوردیم. در اینجا خلاصه خبر امام صادق علیه السلام را که روشن کننده اسرار این مقام و حقایق کلمات ائمه است می آوریم که در بصائر با سند از مفضل بن عمر آمده است که امام در پاسخ به سؤال های او مطالبی نوشتند که خلاصه آن چنین است: اما بعد، من تو را و خویشتن را به تقوای خدا و اطاعت از او و پارسایی و فروتنی برای خدا سفارش می کنم. همچنین تو را به تلاش و اجرای اوامر او و دعوت به راه پیامبران او و شتاب در

۱- [۱] - آل عمران/۷.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵ در تفسیر سوره آل عمران، آیه ۷.

کسب رضایت و دوری از آن چه که نهی کرده است فرامی خوانم. نامه ات به دستم رسید و مفهوم آن را دریافتم. خدا را به خاطر سلامتی و عافیتت سپاس گفتم. در نامه ات راجع به گروهی نوشتی که آنها را می شناسم. از آنان اموری که راجع به ایشان گفته می شود و تو را خوش نیامده است ذکر کردی. شنیده ای که آنان ادعا می کنند که دین، شناخت مردان است و سپس بعد از شناخت آنها هر کاری خواستی انجام بده و نوشتی که تو خود می دانی که اصل دین شناخت مردان است پس خدای تو را توفیق داد و گفتی که شنیده ای که آنها ادعا می کنند که نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج و عمره مسجد حرام و خانه خدا و ماه حرام، همگی یک مرد است و طاهر شدن و غسل جنابت یک مرد است و اینکه آنها معتقدند هر واجبی که خداوند بر بندگانش فرض کرده یک مرد است و اینکه آنها می گویند هر کس آن مرد را بشناسد، علمش او را بس باشد بدون آن که کاری انجام دهد، در حالی که نماز خوانده و روزه گرفته است و حج گزارده و غسل کرده و محرمات خدا و ماه حرام را گرامی داشته است و دیگر اینکه آنان می گویند که هر کس آن را عیناً با حدّ او شناسد و در قلب او ثابت گردد، اجازه دارد که سستی کند و دیگر نیازی به تلاش در کار ندارد و ادعا کرده اند که اگر آن مرد را بشناسند، این حدود تا آن زمان از آنها پذیرفته می شود اگرچه به آن عمل نکرده باشند و نیز شنیده ای که آنها مدعی اند که کارهای زشتی که خدا از آن نهی کرده است مانند شراب و قمار و ربا و خون و مرده و گوشت خوک، یک مرد است.

در جایی دیگر از نامه، امام علیه السلام مرقوم فرمود: در نوشته ات گفته ای که آنها مدعی اند که این کار ظاهری دارد و باطنی که آنها آن را می شناسند و ظاهر همانی است که از آن در میان خویش نهی می کنند و باطن همانی است که می خواهند و ادعا می کنند که به آن فرمان داده شده اند. در نامه ات از من راجع به اعتقادات آنها پرسیده ای که آیا حلال است یا حرام و از تفسیر آن سؤال کرده ای و من آن را برایت روشن می کنم تا نسبت به این امر ناآگاه و مردّد نباشی و إن شاءالله حلال و حرامش را برایت روشن می کنم و آن را برایت معرفی می کنم تا تو آن را به حول و قوه الهی بازشناسی و انکار نکنی. به تو می گویم که هر کس با این صفتی که

گفته ای به دین بـاور دارد از نظر من به خـدا شـرک می ورزد و شـرک او روشن و آشـکار است. و به تو خبر می دهم که این گروه از کسانی هستند که از دیگران چیزهایی را شنیدند که در آن تعقل نکرده اند و قدرت درک آن را نداشته اند و حد آن چه را شـنیده اند ندانسـته اند. و حدود این چیزها را براساس معیار رای و عقل خویش قرار دادند. و بر اساس حدودی که بدان فرمان داده شـده انـد عمل نکردنـد و بر خدا و رسولش کذب و افتراء بسـتند و جرأت بر معاصـی یافتند. این در دلالت بر جهل آنان کافی است و اگر آنها این امور را بر اساس حـدود معین شـده ای که آن را پذیرفته بودند قرار می دادند اشـکالی در کار نبود ولی آنها به تحریف آن پرداختند و از حدود خود تجاوز کرده و تکذیب کردند و در فرمان خدا سـستی کردند و طاعتش را به جـای نیاوردنـد. ولی من به تو خبر می دهم که خداونـد برای این حـدود چـارچوب هـایی قرار داده است تا کسـی از آن تعـدی نکنـد و من تو را از حقـایق آن با خبر خواهم ساخت. خداونـد تبارک و تعالی اسـلام را برای خود به عنوان دین مقبول قرار داد و غیر از آن دینی را از کسی نمی پذیرد و پیامبران و رسولان خود را به این دین برانگیخت، سپس فرمود ما به حق آن را نازل کردیم و به حق نازل شد، پس براساس آن پیامبران و رسولانش را برانگیخت و نیز پیامبرش محمد صـلی الله علیه و آله را بـا این دین برانگیخت. و برترین بخش دین، شـناخت رسولاـن و ولایت آنان است و به تو می گویم که خداونـد حلال ها و حرام ها را تا روز قیامت مشـخص کرد. پس معرفت رسولان، ولایت آنان و اطاعت ایشان حلال است. حلال آن است که آنان حلال کننـد و حرام آن است که آنها حرام کننـد. آنان اصل حلال و فروع حلال از آنان منشـعب می شود. از فروع آنان فرمان به پیروان و أهـل ولایت شان در امور حلالماننـد برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و حـج خانه خـدا و عمره و گرامیـداشت محرمات خداونـد و شـعائر و مشاعر وی و پاکی و غسل جنابت و فضایل اخلاق و همه نیکی ها است که خداوند آن را در قرآن بیان کرده و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ

الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكَمْ لَعَلَّكَمْ تَذَكَّرُونَ»(۱) [در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.] پس دشمن ایشان حرام و محرم است و اولیای ایشان تا روز قیامت در تحت فرمانشان هستند. دشمنان آنها کارهای ناپسندِ ظاهر و باطن، و شراب و قمار و زنا و ربا و خون و مرده و گوشت خوک هستند. آنها حرام و محرم اند و اصل هر حرامی هستند. آنها شر و اصل شر و همه فروع شر از آنهاست. از جمله این شرها فروع حرام است که آنها حلالش می کنند. و از فروع آنها تکذیب پیامبران خدا و انکار اوصیاء و انجام کارهای ناپسند و همه محرمات و ارتکاب گناهان است در حالی که خداوند فرمان به عدل و احسان و دادن حق ذی القربی و در پی اطاعت آنان بودن داده است و از فحشاء و منکر و ظلم که دشمنان پیامبران و اوصیا پیامبران هستند منع کرده است. آنهایند که دوستی و اطاعت از آنان نهی شده است. تو را خبر می دهم که اگر به تو بگویم که فاحشه و شراب و قمار و زنا و مردار و خون و گوشت خوک یک مرد است، درست گفته ام. در حالی که من می دانم که خداوند این اصل را به همراه فرعش تحریم کرده است و از آن نهی نموده است و ولایت او را چون پرستش بتان و شرک به خدا قرار داده است و هر که دیگران را به پرستش خویش بخواند مانند فرعون است که گفت من خدای أعلا هستم و این ها همه به گونه ای است که می توانم گفت او یک مرد است که او و هر که از او پیروی کند به جهنم می روند و مصداق قول خدایند که فرمود: «إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ»(۲) [تنها مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که (هنگام سر بریدن) نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است] و اگر بگویم که فلانی همه اینهاست باز درست گفته ام. چرا که معبودی است که از حدود خداوند، که از تعدی به آن نهی کرد، تجاوز نموده است. من تو را خبر می دهم که دین و اصل دین یک مرد است و آن مرد همان یقین و ایمان است که امام امت

۱- [۱] - نحل/۹۰.

۲- [۲] - بقره/۱۷۳.

خویش یا امام اهل زمانه اش است. پس هر کس که او را بشناسد، خدا و دینش را شناخته است و هر که منکر او شود خدا و دینش را منکر شده و هر که او را نشناسد، خدا و دینش را نشناخته است. جز با آن امام کسی خدا و دین خدا و شریعت های او را نمی شناسد. این است معنای آن سخن که شناخت مردان، دین خداست....

در فرازی دیگر از نامه امام علیه السلام می فرماید: تو را خبر می دهم که اگر بگویم نماز و زکات و روزه رمضان و حج و عمره و مسجدالحرام و بیت الحرام و مشعرالحرام و طهارت و غسل جنابت و همه واجبات همان پیامبر است که آن را از سوی خدایش آورده است درست گفته ام چرا که همه اینها با پیامبر شناخته می شود. و اگر شناخت آن پیامبر و ایمان به او وتسلیم در مقابل او نبود اینها شناخته نمی شد. همه اینها همان پیامبر و اصل پیامبری است و اینها فروع آن اصل است و پیامبر است که مرا به دین خدا خوانده و به آن رهنمون شده است و آن را به من شناسانده و به آن فرمان داد و اطاعت آن را در دستوراتش بر من واجب کرده است. نمی توانم او را نشناسم و چگونه می توانم او را نشناسم در حالی که او میان من و خداست. آیا این همان شناخت مرد، نیست. چون هم اوست که آن را از نزد خداوند آورده است و هرکس او را انکار کند دین را انکار کرده است.. الخ. در فرازی دیگر امام علیه السلام می فرماید: خداوند تبارک و تعالی دوست دارد که با مردان شناخته شود و با فرمانبرداری مردم از آنان مورد اطاعت قرار گیرد، پس آنان را به منزله راهی به سمت خویش قرار داده است که از آن می توان وارد شد و خداوند از بندگان چیز دیگری را نمی پذیرد. او از کرده خود مورد پرسش قرار نمی گیرد ولی آنها مورد پرسش قرار می گیرند. پس خداوند در باره واجب کردن محبتش به آن مرد می فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»(۱)[هر کس رسول را اطاعت کند، بی شک خدا را اطاعت کرده است]. پس هر که بگوید که این فریضه همه اش یک مرد است که حد سخن خود را می داند راست گفته است و هر کس آن گونه که تو وصف

۱- [۱] - نساء/۸۰.

کردی طاعات را نپذیرد و از دین حذف کند، تمسک به اصل با ترک فروع او را کفایت نمی کند. همان طور که شهادت لاإله إلاالله با ترک شهادت محمد رسول الله سودی ندارد. و خداوند همه پیامبران را با نیکی و عدل و مکارم اخلاق و اعمال نیکو و نهی از کارهای زشت چه ظاهر و چه باطن برانگیخته است که باطن آن ولایت اهل باطل و ظاهر آن شاخه های آنهاست و هرگز خداوند پیامبری را برنیانگیخته است که به شناخت بدون طاعت در امر و نهی فرا بخواند. چرا که خداوند از بندگان انجام واجباتی را می خواهد که با حدود آن واجب کرده است به همراه شناخت کسی که آن را از طرف او آورده است. پس اولین کار شناخت کسی است که به سوی او می خواند و پس از آن اطاعت از اوست با چیزهایی که به او نزدیک می گرداند و هر کس بشناسد اطاعت می کند و هر که اطاعت کند، حرام ظاهر و باطن را تحریم خواهد کرد و نمی شود که باطن را تحریم کرد و ظاهر را حلال شمرد. بلکه ظاهر را با باطن و باطن را با ظاهر حرام کرده است. و اصل و فروع آن وجود نخواهند داشت در حالی که باطن حرام شمرده شود و ظاهر آن حلال باشد و نمی شود که باطن حرام شمرده شود و ظاهر حلال تلقی گردد. همان طور که نمی شود که باطن نماز و زکات و روزه و حج و عمره و مسجدالحرام و همه محرمات خدا و شعائر او را بشناسد و شناخت باطن را ترک کند. و هر کس ادعا کند که این همان معرفت است، به شناخت بدون طاعت بسنده کرده و او دروغگو و مشرک است. او نه شناخته و نه اطاعت به جای آورده است. بلکه گفته شده است که بشناس و به هر کار خیر می توانی عمل کن، چرا که کار خیر بدون شناخت از تو پذیرفته نیست و اگر شناخت پیدا کردی، طاعت کم یا زیاد را به جای آور که از تو پذیرفته می شود و....(۱)

این سخن بسیار طولانی است و در اینجا به مسائل مورد نیاز بسنده کرده ایم و صراحت آن در موضوع ضرورت ایمان به ظاهر و باطن در کنار یکدیگر، به علاوه ی آن چه در باب گذشته در خصوص وجود وجه تناسب میان ظاهر و باطن گفته

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۴۷۷.

شد، بر هیچ اندیشه ورز صادقی پوشیده نیست. در اینجا آن چه از این مطالب نیاز به شرح دارد را توضیح می دهیم:

در مورد سخن امام علیه السلام که فرمود: گفته ای که گروهی ... تا هر کاری خواستی انجام بده. اشاره به گروهی از ملحدان اصحاب ابی الخطّاب و دیگران است. آنها معتقد بودند که انسان اگر حجج خداوند بر خلقش را بشناسد بعد از آن هیچ تکلیفی برای انجام عبادت ها و ترک محرمات ندارد و در این مورد به سخن رسول الله صلی الله علیه و آله استناد می کردند که فرمود: چون شناختی، هر چه خواستی انجام بده. از این رو در آخر این روایت، تفسیری از امام علیه السلام راجع به این سند آنها آمده که معنای واقعی آن را توضیح می دهد نه آن چه را که آنها می فهمیدند. در رابطه با مذاهب آنها در فصلی تحت عنوان بطلان غلوّ سخن خواهیم گفت. و معنای سخن امام علیه السلام که فرمود: گفتی که آنها ادعا می کنند که نماز ... الخ. توضیح تأویل آیات عبادات و محرمات توسط آنان فقط با شناخت حجج خدا و دشمنان آنهاست. چون آنها معتقد بودند که هر کس حجج خدا را بشناسد گوئی نماز را با حدودش و زکات را با شروطش به جا آورده است. همین طور کلمه نماز در نزد آنها به معنای ولی الله و شناخت اوست نه آن عبادت ویژه، و مثلاً شراب در نزد آنان عبارت است از دشمن خدا نه چیز دیگری، لذا امام در پایان توضیح دادند که حقیقت، اراده ی هر دو معناست و اراده ی یکی از دو معنا باطل است.

سخن امام علیه السلام: این ها شعبه هایشان هستند، یعنی اینکه فروع حلال از شعبه های آنها حاصل و از بیان آنها شناخته می شود. شاید این کلمه «شعبه ها» باشد و شاید بتوان آن را براساس قرینه بعد از آن با اندک تأملی «شیعه ها» خواند. سخن امام علیه السلام: دشمنی آنها حرام و محرم است، یعنی دشمنانشان حرام هستند که خداوند در کتاب خود تحریم کرده است.

سخن امام علیه السلام: آنها پلیدی ها (فواحش) هستند، یعنی آنها شراب و قمار و دیگر چیزها از فواحش پیدا و پنهان و شراب و قمار و جز این دو از نوع پیدای آن هستند، «غیرهما» این گونه گفته شده است و احتمالاً می توان گفت که مراد آن است که آنها فواحش هستند و شراب و قمار و دیگر فواحش از آن جمله است.

ص:۶۷

سخن امـام علیه السـلام: درحـالی که من می دانم «و أنـا أعلم» جمله ای حالیه است و سـخن امام علیه السـلام «درست گفته ام» (لصـدقت)جزای شـرط است و بخشـی از جمله معترضه است. در بعضـی نسـخه ها آمده است و لصدقت بنابراین سـخن ایشان: پس این ها همه (فهذا کله) جزای شرط است.

سخن امـام علیه السـلام: من اگر بگویم که او فلانی است، یعنی در خصوص یکی از خلفای جور مثل خلیفه اول یا دوم. سـخن امام علیه السلام: آن مرد همان یقین و ایمان است و او امام امتش و امام اهل زمانش است یعنی مردی که أساس دین است و از او به کنـایه با نام دین و یقین و ایمان نیز یاد می شود. (امام امت پیامبر و اهل زمانش) شایـد تردیـد از راوی باشـد و یا به خاطر اشاره به امامی غیر از زمان پیامبر نیز باشد. و می توان هر دو ضـمیر را به امام نسـبت داد، یعنی او امام رعیتش است. پس تردید از راوی است. ولی در هر حال مقصود از آن و آن چه بعـد از آن آمده است، اثبات درستی گذاردن نام دین و عبادات بر امام و پیامبر است.

سخن امام علیه السـلام: پایبنـدی به اصل با ترک فروع سودی نـدارد، یعنی اینکه شـناخت پیامبر و امام بـدون تعبـد و عبادت و ترک منهیـات به دلیـل تلازم آن دو سـودی نـدارد. همـان طور که امـام علیه السـلام بـا این سـخن آن را روشن کرد: هر کس بشناسد اطاعت می کند و هر کس اطاعت کند حرام را حرام می شمارد... الخ.

سخن امام علیه السـلام: و اصل و فروع آن وجود نخواهد داشت در حالی که باطن حرام حرام شمرده شود ولی ظاهر آن حلال باشـد... الخ. این جمله (و باطن الحرام) جمله حالیه است، یعنی اصل و فرع با هم جمع نمی گردند، با اعتقاد به ضـرورت ترک ستمگران که خود باطن حرام هستند بدون ترک امور نهی شده ی ظاهری آن گونه که این اهل باطل ادعا می کنند. و همچنین سخن او «و ظاهر حلال تلقی گردد» (و یستحل الظاهر) جمله حالیه است.

سخن امام علیه السـلام: بلکه فقط گفته شد بشـناس... الخ، تفسـیر سخنی است که ملحدان به آن استناد می کرده اند که به خبر آن اشاره کردیم. این خلاصه شرح خبر مذکور است و هدف آن ظاهر و کافی است و مطلب را ثابت می نماید و نیازی نیست که سخن به درازا بکشانیم. توضیحات بیشتری در فصول آینده داده خواهد شد. از آنها غافل مشو.

ص:۶۸

باب پنجم

علم تأویل قرآن، بلکه علم همه قرآن، نزد اهل بیت علیهم السلام است و آوردن احادیثی در این زمینه که نباید قرآن را جز از طریق ائمه علیهم السلام تفسیر کرد و نیز راه جمع بین این روایات با آیات و روایات مخالف آن و دستیابی به حقیقت در این موضوع.

بدان که در آگاه بودن پیامبر و ائمه از تمامی وجوه آیات قرآن و معانی آن چه ظاهر و چه باطن و چه تنزیل و چه تأویل آن شکی وجود ندارد. آنها تمامی علم کتاب را در اختیار دارند آن گونه که خداوند در خانه آنان آن را نازل نمود. و شکی نیست که اهل بیت به آنچه در خانه است، از دیگران آگاه ترند . اخبار متواتری وجود دارد که بر این امر دلالت دارد. علاوه بر روایت فضیل و دو روایت ابن عباس و ابن مسعود و روایت حماد و روایت زراره و خبری که بعد از آن در باب اول ذکر شد و نیز بعضی از اخبار باب دوم و صحیحه برید عجلی که در باب چهارم ذکر شد، روایات دیگری وجود دارد که بر این امر دلالت دارد، مانند روایت طلحه که در فصل دوم ذکر شد و دیگر روایاتی که وجود دارند. از آن جمله است روایتی در کتاب بصائر با سند صحیح از ابی الصباح که گفته است به خدا سوگند جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله تنزیل و تأویل را آموخت، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام آموخت. سپس فرمود به خدا به ما نیز آموخت ... الخ. و در این خصوص روایت

أنس از کتاب صحیح أبی داوود را ذکر می نماییم که روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو به مردم تأویل قرآن را که نمی دانند می آموزی. علی علیه السلام فرمود: چگونه رسالتت بعد از تو ای رسول خدا ابلاغ می گردد؟ فرمود: تو در زمینه تأویل قرآن و مفاد آن چه که بر مردم مشکل است را به آنان خبر می دهی.

و نیز با اسناد از یعقوب بن جعفر روایت کرد که گفت با ابوالحسن علیه السلام در مکه بودم، مردی به او گفت: تو قرآن را به گونه ای تفسیر می کنی که از پیش نشنیده ایم. ابوالحسن علیه السلام فرمود: قبل از آنکه بر مردم نازل شود بر ما نازل شد و پیش از آنکه برای مردم تفسیر شود، برای ما تفسیر شد. ما حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و سفری و حضری آن را می شناسیم و می دانیم در چه شبی چه آیه ای نازل شده و در باره چه کسی یا چه چیزی نازل شده است... الخ.(۱)

ابوخالد واسطی به نقل از زید بن علی علیه السلام روایت نمود که گفته شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خواب به چشمم نمی رفت مگر آنکه از ایشان صلی الله علیه و آله آن چه را که جبرئیل در هر روز راجع به حلال و حرام و سنت و امر و نهی نازل می کرد بدانم و اینکه راجع به چه چیزی و چه کسی نازل شده است. پس با هم به جایی می رفتیم و معتزله را دیدیم و این خبر را برای آنان روایت کردیم، پاسخ دادند: این سخن بس گزافی است. این سخن چگونه ممکن است در حالی که گاهی از یکدیگر دور بودند و همدیگر را نمی دیدند. پس چگونه همه اینها را می دانست؟ ما به زید مراجعه کردیم و به او پاسخ معتزلیان را گفتیم. گفت: او تعداد روزهائی را که از پیامبر دور بود حفظ می کرد و چون بایکدیگر دیدار می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او می فرمود: ای علی در فلان روز و فلان روز و فلان روز و فلان روز بر من وحی نازل شد و روزها را تا روزی که با هم دیدار کردند شماره می کرد. ما نیز این خبر را

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۱۹۵، باب ۸، ح ۴.

به معتزلیان دادیم.(۱)

همچنین در روایت صفار و دیگران با سندهای متعدد از تعدادی افراد مورد وثوق از اصحاب امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان پس از اشاره به سینه خود فرمودند: به خدا سوگند، همه علم کتاب نزد ماست. و این سخن را سه بار تکرار فرمود.

در خصوص تفسیر آیه «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ»(۲) [و آن کس که نزد او علم کتاب است] و تفسیر آیه «بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(۳) [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند] و آیات مشابه آن به ائمه علیهم السلام أخباری روایت شده است که در گفتار سوم خواهد آمد.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: جز اوصیاء هیچ کس نمی تواند ادعا کند که علم همه قرآن چه علم ظاهر و چه علم باطن نزد اوست. در روایت دیگر از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود: هر کس از مردم ادعا کند که همه قرآن را همان گونه که نازل شد جمع کرده است، دروغ گوست. تنها علی بن أبی طالب علیه السلام و أئمه بعد از وی آن را جمع آوری و حفظ کرده اند. از امام صادق علیه السلام همچنین روایت شده است که در گفتگو با قتاده ی مفسر گفت: ای قتاده، تنها آن کس که مورد خطاب قرآن است آن را می شناسد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما اهل بیتی هستیم که همواره خداوند در میان ما یکی را برمی انگیزد که کتابش را از اول تا آخر می داند و در روایتی دیگر آمده است: از دانش تفسیر قرآن و احکام آن که نزد ماست اگر ظرف مناسبی یا جایگاهی بیابیم آن را می گوئیم. در کتاب بشاره المصطفی با سند از اصبغ بن نباته آمده است: آنگاه که مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت بیعت کردند به مسجد رفت و فرمود: از من پرسش کنید قبل از

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۱۹۴، باب ۸، ح ۱.

۲- [۲] - نمل/۲۷.

۳- [۳] - عنکبوت/۴۹.

آنکه مرا از دست بدهید. به خدا سوگند من از هر مدعی علم قرآن به قرآن و تأویل آن آگاه ترم. سوگند به آن کس که دانه را شکافت و آدمیان را آفرید اگر از من راجع به آیه ای سؤال کنید، شما را از وقت نزول آن و شأن نزول آن آگاه می سازم... الخ. در کتاب قوت القلوب آمده است که علی علیه السلام فرمود: اگر می خواستم در تفسیر فاتحه الکتاب به اندازه هفتاد بار شتر سخن می گفتم.

در کتاب بصائر به نقل از أصبغ بن نباته آمده است: علی علیه السلام فرمود: اگر فرصتی به من داده شود میان پیروان تورات با کتابشان و میان پیروان انجیل با انجیل و میان پیروان زبور با کتاب آنها و میان پیروان قرآن با قرآن قضاوت می کردم و حکمی صادر می کردم که درخشان و شکوفا به سوی خداوند بالا رود. هر آیه ای در کتاب خداوند چه در روز نازل شده باشد یا در شب، من از شأن نزول آن آگاهم. و هر یک از افراد بالغ قریش که در باره اش یک یا دو آیه نازل شده باشد، خواه او را به جهنم رهنمون شود خواه به سوی بهشت می شناسم... الخ.

مؤلف می گوید: اخبار و روایات در این باب افزون از شمار است. اما افراد دیگر به غیر از ائمه علیهم السلام شکی نیست که علم آنها ناقص و عقل آنها از درک ظواهر قرآن ناتوان است، چه رسد به باطن و تأویل آنان بدون ارشاد ائمه که عالمان حقیقی اند و بدون عنایت خداوند جهانیان که در خبرهای سابق متن آن ذکر شد. بویژه در دو خبر منقول از کافی و کلام امام علی علیه السلام که فرمود: فقط آن کس که مورد خطاب قرآن است آن را می فهمد و نیز روایات جابر و فضیل و دیگر روایات که در دو باب اول و دوم آمده است. همچنین خبر صحیح برید العجلی که ذکر شد. به علاوه سخن امام علیه السلام در علل الشرائع در پاسخ به سؤال ابی حنیفه که از او پرسید: آیا کتاب خدا را به خوبی می شناسی و ناسخ و منسوخ آن را می دانی؟ گفت: بلی، پس فرمود: ای ابوحنیفه وای بر تو، ادعای علمی را کرده ای که خداوند تنها آن را نزد اهل آن که بر آنان کتاب را نازل کرد قرارداده است. وای بر تو این علم تنها نزد خواص از فرزندان پیامبر ما صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد و من معتقدم که تو حرفی از کتابش را نمی دانی... الخ. علاوه بر این خبرهای فراوان دیگری نیز وجود دارد. از این رو در روایات آمده است که بدون دریافت

علم قرآن از آنان تفسیر قرآن ممنوع است. در کافی از قول امام باقر علیه السلام به قتاده مفسر آمده است که فرمود: وای بر تو ای قتاده اگر قرآن را به رأی خود تفسیر کنی، خود هلاک می گردی و دیگران را هلاک می کنی. و اگر علم آن را از دیگران آموخته باشی خود هلاک می گردی و دیگران را هلاک می کنی. کلینی و عیاشی از امام صادق از پدرانشان علیهم السلام نقل کرده اند که فرمود: هر کس قرآن را با یکدیگر درآمیزد و تفسیر کند کافر است. ظاهراً مراد از این سخن تأویل متشابهات با دیگر آیات بر اساس رأی شخصی و هوای نفس بدون شنیدن آن از اهل آن و بدون نوری از هدایت الهی است.

همچنین عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: هر کس قرآن را تفسیر به رای کند، اگر درست باشد أجری ندارد و اگر اشتباه کند دورتر از آسمان خواهد بود.(۱)

از ائمه علیهم السلام روایت شده که تفسیر قرآن جز با روایت صحیح و نص صریح جایز نیست و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که قرآن را تفسیر به رای کند جایگاهی از آتش را برای خود برگزیده است. در روایتی دیگر از ایشان آمده است: هر که قرآن را تفسیر به رای کند بر خداوند افترا بسته است.(۲)

در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است: آیا می دانید چه کسی متمسک به قرآن است و دارای شرف بزرگی است؟ کسی که قرآن و تأویلش را از ما اهل بیت یا از واسطه های ما که سفیران ما به نزد شیعیان ما هستند می آموزد، نه کسی که از آرای جدل کنندگان و یا قیاس فاسقان می گیرد. و هر که قرآن را تفسیر به رأی کند و اتفاقاً درست باشد، به خاطر استناد به غیر اهل قرآن جهالت ورزیده است و اگر کسی که قرآن را تفسیر به رأی می کند، اشتباهی مرتکب شود، جایگاهش آتش جهنم است.

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹ ، ح ۴.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۶.

در کتاب محاسن برقی به نقل از امام ابی عبدالله الصادق علیه السلام در نامه ای از ایشان آمده است: و قرآن الگویی است برای آنان که از دیگران داناترند و آن را به درستی تلاوت می کنند و آنان کسانی هستند که به قرآن ایمان آورده اند و آن را می شناسند اما دیگران به شدت مورد اشکال قرآن هستند و قرآن از راه و روش دل هایشان به شدّت دور است و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تفسیر قرآن کار مردم نیست و قصد خداوند از این کار این بوده است که به راه و درگاهش روی آورند و آنان را بازگرداند تا از طریق قرآن و سخنگویان به فرمان او به طاعت خدا برسند و آن چه را که نیاز دارند از آنان استنباط کنند و از خود سخنی نگویند. خداوند عز و جل فرمود: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»(۱) [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند] ولی دیگران هرگز این چیزها را نمی دانند. پس هرگز قرآن را با تفسیر به رأی خود تلاوت نکن، چرا که مردم آن گونه که در دیگر امور با یکدیگر مشترک هستند در علم قرآن مشترک نیستند. کما این که قدرت تفسیر آن را ندارند مگر از حد و راه آن که خداوند تعیین کرده است.

اگر کسی بگوید این سخنان در ظاهر خود با آن چه که راجع به امر به چنگ زدن به ریسمان قرآن و تتبع در عجایب آن و کشف آنها و اندیشه کردن در بطن های قرآن و تفکر در حدود آن آمده است، متناقض است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید «أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها»(۲) [آیا به آیات قرآن نمی اندیشند؟ یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است؟] و خداوند عز و جل می فرماید:«لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»(۳) [قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند.]

۱- [۱] - نساء/۸۳.

۲- [۲] - محمد(ص)/۲۴.

۳- [۳] - نساء/۸۳.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر حدیثی را شنیدید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید. هر حدیثی با کتاب خدا هماهنگ بود آن را بپذیرید و هر حدیثی با آن مخالف بود را به سینه دیوار بکوبید(نپذیرید).

و در حدیثی دیگر که پیش از این بدان اشاره شد فرمود: قرآن انعطاف پذیر و دارای وجوه متعدد است آن را بر بهترین وجوه تفسیر نمایید. ایشان صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمودند: ای مردم در قرآن تدبر کنید و آیاتش را بفهمید. در محکمات آن نظر کنید و از متشابهات آن پیروی نکنید. به خدا سوگند که نواهی قرآن و تفسیر آن را جز علی بن أبی طالب علیه السلام کسی نمی تواند تبیین کند و توضیح دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر که قرآن را بفهمد، جملات علم را تفسیر می کند.

همچنین ایشان در حدیث دیگری فرمود: مگر آنکه خداوند به بنده ای فهمی در قرآن عنایت کند. و نیز آیات و أخبار دیگری که دلالت بر آن دارد که در معنای قرآن برای خردمندان زمینه ای گسترده وجود دارد که بایستی به توجیه و جمع این دو دسته از آیات و روایات پرداخت.

مؤلف می گوید: در اینجا توجیهات متعددی وجود دارد که به بهترین آنها که بعضی از علمای محقق ما ذکر کرده اند اشاره می کنیم.

یکی از این علمای محقق فرمود: درست آن است که گفته شود: هر کس که در پیروی از خدا و پیامبر و اهل بیت اخلاص ورزد و علمش را از آنان بگیرد و دنباله رو آنان باشد و بر بخشی از اسرار آنان آگاه شود به گونه ای که به وسیله آن در علم صاحب نظر شود و در معرفت به اطمینان برسد و چشمان قلبش بر حقایق امور روشن شود و روح یقین را درک کند و با آن چه جاهلان از آن گریزانند انس پیدا کند، می تواند از بعضی امور شگفت قرآن استفاده کند و گوشه ای از عجایب آن را استنباط نماید و این امر از کرم خداوند بعید نیست و از جود او عجیب نیست چرا که سعادت منحصر به گروهی خاص نیست. أئمه علیهم السلام تعدادی از أصحاب پرهیزکار خویش را که دارای صفاتی این چنین بوده اند، از خود دانسته اند: مثلاً گفته اند: سلمان از ما أهل بیت است. کسی که چنین صفتی داشته باشد ورودش در

زمره «الرَّاسِخُون فِی العِلم» و عالمان به تأویل بعید نیست. مؤلف گوید: از این روست که امام علیه السلام راجع به جابر جعفی فرمود که وی تاویل بعضی از آیات را می دانست. همچنن قمی از پدرش به نقل از بزنطی از عمرو بن شمر نقل کرد که در محضر امام صادق علیه السلام نام جابر برده شد، ایشان فرمودند: خداوند جابر را رحمت کند که علمش آنچنان بالا بود که تأویل این آیه را می دانست: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ»(1) [در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] که به معنای رجعت است. میثم تمار بر ابن عباس به خاطر دانستن تأویل مباهات نمود و گفت از من هر چه راجع به تفسیر قرآن می خواهی بپرس چرا که من آن را نزد علی علیه السلام خوانده ام و او تاویلش را به من آموخت. أهل سنت از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: کتاب خدا بر چهار قسم است: عبارات و الفاظ، اشارات، لطائف، حقایق. عبارات و الفاظ برای عامه است و اشارات برای خواص و لطایف برای اولیاست و حقایق برای انبیاست. در روایاتی که پیش از این ذکر شد و در پی نیز ذکر خواهد شد، تلویحاً به این معنی اشاره شده است. در باب سوم از فصل دوم به هنگام تقسیم قرآن به سه بخش موارد تصریح به این معنی آمده است. پس به طور جدی اندیشه کن تا در تطبیق بسیاری از آیات و عباراتی که در مورد آن نص صریحی در خصوص ذکر معانی و ذکر بعضی از احتمالات گفته می شود شک نکنی. چرا که آن چه را که ما ذکر می کنیم بر اساس فهم خود و اصحابمان از طریق روایات مطلقی است که در فصل سوم و دیگر جاها ذکر خواهیم کرد یا براساس دانسته هایی است که از طریق اهل بیت به دست آورده ایم. از این رو به توضیح ظاهر آیات با وجود پاره ای از احتمالات که در ذهن می آید بسنده خواهیم نمود. در مجموع اساس سخن ما استنباط از اثر است اگر چه ممکن است در همه مواضع آن را به خاطر فهم صاحب آن بصیرت و رای ذکر نکنیم. مگر در مواردی که غفلت ورزیده شود یا کج فهمی صورت گیرد که از آن و هر خطر دیگری به خدا پناه می بریم و از او

۱- [۱] - قصص / ۸۵.

می خواهیم که ما را به راهی هدایت کند که صاحبان درجات عالیه به برکت تمسک به ائمه هدی و فضل و رحمت و احسان الهی و الطاف بی شمار او بدان دست یافته اند، چرا که علی رغم آنکه علم و عمل خوبی نداریم ولی در ترویج شأن اولیای او و شرح حال برگزیدگان درگاهش تلاش می کنیم. خداوند سبحان می فرماید: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا»(۱) [و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم.]

و همان محقق ارجمند تفسیری را که از آن نهی شده است به دو شکل بیان کرده است: نخست آنکه مفسر دارای رأیی خاص در موضوع باشد و در طبع خود به آن گرایشی داشته باشد و سپس قرآن را براساس نظر و هوای خود تفسیر نماید تا بتواند از طریق آن برای غرض و ادعای خود احتجاج کند. در این صورت باید گفت او قرآن را به رأی خود تفسیر کرده است یا آنکه رأی اوست که وی را به آن تفسیر سوق داده است و اگر نظر شخصی اش نبود هرگز این تفسیر در نزد او رجحان نمی یافت. بنابراین تفاسیر مخالفان که بر اساس جهل است مانند تفسیر کسی است که با علم از بعضی آیات قرآن برای تصحیح بدعت خویش استفاده می کند و در حالی که خود می داند که مراد از آیه این نیست ولی موضوع را بر مخالف خود به گونه ای دیگر جلوه می دهد. از این قبیل است بعضی از تفاسیر باطنیه. همچنین ممکن است این کار از کسی صادر شود که نیت درستی دارد ولی به دنبال یافتن دلیلی از قرآن برای استدلال با آن در امری است که خود می داند، آن معنی از آن اراده نشده است. مثل کسی که برای مجاهدت قلبی از قیاس استفاده می کند و می گوید: خداوند می فرماید: «اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی»(۲) [به سوی فرعون برو که وی سر برداشته است] و به قلب خود اشاره نماید و بگوید که مراد از فرعون، قلب است. محقق می گوید: این محال است و این خبر را ممکن است بعضی از واعظان در مقاصد صحیح آن برای زیبایی سخن و تشویق مخاطب به کار ببرند که ممنوع است.

۱- [۱] - عنکبوت/۶۹.

۲- [۲] - نازعات/ ۱۷.

دوم آنکه بر اساس ظاهر زبان عرب در تفسیر قرآن شتاب زده عمل کند بدون آنکه سماع و نقل از ائمه را در خصوص غرائب قرآن به کار گیرد که دارای الفاظ مبهم و تغییر یافته هستند و نیز در آن اختصار و حذف و اضمار و تقدیم و تأخیر و مسائل مرتبط به ناسخ و منسوخ و خاص و عام و آیات رخص و عزائم و محکم و متشابه یا دیگر وجوه متفاوت آیات که نیاز به سماع دارند وجود داشته باشد. هر کس فقط به مجرد فهم زبان عرب اقدام به استنباط معانی نماید، اشتباهاتش فراوان خواهد بود و در زمره مفسران به رأی قرار خواهد گرفت. او باید ابتدا سماع و ظاهر تفسیر را در نظر بگیرد تا از مواضع اشتباه حذر کند و بعد از آن به دنبال فهم و استنباط باشد چرا که ظاهر تفسیر مانند آموزش زبان است که برای آن فهم و درک ضروری است و از این قبیل است کلام خداوند تعالی در قرآن: «آتَيْنا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِها»(۱) [و به ثمود ماده شتر دادیم که (پدیده ای) روشنگر بود. پس در حق آن ستم کردند] که معنای آن نشانه ای بینا و روشن است که با قتل آن بر خویش ظلم کردند و کسی که براساس ظاهر زبان عرب قضاوت کند، گمان می کند که شتر بینا بوده است و کور نبوده و نمی داندکه آنها با چه چیزی ظلم کردند و آیا بر خویش ستم کردند یا به دیگران و از این قبیل است آیاتی که به آنها اشاره خواهیم کرد که به عنوان کنایه و رمز آمده اند، به گونه ای که کسی از معنای آن مطلع نمی گردد مگر از جام های علوم آل محمد علیهم السلام جرعه نوشی کرده باشد. از آن جمله است نمونه هایی که در باب ششم از فصل نخست در گفتار سوم در خصوص آیه شریفه: «وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(۲) [ولی (آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند] گفته خواهد شد که مراد از آن ظلم محمد و آل محمد است. همچنین در خصوص آیه شریفه «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً»(۳) [و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل

۱- [۱] - اسراء/۵۹.

۲- [۲] - بقره/۵۷.

۳- [۳] - اسراء/۷۴.

شوی] که در باب سوم از همان فصل خواهد آمد که منظور از آن افراد غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمود: آن چه را که خداوند در آن، پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده است، منظور از آن افرادی هستند که پیش از وی بوده اند.

کلینی و دیگران به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: قرآن بر اساس به در می گویم که دیوار بشنود نازل شده است و امام باقر علیه السلام فرمود: اگر خداوند از وجود چیزی که علم به آن دارد (سخن بگوید) از آن به صیغه گذشته خبر می دهد. پیش از این در حدیث جابر، امام علیه السلام فرمود: چیزی دست نیافتنی تر از تفسیر قرآن برای عقول مردمان نیست، چرا که اول آیه گاهی در باره موضوعی است و آخر آن در باره موضوعی دیگر است. به زودی در باب های فصل مورد اشاره و دیگر مواضع، مواردی را ذکر خواهیم کرد که حالت تفسیر آیاتی را که چنین وضعیتی دارند بیان می کند تا خواننده گفتار ما در تفسیر آن آیات روشن گردد. إن شاء الله تعالی.

این مبحث را با خبری صریح در خصوص آن چه گفتیم به پایان می بریم تا مردم بدانند که استفاده از اکثر تفاسیری که در دسترس دارند و بر آن تکیه می کنند جایز نیست. ممکن است بعضی افراد که از تحمل احادیث أئمه هدی محروم شده اند و براساس کتب اهل آراء مختلف تربیت یافته اند از این کتاب احساس بیزاری کنند.

این افراد حق تضعیف مضمون این کتاب را ندارند و نباید به خود اجازه انکار معانی آن را بدهند، چرا که معانی این کتاب از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که قرآن در بیت آنان فرود آمده است می باشد. محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در تفسیر خود به سند از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و با او نبوت را ختم کرد و هیچ پیامبری بعد از او نخواهد آمد و بر او کتابی نازل کرد که خاتمه کتب آسمانی است و هیچ کتابی بعد از آن نیست که خداوند حلال و حرام را در آن تبیین کرده باشد. حلال قرآن تا قیامت حلال است و حرام آن تا روز قیامت حرام است. در این کتاب شریعت شما و

خبر گذشتگان و آیندگان آمده است و پیامبر آن را به عنوان علمی ماندگار در بین اوصیای خود قرار داده است و مردم آنان را که شاهدان هر عصری هستند ترک کردند و از آنان دور شدند و آنان را به شهادت رساندند و از دیگران تبعیت نموده و خالصانه از آنان پیروی کردند تا جایی که با هر کس که دوستی اولی الأمر را اظهار نمود و به دنبال علوم آنان بود دشمنی کردند. خداوند سبحان می فرماید: «وَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ وَلاَ تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىَ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ »(۱) [و از آن پند که به ایشان داده شده بود بهره خویش فراموش کرده اند و همواره از کارهای خائنانه شان آگاه می شوی.] این از آن روست که آیات قرآن را با هم درآمیختند و به منسوخ استناد کردند، در حالی که گمان می کردند که ناسخ است و به متشابه استناد نمودند، در حالی که فکر می کردند که محکم است. به خاص احتجاج کردند و گمان آنان این بود که عام است. گاهی به اول آیه استناد کردند و دلیل تاویل آن را رها کردند و به آغاز و پایان سخن توجه نکردند و ورود و خروج آن را نشناختند و این بدان جهت است که علم قرآن را از أهلش دریافت نکردند پس گمراه شدند و گمراه کردند. بدانید (خداوند شما را رحمت کند) که هر کس ناسخ و منسوخ و خاص وعام و محکم و متشابه و رخص و عزائم و شأن نزول را نداند، سپس مسائلی را از شرایط تفسیر شمرد که در روایت آمده است تا آنجا که فرمود: این فرد عالم به قرآن و اهل قرآن نیست و هر کس بدون دلیل ادعای شناخت این امور را بنماید دروغ گو و به خدا و رسول او دروغ بسته است و جهنم جایگاه اوست که بد جایگاهی است.

ص:۸۰

۱- [۱] - مائده/۱۴.

فصل دوم

اشاره

در بیـان این که براسـاس احـادیث، بطن و کنایه و تأویل آن دسـته از آیات قرآن که به طور صـریح و تنزیل، در باب توحیـد و نبوّت، وارد شـده است، مربوط به ولاـیت و امامت می باشـد؛ همان اخباری که اصل ایمان را اقرار به نبوت پیامبر و امامت ائمه علیهم السـلام و محبت آنـان و اطاعت از آنها و دشـمنی با دشـمنان و مخالفانشان به همراه توحیـد خداونـد عز و جل قرار داده است به طوری که دین جز بـا همه اینهـا کامـل نمی شود. بلکه اینهـا سـبب ایجاد جهان و حکم تکلیف و شـرط قبولی اعمال و خروج از مرز کفر و شـرک است. اینها مسائلی است که چون توحید بر همه مردم عرضه شد و از آنان پیمان گرفته شد و انبیاء براساس آن برگزیـده شدنـد و در کتاب ها نازل گردیـد و همه ملت ها به طور ضـمنی به انجام آنها مکلف شـده انـد و نسـبت نبـوت به امـامتماننـد نسـبت نبـوت بـا توحیـد در ضـرورت همراهی آن دو است. به طوری که کفر به یکی، در حکم کفر به دیگری است و ایمان بـدون هر یک از آن دو فایـده ای نـدارد. و اینکه ائمه در وجوب طاعت و افضـلیت بر همه مردمان مانند پیامبرنـد و اینکه آنها واسـطه ها و وسائلی برای دیگر بندگان گرامی داشـته شده خداوند مانند انبیاء و اوصـیاء و ملائکه مقرب هسـتند تـا ادعـای مـا مبنی بر اشـتمال و دلالت صـریح کلام خداونـد در خصوص توحیـد و نبوت بر مسائل مربوط به ولایت و امامت که به صورت کنایه و یا به صورت ضمنی آمده

ص:۸۱

است، عجیب به نظر نرسد. بر این اساس نبوت ظاهر و تنزیل قرآن است و امامت و ولایت باطن و تأویل آن است.

بدان که احادیث فراوانی بر این امور دلالت دارد و شاید بیشترین احادیثی که مورد اتفاق همه علمای امامیه است و علمای بزرگ شیعه آن را جزء ضروریات این مذهب دانسته اند بر این موضوع صحه می گذارد. در این خصوص و در بیان این موضوع، آن چه در مباحث امامت و کتب فضائل ذکر کرده اند کافی است و در این کتاب شواهد فراوانی در باره آن آمده است. در اینجا به ذکر گوشه ای از سخنان دوستان محقق مان در این باب و تعداد اندکی از متون وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام بسنده می کنیم، چرا که اینجا مجال به درازا کشاندن سخن نیست و همین اندک برای اصحاب خرد کافی است. در این فصل پنج باب وجود دارد.

باب اول

در بیان پاره ای از سخنان صریح علمای ما در زمینه شأن و مقام ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و کفر منکران آنان.

شیخ فقیه صدوق ابوجعفر محمد بن بابویه قمی در کتاب اعتقادات خود فرمود: باید هر فرد اعتقاد او چنین باشد که خداوند تعالی کسی بهتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام خلق نکرده است و اینکه آنان عزیزترین و گرامی ترین بندگان نزد خدای عز و جل هستند و نخستین کسانی هستند که به هنگامی که خداوند از پیامبران در عالم ذر پیمان گرفت به آن گردن نهادند و عطای خداوند به هر پیامبری به مقدار میزان شناخت پیامبر ما و سبقت در قبول ایشان است. و باید باور داشته باشد که خداوند همه آن چه را که آفریده، برای پیامبر و اهل بیت ایشان و ائمه علیهم السلام می باشد و اگر آنها نبودند خداوند آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و آدم و حواء و ملائکه و همه مخلوقات خود را نمی آفرید.

ص:۸۲

صلوات خداوند بر همه آنها باد. همچنین می فرماید: باید باور داشته باشد که ایمان جز با دوستی اولیاء الله و دشمنی دشمنان خداوند کامل نمی شود. و اینکه دشمنان

ائمه علیهم السلام کافرانی هستند که در آتش جاودانه اند حتی اگر تظاهر به اسلام کنند.

پس هر کس که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه او علیهم السلام را بشناسد و به آنان تولی و از دشمنان آنها تبری جوید، مؤمن است و هر که آنها را انکار کند یا در مورد آنان و یا یکی از آنان شک کند یا با دشمنان آنان دوستی نماید، گمراه و هلاک شده و کافر است و هیچ عملی برای او سودمند نیست و عبادتی از او پذیرفته نمی شود. وی می گوید: اعتقاد ما در خصوص انکار امیرالمؤمنین و ائمه بعد از وی علیهم السلام آن است که هر که آنها را انکار کند، نبوت انبیاء علیهم السلام را انکار کرده است و اگر کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام باور داشته باشد ولی یکی از ائمه بعد از او علیهم السلام را انکار کند، مانند کسی است که به همه پیامبران باور داشته باشد و نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند.(۱)

شیخ علامه و استاد بزرگ ما ناشر علوم دین و خادم اخبار ائمه معصومین علیهم السلام رئیس علما و محدثین و شیخ اسلام و مسلمین محمد باقر مجلسی _ قدس الله روحه الزکیه _ در بحارالانوار پس از ذکر مطلبی که از شیخ صدوق _ رحمه الله _ نقل کردیم می فرماید:

بدان که آن چه را که ایشان _ رضی الله عنه _ مبنی بر فضل پیامبر و ائمه ما علیهم السلام بر همه مخلوقات ذکر کرده اند و اینکه ائمه ما علیهم السلام از پیامبران برترند، موضوعی است که هر کس اخبار آنان را با باور و یقین پیگیری نماید، در آن شک نخواهد کرد. اخبار و روایات در این باره بیش از آن است که به شماره درآید و امامیه بر آن تکیه می نماید و تنها افراد جاهل به اخبار و روایات آن را

۱- [۱] - اعتقادات صدوق، ص ۱۰۶_۱۰۷.

انکار می کنند.(۱)

علامه بزرگ و دانشمند شیخ مفید ــ طیب الله تربته ــ در کتاب «مسائل»

می فرمایـد: امامیه اجماع دارنـد که هر کس امامت یکی از ائمه علیهم السـلام را انکار کند و اطاعت وی را که خداوند واجب کرده انکار نماید، کافر و گمراه است و مستحق جاودانه شدن در آتش است. در «مقنعه» گفته است، جایز نیست کسی از اهل ایمان، فرد مخالف حق ولایت (ائمه) را غسل دهد یا بر او نماز بخواند.

شیخ طوسـی(ره) در توجیه این سـخن می گوید: دلیل این سخن آن است که مخالف اهل حق کافر است و حکم او باید حکم کفـار باشـد، مگر مواردی بـا دلیل، شامل این حکم نشود. مفیـد (ره) در کتاب مقالات گفته است: گروهی از اهل امامت باور قطعی بر فضل ائمه از آل محمـد علیهم السـلام بر سایر پیامبران و رسولان به جز پیامبر صـلی الله علیه و آله ما دارند. گروهی از آنان باور به فضل آنان بر سایر انبیاء به جز پیامبران اولواالعزم را واجب می دانند. گروهی دیگر این دو سـخن را نمی پذیرند و همه پیامبران را از آنان برتر می داننـد و این سـخن از دسته سـخنانی است که عقل نمی تواند آن را اثبات یا منع کند و در این امر اجماعی وجود نـدارد. ولی آثاری از پیامبر صـلی الله علیه و آله در خصوص امیرالمؤمنین و فرزنـدانش علیهم السـلام وجود دارد و همچنین اخباری به نقل از دو امام جعفر صادق و باقر علیهما السلام بعد از ایشان روایت شده است و همچنین در بعضی مواضع قرآن نیز مطالبی آمـده است که کلام گروه اول را تقویت می کند و من در آن باب سـخن خواهم گفت و از گمراهی به خداونـد پناه می برم.(۲) سید شـریف مرتضـی علم الهـدی ــ قدس الله روحه ــ در رساله خود که به نام «الرساله الباهره فی العتره الطاهره» موسوم است بعد از سخن مفصل در خصوص ترجیح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر همه انبیاء می گویـد: آن چـه کـه بر ترجیـح و تعظیـم آنـان بر همـه آدمیـان دلالـت دارد ایـن است که خداونـد تعـالی مـا را به این نکته راهنمایی کرده که شناخت

۱- [۱] - بحارالانوار، ج ۲۶ ،ص ۲۹۷، باب ۶ ، ح ۶۴.

۲- [۲] - اوائل المقالات، ص ۴۲ و ۴۳.

آنـانماننـد شـناخت خود اوست که چون ایمـان و اسـلام است و جهل و شک در شأن و عظمت آنان، چون جهل به خـداوند بـاعث شـک در کافر بودن آن فرد و خروج از ایمان است. این منزلت را هیـچ یک از انسان ها به جز پیامبر ما صـلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او یعنی علی علیه السلام و اولاد طاهرین وی علیهم السلام ندارند، چرا که شناخت نبوت انبیای گذشته از آدم علیه السـلام تا عیسـی علیه السلام بر ما واجب نیست و هیچ ارتباطی به تکالیف ما ندارد. آنگاه بعد از سخنانی دیگر می گوید: دلیلی که بر سـخنان خود مبنی بر اینکه شـناخت امامت امامان علیهم السـلام از شـروط ایمان است و باور نداشـتن به آن کفر و خروج از ایمان است داریم، همان اجماع شـیعه امامیه است. سـپس در خصوص اسـتدلال در این موضوع سخن مفصلی گفته و می گوید، صـلوات فرستادن بر آنها در تشهد واجب است و موارد مستدل دیگری که وی آن را در رساله مذکور آورده است. صاحبان کتاب های «معتبر» و «منتهی» در مبحث اسـتدلال بر شـرط ایمان در مسـتحق زکات سـخنانی گفته انـد که خلاصه اش چنین است: ایمان، باور داشـتن پیامبر صلی الله علیه و آله در همه چیزهایی که آورده است می باشد و کفر، انکار این امر است و به اثبات رسـیده که امامت از ارکان و اصول چیزهایی است که پیامبر صـلی الله علیه و آله آورده است و کسـی که امامت را انکار کند نمی تواند پیامبر صـلی الله علیه و آله را در تمامی باورهایی که آورده است قبول داشـته باشد و در نتیجه کافر است. گروهی از عالمان شـیعه در این باب رسائل بی نظیری نگاشته اند، بویژه رساله کراجکی است که در اثبات عظمت شأن ولایت و عـدم وجود تفاوت میان نبوت و امامت و مکلف بودن به هر دوی آنها و نادرست بودن دین بـدون یکی از آنها می باشـد. و نیز رسـاله ای که سـید معظم و شـیخ مکرم مـا که در زمانه خود بی همتا بود تالیف کرد. وی به پیروی از روش جـد خود سـید اوصـیاء به احقـاق حق و مراعـات شـریعت پیامبر مشـغول بود. او همان شـیخ الاسـلام والمسـلمین و خار چشم دشـمنان، دائی و اسـتادم که در همه علوم به او اسـتناد می کنم، علامه دانـا جنـاب محمـد صالـح است که خداونـد امور او را در دنیـا و آخرت اصـلاح نماید و او را با آباء بزرگوارش محشور نماید. هر که توضیحات بیشتری در این زمینه لازم دارد به رساله ایشان مراجعه نماید.

ص:۸۵

باب دوم

در ذکر پاره ای از احادیث وارد شده در خصوص وجوب ولایت اهل بیت علیهم السلام و دوستی و اطاعت از آنان و این که ولایت اهل بیت معیار صحت ایمان و شرط پذیرش اعمال و خروج از مرز کفر و شرک می باشد و ذکر نکوهش انکار ولایت و تردید کردن در اهل بیت علیهم السلام و این که دشمنان و مخالفانشان کافرند.

فرات بن ابراهیم در تفسیر خود با چند سند معتبر از علی بن حسین بن سمط روایت کرده که: از امیرالمؤمنین شنیدم که می فرمود شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: هنگامی که آیه «قُلْ لاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى»(۱) [بگو: به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان.] نازل شد جبر ئیل علیه السلام فرمود: ای محمد، برای هر دینی اصل و ستون و فرع و بنیانی وجود دارد که أصل دین و ستون آن قول لا أله الاالله است و فرع و بنیان آن محبت شما أهل بیت و پیروی از شما در مسائل، موافق با حق و دعوت کننده به سوی آن است.(۲)

فخر رازی در تفسیر خود می گوید: صاحب تفسیر کشاف روایت کرده است که

۱- [۱] - شوری/۲۳.

۲- [۲] - تفسیر فرات الکوفی، ج ۲، ص ۳۹۷، ح ۵۲۸.

وقتی این آیه نازل شد، بعضی به پیامبر گفتند ای رسول خدا، نزدیکان تو که دوستی آنان بر ما واجب شد چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی و فاطمه و دو پسرشان علیهم السلام». سپس رازی شروع به استدلال در باره منحصر بودن قربی(خویشاوندان) به

علی و فاطمه و پسرانشان علیهم السلام به طور کامل می کند. سپس به نقل از صاحب کشاف می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هان، هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام بمیرد با ایمان کامل و بر راه سنت و جماعت مرده است و هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است.» سپس حدیث مذکور را ادامه داد تا به اینجا رسید که «و هر که با دشمنی آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته است....» صدوق در أمالی خود با سند از جابر جعفی به نقل از امام باقر به نقل از پدرانش از امام علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای رسول خدا، آیا هر کس بگوید لا اله الا الله مؤمن است؟ فرمود دشمنی با ما فرد را در زمره یهودیان و مسیحیان قرار می دهد. شما وارد بهشت نمی شوید مگر آنکه مرا دوست بدارید و هر کس ادعا کند که مرا دوست دارد و این شخص (منظورش علی علیه السلام بود) را دشمن دارد، دروغ گو است.(۱) در عیون با سند از امام رضا علیه السلام از پدرانش آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: هر که تو را دوست بدارد، در روز قیامت در سطح پیامبران خواهد بود و هر که به هنگام مرگ خود تو را دشمن بدارد، نباید اهمیت بدهد که آیا یهودی از دنیا می رود یا نصرانی(۲). در امالی صدوق با سند از انس روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که علی علیه السلام را دشمن بدارد با خدا در جنگ است و هر کس در باره علی علیه السلام شک کند کافر است. در ثواب الأعمال با سندهای معتبری به نقل از سریر آمده است که گفت: از ابو جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر کسی با امامت ما مخالف باشد، فرقی نمی کند که نماز بخواند یا زنا کند. در حدیثی دیگر

۱- [۱] - امالی صدوق، ص ۱۰۹_۱۱۰.

۲- [۲] - عیون أخبار الرضا، ص ۲۱۱.

آمـده که امام صادق علیه السـلام فرمود: دشـمن ما أهل بیت نباید أهمیتی بدهد که نماز می خواند یا زنا می کند یا دزدی می کند، او در آتش است، او در آتش است.(۱)

در خبر دیگری به نقـل از امـام کـاظم علیه السـلام آمـده است که فرمود: خداونـد عز وجـل به هنگـام هر نمـازی که مردم می خواننـد آنها را لعنت می کند. راوی گفت: چرا، فدایت شوم؟ فرمود: به دلیل انکار و تکذیب ما. در بصائر الدرجات به نقل از عبدالرحمن بن کثیر آمده است: با امام صادق علیه السـلام به حج رفتیم، ایشان به بالای کوهی رفتند و بر مردم مشرف شدند و فرمودنـد: سـروصدا چه فراوان و حـج گذاران چه اندکند. داوود رقی به او گفت: آیا خداوند دعای این جمع را مسـتجاب می کند؟ فرمود: وای بر تو ای ابوسـلیمان، خداوند شرک به خود را نمی بخشد. کسی که ولایت علی را انکار کند، چون پرستنده بت است... الخ.

در روایتی دیگر از ابوبصیر آمده است، امام علیه السلام دست خود را بر صورت او کشید و ناگهان دید که بیشتر مردم خوکان و میمون هایی هسـتند جز بعضـی از افراد. در محاسن برقی با سـند از جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: افرادی که ولایت علی را رها کننـد و فضل او را انکار نماینـد و دشـمنانش را حمایت کنند و بر این حـال بمیرنـد، خـارج از اسـلام هسـتند.» در همـان کتاب به نقل از ابی ابراهیم علیه السـلام آمـده است که فرمود: امام باقر علیه السلام می فرمود: محبت به ما ایمان و دشمنی با ما کفر و نفاق است.(۲)

مؤلف گویـد: در میـان روایـات، نزدیک به چهل روایت با این لفظ را دیـده ام. در همان کتاب از امام باقر علیه السـلام روایت شـده است که فرمود: هر کس با علی علیه السـلام اعلام جنگ کند گویی با رسول خدا صـلی الله علیه و آله اعلام جنگ کند. چرا که هر کس با امام علی دشـمنی کند در واقع با دین دشـمنی می ورزد و این به معنای دشـمنی با رسول الله صلی الله علیه و آله است.

در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس

۱- [۱] - ثواب الأعمال، ص ۲۵۱، ح ۱۷_۱۸.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۸۵.

امامی از امامان خداوند را انکار کند و از دین او برائت جوید، کافر و مرتد از اسلام است. چرا که امام از سوی خداست و دین او دین خداست و هر که از دین خدا برائت جوید خونش مباح است، مگر آنکه توبه کند و از آن چه گفته است به سوی خداوند بازگردد.

در کافی و دیگر کتب به سند متواتر آمده است: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلی و مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است. در کتاب محاسن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: ما قومی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است و شما به امامت کسانی تن می دهید که مردم در نشناختن آنها عذری ندارند.

در کتاب کمال الدین و دیگر کتب به نقل از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردم باید امام خود را بشناسند و در این امر عذری ندارند.

در کتاب قرب الاسناد از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر آورده است که ایشان پیوسته یکسال قبل از زندانی شدن در هر اجتماع خاندان خویش می فرمود: خداوند بر بندگان در مورد چیزی این قدر تأکید نکرده است که در مورد پذیرفتن امامت تأکید کرده است و بندگان چیزی را انکار نکرده اند آن گونه که امامت را انکار کرده اند. در کتاب خصال و بصائر با سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۰ بار به آسمان عروج کرد و در هر بار خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از سفارش بر همه واجبات، در مورد ولایت علی و أئمه بعد از او علیهم السلام وحی می نمود.

مؤلف گوید: بخشی از أخبار معراج در این کتاب گفته خواهد شد و دیگر اخبار مربوط به آن که در کتب دوستان آمده است، صراحت بر این دارد که سفارش به ولایت و أمر به تعیین علی علیه السلام برای امامت و خلافت، برخلاف دیگر فرایض، به صورت حضوری به پیامبر گفته شده است و مهمترین موضوعی بوده است که خداوند در مقام قاب قوسین أو أدنی به پیامبر گفته است. در کافی آمده است که امام صادق علیه السلام به این موضوع تصریح کرده است. ایشان پس از ذکر داستان معراج و توصیه خداوند به ولایت فرمودند: به خدا سوگند، ولایت علی

از زمین نیامده است بلکه از آسمان و به صورت حضوری آمده است. شک نیست که این یکی از بهترین دلایل بر توجه فراوان به این موضوع و بیان آن است.

همچنین آیه مبارکه سوره مائده نیز گواه بر این امر است. پس اندیشه کن. خداوند فرموده است: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»(۱) [و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای.]

در کتاب مختصر حسن بن سلیمان از کتاب سید حسن بن کبش با سند از مفید(ره) به نقل از سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای سلمان، هر که در ولایت و علوم ما شک کند مانند کسی است که در معرفت حقوق ما شک کند. خداوند در مواضع متعددی در قرآن، ولایت ما و عمل به آن را واجب کرده و این امر مکشوف نیست. در محاسن برقی با سند از ابی لیلی به نقل از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی ما اهل بیت را لازم بشمرید. به خداوند سوگند که هیچ بنده ای از عمل خود سودی نمی برد مگر با شناخت حق ما(۲). در کتاب مختصر به نقل از سلمان آورده است که گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: در جنگ أحد نشسته بودم و از دفن و کفن عمویم حمزه فارغ شده بودیم که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: ای محمد، خدا بر تو سلام می رساند و می فرماید: نماز را واجب کردم ولی بر مریض واجب نیست و روزه را واجب کردم ولی بر مریض و مسافر واجب نکردم. حج را نیز واجب کردم ولی بر فقیر بی چیز واجب نکردم. همچنین زکات را واجب کردم و بر آن کس که مال کافی ندارد واجب نکردم ولی محبت علی بن ابی طالب علیه السلام را به گونه ای قرار دادم که کسی را از آن رخصتی نیست.(۳)

در همان کتاب به نقل از کتاب منهج التحقیق از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: ما أسماء حسنی هستیم که خداوند از بندگان عملی را بدون

۱- [۱] - مائده/۶۷.

۲- [۲] - محاسن برقی، ص ۶۱.

۳- [۳] - المختصر، ص ۱۰۱.

معرفت ما نمی پذیرد... الخ.

در أمالی صدوق به نقل از عمار آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

اولین چیزی که هر بنده به هنگام ایستادن در پیشگاه خداوند از آن پرسش می شود نمازهای واجب و زکات واجب و حج واجب و نیز از ولایت ما أهل بیت است. اگر ولایت ما را باور داشته باشد و با این باور از دنیا برود، نماز و روزه و زکات و حج او پذیرفته می شود و اگر ولایت ما را باور نداشته باشد، در پیشگاه خداوند عز و جل هیچ یک از اعمال او پذیرفته نمی شود.(۱)

شیخ ما علامه باقرالعلوم (مجلسی) در بحار گفته است: بدان که امامیه اتفاق نظر دارند که شرط صحت اعمال و قبولی آن ایمان است که از جمله شروط ایمان، باور داشتن به ولایت همه ائمه علیهم السلام و امامت آنهاست و روایات دال بر این سخن در نزد شیعه و سنی متواتر است. در کتاب عیون از امام رضا علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی که بنده از آن پرسش می شود، محبت ما أهل بیت است. و در این مضمون روایات فراوانی وجود دارد که بعضی از آنها در گفتار سوم و دیگر بخش ها خواهد آمد.

در کتاب مجالس شیخ با سند صحیح از امام باقر علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده در روز قیامت در پیشگاه خداوند عز و جل گامی برنمی دارد تا از او در باره چهار خصلت سؤال شود: عمرت را در چه راهی فنا کرده ای؟ جسمت را در چه چیزی فرسودی؟ مالت را از کجا به دست آوردی و در چه راهی صرف کردی؟ و از محبت ما اهل بیت.(۲) مردی گفت: نشانه محبت شما چیست ای رسول خدا؟ فرمود: محبت این، و دست خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد.

در أمالی سید با سند به نقل از معتب خدمتکار امام صادق علیه السلام از مام باقر علیه السلام و ایشان به نقل از پدرانش علیهم السلام فرمود: یکی از اعراب

۱- [۱] - امالی صدوق، ص ۲۹۰.

۲- [۲] - أمالی مفید، ص ۲۵.

بادیه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا بهشت بهایی دارد؟ فرمود: آری، گفت: بهایش چیست؟ گفت: لا اله الاالله که بنده با اخلاص

بگوید. گفت اخلاصش در چیست؟ فرمود: عمل به آن چه که برای آن و در حق آن برگزیده شدم و نیز محبت اهل بیت من. گفت: محبت اهل بیت سزاوار چه کسی است؟ فرمود: محبت آنان برای کسی سزاوار است که حق آن را گرامی بدارد.(۱)

در محاسن برقی با سند از «مدرک» آمده است که، گفت امام صادق علیه السلام فرمودند: هر چیزی را بنیانی است و بنیان اسلام، محبت ما أهل بیت است.(۲)

در کتاب مجالس شیخ با سند صحیح از ثمالی آمده که گفت امام باقر علیه السلام فرمودند: اسلام بر پنج بنیان قرار دارد، بر پا داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و ولایت ما اهل بیت. در کتاب مناقب ابن شاذان با سند از ابوالصلت هروی آمده است که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که از پدرانش و از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم روایت حدیث می کرد و می فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از خداوند عز و جل شنیدم که فرمودند: علی بن ابی طالب حجت من بر مردم و نور من در سرزمین ها و أمین من بر علم من است. هر که او را بشناسد حتی اگر از من سرپیچی کند او را به آتش نمی افکنم و اگر کسی او را انکار کند و حتی اگر طاعت من را به جای آورد، به بهشت وارد نمی کنم.

روایاتی از این قبیل فراوان و بیرون از شماره است. در مطالب آینده إن شاءالله شواهدی در این زمینه خواهد آمد.

۱- [۱] - أمالی مفید، ص ۲۵.

۲- [۲] - محاسن برقی، ص ۱۵۰.

باب سوم

در بیان بعضـی از روایات مبنی بر اینکه باور به امامت ائمه و محبت و ولایت آنان تالی باور به نبوت، پیامبر صلی الله علیه و آله در صـحت دین و صـدق ایمـان است. و نیز بیـان این مطلب که اقرار به نبوت تـالی توحیـد است و نسـبت نبوت به امامت مانند نسبت نبوت با توحید در تلازم باور به این دو است به طوری که کفر به یکی در حکم کفر به دیگری است و ایمان به یکی با عدم ایمان به دیگری فایده ندارد.

در تفسـیر امام عسگری علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل از جبرئیل علیه السلام به نقل از خداوند عز و جـل فرمود: «ای بنـدگان من، بهترین عبـادات و بزرگترین آنهـا را به جـای آوریـد تـا از کوتـاهی هـای شـما در دیگر قضایا درگـذرم و بزرگترین گناهـان و زشت ترین آنهـا را کنـار بگذاریـد تا در باره ارتکاب بقیه آنها شـما را مؤاخـذه نکنم. بزرگ ترین عبادات توحید من و اعتقاد به پیامبر من و تسـلیم در برابر کسانی که پیامبر آنان را برای پس از خویش نصب کرده است و آنـان امیر المؤمنین علیه السـلام و امامـان پاک علیهم السـلام از نسل او هسـتند و بزرگ ترین گناهان نزد من کفر به من و به پیامبر من و دشـمنی با ولی محمد بعد از او یعنی علی بن ابی طالب علیه السـلام و اولیای بعد از اوست و بدانید که دشمن ترین مردم برای من کسـی است که خود را با من همانند کند و ربوبیت مرا مدعی شود و بعد از او دشـمن ترین مردم نزد من کسـی است که خود را با محمد یکی بداند و با او بر جایگاه و شـرف او منازعه نماید و دشـمن ترین مردم بعد از اینها کسی است که به

ص:۹۳

آنان در این کار کمک نماید. و دشمن ترین مردم بعد از همه این ها در نزد من کسی است که اگرچه به آنها کمکی نکرده باشد ولی از کردار آنان خشنود باشد... الخ. در کتاب بصائر و دیگر کتب به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها»(۱) [با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است] آمده است که فرمود: مراد از آن یکتایی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و علی علیه السلام امیر مؤمنان است. در کتاب عیون و تفسیر امام علیه السلام آمده است که ابا محمد عسکری علیه السلام در حدیثی طولانی، مناجات موسی علیه السلام با خدای خود در باره امت محمد صلی الله علیه و آله را ذکر نمود که در آن آمده است که خداوند عز و جل این امت را ندا داد و فرمود: ای امت محمد، حکم من بر شما آن است که پیش از آنکه مرا بخوانید شما را استجابت کنم و هر کس از شما مرا ملاقات کند در حالی که شهادت می دهد به اینکه خدایی جز الله جل و علا نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی و ولی و پیامبر پس از اوست و طاعت علی علیه السلام را لازم بداند همان گونه که طاعت محمد صلی الله علیه و آله را لازم می شمرد و این که اولیای برگزیده خدا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را اولیای خودش بداند، او را به بهشت وارد می کنم حتی اگر گناهانش به فراوانی کف دریا باشد.(۲)

در کتاب کافی با سند از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمود: خداوند طاعت ولی امر خود را به طاعت رسولش پیوند زده است و طاعت رسولش را به طاعت خود پیوند زده است، پس هر کس طاعت ولی امر را نکند، از خدا و رسولش اطاعت نکرده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه «أطیعوالله»... تا آخر آیه، آمده است که فرمود: این آیه در خصوص علی و ائمه علیهم السلام است

ص:۹۴

۱- [۱] - روم/۳۰.

۲- [۲] - تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۱۱ و عیون أخبار الرضا، ص ۱۵۷.

که خداوند آنها را هم شأن انبیاء قرار داده است با این تفاوت که آنها چیزی را حلال نمی کنند و تحریم نمی نمایند.(۱)

در کتاب کافی و أمالی و بصائر با سند از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمودند: آن چه از امیرالمؤمنین روایت شده باید بدان عمل شود و آن چه از آن نهی فرموده اند نیز باید بدان عمل شود. فضل او و طاعت مردم از او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همسنگ رسول خداست و رسول خدا بر همه مردم آفریده خدا برتری دارد. هر که علی را در کاری سرزنش کند، چون کسی است که خدا و رسولش و آنان که در پیشگاه خدا و رسولش هستند را سرزنش کند، و هر که هر مسأله ای کوچک و بزرگ از او را رد کند، در حد شرک به خداست و این حکم در باره همه ائمه علیهم السلام بعد از او از اولین تا آخرین آنها صادق است... الخ.

در کتاب کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس ائمه ما را انکار کند مانند کسی است که شناخت خدا و رسولش را انکار کند.

در کتاب کنزالفوائد از صدوق با سند از محمد بن فیض بن مختار از امام باقر علیه السلام و از پدرشان و از جدشان علیهم السلام آمده است که فرمود: رسول خدا روزی سواره به راهی می رفتند و علی به همراه او پیاده می رفت. به علی فرمود: ای ابا الحسن، هر گاه سواره می روم باید سواره باشی و هر گاه پیاده می روم باید پیاده بروی و هر گاه بنشینم باید بنشینی، مگر آنگه در حدی از حدود الهی باشی که بایستی قیام و قعود انجام دهی، هر جا کرامتی را که خداوند مرا با آن گرامی داشته، تو را نیز به مانند آن گرامی داشته است. خداوند مرا به نبوت و رسالت مختص گردانید و تو را ولی من قرار داده است که به کار حدود او و کارهای دشوار بپردازی. به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت آنکه تو را انکار کند به من ایمان نیاورده است و هر که تو را انکار کند مرا باور ندارد و هر که به تو کافر شود به خدا ایمان نیاورده است. فضل تو از فضل من و فضل من از فضل خداست. خداوند

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۲۷۸، در تفسیر نساء، آیه ۱۷۳.

فرموده است: «قُـلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِـذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»(۱) [بگو: به فضل و رحمت خـداست که (مؤمنان) بایـد شاد شونـد.] فضـل خـدا نبـوت پیـامبر شـماست و رحمت خـدا ولاـیت علی بن ابی طـالب است. فبـذلک (به آن) یعنی به نبوت و ولاـیت و «فلیفرحوا» یعنی شـیعیان. در ادامه آیه آمـده است «هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» «این بهـتر از آن چیزی است که جمع می کننـد» یعنی مخالفان آنها از فرزندان و اموال در دنیا جمع می کنند... الخ.

تا جایی که فرمود: خداونـد مرا فرمان داد حق تو را درکنار حق خود بر مردم واجب نمایم و حق تو بر هر کس که به من ایمان آورد واجب است. اگر تو نباشـی دشـمنی خدا شناخته نمی شود و هر که با ولایت تو به دیدار خداوند نرود، با چیز ارزشمندی به دیدارش نرفته است و آن چه را که می گویم از سوی خداست و در شأن تو نازل فرمود... الخ.

در کتـاب معانی الأخبار از ابن عباس نقل شـده که گفت: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آنگاه که آیه شـریفه «أوفُو بِعَهـدِی أوفِ بِعَهْدكُم»(۲) [به عهـد من وفـا کنیـد تا به عهـد شـما وفا کنم] نازل شـد، فرمود: آدم در حالی از دنیا خارج شـد که برای فرزنـد خود شـیث عهد و پیمان بر وفا با مردم بست ولی به او وفا نشد. سـپس پس از سـخنی دیگر فرمود: ای مردم، هر کس به جای علی امامی برگزینـد، گویی به جای من پیامبر دیگری برگزیده است و هر که به جای من پیامبر دیگری برگزیند گویی به جای خدای عز و جل خدایی دیگر برگزیده است.(۳)

در کتاب کمال الدین با سـند از امام رضا علیه السـلام به نقل از پدرانش آمده است که فرمود: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، تو و فرزندان تو که امامانند، حجج خداوند بر مردم هستید و بیرق های او در میان انسان هایید و هر کس یکی از شما را انکار کند مرا انکار کرده است و هر کس از یکی از شما سرپیچی

ص:۹۶

۱- [۱] - یونس/۵۸.

۲- [۲] - بقره/۴۰.

۳- [۳] - کمال الدین، ص ۲۳۰.

کند از من سرپیچی کرده است و هر کس از شما اطاعت کند از من اطاعت کرده است.(۱)... الخ.

در کتاب عقاید صدوق آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که بعد از مرگ من به علی در باره جایگاه من ظلم کند گوئی نبوت من و نبوت سایر انبیاء پیش از من را انکار کرده است و هر کس ظالمی را دوست بدارد، خود ظالم است.» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که امامت علی علیه السلام را بعد از من انکار نماید نبوت مرا انکار کرده است و هر که نبوت مرا انکار نماید ربوبیت خداوند را انکار نموده است.»

در کتاب امالی صدوق نیز از ام سلمه رو ایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی، هر کس خدا را با انکار ولایت تو دیدار کند گویی خدا را با بت پرستی دیدار کرده است. در کنزالفواید با سند از علی بن حسین از پدرش از علی علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند اطاعت مرا بر شما واجب کرد و از سرپیچی از من نهی فرمود همان طور که از سرپیچی خود نهی فرموده است... الخ. در کتاب کافی از محمد بن فضیل از ابی الحسن علیه السلام آمده است که فرمود: از او راجع به آیه شریفه «ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا»(۲) [این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس به انکار پرداخته اند] پرسیدم، فرمود: خداوند تعالی آنان را که از پیامبرش با اطاعت از ولایت وصیش علی علیه السلام پیروی نکنند منافقین نامیده است و انکار امامت وصی اش را به منزله انکار محمد صلی الله علیه و آله دانسته است. و در این باره سوره ای نازل کرده است: «إذا جَاءَكَ الْمُنَافِقُون» تا آخر سوره. این روایت طولانی است و ما به قدر حاجت بدان استناد کرده ایم.

در تفسیر فرات بن ابراهیم با سند از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در حدیثی فرمودند: ائمه نور تابنده ای گرداگرد عرش بودند و خداوند از آنان

۱- [۱] - معانی الأخبار، ص ۳۲۷، باب معنای وفای به عهد.

۲- [۲] - منافقون/ ۳.

خواست که تسبیح او گویند و اهل آسمان ها با تسبیح آنان تسبیح گفتند. هر که به عهد آنان وفا کند به عهد الهی وفا کرده است و هر که حق آنان را بگزارد حق خدا را گزارده است و هر که حق آنان را انکار کند حق خدا را انکار کرده است... الخ. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که فرمود: هر که بگوید «أشهد أنّ محمداً رسول الله» و به جانشینی علی علیه السلام و خلافت او و برترین بودن او از میان امت محمد اقرار نکند، مسلمان نیست.

و فرمود: کمال اسلام در اعتقاد به ولایت علی علیه السلام است و باور به نبوت با انکار امامت علی علیه السلام سودی ندارد کما این که باور به توحید با انکار نبوت سودمند نیست. در کتاب فضائل امیرالمؤمنین از محمد بن صدقه آمده است که سلمان فارسی و ابوذر غفاری رضی الله عنهما از علی علیه السلام راجع به شناخت امام به نورانیت سؤال کردند. امام علیه السلام سخنانی گفتند تا به اینجا رسیدند که: هر کس ولایت مرا باور نکند اعتقاد به نبوت محمد صلی الله علیه و آله او را سود نمی بخشد، این دو با هم هستند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبری مرسل است و او امام مردم است و علی علیه السلام بعد از او امام مردم و وصی محمد صلی الله علیه و آله است. پس هر کس شناخت مرا کامل کند، بر دین قیم است همان گونه که خداوند می فرماید: «وَ ذلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ»(۱) [و دین (ثابت و) پایدار همین است] سپس بعد از سخنانی فرمود: من و محمد یک نور از انوار خدا بودیم و خدا به آن نور امر فرمود تا منشق شود؛ سپس به یک نصف آن فرمود محمد باش و به نصف دیگر فرمود علی باش و از اینجاست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی از من است و من از علی هستم و هیچ کس نمی تواند جانشین من باشد مگر علی . سپس بعد از سخنانی طولانی فرمود: «ای سلمان و ای جندب، من محمد هستم. محمد به جای من است و من از محمدم و محمد از من است» و بعد از سخنانی دیگر فرمود: ای سلمان و ای جندب من امیر هر فرد با ایمان و زن با ایمان از گذشتگان و از آیندگان هستم و باز بعد از سخنان دیگر فرمود: من به فرمان خدا

۱- [۱] - بیّنه/ ۵.

زنـده می کنم و می میرانم. من به باطن قلوب شـما آگاهم و أئمه بعـد از من که فرزندان من هسـتند، اگر اراده کنند می توانند چنین کننـد چرا که مـا همگی یکی هستیم. اول مـا محمـد است و آخر ما محمـد است و وسط ما محمـد است و همه ما محمد هستیم. ما را از هم جـدا نکنیـد. اگر ما اراده کنیم خدا اراده می کند و اگر چیزی را بد بداریم خداوند آن را بد می دارد. وای بر کسـی که فضل ما را انکار کنـد و ویژگی ما را نپذیرد و آن چه خداوند به ما داده را رد کند، چرا که هر کس چیزی از آن چه را که خـدا به ما داده انکار کند، قدرت و مشـیت خداوند را انکار کرده است ... الخ(۱) و روایات در این خصوص فراوان است و بعضی از آنها گفته شد و بخشی دیگر از آن با شواهد فراوان گفته خواهد شد. إن شاء الله تعالی.

۱- [۱] - بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳.

باب چهارم

در بیـان پاره ای روایات در خصوص این موضوع که ولایت به همراه توحیـد بر همه مردم عرضه شـده و از آنها در باره ولایت پیمان گرفته شد و پیامبران براساس آن برانگیخته شدند و در کتاب های آسمانی این موضوع آمده است و همه ملت ها مکلف به انجام آن شده اند و بعضی از آنها دلالت بر این معنی دارد که ولایت باعث آفرینش خلایق است.

در تفسـیر امام رضا علیه السـلام آمده است که فرمود: ولایت محمد و آل محمد صـلوات الله علیهم غرض اصـلی و هدف برتر اسـت. خداونـد کسـی را خلق نکرده و پیـامبری را برنگزیـده اسـت مگر بـه این هـدف که مردم را به ولایـت محمـد و علی و جانشینانش علیهم السلام دعوت کنند و از آنان پیمان بگیرند که بر سر پیمان بمانند و عوام دیگر امت ها را بر این امر آموزش دهند.(۱) .... الخ.

روایتی دیگر که صراحت بر این امر دارد در شرح حال امام حجت علیه السلام خواهد آمد. پس غفلت مکن.

در امالی شـیخ با سـند از محمد بن عبدالرحمان آمده است که از امام جعفر صادق علیه السـلام شنیدم که می فرمود: ولایت ما ولایت خداست. همه پیامبران براساس آن برانگیخته شده اند. و کلینی روایتی مشابه را در کافی و عیاشی در تفسیر خود آورده است.

ص:۱۰۰

۱- [۱] - تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۱۰۶.

در کتاب کافی با سند از عبدالأعلی آمده است که گفت: از امام جعفر صادق

علیه السلام شنیدم که فرمود: همه پیامبران برانگیخته شده اند تا حق ما را بشناسند و ما را بر دیگران برتری دهند. در همان کتاب به نقل از ابی الحسن علیه السلام آمده است که فرمود: ولایت علی علیه السلام در کتب همه پیامبران آمده است و خداوند همه پیامبران را برای دعوت به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و جانشینی علی علیه السلام برانگیخته است. در تفسیر عیاشی به نقل از حسن بن علی علیهما السلام آمده است که فرمود: هر که فضل امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی و دیگر کتب الهی را تکذیب کرده است، چرا که همه این کتب نازل شده اند و مهمترین چیزی که در آنها بعد از اقرار به توحید خداوند عز و جل و اقرار به نبوت آمده است همان اعتراف به ولایت علی و آل طیبین او علیهم السلام است.

همچنین فرمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به هنگام وفات همه پیامبران به آنان امر به وصیت به خاندان و یارانشان می فرمود و مرا نیز امر فرموده است که وصیت کنم. گفتم خداوندا، به چه کسی وصیت نمایم؟ فرمود: به پسر عمویت علی ابن ابی طالب علیه السلام وصیت کن. من نام او را در کتب پیشینیان آورده ام و در آنها نوشته ام که او جانشین توست و از خلایق بر این موضوع عهد و پیمان گرفته ام و از پیامبران و رسولان نیز پیمان گرفته ام. من از آنان پیمان ربوبیت خویش و نبوت تو ای محمد و ولایت علی را گرفته ام.

در کتاب بصائر با سند از ابی سعید خدری آمده است که گفت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه او را به ولایت تو (امام علی علیه السلام) چه با میل و رغبت چه به اجبار دعوت کرد.(۱)

از حذیفه بن اسید روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در عالم ظل نبوت هیچ پیامبری کامل نشد مگر آنکه ولایت من و ولایت اهل بیتم بر او

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۱.

عرضه شد. اهل بیتم برای او ظاهر شدند و او به اطاعت از آنان و ولایتشان اقرار

نمود.(۱) از حبه العرنی روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند عز و جل ولایت مرا بر اهل آسمان ها و زمین عرضه نمود. گروهی به آن گردن نهادند و دسته ای آن را انکار کردند. یونس پیامبر به آن گردن ننهاد و از این رو وی را در شکم نهنگ حبس نمود تا به آن گردن نهاد.(۲)

در کتاب سلیم بن قیس هلالی به نقل از مقداد رضی الله عنه آمده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: سوگند به خدا که آدم سزاوار خلقت و دمیدن روح و پذیرش توبه و بازگرداندن به بهشت نشد مگر با نبوت من و ولایت علی بعد از من. و به خدا سوگند که ابراهیم ملکوت آسمان ها را ندید و خلیل خداوند نگردید مگر با نبوت من و معرفت علی بعد از من و به خدا سوگند که خداوند با موسی سخن نگفت و عیسی را آیتی از جانب خود قرار نداد مگر با نبوت من و گردن نهادن به ولایت علی بعد از من و به خدا سوگند هیچ پیامبری ادعای پیامبری نکرده است مگر با شناخت من و گردن نهادن به ولایت ما و هیچ بنده ای سزاوار نگاه پروردگار نشده است مگر با بندگی خدا و گردن نهادن به ولایت علی بعد از من.»

در معانی الأخبار به نقل از سدیر آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام راجع به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم که فرمود: ولایت ما سخت و دشوار است و جز فرشتگان مقرب یا پیامبران مرسل یا بنده ای که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است کسی به آن گردن نمی نهد. وی فرمود: فرشتگان یا مقرب اند یا غیر مقرب و پیامبران یا مرسل اند یا غیرمرسل و مؤمنان یا مورد امتحان قرار گرفته اند یا امتحان نشده اند. این ولایت مورد پذیرش شما بر فرشتگان عرضه شد و فقط فرشتگان مقرب به آن گردن نهادند و بر پیامبران عرضه شد و فقط پیامبران مرسل آن را پذیرفتند و بر مؤمنان عرضه شد و فقط مؤمنان مورد امتحان

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۱_۲۲.

۲- [۲] - بصائر الدرجات، ص ۲۱_۲۲.

قرار گرفته آن را پذیرفتند. سپس به من فرمود: سخنانت را ادامه بده.(۱) مؤلف گوید: شاید منظور از این روایت و روایاتی که بعد از این گفته خواهد شد، نفی پذیرش کامل که به همراه شوق و علاقه و محبت کامل به عصمت آنان باشد مورد نظر باشد. پس غافل مباش.

در کتاب کنزالفوائد به نقل از فرج بن شیبه آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام شنیدم که پس از تلاوت آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ»(۲) [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید] فرمود: منظور آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و منظور از عبارت «لتنصرنه» «او را یاری می کنید»، وصی اش علی علیه السلام است و خداوند هر پیامبری را که برانگیخت، ابتدا از او برای نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام پیمان گرفته است.

در همین کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در یکی از نامه هایش فرمود: هر جایگاهی که خداوند پیامبرش را برای شاهد بودن و شهادت دادن در آن نگاه داشته است، برادر و همراه و پسر عمو و وصی اش با او بوده است. در باره آن دو با هم (صلوات الله علیهما) به همراه ذریه طیبین آنها پیمان گرفته است.(۳)

در کتاب بصائر به نقل از محمد بن مسلم آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند از پیامبران برای ولایت علی علیه السلام پیمان گرفت و نیز از پیامبران برای ولایت ایشان عهد ستانده است. و از جابر نقل شده که امام صادق در حدیثی فرمودند: پیامبران اولواالعزم از آن رو به این نام

۱- [۱] - معانی الأخبار، ص ۱۸۸.

۲- [۲] - آل عمران/۸۱.

۳- [۳] - کنزالفوائد، ص ۵۴ و ۲۱۴.

خوانده می شوند که خداوند از آنها در خصوص محمد و اوصیای ایشان و مهدی و زندگی اش عهد گرفته است و عزم همگی آنان اجماع بر این امر وگردن نهادن به آن بوده است.(۱)

در کتاب سرائر ابن ادریس از جامع بزنطی به نقل از سلیمان بن خالد آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ما بر همه پیامبران و آدمیان انس و جن و فرشتگان آسمان ها حجت هستیم و هر که را که خداوند بیافریند، ولایت ما را بر او عرضه می کند و ما را حجت بر آنها قرار می دهد که گروهی به ما ایمان می آورند و گروهی نیز ما را انکار می کنند. این سخن حتی شامل آسمان ها و زمین و کوه ها نیز می شود.

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب از ابوبکر شیرازی نقل شده است که وی با سند از مقاتل و نیز از محمد بن حنفیه روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند امامت مرا با وعده پاداش و بیم مجازات بر هفت آسمان عرضه کرد، پاسخ دادند: خداوندا بر ما پاداش و مجازات تحمیل نکن ولی ما بدون پاداش یا مجازات آن را حمل می کنیم و خداوند امامت مرا بر پرندگان عرضه نمود و اولین پرنده هایی که بدان ایمان آوردند، شاهین های سفید و چکاوک ها بودند و اول پرنده ای که آن را انکار نمود، جغد و سیمرغ بوده اند. پس خداوند این دو را از میان پرندگان لعنت کرد، جغد به خاطر نفرت پرندگان از وی نمی تواند به هنگام روز پرواز کند. ولی سیمرغ در دریاها ناپدید شد و دیده نمی شود و خداوند امامت مرا بر زمین عرضه نمود و هر بخشی از زمین که آن را پذیرفت، خداوند آن را طیب و طاهر قرار داد و گیاهان و میوه های شیرین و گوارا در آن رویاند و آب آن را زلال نمود. و هر جایی که امامت مرا انکار نمود و ولایتم را رد کرد، شوره زار و گیاه آن تلخ گردید و خداوند میوه هایش را خار درخت و هندوانه ابوجهل و آبش را شور و تلخ گردانید(۲).... الخ. در کتاب اختصاص از جابر جعفی نقل شده که گفت، امام صادق

ص:۱۰۴

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۱.

۲- [۲] - مناقب آل ابی طالب، جلد ۲، صفحه ۲۵۳.

علیه السلام به من گفت: چرا روز جمعه به این نام خوانده شده است؟ گفتم: جانم فدایت مرا خبر ده. گفت: آیا ترا از تأویل اعظم آن خبر دهم؟ گفتم بله جانم فدایت، فرمود: ای جابر، خداوند جمعه را بدین نام خوانده است چون در این روز خلایق متقدم و متأخر را به همراه همه مخلوقاتش از جن و انس و آسمان ها و زمین و دریاها و بهشت و دوزخ و همه آن چه را که آفرید در عالم میثاق جمع نمود و از آنان برای ربوبیت خویش و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام پیمان گرفت. در آن روز خداوند به آسمان ها و زمین فرمود: «ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ»(۱) [خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم.] و از این رو این روز، جمعه نامیده شد که خداوند همه مخلوقات خود را در آن جمع کرد. سپس فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ»(۲) [ای کسانی که ایمان آورده اید، چون برای نماز جمعه ندا درداده شد] یعنی روزی که شما را در آن جمع کرد و کلمه صلاه به معنی أمیرالمؤمنین است و منظور از صلاه، ولایت است که همان ولایت کبری است. در آن روز پیامبران و رسولان و فرشتگان و همه مخلوقات خداوند از جن و انس و آسمان ها و زمین ها و مؤمنان برای لبیک گفتن به خداوند عز و جل حاضر شدند «اسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ»(۳) [به سوی ذکر خدا بشتابید)] و ذکر الله همان أمیرالمؤمنین است. «وذرُوا الْبَیْعَ»(۴) [و داد و ستد را واگذارید] یعنی خلیفه اول را رها کنید سپس فرمود: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاهُ»(۵) [و چون نماز گزارده شد] یعنی آنگاه که علی علیه السلام از دنیا رفت «فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ»(۶) [در (روی) زمین پراکنده گردید] منظور از زمین اوصیاء هستند که خداوند

۱-

۲- ۲ - فصلت/۱۱.

۳- ۳ - جمعه/۹. ۴ - جمعه/۹.

۴- ۵ - جمعه/۹ .

۵- ۱ - جمعه/۹.

۶- [۶] - جمعه/۱۰.

فرمان به اطاعت آنان داده همان طور که فرمان به اطاعت از علی علیه السلام داده است(۱)... الخ.

در کتاب کنزالفوائد از شیخ طوسی(ره) به نقل از جابر از امام باقر علیه السلام و ایشان از پدرانشان علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «تو کسی هستی که خداوند ابتدای خلقت در عالم اشباح به تو بر مردمان احتجاج کرد و به آنان فرمود: آیا من خدایتان هستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا محمد پیامبر من است؟ گفتند آری، فرمود آیا علی امیرالمؤمنین است؟ بیشتر مردمان از روی استکبار و جهل از ولایت تو اِبا نمودند مگر تعداد اندکی که اصحاب یمین هستند.

در کتاب بصائر با سند به نقل از حلبی آمده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ولایت ما را بر اهالی همه سرزمین ها عرضه کرد و تنها اهل کوفه آن را پذیرفتند. از ابی بصیر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ولایت ما بر آسمان ها و زمین و کوه ها و سرزمین ها عرضه شد و هیچ یک از مردمان به مانند پذیرش اهالی کوفه آن را نپذیرفتند.

در تفسیر قمی از حسین بن نعیم روایت شده که گفت : از امام صادق علیه السلام راجع به آیه «فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَمِنکُم مُؤمِنٌ»(۲) [برخی از شما کافرند و برخی مؤمن] پرسیدم، فرمود: خداوند ایمان آنان را به ولایت ما و کفر آنان را با رها کردن این ولایت از آن روز که از آنها در عالم ذر و در صلب آدم پیمان گرفت، شناخته است.(۳)

در کتاب کنزالفوائد به نقل از خط شیخ طوسی در کتاب مسائل البلدان از جابر جعفی و به نقل از مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که گفت: سلمان بر علی وارد شد و از او در باره خودش پرسید، فرمود: ای سلمان، من کسی

۱- [۱] - اختصاص، ص ۱۲۹.

۲- [۲] - تغابن/۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۴.

هستم که همه امّت ها دعوت به اطاعت من شده اند ولی کفر ورزیدند و در آتش شکنجه می شوند. من خازن آتش هستم. من به حق می گویم ای سلمان، هر کس به درستی مرا بشناسد، همراه من خواهد شد. خداوند از مردمان برایم پیمان گرفت و گروهی باور کردند و پذیرفتند و گروهی دیگر تکذیب نمودند. سلمان گفت: تو را در تورات و انجیل نیز یافته ام. پدر و مادرم به فدایت، ای کشته «کوفیان»، تو حجت خداوند هستی که به واسطه او توبه آدم را پذیرفت و به واسطه تو یوسف را از چاه نجات داد. تو داستان ایوب و سبب تغیر نعمت خداوند بر او هستی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می دانی داستان ایوب چیست؟ گفت: خداوند و تو ای امیرالمؤمنین داناترید: فرمود: چون هنگام شروع سخن گفتن شد، ایوب در ملک من شک کرد و گفت: این مصیبتی بزرگ و کاری عظیم است، پس خداوند فرمود: ای ایوب آیا شک داری در تصویری که بنیان نهاده ام. من آدم را با مصیبت آزمودم و او را به خاطر وی بخشیدم و درمقابل گردن نهادن به این که او امیرالمؤمنین است از او در گذشتم. آنگاه تو می گویی: مصیبتی بزرگ و کاری عظیم است. سوگند به عزتم که تو را از عذاب خویش خواهم چشاند مگر آن که با اطاعت از امیرالمؤمنین به سویم توبه کنی و بدین سان به واسطه من، سعادت با او همراه شد. یعنی این که وی توبه کرد و به اطاعت علی علیه السلام اقرار نمود(۱).

همچنین در کتاب کنزالفوائد از علی بن محمد بغدادی به نقل از احمد بن محمد جوهری و محمد بن لاحق بن سابق از پدرش به نقل از شرفی بن قطامی از تمیم بن وعله مری از جارود بن منذر عبدی روایت شده است که تمیم گفت: جارود بر دین نصاری بود و در سال حدیبیه اسلام آورد و اسلام وی بسیار نیکو گردید. وی مردی کتاب خوان و آگاه از تأویل آنها بود و عالم فلسفه و طب و صاحب نظر در آنها بود. وی دارای ظاهری آراسته و زیبا نیز بود.

وی در زمان عمر بن خطاب روزی این سخن را برای ما روایت نمود که: روزی به همراه مردانی از عبد قیس به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم.

ص:۱۰۷

۱- [۱] - کنزالفوائد، ص ۲۶۴.

چون ایشان پیامبر را دیدند چهره زیبا و برخورد خوبش آنان را بسیار مجذوب کرد و از سخن گفتن درماندند. پس پای پیش گذاشتم و در محضر او ایستادم و گفتم: سلام بر شما ای رسول خدا. پدر و مادرم به فدای تو. پس شروع به سخن گفتن کردم، و أشعاری را ذکر نمود که در مدح ایشان صلی الله علیه و آله خواند. سپس گفت: نزد ایشان مردی بود که او را نمی شناختم. پرسیدم ایشان کیست؟ گفتند: او سلمان فارسی صاحب برهان عظیم و منزلت بسیار است. سلمان به من گفت: ای مرد عبد قیسی چگونه رسول خدا را بی آنکه پیش از این نزد او آمده باشی شناخته ای؟ من به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم که چهره اش پر از نور و سرور بود. سپس گفتم: ای رسول خدا قسّ منتظر آن بود که تو بیایی. وی دائماً نام تو را بر زبان می آورد و نام پدر و مادر تو و نام های دیگر را می آورد که اکنون آنان را در میان یارانت نمی بینم.

سلمان گفت: ما را خبر بده، و من شروع به سخن گفتن برای آنان کردم در حالی که رسول خدا و همه مردم با دقّت به سخنانم گوش فرا می دادند و گفتم: ای رسول خدا، من قسّ را دیدم که از محفل بزرگ إیاد خارج شده بود و حمایل شمشیری به تن داشت و در روشنایی شبی که چون خورشید می درخشید، چهره و انگشت خود را به طرف آسمان بالا برد. من به او نزدیک شدم و شنیدم که می گفت: پروردگارا، ای خدای هفت آسمان بلند و زمین های سرسبز، به حق محمد و سه محمد همراه وی و چهار علی و دو فرزند وی و بلند مرتبگان و آن نهر درخشان و به حق همنام کلیم و به حق نقیبان و شفیعان و راه های وسیع و مدرسان انجیل و حافظان تنزیل که به تعداد نقیبان بنی اسرائیل اند و پاک کننده گمراهی ها و از بین برنده باطل ها هستند و روز قیامت با آنان برپا می شود و به واسطه آنان شفاعت درک می گردد؛ آنان که خداوند اطاعت شان را واجب کرده است، بر ما بارانی نجات بخش بفرست. خداوندا! کاش می توانستم حتی بعد از مدتی تأخیر در عمر و زندگیم آنان را درک نمایم. سپس گفتم ای رسول خدا، خداوند ترا خبر نیکو دهد، مرا از این نام ها خبر ده که ما آنان را ندیده ایم و قسّ آنان را گواه گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جارود، در شب معراج به آسمان، خداوند عز و جل به من

وحی کرد که «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا»(۱) [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو] که برای چه برانگیخته شده اند. پس به آنان گفتم: برای چه برانگیخته شده اید؟ گفتند: برای نبوّت تو و ولایت علی بن ابی طالب و أئمه از فرزندان شما. سپس به من وحی شد که به سمت راست عرش نگاه کن. چون نگاه کردم، علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و مهدی را در نوری درخشان دیدم که مشغول نماز خواندن بودند و خداوند تعالی به من فرمود: این حجت ها اولیای من هستند و این انتقام گیرنده از دشمنان من است. جارود گفت، سلمان به من گفت ای جارود، این ها همان هایی هستند که در تورات و انجیل و زبور نام آنها ذکر شده است...الخ(۲)

مؤلف می گوید: قس و قسیس در عربی به بزرگان و عالمان نصاری گفته می شود. و جمله توکف الخیر: به معنای انتظار حدوث آن را داشتن است. و إیاد: از قبایل بنی عدنان است. همچنین کلمه نجاد به حمایل شمشیر گفته می شود و عبارت لیله إضحیانه به معنای روشن است و ارفعه جمع رفیع و منظور آسمان بلند است و ممرع وادی سر سبز و سری مانند غنی نهر کوچک است و آن کنایه از جعفر بن محمد علیهما السلام است چرا که جعفر نیز در لغت به معنای نهر کوچک می باشد و لأی به مانند سعی به معنای کندی و مکث است .

شیخ علامه ما باقر العلوم (مجلسی) در هنگام ذکر این روایت فرمود: در باره دیدن پیامبران گذشته و ائمه آینده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله احتمال دارد که پیامبر اجساد مثالی آنان و ارواحشان را دیده باشد و در سخن به آنها جنبه جسمانی داده باشد. کراجکی احتمال داده است که خداوند تعالی صوری چون صور ائمه را در همان لحظه برای پیامبرش ایجاد کرده باشد تا همگی آنان را در حالت کمالشان ببیند. مانند کسی که با دیدن حالت مثالی آنان گویی شخص آنان را دیده است.

۱- [۱] - زخرف/۴۵.

۲- [۲] - کنزالفوائد، ص ۲۵۹.

همچنین احتمال داده است که خداوند به صورت آنان ملائکه ای در آسمان خویش ایجاد کرده باشد که مشغول تسبیح و تقدیس او باشند. در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در شب إسراء به معراج رفت، در آسمان فرشته ای را با صورت علی علیه السلام دید. در باره پیامبران احتمال دارد که زنده باشند و نزد خدای خویش روزی خور باشند و این کار بـا بالا بردن اجسادشان به آسمان انجام شده باشد و روایات و اخبار بر این امر دلالت دارند. ایشان (ره) فرمودند: بعید نیست که پیامبران از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شده باشند و مطلع شده باشند که ایشان برترین و بزرگترین آنان است و این که اوصیای او پس از وی حافظان دین او و حاملان آن و حجت هایی بر امتش باشند. از اینجا تصدیق نمودن آن چه که از آن با خبر شدند و اقرار به همه آن بر آنان واجب شده است. سپس فرمود: ائمه اجماع دارند که پیامبران بشارت به آمدن پیامبر ما داده اند و مردم را بدان آگاه کرده اند و نمی توانند چنین کاری کرده باشند مگر آن که از طرف خداوند به آنان اطلاع داده شده باشد و آن را تصدیق نموده، بدان ایمان آورده باشند.(۱)

مؤلف: می گوید: در اثبات ادّعای ایشان (ره) همین آیه کفایت می کند که از زبان عیسی علیه السلام فرمود: «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»(۲). روایات فراوان صریح دیگری در باب ادعای ایشان (ره) به همراه شواهد ذکر شده در این باب و در باب آینده و دیگر باب ها ذکر خواهد شد. همان طور که مواردی از آن، پیش از این ذکر شده است. پس غافل مباش.

ص:۱۱۰

۱- [۱] - بحارالانوار، ج ۲۶،ص ۳۰۶.

۲- [۲] - صف/۶.

باب پنجم

در بیان برخی اخبار و روایات دالّ بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نخستین مخلوقات و بهترین و کامل ترین و کریم ترین آنها هستند به طوری که ملائکه و پیامبران به آنان و ولایت شان توسل می جستند و ملائکه به خدمتگزاری آنان افتخار می کردند و تسبیح و تمجید خداوند را از آنان آموختند و آنان و ولایت شان سبب آفرینش و اساس اطاعت و معرفت است. در این باب مواردی در تأیید مطالب ذکر شده در سه باب گذشته به ویژه باب پیشین نیز می آید.

در کتاب ریاض الجنان نوشته فضل الله فارسی با سند از جابر جعفی آمده است که گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: در آغاز خداوند بود و جز او کسی نبود. هیچ آشکار و پنهانی نبود. در ابتدای خلقت، محمد صلی الله علیه و آله را خلق نمود وسپس ما اهل بیت را همراه او از نور خود و عظمتش آفرید. ما را چون سایه هایی سبز در پیشگاه خود ایستاند در حالی که نه آسمان بود و نه زمین و نه مکان و نه شب و نه روز و نه خورشید و نه ماه. نور ما برگرفته از نور خداوند بود چون اشعه خورشید در مقایسه با خود خورشید، ما به تسبیح خداوند و تقدیس و حمد و عبادت راستین او مشغول بودیم. سپس خداوند تصمیم به خلق مکان گرفت و آن را آفرید و بر مکان نوشت لا إله الا الله محمدرسول الله علی أمیرالمؤمنین و وصیه، به أیّدته و نصرته (جز الله معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی امیر مؤمنان و وصی رسول خداست و به وسیله او محمد را تایید و کمک

کردم) سپس خداوند عرش را آفرید و بر چادر های عرش همان مطلب را نوشت. سپس خداوند آسمان ها را آفرید و بر گوشه های آن چنین چیزی را نوشت. بعد ملائکه را آفرید و آنان را در آسمان ساکن گردانید.

سپس خداوند بر آنان ظاهر شد و از آنان برای خداوندی خود و نبوّت محمد و ولایت علی عهد و پیمان گرفت. تن فرشتگان به لرزه افتاد و خداوند بر آنان خشم گرفت و از آنان پنهان گردید. آنان هفت سال به عرش خداوند متوسل شدند و از خشم او به او پناه می بردند و اقرار به عهد و پیمان خود که از آنان گرفته بود می کردند و از او طلب رضایت می کردند تا از آنان پس از اقرار کردن به آن خشنود شد و آنان را در آسمان ساکن گردانیده و مختص خود کرد و برای عبادت خود برگزید. سپس به نورهای ما دستور داد تا به تسبیح او بپردازند. پس به تسبیح او پرداختند. آنها با تسبیح ما به تسبیح پرداختند و اگر تسبیح ما و نورهای ما نبود نمی دانستند چگونه تسبیح خدا را بگویند و چگونه او را تقدیس کنند. سپس خداوند هوا را آفرید و همان مطلب را بر آن نوشت. پس از آن خداوند جن را آفرید و آنان را در هوا ساکن کرد و از آنان برای خود به خداوندی و برای محمد به نبوت و برای علی به ولایت، پیمان گرفت. دسته ای از آنان آن را پذیرفتند و دسته ای دیگر انکار کردند و اولین کسی که انکار کرد ابلیس (لعنه الله) بود که برایش تیره روزی و آن سرنوشت معروف را رقم زد.

سپس خداوند تعالی به نورهای ما فرمان داد که تسبیح گویند و نورهای ما تسبیح کردند و ملائک با تسبیح ما تسبیح گفتند و اگر چنین نبود آنان نمی دانستند چگونه خدا را تسبیح گویند. سپس خداوند زمین را آفرید و بر اطراف آن نوشت لا إله إلّا الله محمد رسول الله علی أمیرالمؤمنین و وصیه به أیدته و نصرته (جز الله معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی امیر مؤمنان و وصی رسول خداست و به وسیله او محمد را تایید و نصرت دادم) ای جابر، آسمان ها به این ترتیب بدون ستون ها برپا شد و زمین ثابت گشت. سپس خداوند آدم را از پوسته زمین خلق کرد، او را کامل کرد و در او از روح خود دمید. سپس فرزندان او را از صلب وی خارج کرد و از آنان پیمان گرفت تا به خداوندی او و

نبوّت محمـد صـلی الله علیه و آله و ولا یت علی گردن نهنـد. از میان آنان گروهی به این پیمان گردن نهادنـد و گروهی انکار نمودند. ما اولین کسانی بودیم که به این امر گردن نهادیم. سـپس به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به عزّت و جلالم و قسم به عظمت شأنم، اگر تو و علی و عترت هـدایت گر و هـدایت شده و راشد شـما نبودند، بهشت و دوزخ و مکان و زمین و آسمان و ملائکه را نمی آفریدم بلکه هیچ مخلوقی را نمی آفریدم که مرا عبادت کنند. ای محمد، تو خلیل و حبیب و برگزیده و بهـترین مخلوقـات من هسـتی. تو محبوب ترین مخلوقـات نزد من و اولین فردی هستی که از میـان مخلوقـاتم او را آفریـده ام. سپس بعد از تو صدیّق، علی، امیر المؤمنین، وصـی تو را آفریدم و به وسـیله او تو را تایید کردم و نصرت دادم و او را به عنوان عروه الوثقی و نور اولیایم قرار دادم. سـپس آن هـدایت گران هـدایت شـده را به خاطر شـما آفریـدم. شـروع به خلق مخلوقات کردم در حالی که شما بهترین افراد در میان من و مخلوقات من بودید. شما را از نور عظمت خود آفریدم و با شما میان خود و دیگران حجاب ایجاد کردم و شـما را آن گونه قرار دادم که با شما روبرو شوند و از شما سئوال کنند پس هر چیزی از بین می رود جز وجه من و شما وجه من هستید و شما هالک نمی شوید و همین طور کسانی که ولایت شما را بپذیرند. هر کس مرا به وسـیله شخصـی غیر از شـما بجوید، گمراه شده است. شما بهترین مخلوقات من و سروران اهل زمین و آسمان ها هستید. سپس ایشـان در ادامه سـخنانی را بیان نمودنـد تا آنجا که فرمودنـد: هنگامی که خداونـد تصـمیم به خارج کردن فرزنـدان آدم برای گرفتن پیمان از آنان گرفت، آن نور در او قرار گرفت. سـپس خداونـد فرزندان آدم را لبیک گویان از صـلب وی خارج کرد. آنگاه ما او را تسبیح گفتیم و آنان با تسبیح ما به تسبیح خداوند پرداختند. و اگر چنین نبود، آنها نمی دانستند چگونه خدای را تسبیـح بگویند. سـپس خداوند با گرفتن میثاق از آنان برای خویش به ربوبیت آشـکار گردید. ما اولین کسانی بودیم که چون خداوند فرمود: أَلَستُ بِرَبِّکُم (آیا من خدای شـما هسـتم؟) گفتیم: بلی. سـپس از آنان پیمان گرفت تا به نبوّت محمد صـلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام اقرار کنند و دسته ای آن را پذیرفتند و دسته ای آن را انکار نمودند.

سپس ابوجعفر علیه السلام فرمود: ما اولین مخلوقات خداوند و اولین پرستندگان خداوند و تسبیح گویان او هستیم. ما دلیل خلقت مخلوقات توسط خداوند و سبب تسبیح آنها برای خداوند و عبادت آنان از فرشتگان و آدمیان هستیم. خداوند از طریق ما شناخته شد و به واسطه ما مورد عبادت قرار گرفت و به یگانگی شناخته شد. به واسطه ما خداوند هر که را بخواهد گرامی می دارد و به واسطه ما هر که را بخواهد پاداش می دهد یا مجازات می کند. سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ* وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»(۱) [و ماییم که صف در صفیم و ماییم که تسبیح گویانیم] و نیز آیه شریفه «قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»(۲) را تلاوت نمودند. رسول خدا اولین کسی است که خدا را پرستش نمود و اولین کسی است که داشتن فرزند یا شریک برای خدا را انکار نمود سپس ما بعداز رسول خدا بودیم. سپس خداوند با آن نور ما را به صلب آدم بازگرداند و همواره این نور از صلب افراد و رحم ها منتقل می شد تا آن که در صلب عبدالمطلب قرار گرفت و آن نور دو قسمت شد. یک قسمت آن به عبدالله منتقل شد و یک قسمت دیگر به ابی طالب رسید و این معنای آیه شریفه است که می فرماید «وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» یعنی در صلب پیامبران و رحم بانوان شان و بدین شکل خداوند ما را از زمان آدم علیه السلام در صلب و رحم های مختلف گردانید.

مؤلف گوید: اگر چه این حدیث از کتابی نقل شده که اعتبار چندانی ندارد ولی در خبرهای موثق دیگری مؤیداتی برای مفاد این حدیث آورده است. در این روایت برخی مطالب است که درستی آن موکول به امامان است آن گونه بر اندیشه ورز صادق پنهان نیست. مانند فرموده امام که هیچ آشکار و پنهانی نبود. و شاید مراد ــ البته خدا می داند ــ نفی وجود همه أشیاء به عنوان مبالغه است؛ چرا که متعارف آن است، شی معینی به همراه ضد آن نفی گردد و به این شکل معنای آن این است که هیچ چیز در اصل موجود نبوده است، چه اشیاء معلوم چه اشیای مجهول. و ممکن

۱- [۱] - صافات/ ۱۶۵ــ ۱۶۶.

۲- [۲] - زخرف/۸۱.

است راز آن مجهول در این حالت رفع توهم پیش آمده بعد از ذکر هیچ معلومی باشد که احتمال جهل خداوند سبحان از آن فهمیده می شود. و این موضوع سالبه به انتفای موضوع است.

و احتمال بعید دیگر آن است که مراد عدم موجودیت همه أشیاء ظاهر و پنهان بر مردم باشد. پس تأمل کن. و مانند سخن امام علیه السلام: «و هیچ مکانی نبود» مقصود از آن بنا بر قول به عدم تجرد نفس ناطقه روشن نیست. البته آنچنان که ظاهر سخن ایشان که فرمود خضراء (سبز) مبین آن است و آیات و اخبار بر آن گواه است چرا که در آن صورت همان طور که روشن است، باید دارای یک مکان باشد.

و شاید توجیه آن این باشد که مراد سخن ایشان آن است که مکانی به جز آسمان و زمین از میان مکان ها مانند عرش و کرسی و غیر آن وجود نداشت. در آن صورت، مراد از مکان در سخن ایشان که فرمود: «پس مکان را آفرید» یعنی فضایی که در آن عرش و آسمان ها و دیگر چیزها را آفرید، و احتمال می رود که منظور از مکان کرسی باشد بر این مبنا که کرسی بر عرش احاطه دارد،آن گونه که از بعضی روایات برمی آید، یا مراد اصل مواد باشد، آن گونه که از پاره ای دیگر از روایات در باب آفرینش برمی آید.

در آن روایات آمده است که خداوند گوهری را آفرید و در آن نگریست و ذوب شد و تبدیل به آب شد و از آن کف و بخار برخاست، پس از بخار آسمان ها و عناصر عالی را آفرید و از کف زمین ها را آفرید. الخ... به این شکل مکان می تواند به معنای جایگاه هستی باشد. پس اندیشه کن.

و مانند سخن ایشان علیه السلام: «به فضل نور ما که نسبت به نور پروردگار مانند شعاع خورشید نسبت به خورشید است» شاید اشاره به آن وضعیتی است که آنها از نظر روحانی در آن قرار دارند که به سبب آن، قابلیت پذیرش فیوضات مختص ایشان را یافته اند و به وسیله آن تبدیل به وسائط فیض الهی شده اند، کما این که آنها به دلیل جنبه بشری خود، واسطه رساندن احکام خدا و دیگر امور به مردم شده اند ولی فهم حقیقت این امر از توان عقل ما خارج است پس غافل مباش. و اما

سخن امام علیه السلام که «سپس خداوند برای آنان ظاهر شد» از قبیل استعارات تمثیلی است (و نه حقیقت).

در کتاب معراج شیخ صدوق (ره) با سند از ابن عباس آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده فرمودند: ای علی، خداوند تعالی وجود داشت و هیچ چیز با او نبود. پس من و تو را از نور جلالش آفرید. ما در پیشگاه عرش بودیم و به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول بودیم و تهلیل می گفتیم. این پیش از خلق آسمان ها و زمین ها بوده است. وقتی خواست آدم را بیافریند، من و تو را از یک گِل آفرید که همان گل علیین بود و ما را با آن نور درآمیخت و ما را در همه نورها و رودهای بهشتی غوطه ور ساخت. سپس آدم را آفرید و در صلب او آن گل و نور را به ودیعت نهاد و آنگاه که او را آفرید و فرزندان وی را از پشت وی خارج نمود و از آنان سؤال کرد و به خداوندی خویش از آنان اقرار گرفت و اولین مخلوقات خداوند که به خداوندی او اقرار کردند، من و تو و پیامبران براساس منزلت آنها و نزدیکی به خداوند عزّ و جل بودیم. پس خداوند فرمود: شما ای محمد و ای علی، تصدیق و اقرار نمودید و از همه مخلوقاتم در اطاعت من پیشی گرفتید. در علم پیشین من، شما این چنین بودید. شما دو تن برگزیده مخلوقاتم هستید و همچنین خواهند بود فرزندان شما که امامان مردمند و شیعیان شما نیز چنین اند و از این رو شما را آفریدم.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، این گل در صلب آدم و نور من و تو در میان دو چشمش بود و پیوسته آن نور در میان چشمان پیامبران و برگزیدگان بود تا آن که آن نور و آن گل به صلب عبدالمطلب رسید و دو قسمت شد و پس خدا مرا از نیمی از آن آفرید و به پیامبری برگزید و تو را از نیمه دیگر آفرید و جانشین من بر مردم و وصی و ولی قرار داد و آنگاه که در قاب قوسین عظمت پروردگار یا نزدیک تر از آن بودم به من فرمود: مطیع ترین مخلوقات در برابر تو کیست؟ گفتم علی بن ابی طالب علیه السلام، فرمود: او را جانشین و وصی قرار بده، من او را برگزیده، و ولی قرار دادم. ای محمد، نام تو و نام او را بر عرش خود پیش از خلقت مخلوقات نوشته ام، چرا که شما را و دوستداران شما و مطیعان شما را دوست دارم. و ایشان از مقرّبان درگاه

من هستند. و هر که ولایت شما را انکار کند و از شما دوری کند، در نزد من از کافران و ظالمان است.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :ای علی، چه کسی می تواند میان من و تو وارد شود، در حالی که من و تو از یک نور و یک گِل سرشته شده ایم و فرزندان تو فرزندان من و شیعیان شما شیعیان من هستند... الخ.

در کتاب کنزالفوائد و دیگر کتب از ابن عباس روایت شده که گفت: در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که علی وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: خوشامد می گویم به کسی که خداوند او را چهل هزار سال پیش از پدرش خلق کرده است. گفتیم یا رسول الله، آیا پسر قبل از پدر وجود داشته است؟ فرمود: آری، خداوند مرا به همراه علی از یک نور آفرید؛ چهل هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. سپس آن نور را به دو قسمت تقسیم نمود. آنگاه اشیاء را از نور من و نور علی آفرید و ما را در سمت راست عرش قرار داد. ما تسبیح خدا گفتیم و ملائکه تسبیح گفتند. ما لا اله الا الله گفتیم و تکبیر گفتیم و ملائکه نیز چنین کردند. هر کس که خدای را تسبیح کند و تکبیر گوید از آموزش علی علیه السلام است. و در کتاب اختصاص از امامان علیهم السلام نقل شده است که: خداوند ما را دو هزار سال قبل از خلق مخلوقات آفرید و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند.

ابن بابویه با سند از عبدالله بن مبارک از امام صادق علیه السلام و ایشان به نقل از پدران شان از امام علی علیه السلام نقل کردند که فرمودند: خداوند نور محمد را ۱۴ هزارسال قبل از خلق مخلوقات آفریده و به همراه این نور، دوازده حجاب آفرید که مراد از این حجاب ها ائمه علیهم السلام هستند. احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: ۱۴هزار سال پیش از خلق عرش خدا، من و علی نوری در پیشگاه خداوند بودیم.

در کتاب عیون با سند از هروی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی فرمودند: آدم علیه السلام سر خویش به بالا برد و به میانه عرش نگریست و دید که بر آن نوشته شده است لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب أمیرالمؤمنین و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنه. آدم گفت، خداوندا اینان کیستند. خداوند عز و جل فرمود: از

فرزنـدان تو هسـتند و از تو و همه مخلوقـاتم برترنـد و اگر آنـان نبودنـد، تو و بهشت و دوزخ و آتش و آسـمان و زمین را نمی آفریدم... الخ.

مؤلف می گویـد: روایات وارده در این امور بسـیار فراوان است و تعدادی از آنها در فصول گذشـته ذکر شد و بقیه بعد از این ذکر خواهد شد. و کتب عالمان شـیعه آکنده از این قبیل روایات است. در تفسـیر امام عسـگری علیه السـلام از حسـین بن علی علیه السـلام آمده است که فرمود: خداوند آدم را آفرید و به او اسـماء همه چیز را آموخت و بر ملائک عرضه کرد و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسـین علیهم السـلام را چون سایه هایی پنجگانه در پشت آدم آفریـد و نور آنها در آفاق آسـمان ها و حجاب ها و کرسی و بهشت ها و عرش می درخشید. پس خداوند ملائکه را فرمان به سجده برای آدم داد تا او را تکریم کنند و او را از آن جهت برتری داد که وی را ظرف این سایه ها گردانید که نور آنها آفاق را فرا گرفته بود... الخ.

صدوق با سـند از عبدالله بن سـنان به نقل از امام صادق علیه السـلام روایت نمود که فرمود: آدم علیه السلام فرمود: خداوندا به حق محمـد و علی و فـاطمه و حسن و حسـین توبه مرا بپـذیر. خداونـد تعـالی به آدم وحی کرد: ای آدم، چه از آنهـا می دانی؟ گفـت: آنگـاه کـه مرا آفریـدی سـر خویش را بلنـد کردم و دیـدم کـه بر عرش نوشـته شـده اسـت، محمـد رسـول الله علی أمیرالمؤمنین. صـاحب کتـاب کشف الغمه بـا سـند این روایت را ذکر کرده است. و در روایـتی دیگر آمـده است که کنیه آدم ابومحمد است و نقش خاتم او محمدرسول الله علی امیرالمؤمنین بود.

در کتاب کمال الدین و عیون و علل با سـند از هروی به نقل از امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش به نقل از امام علی علیه السـلام آمده است که ایشان فرمودند: پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند کسی را برتر از من نیافرید و هیچ کس نزد او برتر از من نیست. علی علیه السـلام فرمود: گفتم یا رسول الله، تو برتری یا جبرئیل علیه السـلام. فرمود: ای علی، خـداوند پیامبر مرسل خود را بر ملائکه مقرب خود برتری داده است و مرا بر همه پیامبران مرسل برتری داده است و بعد از من تویی که برتری و ائمه بعـد از تو نیز چنین هسـتند. ملائکه خادمان ما و خادمان محبان ما هسـتند. ای علی، کسانی که عرش را حمل می کنند و

آنها که گرد آن هستند، به حمد خدای خویش مشغولند و تسبیح می گویند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آوردند، استغفار می کنند.

ای علی، اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید. چگونه برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت خداوند بر آنها پیشی گرفته ایم. همچنین در تسبیح و تقدیس او نیز چنین بوده ایم، چرا که اولین مخلوق خداوند ارواح ما بوده که ما را به توحید و تمجید و حمد خود گویا کرد. سپس ملائکه را آفرید و آنگاه که ارواح ما را چون نوری یک پارچه مشاهده کردند، ما را گرامی داشتند. پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه یاد بگیرند که ما آفریدگان خداییم و او منزه از صفات ماست و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند.

و سخنانی را ادامه داد تا جایی که فرمود: با ما هدایت شدند و معرفت توحید خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خدا را آموختند.(۱)

در کتاب اختصاص از مفضل نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل، به خدا سوگند که آدم شایستگی خلق شدن با دست خدا و دمیدن روح خدا در خود را نداشت مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام، و خداوند با موسی سخن نگفت مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام. همچنین عیسی را آیتی برای جهانیان قرار نداد مگر به خاطر خضوع در مقابل علی علیه السلام....الخ.(۲)

حدیثی مانند این توسط سلیم بن قیس هلالی در کتابش از مقداد به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که در باب پیشین آن را بیان کردیم.

صدوق با سند از امام رضا علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: آنگاه که نوح در آستانه غرق شدن بود، خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را از غرق شدن نجات داد. آنگاه که ابراهیم در آتش افکنده شد، خدا را به حق ما قسم داد و خداوند آتش را بر او گلستان کرد و وقتی موسی در دریا راهی ایجاد کرد، خداوند را به حق ما سوگند داد و خداوند آن راه را برای موسی خشک گردانید. و آنگاه که

۱- [۱] - کمال الدین، ص ۱۴۷ و عیون الأخبار، ص ۱۴۴ و این حدیث ادامه دارد..

۲- [۲] - اختصاص، ص ۲۵۰.

یهود قصد کشتن عیسی را کردند، او خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را به نزد خود بالا برد. از جابر روایت شده که گفت، از امام باقر علیه السلام پرسیدم آیا تعبیر خواب دانیال نبی درست است یا نه؟ فرمود: بله، به او وحی می شد و نبی خدا بود و از کسانی بود که خداوند به او تأویل سخنان را آموخت و او صدیق و حکیم بود و بر دین خدا و دوستی ما أهل بیت بود. جابر گفت، دوستی شما اهل بیت؟ فرمود: بلی به خدا قسم هر پیامبر و فرشته ای محبت ما را در دل دارد.

در کتاب مختصرحسن بن سلیمان آمده که مولانا ابومحمد عسکری علیه السلام با خط خود نوشت: از مردمی که محکمات کتاب خدا را حذف کردند و خداوند را فراموش کرده و پیامبر و ساقی کوثر را در روز قیامت از یاد برده اند، به خدا پناه می برم. ما ستون اعظم هستیم و نبوّت و ولایت و کرم در میان ماست و انبیاء از نور ما بهره می گرفتند و پشت سر ما راه می پیمودند.

در کتاب بصائر با سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: خداوند پیامبران اولواالعزم را آفرید و با علم شان بر دیگر پیامبران برتری داد و ما را بر آنان در فضل برتری داد و به رسول الله چیزهایی را آموخت که آنان نمی دانستند و ما نیز از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم آنان آموختیم و آن را برای شیعیان خود نقل کردیم. هر کسی آن را بپذیرد، برترین آنها خواهد بود و هر جا باشیم، شیعیان ما با ما خواهند بود.(۱) در احتجاج و تفسیر امام آمده که ایشان فرمود: منافقان از پیامبر پرسیدند: به ما راجع به علی خبر بده، بگو ملائکه مقرب برترند یا علی؟ پیامبر فرمود: آیا شرف ملائکه جز با عشق آنان به محمد و علی و قبول ولایت آن دو به چیز دیگری است؟... الخ.

در تفسیر قمی و بصائر به نقل از حماد نقل شده که از امام صادق علیه السلام راجع به تعداد زیاد ملائکه سؤال شد، فرمود: به خدای بزرگ سوگند می خورم که ملائکه خدا در آسمان ها بیش از تعداد خاك زمین هستند. در آسمان جای پایی نیست مگر آن که فرشته ای در آنجا مشغول تسبیح و تقدیس خداوند باشد و در

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۲۱.

زمین، هر درخت و گیاهی دارای فرشته ای موکل است و هر یک از این فرشته ها با ولایت ما أهل بیت، هر روز به خداوند نزدیک می شوند و برای محبان ما استغفار می کنند و برای دشمنان ما لعنت می فرستند.(۱)

در تفسیر امام علیه السلام آمده است که فرمودند: جبرئیل علیه السلام وقتی به نزد رسول خدا آمد و ایشان عبای قطوانی خود را بر سر خود و علی و فاطمه و حسن و حسین افکنده بود، گفت: خداوندا این ها اهل من هستند. من دشمن دشمنان آنان و دوست دوستان آنان هستم. (تا جایی که فرمود) جبرئیل علیه السلام گفت: ای رسول خدا مرا از خودتان قرار دهید. پیامبر فرمود: تو از ما هستی، جبرئیل در عبا وارد شد و سپس خارج شد و به آسمان و ملکوت اعلی رفت در حالی که زیبایی و جمالش دو برابر شده بود. ملائکه گفتند: تو با زیبایی ای بازگشتی که چهره ات با زمانی که از پیش ما رفتی متفاوت شده است. گفت: چطور این چنین نباشم، در حالی که شرافت یافتم و جزء آل محمد و اهل بیتش علیهم السلام شدم. ملائکه گفتند، در ملکوت آسمان ها و حجاب ها و کرسی و عرش، این شرف بس است. حق توست که آن گونه که گفتی باشی.(۲)

در کمال الدین از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور کائنات هستم و از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و ملائکه مقرّب و پیامبران مرسل خدا برتر هستم و من و علی پدران این امت هستیم. هر که ما را بشناسد خدا را شناخته است و هر که ما را انکار کند خدای عز و جل را انکار کرده است... الخ.

تذکر و یادآوری

بدان که بعد از اطلاع از روایات این باب و باب های فصل سابق که تعداد آن نسبت به روایات مشابهش در میان روایات شیعه و غیر شیعه که پس از این می آید بسیار

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۳۵۲.

۲- [۲] - تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۱۵.

کم است، شکی در صحت ادعای ما مبنی بر ورود بطن قرآن و تأویل آن در رابطه با دعوت ولایت و امامت باقی نمی ماند و این که هدف نهایی بعد از توحید و نبوّت است و شکی نیست که امری است که باعث ایجاد خلایق و وسیله برگزیدن آنان توسط خالق و موجب کمال ایمان و منجی از جاودانگی در آتش و سبب قبول طاعات و باعث محو گناهان می باشد و خداوند آن را بر ستون های عرش و صفحات آسمان ها و زمین ها نوشته و بر انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین واجب کرده و راجع به آن از همه مردم عهد و پیمان گرفته و کتاب های پیشینیان را بدان مزّین ساخته و امت های پیشین را به آن مکلف و پیامبران مرسل و صالحان را بدان بشارت داده است. این موضوعی است که به هر حال باید راجع به آن سخن گفت. چه مانعی وجود دارد که بطون آیات قران ولایت و مسائل مرتبط با آن را در خود داشته باشد.

مصلحت در اظهار همه آنها با عبارات صریح نبود ولی بسیار واضح است که خداوند عز و جل جز برای عبادت کسی را نیافرید و تعبد تنها بعد از معرفت است و این معرفت با قبول دین یعنی ایمان به خدای یگانه ایجاد می شود که منوط به اقرار به رسول خبر آورنده از سوی خداست که این خود منوط به اقرار به امام خبر دهنده از رسول است. پس خداوند باید به سوی خود دعوت کند و ارشاد نماید و برای شخص روشن کند که حق نزد او چیست و بعید نیست که قرآن در باره آنها و برای آنها نازل شود. یکی از محققان امامیه گفت، وقتی خداوند خواست خود را به بندگان بشناساند تا او را عبادت کنند و معرفت او همان گونه که خواست، جز به وجود پیامران و اوصیا میسر نگردید. چرا که با وجود آنها معرفت تام و عبادت کامل حاصل می گردد و چیزی جای آن را نمی گیرد. و وجود انبیاء و اوصیاء جز با خلقت سایر خلایق برای انس و الفت آنها و وسیله ای برای معاش آنها میسر نبود. از این رو دیگر مخلوقات را آفرید و آنان را به معرفت انبیاء و اولیای خود فرمان داد و آنها را به قبول ولایت آنان، و تبری از دشمنانشان فرمان داد و از دیگر موانع دوستی با آنان، که باعث منع نعمت های آنان می گردد برحذر داشت و به هر کدام از آنها شناخت خود را براساس معرفت آنها نسبت به انبیاء و اوصیا بخشید. چرا که با

شناخت آنان خدا را می شناسند و با ولایت آنان دوستی خدای عز و جل را برمی گزینند. از این رو همه بشارت ها و بیم ها و اوامر و نواهی و نصایح و مواعظ از سوی خدا برای همین هدف است و از آنجا که پیامبر ما صلی الله علیه و آله سرور پیامبران است و وصی او صلوات الله علیه سرور اوصیاست و این دو، کمالات همه پیامبران و اوصیا را به همراه مقامات و فضایل آنها با هم یکجا دارند و هر یک نفس دیگری است، از این رو درست آن است که فضلی که به یکی از آنها نسبت داده می شود به دیگری نسبت داده شود. چرا که همه فضایل در فضل آنهاست و آنجا که اکمل باشد، کامل هم به ناچار هست. از این رو تأویل آیات را به آن دو نفر و سایر أهل بیت که ذرّیه یکدیگر هستند اختصاص داده است و سخن جامع را که ولایت است آورد که مشتمل بر معرفت و محبت و دنباله روی و دیگر چیزهایی است که در این راه از آن گریزی نیست. در اینجا سخن ایشان اعلی الله مقامه پایان یافت و استواری گفتار وی بر کسی که کمترین هوش را داشته باشد نمایان است و البته کسی که خداوند به او نور نداده نوری ندارد. و در گفتار بعدی بیان راز تأویل آیات در خصوص ولایت و عدم اختصاص به ظواهر خواهد آمد. پس در همه آن چه که نوشتیم، با ملاحظه آن چه بعد از این گفته می شود، تدبر کن تا پرده از جلوی چشمان کنار رود و خداوند هدایت گر به راه راست است.

ص:۱۲۳

فصل سوم

مسائل مربوط به ولایت و امامت از باطن قرآن است. طبق روایاتی که دلالت دارد این امت، سنت های امت های پیشین و شیوه آنان را در همه اعمال و رفتارها تبعیت می کنند، توضیح می دهیم که بطون قران مربوط به ولایت و امامت است.

این امت نیازمند انذار و تبشیر است آن گونه که این انذار و تبشیر در امت های پیشین نیز بوده است و چون این امت در استمرار خویش برخی از کارهای زشت و نیک را انجام می دهد جا دارد که خداوند در دل تنزیل قران به گونه تأویل اشاره به آنچه که از امت در آینده سر می زند، داشته باشد. این شیوه به اعجاز قران و ایجاز آن نزدیک تر است .

و بدان که مطالب کامل و مفیدی در این بخش در بیان وجوه مذکور در باب سوم از فصل اول و به ویژه وجه سوم آن گذشت و در قرآن آیاتی آمده که اشاره به این معنی دارد؛ مانند سخن خداوند متعال در سوره انشقاق «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» [که قطعا از حالی به حالی برخواهید نشست] و سخن خداوند سبحان در سوره فتح «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»(۱) [سنت الهی از پیش همین بوده و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت] و کلام خداوند سبحان در

۱- [۱] - احزاب/ ۶۲.

سوره احزاب «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» [در باره کسانی که پیشتر بوده اند (همین) سنت خدا (جاری بوده) است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت] و مانند آن در آیات متعدد که در سوره فاطر و بنی اسرائیل و غیره که در جای خود ذکر خواهد شد آمده است. طبرسی در کتاب احتجاج خود به نقل از علی علیه السلام روایت کرده که ایشان در مورد آیه شریفه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»(۱) می فرماید: یعنی شما پس از پیامبران در خیانت به جانشینان او دنباله رو امت های پیش از خود خواهید بود.

کلینی در صحیح خود به نقل از زراره و او از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» می فرماید: ای زراره، آیا این امّت پس از پیامبر خود در مسأله فلانی و فلانی و فلانی احوال گوناگونی نیافتند.

مؤلف می گوید: به عبارت دیگر، گمراهی آنان پس از پیامبرشان مطابق با اعمالی است که از امت های پیش از آنها سرزده است مانند ترک جانشین و پیروی از گوساله و سامری و مانند آن که پیش تر به بیان آن پرداختیم و نیز از اخبار دیگری که ذکر خواهد شد به دست می آید و احتمال دارد که معنی آن، هم سانی احوال خلفاء جور در سخت گیری و فساد باشد.

بیضاوی می گوید: طبقاً عن طبق به عبارت دیگر تطابق حالی با مانند آن در سختی یا تطابق مراتب سختی با مراتب دیگر است.

در کتاب علل و کمال الدین با سند از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: قائم ما غیبتی طولانی دارد. از او پرسیدند: یابن رسول الله دلیل آن چیست؟ فرمود: اراده خداوند عز و جل بر این است که سنن پیامبران در غیبتشان در مورد حضرت جاری گردد و بایستی زمان غیبت آنان به سر آید. خداوند عز و جل می فرماید: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» یعنی سنت هایی از سنت های پیشینیان.(۲)

در کتاب عیون با استناد از امام رضا علیه السلام آمده است که مأمون از ایشان

۱- [۱] - انشقاق/۱۹.

۲- [۲] - علل الشرایع، ص ۲۸۷، باب ۱۷۹، ح۷.

در این باره سؤال کرد: ای ابا الحسن نظر شما راجع به رجعت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: کلامی بر حق است و در میـان ملت هـای پیشـین نیز وجـود داشـته است و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در این بـاره می فرمایـد: هر آنچه در امتهـای گذشـته بوده است در این امت بـدون کم و کاست تحقق پیـدا خواهد کرد. و در کتاب بصائر با سـند از مفضل آمده است که امام صادق علیه السـلام در جواب مسائلش در مورد جمعی از ملحـدین و غالیان نوشـته است: با توجه به مطلب مذکور در آخر نـامه ات، آنهـا می گوینـد که خداونـد پروردگار جهانیان، همان پیامبر صـلی الله علیه و آله است و تو سـخن آنان را به سـخن مردمان زمان عیسـی علیه السـلام تشبیه کرده ای و دانستی که سـنت ها و ضـرب المثل های موجود در گذشته چیزی نبود مگر این که در آینده نیز به همان شـکل خواهد بود. به طوری که اگر گوسفندی رنگارنگ وجود می داشت، اکنون نیز به تقلید از آن همان گونه می کردند و بدان که گروهی به خاطر گمراهی گذشتگان شان گمراه خواهند شد... الخ.

و در صـحیح بخاری و مسـلم و دیگر کتاب های أهل سـنت از ابا هریره به نقل از پیامبر صـلی الله علیه و آله آمده است: سـنت های گذشـتگانتان را وجب به وجب پیروی می کنید حتی اگر آنان در سوراخ سوسـماری بروند، شـما نیز به آن طریق خواهید رفت. گفتنـد: ای رسول خـدا، منظور شـما یهود و نصـاری هسـتند. فرمود: پس چه کسـی غیر از آنـان خواهـد بود. و در کتاب مسـتدرک حاکم به نقل از ابن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که ایشان فرمودند: شما وجب به وجب و قدم به قدم سـنت های پیشینیان تان را پیروی خواهید کرد و حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شوند شما نیز داخل خواهید شد و اگر یکی از آنـان با زن خود در سـر راهی مجامعت کننـد شـما نیز بـدان گونه رفتار خواهیـد کرد. و در جامع الاصول آمـده است که مشـرکان درختی به نام آویزدار داشـتند که سلاح های خود را بر روی آن آویزان می کردند و مسلمانان نیز به تبعیت از آنان به پیامبر گفتنـد: برای ما نیز درختی آویزدار بیاور و پیامبر صـلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: این مانند سـخن قوم موسـی علیه السـلام است که از او خواسـته بودند، برای ما نیز خدایی مانند خدایان آنان بیاور.» پس ادامه داد: «شما نیز از سنت های گذشتگان خود پیروی

می کنید.

و در کتاب طبرانی و مسند احمد بن حنبل از سهل بن سعد و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: قسم به کسی که جانم در دست اوست، شما بی هیچ کم و کاستی از سنت های گذشتگان خود پیروی می کنید.

و در روایت ابن ابی شیبه از ابن مسعود و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: شما در آیین و روش و اخلاق، شبیه ترین افراد به بنی اسرائیل هستید، بی هیچ کم و کاستی به روش آنان عمل می کنید.

و از ابا هریره به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: شما قدم به قدم و وجب به وجب از سنت های گذشتگان خود تبعیت می کنید به طوری که حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری وارد شوند، شما نیز داخل می شوید. اخبار دیگری در این خصوص هنگام سخن از سوره آل عمران و دیگر سوره ها خواهد آمد. و در روایات متواتر که از افراد موافق و مخالف روایت شده آمده است که این امت به مانند ملت های پیشین پس از پیامبر خود دچار تفرقه خواهند شد. و در صحیح ابی داوود به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: اهل کتاب پیش از شما به ۷۲ ملت تقسیم شدند و این ملت به ۷۳ ملت تقسیم خواهند شد. ۷۲ ملت در جهنم و یکی از آنها در بهشت است. در بسیاری از صحاح سته و در کتاب ابن نعیم و ابن مردویه و دیگران و نیز در اکثر کتب شیعه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امت حضرت موسی علیه السلام هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و بقیه در آتشند و این امت هفتاد و سه فرقه می شوند که یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل آتشند».

و در کتاب تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه شریفه «الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا» [کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند] آمده است، ذاذان می گوید علی علیه السلام به من فرمود: ای ابا عمرو، می دانی که قوم یهود به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمود: آنها به ۷۱ فرقه تقسیم شدند و جز یک فرقه که فرقه ناجیه بود، بقیه در آتش اند. آیا می دانی که امت اسلام به چند فرقه تقسیم می شوند؟ گفتم: خدا و رسولش به این مسأله داناترند.

ایشان فرمود: به ۱۲ فرقه تقسیم می شوند که همه آنها در آتش جهنمند به جز یک فرقه که نجات یافته اند و تو نیز از آنهایی ای ابا عمرو. و در روایتی دیگر از ایشان در کتاب احتجاج آمده است: ۱۳فرقه از ۷۳ فرقه در بهشت اند که از نوع میانه اند و ۱۲ تای آن در جهنم خواهند بود.

و در کتاب مصابیح نوشته بغوی و دیگر کتب به نقل از ثوبان آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در زمانی روز قیامت فرا خواهد رسید که قبیله هایی از امت من به مشرکان ملحق و نیز قبایل دیگر از امتم بت پرست و ۳۰ دروغ گو در امت من پدیدار خواهند شد... الخ.

و اخبار پراکنده در این خصوص در متن این کتاب فراوان است. به روایت عیاشی در تفسیر خود و به نقل از سیدالعابدین آمده است که ایشان فرمودند: سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث کرده است، خوبان اهل بیت ما و شیعیانشان به منزله موسی و پیروانش هستند و دشمنان ما و پیروان شان نیز به مانند فرعون می باشند، و همین روایت را فرات بن ابراهیم بدون هیچ تفاوتی در تفسیر خود آورده است.

و نیز در کتاب تفسیر اخیر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: هر که بخواهد از امور ما و قوم مان بپرسد، ما و پیروان مان در روزی که خداوند زمین و آسمان ها را آفرید بر سنت موسی و پیروانش بودیم و دشمنان ما در آن روز بر سنت فرعون و پیروانش بودند.

و در تفسیر قمی به نقل از پدرش از نضر از حمید از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: منهال بن عمرو، علی بن حسین علیه السلام را دیدار کرد و به ایشان گفت: چگونه ای ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ ایشان فرمودند: وای بر تو، آیا زمان آن فرا نرسیده که بدانی من چگونه ام. ما در قوم خود به مانند بنی اسرائیل در آل فرعون می باشیم که چگونه فرزندان ما را می کشند و زنان مان را زنده نگه می دارند.

و در کمال الدین به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است، پس از این که فرعون دستور شکافتن شکم زنان باردار را برای یافتن موسی داد، خداوند نخواست

ص:۱۲۹

که این قضیه آشکار شود و همچنین بنی امیه و بنی عباس هنگامی که دانستند پادشاهی امیران و ستمگران به دست قائم (عج) از میان می رود، به دشمنی با ما پرداخته و شمشیرهای خود را برای قتل اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از میان بردن نسل ایشان برکشیدند تا به قائم (عج) دست پیدا کرده و او را به قتل برسانند، اما خداوند نخواست امرش بر هیچ یک از ظالمان آشکار شود و اراده کرد نورش را کامل کند اگر چه مشرکان را خوش نیاید.(۱)

در کافی آمده است که علی علیه السلام روزی دستش را بالا برد و فرمود: این قوم مرا به استضعاف کشیدند همان گونه که بنی اسرائیل با هارون چنین کردند.

و در احتجاج به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که درآن ماجرای غدیر را ذکر نمود فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم به حج رفته بودند و از اهل مدینه و اطراف آن و اعراب ۷۰ هزار نفر یا بیشتر با او همراه بودند و این عدد اصحاب موسی است که از آنان برای هارون بیعت گرفته بود، اما آنان پیمان شکنی کرده و از گوساله و سامری تبعیت کردند.

به همین شکل رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به عدد یاران موسی که پیمان شکسته و تابع گوساله شدند برای خلافت علی علیه السلام بیعت گرفته بود، سنت همان سنت و نمونه همان نمونه.(۲)

و در کافی و بشاره المصطفی از امام صادق علیه السلام منقول است که ایشان فرمودند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ای فرمودند: اگر سستی نمی کردید، و از یاری حق پس از پیامبرتان دست نمی کشیدید و در ضعیف کردن باطل سستی نمی کردید کسی که مانند شما نیست بر شما جرأت نمی یافت و کسی بر شما قدرت پیدا نمی کرد و طاعت را از بین نمی برد و آن را در نزد مردم تحقیر نمی کرد ولی شما همان گونه که قوم بنی اسرائیل در زمان موسی گمراه شدند گمراه شدید و به حق می گویم که گمراهی و ظلم شما بر فرزندانم، چندین برابر گمراهی بنی اسرائیل

۱- [۱] - کمال الدین، ص ۱۴۶، باب۶ ،ح۱۲.

۲- [۲] - احتجاج طبرسی، ص ۵۶.

است... تـا آخر خطبه(۱) شـیخ مـا علامـه طـاب ثراه فرمود: این بـدان معناست که بنی اسـرائیل زمانی که به مخالفت با موسـی پرداختند و جهاد با او را ترک کردند، چهل سال در خارج از مصر سرگردان شدند و یاران علی علیه السلام نیز تا زمانی که به یـاری او نـپرداخته و به او بر علیه دشـمنانش کمـک نرساننـد، در دین و اعمـال و کردار خـود، چنـدین برابر گمراهی قـوم بنی اسـرائیل از لحـاظ شـدت و میزان و نیز به نسـبت زمـان آن، دچـار حیرت و سـر گردانی می شونـد. و این امت تا کنون حیران و گمراه در دین و احکام خویش است.

و در کافی آمده است که ابابصیر به نزد امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان گفت: جانم فدایت، به ما القابی زشت داده اند که کمرمان به خاطر آن شکسـته شـد و والیان ریختن خون مان را در حـدیثی که فقهای آنان روایت کردند، مباح شـمرده اند. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا منظورت لقب رافضی است؟ گفت: گفتم بله.

امام فرمودند: به خدا سوگند، آنان شما را بدین نام لقب نداده اند بلکه خداوند شما را این گونه نامید، آیا نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسـرائیل، فرعون و قومش را نپذیرفتنـد و آنـان عابـدترین و محبوب ترین افراد آن جمع نسـبت به موسـی و هارون و فرزنـدان شـان بودنـد. بنـابراین خداونـد به موسـی وحی فرمود: این نام را برای آنان در تورات ثبت کنـد، و من نیز آنان را این گونه نامیدم و به آنان لقب رافضـی دادم. بدین ترتیب موسـی نیز این نام را برای آنان نگاشت و سـپس خداوند این نام را برای شما نگاه داشت تا به شما نسبت داد. ای ابا محمد، آنها خیر و خوبی را نپذیرفتند و شما شر و بدی را رد کردید... الخ. امام باقر علیه السـلام همچنین در این باره فرمودنـد: بنی اسـرائیل بهماننـد این امت در کتاب خدا با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و آنها در کتـابی که قـائم (عـج) نیز بـا خود به همراه می آورد، اختلاف نظر خواهنـد داشت، به طوری که بسـیاری از مردم او را نمی شناسند و او آن کتاب را به آنان عرضه می دارد و گردن هایشان را خواهد زد.

و در کتاب نصوص با سند از ابن عباس آمده است که فردی یهودی به نزد

۱- [۱] - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴ .

پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و سخن میان شان بدان جا رسید که یهودی گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدایی. سپس گفت: در کتاب های پیشینیان و در آن چه که موسی بن عمران سفارش آن را به ما کرده است فهمیدم که در آن زمان پیامبری به نام احمد خاتم پیامبران خواهد آمد که پیامبری پس از او نیست و از نسل او ائمه پاکی می آیند که به عدد اسباط اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا عماره، آیا اسباط را می شناسی؟ گفت: بله یا رسول خدا. پس فرمود: آنها ۱۲ نفر بودند که لاوی بن أرحیا نیز از آنان بود. یهودی گفت: ای رسول خدا او را می شناسم و او همان کسی بود که چندین سال از میان بنی اسرائیل غیبت کرد و سپس بازگشت و دین خود را پس از نابودی، به عرصه ظهور گذاشت و با پادشاه فرسطیا جنگید تا این که او را به قتل رساند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: امت من نیز حتی بی هیچ تفاوتی به مانند بنی اسرائیل می باشند و دوازدهمین فرزندم غیبت می کند و از دیده ها پنهان می شود تا زمانی که به اذن خداوند ظهور کند... الخ.

و اخبار دیگری نیز که مناسب با این قضیه باشد مانند شرح کلمه گوساله و غیره خواهد آمد.

شیخ علامه ما (ره) در بحارالانوار آورده است: از خبرهای بسیاری ثابت می شود که آن چه در ملت های گذشته رخ داده است در این امت نیز اتفاق می افتد و هر جا خداوند سبحان در قرآن کریم به ذکر داستان ها پرداخت، برای بازداشتن این امت از اعمالی مشابه آن و بیم دادن آنان برای نزول مجازات هایی مانند آن است. چون می داند که نظایر این رفتارها از اینان سر می زند و مشابه آن کیفرها برای آنان خواهد آمد. مانند داستان هارون با گوساله و سامری و ماجرای أبی فصیل و دوستش و قارون و سومی و صفورا و حمیرا و مانند آن که برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام اتفاق افتاد، اما بعضی از آنها با گذشته مطابقت شان واضح و آشکار است و بعضی از آنها احتیاج به هوشیاری و آگاهی دارد. به عبارت دیگر، نیاز بر ذکر وجه تطابق دارد هر چند تطابق معنوی و تأویل باطنی باشد. همان طوری که پیش از این در حدیث گمراهی و سرگردانی بنی اسرائیل و نیز پیش از این در باب سوم از

فصل اول ذکر کردیم، از تأویل عـذاب و هلاك بـدنی به هلاکت معنوی و گمراهی و محرومیت از علم و نیکی و مانند آن به طوری که ذکر آن گـذشت گرفته تا از آن چه در گفتار سوم و در متن کتاب در تأویل آیاتی از این قبیل آمده است، پس پند گیر و هوشیار باش، تا از بعضـی ظواهر تنزیل و باطن تأویل اسـتفاده کنی و حق را بشناسـی و به راه درست و صـحیح هـدایت شوی.

ص:۱۳۳

گفتار سوم

اشاره

(۱)

در توضیح پاره ای از تأویل های رسیده از ائمه علیهم السلام که از روایات آن بزرگواران دریافت می شود و ما را به تأویل برخی دیگر از آیات که تأویل آن از امامان علیهم السلام نرسیده راهنمایی می کند و نیز شرح این که از این تأویل ها بر می آید که می توان باطن قرآن را به ولایت وامامت مرتبط دانست و این که می توان آیات مربوط به توحید و نبوت را به امامت و ولایت تأویل نمود.

ص:۱۳۵

۱- [۱] - گفتار دوم کتاب به دلیل پاره ای ملاحظات ترجمه نشد.

بدان، تأویل هایی که ما از روایات نقل شده از ائمه علیهم السلام به دست آورده ایم، بر سه قسم است:

اول: تـأویلی که به کلمه یـا آیه ای مربوط می شود که فقـط در یـک جـا ذکر شـده است و نمی توان آن را به دیگر کلمات و آیات، حمل نمود.

دوم: تـأویلی که در بـاره یـک کلمه یـا آیه است ولی می توان آن را بر دیگر آیـات نیز منطبق نمود، بلکه شایـد ورود آن عـام باشـد و بر دیگر موارد نیز صـدق کنـد. این تأویل ها را در این بخش از گفتار، ذکر می کنیم و متن آن را می آوریم یا آن که به جایی که متن آن ذکر شده است، اشاره می کنیم.

سوم: تأویل هایی که، مربوط به آیه خاصی نیست اما می توان آنها را بر آیات، منطبق کرد مانند این روایت از امام علیه السلام که فرمود: ما یدالله (دست خدا) هستیم.

و نظایر آن. چنین تأویل هایی نیز در این گفتار ذکر می شود و متن روایت می آید یا به آن اشاره می شود.

در مـورد بخش دوم و سـوم بایـد گفت اگر در این تفسیر به آیه ای برخوردیم که بتوان به این دو صورت، آن را تأویـل کرد، تأویـل آن را ذکر می کنیم. البته به حـدیث مورد نظر و منبع آن نیز اشـاره می کنیم، وانگهی اغلب متون را در موارد این تأویل هـا می آوریـم و گفتنی اسـت از همیـن بخش از تأویلاـت محسـوب می شـود تأویـل هـایی که به طـور کنـایی و تعریض و به صورت مجاز عقلی وارد شده است. و نیز آن چه که از قبیل مجاز لغوی است.

به این ترتیب، این گفتـار از دو فصل تشـکیل می شود که در فصل اول، تأویل هایی را می آوریم که ظاهراً مربوط به قسم اول است و ناگزیریم آنها را جداگانه بیاوریم. در فصل دوم نیز سایر تأویل های عام را به علاوه متن روایات ذکر می کنیم و سپس آن را با خاتمه ای پایان می دهیم که معمولاً پس از هر گفتاری آورده می شود.

فصل اول

اشاره

در توضیح برخی تأویل هایی که به خاطر فوائد زیادی که دارند باید جداگانه ذکر شوند. بیشتر این تأویل ها از نوع مجاز عقلی و اسناد مجازی و کنایه و تعریض است، هر چند می توان برخی از آنها را تحت عنوان مجاز لغوی دانست ولی با تکلّف همراه است، چنان که بر صاحبان اندیشه و تأمل، پنهان نیست. این فصل، شامل هفت باب و یک تکمله است.

باب اول

خداوند متعال در بسیاری از موارد در قرآن، الفاظ و عباراتی را آورده است که ظاهراً عمومیت دارد ولی برحسب باطن به افرادی دلالت دارد که فقط ائمه علیهم السلام یا پیـروان ایشان و یا دشمنـان آنان و نظایر آن مصـداق آنها می باشنـد.

احادیث فراوانی که پاره ای از آن در تأویل کافرینِ به ولایت و منافقین که در مورد آن نفاق ورزیدند و مشرکین که با امام، شریکی که امام نیست، قرار داده اند دلالت دارد که بعد از این ذکر خواهد شد. مثلاً ظلم به ترک اطاعت از امام و خوض در آیات الهی به تکذیب ائمه و ولیجه به آن چه که به جای ولی امر قرار داده

می شود و عهد و میثاق به آن چه در عالم ذر برای ولایت گرفته شد و نیز عمل صالح به ولایت

تأویل می گردد و نظایر آن که گفته خواهد شد. حقیقت آن است که اگر فرد با بصیرتی در بیشتر موارد مذکور از تفسیر باطن تأمل کند، در می یابد که بیشتر آن از همین گونه است و مجاز و شایع بوده و در الفاظ عام و مطلق و مانند آن استعمال می شود. اساس آن چه را که در باب دوم از فصل نخست در گفتار اول از سخن امام صادق علیه السلام به ابی بصیر نقل کردیم همین بود آنجا که فرمود: هر آیه ای که راجع به بهشت و اهل بهشت است در مورد ما و شیعیان ماست و هر آیه ای که در آن افرادی به بدی یاد می گردند و به دوزخ رهنمون می گردد، حتماً در مورد دشمنان و مخالفان ماست. ایشان به محمد بن مسلم فرمودند: اگر شنیدی خداوند گروهی از این امت را به نیکی یاد کرده مرادش ما هستیم و اگر شنیدی خداوند گروهی از گذشتگان را به بدی یاد کرده، مرادش دشمنان ما هستند.

و همچنین دیگر روایت ها نیز چنین مفهومی دارند. از این رو ما ائمه را در تفسیر آیات وارده ای که به حسب ظاهر عام هستند مختص این آیات تفسیر می نماییم اگر چه باور نداریم فقط مراد ایشان هستند و معنای عام ندارند. همچنین در بسیاری از آیات که آن را همین گونه تفسیر می کنیم، اگر چه در باره آن متن خاصی در آن مورد نیابیم. پس اندیشه کن وغافل مباش و توفیق از آن خداست.

باب دوم

خداونـد متعال در بسـیاری از آیات با عبارات یا توصـیفاتی سـخن می گویـد که برحسب ظاهر بر زمان قبل از معاصـران پیامبر صلی الله علیه و آله یا امت‌های گذشته صدق می کند اما به حسب تأویل و باطن هر کس از این امت که این خطاب یا وصف بر او مصداق داشته باشد با توجه به موضعی که نسبت به امامت و ولایت دارد اگر چه در آن زمان نبوده باشند مراد این سخن خواهد بود.

توضـیح این سـخن در وجه سوم باب سوم فصل اول در گفتار اول در توضـیح سـخن امام باقر علیه السلام به حمران که فرموده بود: (ظاهر قرآن کسانی هسـتند که در باره آنان نازل شد و باطنش کسانی هستند که کارهایی مانند کار ایشان انجام داده اند) آمده است در بخش دوم روایت محمد بن مسـلم که در فصل گذشـته آمده است به آن اشاره شده است و هر صاحب بصیرتی می داند که فرق میان این مسأله و موضوع قبلی بسیار جزئی است.

همچنین ملحقات آن چنین است و در فصل بعـدی روایاتی در تأویل الفاظی مانند بنی اسـرائیل و أحبار و رهبان و انصار و أهل کتاب و المؤتفکه و أمثال آن به گروه هایی از این امت مانند ائمه و شیعیان آنها و دشمنان شان ذکر خواهد شد.

ص:۱۳۹

در تفسیر عیاشی از عبدالله بن سنان به نقل ازا مام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أَمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»(۱) [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند] آمده است که فرمود: قوم موسی مسلمانند. و ظاهراً منظور ایشان آن است که این امر بر آنان صدق می کند. و خداوند فقط تمثیلی برای حال این امت ذکر نموده است و آن چه در ذیل کلمه امت گفته خواهد شد، این موضوع را روشن خواهد ساخت. این امر منافاتی با ظاهر آیه ندارد چرا که آشکارا از وجود گروهی در میان قوم موسی سخن رانده که به سوی حق راهنمایی می کردند. همان طوری که بعضی روایات مؤید آن است. والله أعلم.(۲)

۱- [۱] - اعراف/۱۵۹.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج۲ ، ص ۳۴، ح ۸۹.

باب سوم

در بیـان این که خداونـد گاه در قرآن، خطابی را آورده است که براساس تأویل و باطن قرآن، مخاطب آن کسـی نیست که از ظاهر آیات فهمیده می شود و به نظر می رسد خطاب متوجه اوست. گر چه این امر در ضـمن خطاب و هنگام سخن با مخاطبی که از ظـاهر سـخن فهمیـده می شود و در یـک آیه باشـد (همـان طور که در ابتـدای بـاب اول فصـل نخست در گفتـار اول در حدیث جابر ذکر شد).

در کتـاب کافی و تفسیر عیاشـی به نقل از عبـدالله بن بکیر به نقل از امام صادق علیه السـلام آمـده است که فرمودنـد: قرآن با روش به دَر می گویم که دیوار بشنود نازل شده است.(۱)

مؤلف می گویـد: این یـک ضـرب المثل است برای کسـی که سـخنی بگویـد و منظورش مخاطب مورد نظر نباشـد. در این دو کتـاب همچنین از ابن أبی عمیر از کسـی از امـام صـادق علیه السـلام نقل شـده که فرمودنـد: هر سـخنی را که خداونـد در آن پیـامبرش را مخاطب قرار داده است منظور شـخص دیگری است که در آن موضع قران از او یاد شـده است.ماننـد آیه شـریفه: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً» [و اگر تو را استوار نمی داشتیم قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی].

با این آیه خداوند کسی دیگر را مدنظر داشته است. بعضی از محدثین گفته اند:

۱- [۱] - کافی، ج ۲ ص ۶۰۲ ح ۱۴ باب ۱۳.

شایـد مراد کسـی باشـد که نامش در قرآن آمـده ولی ملحـدان نامش را حـذف کرده اند. همان گونه که در روایت زندیق در فصل سوم از گفتار دوم توضیح داده شد. مؤلف می گوید: شاید راز این سخن همان باشد که در کتاب قرب الإسناد به نقل از بزنطی آمده است که امام رضا علیه السلام برای او نوشت که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه در مورد مردی چیزی گفته شود و آن چیز در او نباشد ولی بعد از او در فرزندش باشد پس حتماً در او وجود داشته است. بنابراین اگر در امتی که به منزله فرزنـد برای رسول و امام است خیر یا شـری وجود داشـته باشـد نسـبت دادن آن به رسول و امام از باب تسامح منافاتی ندارد و عکس آن نیز صادق است. همچنین در مواردی که پس از این در باره نسـبت مجازی رفتارهای بنـدگان مقرّب توسط خـداوند به خودش گفته خواهد شد.

و بیان خدای سـبحان در باره منکران ولایت علی علیه السـلام و تلقی آن به عنوان انکار پیامبر صـلی الله علیه و آله و منکر علی را به عنوان منکر پیامبر دانسـتن همگی از این قبیل می باشد چرا که علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزند او و رئیس امتش است. بـا در نظر گرفتن این موضـوع و آن چه در وجه دوم از وجـوه مورد اشـاره در بـاب سوم فصـل اول در گفتار نخست ذکر شد، در این امر تدبّر کن.

در کنزالفوائـد به نقـل از اعمش آمـده است که: شـندم که عطـا بن أبی ریاح می گویـد: در باره آیه «ألقیا فی جهنم کل کفار عنید» از رسول الله سؤال شد، ایشان فرمودند: من و علی هر آن کس را که با ما دشمنی کند به جهنم می اندازیم.

در تفسیر عیاشی به نقل از مفضل بن صالح از یکی از یارانش از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در باره آیه «قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا» [بگوییـد ما به خـدا و به آن چه بر ما نازل شـده ایمان آورده ایم] فرمودنـد که: منظور از «قُولُواْ» خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله می باشد و اما مراد از آیه «فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَواْ» [پس اگر آنان (هم) به آن چه شما بدان ایمان آورده اید

ایمان آوردند قطعا هدایت شده اند] دیگر مردم می باشند.(۱)

و در همین تفسیر و همچنین در اصول کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره این آیه چنین روایت کرده اند که منظور آن است که بگویید، به علی و حسن و حسین و فاطمه و ائمه ای علیهم السلام که در پی ایشان آمدند ایمان آوردیم. سپس روی سخن را از خدا و مردم چرخاند، و فرمود: «فَإِنْ آمَنُواْ» که یعنی اگر مردم ایمان بیاورند «بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ» یعنی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه پس از ایشان «فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» [قطعا هدایت شده اند ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سر ستیز (و جدایی) دارند].(۲)

و دلیل این که خطاب آیه به ائمه علیهم السلام می باشد در سوره توبه در ذیل تفسیر آیه «لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ» [قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد] و آیه «وَ ما تَشَاؤون إلا أنْ يَشاء الله» [و تا خدا نخواهد (شما) نخواهید خواست] در سوره دهر، بیان خواهد شد. خطاب هایی از این دست در قرآن فراوان یافت می گردد. اما در اینجا به ذکر خبری صریح و جامع در این باره می پردازیم که ــ چنانچه در جای خود خواهد آمد ــ شیخ کلینی و دیگران آن را روایت کرده اند که اصبغ بن نباته گوید که از امیر المؤمنین علیه السلام در باره آیه «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»(۳) [(آری به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است] سؤال شد و ایشان در جواب فرمودند: پدر و مادری که خداوند شکر آنان را واجب ساخته و امر به اطاعت آنان کرده است، والدینی هستند که علم را تولید و حکمت را به ارث گذارند و مردم مأمور به اطاعت از آنان هستند. سپس فرمود: «بازگشت به سوی من است» پس بازگشت بندگان به سوی خداوند است. و دلیل این مطلب لفظ والدان می باشد.

سپس خداوند سخن را معطوف به ابن حنتمه و رفیقش می کند و در باره

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۸۰ ح ۱۰۵ــ ۱۰۷.
۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۸۰ ح۱۵۵ــ۱۵۷.
۳- [۳] - لقمان/۱۵.

خاص و عام می فرمایـد: «وَإِن جَاهَدَاكَ عَلى أَن تُشْرِكَ» [و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشـی نیست به من شـرک ورزی] یعنی اگر بخواهند که تو با گفته ای در مورد وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرک بورزی و از آن کس که مأمور به اطاعت از او هستی عدول کنی «فَلَا تُطِعْهُمَا» [از ایشان اطاعت مکن] به سخن آنان گوش مده، سپس سخن را معطوف به والـدین کرده و می فرماید: «وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» [در دنیا به خوبی با آنان معاشـرت کن] یعنی: فضـیلت آن دو را به مردم بشـناسان و به راه آن دو دعوت کن که این کلام خداست آنجا که می فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» [و راه کسـی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من بازمی گردد] سـپس فرمود: به سوی خدا سپس به سوی ما ائمه و تقوای الهی پیشه کنیـد و از والـدینتان نافرمانی مکنیـد که همانا خشـنودی آن دو خشـنودی خـدا و خشـمشان خشم خـداوند است.(1)

علامه مجلسـی در بحارالأنوار در شـرح این روایت می گویـد: ولـدا العلم یعنی این که علم مردم از ایشان سرچشـمه گرفت و میراثشـان بعـد وفاتشـان حکمت بود. پس حق آنها حق حیات روحانی است چرا که حیات روح با علم و حکمت می باشـد در حالی که حق والـدین جسم انسان است چرا که در حیات دنیوی انسان دخالت داشـته اند، حق حیات جسـمانی ای که به مرگ می انجامـد در حالی که حیات روحانی ابـدی و جاودانه است؛ میراث والـدین مالی است که جز در زندگی فانی دنیوی از آن بهره منـد نمی گردد ولی میراث والـدین اول علـم و حکمـتی است که تـا ابـد بـاقی می مانـد. بنـابراین ایشـان به شـکرگزاری، یادکردن و اطاعت سزاوارترند.

و منظور از سـخن حضـرت که می فرماید: و الدلیل علی ذلک: این است که مراد از والدین پیامبر و وصـی اش صلّی الله علیهما می باشـد، چرا که مجاز در تغلیب مقدم تر از مجاز در کلمه نباشد و مرجّحات ذکر شده دومی (مجاز در کلمه) را رجحان می بخشـد، بنا بر این اراده این معنا واضـح تر به نظر می رسـد. عَطَفَ القول یعنی روی سـخن را از والـدین به دیگران گردانده که آنها ابن حنتمه همان دومی و دوستش

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۴۹۳، باب ۱۰۸، ح ۷۹.

همان اولی می باشد.

سخن حضرت که فرمود: در باره خاص و عام یعنی این که روی سخن متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد چرا که در باره جانشینی امیرالمؤمنین با او جدال کردند و این که خطاب همچنین در بر گیرنده تمامی کسانی است که آن دو مجبورشان کردند تا از ولایت پس از آن که قبول کردند، روی گردانی کنند، یا این که خطاب آیه بنا بر ظاهر عام است ولی بنابر باطن خاص می باشد که مورد اول واضح تر است که در این صورت آن چه پس از آن ذکر فرموده، بنابر قاعده لفّ و نشر می باشد.

می گوید در تفسیر قمی جمله والعام وجود ندارد که شاید ظاهرتر باشد. و خلاصه این که این از تأویل های شگرف و از بطون عمیق قرآن می باشد. مؤلف می گوید: و دلالت روایت بر آن چه که گفتیم آشکار می باشد. از این رو بسیار تدبّر ورز تا آن چه این فصل را از فصل پیش جدا می کند برایت نمایان گردد.

ص:۱۴۵

باب چهارم

برخی از ضمایر در قرآن، براساس تأویل، به چیزی برمی گردد که به صراحت در قرآن ذکر نشده است، بلکه برحسب باطن، مرجع ضمایر محسوب می شود، مانند ضمایری که به ولایت یا به علی علیه السلام و نظایر آن باز می گردد ولی ظاهراً مرجع آن ذکر نشده است

کلینی به نقل از مفضّل می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَـٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ» [قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن بگو] پرسیدم، ایشان فرمودند: آنان گفتند «أو بَدّل علیاً» یعنی یا به جای علی کسی دیگر را بیاور.

و در کنزالفوائد کراجکی، در باب تأویل به اهل بیت در حدیث احمد بن ابراهیم آمده است که حضرت فرموده اند: «وَ تَجعلُون رِزْقَكُم» یعنی شکر این نعمت را که به شما روزی داد و با محمدّ و آلش بر شما منّت گذارد را «انَّكُم تُكَذِّبُون» یعنی جانشینش را تکذیب می کنید. «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ * وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ»(1) [پس چرا آنگاه که(جان شما) به گلو می رسد* و در آن هنگام خود نظاره گرید] یعنی به جانشین او علی علیه السلام نگاه می کنید که دوستانش را بشارت بهشت می دهد و «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ» [و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم] یعنی ما از شما به امیرالمؤمنین علی نزدیکتریم «وَلَكِن لَّا تُبْصِرُونَ» یعنی اما شما

ص:۱۴۶

۱- [۱] – واقعه/۸۳.

نمی دانید. و در شرح آیه «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست] از سوره صافّات و آیه«وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» [و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتما به او ایمان می آورد] سوره نساء خواهد آمده که ضمیر در (شیعته) و (به) به علی علیه السلام برمی گردد و همچنین به نقل از تفسیر مقاتل در باب الساعه (روز قیامت) خواهد که ضمیر در (و انّه لعلم للساعه) به حضرت قائم علیه السلام برمی گردد.

و در تفسیر قمی به نقل از ثمالی از ابا جعفر علیه السلام در باب آیه «إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ * نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ» [که آیات (قرآن) از پدیده های بزرگ است* بشر را هشدار دهنده است] سوره مدثر آمده است که ایشان فرمودند: این ضمیر به حضرت فاطمه برمی گردد و همین طور تمامی ضمایری که در این سوره آمده است.

و در اصول کافی از محمد بن فضیل نقل شده است که چون از امام کاظم علیه السلام در باره این آیه سؤال کرد، فرمودند: منظور ولایت می باشد. که البته منافاتی میان این دو سخن نیست چرا که هر کدام می تواند بطنی از بطن های معانی باشند یا آن که تفسیر نخست مبتنی بر این باشد که آن چه معتبر است ولایت آن می باشد، در نتیجه در زمره تفسیر عام با ذکر مصداق به شمار می رود.

علامه مجلسی در بحار در شرح روایت قمی می گوید: بعید نیست که ضمائر به ولایت برگردد، هر چند که آیات پیش از آن در باب جهنم و نگهبانان آن نازل شده است، چرا که مفسّران در مورد «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ» [و این (آیات) جز تذکاری برای بشر نیست] برآنند که ضمیر به جهنّم یا نگهبانان دوزخ و یا به سوره برمی گردد و با وجود این احتمال برگشت ضمیر به سوره دیگر بعید نمی باشد. ایشان در ادامه می افزایند احتمال دارد که این تهدیدات متوجه کسانی است که به ایشان ستم روا داشتند و حقّ آن حضرت و خاندانش را غصب کردند. در اصول کافی نیز از سالم حناط آمده است که: خدمت اباجعفر علیه السلام عرض کردم که مرا از سخن باری تعالی که می فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» [روح الامین آن را بر دلت نازل کرد] آگاه نمایید، ایشان فرمودند: آن ولایت امیرمؤمنان علیه السلام می باشد.

و همانند این در کنزالفوائد ذکر شده است و در پایان آن آمده که در کتب

پیشینیان آمده است که: منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. و همچنین در سوره شعراء خواهد آمد که سبب مذکر بودن ضمیر، آن است که (ولایه) از آنجا که مصدر است، در مذکر و مؤنث بودن برابر است. دقت کن و توجه نما که احتمال می رود مبنای این تفسیر بر این پایه است که ولایت بخشی از قران منزل است و به دلیل اهمیت ولایت در اینجا از او یاد شده است.

بر این اساس، این روایت از شواهدی است که در فصل پیش و در این فصل ذکر کرده ایم مبنی بر این که از باب ارجاع ضمیر می باشد که البته این دو بعید می باشد. و خداوند و راسخون در علم از حقایق سخنش آگاهند.

ص:۱۴۸

باب پنجم

در بیان این که بعید نیست بتوان آن چه را که ظاهراً از آن به گذشته تعبیر شده است، به آینده تأویل نمود. چنان که بسیاری از تأویلات، چنین اقتضا می کند.

شیخ کلینی در اصول با استناد بر سخن امام باقر علیه السلام اینگونه روایت می کند که ایشان فرموده اند: چون خداوند بداند که چیزی محقق می گردد، از آن به سبک ماضی خبر می دهد.

یعنی از آنجا که وقوع قطعی چیزی در علم کامل خداوند سبحان وجود دارد یا اینکه آن چیز قطعاً رخ خواهد داد از آن به شیوه آن چه واقع شده خبر داده می شود، حال چه آن رخداد از زمره مسائل باشد که ظاهر قرآن و تنزیل بر آن دلالت دارد و یا باطن و تأویلش همان گونه مقتضای تطابق می باشد.

همچون احوال روز قیامت و ثواب و عِقاب و مسائلی از این قبیل، مثل رجعت و قضایای آن و آن چه از امت در باره امامت صادر می گردد و مانند اینها از چیزهایی که در جای خودش آشکار خواهد گشت. و پرواضح است که بر این اساس تردید مذکور به طور کلّی از میان می رود.

ص:۱۴۹

باب ششم

در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که بیشتر مطالبی که خداوند متعال به خود، نسبت می دهد به صیغه یا ضمیر جمع است.

همچون آیات: «فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ»(۱) [و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم] و «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»(۲) [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست* آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست] و کلمات قرآنی ای از این دست. که سرّ آن وارد ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در احکام آن می باشد. و حتّی چنانچه در وجه پنجم باب سوم از فصل اول گفتار نخست در توضیح این مسأله متذکّر شدیم، در بسیاری از این آیات، ایشان مدّ نظر می باشند. و این از جمله مجازهای رایج در سخن بزرگان است که در اینجا تنها به نقل برخی از روایات دالّ بر آن اکتفا می کنیم.

کلینی در روایت صحیح پیرامون آیه «فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ»(۳) [و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم] از ابا عبدالله علیه السلام به نقل از حمزه بن بزیع روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند سبحان آنگونه که ما تأسف می خوریم متأسف نمی شود بلکه اولیائی برای خویش آفریده است که آنان غضب می کنند. آنان مخلوقند و مربوب و خشنودی آنها را خشنودی خویش و خشم آنان

۱- [۱] - زخرف/ ۵۵..

۲- [۲] - غاشیه/۲۵و۲۶.

۳- [۳] - زخرف/۵۵ .

را خشم خویش قرار داده است. چرا که ایشـان را دعوت کننـدگان و راهنمایـان به سوی خود قرار داده است و به همین خـاطر است که چنین جایگاهی یافته انـد. بنابراین خداوند آن گونه که خلق تأسف می خورند متأسف نمی شود بلکه معنای آن، این چنین می باشد.

و فرموده است که: هر کس به ولی ای از اولیای من اهانت کنـد، آشـکار به جنگ با من برخاسـته و مرا به نبرد طلبیـده است و فرموده است «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»(۱) [هر کس از پیـامبر فرمان برد، در حقیقت خـدا را فرمان برده] و همچنین: «إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ»(۲) [در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کننـد جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دست های آنان است]. که کل این مسائل و امثال آن را که ذکر نمودم. پس خشنودی، غضب و... یعنی اموری که شـبیه به این روایت می باشـد نیز از این دست به شـمار می رونـد که در این روایت به صـراحت مقصود از آنها بیان شده آن گونه که در فصل بعد بیان می شود.

در اصـول کـافی و دیگر کتب، از امـام صـادق علیه السـلام به نقـل از زراره آمـده است که از ایشـان در بـاره آیه «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(۳) [ولی (آنـان) بر مـا سـتم نکردنـد بلکه بر خویشـتن سـتم روا می داشـتند] سؤال کردم، در جواب فرمودنـد: خداونـد بزرگتر، عزیزتر و والاتر و قدرتمندتر از آن است که مورد سـتم قرار گیرد، بلکه او ما را از خود قرار داده است و ظلم بر مـا را ظلم بر خویش و دوستی مـا را دوستی خویش قرار داده است و آنجـا که می فرمایـد «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ»(۴) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند] یعنی امامانی از ما.

و در همین کتاب از اباالحسن علیه السلام به نقل از محمّد بن فضیل در قالب

۱- [۱] – نساء/۸۰ .

۲- [۲] – فتح/۱۰ .

۳- [۳] – بقره/۵۷.

۴- [۴] – مائده/۵۴.

حدیثی طولانی آمده است که از ایشان در باره آیه «یُدْخِلُ مَن یَشَاء فِی رَحْمَتِهِ»(۱) [هر که را بخواهد به رحمت خویش درمی آورد] پرسیدم، فرمودند: مراد «فی ولایتنا» ــ در ولایت ما ــ می باشد و فرمودند: «وَالظَّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا»(۲) [و برای ظالمان عذابی پردرد آماده کرده است] آیا نمی بینی که خداوند می فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(۳) [ولی (آنان) بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند] و در ادامه افزودند: خداوند عز و جل عزیزتر و قدرتمندتر از آن است که مورد ستم قرار گیرد و یا این که ظلم را به خویش نسبت دهد بلکه او ما را از خود قرار داده است و ظلم ما را ظلم بر خویش و دوستی ما را دوستی خویش شمرده است. و بر این اساس قرآن را بر پیامبر خویش نازل کرد و فرمود: «وَمَا ظَلَمْناهم وَلَـکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ» [ما بر آنان ستم نکردیم بلکه آنها خود بر خویشتن ستم روا می داشتند]. روای می گوید: گفتم آیا این تنزیل است؟ که فرمودند: آری. و همچنین امثال این تأویل از کتاب الاحتجاج در قالب سخن آن زندیق مذکور در فصل سوم گفتار دوم بیان شد.

شیخ علاّمه ــ طاب ثراه ــ در کتاب بحار در شرح حدیث محمّد بن فضیل می نویسد: در باب سخن حضرت علیه السلام یعنی «فی وِلایَتِنَا» بایست متذکّر شد که شکی نیست که ولایت از بزرگ ترین رحمت های دنیوی و اخروی است و ظلم بر آنها بزرگترین ظلم است؛ پس ایشان مطمئناً در حکم آیه داخل می شوند اگر نگوییم آیه منحصر به آنان است به این قرینه که سوره در شأن آنها نازل شده است.

سپس می افزاید: از ظاهر سخن چنین برمی آید که مراد از ظالمین کسانی هستند که به خداوند ظلم روا داشتند یعنی بر ائمه علیهم السلام ستم روا داشتند و خداوند چنین تعبیری آورده است تا بیان دارد که ظلم بر آنان به منزله ظلم بر خود خداوند باری تعالی است.

در نتیجه خداوند بلندمرتبه والاتر از آن است که کسی نسبت ظالمیّت یا

۱- [۱] - دهر/۳۱.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - بقره/۵۷.

مظلوميّت به او دهد تا که از این رهگذر نیاز به نفی آن از خود داشته باشد بلکه خداوند سبحان انبیاء و اوصیاء را از خود قرار داده است آن گونه که چیزی را که به آنان نسبت می دهد، به خود منتسب کرده تا از این رو شأن ایشان در نزد خود را بیان کند. بنابراین مقصود از «وَ مَا ظَلَمْناهُم» نفی ظلم از خویش نیست، بلکه منظور این است که حجت های الهی به مردم با قتل و جبر بر اسلام و استقامت برحق ظلم نمی کنند بلکه این مردم هستند که با ترک پیروی انبیاء و اوصیاء _ که درود خدا بر آنان باد _ بر خویشتن ستم روا می دارند.

و همچنین می نویسد: این آیات در مواضع مختلفی از قرآن آمده است؛ مثلاً در سوره بقره: «وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى»(۱) [و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گز انگبین و بلدرچین فرو فرستادیم] تا انتهای آن چه گذشت و در سوره هود: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَـكِن ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ»(۲) [و ما به آنان ستم نکردیم ولی آنان به خودشان ستم کردند] و در سوره نحل: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَـكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(۳) [و بر کسانی که یهودی شدند آن چه را قبلاـ بر تو حکایت کردیم حرام گردانیدیم و ما بر آنان ستم نکردیم بلکه آنها به خود ستم می کردند].

آیه نخست در سوره بقره و اعراف آمده است و آیه دوم در سوره نحل. بنابر این اعتبار سخن ایشان که می فرماید آری، در پاسخ سؤال آیا این تنزیل را می گویی، مشکل است، چرا که قرار گرفتن ولایت در مکان رحمت بسیار بعید می باشد و وجود آیه با وجود ستمگران به آل محمد علیهم السلام آن گونه که گفته شده است با سخن حضرت (ما را از خود قرار داد و درآمیخت...) منافات دارد؛ مگر این که گفته شود مقصود از تنزیل مدلول مطابقی و تضمّنی آن است نه مدلول التزامی آن چرا که جبرییل به هنگام نزول آیه آن را گفته است. وی می گوید: در برخی نُسَخ آمده بر ما ستم کردند یا ضمیر «هم» در جمله آخر آمده، نشان می دهد که بر این

۱- [۱] - بقره/۵۷.

۲- [۲] - هود/۱۰۱.

۳- [۳] - نحل/۱۱۸.

اساس در سوره نحل نیز چنین می شود و ضمیر «هم» تاکید است و مضمون آن با آن چه در سوره بقره و أعراف آمده مطابقت دارد و می نویسد: و اگر گفته شود که این آیه با آن چه در صدر آیه آمده منافات دارد چرا که در حقیقت استدراکی است برای آن چه توّهم می شود یعنی مسأله تحریم ظلم بر ایشان، در نتیجه خداوند بیان داشته که این جزای ظلم بر آنان است، در پاسخ می گویم: خداوند باریتعالی در سوره نساء می فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ كَثِيرًا»(۱) [پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه (مردم را) بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود، حرام گردانیدیم.] بنابراین احتمال دارد که این بیان که ظلم آنان که سبب تحریم طیّبات بر آنان شد، ظلم بر ما یا بر انبیاء و اولیاء ما نبوده است بلکه ظلمی بوده است بر خود ایشان چرا که به سبب آن، طیّبات دنیا و آخرت را بر خود حرام کردند. (پایان کلام شیخ _ أعلی الله مقامه).

و بر کسی پوشیده نیست فوائد این سخن که به وسیله آن، ظواهر این آیات و بواطن آن در ارتباط با ائمه علیهم السلام و دشمنان شان آشکار می گردد. چنانچه ان شاء الله به بیان بطون حاصله از تأویل این آیات خواهیم پرداخت. بنابراین همان گونه که علاّمه(ره) متذکّر شدند، از دلالت خبر بر این که مقصود از ظالمین در قرآن کسانی هستند که با ظلم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر خداوند ظلم کردند و از این که مقصود از سخن ایشان در تفسیر «الظَّالِمِين» ظالمان بر خاندان حضرت محمدّ صلی الله علیه و آله می باشد، غافل مشو. والله اعلم.

و برخی از جماعت ما (شیعیان) از جمله کراجکی در کنزالفوائد با سندهای متعددّی از فرات بن ابراهیم و همچنین برقی در محاسن و ابن شهرآشوب در مناقب و همچنین برسی به نقل از ائمه علیهم السلام آورده اند که مقصود از آیه «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»(۲) [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست* آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست] ائمه علیهم السلام می باشد.

۱- [۱] - نساء/۱۶۰.

۲- [۲] - غاشیه/۲۵و۲۶ .

و ما در اینجا به ذکر حدیث کراجکی می پردازیم که با سندی موثق در حد صحیح از جمیل بن دراج آورده است که گفت: به اباالحسن علیه السلام عرض کردم: آیا با آنان راجع به تفسیر جابر سخن بگویم؟ فرمود: به انسان های پست می گویی که آن را پخش می کنند. آیا نه این است که می خوانی: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست* آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست]. گفتم: بله، فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و خداوند همه را گرد آورد ما خود محاسبه کنندگان شیعیانمان هستیم از این رو در باره آن چه میان آنان و خداوند است از خداوند می خواهیم که ما در باره آن حکم کنیم و خداوند اجازه آن را می دهد و در باره آن چه میان آنان و میان مردم است از آنها طلب بخشش می کنیم و آنان آن را به ما می بخشند و در باره آن چه میان ما و آنان است ما خود برای بخشودن و عفو کردن سزاوارتریم.

مؤلف می گوید: به منظور اثبات این مطلب برای اهل بصیرت این روایات و آن چه گذشت و همچنین آن چه در فصل بعد و دیگر فصول خواهد آمد کفایت می کند. بنابراین غافل مباش و اگر برخی از این تفاسیر را دیدی انکار مکن و همچنین از آن چه در این روایت اخیر آمد مبنی بر این که ائمه علیهم السلام این قبیل تأویلات و تفاسیر شگرف را برای هر کس اظهار نمی داشتند غافل مباش، چنانچه نظیر آن در روایت ذریح المحاربی که در باب دوم فصل نخست از گفتار اول ذکر شد، آمده است. و این عدم اظهار به خاطر ضرری است که در پی انتشار این روایات نزد دشمنان، حاصل می گردد و همچنین به خاطر عدم توانایی برخی مردم و بلکه بیشتر آنان در درک حقیقت مقصود از سخن می باشد؛ مخصوصاً در باب احوال ائمه علیهم السلام که نباید دچار افراط غلو و تفریطِ انکار گردد که توضیح بیشتر این مسأله انشاء الله در بحث ابطال مذهب غالیان خواهد آمد.

ص:۱۵۵

باب هفتم

در بیـان آن چه از روایـات به دست می آیـد مبنی بر این که اسـتعمال لفظ الله و إله و رب، براساس باطن قرآن و تأویل آن در موارد مختلف، به امام تأویل می شود.

و این چنین است حالت برخی از ضـمائری که برحسب قرآن به خداونـد سـبحان برمی گردد، و تأویل آن چه خداوند با اضافه نمودن الفـاظی همچون عبـادت، اطاعت، معرفت، رضا، خشم، نفرین، دشـمنی، بی نیازی، فقر و امثال اینها، به خود نسـبت داده است. در فصل بعد خواهد آمد که اینها به امام تعلّق دارد مثل پیروی و اطاعت از ایشان و رضا، خشم، نفرین و آزردن ایشان و همچنین دشـمنی و بی نیازی و فقر و...و همچنین چگونگی تأویل خـدایان و انـداد به خلفای جور و پیشوایان ضـلالت و تأویل عبادت آنها به اطاعت از اینان بیان خواهد شد.

و همین طور در شرح این مسأله، کلامی مبسوط در باب سوم فصل اول از گفتار نخست مخصوصاً در وجه پنجم آن آوردیم و بیان داشتیم که بیشتر این مسائل از باب مجاز عقلی و جواز در اسناد می باشد. البته از فحوای برخی از روایاتی که ذکر خواهیم کرد برمی آیـد که پـاره ای از این مسائـل از نوع مجاز لغوی و به نسـبت معنای عرفی و در هر صورت تأویل هایی که بیان می شود در حقیقت برگرفته از روایـات می باشـد همان گونه که برخی از این روایات مخصوصاً در فصل پیش بیان شـد و روایات دیگری نیز در فصل بعـد و در لابه لای کتاب خواهـد آمـد و در این زمینه به بیان آن چه که نص صـریح در این باره است می پردازیم. از این رو توّهم

ص:۱۵۶

احتمال غلو که لغزشگاه خطیری است نیز برطرف می شود.

طبرسی در کتاب احتجاج در قالب حدیثی طولانی از امام علی علیه السلام می نویسد که ایشان فرمود خداوند در آیات «هُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ»(۱) [و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست] و «هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَمَا کُنتُم»(۲) [هر جا باشید او با شماست] و «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَاثَهٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»(۳) [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست] بر آن است تا سیطره امینانش را بر تمامی خلق به وسیله قدرتی که در وجود ایشان قرار داده بیان دارد و این که عمل آنها عمل پروردگار می باشد. و عیّاشی در تفسیر خود از ابوبصیر نقل می کند که می گوید: شنیدم که اباعبدالله علیه السلام فرمود: «لاَتَتَّخِذُواْ إِلـهَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ»(۴) [دو معبود برای خود مگیرید جز این نیست که او خدایی یگانه است] یعنی دو امام برای خود اختیار مکنید که همانا امام تنها یکی است.

و در کنزالفوائد کراجکی در باره آیه «أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ»(۵) [آیا معبودی با خداست (نه) بلکه بیشترشان نمی دانند] از علی بن اسباط به نقل از ابراهیم جعفری و او نیز از أبی الجارود نقل می کند که اباعبدالله علیه السلام فرمود: یعنی در هر زمانه ای یک امام هدایت به همراه امام ضلالت وجود دارد.

و در همین کتاب از سدیر صیرفی آمده است که می گوید: شنیدم که بیّاع هروی از اباجعفر علیه السلام در باره مرجئه سؤالی کرد و ایشان فرمودند: با آنان نماز بگذار، در تشییع آنان شرکت کن و از بیمارانشان عیادت نما، پس چون مردند برای آنان طلب آمرزش مکن، زیرا نگاه که نامی از ما در نزد آنها برده می شد مشمئز می گشتند و چون نامی از دیگران برده می شد، شاد و مسرور می گردیدند.

۱- [۱] - زخرف/۸۴ .

۲- [۲] - حدید/۴.

۳- [۳] - مجادله/ ۷.

۴- [۴] - نحل/۵۱ .

۵- [۵] - نمل/۶۱.

و این کلام حضرت علیه السلام تأویل این سخن پروردگار است که: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»(۱) [و چون خدا به تنهایی یاد شود دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند، به ناگاه آنان شادمانی می کنند] و اشمئزاز به معنای انزجار و تنفر می باشد. و قمی در تفسیر آیه «وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّن دُونِهِ»(۲) [و هر کس از آنان بگوید من (نیز) جز او خدایی هستم] نقل می کند که مقصود کسی است که گمان کرده امام است، حال آن که امام نیست. و در کافی و غیبه نعمانی از جابر نقل شده است که می گوید: چون از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ»(۳) [و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می دارند] پرسیدم، در جواب فرمودند آنان اولیای فلان و فلان هستند، آنها را به جای امامی که خداوند برای مردم قرار داده است امام خود برگزیدند.

مؤلف می گوید: سخن «یحبونهم» موید این معنا می باشد، چرا که ضمیر برای عاقل آمده است و بنابراین مقصود از حبّ الله حبّ امام و اولیاءالله می باشد. همچنین در کافی آمده است که از امام صادق در باره آیه «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»(۴) [در آنجا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد اوست] سؤال شد، فرمودند: یعنی ولایت علی علیه السلام.

مؤلف می گوید: و چه بسا در این باب گفته شود که منظور ولایت مخصوص خداوند است که به همراه ولایت علی علیه السلام می باشد. و این روایت در واژه ولی خواهد آمد.

۱- [۱] - زمر/۴۵.

۲- [۲] - انبیاء/۲۹.

۳- [۳] - بقره/۱۶۵ .

۴- [۴] - کهف/۴۴ .

و در مناقب ابن شـهرآشوب از امام باقر علیه السـلام در باره آیه «لَّقَدْ سَـمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ فَقِیرٌ»(۱) [مسلما خداوند سخن کسانی را که گفتنـد خدا نیازمند است و ما توانگریم شـنید] آمده است که فرمودند: آنان کسانی هسـتند که می پندارند امام نیازمنـد چیزهایی است که بدو می دهند.(۲) که بایست بگویم: منظور این است که آنان فقر را به خداونـد نسبت نـدادند بلکه چون فقر و نیاز را به ائمّه خود نسبت دادند، گویی که آن را بنا بر آن چه گذشت به خود خداوند نسبت داده اند.

اما آن چه در تفسیر قمی در باره آیه مذکور آمده مبنی بر این که حضرت فرمودند: به خدا سوگند که اینان خدا را ندیدند که ببینند فقیر است بلکه اولیای الهی را فقیر یافتند. پس گفتند اگر خدا غنی بود اولیایش را غنی می ساخت(۳)، که این منافاتی با آن چه گفتیم نـدارد بلکه چه بسا تأییـدی برای آن باشـد و نهفته نیست که این توجیهی است که در بسـیاری از این قبیل موارد رایج می باشد، همان گونه که در فصل گذشـته آمد و همچنین در تفسیر آیه سوره انعام: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّواْ اللّهَ»(۴) [و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشـنام مدهید که آنان از روی دشـمنی (و) به نادانی خدا را دشنام خواهند داد] خواهـد آمـد. و عیّاشـی روایت کرده که چون از امام صادق در باره این آیه سؤال شد فرمودند: آیا دیده ای که کسـی به خدا دشنام دهد؟ گفتم: خیر چگونه ممکن است؟ فرمودند: هر کس ولی خدا را دشنام دهد به خدا دشنام داده است.(۵)

و در علل و دیگر کتب با سـندهای مختلفی از امام صادق به نقل از سـلمه بن عطاء آمـده است که ایشان فرمودند: حسـین علیه السـلام بر یارانش وارد شد و فرمود: خداوند عز و جل بندگان را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسند پس چون او را شناختند و عبادت کردند با بندگی او، از بندگی غیر از او بی نیاز گشتند. مردی

۱- [۱] - آل عمران/۱۸۱.

۲- [۲] - مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴ ،ص ۵۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴- [۴] - انعام/۱۰۸.

۵- [۵] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۳.

به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا پدر و مادرم به فدایت، معرفت و شناخت خدا چیست؟ فرمود: شناخت خداوند در هر روزگار شناخت امامی است که اطاعت از او را بر آنان واجب ساخته است.

علّامه مجلسی(ره) در بحار می گوید: همانا شناخت خدا را به شناخت امام تفسیر فرمودند تا بیان دارند که شناخت خداوند جز از طریق امام به دست نمی آید یا بدین خاطر که شرط بهره مندی از شناخت خداوند باری تعالی شناخت امام علیه السلام می باشد.

در کتاب فضائل علی علیه السلام آمده است که امام خطاب به سلمان فارسی و ابوذر ـ رضی الله عنهما ـ فرمودند: ایمان کسی کامل نمی گردد تا این که کُنه شناخت مرا به نورانیت تمام درک کند. پس چون مرا این گونه شناخت، خداوند قلب او را برای ایمان می آزماید و هر کس از آن کوتاهی ورزد، متردد و شکاکی بیش نیست.

سپس فرمودند: شناخت من به نورانیت می باشد و شناخت خداوند عز و جل همان شناخت من به نورانیت است و این همان دین خالصی است که خداوند فرمود: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»(۱) [و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده اند دین (خود) را برای او خالص گردانند.] کراجکی (ره) می گوید: از آنجا که شناخت خداوند و اطاعت او به کسی که امام را نشناخته سودی نمی رساند و شناخت و اطاعت امام جز پس از شناخت خداوند فایده ای ندارد، صحیح است که گفته شود شناخت خداوند و طاعت او همان شناخت امام است و بالعکس.

و این موید مطلبی است که به نقل از امام باقر علیه السلام در اصول کافی آمده است که فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را بندگی کرده است پس اگر سخنگو از خداوند سخن می راند، او بی شک خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان سخن می راند بی شک شیطان را عبادت نموده است.

۱- [۱] - بیّنه/۵.

و همچنین در همین کتاب از عیسی بن عبدالله نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت، عبادت چیست؟ فرمودند: حسن نیّت با اطاعت از راههایی باید از آن اطاعت کند. و درتفسیر قمی از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: عبادت رکوع و سجود نیست بلکه طاعت مردان است پس هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت ورزد، بی شک او را بندگی کرده است. و از قمی در تفسیر سخن خداوند در سوره کهف «وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»(۱) [و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد] خواهد آمد که امام صادق علیه السلام فرمودند: یعنی در کنار ولایت آل محمد دیگران را برنگزینند.(۲)

و از امام صادق علیه السلام به نقل از عیاشی آمده است که فرمودند: این آیه یعنی تسلیم علی علیه السلام بودن. این که کسی را که خلافت از آن اوست و نه او از اهل خلافت است، در مسأله خلافت شریک او قرار ندهد.(۳)

و همچنین در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»(۴) [و زمین به نور پروردگارش روشن گردد] در سوره زمر از قمی نقل خواهد شد که امام صادق علیه السلام فرمودند: پروردگار زمین یعنی امام زمین. و در بصائر از امام علی علیه السلام به نقل از سلیم بن قیس آمده است که ایشان در حدیثی پیرامون رجعت فرمودند: من پروردگار زمینم که زمین بدو آرامش می یابد.

و در مناقب ابن شهرآشوب در تفسیر آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»(۵) [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند] آمده است: یعنی سیّد آنان علی علیه السلام و می گوید: دلیل این که رب به معنای سیّد است، آیه «اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ»(۶)

۱- [۱] - کهف/۱۱۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۷۹.

۴- [۴] - زمر/۶۹.

۵- [۵] - دهر/۲۱.

۶- [۶] - یوسف/۴۲.

[مرا نزد آقای خود به یاد آور] می باشد.(۱)

و در بصائر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره آیه «وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا»(۲) [و کافر همواره در برابر پروردگار خود هم پشت (شیطان) است] می فرماید: تفسیر این آیه در بطن قرآن علی علیه السلام می باشد که از لحاظ ولایت ربّ او می باشد و ربّ آفریننده ای است که وصف نمی گردد. برخی از محققین گفته اند، یعنی ربّ مطلق و بدون قید ولایت، پروردگار باری تعالی می باشد.

قمی هنگام ذکر این خبر می نویسد: گاهی انسان ربّ نامیده می شود همچون آیه «اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ»، و مالك هر چیزی ربّ آن نامیده می شود همچون«وَكَانَ الْكَافِرُ» که منظور آیه دومی می باشد.

و در تفسیر قمی در باره آیه «مَّثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ»(۳) [مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد] آمده است که: هر کس به ولایت علی علیه السلام اقرار نکند عملش باطل می گردد، به سان خاکستری که باد بر او بوزد و آن را با خود ببرد.(۴)

و در کنزالفوائد در تفسیر باطن اهل بیت در تأویل آیه «قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا»(۵) [گفت اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود، آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد] آمده است که امام علیه السلام فرمودند: «ثُمَّ يُرَدُّ» یعنی به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگردانده می شود و ایشان او را به عذابی سخت کیفر خواهد کرد تا جایی که می گوید: «يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَابًا»(۶) ای کاش من خاک بودم

ص:۱۶۲

۱- [۱] - مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲،ص ۱۸۵.

۲- [۲] - فرقان/ ۵۵

۳- [۳] - ابراهیم/۱۸.

۴- [۴] - مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۸۵.

۵- [۵] - کهف/۸۷.

۶- [۶] - نبأ/۴۰.

یعنی از شیعه ابوتراب بودم.

علاّمه مجلسی در بحار می گوید: ممکن است که مقصود از بازگرداندن به نزد پروردگار، بازگرداندن به نزد کسی باشد که خداوند او را روز قیامت برای حساب رسی خلائق تعیین نموده است، و این مجازی رایج می باشد. و مقصود از «رَبّ» امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد؛ چرا که او کسی است که خداوند برای تربیت علم و کمالات خلق قرار داده است و ایشان صاحب و حاکم آنان در دنیا و آخرت می باشد.

مؤلف می گوید: در ذیل واژه ربّ معنای لغوی آن خواهد آمد و این که علی علیه السلام ربّانی این امّت است چنانچه قرآن می فرماید: «الرَبّانِیونَ و الأَحْبَار»(۱) و روایات بسیاری دالّ بر آن چه در این فصل آوردیم وجود دارد که متناسب با شرح کلمات و در لابه لای کتاب در فصل بعد ذکر خواهیم کرد، تا جایی که تأویل آیه «وَیُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ»(۲) [و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند] بر امام علیه السلام نیز خواهد آمد و همچنین چنان چه ذیل کلمه (نفس) و تفسیر آیه خواهیم دید، تمامی از باب مجاز می باشد، همان طور که بارها متذکّر گشتیم.

۱- [۱] - مائده/۴۴.

۲- [۲] - آل عمران/۲۸.

تکمله

چون سخن بدین جا کشیده شد و ناچار به بیان این مسأله پرداختیم، پس چه بسا آن کس که فاقد بصیرتی نافذ و اندیشه ای صائب است و از تشخیص جایگاه الفاظ و تفکیک حقیقت از مجاز بی بهره است، دچار توّهم گردد که این مسأله از بدعت های مفوّضین جاهل است و بر طبق عقاید غالیان باطل که در شأن ائمه از حدّ اعتدال تجاوز نموده اند.

از این رو مایلم که در اینجا به تبیین حقیقت صریح علمای حدیث مان بپردازم که در دین جز بر آن چه اخبار صحیح از ائمه معصومین علیهم السلام حکایت می کنند تکیه نورزیدند و همچنین به بیانی مختصر از مذاهب فاسد منسوب به مفوّضین و غالیان و نقل چکیده ای از روایات دالّ بر این مسأله که از ائمه دین صلوات الله علیهم نقل گردیده است بپردازم تا راستی حقّ و انحراف باطل و توّهم جهّال و اسرار کلام الله مجید آشکار گردد و فاصله بسیار میان آن چه ما از رهگذر تأویل در پی آنیم و آن چه جاهلان پنداشته اند نمایان گردد؛ از این رو در این باب به طولانی شدن کلام توجهی نمی ورزیم.

بدان که مردم در شناخت احوال ائمه علیهم السلام بر دو شقّ مخالفند: گروهی طریق افراط در پیش گرفتند تا به سرحدّ غلوّ و تفویض رسیدند. و گروهی مسیر تفریط اختیار کردند تا آنجا که به انکار بسیاری از فضائل ائمه علیهم السلام مبتلا گشتند. و سبب همگی چنان که نمایان خواهد گشت، چیزی است واحد، و آن توّهم استقلال عقل است در ادراک این قبیل امور که جز از طریق اخذ از ائمه و مراجعه به کلام موثق ایشان در اثبات و نفی آن، و به همراه داشتن فهمی سلیم و ادراکی درست

و تمسّک به علمی استوار و پرهیز از تکیه بر ظن و تخمین حاصل نمی گردد. بنابراین می بینی که به نسبت اختلاف سطح درک و عقل، احوال مختلفی دارند و به نسبت تباین و فهمشان، آراء و سخنانشان متباین است و چه بسا چنین افرادی که دیگری را تکفیر کرده اند و در همان حال دیگری او را تکفیر کرده است.

تبیین مسأله این است که بسیاری از قدمای شیعه و هم عصران ائمه علیهم السلام به جهت این که با مخالفان امر امامت و ولایت بسیار معاشرت داشتند و این مخالفان کسانی بودند که حکومت حاکم را به صرف بیعت جایز می شمرند و لو این که از هرگونه گوهر علم و عمل و شرافت نسب و حسب بی بهره باشند، باعث گردید تا از ویژگی های امام جز این که ایشان، اولیای معصوم از هرگونه گناه و خطا و دارای علمی پربار هستند که این علم در کنار خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را بر هر کس دیگری برتری می بخشد، چیز دیگری نمی دانستند. بنابراین به همین مقدار بسنده می کردند و در پی لازمه های دیگر امامت که دنباله نبوّت و بلکه چنانچه در جای خود خواهد آمد والاتر از آن است نبودند. از جمله احوال و فضایل شگرفی که خداوند در ایشان به ودیعه نهاده است و ایشان را همچون جدّشان رسول الله بر تمامی مخلوقات، حتی بر انبیاء و رُسُل و بر ملائک مقرّب برتری داد.

پس چون اینان بر این شگفتی های شگرف آگاهی یافتند، از آنجا که در مخیّله شان نمی گنجید و طبق اقتضای عقل شان از درک آن عاجز ماندند، به دو گروه منشعب شدند. گروهی با تکذیب راوی یا تأویل آن ــ ولو به بعید ــ منکر آن شدند و گروهی دچار تزلزل و اضطراب گردیدند و چون برایشان ثابت گشت، به حدّ غلو و الحاد رسیدند. اینان نمی دانستند که کرم و لطف خداوند بر بعضی بندگان مخلص او با اعطای کمالات شریف و فضایل عظیم متجلی می گردد که بقیه مردم از داشتن همه آن عاجز هستند.

و همچنین در میان پیروان ائمّه و منتسبین به تشیّع افرادی بودند که حبّ دنیا و ریاست بر آنان چیره گشته بود و برای دست یابی بدان ها در پی فرصتی بودند. پس چون معرفت ضعیف این نابخردان را دیدند، با انتشار شبهه و شعبده که مطابق با

سرشتشان بود ــ چنان چه خواهیم دید ــ دست به فریب و اغوای اینان زدند. آری اندک کسانی از ایشان بودند که بر ظرائف امامت واقف بودند و حقایق احوال ائمه را آنگونه که صحیح بود و از خود ایشان اخذ گردیده بود، می شناختند. از همین رو بر طریق أوسط که از هرگونه کج اندیشی پیراسته بود پا فشردند و هنوز هم، چنین کسانی وجود دارند و به همین سبب بود که ائمه علیهم السلام حالات و کمالات پنهانی خویش را بر همه کس آشکار نمی کردند، بلکه برخی از خواصّ برجسته را برمی گزیدند تا شمّه ای از اوصاف و احوال خویش را به شرط کتمان آن از سفلگان و جهّال بازگو نمایند؛ چنان چه از ایشان روایت شده است که: امر ما امری است دشوار که جز ملک مقرّب یا نبیّ مرسل یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است قادر به تحمّل آن نمی باشد. و در همین باب حدیث ذریح محاربی در باب دوم فصل نخست گفتار اول آورده شد و همچنین حدیث جمیل در باب ششم فصل حاضر آمده است.

جابر بن یزید جعفی می گوید: ابوجعفر علیه السلام پنجاه هزار حدیث برای من فرمود که من به هیچ کس نگفتم، چون ایشان فرمودند: اگر آنها را به کسی بگویی، لعنت من و پدرانم تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

و در خرائج به اسناد از اباعبدالله علیه السلام آمده است که فرمودند: مردی نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: برایم از فضلی بگویید که خدا برایتان قرار داده است. ایشان فرمودند: تو را تحمّل آن نباشد. مرد گفت: بله یابن رسول الله من تحمّل آن را دارم به من بگویید. پس امام حدیثی به ایشان فرمود و هنوز سخن امام تمام نشده بود که سر و ریش مرد سپید گشت و حدیث از یاد او برفت، پس امام فرمودند: رحمت پروردگار شامل او شد که حدیث فراموشش گشت.

و در روایت دیگری آمده است که سه تن نزد امام آمدند و این مسأله را از ایشان طلب کردند. پس چون امام به یکی از آنان حدیثی را گفت، مرد سرگشته از جای خویش برخاست و راه خویش در پیش گرفت و رفت، و دو همراهش هر چه با او سخن گفتند او پاسخی نداد.

و در کتاب منهج التحقیق به نقل از ابن أبی عمیر از مفضل آورده است که: امام

صادق علیه السلام فرمودند: اگر به ما اجازه داده شود که مردم را از حالات خود با خدا و جایگاهمان در نزد او آگاه سازیم آنان تحمّل نخواهند کرد. و روایاتی که حاکی است از این که ائمه علیهم السلام با مردم برحسب مصلحت و مراعات احوال پرسش کنندگان و به قدر اقتضای عقل و فهم شان سخن می گویند، فراوان است.

و در اینجا به ذکر برخی ویژگی های کسانی می پردازیم که دارای عقایدی سخیف در این باب می باشند و همچنین به ذکر عقاید علمای برجسته مان می پردازیم تا از این رهگذر، پلید و پاک متمایز گردد.

از جمله اهل تفریط، بسیاری از متکلّمین و...هستند که به بررسی کتب اهل نظر اهتمام می ورزند ولی بی توجه به آثار و روایات ائمه هدایت، از تسلیم شأن آنها شدن امتناع می ورزند؛ چرا که آن را مخالف مسلک اهل رأی می بینند. از این دسته کسانی هستند که گمان می کنند، ائمه علیهم السلام بسیاری از احکام دینی را نمی دانند تا این که به دلشان بیفتد و عده ای معتقدند که آنها در حکم شرع به رأی و گمان متوسّل می شوند و برخی نیز منکر امکان ظهور معجزه از جانب ایشان و شنیدن صدای ملائکه و لو بدون دیدن آنها می باشند. و برخی از آنان منکر برتری ایشان بر انبیا به جز نبی اسلام صلی الله علیه و آله و همچنین بر ملائکه می باشند و حتی برخی قائل به برتری جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام و پیامبر اولوا العزم علیه السلام بر ایشان می باشند و بلکه برخی، دیگر انبیاء را نیز از ایشان برتر می دانند.

و برخی از آنان معتقدند که نفی خطا از ایشان یا این که گفته شود که از گذشته و آینده خبر دارند، غلو به حساب می آید و امثال این آراء فاسد و خیالات باطل که نشانه قصور علم آنها از معرفت امام و عجزشان از درک احوال شگرف ایشان می باشد.

و شیخ مفید (ره) برخی از این مذاهب را به علمای امامیّه آل نوبخت منسوب می داند که دچار انکار بیش تر ویژگی هایی شده اند که روایات، دربردارنده آن می باشد. و به خاطر نقل برخی صفات خارق العاده و معجزات عجیب، به اعتبار بسیاری از راویان موثق خدشه وارد ساختند و آنان را به غلو و دروغگویی و زندقه

و... متهم ساختند که از این قبیل می توان به محمدّ بن سنان، مفضل بن عمر و یونس بن عبدالرحمن اشاره کرد. و حتی انسان هر چه بیشتر بررسی کند در می یابد، هر کس متهم به غلو است، در خصوص ائمه علیهم السلام مناقب ارزشمندی را در کتاب هایشان به نقل از علمای ثقه ما با اعتقاد کامل به آن ذکر کرده اند و با اندیشه و تأمل صادقانه در می یابیم که مستلزم غلو نیست.

بهترین مطلب همان است که شیخ علامه ما، باقر علوم اهل بیت علیهم السلام و خادم احادیث خاندان محمد صلی الله علیه و آله می گوید که: ردّ اخباری که متون آن گواه بر درستی آن است، صرفاً با ظن و وهم، چیزی جز اهانت به روایات و عدم اطمینان به برگزیدگان و کوتاهی در شناخت شأن ائمه اطهار نمی باشد، چرا که شاهد هستیم که چون روایات مشتمل بر معجزات شگرف به اینان می رسد، یا بر آن خدشه وارد می کنند و یا راویان آن را متهم می سازند. در حالی که تنها جرم بیشتر این متهمین، نقل احادیث و اخباری از این دست می باشد (پایان سخن علامه مجلسی).

و کشی (ره) نقل می کند که ابراهیم بن محمدّ بن سعید ابو اسحاق ثقفی کوفی که یکی از بزرگان شیعه و مؤلف کتاب های بسیاری می باشد، دست به تألیف کتاب (المعرفه) زد که آکنده بود از مناقب مشهور و مثالب مأثور. این اثر برای کوفیان سنگین آمد، پس خواستند که آن را رها کند و منتشر نسازد، ایشان در پاسخ گفت: کدام شهر از فکر تشیع دورتر است؟ گفتند: اصفهان، سپس سوگند خورد که کتاب را جز به اصفهان روایت نکند. از این رو به آنجا نقل مکان کرد و به خاطر اطمینان از درستی آن چه روایت کرده بود، به نشر آن در اصفهان پرداخت.

آیا نمی بینی که گروهی از پیروان ائمه، این که امام به زبانی غیر از عربی سخن گفته است یا شخصی از آنان را از اسم خویش آگاه ساخته و یا او را از عملی که انجام داده خبر داده و اعمالی این چنینی را به دیده تعجب می نگرند و نقل می کنند؟ چیزهایی که قطعاً می دانی که بزرگتر از آن نیز به ائمه علیهم السلام قابل نسبت است و همه این امور به خاطر ضعف شناخت فضایل است که خداوند باری تعالی به ایشان اختصاص داده است و به همین خاطر از ائمه علیهم السلام وارد شده است که از انکار آن چه روایات به ایشان نسبت می دهند که عقل ناقص از درک آن عاجز

است، پرهیز شود. بلکه هیچ چاره ای جز تسلیم و پذیرفتن آن چه از ایشان وارد شده است وجود ندارد.

صفّار در کتاب بصائر الدرجات با سندی صحیح از زراره نقل می کند که: خدمت ابا جعفر علیه السلام رسیدم. پرسیدند از احادیث شیعه چه در سینه داری؟ عرض کردم: احادیث بسیاری نزد من است که تصمیم گرفته ام آتشی بیفروزم و همگی را بسوزانم، فرمودند: برای چه؟ آن روایاتی را که نمی پذیری بیاور؟ پس مسائلی به ذهنم خطور کرد. فرمودند: علم ملائکه کجا بود آنگاه که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»(۱) [آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد.]

علامه در کتاب بحار می نویسد: ظاهراً زراره منکر آن دسته از احادیثی بود که در بر دارنده فضایلی بودند که برای عقل او قابل درک نبود، پس امام علیه السلام با ذکر داستان ملائکه و انکار فضل آدم و عدم وصول آنان به مرتبه شناخت فضل او، او را از این آگاه ساخت که نفی این امور نتیجه کمی معرفت و شناخت است و شایسته نیست انسان چیزی را که به آن علم ندارد انکار کند بلکه بایست در مقام تسلیم در آید. بنابراین ملائکه با آن علوّ شأن خویش از شناخت آدم عاجز ماندند، در نتیجه بعید نیست که تو از شناخت ائمه عاجز بمانی.

مؤلف می گوید، در برخی نسخه های بصائر دیدم که به جای «الأمور» «الآدمون» آمده است و شاید معنی در این حالت چنین باشد که زراره گفت: در آن لحظه احادیثی به ذهنم خطور کرد که حاکی از خلق چهل یا هزار آدم قبل آدم ابوالبشر علیه السلام می باشد. پس امام علیه السلام پاسخ دادند که اگر این مسأله حقیقت نداشت، پس ملائکه از کجا خبر داشتند که آدم در زمین فساد می کند. اما به هر حال این روایت به وضوح بر منع رد روایات ایشان و بر کوتاهی درک امثال زراره از رسیدن به کنه شأن ایشان و درک تمامی روایات دلالت دارد.

و در منتخب البصائر و دیگر کتب با سندهای مختلف به نقل از جابر از ابا

۱- [۱] - بقره/۳۰.

جعفر علیه السلام آمده است که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: به درستی که حدیث آل محمد علیهم السلام عظیم است و مشکل، و جز ملک مقرّب یا نبیّ مرسل یا بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است بدان ایمان نمی آورد. پس چون حدیثی از آل محمّد به شما رسید که دل هایتان برای آن نرم گشت و آن را درک کردید، بپذیرید و آن چه که دل هایتان نسبت به آن مشمئز گشت را به خداوند و پیامبر و به عالمی از آل محمّد ارجاع دهید و اگر کسی حدیثی یا چیزی را که از عهده درک آن برنیامدید به یکی از شما بگوید و در جواب پاسخ دهد که به خدا سوگند چنین نبوده است، بدون شک هلاک خواهد شد و انکار فضائل ایشان کفر است.(۱)

و همچنین در همین کتاب با اسنادی صحیح از حذاء آمده است که می گوید: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می فرماید: بدترین پیروانم در نزد من کسی است که چون حدیثی منتسب به ما را شنید که در باره ما سخن می گوید و از تحمل آن ناتوان ماند و مشمئز گردید، آن را انکار ورزد و قبول کننده آن را تکفیر کند در حالی که نمی داند که شاید حدیث ما باشد و منسوب به ما، پس بدین عمل از دین ما خارج است.

از مفضل روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: روایاتی که از ما برایتان نقل شده و امکان حدوث در میان مخلوقات دارد ولی شما آن را درک نکرده اید انکار نکنید و از ما بپرسید. ولی روایاتی که امکان حدوث در میان مخلوقات ندارد را رد کنید و از ما نپرسید.

و از یحیی بن زکریا نقل شده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس دوست دارد که ایمانش کامل گردد، بایست بگوید که سخن من در تمامی امور سخن آل محمّد صلی الله علیه و آله می باشد، در تمام آن چه کتمان کردند یا آشکار ساختند و به من رسیده است یا نرسیده است. و اخبار از این دست بسیار است که برخی از آنها در دومین فصل خاتمه این مقدّمات خواهد آمد.

۱- [۱] - بصائر الدرجات، ص ۴۰، ح ۱۶.

اما افراطی ها گروه هایی هستند همچون کسانی که معتقد به خداوندگاری آنها می باشند، یا به این که ایشان در عبادت و آفرینش و رزق، شریکان خداوند باری تعالی هستند؛ یا این که می گویند خداوند متعال در آنان حلول کرده و با آنان یکی شده است؛ یا این که می گویند ایشان بی واسطه وحی و الهام الهی، از عالم غیب باخبرند.

و همچنین کسانی که می گویند، ائمه در حقیقت پیامبر بوده اند و یا این که به تناسخ ارواح برخی در دیگری معتقدند و این که می گویند، شناخت آنان ما را از طاعات بی نیاز می سازد و چون حب آنها باشد، انجام گناه ایرادی ندارد.

و یا کسانی که منکر وفات یا شهادت ایشان می باشند و می گویند که ایشان کشته نشدند بلکه امر مشتبه گردیده است و همین گونه است حکم کسی که فردی از ایشان را در علم یا شجاعت و این قبیل مسائل بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری بخشد. یکی از این افراد عبدالله بن سبأ می باشد که کشی اخبار متعددی را در لعن او روایت کرده است. از جمله خبری که از أبان بن عثمان نقل می کند که می گوید: شنیدم ابا عبدالله علیه السلام می فرماید: خداوند عبدالله بن سبأ را لعنت کند که برای علی علیه السلام ادّعای ربوبیت کرد، حال آن که به خدا سوگند، علی علیه السلام بنده ای صالح و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله بود و جز با اطاعت خدا و رسولش به کرامتی دست نیافت. وای بر کسانی که دروغ بافتند.

برخی از اصحاب علم گفته اند که او یهودی بود، سپس اسلام آورد و شیعه علی علیه السلام شد و آنگاه که به دین یهود بود، در باره یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السلام غلوّ می کرد. سپس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، مثل همان را در باره علی علیه السلام می گفت و نخستین کسی بود که امامت علی علیه السلام را رد کرد [و در مورد او ادعای ربوبیت کرد] و از دشمنانش برائت جست و به ستیز با مخالفانش پرداخت و آنان را تکفیر کرد.

و گفته می شود که از همین جا بود که مخالفان شیعه گفتند که اصل تشیع و رفض از یهودیت گرفته شده است و از این جمله، بنان بن سمعان یا ینان بن سمعان نهدی از بنی تمیم است که صد سال بعد از هجرت در عراق سر برآورد و قائل به

الوهیت علی علیه السلام گردید و این که الوهیت او جزئی است پیوسته به ناسوتیتش و پس از ایشان به الوهیت فرزندش محمد بن حنفیّه معتقـد بود و این که بعـد از او به فرزندش ابوهاشم رسـید و در نهایت به خود بنان منتهی گردید. بنان نامه ای به امام بـاقر علیـه السـلام نـوشت و او را به خـود که معتقـد بـود پیـامبر است دعـوت کرد. و این چیزی است که صـاحب کتـاب میزان الاعتدال آورده است.

و کشّـی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند بنان و سری و بزیع را لعن کند که شیطان را به بهترین صورت آدمی اش در آنهـا می بینی. راوی می گویـد: عرض کردم بنـان آیه «وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَـاء إِلَهٌ وَفِی الْـأَرْضِ إِلَهٌ»(۱) [و اوست که در آسـمان خـداست و در زمین خداست و هموست سـنجیده کار دانا] را این گونه تأویل می کند که خدایی که در زمین است با خدایی که در آسـمان است تفاوت دارد. پس خدای آسمان غیر خدای زمین است و خدای آسمان بزرگ تر می باشـد، که امام فرمودنـد: به خدا سوگند که خدایی جز خدای یگانه بی همتا نیست، او خدای آسـمان ها و زمین است. بنان که لعنت خـدا بر او بـاد دروغ بربـافته و عظمت و جلال خـدا را تحقیر کرده است. و از جمله این افراد، شخصـی است به نام بشار شعیری که به او مبشـر و بشـیر نیز گفته می شود و همچنین از این دسته ابوالخطاب محمّد بن ابی زینب می باشد که کشی (ره) روایاتی در لعن و برائت امام علیه السـلام از آنها روایت کرده از جمله کلام حضـرت است که می فرمایـد: هیـچ کس همچون این فاجر یعنی بشار خداوند را کوچک نشـمرده است. او شـیطان است و پسر شیطان که از دریا بیرون آمده تا شیعیان و پیروان مرا گمراه سازد. پس حاضران به غائبان برسانند که من بنده خدا هستم و فرزند بنده خدا.(ادامه روایت).

کشـی (ره) به سخن بشار اشاره داشت و نه سخن علیایی ها که می گویند علی خود خداوند است که در قالب علوی و هاشمی تجلّی یافت و اظهار داشت که او بنـده خـداست و در قالب محمّـد ظهور یافت و اظهار کرد که فرسـتاده خداست، یعنی آنها ــ که لعنت خداوند بر آنها باد ــ مدّعی ربوبیّت علی می باشند و می گویند که علی

۱- [۱] - زخرف/۸۴.

یک بار به صورت علی و بار دیگر به صورت محمّد ظهور یافت و اظهار داشت که بنده خداست، در حالی که خود خدا بود و در قالب محمّد بیان کرد که فرستاده خداست حال آن که خود خدا بود. و کشی (ره) می گوید: یاران ابوالخطّاب در مورد چهار شخص یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با این افراد اتفاق نظر داشتند. و در این مورد که معنای سه شخص دیگر یعنی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام التباس و خلطی بیش نیست؛ یعنی در حقیقت همه آنها شخص علی علیه السلام بودند، چرا که او نخستین ایشان در امامت بود. و کشی می افزاید که اصحاب ابوالخطّاب، الوهیت محمّد صلی الله علیه و آله را انکار کردند. و می پنداشتند که محمّد صلی الله علیه و آله بنده علی است و علی پروردگار است و محمّد را در جایگاهی قرار دادند که آن پنج نفر، سلمان را در آن جایگاه قرار دادند و او را رسول محمد صلی الله علیه و آله نامیدند.

مؤلف می گوید: منظور از پنج تن کسانی هستند که قائل به ربوبیّت محمّد صلی الله علیه و آله بودند و سلمان را فرستاده ایشان می دانستند و می گفتند ربوبیّت از محمّد به فاطمه و علی و سپس به حسن و پس از او به حسین علیهم السلام انتقال یافت. کشی (ره) می گوید: اصحاب ابوالخطّاب علبایی در مسأله اباحات و تعطیل و تناسخ یعنی در ترک عبادات و برداشته شدن تکلیف به ترک محرّمات با آنان اتفاق نظر داشتند. ایشان (ره) در مورد تناسخ چنان چه از ظاهر کلام شان پیداست می گوید: علبائیه که آن را پنج علبایی نامیدند معتقدند که بشار چون ربوبیت محمّد صلی الله علیه و آله را انکار کرد و آن را خاص علی علیه السلام قرار داد و محمّد را بنده علی دانست و منکر رسالت سلمان گردید، به صورت پرنده ای مسخ گردید که در دریاست و به آن علبا گفته می شود و به همین خاطر آنان را (علبائیّه) نامیدند و از جمله آنان مغیره بن سعید و صائد نهدی و حادث شامی و محمّد بن بشیر ــ که لعنت خداوند بر آنان باد ــ می باشند.

و کشی (ره) از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که می فرماید: بار خدایا از آن چه محمّد بن بشیر در باره من ادّعا می کند به سوی تو برائت می جویم. بار خدایا مرا از دست او راحت بگردان. سپس می فرماید: هیچ کس جرأت دروغ بافتن بر ما

را نکرد مگر این که خداوند گرمای آهن را بدو چشانید، همانا بنان بر علی بن حسین دروغ بست و خداوند گرمای آهن بدو چشانید و ابوالخطّاب بر پدرم دروغ بست، پس خداوند گرمای آهن بدو چشانید. و بشیر که لعنت خدا بر او باد بر من دروغ می بندد و من از او به خدا پناه می برم.

کشی(ره) همچنین می گوید: ابن بشیر و اصحابش می گفتند که موسی بن جعفر علیهما السلام در میان خلقی ظاهر بودند و همگان ایشان را می دیدند؛ اما برای اهل نور با نور و برای اهل ظلمت با تاریکی و کدورت و در همان آفرینش انسانی و بشری و جسمانی نمایان می گردید و مردم از ادراک او منع شدند، در حالی که او در میان آنها بود ولی مردم از او محجوب بودند. و او در وقت غیبت خویش محمد بن بشیر را خلیفه خود کرد و هر آن چه را که مردم بدان نیاز داشتند به او آموخت. آنها معتقد بودند که انسان ظاهر، آدم بود و انسان باطن، ازلی است و معتقد به دوگانه پرستی بودند. و می پنداشتند که علی بن موسی(علیهماالسلام) و تمامی فرزندان ایشان که ادعای امامت کردند، باطلند و دروغگو و از همین رو جان و اموال قائلین به امامت ایشان را حلال شمردند و معتقد بودند که آن چه از سوی خداوند بر آنان واجب گردیده است، بر پا داشتن نماز و روزه است و منکر زکات و حج و دیگر فرائض بودند و با استناد به آیه «أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا»(۱) [یا آنها را پسران و دخترانی توام با یکدیگر می گرداند] ازدواج با محارم و غلمان را مباح می دانستند. و همچنین معتقد به تناسخ بودند و این که ائمه یک به یک از بدنی به بدنی دیگر منتقل می شوند و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله، پروردگار کسانی است که به او منتسب می باشند و اوست که نه کسی را زاده و نه زاییده از کسی است، و نهفته در وجود کسانی است که بدو منتسبند و بدن آنان محل و ظرفی است برای او. و این که هر کس که ادعای نسبت با آل محمّد علیهم السلام را کند باطل است و دروغگو و اینان همان کسانی هستند که خداوند فرمود، یهود و نصاری هستند، آنجا که

۱- [۱] - شوری/۵۰.

می فرمایـد «وَقَالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارَی نَحْنُ أَبْنَاء اللّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»(۱) [و یهودان و ترسایان گفتند ما پسـران خدا و دوستان او هستیم] تا جایی که می فرمایـد: «بَلْ أَنتُم بَشَـرٌ مِّمَّنْ خَلَق»(۲) [بلکه شـما (هم) بشـرید از جمله کسانی که آفریده است.] پس کشی(ره) می افزاید: محمد بن بشـیر اهل شعبده و خرق عادات بود و بدین کار مشهور بود، که ایشان به تفصیل به نقل حیله ها و مذاهب دوسـتانش از جمله علی بن حسـکه می پردازد. کشی نقل می کند که یکی از یاران به امام حسن عسگری علیه السلام طیّ نامه ای عرضه داشت: جانم به فدایت، علی بن حسـکه مدّعی است که از دوستان شماست و این که شمایید اول و قدیم و شما خود بـدو فرموده ایـد که مردم را بـدین مسأله دعوت کند، و همچنین معتقد است که نماز و زکات و حج و روزه همگی چیزی جز معرفت و شناخت شما و امثال ابن حسکه که مدّعی پیامبری و بابیّت است نمی باشد.

تا این که امام در پاسخ نوشـتند: ابن حسـکه که لعنت خدا بر او باد، دروغ گفته است. به خدا سوگند که خداوند محمّد صـلی الله علیه و آله و انبیاء پیش از او را جز به یگانه پرستی و نماز و زکات و حـج و روزه و ولایت مبعوث نکرد و محمّـد صـلی الله علیه و آله جز به سوی خداونـد یگـانه دعوت نکرد و مـا جانشـینان نیز که فرزنـدان او هسـتیم، بنـدگان خـداییم و هیـچ چیز را شریك او قرار نمی دهیم....

و از جمله این افراد فـارس بن حـاتم قزوینی ابوسـهمی، ابن ابی زرقـاء، حسن بن محمّـد بن بابـاء قمی و همچنین محمّـد عهری ملعون که ادعای نبوّت کرده بودند و این که علی بن محمّد عسـکری او را فرستاده است که در باره ابوالحسن علیه السلام قائل به تناسخ و غلو و ربوبیّت بود و حکم به مباح بودن ازدواج با محارم و حلّیت ازدواج مردان با یکدیگر می کرد.

و آمـده است که شخصـی او را در ملأـ عـام می بینـد که غلامی بر پشت اوست. پس چون او را به خاطر این کار سـرزنش می کند، در جواب می گوید: این جزو

۱- [۱] – مائده/۱۸ .

۲- [۲] – همان .

لذات است و نشانه تواضع و خداوند چیزی از این قبیل را حرام نشمرده است. و از این دسته حلّاجیه هستند که گروهی متصوفه انـد و اهل فساد و قائل به حلول. شیخ مفیـد(ره) می گویـد: حلّاج صـرفاً اظهار تشیّع می کرد هر چند که ظاهر عملش صوفی گری بود و یارانش گروهی ملحد و زندیق بودند و با اصحاب هر دینی همراهی می کردند و در باره حلاج ادعاهای باطل می کردند و همان گونه که مجوس برای زردشت ادعای معجزه می کردند، اینان نیز اباطیلی را برای حلّاج می بافتند.

شیخ صـدوق (ره) می فرماید: نشانه حلّاجیان غالی عبارت است از: ادعای اتّصاف به عبادت در حالی که تارک نماز و تمامی فرائض دینی بودند. ادعای شناخت اسماء اعظم خداوند. ادعای آمیختن حق با وجود آنها و این که ولیّ در صورتی که خالص گردد و کنه مـذهب آنـان را دریابـد، در نزدشـان برتر از انبیـاست. و ادّعـای دانسـتن کیمیاگری، در حالی که جز نیرنگ بازی چیزی از آن نمی دانستند.

مؤلف می گویـد: اینان و کسانی که در فساد عقیده و ترک طاعات و حلال شـمردن محرّمات و تعطیل احکام الهی راه آنان را در پیش گرفته اند، از جمله کسانی که مدّعی ربوبیت پیامبر گشـتند یا ادعای ربوبیت و نبوّت ائمه علیهم السـلام کردند یا قائل به تفویض ـ که در آینده از آن سـخن خواهیم گفت ـ شدند، همگی غالی هسـتند و در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام افراط ورزیده و آنان را فرای حدّ خود رفعت بخشیده اند و همگی بنابر کلام ائمه علیهم السلام ملحد، مشرک و ملعون هستند.

کشـی (ره) بنابر سـندی صـحیح از ابی بصیر نقل می کند که: ابا عبدالله علیه السلام به من فرمودند: ای ابا محمّد، از کسانی که می پندارنـد ما خـدا هستیم برائت بجو، عرض کردم: خـدا از آنان بیزار باد، فرمودنـد: از کسانی که معتقدنـد ما پیامبریم برائت جو. عرض کردم: خدا از آنان بیزار باد. و در همین کتاب به نقل از ابن مسـکان از ایشان آمده است که فرمودند: لعنت خدا بر کسـانی بـاد که در باره ما چیزی گفتنـد که ما در باره خود نگفتیم و لعنت خـدا بر کسانی باد که ما را از عبودیت پروردگاری که ما را آفریـد، و بازگشت ما به سوی او و اختیار ما در در دست اوست، بری دانسـتند. و در برخی روایات آمده است که این دسته از اهل تفریط به مراتب بدترند، چنانچه

در امالی شیخ به نقل از فضیل بن یسار آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: مواظب باشید که غالیان جوانان تان را فاسد نکنند، که همانا غلات بدترین خلق خدا هستند که عظمت او را تحقیر و برای بندگان ادّعای ربوبیت می کنند. سپس فرمود: فرد غالی به سوی ما برمی گردد و ما او را نمی پذیریم، اما چون اهل تفریط به سوی ما برگردند او را می پذیریم.

خدمت ایشان عرض شد: این چگونه است ای فرزند رسول الله؟ فرمودند: چرا که غالی به ترک نماز، روزه، زکات و حج عادت کرده است و قادر به ترک عادت خود و بازگشت به طاعت خدای عز و جل نیست، اما اهل تفریط چون بفهمند عمل می کنند و اطاعت می ورزند. پس بایست در اینجا به بیان خلاصه روایتی بپردازیم مبنی بر این که علّت وقوع این گمراهان در این باطل، شدّت جهل آنان و تاکید صرف بر نظرات باطل شان و عقول فاسدشان می باشد.

خلاصه آن چه در تفسیر الامام و الاحتجاج به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است این است که ایشان آیه «المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ»(۱) [نه (راه) مغضوبان و نه (راه) گمراهان] را تفسیر به کسانی کردند که از بندگی امیرالمؤمنین پا فراتر گذاشتند، پس مردی ایستاد و عرض کرد:

پروردگارتان را برایم توصیف کنید که چرا که مردم منطقه ما در این موضوع اختلاف دارند. پس امام صفاتی از صفات خداوند سبحان را برای او متذکر شدند، سپس آن مرد عرض کرد: پدر و مادرم به فدایتان، همراه من کسی است که ادعای دوستی شما را دارد اما معتقد است که که این ها همگی اوصاف علی علیه السلام است و او همان الله پروردگار جهانیان است، پس چون امام رضا علیه السلام این سخن را شنیدند، شانه هایشان شروع به لرزیدن کرد و فرمودند: بسیار پاک و منزّه است خداوند از آن چه ظالمان و کفّار می گویند. آیا نه این بود که علی علیه السلام اهل غذا خوردن و ازدواج کردن بود و با این حال، نمازگزاری خاضع در پیشگاه الهی؟! پس چگونه ممکن است کسی که چنین صفتی دارد خدا باشد؟ پس اگر چنین

۱- [۱] - حمد/۷.

کسی خدا باشد، تمامی شما نیز خدا هستید؛ چرا که در این اوصاف که دالّ بر حدوث است با او مشترک هستید. پس مرد عرض کرد: آنان می گویند چون علی علیه السلام از خود معجزاتی نشان داد که جز خدا توانایی انجام آن را ندارد پس دلالت می کند که او خداست و این که صفات محدَث ناتوان را از خود نشان می داد برای این بود تا امر را بر مردم مشتبه سازد و آنان را بیازماید تا ایمانشان از سر اختیار باشد. امام رضا علیه السلام فرمودند: اولین مطلب در اینجا آن است که آنها راجع به برگشتن این سخن به آنها اندیشه نمی کنند. پس گفته می شود که ظاهر شدن فقر و نیاز دلالت بر این دارد که هر کس چنین صفاتی داشته باشد و به ضعفای نیازمند در این صفت مشترک گردد نمی تواند معجزات کار او باشد. بنابر این، از این فهمیده می شود که این معجزاتی که از ایشان صادر گردید، در حقیقت عمل خداوندی است توانا که شباهتی با مخلوقات ندارد، نه عمل محتاجی که در صفات ضعف با ضعیفان نقطه اشتراک دارد.

پس امام رضا علیه السلام فرمود: این گمراهان کافر به خاطر جهل شان چنین می گویند و این باعث گردیده تا دچار اعجاب شوند و بر اندیشه فاسد خود پا فشارند و بر عقول ناقص خود که بدان راه غیرحق را می پویند، اکتفا ورزیدند تا جایی که قدرت خداوند را کوچک پنداشتند و امر او را پست شمرده و شأن عظیمش را خوار دانستند، چرا که از این نکته غافل بودند که خداوند بالذات قادر و تواناست و قدرتش عاریه ای و غنایش اکتسابی نیست... . بنابراین حال این عده همانند حال کسانی است که در جستجوی یک پادشاهند تا از فضل او بجویند و به بخشش او امید بندند و به کرم و لطفش زندگی کنند. از این رو در پی راهی هستند که پادشاه قصد گذر از آن دارد تا برای دیدنش به کمین نشینند. به آنها گفته می شود: پادشاه به همراه سپاه و خدم و حشمش بر شما گذر می کند، پس چون او را دیدید حق تعظیمش را به خوبی ادا کنید و مبادا با نام پادشاه کسی جز او را صدا زنید و یا دیگری را به سان تعظیم او تعظیم کنید که در این صورت حق پادشاه را ادا نکرده اید و به همین خاطر سزاوار عقوبت بزرگی خواهید شد.

پس این قوم می گویند: ما همین طور رفتار خواهیم کرد. طولی نمی کشد که

یکی از بندگان و غلامان پادشاه در قالب خدم و حشم که پادشاه به او عطا کرده از راه می رسد. این گروه که در پی پادشاه هستند او را می بینند و او را به خاطر این کبکبه و دبدبه که در حقیقت هدیه پادشاه است، بزرگ می شمرند و شأن او را بالاتر از یک بنده می بینند پس به سویش می شتابند و آن گونه که بایست بر پادشاه درود فرستند بر او درود می فرستند و نام پادشاه را بر او می نهند و منکر این می گردند که بالاتر از او پادشاهی تصوّر شود و یا این که او مملوک بوده باشد. در پی این اتفاق، آن بنده منعم و دیگر همراهانش شروع به نهی آنها از این کار می کنند و از این که او را به اسم پادشاه خواند ه اند اظهار برائت می کنند و به آنها می گویند که پادشاه آن کسی است که این نعمت ها را به ایشان عطا کرده است، اما این قوم آنها را تکذیب می کنند تا این که پادشاه بر آنان خشم می گیرد.

پس حال این قوم غالی نیز چنین است. دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام بنده ای است که خداوند برای نمایان ساختن فضل و اقامه نمودن حجّتش او را اکرام کرده است. پس خود خالق در نزد آنها کوچک تر از آن آمد که علی علیه السلام بنده او باشد و شأن علی را بالاتر از این دیدند که خداوند عز و جل پروردگار او باشد. پس نام خدایی بر او نهادند. پس ایشان و شیعیانش به نهی آنها از این کار پرداختند و بدان ها گفتند که: همانا علی و فرزندانش علیه السلام بندگان مکرم و مخلوق خداوندند که جز بر کاری که پروردگار جهانیان آنها را بر آن قدرت داده، توانایی ای ندارند و آفریدگار آنها پروردگاری است که از صفات موجودات حادث منزّه است و هر کس آنها (ائمه) و یا یکی از آنها را به جای خداوند یکتا پروردگار بداند، بی شک از کافرین گمراه می باشد، ولی آن گروه تنها به طغیان و کفر خود ادامه داد.(۱)

خلاصه این که ادعای ربوبیت برای غیر خدا و ادعای نبوّت و امامت برای غیر نبیّ و امام حکم افراط دارد و وارد مقوله غلو می گردد همان گونه که حدیث حسن بن جهم از امام رضا علیه السلام که در کتاب عیون الأخبار آمده، به صراحت بیانگر

۱- [۱] - احتجاج، ص ۴۳۹.

این مسأله می باشد که امام پس از کفر شمردن غلو و بیزاری جستن از آن می فرماید: هر کس برای انبیاء ادّعای ربوبیّت کند و برای ائمه ادّعای نبوّت و یا مدّعی امامت برای کسی جز ائمه گردد، ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم.

بر این اساس مخالفان نیز وارد جرگه غالیان می شوند و بنابر وجه مذکور می توان غالی گری را به آنها و حتی به غیر از آنها تفسیر کرد چرا که بسیاری از آنها از برخی بزرگان شان مسائلی را نقل می کنند که به صراحت بیانگر اعتقاد آنها به حلول و اتحاد در ایشان می باشد، چنان چه در کتاب تذکره الأولیاء و دیگر کتب صوفیه آمده است. و حتی از اعتقادات متداول آنها تا به امروز چنین برمی آید که ایشان این موضوع را برای هر انسان خوشبخت و مجنون اعتقاد دارند. بنابراین، از این مسأله غافل مباش و در آن چه صادقانه بیان کردم تدبّر کن تا بدانی که حقیقت آن چیزی است که محدثین قدیم و جدید شیعه بر آن اعتقاد دارند که خارج از این دو گروه افراط و تفریط می باشند و این که پروردگار جهانیان و آفریننده خلائق و روزی بخش تمامی آنها خداوند یگانه قدیم و قادر است که هیچ شریک و شبیهی ندارد و محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و ائمه دوازده گانه علیهم السلام که فرزندان او هستند، مانند سایر آفریده ها مخلوق خدا هستند ومکلّف به لوازم عبودیت یعنی افعال طاعات و ترک محرّمات و نواهی می باشند بدون آن که احتمال نبوّت در ائمه علیهم السلام تصورّ شود و یا ایشان و پیامبر هیچ گونه دخلی در مسائل الوهیت و عبودیت داشته باشند.

خلاصه هیچ ارتباطی میان ایشان و خداوند سبحان وجود ندارد جز این که خداوند عز و جل چون با علم کامل خویش می داند که مقتضای حکمت و مصلحت این است که فرستاده اش را برتری بخشد و همچنین از آنجا که ائمه _ همان گونه که گفته شد _ از یک اصل می باشند و تمامی از نور واحدی آفریده شده اند و بر تمام خلق برتری دارند و هیچ کس با آنها برابری نمی کند، پس خداوند ایشان را شرف بخشید و آنها را پیش از آفرینش دیگر مخلوقات از نور عظمت خویش آفرید و حتی دیگر موجودات را به خاطر آنان خلق کرد. سپس ایشان را به خاطر کمال قابلیت شان با کرامتی افزون برگزید تا جایی که افعال نیکو و خصال کریمه و احوال

غریبه عطا فرمود و تمامی علوم و حکمت ها را بدیشان آموخت و معجزات و اسرار و اسم اعظم را در نزد ایشان به ودیعه گذاشت و فضایل ژرف و بزرگی را که به هیچ کس جز آنان عطا نکرده بر ایشان ارزانی داشت و ولایت ایشان را پس از شناخت برای دیگر خلایق واجب کرد و همان گونه که آنها را موظّف به اطاعت خویش کرده، اطاعت ایشان را نیز واجب کرده است و حتی میان پیروی از آنها و عبادت خود جمع کرده به گونه ای که عبادت خود را بدون اطاعت از ایشان، عین مخالفت با خود قرار داده است و چنان چه ذکر خواهیم کرد، همان گونه که پادشاه برخی از امور پادشاهی را به برخی از وزرای معتمدش که با او مخالفت نمی ورزند تفویض می کند، خداوند عز و جل نیز اموری را به ایشان تفویض کرده است؛ کسانی که نه تنها مخالفت نمی ورزند بلکه خداوند از حسن ارادت آنان نیز آگاهی دارد، چنان چه می فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لاَيَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ(۱)» [بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند* که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند] و «وَ ما تَشَاؤون إلا أنْ يَشاء الله»(۲) به همین خاطر در قرآن کریم به تأویل و یا آنجایی که مصلحت مقتضای تأویل نیست به صراحت، اموری را که نسبت به ایشان واجب ساخته تبیین می کند که به بسیاری از این موارد در قالب کنایه و انواع مجاز اشاره می کند و تبیین آن را بر عهده ایشان قرار می دهد، همان گونه که در بسیاری از روایت ها که به ذکر برخی از آنها خواهیم پرداخت، به تبیین این امور پرداخته اند.

خلاصه حکم این بزرگان ــ به تشبیه ــ حکم وزراء و امرای مقرّب پادشاه عظیم الشأن می باشد و همان گونه که اگر شخصی را چنان به خود نزدیک سازد که اطاعت از او را اطاعت از خود و مخالفت با او را عین مخالفت با خویش بداند و حتی آن چه را که او حکم کرده حکم خود بخواند، هیچ یک باعث نمی شود که آن فرد از حدّ بندگی خارج گردد و به مرتبه ای از مراتب خاص پادشاه نائل گردد. همین گونه

۱- [۱] - انبیاء/۲۶و۲۷.

۲- [۲] - دهر/۳۰.

است حکم ایشان چنان چه در حدیث امام رضا علیه السلام که پیش از این ذکر گردید، آمده است.

و در کتب اصول کافی و احتجاج، علل الشرایع، عیون الاخبار، کمال الدین، امالی شیخ صدوق و دیگر کتب از امام رضا علیه السلام روایت شده است که در حدیثی طولانی به ذکر صفات امام و بیان شأن ایشان می پردازد و می فرماید: امامت جلیل القدرتر، عظیم الشأن تر، والامقام تر و وسیع تر و ژرف تر از آن است که مردم بتوانند با عقل شان بدان دست یابند یا این که با نظرات شان بدان دست یازند و امامی برای خویش اختیار کنند. خداوند عز و جل پس از مقام نبوّت و خلیلیت، امامت را در مرتبه سوم و به عنوان فضیلتی شریف خاصّ حضرت ابراهیم کرد.

سپس امام علیه السلام فرمودند: هیهات هیهات، عقل ها گمراه گشت و حلم ها سرگشته، اندیشه ها حیران گشتند و چشم ها خسته، بزرگان حقیر گشتند و حکیمان متحیّر، خطبا عاجز گشتند و خردمندانِ غافل، ناتوان گردیدند و شعرا قاصر و بلیغان ناتوان از این که بتوانند شأنی از شئون یا فضیلتی از فضایل امام را توصیف کنند. پس به عجز و تقصیر معترف گشتند و چگونه ذات امامت وصف گردد یا چیزی از آن درک گردد یا کسی یافت شود که جای آن را بگیرد و نیاز بدان را مرتفع سازد؟ نه هرگز.(۱)

و در خصال به نقل از اصول اربعه آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: شما را از غلو در ما برحذر می دارم ما بندگانی مربوب هستیم پس هرچه می خواهید در باب فضل ما بگویید.

و در تفسیر امام علیه السلام و کتاب الاحتجاج آمده است که امام علیه السلام می فرمایند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در باره ما پا از حد عبودیت فراتر نگذارید، سپس هر چه خواستید بگویید که هرگز به انتهای آن نخواهید رسید و برحذر باشید از غلو همچون غلو نصاری که همانا من از غالیان بیزارم.

در کشف الغمه از کتاب دلایل الامامه حمیری آورده شده که از مالک جهنی

۱- [۱] - کافی، ج۱، ص۲۵۶، باب ۱۵، و حدیث ابتدا و انتهایی دارد که در اینجا نیامده..

نقل می کند که امام صادق علیه السلام در قالب حدیثی طولانی فرمودند: ای مالک هر چه می خواهید در باره ما بگویید و ما را مخلوق قرار دهید. و این سخن را چندین بار برای او تکرار می کند.

در کتاب نوادر الحکمه و دیگر کتب از میثم تمّار آمده است که می گوید: امام علی علیه السلام به من فرمودند: در باره فضل ما سخن بگویید که حرجی بر آن نیست و از بزرگی امر ما صحبت کنید که هیچ گناهی ندارد.

و در بصائر با سندهای مختلف از اسماعیل بن عبدالعزیز نقل شده که امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای اسماعیل، ساختمان را بیش از آن که تحمّل دارد مرتفع مساز که فرو می ریزد، ما را مخلوق قرار دهید و هر چه می خواهید بگویید که هرگز به نهایت آن نخواهید رسید.

همچنین در همین کتاب از کامل تمار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: ای کامل، برای ما پروردگاری قرار دهید که به سوی او باز می گردیم و هر چه خواستید در باره ما بگویید. سپس فرمود: چه می توانید بگویید. شاید بتوان گفت که از علم ما جز الف غیر معطوف (الف تنها) چیزی به شما نرسیده است. گفته شده الف غیر معطوف یعنی نیمی از حرف و این کنایه است از نهایت کمی، چرا که حرف الف به خط کوفی نیمی از آن مستقیم نوشته می شود و نیمی دیگر خمیده و گفته شده الف غیر معطوف یعنی الفی که پس از الف چیز دیگری نیست و همچنین گفته شده الفی که قبل از آن صفر وجود ندارد یعنی منظور همان یک است.

و واضح است دلالت این روایات مخصوصاً روایت اخیر مبنی بر این که تمام فضایلی که از ایشان در قالب کتاب و سنّت آمده به نسبتِ ایشان بسیار اندک است، البته بعد از اقرار به این که ایشان بندگان خداوند سبحان و بلند مرتبه اند.

همچنین در همین کتاب و در امالی شیخ صدوق با سندی در حدّ صحیح از ثمالی نقل شده که: اباجعفر علیه السلام فرمودند: ای ثمالی، علی علیه السلام را پایین تر از مقامی که خدا او را قرار داده، قرار مده و او را بالاتر از مقامی که خداوند رفعت بخشیده بالا مبر، علی علیه السلام را همین بس که در رجعت با رجعتیان پیکار می کند و اهل بهشت را همسر می دهد.

ص:۱۸۳

و در امالی شیخ و دیگر کتب از شیخ مفید(ره) به استناد از محمد بن زید طبری آمده است که می گوید: در خراسان کنار امام رضا علیه السلام ایستاده بودم در حالی که گروهی از بنی هاشم از جمله اسحاق بن عباس بن موسی نزد ایشان حضور داشتند که امام علیه السلام فرمود: ای اسحاق، به من خبر رسیده که شما می گویید مردم بنده های ما هستند، نه، به خویشاوندی ام با رسول الله سوگند که هرگز چنین نگفته ام و از هیچ یک از پدرانم چنین سخنی نشنیده ام و از هیچ یک از ایشان چنین سخنی به من نرسیده، بلکه ما می گوییم: مردم بنده ما هستند در اینکه باید از ما اطاعت کنند و در دین موالی ما می باشند؛ پس حاضران به غائبان برسانند.

در کافی و ریاض الجنان از محمد بن سنان چنین نقل شده است که: در نزد امام جواد علیه السلام بود که مسأله اختلاف شیعه را مطرح کردم و ایشان فرمودند: خداوند در وحدانیت یکتا و یگانه بود سپس محمّد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید که به مدت هزار دهر درنگ کردند. سپس اشیا را خلق کرد و ایشان را بر آفرینش آن گواه گرفت و اطاعت شان را بر آنها جاری ساخت و در آنها هر چه را می خواست قرارداد و امور اشیا را در حکم و شناخت و ارشاد و امر و نهی بر خلق را بدیشان تفویض کرد؛ چرا که آنها والیان اند و امر و ولایت و هدایت در اختیارشان است. پس ایشان ابواب الهی و جانشینان و حاجبان بارگاه او هستند هر آن چه را که بخواهند حلال می کنند و هر چه را اراده کنند حرام می کنند و جز آن چه خواست خداوند است انجام نمی دهند. بندگان بزرگی که در سخن از کلام الهی پیشی نمی گیرند و به امر او عمل می کنند و این همان دیانتی است که هر کس بدان بپیوندد نجات می یابد و هر کس از آن پیشی جوید در دریای افراط غرق می گردد. و هر کس از ایشان را از مراتبی که خداوند آنها را در آن قرار داده پایین تر بیاورد، در خشکی تفریط نابود می گردد و حق معرفت آل محمّد از سوی مؤمنین ادا نشده است. و سپس فرمودند: ای محمّد این را با خود داشته باش که از علوم نهفته و مخزون می باشد.

مؤلف می گوید: این روایت از جامع ترین روایات در باره احوال ائمه علیهم السلام می باشد و بلکه معیار شناخت حق از افراط و تفریط می باشد که ما این

حدیث را بنابر آن چه در کتاب ریاض الجنان بود بیان کردیم؛ چرا که بر مقصود، دلالت بهتری داشت.

و در اینجا بایست به توضیح پاره ای از بندهای این روایت که نیازمند تبیین است، بپردازیم؛ پس مقصود از سخن راوی یعنی (اختلاف شیعه)، اختلاف در شناخت ائمه و احوال و صفات ایشان می باشد و مقصود از یکتا در وحدانیت (متفرداً فی الوحدانیّه) در سخن امام علیه السلام یعنی این که تنهاست و چیزی به همراه او نمی باشد. پس مبالغه معنای یکتا می باشد و منظور از (دهر) زمان طولانی می باشد که بر هر هزار سال اطلاق می گردد.

و کلام ایشان که می فرماید آنها را گواه گرفت «و أشهدهم» یعنی اینکه أشیا را در محضر ایشان خلق کرد و در حالی که ایشان بر دوره های آفرینش و اسرار آن واقف بودند آنها را به ایشان یاد داد، به خاطر همین علم کامل ایشان بر شرایع و احکام و علل آفرینش و اسرار غیب است که شایسته مقام والای امامت وتقدّم بر سایر خلایق گردیدند.

و در این حدیث دلالت صریحی وجود دارد بر سخنان پیشین ایشان که فرمودند، ما را مخلوق قرار دهید و هر آن چه خواستید در باره ما بگویید که هرگز به منتهای آن نخواهید رسید؛ که تصریح به عدم دخول ایشان در خالقیت، ردّی است بر آن چه که برخی از مفوّضین توهم کرده اند و این با سخن خداوند که می فرماید: «مَا أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۱) [(من) آنان را نه در آفرینش آسمان ها و زمین به شهادت طلبیدم] هیچ منافاتی ندارد بلکه موید آن نیز می باشد، چرا که ضمیر در «أَشْهَدتُّهُمْ» به مشرکین و به شیطان و ذریّه او باز می گردد؛ چرا که خداوند باری تعالی پیش از این آیه می فرماید: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاء مِن دُونِي»(۲) [آیا (با این حال) او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید] و سخن امام علیه السلام (و أجری عَلَیها طَاعَتَهُم) یعنی این که خداوند فرمان برداری از ایشان را بر

۱- [۱] - کهف/۵۱.

۲- [۲] - کهف/۵۰ .

تمام موجودات حتی جمادات آسمان ها و زمین واجب و لازم کرده است. چنان چه به صراحت در اخباری که در فصل دوم گفتار نخست آمد بیان گردید، و همچنین از مسائلی چون شکافته شدن ماه، روی آوردن درخت، تسبیح سنگریزه ها و مانند آن که از شمار بیرون است، آشکار می گردد.

و سخن ایشان (و جعل فیهم)، یعنی از فضایل و علوم و کمالات و امثالهم که فهم هیچ کس به آن نمی رسد.

و سخن ایشان (وَ فَوَّض أمْرَ الاشیَاءِ الیْهِم): یعنی همان مواردی که امام در روایت آورده است غیر از خلق کردن، روزی دادن و امثال آن را به ایشان تفویض کرد که در آینده به تفصیل بیان خواهد شد و نیز معنای این که ایشان ابواب الله و جانشینان و حاجبان خداوند هستند.

و سخن ایشان که فرمود: هر چه را بخواهند حلال می کنند...، اشاره دارد به این که خداوند وقتی پیامبر و ائمه علیهم السلام را به گونه ای کامل کرد که جز خواست خدا چیزی نخواهند، برخی امور را به ایشان تفویض نمودو همان گونه که در کتاب بصائر، راویان شیعی متعددی از اباالحسن علیه السلام آورده اند که ایشان فرمود: خداوند قلوب ائمه را جایگاه اراده خویش قرار داد و چون خداوند چیزی را بخواهد، آنها نیز همان را می خواهند و این سخن خداوند است که فرمود: «وَ ما تَشَاؤون إلا أنْ یَشاء الله»(۱)، که البته در بعضی روایات این گونه آمده: امام یادآور اراده الهی است. چیزی را جز خواست خدا نمی خواهد.

و بدان که برخی معانی تفویض نیز خود از جمله مصادیق غلوّ به شمار می رود و چنانچه علامه مجلسی در کتاب بحار بیان می کند، نخستین مصداق آن معانی است که برخی از این معانی از ایشان به دور است و قائل بودن به آن کفر است و وارد مقوله غلو می گردد ــ همان گونه که بارها اشاره شد ــ و البته برخی از این معانی برای امام اثبات شده است.

از معانی دسته نخست تفویض در آفرینش، رزق، ربوبیت، مرگ، احیا می باشد

۱- [۱] - دهر/۳۰.

که دسته ای قائل بر این بودند که: خداوند ایشان را آفرید و امر خلقت را به آنها تفویض کرد. پس ایشان می آفرینند و روزی می بخشند و می میرانند و دوباره زنده می کنند که این سخن دو وجه می تواند داشته باشد:

وجه اول: این که گفته شود که ایشان تمام این کارها را با قدرت و اراده خویش انجام می دهند و آنها فاعلان حقیقی هستند. که این کفری است صریح و ادلّه عقلی و نقلی به صراحت دال بر محال بودن آن می باشد و هیچ انسان عاقلی در کفر قائل آن شک نمی کند، چنانچه اخباری در کتاب های غالیان و امثال آنها بدان تصریح کرده است البته ممکن است مقصود این باشد که ایشان علت غائی برای ایجاد تمام کائنات می باشند و خداوند سبحان ایشان را در آسمان و زمین مُطاع قرار داده است و تمام اشیا حتی جمادات به اذن خداوند از ایشان اطاعت می ورزند، چرا که اگر ایشان اراده به کاری کنند خداوند اراده آنها را رد نمی کند؛ اما چیزی که هست، ایشان جز اراده خدا چیز دیگری اراده نمی کنند. علامه (ره) می گوید: و این چنین است روایاتی که در باب نزول ملائکه و روح برای هر امر در نزد ایشان، وارد شده است و این که هیچ ملکی از آسمان برای امری نازل نمی شود مگر آن که با آنها شروع کند و این به خاطر داخل بودن ایشان در این مسأله است و نه برای مشورت با آنان در این امر چرا که امر و خلق از آن خداوند تعالی است و این تنها برای مشرّف ساختن آنان و بزرگداشت و بالا بردن شأن آنان است.

مؤلف می گوید: آن چه آن مرحوم بیان کرده است حاوی نکته و توجیه معتبری است برای روایات مذکور و دیگر روایات. و دلیل این سخن را که ائمه علیهم السلام علّت غایی خلقت هستند و به امر خدا تا روز قیامت مورد اطاعت دیگر خلایق می باشند نیز بیان شد. همچنین از جمله روایاتی که دالّ بر این مسأله می باشد، روایتی است که طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند مبنی بر این که گروهی از شیعیان در باره تفویض امر خلقت و رزق به ائمه علیهم السلام دچار اختلاف شدند، گروهی گفتند: خداوند ائمه علیهم السلام را بر این کار توانا ساخته و این امور را به ایشان تفویض کرده، بنابراین هم خلق می کنند و هم روزی می بخشند و گروه دیگر گفتند: این کار محال است و خداوند چنین نمی کند، چرا که کسی جز خداوند عز و

جل قادر به خلق نمی باشد. پس در نهایت تصمیم گرفتند تا این مسأله را به محمد بن عثمان که نائب امام عصر علیه السلام بود ارجاع دهند. پس برای او نامه نوشتند، در نتیجه از جانب او توقیعی بدین شرح صادر شد: همانا این خداوند است که اجسام را خلق نموده و روزی ها را تقسیم می کند چرا که او نه جسم است و نه در جسمی حلول می کند، هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست. اما ائمه علیهم السلام از خداوند می خواهند، او نیز خلق می کند و طلب روزی می کنند، او روزی می دهد و این به خاطر اجابت دعا و بزرگی حق ایشان می باشد.(۱)

مؤلف می گوید، برای شفاعت یا اظهار معجزه ای از او درخواست می کنند؛ همان گونه که پیش از این بیان داشتیم.

در روضه الواعظین از کامل بن ابراهیم نقل شده است که: نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم تا از ایشان در باره تفویض سؤال کنم. سلام کردم و نشستم. پس ناگهان جوانی (حضرت مهدی علیه السلام) همچون پاره ماه و چهار ساله و یا در این حدود بود، فرمودند: ای کامل به نزد ولی خدا آمده ای تا از او در باره مفوّضه سؤال کنی. بدان که آنها دروغ گفتند بلکه دل های ما ظروف مشیّت خداست و خداوند می فرماید: «وَ ما تَشَاؤون إلا أنْ یَشاء الله»(۲).

وجه دوّم: تفویض در امر دین که خود می تواند دارای دو وجه باشد:

۱. این که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به طور کلی تفویض کرده که هر چه را می خواهند، بی آن که مبتنی بر وحی یا الهامی باشد، حلال و یا حرام کنند یا آن چه را که به آنها وحی شده است با رأی خود تغییر دهند که این وجه باطل است و هیچ عاقلی چنین چیزی نمی گوید چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله برای جواب سؤال کننده ای، روزهای متمادی چشم انتظار وحی می ماند و هیچ گاه از جانب خود جواب نمی داد که خداوند فرموده است: «وَ ما یَنطِقُ عَنِ

۱- [۱] - احتجاج ،ص ۴۷۱.
۲- [۲] - دهر/۳۰.

الهَوی، إِن هُو إلّا وَحی یُوحی»(۱)

۲. از آنجـا که خداونـد پیـامبرش را به نحوی کامل کرد که هیـچ امری را جز آن که موافق با حق و صواب باشـد انتخاب نمی کنـد. و با اختیار خود هیـچ چیزی را که مخالف مشیّت خداوند است حلال نمی گرداند. بنابراین خداوند تعیین برخی امور از قبیل زیاد شـدن در نماز، تعیین نوافل نماز و روزه و طعمه الجد و... که در جای خود بیان شده است را به خاطر اظهار شـرف و کرامت شـان بـدیشان تفویض کرده است که البته اصـل این تعیین نیز جز از طریق وحی و الهـام نمی باشـد. پس هر آن چه که پیامبر تعیین می کند، به وسیله وحی مورد تاکید قرار می گیرد و در این صورت عقلاً هیچ ایرادی ندارد و روایات بسـیاری نیز بر صحت آن دلالت دارد. به طور مثال، در بصائر با سـندهای مختلفی از امام صادق علیه السـلام نقل شـده که: خداونـد پیامبر صلی الله علیه و آله را تـأدیب فرمـود تـا آن که او را بر مشیّت خود، پایـدار قرار دهـد پس اموری را به ایشـان تفویض نمود و فرمود «مَاآتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(۲) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید] پس هر آن چه را که خدا به پیامبرش تفویض کرده، بر ما نیز تفویض کرده است.

در تفسیر عیاشی از جابر نقل شده که: آیه«لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ»(۳) [هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست] را نزد امام صادق علیه السلام قرائت کردم. ایشان فرمود: بله به خدا سوگند برای او چیزی و چیزی و چیزی است و حدیث را ادامه داد که همـان طور که هنگـام تفسـیر آیه خواهـد آمـد، مراد از (امر) در اینجـا خلافـت امـام علی علیه السـلام است. تا آنجا که فرمود: چگونه از امر الهی برای او چیزی نباشد در حالی که خداوند به او تفویض کرده که هر آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله حلال کند حلال اوست و آن چه را که حرام کند حرام. و این سخن

۱- [۱] - نجم/۳و۴.

۲- [۲] - حشر/۷.

۳- [۳] - آل عمران/۱۲۸.

خداوند است که می فرماید: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ»(۱) که روایات موجود در کافی و... فراوان می باشد.

وجه سوم: تفویض امور بندگان از جمله تدبیر و تأدیب آنها و امر کردن خلایق به اطاعت از آنها در اموری که دوست دارند و چه اموری که کراهت دارد؛ چه مصلحت آن را بدانند، چه ندانند.

علامه مجلسی ـ طیّب الله تربته ـ می گوید، این نیز سخن حقّ است چرا که خداوند می فرماید: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» که در این زمینه آیات و روایات بسیاری وجود دارد و سخن حضرت نیز بر آن حمل می شود، آنجا که می فرماید: ما حلال کنندگان حلال خدا و حرام کنندگان حرام او هستیم، یعنی بیان آنها بر عهده ماست و مردم در این باره بایست به ما رجوع کنند.

وجه چهارم: تفویض بیان علوم و احکام طبق آن چه اراده کنند یا مصلحتی در آن ببینند که این به سبب اختلاف عقول مردم در باره واقعیت احکام می باشد و برخی از آنها نیز به سبب تقیه می باشد. و برحسب ظرفیت عقل هر سؤال کننده به بیان تفسیر و تأویل آیات و انواع معارف می پردازند که این تبیین بر عهده ایشان است و وظیفه سؤال کننده هم سکوت و پذیرفتن می باشد همان گونه که در روایات بسیاری آمده است: بر شماست که از ما سوال کنید و بر ماست که پاسخ بگوییم. همان گونه که در روایات آمده، همه اینها بر حسب مصلحت زمانی ای است که خداوند به آنها نشان می دهد، که مختصری از این روایات بیان شد و همان گونه علاّمه مجلسی تصریح می کند: بنابراین روایات، این حق ثابتی است برای ایشان و از برخی روایات برمی آید که این امر به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اختصاص دارد همان طور که در نوادر محمد بن سنان آمده: ابا عبدالله علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که خداوند بر احدی از خلایق جز رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفویض نکرده است که این سخن خداوند است که فرمود:

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۳۹.

«إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ»(۱) [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی] و این مسأله به اوصیا نیز تسرّی می یابد. روایتی مثل این روایت در کتاب اختصاص آمده که «أَرَاکَ اللّهُ» را به الهام الهی تفسیر کرده است.

و شاید سر این تخصیص این باشد که این وسعت اختیارات برای دیگر انبیا و اوصیا ممکن نبوده است زیرا که آنها در پاره ای موارد مکلّف به عدم تقیه بودند هر چند که متضرّر می گردیدند.

وجه پنجم: اختیار ایشان در حکم به ظاهر شریعت یا به علم شان و یا به آن چه خداوند از واقع و حق محض به آنها الهام کرده است که یکی از معانی روایت محمدبن سنان که روایات دیگر نیز بر آن دلالت می کنند، همین معنا می باشد.

وجه ششم: تفویض در بخشش، یعنی خداوند سبحان زمین و هر آن چه در آن است را برای ایشان آفرید و حق انفال و خمس و خیرات برگزیده و.... را برای ایشان قرار داد، پس ایشان می توانند به هر کس که می خواهند عطا کنند و هر کس را که بخواهند محروم سازند؛ همان گونه که روایات نیز دال بر آن می باشند.

از جمله این که در بصائر و... با سندهایی از ثمالی نقل شده است که: شنیدم ابوجعفر علیه السلام می فرماید: هر که ما چیزی را که از کار برای ستمگران به دست آورده برایش حلال کنیم برای او حلال است، چرا که امامان اهل بیت دارای تفویض هستند و هر چه را حلال کنند حلال و هر چه را حرام کنند حرام است. و همچنین در همین کتاب از حضرمی و از رقید غلام ابوهبیره آمده است که: ابا عبدالله علیه السلام فرمود: اگر دیدی که حضرت حجّت علیه السلام به کسی صد هزار درهم و به دیگری یک درهم داد، نباید این کار بر او سنگین آید چرا که امور به او تفویض شده است.

مؤلف می گوید: همه این ها مربوط به این جهان می باشد، اما در جهان دیگر شکی نیست که خداوند به ایشان اموری همچون شفاعت، امر، نهی، گرفتن، عطا

ص:۱۹۱

۱- [۱] - نساء/۱۰۵.

کردن، داخل در بهشت یا در آتش کردن را تفویض می کند که هیچ کسی غیر از آنها چنین حقّی ندارد؛ همان گونه که روایات متواتر بسیاری که برخی از آنها بیش از این بیان شد و مخصوصاً روایت اعمش که در فصل سوم و روایت جمیل در باب ششم فصل حاضر بر آن دلالت دارد. و همچنین روایات بسیاری نیز در لابه لای کتاب خواهد آمد که البته روایات بیش از آن است که ذکر شده است اما اگر بر یکی از روایات مذکور احاطه پیدا کنی، فهم بسیاری از روایات وارد در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام آسان می گردد و از سوی دیگر، فساد سخن کسانی که آن را از زمره غلو می دانند و بر محتوای آن آگاهی ندارند و همچنین بطلان سخن کسانی که تفویض را به طور کلی نفی کرده اند و به معنای آن راه نبرده اند بر تو آشکار می گردد، چرا که بسیاری از مردم هر چند که از بزرگان به شمار روند، فاقد پژوهش و تحقیق در باره احوال ائمه از طریق روایات منقول از ایشان و فهم معانی وارده در آن می باشند. پس در اینجا به بیان تأویل آیات و کلمات قرآن می پردازم، «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ»(۱) [پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند] و خداوند هدایتگر راه است.

۱- [۱] - کهف/۲۹.

فصل دوم

اشاره

در بیـان دیگر تأویلاـت عـام که در غیر موضع خود پیاده می شونـد و شامل بیش از یک موضع می باشـند که به همراه متون و ادلّه آن به نحوی که در عنوان گفتـار سوم گـذشت خواهـد آمـد. این فصـل، براساس حروف الفبا و ماننـد فرهنگ های لغت، تنظیم شـده است، یعنی ابتدا حرف اول و سـپس حرف آخر و سـپس حرف دوّم، مدنظر قرار می گیرد. و در بسـیاری از موارد، مشـتقات کلمه را که در قرآن ذکر شده است به همراه اصل آن و گاهی به تنهایی برای توضـیح ذکر کرده ایم و در این راسـتا به بیان مطالبی پرداخته ایم که راه تأویل را روشن سازد و راه نیاز به تکرار و اطاله کلام را ببندد. و بالله التوفیق.

باب الف

الأب: این کلمه در سوره عبس آمـده و به معنای چراگاه و انواع گیاهان خوراکیِ حیوانات تفسـیر شده است، لذا ممکن اسـت همان گونه که در تأویل مرعی آمده است تأویل گردد.

الإربه: به معنای حاجت می باشـد همان گونه که مآرب جمع مأربه نیز بـدین معناست. و همچنین گفته شـده است که به معنای عقل و فهم خوب می باشد و در

ص:۱۹۳

سوره نور آمده که «غَيْرِ أَوْلِي الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ»(۱) که در ذیل لغت عاقل تأویل آن

بیان خواهد شد که چه بسا بتوان از آن برای تأویل این کلمه بهره جست.

الأواب: مفرد و جمع این کلمه در موارد بسیاری آمده است. شیخ صدوق در کتابی که در باب فضائل شیعه تألیف کرده است، از امام صادق علیه السلام از پدران خویش نقل می کند، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی، اهل دوستی با تو همگی اوّاب و حفیظ می باشند. از این حدیث چنین برمی آید که می توان اوّاب را به دوستدار امام علی علیه السلام تأویل کرد و این تأویل با آن چه در لغت مبنی بر تفسیر أوب به استقامت آمده، تناسب دارد و حتی با دیگر معانی أوّاب همچون توّاب، بازگشت کننده به سوی خدا، فرمانبردار و تسبیح کننده نیز متناسب می باشد.

المآب: به معنی محل رجوع و بازگشت آمده است. آن چه از این کلمه استفاده می شود این است که پیامبر و ائمه علیهم السلام پناهگاه محبّان خویش چه متأخّرین و چه متقدّمین آنها می باشند و به خاطر محبّت و ولایت ایشان، بهشت مکان بازگشت و قرارگاه دوستداران آنان شده است و آتش نیز به خاطر ترک محبّت و ولایت آنها محل استقرار دشمنان شان گردیده است. و همچنین روشن است که معنای رجوع به سوی خداوند همان است که بیان داشتیم و بر حسب تناسب می توان چنین تأویل کرد.

أیوب: پیامبری است از سلاله عیص بن إسحاق بن ابراهیم که مادرش دختر لوط و همسرش رحیمه دختر یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم می باشد. در باب چهارم از فصل دوم گفتار نخست در حدیث سلمان فارسی، به نقل از کتاب کنزالفوائد چنین آمده است که علّت ابتلای ایوب، شک در ملک امیرالمؤمنین علیه السلام بود که پس از توسّل به حضرت، سعادت دوباره بدو رسید که قصه حضرت ایوب به طور مفصّل در سوره انبیا بیان خواهد شد.

در ارشاد شیخ مفید از امیرالمؤمنین نقل شده که در قالب حدیثی طولانی

۱- [۱] - نور/۳۱.

فرمود: سپیـدی موی من سنّتی است از حضـرت ایّوب و همان گونه که خداونـد پراکنـدگی اهل ایوب را گرد هم آورد، برای من نیز چنین می کند به گونه ای که اگر یک حرکت کنند، می گویند مُرد و هلاک شد....الخ

و در کتاب رجال کشی از حضرت چنین روایت شده است که: «در من سنّتی از حضرت ایوب وجود دارد و به خدا سوگند که خداوند اهل مرا برایم جمع خواهد کرد همان طور که برای ایوب اهلش جمع گردید.»

مؤلف می گوید: شاید منظور امام علیه السلام مبتلا شدنشان به کارهایی است که بعد از پیامبر از شیاطین امّت نسبت به ایشان، ذرّیه و اموال شان صورت گرفت و حضرت صبر پیشه ساختند تا خداوند همه این موارد را در رجعت برایشان جمع گرداند.

الأثاث: در سوره های نحل و مریم آمده و معنای آن طبق تصریح صاحب قاموس، اسباب خانه می باشد که مفرد ندارد. و یا به معنـای مـال به طور کلّی می باشـد که مفرد آن اثـاثه است که بر این اسـاس می توان آن را همـان گونه که در تأویل متاع بیان خواهد شد تأویل کرد. والله اعلم.

الأنثی و إناث: در برخی موارد انثی، به حضرت فاطمه علیها السلام تأویل شده است همان طور که در مناقب ابن شهرآشوب از امام باقر علیه السـلام آمـده که در باره آیه «و ما خلق الذکر و الأنثی»(۱) فرمودنـد، مراد از «الـذکر» امام علی و منظور از «انثی» حضرت فاطمه است و همانند این تأویل در سوره آل عمران ذیل آیه «أَنِّی لاَ أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی»(۲) آمده است. شایـد بتوان چنین تأویلی را در موارد دیگر لفظ أنثی به گونه ای که برخی زنان مؤمنه را نیز شامل گردد، جاری ساخت. و از برخی روایـات بر می آیـد که انـاث در برخی موارد به زنی تأویـل شـده است که از پشت بـا او آمیزش شـده، چنـانچه در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که مردی نزد ایشان آمده و عرض کرد: سلام بر تو ای

۱- [۱] - لیل/۳.

۲- [۲] - آل عمران/۱۹۵.

امیرالمؤمنین. امام فرمود: دست نگه دار، این لقب تنها برای امام علی است و خداوند او را به این اسم نامید، و غیر او بدین لقب نامیده نشده است مگر این که مورد تعرض جنسی قرار گرفته باشد و یا در صورت نبودن بدان مبتلا گردد و این همان

قول خداوند است که فرمود: «إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا»(۱) [(مشرکان) به جای او جز بت های مادینه را (به دعا) نمی خوانند]. البته شاید بتوان در برخی موارد مناسب، و یا در مقام مذمّت متکلّمان این تأویل را جاری کرد که البته بسیار نادر است. بنابراین احتمال حمل آن هم بر معنای ظاهری و هم بر معنای اول وجود دارد.

الأجاج: این کلمه در سوره های فرقان، فاطر و واقعه آمده و به معنای آب بسیار شور می باشد که از امام باقر علیه السلام نیز چنین روایت شده است. در اصول کافی و دیگر کتب از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند ولایت ما را بر آب ها عرضه کرد پس هر آبی که آن را پذیرفت، شیرین و گوارا شد و هر آبی که آن را منکر شد خداوند آن را تلخ و شور قرار داد. و در باب چهارم از فصل دوم گفتار نخست و همچنین در ضمن تأویل برخی آیات تعداد فراوانی از مویدات این تأویل آمده است و به همین خاطر است که برخی مفسّران گفته اند، آب شور و شیرین مثلی است برای مؤمن و کافر که بر این اساس می توان آن را به منافقان و رؤسای مخالفان و به نطفه این جماعت و یا به آبی که جهل و سپاهیانش از آن خلق شده اند تفسیر کرد که همگی در زمره آن گروه قرار می گیرند. و حتی می توان آن را به علوم سخیف و احکام باطل آنها تفسیر کرد؛ چنان چه که در ذیل لغت «ماء» به بیان وجه جمع این تأویلات خواهیم پرداخت.

یأجوج و مأجوج: نام این دو در سوره کهف و انبیا آمده و ذکر داستان شان نیز انشاء الله همانجا خواهد آمد. و در ذیل کلمه «حصن» پیرامون سد بزرگ «الردم» موجود میان آنها و بنی آدم مطالبی ذکر می شود که دلالت دارد بر این که منظور از آن تقیه است، همان گونه که در لغت «الردم و سدّ» نیز بدان اشاره خواهد شد و از

۱- [۱] - نساء/۱۱۷.

این مطلب می توان چنین استفاده کرد که منظور از یأجوج و مأجوج، دشمنان و مخالفان خدا و رسولش و ائمه علیهم السلام می باشد.

الأبد: به معنای مدت و اجل است که تأویل آن ضمن تأویل کلمه اجل می آید.

الأید: و دیگر کلماتی که در بردارنده معنای یاری کردن (تأیید) می باشند مثل أیّدک، اصل «أید» می باشند. اصل أید به معنای قوّت و تقویت و کمک می باشد و در روایت آمده که بر عرش الهی نوشته شده: محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و او را به وسیله علی علیه السلام یاری و تأیید کردم. و ذیل کلمه «نصر» مطالبی خواهد آمد که دلالت بر تأویل آیه «أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ»(۱)[تو را با یاری او تایید کرد] به تقویت پیامبر به وسیله علی علیه السلام می باشند و همین طور در روایت دیگری که ذیل کلمه ایمان آمده است. و همان گونه که بارها بیان کردیم، پر واضح است که تأیید و یاری همه انبیا و دین و امت اسلامی و بلکه تمامی امت ها به وسیله امام علی و دوستی ایشان صورت گرفته و این که اصل تأیید از جانب خدای سبحان جز با تمسّک به ولایت و جز به خاطر ولایت نبوده است.

پس بر این اساس، چه بسا این امکان وجود داشته باشد که با وجود تناسب لازم برای حمل این معنا بر تأیید، آن را بر ولایت امام و ذریّه او و مثلاً حضرت قائم علیه السلام حمل کرد و یا بر این که این تایید هرگونه که باشد، برای اهل ولایت است و به خاطر ولایت، یا به خاطر تقویت و ترویج ولایت، همان طور که از آن چه در توضیح استعانه، قوّه و النصر خواهد آمد، فهمیده می شود.

الأثر: به معنای باقیمانده چیز است که از باقی ماندن جای پا پس از راه رفتن، گرفته شده است. از همین رو آثار بر نشانه ها و اشیا باقی مانده مانند عِلم، سنن، بدعت ها و امثالهم اطلاق می شود.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: از آثار هدایت پیروی کنید که نشانه های امانت و تقوا هستند که منظور از آثار هدایت، ائمه علیهم السلام می باشند، لذا می توان آثار رحمت الهی و مانند آن را تا جایی که

۱- [۱] - انفال/۶۲.

تناسب دارد به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. می دانیم که بیشتر آثار اهل خیر گذشتگان و آیندگان، ترویج مسائلی است که به توحید و نبوّت و ولایت و اطاعت مربوط می باشد و آثار اهل شر، ترویج خلاف اینها و برپایی اسباب ظلم و کفر

می باشد. بر همین اساس، کلمه آثار باید به تناسب معنا شود و احتمال دارد که منظور از آن مسائل مربوط به ترویج ولایت و یا انکار و خاموش کردن نور آن باشد. پس تأمل کن و از مطالب ذیل کلمه علم، مبنی بر این که منظور از علم در آیه «أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ»(۱)[یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید] علم اوصیا می باشد، غافل مشو.

الاثنی عشر: بیان و توضیح این کلمه ذیل لغت مثنی خواهد آمد.

الأمیر: مفرد و جمع این کلمه در بسیاری از موارد مرادف معنای ثواب آمده است و در ذیل کلمه ثواب بیان خواهد شد که می توان این کلمه را در جای مناسب به امام و ولایت امام و خیرات و ثواب تأویل کرد.

الآخر: و آن چه شامل آن می شود مثل المستأخرین؛ در کتاب ریاض الجنان از پیامبر صلی الله علیه و آله و در کتب دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: ما همان اولین و آخرین هستیم. و همچنین فرمودند: ما سابقون و آخرون هستیم. و در روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام آمده است که امام علی علیه السلام اول و آخر می باشد. بنابراین تأویل این کلمه متناسب با این معنا مانعی ندارد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که به گروهی از شیعیان فرمود: شما سابقان نخست و سابقان آخرِ دنیا و سابقون به سوی بهشت در آخرت هستید. این روایت دلالت دارد بر این که می توان در صورت تناسب آن را به شیعیان تأویل کرد. و پرواضح است که ائمه علیهم السلام اولین آفریده های خداوندند و اولین مؤمن و تسبیح کننده و تقدیس کننده اویند و شیعیان نیز همان گونه که در فصل های پیش آمد، بعد از آنها چنین می باشند. و همچنین ایشان و شیعیانشان نخستین کسانی هستند که به بهشت داخل می شوند و بالطبع پرواضح است که آنها

۱- [۱] - احقاف/۴.

آخرین جانشینان خداوندند و شیعیان شان آخرین امت هایی هستند که داخل آتش می گردند. و چنان چه در روایات صریح فصول گذشته آمد، ایشان در عالم ذر و هنگام گرفتن عهد توحید و نبوّت و امامت از پروردگار خویش اطاعت کردند و

ایشان از نظر شرافت و مرتبه و درجه در دین و همچنین از نظر نسب و حسب علم و حکمت و فزونی عقل و بصیرت در دین، سرآمد مخلوقات می باشند.

در معنی الاخبار و دیگر کتب از امام علی علیه السلام و در ارشاد شیخ مفید از امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر آمده است که در تفسیر اول و آخر بودن امام علی علیه السلام فرمودند: او اولین مؤمن به خدا و رسولش می باشد. و به همین خاطر است که همان گونه که در کتاب معانی الاخبار آمده است، امام علی علیه السلام فرمودند: من آن صدیق اول و آخرین کسی هستم که وقتی پیامبر علیه السلام در قبر بود به او نگاه کرد و در رجعت آخرین امامی هستم که روحش قبض می گردد. در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله، در روز غدیر امام علی علیه السلام را به عنوان پیشوای مردم معرفی کرد و دستور داد که به عنوان امیرالمؤمنین با او بیعت کنند، برخی از منافقین برای رد این منقبت و فضیلت تلاش کردند که این آیه نازل شد «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْیَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِین»(۱) [و برخی از مردم می گویند ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم ولی گروندگان (راستین) نیستند] و این روایت دالّ بر تأویل «الْیَوْمِ الآخِرِ» به روز غدیر می باشد و به همین منظور ذیل کلمه تقدّم بیان خواهد شد که مراد از متقدّمین، مؤمنین هستند که این امر مؤید تأویل کلمه اول در این بخش می باشد و لذا منظور از مستأخرین، منافقین و دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام می باشند. و همچنین در تأویل آیه «لِمَن شَاء مِنکُمْ أَن یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ»(۲) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] نیز خواهد آمد که هر کس به سوی ولایت ائمه علیهم السلام بشتابد از آتش دوزخ دور می شود و هر کس از

۱- [۱] - بقره/۸.

۲- [۲] - مدثر/۳۷.

ولایت آنها دور شود به آتش نزدیک می گردد.

و البته دلالت این آیه بر امکان تأویل تقدّم به ولایت و تأخّر به ترک آن روشن و نمایان می باشد. و ذیل کلمه السابق می بینیم که می توان سابق را به قبول ولایت

امام علی علیه السلام و تسلیم ایشان بودن و به کسانی که در روز غدیر برای بیعت با او سبقت جستند تأویل کرد.

از آن چه در اینجا گفتیم چنین برمی آید که منظور از تأخر و تأخیر در بسیاری از آیات قرآن، امامت و ولایت می باشد. البته از آن چه باید بنا بر ظاهرش و آن چه قرینه بر آن حکم می کند تأویل کرد نیز غافل مباش. والله اعلم.

الآخره: به چند چیز تأویل شده است:

۱. ائمه اطهار علیهم السلام به جز امام نخست یعنی علی علیه السلام: در کافی و دیگر کتب به نقل از ابان بن تغلب از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است که در باره آیه «وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»(۱) [و وای بر مشرکان* همان کسانی که زکات نمی دهند و آنان که به آخرت ناباورند] فرمودند: وای بر کسانی که نسبت به امام اول شرک ورزیدند و دیگر ائمه را منکر شدند.

و با آن چه در ذیل کلمه شرک خواهد آن و با آن چه در باب هفتم فصل پیشین ذکر شد، معلوم می گردد که قرار دادن امامی در کنار امام حقیقی، همان تأویل مشرک می باشد.

۲. ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله: همان گونه که در اصول کافی و....در باره آیه «وَالآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»(۲) [با آن که (جهان) آخرت نیکوتر و پایدارتر است] از اباعبدالله چنین روایت شده است. و شاید علّت چنین تعبیری از ولایت آن است که امرِ به ولایت، جزو آخرین احکام بوده است، همان گونه که احادیث روز غدیر و

۱- [۱] - فصلت/ ۷.

۲- [۲] - طارق/۱۷.

مطالب باب دوم گفتار دوّم در تأویل آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ»(۱) [بگو من فقط به شما یک اندرز می دهم] بر آن دلالت می کند و همین طور، آن چه از تفسیر امام علیه السلام در باره روز غدیر بیان کردیم، بیانگر چنین معنایی می باشد.

۳. رجعت و تشکیل دولت امام زمان: که این تأویل در تفسیر عیاشی از امام

باقر علیه السلام در باره آیه «الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ»(۲) [و [کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند] آمده که منظور آن است که به حقانیّت رجعت ایمان نمی آورند.

در کتابی که یکی از شیعیان در باره رجعت نوشته است، روایتی به نقل از ابوبصیر از یکی از صادقین علیهما السلام در باره آیه «وَمَن كَانَ فِی هَـذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَى»(۳) [و هر که در این (دنیا) کوردل باشد در آخرت (هم) کوردل و گمراه تر خواهد بود] آمده که: منظور این است که به رجعت ایمان نمی آورند.

و در تفسیر قمی از امام صادق در باره آیه «وَلَلْآخِرَهُ خَيْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَى»(۴) [و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود] آمده که منظور از آن رجوع و بازگشت پیامبر در پایان می باشد. و در کافی از امام صادق در باره آیه «وَمَا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِن نَّصِیبٍ»(۵) [ولی در آخرت او را نصیبی نیست] روایت شده که یعنی در دولت و حکومت حضرت مهدی علیه السلام بهره ای ندارند.

آنچه در تأویل حشر و البعثه و مانند آن آمده است، موید این تأویل اخیر می باشد و شاید که این معنای پس از معانی اول مورد نظر بوده باشد و در شرح کلمات الحرث و الدار الآخره مطالبی خواهد آمد که می تواند تأییدی برای این تأویل به حساب آید.

ص:۲۰۱

۱- [۳] - سبأ/ ۴۶.

۲- [۱] - انعام/۱۱۳.

۳- [۲] - اسراء/ ۷۲.

۴- [۳] - ضحی/۴.

۵- [۴] - شوری/۲۰.

الأسـر: أصل آن به معنای بستن و حبس کردن است و لذا به شخص در بند و محبوس اسیر گفته می شود که جمع آن أَسْری و أُساری به فتح همزه در اولی و ضم آن در دومی می باشد.

در تفسـیر امام عسـکری علیه السـلام آمـده که از امام باقر علیه السـلام سؤال شـد: نجات دادن یک مؤمن و دوسـتدار اهل بیت علیهم السلام از دست یک ناصبی که قصد دارد با زبانش او را گمراه سازد بهتر و با فضیلت تر است، یا نجات یک اسیر از

دست رومیان. امام فرمود: اولی افضل است، زیرا برای او بهشت خدا و دین الهی را فراهم کرده و او را از آتش نجات داده، در حالی که آن فرد مظلوم اسیر در دست رومی، خود به بهشت می رود.

مؤلف می گوید: از این روایت، سـخن امام در تفسیر اسیر جواز تأویل اسیر به این معنا برمی آید و همچنین از آن، تأویل اطعام اسـیر و نجـات او به تعلیم علم و ارشـاد او به ولایت اهل بیت علیهم السـلام نیز فهمیـده می شود که در توضـیح کلمات الطعام، الفک و الفداء خواهد آمد.

و موید این تأویل روایت امام عسـکری علیه السلام در تفسیرش می باشد که به نقل از امام سجاد علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت فرموده است: ای بنـدگان خدا، به دسـتور خداوند از علی علیه السـلام پیروی کنید و مانند کسانی نباشـید که غیر از خـدا معبودی اختیار کردنـد و جاهلانه از پدران کافر خود تقلید نمودند، زیرا کسـی که در دینش از آن که دین خدا را نمی داند تقلید کند به غضب الهی گرفتار می آید و از اسیران دست ابلیس می گردد.

الإصـر: این کلمه در سوره های بقره(۱)، آل عمران(۲) و اعراف آمـده و در اساس اللغه به معنای سـنگینی معنا شده است و در قاموس اصر بکسر الف به معنای گناه می باشد که در شرح کلمه ذنب تأویل آن بیان خواهد شد. و همچنین شیخ کلینی در

ص:۲۰۲

۱- [۱] - بقره/۲۸۶ «و لا تَحمِل عَلینا إصراً».

۲- [۲] - آل عمران/۸۱ : «قال ءَاقرَرتُم و أَخذتُم عَلی ذلکُم إِصری».

باره آیه: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»(۱) [و از (دوش) آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی دارد] از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: منظور از إصر گناهانی است که قبل از شناخت فضیلت امام بدان گرفتار بودند. و منظور از اغلال حرف ها و سخنانی بود که می گفتند بدان امر شده اند از جمله ترک فضیلت امام. اما هنگامی که فضیلت امام را شناختند، این گناه و إصر از آنان برداشته شد. سپس ایشان فرمودند: إصر به معنای گناه است و جمع آن

آصار می باشد. که تأویل آن واضح می باشد.

در تفسیر قمی در باره آیه «وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي»(۲) [و در این باره پیمانم را پذیرفتید] از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: عهدی، یعنی پیمان ایمان آوردن به پیامبر و یاری کردن علی.

الأمر و الآمر و أولوا الأمر و ما أمروا به: و هر آن چه بدین معنا می باشد: برای کلمه الأمر و أمروا الله که در قرآن آمده، تأویلاتی وارد شده جدای از آن چه برای امر به معنای متعارف و یا معنای معطوف به قرینه اش آمده است. از جمله این که:

۱. منظور ائمه علیهم السلام می باشد. در کتاب الواحده از امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از طارق بن شهاب آمده است که در حدیثی فرمودند: همانا امام علیه السلام روحی قدسی و امری الهی است. همچنین فرمودند: همانا ائمه علیهم السلام که از آل محمّد علیهم السلام می باشند، اولیای مقرّب خداوندند و امر آنها میان کاف و نون است (به معنای کُنْ) که ذیل واژه اللیل مویداتی مبنی بر تأویل آیه «كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(۳) به ائمه علیهم السلام ذکر خواهد شد. و در کمال الدین از حضرت قائم علیه السلام به نقل از ابن مهزیار آمده است که ایشان در باره آیه«أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَو

۱- [۳] - اعراف/ ۱۵۷.

۲- [۱] - آل عمران/۸۱.

۳- [۲] - دخان/ ۴.

نَهارًا»(۱) [ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد] فرمود: ما امر خداوند عزّ و جل و سپاهیان او هستیم.

۲. منظور از آن، خلافت امام علی علیه السلام است که در تفسیر سوره آل عمران ذیل آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ»(۲) مویداتی برای این تأویل از امام باقر علیه السلام به نقل از جابر خواهد آمد که عیاشی در تفسیرش به روایت آن پرداخته است که در ذیل گفتار پیشین در بیان بخش دوم تفویض بدان اشاره شد. و آن چه از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «أَتَى أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ»(۳) [(هان) امر خدا در

رسید، پس در آن شتاب مکنید] در غیبه نعمانی آمده است نیز موید آن می باشد که ایشان فرمودند: امر ما امر خداست نسبت به آن عجله به خرج ندهید، که از ظاهر روایت چنین برمی آید که مراد از سخن امام علیه السلام که می فرماید «أمرنا» خلافت و ولایت آنهاست، هرچند که احتمال معنای بعد نیز در آن وجود داشته باشد. و همچنین آن چه در تفسیر قمی(ره) در باره آیه «وَأُبَلِّغُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ»(۴) [و آن چه را بدان فرستاده شده ام به شما می رسانم] آمده، موید این مسأله می باشد که می گوید: یعنی آن چه بدان امر شده ایم از ولایت امام علی علیه السلام بر ایشان؛ که علی الظاهر آن چه ذکر شده، در حقیقت مضمون روایات است، هر چند که به صراحت به معصوم استناد داده نشده است.

۳. منظور قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد. همان گونه که در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در باره آیه «أَتَى أَمْرُ اللّهِ» [(هان) امر خدا در رسید] فرمود: این همان قیام قائم است. چنانچه در تفسیر آیه در سوره نحل نیز از کتاب کمال الدین و دیگر کتب مویداتی برای آن نقل کرده ایم و همچنین احتمال روایت پیش را نیز متذکر شده ایم.

۱- [۱] - یونس/ ۲۴.

۲- [۲] - آل عمران/ ۱۲۸.

۳- [۳] - نحل/ ۱.

۴- [۴] - أحقاف/۲۳.

و حتی چه بسا مراد از تأویل ائمه باشند که این معنا نیز جایز می باشد، ولی بهتر است که در هر موضعی، طبق معنای متناسب با آن تأویل گردد. و چنان چه ذیل کلمه العمل خواهد آمد، در زیارت جامعه کبیره آمده که ایشان به امر الهی عمل می کنند و در شرح کلمات العدل و المعروف تأویل این دو و معنای امر به عدل و معروف بیان خواهد شد و این که ایشان بدین دو امر می کنند و از منکر باز می دارند و حتی چه بسا گفته شود که همانا شیعیان شان نیز چنین می باشند چرا که امر به عدل و معروف یعنی ولایت و طاعت ائمه می کنند؛ همان طور که در کلمات المنکر و الناهی نیز چنین استفاده ای خواهد شد.

و در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام آمده است که امام، امر کننده و نهی کننده است و ذیل کلمه الولی خواهد آمد که ائمه علیهم السلام صاحبان

امرند و در کافی بابی هست تحت این عنوان که منظور از أولی الأمر ائمه هستند نه غیر آنها. و اما منظور از آن چه که از امر الهی بدان امر شده، ولایت امام علی علیه السلام می باشد.

خلاصه این که از مضامین این روایات و امثال آن چنین برمی آید که در بطن قرآن، مراد از آن چه مربوط به امر الهی است و یا این که از آن تحت عنوان امر خدا تعبیر شده است، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان می باشد و این که ایشان و شیعیان شان همان کسانی هستند که خداوند آنها را آمران به رضای خود و ناهیان از خلاف رضای خود خوانده است. و همچنین از این روایات و دیگر روایات روشن می شود که مراد در باطن، مرتبط با منهیات خداوند در ذکر خداست چرا که فرمان به چیزهایی می دهد که باعث غضب خداوند می شود و نهی از آن، مانع عکس آن می گردد و کسانی که سخنی بگویند که بدون علم باشد و به آن فرمان دهند (که این موضوع در ذیل کلمه علم خواهد آمد) همان دشمنان ائمه علیهم السلام و مطیعان آنان هستند که دستور به مخالفت خداوند و پیامبرش دادند و به آن عمل کردند. پس غافل مباش.

التأسیس: یعنی آن چه که مبتنی بر پایه و اساس است که در سوره توبه آمده است و از آن چه در شرح البنیان آمده است برای تأویل آن بهره برده می شود.

ص:۲۰۵

و در کافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که امامت را پایه هایی است که ریشه های آن رشد کننده و شانه های آن برافراشته است.

الإنس و الإنسان و الناس: از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است که انسان ها بر سه قسمند: قسمی از آنها روز قیامت زیر سایه عرش الهی اند و قسمی حساب و عذاب الهی در آنها جاری است و قسم آخر صورت انسانی و قلوب شیطانی دارند.

از برخی روایات چنین فهمیده می شود که برحسب تأویل گاهی مقصود از لفظ الانسان و الناس که در قرآن آمده قسم به خصوصی از این اقسام می باشد و حتی مقصود فرد خاصّی از یکی از این اقسام می باشد. چنان چه در برخی آیات لفظ انسان به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل شده است و در پاره ای موارد به أبوفلان و

یا در برخی به امام علی علیه السلام. روایتی که بر تأویل نخست دلالت می کند، از امام علی علیه السلام در باره آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ»(۱) [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت] می باشد که به نقل از ابوبکر شیرازی است که از محمد بن حنفیه نقل می کند که ایشان گفت: خداوند امانت مرا در عوض ثواب و عِقاب بر آسمان ها و زمین عرضه کرد و آنها گفتند که بار خدایا ما آن را در عوض ثَواب و عِقاب به دوش نمی گیریم اما بدون ثَواب و عِقاب برعهده می گیریم. تا جایی که امام علیه السلام فرمود: و انسان یعنی امّت رسول الله با وجود ثَواب و عِقاب آن را پذیرفت و همانا هر کس که حق این امانت را به خاطر دستور الهی ادا نکند بسیار نادان است و بر خویش ستم کرده است.

و در بصائر با سندهای متفاوتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این آیه فرمودند: منظور امانت ولایت است که آنها از روی کفران از حمل آن ابا کردند و انسانی که آن را برعهده گرفت ابوفلان می باشد. و در

۱- [۱] - احزاب/۷۲.

روایت دیگری آمده که او اولی بود و در روایت سومی شرور منافق آمده است که البته آن چه بر تأویل آن به ابو فلان دلالت دارد، در سوره عصر ذکر خواهد شد.

و از جمله این مویدات روایتی است که شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از ایشان در باره آیه «وَإِذَا مَسَّ الإِنسَانَ الضُّرُّ»(۱) [و چون انسان را آسیبی رسد] سؤال شد، ایشان فرمودند: او ابوفصیل بود و آیه در شأن او نازل شد. و آن چه دلالت بر تأویل دوم می کند روایتی است در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام در باره آیه «أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»(۲) [آیا پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت] که فرمودند: منظور نعثل است که دختر پیامبر صلی الله علیه

و آله(۳) را به قتل رساند، که از مؤیدات این تأویل اخیر مطالبی است که در سوره های الرحمن و الزلزال بیان خواهد شد.

و همچنین روایت ابن حنبل و دیگران که با سندهای مختلفی از امام سجاد علیه السلام و از پدر بزرگوارشان امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: امام علی علیه السلام به من گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که فاطمه علیها السلام نزد ایشان بوده در منزل را کوبیدند وفرمودند: آیا نماز نمی خوانید؟ من گفتم یا رسول الله، جان های ما به دست خداست اگر بخواهد ما را برای نماز بیدار می کند، یعنی لطفش را بر ما زیاد می کند. پس پیامبر رفت در حالی که می فرمود «وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»(۴) [ولی انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد] یعنی از نظر به حق و صدق سخن گفتن.

و علامّه مجلسی در بحار می گوید: راز تأویل انسان به افراد و مصادیق آن به خاطر ظهور شقاوت در او می باشد، همان گونه که تأویل آن به امام علی به دلیل آن است که ایشان کامل ترین مصداق آن در کمالات و سعادت ها می باشند.

۱- [۱] - یونس/۱۲.

۲- [۲] - بلد/۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج۲ ، ص ۴۲۱، در تفسیر سوره بلد ،آیه ۵.

۴- [۴] - کهف/۵۴.

مؤلف می گوید: این وجه در تأویل ناس و... نیز جاری است و دالّ بر جواز تأویل به امثال این دو شخص می باشد که به اوصاف آنان متصف باشند همان گونه که تأویل آن به عثمان آنگونه که علت آن به صراحت بیان شده پیش از این ذکر گردید.

موید دیگر روایتی است که کراجکی در کنز الفوائد از ابن نباته نقل می کند که امام علی علیه السلام روزی پایش را به زمین کوبید، پس زمین به لرزه افتاد. مالك به زمین گفت، آرام باش و بعد فرمود: به خدا سوگند من آن انسانی هستم که زمین اخبار خود را برای او بازگو می کند و حتی یک پای من نیز چنین می کند.....الخ.

این در مورد تأویل انسان بود. اما بیشتر تأویل های ناس در باره پیامبر و ائمه علیهم السلام می باشد و در روایت آمده است که شیعیان شان نیز از آنها هستند که

شبیه مردم (ناس) می باشند در حالی که دشمنان آنها شبیه میمون (نسناس) هستند که خداوند در باره آنها فرموده است: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»(۱) [آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه ترند] و در برخی روایات صریحاً ناس به شیعیان تأویل شده است همان گونه که در برخی روایات دیگر به دشمنان آنها تأویل گردیده، پس این کلمه در هر مقامی تأویل مناسبی دارد هر چند که در بسیاری از موارد دالّ بر تأویلاتی است که در قالب روایات بیان کردیم. از جمله روایتی که دال بر تأویل نخست کلمه ناس می باشد روایتی است که در اصول کافی و.... با سندهای مختلف از امام باقر و امام صادق علیه السلام در باره آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ»(۲) [بلکه به مردم رشک می ورزند] روایت شده که فرمودند: آن مردم ما هستیم که مورد حسادت قرار گرفتیم.

و در کافی و... از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که مردی نزد علی علیه السلام آمد و در باره ناس، اشباه الناس و نسناس سؤال کرد، ایشان فرمودند: ای حسین ــ و در روایت دیگری: ای حسن ــ پاسخش را بده که ایشان فرمود:

۱- [۱] - فرقان/۴۴.

۲- [۲] - نساء/۵۴.

منظور از ناس پیامبر و ما اهل بیت هستیم و به همین خاطر خداونـد فرمود: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»(۱) [پس از همان جا که (انبوه) مردم روانه می شونـد شـما نیز روانه شوید] و آن کس که مردم را حرکت داد پیامبر بود و ما هم از او هستیم. اما اشباه الناس شیعیان و دوستداران ما هستند و آنها از ما هستند و به همین خاطر ابراهیم فرمود: هر کس مرا پیروی کند از من می باشـد. امـا نسـناس همین توده مردم می باشـند ــ و بـا دسـتش به مردم اشـاره کرد ــ و فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»(۲) که روایـات مبنی بر تأویـل نـاس به پیـامبر و ائمه علیهم السـلام بسـیار است. و از جمله روایـاتی که دلالت صـریح بر تأویل ناس به شیعه دارد در کلمه

شراب آمده است که به نقل از امام صادق علیه السـلام در تفسیر عیاشـی آمده که ایشان در باره آیه «فِيهِ شِفَاء لِلنَّاسِ»(۳) [در آن برای مردم درمانی است] فرمودنـد: علومی که از ائمه صادر می شود شـفای شـیعیان است و آنها مردم (ناس) می باشـند اما دیگران خـدا عـالم است که چه چیزی هسـتند! و آن چه مویـد تأویـل مـذکور است، مطـالبی است که ذیـل کلمه حمیر و قرده و...ذکر می شود که دلالـت می کنـد بر این که مخالفان ائمه در باطن از اقسام این حیوانات هسـتند نه از نوع انسان همان گونه که روایت نسناس بر این تأویل صحّه می گذارد.

و از جمله روایـاتی که حـاکی از این مطلب است که در برخی آیـات منظور از نـاس مخالفان می باشـند، روایت امام علی علیه السلام در باره آیه «وَتَكُونُوا شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ»(۴) [و شما بر مردم گواه باشید] در کنزالفوائد است که می فرماید: یعنی این به خاطر قطع رحمی است که از شـما کردنـد و حقی که از شـما ضایع گرداندند و این که کتاب الهی را پاره پاره کردند و حکم دیگری را برگزیدند.

۱- [۳] - بقره /۱۹۹.

۲- [۴] - فرقان/۴۴.

۳- [۱] - نحل/۶۹.

۴- [۲] - حج/۸۷.

یونس: از انبیای بنی اسرائیل است که در قرآن به اسم و لقبش از او یاد شده و او همان ذوالنون است که خداوند او را در شکم ماهی حبس کرد که قصه مفصل آن در سوره های یونس و صافات آمده است. در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست در روایت حبه عرنی گفته شد که یونس ولایت امام علی علیه السلام را انکار کرد، پس خداوند او را در شکم ماهی حبس نمود تا این که به ولایت ایشان اقرار کرد و در روایت دیگری که در سوره صافّات بیان می گردد آمده است که وقتی مکلّف به ولایت امام علی شد، گفت: چگونه ولایت کسی را بپذیرم که او را ندیده ام و نمی شناسم و در روایت دیگری آمده که در شکم ماهی به پیامبر و امام علی و آل او علیه السلام توسّل جست تا این که خدا او را نجات داد.

الأرض: این کلمه به اموری همچون دین، ائمه علیهم السلام، شیعه، قلوبی که محل علم هستند، سرگذشت امّت های پیشین و به زنان تأویل شده است و در برخی

تأویلات و بسیاری از مواضع به معنای متعارف آن نیز تأویل شده است که هر کدام متناسب بامقام خویش می باشد. دلایل این تأویلات عبارتند از: دلیل تأویل اول مطلبی است که در باره آیه «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا»(1) [مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید.] در تفسیر قمی (ره) آمده است که می گوید: منظور دین و کتاب خداست که واسع است، پس در دلالت و مطالب آن تفکر کنید و همچنین دلالت دیگر آیه بر این مسأله در تأویل مهاجرت به تمسّک به قرآن و دین و تدبّر در آنها می باشد که پرواضح است. و همچنین روایتی است که شیخ صدوق به اسناد مختلف از اباعبدالله علیه السلام روایت می کند که چون از ایشان در باره آیه «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»(2) [آیا در زمین نگردیده اند] سؤال شد، فرمود: بدین معناست که آیا در قرآن تدبّر نمی کنید و همان گونه که در شرح کلمه سیر خواهد آمد و از روایت اول نیز برمی آید، تأویل سیر به تدبّر واضح می باشد.

و دلیل تأویل دوم روایتی است که شیخ مفید در کتاب اختصاص از امام باقر

ص:۲۱۰

۱- [۱] - نساء/۹۷.

۲- [۲] - یوسف/۱۰۹.

علیه السلام به نقل از جابر در باره آیه «فَانتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ»(۱) ذکر می کند که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست نیز بیان شد که ایشان فرمودند: منظور از أرض اوصیا می باشند که خداوند به اطاعت و ولایت آنها همانند اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام فرمان داده است و به کنایه از اسامی این اولیا و اوصیا به زمین تعبیر کرده است.

مؤلف می گوید: ظاهراً مراد امام علی علیه السلام از تأویل انتشروا نیز ولایت و اطاعت می باشد و ممکن است که مقصود انتشار و روانه شدن به سوی ایشان و فرمان برداری از آنان باشد. و از مویدات این تأویل روایتی است که علی بن ابراهیم در تفسیرش از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «أَفَلَمْ یَسِیرُواْ فِی الأَرْضِ فَیَنظُرُواْ»(۲)

[آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند که عاقبت کسانی را که پیش از آنان بودند، چه بوده است] نقل می کند که: یعنی آیا در اخبار امّت های پیشین تدبّر نکردند؟

مؤلف می گوید: مبنای این استدلال بر تبادری است که از ظاهر روایت یعنی تأویل سیر به تدبّر برمی آید چنان چه که در سند تأویل اول به صراحت بدان اشاره شده است و احتمال این که مقصود بیان آیه «فَیَنظُرُواْ» باشد بعید به نظر می رسد و با مفاد حدیث نیز هماهنگی ندارد. پس در این مسأله تدبّر کن و از این نکته نیز غافل مشو که احتمال دارد مقصود در این روایت اخبار امّت هایی که در قرآن آمده است باشد که در این صورت، هر دو روایت با هم موافق و هر دو تأویل یکسان می شود. والله اعلم.

ذیل لغات «الحبّه و الظُلُمَات» مطالبی دالّ بر تأویل زمین به زنان خواهد آمد آنجا که خدا می فرماید: «وَلاَ حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ»(۳) که به فرزند درون شکم مادر تأویل شده است و آیه «نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم»(۴) [زنان شما کشتگاه شمایند] نیز

۱- [۱] - جمعه/۱۰.

۲- [۲] - غافر/۸۲.

۳- [۳] - انعام/۵۹.

۴- [۴] - بقره/۲۲۳.

مؤید آن می باشد. اما روایتی که دالّ بر استعمال أرض در بعضی تأویلات به معنای متعارف آن است روایتی است که جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که چون از ایشان در باره آیه «أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ» سؤال شد فرمودند: آیا کسی را می شناسی که در یک روز از شرق تا غرب زمین سیرت دهد؟ جابر می گوید: چه کسی چنین توانایی دارد؟ پس امام فرمود: این شخص امام علی علیه السلام است، آیا سخن پیامبر را نشنیده ای که به علی علیه السلام می فرماید: بر ابرها سوار می شوی و فراتر از اسباب قرار می گیری. پس فرمود: این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله است.

در ضمن از مطالب باب چهارم فصل دوم گفتار نخست نیز غافل مشو که در آنجا آمده که برخی زمین ها ولایت ائمه علیهم السلام را پذیرفتند لذا پاک و شیرین آب و شیرین گیاه گشتند و برخی دیگر ولایت را نپذیرفتند، لذا خالی از آب و گیاه

شدند و ذیل لغت الحیاه و الموت تأویل حیات و مرگ زمین خواهد آمد چنانچه تأویل حیوانات زمین نیز تحت واژه دابّه بیان می گردد و شرح کلمه رکن، تأویل ارکان زمین و در الفساد تأویل فساد کردن در آن و در النقص تأویل نقص آن و در واژه اوتاد، تأویل میخ های زمین و در جبل، تأویل کوه های آن و در الورثه، تأویل وارثان آن و در الظلمات، تأویل تاریکی های آن و در السّیر و الانتشار، تأویل پراکنده شدن در آن بیان خواهد گردید که البته تأویل دو مورد اخیر و ظلمات و تاریکی ها در اینجا نیز آشکار گردید.

البته توجه داشته باش تأویلاتی که برای زمین ذکر شد، بی تناسب با معنای لغوی آن نمی باشد و در کتاب قاموس آمده است که أرض زکیه و أریضه زکیه یعنی زمینی که شایستگی خیر و برکت را دارد. و در اساس اللغه گفته شده: هو أریض للخیر یعنی قابلیت آن را دارد.

پس تأمل کن و از این نکته غافل مباش که در برخی موارد زمین به ائمه ظلم تأویل شده است که در مقام ذم است و در لغت البلد از آن چه به معنای حقیقی زمین است، سخن خواهیم گفت که در آن تصریح است بر دو نوع مذموم آن به همراه تأویل هر کدام، به نحوی که مقابل تأویل دیگری می باشد.

الآزفه: در قاموس آمـده که أزف الرجل یعنی عجله کرد و آزفه به معنای قیامت می باشـد که در سوره های مؤمن و نجم آمده است و مقصود از آن خود قیـامت است که البته مطـالبی دالّ بر صـحّت تأویـل آن به رجعت نیز وجود دارد که چنین تـأویلی با وجود معنـای قرب و نزدیکی ای که در آن وجود دارد بعیـد به نظر نمی رسـد. و در ضـمن لغت صـیحه، مطلـبی که مویـد این تأویل است بیان خواهد شد.

الأسف: و آن چه که مشـتمل بر آن می گردد و از آن مشـتق می شود، همچون «آسـفونا»؛ اصل أسف نهایت حزن و خشم می باشـد و ضـمن لغـات «الحزن والغضب» و چنـان چه پیش از این در باب شـشم فصل اول از گفتار سوم گـذشت می توان از آن جهت تأویل الأسف به اموری که مرتبط با ترک ولایت و آزار ائمه علیهم السلام است، بهره برد.

یوسـف: پیـامبری اسـت معروف که فرزنـد یعقـوب بن اسـحاق بن ابراهیم خلیـل می باشـد و قصه مشـهوری دارد که در سـوره یوسف آمده است. و در حدیث سـخن گفتن ماهی با امام سـجاد علیه السلام ـ چنانچه انشاء الله در سوره صافات بیان خواهیم کرد ـ آمـده است که یوسف علیه السـلام چون در ولایت شک و تردید کرد آن حادثه چاه برایش رخ داد که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست بـدان پرداخته شـد و همچنین در سوره یوسف نیز آن چه که دالّ بر این است که ایشان به پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام توسّـل جست تـا این که خداونـد او را از چـاه نجـات داد و پادشـاه گردیـد، خواهـد آمـد و همچنین مؤیداتی مبنی بر این که حضـرت قائم علیه السـلام شبیه به یوسف است نیز ذکر خواهد شد و در توضـیح لغت یعقوب خواهیم دید که امام حسین علیه السلام در امّت خویش همچون یعقوب علیه السلام می باشد.

الأفّ: گفته شـده صوتی است که چون انسان آن را از خود ایجاد کنـد نشان دهنده کراهت و انزجار او می باشد و اصل آن از الأفف گرفته شـده که به معنای دلتنگی می باشـد و معانی دیگری نیز برای آن ذکر شده است که بازگشت بیشتر آنها به همان معنـای متعارف است که در لغت و عرف بیان شـده است و پنهان نیست که مثل این عمل را جز کسـی که از اهل ولایت باشـد شایستگی و استحقاق ندارد.

ص:۲۱۳

الائتلاف: و کلماتی مانند المؤلفه قلوبهم و هر آن چه متضمن این معنا باشد از قبیل ألّف، گفته می شود «ألَّفَ بَینَهما» زمانی که میان آن دو الفت و دوستی ایجاد کرد و الفت اسمی است از ریشه ائتلاف و به معنای همدمی و اتحاد و آمیختگی که خداوند عزّ و جل در مواضع متعددی از قرآن می فرماید که «ألف...» میان مسلمین پس از آن که در جاهلیت با یکدیگر دشمن بودند، به وسیله اسلام اُنس و اُلفت ایجاد کرد.

و در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است که: بهترین مؤمنان کسی است که با مؤمنان انس گیرد و کسی که نه انس می گیرد و نه انس و الفت ایجاد می کند، خالی از هرگونه خیر است. و همچنین می فرمایند: بدترین مردم کسانی هستند که بر مؤمنین بغض و خشم گیرند و قلب های آنها نیز از آنان انزجار و

کینه دارند، سخن چینند و میان دوستان جدایی ایجاد می کنند و در پی عیب مردم می باشند.

سپس این آیه را تلاوت فرمودند که «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ * وَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ»(۱) [همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید* و میان دل هایشان الفت انداخت.] بر این اساس دوستی و ألفت حقیقی که در دنیا و آخرت قطع نمی گردد الفت و دوستی ای است که به سبب ولایت حاصل گردد، چنان چه از روایت عیاشی ذیل لغت النعمه فهمیده می شود و مخصوصاً این که در زمان حکومت امام زمان علیه السلام دوستی و الفت مخالفان ائمه علیهم السلام از هم گسیخته می شود، همان گونه که در قیامت چنین خواهد شد که تأییداتی در این باب در ذیل لغات «البَراده و التَفرِیق» و مانند آنها خواهد آمد.

و بدان از سخن برخی علما و اخبار و روایات برمی آید که منظور از مؤلفه قلوبهم انسان های ضعیف الایمان و منافقان این امّت هستند، چنان چه که در اصول کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده که: هیچ زمانی مثل زمان ما مؤلفه قلوبهم زیاد نبودند که تفصیل این سخن در سوره توبه بیان خواهد شد. پس می توان مؤلفه

۱- [۱] - انفال/۶۲ و ۶۳.

القلوب را تأویـل کرد به کسـی که شایسـتگی مـدارا کردن و انس گرفتن را دارد و بـا هـدایای مـالی و مراعات ظاهری و ارائه زیبـایی هـای دینی می توان دل او را به دست آورد تا حقّ را آن گونه که بایـد بشـناسد و بر آنان ثابت قـدم گردد که در ذیل کلمه اذن و خرطوم مطالبی در تأیید این تأویل بیان خواهد شد.

الأفق: به صورت مفرد و جمع در سوره فصـلت «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ»(۱) [به زودی نشـانه های خود را در افق های(گوناگون) و در دل هایشان بدیشان خواهیم نمود] و در سوره نجم «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى»(۲) [در حالی که او در

افق اعلی بود] و در سوره تکویر «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ»(۳) [و قطعا آن (فرشـته وحی) را در افق رخشان دیـده] آمده است و تأویـل آن در جـای خود گفته می شود همـان طور که روایت آن در الحق بیان شـده است و از امام صادق علیه السـلام روایت شـده که: همانـا افق مبین مسافتی است میان دو سوی عرش که در آن نهرهایی به عـدد سـتارگان از دو جام جاری هسـتند؛ که امکان قابلیت این تأویل به امام و.... متناسب با تأویل زمین، عرش، آسمان و رودها وجود دارد، در حالی که امکان بقا بر ظاهر لفظ آن نیز ممکن است. پس شکی نیست که افق مبین جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد و از این مسأله نیز غفلت مکن که احتمـال دارد مراد از افق أعلی نیز همین باشـد و حـتی چه بسـا که گفته شود این افق مـبین داخـل در آفاق وارده در آیه نخست می باشد.

در پایـان این نکته که آفـاق الأـرض یعنی اطراف و نواحی آن و در فرهنگ قاموس این کلمه هم به ضم اول و هم به ضم دوم آمـده است که به ناحیه یا آن چه که از اطراف آسـمان ظاهر است گفته می شود و بر این اساس چه بسا بتوان به خاطر تناسـب آشـکاری که وجود دارد آن چه را که در تأویـل السـماء و المشـرق و المغرب و الأـطراف بیان خواهـد شـد در اینجا نیز جاری ساخت که موید این مسأله ذیل لغت

۱- [۲] - فصلت/۵۳.

۲- [۳] - نجم/۷.

۳- [۱] - تکویر/۲۳.

المرفق خواهد آمد.

الأرائک: جمع أریکه است و به معنای تخت درون حجله می باشد یا بر هر آن چه از جمله تخت است، مانند: سکو، منبر، تخت مزیّن موجود در قبّه یا بیت اطلاق می شود، که همگی این ها در قاموس آمده است.

و روایتی نیز بر معنای نخست دلالت می کند و در وجه چهارم باب سوم از فصل اول گفتار نخست مطالبی دالّ بر امکان تأویل این گونه موارد و دیگر نعمت های بهشتی به نعمت هایی که انسان مؤمن در این جهان ـ نه در بهشت ـ از قِبَل حبّ اهل بیت از قبیل علوم و کمالات ایشان به دست می آورد، وجود دارد. و بر همین اساس می توان که این کلمه و معنای تکیه بر آن و آن چه در باره تخت

(سریر) و تکیه زدن بر آن گفتیم را به حالت علما در تدریس و تعلیم علوم اهل بیت علیهم السلام و بیان احادیث و فضایل آنها و حالت مطالعه احادیث و... تأویل کرد.

الإفک و المؤتفکه: در قاموس چنین آمده که أفک (بر وزن ضَرَب و عَلِمَ) إفکاً یعنی دروغ گفت و در اساس البلاغه آمده که أفکه عن رأیه: یعنی او را منصرف کرد و فلانٌ مأفوک عن الخیر یعنی از خیر منصرف گردانیده شد.

کلمه إفک در قرآن بسیار استعمال شده است و کلمه مؤتفکات در سوره های توبه، الحاقه و المؤتفکه در سوره نجم آمده است. از ائمه علیهم السلام روایت شده که دشمنان خویش و کسانی را که ادّعای امامتی می کنند که از آن آنها نیست، اهل افک نامیده اند.

و توجیه این روایت با توجه به آن چه از اهل لغت ذکر کردیم واضح و روشن می باشد و همان طور که در لغت الجبت خواهیم دید، افک به لحاظ مبالغه بر دو بت قریش اطلاق شده است و در سوره ذاریات ذیل آیه «یؤفک عنه من أفک»(۱) مطالبی دالّ بر این که مراد از إفک، إفک از ولایت یعنی روی گردانی از ولایت است خواهد آمد.

در اصول کافی از ابوبصیر نقل شده که می گوید: از اباعبدالله علیه السلام در

۱- [۱] - ذاریات/۹.

باره آیه «وَالْمُـؤْتَفِكَهَ أَهْوَى»(۱) سؤال کردم، فرمودند: مؤتفکه همان اهل بصره هستند، عرض کردم: «وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ»(۲) [قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند] چطور؟ فرمود: آنها قوم لوط هستند که سرزمین شان بر آنان خراب شد.

مؤلف می گوید: منظور از این روایات حصر مؤتفکات در قوم لوط نیست آن گونه که درمعنای لغوی آن در انتهای روایت آمده است بلکه هر سرزمینی که بر اهل خود خراب شود را نیز شامل می گردد که آن چه از امام علی علیه السلام در کتاب من لایحضره الفقیه به نقل از جویریه آمده دالّ بر آن می باشد. ایشان در باره سرزمین بابل می فرمایند: این سرزمین ملعون است که تا کنون دوبار عذاب شده و منتظر بار سوم می باشد، که در روایت دیگری آمده سه بار. و همچنین در سوره نجم سخن امام علی علیه السلام می آید که فرمود: ای اهل بصره و ای اهل مؤتفکه و ای سپاه زن، و تا جایی که فرمودند: و تا کنون دو مرتبه بر سر ساکنانش خراب شده و سومین بار نیز در زمان رجعت خواهد بود.

به همین خاطر قمی آیه شریفه را که می فرماید «وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ»(۳) [و (مردم) شهرهای سرنگون شده (سدوم و عاموره) مرتکب خطا شدند] تأویل می کند که مقصود از مؤتفکات بصره می باشد و منظور از خاطئه مکان زن است. و آن چه از دگرگونی بصره به ذهن متبادر می شود، دگرگونی واقعی آن همچون سرزمین لوط می باشد همان گونه که مفاد ظاهر سخن امام علیه السلام می باشد و همچنین احتمال مجاز بودن آن همچون غرق شدن و... نیز می تواند وجود داشته باشد.

الأیکه: مترادف ضِیعه و به معنای بیشه است، جمع آن أیک است که بر هر مکان پردرختی اطلاق می شود و منظور از اصحاب أیکه قوم شعیب می باشد و چه

۱- [۱] - نجم/۵۳ .

۲- [۲] - توبه/۷۰.

۳- [۳] - حاقه/۹ .

بسا بتوان نظیر این قوم را در اسلام، اصحاب شجره ملعونه یعنی بنی امیّه قرار داد که چگونگی تطبیق این دو در جای خود بیان خواهد شد.

أبابیل: پرنده ای است معروف که خداوند آن را از جمله سپاهیان مهلک خود برای اصحاب فیل قرار داد و داستان آن در سوره فیل بیان خواهد شد و تأویل آن نیز ذیل لغت فیل خواهد آمد.

ابل: همان گونه که در تأویل الناقه و الأنعام و الدواب خواهد آمد می توان ابل را هم بنا بر تناسب آن گونه تأویل کرد.

الأثل: این کلمه در سوره سبأ آمده و مراد از آن درخت طرفاء می باشد که از جمله درختان مذموم است که گفته شده است ولایت را نپذیرفت و تأویل آن در ضمن تأویل الشجر المذموم تحت لغت الشجر بیان خواهد شد.

الأجل: در قاموس آمده که اجل به معنای موت یک چیز، غایت زمان و مرگ می باشد و جمع آن آجال است و تأجیل به معنای تعیین مقدار زمان می باشد و منظور از الآجله آخرت است، که در قرآن بسیار تکرار شده است و حتی کلمه اجل الله نیز آمده است. و شاید بتوان ازآنجا که تأویل به آخرت و روز قیامت می شود، در جای مناسب آن را به رجعت تأویل کرد آن چنان که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَی أَجَلٍ قَرِیبٍ»(۱) [پروردگارا چرا بر ما کارزار مقرر داشتی، چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟.] در تفسیر عیاشی آمده است که فرمود: یعنی تا زمان خروج قائم علیه السلام(۲)، و در سوره انعام بیان خواهد شد که أجل دوگونه است: اجل محتوم که تقدیم و تأخیری در آن نیست و اجل مسمّی که در آن بداء و تجدید نظر رخ می دهد، هر آن چه را که بخواهد مقدّم و آن چه را که بخواهد مؤخّر می سازد که البته از مواردی که به معنای ظاهری آن آمده است نیز غافل مباش.

۱- [۱] - نساء/۷۷.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۲۸۵، ح۱۹۶.

اسرائیل: ذیل لغات ابن و یعقوب خواهد آمد که می توان این کلمه را درجای مناسب به رسول اکرم و نائب ایشان تأویل کرد، چرا که معنای آن عبدالله می باشد و همچنین می توان آن را به امیرالمؤمنین نیز تأویل کرد و آن چه مؤید این مسأله است جمله ای است که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که امام صادق در این زیارت که صفوان آن را نقل می کند امام علی علیه السلام را اسرائیل می نامد.

أصل: در لغت الشجر و در شرح آیه: «کَشَجَرةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ»(۱)[مانند درخت پاکی که ریشه آن پایدار (در زمین) است] تأویلاتی برای واژه اصل ذکر خواهد شد.

الأصیل: به معنای غروب (عَشیّ) است و تأویلش نیز همان تأویل عشیّ می باشد که در ذیل آن آمده است و جمع آن آصال می باشد.

الأُکل: بضم همزه و هر آن چه مشتمل بر أَکل به فتح آن و یا سکون آن همچون یأکلون و... گردد: در قاموس آمده است که أکل با ضم همزه یا ضم همزه و کاف به معنای ثمر و رزق و بهره دنیوی و همچنین اندیشه و عقل می باشد و چنان چه در لغت شجر خواهد آمد و در خبر آن زندیقی که در فصل سوم گفتار دوم گذشت مطالبی وجود دارد دالّ بر تأویل آیه «تُؤْتِی أُکُلَهَا» در سوره ابراهیم به آن چه از علم امام و فتاوای او در باب حلال و حرام به مردم رسیده است. و توجیه این مسأله واضح است؛ چرا که افاده علم در حکم ثمره درخت علما می باشد و همچنین موید این مطلب است تأویل ثمره و میوه (فاکهه) به علم امام که در ذیل شرح هر کدام خواهد آمد که البته توضیح مفصّلی در این باب در وجه چهارم از باب سوم فصل اول گفتار نخست داده شده است.

و پر واضح است که از تمام این امور بر می آید که می توان مشتقات کلمه أکل را به تناسب، به انتفاعات و لذّات دینی در مقام مدح و یا به ضدّ آن در مقام ذم تأویل کرد که مطالب ذیل کلمه شراب بر این امر صحّه می گذارد.

۱- [۱] - ابراهیم/۲۴.

الإلّ: با کسر همزه و تشدید لام به معنای قرابت و خویشاوندی می باشد که در سوره توبه و در ذیل کلمه قربی مطالبی در تأیید این تأویل آمده است.

الأمل: به معنای امید است و در آرزوها و توقّعات دنیوی به کار می رود و در سوره های حجر و کهف استعمال شده که در سوره نخست مطالبی دالّ بر این که این از صفات دشمنان ائمه است خواهد امد و این که هر کس درونش چنین صفتی باشد در دین کامل نیست.

الأول و الأولون و الأولی: ذیل لغت آخر گذشت که ائمه اطهار علیهم السلام اوّلون و امیرالمؤمنین علیه السلام اول و صدیق اول است و آنها و شیعیان شان سابقونِ اوّلون هستند که همانجا نیز توجیه آن بیان شد. و در برخی روایات به امام علی علیه السلام گفته شده که: تو اولین تسبیح کننده حق تعالی هستی و تسبیح کنندگان به واسطه تو تسبیح گفتند و شاید مراد چنان چه گفته شد این باشد که ملائکه تسبیح را از ائمه علیهم السلام آموختند و ذیل کلمه طیب خواهد آمد که اولین نعمت ها پاکی نسبت اوست و می توان بر این اساس به تناسب، برخی موارد را چنین تأویل کرد. اما باید در نظر داشت که در بسیاری از موارد، اول و اولون به معنای ظاهری خود آمده اند و می توان در برخی مواضع این کلمه را طبق مضاف الیه آن تأویل کرد. اما کلمه اولی را نیز می توان در جای مناسب به تأویلی مقابل تأویل اخری تأویل کرد.

الآل: و آن چه بدین معناست همچون التأویل: در قاموس آمده که: آل الیه أولاً و مآلاً یعنی رَجَعَ (بازگشت) و أوّل الکلام تأویلاً: در آن تدبّر کرد و آن را تفسیر نمود و خلاصه این که تأویل بیان معنای حقیقی و مقصود باطنی است که مقابل آن تنزیل می باشد که در حقیقت معنای ظاهری و آشکار است که منطوق عبارت و معنای ظاهری لفظ می باشد. اما در بسیاری از روایات تنزیل به عنوان یکی از مصادیق تأویل آمده و بر معنا و مقصود اصلی آیه اطلاق شده است هر چند که از ظاهر لفظ چنین معنایی فهمیده نشود همانند آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ»(۱) که در سوره

۱- [۱] - مائده/۶۷.

مائده آمده است. تنزیل آن (یعنی تأویل آن) این است که آن چه را که در باره علی بر تو نازل گردیده ابلاغ کن که امثال این آیه بسیار است.

و توجه داشته باش که در روایت زندیق که در فصل سوم گفتار دوم بیان شد و همچنین در سوره صافات مطالبی دالّ بر تأویل آل یاسین به آل محمد علیهم السلام آمده و این که خداوند همان طور که از سوره یس بر می آید پیامبر را یس نامید. سلیمان دیلمی در باره آیه «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»(۱) [فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب درآورید] از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: به خدا سوگند منظور از آن دخترش می باشد.

مؤلف می گوید: ذیل کلمه فرعون مطالبی دالّ بر تأویل آن به مورد اول بیان شده است و در سوره های آل عمران و نساء نیز کلمه آل ابراهیم آمده است که چنان چه به صورت مدلّل در سوره نخست آمده، مقصود از آن پیامبر و ائمه علیهم السلام می باشد. و همچنین از روایاتی که در آنجا ذکر شد چنین فهمیده می شود که مقصود از کلمه آل محمّد که در آنجا آمده ذریّه و عترت ایشان می باشد و در روایت سلیمان دیلمی آمده است که: به اباعبدالله علیه السلام عرض کردم آل چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریّه محمّد، گفتم: اهل چه کسانی هستند؟ فرمودند: ائمه علیهم السلام .

و از ابوبصیر نقل شده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم آل محّمد علیهم السلام چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریّه ایشان، گفتم: اهل بیت ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه علیهم السلام، گفتم: عترت چه کسانی اند؟ فرمود: اصحاب عبا علیهم السلام.

و در امالی شیخ صدوق با سندهای مختلف ازامام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام حسین علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند محمّد صلی الله علیه و آله از آل ابراهیم است و عترت هدایت گر او از آل محمدند که روایات دیگر در سوره آل عمران خواهد آمد.

خلاصه در این که ائمه علیهم السلام مصداق آل ابراهیم می باشند، شکی نیست

۱- [۲] - غافر/۴۶.

هر چند که گفته شود سایر مؤمنین هم در این زمره هستند، اما غیرمؤمنین هر چند که به لحاظ لغت و عرف داخل در آل هستند اما حقیقتاً از مقوله آن خارج می باشند، همان طور که از داستان پسر نوح و بسیاری از آیات و روایات برمی آید و برخی از این روایات ذیل کلمه اتباع خواهد آمد و برخی محققین در این باره کلام زیبایی دارند به این مضمون که آل به معنای رجوع کردن است، پس هر کسی که به پیامبر باز گردد از هر لحاظی که باشد؛ نسبی، سببی، علمی و عملی، قولی و فعلی، خَلقی و خُلقی، پس در حقیقت او جزو آل ایشان می باشد که باید در موارد مختلف به او مراجعه کرد. پس به همین خاطر مصداق آل در بسیاری از موارد تنها ائمه علیهم السلام می باشند. بله از آنجا که بعد از این مسأله بیشترین رجوع به پیامبر مراجعه دینی و روحانی می باشد که به واسطه کمال علم و عمل حاصل می گردد و براساس آن چه ذیل کلمات الوالد، الأب، الابن، الاخوان، الأتباع خواهد آمد، برخی خواص پیروان آنها نیز داخل در آل هستند لذا در روایات وارد شده که سلمان از ما اهل بیت است و در باره سادات مؤمنین در برخی روایات آمده که سلام بر شما ای آل الله.

بدان که از آن چه در گذشته ذکر شد و اکنون نیز ذکر می کنیم، تأویل تمام آیات یا بیشتر آنها در حق ائمه و ولایت آنان می باشد که بر این اساس می توان کلمه تأویل را در مواضع مناسب به این معانی تفسیر کرد اگر چه در مورد خصوص قرآن این سخن صادق نیست.

الأهل: ذیل کلمه آل، تأویل اهل النبی و اهل بیت او به ائمه اطهار علیهم السلام بیان گردید و گفتیم که مجازاً می توان برخی خواص شیعیان را هم جزو اهل بیت علیهم السلام شمرد.

و در کنز الفوائد روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گردهم آورد و فرمود: ای اهل من و ای اهل خدا.... و بقیه روایات ذیل کلمه بیت و هنگام تفسیر آیه تطهیر در سوره احزاب ذکر می گردد، و همچنین انشاء الله ذیل کلمه دین خواهد آمد که ایشان اهل دین خدا و اهل دعوت ابراهیم و اهل استنباط علم خدا و علم

قرآن هستند. البته اهل به معنای متعارف آن بسیار در قرآن به کار رفته است به طوری که این تأویل تناسبی با مضاف الیه کلمه اهل نـدارد و در توضـیح بسـیاری از مواردی که کلمه اهل یا آل یا اصـحاب و اولوا و ذوو آمده، همین معنا یا آن چه از تأویل آن به پیامبر و ائمه و شیعیان شان یا دشمنان شان آمده را ذکر کردیم.

اولوا: ذیل کلمه اهل گفتیم که تأویل این کلمه و امثال آن را در آیاتی که با این کلمه شـروع شـده و یا چیزی بدان اضافه شده است، بیان خواهیم کرد؛ زیرا معنای این کلمات جز با مضاف الیه آنها معلوم نمی شود.

إثم: و آن چه از آن مشـتق می گردد همچون أثیم و إثم: در قاموس آمـده است که اثم به معنای گناه و قمار و کاری است که حلال نیست و در روایت مفضـل که در بـاب چهـارم از فصـل اول گفتار نخست گـذشت اسـتفاده می شود که منظور از اثم و فـاحشه دشـمنی با اهل بیت علیهم السـلام و دوستی اهل باطل می باشـد، از جمله این موارد سـخن مفضّل است که می گویـد: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که به نیکی و عدل و خوبی ها دسـتور داده و از زشتی های ظاهری و باطنی نهی کرده است و منظور از گناهـان بـاطنی، دوستی اهـل باطـل و منظور از زشتی ظاهری، فروع و شاخه های آنها می باشـد. پس بر این اسـاس مـانعی نـدارد که کلمه اثم در جـای مناسب خود به این معنا تأویل شود و أثیم و آثم به کسـی تأویل شود که چنین چیزی در وجودش می باشـد، همان طور که در ذیل کلمات مجرمین و کـذب و اعتـداء خواهـد آمد، «الذین أجرموا»(۱) [آنان که جرم کردنـد] و «معتد أثیم»(۲)[متجـاوز گنهکـار] به خلیفه اول و دوم تأویل می گردد، چرا که روشن است گناهی بالاتر از آن وجود نـدارد و در باب دوم فصل اول گفتار نخست و در باب چهارم نیز مطالبی ذکر گردید، مبنی بر این که منظور اصـلی از تمام چیزهایی که در قرآن حرام شده است، پیشوایان ظلم می باشد و اثم کنایه ای از آنهاست.

۱- [۱] - روم/۴۷.

۲- [۲] - مطففین/۱۲.

آدم: ابوالبشر معروف است و در سوره بقره روایتی خواهد آمد مبنی بر این که خداوند آدم علیه السلام را آفرید و از روح خود در وجودش دمید و او را مورد سجده ملائک قرار داد برای این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در صلب او و از نسل ایشان بودند. پس به خاطر ولایت ایشان و اقرار بدان چنین شد، همان گونه که روایتی در این باب در باب چهارم فصل دوم از گفتار نخست بیان گردید و در باب مذکور و در سوره بقره آمده است که آدم به پیامبر و آل او توسل کرد تا خداوند توبه او را پذیرفت. حتی در روایات متعددی چنین آمده است که چون آدم بر قبول ولایت عزم راسخی نداشت در زمره انبیای اولواالعزم قرار نگرفت و به آزمایش شجره ممنوعه و در پی آن اخراج از بهشت مبتلا شد و در ذیل الخلفاء خواهد آمد که هر یک از امامان همچون آدم خلیفه الله می باشند.

و همچنین در روایات بعدی که در سوره بقره می آید بیان شده است که چون خداوند اسمای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را به آدم آموخت با ملائکه احتجاج کرد و در ذیل کلمات ابن، ولد و...نیز خواهد آمد که مقصود از بنی آدم در اصل پیامبر و ائمه و مؤمنان می باشد و این که کفّار و منکرانِ ولایت، فرزندان شیطان هستند.

و در روایتی نیز آمده که آدم بدین خاطر آدم نامیده شد که از گل سطح زمین آفریده شد.(۱)

در اصول کافی از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون پیامبر دید که تیم و عدی و بنی امیّه بر منبر او می نشینند، خداوند باریتعالی برای او آیاتی نازل ساخت تا بدان تأسی جوید و آرامش یابد و آن همان داستان سجده ملائکه بر آدم بود که ابلیس و پدرانش نافرمانی کردند. پس خداوند به پیامبر وحی کرد که همانا من امر کردم و اطاعت نشدم پس تو نیز به خاطر این که در باره جانشینت فرمان دادی و مورد اطاعت قرار نگرفتی ناراحت مباش.

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶، باب ۱۰.

الأـم: مفرد و جمع این کلمه در قرآن آمـده است. در سوره های آل عمران، رعـد، زخرف و ام الکتاب آمـده است و در سوره های انعام و حمعسق ام القری به کار رفته است و امّی در دو جای سوره اعراف و امیین در دو جای سوره آل عمران و در سوره جمعه و امّیّون در سوره بقره آمده است.

در قـاموس آمـده که أمّ کل شـیء یعنی اصل و اساس آن و امّ بر والـده نیز اطلاق می شود، همچون آیه «أُمَّهَاتِكُم» و امثال آن که شامل امّ و امهات می گردد که آن نیز در موارد متعددی آمده است.

صاحب کتاب الوحـده از طارق بن شـهاب چنین نقل می کند که: امیرالمؤمنین که درود خدا بر او باد در روایتی فرمود: ائمه از آل محمّـد علیهـم السـلام و ام الکتـاب و خـاتمه آن می باشـند. و ذیـل کلمـه المحکـم نیز می آیـد کـه تأویـل آیه «مِنْهُ آيَـاتٌ مُّحْكَمَـاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ»(۱) [پـاره ای از آن آیـات محکم (صـریح و روشن) است آنها اساس کتابنـد] احتمالاً همین معنا می باشد اما در شـرح کلمه الصراط خواهیم دید که همان طور که مشهور است، مقصود از آن فاتحه الکتاب می باشد و بین تفسیر و تأویل منافاتی وجود ندارد لذا در ذیل کلمه مفتاح می آید که ائمه اطهار علیهم السلام کلیدهای قرآن می باشند.

در عیون اخبار الرضا و علل الشرایع از امام علی علیه السلام نقل شده که چون از ایشان سؤال شد چرا مکّه ام القری نامیده شده است، فرمودند: به خاطر این که زمین از زیر آن گسترده شد.

و در علل الشـرایع آمـده است که از امام جواد علیه السـلام سؤال شد که چرا پیامبر أمّی نامیده شده، ایشان در جواب فرمودند: مردم چه می گوینـد؟ جواب داده شـد: آنان معتقدنـد که چون پیامبر نمی توانست بنویسـد أمّی نامیده شد، که ایشان فرمودند: دروغ گفتنـد _ که لعنت خـدا بر آنها باد _ این چگونه ممکن است در حالی خداونـد سـبحان می فرمایـد: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ

۱- [۲] - آل عمران/۷.

وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(۱) [اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد] پس چگونه ممکن است کسی که نوشتن را نداند به مردم کتاب و حکمت بیاموزد، به خدا سوگند که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواند و به هفتاد و دو زبان می نوشت و گفته شده ایشان فرمود: به هفتاد و سه زبان و همانا ایشان امّی نامیده شد، چرا که اهل مکّه بود و مکّه از امّهات القری به شمار می رود. و این همان سخن خداوند است که می فرماید: «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»(۲) [و برای این که (مردم) ام القری (مکه) و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی].(۳)

مؤلف می گوید: از این تأویل و با استعانت از آن چه در شرح آیه و در تفسیر تعلیم کتاب و حکمت خواهد آمد برمی آید که می توان امیین را نیز به ائمه علیهم السلام تأویل کرد چرا که ایشان کسانی هستند که پیامبر حقیقتاً از آنان بود و به آنها تمام کتاب و حقیقت حکمت را همان طور که معلوم است، یاد داد.

و بدان که ذیل کلمه شرک خواهد آمد که عقوق والدین به عقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه تأویل شده است همان طور که از آیه «وَ أَزواجُهُ أُمَّهاتُهُم»(۴) [و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله مادران مؤمنین اند] نیز معلوم می گردد و همین امر، این امکان را فراهم می سازد که ام و امهّات را در جایی که تناسب دارد به ایشان سلام الله علیها و امثال شان همچون أم سلمه یا حتی فاطمه علیها السلام تأویل کرد چرا که تأویل أب به حضرت علی علیه السلام و این که ایشان والد حقیقی هستند در روایات آمده است. و از برخی روایات صریح نیز برمی آید که همسران ائمه علیهم السلام نیز امهات المؤمنین هستند.

ص:۲۲۶

۱- [۱] - جمعه/۲.

۲- [۲] - انعام/۹۲.

۳- [۳] - علل الشرائع ج ۱، ص ۱۵۱، باب ۱۰۵ .

۴- [۱] - احزاب/۶.

و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده است که در باره صفات امام فرمودند: امام مادر مهربان به فرزند صغیرش می باشد، که طبق این تفسیر می توان أم را در پاره ای موارد به امام تأویل کرد.

الأمّه: این کلمه در قرآن بسیار به کار رفته است؛ از جمله در سوره بقره: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»(۱) [و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم] که به بیان داستان دعوت ابراهیم و اسماعیل می پردازد «وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ»(۲) [و از نسل ما امتی فرمانبردار خود (پدید آر)] و در سوره اعراف: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»(۳) [و از میان کسانی که آفریده ایم گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داوری می نمایند] و در سوره هود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»(۴) [و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تاخیر افکنیم] و.... که این کلمه به معانی مختلفی می باشد:

از جمله حالت، سنّت، شریعت و دین. و از جمله به هر نسلِ قبیله یا گروه گفته می شود که رسول، امام، عالم و یا مرد نیکوکاری به سوی آن فرستاده شده است و همچنین هر کسی که بر حق است. پس در نتیجه امام، پیشوا و جلودار مردم می باشد. و در معانی الأخبار در باره وجه تسمیه امام گفته شده است که امام را به این دلیل امام گفته اند که پیشوای مردم است واز جانب خداوند متعال منصوب شده و اطاعتش واجب گردیده است. پس آن چه از این روایات علی رغم اختلاف الفاظ برمی آید، تأویل أمّه در جای مناسب امام علیه السلام می باشد و اهل حق و شیعیان برحق، هر چند که اندک شمار باشند، تا جایی که گفته شده است که علی علیه السلام امت واحده ای بود همان گونه که ابراهیم علیه السلام در روزگار خودش چنین بود.

۱- [۲] - بقره/۱۴۳.

۲- [۳] - بقره/۱۲۸.

۳- [۴] - اعراف/۱۸۱ .

۴- [۵] - هود/۸.

پس در اینجا به نقل برخی از این روایات می پردازیم تا دسترسی به مطلوب برای اهل نظر و بینش آسان گردد. در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده است که چون از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره جماعت امتش سؤال شد، فرمودند: جماعت امت من همان اهل حق هستند هر چند که اندک شمار باشند، و در روایت دیگری آمده: آنان کسانی هستند که بر سبیل حقند حتی اگر ده نفر باشند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند که: از امام پرسیدم امّت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که شریعت پیامبر را تصدیق کردند و به ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت او که خداوند آنان را از پلیدی ها پاک کرد تمسّک می جویند که این دو پس از او جانشینان وی بر امّت می باشند.

و در تفسیر عیّاشی از ابن ابو عمیر و زبیری نقل شده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من بگویید که امّت رسول الله چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: امّت رسول الله به طور خاص بنی هاشم می باشند، عرض کردم: دلیل این که امّت حضرت محمّد تنها اهل بیت مذکور ایشان هستند چیست؟ فرمود: سخن خدای عزّ و جل که می فرماید: «وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمَاعِیلُ»(۱) [و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا- می بردند] تا آنجا که می فرماید: «وَمِن ذُرِّیَّتِنَا أُمَّهً مُّسْلِمَهً لَّکَ»(۲) [پروردگارا ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود (پدید آر)] پس هنگامی که خداوند دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل را مستجاب کرد و از ذریّه آن دو امت مسلمانی قرار داد و در میان آنها پیامبری از خودشان یعنی از همان امّت مبعوث کرد، ابراهیم در پی این دعا، دعای دیگری کرد و برای آنها (ذریّه خود) پاکی از شرک را طلب کرد تا فرمان خداوند بر آنان مصداق پیدا کند، پس فرمود: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ

۱- [۱] - بقره/۱۲۷.

۲- [۱] - بقره/۱۲۸.

الأَصْنَامَ»(۱) [مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار] و این دالّ بر آن است که ائمه و امت مسلمانی که خداوند پیامبر را در میان آنها مبعوث کرد تنها از ذریّه ابراهیم هستند، زیرا فرمود: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» [مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار].(۲)

مؤلف می گوید: مراد امام که فرمود: امتِ پیامبر، بنی هاشم اند یعنی ائمه علیهم السلام می باشند نه دیگر مردم از دیگر فرق اسلام و این مطلبی است که سائل در می یابد. به این ترتیب منافاتی ندارد که بگوییم شیعیان نیز داخل در امّت پیامبرند، زیرا شیعیان از پیروان پیامبرند و هر کس از آنها پیروی کند جزو آنها محسوب می شود.

پس از این مطلب غافل مباش که طبق حدیث امام سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» هر بت پرست قریش را و لو آن که برای مدتی کوتاه بت پرستی کرده باشد، در زمره ذریّه و فرزندان ابراهیم علیه السلام خارج می کند، همان گونه که داستان پسر نوح و سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»(۳) [پس هر که از من پیروی کند بی گمان او از من است] نیز بر این معنا دلالت می کند. همان طور که از شرح کلمه «أتباع» نیز این معنا فهمیده می شود که فایده بسیار فراوانی دارد که از بیشتر آیات امامت مخصوصاً آیه «لاینال عهدی الظالمین»(۴) در سوره بقره به دست می آید. در همین تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: امت وسط امتی است که دعای ابراهیم در حق آنها مستجاب شد، کسانی که خداوند در باره ایشان فرمود: «کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»(۵) [شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید] که منظور ائمه علیهم السلام می باشد. و در روایت دیگری آمده است که دعای حضرت ابراهیم و

۱- [۱] - ابراهیم/۳۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۵،ح ۱۰۱.

۳- [۳] - ابراهیم/۳۶.

۴- [۴] - بقره/۱۲۴.

۵- [۵] - آل عمران/۱۱۰.

اسماعیل در حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بود که از خاندان قریش بودند و ساکن حرم تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پس بدو ایمان آوردند و از ایشان پیروی کردند.(۱)

و در اصول کافی و... از امام صادق نقل شده که چون از ایشان در باره آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ»(۲) [و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید] سؤال شد، فرمود: ما امت وسط و شاهدانِ بر مخلوقات و حجّت های روی زمین هستیم.(۳)

و در کشف الغمّه و مناقب و دیگر کتب از امام علی علیه السلام نقل شده که چون از ایشان در باره آیه «وممن خلقنا أمه یهدون بالحق»(۴) سؤال شد فرمود: مراد من و شیعیان من است.

در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده که فرمودند: منظور ماییم. و از مجاهد به نقل از ابن عباس نقل شده که منظور از «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا» یعنی از امّت محمّد صلی الله علیه و آله و أمّه یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و مراد از «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» آن است که امام علیه السلام پس از تو ای محمّد صلی الله علیه و آله به سوی حقّ دعوت می کند. پس ابن عباس ادامه می دهد که: معنای أمه در آیه اسم علم است زیرا که خداوند باری تعالی فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا»(۵) [به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حقگرای بود و از مشرکان نبود].

مؤلف می گوید: پیش از این به بیان توافق موجود میان این تفسیر و دیدگاه اهل لغت پرداختیم. روایت امام صادق علیه السلام نیز موید و گواهی بر آن است که می فرماید: پیامبر به امام علی علیه السلام هنگامی که او را در غزوه تبوك امر به ماندن در مدینه کرد فرمود: ای علی! خداوند تو را در این اقامت به تنهایی یک امّت

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۲۸.

۲- [۲] - بقره/۱۴۳.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۲۴۷، باب ۹، ح ۴.

۴- [۴] - اعراف/۱۸۱.

۵- [۵] - نحل/۱۲۰.

قرارداد همان گونه که ابراهیم علیه السلام را چنین قرار داد. هیبت و شکوه تو منافقین و کفّار را دفع می کند. امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: پیامبر این مطالب را از آن رو فرمود که در آن روز در مدینه کسی جز منافقین نبود چرا که همه مسلمانان به جز علی به همراه پیامبر برای جهاد خارج شده بودند.

مؤلف می گوید: حال امام علی علیه السلام در اوایل بعثت و بعد از وفات پیامبر همین گونه بود. در روضه الکافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: اصحاب امام زمان علیه السلام امّت معدودی هستند که به خدا سوگند در یک لحظه گرد هم جمع می شوند.

و قمی نیز در تفسیرش مثل این روایت را از امام علی علیه السلام نقل کرده است و در احتجاج هم از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمود: همانا علی و ائمه علیهم السلام بعد از او فرزندان من هستند و از میان آنها امتی قیام می کند که مهدی علیه السلام جزو آنهاست.(۱)

و از امام صادق علیه السلام در شرح آیه «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»(۲) [و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است] آمده است که فرمود: منظور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. مرحوم علّامه مجلسی در بحارالأنوار می گوید با این تأویل مراد از أمّت، ائمه علیهم السلام می باشد و گفته شده است که مخاطب آیه ایشان هستند که شیعیان شان نیز بر سبیل آنها می باشند.

مؤلف می گوید: معنای نخست هر چند که ظاهرتر است اما معنای دوم نیز با معنای لغوی أمّت که ذکر کردم موافق و هماهنگ است و موید آن روایت امام صادق علیه السلام است که در باره آیه «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»(۳) [و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد] فرمود: یعنی بر مذهب و امری واحد. و

۱- [۱] - احتجاج، ص ۶۴.

۲- [۲] - انبیاء/۹۲.

۳- [۳] - نحل/۹۳.

همین گونه است آیه «وَإِنَّ هَـٰذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِـدَةً» و ذیـل کلمه رسـول می آیـد که امّت در برخی آیـات به مردم زمـان ائمه اطلاق شده است که بیشتر این تأویلات انشاء الله در جای خود خواهد آمد.

الإمـام: معنای لغوی و عرفی آن در شـرح کلمه أمه گفته شـد. این کلمه در قرآن بسـیار آمـده است از جمله در سوره یس آیه «إمام مُبِینٍ»(۱) و در سوره تنزیل «أئِمَه یَهدُون»(۲) و در سوره توبه «أَئِمَّةَ الْکُفْرِ»(۳) و در سوره قصص«أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»(۴)

در تفسـیر قمی از امام علی علیه السـلام نقل شده است که فرمود: به خدا سوگند من امام مبین هستم که حق را از باطل آشکار می سازم. و در معانی الأخبار از امام باقر علیه السـلام نقل شده که به نقل از پدرانش از امام حسین علیه السلام فرمود: هنگامی که آیه «وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ»(۵) [و هر چیزی را در کارنـامه ای روشـن برشـمرده ایـم] نـازل شـد، گروهی از اصـحاب از جمله ابوبکر و عمر از پیامبر صـلی الله علیه و آله پرسیدند، آیا منظور تورات است؟ فرمود: خیر، پرسیدند آیا منظور انجیل است؟ فرمود: خیر، در این حال امام علی علیه السـلام وارد شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امام مبین این شخص است که خداوند علم هر چیزی را در او قرار داده است.

در خطبه لؤلؤه در وصف بنی امیه و بنی عبـاس از امـام علی علیه السـلام چنین روایت شـده است که: آنها امامان کفر و خلفای باطـل هسـتند. و طلحه بن زیـد از امام صادق علیه السـلام روایت می کنـد که فرمود: امامانی که در قرآن آمـده دو دسـته انـد: امامان عدل و امامان جور.

خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»(۶) [برخی از آنان را

۱- [۱] - یس/۱۲.

۲- [۲] - انبیاء/۷۳.

۳- [۳] - توبه/۱۲.

۴- [۴] - قصص/۴۱.

۵- [۵] - یس/۱۲.

۶- [۶] - سجده/۲۴.

پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هـدایت می کردنـد] به امر ما نه به امر مردم و می فرماید «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»(۱) [و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خواننـد گردانیـدیم] یعنی امر خود را مقـدّم بر امر خـدا می کننـد و بر خلاف آن چه در قرآن آمده، بنا بر هوای خویش حکم می کنند.

ابوبصـیر می گویـد، امـام صادق علیه السـلام فرمود: همیشه در دنیا یک امام صالـح و یک امام فاجر وجود دارد، امام نیک آن است که خداونـد در بـاره آن فرمـود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و أمـا امـام فـاجر آن است که در بـاره آن فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ» و از امـام علی علیه السـلام نقـل شـده که فرمـود: پیشوایـان قریش، نیـک و فاجرشـان هر دو امامنـد. سـپس این دو آیه را تلاوت کرد. و در صـحیح ترمذی و ابو داوود و.....از پیامبر روایت شده که فرمودند: بر امّت خود از ائمه گمراه کننـده می ترسم. و ذیل کلمه مستضـعفین و فجور و... خواهـد آمـد که منظور از امام ممدوح در قرآن، امام علی علیه السـلام و ذریّه ایشـان می باشـد و منظور از ائمه دیگر همـان گونه که بیـان شـد، دشـمنان ایشان هسـتند و ذیل کلمه ائمه، تأویـل امّت به ائمه گـذشت و حتی در برخی جاهـا امّت ائمه قرائت شـده است. همـان طور که در آیه امّت وسط و... انشاء الله بیان خواهد شد.

الأنام: در سوره أنام آمده است و معنای تأویلی وتنزیلی آن مردم می باشد.

الأیامی: جمع أیّم مشدد یاء، و به معنای کسـی است که همسر نداشته باشد چه مرد باشد، چه زن. این کلمه در سوره نور آمده است و می توان از تأویل آن چه برای زوج و نکاح آمده است برای تأویل آن استفاده کرد.

الأذن: درروایات متعـددی آمـده، ائمه علیهم السـلام گوش های خداونـد هسـتند. از جمله روایتی که سـلیم بن قیس هلالی در کتابش از مقداد نقل می کند که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام گوش شنوای خداوند است. شاید وجه این تأویل آن باشد که چون امام علیه السـلام از سوی خداوند وسیله اجابت دعاها و شـنیدن سـخنان و برآورده شدن حاجات قرار داده شده، پس گویی که او به منزله

ص:۲۳۳

۱- [۱] - قصص/۴۱.

گوش خداوند می باشد و دیگر ائمه نیز به این خاطر که در این خصیصه با امام علی علیه السلام مشترک هستند چنین حکمی دارند.

و ممکن است که مقصود درک کمالات و انواع گفتگوها باشد همان گونه که در معانی الأخبار و...از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: من گوش شنوایی (اذن واعیه) هستم که خداوند فرمود «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»(۱) [و گوش های شنوا آن را نگاه دارد].

و در کنزالفوائد کراجکی آمده است که محمد بن عباس سی حدیث از عام و خاص روایت کرده مبنی بر این که گوش شنوا گوش علی علیه السلام است که هیچ یک از مطالبی را که پیامبر صلی الله علیه و آله شنید هرگز فراموش نکرد.

و در زیارت امام علی علیه السلام که صفوان از امام صادق علیه السلام روایت کرده آمده است: علی گوش خداست و در برخی زیارات حضرت نیز گفته شده: شهادت می دهم که تو گوش شنوای خداوندی که معارف علوی را فرا گرفت. پس توجه داشته باش که گوش غیر فراگیر و غیر شنوا و سنگین را به ائمه ظلم یا گوش های آنها تأویل کرد و در ذیل کلمه الرأی بیان خواهد شد که قلب انسان دو گوش دارد.

و بدان که در روایات بسیاری که برخی در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است، ایشان فرمود: خداوند ایمان را بر اعضا و جوارح بنی آدم واجب و تقسیم کرد و اعمالی را که هر عضو بایست انجام دهد بیان فرمود و روشن است که قبول ولایت، اصل ایمان است و در نتیجه گوش های مطیع و ممدوح گوش هایی هستند که ولایت را بپذیرند و تلاش کنند تا خیر را بشنوند و به شر گوش قرار ندهند همچون گوش های انبیا و اوصیا و مؤمنان که حال گوش های مخالف نیز از این فهمیده می شود.

الإذن و من أذن له: عیّاشی در باره آیه «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ»(۲) [مگر کسی را

ص:۲۳۴

۱- [۱] - حاقه/۱۲.

۲- [۲] - طه/۱۰۹.

که (خـدای) رحمان اجازه دهـد] از امام صادق نقل می کنـد که: به خـدا سوگند ما کسانی هستیم که خداوند فردای قیامت به آنهـا اذن داده اسـت. و پر واضـح است که مقصـود از اذن دادن، اجـازه شـفاعت شـیعیان می باشـد و همچنین است هر آن چه خداوند بدیشان اذن داده است. همان گونه که می فرماید: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»(۱) [و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهـد داد تا خرسـند گردی] و همان طور که خواهیم دید، چنین در روایات آمده است که در روز قیامت هیچ کس حق شفاعت ندارد.

و همچنین در دنیا در اموری بـدیشان اجازه داده شـده که چنین اذنی به هیـچ کس داده نشده است، از جمله معجزات و آن چه که در باره تفویض در قسـمت تذییل بیان کردیم. پس بدین نکته توجه داشته باش و از جاهایی که می توان این تأویل را بنا بر تناسب در آن جاری ساخت غافل مشو. و همچنین به این مسأله عنایت داشته باش که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السـلام در باره آیه «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ»(۲) [و هیـچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد] نقل می کنـد که ایشان فرمودند: این به معنای تحریم ایمان آوردن آنها نیست بلکه بدین معناست که آنها جز با إذن الهی نمی تواننـد ایمان بیاورنـد و إذن خداونـد، امر کردن نفس به ایمان آوردن است تا زمانی که مکلّف و متعبد باشد و نیز وادار کردن نفس به ایمـان، هنگـام از بین رفتن تکلیف و تعبـد از نفس است... الـخ، که در آنجـا به این معنا اشاره کردیم با این که ارتباط کاملی با موضوع ما ندارد ولی ذکر آن در اینجا فوایدی دارد که بعد از این مشخص می شود. پس غافل مشو.

الأـذان و المـؤذن: در لغت به معنـای نـدا و اعلاـم می باشـد و در سـوره هـای تـوبه «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكبر»(۳) [و [این آیات] اعلامی است

ص:۲۳۵

۱- [۱] - ضحی/۵.

۲- [۲] - یونس/۱۰۰.

۳- [۳] - توبه/۳.

از جانب خـدا و پیامبرش به مردم در روز حـج اکبر] و اعراف «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ»(۱) [آری پس آواز دهنـده ای میان آنان آواز درمی دهـد] آمـده است که «بینهم» در آیه دوم به معنای بین اهل بهشت و آتش «أَن لَّعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ»(۲) [که لعنت خدا بر ستمکاران باد] می باشد.

در روایـات متعـدّدی آمـده است که مؤذن و اذان امـام علی علیه السـلام می باشـند که در معـانی الاخبـار و...از امـام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند من در قرآن با نام های متفاوتی آمده ام که از جمله فرمودند: من در دنیا و آخرت مؤذن هسـتم و سـخن خداونـد سـبحان که می فرمایـد «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ» آن مؤذن من هسـتم و منظور از أذان در آیه «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ» نیز من می بـاشم. علاّمه مجلسـی می گویـد: شایـد مراد از اذان، مؤذن باشـد چرا که مصـدر می توانـد به معنای اسم فاعل باشـد و یا این که منظور این است که موذن آن اذان علی علیه السـلام است چرا که در موسم حج او بود که ندای برائت سـر می داد پس شاید مراد امام در حدیثی که فرمود: در دنیا و آخرت من مؤذن هسـتم، همین باشد که در آیه سوره حـج نیز بدان اشاره شده است و روایت امام صادق علیه السـلام نیز مؤید آن می باشد، آنجا که می فرماید: علی علیه السـلام مؤذن می باشـد که در روز قیامت اذانی می گویـد که تمام مخلوقات می شـنوند. در سوره حج بیان خواهد شد که می توان اذان روز حـج اکبر را به دعوت حضـرت حجّت علیه السـلام در هنگام خروجش تأویل کرد و این بطن معنا می باشـد و با ظـاهر آن منافاتی نـدارد، چرا که همگی آنها نفس واحـده ای هسـتند و حضـرت قائم علیه السـلام از امام علی علیه السـلام می باشد. و از امام علی علیه السـلام روایت شده است که: دعوت قائم علیه السـلام به سوی خود، جز با دعوتش به سوی علی علیه السلام صورت نمی پذیرد. پس دعوت او در حکم دعوت علی علیه السلام می باشد.

۱- [۱] - اعراف/۴۴.

۲- [۲] - اعراف/۴۴ .

الآسن: گفته می شود أسن الماء، یعنی کدر و بدبو شد. که در آیه «أَنْهَارٌ مِّن مَّاء غَيْرِ آسِنٍ»(۱)[نهرهایی از آب صاف و خالص که بد بو نشده است] سوره قتال به کار رفته است و ذیل «أنهار» خواهیم دید که منظور از «ماء غیر آسن» یعنی آب غیر کدر علی علیه السلام می باشد. بر این اساس واضح است که امکان تأویل آب های مذموم و نکوهیده همچون أجاج و حمیم و... به دشمنان اهل بیت وجود دارد. همان گونه که در شرح أجاج گفته شد و در ذیل ماء نیز بدان اشاره خواهد شد.

الآمن و الآمنه و الأمن: مفرد است و جمع آن آمنین و هر آن چه بیانگر این معنا باشد مثل أمین. در قاموس آمده که أمن و آمن بر وزن صاحب مخالف خوف می باشد و أمن (بر وزن فرح) أمنا و أماناً و آمنه، فهو آمن و أمین. و در کتاب نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: همانا اهل بیت من امان شما هستند، پس آنها را دوست داشته باشید.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده که: ائمه علیهم السلام امنای خداوندند و آنها امنیتی هستند برای کسانی که به آنها پناه آورند و تمسّک جویند.

و در امالی شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام آمده که فرمودند: خداوند باری تعالی ما را در روی زمین برای اهل زمین امان قرار داد پس مادامی که در میان آنها هستیم در امان هستند. و روایاتی که بیانگر چنین مقامی برای ایشان در دنیا و آخرت می باشد، فراوان است و حتی از آن چه ذیل «ولیجه» و «ایمان» بیان خواهد شد دانسته می شود که اطلاق لفظ مؤمنین بر ائمه علیهم السلام در برخی آیات بدین معناست که آنها از سوی خداوند اعطا کننده امان می باشند و خداوند امان شان را جایز دانسته است.

بنابراین می توان لفظ أمان و أمن و آن چه بدین معنا در قرآن آمده است را به رهایی از عذاب و دیگر مهالک دنیوی و اخروی که ائمه علیهم السلام از محبان شان دفع می کنند تأویل کرد. همان طور که در تأویل به ایشان و شیعیانشان آمده است و

ص:۲۳۷

۱- [۱] - محمد/۱۵.

این دالّ بر این است که شیعیان ایشان در حالات مختلفی در امان می باشند:

اولاً: از این لحاظ که ایشان از عذاب آخرت در امان هستند، همان طور که در برخی روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: آگاه باشید که در روز قیامت علی علیه السلام و شیعیانش در امان می باشند» که روایت دیگری در ذیل بیت خواهد آمد.

و در کنزالفوائد و تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از ابن عباس و دیگران، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: آگاه باشید که در روز قیامت شیعیان علی علیه السلام می گویند ما علوی هستیم، پس ملائکه می گویند که شما در امانید و هیچ ترس و حزنی بر شما نخواهد بود.

ثانیاً: از این لحاظ که ایشان در دنیا پیش از قیام قائم علیه السلام به برکت وجود علوم ائمه علیهم السلام از لغزش و ضلالت و شک در دین در امان می باشند. همان گونه که در ذیل القری، آمنین در آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»(۱)[شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل رفت و آمد کنید] به در امان بودن از شک و ضلالت و لغزش تأویل می شود، چرا که ایشان علوم خود را از معادن آن که امر به گرفتن از آن شده اند، گرفته اند.

ثالثاً: از این لحاظ که ایشان از شر اشرار هنگام قیام قائم در امان هستند همان گونه که ذیل القری از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که ایشان در تأویل آیه سیر که در همانجا ذکر شده است می فرماید: مقصود این است که سیر شیعه در زمان قائم به صورت أمن می باشد. در ذیل کلمه بعد (الأمانه) آمده است که امین در قرآن به معنای آمنین می باشد و آن چه در تأویل آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»(۲) [و هر که در آن درآید در امان است] ذیل کلمه بیت آمده نیز موید این می باشد.

الأمانه: در قاموس، أمانه و آمنه به معنای مخالف خیانت آمده است و این که أمین به معنای قوی و مؤتمن می باشد. و همچنین گفته شده، هو أمین یعنی او مورد

۱- [۱] - سبأ/۱۸.

۲- [۲] - آل عمران/۹۷.

اعتماد می باشد و در مصباح نیز به ودیعه امانت گفته شده است. و در برخی زیارات و روایات بسیاری ـ که پاره ای از آنها در گفتار های پیشین آورده شد ـ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام امنای خداوند هستند و تک تک آنها امین خدا در زمین بر خلایق، دین، قرآن، وحی و علم خداوند می باشند و شکی نیست که بنابر اقتضای منصب خلافت و امامت، ایشان بر تمام امور امین می باشند.

به همین خاطر است که در تفسیر فرات بن ابراهیم و... آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها حتی در زمان بیماری شان تکرار کردند که: علی علیه السلام امین من بر امتم می باشد. و در بعضی روایات آمده: من و این (یعنی علی علیه السلام) امین این امت و پدران و نگهبانانشان هستیم.

و در اصول کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمود: همانا امام علیه السلام امین خدا در میان خلقش می باشد.

و مؤید این مطلب، حدیث امام صادق علیه السلام در تفسیر فرات بن ابراهیم است که فرمود: خداوند ائمه را امانت داران سرّ خویش قرار داد. و در برخی روایات آمده: خداوند امر خلایق را نزد شما به امانت گذاشت. و در توضیح بلد در سوره تین شواهدی دالّ بر تأویل البلد الأمین به پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین ائمه علیهم السلام بیان خواهد شد که می تواند بر درستی دو معنایی که برای امین در آنجا ذکر کردیم و در آمن نیز بدان اشاره شد، دلالت کند؛ چرا که هر یک از ائمه برای کسانی که به ایشان پناه می برند امن می باشند و در تمامی امور نیز همان طور که قبلاً بیان کردیم، محل امن می باشند. و تأویل مقام امین که در سوره دخان و... آمده نیز چنین می باشد، یعنی به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان و امثالهم تأویل شده است که البته ممکن است در برخی آیات، تنها یکی از معانی مدّ نظر باشد. اما امانت در تمامی مواردی که تناسب دارد، به ایشان و ولایت و امامت آنان تأویل شده است. و در برخی روایات آمده که امامت همان امانت به ودیعه گذاشته شده می باشد که خداوند آن را نزد اولیای مؤمن خویش به امانت سپرده است. و در بعضی زیارت ها چنین آمده که: شهادت می دهم که شما امانت محفوظ می باشید. و پر واضح است که مقصود، وجوب مراعات و دوستی و اطاعت از ایشان و ترک هر

آن چه نمی پسندند، می باشد که به طور مثال در حدیث ثقلین که میان عام و خاص شهرت دارد آمده است. و در برخی روایات نیز چنین آمده است که: شما امانت های نبوّت هستید. یعنی امانتی هستید از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله.

و در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت شده که: ما آن امانتی هستیم که بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه گردید. مؤلف می گوید: شاید مقصود حضرت، ولایت ائمه علیهم السلام باشد. همان گونه که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست آمد، مطالبی دالّ بر این گذشت که امانتی که بر مخلوقات عرضه گردید، امانت علی علیه السلام و ولایت آن حضرت بود که در ذیل انسان نیز مطالبی که به صراحت دالّ بر این مسأله بود بیان گردید که در تفسیر آیه نیز ذکر خواهد شد.

در تفسیر فرات به نقل از شعبی در باره «إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا(۱)» [در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می دهد. خدا شنوای بیناست] آمده که: به این مسأله اعتقاد دارم و از کسی جز خدا نمی ترسم و می گویم که منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. و در کتاب سعد السعود آمده که در تفسیر امام باقر علیه السلام در باره این آیه دیدم که ایشان فرموده اند: این آیه پیرامون ولایت است که بایست به خاندان محمّد صلی الله علیه و آله واگذار شود.

و در روایات متعدّدی آمده که مقصود از این امانت امر خداوند است مبنی بر این که امام اول آن (امانت) را به امام بعد از خود برساند.

مؤلف می گوید: ذیل واژه خیانه بیان خواهد شد که هر انسانی امانتدار فرائضی است که خداوند بر او واجب ساخته است و شکی نیست که اصل فرائض و بزرگ ترین آنها ولایت و امامت ائمه علیهم السلام می باشد، لذا این آیه و بسیاری آیات دیگر که در بر دارنده معانی ای از این قبیل هستند _ همچون آمن، والذین آمنوا.... _ بدان تأویل می گردد. اما ایمان در لغت به معنی تصدیق و اذعان است و در شرع نیز نسبت به توحید، نبوّت و امامت چنین معنایی دارد و از آنجا که ایمان بدون امامت سودی نمی بخشد، بنابراین امامت متمّم توحید و نبوّت به شمار می رود و

۱- [۱] - نساء/۵۸.

ایمان جز بـدان کامل، و حتی می توان گفت تحقّق نمی پذیرد. و در فصل دوم گفتار نخست بیان کردیم که در روایات بسـیار و متواتری ایمان به ولایت و امامت و به حقّ پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل شده است، که بسیاری از این روایات در باب های گفتارها و به ویژه در باب دوم فصل دوم گفتار نخست و همچنین باب سوم فصل اول از همان گفتار بیان گردید.

اما این که در برخی روایـات همچون روایت مفضل در باب چهارم فصل اول و روایت قمی از امام صادق علیه السـلام در باره آیه «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ»(۱) [ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید] آمده که فرمود منظور از ایمان، امام علی علیه السلام است و این که فرات بن ابراهیم نیز در تفسـیرش از ابن عباس نقل می کند که: امام علی علیه السلام در قرآن نام هایی دارد که مردم آن را نمی شناسـند و از این جمله، ایمان در آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ(۲)» [و هر کس در ایمان خود شک کنـد قطعا عملش تباه شده است] می باشد که ایمان به امام و به علی علیه السـلام تأویل شده است و به همان صورتی است که بارهـا اشـاره کردیم یعنی مقصود، ولاـیت امـام علی علیه السـلام می باشـد، همـان گونه که در آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَان» [و هر کس در ایمان خود شک کنـد] در سوره مائـده نیز ایمان به ولایت امام علی علیه السـلام تأویل شـده و در هیـچ یک از آیات، هیـچ منافاتی میان این دو تأویل وجود نـدارد. اما در باره مؤمن و هر آن چه بیانگر این معنا باشـد باید گفت که همان گونه که در تأویل ایمان آمد، روایات بسـیاری وجود دارد که به صراحت من آمن را به ولایت و امامت تأویل می کند، از جمله این که در مناقب ابن شهرآشوب از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَلِيَعْلَمَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ»(۳) [و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده اند معلوم بدارد] فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام.

۱- [۱] - حجرات/۷.

۲- [۲] - مائده/ ۵.

۳- [۳] - آل عمران/ ۱۴۰.

و در کنایه از امام علی علیه السلام نقل شده که در باره آیه «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»(۱) [کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند] فرمودند: یعنی به ولایت امام علی ایمان آوردند و ولایت شان به علی را با ولایت فلان و فلان و فلان در نیامیختند چرا که این تلبس به ظلم می باشد. و در کتاب صدوق از امام باقر علیه السلام آورده شده که فرمود: همانا گروهی از امّت رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان ولایت علی علیه السلام را در ظاهر و نه در باطن پذیرفتند، پس خداوند سبحان این آیه را نازل فرمود که «الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»(۲) [آنان که با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آن که دل هایشان ایمان نیاورده بود].

روایات از این دست بسیار است. از جمله امام عسکری علیه السلام آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید] را به توحید خدا و نبوّت محمّد و امامت علی تفسیر کردند که این با آن چه پیش از این ذکر کردیم منافاتی که ندارد هیچ بلکه موید آن نیز می باشد، زیرا پر واضح است که ایمان به ولایت، بسته به ایمان به خدا و رسولش می باشد و از همین رو جز بدان کامل نمی گردد و به همین خاطر است که آیه سوره نساء که می فرماید «وَيقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً»(۳) [ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند میان این (دو) راهی برای خود اختیار کنند] تأویل به مخالفان آن شده است، چرا که آنها به نبی صلی الله علیه و آله ایمان آوردند اما ولایت و امامت علی علیه السلام را کافر شدند که انشاءالله حدیثی ذیل تأویل آیه بیان خواهد شد. از سوی دیگر بسیاری از روایات نیز در تأویل مؤمن و مترادفات آن به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل شده است که این نیز خود دالّ بر تأویل ایمان است به آن چه متذکر شدیم. اما تأویل آن به شیعه نیز همان گونه که بیش از این

۱- [۱] - أنعام/۸۲.

۲- [۲] - مائده/۴۱.

۳- [۳] - نساء/۱۵۰.

گفته شده واضح و روشن می باشد.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مؤمن دوگونه است، مؤمنی که به عهد خداوند عزّ و جل ایمان آورد و به شروطی که برای آن شرط کرده است عمل نماید که آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»(۱) [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] بیانگر آن می باشد. البته در روایت دیگری آمده: به همراه پیامبران، شهدا و صالحان است و اوست که اهوال دنیا و آخرت گزندی به او نمی رساند و او از زمره کسانی است که شفاعت می کند و برای او شفاعت نمی شود. و دسته دوم مؤمنان همچون نهالی می باشند که گاهی کج و گاهی مستقیم می گردد و در روایتی دیگر آمده است که او چون نهالی می باشد که باد به هر سو بخواهد او را نمی تواند ببرد و این از دسته کسانی است که برایش شفاعت می شود و بر سبیل خیر می باشد.(۲)

اخبار وارده در خصوص تفاوت درجات ایمان و مراتب مؤمنین که تا حدود ده رتبه شمرده شده است، در بخش کفر و ایمان اصول کافی آمده است که ما نیز انشاء الله در لابه لای این کتاب به آنها اشاره می کنیم، اما نسبت به امام علی و ائمه علیهم السلام از آنجا که اصل و کامل ترین مؤمنان می باشند در توحید شیخ صدوق همان گونه که در باب دوم فصل اول گفتار نخست نیز آمد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هیچ آیه ای از آیات قرآن با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» شروع نمی شود مگر این که علی بن ابی طالب امیر و فرمانده و شریف و نخستین آنها می باشد.

دراینجا به ذکر پاره ای از این روایات برای صاحبان اندیشه می پردازیم:

در تفسیر عیاشی به نقل از فضیل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ»(۳) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که

۱- [۱] - احزاب/۲۳.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی ج۱ ،ص ۳۵۷ ،ح۱۴۲.

۳- [۳] - مائده/۵۵.

ایمان آورده اند] روایت شده که: آنها ائمه علیهم السلام می باشند.(۱) و همچنین از حضرت به نقل از زراره نیز در باب ششم فصل اول از این گفتار سوم روایت شده است و همچنین روایات دیگری مثل این روایت در تفسیر این آیه در سوره مائده ذکر خواهد شد و درست این است که مراد از «الَّذِینَ آمَنُوا» در آیه مذکور و امثال آن، فقط امامت می باشد نه شیعه.

در اصول کافی در باره آیه «فَسَیَرَى اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»(۲) [به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست] از امام صادق روایت شده که فرمود: امام علی علیه السلام فرمودند: منظور ما هستیم(۳) و ذیل کلمه (ایذاء) روایاتی دالّ بر تأویل مؤمنین به علی و فاطمه علیهما السلام خواهد آمد.

در مناقب ابن شهر آشوب در باره آیه داستان نوح «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»(۴) [پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای] آمده که سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که: قبر علی علیه السلام به همراه نوح در کشتی بود. پس هنگامی که خارج شد، قبر ایشان را خارج کوفه رها کرد و با جمله (المؤمنین و المؤمنات) برای ایشان و فاطمه طلب مغفرت کرد.(۵)

و در شرح ولیجه مطالبی بیان خواهد شد دالّ بر این که مؤمنین در برخی آیات به ائمه علیهم السلام تأویل شده است اما بدین معنا که ایشان از طرف خداوند امان می دهند و خداوند امان آنها را مجاز شمرده است که بر این اساس، مؤمن از أمن مشتق شده است همان گونه که از ایمان مشتق می شود.

در کنزالفوائد و... از امام صادق و گروهی از علمای أهل سنت آمده است که

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۳۵۷، ح ۱۴۲.

۲- [۲] - توبه/۱۰۵ .

۳- [۳] - کافی، ج۱، ص ۲۷۷، باب ۲۹، ح ۴.

۴- [۴] - نوح/۲۸.

۵- [۵] - مناقب، ج ۳ ،ص ۳۵۴.

ایشان در باره آیه «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ»(۱) [همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید] فرمودند، مقصود علی علیه السلام می باشد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند] روایت شده که فرمودند: یعنی امیرالمؤمنین و اصحابش. و در مناقب از کتاب اسباب نزول واحدی نقل شده که «وَ مَنْ یَتولّ الله و رَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ»(۲) [و هر که دوستی کند با خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند] یعنی علی علیه السلام را.(۳) گاهی نیز لازم است که در برخی موارد «الَّذِینَ آمَنُوا» را بنابر اقتضا بر عده معدودی از مؤمنان آن زمان اطلاق کنیم، همان گونه که در لابه لای کتاب بیان خواهد شد.

حتی در پاره ای موارد بایست که آن را بر تمامی کسانی که علی الظاهر اقرار به ایمان کردند ولو در باطن هم منافق بودند تأویل کرد، همچون آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» و از جمله روایاتی که دالّ بر این مورد أخیر می باشند روایتی است از طیار در کتاب روضه که می گوید: از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» در جایی که مؤمنان را خطاب قرار نمی دهد پرسیدم که آیا منافقین را نیز شامل می شود؟ فرمود: آری، منافقین، گمراهان و هر آن کس که علی الظاهر دعوت را پذیرفته است نیز داخل در آن می شود. بنابراین بایست که هر آیه را بنا بر تناسب تفسیر کرد.

الآلهه: تألّه در لغت به معنای تعبّد است و إله به معنای معبود، مطاع و پناه می باشد که جمع آن آلهه می گردد. الله اسم ذات است و اصل آن بنابر تفصیلی که مفسّران بیان می دارند الإله بوده است. در تفسیر امام عسکری علیه السلام در باره آیه «وَإِلَـهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»(۴) آمده که یعنی: خداوند شما که محمد و علی(صلوات الله

ص:۲۴۵

۱- [۱] - انفال/۶۲.

۲- [۲] - مائده/۵۶.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳ ،ص ۸.

۴- [۴] - بقره/۱۶۲.

علیهما) را با فضیلت اکرام کرد و خاندان آن دو را فضیلت خلافت بخشید و شیعیان شان را با روح و ریحان و کرامت و رضوان برتری داد.

در باب هفتم فصل پیش روایاتی مبنی بر تأویل إله به امام و آلهه به امامان ضلالت آمده است و همین طور تأویل کلمه جلاله به امام بر حق ذکر شد که در همان جا وجه جواز آن را نیز بیان کردیم و این که تأویل آن بدین معنا اشکالی ندارد.

الأب: ذیل کلمات الأخ و الوالدین خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران این امّت هستند و در سوره احزاب در شرح آیه «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»(۱) [و همسرانش مادران ایشانند] نیز خواهیم دید که در قرآن اهل بیت آمده که«وَ هُوَ أب لَكُم» یعنی او پدر شماست. که آن چه در اواخر فصل دوم گفتار دوم یعنی حدیث عمر با غلام در باره آیه «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند] آوردیم موید این مطلب می باشد و همچنین ذیل الابن مطالبی خواهد آمد دالّ بر این که مراد از فرزندان انبیا ائمه علیهم السلام و حتی شیعیان شان می باشند و ایشان پدران آنها می باشند و از این مسأله و آن چه ذیل الأخ خواهد آمد فهمیده می شود که شیطان پدر کفّار و مخالفان می باشند و حتی اطلاق لفظ آن بر رؤسای آنها نیز صادق است. بر این اساس می توان أب و آباء را بر آن چه تناسب دارد تأویل کرد و آن چه موید این مسأله است این است که در برخی زیارات امیرالمؤمنین آمده است: برای مؤمنان پدری مهربان بودی.

در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: امام پدر مهربان است. و در آخر باب پنجم فصل دوم گفتار نخست حدیثی از کمال الدین ذکر شد که به صراحت بیان داشت که پیامبر و علی علیه السلام پدران این امّت هستند.

۱- [۱] - احزاب/۶.

الإيتاء و ما أتی به: و کلمات قرآنی بسیاری که مشتمل بر این دو می باشند: گفته می شود: أتاه: نزد او آمد و آتاه: به او عطا کرد. بدان از آن چه که در فصول مقدّمات پیش مخصوصاً باب چهارم فصل دوم گفتار نخست آمد و از آن چه در ترجمه کلمات خواهد آمد روشن می گردد که عمده آن چه انبیا آوردند و خداوند عزّ و جل به ایشان و سایر اهل خیر، پس از توحید عطا فرمود، ولایت و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد و بر این اساس می توان موارد مناسب این کلمات را به امر ولایت و آن چه بدان برمی گردد تأویل کرد و همچنین می توان آن کلماتی را که به اهل شر و دشمنان دین بر می گردد، در جای مناسب به ترک ولایت تأویل کرد که آن چه ذیل کلمه فرح خواهد آمد، صریحاً موید آن می باشد.

و در شرح کلمات «الکِتاب و عِلم» خواهیم دید که امکان تأویل آن به دارندگان علم و کتاب وجود دارد همان طور که ذیل واژه زکاه می بینیم که می توان آن را به پرداخت زکات تأویل کرد.

الأخ و الإخوان: گفته شده أخ در قرآن گاهی بر فردی از یک قوم اطلاق می شود بدون آن که از نظر دینی برادر آنها باشد. در تفسیر عیّاشی از امام سجاد علیه السلام آمده است که چون به ایشان گفتند که جدّت گفته است که: برادران مان بر ما ظلم روا داشتند پس به خاطر ظلم شان با آنها پیکار کردیم، امام فرمود: وای بر تو. آیا قرآن نخوانده ای که می فرماید: «وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا»(۱) [و به سوی عاد برادرشان هود را (فرستادیم)] «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»(۲) [و به سوی (مردم) مدین برادرشان شعیب را (فرستادیم)] «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»(۳) [و به سوی (قوم) ثمود صالح برادرشان را (فرستادیم)] پس اینها نیز مانند آنها هستند که تنها از نظر قومی برادر بودند نه از نظر دینی!

۱- [۱] - اعراف/۶۵.

۲- [۲] - اعراف/۸۵.

۳- [۳] - هود/۶۱.

و همچنین در اصول کـافی از امـام رضا علیه السـلام روایت شـده که فرمودنـد: امام برادری مهربان است. و همچنین در روایت دیگری آورده است که: مؤمن برادر مؤمن است چرا که پدر و مادرشان منتسب به پیامبر و وصّیِ او هسـتند که پدران این امّت محسوب می شوند و بدین خاطر که همگی از گِل بهشت آفریده شده اند.

و همچنین همـان گونه که پیش از این نیز اشاره شـد، ذیل أتباع خواهیم دیـد که هر کس از پیامبر و ائمه پیروی کنـد و آنها را دوست بـدارد از ایشـان به شـمار می رود. و در برخی روایـات ـ ماننـد کتاب کافی ـ آمـده که: همانا گِل قلب مؤمن از باقی مانده گِل آنها می باشد و به همین خاطر است که قلوب شیعیان به ایشان اشتیاق دارند.

و ذیل نعیم خواهـد آمـد که خداونـد به وسـیله نعمت خویش که اهل بیت و ولایت آنها می باشد، بندگان را پس از آن که با هم دشـمن بودند برادران یکدیگر قرار داد، و ذیل ضعفا نیز آمده است که مؤمن برادر دینی مؤمن است و نسبت به یکدیگر از مادر مهربان تر هستند و همچنین کافر و برادران شیطان دشمنان ائمه علیهم السلام هستند و برادران یکدیگر، چرا که همگی از گل سجین خلق شده اند و از یکدیگر تبعیت می کنند و فرمان شیطان می برند، همچنین در روایات آمده که هر کس قومی را دوست بـدارد از آنـان به حساب می آیـد هر چنـد که از نژاد آنان نباشـد. علت دیگر برادری آنها این است که همگی از نطفه شیطان می باشـند همان گونه که خداوند می فرماید: «وَشَارِكْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ وَعِدْهُمْ»(۱) [در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شـیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد] و روایاتی که بیانگر شـریک شـیطان بودن آنهاست بسیار می باشد که در این باب روایت صـریحی ذیل سیر خواهد آمد و به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر آن گونه که از امـام بـاقر علیه السـلام در احتجـاج آمـده است، فرمود: آگاه باشـید که همانا دشـمنان علی برادران شـیطانند که برخی به برخی سـخنان زیبـا می گوینـد. بنـابراین می توان أخ، إخوان، أخوات و أخت را که در قرآن آمـده است، در جـای منـاسب به دشمنان و یا اهل ایمان تأویل کرد.

۱- [۶۴] – اسراء/۶۴ .

الإیذاء: و مشتقات این کلمه در قرآن فراوان به کار رفته است همچون آیه«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»(۱).

اصل ایذا، رساندن مکروه و بدی است و لو اگر با زبان باشد که اسم آن اذیت می شود. از روایات بسیاری چنین برمی آید که مقصود از ایذا که در قرآن آمده، دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد، حال چه تحت عنوان اذیت مؤمنین آمده باشد که این بسیار واضح است، چون مؤمن حقیقی ایشان می باشند، و چه تحت عنوان اذیت خدا و رسولش آمده باشد که در حقیقت دشمنی با ائمه، آزار رساندن به آنهاست و آزردن پیامبر آزردن خداوند است که پیش از این مخصوصاً در باب ششم فصل پیش مطالبی دالّ بر این معنا بیان کردیم.

در کشف الغمه از مقاتل به نقل از ابن مردویه آمده که آیه «وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»(۲) [و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب (عمل زشتی) شده باشند آزار می رسانند] در باره دشمنان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نازل شده است و این که تعدادی از منافقین ایشان را آزار می دادند و بر آنها دروغ برمی بافتند.

و قمی در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» می گوید که این آیه در باره کسی نازل شده که حق علی و فاطمه را غصب کرد و به آزار فاطمه پرداخت، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس او را بیازارد مرا آزرده است و هر کس او را پس از مرگم بیازارد گویی که او را در زمان حیاتم آزرده است(۳).

در تفسیر فرات با سندی که به ائمه علیهم السلام برمی گردد آورده شده که ایشان فرمودند: ای کسانی که ایمان آوردید پیامبر را با آزار علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام میازارید آنگونه که موسی را آزردند که علّامه مجلسی می گوید: این هم امکان تنزیل را دارد و هم امکان تاویل اما دومی آشکارتر است.

۱- [۱] - احزاب/۵۷.

۲- [۲] - احزاب/۵۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی ج۲، ص ۱۷۰.

و در تفسیر ضحاک و همچنین مقاتل از ابن عباس در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» آمده که: این زمانی بود که منافقین گفتند، محمّد تنها چیزی که از ما می خواهد این است که اهل بیتش را عبادت کنیم.

و در تفسیر عیاشی(۱) در باره آیه «لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکُم بِالْمَنِّ وَالأذَی»(۲) [صدقه های خود را با منت و آزار، باطل مکنید] از امام باقر علیه السلام روایت شده که این آیه برای محمّد و آل او گفته شده است و این که آیه در شأن عثمان نازل شده و در مورد معاویه و پیروانش ساری و جاری می باشد. و در شرح آیه «فَالَّذِینَ هَاجَرُواْ»(۳) [پس کسانی که هجرت کرده اند] تا آنجا که می فرماید: «وَأُوذُواْ فِی سَبِیلِی»(۴) [در راه من آزار دیده اند] در سوره آل عمران خواهد آمد که تأویل آن ائمه علیهم السلام می باشند.

الأُسوه: به معنای پیشواست، گفته می شود تأسی به: یعنی از عمل او پیروی کرد و بدان اقتدا کرد، و در سوره احزاب «قَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(۵) [قطعا برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست] و در سوره ممتحنه:«قَدْ کَانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(۶) آمده است و پرواضح است که عمده آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله بدان مبعوث شد پس از وحی ولایت می باشد و ذیل کلمه شیعه آمده که ابراهیم علیه السلام از شیعیان علی علیه السلام می باشد که بر این اساس می توان تأسی در آیه را به تأسی جستن به امر ولایت تأویل کرد، مخصوصاً پس از این که قید اسوه حسنه آورده شده است که البته در ذیل حَسَنَه نیز چنین معنایی را خواهیم دید.

۱- [۱] - تفسیر عیاشی ج۱، ص۱۶۷.

۲- [۲] - بقره/۲۶۴.

۳- [۳] - آل عمران/۱۹۵.

۴- [۴] - آل عمران/۱۹۵ .

۵- [۵] - احزاب/۲۱ .

۶- [۶] - ممتحنه/۴.

الإیلاء: و آن چه به معنای آن است مثل «یؤلون»؛ اصل معنای ایلا سوگند خوردن می باشد و در سوگند ترک هم بستری با همسر رایج شده است که در ذیل حلف، قسم یمین مطالبی خواهد آمد که بیان کننده این معنا می باشد.

الآلاء: در لغت به معنای نعمت می باشد و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه و همچنین ولایت ایشان از بزرگترین نعمت های خداوند می باشد، آلاء و آلاء الله به ایشان و ولایت شان تأویل شده است. و در روایت ابویوسف بزّاز از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَاذْکُرُواْ آلاء اللّهِ»(۱) [پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید] چنین روایت شده که منظور از آلاء بزرگ ترین نعمت های خداوند متعال است که ولایت ما می باشد.

و در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»(۲) [پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید]، آمده که: خداوند باری تعالی فرمود: پس به کدامین دو نعمت کفر می ورزید به محمّد صلی الله علیه و آله یا به علی علیه السلام(۳)، و در روایات فراوانی آمده که ایشان آلاء الله هستند که برخی از این روایات ذیل کلمه «النعمه» آمده است.

الإماء و الأمه: می توان أمه را بنابر آن چه ذیل کلمه أسیر آمده برای مناسبت آشکاری که وجود دارد تأویل کرد.

الآنیه: همان گونه که در سوره دهر آمده، به معنای ظرف می باشد و چه بسا بتوان آن را به آن چه ذیل کأس و أکواب آمده تأویل کرد.

الآناء: در برخی آیات آناء اللیل آمده که مقصود ساعات شب می باشد و ذیل کلمه ساعه تأویل آن خواهد آمد.

المأوی: و آن چه بر آن دلالت می کند مانند أوی: مأوی در اصل به معنای منزل و مرجع می باشد و گفته شده: أوی الی المنزل و یأوی یعنی: بدان بازگشت و

۱- [۱] - اعراف/۶۹.

۲- [۲] - رحمن/۱۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج۱، ص ۳۲۲.

در آن ساکن شد و آواه إلیه یعنی: آن را به خود چسباند و افزود و آوانا یعنی: به مأوای خود بازگشتیم که هر دو حالت به صورت لازم و متعدّی به کار می روند و ذیل یتیم می بینیم که در آیه «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَی»(۱) [مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد] این گونه تأویل شده که: تو را تنها یافت و مردم را به واسطه تو پناه داد، و این بیانگر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت مأوای مؤمنین می باشد و بهشت نیز به وسیله ایشان مأوای آنان خواهد گشت و واضح است که ائمه نیز با اطاعت و ولایت شان که در حقیقت اطاعت خدا و رسولش می باشد در آخرت مأوای مؤمنان می باشند و از این رو ائمه جور و ضلالت نیز مأوای بی ایمانان می باشند و در روز قیامت آتش است که مأوای شان خواهد بود بنابراین مأوای مؤمن در دنیا پیامبر و ائمه علیهم السلام و در آخرت بهشت، و مأوای غیرمؤمن در دنیا آن امامان ضلالت و در آخرت آتش جهنم خواهد بود چرا که اگر شخصی در امور دنیوی و اخروی اش به شخصی مراجعه کند در حقیقت او مأوایش خواهد بود.

الآیه: روایات متواتر فراوانی در تأویل لفظ آیه، آیات و آیات الله آمده که منظور حجج و ائمه علیهم السلام می باشد. و شیخ کلینی بابی را برای این مطلب قرار داده است که بسیاری از این روایات پیش از این بیان شد و برخی نیز در لابه لای مطالب خواهد آمد. اما اصل آیه به معنای نشانه است و آیه قرآن آیه نامیده شده چرا که نشانه ای است برای جدا کردن کلامی از کلام دیگر یا بدین خاطر نامیده شده که نظام هر یک از آنها نشانه ای است از خداوند سبحان.

و در کتاب الغیبه از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان برای این تأویل به آیه «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»(۲) [و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم] استدلال می کند که مقصود از آیه حجّت می باشد. و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: امام علی علیه السلام می فرمود: برای خداوند عزّ و جل آیتی بزرگ تر از من نیست.

ص:۲۵۲

۱- [۱] - ضحی/۶.

۲- [۲] - مؤمنون/۵۰.

و از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَتَتْکَ آیَاتُنَا»(۱) [نشانه های ما بر تو آمد] و آیه «وَلَمْ یُؤْمِن بِآیَاتِ رَبِّهِ»(۲) [و به نشانه های پروردگارش نگرویده است] چنین روایت شده که مراد از آیات ائمه علیهم السلام می باشد یعنی به آنها ایمان نیاوردند و از ایشان پیروی نکردند. و ذیل کلمه (محکم) خواهد آمد که آیات محکمات به ائمه علیهم السلام تأویل می شوند و آیات متشابهات به آن سه نفر.

در امالی شیخ صدوق از حذیفه بن الیمان نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از آیه بهشت است و هادیان به سوی آن ائمه آل محمد علیهم السلام می باشند و شیخ علامه ما می گوید: بدین دلیل بر ائمه علیهم السلام آیات اطلاق شده که نشانه هایی آشکار برای عظمت، قدرت، علم، لطف و رحمت خداوند می باشند و نشانه هایی راهنما برای به دست آوردن بهشت. البته از برخی آیات که در خصوص حضرت قائم علیه السلام تاویل شده آمده که ایشان هر چند که داخل در ائمه علیهم السلام می باشند و تاویل آیات بر ایشان هم جاریست، اما چنان چه در کمال الدین از امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ»(۳) روایت شده مقصود از آیه: خروج قائم علیه السلام می باشد.

و در روایت ابن بکیر از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ»(۴) [چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه های پیشینیان است] آمده که فرمود: منظور تکذیب قائم علیه السلام از سوی آنها می باشد چرا که به ایشان می گویند ما تو را نمی شناسیم و تو از نسل فاطمه نیستی؛ همان طور که مشرکین به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند.

و آیه «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ»(۵) [روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید] به طلوع خورشید از سوی مغرب تأویل شده است همان

۱- [۱] - طه/۱۲۶.

۲- [۲] - طه/۱۲۷.

۳- [۳] - انعام/۱۵۸.

۴- [۴] - قلم/۱۵.

۵- [۵] - انعام/۱۵۸.

طور که در تفسیر امام علیه السلام نیز در آیه «الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ»(۱) [(آری) آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند] لفظ آیه به صیحه آسمانی ای تأویل شده که با نام قائم علیه السلام می باشد همان طور که در تفسیر قمی و... نیز از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است. و همین طور این که برخی الفاظ (آیات) به ولایت تأویل شده است که به طور مثال در اصول کافی از امام صادق در باره آیه «وَالَّذِینَ کَفَرواْ وَکَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا»(۲) [ولی کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند] روایت شده که یعنی به ولایت علی علیه السلام کافر شدند.

و همچنین در تفسیر قمی و... از امام صادق در باره آیه مورد اشاره روایت شده که یعنی: ولایت و حق علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام را کفران و تکذیب کردند. علاوه بر این روایات امام در خصوص تفسیر این آیات با آیات دال بر صدق محمد صلی الله علیه و آله در اوامر و نواهی و أخبار گذشتگان که آورده است و ابلاغ آن به بندگان خدا در خصوص ذکر برتری علی و ذریّه طیبین و بهترین های بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیز این چنین است.

همچنین در برخی آیات نازل شده در خصوص نبوتّ محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و ذریّه طاهرینش منافاتی با تأویل نخست وجود ندارد، چرا که اینها اموری منسوب به آنهاست و از آنها خارج نیست و مرجع مورد نظر ائمه علیهم السلام هستند و اشکالی ندارد که هر آیه ای با آن چه متناسب آن است تأویل گردد یا آن که در کلمه تأویلات ذکر شود و مرجع آن همان طور که بارها گفته شد، یک نفر باشد.

ص:۲۵۴

۱- [۲] - جاثیه/۱۱.

۲- [۳] - حج/۵۷.

البـدء: و هر چه شامـل آن می گردد. همچون «بـدأكم» و امثالهم: سـخن از آغاز آفرینش مخلوقات به دست خداونـد و این كه اولین چیزی كه به صورت نور آفریـد روح پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و ارواح پیروان ایشـان بوده است و سپس به آفرینش دیگر مخلوقـات چه سـعید و چه شـقی پرداخته، كه در بـاب هـای گفتارهـای پیشـین مخصوصاً در باب پنجم فصل دوم گفتار نخست، گفته شد.

در تفسـیر قمی در بیان آیه «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»(۱)[همانگونه كه خداونـد آفریـدتان باز می گردیـد] به نقل از امام باقر علیه السـلام آمـده است كه ایشان فرمودنـد: آنگاه كه خداونـد انسان ها را آفرید، آنان را به صورت مؤمن و كافر و سـعید و شـقی خلق كرد و همین گونه نیز هـدایت یـافته و گمراه در روز قیـامت بـاز خواهنـد گشت! و همچنین روشن شـد كه این تفاوت در پـذیرفتن و نپـذیرفتن ولایت می باشـد كه بر این اساس امكان این تأویل در باره هر آن چه از این قبیل باشـد امكان پذیر است. پس این را بدان و به برخی از شواهدی كه در ترجمه كلمه «الأوّل» آمده است رجوع كن.

البرء: و هر چه شامـل آن می گردد، همچون «برئ» وماننـد آن. اصـل معنـای این كلمه رهایی می باشـد و أبرأه یعنی او را رها ساخت و بَرَأَه یعنی آفریـد، گویی كه او را از عدم رهانید و بریءمنه یعنی روحش را از دست آن آزاد كرد و از آن دور شد و از همین معنـاست «التبری من الأعـادی»، مثلاًـ گفته می شود فلاـنٌ برأ من فلاـن و تبرأ: هنگـامی كه از او دوری جست و بـا او دشمنی كرد. و البته ناگفته پیداست، همان

۱- [۱] - اعراف/۲۹.

گونه که دوستی با اولیای خدا واجب است، دشمنی با دشمنان اولیای خدا و بیزاری جستن از آنها و پیروانشان و مذهبشان نیز واجب است.

خداوند در سوره توبه و دیگر سوره ها به صراحت بیان می کند که او و فرستاده اش از مشرکین بیزار هستند و در ذیل واژگان شرك و کفر و... خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها مشرك و کافر هستند. بنابراین تأویل برائت در قرآن به برائت خدا و رسولش و انبیا و ائمه علیهم السلام و دیگر اهل ولایت از اینان و ادیان و پیروان شان صحیح می باشد، چنان چه تأویل آن به برائت این گروه از ولایت و اهل ولایت و بلکه برائت از خدا و رسولش نیز صحیح می باشد و همچنین است برائت برخی از آنان از یکدیگر در قیامت صغری و کبری. از آن چه بیان کردیم معنی کلمات إبراء، البری، الباری و البریه نیز روشن می گردد.

البواء: و دیگر کلماتی که بیانگر این معنا می باشد، همچون «یتبوأ» و مانند آن. هروی می گوید معنای اصلی بواء لزوم می باشد و گفته می شود: أبأ الامام فلاناً بفلانٍ: یعنی فلانی را ملازم دیگری قرار داد و بَوَّأه الله منزلاً: یعنی او را در آن ساکن کرد و المبوأ: یعنی منزل، و گفته می شود: باءَ بغضبٍ: یعنی دوباره خشمگین شد و بر کسی پنهان نیست که خداوند مخلوقات را به پایبندی به ولایت و ایمان به آن و پایبندی به پیامبر و ائمه علیهم السلام مکلّف ساخته است و آنها را بدان ملزم نموده و همچنین بهشت و خیر دنیا و آخرت را برای کسی که از این امر اطاعت کند، واجب کرده است، چنان چه آتش دوزخ و خشمش را نیز برای دشمنان و مخالفان این بزرگان واجب داشته. بنابراین چه بسا بتوان برخی از مواضع مناسب را به این نوع از الزام و براساس تناسب با هر یک از دو گروه تأویل کرد. والله اعلم.

الباب و الأبواب: در روایات بسیاری ــ که برخی از آنها ذکر شد و برخی دیگر نیز خواهد آمد ــ گفته شده که ایشان ابواب الله هستند. و در نهج البلاغه آمده است که «نَحنُ الخَزِنه و الأبوَاب و لا تأتُوا البُیوت الاّ مِن أبوابِها فَمنْ أتَاهَا مِنْ غَیر بابها سُمّی

سَارِقاً»(۱) یعنی: ما خزائن و باب های الهی هستیم پس جز از درهای خانه ها بدان وارد نشوید که هر کس از غیر در وارد خانه شود دزد نامیده می شود.

در کتاب کنزالفوائد از ابوذر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلامباب بزرگ الهی است، پس هر کس می خواهد بر خدا وارد شود از در آن داخل گردد.

و در کتاب سلیم بن قیس آمده است: شنیدم سلمان فارسی که رحمت خدا بر او باد می گوید: همانا علی علیه السلام دری است که خداوند گشوده است. هر کس از آن داخل گردد مؤمن است و هر کس از آن خارج گردد کافر.

و این روایت را شیخ کلینی از امام باقر علیه السلام این گونه نقل می کند که: هر کس از آن داخل نشود و از آن خارج نگردد از طبقه کسانی است که خداوند در مورد آنها می فرماید: «لی ففیهم المشیه» که دیگر روایات ذیل کلمه «البیت» خواهد آمد.

حدیث: من شهر علم هستم و علی دروازه آن حدیثی است مشهور و متواتر که در برخی روایات این گونه آمده است: من خانه حکمت هستم و علی دروازه آن.

در مناقب ابن شهرآشوب از حضرت علی علیه السلام نقل شده که در حدیثی فرمودند: من آن دروازه الهی هستم که بدان وارد می شوند، پس سجده کنان داخل گردید.

و در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: علی علیه السلام در خطبه ای فرمودند: من باب مغفرتم که در توضیح کلمات «الحطّه» و «السفینه» خواهد آمد که ائمه علیهم السلام همچون باب مغفرت بنی اسرائیل می باشند و در کلمه «السور» خواهیم دید که باب در آیه: «فَضُرِبَ بَیْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بابٌ»(۲)[پس میانشان دیواری زده می شود که برای آن دری باشد] علی علیه السلام می باشد و در کلمه «العذاب» نیز خواهد آمد که باب در آیه: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَیْهِم

ص:۲۵۷

۱- [۱] - نهج البلاغه/خطبه ۱۵۳.

۲- [۲] -حدید/۱۳ .

بَابًا»(۱) [و اگر دری از آسمان بر آنان می گشودیم] علی علیه السلام می باشد. در برخی روایات چنین آمده که ائمه علیهم السلام دروازه قرآن، ایمان و مقام و دروازه های بهشت، و دروازه های احکام و دروازه های درستی و یقین وتقوی می باشند.

و کفعمی در معنای این که ائمه علیهم السلام باب الله هستند از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند: خداوند به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان بعد از او، از چشم مخلوقاتش پنهان گشت و از علم، آن میزان را که خلق بدان نیاز داشت به ایشان تفویض نمود و چون پیامبر علوم و حکمت را تمام و کمال به علی علیه السلام داد فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آن و خداوند با آیه «ادْخُلُواْ هَـذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُواْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»(۲) [بدین شهر درآیید و از (نعمت های) آن هرگونه خواستید فراوان بخورید و سجده کنان از در (بزرگ) درآیید و بگویید (خداوندا) گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افزود] اطاعت از علی علیه السلام را بر مخلوقاتش واجب ساخت و منظور از «المحسنین» کسانی هستند که در فضل این باب و بزرگی شأن آن تردید نمی کنند.

در کافی از علی علیه السلام حدیثی روایت شده است که: خداوند با آیه «وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»(۳) [و به خانه ها از در (ورودی) آنها درآیید] برای علم، صاحبانی قرار داده و اطاعت از آنها را بر بندگانش واجب ساخته است. و منظور از «البیوت» خانه های علم است که در نزد پیامبران به ودیعه نهاده است و «أبواب» همان جانشینان ایشانند.

مؤلف می گوید: از این دو حدیث و امثال آن که در ذیل کلمه «البیت» و دیگر

ص:۲۵۸

۱- [۱] - حجر/۱۴.

۲- [۲] - بقره/۵۸.

۳- [۳] - بقره/۱۸۹.

کلمات خواهد آمد، روشن می گردد که مقصود تشبیهات معنوی است و این که انبیا دروازه ها و نشانه های بیّن خداوند هستند و واسطه های وصول به خلق، و ائمه علیهم السلام دروازه های انبیا و واسطه های وصول آن از انبیا و چنان چه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که به علی علیه السلام فرمودند: تو دروازه من هستی که از آن بر من وارد می شوند و من دروازه خداوندم. هر کس از غیر تو به سوی من بیاید، نه به من خواهد رسید و نه به خداوند. پس خداوند فرمود: «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْا الْبُيُوتَ...»(۱) [نیکی آن نیست که از پشت خانه ها در آیید]

ناگفته پیداست که دَرِ دروازه خدا، دَرِ خداست، بنابراین علما نیز دروازه های وصول به ائمه علیهم السلام هستند و حتی بدین خاطر و به خاطر این که سببی برای نائل آمدن به ایمان و مغفرت گناهان و دخول در بهشت و شناخت احکام هستند و ابواب نام گرفته اند و چون علی علیه السلام باب اکبر است در بیشتر روایات بدین اسم نامیده شده است. در نتیجه از این روایت دانسته می شود که خلفای جور، پیروان شان و علمایشان و یاران شان ابواب کفر و جور و آتشند. بنابراین هر تأویلی متناسب بامکان خود جاری می گردد.

البغته: به معنای ناگهانی است و بغت بغته یعنی غافلگیر کرد.

در تفسیر قمی در مورد آیه«أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» [ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند] از امام باقر علیه السلام روایت شده است که منظور از بغته قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد به گونه ای که گویا آنان تاکنون حکومتی نداشته اند و این همان معنای «بغته» می باشد. و از این روایت می توان برای تأویل آیاتی که حاوی عذاب ناگهان است، به قیام امام عصر(عج) استفاده کرد. والله اعلم.

البهتان: و هر آن چه شامل آن می گردد، همچون بَهَت و امثال آن. البهت به ضم باء به معنای تحیّر است و همچنین با ضم و فتح و کسر به معنای کذب و دروغ می باشد. چنان چه در قاموس آمده است: بَهَتَه (بر وزن مَنَعَه) یعنی گفت انجام داده،

۱- [۱] - بقره/۱۸۹.

آن چه را که انجام نداده است. به طور خلاصه بهتان به معنای فریه و افترا است که در توضیح خود آن خواهد آمد و همچنین مسائلی متناسب با این تأویل در توضیح واژه «زور» خواهد آمد. و الله اعلم.

البیت و البیوت: در قاموس، بیت جزئی از شهر آمده است که معنای آن واضح است. هروی می گوید: بیت الرجل، خانه و قصر او می باشد. لفظ بیت در قرآن و روایات بسیاری به صورت مفرد، جمع مضاف و موصوف و حالات دیگر بسیار ذکر شده است که مراد از آن در برخی آیات خانه های معنوی، همچون شرف، کرم و علم می باشد و در میان عرب و عجم متداول است که از نسب و حسب شریف با واژه «بیت» تعبیر می کنند. به همین خاطر در روایات، برخی از این کلمات به ائمه علیهم السلام و برخی به «ولایت» و شیعه و پاره ای هم به خانه صدق، عصمت، طهارت، علم، نبوت و امامت و امثالهم تأویل شده است. هر چند که بعضی از آنها نیز به خانه های ظاهری تفسیر شده اند که به هر یک از این موارد در ضمن روایتی که دال بر آن است خواهیم پرداخت.

در حدیث مفضل که در باب چهارم از فصل اول گفتار نخست ذکر شد، شرح داده شد که البیت الحرام به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش علیه السلام تأویل می گردد که آن چه در شرح واژه «کعبه» خواهد آمد، موید آن خواهد بود و چه بسا این که حرام برایشان اطلاق شده است بدین خاطر باشد که ایشان از خاندانی محترم هستند که تعرض به ایشان حرام می باشد.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمودند: ما بیت الله و بیت عتیق و بیت رحمت و اهل بیت نبوّت می باشیم. و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: به خدا سوگند ما اهل بیت رحمت می باشیم. و در کلمه «المعمور» خواهیم دید که «البیت المعمور» به ایشان تأویل می شود. و در کتاب سلیم بن قیس از مقداد روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا علی علیه السلام خانه خداست که هر کس داخل آن گردد از آتش در امان است.

در کتاب علل الشرایع و دیگر کتب در باره آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»(۱) [و هر که در آن درآید در امان است] از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: یعنی هر کس با قائم ما اهل بیت بیعت کند و با او همراه شود و در زمره یاران او درآید، در امان خواهد بود.

در تفسیر عیاشی و دیگر تفاسیر نیز در باره آیه پیش، از امام صادق علیه السلام آمده است که: هر کس آهنگ این خانه کند در حالی که حق ما را می شناسد، در دنیا و آخرت در امان خواهد بود و از نگرانی های آن کفایتش خواهد کرد.(۲)

در مناقب ابن شهر آشوب در مورد آیه «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ...»(۳) [و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآیید] از امام باقر علیه السلام و از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ما آن خانه هایی هستیم که خداوند باری تعالی امرِ به داخل شدن از طریق درهای آن را داده است، ما باب الله و خانه های او هستیم. خداوند دستور به ورود از آن داده است که هر کس از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار کند از درهای آن وارد این خانه گردیده و هر کس با ما مخالفت ورزد و غیر از ما را برما برتری بخشد از ورای آن وارد گردیده است. که دراین باره روایت دیگری در کلمه «ابواب» ذکر گردید.

مؤلف می گوید: این تأویل با تأویل «باب» به ائمه علیهم السلام هیچ منافاتی ندارد و ایشان همان خانه ها و درها و معدن علم می باشند که نسبت به دیگری واسطه محسوب می شوند. چرا که در این حال احتمال می رود که ابواب به علما و راویان حدیث ایشان تأویل شود. و الله اعلم. و در کشف الغمه از أنس و بریده نقل شده است: هنگامی که آیه «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ»(۴) [در خانه هایی که خدا رخصت داده که (قدر و منزلت) آنها

۱- [۱] - آل عمران/۹۷.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳- [۳] - بقره/۱۸۹.

۴- [۴] - نور/۳۶.

رفعت یابـد] نازل شـد، از رسول الله صـلی الله علیه و آله سؤال شـد که این خانه ها چه خانه هایی هسـتند؟ فرمودنـد: خانه های انبیا، سـپس ابوبکر گفت: آیا این خانه، یعنی خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، نیز جزو آن است؟ که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودنـد: بله، از برترین های آن می باشـند. مؤلف می گوید: ممکن است که منظور از بیوت در این آیه، خانه های معنوی یا ظاهری و یا هر دو آنها باشد، چنان چه در تفسیر آیه ذکر خواهد شد.

در اصـول کـافی از امـام صـادق علیـه السـلام در بـاره داسـتان حضـرت نـوح در آیه «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا»(۱) [پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای] آمده است که فرمودند: همانا منظور این است که هر کس داخل در ولایت گردد، وارد خانه های انبیا گشته است.(۲)

علامه مجلسـی می گوید: شاید مراد از «بیت» در آیه، خانه معنوی و خانه های انبیا باشد که همگی در عزّت و شرف و کرامت و اسـلام یکی هسـتند، بنابراین هر کس که آنان را دوست بدارد، داخل در خانه های ایشان شده است و از این رو شیعیان اهل ولایت، داخل این خانه می باشند و مشمول دعای نوح علیه السلام.

در همین کتاب از امام صادق علیه السلام آمده است که در باره آیه «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ»(۳) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شـما خانـدان (پیامبر) بزدایـد] فرمودند: یعنی ائمه علیهم السـلام و ولایت ایشان که هر کس در آن داخل گردد، وارد خانه رسول الله صلی الله علیه و آله گردیده است. مابقی روایات در آیه «تطهیر» ذکر خواهد شد.

و در روایت سالم خیاط از امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا

۱- [۱] - نوح/۲۸.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- [۳] - احزاب/۳۳.

غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(۱) [ولی در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] آمده است که فرمودند: آل محمّد علیهم السلام در آن، یعنی در شهر باقی نماندند که تمام حدیث در توضیح کلمه «خروج» ذکر می شود.

و در امالی شیخ در قالب خطبه امام حسن علیه السلام پس از صلح معاویه آمده است که فرمودند: پس از آن که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور به بستن ابواب، به جز باب علی علیه السلام نمود، زمانی که خداوند به پیامبرش فرمود تا مسجدش را بنا سازد، ایشان ده خانه در آن ساخت. نُه خانه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرانش و دهمین آن که در وسط آنها می باشد برای پدرم و هر که بر راه راست باشد ساخته شده و «بیت» همان مسجد مطهَّری است که خداوند می فرماید «اهل البیت». پس ما اهل بیت هستیم و کسانی که از پلیدی پاک گشتیم. الخ... .

و در روایت حریز در باره آیه«وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِى مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»(۲) [و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره ای کوه ها خانه هایی برای خود درست کن] از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: به ما امر شد تا از میان عرب پیروانی برگزینیم و «وَمِنَ الشَّجَرِ» یعنی از میان عجم و «وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» یعنی از میان موالی.

و روایاتی که موید مسائلی بیش از این نیز می باشد، در مواضع مختلفی همچون توضیح کلمات المسجد و القری خواهد آمد. از این مسأله نیز غافل مباش که امکان تأویل خانه های مذموم به خلفای جور، پیروان، ولایت، اطاعت و آثار آنها نیز وجود دارد.

البیات و التبییت: و آن چه مشتمل بر آن می گردد همچون «یبیّتون»: به طور مثال واژه «البیات» در برابر «النهار» آمده است. بنابراین اگر بخواهیم تاویل کنیم، تاویل آن شب می باشد. اما «التبییت» به معنای تدبیر در شب و همچنین به معنای

۱- [۱] – ذاریات/۳۶.

۲- [۲] – نحل/۶۸.

حمله شبانه می باشد و چه بسا بتوان آن چه بر آن شامل می گردد را به این تأویل کرد که دشمنان در مورد توافقات شان، شبانه تدبیر می کنند، و یا این گونه تأویل کرد که مقصود، تدبیر آنان برای از بین بردن ولایت و اهل ولایت و یورش بر آنان در زمان حکومت شان می باشد. و الله اعلم.

البعث: و مشتقّات آن. بدان که از اخباری که برخی از آنها در «آخره» ذکر شد و برخی نیز در «الحشر» و «القیامه» و دیگر مواضع بیان خواهد شد، چنین برمی آید که لفظ بعث که مراد از آن أخص از روز قیامت در ظاهر تنزیل است و مراد از آن براساس تأویل، زمان رجعت می باشد و همچنین تأویل مشتقّات آن از جمله یبعثون، مبعوثون و یوم البعث و امثالهم نیز به خاطر اتحاد معنا همین گونه می باشد.

از جمله اخباری که در این خصوص دلالت می کند، روایتی است که عیاشی و دیگران از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که در باره آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوت»(۱) می فرمایند: آنگاه که قائم علیه السلام قیام کند و اهل رجعت با او باز گردند، مخالفین شما خواهند گفت: ای شیعه، دولت شما ظاهر شد و این دروغ شماست. می گویند که فلانی و فلانی رجعت کردند و به خدا که خداوند مردگان را بر نمی انگیزد... الخ.(۲)

در مناقب ابن شهرآشوب از ابن عباس نقل شده است که می گوید: آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» [و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند] در شأن امام علی علیه السلام می باشد!

شیخ ما علّامه مجلسی (ره) می گوید: یعنی قسم یاد می کنند که علی علیه السلام در رجعت مبعوث نمی شود و مردم برای او برانگیخته نمی گردند. تدبّر کن و از این نکته غافل مشو که در پاره ای مواضع، بعث به معنای لغوی معروف آن، یعنی ارسال و فرستادن می باشد و بعثت پیامبران برای اقرار به یگانگی خدا و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و اقرار به ولایت علی و فرزندانش ـ علیهم السلام ـ

۱- [۱] - نحل/۳۸.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۲۸.

می باشد، چنان چه بارها و خصوصا در آخر باب چهارم فصل دوم گفتار نخست در حدیث جارود روشن گردید.

البروج: در قاموس أبرج (بضم باء) به معنای رکن و دژ آمده است که مفرد بروج می باشد. و به ائمه دوازده گانه علیه السلام تأویل شده است و این که ایشان به تعداد برج های آسمان می باشند که روایاتی صریح دالّ بر این مسأله در توضیح کلمه «سماء» نقل خواهد شد.

در مناقب ابن شهرآشوب به نقل از ابن نباته از امام علی علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمودند: از پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که با ایشان بودم در باره ائمه علیهم السلام سؤال شد، ایشان فرمودند: قسم به آسمان دارای برج ها، همانا تعداد ایشان به تعداد بروج می باشد و قسم به خداوند روزها و ماه ها، تعداد آنها به تعداد ماه ها است.(۱)

التبرّج: به معنای نمایان شدن و خروج می باشد و در سوره احزاب به طغیان و خروج عایشه تأویل خواهد شد، پس درک کن.

البهجه: و بهیج در سوره حج و ق «مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»(۲) [و از هر نوع (رستنی های) نیکو می رویاند] یعنی هر دسته و گروه نیکو و زیبا و همچنین در سوره نمل«حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ»(۳) [باغ های بهجت انگیز رویانیدیم]. ظاهراً هر چیزی با قبول ولایت نیکو می گردد چنان چه از روایاتی که در باب های گفتار نخست و آن چه در ذیل واژه «الحسن» به میان آمده است آشکار می گردد. والله اعلم.

البرزخ: در لغت به معنای مانع میان دو چیز می باشد. عالم برزخ عالم میان دو عالم دنیا و آخرت است و منظور از برزخ های ایمان، منزلگاه های میان اول و آخر آن می باشد. به طور خلاصه، برزخ حالت وسط می باشد و در سه جای قرآن آمده

۱- [۱] - مناقب، ج ۱، ص ۳۴۶.

۲- [۲] - حج/۵.

۳- [۳] - نمل/۶۰.

است که در بعضی به صراحت تأویل به پیامبر صلی الله علیه و آله شده است که روایت دالّ بر آن، ذیل واژه «بحر» خواهد آمد.

البرد: و هر آن چه بر آن مشتمل می گردد همچون البارد. البته مبرهن است که در قرآن جز در مواردی که مقصود از آن خیر و نعمت می باشد، به کار نرفته است. قمی در برخی جاها آن را به خواب و آسایش تفسیر کرده، همان گونه که علمای لغت نیز تصریح کرده اند که گاهی منظور از آن راحتی و آرامش می باشد. پیداست که این جز با ولایت و اهل ولایت حاصل نمی گردد.

البعد: و البعید و آن چه بدین معناست همچون بُعْد و امثال آن. بُعْد، مخالف قُرْب و به معنای دوری می باشد و ذیل «القرب»، تأویلاتی همچون تأویل قرب الهی به ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و محبّت ایشان خواهد آمد و این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان ایشان همان مقرّبون می باشند.

از همین رو می توان معنای مخالف آن یعنی دوری و دور (بُعْد و بعید) و هر آن چه این معنا را برساند را برحسب معنای مخالف و متناسب با آن تأویل کرد. در قاموس معنای لعن برای بُعْد آمده است، بنابراین أبعده اللهُ یعنی او را از خیر دور کرد و مورد لعن خود قرار داد. البته از این نکته نیز غافل مباش که گاهی به معنای لغوی خود یعنی مطلق دوری نیز آمده است.

البلد: مفرد و جمع می باشد و در اصل به هر قطعه از زمین گفته می شود، چه آباد باشد و چه ویران. همچنین به هر زمینی که مأوای حیوانات نیز باشد، گفته می شد. تأویل «الْبَلَدِ الْأَمِینِ» به پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات آمده است که دلیل آن در سوره تین ذکر خواهد شد. قمی (ره) آن را به ائمه علیهم السلام تأویل کرده است که شاید به دلیل روایاتی باشد که در این مورد ذکر شده است. چنان چه در تحت واژه «صلاه» خواهد آمد و از این جمله است: ما همان البلد الحرام می باشیم. و در کلمه «الطور» خواهیم دید که می توان «البلد الأمین» را همان گونه که معنای ظاهری آن دلالت می کند، به مکّه تأویل کرد.

و در تفسیر قمی(ره) در باره آیه «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»(۱) [و زمین پاک (و آماده) گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید] آمده است که این مثلی است برای ائمه علیهم السلام که علم شان به اذن خداوند نمایان می گردد و «وَالَّذِی خَبُثَ»(۲) [و آن (زمینی)که ناپاک است] مثلی است برای دشمنان ایشان که «لاَ يَخْرُجُ» [برنمی آید] علمهم «إِلَّا نَكِدًا» [جز اندک و بی فایده] یعنی علم شان جز دروغ و فاسد بروز نمی یابد که ادامه مویدات آن در تفسیر آیه و در شرح واژه های «الطیّب، الخبیث» خواهد آمد، چرا که این دو کلمه به ایشان و دشمنان ایشان تفسیر شده اند.

از آن چه گفتیم، امکان تأویل شهرهای ستوده شده «البلاد الممدوحه» به ایشان و تأویل شهرهای نکوهیده به دشمنان ایشان روشن می گردد، هر چند که نصّ خاصی در این باره وارد نشده است. البته روایاتی در تأیید تأویلات بلد در واژه «أرض» ذکر گردید. و الله اعلم.

البئر: تنها در یک جای قرآن و در آیه «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ»(۳) [چاه های متروک] آمده است که تأویل آن امام علی علیه السلام و ولایت ایشان و به امام ساکت و به امام غائب و به فاطمه علیها السلام و فرزندان محروم از خلافتش و به هر عالمی که به سخنش گوش داده نمی شود، می باشد. چنان چه دلیل آن در تفسیر آیه و در توضیح کلمه «قصر» ذکر خواهد شد و دلیل همگی، به کار نگرفته شدن علم، ملک و فواید بزرگ ایشان می باشد، در حالی که هر یک از آنها به تمام و کمال به این صفات متصفند و دارای علمی سرشار می باشند.

البحر و البحار: اصل بحر آب فراوان می باشد و به همین خاطر بر مکان گرد آمدن آب اطلاق می شود و گاهی کنایه از توسعه می باشد. گفته می شود: تبحر فی العلم یعنی گسترده گردید در علم و حتی گفته شده است که وجه تسمیه بحر، گستردگی آن می باشد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت

۱- [۱] - اعراف/۵۸.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - حج/۴۵.

شده است که: ائمه علیهم السلام دریاهایی هستند که آب شان برای نوشندگان گوارا است. و در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: امام دریایی است که خشک نمی شود و در همین کتاب از ایشان آمده است که امام دریای مملوّ است.

و در بعضی از زیارات آمده: شهادت می دهم که تو دریای سرشار علم هستی. و در زیارت دیگری آمده: سلام بر تو ای دریای علم ها. آشکار است که می توان از این تأویلات برای تأویل دریا و دریاهای غیرمذموم مخصوصاً دریاهای ممدوح و با منفعت، به امام علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حتی حضرت فاطمه علیها السلام بهره برد، چرا که ایشان دریای علوم و نبوّت می باشند. از همین رو می توان دریاهای شور مضر و نکوهیده را به دشمنان ایشان تأویل کرد، چرا که آنها دریای ظلم و ضلالت و شرارت ها می باشند و آن چه تأویل اول را تأیید می کند، در سوره الرحمن و در تأویل «البحرین» در آیه «مرج البحرین» آمده است که بحرین به علی و فاطمه ـ که درود خدا بر آنان باد ـ تأویل شده است. و از این جمله روایتی است که فرات در تفسیرش از امام صادق علیه السلام وامام رضا علیه السلام به نقل از ابوذر و ابن عباس آورده است که فرمودند: «مَرَجَ الْبَحرَینِ یَلتَقِیانِ» یعنی علی و فاطمه علیهما السلام «بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ» [میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند] یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»(۱) [از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید] یعنی حسن و حسین.

آن گونه که در خصال آمده، امام صادق علیه السلام در باره این آیه فرمودند: همانا علی و فاطمه علیهما السلام، دو دریای ژرف علم می باشند. در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده که علی علیه السلام دریای علوم و فاطمه علیها السلام دریای نبوّت و رسول الله صلی الله علیه و آله برزخ حائل میان آن دو می باشند که مانع می گردد که علی غصّه دنیا را بخورد و فاطمه به خاطر دنیا با شوهرش جدال کند. آن چه تأویل دوم را تأیید می کند، این است که معنای مخالف اولی می باشد و

۱- [۱] - رحمن/۱۹و۲۰و۲۲.

همچنین قید «گوارا بودن آن برای نوشندگان» که در روایت فرات از امام باقر علیه السلام آمده، چرا که ظاهراً این اشاره دارد به آیه «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ»(۱) [و دو دریا یکسان نیستند. این یک شیرین تشنگی زدا (و) نوشیدنش گواراست و آن یک شور تلخ مزه است].

در ضمن برخی دلایل تأیید در شرح واژه «أجاج» ذکر گردید و چه بسا همچنین آن چه در شرح واژه «الماء» می آید بر آن صحّه بگذارد و همچنین تأویل آیه «كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ»(۲) [مانند تاریکی هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند] به عثمان و دو برادرش که در شرح واژه «الظلمات» بیان می گردد. و در پایان از مواضعی که «بحر» به خود معنای ظاهری آن، یعنی دریا تفسیر می گردد نیز غافل مشو.

التبذیر: که واژه «المُبذِّرُون» تنها در سوره بنی اسرائیل آمده است و تبذیر به معنای پراکنده کردن و مصرف نمودن بدون اعتدال و در جای نامناسب می باشد.

در تفسیر عیاشی و دیگر کتب در باره آیه «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا»(۳) [و ولخرجی و اسراف مکن] از امام صادق علیه السلام به نقل از جمیل بن اسحاق بن عمار آمده است که فرمودند: در ولایت علی علیه السلام تبذیر نکنید. شاید بدین معنا باشد که ولایت علی علیه السلام را برای دیگری قرار ندهید و آن را درغیر محل خود صرف نکنید که بر این اساس، مبذرون همان دشمنان ایشان هستند که ولایت او را برای دیگری صرف می کنند و به همین خاطر است که خداوند بعد از «تبذیراً» می فرماید «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»(۴) [چرا که اسرافکاران برادران شیطان هایند]. بنابراین دشمنان ایشان برادران شیطان می باشند و چنان چه در شرح واژه «أخ» گفته شد و در شرح «الإسراف» نیز خواهد آمد.

ص:۲۶۹

۱- [۱] - فاطر/۱۲.

۲- [۲] - نور/۴۰.

۳- [۳] - اسراء/۲۶.

۴- [۴] - اسراء/۲۷.

البرّ: و البره و الأبرار: بَرّ مقابل بحر و به معنای خشکی می باشد و چه بسا بتوان در پاره ای آیات، متناسب با سیاق و تأویل بحر و آن چه در تأویل «أرض» و امثالها گفتیم آن را تأویل کرد. اما در المصباح المنیر و دیگر کتب آمده که البِرّ (بکسر باء) به معنای خیر و فضل می باشد و بَرّ (بفتح باء) و بارّ نیز به معنای کثیرالبرّ و صادق می باشد. تقی بر عکس فاجر است و جمع آن ابرار و برره است و البرّ با کسره، تفسیر به ثواب شده است که در کلمه انفاق راجع به آن سخن خواهیم گفت. از خبری که در اینجا خواهد آمد و نیز در ذیل کلمه خیر مشخص می شود که به طاعات تفسیر شده که یکی از این طاعات، اقرار به فضل اهل خیر یعنی ائمه علیهم السلام می باشد. در ذیل کلمه تقوی تأویل بر ائمه علیهم السلام خواهد آمد. پس غافل مباش و خبرهای دال بر تأویل ابرار به ائمه علیهم السلام بیرون از شماره است.

در کتاب کنزالفوائد، در باره آیه «إِنَّ الْأَبْرٰارَ لَفِی نَعِیمٍ* وَإِنَّ الْفُجّٰارَ لَفِی جَحِیمٍ»(۱) [قطعا نیکان به بهشت اندرند و بی شک بدکاران در دوزخند] به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که مقصود از ابرار، ما هستیم و فجار دشمنان ما می باشند و ابن حنفیه روایت کرده که حسن بن علیعلیهما السلام فرموده است: به خدا سوگند در هر جایی از کتاب خداوند (قرآن) که واژه ابرار آمده، مقصود تنها حضرت علی و فاطمه علیهما السلام و من و حسین علیهما السلام می باشیم، زیرا ما و پدران و مادرانمان همان نیکان (ابرار) هستیم و دل هایمان با بندگی و نیکی کردن شأن و منزلت یافته است.

در ذیل واژه السفره که خواهد آمد، واژه برره به ائمه علیهم السلام تأویل شده است و در ذیل واژه ثواب نیز که بعدها خواهد آمد، ابرار را به یاران حضرت علی علیه السلام، مثل شیعیان مطیع و فرمانبردار تأویل نموده اند و بعدها در ذیل واژه اتباع به این نکته اشاره خواهد شد که تأویل واژه برره به شیعیان پیرو ائمه علیهم السلام با تأویل این واژه به ذریّه ائمه علیهم السلام، هیچ منافاتی ندارد. به همین

۱- [۱] - انفطار/۱۳و ۱۴.

خـاطر، در برخی روایـات، تأویل این واژه به شـیعیان ائمه علیهم السـلام بیش از تأویل به خود ائمه علیهم السـلام است. بـدیهی است که حصـر موجود در روایت ابن حنفیه نسـبت به غیر محبان اهل بیت، حصـری اضافی است، بنابراین ائمه علیهم السـلام و شیعیان درسـتکارشان، از نیکان هسـتند. بنابر آن چه بیان نمودیم، می توان واژه برّ را که با کسره نوشته شده، به اطاعت از ائمه علیهم السـلام و پیروی از آنان تعبیر نمود، زیرا کاملاً روشن است که آنان منشأ خیر و نیکی و سرچشـمه طاعت و بنـدگی انـد. در ذیل واژه خیر نیز که بعداً خواهد آمد، امام صادق علیه السلام فرموده است که ما پایه و اساس خیر هستیم و تمامی نیکی ها از وجودمان نشأت می گیرد، از جمله این نیکی ها توحید، نماز و روزه است و در ادامه سـخن، فضل را به اهل خود اختصاص می دهد.

شایـد این سـخن تاییدی برای تأویل واژه ابرار به یاران حضـرت علی علیه السـلام باشد و شاید با بررسـی و تعمق در واژه هایی چون خیر و فجور و امثال آن که به دنبال این مطالب خواهد آمد، چیزی غیر از این تأویل برداشت شود.

البشـر: همان انسان نر یا ماده است و بعدها در تفسـیر سوره فرقان، آیه «هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَـرًا فَجَعَلَهُ نَسَـبًا وَصِـهْرًا»(۱) [و اوست کسـی که از آب بشـری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد] بیان خواهد شد که مقصود از آب همان آبی است که خداوند از زیر عرش آفرید و آن را با نورش درآمیخته و نطفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از آن قرار داد. و سـپس آن را در صـلب (پشت) مردان پاک و در رحم زنان پاک به ودیعه نهاد تا آن که به عبـدالله و ابی طالب رسـید و نیمی از آن نطفه پیامبر صـلی الله علیه و آله و نیمی دیگر نطفه علی علیه السـلام شـد. در این آیه مقصود از بشـر، رسول خدا و حضرت علی علیه السلام می باشد. همان طور که مقصود از واژه صهر و نسب به ترتیب حضرت علی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، شاید هم بتوان آن را به همان مفهومی که در ذیل واژه انسان و ناس آمده، تأویل نمود. بر این اساس شاید بتوان

۱- [۱] - فرقان/۵۴.

بنا بر مقتضای جمله، واژه بشر را در مواردی مشابه این نیز، بدین صورت تأویل نمود. از این مسأله غافل مباش.

بشری: و هر کلمه ای که افاده چنین معنایی را دارد، مانند بشاره و بشرتم و امثال آن. این واژه با کسر باء می باشد و بشری از مصدر استبشار گرفته شده است و مراد از آن، خبر دادن از امور شاد و مسرّت بخش است. از جمله روایات در تأویل این واژه، روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است که در لحظه های مرگ مؤمن بر بالین او حضور می یابند و به او سود می رسانند و بعد از مرگ نیز اگر محبّ شان باشند در کنار او حضور دارند تا وارد بهشت شود. در روایات آمده است که مفهوم واژه بشری همانند واژه بشری در این آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ» [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است] است و تفسیر این آیه در سوره یونس خواهد آمد. حذاء در روایتی راجع به تفسیر آیه نامبرده از امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند که امام علیه السلام مؤمنان را به قیام حضرت قائم علیه السلام و کشتن دشمنان شان بشارت می دهد و این که آنان در سرای آخرت نجات می یابند و در کنار حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان راستینش وارد می شوند.... چه بسا مقصود این است که امام، مؤمنان را در لحظه مرگشان به اموری مژده می دهد که برخی از این امور مانند قیام حضرت قائم علیه السلام و امثال آن، بشارت های دنیوی هستند و اموری چون نجات در آخرت و ورود بر پیامبر صلی الله علیه و آله مژده های اخروی می باشد.

بنابر این روایات، زمان بشارت، لحظه مرگ است اما در آنِ واحد، هم خیر دنیا و هم خیر آخرت بشارت داده می شود و عامل ظرف در این آیه، کلمه بشری است. چنان چه از برخی روایات بر می آید، براساس قرینه سازی در معنا می توان گفت بر خلاف مؤمنین، منافقان نیز به شرّ دنیا و آخرت بشارت داده می شوند. چنین روایت شده که امام علیه السلام منافقان را در لحظه مرگ به بدی ها بشارت می دهد و چنین می فرماید: من علی بن ابی طالب هستم، کسی که شما انکارش می کردید و دیگران را بر من ترجیح می دادید و اکنون من شما را به عذاب و شکنجه هایی چنین و چنان بشارت می دهم. در روایات فراوانی وجود دارد که انسان چه مؤمن و چه کافر،

حضرت علی علیه السلام را در لحظه مرگش می بیند. براساس روایات موجود، گاهی واژه بشری، در دنیا به خواب خوش مؤمنان تأویل شده است و در برخی از روایات مقصود از بشارت در آخرت، چیزهایی است که مؤمن به هنگام مرگش می بیند پس با چنین نگرشی ،عامل ظرف، متعلّق محذوف است.

در کتاب فقیه آمده که مردی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد این آیه الهی «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَفِی الآخِرَهِ»(۱) پرسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ دادند، که سخن خداوند در این آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا» همان صحنه (منظر) خوبی است که مؤمن آن را می بیند و در دنیا به آن بشارت داده می شود، اما مقصود از این سخن خداوند «و فی الآخره» بشارت مؤمن در لحظه مرگ است. خداوند تو را و کسی که جسمت را به سوی قبرت تشییع می کند، آمرزیده است.

کلینی نیز چنین گفته ای را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: در دنیا به مؤمن بشارت داده می شود. در تأیید این گفته، کلینی از امام رضا علیه السلام این گونه روایت می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صبح هنگام به یارانش می فرمود، آیا بشارت هایی وجود دارد؟ مقصود از آن رؤیاست. معنای سومی هم وجود دارد که مشهور است و آن تفسیر واژه بشری در زندگی دنیوی به بشارتی است که خداوند از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مؤمن می دهد، مانند این سخن خداوند «وَ بَشِّرِالمؤمنین»(۲) و مانند آن، که در آن، بشارت اخروی در لحظه مرگ مؤمنین از زبان فرشتگان و دیگران به آنها داده می شود و این بشارت به هنگام خروج از قبر و روز رستاخیز و ورود به بهشت و نجات از آتش جهنم است. در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان در تفسیر آیه «وَبَشِّر الصَّابِرِین»(۳) مقصود از بشارت را قیام امام زمان علیه السلام تفسیر کرده

ص:۲۷۳

۱- [۱] - یونس/۶۴.

۲- [۲] - بقره/۲۲۳.

۳- [۳] - بقره/۱۵۵.

است و از این آیه چنین برداشت می شود که می توان در صورت تناسب معنایی، تأویل هایی این چنین را انجام داد و سخن پیشین تأییدی بر این گفته است. پس در این امر دقت کن، شاید مقصود از این واژه، بشارت ائمه علیهم السلام به قیام حضرت قائم علیه السلام در دنیا باشد. از این مسأله نیز غافل نشوید که اطلاق و شمول معنای بشارت نسبت به غیرمؤمن، حالت تحکم و استهزا دارد و برخی از این تأویل ها هم در مورد عذاب اخروی و یا دنیوی کاربرد دارد. مانند قیام امام زمان علیه السلام و انتقام از دشمنان او و مانند آن. این مسأله را درک کن و از این مسأله غفلت نکن که معنای متعارف این واژه به اشکالی که ذکر شده تأویل شود.

بشرِ و مبشر: با توجه به مطالب یاد شده در بشری، در صورت تناسب می توان واژه بشیر و مانند آن را نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام تأویل نمود. از این مطالب گفته شده در ذیل واژه نذیر هم استفاده می شود.

بصر و مبصر: و کلماتی هم معنای آن مانند اولی الابصار و من اَبصر و المستبصر و امثال آن. در ذیل واژه عین، معنی لغوی و تأویلی واژه بصر و همچنین معنای تکلیف البصر و کلف به خواهد آمد و در این ترجمه تأویلی دیگر از این واژه خواهد آمد. چه بسا می توان واژه ابصار را در صورت تناسب به رؤسای خوب یا بد تأویل نمود، آنچنان که از تأویل ص۱۶۱ کلمه «العین» استنباط می شود. در ذیل کلمه أعمی روایاتی خواهد آمد که دال بر آن است که مقصود و مراد از أعمی در دنیا کسی است که به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آگاهی ندارد و حق آنها را نشناخته است و حتی بر کسی که دشمنی با آنها را در پیش گرفته، اطلاق می شود و در برخی تفسیرها، به وضوح به دشمنان علی علیه السلام اطلاق شده است. بنابراین واژه بصیر و کلمات هم معنای آن، همان ائمه علیهم السلام و عارفان به حق و ایمان آورندگان به آنها می باشند. مطالبی که در ذیل واژه عین خواهد آمد، گواه بر این ادعاست و همچنین روایاتی در این زمینه بیان خواهد شد که در این روایات، خداوند ایمان را بر تمامی اعضا و جوارح انسان واجب گردانید.

ص:۲۷۴

در تفسیر قمی مقصود از این آیه «هَلْ یَسْتَوِی الأعْمَی وَالْبَصِیرُ»(۱) [آیا نابینا و بینا یکسان است]، مؤمن و کافر است. در مورد آیه فوق، در کتاب مناقب از ابن عباس این گونه نقل شده است که مراد از بصیر، همان امیرالمؤمنین علیه السلام است. و در بسیاری از روایات، آنان و شیعیان شان صاحبان بصیرت هستند. امام صادق علیه السلام به صراحت این موضوع را بیان نموده و علّت آن را چنین بیان می کند: همانا خداوند برای مردم چهار چشم آفرید؛ دو چشم ظاهری که به واسطه آن امور دنیا را ببیند و دو چشم باطنی و درونی که امور آخرت را بنگرد. شیعیان و پیروان ما صاحب چهار چشم هستند و خداوند دو چشم باطنی مخالفان ما را نابینا کرده. به همین خاطر در برخی روایات همچون کتاب کنزالفوائد و غیره و در باب چهارم از فصل اول گفتار سوم این سخن خداوند بلند مرتبه، «لاتبصرون» به لاتعرفون (نمی شناسند) تفسیر شده است. و در توضیحات واژه غشاوه، علّت تأویل واژه أغشیناهم به واژه أعمیناهم (آنها را نابینا ساختیم) خواهد آمد، به این شکل که آنها راه هدایت را نمی بینند زیرا ولایت را رها نمودند. از واژه های مستبصر و من أبصر و امثال آن آشکار است که معنای آن دربردارنده افرادی است که در توحید و نبوّت و ولایت و شناخت حقّ ائمه علیهم السلام، شکی ندارند و تأیید این مبحث در توضیح واژه اعمی خواهد آمد. به طور کلی مقصود از بصیر و کلماتی مترادف آن، در بسیاری از آیات قرآن به صاحب بصیرت تعبیر شده است. بی شک مقصود از این واژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند. پس در این مسأله دقّت کن و از این نکته غافل مشو که با توجه به آن چه تفسیر نمودیم، می تواند بر این معنا نیز دلالت کند که خداوند بصیر است یعنی می داند، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان و یا دشمنان شان چه کاری انجام دهد. همان گونه که نسبت به اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آگاه و بیناست و پیروان و دشمنان خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دشمنان و دوست داران ولایت و یا

۱- [۱] - انعام/۵۰ و رعد/۶۱.

دشمن و گناهان شان را می داند. در برخی اخبار و روایات، واژه بصر به معنای خلیفه دوم تأویل شده است و خبر آن در کلمه «سؤال» خواهد آمد و شاید دلیل این سخن آن باشد که وی نزد اتباع خود بمنزله آن است.

البطر: این واژه در دو جا به کار رفته است و معنای آن طغیان و سرکشی و غرور است و با تأویل آن دو، تأویل این واژه نیز به دست می آید. پس دقّت کن.

البعیر: چه بسا این واژه با تأویل واژه ابل، تأویل گردد و این کلمه تنها در سوره یوسف آمده که شاید نیازی به تأویل آن نیست.

البقر و البقره: این واژه در ذیل واژه انعام خواهد آمد. چه بسا تأویل واژه انعام در صورت تناسب بتواند برای تفسیر این کلمه نیز استفاده شود و توضیحاتی که در ذیل واژه دابّه و غیر آن خواهد آمد، می تواند تأییدی برای معنای این واژه باشد.

بکره و ابکار: این واژه با کسر همزه به معنای صبح هنگام (بامدادان) است و معنای آن در توضیح واژه های صبح و غداه خواهد آمد. تفسیر واژه های سایر زمان ها نیز می تواند در تأویل این واژه یاری رساند. اما أبکار، به فتح همزه، جمع بکر (دوشیزه)، است و در مقابل معنای ثیّب (زن بیوه ـ شوی مرده) می آید و تفسیر این واژه در سوره واقعه ذکر خواهد شد.

البوار: کلمه بوار و کلمات مترادف آن مانند یبور. در فرهنگ لغت، واژه بور به مانند بوار به معنای هلاکت و نابودی است. معانی نزدیک به این معنا نیز ذکر شده است. در ذیل واژه دار، کلمه بوار به هلاکت معنوی و کفر و ضلالت تأویل شده که این حالات به علت غصب خلافت به وجود آمده است. پس دقت کن.

بروز: کلمه بروز و هر چه دارای چنین معنایی است، به معنای ظهور و پیدایش است و در ذیل واژه های باطل و ظاهر خواهد آمد و در صورت تناسب، می توان برخی از این تأویلات را در مشتقات این لفظ نیز به کار گرفت.

بأس و بائس: این دو لغت به معنای عذاب و سختی و شدّت در جنگ است و مقصود از رجل بئس (با کسر همزه) یعنی مرد شجاع و البئیس بر وزن عقیل به معنای سخت و شیر است و عذاب بئیس با کسر همزه و فتح آن به معنای شدید است . تفسیر بأس شدید در برخی آیات در مورد حضرت قائم علیه السلام و

یـارانش بـه کـار رفته است و در برخی از آن به حضـرت علی علیه السـلام نسـبت داده شـد. در برخی روایـات آمـده است که حضرت علی علیه السلام قدرت خداست که به واسطه او انتقام جویی می گردد و جنایت کاران از او در امان نیستند.

در تفسیر قمی مقصود از واژه بأس در این آیه «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا»(۱) [پس چون عذاب ما را احساس کردند] بنی امیه است که قیام کننـده را احساس نمودند. و همچنین در تفسـیر عیاشـی به نقل از امام باقر علیه السـلام مطلبی در تفسـیر بأس شدید در آیه «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيـدٍ»(۲) [بندگانی از خود را که سـخت نیرومندند بر شـما می گماریم] آمده است که وقتی سخن خداونـد بلنـد مرتبه را خوانـد فرمود مراد حضـرت قائم علیه السـلام و یارانش هسـتند که صاحب قـدرت و نیروی فراوان هستند. در تفسیر قمی آمده که مقصود از واژه بأس در آیه یاد شده، امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش هستند. ابن شهرآشوب در کتاب مناقب راجع به آیه «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ»(۳) [تا (گناهکاران را) از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد] از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند که مقصود از بأس شدید، حضرت علی علیه السلام می باشد و او در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و به همراه او با دشمنان ایشان در گیر می شود.(۴)

و از جمله شواهد موجود در تفسـیر بأس الله به حضـرت علی علیه السلام، روایتی از فرات است که وی به نقل از سلمان فارسی از پیامبر خدا نقل کرده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله در حدیثی به حضـرت علی علیه السـلام می فرماید: همانا تو قدرت خداونـد هستی که به واسـطه آن انتقام می گیرد و تو لشـکر هلاک کننده از سوی خداوندی، همان طور که خداوند بلندمرتبه در آیه «وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا»(۵) [و [لوط] آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود] اشاره داشته است و تو

ص:۲۷۷

۱- [۱] - انبیاء/۱۲.

۲- [۲] - اسراء/۵.

۳- [۳] - کهف/۲.

۴- [۴] - مناقب ابن شهرآشوب ج۲، ص۹۵.

۵- [۵] - قمر/۳۶.

ای علی، زبان خداوندی که با آن سخن می گوید. تو تازیانه عذاب الهی هستی که به واسطه آن پیروز می گردد... الخ.

در کتاب معانی الاخبار از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: من بأس (قدرت) خداوند هستم که جنایت کاران از او در امان نیستند و با اندکی تأمل، می توان میان معانی لغوی این واژه با چنین تأویلی، تناسب برقرار نمود. پس در این مسأله اندیشه کن و در ذیل واژه صبر، مراد از واژه بأساء در آیه، جنگ با دشمنان و سربازان شیاطین با صلوات و درود بر محمد و خاندان پاکش و با مخالفان، با ذکر نام آنهاست و بعدها نیز خواهد آمد که می تواند تأویل این واژه به زمان غصب حق امام علیه السلام و سیطره ستمگران بر آنها و آزار و اذیّت مؤمنان تأویل گردد. همچنین زمان بأس نیز به زمان شدّت قتال تعبیر شده است و شاید همین معنا مراد از واژه بأس الکافرین و امثال آن باشد. پس دقّت کن.

البخس: و کلماتی مشتمل بر این لفظ مانند یبخسون و امثال آن. بدان که بخس همان نقص است و در قرآن آیه «وَلاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَاءهُمْ»(۱) [و اموال مردم را کم مدهید] واژه بخس به معنای منع از نقص در ترازو به کار رفته است که در ذیل واژه میزان بعداً خواهد آمد. واژه بخس به کاستن حق امام و ستم بر ایشان تأویل می شود. و در ارتباط با مؤمن و مخالف، واژه بخس در معنای نقص در ثواب و عقاب نیز وارد شده است، همان طور که در کتاب کافی، نقل از امام کاظم علیه السلام شاهدی بر این آیه آمده است «وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا»(۲) [و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد از کمی (پاداش) و سختی بیم ندارد] فرمود: هدایت همان ولایت است، یعنی ما به مولایمان ایمان آوردیم و هر کس به ولایت مولایش

۱- [۱] - اعراف/۸۵.

۲- [۲] - جن/۱۳.

ایمـان بیاورد نه از نقص و کاستی خواهـد ترسـید و نه از فقر و تنگـدستی. در این مسأله دقّت کن و آن را به طور کامل درک کن.(۱)

ابلیس: و کلماتی هم معنای آن مانند مبلسـین. تأویل دوم این واژه در ذیل واژه شـیطان خواهد آمد. با توجه به وحدت مُسَـمّی، می توان واژه ابلیس را به شـیطان نیز تعبیر نمود. در برخی روایات از اصبغ بن نباته نقل شده است که حضرت علی علیه السلام او را بـا جمـاعتی که در میـان آنها حـذیفه بن یمان بوده به سوی جبانه فرسـتاد، وی معجزه ای از حضـرت بازگو نمود و شـرح وقایع را به این جا رساند که حضرت علی علیه السلام (در حال معجزه) فرمود: ای فرشتگان پروردگارم، در همین لحظه شیطان شیاطین و فرعون فرعونیان را نزد من بیاوریـد. بعد ابن نباته ادامه داد که به خدا سوگند در یک چشم بر هم زدن، او را نزد وی حاضـر کردند و هنگامی که او را در مقابل حضرت حرکت می دادند، فرمود: وای بر کسی که به خاندان محمد صلی الله علیه و آله ستم می نماید و وای بر آنها که از طرف من چه شکنجه ای خواهند شد. سپس شیطان شیاطین گفت: سرورم بر من رحم کن، من تحمل این شکنجه را ندارم. پس حضرت فرمود: ای پلید و ناپاک و فاسد کننده شیاطین، خدا بر تو رحم نکند و تو را نیامرزد. سـپس حضـرت رو به ما نمود و فرمود: از او بپرسید تا هویت خود را به شما بگوید؟ به او گفتم: تو کیستی: گفت: من ابلیس ابلیس ها و فرعون این امتم. من سرورم و مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام و جانشین خداوند عالم را انکار نمودم و آیات و معجزات خداوندی را تأیید نکردم... الخ.

و روشن است که مقصود از این واژه، تأویل دومی است، زیرا او سردسته فاسدان است و در قرآن به شیطان تفسیر شده است و احتمـال دارد مقصود از آن معنـای اول باشـد، جـایی که فراوان به فرعون تأویل گشـته است. به طور کلّی بنابر تناسب می توان این واژه را به معنـای اول و دوم تأویل نمود و حتی آن را به سایر خلفای سـتمگر و پیروان آنان نسـبت داد، زیرا آنها نیز ابلیس هایی مانند فرعون و شیطان و شیاطین و امثال آن می باشند.

۱- [۱] - کافی، ج۱، ص ۵۰۰.

در کتاب معانی الاخبار حدیثی متناسب با این موضوع از امام رضا علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: علت آن که خداوند با واژه هایی چون ای ابلیس و ای عاصی خطاب می کند، این است که مقصود از ابلیس کسی است که از رحمت خداوند منع شده است و معنای لغوی متناسب با واژه بَلَس(متحرک الحروف) در فرهنگ لغت آمده است و مقصود از آن شخصی است که هیچ خیری ندارد، بلکه سراسر شر و بدی است و از جمله معانی اَبلَسَ، ناامید شد و سرگردان شد است که از میان آن ابلیس می باشد. بدیهی است که با مطالب یاد شده، معنای واژه مبلسین نیز مشخص شده است و می توان آن را به دشمنان ائمه علیهم السلام تعبیر نمود، زیرا با توجه به تفسیر قمی آنان از خیر و نیکی ناامیدند و در دین سرگردانند. در این مسأله دقّت کن.

بطش و بطشه: واژه بطش از نظر لغوی به معنای حمله سخت کردن، غلبه نمودن و به شدت کسی را مؤاخذه کردن و ظلم زیاد است. در معنای واژه بأس، تفسیر کلمه بطشه الله در آیه «وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا»(۱) [و [لوط] آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود] به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است. با توجه به مطالب یاد شده، می توان واژه بطش را در سوره بروج آیه «إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ»(۲) [آری عقاب پروردگارت سخت سنگین است] و سوره دخان آیه «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى»(۳) [روزی که دست به حمله می زنیم همان حمله بزرگ] می توان آیه اول و دوم را به حضرت علی علیه السلام تأویل کرد و ممکن است که مقصود زمان رجعت باشد و یا به قیام حضرت قائم علیه السلام نیز تأویل گردد. چه بسا بتوان در صورت تناسب، این نوع تأویل را در آیاتی دیگر نیز به کار برد، ولی ظاهراً چاره ای از نگهداشتن معنای ظاهر در بعضی موارد نیست.

ص:۲۸۰

۱- [۱] - قمر/۳۶.

۲- [۲] - بروج/۱۲.

۳- [۳] - دخان/۱۶.

أبرص: واژه ابرص در دو قسمت به کار رفته است که هیچ نیازی به تفسیر آن نیست که ممکن است این واژه به کلمه بطش الله برگشت نماید. اما در ذیل واژه جلود و صبغه می توان این واژه را به منکرین ولایت تأویل کرد. در این مسأله دقت کن.

بعض: به مقداری از هر چیز می گویند و تأویل این واژه در برخی آیات ذکر شده مانند آیه «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»(۱) [و می گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم] که مقصود از بعض کسانی هستند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به ولایت ائمه علیهم السلام کافر شدند. امثال این تأویل در جاهایی که امکان چنین تأویلی وجود داشته باشد، خواهد آمد. اما در بسیاری از موارد لازم است که کلمه اضافه شده به بعض نیز تأویل گردد.

بعوضه: این واژه تنها در سوره بقره آمده است که بنابر روایتی که آرای مختلف در باره آن وجود دارد به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است.

بغضاء: مقصود از آن بیماری معروف است که در سوره امتحان «ممتحنه» و آل عمران و در دو بخش از سوره مائده آمده است. که این معنا در باب سوم فصل اول آمده است و ذیل واژه های سخط و غضب و امثال آن نیز خواهد آمد و بدین معناست که دشمنان ائمه علیهم السلام مورد خشم خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می باشند. از سوی دیگر می توان در صورت تناسب و بنابر مقتضای حال، این واژه را به کینه و دشمنی نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام و ترک بندگی آنان تأویل نمود و در تایید این تأویل نیز مطالبی در ذیل واژه مؤلفه و حب ذکر شده است.

أبیض: واژه ابیض و هر چه افاده چنین معنایی را دارد، در معنای ظاهر است و این معنا در برخی موارد مورد توجه است و این واژه به روشنایی و خیر و نجات از سرگردانی تأویل شده است و ممکن است در صورت مناسبت به امام علیه السلام و راه حق و علم کامل امام نیز تعبیر شود. کلمه بیاض الوجه نیز کنایه از سرور و

۱- [۱] - نساء/۱۵۰.

شادی است و همان طور که در واژه سواد الوجه نیز این معنا ذکر خواهد شد، مناسب اهل ولایت است.

بسیط: این واژه و کلماتی که دارای این لفظ هستند مانند یبسط و همانند آن. اصل این کلمه به معنای وسعت یافتن و باز شدن و گستردگی رزق و روزی است و کنایه از وسعت روزی و گستراندن و ضد این واژه جمع کردن است و در ذیل واژه ید توضیحاتی خواهد آمد که امام را دست باز (دست رحمت گسترده) خداوند بر بندگانش می داند و در ذیل واژه ید تأویل هایی مناسب با این واژه خواهد آمد. در ذیل واژه ارض نیز بیان شد که امام، زمین گسترده است و ذیل واژه رزق نیز به ولایت و علم تعبیر شده است. مقصود از واژه بسط، اعطا و ولایت و نشر و گسترش آن است و در معنایی عامیانه نیز وارد شده است. در برخی موارد به آزار و اذیت در دین تأویل شده است. این مطالب در تفسیر آیاتی که در بردارنده واژه بسط هستند به تفصیل بیان خواهد شد.

بدعه: این کلمه و کلمات هم معنای آن در سوره های حدید «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»(۱) [و (اما) ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند] و آیه سوره احقاف «قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُلِ»(۲) [بگو من از (میان) پیامبران نودرآمدی نبودم] و در سوره بقره و انعام «بَدِيعُ السَّمَوات»(۳) آمده است. اصل بدعت به معنای اختراع است و می توان واژه بدیع را در آیه آخر به ولایت تعبیر نمود.

بقعه: همان تکه ای از زمین است و همان طور که در ذیل واژه شجر خواهد آمد، مقصود از آن بقعه مبارکه، کربلاست و این واژه تنها در آیه سوره قصص آمده است.

بیع: معنای آن روشن است و در ذیل واژه شراء نیز معنای آن خواهد آمد. در باب چهارم فصل دوم از گفتار نخست به نقل از امام باقر علیه السلام درتفسیر کلمه

۱- [۱] - حدید/۲۷.

۲- [۲] - احقاف/۹.

۳- [۳] - بقره/۱۱۷.

بیع در آیه سوره جمعه «وَذَرُوا الْبَيْعَ»(۱) آمده است که بیع به معنای اول تأویل شده است و می توان این معنا را در مواردی مشابه، مثلاً در این سخن خداوند «لاتُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»(۲) [مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد] نیز به کار برد. اما گاهی به دلیل وجود قرینه باید آن را به امام حق تأویل نمود مثلاً در آیه «قَالُواْ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»(۳) [آنان گفتند: «داد و ستد صرفاً مانند رباست.» و حال آن که خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است] مقابل بیع، ربای حرامی است که به طور آشکار آمده است و آن از اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد و همان طور که در ترجمه این آیه بیان خواهد شد، این نوع بیع به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود و در ذیل واژه تجارت، مطالبی مطرح خواهد شد که هر دو تفسیر را تایید می کند.

بیع: با فتح باء به معنای معابد یهود است و تفسیر آن در ذیل واژه صوامع خواهد آمد. از آن غافل مباش.

البیعه: این کلمه و کلماتی چون یبایعون و امثال آن در معنای هم پیمان شدن و عهد بستن می باشند، گویی که هر یک از آن دو، هر چه را از دوستش در وجود خود دارد فروخته و جان خالص خود را در اختیار او نهاده است.

طبرسی در کتاب احتجاج گفته که می توان این واژه را به بیعت گرفته شده در زمینه ولایت تأویل نمود. امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله، روز غدیر سخنرانی کرد و خطبه را با این گفته به پایان رساند: هان، در آخر خطبه ام از شما می خواهم که به همراه من با علی دست بیعت دهید و به این بیعت اقرار کنید و بعد از من نیز بر این پیمان بمانید و من با خداوند بیعت کردم و علی با من بیعت نمود و من با توجه به این سخن خداوند، برای او بیعت می گیرم.

۱- [۱] - جمعه/۹.

۲- [۲] - نور/۳۷ .

۳- [۳] - بقره/۲۷۵.

سپس فرمود: ای جماعت مردم، هر کس با علی علیه السلام بیعت کند، قطعاً با خداوند پیمان بسته است و دست خداوند بالای دست آنهاست، تقوای خدا پیشه سازید و با علی علیه السلام بیعت کنید و هر کس خلف وعده نماید، در واقع با خودش خلف وعده کرده است. خداوند انسان حیله گر را هلاک می کند و هر که وفای به عهد نماید مورد رحمت خداوند قرار می گیرد(۱)... الخ.

و در پایان مطلب خاتمه نیز حدیث مفضل در تفسیر بیعت و نقض آن خواهد آمد که به بیعت با حضرت قائم علیه السلام و ظهور آن حضرت اشاره خواهد داشت. پس تأمل کن.

بلوغ و بلاغ و إبلاغ: و تبلیغ و کلماتی مترادف آن مانند بلّغ و ابلغ و....بلوغ همان رسیدن است و بلاغ اسمی است که به جای کلمه ابلاغ و تبلیغ به کار می رود و هر دو در معنای رساندن هستند. در نهایت واژه بلاغ یعنی آن چه به واسطه آن به چیز مطلوبی می رسند و در معنای کفایت نیز آمده است، گفته می شود بلاغ است و مقصود از آن ذوبلاغ یعنی صاحب بیان کافی است و می توان کلماتی مشابه آن را که در قرآن است تأویل نمود. ولی بیش از یک بار در مقدّمات گذشته بیان شده که اصلی ترین تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر انبیا، تبلیغ در امر ولایت و امامت و دوستی اهل بیت بوده است. این تأویل در صورت تناسب می تواند کاربرد داشته باشد و یا امکان دارد که با توجه به مضاف الیه آن به این شکل تأویل شود. در ذیل واژه نذیر که بعدها خواهد آمد، مقصود از کلمه مَنَ بَلَغ در آیه «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ»(۲)[و این قرآن به من وحی شد تا شما را و هر کس که این پیام به او برسد پند دهم] ممکن است که به امامی از میان خانواده محمد صلی الله علیه و آله گفته شود که با قرآن بیم می دهد... الخ. و بدان که این کلمه در برخی موارد تنها حمل بر معنای ظاهری خواهد شد. والله اعلم.

۱- [۱] - احتجاج، ص ۶۰.

۲- [۲] - انعام/۱۹ .

أباريق: این واژه در سوره واقعه است و این واژه بعدها در ذیل واژه های اکواب و غیر آن تفسیر خواهد شد. در فرهنگ لغت، ابریق معرّب آبریز است که جمع آن اباریق می باشد.

برق: مشخص است که این کلمه از برق به فتح راء، مشتق شده است و به معنای درخشان و براق می باشد و همان طور که در آیه آمده، احتمال دارد که این واژه با کسر باء به معنای تعجب و سرگشتگی باشد و در ذیل واژه صاعقه این واژه به شمشیر تأویل خواهد شد آن هنگام که حضرت قائم علیه السلام قیام می کند. در سوره بقره در آیه «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ»(۱)[پس آن گاه که دیده خیره گردد] امکان دارد که تفسیر برق به رعد یا معنایی مترادف آن باشد.

استبرق: همان دیبای ضخیم و یا دیبای ظریف و نازک است. دیبا لباسی از جنس ابریشم فارسی است که این لفظ مُعَرّب است و در ذیل واژه ثیاب تأویل این واژه آمده است و می توان استبرق و سندس و مانند آن را به نوعی از لباس تأویل نمود. و الله اعلم.

برکه: و مبارک و هر چه افاده چنین معنایی را دارد، مانند بارکنا و امثال آن. در فرهنگ لغت، برکه انگیزه رشد و فراوانی و سعادت است و تبریک دعا برای سعادت و فراوانی است و مقصود از بارک علی محمد و آل محمد بیانگر این معناست که تمامی شرافت و بزرگی برای آنها باشد و مراد تبارک الله یعنی خداوند پاک و منزّه و مقدّس است و این از صفات ویژه خداوندی است. در کافی و غیر آن در تفسیر آیه «وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً»(۲) [مرا بابرکت ساخته] از امام صادق علیه السلام این گونه نقل شده است که ایشان فرمودند: مقصود از مبارکا، یعنی بسیار نافع و سودمند است. سپس در ذیل کلمه شجر، الشجره المبارکه به حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تعبیر شده است و آنها ریشه های مبارکی هستند. در ذیل واژه قری آمده که آنها اماکن مبارکه می باشند

۱- [۱] - قیامت/۷.

۲- [۲] - مریم/۳۱.

و در ذیل واژه اللیل، مقصود از لیله مبارکه حضرت فاطمه علیها السلام است و در ذیل واژه کرّه آمده است که مقصود از کره مبارکه غیر خاسره (هجوم مبارک بی شکست)، نبرد آنها و ولایت آنهاست. تفاسیری غیر از این نیز وارد شده است اما از تمام این مطالب این نکته برداشت می شود که خداوند پاک و منزه برکت را بر ائمه علیهم السلام اختصاص داده و اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنها و دوستی آنها و اطاعت و بندگی شان را و هر چه مناسب این جایگاه است، مبارک گرداند. بر این اساس مقصود از واژه برکه عطای خداوند به ائمه علیهم السلام و خیر تام و نفع عام و سعادت بزرگ و ریاست عظیم و نعمت های فراوان بر اهل دنیاست و اینها معانی لغوی این واژه هستند و چه بسا خداوند در آیه «رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»(۱) [رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد] تمامی این معنا را مد نظر قرار داده است. پس این مسأله را درک کن و کلمه تبارک الله را بدین شکل تأویل کن که خداوند از اطاعت غیر پیامبر و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم) خرسند نمی گردد. پس در این مسأله دقّت کن.

البخل: واژه بخل و مشتقات آن مانند الذین یبخلون و امثال آن ضد کرم و بخشش است. در ذیل واژه شر خواهد آمد که این کلمه دلالت بر دشمنان ائمه علیهم السلام دارد و از آنها هر عمل زشت و ناپسندی سر می زند که از جمله این اعمال بخل است. پیش از این در باب سوم و چهارم فصل اول از گفتار نخست این مطلب بیان شد و در ترجمه ما و در لابلای این کتاب کلماتی همانند واژه بخل مثل، عیب ها و زشتی ها تا محرمات و مذمومات به دشمنان خدا و خلفای ستمگر و اطاعت و ولایت آنها تأویل شده است. خود واژه بخل نیز به این معانی تأویل می شود، اما بخل بزرگ تر از زیر پا گذاشتن حق ذوی الحقوق(اهل بیت)، مثل ندادن خمس به اهل آن است. برای تأیید این گفته در ذیل واژه استغنا به نقل از برقی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى»(۲) [و اما آن که بخل

۱- [۱] - هود/۷۳.

۲- [۲] - لیل/۸.

ورزیـد و خود را بی نیـاز دیـد] این گونه روایت می شود که مقصود از مَن بخـل، یعنی کسـی که از دادن خمس سـرباز زنـد. برخی تأییـدات در ذیل واژه شـح نیز خواهد آمد و در روایت آمده است که مقصود از «اسْـتَغْنَی بِرأیِه عَن أولیاءِ الله» این اسـت که دشـمنان ائمه علیهم السلام کسـانی هسـتند که امـامت ائمه علیهم السـلام را انکار نمودنـد و از دادن حق شان، حتّی خمس جلوگیری کردند.

التبـدیل: و مشـتقات آن مانند الذین بدّلوا بدان. تبدیل از نظر لغوی به معنای تحریف، تفسیر و قراردادن فرع در جایگاه اصـلی می باشـد و معنا و مفهوم آن نیز با توجه به معمول آن مشـخص می گردد. در قرآن موضوعاتی که با عنوان تبـدیل خیر به شـر آمده مانند تغییر قرآن و کلمات آن و تغییر نعمت ها و امثال آن، تأویل آن به اعمالی است که از دشمنان ائمه علیهم السلام سر می زند که از جمله این اعمال تغییر و تحریف قرآن و امام علیه السلام و تحریف ولایت و شریعت می باشد.

در کتـاب احتجاج به نقل از امام علی علیه السـلام آمـده است که ایشان در حـدیثی بلنـد، آیه «وَالله رَبِّنا ما کُنَّا مُشـرِکِین»(۱) را ذکر نموده که مقصود از این افراد، افراد خاصـی هسـتند که در سـرای دنیا به یکتاپرستی مشـغول هستند اما به خاطر مخالفت با فرسـتادگان خدا و خلف وعده، سودی از ایمان شان به آنها نمی رسد، زیرا آنها خیر و نیکی را با چیز دیگری عوض نمودند... الـخ. و همچنین مقصود از آن این است که به جـای امـام حق، امـام بـاطلی را نشاندنـد و طاعت و بنـدگی در مقابل باطل را به منزله حق به شـمار آوردند و این در آیه «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ»(۲) [آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید] در حکم اقتباس است و تأویل این آیه و امثال این آیه مشـخص است. در باب های گفتار دوم مطالبی در مفهوم و معنای تبـدیل و تحریـف قرآن خواهـد آمـد. از روایـات این گونه برمی آیـد که مقصود از افرادی که خداونـد در قرآن آنهـا را تغییر دهنده شر و ضرر خوانده است، همان ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشد.

ص:۲۸۷

۱- [۱] - انعام/۲۳.

۲- [۲] - بقره/۶۸.

حتی اگر براساس تأویل باشد، عکس این حالت در دشمنان آنها وجود دارد. در تفسیر قمی(ره) و دیگر کتب از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که در آن گل مؤمن و کافر را ذکر نمودند- سخنانی با این مفهوم- که خداوند روز قیامت دستور می دهد که نیکی های دشمنان أهل بیت از آنان ستانده شود و به شیعیان آنها داده شود و بدی های دوستان اَهل بیت گرفته شود و به دشمنان آنها داده شود، فرمود و این معنای آیه شریف «فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»(۱) [پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند] است. پس تأمل کن و از ورود آن در برخی موارد به معنای مطلق تبدیل غافل مشو. و خداست که هدایت می کند.

بصل: این واژه معروف است و هنگام توبیخ بنی اسرائیل در سوره بقره آمده است که آنها در صحرای بی آب و علف به (منّ و سلوی) راضی نشدند، بلکه پیاز و دیگر گیاهان زمینی را خواستند. بر این پایه می توان این واژه و کلمات همراه آن را تأویل ناپسندی از گیاهان زمین و کالاهای دنیوی دانست و علّت ناپسند بودن آن نیز این است که آیه به صراحت آن را ذکر کرد و شرح و تفصیل این آیه به همراه تفسیر آن، در جایی دیگر خواهد آمد.

باطل: باطل و کلمه مبطلون. واژه باطل ضد حق و حقیقت است و تفسیر این واژه به همراه واژه دشمنان ائمه علیهم السلام و دولت باطل آمده است که بنی أمیه و امثال آنها از غاصبان خلافت، جزء این دشمنان بودند و مراد از واژه مبطلین، مدعیان باطل و پیروان آنان هستند.

در تفسیر قمی در باره واژه اتبعوا الباطل آیه «الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ»(۲) [آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند] از امام صادق علیه السلام آمده است که آنها کسانی هستند که از دشمنان علی علیه السلام و خانواده رسول صلی الله علیه و آله پیروی می کنند و برخی روایات نیز در ذیل واژه حق خواهد آمد.

۱- [۱] - فرقان/۷۰.

۲- [۲] - محمد/۳.

در مناقب ابن شهرآشوب به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی فرمود: و در باره من «لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»(۱) [و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند] در دعای دو بت قریش آمده است: واجباتت را باطل کردند. شکی نیست که اساس و ستون واجبات ولایت است و آن دو آن را باطل کردند، پس آن دو، اصل باطل کنندگان هستند و در ذیل کلمه إحباط که به معنی إبطال عمل است، مطالبی دیگر خواهد آمد.

بعل: در سوره صافات آیه «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»(۲) [آیا بعل را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید] واژه بعل، نام بتی است و در ذیل واژه اصنام این واژه تأویل خواهد شد. واژه هایی مانند لات و امثال آن نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیشوایان گمراهی تأویل شده است و اینجا نیز چنین تأویلی امکان دارد. واژه بعل به صورت مفرد و جمع اگر به معنای شوهر باشد با این تفسیر مناسبت ندارد، جز این که در برخی موارد در تأویل واژه، ذکر این معنا بیان خواهد شد. اگر چه این دو لفظ، از نظر معنایی متناسب هستند اما این تناسب چندان نزدیک نیست، بلکه ارتباط آنها، ارتباط سخت و پیچیده ای است. از این مسأله غافل نباش.

البغل: شاید بتوان این واژه را به خر و چارپایان و امثال آن تفسیر نمود.

بقل: در فرهنگ لغت، بقل به معنای هر چیزی است که از تخم و بذر می روید، نه آن که ریشه آن رشد نماید. این واژه در سوره بقره ذکر شده است و تأویل آن مانند تأویل واژه بصل است زیرا هر دو در یک آیه آمده اند.

بال: تأویل این واژه در ذیل کلمه قلب که به معنای بال است خواهد آمد و می تواند در جایی که به معنای قلب است، این واژه تعبیر شود.

۱- [۱] - عنکبوت/۴۸.

۲- [۲] - صافات/۱۲۵.

ابرام: و مشتقات آن به معنای استقرار و تصویب است. در ذیل تفسیر سوره زخرف آیه «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ»(۱) [یا در کاری ابرام ورزیده اند ما (نیز) ابرام می ورزیم] این نکته بیان خواهد شد که زمان نزول این آیه به هنگام عقد و پیمان برای غصب خلافت بوده است.

إبراهیم: او خلیل الله است و تنها بنده خداوند است که در میان کفار زندگی می کرد و عامل شکستن بت ها بود و بر آتش نمرود صبر نمود و با استدلال ها و دلایل قاطع با او برخورد کرد و خانه خدا را بنیان نهاد و دین الهی را رواج بخشید. خداوند از طریق پیشوایی آنان بر امّت و عزّت و بزرگواری برای حضرت ابراهیم علیه السلام و خانواده پاکش، به آنها شرافت بخشید. در ذیل واژه امت بیان شد که حضرت علی علیه السلام از برخی جهات همانند حضرت ابراهیم علیه السلام در میان امتش است و با بهترین توجیهات و یا تأویل معنایی که هر کدام در جای خاص خود خواهد آمد، از سایر جنبه ها نیز با هم تطبیق داده شده اند. در فصل های گذشته آمده و در ذیل واژه شیعه نیز خواهد آمد که خداوند بلند مرتبه، ابراهیم علیه السلام را تنها به خاطر ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان، خلیل خود قرار داده است. خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به خاطر توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از آتش نمرود نجات داد و آن حضرت زمانی که تصمیم گرفت محب تمامی ائمه علیهم السلام باشد و به آنها ایمان آورد، امام شد و در ردیف پیامبران اولواالعزم قرار گرفت و شیعه علی علیه السلام شد.

بکم: جمع ابکم است و به شخص لالی اطلاق می شود که قادر به سخن گفتن نیست. در ذیل واژه شرک، روایتی در مورد منکر حضرت علی علیه السلام نقل خواهد شد که منکر آن حضرت در روز قیامت کر و لال و نابینا حاضر می شود.

امام علیه السلام در تفسیر کلام خداوند بلندمرتبه، بکم را به دشمنان علی علیه السلام تأویل می کند و همان طور که در سوره بنی اسرائیل، آیه «وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ

۱- [۱] - زخرف/۷۹.

الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیًا وَبُکْمًا وَصُمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِیرًا»(۱) [و روز قیامت آنها را کور و لال و کر به روی چهره شان درافتاده برخواهیم انگیخت. جایگاهشان دوزخ است هر بار که آتش آن فرو نشیند شراره ای (تازه) برایشان می افزاییم] آمده، در روز قیامت منکران آن حضرت در میان طبقات جهنم، لال می گردند.

مؤلف گوید: از آنجا که واژه آخرت و روز قیامت به بازگشت تأویل شد، احتمال دارد که مقصود از آن همان دشمنانی باشند که در روز قیامت به خاطر پاسخ ندادن نسبت به اعمال ناشایست خود و عذرخواهی از کردار ناپسند، از روی خجالت و خواری و ترس و وحشت لال می گردند. همچنین بنابر آن چه در ذیل واژه لسان آمده، بدین معنا باشد که ایمان بر آنها واجب شده است. از سوی دیگر مقصود، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند که در این دنیا به خاطر عدم اعتراف به حقوق ائمه علیهم السلام و فضائل آنها بلکه با انکار نمودنشان، مانند افراد لالی هستند که سخن نمی گویند. به همین خاطر آنان در روز رستاخیز لال محشور می گردند و چنین تفسیری در ذیل واژه عمی نیز خواهد آمد و این آیه سوره طه «وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنتُ بَصِیرًا* قَالَ کَذَلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا»(۲) [و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم* می گوید، پروردگارا چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم* می فرماید، همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی] و این آیه سوره نحل «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَّمْلُوکًا لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ»(۳) [خدا مثلی می زند. بنده ای است زرخرید که هیچ کاری از او برنمی آید] و آیه ی «هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَن یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(۴) [آیا او با کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود

۱- [۱] - اسراء/۹۷.

۲- [۲] - طه/۱۲۴و۱۲۵و۱۲۶.

۳- [۳] - نحل/۷۵.

۴- [۴] - نحل/۷۶.

بر راه راست است یکسان است] مصداق همین مفهوم است. در این مسأله دقّت کن.

بهیمه: این واژه در سوره مائده و حج آمده است و به معنای دلیل و برهان است و تأویل آن دو نیز خواهد آمد و در اصل به معنای بیان روشن می باشد. در سوره انعام نیز به فرزند مؤمن تأویل خواهد شد. در این مسأله دقت کن.

بدن: این واژه، جمع بُدنه به معنای شتر است و تنها در یک قسمت از سوره حج وارد شده است و می توان تأویل واژه ابل را برای آن نوشت.

برهان: در تفسیر عیاشی از عبدالله بن سلیم این گونه روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «قَدْ جَاءكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ»(۱) پرسیدم، فرمود: مقصود از برهان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد... الخ.(۲) در زیارات و غیر آن آمده، آنها برهان های روشن و صریح می باشند و در زیارت جامعه نیز جمله «و خصکم ببرهانه» آمده است(شما را با برهان خود ویژه و خاص نمود). در کافی از امام علی علیه السلام نقل شده که ایشان در حدیثی فرمودند که خداوند، اسلام را برهان و دلیل محکمی برای کسی که در مورد آن سخن می گوید (متکلمان اسلام) قرار داده است و تأویل واژه اسلام نیز بیان خواهد شد.

در مجمع البیان از قول امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»(۳) [اگر یوسف برهان پروردگارش را ندیده بود] آمده است که مقصود از برهان، پیامبری و عصمت مانع از انجام زشتی ها است.

به طور کلی می توان در هر جا به هر شکل که مناسب است، حتی در حجّ و أدله مربوط به حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، آن را تأویل نمود. همان گونه که در کلمه بینه توضیح داده خواهد شد. پس تأمل کن.

بطن و باطن: و واژه «ما بَطَنَ» و امثال آن. در فرهنگ لغت، بطن خلاف ظاهر است و درون هر چیزی همان باطن خواهد بود. در ذیل واژه نعمت، روایات در

۱- [۱] - نساء/۱۷۴.

۲- [۲] - تفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱ ،ح ۳۰۷.

۳- [۳] - یوسف/۲۴.

تأویل نعمت باطنی به ولایت ائمه علیهم السلام و امام غائب خواهد آمد. در ذیل واژه ظاهر، روایتی بیان می شود که می توان از این روایت چنین برداشت نمود که حضرت علی علیه السلام ظاهر و باطن است. مقصود از باطن این است که او با علم پوشیده شده است. در کتاب بصائر روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که امام علیه السلام در آن به توضیح شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و وحی خداوند بر او می پردازد و خداوند بلند مرتبه به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد، علی ظاهر است. من هر چه را که بر تو وحی نمودم بر او آشکار می کنم و تو نباید چیزی را از او پنهان نمایی و علی باطن است و هر رازی را که برای تو افشا نمودم، این رازم را برای علی نیز بازگو کن. لذا بین من و تو رازی نیست که آن را از علی پنهان کنم... الخ.

در کتاب ارشاد القلوب از امام باقر علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام ظاهر است، یعنی هر دانشی که پروردگارم به من عطا نموده بر او آشکار شده است و او باطن است، به خدا سوگند که او بر علوم و نسل های پیشین و جدید و سایر کتاب های آسمانی احاطه دارد... الخ.

در باب چهارم فصل اول از گفتار نخست این بحث بیان شده است که در ذیل واژه فاحشه، در صورت تناسب معنایی با سیاق کلام می توان واژه بطن را بر شکل مفرد و جمع به معنای قلب تأویل کرد، همان طور که این تأویل در ذیل واژه شراب خواهد آمد. مقصود از واژه بطون در آیه «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ»(۱) [(آنگاه) از درون (شکم) آن شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید] این است که قلب های اهل ولایت مورد ستایش قرار گرفته و قلب های دشمنان مورد سرزنش واقع شده است. و این احتمال نیز وجود دارد که واژه بطن در معنای ظاهری خود باشد، همان طور که در ذیل واژه أذن آمده که خداوند بلند مرتبه ایمان را بر تمامی اعضا و جوارح فرزندان آدم علیه السلام واجب نمود. بدیهی است که شکم از اعضای بدن است و ولایت مهم ترین اصل ایمان است و بر هر بطنی واجب

۱- [۱] - نحل/۶۸ .

است که ولایت را بپـذیرد و به سوی حرام نرود. در این مسأله دقت کن. همچنین می توان واژه بطانه را به عشق و نفرت پنهانی و امثـال آن تعبیر نمود. گفته می شود «فلاـن بطـانه فلاـن»، یعنی در امور مخفی و پنهـانی او وارد شـده است (از امور پنهانی او مانند آرزوهایش اطلاع یافته است).

بین: در ذیل واژه یـد، مقصود از این کلام الهی «یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ»(۱) [هر چه را در پیش روی آنان است می دانـد] علم به احوال انبیای گذشته است و آیه «یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ»(۲) [و مراقبینی از پیش رو و پشت رو برای آنها قرار می دهد.] به علم و دانایی موجود در قلب اشاره شده است. می توان این تأویل را در آیات مشابه این در آیه به کار برد.

بیّنه و بینات: مشـتقات بینه و هر کلمه ای که افاده این معنا را دارد. اصل این کلمه ماننـد کلمات مبینه و مبین و امثال آن و سایر مشـتقات اسـمی و فعلی از واژه بیان گرفته شـده است. در فرهنگ لغت، بیان، معنای واضـح شد، دارد و جمع آن أبنیاء است و واژه های بینه با کسره و بَیَّنْه و تبیَّنته و أبنته و استبنته معنای آن را «توضیح دادم و آن را شناساندم» می باشد و بان یبین و تبین و استبان هم لازم و هم متعدی اند.

همچنین در فرهنـگ آمـده است که تبیان جزء کلمات فصـیحی است که از مصادر شاذ است و مقصود از بیان، فصاحت همراه تیزهوشـی است. بالاـخره معنـای بیـان یعنی ادای مقصود با الفاظ بلیغ می باشـد. این واژه در ردیف واژه های فهم و تیزهوشـی (هوشـیاری) است و اصـل آن کشـف و ظهور است. مقصود از تبیـان هر چیز، یعنی کشف و روشن نمودن آن است و این واژه مصـدری کم اسـتفاده است. ساختـار فعلی این واژه بـا همین معنـای مـذکور، در قرآن به وفـور یـافت می شود امـا می توان در صورت تناسب، معنای این واژه را به ولایت ارتباط داد. مانند تأویل آیه «قَد بَیّنّا»(۳)

۱- [۱] - بقره/۲۵۵.

۲- [۲] - جن/۲۷.

۳- [۳] - بقره/۱۱۸

و همچنین این کلام خداوند «لِتُبَيِّنَ لِلناسِ»(۱) و یا آیه «لِیُبیِّن لَکَم» و امثال آن. در صورت تناسب می توان معنای بیان را به امر ولایت ارتباط داد. همچنین می توانیم بنابر مقتضای حال، الفاظ بیان، مبین و بیّنه و امثال آن را که ساختار اسمی دارد و بعدها نیز آنها را ذکر خواهیم نمود، به همین شکل تفسیر نماییم.

حتی واژه بینّه را می توان به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و یا هر مفهومی که با امامت و ولایت ارتباط دارد، تأویل کرد. چیزی که در تفسیر واژه حجت و برهان آمده، گواهی بر این نوع تفسیر است. حتماً برای تأیید این ادعا روایاتی را به طور صریح و کنایه ای ذکر خواهیم نمود.

شیخ قمی و دیگران در تفسیر این آیه «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَهُ»(۲) [تا دلیلی آشکار بر ایشان آید] به نقل از امام باقر علیه السلام گفتند که منظور از بیّنه، رسول خداست و جابر نیز از امام باقر علیه السلام نقل کرده که بیّنه در معنای آشکار نمودن حق است و در تفسیر این واژه در آیه «مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَهُ»(۳) [مگر پس از آن که برهان آشکار برای آنان آمد] گفت که مقصود آیه این است که بعد از آن که حق و حقیقت برایشان آشکار شد.

مؤلف می گوید در ذیل واژه حق توضیحاتی بیان خواهد شد که مراد از واژه بیّنه را ائمه علیهم السلام و ولایتشان می داند و همچنین در توضیحاتی دیگر، مقصود از این واژه، ولایت و امامت ائمه علیهم السلام است و بی شک رسول خدا همان حقیقتی است که سمبل و رمز (نماد) این حقیقت است. بنابراین می توان واژه بیّنه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام تأویل کرد و یا آن را در مفهوم امامت ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت آنها و اعتقاد به درستکاریشان و بصیرت و بینایی در امر حق تأویل نمود. تفاوتی میان کلمه بینه و بینات وجود ندارد، مگر آن که در جمع و مفرد بودن با هم متفاوتند و در برخی تفاسیر، وجوه

۱- [۱] - انبیاء/۲۸.

۲- [۲] - بینه/۱.

۳- [۳] - بینه/۴ .

تمـایز آن بیان شـده است. همان طور که در کتاب کافی به نقل از امام کاظم علیه السـلام در تفسـیر آیه «کَانَت تَّأْتِیهِمْ رُسُـلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ»(۱) [پیامبرانشـان دلایـل آشـکار برایشـان می آوردنـد] آمـده اسـت که مراد از بینـات، ائمه علیهـم السـلام هسـتند و در روایتی از کمیل به نقل از امام علی علیه السـلام آمده که آن حضرت فرمود: ما حجت های خداوند و دلایل محکم او هستیم و در روایتی از داوود بن کثیر به نقل از امام صادق علیه السـلام آمده که آن حضـرت فرمود: ما نماز و زکات هستیم تا آن که به این گفته رسـید که ما نشانه های آشکار هستیم... الخ. در برخی آیات تأییداتی برای این ادعا آمده است. و در تفسیر فرات بن ابراهیم سـخنی از امام باقر علیه السلام آورده شده است که آن حضرت فرمودند: تنها ائمه علیهم السلام با ادله محکم خداوند، داوری می کنند.

در تفسیر امام عسـکری علیه السـلام ، در تأویـل آیه «وَلَقَـدْ أَنزَلْنَـآ إِلَیْـکَ آیَـاتٍ بَیِّنَاتٍ»(۲) [و همانـا بر تـو آیـاتی روشـن فرو فرسـتادیم] آمده است که مقصود از آیات بینات در این آیه، نشانه راستگویی تو در امر نبوّت و تأییداتی برای امامت علی علیه السـلام، برادر و وصـی تو و همچنین بیانی روشن بر کفر کسانی است که در مورد تو و برادرت تردید نمودند. و در تأویل آیه «الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَـا أَنزَلْنَـا مِنَ الْبَیِّنَاتِ»(۳) [کسـانی کـه نشـانه هـای روشن و رهنمـودی را که فرو فرسـتاده ایم نهفته می دارنـد] فرموده است: مقصود از این آیه بعد از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت او و آن چه از دلایل روشن و آشکار به سوی شـما آورده، تنهـا بیـانگر این مطلب است که محمـد صـلی الله علیه و آله، که راهنمـایی کننـده به سوی امـامت علی علیه السـلام است، پیـامبری راستین و دین او دین راستین است. در مورد آیه «مِّن بَعْـدِ مَا جَاءتْکُمُ الْبَیِّنَاتُ»(۴) [و اگر پس از آن که برای شما دلایل آشکار آمد]

۱- [۱] - غافر/۲۲ .

۲- [۲] - بقره/۹۹ .

۳- [۳] - بقره/۱۵۹.

۴- [۴] - بقره/۲۰۹.

مقصود از بینات ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یاران آنهاست و برای این گونه تأویلات، روایات زیادی وجود دارد که در جای خود ذکر خواهد شد. در ذیل واژه امام، امام مبین را به حضرت علی علیه السلام تأویل نمود. زیرا آن حضرت آشکار کننده حق از باطل است. همچنین در قرآن، کتاب مبین را به حضرت علی علیه السلام تعبیر کرده و در سوره الرحمن نیز تفسیر آن به همان مفهومی است که ذکر نمودیم.

می توان در تأویل این سخنان و یا توضیحی که در مورد آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ...»(۱) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است] آمده است این واژه را به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و شیعه او تأویل کرد و روایتی در تأیید تفسیر این کلمه به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام، این واژه در آیه یاد شده به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است.(۲) در کتاب کنزالفوائد به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که ایشان در حدیثی که به فضائل شیعه علی علیه السلام اشاره داشته، فرموده است که شیعه علی از طرف پروردگار و پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام و امامان دیگر در مسیر روشن و آشکار قرار دارند... الخ. گزیده کلام آن که مقصود از واژه بینه از نظر لغوی عرفی به معنای واضح و آشکار شدن است. گفته می شود «هذا بیّن و تلك بیّنه» و همچنین بر ادله واضح برای حق که کاملاً اثبات شده نیز واژه بینه اطلاق می شود. تمامی این تأویلات یاد شده برای یکی از این دو معنا، به خصوص با معنای دوم مناسب است، البته بیشتر آنها از نظر ظهور حقیقت آن در خودش و تحقق آن برای دیگران مانند پیامبر صلی الله علیه و آله در مقایسه با امام علیه السلام و ولایتش با هر دو مناسب است و یا مانند آیات الهی و معجزات آسمانی در مقایسه با نبوّت و امامت. همچنین است وضع بقیه کلمات، پس تأمل کن.

ص:۲۹۷

۱- [۱] - هود/۱۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۸.

بـداء و إبداء: و مشـتقات آن دلالت بر ظهور و بروز و آشـکار کردن دارد، مانند فعل یبدون و امثال آن. اصل معنای بداء ظاهر شدن و آشـکار شدن است و به دلیل هویدا و آشـکار بودن، به صـحرا بادیه گفته شده است. به صحرانشـینان، بادی یا بدوی و واژه هـایی مشـابه آن اطلاـق می شود و این واژه در مورد عرب هـای بادیه نشـین به کار می رود. این معنا بعـدها در ذیل واژه اعراب خواهد آمد و در آنجا واژه ای در معنای بروز برای آن به کار می رود. در ذیل واژه کتمان نیز مفاهیمی خواهد آمد که بعدها در ذیل واژه های سر،جهر و اعلان می آید و امکان دارد که این واژه ها در صورت تناسب معنایی بیشتر بر دشمنان اهل بیت علیهم السـلام اطلاـق گردد. زیرا دشـمنان بـا مکر و ریـا در محبت به پیـامبر صـلی الله علیه و آله و مردم تظـاهر می کننـد. همچنین این واژه در معنای کینه و نفرت یا محبتی است که در قلب های دشمنان یا در دلهای اهل ولایت ظاهر می شود.

بغی و باغی: و ابتغاء و کلمات مترادف آنماننـد الذین یبغون و یبتغون و مانند آن. از نظر لغوی کلمه باغی در معنای طالب امر خیر یا شـر می باشـد و کلماتی ماننـد ابتغاء و مشـتقات آن نیز در آیاتی از قرآن به همین معنا آمده اند و می توان افراد خواهان زشتی ها و افراد سرزنش شده از سوی خداوند را به دشمنان تأویل کرد. در بسیاری از موارد واژه بغی به معنای تجاوز از حد و سرکشـی است و این کلمه خلاـف اطـاعت است و در اصـل به معنـای کسـی است که در پی مخالفت و ظلم و بـدی است. در فرهنـگ لغت گفته شـده «بغی علیه»، به معنـای برتری یـافت و سـتم نمود و از حق خارج شـد و تجاوز کرد، می باشـد. به طور خاص یا عام این واژه به معنای دشـمنی نمودن با ائمه علیهم السـلام و یا دشـمنان آنها، ستمکاران و قاتلان و بازدارندگان ائمه علیهم السـلام از حق خلافت و دعوت به سوی دیگران می باشد. انسان سـرکش و گروه متجاوز به معنای کسانی هسـتند که بر امام هدایت کننده سرکشی نموده و از بندگی او خارج شدند.

در روایتی دیگر واژه بغی به سومی تأویـل شـده است. در برخی از روایات باب چهارم از فصل اول در گفتار نخست ، مفضـل در تفسیر آیه «وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء

وَالْمُنکَرِ وَالْبَغْیِ»(۱) [و از کـار زشت و ناپسـند و سـتم بـاز می دارد] از امـام صادق علیه السـلام این گونه آمـده است که بغی، همان دشمنان پیامبران هستند و مردم را از دوستی با امامان و بندگی در برابر آنها باز می دارند.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که مقصود از بغی، شخصی است که بر ما اهل بیت طغیان نموده و دیگران را به غیر مـا فرا می خوانـد.(۲) در ذیـل واژه فحشـا، بغی در معنـای غاصب سومی خواهـد آمـد و به دشـمن ائمه علیهم السـلام و ولایت ظالمان، کشتن امامان و بازدارندگان از حق ولایت اهل بیت علیهم السلام تأویل شده است.

در تفسـیر امـام، مقصود از واژه هـای غیر باغ و لاعاد در آیه «غَیْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ»(۳) [در صورتی که سـتمگر و متجاوز نباشد] این است که از پیشوای هـدایت خـارج نشـده، متجـاوز نیست و در مورد امـامت کسـی که در واقع امام نیست، سـخنان باطلی نمی گوید... الخ.

در روایاتی متواتر از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقل شده است که مقصود از گروه سـرکش همان کسانی هستند که عمار را کشـته اند، بنابراین هر که بر علی علیه السلام و یا هر امام حقی خروج نماید و هر که با آنها به حدی دشمنی کند که امکان خروج بر امام داشـته باشد بلکه حتی کسی با شیعه آنان به حدی دشمنی نماید که با آنها از درگیری در دین امتناع نکند، حتی اگر این دشـمنی زبانی باشد، چنین شخصـی سرکش و متجاوز است و در ردیف افراد ظالم و سرکش قرار می گیرد. برای فهم تفسیر صحیح این کلمه تأمل و اندیشه کن که خداوند هدایت گر است.

بقیه و باقیه: واژه های باقیات و بقاء، ضـد فناء و نیستی است و مقصود از بقیه الشـی، باقیمانده هر چیز است. در سوره هود واژه «بقیه الله» به امامان بازمانده و به خصوص امام عصر علیه السلام تعبیر شده است. برخی از این روایات در فصل سوم

۱- [۱] - نحل/۹۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ،ص ۲۸۹.

۳- [۳] - بقره/۱۷۳.

گفتار دوم آمده است و بر خطبه امام صادق علیه السلام، امام بازمانده حضرت آدم علیه السلام و نسل پاک نوح علیه السلام است و در ذیل واژه ذرّیه، آنها بازماندگان نسل ابراهیم علیه السلام هستند و در سوره بقره در آیه ای که به ذکر تابوت بنی اسرائیل می پردازد، کلمه بقیه در آیه «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ»(۱) [بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند] به نسل پیامبران و به برخی آثار به جای مانده نزد آنان، تأویل شده است. در سوره زخرف، واژه «کَلِمَه باقِیَه»(۲) بار دیگر به ائمه علیهم السلام و ولایت و امامت آنان تعبیر شده است. در این زمینه بعداً روایاتی بیان خواهد شد. در سوره کهف و مریم «البَاقِیات الصَّالِحَات»(۳) به دوستی و مودّت ائمه اطهار علیهم السلام تأویل شده است و در کنزالفوائد و کتبی غیر آن، از امام صادق علیه السلام نقل شد که ایشان به حصین بن عبدالرحمان فرموده است: یا حصین، دوستی و مودّت با ما را کوچک مشمار، زیرا که این امر از اعمال نیک ماندنی است و می توان در صورت تناسب معنایی بنابر مقتضای حال کلمات مشابه به الفاظی چون بقیه و بقاء را به همین شکل تفسیر نمود.

بکاء: هر کلمه ای که مانند أبکی و مانند آن مشتمل بر این معناست. به طور صریح در ذیل واژه ضحک خواهد آمد. در سوره دخان آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»(۴) [و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند] مقصود این است که آسمان و زمین بر حسین بن علی علیه السلام گریستند و از روایات نیز چنین برمی آید که مراد، بخشی از زمین است که مؤمنان در آن به عبادت می پردازند و یا مقصود، درهای آسمان است که اعمال مؤمنان به آنجا منتقل می شود و هنگام مرگ مؤمن، آسمان بر او می گرید.

۱- [۱] - بقره/۲۴۸.

۲- [۲] - زخرف/۲۸.

۳- [۳] - کهف/۴۶ و مریم/۷۶.

۴- [۴] - دخان/۲۹.

بلاـء: کلمـاتی ماننـد بلونـا و ابتلی و امثال آن. ابتلاء در اصل به معنای امتحان و آزمایش است. گفته می شود بلوته و أبلیته، در فرهنگ لغت، تکلیف امتحان و گرفتاری است. زیرا که برای بـدن دشوار است و همچنین این واژه در معنای رنج و زحمت می باشد.

مؤلف گوید به همین خاطر گاهی واژه ابلاء به معنای نعمت بخشیدن و نیکی کردن است. بدان که خداوند به طور صـریح در ترجمه واژه های فتنه و امثال آن که بعدها بیان خواهد شد، با وجود اختلاف آراء، بزرگ ترین امتحان این امت ها و امت های گذشـته را ولایت پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و دوستی با آنها، طاعت و ایمان و دوری گزیـدن از دشـمنان شان و صبر به این امر در سختی ها و آسانی ها قرار داد.

بنـابراین می توان واژه ابتلاـء را در آیـات قرآنی بنـابر مقتضـای حـال، انواع امتحانـاتی دانست که در مسأله ولاـیت، دامن گیر طرفـداران ولایت و یا دشـمنان امر ولایت می شود. از جمله شواهـد موجود بر این تأویل، سوره بقره آیه «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ»(۱) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود] و آیه «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ»(۲) [و قطعاَ شما را به چیزی از (قبیـل) ترس و گرسـنگی و کاهشـی در اموال و جـان هـا و محصولات می آزماییم] می باشـد. در این آیه و آیاتی امثال آن بنگر و تأمل کن.

ابن: این واژه به صورت مفرد و جمع و در حـالت اضـافه به واژه السبیـل خواهـد آمـد و به وضوح واژه ابن سبیـل به ائمه علیهم السـلام تأویل شـده است. در روایات آمده که آنها راه خدا می باشـند. همچنین می توان ابن سبیل را به تمامی شـیعیان و یا در راه ماندگان تعبیر نمود. در آیه مباهله، تفسیر واژه «أبنائنا» به امام حسن و امام حسین علیه السلام ذکر شده است و می توان این تفسیر را در هر جایی که این واژه به ائمه علیهم السلام تعبیر می شود، نیز به کار برد. همان طور که در قرآن لفظ ابنائنا

۱- [۱] - بقره/۱۲۴.

۲- [۲] - بقره/۱۵۵.

یا بنیّ به ویژه در حالت اضافه، بدین شکل تفسیر شده است. در سوره ابراهیم در تفسیر آیه «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»(۱) [و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار] فهمیده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرزندان او هستند که دعوت ابراهیم علیه السلام به آنان ختم می شود، چرا که آنان بر هیچ بتی سجده نکردند. مفاهیمی که ذیل واژه ذریّه و آل و امت می آید در تایید این سخن است. در کلمه ولد، گفته خواهد شد که منظور از بنی آدم کسانی است که بحسب تأویل، ولایت فلانی و فلانی و فلانی را نپذیرفته اند. چون هر کسی ولایت آن دو را بپذیرد، شرک شیطان را پذیرفته و او پدرش است. در تفسیر عیاشی و دیگران به نقل از هارون بن محمد آمده که راجع به این کلام خدا، یعنی عبارت یا بنی اسرائیل از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: آنها ما هستیم و از محمد بن علی نقل شده است که در مورد این سخن خداوند ــ یا بنی اسرائیل ــ از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: این واژه مختص خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و در همین تفسیر به نقل از ابی داوود آمده که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که می گفت: «من ابن عبدالله هستم، اسمم احمد است و من عبدالله هستم و اسمم اسرائیل است. خداوند هر فرمانی به او داد به من هم داد و هرچه به او عنایت داشت به من هم داشته است.»

شیخ علامه ما می گوید: شاید مقصود از عبارت «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ»(۲) [ای فرزندان اسرائیل نعمت هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید] در باطن خاندان محمد است، زیرا معنای اسرائیل، عبدالله است. در حالی که من ابن عبدالله هستم و اسمم عبدالله است. همان طور که خداوند در آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً»(۳) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی سیر داد] فرموده است. هر خطاب خوب و نیکی که در ظاهر به بنی اسرائیل می شود در باطن به من و

۱- [۱] - ابراهیم/۳۵ .

۲- [۲] - بقره/۴۰.

۳- [۳] - اسراء/۱.

به اهل بیتم تعلّق می گیرد. مؤلف گوید، با تأمل در آن چه اشاره داشتیم و در ذیل واژه های سبیل و ذرّیه نیز خواهد آمد و یا مطالبی که در ذیل واژه آل یا اخ آمده و بعدها در ذیل واژه اتباع و ولد نیز بیان خواهد شد، بدیهی است که می توان واژه بنی اسرائیل را به شیعه و یا سایر افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تعبیر نمود. در این حالت، بیشتر خطاب ها می توانند به ظاهر به بنی اسرائیل مرتبط شود و در باطن، امت محمد صلی الله علیه و آله مد نظر قرار گیرد. همچنین می توان واژه ابن را به دو صورت مفرد و جمع بدین شکل تعبیر نمود. در برخی موارد نیز می توان آن را به پیروان اهل ستم و کفر تفسیر کرد .چنان چه در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در مورد آیه «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا»(۱) [مرا با آن که (او را) تنها آفریدم واگذار] می فرماید: منظور از «وحیداً»، زنازاده است که در باره خلیفه دوم است(۲)... الخ. و در مورد این سخن خداوند «وَ بَنِینَ شُهُوداً»(۳) [و پسرانی آماده (به خدمت دادم)] فرمود: مقصود از آن این است که برای او یارانی قرار دادم که شهادت می دهند که از پیامبری چیزی به ارث نمی برند و بنا بر مطالب یاد شده، می توان برخی از واژه ها، مثل بنات را در برخی موارد در صورت تناسب معنایی بدین شکل تفسیر نمود. در تأیید آن چه اشاره نمودیم، می توان واژه بنات را در آیه سوره هود (هؤُلاءِ بَناتِی(۴)) زنان امت دانست که به منزله دختران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

بنیان: و هر واژه ای که شامل این ساختار است. در قرآن ذکر بناء و بنیان به شکل ممدوح و مذموم وارد شده است، از آن جمله بناء مسجد قُبا و مسجد ضرار در سوره برائت (توبه) است که این مطلب در ذیل واژه مساجد خواهد آمد که می توان بناء و بنیان را براساس بنای قلوب بر تمسک به ولایت و یا دشمنی اهل

۱- [۱] - مدثر/۱۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۴.

۳- [۳] - مدثر/۱۳.

۴- [۴] - هود/۷۸.

بیت علیهم السـلام تأویل نمود. همان طور که هر یک از دو گروه اعم از صحابه و منافقان، مسجد ظاهری خود را بر این اساس ساختنـد. همان طور که توضـیح آن در سوره یاد شده خواهد آمد و این سوره شاهدی برای این تأویل ما است. در أمالی شـیخ از امام علی علیه السلام نقل شده است که حضرت در حدیثی می فرماید: دوستدار ما به خاطر دوست داشتن ما غبطه می خورد و دشمن ما بنیانش را (خانه اش) را بر لبه های پرتگاه می سازد... الخ. پس تأمل کن و غافل مشو.

و در ذیـل واژه بیت، مطـالبی در تأییـد این موضـوع بیـان شـده است. می توان چنین تـأویلی را برای کلمـاتی که می تواننـد در جایگاه بناء و بنیان قرار گیرند نیز آورد. بنابراین آن چه بر ظاهر معنا در این واژه تفسیر شده فراوان است. والله تعالی أعلم.

باب تاء

تب و تباب و تتبیب: هر یک از دو کلمه تباب و تتبیب در سوره ای آمده است و معنای آن خسارت و هلاکت است و تفسیر واژه های خسارت و هلاک، در شرح آنها خواهد آمد. از این مسأله غافل مباش.

تراب: در سوره نبأ، تأویل این سخنِ کافر در روز قیامت «یَا لَیْتَنِی کُنتُ تُرَابًا»(۱) [و کافر گوید کاش من خاک بودم] خواهد آمد. معنای عبارت این است که ای کاش من از شیعه ابی تراب، یعنی حضرت علی علیه السلام بودم و ان شاء الله علّت نامگذاری علی علیه السلام به ابی تراب را یادآور خواهیم شد. علت آن است که او صاحب زمین و دلیل و محبت خدا بر زمین است و بقاء و آرامش زمین به وجود ایشان بستگی دارد . در سوره بلد و در ترجمه واژه مسکین نیز تفسیر واژه متربه خواهد آمد «أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَةٍ»(۲) [یا بینوایی خاک نشین] منظور از مترب بالعلم یعنی بی نیاز در آن از غیر آن و مراد حضرت علی علیه السلام است. اترب در لغت به معنای «فقیر و نادار شد»، یعنی وضعیت او به حدی شد که بر خاک نشست. می تواند در معنای بی نیاز شد نیز باشد، یعنی مال او به مقدار خاک شد و معنای این تفسیر به معنای صاحب علمِ فراوان به حد خاک است.

مؤلف گوید که در این تفسیر و توجیه باید گریست، به ویژه بعد از مطالبی که در ذیل واژه ارض بیان نمودیم. چه بسا امکان دارد چنین تفسیری را برای آیات

ص:۳۰۵

۱- [۱] - نبأ/۴۰ .

۲- [۲] - بلد/۱۶.

مشابه این آیه که لفظ تراب در آن به کار رفته، استفاده نمود. معنای تراب به معنای خاک خلقت انسان نیز آورده شده است و معنای آن در ذیل واژه طین خواهد آمد. در روایتی دیگر در ذیل واژه حماء، تراب به گِل مستضعفین تأویل شده است و این واژه در معنای متفاوت نیز به کار رفته است.

واژه أتراب جمع ترب با حرکت کسره است. این کلمه در فرهنگ لغت به معنای همسن و سال و هر کس که با تو در یک زمان متولد می شود است. این واژه در سوره صاد، واقعه و نبأ به عنوان صفتی برای حور به کار رفته است و مقصود از آن افرادی در یک سن و سال هستند، یعنی زادروز آنها با هم یکسان است و این تفسیر با ذکر آیه خواهد امد. شیخ قمی می گوید: مراد از آن فرد همسن و سال است و هر جا که تأویل آن بیان می شود، این واژه به همراه حور تأویل می گردد.

توبه: و تائبون و هر چه افاده چنین معنایی دارد، مانند تابوا و امثال آن. بدان که توبه همان بازگشت از گناه و اظهار پشیمانی از آن است و چون ولایت طاغوتیان و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از بزرگ ترین گناهان و فاسدترین آن و آشکارترین آن است، از این رو توبه را در بطن قرآن به آن نسبت داده و آیه ها تأویل به آن شده اند که مراد توبه از آنهاست.

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب از جابر و دیگران روایت شده که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَاغْفِرِ لِلذِینَ تَابُوا»(۱) [کسانی را که توبه کرده اند بیامرز] فرموده است. مقصود از تابوا این است که از ولایت بنی امیه توبه نمودند و در روایتی دیگر آمده که از ولایت طاغوت های سه گانه و بنی امیّه توبه کردند و در آیه «واتبعوا سبیلک»(۲)[از راه تو پیروی کردند] مقصود، حضرت علی علیه السلام است. زیرا او راه خداوند است... الخ. در ذیل واژه جاحدین، مراد از آیه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ»(۳) [(آن مؤمنان) همان توبه کنندگان، پرستندگان] خواهد آمد که مقصود ائمه علیهم

ص:۳۰۶

۱- [۱] - غافر/۷.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - توبه/۱۱۲.

السلام هستند و بر کسی پوشیده نیست که آنها کامل ترین توبه کنندگانند، زیرا با وجود عدم ارتکاب گناه، همیشه توبه از آنان سر می زند. همچنین می تواند از تفسیری که خداوند سبحان را بسیار توبه پذیر نام برده، در تأویل این واژه استفاده نمود. همان طور که در ذیل واژه غفور و مغفره خواهد آمد، خداوند نسبت به اهل ولایت بسیار توبه پذیر است.

تابوت: همان صندوقی است که در آن کالا ذخیره می گردد. این لفظ در دو سوره آمده است، یکی در سوره طه، جایی که خداوند سبحان به مادر موسی دستور داد تا آن حضرت را در تابوت بگذارد و در دریا بیفنکند و بار دیگر این لفظ در سوره بقره آمده و از تابوتی که در میان بنی اسرائیل بوده حکایت می کند. از ابوجعفر روایت شده که معنای دوم همان تابوت اول است که از آن موسی علیه السلام بوده و در روز وفاتش زره و عصایش و لوحه ها و نشانه های نبوّت وی را درون آن قرار دادند و آن را نزد یوشع، وصی خود به امانت نهاد و در میان بنی اسرائیل به آن تبرک می جستند و در میادین جنگ میان دشمن و مسلمانان قرار می دادند و سبب آرامش بود. در تفسیر این آیه «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ»(۱) [و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند] و در بسیاری از روایات ذکر خواهد شد که سلاح، در میان امت ما، مثل تابوت در میان قوم بنی اسرائیل است. مقصود از بنی اسرائیل، اهالی خانه هایی هستند که بر سرای آن خانه تابوت یافت می شد و نبوّت به آنها داده شد. در میان اهل بیت نیز هر کس اسلحه به او می رسید، امامت به او داده می شد.

در صحیحه بزنطی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که ابوجعفر صلی الله علیه و آله می گفت: اسلحه رسول خدا در میان ما مثل تابوت در میان قوم بنی اسرائیل است. هر کجا که تابوت می گشت، نبوتّ به آنان داده می شد و هر کجا این اسلحه در میان ما می گشت، امر کامل و تمام می شد. در روایتی تابوت تان همان

۱- [۱] - بقره/۲۴۸.

اسلحه است و از روایات بر می آید که مقصود از میراث پیامبران نزد ائمه علیهم السلام، لوحه ها و الواح و عصای موسی علیه السلام و چیزهایی غیر از آن است و چوب تابوت نیز که در میان آنان بوده، یکی از این میراث هاست. در برخی از زیارت ها آمده است: شما کسانی هستید که تابوت آرامش به سوی شما فرستاده شد و در برخی زیارات آمده، خداوند شما را جایگاه و تابوت حکمت و فرزانگی اش قرار داده است. در مناقب ابن شهرآشوب از امام باقر علیه السلام روایت شده که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل نزد اهل بیت علیهم السلام آمد و از سوی خداوند به آنها تسلیت گفت و اهل بیت تنها صدای جبرئیل را می شنیدند و گفت: سلام بر شما... الخ.

و سخن جبرئیل به این کلام رسید: خداوند شما را تابوت علم خود قرار داد و کتابش را در میان شما به میراث نهاد... الخ. اگر بیندیشی آن را درک می کنی.

تحت: در ذیل واژه عذاب خواهد آمد که مقصود این واژه، تأویل چیزهایی که زیر پاست، به افراد پست و بردگان و افراد بی خبر و نیز زمین می باشد. پس غفلت نکن.

تفث: در باب دوم فصل اول آمده است که با آوردن توجیه مناسبی برای معنای لغوی این واژه می توان آن را به دیدار امام تأویل کرد. علّت یادآوری این معنا به خاطر آن است که بتوان واژه تفث را در سوره حج، آیه «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»(۱) [سپس باید آلودگی خود را بزدایند] درست تأویل نمود. در این مسأله تأمل کن تا دریابی که می توان کلمات زیادی را به دلیل تناسب معنایی و یا حتی تناسب دور از فهم، بدین شکل تأویل نمود.

تتبیر: و مشتقات آن، مانند تبر با فتحه تاء. تتبیر به معنای ویران کردن در ذیل کلمه کسر و إهلاک آمده است.

تجارت: در معنای خرید و فروش و گرفتن و دادن است. در ذیل تفسیر سوره جمعه که بعدها بیان خواهد شد، جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند: که آیه

۱- [۱] - حج/۲۹.

«وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أو لَهْواً»(۱) [و چون داد و ستد یا سرگرمی ای ببینند] منظور خلیفه اول است و در عبارت «أو لَهْواً» منظور خلیفه دوم است «انَفَضُّواْ إليها»... الخ.

در کتاب دیلمی به نقل از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرمایند: من تجارت سودآور هستم و باعث نجات از عذاب دردناک می شوم. خداوند نیز در آیه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»(۲) [آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند] این مفهوم را بیان می دارد. با استفاده از این تأویل می توان تمامی عبارات قرآنی از جمله سوره فاطر آیه «تِجَارَةً لَّن تَبُورَ»(۳) [امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد] و امثال آن را که مفهوم تجارت سودآور در آن آمده، به امام علی علیه السلام و ولایت آنها و طاعت و بندگی در برابرشان تأویل نمود و مقصود از تجارت زیان آور را روسای مخالفین و اطاعت و فرمانبرداری از آنان دانست. خداوند در سوره نور آیه «رِجالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»(۴) [مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی دارد] و آیاتی مشابه آن، چنین تأویلی را بیان نموده است. پیش از این، در ذیل واژه بیع چنین مفهومی ذکر شده. در برخی زیارات مربوط به امام علی علیه السلام این چنین آمده است: گواهی می دهم که تو و پسرعم تو و برادرت با خداوند تجارت کردید (معامله کردید) و خداوند بر شما آیه «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمؤمنين أَنفُسَهُمْ...»(۵) [در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را خریده است] را فرستاده. بر کسی پوشیده نیست که می توان چنین تأویلی را از این زیارات برداشت نمود، زیرا آنها با اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله که امام همه است، تجارت نمودند. توضیحات و تأویلات دیگر از این آیه، در ذیل واژه شراء خواهد آمد. از این مسأله غافل نشو.

ص:۳۰۹

۱- [۱] – جمعه/۱۱.

۲- [۲] – صف/۱۰.

۳- [۳] – فاطر/۲۹.

۴- [۴] – نور/۳۷.

۵- [۵] – توبه/۱۱۱.

اتبـاع: و «من اتبع» و هر چه افـاده این معنـا را دارد ماننـد «الَّذینَ اتَّبِعُوهُ» و امثـال آن، معنـای پیروی کردن و دنباله روی را در بر دارد.

بدان که واژه اتباع و متابعه امری به شـکل اضافی مورد توجه قرار می گیرد و حسن و قبح معنای آن به مضاف الیه آن بسـتگی دارد که آیا دارای معنای خیر است یا شر. بی شک پیروی خوب و نیک همان پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و دوستی با اهل بیت و اعتراف به حقوق آنهاست و اطاعت و نشانه بندگی در برابر خداست، زیرا در این امر، پیروی از خداوند نیز وجود دارد و پیروی زشت و ناپسـند، مخالفت با ائمه علیهم السـلام و اطاعت از دشمنان شان و دوستی با دشمنان و کینه توزان از جمله دوستی با خلفای ستمگر و امثال آنهاست. بنابر مطالبی که در ذیل واژه باطل گذشت، می توان این واژه را به پیروان باطل تأویل نمود. در ذیل واژه سـخط نیز اتباع در معنای پیروی از سـتمکاران به حضـرت علی علیه السلام تأویل شده که خداونـد بر آنهـا خشم و غضب نموده است. می توان سـایر موارد را نیز بـا همین مفهوم تأویل نمود. همان طور که در ذیل واژه رضوان خواهـد آمد گاهی به صـراحت آیه «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضوانَ الله»(۱) به ائمه علیهم السـلام تعبیر شـده است و شاید علت ایـن تعـبیر ایـن است که ائمه علیهم السـلام، بزرگ ترین پیروی کننـدگان هسـتند. همچنین واژه رضـوان به حضـرت علی علیه السلام تأویل خواهد شد و شیعه آنان همه تابع او هستند و در ذیل واژه ذکر تأویل عبارت «من اتبع الذکر» نیز خواهد آمد.

به طور کلی بایـد در تأویـل این واژه به مضـاف الیه آن حتماً توجه داشت و تأویل را بر طبق نوع مضاف الیه انجام داد. در ذیل واژه هـای آل، اهل و اخوان، سـخن خوبی در این مورد آمـده است با این مضـمون که هر کس از پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام تبعیت کنـد، جزء آنهـا خواهـد بود. چنین سـخنی به صـراحت در مورد سـلمان به کار رفته است. هنگامیکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «سلمان منا اهل البیت» در برخی روایات نیز به طور صریح عبارت «من اتبع النبی»، فقط به

۱- [۱] - آل عمران/۱۶۲.

حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام وشیعیانشان تأویل شده است و ما این روایات را برای تذکر اندیشمندان یادآور خواهیم شد.

ابن شهر آشوب و دیگران سندهایی را ذکر نمودند که از آن جمله زراره است که وی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در تفسیر عبارت «من اتبعنی» در آیه «قُلْ هَـذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي»(۱) [بگو این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد. با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم] مقصود از «من اتبعنی» را حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می داند(۲). در روایتی دیگر، مقصود خاندان محمد صلی الله علیه و آله است و در کتاب کشف الغمه مقصود، جماعتی از مردم است.

در کتاب کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آنها در مورد آیه «حَسْبُكَ اللّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمؤمنين»(۳) [ای پیامبر خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو توانند تو را بس است] فرمودند: مقصود علی بن ابی طالب است و او در رأس مؤمنان است. از امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روح، راحت، رحمت، یاری، آسانی، رضوان و دوستی و محبت خدا و رسول او به کسی داده می شود که علی علیه السلام را دوست بدارد و حق جانشینان وی را به جای آورد. بر من است که آنها را مورد شفاعت خود قرار دهم و سزاوار است که خداوند، شفاعت مرا در حق آنها اجابت نماید؛ زیرا آنان پیروان من هستند و هر که از من پیروی کند، او از من است، مانند ابراهیم که با من همراه شد. زیرا او از من است و من از اویم و سنت من سنت اوست و سنت او سنت من است و این مطلب، تعبیر این کلام خداست «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ»(۴) [فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند] روایت امام صادق علیه السلام می فرماید: هر که از ما پیروی

۱- [۱] - یوسف/۱۰۸.

۲- [۲] - مناقب، ج ۴، ص ۴۱۰.

۳- [۳] - انفال/۶۴.

۴- [۴] - آل عمران/۳۴.

کند و دوستدار ما باشد، از ما اهل بیت است. حضرت ابراهیم علیه السلام نیز چنین سخنی را بیان فرموده است: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»(۱) [هر که از من پیروی کند از من می باشد.]

در کتاب واحده به نقل از طارق بن شهاب گفته شده است حضرت علی علیه السلام در حدیثی فرمود: هر که ائمه علیهم السلام نسل محمد را بشناسد و از آنها تبعیت کند، آن شخص از ما خواهد شد و با این سخن به این موضوع اشاره داشته است: هر کس از من پیروی کند او از من است... الخ.

در تفسیر قمی عمرو بن یزید می گوید: ابوعبدالله فرمود: به خدا سوگند شما از خاندان محمد هستید، گفت: فدایت گردم از خودشان، فرمود: به خدا آری از خودشان و سه بار تکرار کرد. سپس نگاهمان به هم دوخته شد. و فرمود: ای عمرو، همان خداوند می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمؤمنين»(۲) [در حقیقت نزدیک ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است].(۳)

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس به خاندان محمد صلی الله علیه و آله اهتمام ورزد و همان طور که خویشاوندی آنان را با پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم داشته، آنها را بر تمامی مردم مقدم بدارد، این شخص در گروه خاندان محمد صلی الله علیه و آله قرار می گیرد. البته نه به این معنا که خود آنها می گردد، بلکه به اهمیت دادن به آنها و پیروی از آنان مثل آنان می شود (در گروه آنان جای می گیرد) و سخن خداوند در آیه «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»(۴) [و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود] و سخن

۱- [۱] - ابراهیم/۳۶.

۲- [۲] - آل عمران/۶۸.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.

۴- [۴] - مائده/۵۱.

ابراهیم «فَمَن

تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»(۱) (۲) [پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است] گویای همین مطلب است. روایتی دیگر نیز در همین معنا در مورد مردم و امت آمده است و مهمتر از «من اتبع ابراهیم»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. در ذیل واژه أخ نیز آمده، هرکس قومی را دوست بدارد از آنان می شود. آگاه باش که باید در برخی موارد، تنها معنای متعارف و عادی این واژه را در نظر گرفت.

المترفون: و هر کلمه ای مانند أترفوا و أمثال آن که افاده این معنا را دارد، مراد از مترف، شخص راحت طلب است که از خوشگذرانی دست برنمی دارد و شخص جبار و رها شده نیز هرچه می خواهد انجام می دهد و خودداری نمی کند. عبارت «أترفته النعمه» یعنی او را به سرکشی واداشت و أترف فلان یعنی بر سرکشی و تجاوز اصرار ورزید. و مترفه با ضمه یعنی نعمت. مقصود از مترفین در قرآن حکام ستمگر رفاه طلب جبار و غوطه ور در سرای دنیاست، چنین شخصی اسراف کار، طغیانگر و سرکش است. می توان این واژه را به معنای طغیانگران و افراد سرکش دولت بنی امیه و سایر حکام ستمگر که دشمنان ائمه و شیعیان هستند تأویل نمود. همچنین این واژه، سایر دشمنان ائمه علیهم السلام را که لذات دنیوی به آنها روی آورده و علل سرکشی و طغیان آنها بر حق اهل بیت شده است، تأویل نمود. به طور کلی مقصود از این واژه، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان شیعه، رفاه طلبان دنیا و اسراف کاران نعمت های دنیوی هستند. واژه ترف در سوره انبیا آیه «وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ»(۳) [و به سوی آن چه در آن متنعم بودید بازگردید] و نیز در سوره واقعه آیه «إِنَّهُمْ کَانُوا قَبْلَ ذَلِکَ مُتْرَفِینَ»(۴) [اینان بودند که پیش از این نازپروردگان بودند] به دشمنان اهل بیت نسبت داده شد و این آیات تأویل مترفین و جبارین و

۱- [۱] - ابراهیم/۳۶.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۶ .

۳- [۳] - انبیاء/۱۳.

۴- [۴] - واقعه/۴۵.

امثال آن را به آن دشمنان تأیید می کند. اگر با دقت بنگری مسأله را درک خواهی نمود.

تمام: و اتمام و کلمات مترادف آن، مانند أتمّ و امثال آن در ذیل واژه «کلمه» بعدها ذکر خواهد شد.در تفسیر آیه «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»(۱) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] مراد از کلمات، توسل جستن به ائمه علیهم السلام است. حضرت ابراهیم تا امام دوازدهم، یعنی حضرت قائم علیه السلام کامل ترین کلمات هستند. و در حدیث آمده که آنها کلمات تام و کامل هستند و در سوره مائده، اتمام نعمت با امر ولایت صورت می گیرد، و در سوره توبه اتمام نور خدا به همین مفهوم و با یاری ائمه علیهم السلام انجام می گیرد. شاید بتوان در بسیاری از موارد و در ذیل واژه های اتمام و تمام، چنین تأویلی را به کار برد. در کتاب عیون، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ»(۲) [و برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید] فرمود: هرگاه کسی از شما حج گزارد آن را با زیارت ما به پایان برساند؛ زیرا حج او با زیارت ما به کمال خواهد رسید. پس تأمل کن.

تین: در سوره تین، علت تأویل این واژه به امام حسن علیه السلام بیان خواهد شد. قمی نیز این واژه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأویل نمود، زیرا روایتی در تایید معنای دوم آمده است. و وجه شبه در این استعاره این است که انجیر از لذیذترین و خوشمزه ترین میوه هاست و جزء میوه های بهشتی است. در ذیل واژه طور نیز این کلمه به شهر تأویل شده است.

التیه: و کلماتی مانند یتیهون. گفته شده مقصود از تیه، سرزمینی است که شخص در آن هدایت نمی شود و علائمی در آن نیست.«تاه فلان» یعنی شخصی از مقصد خود دور شد در حالی که او تنها در یک مکان است. و در فصل سوم در گفتار نخست مفاهیمی بیان شده بیانگر این مطلب است که این امت، سرگردان شدند.

۱- [۱] - بقره/۱۲۴.

۲- [۲] - بقره/۱۹۶.

همان طور که بنی اسرائیل سرگردان گشتند و معنای سرگردانی آنها نیز بیان شده است و این معنا برای تفسیر این آیه سوره مائده «یَتیهُونَ فی الأرضِ»(۱) [(که) در بیابان سرگردان خواهند بود] مناسب می باشد.

التلاوه: و مشتقات آن مانند یتلو و امثال آن در ذیل واژه «صحف» خواهد آمد و بیان می کند که تفسیر درست کلمه یتلو در برخی آیات قرآنی که از واژه های تلاوت و کلمات مترادف آن استفاده شده، به کار می رود.

در ذیل واژه کتاب خواهد آمد که فقط ائمه علیهم السلام، قرآن را به شکل صحیح تلاوت می کنند. در باب پنجم فصل اول در گفتار نخست آن آمده که مقصود از تلاوت آیه، فهم معنا و تفسیر و تأویل آن است. سپس آن چه که بر آن دلالت می کند با ملاحظه تناسب مقام و موارد تلاوت و مشتقات آن این است که براساس تأویل، فهم آن چه مرتبط به امامت و ولایت است، منظور می باشد. این موضوع بر انسان تأمل گر صادق روشن است.

۱- [۱] - مائده/۲۶.

ثعبان: به معنای مار عظیم و بزرگ یا مار نر است. در برخی آیات قرآنی آمده که خداوند، عصای حضرت موسی علیه السلام را تبدیل به مار کرد. بنابر مطالبی که در ذیل واژه عصی و یا در حکایت حضرت موسی و انداختن عصایش خواهد آمد می توان واژه ثعبان را به برخی دلایل پراکنده دشمنان در برابر حق اهل بیت علیهم السلام تفسیر نمود و یا آن که در معنای معجزه های رسواگر فراعنه آن زمان تأویل کرد.

ثاقب: در ترجمه واژه های شهاب و نجم خواهد آمد، مقصود از شهاب ثاقب و نجم ثاقب، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حضرت علی علیه السلام است و این نام گذاری بدین دلیل است که هر یک از ایشان دل های دشمنان خدا را سوراخ می کنند که مراد نفوذ علم و نورشان است.

ثواب: و مثوبه. در تفسیر عیاشی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این سخن خداوند «ثَوَابًا مِّن عِندِ اللّهِ»(۱) [پاداشی است از جانب خدا] و نیز آیه «وَمَا عِندَ اللّهِ خَيْرٌ لِّلأَبْرَارِ»(۲) [و آن چه نزد خداست برای نیکان بهتر است] فرمود: تو همان ثواب هستی و یاران تو نیکانند(۳).

مؤلف مقصود پیامبر را این گونه تعبیر می کند: در هر دو آیه مراد از واژه ثواب، تو هستی. هرچه نزد خداست ثواب است. بنابراین می توان در صورت تناسب معنا

ص:۳۱۶

۱- [۱] - آل عمران/۱۹۵.

۲- [۲] - آل عمران/۱۹۸.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۵.

بـا سـیاق کلاـم واژه ثواب را به او و یـا ولاـیتش تأویـل نمود که در بیشتر موارد به ولایت تأویل شـده است. در اینجا نیز همین تأویـل منـاسب است. مقصود از ثواب، همان اجر و پاداش است و تأویل عبارت «ما مِن عِنـدِالله» به ولایت، تأییـدی بر این گفته است. بنابراین می توان بعضی مواضع که خداوند سخن از پاداش می گوید را کنار ولایت قرار داد. پس درک کن.

ثیب: این واژه نقطه مقابـل کلمه بکر است و تنها در سوره تحریم آمـده است. می توان آن چه را که در سوره بقره برای تأویل واژه بکر آمده برای تأویل این واژه نیز به کار برد.

ثیاب: در ذیل واژه لباس که می تواند تأویل واژه ثیاب باشد، مطالبی در این زمینه خواهد آمد. البته در جاهایی که این تناسـب معنایی بین دو واژه صورت گیرد و در ذیل واژه فرش تأویلی از این واژه خواهد آمد. در وجه چهارم باب سوم از فصل اول در گفتـار آغـازین آن آمـده که می توان لبـاس هـای مورد پسـند و تحسـین برانگیز را به علوم ائمه علیهم السـلام و حکمت هـا و کمالات آنان و مساجد و عبادتگاه ها و امثال آن تأویل نمود، زیرا مؤمنان از آن بهره می برند و با آن آراسته می گردند.

ثابت: و تثبیت و ثبوت و کلماتی ماننـد ثیب و امثال آن، گفته می شود. «ثبت ثبوتاً» یعنی ثابت بدون نیستی و فنا و «ثبّته و أثبته» یعنی آن را محکم کرد و حبس نمود. در ذیل واژه قول که بعدها خواهد آمد، سـخن ثابت به ولایت و اعتقاد محکم و مستدلّ تأویل شـده است. در ذیل واژه شـجر در تأویل «کَشَـجَرهٍ طَیِّبَهٍ أَصْـلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ»(۱) [ماننـد درختی پاک است که ریشه اش اسـتوار و شاخه اش در آسمان است] مقصود از ریشه ثابت همان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتشان می باشند و در ذیـل واژه قـدم نیز ثبات قـدم و ثبوت کنایه از بقاء مـداوم بر امر ولایت و توانایی در آن و دادن فرمانروایی به حضـرت علی علیه السلام می باشد. بر این اساس می توان بنابر تناسب معنایی، آیاتی را که دربردارنده واژه های ثبات، ثبوت و

۱- [۱] - ابراهیم/۲۴.

تثبیت هستند به ساختن و استوار نمودن، قدرت در اعتراف به ولایت و تمسک جستن به آن تأویل نمود. والله اعلم.

ثلاث: در ذیل واژه ظل علت تعبیر آیه «ظل ذی ثَلاث شعْب»(۱) به سه خلیفه می آید. در ذیل واژه اصنام علت تأویل کلمه ثلاث در آیه «وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى»(۲) به نعثل (عثمان) خواهد آمد. در سوره واقعه مقصود از عبارت ازواج ثلاثه معصوم و بندگان و دشمنان به ترتیب سابقون، اصحاب یمین و اصحاب شمال هستند. بنابراین در صورت تناسب می توان در برخی موارد چنین تأویلی را به کار برد.

ثمود: آنها قوم صالح پیامبر بودند که شتر ماده را پی کردند و داستان آنها مشهور است. در روایت حلبی و بقباق در تفسیر آیه «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا»(۳) به نقل از امام صادق علیه السلام روایت شده است: قوم ثمود جماعتی و گروهی از شیعه هستند و خداوند می فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ»(۴) [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند پس به (کیفر) آن چه مرتکب می شدند صاعقه عذاب خفت آور آنان را فروگرفت] مقصود از ثمود در این آیه شمشیری است که حضرت قائم علیه السلام در هنگام قیام به دست می گیرد... الخ.

روایت کاملِ این موضوع در ذیل کلمه ناقه و زمان تأویل این واژه به امام علیه السلام خواهد آمد.

مؤلف گوید بی شک مقصود از جماعت شیعه در اینجا شیعه غیرامامیه هستند و شاید هم مقصود، دسته ای از خوارج هستند که از اصحاب علی علیه السلام بودند، سپس بر او خروج نمودند. از جمله این خوارج، ابن ملجم لعنه الله است که همان پی کننده شتر ماده است و شاید هم مقصود اهل کوفه و قاتلان امام حسین علیه

۱- [۱] - مرسلات/۳۰.

۲- [۲] - نجم/۲۰.

۳- [۳] - شمس/۱۱.

۴- [۴] - فصلت/۱۷.

السلام و شهدای کربلا و جماعت زیدیه و امثال آن باشد.

در اینجا مقصود از هلاک و نابودی آنها، می تواند تأویل معنوی داشته باشد. یعنی بنی امیه بر آنها تسلط یافتند و آنها از میان برداشته شدند و همان طور که دیده می شود، سرزمینشان نیز در پی این تسلط تغییر یافت. با مطالعه مطالب آخر این حدیث چنین برداشت می شود که نابودی آنها با شمشیر حضرت قائم علیه السلام است. والله اعلم. می توان این تأویل به کار رفته در مورد قوم ثمود را در مورد این جماعت نیز به کار برد. با نگاهی به فصل دوم از گفتار نخست و در لابه لای تفاسیر می توان این تأویل را به قوم عاد و لوط و طوایف دیگری از این امت تعمیم داد.

الثبور: به معنای ویل و هلاک است و تأویل ویل و هلاک در جای خود خواهد آمد.

الثمر: این واژه به شکل مفرد و جمع، میوه و ثمر درخت است. در ذیل واژه أکل مطالبی مناسب برای تأویل واژه ثمر آمده است و برخی دیگر از تأویلات نیز در ذیل واژه فاکهه خواهد آمد.

در تفسیر قمی، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»(۱) [و مردمش را از فرآورده ها روزی بخش] فرمود: مقصود از ثمرات، میوه ها و ثمره قلب است یعنی آن میوه ها را در نظر مردم دوست داشتنی نمود تا مردم نزدیکشان شوند.(ادامه روایت). در ذیل واژه درخت، با این تفکر که فرزند، میوه مرد است، میوه درخت پاک و مبارک به امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. در برخی موارد این واژه به علم ائمه علیهم السلام نیز تعبیر شده است. در ذیل واژه حبل که بعدها تفسیر آن ذکر خواهد شد، حسن و حسین علیه السلام میوه دل رسول خدا هستند. در برخی خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که من میوه اش را خوراندم. امام باقر علیه السلام در این زمینه فرمود: یعنی امام علی علیه السلام اعمال پاک را به مردم آموخت. شرح مفیدی برای این نوع تأویل در وجه چهارم باب سوم از فصل اول در گفتار نخست آمده است و

۱- [۱] - بقره/۱۲۶.

می توان از طریق این شرح ثمرات موجود در قرآن را در مقام خیر و نیکی و در حالت نعمت به معنایی مناسب، تأویل نمود و در مقام سرزنش به ضد آن تأویل کرد. همان طور که شجره ملعونه و ناپاک به دشمنان تعبیر شده است.

الثقل: و اثقال و ثقلان. از نظر لغوی ثقل به معنای کالا و بار مسافر و خادمان اوست و هر چیز باارزشی که مورد حفاظت قرار می گیرد. ابن اثیر می گوید: کتاب خداوند (قرآن) و اهل بیت علیهم السلام ثقلین نامیده شدند، زیرا گرفتن آن و عمل به آن سنگین است، زیرا واژه ثقل به امر مهم و باارزش اطلاق می شود و برای بزرگداشت قدر و منزلت آن دو و شأن فراوانشان، ثقلین نامیده شدند.

مؤلف گوید کلمه ثقلان در سوره الرحمن آمده و ان شاءالله در آن جا آن چه از قرآن و ائمه علیهم السلام به تفسیر آن کمک می کند بیان خواهیم کرد. براساس حدیث متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله که در میان ما و مخالفان وجود دارد، ایشان فرمودند همانا من در میان شما دو چیز گرانقدر را به ارث می گذارم، کتاب خداوند و عترتم. در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام در باره امر گرانبهای رسول صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان فرمود: همانا من در میان شما دو چیز گرانقدر را به ارث می گذارم. در سوره مزمّل خداوند می فرماید: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»(۱) [در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می کنیم] و آن را به قرآن تفسیر کرده اند.

در آینده در باره تفسیر قرآن به ائمه علیهم السلام و همچنین تفسیر چنین مقامی به ولایت و امامت سخن خواهم گفت و از قرائن به نظر می رسد که مقصود هم امامت و ولایت باشد و مرجع هر کدام دیگری است. در ذیل کلمه میزان خواهیم گفت کسانی آیه «من ثقلت موازینه» را به علی علیه السلام و پیروانش تفسیر می کنند. میزان به امام نیز تفسیر شده است. در این صورت سنگینی میزان، کنایه از امامت ائمه علیهم السلام می باشد. در باب خفه هم در باره مقصود از ثقل میزان در آیه شریفه گفته خواهد شد که حساب و رجحان عمل براساس ولایت است. روایاتی

ص:۳۲۰

۱- [۱] - مزّمل/۵.

در مورد تفسیر آیه ای در سوره اعراف و عنکبوت این معنا را تأیید می کند. در سوره عنکبوت آیه مبارکه «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ»(۱) [و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت] منظور از أثقال، گناهان و دشمنی با ائمه علیهم السلام است و به این ترتیب می توان اثقال و ثقیل و کلماتی که دالّ بر این معانی است را تفسیر کرد، به گونه ای که با یکی از معانی ذکر شده متناسب باشد. پس اندیشه کن و غافل مشو که گاهی باید به ظاهر تفسیر شود.

الثله: باضمه تاء، گروه و جماعتی از مردم این کلمه را در شرح فرقه و جماعه تفسیر خواهم کرد و در سوره واقعه به طور صریح مراد از ثله می آید.

الثمن: ثمن هر چیزی، آن چیزی است که مستحق آن باشد. و در ذیل کلمه شراء توضیح داده می شود که مراد از ثمن قلیل، نعمت های بی دوام دنیاست.

الثری: از لحاظ لغوی به معنای خاک مرطوبی است که زیر خاک باشد. در سوره طه فقط چنین آمده است که مراد از آن، طبقه ای از زمین است و شاید بتوان به آن چه درون زمین می باشد، تفسیر کرد.

المثانی: و مثنی و اثناعشر، در روایتی از سوره بن کلیب از امام باقر علیه السلام نقل شده: ما آیه های قرآنیم که خداوند به پیامبرمان عطا کرده است و در ترجمه کلمه سبع و سوره حجر، تفسیر مثانی به ائمه علیهم السلام، همراه با برخی اخبار مستند آمده است.

در کنزالفوائد یعقوب بن زید چنین روایت کرده: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: معنای این کلام خداوند «أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى»(۲) [دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید] چیست؟ فرمود: مثنی به معنای اطاعت کردن از محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرادی اطاعت از ائمه علیهم السلام است که از فرزندان این دو هستند. سپس فرمود: ای یعقوب، به خدا سوگند که به غیر از این معنا نیست و در ذیل کلمه شفع و وتر، کلامی خواهد آمد که این دو تفسیر را تأیید

۱- [۱] - عنکبوت/۱۳.

۲- [۲] - سبا/۴۶.

می کنـد. شاید بتوان در برخی موارد مترادفات این کلمه را نیز این گونه تفسـیر کرد. در ذیل کلمه جدال، معنای کلام خداوند « ثَانِیَ عِطْفِهِ»(۱) [(آن هم) از سـر نخوت] می آید. در ذیل کلمات اسـباط، شهر و عین توضیح خواهیم داد که مراد از دوازده، نو، ماه و چشـمه، ائمه علیهم السلام می باشند. و مراد از تمامی مواردی که به این رقم آمده است به فراخور خور موضوع چنین می باشد. پس تدبر کن.

المثوی: مثوی و مـأوی از لحـاظ معنایی قریب هسـتند. به همین دلیل می توان تفسـیر کلمه مأوی را در این مورد نیز به کار برد. پس توجه کن و از این امر غافل مشو که مثوی برخلاف مأوی در بیشتر موارد در مورد غیرمؤمن به کار می رود.

۱- [۱] - حج/۹.

الجنب: و جانب هر دو به معنای پهلوی انسان است. کلمه دوم بیشتر به معنای ناحیه به کار رفته است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، جنب الله به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است. شاید علت این تفسیر نزدیکی ائمه علیهم السلام به خداست. در سوره زمر آیه کریمه «یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ»(۱) [تا آن که (مبادا) کسی بگوید دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم] به علی علیه السلام تفسیر می شود. کفعمی از امام باقر علیه السلام در باره آیه مذکور چنین روایت کرد که فرمود: جنب الله به معنای ولایت اولیاء خداست و این روایت متناسب با تفسیر صدوق است که گفته است جنب از لحاظ لغوی، باور قطعی به آن برای اطاعت کردن است، چون ولایت از بزرگ ترین طاعات است.

در کنزالفوائد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ملائکه در شب معراج به پیامبر گفتند تو و علی علیه السلام جنب و جانبید.

استاد علامه (ره) گفت، یعنی شما جانبی هستید که خداوند مردم را به حرکت به سمت آن دستور داده. سپس گفت گاهی جنب به معنای جانب و ناحیه است.

مؤلف گوید با توجه به آن چه گفتیم معلوم می شود موارد همچون این دو کلمه را نیز می توان این چنین تفسیر کرد و هم در بعضی موارد می توان به اعضای بدن تفسیر کرد. همان طور که در ذیل کلمه أذن گفتیم، خداوند ایمان را واجب کرد و در میان تمامی اعضای انسان تقسیم کرد. جنب و جانبی که پسندیده باشد، صاحب آن متشرف به قبول ایمان و ولایت می شود و همچون انبیاء و اوصیاء و پیروان شان از

۱- [۱] - زمر/۵۶.

آن در طریقی که خداوند امر به آن فرموده استفاده می کند و جانب به معنای ناحیه نیز چنین است.

الجنب: و اجتناب و مشتقات آن همچون «اجتنبوا» به معنای دور شدن است. اصل معنای جنب و جنابه، دوری است و فقط در مورد کسی گفته می شود که به سبب آمیزش و یا خارج شدن منی غسل بر او واجب است، زیرا تا زمانی که پاک نشده نمی تواند نماز بخواند و گفته شده تا زمانی که غسل نکند باید از مردم دوری کند.

در ذیل کلمه ظهور در این باره سخن خواهیم گفت که می توان جنابت را به عدم شناخت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. و جنب را به کسی که آنها را شناخته است، تفسیر کنیم. همچنین می توان به وسیله مسائل در ذیل کلمات شرّ و قبیح و امثال این دو این امر را تأیید کنیم. از تفسیر مذکور می توان آن چه شامل اجتناب نمی شود را به ترک ولایت و تمسّک به غیر ائمه علیهم السلام تفسیر کرد، همان گونه که آن چه در قرآن به این کلمه اضافه شده بر این معنا دلالت می کند.

الإجابه: و استجابه و مشتقات آن مانند «یستجیب» و امثال آن. بدان که معنای اصلی اجابه پذیرفتن چیزی و دستورات هست و اصل معنای جواب نیز همین گونه است.

در قرآن چنین آمده: «أَجِیبُوا دَاعِیَ اللَّهِ»(۱) [دعوت کننده خدا را پاسخ (مثبت) دهید] و «اسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُم»(۲) [پروردگارتان را اجابت کنید]. ان شاءالله در سوره شوری از عبدالله بن عباس نقل خواهیم کرد، مراد از «وَیَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا»(۳) [و (درخواست) کسانی را که ایمان آورده اجابت می کند] کسانی اند که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اهل بیتش و مودّت آنان را پذیرفتند. بدین شکل می توان در تمامی موارد به فراخور مقام، حتی پاسخ امت ها مبنی بر ردّ یا قبول را

۱- [۱] - احقاف/۳۱.

۲- [۲] - شوری/۴۷.

۳- [۳] - شوری/۲۶ .

نیز چنین تفسیر کرد. حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر قمی در باره کلام خداوند تعالی «يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا»(۱) [(یاد کن) روزی را که خدا پیامبران را گرد می آورد پس می فرماید چه پاسخی به شما داده شد می گویند ما را هیچ دانشی نیست] این کلام را تأیید می کند. امام فرمود همانا تفسیر آیه بدین گونه است که خداوند می فرماید: شما که جانشینان اوصیاء تان هستید در پاسخ به آنان چه جوابی دارید؟ پس می گویند: هیچ آگاهی نسبت به آنان نداریم(۲)

همچنین برخی روایاتی که در تفسیر آن آیات خواهد آمد، این کلام را تأیید می کند. آن چه در باب اطاعت و تنبیه آن می آید و افاده این معنا می کند که مراد، اطاعت ازامر ولایت است. با توجه به آن چه گفتیم می توان اجابت و استجابت او را به پذیرفتن خواسته های او در باره اهل ولایت تفسیر کرد.

الجیب: مفرد و جمع آن واضح است. مثلاً می گویند فلانی ناصح الجیب (درستکار) است. مراد از جیب، قلب و سینه است و بر این اساس شاید بتوان به این دو امر تفسیر کرد به شکلی که متناسب باشد. و خداوند عالم است.

الجبت: در فرهنگ لغت، جبت با کسره به معنای بت، کاهن، ساحر، سحر و امر بی خیر، معبود غیر خدا می باشد. در سوره نساء آمده است «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ»(۳) [به جبت و طاغوت ایمان دارند] و در آن جا ان شاءالله از امام باقر علیه السلام نقل خواهیم کرد که مراد چیست. در دعای دو بت قریش(۴) آمده: دو بُتش، دو طاغوت و دو دروغش. و در زیارتی آمده: پروردگارا بت ها و یاغیان و سرکشان این امت را از رؤسا گرفته تا پیروانشان و از اولین تا آخرین شان نفرین بنمای. در ذیل کلمه فحشاء توضیح خواهم داد که دشمنان شان در کتاب خدا، بت و طاغوت است.

ص:۳۲۵

۱- [۱] - مائده/۱۰۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳- [۳] - نساء/۵۱.

۴- [۴] - این دعا به صورت کامل در کتاب البلد الامین کفعمی ص ۶۴۶ چاپ اعلمی موجود است.

جالوت: نام پادشاهی از طاغیان زمان بنی اسرائیل است. در فرهنگ لغت آمده است این کلمه غیرعربی است و گفته شده معاویه همچون جالوت است در میان بنی اسرائیل. با توجه به آن چه در باره طالوت گفته شده است. و چه بسا شامل رؤسای جنگ جمل و ذی الثدیه، یکی از سران و مهتران خوارج نهروان، باشد.

الاجداث: جمع جدث به معنای قبر است و تفسیر آن در ذیل کلمه قبر خواهد آمد.

الجروح: و آن چه شامل تجریح می شود به معنای جراحت و زخم واضح است. می توان به گونه ای تفسیر کرد که با تأثیرپذیری قلب و زخم های معنوی متناسب باشد که ناشی از تیر زدن با زبان و تیر حسد دشمنان نسبت به اهل ولایت است.

الجناح: با ضمه جیم یا فتحه. با ضمه به معنای گناه است و در قرآن بسیار ذکر شده است و چه بسا تفسیر آن همچون تفسیر إثم و مانند آن امکان پذیر باشد. با فتحه به معنای بال پرنده است و گاهی استعاره از بغل تا بازوی انسان و گاهی کنایه از پهلو، نیرو، شانه و روح چیزی و امثال آن است. جناح له به معنای به او متمایل شد، می باشد. در قرآن بیشتر به این معنا آمده است، از جمله دستور به خفض الجناح یعنی تواضع و فروتنی و ترک سختی و تکبر نسبت به والدین، به خصوص والدین معنوی یعنی نبی صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و بلکه هر امامی و نسبت به مؤمنین یعنی ائمه علیهم السلام و پیروان شان؛ زیرا تواضع در برابر چنین افرادی به تواضع در برابر خدا برمی گردد. تفسیر آن به میل و خشوع نسبت به خدا، در پذیرش حقّ و رساندن آن به صاحبانش است. واضع است که حقی بدون ولایت نمی باشد، بلکه ولایت همان حقّ است.

الجحود: و جاحد و هم معانی آن مثل کسانی که این کار را انجام می دهند، به معنای انکار حقّ و شدت عناد با حق است، چه از روی علم باشد و چه از روی جهل. تنها با دلایل محکم می توان چنین معنا کرد. شاید این روایت از امام صادق علیه السلام در کافی گواه این معنا باشد که منکرین این مسئله چه از بنی هاشم و چه از قبایل دیگر یکی می باشند، ایشان فرمود: نگو منکر بلکه بگو جاحد. راوی گفت: اندیشیدم و کلام خداوند تعالی را در مورد برادران یوسف به یاد آوردم که او را

شناختند اما منکر شناخت او شدند. در باب چهارم فصل اوّل از گفتار اول روایتی از مفضل ذکر شد. در آن جا آمده است که از میان دشمنان ائمه علیهم السلام، منکرین اوصیاء هستند. بارها به خصوص در باب سوم فصل دوم از گفتار اول گفته شد چه کسانی امام علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و حقشان را انکار کردند و ولایت شان را پذیرفتند و چه کسانی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام ظلم کردند. آنان منکرین نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیاء قبل از ایشان بودند و آنان حق خدا و ربوبیت او را انکار کرده و آنان همان کافران و مشرکانند. در زیارت علی علیه السلام آمده: مخالفین تو، تو را انکار کردند. بر این اساس می توان جاحد را مطلقاً به منکر امامت تفسیر کرد.

الجدید: گاهی در قرآن خلق جدید آمده است و مراد از آن زنده شدن دوباره در روز قیامت و تفسیر آن رجعت است. پس از این امر غافل مشو.

الجسد: آن چه در ذیل کلمه جسم می آید، در مورد این کلمه نیز صدق می کند.

الجلود: روشن است که این کلمه جمع جلد می باشد. در قرآن شهادت پوست آدمی بر او در روز قیامت آمده است و در برخی روایات آمده مراد از آن شرم گاه است.

در باره شکنجه پوست تن آدمی در آتش و از بین رفتنش و دوباره به وجود آمدنش روایاتی آمده است. در روایات آمده پوست های فاسد به منکرین ولایت تفسیر می شود. در ذیل کلمه اذن و دیگر کلمات روایاتی را شرح داده ایم که خداوند ایمان را بر تمامی اعضای بدن آدمی واجب کرده است. واضح است که اصل ایمان به ولایت است و نیکی از بدن آدمی سر نمی زند مگر با ولایت.

الجلده: و مشتقات آن مثل «اجلدوا». در فرهنگ لغت «جلده یجلده» به معنای زدن با تازیانه است. در سوره نور به معنای مجازات برخی گناهان آمده است. در باره تفسیر گناه کار و تازیانه سخن خواهم گفت. شاید بتوان پس از اندیشیدن در مورد این کلمه از این تفسیر بهره برد. و خداوند هادی است.

ص:۳۲۷

الجند: و جنود به شـکل مفرد و جمع همان ارتش و خدم است. در روایت جابر از امام باقر علیه السـلام در باره آیه کریمه «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ»(۱) [و (شـماره) سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند] آمده است مراد از جنود همان شیعه است که آنان شاهدان خدا بر روی زمین اند.

در معـانی الاخبـار در تفسیر کلمـه عـتره چنین آمـده که ائمه علیهم السـلام ارتش و حزب خداونـد هسـتند و واضـح است که دشـمنان شـان ارتش ابلیس و یـاران او هسـتند. تفسـیر کلمه ابلیس بیـان شـده است. خلاصه می توان ارتش مـذمت شـده را به پیروان دشـمنان ائمه علیهم السـلام تفسیر کرد، حتی اگر در میان امت های پیشین بوده اند. ارتش ممدوحه را می توان به یاران نبی صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و هر که ولایت آنان را بپذیرد، تفسیر کرد یا حتی به ملائکه و انبیاء و بازماندگان امت های پیشین و البته بهتر است به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفسیر کرد.

الجودی: گفته شـده جودی کوهی است در موصـل و برخی روایـات گویـای آن است که تپه ای در کوفه واقع شـده است. در مورد آن در سوره هود سخن خواهیم گفت.

الجهاد: و مجاهدون و کلماتی در این حوزه معنایی مثل «جاهدوا» و یا جهاد با کسره به معنای جنگ با دشمن است. همان طور که بعـداً مشـخص خواهـد شد، شاید اصل این کلمه از جهد باشد. الزهری در مجمع البیان از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت کرده، مؤمن با شمشـیر و زبانش جهاد می کنـد. صاحب مجمع البیان در باره آیه کریمه «وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»(۲) [با آنان به جهـادی بزرگ بپرداز] در سوره فرقان در باره دلالت این آیه بر این که عالی ترین و بزرگ ترین جهاد، جهاد سـخنوران در حلّ شـبهه دروغ گویان و دشمنان دین است می گوید: می توان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود: از جهاد اصغر به جهاد اکبر بازگشتیم، چنین تفسیر کرد. زیرا

۱- [۱] - مدثر/۳۱.

۲- [۲] - فرقان/۵۲.

جهاد با سفهاء با حجت و برهان برتر از جهاد با دشمنان با شمشیر است.(۱)

مؤلف گوید به همین سبب در روایات آمده است که طالبان علوم و علماء دین در زمان غیبت امام زمان (عج) همچون جهاد کنندگان اند. در ذیل کلمه اخلاص و شهادت مسائلی را شرح خواهم داد که دلالت می کند بر این که مؤمن منتظر در زمان غیبت، همچون مجاهد است. ضمناً واضح است که جهاد از جهد و تلاش و اجتهاد و تحمل سختی در به دست آوردن حق و قدرتمند کردن نیروی حق می باشد و این همان طور که با شمشیر و نیزه صورت می گیرد با حجّت و برهان و قلم و زبان نیز انجام می شود. بر این اساس می توان جهاد را به از بین بردن شبهه مخالفان و مجاهدین را به ائمه علیهم السلام و علماء ترویج دهنده دین تفسر کرد، همان طور که این امر در روایات صریح دیگری نیز بیان شده است. از جمله در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ»(۲) [و هر که بکوشد تنها برای خود می کوشد] روایت شده مراد از آن امام علی علیه السلام ودوستانش می باشند. واضح است که جهد و مجاهدت به شکل مذموم نیز تفسیر می شود.

الجوار: و مشتقات آن مثل «یجار» و امثال آن. در فرهنگ لغت(۳)، «جأر جأراً و جؤراً» بر وزن مَنَعَ یعنی صدایش را در درگاه خداوند به دعا و تضرع و طلب کمک بلند کرد. و نیز به این معناست که گاو ماده صدا کرد. در ذیل کلمه صریخ و تضرّع و استغاثه و امثال آن توضیحاتی مفید در این باره خواهد آمد.

الجبار: مردم جبار به کسانی گفته می شود که مردم را خوار می کنند و آنان را مجبور به کاری می کنند. به انسان متکبر و کسی که با ظلم و جور بر مردم مسلط گردد، نیز گفته می شود. همچنین به معنای جنگ و مانند آن نیز می باشد. بی شک مصداقش ائمه علیهم السلام اند. چنین تفسیری صحیح است، چون روایات زیادی بر

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷ ،ص ۳۰۳.

۲- [۲] - عنکبوت/۶.

۳- [۳] - منظور از فرهنگ لغت، همان قاموس اللغت می باشد که مؤلف، همواره به آن ارجاع می دهد (مترجمان).

آن دلالت می کند و تفسیر جابر نیز به همین صورت است. اما این کلمه فقط یکبار در سوره نحل آمده است. این که خداوند به خود صفتِ جباریت داده است، به معنای سلطان و ملک والایی است که احدی قدرت و توانایی او را ندارد. مشخص است که در این صورت صفت برای مدح به کار رفته است.

الجدار: می توان این کلمه را همچون کلمات حصن و ردم و امثال آن دو تفسیر کرد، چون تمامی این کلمات تقارب معنایی دارند. و خداوند عالم است.

الجار: و مشتقات آن مثل «یجیر» و مانند آن. در فرهنگ لغت، جار همان پناهنده ای است که دیگری را پناه می دهد تا به او ظلم نشود. پناهنده و همراه و یاریگر از معانی آن است. جمع این کلمه، جیران، جیر و اجوار هستند و بیشتر این معانی در قرآن آمده است و به نظر می رسد که جار حقیقی همان پناه برنده در ایمانش به خدا و رسولش و ائمه علیهم السلام است. اگر چه خانه دنیایی اش دور از این اشخاص است، اما در بهشت هم جوار آنان خواهد بود. تنها کسی وارد جوار الهی می شود و در روز قیامت پناه دهنده است که اهل ولایت باشد. در دنیا هر پناه برنده ای را بدین شرط پناه دهند که مطمئن باشند پناه برنده آداب اهل حق و احکام اهل ولایت را بداند.

الجهر: به معنای آشکار و ظاهر کردن است. آن چه در ذیل کلمه ابداء تفسیر کردیم در مورد این کلمه نیز صحیح می باشد. آن چه در ذیل کلمه سِرّ خواهد آمد، این معنا را تأیید می کند و در برخی موارد متناسب می توان جهد را به دوستی و پیروی و کمکی تفسیر کرد که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از روی نفاق و به خاطر منافع خودشان نشان می دادند. همچنین تقیه و مدارا که اهل حق با دشمنان نشان می دهند تا مورد اذیّت واقع نشوند نیز تفسیری برای این کلام است.

الجذع: در ذیل کلمه نحل توضیحاتی خواهم آورد که مناسب تفسیر این کلمه نیز می باشد.

الجزع: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل جزوع و مانند آن. جزع ضدّ صبر است. در ذیل کلمه صبر خواهد آمد که جزع مربوط به غیر اهل ولایت می باشد.

الجمع: و جمعه و کلمات هم معنی این دو و سایر کلماتی که در مورد جمیع آفریدگان و جوامع شان به کار می رود. مثل یجمعکم و مجموعون و تمامی مثال هایش. در قرآن هم بسیار بیان شده است. در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول روایتی از کتاب اختصاص در تفسیر روز جمعه به روز بستن پیمان توحید و نبوّت و ولایت آمده است. در ذیل کلمه یوم توضیحاتی خواهد آمد که جمعه اسم قائم(عج) است، زیرا گروه حقّ نزد او جمع می شوند و واضح است که براساس این تفسیر، مراد از روز جمع هم روز ظهور قائم (عج) می باشد و تأویل یوم القیامه و دین و امثال آن که بر رستاخیز دلالت می کند، به روز قائم و روز غدیر است. نتیجه می گیریم که جمع شدن خلق در کلام خداوند برحسب بطن قرآن، جمع شدن در میثاق و رجعت می باشد.

و بدان که در معانی الاخبار آمده است: از علی علیه السلام در باره جماعه و فرقه سؤال شد، فرمود جماعه، اهل حق هستند، اگر چه اندك باشند و فرقه، اهل باطل اند، اگر چه بسیار باشند. مثال آن را در ذیل کلمه امت بیان کردیم و در باب دوم فصل سوم از گفتار اول روایتی از صاحب کشّاف آمده است که می گوید کسی که با حب آل محمد علیهم السلام بمیرد بر سنت و جماعه مرده است. در ذیل کلمه فرقه خواهد آمد که مراد از این اجتماع، اجتماع بر ولایت علی علیه السلام می باشد. روشن است که مراد از اجتماع ناپسندیده که کار مردی غیر از اهل ایمان است، امری خلاف اولی است و مربوط به از بین بردن ولایت می شود، پس با اندیشه در مورد این مطالب می توان بیشتر کلمات وارد در قرآن مربوط به اجتماع و افتراق را تفسیر کرد.

الجوع: و مشتقات آن. ضد سیری است. در ذیل کلمه رزق و طعام آن چه دلالت بر تفسیر این دو کلمه می کند و تناسب با علم و هدایت به سوی ولایت و امثال آن می باشد، خواهد آمد. شاید بر این اساس بتوان گرسنگی را به فراخور تناسب به جهل در مورد حق و گمراهی و نیندیشیدن به ولایت و امثال آن تفسیر کرد. آن چه در ذیل کلمه فك و غشاوه توضیح می دهیم، مؤید این معانی است.

شافعی در کتابش روایت کرده که معاویه به سبب دعای پیامبر صلی الله علیه و

آله به بیماری گرسنگی سگی مبتلا شد. گروهی از صحابه این موضوع را روایت کرده اند، به خصوص این که پیامبر صلی الله علیه و آله نامه ای به سوی معاویه فرستاد، گفتند او در حال خوردن است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمش را سیر نگرداند.

الجنف: به معنای روی گردانی است و در ذیل کلمه میل توضیح داده خواهد شد.

الجوف: در سوره أحزاب آمده است و در ذیل کلمه قلب، معانی مشتمل بر آن خواهد آمد.

جبرئیل: واضح است که اسم فرشته گرانقدری است که ولایت و عذاب را بر منکرینش در تمامی امت ها نازل می کرد. از او خواسته شد که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام باشد. و او از این که این مقام از آن او شد، افتخار می کرد. او اولین کسی است که با قائم (عج) دست می دهد.

الجبل: و جبال، در کتاب الغیبه از باقر علیه السلام روایت شده: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی علیه السلام، مایه قوام زمین هستیم. یعنی کوه های زمین هستیم. خداوند به واسطه ما زمین را برای اهلش محکم کرد. اگر ما نباشیم، زمین با اهلش در گل فرو می رود(۱).

ابوذر در تفسیر فرات گفته است: اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله در میان ما همچون کوه های برافراشته اند. در برخی روایات آمده آنان کوه های محکم و استوارند. می توان جبال را بر این اساس به فراخور تناسب تفسیر کرد. در ذیل کلمه طور همراه با وجه شبه و سبب تسمیه آن مطالبی ذکر خواهد شد که این امر را تأیید می کند. همچنین در برخی آیات، جبال به شیعه عرب و به خصوص قریش تفسیر شده است. همچنین در ذیل کلمه شراب و در سوره نحل به این معانی اشاره خواهد شد. در تفسیر عیاشی از صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ»(۲) [هر چند از مکرشان کوه ها از جای کنده می شد] روایت شده که

۱- [۱] - کتاب الغیبه، ص ۶۰.

۲- [۲] - ابراهیم/۴۶.

فرمود: اگر چه مکر آنان یعنی بنی عباس در مورد قائم علیه السلام باعث از بین بردن دل های مردان می شد.(۱) براین اساس، می توان جبال را در برخی جاهای متناسب با این معنا، چنین تفسیر کرد. اما باید احتیاط کرد و اگر کاملاً متناسب با این معنا نبود، آن را به شکل ظاهری تفسیر کرد. نباید از روایاتی که در باره عرضه ولایت بر کوه ها و پذیرفتن برخی و عدم پذیرش از جانب برخی دیگر که در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول گفتیم، غافل شد.

الجدال: و کسانی که مجادله می کنند و کلمات در بردارنده چنین معنایی. در فرهنگ لغت، جدال به معنای ستیزه گری و خصومت است. و در نهایه آمده است که مقابله برهان با برهان است. مجادله، مناظره و دشمنی با یکدیگر است. همان طور که جدال در مورد باطل و به معنای زورآزمایی است، گاهی در مورد حق نیز به کار می رود. مثل آیه کریمه «وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»(۲) [و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای]. در ذیل کلمه انسان گفتیم جدال گاه در قرآن به معنای با حق و راستی سخن گفتن است. در کتاب احتجاج از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود: علی علیه السلام جدل کننده با حجت از رسول الله صلی الله علیه و آله است و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ما در دین خدا و بر زبان هفتاد پیامبر مجادله می کنیم.(۳) روایاتی نیز آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، مجادلان در مورد خدا و سبیل الله هستند.

از جمله این روایات، روایت عیاشی است که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه کریمه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ* ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»(۴) [و از (میان) مردم کسی است که در باره خدا

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، ح ۵۰.

۲- [۲] - نحل/۱۲۵.

۳- [۳] - احتجاج، ص ۵۷.

۴- [۴] - حج/۳و۴ .

بـدون هیـچ دانش و بی هیـچ رهنمود و کتـاب روشـنی به مجـادله می پردازد* (آن هم) از سـر نخوت تا (مردم را) از راه خـدا گمراه کنـد] روایت کرد: اولی روی خود را (به علامت اعتراض و از سـر نخوت) به دومی کرد و سـببش این بود که رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السـلام را رهـبر مردم معرفی کرد. آن دو گفتنـد: نه، هرگز این موضوع را نمی پـذیریم. همچنین ایشان در تفسـیر این آیه در مصباح الشریعه فرمود: کسی که با مردم در مسیری غیر از آن چه خداوند دستور داده دشمنی کند، در امر خـالقیت و ربوبیّت نزاع کرده است. پس فرمود: مجـازات برای کسـی که بی حقیقت و معنا، ادعای تقوی کنـد مجازات سنگینی وجود دارد.

مؤلف گوید بی شک این حدیث به نزاع و جدال غاصـبان خلافت و پیروان شان اشاره می کند. همان طور که در باب هفتم از گفتار قبل به صورت مفصل در این باره سـخن گفتیم، با توجه به بطن قرآن، ستیزه گران در راه خدا آنان را تصدیق می کنند. در ذیـل کلمه شـهر هم برای سومین بار، آن چه را که در رابطه با تفسـیر جـدال می باشـد، ذکر خواهیم کرد. پس مجادله اهل باطل در قرآن چه در گذشـته و چه در حال حاضـر را می توان در مورد حق نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفسیر کرد و با یاران شان در امت های پیشین و در حال حاضر که به سوی توحید و اقرار به نبوّتشان دعوت می کردند.

الجمال: ذو الجمال یعنی کسی که از لحاظ ظاهری و باطنی زیباست که در هر دینی می باشد و واضح است که از نظر خداوند زیبای حقیقی با ولایت همراه است.

الجلال: به معنـای عظیم است. در سوره الرحمن دو بار ذکر شـده است و در آن جا کلام امام باقر علیه السـلام را ذکر خواهیم کرد که ماییم جلال و کرامت خداوند.

الجمل: به صورت مفرد و جمع هر دو به معنای شتر می باشد. در ترجمه کلمه ابل تفسیر این کلمه نیز آمده است.

الجهاله: و جاهلان و مشـتقات آن مثل مجهول وماننـد آن. جهل ضـد علم است و اگر آدمی بداند که جاهل است، جهل ساده است و در غیر این صورت جهـل مرکب دارد. ابن الاـثیر می گویـد: در احـادیث در بـاره جـاهلیت روایـاتی بیان شـده و همان حالتی است که عرب قبل از اسلام داشته است. جهلی که نسبت به خدا و پیامبرش و

شرایع دین داشتند و حالتی چون افتخار به نسب ها و تکبر و گردنکشی و کفر و نفاق وامثال آن. این حدیث جزء روایات متواتر است که هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. در برخی روایات به مرگ با کفر و نفاق و گمراهی تفسیر شده است. در باب اول از فصل دوم از غیبه المعانی روایتی را ذکر کردیم که هر کسی بدون شناخت حق تمامی ائمه علیهم السلام بمیرد، حتی اگر حق علی علیه السلام را شناخته باشد، به مرگ جاهلیت می میرد.

در أمالی و غیره از سلمان فارسی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نسبت به امامی از ما اهل بیت جاهل باشد و با او دشمنی کند، مشرک است و اگر او را نشناسد و با او دشمنی نکند و ولایت او را بپذیرد، چون او را نشناخته مشرک نیست. در باب چهارم فصل اول از گفتار اول روایتی از مفضل آمده است که در آن آمده: هر کس امام را نشناسد، خدا و دینش را نمی شناسد، زیرا خدا ودین و احکام و شرایع او فقط به واسطه امام شناخته می شود.

مؤلف گوید بر این اساس می توان هر آن چه معانی جهالت را در برداشته باشد و حتی کلماتی چون لایعلمون و مانند آن را به غیر از گروه نجات یافته تفسیر کرد. ظاهر روایت سلمان هم با این امر منافات ندارد. کسی که نمی شناسد و دشمنی نمی کند هم شامل جاهل می شود، چون مراد از آن جاهل غیرمشرک است و این معنا با قرینه کلام نبی صلی الله علیه و آله در روایت هر کس امامی از ما... مانع از جاهل بودن مشرک نمی شود. روایتی که کلینی (ره) از امام علیه السلام آورده است: ماییم عالمان و دشمنانمان کسانی هستند که جاهل اند و پیروان ما نیز صاحبان خردند.

در برخی روایات از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: هر گناهی که آدمی حتی به صورت عمدی مرتکب شود، او را در زمره جاهلین قرار می دهد و در مورد آن امر، جاهل است، چون خودش را در خطر آن معصیت قرار داده است. روشن است که به این ترتیب، همه به غیر از معصوم، جاهلند و یقیناً انسانی که گناه بزرگی چون عدم تمسّک به اهل بیت را مرتکب می شود، به خصوص اگر با آنان دشمنی ورزد، جزء جاهلین است. خلاصه کلام این که برحسب تفسیری که ذکر کردیم، می توان مصداق انسان با جهل بسیط و مرکب را شناخت.

ص:۳۳۵

الجثوم: به معنای مردگان است و شاید بتوان به چیزی که متناسب با تفسیر میت باشد، تأویل کرد. معنای اصلی جثوم، چسبیدن به زمین است.

الجحیم: در کتاب النهایه، جحیم نامی از اسامی جهنم است و اصل آن چیزی است که شعله آتش از آن شعله ور گردد. در فرهنگ لغت به معنای آتش سوزان است که شعله های آن فروزان است و آتش فروزانی در گودال و یا مکان بسیار داغ. شاید بتوان آن را بر مطالبی که در تفسیر کلمه نار خواهد آمد تفسیر کرد. مثل دشمنی با ائمه علیهم السلام به خاطر تناسبی که بین این دو می باشد. اما درود اصحاب جحیم بی شک به مخالفین تفسیر می شود، همان طور که در تفسیر اصحاب النار خواهد آمد. اگر به توضیح بیشتری نیاز هست، می توان به تفسیر کلمه جنت مراجعه کرد.

الجرم: و آن چه بدین معناست، مثل الذین اجرموا. جرم با ضمه به معنای گناه است. روشن است که انکار حقوق ائمه علیهم السلام و ولایت آنان جرم بسیار بزرگی است و بدتر از آن همان مجرمان اند. این امر از روایت ابوبصیر در باره آیه کریمه «كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ»(۱) [(آری) ما با مجرمان چنین رفتار می کنیم] برداشت می شود. مجرمین کسانی اند که نسبت به محمد صلی الله علیه و آله مرتکب گناه می شوند و نسبت به جانشینان او مرتکب جرم بسیاری شده اند.

در مناقب ابن شهرآشوب جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «يَتَسَاءلُونَ* عَنِ الْمُجْرِمِينَ»(۲) [از یکدیگر می پرسند* در باره مجرمان] رسول الله به علی علیه السلام فرمودند: علی! مجرمان، تکذیب کنندگان ولایت تو هستند. در برخی روایات تفسیر بعضی از این آیات در باره دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. مثل روایت امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ»(۳) [(آری در دنیا) کسانی که گناه می کردند آنان را که

ص:۳۳۶

۱- [۱] - مرسلات/۱۸ .

۲- [۲] - مدثر/۴۰و۴۱.

۳- [۳] - مطففین/۲۹.

ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند] روایت شده: قطعاً این آیه در باره بنی امیه و منافقینی است که علی علیه السلام را به سخره گرفتند. علی علیه السلام وقتی از مقابل بنی امیه ومنافقین می گذشت، آنان او را به سخره می گرفتند.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام در باره این آیه روایت شده: مراد از آنان، خلیفه اول و دوم و کسانی که از آنان تبعیت کردند می باشند(۱) و غیر از این، روایاتی بسیار در این زمینه می باشد. در زیارت امام علی علیه السلام آمده است: هر که با تو دشمنی کند مرتکب گناه شده است.

الجسم: جسم به شکل مفرد و جمع. در باب کلمه عمر خواهیم گفت که تفسیر آن جسم نیکو و مذموم است. آن چه در ذیل کلمه جلود گفتیم، نیز این معنا را تأیید می کند.

جهنم: گفته اند این کلمه غیرعربی است، نام آتش آخرت است. و برخی گفته اند عربی است. وجه تسمیه آن، عمق ژرف آن است. می توان به آن چه در ذیل کلمه جحیم گفتیم و متناسب با این کلام است، تفسیر کرد.

الجنه: و اصحاب آن. بی شک بهشت همان است که خداوند به مؤمنین وعده داده است. و اصحاب و اهل آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان آنان هستند. همان طور که در روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ»(۲) [دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند] و فرمود: اصحاب بهشت کسانی اند که مرا اطاعت کنند و ولایت علی علیه السلام را پس از من بپذیرند. و اصحاب جهنم کسانی اند که ولایت را انکار کرده و پس از من، عهدشان را نقض کنند. همچنین در ذیل کلمه نادی خواهیم گفت که نادی اهل بهشت علی علیه السلام است. در روایتی آمده است که علی علیه السلام صاحب بهشت و جهنم است، یعنی مالک و تقسیم کننده آن دو مکان است. همان طور که در منتخب البصائر از علی

ص:۳۳۷

۱- [۱] - تفسیر فرات کوفی، ج۲ ،ص۵۴۶.

۲- [۲] - حشر/۲۰.

علیه السلام روایت شده: من صاحب بهشت و جهنم هستم و اهل بهشت را به بهشت و اهل جهنم را به جهنم می فرستم.

بدان که بهشت دو نوع است، بهشتی در دنیا و آن همان است که آدم قبل از اخراجش در آن جا می زیست. آنجا همان مکان اهل بهشت در عالم برزخ است که روایاتِ دالّ بر این دو بهشت را در ابتدای کتاب بیان خواهم کرد. و دیگری بهشت جاویدان است که مؤمنان در روز قیامت وارد آن می شوند و حدیث یازدهم از فائده آخر خاتمه بعدی خواهد آمد که هنگام ظهور قائم علیه السلام، دو بهشت در کنار مسجد کوفه و اطرافش ظاهر می شود.

همان طور که در ذیل کلمه نار خواهد آمد و به طور مفصل در مورد چهارم باب سوم از فصل اول در گفتار اول در مورد آن سخن گفتیم، می توان جنه را به تناسب موضوع به حب ائمه علیهم السلام و ولایت آنان تفسیر کرد که سبب ورود به بهشت حقیقی خواهد بود. در این صورت اصحاب بهشت، همان شیعه خواهند بود که در دنیا و آخرت جاویدانند. در آن جا کلام نبی صلی الله علیه و آله آمده است: من شهر علم هستم و علی در آن. واضح است که مراد از جنه در این جا دین است که به ولایت و اطاعت علی علیه السلام باز می گردد. در هر جایی باید به فرا خور تناسب تفسیر کرد. در برخی روایات، بهشت های دنیوی که خداوند مثال زده است، به زندگی دنیوی و برخورداری های اهل دنیا در آن تفسیر شده است، چون دنیا بهشت کافر است.

در کشف الغمه از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ...»(۱) [و برای آنان آن دو مرد را مثل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم] سؤال شده است. فرمود: مراد از رجلین علی علیه السلام و دشمن اوست. خداوند برای دیگری که دشمن اوست، دو بهشت قرار داد. یکی بهشت دنیا که در طول حیاتش از آن بهره می جوید و دیگری برای پیروان او پس از وفاتش، چون او کافر است و دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر،و فرمود: و دو

ص:۳۳۸

۱- [۱] - کهف/۳۲.

بهشت برای او نهاده شده چون او کسی بود که آن را به وجود آورد و درختانش را کاشت و رودهایش را جاری ساخت و این معنا، مجازی است. بدین معنا که دنیا برای او و پیروانش مورد اعتماد می شود تا مدتی در آن جا بهره ببرند.(ادامه روایت). بر این اساس، روشن است که آن چه مرتبط با بهشت است را نیز باید به فراخور اقتضای کلام به دنیا، دین و ولایت تفسیر کرد.

الجان و المجنون: در ذیل کلمه شیطان خواهد آمد که جن را می توان در برخی موارد مناسب به دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. در مورد جان در سوره حجر توضیح خواهد آمد. اما مجنون و آن چه بدین معناست در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»(۱) [و می گفتند او واقعا دیوانه ای است] سؤال شده است. فرمود: این کلام را در مورد نبی صلی الله علیه و آله گفته اند، چون علی علیه السلام را به عنوان امام مردم معرفی کرد(۲) و از این روایت روشن می شود که هرگاه کلمه مجنون و یا «به جنه» (او جنون دارد) و یا امثال آن ذکر شد، مراد از آن همین تفسیر است. و می توان آن را در مورد انبیاء پیشین هم به کار گرفت، چون زمامداری شان برای ولایت هم بوده است و آنان، مردم را به سوی ولایت دعوت می کردند. والله أعلم.

الاجتباء: و مترادفات آن. اصل معنای اجتباء برگزیدن است. در روایات بسیاری آمده است که ائمه علیهم السلام کسانی اند که خداوند آنها را برگزید و خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای رسالت برگزید و علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام از فرزندان حسین را برای امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزید. در روایاتی از جمله حدیث امام کاظم علیه السلام در کنزالفوائد در باره کلام خداوند تعالی «وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا»(۳) [و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم] ذکر شده که فرمود: به خدا سوگند که آنان پیروان ما هستند که خداوند با

۱- [۱] - قلم/۵۱.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۰.
۳- [۳] - مریم/۵۸.

محبت ما، آنان را هدایت کرد و آنان را برگزید که پیرو دین ما باشند، پس بر این دین زندگی می کنند و بر این دین می میرند.

الجواری: به صورت مفرد و جمع می آید، مثل جوار و جاریات. جز در سوره تکویر که مراد از آن ستارگان متحرک آسمان هستند. در بقیه موارد به معنای کشتی است، به خاطر حرکتش در دریا. در باره معنای اول ذیل کلمات خنّس و نجوم توضیح خواهم داد. اما در باقی موارد از امام صادق علیه السلام در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «حَمَلْنَاکُمْ فِی الْجَارِیَهِ»(۱) [شما را بر کشتی سوار نمودیم] نقل شد که فرمود: یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش(۲). استاد علامه مان(ره) گفت: امام علیه السلام اشاره کرد که علی علیه السلام در این امت مانند کشتی نوح است، چون آنان را از طوفان دریای فتنه ها و گمراهی ها نجات می دهد.

مؤلف گوید در ذیل کلمه سفینه خبر قوی تری از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد که فرمود: اهل بیت من همچون کشتی نوح اند. بر این اساس مراد از جوار و جاریات و مترادفات آن مثل سفینه، فلک و امثال آن ائمه علیهم السلام است. و به هر کدام در جای خود می پردازیم. سخن امام در یکی از خطبه هایش این معنا را تأیید می کند که فرمود: من جواری آسمان را به وجود آوردم.

امام باقر علیه السلام فرمود: معنای این عبارت این است که ائمه علیهم السلام هادیانی از طرف من هستند. در ذیل کلمه سفینه توضیحاتی خواهد آمد که می توان آن را به علمای شیعه و راویان حدیث هم تأویل کرد و بر این اساس شاید جریان آنها به معنای تلاش تمام و کمال باشد و آنان فراوان تلاش می کنند تا بتوانند مردم را از گمراه شدن حفظ کنند و آنان را به اهداف شان برسانند.

الجزاء: و مشتقات و مترادفات آن مثل یجزی و مانند آن. در ذیل کلمه ثواب مطالبی گفته شد و در ذیل کلمه عذاب نیز مطالبی را خواهیم گفت. می توان نتیجه گرفت آن چه در تفسیر ثواب گفتیم در برخی جاها برحسب تناسب برای تفسیر این

۱- [۱] - حاقه/۱۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۳۷۱.

کلمه نیز صحیح می باشد، چون در اغلب موارد ثواب و عذاب را بیان می کند. و خداوند عالم است.

الجزیه: آن چه از کفار اهل کتاب گرفته می شود. همان طور که در سوره توبه خواهد آمد، اصلش از جزاء می باشد. در روایات مربوط به رجعت آمده است که قائم(عج) از مخالفان جزیه می گیرد.

الجفاء: با ضمه جیم. معنایش در ذیل کلمه زبد خواهد آمد.

التجلی: و مترادفات آن. اصل معنای تجلی، ظهور است. در ذیل کلمه نهار، آن چه دلالت بر تفسیر این کلمه می کند، خواهد آمد.

ص:۳۴۱

الحماء: به معنای خاک سیاه متغیر است. در ذیل کلمه طین هم تفسیر این کلمه خواهد آمد. در کافی در ذیل کلمه طینه از امام صادق علیه السلام نقل شده که در حدیثی در باره طینه فرمود: سرشت دشمن أهل بیت از حماء مسنون است اما سرشت مستضعفان از خاک است. شاید مراد این باشد که آن از خاکی است که نه با آب گوارا مزج شده باشد و نه با آبی که رنگ و بویش تغییر کرده؛ به همین دلیل نه از مؤمنان اند و از کفار.

الحب: با فتح و ضمه. احبّاء و مترادفات آن مثل تحبّون و مانند آن. حبّه، یک دانه است به معنای گندم سیاه و مانند آن که در زمین کاشته می شود و از امام صادق علیه السلام نقل شده که در باره آیه کریمه«کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ»(۱) [همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد] فرمود: اولین آنها فاطمه علیها السلام و باقی آنها ائمه علیهم السلام هستند که از فرزندان اویند. این حدیث در ذیل کلمه سنبل خواهدآمد. در تفسیر مذکور از ابوالحسن موسی علیه السلام در باره آیه کریمه «وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»(۲) [و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین] نقل کرده که فرمود: حبه، فرزند در شکم مادرش است که قبل از تولد سقط شده باشد.

مؤلف می گوید: از این روایت مشخص می شود که مراد از ظلمات الارض،

ص:۳۴۲

۱- [۱] - بقره/۲۶۱.

۲- [۲] - انعام/۵۹.

شکم مـادر است و همان طور که در ذیل کلمه ارض خواهیم گفت، ارض به معنای زن است. در ذیل کلمه ظلمات این مطلب تأییـد می شود. شایـد مراد از ظلمـات، سـرشت کافر است و آن چه در ذیل کلمه حیاه خواهـد آمـد نیز این مطلب را تأییـد می کنـد. واضح است که علت تفسـیر تمامی آن چه ذکر کردیم تشبیه و نوعی اسـتعاره باشد. همچنین واضح است که فاطمه علیها السـلام حبه الله است. به همین سـبب می توان آن را در موارد دیگر به فراخور تناسب به فاطمه علیها السلام و فرزندان او تفسیر کرد. حب با فتحه یک بار به مؤمن و سـرشت او تفسـیر شـده، به این دلیل که خداونـد بخشـش را بر او می افکند و یک بار به علـم ائمـه علیهم السـلام. در آیه کریمه «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی»(۱) [شـکافنده دانه و هسـته است] الحب، سـرشت مـؤمن است که خداونـد محبتش را بر آن افکنـده است. و نـوی سـرشت کـافر است که از هرگونه خیری دور می شود. فقـط به این دلیـل نوی نامیده شده است که از هرگونه خیری دور شده است.

در تفسـیر عیاشـی و... از امـام به همین شـکل روایت کرده است، امـا در این کتاب گفته شـده حب، مؤمن است و آن از کلام خداونـد تعالی «أَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّهً مِّنِّی»(۲) [مهری از خـودم بر تـو افکنـدم] برداشت می شود. و نوی کـافری است که از حق دور شد و آن را نپذیرفت. استاد علامه گفت: ظاهر خبر این است که حب، صفت مشبّهه از محبّه است. در کتاب های فرهنگ چنین مطالبی نیامده است. فقط حب با کسره به معنای دوستدار و با فتحه جمع حبه است. سپس گفت: این که در این جا حب جمع حبه باشـد، دور از ذهن نیست، امـا به معنـای خون دل و دانه دل است. وجه تسـمیه حبه القلب این است که محـل محبت است.

مؤلف گویـد روایت اوّل با تأیید این معنا مناسـبت دارد که در آن حب به سـرشت مؤمن تفسـیر شد. در روایات آمده است که سرشت قلب مؤمن از باقی مانده سرشت ائمه علیهم السلام است به همین سبب قلب مؤمن مشتاق آنان است. بی شک

ص:۳۴۳

۱- [۱] - انعام/۹۵.

۲- [۲] - طه/۳۹.

حب آنها حبّ خداونـد تعالی است. شایـد علت تفسـیر حبه به فرزنـد نیز همین باشـد. یعنی در مورد والدینش و خداوند و ائمه علیهم السلام این گونه است. اگر به عنوان ولد تفسیر شود و نیز شاید آن چه را که در مورد تأویل ظلمات گفتیم درست باشد.

سپس(ره) گفت: النوی با واو به معنای دوری است، مثل نأی با همزه. شایـد هدف بیان اشـتقاق نباشد، بلکه تفسـیرش به دوری قلب کـافر از قبول حقّ است. شایـد در اصـل با همزه است و مخفف شـده و ابـدال صورت گرفته، اگر چه زمان و مناسـبت این توضیحات را نداده اند. و در تفسیر نوی به این مطالب اشاره خواهیم کرد. روایت تفسیر قمی بر تفسیر دوم دلالت می کند: «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی»(۱) [خدا شـکافنده دانه و هسـته است] حب چیزی است که علم ائمه علیهم السلام را می شکافد و نوی چیزی است که از آن دور شـده است. شاید علم دانه ای است که کاشـته می شود و ریشه کرده و آن چه که از علم دور شده، باطل است. و این عمل از ائمه علیهم السلام سر نمی زند، چرا که از علم شان به دور است.(۲)

حب با ضـمه به معنای دوستی است. واضـح است که این صـفت متعلّق به غیرخـداست. و آن چه مرتبط به خداست در این آیه «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ»(۳) [به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] و امثال آن، در مورد حب خدا به مردم و مردم به خدا است. و مراد از اهل حب، نبی صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعه آنان هستند. مثل کلام امام علیه السلام: مائیم محبّین خدا.

در بـاب سوم فصل اول از گفتار اول گفتیم علی علیه السـلام حبیب الله و حبیب رسول خـداست و در سوره مائـده آمـده است: «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ» [به زودی خـدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] در مورد علی علیه السلام و اصحابش نازل شده. در

۱- [۱] - انعام/۹۵.
۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱ ،ص ۲۱۸.
۳- [۳] - مائده/۵۴.

ذیل اتباع می گوییم محبّ خدا و رسولش کسانی هستند که علی علیها السلام و اصحابش را دوست داشته باشند و در ذیل و در مطالب بیشتری می آید. خلاصه حب علی، حب خدا و رسولش است.

در روضه الکافی آمده است هر کس بداند خدا او را دوست دارد باید در بندگی خدا قدم بردارد و از ما تبعیت کند. سپس فرمود: به خدا سوگند فقط کسانی از ما تبعیت می کنند که محبّ خدا باشند. هر کس یاران ما را رها کند، با ما دشمنی کرده و به خدا سوگند فقط کسی با ما دشمنی می کند که عصیان خدا کند و هر کس در عصیان خدا بمیرد، خدا او را خوار می کند. عشق مرتبط به غیر خدا، مراد از آن دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان ما هستند. همان طور که از تفسیر حب الله چنین نتیجه می گیریم و در دعای صنمی (دو بت) قریش آمده است: و کسانی که دشمنانت را دوست دارند.

الحجاب: در فرهنگ لغت، حجبه حجاباً یعنی او را پوشاند. حاجب به معنای دربان و حجاب، پرده است. در قرآن در چند جا ذکر شده است، اما تمامی آنها را نمی توان به یک شکل تفسیر کرد. در این جا به برخی تفسیرهای ممکن اشاره می کنیم، اگر چه تناسب زیادی نداشته باشد. در روایات زیادی آمده است که نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حجاب الله هستند که به واسطه آنان خود را از خلق پوشانیده است. در برخی از آن روایات و در گفتار های پیشین ذکر شد به خصوص در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول. در کتاب سلیم بن قیس، ابوذر از نبی صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: هیچ حجاب و پرده ای بین علی علیه السلام و خدا نیست، بلکه او پرده و حجاب میان خدا و خلق خداست. استاد علامه گفت: یعنی همان طور که حجاب واسطه میان پشت و روی پرده است، نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واسطه میان خلق و خداوند عزّ و جل اند. در کلام خداوند تعالی در سوره اعراف «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ»(۱) [و میان آن دو (گروه) حایلی است] خواهد آمد که حجاب دیواری است میان بهشت و جهنم. نبی صلی الله علیه و

۱- [۱] - اعراف/۴۶.

آله و ائمه علیهم السلام بر آن ایستاده اند و ندا می دهند کجایند دوستداران ما. در ذیل کلمه حصر و سدّ خواهیم گفت می توان حجاب را به فراخور موضوع، تقیّه و ولایت تفسیر کرد.

الحرب: و محارب. معنای اصلی حرب، دشمنی و عصیان و ترک صلح است. در روایات زیادی از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: علی! جنگ با تو، جنگ با من است و جنگ با من ، جنگ با خداست.

در امالی از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده: جنگ با علی علیه السلام، جنگ با خداست و صلح با او صلح با خداست. در باب دوّم فصل دوم از گفتار اول گفته شد هر کس با علی علیه السلام دشمنی ورزد با خدا جنگیده است و همچون کسی است که آشکارا با خدا بجنگد و خدا را به جنگ فرا بخواند.

بدان که از کلام قمی(ره) بر می آید که از نظر او هر کس با خدا و رسولش بجنگد، مهدور الدم است. و کلام خداوند تعالی را ذکر کرد «وَذَرُواْ مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبَا إِن کُنتُم مؤمنینَ* فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ»(1) [و اگر مؤمنید، آن چه از ربا باقی مانده است واگذارید* و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی برخاسته اید] و گفت: هر که پول ربایی بگیرد، قتل او واجب است و هر که ربا کند، واجب القتل است و در ذیل کلمه نار هم، معنای دیگر حرب خواهد آمد. و خدواند عالم است.

المحراب: به شکل مفرد و جمع به معنای مکان عالی، بهترین جای خانه، محل ایستادن امام جماعت در مسجد. این معنای مشهور آن است و بدین اسم نام گذاری شده است، چون محل دور شدن از مردم است و شاید محل جنگیدن با شیطان با شمشیر عبادات است. بی شک اهل بیت و خالص ترین پیروان آنان در محراب می ایستند. در زیارات ائمه علیهم السلام آمده است که آنان محراب های عبادتند. شکی نیست که آنان در هر عبادتی، محراب اهل حق اند. آنان کسانی اند که خداوند به

۱- [۱] - بقره/۲۷۸و۲۷۹.

مردم دستور داده است که در نزد آنان خدا را عبادت کنند. توضیحات در ذیل کلمه مسجد و....هم این معنا را تأیید می کند.

الحزب: به معنای گروهی از مردم، جماعتی از مردم و سربازان است. مورد آخر استعمال بیشتری دارد. تفسیر حزب همچون جند می باشد و در روایات بسیاری آمده است: علی! حزب تو، حزب من است و حزب من، حزب خداست.

در تفسیر قمی در باره آیه «أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ»(۱) [آری حزب خداست] آمده است که ائمه علیهم السلام یاوران خدایند.(۲) در ذیل کلمه غیب، صراحتاً خواهیم گفت که شیعه، همان حزب الله است.

در امالی از علی علیه السلام روایت شده: ما برگزیدگان خداییم و حزب ما حزب خداست و حزب شیطان، مردم ظالم هستند.

در سوره احزاب و... خواهیم گفت که احزاب تفسیر می شود به بنی امیه و دیگر کسانی که با علی علیها السلام جنگیدند و برای مخالفت با او با یکدیگر هم دست شدند. آنان باقی مانده احزاب پیشین اند که با خدا و رسولش جنگیدند.

آیه کریمه«فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(۳) [حزب خدا همان پیروزمندانند] در تفسیر واحدی به پیروان خدا و رسولش تفسیر شده که آنان پیروز می شوند، یعنی بر تمام خلق برتری دارند. در زیارت قائم(عج) آمده است: شهادت می دهم که حزب تو همان گروه پیروزند.

الحساب: و حسبان. کلمه دوم در سوره انعام، کهف و الرحمن آمده است. در دو سوره اخیر صراحتاً به عذاب تفسیر شده است. امام صادق علیه السلام آیه «حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاء»(۴) [آفتی از آسمان بفرستد] در سوره کهف را به معنای عذاب و آتشی از جانب خدا و یا شمشیری از شمشیرهای قائم(عج) تفسیر کرد و در ابتدای این

۱- [۱] - مجادله/۲۲.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳- [۳] - مائده/۵۶.

۴- [۴] - کهف/۴۰.

حدیث در مورد بهشت و تفسیر آن به دنیا از کتاب کشف الغمه آمده است.

در ذیل کلمه شمس به تفسیر این کلمه در سوره الرحمن اشاره خواهد شد. اهل زبان تأکید دارند حسبان به معنای عذاب و بلاء و شر است و برخی از آنان می گویند واحد آن حسابه می باشد. اما کلمه حساب به این معنا نزدیک است و در معانی الاخبار از باقر علیه السلام روایت شده است: رسول الله فرمود: هر که از او حساب کشیده شود، عذاب می شود. شخصی گفت یا رسول الله پس کلام خداوند عزّ و جل به چه معناست که فرمود: «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا»(۱) [به زودی اش حسابی بس آسان کنند] فرمود: آن به معنای از سر تقصیرات گذشتن و بخشودن است. در جوامع الجامع روایت شده که حساب یسیر، همان پاداش نیکی ها و آمرزش گناهان است، و این که هر کس به سختی حسابرسی شود، عذاب خواهد شد.

مؤلف گوید براساس این دو روایت می توان حساب را در بسیاری موارد براساس تمسّک به ولایت و غیر از آن به عذاب و پاداش در دنیا تفسیر کرد.

پس تأمل کن و از مسائل همچون «حسبتم» و امثال آن غافل مشو. زیرا این کلمات به معنای گمان کردن است. در ذیل کلمه زعم خواهد آمد که هر زعمی در قرآن دروغ است. یعنی زعم فقط به معنای توّهم به کار رفته است و از موارد استعمال آن به نظر می رسد که این گونه است.

الحاصب: در فرهنگ لغت حاصب به معنای بادی است که سنگ ریزه ها را به هوا بلند می کند. معانی دیگری هم برای آن ذکر شده است، اما مفسرین این کلمه را در قرآن بدین معنا تفسیر کرده اند: بادی که سنگ ریزه را بلند می کند. در ذیل کلمه ریح خواهد آمد که می توان این کلمه را به امام و مانند آن تفسیر کرد. پس دور از معنا نیست که حاصب را به فراخور تناسب به قائم علیه السلام یا سپاهیانش و مانند آن تفسیر کرد.

الحطب: می توان آن را مثل کلمه قود تفسیر کرد.

۱- [۱] - انشقاق/۸.

الحوت: به معنای مفرد و جمع است. معنای آن نهنگ است. در ذیل کلمه السبت در مورد تفسیر حیتان در حکایت اصحاب السبت و تشبیه آن امت به نسل نبی صلی الله علیه و آله، سخن خواهیم گفت.

الحدیث: در قرآن به معنای مشهورش، خبر، سخن و روایت آمده است. اما به معنای جدید و ضد قدیم یا حادث در قرآن با لفظ محدث آمده است و در شرح آن خواهد آمد. در قرآن به صورت مفرد بسیار آمده است. در جاهای زیادی به معنای قرآن است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و می توان چنین کلماتی را به این معنا تفسیر کرد، اگر مرتبط به امر ولایت و امامت باشد؛ چون از آن چه بیان کردیم و آن چه در تفسیر کلمه قرآن و کتاب و مانند آن دو می آید، چنین برداشت می شود. بلکه گفته می شود قرائن این تفسیر در بعضی جاها آمده، همان طور که در سوره قلم و نجم و کهف و ...آمده است، اما به شکل جمع و با وجود این که کم آمده است، این تفسیر در مورد آن به سختی صدق می کند. همان طور که در سوره انبیاء آمده است: «مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ...»(۱) [هیچ پند تازه ای از پروردگارشان نیامد مگر این که بازی کنان آن را شنیدند] و همچنین در سوره شعراء می آید. همچنین در ذیل کلمه ذکر خواهیم گفت که تفسیر این دو آیه به امر به ولایت صحیح است و شاید هم این تفسیر در مورد کلمات هم معنی آن مناسب باشد.

الحرث: به معنای جمع کردن و کاشتن است. اما تفسیر آن در قرآن، کاشتن، زمین، نسل، مال، ثواب، عمل صالح، دین، شناخت ائمه علیهم السلام می باشد. در تفسیر عیاشی از باقر علیه السلام روایت شده: حرث زمین است.(۲) از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: حرث کاشتن است. در باره این آیه «مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ»(۳) [کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در

۱- [۱] - انبیاء/۲.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۲۸۹.

۳- [۳] - شوری/۲۰ .

کشته اش می افزاییم] به ثواب کارش تفسیر شده است. در تفسیر قمی حرث به معنای دین است.(۱)

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در باره آیه مذکور روایت کرده است:

هر کس خواهان شناخت ائمه علیهم السلام باشد، حرث او را زیاد می کنیم. یعنی آن قدر آن را افزونی می بخشیم که بهره کافی از دولت آنان ببرد. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده: مال و فرزندان، حرث دنیایند و عمل صالح، حرث آخرت. گاهی خداوند هر دو را به آدمی می دهد.(۲) در کافی از حسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطبه خواند و مانند این حدیث را ذکر کرد.

مؤلف گوید برخی از این معانی مربوط به ظاهر و برخی مربوط به باطن کلام است. برخی نسبت به دنیا و برخی نسبت به آخرت گفته شده. با این وجود، برخی به برخی دیگر باز می گردد. به عنوان مثال کاملاً روشن است که شناخت ائمه علیهم السلام، همان ثواب و دین و عمل صالح و کشت آخرت به معنای ظاهری و باطنی اش هست و این از آن چه در آخرت می باشد هم برداشت می شود.

همان طور که در ذیل کلمه جلد گفتیم نسل و فرزندان، همان چیزی است که والدین کاشته اند، چنانکه در ذیل کلمه حبه گذشت و در کلمه زرع نیز خواهد آمد. همچون زرع و مال و نسل، گاه فقط مرتبط به دنیاست. اگر بدون شناخت ائمه علیهم السلام و کمک به دشمنان آنان و اعمالی نظیر آن باشد. در تفسیر دنیا نیز به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

الحنث: به معنای گناه و شکستن قسم است. براین اساس می توان حنث عظیم را به ترک ولایت تفسیر کرد، چون یکی از بزرگترین گناهان است. آن چه در ذیل کلمه إثم آمد و در ذیل کلمات ذنب و عین خواهد امد، این معنا را تأیید می کند.

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲ ،ص ۲۴۷.

الحج: از لحاظ لغوی به معنای قصد است و پس از مدتی به قصد خانه خدا برای عبادت مشهور شده است. حج به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز تفسیر شده است و گفته شده حج از فروع آنان است. همان طور که در باب چهارم فصل اول از گفتار اول، روایت مفضل بن عمر را ذکر کردیم. در ذیل کلمه صلاه نیز خواهیم گفت که ایشان فرمودند: حج، ما ائمه علیهم السلام هستیم. در آنجا به آن چه از استعاره و امثال آن برداشت می شود، اشاره خواهیم کرد و همچنین خواهیم گفت که در چه جاهایی می توان معنای حج و سایر عبادات را به معنای متعارفش از کلام دریافت. اما با نقل روایاتی از ائمه علیهم السلام و مقایسه با ولایت و اطاعت از آنان نتیجه خواهیم گرفت و روایات آتی این معنا را تأیید می کند. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ»(۱) [روز حج اکبر] چنین نقل شده: قیام قائم علیه السلام و فراخواندن مردم به سوی خویش.(۲) در همین کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده: شایسته است که مردم قصد خانه خدا را کنند و آن را بزرگ بدارند تا بدین وسیله خداوند را بزرگ و عزیز بدارند و ما را زیارت کنند. زیرا ما ادله به سوی خداوندیم. آشکار است که معنای کلام نشانگر این است که حج از فروع ائمه علیهم السلام است. و این که غیر از شیعه حاجی نیستند و حاجی بودن مختص شیعه است. همان طور که در محاسن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: غیر شیعه، مردم عادی اند و شما حاجی هستید.

امام عسکری علیه السلام در تفسیر فرمود: علی بن الحسین علیه السلام در عرفات به الزهری فرمود: سر و صدا چه فراوان و حج گزاران واقعی چه اندکند. الزهری گفت: آیا این هزاران نفر از مردم حجاج نیستند؟ سپس فرمود: به من نزدیک شو. دستش را بر چشمان او کشید. الزهری گفت: دیدم که آنان همه میمون و گرگ هستند و انسانی در میان آنان ندیدم. در میان ده هزار نفر فقط یک نفر انسان بود.

۱- [۱] - توبه/۳.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ،ص ۸۲ ،ح ۱۵.

پس فرمود: الزهری، هر کس به حج بیاید و با دوستانمان دوستی کند و از دشمنانمان دوری کند و مسلمانی که از ما پیروی کند، آنگاه در این مکان در کنار حجرالاسود حاضر شود و امانات ما را حفظ و به عهدهایش وفا کند، او همان حاجی است و دیگران همانند آنان که دیدی. ای الزهری! منافقان و دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دشمنان محبینشان و دوستداران دشمنان شان حاجی نیستند. مؤمنان خالص دوستدار محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مخالفین دشمنان آن دو فقط حاجی اند. ابوبصیر و غیره نظیر این روایت از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که به صورت خلاصه در باب دوم فصل دوم از گفتار اول ذکر کردیم و گفتیم امام، آنان را الاغ، میمون و خوک می دید.

الحجه: و احتجاج و کلماتی در این حوزه معنایی مثل حاج. معنای اصلی آن قطعاً کلام مستقیم است و قصد از آن دلیل و برهان است. بی شک نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همگی حجت بر خلق خدایند. همان طور که بارها در مقدّمات و... آمده است و در مباحث بعدی هم خواهیم گفت. در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده: رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود: خداوند ما را، یعنی ائمه علیهم السلام را حجت بر کم کاران و دشمنان و مخالفان و خائنان و گناه کاران و ظالمان تمامی جهان قرار داد.

در کنزالفوائد از ابوذر و در کتاب سلیم بن قیس نیز روایت شده: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: علی علیه السلام حجت خدا بر خلق است و همچنین در هر امتی که پیامبر مرسلی دارد نیز حجت است و از آنان گواهی می خواهم که او را می شناسند. همچنین گفتیم که او حجت بر اهل آسمان و زمین است و احتجاج خدا و پیامبرانش هم به همین سبب است. همان طور که در ذیل کلمه برهان به این مطلب اشاره شد. اگر این مطلب را متوّجه شده ای دانسته ای که مراد از حجت فرد مخالف امر خدا آن است که در مقابل حجت خدا باشد.

الحرج: از لحاظ لغوی به معنای تنگنا است. از صادق علیه السلام روایت شده: حرج از ضیق تنگ تر است. در ذیل کلمه دین در تفسیر آیه «مَا یُرِیدُ اللهُ لِیَجَعَلَ

عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»(۱) [در دین بر شما سختی قرار نداده است] خواهیم گفت که اعمال، همراه ولایت پذیرفته می شود. پس حرج، سختی و تنگنای غیر اهل ولایت را بیان می کند که عبادات و اعمال شان پذیرفته نمی شود. در ذیل کلمه ضیق و شرح و اسلام و... می آید که مراد از حرج در آن زمان سخت که برای منافقین ایجاد شد، به هنگام شنیدن دستور ولایت علی علیه السلام بود. برخی روایات در سوره نساء و اعراف و انعام و حج و... خواهد آمد و بر این اساس می توان از دو تفسیر مذکور در جاهای مناسب استفاده کرد.

الحدود: و محاده و کلمات هم معنی آن مثل (من حادّ الله) و... ، حدود جمع حد است و معنای اصلی آن فاصله و منع بین دو چیز است. مراد از حدودالله، حرام ها و ممنوعات است، زیرا از انجام آن منع شده است. از آن جمله حدود نهایتی برای چیزی تعیین کردن است. به همین دلیل گفته شده معنای اصلی آن منع کردن است. در باب پنجم فصل اول از گفتار اول گفتیم که ائمه علیهم السلام حدود قرآن هستند.

در مناقب ابن شهرآشوب در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده: ماییم حدودالله و در ذیل کلمه حافظ روایاتی را نقل خواهیم کرد که آنان حافظان حدود الله هستند. شاید مراد از آن سایر حدود باشد که همراه ولایت شان است. قطعاً از معانی حدود الله بودن ائمه علیهم السلام، لزوم پیروی از آنان و تمسّک به ولایت شان است. در ذیل کلمه شر خواهد آمد که دشمنان شان اصل هر شری اند و هر زشتی و ناپسندی از جمله تجاوز از حدود الهی، از فروع آنان است. همچنین در باب چهارم فصل اول سخن امام علیه السلام را نقل کردیم که فرمود: اگر بگویم فلانی (یکی از خلفا) معبودی است که از حدود الهی تجاوز کرده که خداوند او را از آن نهی کرده است، راست گفته ام.

مراد، تعدّی از ائمه علیهم السلام و ترک ولایت شان است. محادّه الله، دشمنی با او و مخالفت و جنگ با او و دوری از اوست . گویی از حدود الهی تجاوز کرده است و از آن چه بیان کردیم این معانی ثابت می شود و خواهیم گفت که دشمنی ائمه علیهم

۱- [۱] - مائده/۶ .

السـلام و جنگ با آنان، دشمنی با خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و جنگ با آنان است. پس می توان آن چه معنای محاده الله و رسولش را دربرداشته باشد، به دشمنی با ائمه علیهم السلام نیز تفسیر کرد.

الحدیـد: این کلمه واضـح است. اصـل آن حـدّه است و این معنـا هم در سوره حدیـد و در دیگر سوره ها آمـده است. در ذیل کلمه حدیـد، روایاتی خواهـد آمـد که نشان می دهد قلوب یاران قائم علیه السـلام از آهن محکم تر است. همچنین در بعضـی جاها، از جمله خود سوره حدید، به سـلاح تفسـیر شده است. در روایات آمده که قائم علیه السلام و یارانش سیف الله هستند و بر این اساس شاید بتوان به فراخور تناسب، حدید را به قائم علیه السلام و یارانش تفسـیر کرد. حتی مطلقاً می توان اسلحه را به هر امـامی و ولایـت و برهـان هـایش تفسیر کرد. زیرا هر یـک شمشـیر و سـلاح خداینـد، برای این که یارانش را از شـر دنیا و آخرت حفظ کنند، همچنان که ولایت و دلایل آن چنین است، چنان که ظاهر است. والله أعلم.

الحسـد: آن است که آدمی ببینـد برادرش نعمتی دارد و آرزوی زوال آن نعمت را بکنـد تـا از او در درجه پـایین تری باشـد و شایـد هم آرزوی زوال کامل آن را بکنـد، اگر چه خودش آن نعمت را نداشـته باشد. گاهی بر غبطه نیز اطلاق می شود، یعنی این که آدمی آرزو کند خود نیز مانند آن نعمت را داشته باشد، اما آرزوی نابودی نعمت برادرش را نکند. در اغلب مواقع این صفت پسندیده است.

در ذیل کلمه ناس و فضل روایاتی را خواهیم گفت که صـراحتاً می گویـد ائمه علیهم السـلام مورد حسـد واقع می شوند. پس دشمنان شان حسودند، که به فضائل وامامت آنان و برتری که خداوند به آنان عطا کرده حسد می ورزند.

بدان روایاتی در باره حسد برخی انبیاء سـخن می گوید که مراد از آن غبطه است. و تنها شامل آرزوی آن منزلت می شود. ان شاءالله در سوره بقره در داستان خوردن میوه درخت توسط آدم علیه السلام می آید.

ص:۳۵۴

الحصـید: و حصـاد. در تفسـیر قمی(ره) در باره آیه کریمه «جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا»(۱) [تا آنان را درو شـده گردانیـدیم] گفته شده: یعنی با شمشیر قائم علیه السلام درو شدند.(۲) از طریق این آیه می توان مواردی را که به معنای درو کردن محصولات نیسـت تفسـیر کرد. تفسـیر به حصـاد و مترادفـاتش به اسـتفاده از علوم و ماننـد آن بهتر است، همـان طور که در تفسـیر حرث گفتیم و خداوند عالم است.

الحفـده: این کلمه یک بار در سوره نحل آمـده است و در تفسیر عیاشـی از امام صادق علیه السـلام نقل شـده: حفده فرزندان دخترند. و ماییم حفده رسول الله.(۳)

الحامـدون: و حمیـد و حمـد و آن چه شامل معنای حمـد می شود. مقصود از حمد و شـکر یکی است، همانند سوره فاتحه. در تفسـیر عیاشـی و قمی (ره) آمده است مراد از آیه کریمه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ»(۴) [(آن مؤمنان) همان توبه کنندگان پرستندگان] ائمه علیهم السلام است واین آیه در شأن علی علیه السـلام و سـایر ائمه علیهم السـلام نـازل شـده است. بر این اساس می توان حمیـد و ماننـد ان را به فراخور تنـاسب به امـام علیه السـلام تفسـیر کرد، چون بی شک امام حامـد است و محمود و امام در هر حالتی چه سختی و چه راحتی، نعمت های عظیم الهی را حمـد می کنـد که بزرگترین آنها هـدایت به سوی توحیـد و نبوّت و ولایت است.

الأحبار: جمع حبر با فتحه و سکون و با کسـره حاء نیز می باشد. از لحاظ لغوی به معنای عالم و صالح می باشد. به همین سبب به علماء یهود أحبار گفته می شود. بـدین معنا با لفظ احبار در قرآن آمـده و نیز با لفظ یحبرون به معنای در ناز و نعمت به سر بردن آمـده است. تفسیر آن به مـدح ائمه علیهم السـلام در برخی آیات بعید نیست. صدوق از امام صادق علیه السـلام روایت کرد: ماییم احبار روزگار. در زیارت امام علی علیه السلام آمده: شهادت می دهم که تو حبر روزگاری. اما در تفسیر

۱- [۱] - انبیاء/۱۵ .

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲ ،ص ۴۳.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ،ص ۲۸۶ ،ح ۴۶.

۴- [۴] - توبه/۱۱۲.

عیاشی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَالرَّبَّانِیُّونَ وَالْأَحْبَارُ»(۱) [و (همچنین) الهیون و دانشمندان] روایت شده که ربانیون ائمه علیهم السلام هستند نه انبیاء و آنانند که مردم را با عمل شان تربیت می کنند. احبار شامل علماء است نه ربانیون.(۲) شاید جمع بین روایات، بهتر باشد، یعنی در روایتی که احبار با ربانیون آمده است، مصداق احبار، علما باشند. و خداوند عالم است. برخی آیات در باره ذمّ برخی از احبار به سبب خوردن اموال مردم به ناحق و بازداشتن از سبیل الله بیان شده است. در این صورت آن را تفسیر می کنیم به علمای مخالف و پیشوایانی که کارشان بازداشتن از سبیل الهی است. پیشوایانی که مردم را به عدم پیروی از ائمه علیهم السلام دستور می دهند.

الحجر: و مترادفات آن مثل حجاره. خداوند تعالی در کتابش قلوب کفار را در قساوت به سنگ تشبیه کرده است. تفسیر آن قلوب مخالفین و رؤسایشان است. همان طور که از توضیحاتی که در ذیل کلمه قلب و اصنام وارد شده چنین برمی آید. پس در موارد متناسب می توان به آن تفسیر کرد. در ذیل کلمه «عین» هم خواهم گفت که به سبب فوران علم و هدایت از آن، شاید بتوان حجر را در موارد متناسب به امام تفسیر کرد. به این دلیل که امام با شمشیر و براهینش بر سر دشمنان خدا می کوبد و قوی بودنش در مسیر الهی را چنین می توان تفسیر کرد. همان طور که ذیل کلمه حدید بیان کردیم. والله أعلم.

الحذر: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل یحذر و مانند آن. اصل حذر با کسر به معنای پرهیز کردن است. حذر با کسره وسیله پرهیز کردن نیز می باشد، مثل اسلحه و امثال آن. این معنا از حدید و.... برداشت می شود. واضح است که حذری به غیر از تمسک به ائمه علیهم السلام و ولایت شان معنی ندارد. بلکه تنها این کار حذر است و رها کردن حذر و رها کننده آن (حذر به همراه ائمه علیهم السلام و ولایت شان)

ص:۳۵۶

۱- [۱] - مائده/۴۴.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۱۱۹.

موجب آن می شود که آدمی از آن شخص و همه مسائل مرتبط با او حذر کند.پس تأمل کن تا دریابی.

التحریر: به معنای آزاد کردن و در سوره نساء، مائده و مجادله، عبارت «تحریر الرقبه» به معنای آزاد کردن برده است. در سوره آل عمران، محررّا به معنای آزاد آمده است. در ذیل کلمه فک ،توضیحاتی خواهیم داد که دلالت می کند بر تفسیر تحریر الرقبه به نجات آدمی از گمراهی و آتش و هدایتش به سوی ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام. خلاصه کلام این که مراد، رهایی از آتش و نجاتش از دستان شبه گمراهان به واسطه تعلیم ولایت و هدایت است. پس در توضیحات کلمه عبد تدبّر کن تا به تفسیر حر نیز پی ببری.

الحرّ: ضد حرّ سرما است. می توان آن را به فراخور تناسب، به متضاد کلمه برد تفسیر کرد.

الحریر: در برخی جاهای قرآن برای اشاره به بهره اهل جنت از نعمت ها از فرش و حریر و لباس تعبیر شده است. در ذیل کلمات فرش و لباس توضیحاتی خواهد آمد. همان طور که در ذیل کلمه ثیاب هم بیان کردیم که می توان آن را به برخی از انواع علوم تفسیر کرد.

الحسره: در فرهنگ لغت آمده است: حسره یحسِره و یحسُره حسراً روی آن را باز کرد و کنار زد. تحسّر به معنای حسرت خوردن است. تحسّر واضح است و مواردی در قرآن آمده است مثل سوره کهف: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ»(۱) [و آنان را از روز حسرت بیم ده] و مراد روز قیامت به هنگام ذبح مرگ است. براساس آن چه در ذیل کلمات حشر و قیامت و یوم و... خواهد آمد و تفسیر آن چه در قیامت کبری می آید، می توان یوم الحسره را نیز به زمان رجعت تفسیر کرد. صورت را هم به فراخور تناسب به حسرت خوردن دشمنان ائمه علیهم السلام و یاران شان در رجعت و ترک ولایت تفسیر کرد. و خداوند عالم است.

الحشر: و مشتقات آن. گفتیم که هر کلمه ای که بیان کننده روز قیامت است را

۱- [۱] - مریم/۳۹ .

می توان به بازگشتن تفسیر کرد. در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «ذَلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ»(۱) [این حشری است که بر ما آسان خواهد بود] گفته شده: حشر به معنای برانگیخته شدن در هنگام بازگشت است(۲). روایات دیگری در تفسیر آخره و بعث و... به بازگشتن دلالت می کند.

آنچه در ذیل کلمه نشور و ....می آید نیز این کلام را تأیید می کند. در برخی روایات آمده است که گاهی مراد، بازگشتن است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»(۳) [و آن روز که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم] سؤال شد. امام فرمود: مردم در باره آن چه می گویند؟ گفتند: می گویند آن در روز قیامت واقع می شود. فرمود: خداوند از هر امتی گروهی را جمع می کند و باقی را رها می کند؟! این آیه فقط در باره رجعت است. آیه قیامت این است: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»(۴) [و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم](۵) و در بصائر از علی علیه السلام روایت شده: من گردآورنده به سوی خدایم.

در مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شد: من گردآورنده ای هستم که مردم در کنارم جمع می شوند و من آخرین نبی صلی الله علیه و آله هستم و پس از من پیامبری نیست.

الحصر: و آن چه شامل این معنا می شود، به معنای تنگناست. حصر الصدر برخلاف شرح الصدر است. و در ذیل کلمه حرج گفتیم و در ذیل ضیق نیز خواهیم گفت که تفسیر آن دو چیست. به همین سبب به کلمه حرج رجوع کن و تدبّر کن تا به معانی آن پی ببری.

الحضار: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل محضرین و مانند آن.

ص:۳۵۸

۱- [۱] - ق/۴۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳- [۳] - نمل/۸۳.

۴- [۴] - کهف/۴۷ .

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۶.

بدان که بیشتر موارد احضار در قرآن مواردی است که می توان چنین تفسیر کرد: خداوند تعالی، دشمنان ائمه علیهم السلام و اعمال شان را در روز قیامت برای مجازات شان در آتش احضار می کند، چون بیشتر آنها در مورد کفار به کار گرفته شده است. همچنین می توان به احضار در رجعت تفسیر کرد، چون رجعت، خود، قیامت صغری است.

الحمیر: به شکل مفرد و جمع. در باب دوم فصل دوم از گفتار اول بیان کردیم که مخالفین، الاغ هستند. پس تفسیر این کلمه به مخالفین به فراخور تناسب، بعید نیست. روایتی در کتاب النصوص از امام صادق علیه السلام در مورد مخالفین، این کلام را تأیید می کند: نماز و روزه و علوم شان، شما را فریب ندهد، زیرا آنان خرانی رمیده شده اند.

الحواریون: حواری، همان پاک و مطهر است. گفته اند آنان یاران پیامبران اند که در پذیرش آنان و یاری شان خلوص دارند. از امام رضا علیه السلام روایت شده آنان حواریون نامیده شدند چون خود را خالص کرده اند و دیگران را هم با موعظه و یادآوری از کثافت گناهان، پاک ساخته اند(۱). کفعمی (ره) گفت: اصل این کلمه مختص دوازده یار حضرت عیسی علیه السلام است که در رأس شان شمعون بن حمّون الصّفا جانشین عیسی بر مؤمنین بود، اما بعد در مورد راستگویانی که شبیه آنان بودند نیز استعمال شد.

در التوحید از امام رضا علیه السلام نقل شده که عالم ترین و برترین آنان لوقا بود. صدوق در کمال الدین از ابورافع روایت کرد: آن که جانشین عیسی نورالله و حکمتش شد و کتابش را آموخت، شمعون بن حمون الصفا بود. اگر چنین باشد بدان که در مناقب ابن شهرآشوب از أنس روایت شده: از نبی صلی الله علیه و آله پرسیدم حواریون شما چه کسانی اند؟ فرمود: ۱۲ امام پس از من از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، آنان حواریون من هستند.

در روایت دیگری آمده آنان به تعداد حواریون عیسی هستند، دوازده نفر.

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۰۱، باب ۷۲.

در الکافی از صادق علیه السلام روایت شده، حواریون عیسی علیه السلام پیروان او بودند و شیعه ما حواریون ما هستند و حواریون عیسی از یاران ما مطیع تر نبودند. بر این اساس می توان آیات راجع به حواریون را در مورد ائمه علیهم السلام و شیعه آنان تطبیق داد. بدان که این کلام از آن چه گفتیم و دیگر روایات برداشت می شود. روایاتی که گفته اند، تمامی حواریون عیسی در زمان حیات شان بر طریق خیر بودند. اما در تفسیر السدی و دیگر مخالفین آمده است برخی از آنان پس از عیسی مرتد شدند. در میان آنان کافر و منافق بودند. ما می دانیم که آنان به حسن حال طلحه و زبیر، استناد می ورزند که آنان از حواریون رسول الله بوده اند. ما می توانیم بگوییم شما خود معترفید به ارتداد برخی حواریون عیسی. پس در میان امت هم چنین شده است. همچنین برخی روایات در تفسیر قمی آمده است که عیسی در شب عروجش به آسمان دوازده یارش را نزد خود جمع کرد. آنان را از عروجش و ارتداد برخی از آنان مطلع ساخت. و این که هر که شمعون را تبعیت کند، به حقّ است. اما در این روایت به صراحت بیان شده که تمامی آنان حواریون بودند. بلکه ظاهر روایت چنین است که با یارانش وداع کرد. روشن است که در میان یارانش، نیکان و غیرنیکان بوده اند. شاید در آن زمان لفظ حواریون بر غیر از آن دوازده نفر نیز اطلاق می شد، همان طور که در این آیه نیز چنین است و خداوند عالم است.

الحور: زنان اهل بهشتند. واحد آن حوراء است. چشمی که سفیدی اش خیلی سفید و سیاهی اش خیلی سیاه است و در ذیل کلمه فرش خواهد آمد که آن به حور تفسیر شده است. در این جا نیز می توان چنین تفسیر کرد.

المحیض: در روایات متعددی آمده است که تنها کسی با علی علیه السلام دشمنی می کند که از طریق زنا تولد شده باشد و یا مادرش در حالت حیض به او حامله شده باشد. همچنین می توان محیض را به عدم ولایت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد، با توجه به تضاد آن در ذیل کلمه طهر و تناسب آن با توضیحاتی بر ذیل ایذاء.

الحبط: و احباط و مشتقات آن مثل احبط و...احباط همان نابود شدن و باطل کردن اعمال است. به گونه ای که پاداشی در بر نمی گیرد. همان طور که ایات و

روایات بر این معنا دلالت می کننـد. از سوره های زمر و قتال و دیگر سوره هایی که احباط را در بردارنـد، روشن می شود که این کلاـم فقط در حق کسانی است که ولایت را رها کرده انـد و همچنین دشـمنان ائمه علیهم السـلام. و به معنای باطل کردن اعمال است. توضـیحاتی که در ذیل تبـدیل گفتیم از جمله نیکی ها و بـدی ها در روز قیامت هم بدین معناست. یعنی اعمال را پراکنده می سازد و این همان حبط است و در مورد دشمنان ولایت به کار می رود.

الحطه: در ذیل کلمه باب گفتیم. در ذیل سـفینه نیز خواهیم گفت که ائمه علیهم السـلام به خصوص علی علیه السـلام در حطه بنی اسرائیل هستند و معنای حطه، ریزش گناهان است. برخی مفسرین می گویند حطه به معنای لااله الا الله است.

الحـظ: بهره یـا مخصـوص بهره خیر و فضـل است. در ذیـل کفـل خـواهیم گفت که مراد از «كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ»(1) [از رحمت خویش شـما را دو بهره] حسـنین علیهمـا السـلام است. کفـل به معنای بهره و نصـیب است. بر این اساس شایـد بتوان حظ را به فراخور تناسب به کلماتی از این قبیل تفسیر کرد، یعنی امور مربوط به ولایت و ترک آن.

الحافـظ: و حفظه و حفیـظ و مسـتحفظون و مترادفـات و مشـتقات آن. در ذیـل کلمه أوّاب گفـتیم که شیعه هر أوّاب و حفیظی است. پس می توان این کلمـات را بـا توجه به تناسب شان، به این معانی تأویل کرد. این تأویل متناسب با بسیاری آیات است. در آیات و ادعیه فراوانی آمـده است که آنان حافظان دین خدایند. از امام صادق علیه السـلام روایت شده که فرمود: قطعاًائمه علیهم السلام همان حافظان و عالمان حدود الهی اند. در زیارات آمده: شهادت می دهم که شمایید حافظان حدود الهی.

در الکافی از امام رضا علیه السـلام روایت شـده که در حدیثی فرمود: همانا امام حافظ دین خداست. در باب دوم فصل اول از امام صادق علیه السلام روایت کردیم: همانا خداوند تعالی ما را امین و حافظ خزانه دار خود قرار داد.

۱- [۱] - حدید/۲۸ .

در زیارات آمـده: شـمایید حافظان خدا و حافظان امانت های خداوند. در زیارت جامعه آمده: شـمایید امانت محفوظ. در ذیل کلمه امـانت هم گفتیم: اطلاـق حفـظ فقـط بر معنای لغوی آن بسـیار آمـده است. همچنین از این غافل مشو که حفیظ و حافظ بودن خداونـد تعالی بـدین معناست که در حق ولایت، آنان را از هر بدی حفظ می کند و در مورد دیگران مراقب اعمال بدی است که از آنان سر می زند.

الحرف: و تحریف و مشـتقات آن مثل یحرّفون و ماننـد آن. اصل معنای تحریف تغییر دادن است و در سوره نساء و مائده آمده است: «یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ»(۱) [کلمات را برمی گردانند] و در سوره بقره آمده «یَسْمَعُونَ کَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ»(۲) [گروهی از آنان سخنان خدا را می شـنیدند سـپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند] و مراد از آن برحسب تأویل دشـمنان ائمه علیهم السـلام هسـتند که قرآن را تغییر می دادنـد. همان طور که در باب های گفتار دوم به خصوص در خبر زنـدیق که در باب سوم ذکر شـد، گفتیم آشـکار است که دشـمنان ائمه علیهم السـلام و غـاصبین خلاـفت ، قرآن را تغییر دادنـد و تحریف کردنـد. در دعـای دو بـت قریش آمـده اسـت: آن دو، کتـابت را تحریـف کردنـد و در سـوره حـج تفسـیر آیـه کریمـه «مَن یَعْبُـدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ»(۳) [و از میان مردم کسـی است که خـدا را فقط بر یک حال (و بدون عمل) می پرسـتد] خواهد آمد که کسانی که در مورد نبی صـلی الله علیه و آله و قرآن شـک دارنـد و مشـخص است که ولایت نیز شامل آن می شود. بر این اساس تفسـیر این کلاـم و مترادفـاتش، شـکاکین در مورد ولاـیت است. و افرادی شبیه به آنان که در دین شان ثبوت ندارنـد و به همین دلیل در برخی روایات آمده که شامل کسانی می شوند که غیر ائمه علیهم السلام را خلیفه خود قرار دادند.

۱- [۱] - نساء/۴۶.

۲- [۲] - بقره/۷۵.

۳- [۳] - حج/۱۱.

الحلاف: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل آیه کریمه «یَحْلِفُونَ لَکَمْ»(۱) [برای شما سوگند یاد می کنند] و مانند آن. در تفسیر قمی آمده است: حلاف دوم، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند خورد که او پیمانی را نقض نمی کند.

مؤلف گوید روشن است که آیات حلف درمورد منافقین به کار رفته است و بی شک حلاف دوم و امثال او در نفاق و سوگند، شریک بودند، آنان مصداق تفسیر آن آیات هستند و مراد، سوگند مرتبط به ولایت می باشد، که این امر در توضیحات کلمات یمین و قسم خواهد آمد.

الحنف: به شکل مفرد و جمع به طریق مستقیم حرکت کردن است. گفته شده اصل معنای حنف این است: پای او به طرف داخل کج شد. به همین دلیل به کسی که متمایل شود، حنف گویند. اندیشه حنیفیه همان راه راست است که از باطل به سوی حق متمایل می شود و حنیف همان مسلمان متمایل به دین مستقیم است. جمع آن حنفاء است. دین حنیف یعنی راه مستقیمی که هیچ کجی در آن وجود ندارد. در میان عرب، حنیف کسی است که بر دین ابراهیم علیه السلام باشد، زیرا او عادل بود و از بت هایی که پدر و قومش می پرستیدند به سمت عبادت خداوند تعالی متمایل شد. به همین دلیل به سنت هایی که ابراهیم علیه السلام در جامعه وضع کرد، مثل ختنه کردن و... حنیفیه گفته می شود. واضح است که ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همان اندیشه حنیفیه است. و از سنن ابراهیم و طریقه اوست. مسلمان صراط مستقیم را در پیش می گیرد و از باطل به سوی حق متمایل می شود، پس می توان حنیف را به این طریق و کسانی که در این طریق پیش می روند تفسیر کرد. به همین دلیل در کافی و تفسیر قمی از باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا»(۲) [پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن] روایت کرده که فرمود: این همان ولایت است. در ذیل کلمه فطره هم مطالبی در تأیید این کلام می آید.

۱- [۱] - توبه/۹۶.

۲- [۲] - روم/۳۰.

الحدائق: جمع حدیقه است و به معنای بهشت و باغ می باشد. در ذیل کلمه جنه و تفسیر آن و مترادفاتش گفتیم.

الحریق: و آن چه شامل حرق می شود. عذاب حریق در مواردی از آیات قرآن آمده است. در ذیل کلمه عذاب و نار وامثال این دو تفسیرهایی خواهد آمد که می توان در این جا به کار برد، چون مقصود تمامی آنها یکی است. از این غافل مشو که گاهی فقط معنای لغوی آن مدنظر می باشد.

الحق: ضد باطل است. زمانی که گفته می شود چیزی حق است، یعنی ثابت و لازم واجب و مطابق با واقعیت است. از آن جمله آیه کریمه «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ»(۱) [آری گفته (خدا) در باره بیشترشان محقق گردیده است] در سوره یس، یعنی ثابت و واجب شد و امثال آن زیاد است و أحق، برتر و واجب تر است و معانی سایر مشتقات حق به همین صورت است. اما معنای اصلی حق در قرآن به ولایت و امامت و حق آل محمد علیهم السلام و به نبی صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و قائم علیه السلام تأویل شده. در برخی آیات به ظهور ائمه علیهم السلام تأویل شده است و در برخی روایات به رجعت و شاید به قائم علیه السلام بازگردد. در باره کلام خداوند «إِنَّهُ لَحَقٌّ»(۲) [که آن قطعا راست است] به امام تأویل شده و این روایت را در همین جا ذکر می کنیم. و در زیارات برگزیده ای آمده: حق همان است که شما به آن راضی شدید.

خلاصه، مرجع تمامی تأویل ها از حق به امور امامت ائمه علیهم السلام باز می گردد، همان طور که به اقتضای متضاد باطل بودنش، به فراخور تناسب چنین تأویل می شود. از این امر غافل مشو که گاهی به معنای مصدری معروفش هم آمده است.

ص:۳۶۴

۱- [۱] - یس/۷.

۲- [۲] - یونس/۵۳.

باید برخی آیات مرتبط به این تفسیر را ذکر کنیم. در مناقب ابن شهرآشوب از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «قَدْ جَاءكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ» (۱) [ای مردم آن پیامبر (موعود) حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است] روایت شده: این آیه در مورد ولایت علی علیه السلام است. همچنین روایت کرده اند: امام صادق علیه السلام فرمود: قطعاً ولایت علی علیه السلام حق و ثابت است.

در کتاب الحافظ ابونعیم و دیگر بزرگان از علی علیه السلام روایت شده: هنگامی که آیه نجوی نازل شد، ده بار با نبی صلی الله علیه و آله نجوا کردم و از جمله این که از او پرسیدم حق چیست؟ فرمود: اسلام و قرآن و ولایت که به تو برمی گردد.

مؤلف گوید بیان اسلام و قرآن تفسیری است که نیاز به تأویل ندارد، بلکه روشن است که ولایت نیز چنین است، همان طور که در برخی آیات خواهد آمد.

در کافی در باره آیه کریمه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۲) [و حق خویشاوند را به او بده] از امام صادق علیه السلام نقل شد: علی از آنان است و حقش جانشینی است که برای او نهاده شده است و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت. در روایات آمده است که حقّ فاطمه علیها السلام فدک بود و در جای خود در سوره بنی اسرائیل به آن می پردازیم.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از صادق علیه السلام آیه کریمه«وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» (۳) [و همدیگر را به حق سفارش کرده اند] به ولایت علی علیه السلام (۴) تأویل شده است. در روایت مفضل از امام علیه السلام به امامت تأویل شده است.

در تفسیر عیاشی از جابر روایت شده: از ابوجعفر علیه السلام در باره آیه کریمه «وَيُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» (۵) [و(لی) خدا می خواست حق (اسلام) را

ص:۳۶۵

۱- ۱ - نساء/۱۷۰.

۲- ۲ - اسراء/۲۶.

۳- ۳ - عصر/۳.

۴- ۴ - تفسیر فرات کوفی، ج ۲، ص ۶۰۷.

۵- ۵ - انفال/۷.

بـا کلمـات خود ثابت کنـد] پرسـیدم. امام فرمود: تفسـیر باطن این کلام این است که خداونـد می خواهـد، اما هنوز این کار را انجـام نـداده است. و «یُحِقَّ الحَقَّ» [حق (اسـلام) را ثابت کنـد] حق آل محمـد علیهم السـلام است و «بِکَلِمَاتِهِ» [با کلمات خود] همان علی علیه السـلام است. مراد این است که خداوند حق آل محمد علیهم السـلام را در زمان قیام قائم علیه السلام می دهد. و «یُبْطِلَ الْبَاطِلَ» [و باطل را نابود گرداند] یعنی قائم علیه السلام به هنگام ظهورش، باطل بنی امیه را باطل می کند. «وَیَقْطَعَ دَابِرَ الْکَافِرِینَ»(۱) [و کافران را ریشه کن کنـد] در باره بنی امیه است.(۲) در ذیل کلمه دبر توضـیحاتی خواهد آمد. در تفسیر قمی (ره) در باره کلام خداوند «وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءهُمْ»(۳) [و اگر حق از هوس های آنها پیروی می کرد] گفته شده که حق، همان رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند. در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام روایت شده: علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: به خداونـد سوگنـد که من همان حقم که خداونـد به آن دسـتور داده است. پس بعد از حق چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟

در کنزالفوائـد از امـام صـادق علیه السـلام در بـاره کلاـم خداونـد «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»(۴) [به زودی نشانه های خود را در افقهای گوناگون و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او حق است] روایت شـده در آفاق با نقض پیمان های مردم در مناطق مختلف و در انفس خود با مسـخ شـدن برایشان روشن می شود که او قائم آل محمـد علیهم السـلام است. در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ»(۵) [و از تو خبـر می گیرند آیا آن راست است] گفته شده: اهل مکه از تو می پرسند آیا علی حق و

۱- [۱] - انفال/۸ .

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵ ،ح ۲۴.

۳- [۳] - مؤمنون/۷۱.

۴- [۴] - فصلت/۵۳.

۵- [۵] - یونس/۵۳.

امام است؟ «قُلْ إِی وَرَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ»(۱) [بگو آری سوگند به پروردگارم که آن قطعا راست است] یعنی بلی امام است و قمی(ره) گفت: و مانند آن بسیار است.

در کنزالفوائد از باقر علیه السلام روایت شده که در باره کلام خداوند «حَتَّی جَاء الْحَقُّ»(۲) [تا حق آمد] فرمود: منظور از حق، ظهور علی ابن ابیطالب و امامان پس از او است.

در ذیل کلمه خروج و یوم خواهیم گفت «یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ»(۳) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند] به رجعت تفسیر می شود. با توجه به آن چه در این جا ذکر کردیم و مطالب آتی و همچنین با توضیحات ذیل کلمه الحاقه، نتیجه می گیریم که الحاقه نیز رجعت، تأویل می شود و در ذیل کلمه دین، دین حق به ولایت تفسیر می شود. در ذیل صراط خواهیم گفت که آنان همان صراط حق اند. در ذیل جمع نیز گفتیم که جماعه همان اهل حق است. پس تأمل کن.

الحلق: در دو سوره بقره و فتح به معنای تراشیدن مو با تیغ است. تفسیری که در ذیل کلمه تفث کردیم را نیز می توان در این جا به کار برد.

الحیق: و کلماتی در این حوزه معنایی و مشتقات آن مثل حاق یحیق. معنای اصلی حیق بازتاب مکروهی است که انسان آن را انجام داده و او را فرا گرفته همراه اوست، بر او واجب و شامل او می شود. بی شک هیچ مکروهی بدتر از دشمنی اهل بیت علیها السلام و کارهای این چنین نیست. پس این کلمه در مورد منکران و انکارشان به کار می رود. و توضیحات در ذیل احاطه آن را تأیید می کند.

الحبک: با دو ضمه، جمع حباک و به قول مشهور به معنای راه است. یک بار در سوره ذاریات به کار رفته است. در ذیل سماء توضیح خواهیم داد که به علی علیه السلام تفسیر می شود.

ص:۳۶۷

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - توبه /۴۸ .

۳- [۳] - ق/۴۲.

استاد علامه مان (ره) پس از ذکر روایت دال بر این معنا گفت: شاید معنایش این باشد که علی علیه السلام همان حبک است، به معنای زینت و راه. حبک به معنای راه و یا ستاره هایی است که زینت آسمانند. ان شاءالله در سوره مذکور، توضیحات لازم را بیان خواهم کرد.

الحبل: معنای عرفی آن مشخص است. در سوره آل عمران آمده است: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ»(۱) [به ریسمان خدا چنگ زنید] «وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»(۲) [و ریسمان مردم] تفسیر حبل الله به قرآن و ائمه علیهم السلام محکم و متواتر است، زیرا در تفسیر آیه اول از روایت متواتر ثقلین و روایات بسیار دیگری که در مورد این لفظ آمده بیان شده است: همانا علی علیه السلام ریسمان محکم الهی است. در اثبات این مطلب، خطبه ها و زیارات امام کافی است. در کتاب العمده از امام صادق علیه السلام روایت شده: ماییم حبل الله که خداوند تعالی در مورد آن فرمود: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ» [به ریسمان خدا چنگ زنید] روایاتی این چنین بیش از حد شمارش است. روایاتی که می گوید مراد، ولایت است و مشخص است که با توجه به حبل الله بودن آنان تفسیر شده است.

استاد علامه (ره) گفت: قرآن و ائمه علیهم السلام به حبل تشبیه شده اند، فقط به این دلیل که این دو وسیله خلق به سوی خداینـد، چون به وسیله آن دو و با پیروی و تمسّک به آن دو، خلق به قرب الهی و عشق و کرامت و بهشتش دست می یابند. گویا هر یک از این دو ریسمان است که بین خدا و خلقش کشیده شده اند.

خلاصه کلام این که لفظ حبل الله، استعاره از آن دو می باشد.چون همان طور که تمسّک به حبل، موجب حفظ آدمی از نابودی است، پیروی از آن دو موجب رهایی از هلاکت است. در روایاتمان آمده مراد از ریسمانی از جانب خدا و ریسمانی از مردم در آیه دیگر، قرآن، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند. در کتاب الغیبه با استناد به جابر انصاری روایت شده: از رسول الله صلی الله علیه و آله در

۱- [۱] - آل عمران/۱۰۳.

۲- [۲] - آل عمران/۱۱۲.

مورد حبل در آیه کریمه «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا»(۱) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید] سؤال شد. فرمود: آن کلام خداوند است که فرمود: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»(۲) [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند)] اولی کتاب خدا و دومی علی علیه السلام است. روایتی هم در ذیل کلمه اعتصام خواهد آمد.

در تفسیر عیاشی در باره آیه کریمه «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند)] از امام صادق علیه السلام نقل شد. حبل الله کتاب او و حبل الناس، علی بن ابی طالب است.(۳) مخالفانمان به سبب ذکر روایت ثقلین، باید کلام ما را بپذیرند. چون آنها نیز این حدیث را بارها نقل کرده اند، به گونه ای که مسلم شده است. دراین حدیث حَبْلُ الله بودن قرآن صراحتاً بیان شده است و اشاره شده که اهل بیت هم این چنین هستند. و تأکید شده برای رهایی از هلاکت باید به هر دو مورد تمسک جست و این که هر دو با هم و در کنار هم خواهند بود تا در روز قیامت بر نبی صلی الله علیه و آله وارد آیند. در برخی روایات شان هم بر این امر تأکید شده است، همان طور که در تفسیر زمخشری و غیره از رسول الله روایت شده: فاطمه علیها السلام شادی قلب من است و فرزندانش ثمره قلب من هستند و همسرش نور چشمان من و ائمه علیهم السلام از فرزندان او امینان پروردگارم هستند و ریسمان ممتدّ بین او و خلقش هستند. هر کس به آنان تمسّک جوید، نجات می یابد و هر کس از آنان دوری کند، سقوط می کند. در تفسیر آیه، تحقیق بیشتری در مورد علّت این امر خواهیم کرد. به این ترتیب می توان آیه کریمه «حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ»(۴) [بر گردنش طنابی از لیف خرماست] و مانند آن را بر دشمنی اهل بیت تفسیر کرد.

ص:۳۶۹

۱- [۱] - آل عمران/۱۰۳ .

۲- [۲] - آل عمران/۱۱۲.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۱۳۱.

۴- [۴] - مسد/۵.

الحلال: و ما أحل الله. حلال ضـد حرام است. در باب دوم فصل اول با سـندهای متعـدد ثابت كرديم تمامی آن چه خـدا حلال كرد در كتاب هست و مراد از آنها در بطن قرآن، ائمه هدی هستند. همچنين در باب چهارم از همان فصل گفتيم مراد از حلال و محللات در بطن قرآن شـناخت پيامبران و ولايت شان و پيروی از آنـان است و محلل هم همان است كه آنان حلالش می داننـد و آنانند اصـل حلال و دسـتور به پيروان شان برای اطاعت و بنـدگی خـدا از فروع آنان است. به فراخور تناسب در ذيل كلمه حرام به برخی از اين معانی اشاره خواهيم كرد.

الحامل: و محمول و كلماتی در اين حوزه معنايی. در قرآن آمـده است، حاملين عرش و كسانی كه با نوح زينت و غير را حمل می كننـد. همچنين حمال الـذنوب در قرآن ذكر شـده كه شامل زشتی و شـر می شود. از تفسـير متعلقات اين صـفت و روايات ديگر مشـخص است كه مراد از اولی، ائمه عليهم السلام يا ياران شان هست و دومی، دشمنان و مخالفان شان. مثل خلفای جور و ياران شان. در ذيل كلمه عرش می گوييم كه آن به علم تفسير می شود و ائمه عليهم السلام حاملان آن هستند.

در بصائر از صادق عليه السـلام روايت شده: ماييم حاملين عرش، در روز قيامت. در كنزالفوائد و... از امام باقر عليه السلام نقل شـده: كسـانی كه عرش را به معنای علم حمل می كننـد، چهار نفر از اولين انـد و چهار نفر از آخرين. و آنان محمـد صـلی الله عليه و آله و علی و حسن و حسين عليه السلام هستند و در اطرافشان ياران و شيعيان آنها هستند.

در كنزالفوائد از امام كاظم عليه السلام نقل شده: ماييم كه با نوح می آييم.

در مناقب از صادق عليه السـلام نقـل شـده: مـاييم حاملان كتـاب. در روايت آمـده است: درود بر شـما حاملين فرقان الله. در زيـارتی ديگر آمـده است: ای حاملين كتاب الله. در خطبه ای از علی عليه السـلام در وصف ائمه عليهم السـلام آمـده است كه آنـان حاملان بطن هـای قرآن هستند و در ذيـل كلمه انسـان و أمانه و... آيه كريمه «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ»(۱) [و(لی) انسـان آن را برداشت] به آن چه ابوفلان مرتكب شده بود

ص:۳۷۰

۱- [۱] - احزاب/۷۲.

تأویل می شود و در ذیل کلمه وزر و... کسانی که أوزار و مانند آن حمل می کنند، به دشمنان تأویل می شود.

مؤلف گوید اگر چه لفظ حاملین کتاب الله ومانند آن در قرآن نیامده است، اما آن چه افاده این معنا می کند، مثل کسی که علم کتاب را داراست و مانند آن است که در قرآن آمده است. خلاصه کلام این که اکثر کلماتی که معنای تحمیل و تحمل دارند، چه صفات نیک و چه صفات ناپسندیده با توجه به قرائنی که به آن اشاره کردیم برحسب بطن، چنین معنایی را می رسانند. البته در بسیاری آیات بایستی به شکل ظاهری تفسیر شود، پس تدّبر کن. والله أعلم.

الحول: ابن أثیر گفت: وقتی می گویند مردم را دیدم که در حوالی او ایستاده اند، یعنی به گرد او و در اطراف او جمع شده اند. گفتم افراد حول عرش به شیعه تأویل می شوند، پس افراد اطراف جهنم دشمنان هستند. شاید بتوان از این مطالب به فراخور تناسب در تأویل غیر از این دو استفاده کرد. در بسیاری مواقع نیز چنین معنایی کاربرد ندارد. حول به معنای سال است. اصل این کلمه از حول به معنای سال است. شاید بتوان از تفسیر کلمه «سنه» نیز استفاده کرد. اصل حول به معنای انتقال و تحویل است. پس به فراخور تناسب به سال و یا تحویل تفسیر می شود. پس تدّبر کن و خداوند هادی است.

الحرام: و ما حرم الله. آن چه خداوند آن را حرام کرده و تعرض به آن را به علت بزرگ دانستن خود وضع کرده است. مثل حرام ها و تمامی آن چه خدا آن را حرام کرده است و دستور به ترک آن داده است، مثل تمامی محرمات وگناهان. در ذیل کلمه بیت و بلد اشاره کردیم و در ذیل کلمات شهر و صلاه و... خواهیم گفت ائمه علیهم السلام همان بیت حرام و بلد حرام و مسجد حرام و مشعر حرام و اربعه حرام و امثال آن مانند کعبه هستند. همان طور که مفصلاً در ترجمه هر مورد تفسیرش بیان شده است. در مقدمات پیشین آن را بیان کردیم و روایت فرات بن ابراهیم از باقر علیه السلام این کلام را تأیید می کند که فرمود: ماییم حرم برتر خداوند. صدوق و... از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند: خداوند عزّ و جل

حرمات سه گانه ای دارد که چیزی مانند آنها وجود ندارد. کتابش که حکمت و نور اوست، خانه اش را که قبله مردم نهاد و عترت نبیّتان.

شاید از آن چه بیان کردیم بتوان حالات احرام را به حالت لزوم تمسّک به ائمه علیهم السلامو ولایت شان و جنگ با دشمنان شان تفسیر کرد. در ذیل کلمه شرک خواهد آمد که نفسی که خدا آن را حرام کرد، حسین و یارانش هستند.

در باب دوم فصل اول از گفتار نخست گفتیم و در ذیل کلمه فاحشه و... نیز خواهیم گفت که باطن تمامی آن چه خدا در قرآن حرام کرده و دستور به دوری از آن داده است، پیشوایان جورند. در باب چهارم همان فصل گفتیم و در ذیل شر نیز خواهیم گفت که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان حرام محرم هستند و دوستان شان نیز شامل این امر می شوند، و حرام از اعمال آنان است و چهارپایان شان همگی حرام هستند.

خلاصه این که چنین روایاتی زیاد هست و مراد از آن چه در ابتدا گفتیم ائمه علیهم السلام و آن چه پس از آن ذکر کردیم، دشمنان شان می باشند. شاید این در تأویل شان به فراخور تناسب کافی باشد، اما گاهی نیز باید به ظاهر اکتفا کرد و چنین تأویلی ندارد.

المحروم: ابن کراجکی در کنز الفوائد از ابوعبدالله علیه السلام در باره آیه «وَفِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»(۱) [و در اموالشان برای سائل و محروم حقی (معین) بود] فرمود: مقام سائل و محروم عظیم است. سائل همان رسول الله است و محروم کسی است که خمس بر او حرام است، یعنی اشخاص به غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام و نسل او و ائمه علیهم السلام. این امر به معنای ظاهری اش محدود نمی شود، یعنی چیزی فراتر از آن چه مردم می گویند را شامل می شود. پس توجه کن.

الحطمه: و حطام. معنای اصلی حطم، خرده های شکسته ای است که بر روی هم افتاده است. به همین سبب به آتش حطامه و حطمه گفته می شود، چون همه چیز را خرد می کند. حطام تکه های چیز خشک است که شکسته شده. در سوره همزه،

۱- [۱] - ذاریات/۱۹.

حطمه ذکر شده است و به آتش تفسیر می شود و شاید بتوان از آن برای تأویل حطام نیز استفاده کرد که در دو سوره زمر و واقعه آمده است. همچنین در سوره نمل چنین می آید: «لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ»(۱) [مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند].

الحکم: و حاکم و محکم و حکمه و حکیم و مترادفات آن. الحکم با ضمه به معنای قضاوت است و حاکم مجری حکم است. جمع آن حکام است. حکیم صاحب حکمت است و این معانی و معنی محکم در برخی زیارات می آید، مثل: بر شما درود باد ای مجریان حکم الله.

در ذیل کلمه بیّنه گفتیم که آنان بیّنات الله هستند که قضاوت می کنند. در ذیل کلمات عدل، قسط و... خواهیم گفت که انان مجریان قضاوت هستند، چون دستور این کار به آنها داده شده است. در ذیل کلمات عدل، قسط و... خواهیم گفت که آنان مجریان قضاوت هستند، چون دستور این کار به آنها داده شده است. در ذیل کلمه دین خواهیم گفت که علی علیه السلام حاکم یوم الدین است. خلاصه کلام این که بی شک آنان حاکمان خدا و جانشینان او در دنیا و آخرت هستند و آنان به حق و صدق، عدل و قسط قضاوت می کنند. و قضاوت آنان، قضاوت نازل شده از جانب خدای عزّ و جل است و دشمنان شان برخلاف آنان هستند. بر این اساس، آن چه با اولی تناسب دارد را به اولی و آن چه با دومی تناسب دارد به دومی تأویل می کنیم. آن چه در تفسیر عیاشی و.... از امام صادق علیه السلام نقل شده، تایید می کند که منظور دومی است. امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَا تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»(۲) [و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به قضات مدهید] فرمود: حکام در این جا به معانی قاضیان و حکام ظالم می باشد. امام کاظم علیه السلام در باره این آیه می گوید:

ص:۳۷۳

۱- [۱] - نمل/۱۸.

۲- [۲] - بقره/۱۱۸ .

حاکم همان قاضیان هستند(۱). از این مطالب و آیات نازل شـده در باره ولایت نتیجه می گیریم که می توان حکم خداونـد را به ولایت نیز تأویـل کرد، چون در رأس احکـام الهی است. در ذیـل کلمه وارث خواهیم گفت که آنـان وارثـان احکـام خـدا هستند.

در زیـارات آمـده است: و به شـما که حکم خداییـد... در بـاب سوم گفتار دوم گفتیم «یُحْکِمُ اللَّهُ آیَاتِهِ»(۲) [سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت] یعنی اولیائش را از گمراهی و دشـمنی و پیروی از اهل کفر و طغیان حفظ می کند. در تفسیر فرات بن ابراهیم از بـاقر علیه السـلام نقل شـده: امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: او از جانب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله تأویل و محکم تفسیر را ابلاغ می کنـد. محکم به معنای مورد اطمینان است و در اصـطلاح مفسـرین چیزی است که معنای آن واضـح است و احتمال و اشتباه در آن وجود ندارد. در زیارت قائم علیه السلام آمده است: یابن طه و المحکمات.

در تفسـیر عیاشـی و ... از ابوعبـدالله علیه السـلام در مورد آیه کریمه «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ»(۳) [اوست کسـی که این کتـاب (قرآن) را بر تو فرو فرسـتاد پـاره ای از آن آیات محکم (صـریح و روشن) است آنها اساس کتابند] نقل شده که فرمود: این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام می باشد. «أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»(۴) [دیگر متشابهاتند] فلانی و فلانی است. «فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ»(۵) [اما کسانی که در دل هایشان انحراف است] یاران شان و اهل ولایت باطل هستند.(۶) استاد علامه (ره) گفته است: بعید نیست که منظور از تشبیه ائمه علیهم السلام به محکمات آیات و شیعه آنان و دشمنان شان به متشابهات، به این دلیل باشد که امرشان برای مردم و پیروان شان مشتبه می شود. سپس گفت:

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲۰۶.

۲- [۲] - حج/۵۲.

۳- [۳] - آل عمران/۷.

۴- [۴] - همان.

۵- [۵] - همان.

۶- [۶] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۲.

شاید مراد این باشد که آیاتی که در مورد ائمه علیهم السلام نازل شده، محکمات است و کسانی که در قلوب شان شک است و به باطل متمایل هستند، متشابهات را دنبال می کنند و آنها در مورد پیشوایان خود تفسیر می کنند. با وجود این که تفسیر متشابهات را فقط خداوند و راسخین در علم می دانند و احتمالات دیگری نیز وجود دارد که در تفسیر آیه به آن اشاره خواهیم کرد. مشخص است که محکمات به ائمه علیهم السلام تفسیر می شود، همان طور که سابقاً گفتیم آنان ام الکتاب هستند. والله أعلم.

معنای اصلی حکمت، چیزی است که جهل و زشتی در آن راه ندارد. به همین سبب برخی آن را به عدل و علم و برخی به شناخت بهترین چیز با بهترین علوم تفسیر کرده اند. براساس روایات به معنای ولایت و اطاعت خداوند و شناخت ائمه علیهم السلام و شناخت و تفقّه در دین نیز می باشد. در ذیل کلمه ملک، حکمت به فهم و قضاوت تفسیر می شود. در ذیل حرام گفتیم که می توان آن را به کتاب تأویل کرد و شاید مرجع تمامی آنها یکی باشد: معرفت و شناخت. و بایستی در هر موردی به فراخور موضوع تأویل کرد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس نقل شده: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(۱) [و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد] کتاب به قرآن و حکمت به ولایت علی علیه السلام تأویل شده است.(۲)

در روایت علی بن نضر در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده:«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»(۳) [و به راستی لقمان را حکمت دادیم] یعنی معرفت امام زمانش به او عطا شد.(۴) صدوق و غیره از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند: «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»(۵) [و به هر کس که حکمت داده شود، بی شک صاحب خیر فراوانی شده است]، همان بندگی خدا و معرفت امام است. در

ص:۳۷۵

۱- [۱] - بقره/۱۲۹.

۲- [۲] - تفسیر فرات کوفی، ج ۲، ص ۴۸۳.

۳- [۳] - لقمان/۱۲.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۵- [۵] - بقره/۲۶۹.

روایت دیگری از امام علیه السلام نقل شده: آن همان معرفت و تفقه در دین است. سپس فرمود: هر که از میان شما دانا باشد، حکیم است. مؤلف گوید پس ائمه علیهم السلام مهم ترین و کامل ترین حکماء هستند، به همین سبب در زیارات شان آمده که آنان حکماء خداوند و چشمه های حکمت و ذکر حکیم هستند. از امام کاظم علیه السلام روایت شده: حکمای خدا در زمین هستیم. در حدیثی از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: من شهر علم هستم ــ و درروایتی دار الحکمه ــ و علی درب آن است. در ذیل صراط خواهیم گفت که مراد از «وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ»(۱) [و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پر حکمت است] علی علیه السلام می باشد. در ذیل لیل خواهیم گفت هر امر حکیمی به ائمه علیهم السلام تأویل می شود، پس تأمل کن تا بتوانی حکیم بودن خداوند را این گونه تأویل کنی که خداوند حکیم است، به گونه ای که ائمه حکما را خلق کرد و به ولایت و اطاعت از آنان دستور داده.

الحلم: و حلیم. حلم با یک ضمه و یا دو ضمه به معنای رؤیا است. جمع آن احلام است. با کسره به معنای اندیشه و عقل است، جمع آن هم احلام است. از جمله کلام خداوند تعالی «أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُم بِهَٰذَا»(۲) [آیا پندارهایشان آنان را به این (موضعگیری) وا می دارد]. حلیم کسی است که چنین حلمی را دارا باشد و جمع اش حلماء و احلام است. مشخص است که حلم بدون ولایت سودی ندارد، بلکه حلیم کسی است که از اهل ولایت باشد. همان فرد که در ذیل عقل و.... خواهد آمد. بر این اساس می توان حلیم بودن را خداوند این گونه تفسیر کرد که عقوبت دنیوی را به برکت وجود نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به تأخیر می اندازد و عقوبت اخروی را از گردن اهل ولایت ساقط می کند.

الحلقوم: در مورد این کلمه در حناجیر سخن گفتم.

ص:۳۷۶

۱- [۱] - زخرف/۴ .

۲- [۲] - طور/۳۲.

الحمیم: اگر چه این کلمه در قرآن به معنای دوست صمیمی آدمی آمده است، اما به معنای آب گرم جهنم نیز آمده است. در ذیل سموم در مورد آن سخن خواهیم گفت. معنای اول از دشمنان اهل بیت سلب شده است و بی شک آنان کسی را ندارند که در آخرت و در بازگشت و حتی در دنیا، عذاب الهی را از آنان دور کند. در مورد معنای دوم باید گفت که در ذیل نار هم صراحتاً به دشمنی ائمه علیهم السلام تفسیر می شود و آتش از آنِ دشمنان آنان است. در ترجمه تمامی کلماتی که به معنای آتش است مثل جهنم، جحیم، عذاب و سعیر و امثال آن که گفتیم، می توان از این تأویل استفاده کرد. در این جا نیز چنین است. همان طور که در ذیل سموم خواهد آمد، حمیم، شراب این گروه است و شاید بتوان این امر را به حق آن دشمنان و تمسّک به علوم و دستورات باطل شان تأویل کرد. در ذیل ماء هم این معنی خواهد آمد.

الحزن: و مشتقات آن مثل یحزنون. الحزن با ضمه غم و اندوه است. در ذیل «فرح» خواهیم گفت که متضاد حزن است و انواع مختلفی دارد و باید به فراخور تناسب در مورد اهل ولایت و دشمنانشان تأویل کرد. از این امر غافل مشو که اکثر حزن اهل حق به سبب عدم عمل به احکام و ضعف اهل دین و گمراهی مردم و عدم بندگی خدا است و این مسائل، ائمه معصوم علیه السلام را رنج می داد، چون از هول آخرت ترس دارند. آیاتی در باره حزن پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات تفسیری آنها در لابه لای کتاب، معنای اول را تأیید می کنند. به حزن اهل باطل در ذیل کلمات فرح و فزع اشاره خواهیم کرد.

الاحسان: و محسن حسن و حسنه و مترادفاتش مثل (الذین احسنوا) و... . الحسن با ضمه به معنای زینت و متضاد عیب است و بر هر خیری اطلاق می شود. احسان متضاد بدی کردن است. در ذیل کلمه عدل خواهیم گفت که احسان به علی علیه السلام تفسیر می شود. «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ»(۱) [در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد]. هر کس ولایت او را بپذیرد، احسان کرده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده:

۱- [۱] - نحل/۹۰ .

احسان، ولایت علی علیه السلام است.(۱) هر دو تفسیر، متناسب با سایر موارد نیز می باشد. در واقع این دو تفسیر یکی است. محسن گاهی به علی علیه السلام و گاه به شیعه او تأویل شده است. از این معنا در تفسیر «حسنه» و «حسنی» نیز می توان بهره جست. واضح است که علی علیه السلام سرور محسنین است. در معانی الاخبار از امام علی علیه السلام روایت شده که در خطبه ای فرمود: در قرآن برای من نام هایی است. برحذر باشید تا به دنبال آنها نروید که گمراه می شوید. تا آن جا که فرمود: و من محسن هستم. همان طور که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»(۲) [و در حقیقت خدا با نیکوکاران است]. کفعمی از باقر علیه السلام نقل کرده: «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»(۳) [و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افزود] کسانی هستند که در فضل علی علیه السلام و علوّ منزلتش شکی ندارند. قبلاً نیز به این معانی اشاره کردیم. در ذیل کلمه اسلام حدیثی خواهد آمد که محسن را به مؤمن مطیع تأویل می کند. و این فرد علی علیه السلام می باشد.

در ذیل کلمه قرض نیز می گوییم، قرض به نیکی در ارتباط با امام، در زمان حکومت فاسقین تفسیر می شود. در ذیل کلمه وعد، تعبیر وعد حسن به وعده انتقام از دشمنان علی علیه السلام که از جانب خدا به ایشان داده شده است که بهشت از آنِ او و دوستانش می شود تأویل می گردد.

در کنزالفوائد در باره آیه کریمه «فَلَهُ جَزَاء الْحُسْنَى»(۴) [پاداشی (هر چه) نیکوتر خواهد داشت] از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: در روز قیامت خداوند می فرماید: کسانی را که به تو و اهل بیتت ایمان آوردند، بشارت بهشت را بده و پاداش نیکویی نزد من دارند و آن ورود به بهشت است. در روایت ثمالی از صادق علیه السلام در باره «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ»(۵) [بگو آیا برای ما جز

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۶۲.

۲- [۲] - عنکبوت/۶۹.

۳- [۳] - بقره/۵۸ .

۴- [۴] - کهف/۸۸.

۵- [۵] - توبه/۵۲.

یکی از این دو نیکی را انتظار می برید] روایت شده: «حسنیین» یعنی یا مرگ در راه بندگی خدا و ورود به بهشت و یا درک ظهور امام علیه السلام. سپس فرمود: ما علی رغم شرایط سختی که در آن هستیم، منتظریم خداوند آنها را از جانب خود عذاب بدهد و آن مسخ شدن و یا قتل آنان به دست ما است. سپس فرمود: تربّص، یعنی انتظار.

در الکافی در باره «بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»(۱) [آنچه را که بهتر است] از امام صادق علیه السلام روایت شده: این همان تقیه است. مانند این در مورد حسنه ذکر شده است. در روایات بسیاری حسنه به ولایت و حب اهل بیت و شناخت آنان و پیروی از آنان و پذیرفتن آنان تأویل شده است و «سیئه» تفسیر شده به دشمنی و انکار آنان و پیروی از دشمنان شان. همچنین حسنی به ولایت تفسیر شده است. ابوالخطاب از صادق علیه السلام روایت کرده «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی»(۲) [و (پاداش) نیکوتر را تصدیق کرد] همان ولایت است.

روایت محمد بن القاسم بن عبید از امام صادق علیه السلام مانند قبلی است: «وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی»(۳) [و (پاداش) نیکوتر را به دروغ گرفت]. ابن ابی یعفور از ایشان روایت کرد: حسنه فقط شناخت امام و اطاعت از اوست. و سیئه فقط انکار امامی است که از جانب خدا آمده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ»(۴) [هر کس کار نیکی بیاورد] به خدا سوگند حسنه، ولایت علی علیه السلام و سیئه، دشمنی او و پیروی از دشمنان اوست.

در مناقب و تفسیر ثعلبی و....حدیثی از امام باقر علیه السلام از ابن عباس روایت شده که فرمود: «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَهً»(۵) [و هر کس نیکی به جای آورد (و

۱- [۱] - نحل/۱۲۵.

۲- [۲] - لیل/۶ .

۳- [۳] - لیل/۹.

۴- [۴] - انعام/۱۶۰.

۵- [۵] - شوری/۲۳.

طاعتی انـدوزد)] به معنای مودّت آل محمد علیهم السـلام(۱) است. در روایت دیگری از ایشان آمـده: «اقتراف الحسـنه»، همان حب ما اهل بیت است. در روایت سومی آمـده «إقتراف الحسـنه» این است که ما را بپـذیرد و در مورد ما راست بگویـد و بر ما دروغ نبندد. در مورد اهمیت این مسئله، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله کافی است: عشق علی علیه السلام حسنه ای است که بدی به آن ضـرری نمی رساند و دشمنی او سیئه ای است که نیکی به آن سود نمی رساند. همچنین حسنه به ائمه علیهم السلام و سیئه به دشـمنان آنان تأویل شده است. همان طور که در کنزالفوائد از کاظم علیه السـلام در باره آیه «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَلَا السَّیِّئَهُ»(۲) [و نیکی بـا بـدی یکسـان نیست] روایت شـده: مـا، همـان حسـنه هستیم و بنی امیه، سـیئه هسـتند. در ذیل کلمه اسـم خواهیم گفت که اسـماء حسـنی به ائمه علیهم السلام تفسیرمی شود. در ذیل تبدیل نیز در مورد تبدیل حسنات به سیئات سخن گفتیم. و این که این دو کلمه گـاه به معنای ظاهری شان می آینـد. یعنی حسـنه به معنای صـحت و سـلامت و امنیت و وسـعت روزی و امثال آن تفسـیر می شود. در روایاتی که از آیه ای در سوره نساء «مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ»(۳) [هر چه از خوبی هـا به تو می رسـد از جـانب خـداست] خبر می دهـد، نیز این چنین تأویل می شود. مشـخص است که سـیئه و بلکه سوء گاه به معنای ترس، بیماری و سختی می باشد. پس تدبّر کن و هر یک را به فراخور تناسبت معنا کن.

الحصن: معنـای این کلمه در شـرح کلمه بعـدی خواهـد آمـد. در کـافی و... از باقر علیه السـلام روایت شـده: حصن همان امام است. در معانی أخبار و أمالی از امام رضا علیه السـلام روایت شـده که از پیروانش و پـدرانش از نبی صـلی الله علیه و آله نقل کرده انـد: خداونـد فرموده: ولایت علی حصن من است، پس هر که وارد حصن من شود، از عـذابم محفوظ است.(۴) در ذیل کهف خواهد آمد که آنان کهف حصین

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲- [۲] - فصلت/۳۴.

۳- [۳] - نساء/۷۹.

۴- [۴] - معانی الأخبار، ص ۳۷۱.

(غار محکم و استوار) هستند. در ذیل سوره نیز این مطلب تأیید می شود، اما این کلمه فقط در سوره حشر آمده است و فقط تفسیر به بزرگان اهل کفر و نفاق متناسب می باشد. چون بزرگان آنان همچون امام ما، همانند دژهای آنان هستند. اما سور به معنای دژ آشکار است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا»(۱) [(تا) میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم] نقل شده که به معنای تقیه است.(۲) و فرمود: «وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا»(۳) [و نتوانستند آن را سوراخ کنند] یعنی اگر تقیه در پیش گیری نمی توانند کاری از پیش برند و تقیه دژ محکمی است که بین تو و دشمنان خدا سدی ایجاد می کند که نمی توانند به حق در آن سوراخی ایجاد کنند. بر این اساس می توان سد و مترادفاتش را و مترادفات حصن را به فراخور تناسب به تقیه تفسیر کرد.

المحصن: و محصنه به شکل مفرد و جمع می آید. معنای اصلی إحصان در زمان عرب منع کردن است. زن با اسلام و عفاف و آزادی و ازدواج محصنه می شود. و مرد نیز همین طور است، چون هر یک از آنان، از این طریق، مانع از بسیاری امور غیرصحیح می شوند. بر این اساس حصن بر هر جایی که مانع از ورود در آن شوند، اطلاق می شود.

در ذیل کلمه شرک خواهیم گفت که محصنه به فاطمه علیها السلام تفسیر می شود. در حدیث نیز آمده است که فاطمه علیها السلام همچون مریم پاکدامن بود، پس خداوند آتش را بر فرزندان او حرام کرد. بر این اساس می توان محصنات را به فراخور تناسب، چنین تفسیر کرد. همچنین محسنین را به علی علیه السلام و فرزندان ائمه او تفسیر کرد. اما موارد این تفسیر بسیار اندک است و شاید بتوان با توجه به نکات ذکر شده در حصن به صاحب تقیه و ولایت و....تفسیر کرد.

ص:۳۸۱

۱- [۱] - کهف/۹۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳- [۳] - کهف/۹۷.

الحین: الثمالی از باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ»(۱) [و قطعا پس از چندی خبر آن را خواهید دانست] روایت کرد: یعنی زمان خروج قائم علیه السلام در باب سوم از گفتار دوم در باره «تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ»(۲) [میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد] گفتیم که به ظهور علم امام دلالت می کند که در هر زمانی این مسئله می باشد. چون حین به معنای وقت است. در ذیل شجر مطالبی خواهد آمد که این معنا را تأیید می کند. کل حین یعنی هر زمانی از سال، و هر سالی. می دانیم که کل با توجه به معنای مضاف الیه آن معنا می یابد.

الحلیه: و مترادفاتش مثل یحلون و... . از لحاظ لغوی زینتی است از جنس طلا و نقره. حلیه بر نقره هم اطلاق می شود. در ذیل ماء خواهیم گفت که می توان در برخی آیات، حلیه را به حق تفسیر کرد. شاید مراد از حق هم ولایت باشد. در وجه چهارم باب سوم از گفتار اول در فصل اول گفتیم، می توان حلیه و حلی را به برخی علوم ائمه علیهم السلام و تمامی چیزهایی که شیعه به خاطر برکت وجود ائمه علیهم السلام از آنها بهره می برد، تفسیر کرد.

الحیاه: و حی و احیاء و مترادفاتش مثل محیی و یحیی و ... .در ذیل موت معنای حیاه وحی از لحاظ لغوی و عرف خواهد آمد. در قرآن عبارت الحیاه الدنیا بسیار به کار رفته است. گاهی به رجعت تأویل شده است. همان طور که در بصائر از صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»(۳) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند قطعا یاری می کنیم] نقل شده: این عبارت به معنای زمان رجعت است، چون بسیاری پیامبران یاری نشدند و در دنیا کشته شدند، همان طور که ائمه علیهم السلام چنین بودند. در مطلب اخیر از خاتمه بعدی دلایلی برای این معنا ذکر خواهیم کرد. در مواردی به ولایت سه خلیفه تأویل شده است.

۱- [۱] - ص/۸۸.

۲- [۲] - ابراهیم/۲۵.

۳- [۳] - غافر/۵۱.

در تفسیر عیاشی از باقر علیه السلام در باره آیه «مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا»(۱) [کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند] روایت شده: یعنی فلانی و فلانی.

مؤلف گوید به نظر می رسد که مراد تفسیر «الحیاه الدنیا و زینتُها» به آن دو نفر، یعنی به ولایت آن دو نفر می باشد. همان طور که از روایت پیشین برداشت شد و شاید مراد دو نفری باشند که «الحیاه الدنیا» را می خواهند. «الحی من الخلق» به مؤمن شیعه که امام را می شناسد تأویل شده. این معنی در ذیل المیّت نیز خواهد آمد.

در کافی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ»(۲) [زنده را از مرده بیرون می آورد] روایت شده است: زنده ای که از مرده برمی خیزد. همان مؤمنی است که از سرشت کافر برمی خیرد. و مرده ای که از زنده خارج می شود، همان کافری است که از سرشت مؤمن برمی خیزد. سپس فرمود: خداوند می فرماید: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»(۳) [آیا کسی که مرده(دل) بود و زنده اش گردانیدیم] مرگ او امتزاج سرشتش با سرشت کافر است. هنگامی که خداوند بین آن دو تفاوت ایجاد کرد، گویا به او حیات داده است. سپس فرمود: و این چنین خداوند عزّ و جل، مؤمن را در هنگام تولدش از ظلمت به نور می آورد و کافر را از نور به ظلمت می آورد، پس از آن که فرمود: «لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»(۴) (۵) [تا هر که را (دلی) زنده است بیم دهد و گفتار (خدا) در باره کافران محقق گردد]. مشخص است که تفسیر در نور بودن، امتزاج با سرشت مؤمن و در ظلمات بودن، امتزاج با سرشت کافر می باشد. واضح است که می توان نور را به سرشت مؤمن و ظلمه را به سرشت کافر تفسیر کرد. در مناقب از ابن

۱- [۱] - هود/۱۵ .

۲- [۲] - روم/۱۹.

۳- [۳] - انعام/۱۲۲

۴- [۴] - یس/۷۰.

۵- [۵] - کافی، ج ۲، ص ۸ ،باب ۱، ح ۷.

عباس روایت شده که آیه کریمه «وَ ما یَستَوِی الأحیاء»(۱) علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و خدیجه اند. بر این اساس، زندگی واقعی، شناخت ائمه علیهم السلام و ولایت شان است که نه تنها برای حیات ابدی در بهشت، بلکه در دنیا نیز مفید است.

در مناقب شهرآشوب از باقر علیه السلام در باره کلام خداوند «إِذَا دَعَاکُم لِمَا یُحْیِیکُمْ»(۲) روایت شد. این به معنای ولایت علی علیه السلام است در روایت دیگری به بهشت تفسیر شده است. شاید به این دلیل که ولایت سبب آن است. در تفسیر امام علیه السلام در باره آیه «وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا»(۳) [و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است] بیان شده هر کس از کفر به ایمان برسد، گویا تمامی مردم را زنده کرده است، در حالی که قبلاً آنها را با شمشیرهای آهنی کشته است.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»(۴) [مرده را از زنده بیرون می آورد] نقل شده: یعنی با مرگش، اهل زمین کافر شدند و خداوند به واسطه قائم علیه السلام زمین را زنده می گرداند، در آن عدل را بر پا می کند و زمین زنده می شود و اهل زمین پس از مرگشان زنده می شوند. از امام صادق علیه السلام روایت شده: زنده کردن زمین پس از مرگش، عدل پس از ظلم است. در ذیل عین خواهیم گفت ائمه علیهم السلام چشمه حیات هستند.

التحیه: و مشتقات آن مثل حیّوا و... .در زبان به معنای سلام است.

در غوالی اللئالی و دیگر کتب از امام صادق علیه السلام روایت شده که مراد از تحیّه در کلام خداوند «وَإِذَا حُیِّیْتُم بِتَحِیَّهٍ»(۵) صلح و نیکی و احسان است.

در روایتی آمده است سلام کامل برای فرد مقیم، دست دادن است و برای

ص:۳۸۴

۱- [۱] - فاطر/۲۲.

۲- [۲] - انفال/۲۴ .

۳- [۳] - مائده/۳۲ .

۴- [۴] - روم/۱۹.

۵- [۵] - نساء/۸۶ .

مسافر در آغوش کشیدن است. در ذیل تسلیم معانی سلام خواهد آمد و این که مصداقش نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعه آنان هستند نه مخالفین شان. به همین دلیل سلامی بر غیر مسلمان نیست و اگر مخالف سلام کند باید او را با «علیک» پاسخ داد. آن چه در توحید از صدوق نقل شده این کلام را تأیید می کند.

صدوق از امام علی علیه السلام نقل کرده: مراد از لقاء الله در تمامی قرآن برانگیختن است و همچنین کلام خداوند «تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»(۱) [درودشان روزی که دیدارش کنند سلام خواهد بود] یعنی در روزی که برانگیخته می شوند. ایمان از قلوب شان نمی رود.(۲)

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده: در مورد شیعه و قرب شان به خدا سخن گفت و فرمود: شما اهل تحیه الله هستید. بر این اساس، مشخص است که تحیه از جانب خدا و غیر او، فقط اهل بیت هستند که قبلاً ذکر کردیم. پس فهم کن.

یحیی: پیامبر مشهوری که بارها به خصوص در سوره کهیعص نامش ذکر شده است. در این سوره چنین آمده است که پدرش زکریا از خدا خواست فرزندی به او عطا کند که همچون حسین علیه السلام کشته شود و خداوند به او یحیی را عطا کرد. او هم مانند حسین شش ماه در شکم مادرش بود و این از خصوصیات هر دوی آنها است. یحیی به وسیله یک فرزند زنا همچون گوسفندی سر بریده شد. همان طور که حسین علیه السلام توسط زنا زاده ای به شهادت رسید. از حسین روایت شده: خداوند با خون یحیی گروهی را کشت و با خون من گروه گروه می میرند.

خلاصه این که امام حسین علیه السلام در امت ما همچون یحیی است در بنی اسرائیل. در جای خود و همچنین به طور پراکنده، وجه تشابه و خصوصیات این دو را بیان خواهیم کرد. یحیی به اهل بیت علیهم السلام متوسل می شد و به همین سبب خداوند او را از سروران و عزیزان انبیاء قرار داد.

ص:۳۸۵

۱- [۱] - احزاب/۴۴.

۲- [۲] - توحید صدوق، ص ۲۶۷.

باب خاء

الخباء: به معنای چیز غایب است که در سوره نمل آمده و تفسیر آن در ذیل کلمه غیب خواهد آمد.

الخاسیء: به شکل مفرد و جمع است. در النهایه گفته شده خاسیء، مطرود است. در دیگر کتب به معنای قطع شده است. مشخص است که هر کس حق ائمه علیهم السلام را نشناسد، مطرود است و از حق و خدا و بهشت و امام و کلام قطع می شود، مثل سگ ها و چارپایان. پس درک کن.

الخطاء: و خطیئه و خاطیء به شکل مفرد و جمع است. خطاء ضد درست است و خطیئه گناه است. کفعمی گفت: اگر کسی گناهی و یا اشتباهی بکند، گفته می شود خَطَأَ و اگر به عمد کار درست را انجام ندهد، گفته می شود أخطأ. گفته شده هر دو به یک معنا است و اولی نزدیک تر و مشهورتر است. واضح است که هیچ خطا و گناهی بزرگ تر از ترک ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروی از دشمنان شان، چه از روی جهل و چه از روی عمد نیست. پس هر کس چنین کند، خاطی و مخطی است. می توان خاطئین را به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروانشان تأویل کرد. همان طور که در ذیل اثم گفتیم و در ذیل افک گفتیم، خاطئه به فلان شخص تأویل می شود.

در کافی از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند«مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیـئَتُهُ»(۱) [کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] روایت شده: اگر امامت علی علیه السلام را انکار کند دچار چنین حالتی می شود.

ص:۳۸۶

۱- [۱] - بقره/۸۱.

پس از این برخی شواهـد دال بر این معنا خواهـد آمد. امّا از آن چه در باب قتل گفته خواهد شد دانسـته می شود که گاهی به اشتباه در أمور تأویل شده در خصوص شیعیان می باشد و به معنای توهم متعارف برمی گردد. پس تأمل کن.

الخراب: و آن چه بـدین معنی است مقابـل آباد است. شایـد بتوان از آن چه در ذیل کلمه معمور گفته می شود، در تفسـیر آن استفاده کرد. پس تأمل کن.

الخطـاب: و خُطب و آن چه بر مخـاطبه (گفتگـو) دلالـت کنـد. معنـای اصـلی خطـاب، گفتگـو و رو به سـوی دیگری کردن و فهماندن سـخن به اوست. در ذیل کلمه فصل خواهد آمد که ائمه علیهم السلام فصل الخطابند و خداوند به آنها فصل الخطاب و فهم انگیزه هـا در انجـام کـار را عطـا کرد و با این ویژگی است که اهل حق از باطل تشـخیص داده می شونـد. شایـد تفسـیر برخی موارد خطـاب به مقتضای حال، به این امر و به سـخن در ذیل کلمه امامه برگردد. پس این سـخن را فهم کن و بـدان که خطب، بـا فتحه خـاء و سـکون طـاء مطلبی است که در مورد مخاطب و شأن حال واقع می شود و چه بسا بتوان از تأویل آن در مواردی از این قبیل استفاده کرد. و خداوند آگاه تر است.

الخـائبون: و آن چه در این حوزه معنـایی قرار می گیرد.ماننـد خـاب. معنای اصـلی خیبه، محرومیت و زیان است و در یکی از زیارت های امام علی علیه السـلام آمده است: «خاب من أنكر بيعتك» هر کس بیعت با تو را نپذیرد، ناامید گردد. شکی نیست که هیـچ ناامیـدی بالاـتر از محرومیت از توسل به ائمه علیهم السـلام نیست. این جـدا از خسارت هایی است که ناشـی از عـدم توسل به آنها است.

المخبتون: و آن چه این معنی را برساند: در سوره هود آمده است «وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»(۱) [به سوی پروردگارشان آرام یافتند] و در سوره حج آمده «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»(۲) [و فروتنان را بشارت ده] و در همین سوره آمده است «فَتُخْبِتَ لَهُ

۱- [۱] - هود/۲۳ .

۲- [۲] - حج/۳۴.

قُلُوبُهُمْ»(۱) [و دل هایشان برای او خاضع گردد] به همین دلیل مخبت، یعنی فروتن و مطمئن به آن چه بدان فراخوانده شده است. و أخبت قلبه: مطمئن شد و فروتنی کرد.

در کتاب کشی به نقل از ابن اسامه آمده است که فرمود: به امام صادق علیه السلام گفتم نزد من فردی است که کلیب خوانده می شود و شما هر حرفی که می زنید فوراً می گوید، من می پذیرم. به همین خاطر، او را کلیب التسلیم نامیدیم. امام صادق علیه السلام بر او رحمت فرستاد و فرمود: آیا معنای تسلیم را می دانید؟ همگی ساکت شدیم. فرمود: به خدا قسم، تسلیم همان فروتنی است، و خداوند می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»(۲) [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند] در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» [و فروتنان را بشارت ده] آمده است: این آیه، مخصوصاً برای ما نازل شده است.

مؤلف گوید واضح است شیعیان مخلص ائمه علیهم السلام در مقابل دشمنان وارد بهشت می شوند.

التخافت: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند یتخافتون و مانند آن. اصل خفوت، آرامش و سکون است. مقصود از تخافت، آشکار نکردن سخن است و اشاره مخفیانه یک نفر به دیگری.

در ذیل کلمه الجهر گفته شد و در السر نیز به آن اشاره خواهد شد که می توان از آنها در تفسیر این کلمه استفاده کرد. در ذیل کلمه الصلاه به تفسیر این آیه اشاره می کنیم: «وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا»(۳) [و بسیار آهسته اش مکن] یعنی ولایت علی علیه السلام را پنهان نکن و ولایت آن چیزی است که خداوند آن را به علی علیه السلام آموخت و به واسطه آن او را گرامی داشت. پس از این موضوع غافل مشو.

ص:۳۸۸

۱- [۱] - حج/۵۴.

۲- [۲] - هود/۲۳.

۳- [۳] - اسراء/۱۱۰.

الخبائث: و خبیث و آن چه بدین معناست مثل خبیثین و خبیثات و از این قبیل. بدان که خبیث کلمه ای دالّ بر زشت و نجس است و مقابل طیب(پاک) است. با این کلمه از شیطان یاد می شود. مطرزی در مغرب می گوید: مقصود، شیطان های جن و انس، چه مذکر و چه مونث است. و آن چه در واژه ابلیس گفته شد این گفته را تأیید می کند.

هروی می فرماید: خبث، کفر است. گاهی خبیث گفته می شود و مقصود از آن، حرام می باشد، مانند ثمن الکلب خبیث (پول سگ حرام است).

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه«وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَآئِثَ»(۱) [چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند] آمده است: خبائث، سخن کسانی است که با امام در صراط مستقیم مخالفت می کنند.(۲) به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «لایَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَالطَّیِّبُ»(۳) [پلید و پاک یکسان نیستند] و آیه «الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ»(۴) [زنان پلید برای مردان پلیدند] آمده است: منظور از آن خلیفه دوم است. در احتجاج به نقل از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که آن حضرت در ضمن حدیثی در باره این آیه «الخبیثات للخبیثین» فرمود: منظور، معاویه و اصحاب او است. و در باره آیه «الطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ»(۵) [زنان پاک برای مردان پاکند] فرمود: منظور علی علیه السلام و اصحاب او است. در اخبار فراوانی به نقل از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: ای علی، فقط حلال زاده است که تو را دوست دارد و حرام زاده است که به تو بغض می ورزد.

در ذیل کلمه البلد اشاره شد که البلد الخبیث، به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه الشجر و الکلمه الطیبه به بقیه این خبر اشاره خواهد شد. پس غافل مشو و به یاد داشته باش.

ص:۳۸۹

۱- [۱] - اعراف/۱۵۷

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۴۹۵.

۳- [۳] - مائده/۱۱۰.

۴- [۴] - نور/۲۶.

۵- [۵] - همان.

الخروج: و إخراج و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند أخرجوا و... معنای متداول آن واضح است و در ذیل کلمه یوم خواهد آمد که یوم الخروج به بازگشت، تفسیر می شود. در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ»(۱) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است] آمده است: یوم الخروج، رجعت است.

در ذیل کلمه اتباع از پیامبر نقل شد که: آرامش، راحتی، رحمت، پیروزی، آسانی، بهشت، بازگشت، و نزدیکی به خدا و رسول او، از آن کسی است که علی علیه السلام و اوصیاء بعد ازاو را دوست بدارد.

واضح است که مقصود از این جمله: هر کس خداوند سبحان را یاد کند، خدا او را از گناهان و کفر و مصیبت های دنیا دور می کند، شیعه و دوستداران ائمه علیهم السلام است و عکس آن، مخالفان ائمه علیهم السلام.

آن چه در تفسیر عیاشی به نقل از باقرین علیه السلام در باره آیه «وَمَا هُم بِخَارِجِینَ مِنَ النَّارِ»(۲) [و از آتش بیرون آمدنی نیستند] گفته شد، کلام ما را تأیید می کند. که آن دو حضرت فرمودند: دشمنان علی علیه السلام همان ماندگاران در آتش اند و هرگز از آن خارج نمی شوند(۳). امام علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: هر کس تقوای الهی پیشه کند، خدا برای او راه نجاتی از گمراهی و نوری در تاریکی قرار می دهد. واضح است که متقی، شیعه است، همان طور که در ذیل کلمه تقوی به آن اشاره می شود. پس آگاه باش.

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِمْ»(۴) [همان کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند] آمده است:

۱- [۱] - ق/۴۲.

۲- [۲] - بقره/۱۶۷.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۴۶.

۴- [۴] - آل عمران/۱۹۵.

این آیه برای رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حمزه و در نهایت برای امام حسین علیه السلام نازل شده است.(۱) در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: این آیه برای ما نازل شده است. از خبری طولانی در کافی فهمیده می شود که این آیه در مورد همه شیعیان مؤمن نیز می باشد. چرا که همه آن چه که در آسمان و زمین است از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان مؤمن آنها است. ولی کافران و مشرکان و ظالمان و کسانی که مخالف رسول خدا و ائمه علیهم السلام می باشند، در دنیا به مؤمنان ظلم کردند و آنها را از ملک خودشان بیرون راندند. پس آگاه باش.

سالم الحنّاط به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمؤمنين* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(۲) [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و(لی) در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] روایت کرد: فقط آل محمد علیهم السلام و در آن غیر از ایشان کسی نماند.

استاد شیخ علامه ما (ره) می فرماید: گویا ضمیر، با توجه به این تفسیر به مدینه بر می گردد و به خروج امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتش از مدینه به سمت کوفه اشاره دارد. مدینه و خروج علی علیه السلام از آن شهر شبیه به سرزمین لوط و خروج آنها از آن سرزمین است. هنگامی که خدا اراده کرد ساکنانش را هلاک کند، لوط را از آنجا خارج ساخت. و آن هنگام خواست خشم خود را بر ساکنان مدینه به خاطر کفر و گمراهی شان نازل کند، علی علیه السلام و اهل بیتش را خارج کرد. و بر ساکنانش، همه انواع مصیبت های ظاهری و معنوی را نازل کرد.

الخد: در سوره لقمان آمده است و معنای عرفی آن مشخص است. شاید بتوان آن را به چیزی که در ذیل کلمه وجه گفته می شود، تفسیر کرد.

ص:۳۹۱

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- [۲] - ذاریات/۳۵و۳۶.

الأخدود: شکاف زمین و شیار است و در سوره بروج، در باره اصحاب الأخدود و اوضاع و احوال شان صحبت می کنیم. در کتاب مناقب به نقل از علی علیه السلام آمده است که آن حضرت روزی بالای منبر فرمود: ای اهل کوفه، ۷ نفر از شما کشته می شود که مَثَل آنها همچون اصحاب أخدود است. حجربن عدی و اصحابش کشته شدند.(۱) وجه الشبه در خود سوره بیان می شود. پس منتظر باش.

الخلد: و خالدون و آن چه این معنی را می رساند مانند خلد. درخروج اشاره شده که دشمنان علی علیه السلام در آتش جاویدان هستند و هرگز از آن خارج نمی شوند. مقصود از آن واضح و روشن است. در فصل های پیش نیز، به صراحت به آن اشاره شد. جاودانگی دوستداران علی علیه السلام در بهشت نیز آشکار است. به همین خاطر به بهشت، دارالخلد گفته می شود، به معنای جاودانگی و ماندگاری. پس آگاه باش.

الخمود: خمود النار: خاموش شدن زبانه آتش، خمدالمریض: بیمار بی هوش شده و مراد از خامدون در قرآن، مردگان است. شاید بتوان در تفسیر آن، از تفسیر کلمه المیّت کمک گرفت.

الخبر: مفرد و جمع آن و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند خبیر. در ذیل کلمه النبأ خواهد آمد که به امام و امامت و ولایت تفسیر می شود. مشخص است که نبأ به معنای خبر است و در سوره محمد صلی الله علیه و آله به هنگام تفسیر آیه «وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»(۲) [و گزارش های (مربوط به) شما را رسیدگی کنیم] خواهیم گفت که مراد از آن، اخباری در باره ایمان به خدا و رسولش و در باره ولایت و از این قبیل است.

بر این اساس، شاید بتوان در دیگر مشتقات خبر نیز از همین تفسیر استفاده کرد. و چه بسا مراد از خبیر که خداوند عزّ و جل خود را به این صفت خوانده، به امامت و

۱- [۱] - مناقب ج ۲، ص ۳۰۷.
۲- [۲] - محمد(ص)/۳۱.

ولایت و کار کسانی که به ولایت معترفند و کسانی که آن را انکار می کنند، مرتبط باشد.

الختار: در یک جا در سوره لقمان آمده است و معنای آن مفسد نیرنگ باز است و مخصوص دشمنان ائمه علیهم السلام است. در ذیل کلمه فساد به آن اشاره می شود. پس اندیشه کن.

الخسران: و خسار و خاسرون و آن چه که معنای خسارت و زیان را می رساند مانند الذین خسروا و.... در فرهنگ لغت، الخسر مانند اخسار و خسران به معنای کاستن است. کرّه خاسره: بازگشتی بی سود و زیان بار.

خسّره تخسیراً: او را نابود کرد. به صراحت به خسار در معنای نابودی و گمراهی و... اشاره شده است. در زیارات و غیر آن آمده است که دشمنان شما، همان خسارت دیدگان اند و هر کس به شما نپیوندد قطعاً زیانی آشکار می بیند. در تفسیر امام علیه السلام و در ذیل کلمه فساد خواهد آمد، بعد از آن که المفسدین فی الأرض را به همان کسانی تفسیر کرد که از طاعت خدا برائت جستند و امامت کسی که خدا مخالفت با او را واجب کرده است، پذیرفتند. متصفان به این صفت، همان زیان کارانند، کسانی که به خود ضرر رساندند تا آنجا که به آتش کشانده شده و در عذاب جاویدان ماندند و بهشت را بر خود حرام و از نعمت های جاویدان آن محروم گشتند. در ذیل کلمه کره، کره خاسره (بازگشت بی سود و زیان بار) به دشمنی ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه المیزان، کلام خداوند «وَلاَ تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»(۱) [و در سنجش مکاهید] به ناچیز نشمردن حق امام علیه السلام و به او ظلم نکردن، تفسیر می شود. از آن چه بیان کردیم، تفسیر سایر آیات نیز مشخص می شود. پس آگاه باش.

الأخضر: و خضر با ضمه خاء، جمع أخضر است، به معنای آن چه سبزرنگ است و رنگ مشهوری است. در چند جا خداوند آن را آورده است، از جمله در

۱- [۱] -رحمن/۹.

سوره دهر: «عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ»(۱) [(بهشتیان را) جامه های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بر است] و ثیاب سندس خضر به عنوان مثال برای هر چیز خوشایند و پسندیده و زیبا آمده است. شاید مقصود از آن چیزی باشد که حزن و اندوه را از بین می برد و رنگ معرفت و یا کنایه از آن می باشد.

بعضی از شارحان حدیث به آن اشاره کرده اند. در شرح کلام امام علیه السلام در حدیث معراج به حجاب های نور که می رسد، می گوید: نور خدا سبز است و بیانگر نور معرفت است. چیزی شبیه به آن در حدیث عرش نیز آمده است. به نقل از تعبیر کننده خواب: هر کس در خواب ببیند که چیزی سبز پوشیده و یا چیزی سبز رنگ خورده است و از این قبیل، معرفتش افزون می گردد.

به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن امام در حدیثی در بیان محسنات سبزی و این که مؤمن آن را دوست دارد، فرمود: قلب مؤمنان همچون سبزی است، و به همین دلیل شکل آن را دوست دارند. چه بسا بتوان به فراخور تناسب، به ولایت و شناخت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. پس اندیشه کن و خدا می داند.

الخمر: با دو ضمه خاء و میم ، جمع خمار است. یعنی هر آن چه می پوشاند. در سوره نور آمده است و شاید بتوان آن را به همان چیزی که در ذیل کلمه ستر می گوییم، تفسیر کرد. پس اندیشه کن.

الخمر و الخنزیر: در باب چهارم فصل اول به آن اشاره شد و در ذیل کلمه فحشاء گفته می شود که خمر(شراب) و خنزیر(خوک) و همچنین لحم الخنزیر (گوشت خوک) به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود.

در باب دوم فصل دوم از گفتار اول به خبر ابوبصیر اشاره شد که به صراحت مخالفان ائمه علیهم السلام را خوک صفت می خواند.

در تفسیر امام علیه السلام آمده است: و بدانید که اگر شما کسی را که خدا او را کوچک کرده است، بزرگ کنید و کسی را که خداوند او را به نام فاسقان و

ص:۳۹۴

۱- [۱] - انسان/۲۱ .

فاجران خوانده است با نام و لقب ما بخوانید، گناه آن از گناه خوردن گوشت خوک، بزرگ تر است. این خبر به حرمت خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب و از این قبیل دلالت می کند. در ذیل کلمه میته اشاره می شود که دشمن امام علی علیه السلام هر چند از آب فرات بخورد و با بسم الله شروع کند و با الحمدلله به پایان برساند، چیزی جز مرگ و خونی ریخته شده و گوشت خوک نخواهد بود.

و بدان که شراب بهشتی مانند شراب نجس دنیا نیست و به همین خاطر است که در ذیل کلمه انهار، رودهای شراب در بهشت به علم ائمه علیهم السلام و برکات آنها تفسیر می شود. پس غافل مشو.

الخیر: و خیرات را اخیار و خیره و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من اختاره الله و از این قبیل. خیر مقابل شر است، به معنای هر چیز خوب. خارالله لک: آن چه به صلاح توست به تو می بخشد.

خیره الله با فتحه یاء: برگزیده خداوند، خیّر با تشدید یاء: کریم و بزرگوار و دارای صفات نیکو و جمع آن اخیار است. بسیاری از اوقات، خیر در معنای اسم تفضیل به کار می رود، مثلاً هذا اخیر من ذلک: او، بهتر از فلانی است. و نقیض آن، شرّ نیز بدین معنی به کار می رود.

اخبار زیادی از شیعیان و أهل سنت به دست ما رسیده است که «أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»(۱) [آنانند که بهترین آفریدگانند] را به علی علیه السلام و شیعه او و ائمه علیهم السلام تفسیر کرده اند. إن شاءالله در سوره مشرکین به آن اشاره خواهد شد.

خیر، به اطاعت از امام علیه السلام و حتی خود امام و به ولایت و حقوق ائمه علیهم السلام و به آیاتی که در منزلت شرفت آنها نازل شده است، تفسیر می شود. تفسیر خیرات به ولایت نیز، در روایات آمده است. در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «وَافْعَلُوا الْخَیْرَ»(۲) [و کار خوب انجام دهید] آمده است: ولایت و حقوق آل محمد علیهم السلام. امام به نقل از امام رضا علیه السلام در

ص:۳۹۵

۱- [۱] - بینه/۷.

۲- [۲] - حج/۷۷.

تفسیر آیه «أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ»(۱) [خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید] فرمود: خداوند کفار و دشمنان را از آن جهت که دوست ندارند، خیر و برکتی به شما مؤمنان برسد، سرزنش و مذمت کرده است. مقصود از خیر و برکت، آیاتی است که در منزلت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و آل محمد علیهم السلام نازل می شود.

در ذیل کلمه تبدیل، خیر به امام حق تفسیر شد. هر چند اطاعت از امام نیز، احتمال داده می شود. در روضه الکافی به نقل از ابوجعفر علیه السلام در باره آیه «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ»(۲) [پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید] آمده است: منظور از خیرات، ولایت است. در اخباری از ائمه علیهم السلام نقل شده است: ماییم اصل همه خوبی ها و اطاعت از خدا فرع ماست و دشمنان اند اصل همه بدی ها و کارهای زشت، فرع آنهاست. به روایتی، معصیت خدا، فرع آنهاست. ابن شاذان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرد: ماییم اصل و فرع همه خوبی ها. از آن جمله، توحید، نماز، کظم غیظ، بخشیدن گناه کار، دستگیری از فقیر و همسایه و اقرار به فضل اهل بیت من علیهم السلام است و مرجع همه این تفاسیر این است که طاعت و خیر به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها مربوط می شود و طاعات پذیرفته نیست مگر این که به ولایت آنها مرتبط باشد. و به طور کلی هیچ خیری وجود ندارد مگر با ولایت آنها و اطاعت شان. پس اندیشه کن و از دیگر موارد کاربرد خیر، مثل صحت و عافیت و... غافل مشو.

مثل آن در ذیل کلمه حسنه آورده شد. مقصود از آن را به هنگام تفسیر برخی از آیات، در لابلای کتاب بیان می کنیم. پس آگاه باش و مواظب باش به غیر از تفاسیر و معانی ای که گفتیم، ممکن است معانی ای دیگر نیز داشته باشد. در معانی الأخبار به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: از آن حضرت سؤال شد معنای «جزاک الله خیراً» چیست؟ امام فرمود: خیر، رودی در بهشت است که از کوثر

۱- [۱] - بقره/۱۰۵ .

۲- [۲] - مائده/۴۸.

سرچشـمه می گیرد. و بـدیهی است که مراد از آن، اهـل ولا-یت است. چه بسـا بتـوان نهر را به آن چه در ترجمه آن گفته می شود، تفسـیر کرد و خـدا می دانـد. از اخبـار، این چنین برمی آیـد که اخیار به ائمه علیهم السـلام و شـیعیان تفسـیر شود و آنان برگزیدگان خدا در بین مخلوقات اند و برخی از آن اخبار در ذیل کلمه کرام آورده می شود، همچنان که در زیارات نیز آمده است. در عیون الاخبار به نقل از امام رضا علیه السـلام به روایت از پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده است: خـدا ما، اهل بیت و پیـامبران و ملا-ئکه را از روی علم برگزیـده، چرا که مطمئن بود از ولا-یت او خـارج نشـده و همیشه معصوم خواهنـد مانـد. در مقـدمات پیشـین اشاره شـد که ائمه علیهم السـلام برگزیـدگان خـدا هسـتند. پس اندیشه کن و غافل مشو از این که عده ای از شیعیـان نیز، در علم و عمـل، برتر از عـده ای دیگرنـد. در خصـال به نقـل از امام صادق علیه السـلام آمـده است: بهترین شـما، بخشـندگان هسـتند و بدترین، بخیلان. روایات در این باب فراوان است. از این روایات به نظر می آید که به برخی از آنها، شر نیز گفته می شود. ولی در ترکیب مضاف و مضاف الیه، نه موصوف و صفت. پس آگاه باش.

الخنس: وخنّاس. در سوره تکویر، خنس به پیشوایی که خود را پنهان می کنـد و سـپس ظاهر می شود، و به کسانی که خود را پنهان و علم اوصیاء را کنار می گذارند و مردم را به غیر از دوستی آنان دعوت می کنند، نیز تفسیر می شود. در فرهنگ لغت، خنس عنه خنوساً یعنی عقب افتاد و کلمه خنس، مانند رُکَّع، مشـتق از این کلمه است، به معنای سـتارگان بسیار و این ستارگان پنهان می شوند، همچنان که اگر نام خدا بیاید، شیطان پنهان می شود. به همین دلیل است که به شـیطان، خنّاس گفتند. مؤلف گویـد: از این سـخن و آن چه بعـد از این گفته خواهـد شـد، که تأویـل شـیطان، دومی و دیگر امامـان گمراهی هسـتند، تأویل خنّاس نیز به دومی استفاده می شود. پس درک کن.

الخراصـون: و آن چه در این حـوزه معنـایی قرار می گیردماننـد یخرصون و...، تخمین و حـدس زدن و دروغ است. در تفسـیر قمی، خراصون کسانی هستند که دین را براساس نظر خود، بدون هیچ علم و یقینی، تفسیر می کنند. مؤلف گوید واضح

است که این عمل، مخصوص علمای مخالف و امثال آنهاست و در تأویل و تنزیل خود اینان مد نظر هستند. این از آن چه گفتیم معلوم است.

الاختصاص: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند آیه «یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ»(۱) [به رحمت خود اختصاص دهد]. در ترجمه خواهد آمد که ائمه علیهم السلام برگزیدگان خداوندند. پس اندیشه کن.

الخالص: و مخلصون و آن چه این معنی را برساند و متضمن معنای اخلاص باشد مانند اخلصناهم و.... خالص: صاف و زلالی که هیچ ناخالصی ندارد و هرگاه چیزی تمیز و سالم شود به آن گفته می شود: خلص، و مخلص با فتح لام: برگزیده شده، انتخاب شده. خلّصه: آن را خالص و ناب کرد، استخلصه لنفسه: او را فقط برای خود برگزید. أخلصناه: آن را خالص و ناب کردیم.

اگر برای او زبده و خالص از هر چیز را انتخاب کند گفته می شود: اخلص له الشیء. در زیارت های بسیاری آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام بندگان خاص و خالص خداوند هستند. و مخلص در وحدانیتش می باشند. در احتجاج به نقل از ابوخالد کابلی آمده است که: علی بن حسین علیه السلام در غیبت قائم علیه السلام و اهل زمانش فرمود: ای اباخالد، همانا مردم زمان حضرت قائم علیه السلام- کسانی که اقرار به امامت آن حضرت می کنند ــ بهتر از مردم هر زمان دیگری هستند، چرا که خداوند آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده است که همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله پیکار می کنند. اینان همان مخلصان و شیعیان با صداقت ما و دعوت کنندگان به دین خدا، بصورت آشکار و نهان می باشند(۲)

جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»(۳) [و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده اند دین (خود) را برای او خالص گردانند]، روایت کرد:

۱- [۱] - بقره/۱۰۵.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۳۱۸.

۳- [۳] - بینه/۵ .

اخلاص، همان ایمان به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است.

در امالی بـه نقـل از امـام صـادق علیـه السـلام آمـده است که فردی اعرابی به پیـامبر صـلی الله علیه و آله گفت: قیمت بهشـت چیست؟ آن حضرت فرمود: لا اله إلا الله که بنده مخلصانه آن را بر زبان آورد. گفت: اخلاص آن چیست؟ فرمود: عمل کردن به آن چیزی که من به خاطر آن مبعوث شده ام و دوست داشـتن اهل بیتم. و از آنِ کسی است که حق «لااله إلاّ الله» را به جای آورد.

در بـاب هفتم فصـل اول از گفتار سوم حـدیث سـلمان از کتاب فضائل علی علیه السـلام آورده شـد که در آن دین خالص در «مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» [دین (خود) را برای او خالص گردانند] به شـناخت امام علیه السلام تفسیر شده است. در تفسیر دین بیشتر به آن اشاره خواهد شد. پس غافل مشو.

المخمصه: گرسنگی است. شاید بتوان آن را به چیزی که در جوع گفته شد، تفسیر کرد. پس اندیشه کن.

الخافضه: و آن چه بر خفض دلالت می کند مقابل رفع (بالا رفتن) است. در رفع به تفسیر خافضه و مقصود از آن اشاره خواهد شد. ولی این کلمه (خافضه) در یک جا آمده است. در جناح معنای خفض الجناح و مقصود از آن را گفتیم.

الخوض: و آن چه در این حوزه معنـایی قرار می گیرد ماننـد الـذین یخوضون و خـائضون و.... اصل معنای خوض: فرو رفتن پا در جایی است که آب و گل باشـد. پس معنایش گسترده شـد و شامل هر نوع فرو رفتنی که اذیت و کثیفی در پی دارد، شد و مخفی نیست که هیچ اذیت و هیچ کثافتی، بدتر از دروغ شـمردن پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و غیبت آنها و عیب گذاشـتن بر روی آنها و مسخره کردن شان و... نیست . از بعضی از روایات به نظر می آید که منظور از خوض فی آیات الله و از این قبیل صحبت دشمنان ائمه علیهم السلام به دروغ، در باره آنان است.

در تفسـیر قمی به نقـل از پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آمـده است که: هر کس به خـدا و روز قیـامت ایمان دارد، نبایـد در مجلسی که در آن به امام فحش داده

می شود و یا این که از مسلمانی غیبت می شود، بنشیند. خداوند تعالی می فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...»(۱) [و چون ببینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می روند].

در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که: به سه مجلس، خداوند خشم می کند و اهل آن مجلس را مجازات. پس با آنان نشست و برخاست نداشته باشید. سپس فرمود: مجلسی که در آن یاد دشمنان ما در آن فراوان و یاد ما اندک است. مجلسی که در آن، هر چیزی مانع ورود ما شود و تو آگاه هستی. سپس این آیه «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»(۲) [و چون ببینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می روند از ایشان روی برتاب] را تلاوت نمود.(۳)

کشی به نقل از امام رضا علیه السلام روایت کرد: با واقفیه مجالست نکنید، چرا که خداوند می فرماید: اگر دیدید به آیات خداوند کفر می ورزند و آن را مسخره می کنند، سپس با آنان ننشینید تا که وارد سخنانی غیر از آن شوند. منظور از آیات، جانشینان پیامبر و اوصیای او و واقفیه کسانی هستند که به این آیات کفر ورزیدند.

مؤلف گوید از آن چه ذکر کردیم به نظر می آید که خائضین به دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام نیز تفسیر می شود. پس غافل مشو.

الخمط: و در سوره سبأ آمده است. آنجا گفته می شود که مقصود، بار اندک درخت است و خمط ــ براساس آن چه در فرهنگ لغت آمده است ــ به هر چیز تلخ و هر گیاهی که تلخ شده باشد، گفته می شود. قمی آن را به ام غیلان (خار شتر) تفسیر می کند و أقوال دیگر هم وجود دارد. اجمالاً ـ تأویل آن همان چیزی است که در ثمره گفتیم و در الشجر نیز خواهد آمد.

ص:۴۰۰

۱- [۱] - انعام/۶۸.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - کافی، ج ۲، ص ۳۷۷، باب ۱۶۲، ح ۱۲.

الخدیعه: و مخادعون و آن چه به این معناست مانند یخادعون و یخدعون. در جاهایی از قرآن آمده است که منافقان و کفار، خدا را فریب می دهند، در حالی که این خداوند است که آنان را فریب می دهد و همچنین رسول صلی الله علیه و آله و اهل ایمان را فریب می دهند. اصل معنای خدع: مکر و نیرنگ و فساد و نشان دادن چیزی غیر از آن چه در دل است. و در مورد خداوند به معنای مجازات می باشد و در سخریه، دلیل آن بیان خواهد شد. سپس معنای یخادعون: یعنی این که آنان با تظاهر به ایمان، همه چیز را از بین ببرند، پس خداوند نیز نعمت های آنان را در دنیا از بین می برد و عذاب جهنم را نصیب آنان می کند. در ثواب الاعمال به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدا را فریب دهد، خدا او را فریب می دهد و لباس ایمان را از تن او بیرون می آورد. پس به او گفته شد: چگونه خدا را فریب می دهد؟ فرمود: به آن چه خداوند عزّ و جل امر کرده است عمل می کند و مقصودش غیر خدا است. و هیچ شکی نیست که بیشتر دشمنان ائمه علیهم السلام این چنین بوده اند، مانند خلیفه اول و دوم و همانندهای آنان تا جایی که دنیا را برای دنیاخواهان رها می کنند و تظاهر به عبادت و بندگی خالص می کنند. در ظاهر با اهل بیت علیهم السلام مدارا می کنند و اظهار موالات آنان می کنند، مبادا مورد نفرت مردم واقع شوند و در ضمن آن به خواسته هایشان می پردازند. مثل آن چه مأمون با امام رضا علیه السلام کرد. در دو فصل آخر فصل اول از این گفتار سوم کلامی آورده شد که آن چه اینجا بیان کردیم را تأیید می کند. پس اندیشه کن تا دریابی.

الخشوع: و آن چه به این معناست مانند خاشعین و غیره.

الخضوع: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند خاضعین. بدان که خشوع کلمه ای است دالّ بر فروتنی و آرامش و خضوع نیز به همین معناست. در صلاه گفته خواهد شد که خاشعین به شیعیان آگاه تأویل می شود. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از ابن عباس در باره «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ»(۱) [و به راستی

۱- [۱] - بقره/۴۵.

این (کار) گران است مگر بر فروتنان]، آمده است که خاشع و فروتن در نماز کسی است که همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به نماز روی آورد. مؤلف گوید پس خشوع، تواضع در برابر خداوند عزّ و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام، نسبت به آن چیزی است که به آن امر شده اند و گریه و زاری به سوی آنان و طاعت و ولایت شان است. پس اندیشه کن.

بدان که خداوند سبحان در مورد کسی که از اهل آتش است نیز لفظ خشوع به کار برده است و منظور ذلّتی است که روز قیامت همراه و ملازم دشمنان ائمه علیهم السلام است چرا که معلوم می شود که آنها از اهل دوزخ هستند و توانایی رهایی از آتش را ندارند.

به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ»(۱) [در آن روز چهره هایی زبونند]، آمده است که منظور، خضوع کننده ای است که طاقت دست کشیدن ندارد. به نظر می آید مقصود از خضوع نیز همین باشد. پس اندیشه کن.

الخسف: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد. معنای اصلی خسف، کمبود و خواری و ماه گرفته و بی نور و فرو رفتن در زمین است. در قرآن در چند جا تهدید به خسف آمده است. شاید بتوان به دشمنان ائمه علیهم السلام قبل قیام قائم علیه السلام تفسیر کرد، مانند سپاه سفیانی در صحرا.

هر آن چه در عذاب می آید و هر آن چه در سوره نحل به هنگام آیه «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُواْ السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ»(۲) [آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند ایمن شدند از این که خدا آنان را در زمین فرو ببرد] گفته می شود، به این کلام دلالت می کند.

اخبار در باره ماه گرفتگی قبل از قیام قائم علیه السلام فراوان است که از بعضی از اخبار به نظر می آید که تعداد آن بیشتر است. پس غافل مشو و چه بسا

ص:۴۰۲

۱- [۱] - غاشیه/۲.

۲- [۲] - نحل/۴۵ .

بتوان آن را به بی نوری معنوی تفسیر کرد، مانند از بین رفتن نور ایمان و فرو رفتن در تاریکی گمراهی و دشمنی اهل بیت علیهم السلام و از این قبیل که مناسب با آن باشد.

الخطف: خطف و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد. اصل معنای خطف: ربودن و قاپیدن چیزی به سرعت و شاید برحسب مقتضای مکان بتوان آن را به چیزی که از دشمنان ائمه علیهم السلام سرمی زند، مانند ربودن امامت و یا ربودن مردم از پیروی ائمه علیهم السلام و ربودن عذاب برای ایشان و از این قبیل دانست. و خدا بهتر می داند.

التخفیف: آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و شامل خفّت (سبکی) می شود. این کلمه مقابل سنگینی است و تخفیف، برداشتن سنگینی است . در میزان و در سوره اعراف خواهد امد که «مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ»(۱) [و هر کس میزان های (عمل) او سبک باشد] به سه خلیفه و پیروان آنها تفسیر می شود.

از خبری از امام صادق علیه السلام - که در سوره اعراف خواهد آمد _ به نظر می آید که مقصود از ثقل المیزان، سنگینی عمل و قبول آن به خاطر ولایت باشد. و از آن می توان استفاده کرد که مقصود از خفه المیزان، پذیرفته نشدن عمل به خاطر عدم ولایت باشد و از علی علیه السلام نقل شده است که نیکی ها، ثقل المیزان هستند و بدی ها، خفه المیزان. مؤلف گوید واضح است که ولایت به نیکی ها تفسیر می شود و دشمنی با ائمه علیهم السلام، تفسیر بدی ها است و آن چه در ثقل گذشت، آن را تأیید می کند. در آن همچنین اشاره شد که ثقل به معنای معصیت است. و چه بسا بتوان آن را اینجا _ به فراخور تناسب _ به کلمه مقابل معصیت، تفسیر کرد. همچنین باید آن چه از تخفیف خداوند سبحان گفته شده است را به کم کردن مسؤولیت های سخت دنیوی و گناهان نابود کننده و عذاب شدید که از دوش اهل ولایت برداشته می شود، تفسیر کرد.

الخلف: و خلیفه و خلائف و خلفاء و آن چه در این حوزه قرار می گیرد مانند

۱- [۱] - قارعه/۸.

استخلاف. الخلف ، مقابل قُدّام (جلو) است و به معنی پشت و رو به عقب برگرداندن می باشد. معنای خلف با حرکت و با سکون، یعنی هر کس که متأخر باشد، اما، با حرکت (خَلَف) برای خوبی و با سکون (خَلْف) برای بدی کاربرد دارد. و خلیفه یعنی جانشین، و هاء در آن برای مبالغه است و جمع آن خلفاء و خلائف می باشد. و استخلفه: او را جانشین خود قرار داد، و چنین است آن چه این معنی را برساند.

در بلد اشاره خواهد شد که «ماخلفهم» در کلام خداوند «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»(۱) [آنچه در پیش روی آنان و آن چه در پشت سرشان است می داند] به اخبار حضرت قائم علیه السلام و بازگشت و به قیامت کبری و صغری تفسیر می شود. در بعضی از جاها به شکنجه تفسیر می شود. شاید بتوان به برخی از مواردی که در ذیل کلمه وراء گفته می شود، تفسیر کرد.

در تفسیر عیاشی به نقل از زید بن علی در باره کلام خداوند «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الأَرْضِ»(۲) [آنگاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم] آمده است که او فرمود: ما ایشان هستیم.

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و دیگران آمده است که فرمودند: همانا ائمه علیهم السلام خلفای خداوند بر روی زمین هستند.

همچنین در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که او در حدیثی طولانی فرمود: امامت، خلافت خداوند و خلافت رسول صلی الله علیه و آله است و امام خلیفه خداوند می باشد. اخبار در باره این موضوع بیشتر از آن است که به شمارش آید.

در طرائف و غیر آن، از ابن مسعود نقل شده است که فرمود: خلافت از طرف خداوند عزّ و جل در قرآن به سه نفر داده شده است. یکی به آدم علیه السلام، از آن جهت خداوند می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»(۳) [من در زمین

۱- [۱] - بقره/۲۵۵.

۲- [۲] - یونس/۱۴.

۳- [۳] - بقره/۳۰ .

جانشینی خواهم گماشت] منظور حضرت آدم علیه السلام است. خلیفه دوم، حضرت داوود علیه السلام است، چرا که خداوند می فرمایـد: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»(۱) [ای داوود مـا تو را در زمین خلیفه (و جانشـین) گردانیـدیم]، یعنی در بیت المقـدس. خلیفه سوم، امیرالمؤمنین علیه السـلام است. با توجه به کلام خداوند که می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ»(۲) [خـدا به کسانی از شـما که ایمان آورده و کارهای شایسـته کرده اند وعده داده است که حتما آنان را در این سـرزمین جانشین (خود) قرار دهد] و در بعضی از اخبار آمده است که علی علیه السلام چهارمین خلفا است، بعد از آدم علیه السلام و داوود علیه السلام و هارون علیه السلام. با توجه به کلام موسی علیه السلام که می فرماید: ای هارون، جانشین من باش در بین قومم. خلاصه این که هیچ شکی در خلافت آنان نیست.

الاختلاف: مختلفون و ما اختلفوا فیه والذین خالفوا و تخلّفوا و غیره که این معنی را می رساند.

اختلاف: و مختلفون، مااختلفوا فیه، الذین خالفوا و تخلفوا و کلمانی که این معنا را می رسانند. تخلف عنه، یعنی پس از او آمد و خلف بـا فتحه، یعنی آنکه پشت سـر می آیـد. و در دو بـاب شـش و هفت فصل اول از این گفتار سوم به دلایل ممکن بودن تفسیر مخالفت با خداوند به مخالفت با امام اشاره کردیم.

تردیـدی نیست که دشـمنان ائمه علیهم السـلام و منکران امـامت شـان، بـا خـدا و رسولش و کتاب خـدا، مخالفت کردنـد و از دستور و حکم آنها سرپیچی کردند. اینان همان کسانی هستند که با یکدیگر مخالفت کردند و از ائمه علیهم السلام و کتاب و شریعت، فاصـله گرفتنـد. همچنان که به صـراحت در روایتی مَوَثّق در فصل اول گفتار دوم به آن اشاره شـد. پس هر چه از این قبیل نقل شـده است، مصـداق و تأویل آن، به حسب باطن و ظاهر، ائمه علیهم السـلام هسـتند. اما در بعضـی از جاها به نظر می آید

۱- [۱] - ص/۲۶.

۲- [۲] - نور/۵۵.

که ما اختلفوا فیه و تخلفوا عنه، امر امامت و ولایت و سپس احکام باشد تا جایی که علم به آن از فروع امامت و از لوازم ولایت است. در باره آن چه که به صراحت گفتیم اخباری نیز نقل شده است.

در تفسیر عیاشی به نقل از علی بن حسین علیه السلام در باره کلام خداوند «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ»(۱) [در حالی که پیوسته در اختلافند] آمده است که آن حضرت فرمود: مقصود از آن کسانی از این امت است که با ما مخالفت کنند و عده ای از آنها با عده ای دیگر در دین شان اختلاف پیدا می کنند، مگر کسانی که خدا به آنان رحم کند.(۲) به همین خاطر است که آنان را خلق کرد و ایشان، اولیای ما از مؤمنان می باشند.

به تایید این سخن در واژگان رحمت وتفریق و نعمت و...اشاره می شود. در گفتارهای پیشین، مخصوصاً در فصل های گفتار دوم و در آخر فصل سوم گفتار اول، اخباری در مورد اختلاف این امّت در دین و کتاب، به خاطر مخالفت کردن با امامت، آورده شد. اخباری دیگر نیز در لابلای کتاب آورده خواهد شد.

در تفسیر قمی (ره) به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که او در حدیثی فرمود: امّا منظور کلام خداوند «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ»(۳) [که شما (در باره قرآن) در سخنی گوناگونید]، علی علیه السلام است که این امت، در ولایت او اختلاف پیدا کردند.(۴)

دیگر روایات نیز در نبأ و غیر آن آورده می شود. پس بدان که اختلاف اصحاب ما در مسائل، حقیقتاً اختلافی نیست. پس همانا اختلاف آنها به خاطر اختلاف کلام هایی است که از ائمه علیهم السلام به دست آنها رسیده است.

۱- [۱] - هود/۱۱۸.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۸۳_۸۴.

۳- [۳] - ذاریات/۸.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۵.

در ذیل کلمه اصحاب به هنگام تفسیر روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، این مطلب نیز فهمیده می شود که فرمود: «اختلاف اصحاب من، برای شما رحمت است». سپس آنان در عمل به قول ائمه علیهم السلام هماهنگ هستند و معترفند که حکم خداوند در هر مسأله ای یکی است و نزد امام به خاطر آموزش از خداوند و رسولش معلوم و مشخص است. آنان (اصحاب) چیزی را یاد نمی دهند، مگر این که از امام علیه السلام بیان شده باشد. اما هنگامی که در اخبار امام به خاطر مصلحت هایی که از آن جمله تقیه می باشد، اختلاف پیش می آید، آنان می گویند که این اختلاف نزد ما پیش آمده و هنگامی که آن را بیان می کنیم، نمی دانیم از کلام حقّ می باشد یا نه. پس حقیقتاً اختلاف ما، با وجود این که علت آن مخالفان نیز هستند، اختلاف نیست. جزئیات این سخن در جایی دیگر بیان می شود و آن را در کتاب اصول ذکر خواهیم کرد.

در بعضی از اخبار معنایی دیگر، برای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که می فرماید: «اختلاف اصحاب من، برای شما رحمت است» و این کلام که می فرماید: «اختلاف امت من، رحمت است.»

در سوره توبه در این آیه «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَةٍ»(۱) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند] آورده می شود و مقصود، رفت و آمد عده ای از آنها به نزد عده ای دیگر به خاطر محقق ساختن امور دینی و فراگیری احکام شرعی می باشد. همان طور که بعضی از آنها، نزد علی علیه السلام و حسین علیه السلام رفت و آمد می کردند. بر این اساس می توان آن را تعمیم داد تا جایی که اصحاب ائمه علیهم السلام و بلکه علمای هر زمانی را در بر بگیرد. شاید، برخی از آن چه که در قرآن در مکان های مناسب آمده است، محتمل این معنی شود. شاید مقصود جانشینی امامی به جای امامی دیگر باشد تا زمین بدون حجت نماند و این را نیز می توان به فراخور حال در مورد برخی از آیات قرآن به کاربرد. در این صورت مرجع آن، همان چیزی است که در اصل ترجمه پیش گذشت. پس بدان.

ص:۴۰۷

۱- [۱] - توبه/۱۱۲.

الخوف: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من یخاف الله و... معنای آن واضح و مشخص است. در واژه خشیه، مطالبی گفته خواهد شد که می توان از آن دریافت، کسانی که خداوند تعالی به آنها نسبت ترس، چه از خودش و چه از عذابش می دهد، ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان هستند.

مقصود از آن در خشیه نیز خواهد آمد و از این کلام برمی آید که در مورد غیر ایشان احیاناً یا ترس دشمنان ایشان از مفاسد دنیوی است و یا ترسی است که از لوازم قلب های منافقان می باشد. در رعب نیز به آن اشاره می شود. پس آگاه باش.

الخلاق: خلاق با فتحه خاء به معنای بهره و نصیب فراوان است و تفسیر آن همان تفسیر حظ و نصیب می باشد. پس اندیشه کن.

الخلق: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و از آن مشتق می شود. هیچ شک و شبهه ای نیست که این کلمه و مشتقات آن بیشتر به معنای ایجاد کردن از عدم است و در اصل ــ با توجه به آن چه نقل شده است ــ به معنای تقدیر (سرنوشت) است. پس نیازی به تفسیر آن نیست جز آن چه که در فطره می آید و می توان برخی از آیاتی که دارای کلمه «خلقت» می باشند را با فراخور تناسب، به آن تفسیر نمود. چرا که واضح و مشخص است که فطره و خلقه، معنایی نزدیک به هم دارند. حدیثی که در واژه موت می آید نیز آن را تایید می کند.

اما در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا»(۱) [و کسانی را که جز خدا می خوانند چیزی نمی آفرینند] امده است که آن حضرت فرمود: کسانی که خلیفه اول و دوم و سوم را به جای خدا می خوانند. اما این کلام خداوند «لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا» [چیزی نمی آفرینند]. یعنی این که چیزی را عبادت نمی کنند. و هم یخلقون به معنای عبادت می کنند است.(۲) بر این اساس می توان با فراخور تناسب کلمه خلق را به معنای مردم و انسآنها، نیز در نظر گرفت. این چنین است اختلاق به معنای بهتان و دروغ و افتعال.

ص:۴۰۸

۱- [۱] - نحل/۲۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۴.

پس آگاه باش.

الخلق: با ضمه خاء (خُلْق) و با دو ضمه خاء و لام (خُلُق) به معنای خوی و سرشت و عادت است. مشخص است که سرشت ناپسند از آن دشمنان ائمه علیهم السلام، به خاطر ترک ولایت است و عکس این مطلب نیز صادق است. یعنی تمسک به ولایت سرشت نیکو را در پی دارد.

الخبال: فساد در زمین است و در سه ساحت، فعل، جسم و عقل به کار می رود. در لغت به معنای کمبود و نابودی است که مرجع هر دوی آنها فساد است و در سوره آل عمران و توبه آمده است . تفسیر آن همان چیزی است که در فساد خواهد آمد. و خدا بهتر می داند.

المخذول: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد به معنای بی کسی و بی یار است. در سوره آل عمران آمده است: «إِن یَنصُرْکُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَکُمْ وَإِن یَخْذُلْکُمْ فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم مِّن بَعْدِهِ»(۱) [اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد].

در سوره بنی اسرائیل: «فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولاً»(۲) [تا نکوهیده و وامانده بنشینی] و در سوره فرقان: «وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا»(۳) [و شیطان همواره فروگذارنده انسان است].

در توحید به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه اول آمده است که آن حضرت فرمود: اگر بنده، آن چه از طاعت به او امر شده است را طبق دستور خدا انجام دهد، بنده موفق خوانده می شود و اگر این بنده بخواهد معصیت خدا کند، پس خداوند حایل بین او و آن معصیت می شود و ترک این معصیت به توفیق الهی است و

۱- [۱] - آل عمران/ ۱۶۰.

۲- [۲] - اسراء/۲۲ .

۳- [۳] - فرقان/۲۹.

هر زمـان خـدا او را به گنـاه تنهـا گـذارد و حایـل بین او و گناه نشود، پس او را خوار کرده است و یاریش نکرده و او را موفق نگردانده است.(۱)

مؤلف گوید هیچ شکی نیست که ولایت از بزرگترین طاعت هاست و ترک طاعات و دشـمنی ائمه علیهم السلام از بزرگترین گناهان است. بر این اساس یاری خدا و توفیق او از آن دوسـتداران ائمه علیهم السـلام و متوسلان به ایشان است. همان طور که در نصـر نیز اشـاره می کنیم. ذلت از آن دشـمنان ائمه علیهم السـلام و کسانی است که ایشان را رها می کننـد. بنابراین خوار و ذلیل در دنیا و آخرت، هر نوع مخالفِ با خدا و رسولش و ائمه اطهار علیهم السـلام، مانند سه خلیفه و پیروان شان هسـتند. امام باقر علیه السـلام در ضـمن حـدیثی می فرماید: در روی زمین دشـمنی نیست، مگر این که خدا او را تنها گذاشـته است و خوار کرده است و به خاطر خواری، به هدف نمی رسد. پس آگاه باش و غافل مشو.

الخلّه: خلّه و خلیل مفرد و جمع. معنای اصـلی خلّه با ضمه، دوستی و محبت است. پس خلیل، دوست و دوستدار است و معلوم است که مؤمن متمسـک به ولایـت، دوست خـدا و رسولش و مؤمنـان در دنیـا و آخرت است. همچنـان که رهـا کننـده ولایت دشـمن اینـان هسـتند. ولی بعضـی از ترک کننـدگان ولایـت بـا یکـدیگر فقط در دنیا رفیق هسـتند، چرا که اساس دوستی آنها دنیاست ،مانند خلیفه دوم که دوست خلیفه اول بود. این سـخن در سوره فرقان گفته خواهد شد. در تفسیر کلام خداوند «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»(۲) [و روزی است که سـتمکار دست های خود را می گزد (و) می گوید ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] و «لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»(۳) [کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم] بایـد گفت که منظور از خله، دوسـتدارانِ دشمنان ائمه علیهم السلام و منکران ولایت است. پس آگاه باش.

المختال: در کتاب نهایه الخیلاء، با ضمه و با کسر به معنای تکبر و خودپسندی

ص:۴۱۰

۱- [۱] – توحید صدوق، ص ۲۴۲، باب ۳۵.

۲- [۲] – فرقان/۲۷.

۳- [۳] – فرقان/۲۸.

است. گفته می شود: با ناز و غرور و تکبر خرامید، پس او مختال است، یعنی متکبر.

در چنـد جـا در قرآن آمـده است، از آن جمله«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»(۱) [که خدا خودپسـند لافزن را دوست نمی دارد]. یعنی کسـی که بر نزدیکان و یاران او تکبر و سرکشـی کنـد و بر آنان فخر بفروشد. در خصال به نقل از پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده است که آن حضـرت انسان را از این که با ناز و غرور راه برود منع کرد و فرمود: «هر کس لباسـی بپوشد و با آن غرور بورزد، خدا او را با آتش جهنم روسـیاه می کند و همنشـین قارون خواهد بود. و هر کس تکبر نماید، با خداوند قهار به جنگ پرداخته است. بدیهی است که دشـمنان ائمه علیهم السـلام لباس خلافت و سلطنت دنیوی به تن کردند و به وسیله آن متکبر و مغرور شدند و بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان شان فخر فروختند. همچنان که در کبر خواهد آمد و باتوجه به تفسیرایمان، مصداق مختال فخور در آیه می باشند. پس غافل مشو.

الخیـل: اسب هـا. به قول مشـهور هیـچ مفردی نـدارد و گاهی، مجازاً به اسب سواران سـپاه و یاران قوی گفته می شود. واضـح است که ناپسـند آنهـا را می توان به دشـمنان ائمه علیهم السـلام و خوب آنها را به دوسـتداران ائمه علیهم السـلام تفسـیر کرد. همچنان که از این قبیل در جنـد و غیرجنـد به آن اشاره شد و به آن اشاره خواهد شد. گواه این مسأله چیزی است که مفسـران در باره کلام خداوند در سوره بنی اسرائیل ــ «وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ»(۲) [و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریـک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز] بیان کردنـد و گفتنـد: همانا خیل شـیطان کسـی است که عصـیان می کنـد. همچنین می توان آن چه که به معنـای فرس مـذموم است را به اسبی تفسـیر کرد که برای طاعت دشـمنان ائمه علیهم السـلام و آزار و اذیت دوستداران آنها آماده می شود و فرس غیرمذموم برعکس این،

ص:۴۱۱

۱- [۱] - لقمان/۱۸.

۲- [۲] - اسراء/۶۴.

تفسیر می شود. گاهی به آن چیزی که در دابه می گوییم تفسیر می شود. پس اندیشه کن.

الختام: و خاتم و ختم و آن چه این معنی را می رساند مانند ختم الله و طبع (مهرزد) و... هروی می فرماید: معنای ختم پوشاندن چیزی و محافظت از آن که مبادا، چیزی به آن داخل شود و فرمود: مهروموم نامه در عربی را، خاتم الکتاب می نامند. چرا که از آن محافظت می کند و اجازه نمی دهد که به باطن آن نگاه شود. و تاء خاتم، فتحه و کسره می گیرد.

الخاتم: در فرهنگ لغت، هر چه بر گل می نهند، انگشتر، مُهر، پایان و نتیجه کار و نفر آخر از هر گروهی. گفته شد: ختمه یختمه ختماً و ختاماً و ختم علی قلبه: جلو فهمیدن او را گرفت. در تفسیر امام در باره کلام خداوند «خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»(۱) [خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده] بر چهره آنان علامتی می گذارد که اگر ملائکه و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام آن را ببینند، می فهمند کسانی هستند که ایمان نیاوردند. در «قلب» گفته خواهد شد که قلب مختوم، قلب منافق است. در سوره شوری به تفسیر کلام خداوند «فَإِن يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ»(۲) [پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد] اشاره می شود که مقصود این است که اگر بخواهی وحی را از خودت دور می کنی و در باره فضل اهل بیت علیهم السلام، حرف نمی زنی. بر این اساس می توان در بعضی از جاها، ختم را به الهام نشدن که گاه برای مؤمنان است، تفسیر کرد. در سوره مطفّفین، آیه «يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ»(۳) [از باده ای مهر شده نوشانیده شوند] آمده است و ان شاء الله گفته خواهد شد که ختامه مسک، نمایانگر با ارزش و نفیس بودن آن است و کنایه از خراب نشدن. و در رحیق به تفسیر آن اشاره می شود ومی توان از آن در تفسیر مسک به سودمند بودن، به خاطر بوی خوشش استفاده کرد.آنچه در روح

ص:۴۱۲

۱- [۱] - بقره/۷.

۲- [۲] - شوری/۲۴ .

۳- [۳] - مطففین/۲۵.

می آیـد، آن را تأییـد می کنـد. در زیارات آمـده است: «بکم فتح الله و بکم یختم» به خاطر شـما خداوند آغاز کرد و به خاطر شما ختم می کند. روایات دیگری به همین معنا نیز وجود دارد.

شایـد بتوان از تفسیر آن در فتـح نیز اسـتفاده کرد. پس اندیشه کن. در أم اشاره شد که ائمه اطهار علیهم السـلام، ام الکتاب و خاتم آن هستند. هر چند خود این لفظ نیامده است امّا لفظ خاتم النبیین در قرآن آمده است. پس اندیشه کن.

الخرطوم: و در یک جا در سوره قلم آمده است و درخود این سوره و در سماء گفته خواهد شد که مقصود از آن چیست، پس اندیشه کن.

الخصم: و اختصام و آن چه بر این معنی دلالت می کند مانند یختصـمون و... در خصال به نقل از نضربن مالک آمده است که فرمـود: به امـام حسـین علیه السـلام گفتم: در بـاره کلاـم خداونـد «خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ»(۱) [ایـن دو (گروه) دشـمنان یکدیگرند که در باره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند] سخن بگو. فرمود: ما و بنی امیه به خاطر خداوند با یکدیگر دشمنی کردیم. ما گفتیم خدا راست گفت و آنها گفتند خدا دروغ گفت، پس ما و ایشان با یکدیگر در روز قیامت، دشمن هستیم. در تفسیر قمی در باره کلام خداوند «عِندَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ»(۲) [پیش پروردگارتان مجادله خواهیـد کرد] آمـده است که منظور علی علیه السلام است و هر کس که حق او را غصب کرده است.

در صـحیح بخاری به نقل از امام علی علیه السـلام آمده است که فرمود: من اولین کسـی هسـتم که در محضـر پروردگار برای شکوی و دشمنی با گناه کاران، روز قیامت زانو می زنم.

اگر این را فهمیـدی، می تـوانی _ به فراخورتنـاسب _ این چنین، تفسـیر کنی. از بعضـی آیـات به نظر می آیـد که عـده ای از دشمنان با عده ای دیگر در جهنم و روز قیامت کبری می جنگند، پس چه بسا بتوان برخی موارد ،چنین تفسیر کرد. همچنین

۱- [۱] - حج/۱۹.

۲- [۲] - زمر/۳۱.

می توان به دشمنی شان در این دنیا با خدا و با اهل حق نیز تفسیر نمود. و خدا می داند.

الخزنه: و خزائن. در سوره زمر، خزنه الجنه (خزانه داران بهشت) ذکر شده است و در همین سوره و در دیگر سوره ها خزنه جهنم (خزانه داران جهنم) آمده است. اما خزائن الله (انبارهای خداوند) و خزائن رحمته (انبارهای رحمتش) و خزائن السموات و الأرض (انبارهای آسمان و زمین) نیز در قرآن آمده است.

شکی نیست که هر مال انبار شده ای، انبار کننده ای دارد. به نقل از ائمه علیهم السلام آمده است که: ما خزانه داران وحی خداوند هستیم و در باب نیز اشاره شد که ما خزانه داران هستیم و نگهبان در این خزائن . بعضی از شارحان حدیث گفته اند منظور، خزانه داران علم و خزانه داران بهشت است. بدین معنی که کسی وارد بهشت نمی شود، مگر به ولایت ما وفا کند.

مؤلف گوید در النار و اللیل و الملائکه خواهد آمد که می توان با توجه به تفسیر النار و الملائکه، خزنه النار را به ائمه اطهار علیهم السلام هم تفسیر کرد. در الجنه گفتیم که علی علیه السلام صاحب بهشت و جهنم است و اهل بهشت را در بهشت سکونت می دهد واهل آتش را در آتش.

آن چه برخی از شارحان چند لحظه پیش گفتند، تأکیدی بر همین مطلب است. پس کسی وارد آتش نمی شود، مگر این که به ولایت اهل بیت علیهم السلام وفا نکند. در فصل چهار فصل دوم از گفتار اول حدیثی از کنزالفوائد به نقل از شیخ طوسی (ره) آورده شد که به صراحت اذعان می کند که علی علیه السلام خزانه دار آتش است. پس غافل مشو.

در بصائر به صورت مستند به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: قطعاً ما خزانه داران خداوند در زمین و آسمان هستیم و گنجینه، طلا و نقره نیست بلکه گنجینه، علم است.(۱)

ص:۴۱۴

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۴۹، باب ۱۱.

در روایتی دیگر ما خزانه داران خداوند در دنیا و آخرت هستیم و شیعیان ما، خزانه داران ما هستند. در تفسیر عیاشی به نقل از همین امام علیه السلام آمده است که فرمود: ما خزانه داران دین خداوند هستیم، آن را حفظ می کنیم و می پوشانیم و از دشمنان مان پنهان نگه می داریم، همچنان که رسول الله صلی الله علیه و آله همین کار را کرد تا این که به او اجازه داده شد هجرت کند و با مشرکین جهاد کند. پس ما هم به روش رسول الله صلی الله علیه و آله عمل می کنیم تا این که خداوند به ما اجازه دهد با شمشیر دین او را نمایان سازیم و مردم را به آن دعوت کنیم و به خاطر دین با آنان می جنگیم، همچنان که رسول الله صلی الله علیه و آله در آغاز با آنان جنگید. چه بسا بتوان خزائن را به خود ائمه علیهم السلام تفسیر کرد .از آن جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «من خزانه دار علم هستم و علی علیه السلام کلید آن...»و شکی نیست که هر کدام از آنها این چنین هستند. پس اندیشه کن.

بدان که در کتاب روضه الواعظین به نقل از امام صادق علیه السلام که آن حضرت علیه السلام از پدرانش نقل می کند، آمده است که مجسمه تمامی مخلوقات خداوند در خشکی و دریا، در عرش می باشد. این، تفسیر آیه «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ»(۱) [و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست] می باشد. و خدا می داند.

الخیانه: و خائنون. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: خیانت به خدا و رسول، معصیت به آنان و خیانت در امانت است. پس هر انسانی امین آن چیزی است که خداوند آن را واجب کرده است. و در امانت بیان کردیم که خود این کلمه به ولایت تفسیر می شود.

بعد از ملاحظه این روایت و آن چه در امانت گفتیم، جای شک باقی نمی ماند که دشمنان ائمه علیهم السلام و غصب کنندگان حقوق ایشان، خائن به تمام معنی هستند و تفسیر قرآن در مورد آنها درست است. و آن چه به نقل از امام صادق علیه

۱- [۱] - حجر/۲۱.

السلام در باره این آیه «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً»(۱) [و اگر از گروهی بیم خیانت داری (پیمانشان را)]. روایت شده است، کلام ما را تأیید می کند، که آن امام علیه السلام فرمود: منظور معاویه است که به علی علیه السلام خیانت کرد. پس اندیشه کن.(۲)

الخزی: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد کلمه ای است دالّ بر رسوایی و ننگ. در «عذاب» می آید که منظور از خواری دنیا ناگهان قبل قیام قائم علیه السلام، مسخ است و بدون هیچ قید و شکی اهل خفت و خواری، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند. در برخی زیارات علی علیه السلام آمده است که: کسی که حق تو را پایمال کرد، خوار و ذلیل شد. پس اندیشه کن.

الخشیه: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من یخشی و.... در «علم» خواهد آمد که مقصود از کلام خداوند «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء»(۳) [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] علی علیه السلام وائمه اطهار علیهم السلام است.

خشیه به معنای مراقبت کردن است و به نظر می آید که اهل خشیه (ترس) از خدا، ائمه علیهم السلام و علمای شیعه می باشد. شاید بتوان از آن استفاده کرد و خوف (ترس) از خدا و ترسان از او و از عذابش را به خود ائمه علیهم السلام و علمای شیعه تفسیر کرد. همانا کسی که از خدا می ترسد،ترک معصیت می کند. مخصوصاً از بزرگترین گناهان که ترک ولایت است. ان شاء الله در سوره فاطر به هنگام تفسیر آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء» [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] فرق بین الخوف و الخشیه را بیان می کنیم.

در سوره مؤمنین به هنگام تفسیر این آیه «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ

ص:۴۱۶

۱- [۱] - انفال/۵۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۷.

۳- [۳] - فاطر/۲۸.

وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»(۱) [و کسانی که آن چه را دادنـد (در راه خـدا) می دهند در حالی که دل هایشان ترسان اسـت (و می داننـد) که به سوی پروردگارشان بازخواهنـد گشت] گفته خواهد شد که اهل ولایت خدا را عبادت می کنند و اطاعت را همراه با ولایت ائمه علیهم السلام دوست دارند. امّا با این وجود، می ترسند که در محبت و طاعت کوتاهی کرده باشند.

پس انـدیشه کن تـا دریابی که منظور از الخشیه المـذمومه الممنوعه (ترس نابه جا و ممنوع)- که در خشـیه الله آمـده است ـــ، همان ترس دشمنان ائمه علیهم السلام از مفاسد دنیا برای منافع دنیایی است و ترس برخی از پیروان شان از آنها، از ضرر دنیوی است، آن هنگام که اطاعت از آنان را رها کنند و به ولایت متمسک شوند.

الخطوات: خطوات الشیطان (گـام هـای شـیطان) در چنـد جا در قرآن آمـده است و به ولایت فلانی و فلانی و مخالفت با علی علیه السـلام و اطاعت از غیر علی علیه السـلام تفسیر شده است. و شیطان با گمراه کردن او و مخالفت با رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام، او را تشویق و تحریک می کند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به خدا سوگند که از گام های شیطان، ولایت فلانی و فلانی است.(۲) در امالی به نقل از همین امام در باره آیه «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»(۳) [و از گام های شیطان پیروی مکنید] آمده است: مقصود آن، چیزی است که شـیطان شـما را با گمراهی، به آن وادار وتشویق می کند و از شما می خواهد که گناه کنید و با کسـی که خدا او را رسول و سَـروَر همه قرار داده است و با کسی که خدا او را برترین جانشین می داند و همچنین با سائر خلفا و اولیای او مخالفت کنید.

خلاصه، از مهم ترین گام های شـیطان، عملی است که پیروانش در مورد خلافت انجام دادند. اگر انسانی از کسـی تبعیت و از سنت و راه و روش او پیروی کند گفته

۱- [۱] - مؤمنون/۶۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۲۹۵.

۳- [۳] - بقره/۱۶۸.

می شود: اتبع خطوات فلان. و خطوه به معنای گام است، گفته شده: خطوات الشیطان: اعمال او است و به قولی اشتباهات اوست. و اصل، همان چیزی که امام علیه السلام گفتند، تحریک و وسوسه و گمراه کردن. و با خود کلمه نیز هم خوانی دارد.

الإخفاء: و آن چه مخفی می شود. در ذیل کلمات السر، و الاستعجال و الکتمان و الخدیعه خواهد آمد.

گفتیم که منافقان و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، دشمنی با ایشان را در دل پنهان می کردند و برای راندن و آزار و اذیت شان به تدبیر می نشستند.

در تفسیر قمی در باره این آیه «بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ»(۱) [و اگر هم بازگردانده شوند قطعا به آن چه از آن منع شده بودند برمی گردند] آمده است که: منظور، دشمنی با علی علیه السلام است.(۲) بر این اساس، می توان در جاهای مناسب، به آن تفسیر شود. و از همین می توان استفاده کرد و اخفاء اهل الحق را به ممانعت شان از ولایت، تفسیر نمود.

الخاویه: گفته می شود: خوت الدار: خانه ویران شد، ارض خاویه: سرزمین خالی از سکنه. و درچند جا به کار رفته است و شاید بتوان ــ به فراخور تناسب ــ به نابودی معنویت (ترک ولایت و محرومیت از آن) و نابودی ساکنانش از نظر دین و دنیا تفسیر کرد. پس آگاه باش و خدا می داند.

۱- [۱] - انعام/۲۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۳.

باب دال

الـدأب: معنـای اصـلی دأب: چیزی که پیوسـته و مسـتمر انجام شود. و مشـخص است که عادت دشـمنان خـدا، ترک ولایت و دشمنی با اهل آن می باشد. پس آگاه باش.

الدابه: و دواب در دو جا آمده است، یکی در سوره أنفال: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابَّ عِندَ اللّهِ»(۱) [قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا] و در ذیل کلمه شر نیز خواهد آمد که دواب به بنوامیه و دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. و دیگری در سوره نمل «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ»(۲) [جنبنـده ای را از زمین برای آنـان بیرون می آوریم که بـا ایشـان سـخن گویـد]. روایت های فراوانی وجود دارد که معتقـد است، مقصود از دابه الارض، امیرالمؤمنین علیه السـلام است. او دابه الارض است که از شـروط روز قیـامت است که در تفسـیر خود آیه به آن اشـاره می شود. و چه بسـا بتوان این دو تفسـیر را در جـای دیگر نیز به کار برد. پس غافل مشو.

الدرجات: در تفسیر قمی در باره ی «لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ»(۳) [برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهـد بود] آمـده است: این آیه برای علی علیه السـلام و ابوذر و سـلمان و مقداد نازل شده است.(۴) در کـافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: با ایمان کامل، مؤمنان به

۱- [۱] - انفال/۲۲.

۲- [۲] - نمل/۸۲.

۳- [۳] - انفال/۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۵۵.

بهشت می روند و با زیادی ایمان، نزد خدا درجه بندی می شوند. در ذیل کلمه رضوان خواهد آمد که مقصود از این آیه «هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَالله»(۱) [برای آنان نزد پروردگارشان درجات خواهد بود]، ائمه اطهار علیهم السلام است وایشان، وسیله ترقی مؤمنان هستند و ولایت و شناخت آنها بر درجات و منزلت والای مؤمنان می افزاید.

در سوره طه آمده است و واضح است که مقصود از درجات، رتبه های ظاهری و معنوی است که با کمال ایمان به دست می آید و کمال ایمان با ائمه علیهم السلام و ولایت شان محقق می گردد. سپس گویی که آنان، همان درجات می باشند و درجات هم، از آنِ آنها و از آنِ پیروان آنهاست. از آن چه گفتیم، می توانیم در تفسیر بسیاری از جاه ها ــ به فراخورتناسب ــ استفاده کنیم. برای تاکید بیشتر در ذیل کلمه «وسیله» نیز شرح می دهیم. درجات همان جایگاه پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام است. مشخص است که استدراج چیزی، غیر از آن چه است که گفتیم و عبارت است از زیاد شدن نعمت های دنیوی به وسیله زیاد شدن گناهان و از آنِ دشمنان ائمه علیهم السلام است و در دو سوره قلم و اعراف «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»(۲) [به تدریج از جایی که نمی دانند گریبان شان را خواهیم گرفت] خواهد آمد.

داوود: در سوره ص و سبأ و دیگر سوره ها خواهد آمد که داوود در پذیرفتن ولایت، درنگ کرد و دچار اشتباه شد. و هنگامی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسل جست، خدا اشتباه او را بخشید و عذاب را برایش آسان کرد.

الإدبار: و تدبّر و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من أدبر و مانند آن. بدان که أدبار با فتحه همزه، جمع دُبّر است، به معنای عقب و دنباله هر چیز، پس با کسره همزه، مصدر أدبر است، به معنای پشت کرد و کنایه از نپذیرفتن و

۱- [۱] - آل عمران/۱۶۳.

۲- [۲] - قلم/۴۴.

در ذیل کلمه ارتداد می آید که مقصود از «الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی أَدْبَارِهِم»(۱) [آنان که به (انحرافات) گذشته شان برگشتند] دشمنان ائمه علیهم السلام در نپذیرفتن ولایت است. در ذیل کلمه طمس نیز خواهد آمد که ادبار بر گمراهی آنان دلالت می کند. و تأویل «من أدبر» و از این قبیل نیز همین می باشد. این چنین است معنی التدبر فی الشي: تفکر برای فهمیدن.

در مجمع البیان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَی قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(۲) [آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است]، آمده است: آیا تدبیر نمی کنند تا بر این قضاوت کنند که حق با آنان است.(۳)

مشخص است که امر ولایت، همان حق است و معنای سایر مشتقات تدبر نیز، این چنین است. پس آگاه باش.

الدحور: و مدحور. معنای دحر و دحور، طرد کردن است و به نظر می آید که طرد شدن از رحمت خدا و بلکه از هر خیری باشد و این طردشدن، مخصوص رها کنندگان ولایت است و چنین کسی از سرچشمه خیر، که همان ولایت است رانده شده است. پس آگاه باش.

الداخرون: خواران و ذلیلان. در ذیل کلمه ذله به تفسیر آن اشاره می کنیم که تفسیر داخرون نیز می باشد. و آن چه در ذیل کلمه خذلان گفته شد، آن را تأیید می کند.

الدار: در کافی و غیر کافی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که نحن الدار (ما خانه هستیم) و این همان کلام خداوند است که می فرماید: «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ»(۴) [آن سرای آخرت]. در ذیل کلمه باب، کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- [۱] - محمد(ص)/۲۵.

۲- [۲] - محمد(ص)/۲۴.

۳- [۳] - مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۴.

۴- [۴] - قصص/۸۳.

آورده شد: من خانه حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»(۱) [و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند]، آمده است: مقصود از آن، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید: پس از من، کافرانی نگردید که گردن یکدیگر را می زنند. شاید تفسیر دارالبوار، کفر و نابودی معنوی باشد. امّا مقصود از کفر اینجا گمراهی در نتیجه غصب خلافت از ائمه علیهم السلام است. و در این صورت مقصود از دارالبوار از نظر باطن گمراهی در ترک تمسّک جستن به ائمه علیهم السلام می باشد. و آن چه در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است، کلام ما را تأیید می کند. آن حضرت در ضمن حدیثی طولانی فرمود: ایمان درجاتی دارد و خود نیز مرتبه ای است و اسلام نیز مرتبه ای و کفر نیز مرتبه ای است. پس آگاه باش هر جا را مناسب با معنی تفسیر کن. چرا که کلمه دار زیاد است. و در ذیل کلمه آخره گفتیم که الدار الآخره چگونه تفسیر می شود.

الدارسه: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، به معنای خواندن است. شاید در بعضی از جاها بر طبق تفسیر، خواندن متعلقات ولایت و نخواندن آن منظور باشد. پس اندیشه کن.

إدریس: همان پیامبر مشهور، بعد از شیث بن آدم است. به او ادریس گفته شد چرا که اولین کسی بود که با قلم نوشت و کتاب خواند. در سوره مریم خواهیم گفت که او به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام متوسل شد، پس خداوند او را به مقامی والا رساند و از قوم خود پنهان و غایب گشت، همچنان که قائم علیه السلام غایب شد.

الدخول: وادخال و داخل و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند یدخل و... بدان که مدّخل در قرآن به معنای داخل شدن است و در مورد متمسّکان به ولایت به کار می رود.

ص:۴۲۲

۱- [۱] - ابراهیم/۲۸.

تفسیر مدخّل، به فرد داخل در ولایت نیز صحیح می باشد. آن چه مقابل این کلمه است، مقابل آن نیز در تفسیر می باشد. و از آن چه بیان کردیم چگونگی دخول و إدخال نیز مشخص شد. پس در هر مکان اندیشه کن تا کلام ما را به خوبی دریابی.

الدلاله: و دال و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، هر چند به این لفظ نباشد. لفظ دلاله و دال در قرآن نیامده است، اما آن چه به معنای آن است و در ماده مشترک هستند، مانند دلیل و آن چه در ماده اشتراک ندارند، مانند هادی و مرشد، در قرآن آمده است. اگر این مطلب را دریافتی پس بدان که کفعمی به نقل از امام باقر علیه السلام می فرماید: ائمه علیهم السلام، دعوت کنندگان به بهشت و راهنمایان به سوی آن هستند و در کتاب معراج به نقل از همین امام علیه السلام آمده است که: ما راهنمایی آشکار هستیم برای کسی که هدایت یابد. در متون زیارتی آمده است که: شما شفا دهنده مریضان خدا و ارشاد کننده به راه او هستید. و در همین زیارت آمده است: شما راهنمایان به سوی خدا هستید و حجّت اویید.

در زیارت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است که: شهادت می دهم که او (علی علیه السلام راهنمای بر (دین) مردی است که او را به رسالت خویش مبعوث کرده ای. و امثال این روایات که اهل بیت علیهم السلام را راهنمایان به سوی حق و خیر می داند و شرط آن تمسّک به آنان و ولایت است. دشمنان آنان راهنمایانی به سوی شر و باطل هستند. پس تفسیر به آن، در مورد آیاتی که با این مطلب متناسب است، درست و به جا است. و غافل مشو.

الدم: در باب چهار فصل اول آمد که در قرآن، از دشمنان ائمه علیهم السلام بالدم (با خون) یاد می شود و برخی از تأکیدات را ، در ذیل کلمه فحشاء می آوریم. در ذیل کلمه میته خواهد آمد که دشمن علی علیه السلام اگر از آب فرات هم بنوشد و در آغاز بسم الله گوید و در پایان الحمدلله، چیزی جز مرگ و خون ریخته شده نیست. پس شاید بتوان خون را به خوراکی ونوشیدنی دشمنی کننده و نجاست و کینه ای که از اهل بیت علیهم السلام در دل دارد، تفسیر کرد. همان خون دلمه ای که از آن خلق شد. تفسیر سفک الدماء در ذیل کلمه قتل النفس می آید.

ص:۴۲۳

در تفسیر امام علیه السلام آمده است: بدانید که خون و خوردن آن، حُرمتش در نزد خدا کمتر است از کسی که از برادر مؤمن خود، پیش پادشاه ستمگر بدگویی کند. او در واقع خودش و برادر مؤمن و پادشاه را نابود کرده است. از این می توان استفاده کرد و اکل الدم (خوردن خون) و سفکه (ریختن آن) را به سعایت و بدگویی نزد دشمنان دین و ستمگران، تفسیر کرد.

المدهنون: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند یدهنون. معنای اصلی مداهنه، فریب دادن و سازش کردن است و در سوره واقعه «أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ»(۱) [آیا شما این سخن را سبک (و سست) می گیرید] و در سوره قلم «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ»(۲) [دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند] آمده است.

در محاسن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: این آیه در مورد آن دو (خلیفه اول و دوم) نازل شده است. در تفسیر قمی آمده است: دوست دارند که درمورد علی علیه السلام ظاهرسازی کنید تا با تو، ظاهرسازی کنند. پس اندیشه کن.

الدین با کسره، در باب چهارم فصل اول از گفتار اول بیان شد که مقصود نبی صلی الله علیه و آله وائمه علیهم السلام و دین خدا است. چرا که دین فقط با شناخت آنان است که محقق می گردد و هر کسی آنان را نشناسد، پس دین خدا را نشناخته است. اینان اصل و ریشه دین هستند و عبادتی پذیرفته نمی شود مگر با شناخت آنها. در ذیل کلمه اخلاص اشاره کردم که دین خالص به شناخت امام علیه السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه شهر خواهیم گفت که دین قیم (با ارزش)، شناخت امامان ۱۲گانه و ۴ امام مورد قبول زیدیه و اقرار به خلفای راشدین است.

در پایان باب سوم فصل دوم از گفتار اول، اشاره شد که دین قیم و کلام خداوند «وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ»(۳) [و دین پایدار همین است]، به شناخت کامل علی

۱- [۱] - واقعه/۸۱.

۲- [۲] - قلم/۹.

۳- [۳] - بینه/۵.

علیه السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه قیمه خواهد آمد که دین القیمه به دین فاطمه علیها السلام و دین قائم علیه السلام تفسیر می گردد. و در ذیل کلمه هدایه خواهیم گفت که دین الحق، ولایت علی علیه السلام است و آن چه در ذیل کلمه حق بیان شد و تفسیری که از دین به ولایت شد، کلام ما را تأیید می کند. همچون سخن امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ»(۱) [خداوند برای شما این دین را برگزید]: دین، ولایت علی علیه السلام است و در تفسیر «فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ»(۲) [پس البته نباید جز مسلمان بمیرید]: منظور ولایت علی علیه السلام است. در تفسیر قمی در باره کلام خداوند «أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ»(۳) [که دین را برپا دارید] آمده است: منظور اقرار به ولایت است.(۴) در ذیل کلمه کذب خواهد آمد که تکذیب الدین به تکذیب ولایت و تکذیب نبی صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تفسیر می شود و از اینجا فهمیده می شود که دین مخصوص علی علیه السلام است. در مناقب ابن شهرآشوب به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ»(۵) [پس چه چیز تو را بعد (از این) به تکذیب جزا وا می دارد]، آمده است: دین، علی علیه السلام(۶) است. و در برخی از زیارت هایش: ای دین استوار خدا، ودر برخی دیگر: سلام بر دین به ارث رسیده. همگی این روایات، تأکیدی بر کلام ماست.

به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «أَقِیمُوا الدِّینَ» [دین را برپا دارید]: منظور، امام است. در تأیید این کلام، یوم الدین به ظهور قائم علیه السلام و روزی که خدا برای ولایت علی علیه السلام، از مردم پیمان گرفت، تفسیر شده است. در روایت ثمالی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «وَالَّذِینَ یُصَدِّقُونَ

۱- [۱] - بقره/۱۳۲.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - شوری/۱۳.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۶.

۵- [۵] - تین/۷.

۶- [۶] - مناقب، ج۳، ص ۱۱۵.

بِیَوْمِ الدِّینِ»(۱) [و کسانی که روز جزا را باور دارند] آمده است، ظهور قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آیه «وَکُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ»(۲) [و روز جزا را دروغ می شمردیم] نقل می کنند، آمده است: روز عهد و پیمان، آن زمان که ای علی علیه السلام ولایت تو را انکار کردند و دروغ شمردند. ان شاء الله در ذیل کلمه کذب نیز آن را بیان خواهیم کرد.

نقل شده است که ائمه علیهم السلام، پیروان دین خدا و همراه با پیروان شان به دین خدا هستند. همان طور که در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: ما پیروان دین خدا هستیم. و به نقل ازامام باقر علیه السلام که در ضمن حدیثی می فرماید: همانا ائمه حق و پیروان شان، همان کسانی هستند که به دین خدایند و ائمه علیهم السلام ستم و ظلم از دین خدا عزلت گزیدند.

در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: کسی که به ولایت فردی ظالم، گردن زند، هیچ دینی ندارد و از خدا نیست.

در محاسن به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ»(۳) [و در دین بر شما سختی قرار نداده است] آمده است: منظور در نماز، زکات، روزه، حج و خیر. اگر ولایت خدا و رسولش و اولی الأمر(اهل بیت) را بپذیرید، خدا اعمال شما را قبول می کند. دین به معنای چیزی است که انسان به آن گردن می نهد، و به معنای اطاعت و عبادت و پاداش است.

واضح است که نماز و زکات و روزه نزد خدا پذیرفته نمی شود، مگر با ولایت واقرار به ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شناخت ایشان.

ص:۴۲۶

۱- [۱] - معارج/۲۶.

۲- [۲] - مدثر/۴۶ .

۳- [۳] - حج/۷۸.

ثواب نیز نصیب کسی نمی شود، مگر با ولایت واقرار به آن. و عذاب، نتیجه ترک ولایت است.

پس ولایت، سبب جزا است. و مشخص است که روز ظهور قائم علیه السلام، روز پاداش و قیامت صغری و حشر، قیامت کبری و روز پاداش کامل و روز پیمان ألست است. روز برپایی طاعت است. و بدیهی است که سرچشمه همه این امور و مقصد نهایی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم شناخت و دوست داشتن و اطاعت از آنها و ترک مخالفت است. بر این اساس، می توان گفت که همه تفاسیر و روایات ذکر شده در ذیل کلمه دین، به یک چیز برمی گردند و آن، لزوم اطاعت از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است. حدیث مفضل که در باب چهار فصل اول از گفتار اول ذکر شد، حق مطلب را آن چنان که باید، به جا می آورد. پس اندیشه کن.

الدین: با فتحه، بدهی دارای مدت مشخص. و واضح است که دین، گاهی مالی و گاهی غیر مالی است، مانند ذمه حق الله و حق الناس. پوشیده نیست که ولایت از بزرگترین حقوق و واجب ترین آنها است، همه باید آن را بپذیرند و ملزومات آن را به جا آورند. و چه بسا بتوان در جای مناسب خود، به آن یا به بعضی از لوازم آن تفسیر شود. پس اندیشه کن تا که رابطه بین این دین یا دین باکسره را دریابی. برخی از موکِّدات و بهتر بگوییم شاهد، برای کلام مان، در ذیل کلمه قرض و غارمین و دیگر کلمات می آوریم.

الدعوی: و ادعاء و هرآنچه این معنی را می رساند مانند یدعون. گفته می شود: ادّعاء: آن چیز را از آن خود دانست. ادّعی کذا: آن را راست یا دروغ پنداشت. دعوی اگر در مورد ولایت به کار رود، معنای حقیقی آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و در مورد غیر آنها، عکس این صادق است. پس اندیشه کن.

الدعوه: و دعاء و داعی و مدعوّ إلیه: کسانی که صدای زنند و از خدا و رسولش و حق، بهشت و از این قبیل را می طلبند. وکسانی که از غیر خدا چیزی دیگر را می خواهند. و همچنین آن چه خدا و انبیای او و پیروان واقعی آنها

می خواهد.

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در باره آیه «یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لَا عِوَجَ لَهُ»(۱) [در آن روز (همه مردم) داعی (حق) را که هیچ انحرافی در او نیست پیروی می کنند] آمده است: داعی، علی علیه السلام است و در برخی زیارات شهادت می دهم که تو صدا زننده به سوی خدا هستی. در برخی دیگر: شهادت می دهم که شما صدا زنندگان به سوی خدا و رهبر این صدا زنندگان اید. در زیارت قائم علیه السلام: ای دعوت کننده به سوی خدا. در ذیل کلمه منکر خواهیم گفت که داعی در بعضی از آیات قرآن به قائم علیه السلام تفسیر می شود.

در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: خدا، ائمه را فراخوانان به تقوی قرار داد. در ذیل کلمه الدلاله نیز گفته شد که آنها فراخوانان به بهشت هستند. و شکی نیست که آنها و شیعیان مخلص، دعوت کننده به هر حق و خیری هستند.

در ذیل کلمه اخلاص گفتیم که شیعه زمان غیبت امام علیه السلام، در آشکار و نهان مردم را به دین خدا دعوت می کنند و به عکس، دشمنان شان به سوی غیرخدا و آتش و هر شر و باطلی. در ترجمه آیه به طور صریح گفته شد که آنان دعوت کنندگان به آتش هستند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ»(۲) [و کسانی را که جز خدا می خوانند] آمده است: کسانی که در مقابل پروردگار، خلیفه اول و دوم و سوم را صدا می زنند.

در باب چهارم فصل اول از گفتار اول گفته شد هر کس دیگران را به طاعت خودش فرا بخواند، مانند خلفای ظالم است و مثلاًـ به او گفته می شود: مانند فرعون است. چرا که گفت: أنا ربکم الأعلی. از آن جهت که اطاعت، عبادت کردن است. در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول، اخباری آورده شد که اذعان می کردند: ولایت،

۱- [۱] - طه/ ۱۰۸.

۲- [۲] - نحل/۲۰.

همـان چیزی است که خداونـد همه مخلوقـات، حتی انبیـاء و ملائکه را به آن فراخوانـده است. و از انبیاء پیمان گرفته است که مردم را به آن دعوت کنند و هر کسی امت خود را فرا بخواند. و آنها فقط برای دعوت به ولایت، مبعوث شده اند.

ابن شـهرآشوب در کتاب مناقب خود به نقل از امام رضا علیه السـلام در باره آیه «كَبُرَ عَلَى الْمُشْـرِكِينَ مَا تَـدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»(۱) [بر مشـرکان آن چه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی گران می آید] می فرماید: ولایت علی علیه السلام و هر آن چه ولایت او حکم می کرد، بر مشرکان سخت آمد. و یک روایت دیگر نیز در ذیل کلمه مستقیم می آوریم.

مؤلف گویـد می بینی که در این تفسـیر در بیان داسـتان های پیامبران و دعوتشان از مردم و در بیان آن چه خدا به آنها نسـبت می دهـد، ولایـت و اقرار به آن که اصـل و مبنـای همه چیز است را ذکر می کنیم، حتی اگر در هر موضوعی به سـندی دسـت نیابیم. و در ذیل کلمه اهل و أمه اشاره شده که ائمه، صاحبان دعوت ابراهیم علیه السلام اند.

در برخی زیارات آمده: سـلام بر تو ای دعوت نیکو. از بدیهیات است که دعا مستجاب نمی شود، مگر با توسل به آنان و هیچ کس خـدا را صـدا نمی زنـد و از او چیزی نمی خواهـد، مگر به واسـطه آنهـا. پـایه و اساس همه دعوت شان، مانـدن بر ولایت است. بر این اساس، می توان دعای افراد برگزیـده و هر نوع دعایی که خـدا به آن فرمان داده است، به این نوع دعاء (توسل به ائمه علیهم السلام)، تفسیر کرد.

الدم: آن را قبل از دین ترجمه کردیم. به آنجا مراجعه شود.

الدنیا: و ادنی. معنای اصلی دنو، نزدیکی است و ادنی، پست. دنیا به این جهان که مقابل آخرت است، گفته می شود و رابطه و تناسب بین آن دو مشـخص است. در ذیل کلمه حیات گفته شد که شاید بتوان زندگی دنیا به رجعت و ولایت دو خلیفه اول و دوم تفسیر کرد. اشکالی ندارد که دنیا با تناسب میان آن دو و همانند آنها و

۱- [۱] - شوری/۱۳ .

حکومت و ولایت آنان تأویل گردد و همه آنها با معنای لغوی دنیا (پستی) تناسب دارند.

در ذیل کلمه عذاب می گوییم که عذاب ادنی (عذاب کمتر) در دنیا به وسـیله شمشـیر است. و شاید بتوان از همین جا استفاده کرد و در تفسـیر آیه هـای منـاسب این تأویل به کار برد. پس انـدیشه کن و غافل مشو از این که ادنی به معنای کمتر نیز آمـده است که با ظاهر تناسب دارد، همچنین کلمه دنیا نیز مصداق هایی با معنای ظاهر دارد. پس تأمل کن.

ص:۴۳۰

باب ذال

الذرء: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند ذرء و...در فرهنگ لغت، ذرأه یعنی او را آفرید و بیشترش کرد. گفته شده ذرّیه از این کلمه است و به نظر می آید که ذرّیه از ذر باشد، همچنان که از جمع آن مشخص است و به آن اشاره می شود. در ذیل کلمه خلق، تفسیر ذرء آورده شد و در ذیل کلمه فطره نیز آورده خواهد شد. پس ذرء به هر دو معنی است. اندیشه کن.

الذئب: در سوره یوسف آمده است و در ذیل کلمه حج اشاره شد که دشمنان ائمه علیهم السلام، گرگ هستند.

الذباب: واضح است و در سوره حج آمده است و شاید بتوان آن را تفسیر کرد به آن چیزی که در بعوضه گفتیم و در نحل نیز خواهم گفت: زنبور عسل. و خدا می داند.

الذنب: مفرد و جمع آن را در إثم گفتیم و شاید بتوان از آن در تفسیر ذنب و ذنوب استفاده کرد و به ولایت اهل باطل و پیروی از آنها و حتی به خود اهل باطل تفسیر کرد. و إثم همان ذنب (گناه) است.

هیچ گناهی بزرگ تر از آن چه گفتیم وجود ندارد و اینها خود گناه هستند و آن چه در خطاء آمد و در وزر و عصیان و از این قبیل خواهد آمد، بیانگر این مسأله است و باید مناسبت بین آنها را کشف کرد. پس غافل مشو.

بدان که مراد از گناه پیامبر، گناه امت و پیروان اوست، همچنان که دلیلش در سوره فتح در آیه «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ»(۱) [تا خداوند از گناه

ص:۴۳۱

۱- [۱] - فتح/۳.

گذشته و آینده تو درگذرد]، ذکر خواهد شد. امام علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند که او گناهی ندارد و خداوند تضمین کرده است که گناهان گذشته و آینده پیروان او را می بخشد.

امّا در مورد بقیّه پیامبران، ترک أولی به حساب می آید. همچنان که در جای خود ذکر شد.

الذهب: معنای ظاهری آن معلوم و مشخص است، ولی شاید بتوان آن را به برخی از علوم تفسیر کرد، همچنان که کلمه مال نیز به علم تفسیر خواهد شد. پس اندیشه کن و خدا هادی است.

الذبح: در سوره صافات به دلایل تفسیر ذبح عظیم به امام حسین علیه السلام اشاره خواهد شد. و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أنا ابن الذبیحین». منظور ایشان اسماعیل پیامبر علیها السلام و پدر خودشان عبدالله بن عبدالمطلب است و داستان آن مشهور است. شاید بتوان در برخی از موارد ذبح را به همان چیزی که در قتل گفته می شود، تفسیر کرد. و خدا می داند.

الذره: و ذریه. گفته شده که ذره، مورچه سیاه قرمز رنگ است و گفته شده ذرات ریز پراکنده ای است که با نور خورشید که از پنجره می تابد قابل رؤیت است و سبک است. ذریه: اسمی برای همه فرزندان انسان، چه مذکر و چه مؤنث است و اصل این کلمه از ذرّ، به معنای پخش و پراکنده است. چرا که خداوند فرزندان انسان را در زمین پخش کرد، آن هنگام که آنها را از وجود حضرت آدم علیه السلام آفرید و همگی در عالم ذرّ بودند و خودشان، بزرگ ترین شاهد برای خودشان هستند. همچنان که به طور مفصل در روایات آمده است.

کلمه ذره در چند جا از قرآن آمده است و چه بسا بتوان در پاره ای از موارد آن، به خارج شدن ذریه از صلب آدم برگردد. امّا ذریه در ذیل کلمه أمه، به آن اشاره شد و منظور خارج شدن هر کس که زمانی بت می پرستیده، از نسل ابراهیم علیه السلام است.

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام: ما نسل ابراهیم علیه السلام هستیم. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «رَّبَّنَا

ص:۴۳۲

إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ»(۱) [پروردگارا من (یکی از) فرزندانم را در دره ای بی کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم]: مانند خود ایشان هستیم و بقیه آن ذریه.

و به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَالَّذِینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»(۲) [و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد] آمده است: الذین آمنوا، رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است و الذریّه، ائمه اطهار علیهم السلام.

در اتباع، آیه «ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ»(۳) [فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند] به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابراهیم علیه السلام و جایگاه ائمه اطهار علیهم السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر شد. در کلمه آل گفته شد که آل پیامبر صلی الله علیه و آله، ذرّیه ایشان هستند و در عترت در تفسیر آیه «هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّیَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْیُنٍ»(۴) [ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد]، گفته خواهد شد که منظور فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام است و به طور کلی منظور از ذریّه، ائمه اطهار علیهم السلام می باشد و در زیارت نامه آمده است که شما ائمه اطهار علیهم السلام، همان نسل برگزیده هستید و در روایتی از طارق به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ائمه علیهم السلام همان ذریه مطهر و بزرگوارند.

الذکر: و در ذیل کلمه انثی، ذکر همان طور که مناسب دارد، به علی علیه السلام تفسیر شد. به خاطر داشته باش و آن چه در رجل، وقتی گفته شود، این کلام را تأیید می کند.

ص:۴۳۳

۱- [۱] - ابراهیم/۳۷.

۲- [۲] - طور/۲۱.

۳- [۳] - آل عمران/۳۴.

۴- [۴] - فرقان/۷۴.

الذکر: و تذکره و ذکری و ذاکر و آن چه این معنا را می رساند، مانند الذین یذکرون و یتذکرون و هر آن چه مربوط به ذکر و تـذکر و تـذکیر باشد. تذکر و تذکیر باید زبانی گفته شود، چرا که معنای آنها تنبّه و تنبیه است و این امر بدون بیان حق و تدبر در آن، که همان معنی ذکر می باشد ممکن نیست.

ذکر در قرآن به چیزهای مخت_لفی تف_سیر شده است: ۱. قرآن، ۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ۳. علی علیه السلام، ۴. ائمه اطهار علیهم السلام، ۵. ولایت و امامت و پی_روی از علی علیه السلام و دیگر امامان و ۶. معنای متداول آن ولی همراه با اقرار به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام. به عبارت دیگر یاد کردن از نعمت های خدا و احسان او، به گونه ای که با ایمان به او و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مناسب باشد.

در کـافی، امام صادق علیه السـلام در باره آیه «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ»(۱) [و به راسـتی که (قرآن) برای تـو و برای قـوم تو (مایه) تذکری است] می فرماید: ذکر، قرآن کریم است. و ما سرپرست و مسؤولیم.(۲)

همچنین امام صادق علیه السـلام در کافی در باره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ»(۳) [پس اگر نمی دانیـد، از پژوهندگان کتاب های آسـمانی جویا شویـد] می فرمایـد: رسول الله صـلی الله علیه و آله ذکر است و ما اهل بیت او، اهل ذکریم و روایات در باره این که مقصود از اهل ذکر ائمه اطهار علیهم السـلام می باشد، فراوان است. در باب چهار فصل دوم از گفتار اول، به تفسیر ذکرالله به علی علیه السـلام اشـاره شـد و همچنین روایتی در ذیـل کلمه تعریف آورده می شود. در بـاب اول فصـل دوم از آن گفتـار، حدیث سـعد الخفّاف آورده شد که به تفسیر ذکرالله به ائمه اطهار علیهم السـلام و این که ائمه علیهم السـلام ذکر الله اکبراند، اشاره داشت.

طارق بن شهاب به نقل از امام علی علیه السلام روایت کرد که ائمه علیهم

۱- [۱] - زخرف/۴۴.
۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۶۹.
۳- [۳] - انبیاء/۷.

السلام ذکر حکیم هستند و در بعضی از زیارت های علی علیه السلام آمده است: ایها الذکر الحکیم: ای ذکر حکیم.

مؤلف به نقل از استاد علامه (مجلسی) گوید: ائمه علیهم السلام با ذکر خوشحال می شدند، چرا که آنها به مردم متذکر می شدند که صلاح شان در علوم توحید و معاد و دیگر معارف و احکامی است که بزرگترین آنها ولایت و شناخت ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. و مشخص است که مقصود همین است. اما شاید به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت نیز مربوط باشد. پس اندیشه کن و یادآور آن، توحید و نبوّت و ولایتی است که در روز «پیمان ألست» از مردم گرفته شد.

به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی»(۱) [و هر کس از یاد من دل بگرداند] گفت: منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. در تفسیر قمی امام صادق علیه السلام در باره آیه...«الَّذِینَ کَانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطَاء عَن ذِکْرِی»(۲) [کسانی که چشمان (بصیرت)شان از یاد من در پرده بود] می فرماید که: منظور از ذکر، ولایت علی علیه السلام می باشد.

امام کاظم علیه السلام در کنزالفوائد در باره آیه «لقد أنزلنا إلیکم کتاباً فیه ذکرکم أفلا تعقلون»(۳) [در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی اندیشید] می فرماید: اطاعت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن امام علی علیه السلام است. و امام کاظم علیه السلام در مناقب می فرماید: ولایت علی علیه السلام یادآوری برای پرهیزگاران، یعنی جهانیان است.

ابوبصیر در باره آیه «وَمَا هِیَ إِلَّا ذِکْرَی لِلْبَشَرِ»(۴) [و این (آیات) جز تذکاری برای بشر نیست] روایت کرد که: آری، منظور ولایت علی علیه السلام است و همه

۱- [۱] - طه/۱۲۴ .

۲- [۲] - کهف/۱۰۱.

۳- [۳] - انبیاء/۱۰.

۴- [۴] - مدثر/۳۱.

به آن امر شده اند. در واقع، مرجع همه تفسیرات ذکر، چه به طور صریح و چه به طور ضمنی، به ولایت برمی گردد و حق همین تفسیر آخر، که امام علیه السلام در باره آیه «اذْكُرُواْ اللّهَ»(۱) [خدا را به یاد آورید] می فرماید: خدا را به نعمت هایش و احسانش در حق خودتان یاد کنید، بدان گونه که با ایمان به محمد صلی الله علیه و آله، سرور جهانیان و اعتقاد به جانشینی علی علیه السلام، زینت اسلام و باور به امامت فرزندانش، ائمه اطهار علیهم السلام مناسب باشد.

به نقل از امام صادق علیه السلام در کافی در باره آیه «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ»(۲) [و چون خدا به تنهایی یاد شود] آمده است که می فرماید: از کسی اطاعت کنید که اطاعت از او امر شده است.

در باره آیه «إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ»(۳) [چون خدا به تنهایی خوانده می شد کفر می ورزیدید] می فرماید: منظور، ولایت کسی است که خداوند به ولایت او امر کرده است. به همین خاطر گفته شده که ائمه علیهم السلام، صاحبان ذکر هستند.

همچنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: ما صاحبان ذکر و صاحبان علم هستیم. همچنین در مورد آنها گفته شده که آنان کسانی هستند که از ذکر تبعیت می کنند. و همان طور که امام صادق علیه السلام در باره «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ»(۴) [بیم دادن تو تنها کسی را (سودمند) است که کتاب حق را پیروی کند] می فرماید: همه تفاسیر، ذکر را علی علیه السلام می دانند. پس آگاه باش.

ذکر بسیار به تسبیح فاطمه علیها السلام تفسیر شده است. همچنان که به نقل از امام صادق علیه السلام در معانی الاخبار در باره آیه «وَاذْكُرُواْ اللّهَ كَثِيرًا»(۵) [و خدا را بسیار یاد کنید] آمده است: از امام سؤال شد که معنی ذکر بسیار چیست؟ امام علیه السلام فرمود: هر کس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بگوید خداوند را

۱- [۱] - احزاب/۴۱.

۲- [۲] - زمر/۴۵.

۳- [۳] - غافر/۱۲.

۴- [۴] - یس/۱۱.

۵- [۵] - جمعه/۱۰.

بسیار یاد کرده است.

از آن چه گفتیم معلوم می شود که تـذکیر و امثـال آن ممکن است به تنبیه و تـدبّر در حق هم تفسیر شود که همـان ولاـیت و اطاعت از اهـل بیت علیهم السـلام می باشـد و توسـل نجسـتن به کسـی غیر از آنهـا. همچنان که مؤلف به آن اشاره کرد و در روایاتی تفسیر تذکره و ذکره نیز این چنین است. پس آگاه باش.

امّا ذاکر و آن چه به معنی آن می باشد، گفته شده که منظور علی علیه السـلام است. و ناگفته نماند که ائمه علیهم السلام بلکه شیعیان خالص آنها نیز مد نظر است. امام علی علیه السـلام در ضـمن حدیثی در معانی الأخبار، می فرماید: من در قرآن با اسـم های مختلفی آمـده ام. پس حـذر کنیـد که به خود نسبت دهیـد و گمراه شوید. پس امام اسم هایی را گفتند، از آن جمله: أنا الذاکر: من همان ذکر هستم که خداوند می فرماید: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ»(۱) [همانان که خدا را یاد می کنند].

مؤلف گوید: کلام های قبلی ما این سخن را تأیید می کند، مانند تفسیر اولی الذکر، من اتبع الذکر و... سخن امام علیه السلام که می فرمایـد: إنی مخصوص (این امر فقـط مخصوص من است)، منافـاتی بـا این که ائمه علیهم السـلام و شـیعه نیز شامل این اختصاص شوند، ندارد.

الـذل: و ذله و أذله. معنـای اصـلی کلمه ذله و ذل بـا ضـمه، خواری مقابـل عزّت است و در اصل، این کلمه به معنای قـدرت و توانایی و چیرگی است و از نام های خداوند تعالی، عزیز می باشد، به معنای شکست ناپذیر.

همچنین از اسـماء خداوند عزّ و جل، معزّ و مذل است. یعنی به هر کسـی که بخواهد، عزّت می دهد و به هر کس که بخواهد، خواری می بخشد. ذل با کسـره که گاهی ضـمه می گیرد، به معنای آسان و مطیع، مقابل سـختی است. همچنان که ذل با ضمه نیز مقابـل عزت است. از این رو به انسـان مطیع و فرمـانبردار، ذلیل گفته می شود و به مطیع و فرمانبردار غیرانسان، ذلول. و این صفت پسندیده ای است که به آن اشاره خواهد شد. مقابل آن عزت به معنای تکبّر سرکش و تسلیم ناپذیر است.

۱- [۱] - آل عمران/۱۹۱.

همچنان که در آیه «أَخَذَتْهُ الْعِزَّهُ بِالإِثْمِ»(۱) [نخوت وی را به گناه کشاند] آمده است.

اگر این را دریافتی، بدان که آیات و روایات، از جمله آیه «وَلِلَّهِ الْعِزَّهُ و لِرَسُولِهِ وَلِلْمؤمنین»(۲) [ولی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است]، در سوره منافقین به طور صریح اشاره دارند که عزّت از آن خدا و رسول اوست و ایناننـد که عزیز و پیروز و تسخیر ناپذیرنـد. همچنین عزّت از آن ائمـه اطهار علیهم السلام و همه شیعیان مؤمن ایشان است و دشمنان مخالف ایشان اهل ذلّت و خواری هستند. سپس اینان، همان اذلون نزد خدا در دنیا و آخرت هستند و آنچنان که واضح و آشکار است، عزّت ظاهری آنها در چند روز فانی دنیا، سودی به حال شان ندارد.

کفعمی در باره آیه «تُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُـذِلُّ مَن تَشَاء»(۳) [هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی]، می فرمایـد: هر کس را که بخواهی با ایمان و طاعت، عزت می بخشی و هر کس که بخواهی با کفر و معصیت، خوار می کنی. مؤمن را با بزرگ داشتن و ستایش و وارد بهشت کردن، عزّت می بخشی و کافر را با جزیه و اسارت و وارد جهنم کردن، خوار می کنی. سپس فرمود: این که خدا، اولیاء را فقیر می کند و مصیبت به آنها می رساند، به خاطر خوار کردنشان نیست، بلکه می خواهد آنها را در آخرت گرامی دارد. روایاتی از جمله آن چه در سوره ملك می آید و در سوره مجادله در باره آیه «أُوْلَئِكَ فِي الأَذَلِّينَ»(۴) [آنان در (زمره) زبونان خواهند بود] و در سوره منافقین، همه این کلام را تأیید می کند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر قمی در باره آیه «وَالَّذِينَ كَسَبُواْ السَّيِّئَاتِ»(۵) [و کسانی که مرتکب بدی ها شده اند] تا «وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ»(۶) [و خواری آنان را فرو

ص:۴۳۸

۱- [۱] - بقره/۲۰۶ .

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - آل عمران/۲۶.

۴- [۴] - مجادله/۲۰.

۵- [۵] - یونس/۲۷.

۶- [۶] - قلم/۴۳ .

می گیرد]، می فرماید: اینان اهل بدعت و شبهه و شهوات هستند که خداوند چهره آنان را سیاه می کند و لباس ذلت و خواری بر تن آنان می پوشاند.(۱)

در زیـارت جـامعه: چه بسیار، خداونـد ما را از خواری خارج کرد. این گفته، مطلب را به صـراحت بیان می کنـد. آن چه امام رضا علیه السـلام در کافی می فرمایـد که امامت، عزت مؤمنان است، این کلام را تأییـد می کنـد. ایشان همچنین می فرماید: و امام دلیل عزت مسلمانان است.

امام علی علیه السلام در حدیثی در کافی، در باره ویژگی اسلام می فرماید: خداوند اسلام را برای دوستدار آن، عزت قرار داد و پـایه های آن را در برابر کسـی که با آن بجنگـد، محکم کرد. و به تفسـیر اسـلام اشاره خواهـد شـد. این غیر از آن خشوعی است که به آن امر شده است و شایسته است مؤمن، متصف به آن باشد.

همچنین در سوره إسراء که خداوند می فرماید: «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ»(۲) [و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر] چرا که مقصود از ذل، تواضع است که مقابل تکبر از صـفات دشـمنان می باشد، همچنان که قبلاً نیز آن را شرح دادیم و در جناح اشاره شد و در کبر نیز اشاره خواهد شد. پس اندیشه کن.

الـذلول: ذلول و آن چه که این معنی را می رسانـد، مقابل سـخت است، به معنی فرمانبردار و مطیع در برابر آن چه که بدان امر شده است، همچنان که قبلاً گذشت. در مورد انسان، کنایه از خوش اخلاقی است و بر این اساس، شاید بتوان آن را تا آنجا که مناسب معنی باشد به فرمانبرداری در برابر امر خدا تفسیر نمود. از قبیل امر به ولایت، همراه با اطاعت از او و... پس آگاه باش.

الذمه: ذمه به معنای عهد و پیمان است و تفسیر آن همان چیزی است که در عهد ذکر خواهد شد

المـذموم: مشـخص است که سـرزنش واقعی از آن کسـی است که به ولاـیت تمسّـِک بجویـد و هر کس در امر ولاـیت سـهل انگاری کند، مذموم است.

ص:۴۳۹

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱،ص ۳۱۲.

۲- [۲] - اسراء/۲۴ .

الأذقـان: جمع ذقن است و در دو سوره إسـراء و يس آمـده است. در تفسـير قمی، كنـايه از وجه و به معنـای آن است و ترجمه وجه در خود وجه اشـاره خواهـد شـد. در اذن اشـاره شـد كه خداونـد تعـالی، ايمان را بر همه اعضای بـدن انسان واجب كرد. اعضاء و جوارحِ مورد مدح و سـتايش آن اعضايی است كه ولايت را پذيرفت و كارهايی را انجام داده كه خداوند دسـتور آن را داده است. پس فهم كن.

الـذاريات: اين كلمه در خود سوره ذاريـات آمـده است و مقصود بـاد است و تفسـير آن همـان چيزی است كه در تفسـير رياح گفته خواهد شد. و خدا می داند.

ص:۴۴۰

باب راء

الرب: و ربی و ربانی. امّا ربی با کسره راء، مفرد الربیین است و زبان شناسان از همه بیشتر آگاهند. برخی از مفسران در باره آیه «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ»(۱) [و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه کارزار کردند] در سوره آل عمران می فرمایند: منظور، گروه ها و جماعت هایی است و عرف می گوید: این کلمه منسوب الرّبه است و منظور، همان جماعت است یا این که این جماعت، منسوب به الرّب هستند، مانند الربّانی. به همین خاطر است که برخی از مفسران در تفسیر آیه فرموده اند: ربانیون، دانشمندان و خداپرستان هستند.

امام علی علیه السلام در ضمن حدیثی در بصائر فرمودند: من جدا کننده این امت و ذوالقرنین آن هستم.

به شأن و نزول آیه، در باره علی علیه السلام به هنگام تفسیر آن اشاره می شود. امّا گفته شده که ربانی لفظی سریانی است امّا بیشتر اتفاق نظر بر این است که این کلمه عربی و منسوب به الرب است.

به همین خاطر گفته شده الربانی، عابد خداشناس است و گفته شده او مرد علم و عمل است و آمده است: به این خاطر به علماء و فقهاء، ربانیون گفته شده، چرا که آنان علم را یاد می دهند و چرا که آنان به تدبیر مردم و تعلیم شان می پردازند. کلمه ربانیون در دو سوره آل عمران و مائده آمده است.

در ترجمه اخبار آمده است که منظور از ربانیون، ائمه اطهار علیهم السلام است، کسانی که مردم را با علم شان تربیت می کنند. در نذیر سخن پیامبر به علی

۱- [۱] - آل عمران/۱۴۶ .

علیه السلام: «أنت ربانی هذه الامه» آورده می شود. در برخی از زیارات قائم علیه السلام آمده است که: ای ربانی آیات خدا. امّا در مورد معنای رب، ۴ قول است و به هر ۴ معنی به کار می رود.

۱. به معنی صاحب، مانند رب الدار به معنی صاحب خانه. هروی در کتاب خود می فرماید: عرب ها، پادشاهان را با توجه به این معنی، ارباب می نامیدند. ولی به نظر می آید که طبق قول دوم، صحیح باشد.

۲. گفته شده به معنای آقا. همچنان که در آیه «فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا»(۱) [اما یکی از شما به آقای خود باده می نوشاند] آمده است که ربه، به معنای آقای او و پادشاه اوست. بنابراین سید به معنی امیر و پادشاه می باشد و فرد بزرگی که از او فرمانبرداری می شود، به همین جهت است که به بزرگ قوم، آقای قوم گفته می شود. و همچنین، سید به معنی واجب الاطاعه نیز به کار می رود. و دومی را به وجود فردی مورد اطاعت و با ویژگی های صاحب امر و رأی و تدبیر، ارجاع می دهند. برخی از این معانی (رأی، تدبیر و..) معانی دیگر را در بر می گیرد.

۳. به معنی مدبر و مدیر. به علمای ربانیون نیز مدبر گفته می شود، همچنین به رب البیت (صاحب خانه)، مدبر البیت می گویند.

۴. به معنای مربی و تربیت کننده. کسی که به اصلاح و سر و سامان دادن امور برمی خیزد. و مشتق از تربیت می باشد و سخن خداوند باری تعالی در سوره نساء «وَرَبَائِبُكُمُ»(۲) [دختران همسرانتان] از همین کلمه می باشد.

کلمه الربّ، معرف به أل به طور کلی، فقط برای الله به کار می رود. گروهی از زبان شناسان و دیگران نیز به صراحت آن را بیان کرده اند. در سوره حمد به معنای ظاهری و باطنی رب العالمین، اشاره می شود.

ص:۴۴۲

۱- [۱] - یوسف/۴۱.

۲- [۲] - نساء/۲۳.

امّا کلمه ربّ اگر اضافه شود، چه در لفظ و چه در معنی، در مورد کلماتی غیر از الله نیز به کار می رود. از آن جمله آیه «ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ»(۱) [نزد پروردگار خویش برگرد].

در النهایه، کلمه الرب اگر مضاف نشود (با ال به کار رود)، فقط برای الله به کار می رود و برای غیرالله باید اضافه شود. به طور کلی فقط در شعر آمده است و زیاد نیست. جزئیات مطلب، در باب هفتم فصل اول از گفتار سوم آمده است. به آنجا مراجعه شود.

در أسر اشاره شد که ارباب به خلفای جور و مخالفان و غصب کنندگان حق علی علیه السلام و حق ائمه اطهار علیهم السلام، تفسیر شده است.

و روایت طارق بن شهاب به نقل از امام علی علیه السلام که در ضمن حدیثی از مخالفان خود عیب جویی می کند، این کلام را تأیید می کند. آن امام علیه السلام فرمودند: گوساله را به عنوان رب خود انتخاب کنید و شیاطین را به عنوان یاوران خویش. آن چه را که گفتیم به خاطر بسپار چرا که به مناسبت های مختلف به کار می آید.

الرحب: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و از آن کلمه مرحباً می باشد که به معنای وسعت و فراخی است. به همین خاطر است که در معنی مرحبا گفته شده: لقیت رحباً: به جای فراخ آمدی. فراء می فرماید: معنای آن رحب الله مرحباً... خدا به تو وسعت و فراخی دهد، می باشد و مرحب را جای وسیع و جادار و گشاد قرار می دهد.

در یسر، حتی در سعه و ضیق و عسر نیز، آن چه که در تفسیر این کلمه مفید باشد، آورده می شود. پس اندیشه کن.

الرطب: مقابل خشک است و در سوره انعام «وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ یَابِسٍ»(۲) [و هیچ تر و خشکی نیست] آمده است. برای این دو معنی ذکر می شود و امام صادق علیه السلام می فرماید: که این دو کلمه بیانگر زنده و مرده هستند، پس اندیشه کن

۱- [۱] - یوسف/۵۰.

۲- [۲] - انعام/۵۹.

الرطب: در سوره مریم می باشد و شاید بتوان آن را به همان چیزی که فاکهه تفسیر می شود، تفسیر کرد. همچنان که در ترجمه این سوره به آن اشاره خواهد شد. و خدا می داند.

الرعب: شدت ترس و جزع است و مقصود ترس و وحشتی است که خداوند در قلب دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله می اندازد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مجمع البیان می فرماید: به وسیله ترس، به اندازه یک ماه پیروز شدم. شاید بتوان آن را به قیام قائم علیه السلام، همان طور که در برخی از روایات آمده است، تفسیر کرد. از آن جهت که خداوند در قلب دشمنان امام زمان علیه السلام ترس و وحشت به اندازه یک ماه می اندازد و در بعضی از روایات ۶ ماه. واضح است که دشمنان ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان، بسیاری از اوقات اگر یکی از ائمه اطهار علیهم السلام یا یکی از اصحاب را می دیدند، وحشت زده می شدند، هر چند که در اوج پیروزی و غلبه می بودند. و به طور صریح از برخی از اموی ها و عباسی ها و غیره نقل شده است. پس اندیشه کن.

الرغبه: و آن چه که این معنا را می رساند مانند راغب و... معنای رغبه میل شدید به چیزی یا روی گردانی از چیزی است. هیچ تردیدی نیست که تمام میل و رغبت مؤمن به دستور خدا در مورد ولایت و متعلّقات آن می باشد و روی گردانی کامل او از چیزی است که خداوند آن را نفی کرده است، مثل پیروی از طاغوتیان و هر چیز که باعث ترک ولایت می شود و میل و رغبت کامل مخالفان درست مخالف آن چیزی که بیان شده. پس اندیشه کن.

الرقبه: و رقاب در اصل به معنای گردن است و از طریق مجاز جزء از کل، به انسان اطلاق می شود. اگر گفته شد أعتق رقبه: گردنی را آزاد کن، گویی که گفته باشد برده ای یا کنیزکی را آزاد کن.

و در فکّ گفته خواهد شد و در تحریر هم به تفسیر فکّ الرقبه (آزادی کردن) اشاره شد. به نظر می آید که دیگر موارد رقبه و رقاب نیز می تواند به همین معنی

تفسیر شود. پس آگاه باش.

الرقیب: و آن چه این معنی را می رسانـدماننـد ارتقبوا. به معنـای نگهبـان و محافـظ و انتظـار کشـنده و... است.امـام رضـا علیه السلام در قرب الإسناد در باره آیه «وَارْتَقِبُواْ إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ»(۱) [و انتظار برید که من (هم) با شما منتظرم]، می فرماید: آری، انتظار بکشید. من هم همانند شما از منتظران می باشم، منتظر فرج. همچنان که از روایتی که در سوره هود گفته خواهد شد نیز مشخص و مُبَرهن است و آن چه در تربص و انتظار بیان خواهـد شد نیز آن را تأیید می کند. امیرالمؤمنین علی علیه السـلام در تفسیر فرات در برخی از خطبه هایش می فرماید: ما، نگهبانان خلق خدا هستیم.

در تفسـیر قمی ،ابوالجـارود در بـاره آیه «إِنَّ اللّهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیبًا»(۲) [که خـدا همواره بر شـما نگهبـان است] روایت کرد که رقیب، همان نگهبان است. و در علم گفته می شود که علی علیه السـلام از خدا می ترسید و مراقب او بود، یعنی دقت می کرد مخالف امر او عمل نکند. آن چه گفتیم شاید بتوان در تفسیر دیگر موارد این کلمه نیز، استفاده کرد.

الرکب: و رکـاب و رکوب و آن چه در این حوزه معنـایی قرار می گیرد، ماننـد رکبوا. در فرهنـگ لغت رکبه رکوباً و مرکباً: سوار چارپا شـد. و ارتکب الـذنب: مرتکب گناه شـد، رُکب: شترسواران، اسم جمع یا جمع ۱۰نفر به بالا می باشـد. و مفرد آن، رکاب و راکبه است.

رکبّه ترکیبا: بر روی هم سوار و ترکیب کرد و در النهایه، الرکب در اصل به شترسوار گفته می شـد. اما معنای آن وسـیع شد و به سوارکـار هر نوع چهارپا اطلاق شـد. هروی می فرمایـد: الرکب با فتحه راء، شترسوار و با ضـمه، گفته شـده که جمع رکاب است، به معنـای شترهـای سواری، و به قولی جمع رکوب (بـا فتحه راء) به معنـای هر نوع سواری است، و جمع رکـاب، رکائب می باشد. آن چه هم معنای

ص:۴۴۵

۱- [۱] - هود/۹۳.

۲- [۲] - نساء/۱.

رکوب می باشد نیز در همان معنای مشهور به کار می رود. اما می توان با برداشت منفی از آن به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر کرد.

همچنین می توان در بعضی از مکان ها به همان چیزی که در فصل سوم از گفتار اول اشاره شد، نیز تفسیر کرد. آنجا که طبرسی در احتجاج به نقل از علی علیه السلام در باره آیه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»(۱) [که قطعا از حالی به حالی برخواهید نشست]، می فرماید: باید راه کسانی که قبل از شما بودند را بپیمایند.

و اندیشه کن و غافل مشو، که رکبان و بلکه رکب و رکاب نیز می توان به یاران قوی، چه در مقام مدح و چه در مقام ذم تفسیر کرد. آن چنان که در خیل گذشت و بنابر استعمال آن در مورد رکاب شتر ــ همان طور که قبلاً گفتیم ــ می توان از آن برداشت مثبت یا منفی داشت.

شاید بتوان تفسیر را به همان چیزی که در ابل و دواب گفته شد، ارجاع داد و در ذیل کلمه أنعام نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن.

الرهبه: و آن چه به این معنی می باشد مانند یرهبون و مانند آن. اصل معنای رهبه ترس است و تفسیر آن، همان تفسیری است که از خوف و خشیه و.. می شود.

الرهبان: در مورد رهبان و رهبانیّت در سوره حدید خواهد آمد که معنی رهبانیه، مبالغه در عبادت و از ترس خدا، قطع رابطه با مردم است. هر کس به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و او را باور کند و از او پیروی نماید، مخصوصاً در زمینه ولایت و پیروی از ائمه اطهار علیهم السلام، و عابد و زاهد باشد، همان کسی است که رهبانیت را آن طور که شایسته آن بُوَد، حفظ کرده است. پس رهبان به کسی تفسیر می شود که در این امت و غیر این امت باشد. اما مصداق آن به ظاهر، گروهی از مسیحیان است که زهد پیشه می کنند و از مردم دست می کشند.

عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه...«ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا»(۲) (۳) [زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند]، روایت کرد که

۱- [۱] – انشقاق/۱۹.

۲- [۲] – مائده/۸۲.

۳- [۳] – تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۴.

اینان در فاصله زمانی بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله بودند و انتظار آن حضرت صلی الله علیه و آله را می کشیدند.

مؤلف گوید: بر این اساس، می توان رهبان را تا آنجا که مناسب معنی است به عابدان و زاهدان منتظر حضرت قائم علیه السلام تفسیر کرد. و آن چه در تفسیر أحبار گفته شد، این کلام را تأیید می کند. از تفسیر آیاتی که در مذمت بعضی از رهبان آمده است غافل مشو.

مقصود از آنان، همان طور که در اخبار اشاره کردیم، مخالفان زاهد، مانند شیوخ متصوفه است. تا جایی که از زهدشان وسیله ای برای به دست آوردن دل مردم و گرفتن اموال آنها استفاده می کردند و مانع پیروی از ائمه علیهم السلام می شدند. و آن چه در سوره برائت در باره آیه «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً من دون الله...»(۱) [اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند] گفته خواهد شد، این را تأیید می کند. گفته شده که اینان از آنان اطاعت کردند و به قول آنان اعتماد، تا جایی که حلال را حرام و حرام را حلال کردند، بدون این که از سوی خداوند چنین حکمی صادر شده باشند. و چه بسا این آیه، شامل اعتقاد بعضی از جاهلان مخالف بااین شیوخ نیز باشد، افرادی که خود را با خدا متحد و هم شأن می بینند و این عین شرک است.

الریب: و مریب و مرتاب و آن چه بدین معنی است مانند الذین ارتابوا. در کتاب نهایه و دیگر کتاب ها آمده است: ریب، شک است و به قولی شک همراه با تهمت. در فرهنگ لغت، ریب همانند ریبه (با کسره راء)، به معنای گمان و تهمت است و أمْرٌ ریّاب: کار ترسناک و ارتاب شک و ارتباب به: به او تهمت زد. خلاصه این که ریبه و ریب، همان طور که مشخص است، در اصل به معنای بی قراری و اضطراب می باشد. سپس به معنای شک مقابل یقین استعمال شد. همان طور که در فرهنگ لغت نیز آمده است.

۱- [۱] - توبه/۳۱ .

همچنین به معنای سوء ظن و تهمت نیز زیاد به کار می رفت. آن چنان که واضح و مشخص است، مرجع همه این معانی به نگرانی و اضطراب برمی گردد. در آخر باب پنجم از این فصل از گفتار اول گفته شد که هر کس ادعا کند علم قرآن را می شناسد و از احکامش اطلاع دارد، بدون این که از اهل بیت علیهم السلام یا فقهاء شنیده باشد، پس او دروغگویی مشکوک است که به خدا و رسولش دروغ می بندد.

در باب هفتم اولین فصل از گفتار سوم گفته شد که هر کس در شناخت دقیق امام کوتاهی کند، پس او شکاک است و از این رو به نظر می رسد که ریب را بتوان به جهل در حق إمام و شک در امامت و شناختش و نگرفتن علوم از او تفسیر کرد.

آن چه در خوف گفته شد و آن چه در شک گفته می شود، این را تایید می کند. آن چه در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمومنونَ»(۱)[و آنان که کتاب به ایشان داده شده و (نیز) مؤمنان به شکّ نیفتند]، آمده است، نیز دلیلی بر تأیید این کلام است که ایشان فرمودند: منظور، ولایت علی علیه السلام است. از سیاق حدیث مشخص می شود که سخن امام علیه السلام از ولایت علی علیه السلام، به یرتاب مرتبط است. و به همین خاطر آیه «مُعْتَدٍ مُرِيبٍ»(۲) [(هر) متجاوز شکاکی] به دومی تفسیر شده است. همچنان که در معتدی و منّاع نیز به آن اشاره می شود. واضح است که او در مورد امام علیه السلام شک داشته است و مردم را نیز به شک می انداخته است. پس آگاه باش.

بدان که مریه و آن چه از آن مشتق می شود، مانند ریب و مریب، به خاطر وجود آن معنی، همه به یک شکل تفسیر می شوند. آن چنان که واضح است و در ترجمه شان نیز ذکر خواهیم کرد. و در نظر داشته باش و بدان که در بعضی از مکآنها، فقط به مطلق شک استعمال می شوند.

الرفث: در دو جا آمده و به معنای آمیزش زن و مرد و دشنام است. در شهر گفته خواهد شد که احتمالاً یکی از این دو کنایه از دیگری است و آن چه در

۱- [۱] - مدثر/۳۱.

۲- [۲] - ق/۲۵ .

فحشاء ذکر خواهد شد، آن را تأیید می کند. و شاید بتوان دیگری را به همان تفسیری که از نکاح...می شود، تفسیر کرد. و خدا بهتر می داند.

الرج: در سوره واقعه در آیه «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا»(۱) [چون زمین با تکان (سختی) لرزانده شود]،، آمده است. معنی رجّ، به شدت تکان خوردن است و شاید بتوان آن را به همان تفسیری که از رجفه و زلزله می شود، تفسیر نمود. پس اندیشه کن.

الربح: ربح و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند «ربحت تجارتهم» که در سوره بقره آمده است و معنای آن در تجاره بیان شد.

الرماح: جمع رمح است و شاید بتوان آن را به چیزی که در اسلحه گفته می شود، تفسیر کرد و در حدید گفته شد. سپس اندیشه کن

الروح: در فرهنگ لغت روح با ضمه: آن چه زندگی انسان به آن وابسته است و مؤنث می باشد و به معنای قرآن. وحی جبرئیل، عیسی و فرشته ای که چهره اش مثل چهره انسان است و جسمش، همچون ملائکه است، دمیده شده، حکم پیامبری، حکم و امر خداوندی نیز می باشد. و در نفس، به شرح معنای اول روح اشاره شد. پس اندیشه کن. آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام، روح خداوند و کلمه او هستند و امام علیه السلام، روح قدسی است و در بعضی از زیارات آمده: شما ارواح مطهر هستید.

در بعضی دیگر آمده است که خداوند سبحان، از روح خودش در شما دمیده است. و نیز آمده است که شما را با روح خودش تأیید کرد. شاید مقصود از این دو کلام آخر، روح القدس باشد که در پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است یا با آنهاست. مخصوصاً این که در تفسیر قمی در باره «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ»(۲)[روح را به فرمانش به هر که بخواهد القا می کند] آمده است که روح القدس، مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار

۱- [۱] - واقعه/۴.

۲- ۲. غافر/ ۱۵.

علیهم السلام است و این روح، ستونی از نور است، بین ما و بین خداوند عزّ و جل[(۱)] و به هنگام تفسیر آیه «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»[(۲)] [در آن (شب) فرشتگان با روح فرود آیند]، در لیل، روایتی نیز ذکر خواهد شد. به نقل از امام صادق علیه السلام در باره «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»[(۳)] [بگو روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است] آمده است: که این خلقت را کسی از پیشینیان غیر از محمد صلی الله علیه و آله نداشت. و محمد صلی الله علیه و آله به همراه ائمه علیهم السلام راه درست را به آنان نشان می دهند.

روایات، در باره روح القدس بسیار است و از روایات کافی و دیگر روایات به قطر می آید که آنها دو نوع هستند. یکی از آنها روحی از ارواح پنجگانه است که خداوند در معصومین قرار داده است. و دیگری خلقتی بزرگ تر از ملائکه که خداوند عزّ و جل، با پیامبر صلی الله علیه و آله و مخصوصاً با ائمه اطهار علیهم السلام قرار داده است. و شاید سخن امام علیه السلام: و از روحش در شما دمید، اشاره ای به نوع اول باشد و با روح خودش تأیید کرد، اشاره ای به نوع دوم باشد. خلاصه این که روح در آیات و روایات، بیشتر به معنی روح القدس به کار رفته است و همچنان که به بعضی از آن معانی که از فرهنگ لغت ذکر کردیم، نیز به کار رفته است. شاید بتوان در معنی از مکان ها ـ اگر مناسب معنی باشد ـ به ارواح ائمه اطهار علیهم السلام تفسیر کرد. در روایت ثمالی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: خداوند عزّ و جل در یگانگی خویش بی همتاست. یک کلمه گفت و آن کلمه نوری بود که از آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و عترتش را آفرید. و یک کلمه دیگر گفت که روحی در آن نور و در بدن های ما شد. پس ما روح خدا و کلمه او هستیم و به واسطه ما او بر خلق پنهان شد. طارق بن شهاب از علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در حدیثی فرمود: امام، بشر

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- [۲] - قدر/۴ .

۳- [۳] - اسراء/۸۵.

آسمانی و روح قدسی و امری الهی است. پس آگاه باش.

و بدان که مؤمنان هم روحی دارند که روح ایمان خوانده می شود و در روایاتی که در شمارش ارواح آمده است، به صراحت به این روح نیز اشاره شده است. در بعضی از آیات نیز روح به آن تفسیر می شود. در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام در باره «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(۱) (۲) [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است]، آمده است که خداوند عزّ و جل، مؤمن را با روح خودش تأیید کرد که هر زمان مؤمن نیکی کند، این روح در نزد او حاضر می شود و از خوشحالی می لرزد و هر زمان او بدی کند، این روح نیز از او دور می شود و پنهان می گردد و در زمین آرام می گیرد. از امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: اگر فردی در مورد من شک کند، روح ایمان از او جدا می گردد.

آن امام علیه السلام فرمود: این آیه «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است] این روح همان است که از او جدا می شود. از بعضی از روایات به نظر می آید که او از نوع فرشته است، همان طور که در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام نیز آمده است که مؤمنی نیست، مگر این که برای قلبش ۲ گوش در درون است. یک گوش که در آن شیطان وسوسه کننده می دمد و یک گوش دیگر که فرشته در آن می دمد و خداوند مؤمن را با آن فرشته تأیید می کند. همان طور که در این آیه«وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» آمده است و بقیه روایات، در باره جدایی ارواح مؤمنان زیاد است. در کافی و غیر کافی آمده است که انشاء الله بعضی از آنها را به طور مفصل در سوره حجر بیان می کنیم.

الریح: و روح با فتح در فرهنگ لغت. واضح و مشخص است که ریح به معنای غلبه و نیرو و برتری و رحمت و بخشایش و چیز خوب و خوش آیند، است و امّا روح به معنای نسیم و رحمت و بخشایش و آسایش آمده است. به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: رحمت، سپاه خداوند بزرگ است. در جنود گفتیم

۱- [۱] - مجادله/۲۲ .

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، باب ۱۱۰.

که ائمه اطهار علیهم السلام سربازان خدا هستند. و از نصرت و رحمت و طیب نیز به آنها تفسیر خواهد شد. ریح به مقتضای سخن، می تواند معنای مثبت و نافع در مورد دوستان و معنای منفی در مورد دشمنان داشته باشد، همان طور که کلمه قائم نیز این چنین است. امام صادق علیه السلام فرموده است: همان طور که باد برای قومی، عذاب است و برای بقیه، رحمت و بخشایش.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز این چنین هستند. در اتباع گفتیم که رحمت و آسایش از طرف خدا، از آن کسی است که علی علیه السلام را دوست بدارد و از او و از ائمه اطهار علیهم السلام تبعیت کند. آن چه در اسود گفته خواهد شد، آن را تایید می کند. پس آگاه باش و غافل مشو که می توان روح را به برخی از علوم و سودهای حاصل از برکات ولایت اهل بیت علیهم السلام، چه زود و چه دیر تفسیر کرد. همان طور که در موردِ چهارم باب سوم از فصل اول گفتار اول ذکر شد. و خدا می داند.

الریحان: ریحان یا هر گیاه خوشبو، فرزند و رزق و روزی. در شرح نهج البلاغه به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمودند: قطعاً به شما نسبت بزدلی و ترس و بخل می دهند، در حالی که شما از ریحان های خدا هستید.(۱) شاید مقصود این باشد که آنها جزو برگزیدگان هستند، همان کسانی که خداوند خیر و برکت شان را به مردم روزی کرده است. و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از «هما» حسنین، آن دو ریحان است. پس دریاب و از تفسیری که چند لحظه پیش همین جا در روح اشاره کردیم، نیز غافل مشو.

الراسخون: رسوخ: استواری و نفوذ در اعماق. در آل عمران در آیه «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»(۲) [ریشه داران در دانش]،آمده است و آنجا اشاره می شود که منظور، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و شاید بتوان بعضی از

۱- [۱] - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۴۵، چاپ اعلمی..

۲- [۲] - آل عمران/۷.

یاران ایشان، مانند سلمان نیز در آن داخل کرد. در دو باب یک و چهار فصل اول از گفتار اول نیز بیان شد. همچنان که در باب پنج از همین فصل بدان پرداخته شد. و خدا می داند.

الرد: و راد و مرتد و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند الذین ارتدّوا و... در فرهنگ لغت، ردّه ردّاً و مردّاً: او را بازداشت، ردّ علیه: آن را نپذیرفت و خطا شمرد، الارتداد: برگشتن. در اعراف خواهد آمد که هر کس حق علی علیها السلام را نشناسد، پس آن کس از خدا و رسولش برگشته است. در معانی الاخبار به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که هر کس علی علیها السلام را در گفتار و رفتار نپذیرد، پس مرا نپذیرفته و هر کس مرا نپذیرد، پس خداوند را در عرشش نپذیرفته است.

در باب دوم فصل دوم از گفتار اول روایاتی آورده شد که به صراحت می گفتند، هر کس حق امام را انکار کند و نشناسد، پس او مرتد کافر است.

در کافی و غیرکافی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِم»(۱) [بی گمان کسانی که پس از آن که (راه) هدایت بر آنان روشن شد (به حقیقت) پشت کردند]، آمده است که: ایشان فلانی و فلانی و فلانی هستند. کسانی که از ایمان به ولایت علی علیه السلام روی برگرداندند.(۲) و حدیث ارتداد مردم به جز سه نفر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله صریح است. پس اندیشه کن. والله أعلم.

بدان که رد، به معنای صرف (روی کردن) نیز هست و مؤید این گفته، جمله ای است که در نهج البلاغه آمده است. «به سوی خدا و رسولش بازگردان، آن چه که تو را از گرفتاری ها، گرانبار می کند و کارها بر تو مشتبه می گردد. همان گونه که خداوند عزّ و جل می فرماید: اگر در چیزی دچار اختلاف شدید، آن را به سوی خدا و پیامبر بازگردانید.

۱- [۱] - محمد(ص)/۲۵.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۴۸۵ ،باب ۱۰۸، ح ۴۳.

بازگرداندن به سوی خدا، یعنی استناد به آیات محکم او و بازگرداندن به رسول صلی الله علیه و آله، یعنی استناد به سنت جامع، بدون هیچ گونه تشتتی.

بدان و غافل مشو از آن چه در باب هفت از فصل هفتم در باره آیه «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ»(۱) [سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود]، گفته شد.

احتمالاً ـ معنای ظاهری این آیه، بازگشت به دنیا در زمان رجعت است و مواردی که به ناچار، باید به ظاهر آیه اکتفا کرد، مشخص و واضح است. پس اندیشه کن.

الرشد: و رشاد و راشدون و از این قبیل مثل رشید و مرشد. اصل معنای رُشد و رَشد و رشاد: هدایت یافتن و راه مستقیم رفتن، و مقابل گمراهی است. از نام های خداوند، رشید است، به معنای کسی که مردم را به سمت مصلحت شان هدایت می کند و به قولی: هر عاملی به عملی در راه درست.

در روایات آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام همان هدایت گران هستند، همان طور که در زیارات به صراحت به آن اشاره شده است: شما ائمه علیهم السلام و خلفای هدایت گر هستید.

در یکی از زیارات آمده است: ای راه درست و مستقیم. در ذیل کلمه سبیل اشاره خواهد شد که آنها ــ ائمه اطهار علیهم السلام ــ راه راست هستند. بر این اساس، رشد و رشاد، ولایت آنها و پیروی از گفتار و رفتارشان و هر چه به این معناست، می باشد. همان طور که در تفسیر آیه «فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا»(۲) [پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافتید]، از سوره نساء: ایشان را می بینند که دل در محبت آل محمد علیهم السلام سپرده اند.

همچنین رشد به حق و هدایت به سمت او تفسیر شده است. همان طور که در مجمع البیان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»(۳) [باشد

۱- [۱] - کهف/۸۷.

۲- [۲] - نساء/۶.

۳- [۳] - بقره/۱۸۶.

که راه یابند]، آمده است که شاید آنها به حق برسند و به سوی او هدایت شوند.

در زیارت جامعه آمده است که: دستور شما هدایت است. بر این اساس، ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که به سمت خدا ارشاد و راهنمایی می کنند. و رشید، ایشان و پیروان آنها هستند. اگر رشید در مورد خدا به کار رود، از همین جا می توان در تفسیر آن استفاده کرد.

الرصد: و مرصاد و آن چه در حوزه معنایی این دو قرار می گیرد. هرگاه برای کسی کمین بگذاری، گفته می شود رصدت فلاناً. و هر گاه چیزی را آماده و مهیا کنی، گفته می شود أرصدت الشیء. مرصاد: کمینگاه. در ذیل کلمه ید، تفسیر دیگری از رصد گفته خواهد شد که چه بسا در جای دیگر نیز سودمند باشد. پس اندیشه کن و از کمینِ گمراهان، در برابر اهل حق، همان کسانی که پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند، غافل مشو. به همین دلیل خداوند تعالی جهنم را مرصاد می نامد. در مجمع البیان در باره آیه «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ»(۱) [زیرا پروردگار تو سخت در کمین است]، آمده است که: پلی در صراط است که از آن هر بنده ای که مظلمه ای بر ذمه اش باشد، نمی تواند عبور کند. در نهج البلاغه آمده است که اگر خداوند به ظالم مهلت دهد، هرگز از او نمی گذرد و در کمین اوست به هنگام عبورش از راه و از طریق گلوگیر شدن چیزی در مجرای آب دهانش. سپس فهم کن.

الرعد: واضح و مشخص است و در حدیث آمده است که رعد، صدای فرشته ای است که ابرها را به حرکت در می آورد و در برق به چیزی که ممکن است رعد نیز به آن تفسیر شود، اشاره کردیم.

الرغد: این کلمه به معنای مرّفه و خوب است و اگر کسی زندگانی او فراخ و مرفه گردد، به او گفته می شود: أرغد فلان. و این کلمه بر این اساس مقابل ضنک (تنگ) است و در ذیل کلمه معیشه به تفسیر آن نیز اشاره می کنیم. پس صبر داشته باش.

ص:۴۵۵

۱- [۱] - فجر/۱۴.

الرقود: و مرقد. رقود در سوره کهف آمده است و مرقد در سوره یس. و چه بسا بتوان آن را به خاطر هم معنی بودن با نوم، به همان چیزی که نوم به آن تفسیر می شود، تفسیر کرد.

اراده: و هر آن چه مفید این معناست؛ بدان که معنای اراد ه خلق، واضح است و به زودی بدان اشاره خواهد شد. از آن چه در ذیل کلمه حرث و حیات و برخی آیات که متضمن لفظ و معنای اراده می باشد آمده، چنین برمی آید که اخبار و روایات وارده در خصوص دنیاطلبان و اهل فساد و طالبان امور ناپسند و مذمومی که مخالفت با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مترتّب بر انجام آنهاست، به جاست این گونه افراد را به دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان ایشان تأویل و در مقابل، طالبان آخرت و نیکی و امثال آن را به ائمه علیهم السلام و پیروان ایشان تأویل کرد. این تأویل را می توان برای دو کلمه خیر یا شر نیز به کار برد. البته به شرط آن که این تأویل با سیاق کلام تناسب داشته باشد.

اما اراده خداوند؛ مؤلف در اینجا به ذکر معنای آن خواهد پرداخت. البته آن چه در باره اراده خداوند و تأویل آن گفته می شود، دقیقاً در ذیل کلمه مشیئت نیز خواهد آمد. گواه این مطلب، کلام امام علیه السلام می باشد که در برخی روایات آمده است: خداوند، قلب و جان ائمه علیهم السلام را مهبط اراده خویش قرار داده است، لذا هرچه خدا اراده کند، ائمه نیز آن را اراده خواهند کرد و این همان کلام خداوند در آیه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلاَّ أَن يَشَاء اللَّهُ»(۱)[وشما نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد] می باشد.

در اینجا مؤلف به پاره ای از معانی اراده و مشیئت اشاره می کند: بدان اراده بشری، عبارتست از تصورِ فعل و منفعت آن و تصدیق حصول آن و نتایج حاصل از آن با تأمل و تفکر تا جایی که این تردد و تفکر به عزم (تصمیم قطعی) منتهی شده، در نتیجه در وجود آدمی، اشتیاقی حاصل می شود که تمامی اعضاء و جوارح را به حرکت واداشته تا سرانجام آن فعل صورت پذیرد. مشیئت بشری نیز به همین

۱- [۱] - انسان/۳۰.

معنـاست. و چه بسـا به مطلق میل و اشتیاق قلبی (درونی)، مشـیئت گفته شود. اما اراده الهی در نزد متکلمین، عبارتست از علم به خیر و منفعت و آن چه اصـلح و شایسـته تر است. و اراده به اعتقاد ایشان (متکلمین) جزء صـفات قـدیم (مقابل حدوث) خداوند می باشد که مرجع و منشأ آن علم است. براساس آن چه از روایات و کلام برخی از محدثین برمی آید، اراده به معنای احداث و ایجاد نیز آمده است. مثلاً در روایت صفوان آمده است که: از ابوالحسن علیه السلام خواستم تا اراده الهی و بشری را برایـم بـاز گویـد. آن حضـرت فرمـود: اراده بشـری همـان ضـمیر (نیـت) آدمی و فعلی است که پس از آن (نیت) به وقـوع می پیوندند، اما اراده الهی همان احداث و انشاست، نه چیز دیگر... الخ.

گـاه اراده، به معنی امر و رضا، نقطه مقابل کراهت می آیـد. یریـد الصـلاح و الطاعه و یکره الفساد و المعصـیه، یعنی فرمان می دهد (به صـلاح و اطاعت) و نهی می کند (از فساد و معصیت) و یحب و یرضی، یعنی امر می کند و ثواب می دهد. و یبغض و یسـخط یعنی نهی می کند و مجازات می دهد. لذا اراده به معنای اول (امر کردن) به افعال خداوند تعلق داشته و در معنای دوم (رضـا)، مختص افعـال و اعمـال بنـدگان الهی است. گرچه در هر دو حـالت، جزء صـفات فعـل خـداست، مشیئت نیز به همین صورت است. امـام رضـا علیه السـلام می فرمایـد: مشیت و اراده، جزء صـفات افعال الهی است و هرکس بپنـدارد که خـداوند همواره اراده می کند، موحد نیست... الخ.

همچنین از برخی روایات، چنین برمی آیـد که اراده بر برخی مراتب مقـدراتی که طبق حکمت، عامل خلق و وجود این چیز به شمار می آینـد، اطلاق می شود. ماننـد مقدراتی که در لوح محفوظ ثبت و ضـبط می شود. بر این اساس، می توان بین اراده و مشیت تفاوت قائل شد. همان طور که در محاسن و دیگر کتاب ها به نقل از امام کاظم علیه السلام آمده است که حضرت می فرماینـد: هیـچ چیزی کسوت وجود نمی یابـد، مگر آن که خداونـد آن را اراده و مقـدر کرده، سـپس اراده خویش را به انجام رسانیـده باشـد. از آن حضـرت سؤال شـد: معنای شاء (خواست الهی) چیست؟ فرمود: ابتدا و آغاز فعل. سوال شد: و معنی اراد (اراده کرد) چیست؟ فرمود: دوام و

ثبوت بر آن فعل (روایت). شاید مراد از ابتداء و آغاز فعل، شروع نگارش آن فعل در لوح محفوظ باشد. گاه دو واژه اراده و مشیت بر هدایت کردن بندگان به اطاعت و خوار ساختن آنان در گناه و همچنین بر فراهم سازی مقدمات وجود و شرایط خلقت، اطلاق می شود. خداوند دارای دو اراده و مشیت است؛ اراده حتمیه و اراده عزمیه. منظور از اراده حتمیه آن است که بندگان، قادر به خلاف آن نباشند که این اراده جزء صفات فعل الهی است و هر یک از افعال خداوند به هنگام صدور و وقوع به این اراده متصف می باشد. مانند اماته (میراندن) و امراض (بیمار ساختن) و غیره.

اما اراده عزمیه بدین معناست که خداوند متعال، چیزی برای تمام مخلوقاتش قرار دهد که آن چیز، خود برحسَبَ حکمتی، یکی از دلایل حدوث و وقوع فعل دیگری باشد، مانند آفرینش اعضاء و جوارح انسان و تقویت آدمی، مثلاً ـ جهت انجام طاعات. بر این اساس، چنان چه زناکار، زنا نماید، این عمل (زنا) طبق اراده و مشیت الهی صورت گرفته است. اما اراده عزمیه خداوند که بر آفرینش آلت زنا و نیرو و دیگر اسباب این عمل قرار گرفته، به منظور مصالح دیگری نظیر ازدواج یا مثلاً توحید بوده است. آدمی اگر در عین استطاعت بر انجام زنا و برخورداری از آلات و اسباب این عمل، خویشتن داری نماید، سزاوار ثواب الهی خواهد بود. در این امر بیندیش تا مشکلات، بر تو حل شود و خداوند هادی است.

الرجز: الرِجُز با کسر و ضم را در لغت به معنای پلیدی و پرستش بت ها و عذاب و شرک است. همچنین به معنای شک نیز آمده است. کما این که در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ»(۱) [و وسوسه شیطان را از شما بزداید] آمده است: وَ يُذْهِبَ عَنكُمْ، یعنی شک و تردید و امثال آن که بر سایر انسان ها وارد می شود، بر ما (ائمه) وارد نمی شود(۲) (روایت). بر این اساس، می توان رجز، به معنای شک را به شک نسبت به خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ولایت و پیروی از امامان و تردید در اوامر و

۱- [۱] - انفال/۱۱.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵ ،ح ۲۷.

نواهی ایشان و نیز شک در برخی مخالفان این بزرگواران و برائت از دشمنانشان تأویل کرد. همچنان که می توان رجز، به معنای شرک و پلیدی را به دشمنی با اهل بیت و ترک ولایت ایشان و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام و شریک داشتن مخالفانشان در ولایت ایشان تأویل کرد. اما رجز به معنی بت پرستی را می توان به اطاعت از ۳ خلیفه و دیگر خلفای ظالم و دوستی با آنها تأویل کرد. رجز، به معنی عذاب را نیز می توان به شمشیر و دیگر چیزهایی که خداوند بر دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مسلط می کند، تأویل کرد. البته خداوند در دنیا، شمشیر حضرت قائم (عج) و در آخرت، عذابی دردناک را بر اینان مسلط خواهد ساخت.

در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه شریفه: «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجْزاً مِّنَ السَّمَاء بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ»(۱) [و ما (نیز) بر آنان که ستم کردند به سزای این که نافرمانی پیشه کرده بودند عذابی از آسمان فرو فرستادیم]،آمده است که علی علیه السلام می فرماید: مراد از رجز در آیه، رجز دنیوی است که به وسیله شمشیر شخصی که خداوند وی را بر قاتلان اولاد نبی صلی الله علیه و آله به خاطر فسق و فجور آنها مسلط خواهد ساخت، نازل می شود. سؤال شد: این شخص کیست؟ حضرت فرمود: پسری از ثقیف که به او مختار بن ابوعبیده می گویند. (ادامه روایت). و آن حضرت، اسم مختار را بر سبیل تمثیل آورد. این نکته را درک کن.

الرأس: طبق آن چه در ذیل کلمه أذن گفته شد، خداوند متعال ایمان را بر تمام اعضاء و جوارح آدمی واجب کرده است و واضح است که بزرگ ترین عضو آدمی، «سر» می باشد. لذا انسانی که ولایت را قبول نداشته و به واجبات دین، یعنی انجام حلال و ترک حرام عمل نمی کند، خجل و سرافکنده و مذموم و معذب خواهد بود و برعکس. گاه، سر، کنایه از أبکار و ولی و امام می باشد. همان طور که در ذیل کلمه «ید»، در روایت طارق به نقل از امام علی علیه السلام آمده است (و همچنین به معنای ذم و مدح نیز آمده است). در این عبارت بیندیش.

ص:۴۵۹

۱- [۱] - بقره/۵۹.

الرجس: این کلمه اسم است و به هر عمل پلید و ناپاکی، رجس گویند. همچنین به معنی گناهان یا همان کارهای زشت و عذاب و کفر و وسوسه شیطان و شک در دین نیز آمده است. و طبق آن چه در ذیل کلمه «ابلیس» بیان شد، به برخی از روسای گمراهان نیز اطلاق می شود. از جمله تفاسیر کلمه الرجس، در آیه تطهیر از سوره احزاب، شک و گناه و غیره می باشد. و واضح است که هر جا که مناسب بود، می توان تأویلات کلمه الرجز را برای رجس نیز به کار برد. چه این در کلمه در برخی معانی با یکدیگر مشترکند. پس بیندیش.

الرس: یعنی چاه پر از سنگ یا دفن کردن در چاه. یعنی رسّه فیها و أوقعه (او را درون چاه انداخت). به زودی در سوره فرقان، داستان اصحاب الرّس و نظایر آنها در میان این امت خواهد آمد. پس منتظر باش.

الریش: این کلمه در سوره اعراف آمده است. مراد از الریش در آن سوره متاع و مالی است که بدان آراسته می شود.(۱) تأویل الریش، دقیقاً همان تأویل دو کلمه متاع و مال است. بدان.

التربص: و مشتقات آن مانند المتربص و غیره. تربص یعنی مکث، توقف و انتظار. تأویلاتی را که در ذیل کلمه «الرقب» بیان شد و در ذیل کلمه «انتظار» نیز گفته خواهد شد، می توان برای کلمه تربص نیز به کار برد. چه معانی این الفاظ نزدیک به هم و چه بسا یکسان می باشد. گواه این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه احسان و در تأویل آیه کریمه «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا»(۲) [بگو آیا برای ما انتظار می برید] ذکر شد. در پایان سوره طه خواهد آمد که مراد از تربص در برخی موارد، توقف کسانی است که گفتند «ما بی نیاز از شناخت اوصیا هستیم» تا آن که امامی، علم خود را آشکار کند. همچنین این گونه است تأویل کلام اکثر مخالفان که می گویند: ما در آسایش هستیم تا مهدی امت ظهور کند. پس تأمل کن.

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۵۵ ،باب ۱۵.

۲- [۲] - توبه/۵۲.

الروض: مفرد و جمع آن یکی است. الروض عبارتست از جایی که آب در آن جمع شده و در آن گل و گیاه می روید. چه بسا می توان تأویلات کلمه «الجنه»، مانند علوم و غیره را در صورت تناسب، در اینجا به کار برد. در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که آن حضرت در حدیثی بلند به بیان صفات امام علیه السلام پرداخته و فرمودند: امام، یعنی غدیر (برکه) و باغ و بستان (الروضه)... الخ(۱) پس درک کن.

الرباط: و المرابطه و دیگر مشتقات آن. رباط در اصل به معنای اقامه، برپایی، الزام، دعوت نفس به جهاد در جنگ با دشمن می باشد. از این رو رباط و مرابط به زمام بستن اسب های طرفین نبرد در قلمرو خویش (و اعلام آمادگی طرف دیگر) اطلاق می شود. تأویلات دیگری از این کلمه در ذیل کلمه الصبر و در آیه «وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ»(۲) [صبر کنید و ایستادگی ورزید] خواهد آمد. خلاصه تمام این تأویلات آن است که مراد از رباط، همراهی و همسویی و ماندن با امام می باشد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ما (ائمه)، ریسمان نزدیک هستیم. هر کس از ما دفاع کند، از رسول صلی الله علیه و آله دفاع کرده است. در روایات نیز آمده است که منظور از مرابط کسی است که وجود خویش را وقف هدایت و ارشاد انسان ها کند. مانند ائمه علیهم السلام و اصحاب بزرگوارشان. از این رو کلمه رابط بر زاهد و راهب و حکیم نیز اطلاق می شود.

در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند ائمه علیهم السلام را ارکان زمین قرار داد تا ساکنان آن نلغزند و مرابطان ایشان بر هدایت خویش استوار بمانند. هیچ هدایت شده ای از ضلالت و گمراهی نجات نمی یابد، مگر به واسطه ایشان (ائمه) و هیچ انسان هدایت یافته ای گمراه نمی شود جز با کوتاهی و تقصیر در ادای حق ایشان. (ادامه روایت). به عبارت دیگر ائمه علیهم السلام ــ چنان چه پیشتر اشاره شد ــ خود را وقف هدایت بشریت کرده اند. امام علیه السلام در

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۵۵، باب ۱۵.

۲- [۲] - آل عمران/۲۰۰ .

تفسیر خویش می فرمایند: شیعیان ما در محدوده ای که ابلیس و عفریت های او وارد می شوند، استقرار یافته و آنها را از تسلط بر شیعیان ضعیف ما بازمی دارند. اینان هزاران هزار بار برتر از مبارزان رومی و مشرکین می باشند. چه ایشان از دین پیروان و محبان ما دفاع می کنند و آنان از جان هایشان. در ذیل کلمه «القدم» و در تأویل آیه کریمه «وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»(۱) [و دل هایتان را محکم سازد]، بیان خواهد شد که هر که با علی علیه السلام دوستی کند، خداوند وجود و عشق علی علیه السلام را بر قلب او پیوند خواهد زد تا بر ولایت و حب آن حضرت باقی بماند و ذره ای شک ننماید و از وسوسه شیطان متأثر نگردد. از این رو می توان سایر مشتقات این کلمه و مترادفات آن را هر جا که مناسب بود بدین شکل تأویل کرد. پس بیندیش.

الأربعه: در ذیل کلمه «الشهر» و غیره، تأویل آیه «مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ»(۲) [چهار ماه (ماه) حرام است]، خواهد آمد که مراد از اربعه حرم، برخی از ائمه علیهم السلام می باشد. به طوری که در صورت لزوم و با توجه با تأویل الایام و الشهور و امثال این دو کلمه، می توان أربعه را به چهار روز یا چهار ماه تأویل کرد.

در ذیل کلمه «العین» نیز خواهد آمد که شیعه، صاحبان چهار چشمه می باشند. پس در این معنا بیندیش.

الرجوع: و مرجع و دیگر مشتقات آن مانند یرجعون و.... بر طبق یکی از روایات وارده، می توان کلمه رجوع را در آیاتی که متضمن لفظ یا معنای این کلمه هستند، به رجوع و بازگشت به ولایت علی علیه السلام تأویل کرد. این روایت در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام و در تفسیر آیه مبارکه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ»(۳) [و چون بدیشان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد]، چنین آمده است که علی علیه السلام فرموده: هرگاه به آنان بگویند به ولایت علی علیه السلام بازگردید، که در این صورت، نبی صلی الله علیه

ص:۴۶۲

۱- [۱] - انفال/۱۱.

۲- [۲] - توبه/۳۶.

۳- [۳] - منافقون/۵.

و آله گناهان شما را خواهد آمرزید، سر برمی تابند (روایت). از آن چه در ذیل کلمه «المآب» گذشت غافل مباش. چرا که تأویلات مربوط به این کلمه دقیقاً مانند کلامی است که در مرجع و رجوع و امثال این دو بیان می شود.

موید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «استغفار» و امثال آن خواهد آمد چه این کلمات نیز بیانگر و متضمن معنای رجوع می باشند، از آن جمله کلامی است که در ذیل کلمه «التوبه» و در تفسیر قمی به نقل از باقرین (امام باقر و امام صادق علیهماالسلام) در آیه «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»(۱) [و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است]، بیان شد که ایشان فرمودند: هر قریه ای که خداوند به واسطه عذاب خویش آن را نابود سازد، اهالی آن در روز رجعت بازگردانده نمی شوند.(۲) در روایتی دیگر در تفسیر آیه «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون»(۳) [شاید آنان (از اسلام) برگردند]، آمده است: یعنی روز رجعت بازگشت داده می شوند تا مجازات شوند... الخ.

مؤلف گوید از این روایات چنین برمی آید که در صورت تناسب معنا با سیاق کلام، می توان دیگر آیات مشتمل بر رجوع و ارجاع را به بازگشت در روز قیامت تأویل کرد. اما حقیقت رجعت، که بدیهی ترین بدیهیات است، در زیارت حضرت قائم علیه السلام هنگام خروج از آن مکان مقدس می گویی: گواهی می دهم که بازگشت شما حقیقتی است که هیچ شکی بدان راه ندارد. «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ»(۴) [(اما) روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد] در آخرین فائده (نکته) خاتمه بعدی، روایاتی در خصوص رجعت بیان خواهد شد. پس در آنها

۱- [۱] - انبیاء/۹۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۰.

۳- [۳] - آل عمران/۷۲ .

۴- [۴] - انعام/۱۵۸.

بیندیش. البته تأویل دیگری نیز آمده است که متناسب با برخی مواضع است که این تأویل در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام در حدیثی از آن حضرت، ذیل تفسیر آیه «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ»(۱) [کرند، لالند، کورند، بنابراین به راه نمی آیند]، آمده است. لاَ يَرْجِعُونَ یعنی سخن نمی گویند و به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود(۲)... الخ. پس بیندیش و آگاه باش. در برخی موارد حمل کلمه بر معنای ظاهر ناگزیر می شود.

الرضاعه: و مشتقات آن. رِضاعه با کسر و فتح راء، اسم از ارضاع است و معنای آن روشن است. در ذیل کلمه «اللبن»، تأویل این کلمه به علم، و علم امام تأویل شده است. از این رو می توان دریافت که در صورت تناسب جایز است کلمه رضاعه و مراضع را به چیزهای متناسب دیگر تأویل نمود.

الرفع: و مترادفات و مشتقات آن. رفع با هر معنایی (بلندی)، ضدّ وضع (پستی) است. از این رو به معنی رفعت معنوی نیز هست. الرفع در مقابل الخفض نیز به کار می رود. اما در «المیزان»، صراحةً رفعه الله در معنای خداوند جان او را قبض کرد و بالا برد، آمده است. همان طور که رفع السماء را به قبض جان پیامبر صلی الله علیه و آله و بالا بردن روح آن حضرت به هنگام رحلتش تأویل کرده اند. البته هر دو معنا (اطلاق) محتمل است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَّرْفُوعَةٍ»(۳) [در صحیفه هایی ارجمند* والا] که در ذیل کلمه السفره بدان اشاره شده است، می فرماید: مراد از مرفوعه، نزد خداست. در خصال نیز به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ»(۴) [پست کننده (و) بالابرنده است]، آمده است: به خدا سوگند، دشمنان خدا به آتش فرستاده می شوند و دوستان خدا به

ص:۴۶۴

۱- [۱] - بقره/۱۸ .

۲- [۲] - کافی، ج ۸ ،ص ۲۷۵.

۳- [۳] - عبس/۱۳و۱۴ .

۴- [۴] - واقعه/۳.

سمت بهشت، صعود می یابند و چه بسا این دو معنی با توجه به تناسب معنایی در دیگر موارد آیات نیز به کار رود.

در «وسیله» در خصوص درجه و رتبه بالایی که علی علیه السلام در روز قیامت دارد، مطالبی بیان خواهد شد. پس بیندیش.

الرکوع: و مشتقّات آن مانند رکّع و...، رکوع در لغت (لفظ) به معنی خمیدگی و پایین انداختن سر به نشانه تواضع یا چیز دیگری خواهد بود که معانی دیگر نادر است. تأویل این کلمه به قبول ولایت علی علیه السلام و فرمانبرداری و تواضع برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است.

در کنزالفوائد از ثمالی نقل شده است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ»(۱) [و چون به آنان گفته شود رکوع کنید به رکوع نمی روند]، می فرمایند: این در باطن قرآن است و هرگاه به ناصبی بگویند که ولایت علی علیه السلام را بپذیرند، چنین نمی کنند. شیخ علامه می گوید: بنابراین تأویل، رکوع مجازاً به معنی خضوع و فرمانبرداری است و به صورت کنایی بر ولایت اطلاق می شود. چرا که ولایت، شرط صحت و درستی رکوع است و معنا این خواهد شد که هرگاه به آنان بگویند درست رکوع کنید، نخواهند توانست، زیرا رکوع ایشان بدون ولایت علی علیه السلام صحیح نیست.

مؤلف گوید واضح است که معنای اول بهتر است و موید آن، کلامی است که در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه «وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ»(۲) [و با رکوع کنندگان رکوع کنید]، می فرمایند: یعنی به همراه فروتنان نسبت به بزرگی خداوند در پیروی از محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از ایشان تواضع نمایید. و سپس می فرمایند: هر که با متواضعان، تواضع نماید و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و خاندان پاکش اقرار و برای دیگر برادران مؤمن به ائمه علیهم السلام، تواضع کند و با آنان دوستی نماید، خداوند

۱- [۱] - مرسلات/۴۸.

۲- [۲] - بقره/۴۳.

متعال می فرماید: ای فرشتگان من، شاهد باشید که من بهشت خویش را بر او واجب کردم. در تأویل راکعین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش آمده است ،همان طور که در تفسیر فرات به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه «وَارْکَعُواْ مَعَ الرَّاکِعِینَ» آمده است که این آیه مخصوصاً در شأن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است. زیرا ایشان اولین کسانی اند که نماز خوانده و رکوع کردند. در کشف الغمه به نقل از یکی از دانشمندان حنبلی آمده است که مراد از این آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. در ذیل کلمه «الطائف» نیز بیان خواهد شد که مراد از رکوع و سجود، خاندان محمد صلی الله علیه و آله می باشد. بر این اساس می توان رکوع را بر معنای متعارف خود نیز حمل کرد. همان طور که مضمون آخرین تاویل روایت قبلی نیز چنین بود. پس درک کن.

الرأفه: و روؤف. رأفت بالاترین و لطیف ترین درجه مهربانی است که در ذیل کلمه رحمت، تأویل آن خواهد آمد که تأویل رأفت و روؤف نیز همان است. پس درک کن.

الراجفه: و رادفه و رجفه و مرجفون. اصل معنای رجفه، حرکت و اضطراب است. ارجوفه یعنی دروغی که باعث اضطراب و عدم آرام و قرار انسان می شود. در تفسیر سوره احزاب در ذیل آیه «وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَهِ»(۱) [شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند]، به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که منظور از راجفه، حسین علیه السلام و رادفه، پدر او حضرت علی علیه السلام می باشد. و نیز اولین شخصی که در روز قیامت خاک را از چهره خود می زداید، حسین علیه السلام است. گرچه مفسرین، رجفه را به نفخ اول و رادفه را نفخ دوم (نفخ صور)، تفسیر کرده اند. البته این تفسیر، مناسب تأویل مذکور نیز هست. همان طور که در ذیل کلمه «الصور» بدان اشاره خواهد شد و چه بسا بتوان تأویلات مذکور را در پاره ای از موارد رجفه و برحسب تناسب اجرا کرد. و حتی می توان رجفه را به قیام حضرت قائم علیه السلام و بازگشت انسان ها تأویل کرد. آگاه باش.

ص:۴۶۶

۱- [۱] - احزاب/۶۰.

الرحیق: همان شراب ناب است که تأویل آن در ذیل کلمه الشراب خواهد آمد.

الرزق: و مشتقات آن ماننـد رزقنا و غیره. رزق با فتـح راء، مصـدر فعل است و با کسـر راء، یعنی هرآنچه که مفیـد فائده باشد. حال هر نوع فایده ای و معنای متعارف آن، قدرت و نیروی بدن و هر آن چه بدن بدان نیرو می گیرد و نیز به معنی نیروی جان است. ابن اثیر می گوید: روزی ها دو دسته اند. گروهی ظاهر و مختص بدن می باشند، مانند قوت و گروهی باطنی و مختص جان می باشـد، ماننـد علوم و معارف (پایان). بر این اساس، رزقناه یعنی به او فایـده و چیزی بخشـیدیم که بـدان قوت یابـد، از جمله مال و امکانات و علم و منزلت و اقتدار و غیره. همان طور که در تفسیر امام نیز همین معنا به صراحت آمده است. از این رو رزق صراحةً به معنای علم آمده است. و طبق آن چه گفته شد، رزق روحانی همان چیزی است که روح و جان آدمی بدان تقویت می شود تا جایی که «رزقناه» به «علمناه» (به او علم بخشـیدیم) تأویل شده است. همان طور که در تفسـیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السـلام در ذیل آیه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ»(۱) [و از آن چه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کننـد]، آمـده است که: علمی که بـدیشان ارزانی داشتیم، منتشـر می سازنـد و در روایتی دیگر، قرائت می کنند. در کنزالفوائد به نقل از امام کـاظم علیه السـلام در تفسـیر آیه «مَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا* وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ(۲)» [و هر کس از خـدا پروا کند (خـدا) برای او راه بیرون شـدنی قرار می دهـد* و از جایی که حسابش را نمی کنـد به او روزی می رسانـد]، آمده است: اینان گروهی از شـیعیان ضـعیف هسـتند که می تواننـد به ما و علم دست یابنـد، لذا گروه دیگری از شـیعیان به نزد ما آمده، علوم و معـارف را از مـا کسب کرده و به آنـان انتقـال می دهنـد و برایشـان روایت می کننـد و آنها نیز شـنیده و این علوم را حفظ می کننـد. این همـان رزقی است که اینهـا از محلی که گمـانش نمی رود، آن را به دست می آورنـد و نیز تأویـل آن به ولایت نیز آمده است و ولایت، بزرگ ترین منافع و معارف است. کما این که به معنای شکر

۱- [۱] - بقره/۳.

۲- [۲] - طلاق/۳.

این نعمت (ولایت) و امثال آن نیز آمده است. در روایت ابوبصیر به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَاللّهُ یَرْزُقُ مَن یَشَاء»(۱) [و خدا به هر که بخواهد بی شمار روزی می دهد]، آمده است: مراد از یرزق، ولایت علی علیه السلام است. در باب چهارم فصل اول از گفتار سوم، تأویل آیه کریمه «وَ تَجعَلُونَ رِزقَکُم»(۲) [و تنها نصیب خود را قرار می دهید] آمده است که: شما شکر نعمتی را که خداوند روزیتان داده و به واسطه محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش بر شما منت نهاده (ارزانی داشته)، به جای می آورید. موید این مطلب، کلامی است که در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام و در تفسیر همین آیه آمده است که آیه در اصل بدین صورت بوده است: وَ تَجعلون شُکرکُم(۳)... الخ.

و این که در این آیه قرآن اهل بیت علیهم السلام بدین شکل آمده، ضرری برای چنین تأویلی در روایت نداشته و این تأویل را نقض نمی کند. پس درک کن و نسبت به تأویلاتی که مؤید این معنا بوده و در ذیل نظایر رزق مانند طعام و مال و متاع و آب و غیره نیز خواهد آمد، غافل مباش.

الرفیق: و مرفق و مترادفات و مشتقات این کلمه. رفق یعنی نرمخویی و متضاد کلمه عنف، یعنی خشونت و تندخویی است. رفق همچنین به معنی لطف و رأفت و درستکاری می باشد. از این رو به مرافق، همراه و دوست و یاری کننده رفیق می گویند. رفیق در مفرد و جمع یکسان است. رفقه همانند متکاست که بدان تکیه داده می شود و مرتفق چیزی است که بدان تکیه می شود. اصل این کلمه از مرفق به معنای آرنج است، گویی انسان از آرنج خود به عنوان تکیه گاهی استفاده می کند. ارفاق نیز مانند رفق است.

بدان که در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام در حدیثی از آن حضرت آمده است: رفیق همان امام انیس و مهربان است (ادامه روایت). و روشن است که رفیق

ص:۴۶۸

۱- [۱] - بقره/۲۱۲ .

۲- [۲] - واقعه/۸۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۸.

برای تکیه گاه خوب و پسندیده نیز به کار می رود. بنابراین می توان برحسب تناسب معنا، این کلمه را به امام علیه السلام و ولایت امام تأویل کرد.

الرهق: رهقه یعنی او را فرا گرفت و بدان نزدیک شد. ارهقه یعنی او را با آن پوشانید و آن چیز را به او نزدیک کرد. رهق معانی متعددی دارد، از جمله، جهالت، تندی، عجله، ظلم، دروغ و تحمیل آن چه خارج از توان است و همّت و امثال آن. اما آن چه به وفور در قرآن آمده، همان فراگیری ذلت و عذاب و غیره است. روشن است که این معنا، متناسب دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد و برعکس. موید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمات نجس و ذله بدان اشاره شد.

الترتیل: این کلمه در سوره های فرقان و مزمل آمده است که مراد، ترتیل قرآن یا ادای درست حروف و غیره می باشد. همان طور که در کافی به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»(۱) آمده است. یعنی: قرآن را به درستی تبیین کن(۲) (روایت). بنابراین می توان با توجه به تأویل قرآن در معنای امام علیه السلام و خاصه برخی از ائمه علیهم السلام، مانند علی علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام، تأویل را به معنای لزوم تبیین و وضوح ائمه علیهم السلام و امامت ایشان دانست، به گونه ای که از غیر خود متمایز گردند. و خدا داناتر است.

الأرجل: جمع رجل است، یعنی همان عضو مشخص. در ذیل کلمه «تحت»، تأویل این کلمه آمده است. همچنین در ذیل کلمه «اذن» چنین آمده است که خداوند ایمان را بر تمام اعضاء و جوارح انسان واجب دانسته است. یکی از این اعضاء، پای آدمی است که فرائض الهی را اطاعت می کند. به طوری که خداوند به پا، دستور پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام و رفتن به مساجد و انجام عبادات و حرکت به سمت نیکی ها را (البته با تمسک به ولایت) داده است. مانند پای پیامبران و اوصیا و پیروان مؤمنشان که این پا در قرآن، غیرمذموم است. و عکس این پا، پای مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام است که مورد عذاب واقع شده و به بدی و ترک ولایت

ص:۴۶۹

۱- [۱] - مزمل/۴.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۵۸۷ ،باب ۸ و در مصدر آن آمده است: بیّنه تبیانا.

صاحبش شهادت می دهد. این پا در قرآن مذمت شده است. موید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «قدم» خواهد آمد. پس آگاه باش.

الرجل و الرجال: مشهور است که رجل بر انسان مذکر بالغ و حلم دیده اطلاق می شود، نه بر کودکان. همچنین این کلمه به فرد متصف به نیکی و آن که در مردانگی به کمال رسیده است، نیز اطلاق می شود. تأویل کلمه رجال و رجل که در برخی آیات که در مقام مدح آمده، ائمه علیهم السلام و به خصوص علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. جایز است، این تأویل را در سایر مواردی که در مقام مدح آمده به کار برد و حتی می توان این کلمه را به شیعه تأویل کرده و همچنین می توان در صورت تناسب و در مقام ذم، این کلمه را به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. همان طور که این معنا از برخی روایات، به خصوص روایاتی که در ذیل کلمه «شرک» آمده است، برمی آید. در اینجا مؤلف به پاره ای از روایات اشاره می کند. در مناقب ابن شهرآشوب و سایرین از امام صادق علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام در تفسیر آیه «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ»(۱) [و بر اعراف مردانی هستند]، آمده است: ما همان مردانی هستیم که بر پل صراط، مابین بهشت و جهنم ایستاده ایم. هرکس که ما را شناخته و ما او را بازشناسیم، وارد بهشت می شود و هرکس ما را نشناسد و ما نیز او را، داخل جهنم می شود(۲).

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»(۳) [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند]، آمده است: مراد از رجال(۴)، در آیه، ائمه علیهم السلام می باشد. در ذیل واژه «سلم» نیز تأویل آیه «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ»(۵) [مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند] بدین گونه خواهد آمد که مراد از رجل اول، علی علیه

ص:۴۷۰

۱- [۱] - اعراف/۶۶.

۲- [۲] - مناقب، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳- [۳] - احزاب/۲۳ .

۴- [۴] - کافی، ج ۸، ص ۲۷.

۵- [۵] - زمر/۲۹ .

السلام و رجل دوم، نبی صلی الله علیه و آله است. در یکی از زیارت های مخصوص شهدای کربلا چنین آمده است: أنتم رجال الله یعنی شما مردان خدایید. که از این زیارت و روایات دیگر چنین برمی آید که خواص شیعه نیز جزء (رجال الله= مردان خدا) هستند، که این معنا به کرّات آمده است. پس بیندیش و آگاه باش که در برخی موارد، شایسته است این کلمه رجل و کلمه رجال نیز حمل بر معنای متعارف خود شوند. کلمه رجل با فتح راء و کسر جیم، جمعِ آن راجل، یعنی روند غیرسواره است که تأویل آن، نقطه مقابل تأویلاتی است که در ذیل کلمه «خیل» و «رکاب» گفته شد. پس درک کن.

الرحله و رجل: اما رِحله با کسر راء، یعنی ارتحال یا سفر یا سیر و حرکت. تأویل اینها همان تأویل رحل و رحلت است. اما رَحل با فتح راء که جمع آن رحال است، عبارت است از لمعان و درخشش. یکی از معانی رحله که در قرآن آمده است، اسباب و وسایلی است که مسافر با خود همراه می کند. تأویل کلمه «اثاث» نیز گذشت. پس بیندیش.

الأرذل: رذل به معنی هر چیز پست و بی ارزش است. در سوره نحل اشاره خواهد شد که منظور از ارذل عمر، کسی است که عمر زیادی از خداوند گرفته باشد. پس فهم کن.

الرسول: و رسل و رساله و هر آن چه بدین معناست. و رِساله با کسر و فتح راء، اسم مصدر از ارسال، به معنی روانه ساختن است. رسول، یعنی روانه شده به سوی امری که دلیل ارسال اوست و بارها گفته شد که علت اصلی بعثت پیامبران، ولایت می باشد بنابراین می توان رسالت پیامبران را به معنایی در ارتباط با ولایت تأویل کرد. گرچه در برخی آیات، رسول همچنین به معنای امام و رُسُل به معنای ائمه علیهم السلام به کار رفته است. در این صورت معنای این کلمات لغوی است، نه تأویلی. چرا که امام همانند رسول، میان پیامبر و امت می باشد یا ائمه علیهم السلام به منزله پیامبران، در میان امت های پیشین هستند که به واسطه ایشان حجت خدایی کامل و معرفت خداوند و اوامر او حاصل می آید. همان طور که در حدیث نبوی آمده است: «دانشمندان امتِ من همچون پیامبران بنی اسرائیل اند.» مؤید این معنا در

ذیل کلمه «نبی» و در حدیثی از امام باقر علیه السلام در باره ائمه علیهم السلام، خواهد آمد زیرا در آنجا بنا بر فرمایش امام باقر علیه السلام، ائمه علیهم السلام به منزله انبیاء و پیامبران بوده، تنها با این تفاوت که ائمه علیهم السلام چیزی را حلال یا حرام نمی کنند. در ذیل کلمه «مصطفی» نیز کلام آن حضرت در زیارت ائمه علیهم السلام خواهد آمد که: «یامن اصطفاهم الله» یعنی ای کسانی که خداوند، ایشان را برگزید. این کلام برگرفته از آیه کریمه «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی»(۱) [به یقین خداوند بر مردم جهان برتری داده است] است.

در مناقب ابن شهرآشوب، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ای علی! به جای من، تو رسالتم را ابلاغ کن. فرمود: ای رسول خدا! مگر ابلاغ نکرده ای؟ فرمود: «بلی اما تو تأویل کتاب را به جای من ابلاغ کن». و نیز از امام صادق علیه السلام در ضمن آیه «وَ لِکُلِّ أمَّه رَسُول» آمده است: برای هر قرنی، امامی است که انسان ها را به راه حقیقت هدایت می کند. در تفسیر عیاشی از جابر نقل شده است که وی تفسیر آیه «وَلِکُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ یُظْلَمُونَ»(۲) [و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود] را از امام باقر علیه السلام جویا شد، آن حضرت فرمود: تفسیر این آیه در بطن قرآن نهفته است که برای هر قرنی از این امت رسولی از ذریه محمد صلی الله علیه و آله است که مردم را به قرآن ــ که به ایشان فرستاده شده ــ فرا می خوانند و ایشان اولیاء و فرستاده هستند. مفسّر می گوید: معنای آیه «فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُم» این است که فرستادگان در بین مردم به عدالت حکم می کنند که این معنا از کلام خداوند در آیه «وَ هُمْ لایَظْلِمُون» استنباط می شود.(۳)

مؤلف گوید زیبایی تفسیر آخری برای آیه مذکور، واضح و مبرهن است. اما

۱- [۱] - آل عمران/۳۳.

۲- [۲] - یونس/۴۷.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ،ص ۱۳۱، ح ۲۳.

مفسران بدان اشاره ای نداشته اند، بلکه در تفسیر آن چنین می گویند: بعد از این که آن قوم، رسول و فرستاده خویش را تکذیب کردند، خداوند بین آنها و فرستاده شان به عدالت حکم کرد که مراد از عدالت، نجاتِ فرستاده و هلاکت آن قوم است. و نیز این آیه بیانگر احوال این قوم در روز قیامت و شهادت فرستاده آنها بر ضرر ایشان و اجرای عدالت الهی در میانشان می باشد. والله اعلم. پس در این معنا بیندیش و آگاه باش که رسول به معنای جبرئیل نیز آمده است. همان طور که در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام در ضمن آیه مبارکه «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»(۱) [که (قرآن) قطعاً گفتار فرستاده ای بزرگوار است] آمده است که رسول، در این آیه همان جبرییل است (روایت). البته کلماتی که بیانگر معنای ارسال می باشند در برخی موارد، حمل بر معنای ظاهری شده اند.

الرحم: اولواالارحام و رحمت و مرحومون یعنی کسانی که خداوند در قرآن، ایشان را اهل و سزاوار رحمت خویش می داند و دیگر مشتقات این کلمه. رحم با کسر حاء بر وزن كَتِف در فرهنگ، به معنای محل رشد و نمو طفل و به معنای قرابت و اسبابِ قرابت می باشد. جمع آن نیز ارحام است. رحمت یعنی تحریک لطف و آموزش و مهربانی است. و به گفته دانشمندان منظور از رحمت الهی، یعنی آخرین حدّ رحمت مانند ثواب. البته از این کلمه می توان اسباب و دلایل ثواب و رحمت نظیر اطاعت را نیز اراده کرد. و بدان که ارحام مذکور در قرآن به معنی ارحام و خویشان نبی صلی الله علیه و آله یعنی ائمه علیهم السلام آمده است و مراد ازاولواالارحام نیز ایناننـد. همچنان که در ذیل کلمات قربی، قرض، صله و امثال آن و نیز در سوره حمد، در تفسیر آیه الرحمن الرحیم نیز مطالبی دالّ بر تأییداین تأویلات، خواهد آمد.

در کشف الغمّه و کشف الحق به نقل از ابن مردویه در ذیل آیه «و أولواالأرحام» آمده است که اولواالارحام، همان علی علیه السلام است. زیرا آن حضرت، مؤمن و مهاجر و رئوف و مهربان بودند. در نصوص به نقل از ابو عبدالله

۱- [۱] - حاقه/۴۰ .

حسین علیه السلام آمده است که: پس از نزول آیه مبارکه «وَأَوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ»(۱) [خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند] تأویل آن را از رسول صلی الله علیه و آله جویا شدم. آن حضرت فرمودند: به خدا سوگند، تنها مراد از این آیه، شمائید و شما همان اولواالارحام هستید و هرگاه من وفات یابم، پدرت علی علیه السلام سزاوار جانشینی من خواهد بود و اگر پدرت از دنیا رود، برادرت حسن علیه السلام سزاوار خدمت خواهد بود (روایت). از زید بن علی علیه السلام نقل شده است که منظور از اولواالارحام آنست که خویشان نبی صلی الله علیه و آله به امارت و خلافت و ایمان سزاوارترند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ»(۲) [و زنهار از خویشاوندان مبرید] آمده است که ارحام، یعنی خویشی با نبی صلی الله علیه و آله و سرورشان، علی علیه السلام، که به مودّت و دوستی با ایشان فرمان داده شدند. اما آنها مخالفت کردند و بدان عمل نکردند.(۳)

روایات مربوط به این کلمه، بسیار زیاد است که در لابلای سطور این کتاب بدان اشاره خواهد شد. اما مراد از رحمت خدا در قرآن، که از طریق عبادت های متعدد و متفاوت حاصل می شود، چند چیز است:

۱. ولایت و اطاعت از امام و تأسی به ایشان.

۲. علم امام و آن چه خداوند بر زبان وی جاری می سازد.

۳. گاه به معنای علی علیه السلام و گاه به فاطمه علیها السلام و گاه نیز به حضرت رسول صلی الله علیه و آله تأویل شده است. همان طور که آیه کریمه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»(۴) [و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم] به

۱- [۱] - انفال/۷۵.

۲- [۲] - نساء/۱.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۹.

۴- [۴] - انبیاء/۱۰۷.

صراحت، بیانگر این معناست. و از مطالبی که به زودی خواهد آمد، می توان چنین استنباط کرد که هر یک از ائمه علیهم السلام، رحمت الهی به شمار می آیند.

البته تناسب این معانی با معنای لغوی رحمت بر کسی پوشیده نیست. و گاهی این کلمه حمل بر معنای متعارف خود می شود. اما فعل این کلمه به ائمه علیهم السلام و شیعیان و پیروان شان اختصاص دارد، یعنی ائمه علیهم السلام، اهل رحمت الهی اند و رحمت خداوند در دنیا و آخرت به ایشان اختصاص دارد. زیرا رحمت الهی فقط در برگیرنده ائمه علیهم السلام است، به طوری که تنها ائمه علیهم السلام، سزاوار و شایسته رحکمت الهی اند، نه دیگران.

در روایات متعددی از ائمه علیهم السلام در تفسیر آیه «إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ»(۱) [مگر کسی را که خدا رحمت کرده است] آمده است که: مراد از من رحم الله، ما هستیم و به خدا سوگند ما همان کسانی هستیم که خداوند آنها را مورد رحمت قرار داده و مستثنایشان ساخته و ما اهل رحمت می باشیم.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ»(۲) [در حالی که پیوسته در اختلافند* مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده] آمده است که: مراد از رحم ربک آل محمد علیهم السلام و پیروانشان(۳) می باشد. و مراد از آیه «وَلِذَٰلِکَ خَلَقَهُمْ»(۴) [و برای همین آنان را آفریده است] این است که اهل رحمت در دین اختلافی ندارند. که این مطلب در ذیل کلمه اختلاف بیان شد. و نیز در ذیل کلمه (اتباع) بیان شد که رحمت خدا و رسول خدا به کسانی اختصاص می یابد که دوستدار و پیرو علی علیه السلام باشند. در سوره حمد و در تفسیری که امام علیه السلام در ذیل آیه «الرَّحْمـٰنِ الرَّحِيمِ» [رحمتگر مهربان] فرموده اند، خواهد آمد که مراد از رحیم در این آیه شیعه است و

۱- [۱] - دخان/۴۲.

۲- [۲] - هود/۱۱۸و۱۱۹.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴- [۴] - هود/۱۱۹ .

معانی تأویل الرحمن والرحیم نیز به زودی در سوره مذکور بیان خواهد شد. البته در روایات زیادی تأویل اول به کار رفته است که برخی از آنها در باب سوم از فصل سوم بیان شد و برخی دیگر در همین فصل می آید.

در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در تأویل آیه «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» فرمودند: یعنی شیعیان را به منظور رحمت آفرید. و مراد از رحمت در اینجا اطاعت ازامام است.(ادامه روایت).

و در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ»(۱) [بگو به فضل و رحمت خداست] آمده است که رسول خدا به من فرمودند: خداوند قرآن و علم را با تأویل این دو و رحمت را با توفیقِ دوستی با محمد و خاندان پاک ایشان و دشمنی با دشمنان شان فضیلت بخشید». نظیر همین معنا در آیه «وَاللّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء»(۲) [خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد] از سوره بقره نیز آمده است.

اما آن چه بر تأویل دوم کلمه رحمت دلالت می کند، تفسیری است که در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»(۳) [و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است]، آمده است. مراد از «رحمتی»، علم امام است و علم امام همه چیز را در برمی گیرد. چرا که همه چیز از علم امام نشأت می گیرد و مراد از همه چیز، شیعیان ما می باشند(۴) (روایت). در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا»(۵) [هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید بازدارنده ای برای آن نیست] آمده است که رحمت در این آیه، حکمت و علمی است که خداوند بر زبان امام علیه السلام جاری ساخته است.

برخی از روایات وارده نیز بر تأویل سوم دلالت می کنند که پاره ای از آنها در

۱- [۱] - یونس/۵۸.

۲- [۲] - بقره/۱۰۵ .

۳- [۳] - اعراف/۱۵۶ .

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۴۵۹.

۵- [۵] - فاطر/۲.

تفسیر عیاشی و غیره به نقل از امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام، در ضمن آیات «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ»(۱) [و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود] و «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ»(۲) آمده است، که فضل و فخر خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و رحمت او، علی علیه السلام می باشد. در مناقب نیز تأویلی نزدیک به همین تأویل اخیر آمده است که فضل و فخر خداوند، علی و رحمت او، فاطمه علیها السلام است.(۳) امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر آیه «وَاللّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء»(۴) می فرمایند: رحمت، همان علی علیه السلام است. در ذیل واژه کفل نیز تأویل آیه «كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ»(۵) [تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند] به صورت حسنین آمده است.

در برخی از زیارت های مربوط به علی علیه السلام، چنین آمده است: «السلام علیك یا رحمه الله الواسعه» : سلام بر تو ای رحمت واسع خداوند. در زیارت امام جواد علیه السلام نیز می خوانیم: «السلام علیك یا رحمه الله» و در زیارت جامعه چنین می خوانیم: شما (ائمه علیهم السلام) رحمت موصوله الهی هستید.

نهایتاً تمام این معانی با یکدیگر تناسب داشته و تناسب میان آنها کاملاً روشن است. لذا در هر مکانی، می توان یکی از این معانی را به کار برد. در ذیل کلمه خیر نیز گفته شد که ائمه علیهم السلام، اصل و اساس و خیر بوده و هرگونه نیکی و بری از ثمرات آنها محسوب می شود و از جمله نیکی ها رحم کردن بر فقیر است.

در تفسیر قمی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت ضمن حدیثی در توصیف معراج می فرمایند: سپس به بیت معمور رفته، وارد آنجا شدم. در آنجا ۲ رکعت نماز خوانده و از آنجا خارج شدم. ناگهان به دو رود برخورد نمودم. رودی نام کوثر و دیگر رود، رحمت نام داشت و من از آب رود کوثر نوشیدم

۱- [۱] - نساء/۸۲ .

۲- [۲] - یونس/۵۸ .

۳- [۳] - مناقب، ج ۴، ص۱۹۶.

۴- [۴] - بقره/۱۰۵.

۵- [۵] - حدید/۲۸.

و بـا آب رود رحمت خود را شسـتشو دادم (روایت). این تأویـل نیز بـا برخی موارد کاربرد رحمت، متناسب بوده و به کار رفته است. شایـد بتوان رود را به چیزی تأویل کرد که در ضـمن ترجمه این کلمه آمده است. البته روشن است که تمام این روایات برای اهل بیت و دوستانشان به کار می رود. آگاه باش.

الردم: یعنی سدّ و هر آن چه روی هم چیده شده تا به هم پیوند خورد. اما این کلمه تنها در سوره کهف آمده و در ذیل سد نیز بدان اشاره خواهد شد و پیشتر در ذیل کلمه «حصن» نیز به تأویل این کلمه اشاره شد. پس بیندیش.

المرقوم: یعنی کتاب. و هم وزن و هم معنی با مسـطور است. در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السـلام در تفسیر آیه «کِتَابٌ مَّرْقُومٌ»(۱) [کتابی است نوشـته شده] آمده است: مراد از کتاب مرقوم، کتابی است که در آن خیر و نیکی و محبت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش نگاشته شده باشد.

مؤلف گویـد: این تأویـل را می توان برای کلمه «رقیم»، «مسـطور»، «مکتوب» و امثـال آن نیز به کار برد. پس بینـدیش. در ذیل کلمه مسطور بیان خواهد شد که ائمه علیهم السلام، همان کتاب مسطور هستند و آن تأویل را می توان در اینجا به کار برد، که توضیح بیشتر این مطلب در ذیل کلمه «کتاب» خواهد آمد. پس بیندیش.

مریم: دختر عمران و مادر حضـرت عیسی علیه السلام است. در خلال سطرهای این کتاب روایات فراوانی بیان خواهد شد مبنی بر این که حضـرت زهرا علیهـا السـلام در میـان این امّت به منزله حضـرت مریم علیها السـلام، درمیان بنی اسـرائیل است. با این تفاوت که خداونـد، شـرافت و تقدُس بیشتری به حضـرت زهرا علیها السـلام در مقایسه با حضـرت مریم علیها السـلام بخشـیده است (شـرافت و تقـدُس حضـرت فاطمه به مراتب بیشتر از شـرافت حضـرت مریم است) که این امر، در ضـمن مقایسه احوال و شؤنات حضرت فاطمه علیها السلام با مریم مقدس روشن خواهد شد. انشاء الله.

۱- [۱] - مطففین/۹.

الرکن: و رکون با ضم را، یعنی زاویه و طرف محکم تر. رکن الیه یعنی به آن گرایش یافت، به آن روکرد، رکن فی الخیر: به نیکی گرایش یافت. رکون یعنی مودّت و نصیحت و طاعت.گویی مراد از رکن فی الخیر: قرار دادن خیر و نیکی به عنوان رکن و تکیه گاهی قوّت بخش است. در قرآن، گرایش به ظالمان یا میل به بقای دشمنان ائمه علیهم السلام و اطاعت از آنان منع شده است. همان طور که این مطلب در سوره هود خواهد آمد. پیش تر در باب سوم از فصل اولِ گفتار سوم مطالبی ذکر شد که مؤیّد این معناست.

در بسیاری از روایات آمده است که ائمه علیهم السلام، پایه ها و ارکان زمین بوده که مانع اضطراب و انحراف ساکنان آن می شوند، همان طور که از آنها به عنوان ارکان عرش و ایمان و توحید الهی و پایه های ستایش و ثنای خداوند و رکن اعظم خداوند یاد می شود. مراد از تمام این موارد، آن است که ائمه علیهم السلام، تأثیر بسزایی در حصول منفعت از موارد یاد شده را دارند. در ذیل کلمه «قوّت» نیز مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که مراد از رکن استوار و مستحکم، یاران حضرت قائم علیه السلام است فهم کن.

الرمان: این کلمه در وجه چهارم از باب سوم فصل اول از اولین گفتار و نیز در ذیل کلمه «ثمر» آمده است. در ذیل کلمه «فاکهه» نیز مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که می توان کلمه رمان (انار) را به پاره ای از علوم ائمه علیهم السلام و معارف آنان تأویل کرد. فهم کن.

الرهن: و مشتقات آن مانند رهین. هروی می گوید: رهن در سخن عرب به معنی شیء ملزوم است. هذا رهن لک یعنی این شیء برای تو دائم و در گرو توست. رهن در فرهنگ لغت: هر آن چه بدل از چیز دیگری که از تو گرفته شد، در نزد تو می ماند. جمع آن رهان و رهون و رُهُن با ضم راء و هاء است. رهین به معنای مرهون است. رهنیه و رهن دلیل به معنای شاتمه و شتم بوده و هاء رهینه برای مبالغه است ،لیکن به معنی مرهون به کار رفته اند. گفته شده است: ابوعمرو کلمه

رهان را برای اسب ها به کار برده است. آیه «فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ»(۱) [وثیقه ای بگیرید] را با این معنا قرائت کرده است. و پرواضح است که بندگان به ازای نعمت هایی که خداوند بر آنها ارزانی داشت و برایشان فرض دانسته تا آن نعمت ها را در مسیر اطاعت از او و رسولش و ائمه علیهم السلام، مصروف نمایند، مرهون خدایند. فهم کن.

رویا: و رویت و ارائه و آن چه به این معناست و دیگر مشتقات آن مانند أراك. رویت، یعنی نگاه با چشم و قلب. رأیته رویه و رأیاً، یعنی او را دیدیم، و رؤیا چیزی است که آن را در خواب می بینی و رأی، یعنی عقیده و اصحاب رای، یعنی صاحبان قیاس و منطق. چه ایشان هرگاه در باره مسأله ای به حدیث یا اثری دست نیابند طبق رأی و عقیده خویش نظر می دهند. نهایتاً کلمه ترائی است که تفاعل و مشارکت رویت است. ترائیَ القوم یعنی قوم همدیگر را دیدند و أریته ذلك الامر یعنی آن امر را به او شناسانید، به گونه ای که با چشم یا قلبش آن را دریافت.

اما کلمه دوم رأیته، «إرائه»، به معنی تعلیم و تفهیم است. تراءی له یعنی بر او آشکار و ظاهر شد. و نیز عرب به هنگام طلب خبر می گوید: أرأیت و أرأیتک یعنی مرا با خبر کن. کاف این دو کلمه، تثنیه و جمع بسته می شود اما تای آن دو، دائماً مفتوح است. و نیز به هنگام تعجب از یک چیز و یا تنبیه و آگاه سازی مخاطب می گویی: ألم ترإلی کذا، یعنی تعجب نکردی، مگر نشنیدی، و مگر بدان علم نداری؟ که به عبارتی ساده تر: این را بدان. اما ریاء، عبارتست از انجام کاری به منظور نمایاندن آن به دیگران. و ریاء همانند سمعه و آوازه است، به خاطر شنیده شدنش. اما به مرور در معنای انجام کار برای غیرخدا به کار رفت. حال که این مطلب روشن شد، بدان که در ذیل آیه «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»(۲) [تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی] از سوره نساء، همان طور که اجمالاً ـ در پایان اضافات فصل اول از گفتار سوم بیان شده، آمده است که أراك الله به الهمک الله، یعنی بینش قلبی (الهام) تأویل شده است. و چه بسا با توجه به آن چه در

۱- [۱] - بقره/۲۸۳.

۲- [۱] - نساء/۱۰۵.

تعریف لغوی رؤیت و ارائه گفتیم، بتوان همین تأویل را در دیگر آیات مشتمل بر این الفاظ به کار برد. گواه این مطلب، سخن مفسران است که معتقدند کلمه رؤیت درمعنای علم نیز به کار رفته است. لذا در تفسیر آیه شریفه «وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا»(۱) [و آداب دینی ما را به ما نشان ده] از سوره بقره، أرنا را به «علم آنها را به ما بده» معنا کرده اند. شاهد دیگری که مؤید این مطلب است، سخن قمی در تأویل آیه «يُرِيكُمْ آيَاتِهِ»(۲) [آيات خود را به شما می نمایاند] می باشد. وی معتقد است «يُرِيكُمْ آيَاتِهِ» بدین معناست که امامان خود را در رجعت به ما نشان می دهد. این تأویل نیز از جمله تأویلاتی است که می توان برای موارد مشابه آن را به کار برد. البته بسیاری از آیات، بیانگر آنند که رؤیت در همان معنای ظاهری خود، یعنی دیدن با چشم، چه در خواب و چه در بیداری، به کار رفته است. به رؤیت با چشم در خواب، رویا نیز گفته می شود. فهم کن.

و نیز روایاتی در دست هست، مبنی بر تأویل ریاء به دورویی و نفاق در اظهار ولایت و ذکر ایمان در نزد مردم. درست همانند کاری که غاصبان خلافت انجام دادند. حتّی کلمه مرائین نیز به معنای غاصبان خلافت به کار رفته است.حتی اگر نفاق در جایی غیر از اظهار ولایت به کار رفته باشد.

در روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «يُرَآؤُونَ النَّاسَ»(۳) [با مردم ریا می کنند] آمده است که مراد از یراؤون در آیه دورویی و نفاق در اظهار ولایت و اعتراف به ایمان در نزد مردم است، نه در خلوت و خفا. (ادامه روایت). در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَـاءَ النَّاسِ»(۴) [و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند] آمده است که مراد از ریاکاران فلان، فلان، فلان و معاویه و سایرین است.

ص:۴۸۱

۱- [۱] - بقره/۱۲۸.

۲- [۲] - بقره/۷۳.

۳- [۳] - نساء/۱۴۲.

۴- [۴] - نساء/۳۸.

الربـاء: اصـل یـک چیز به همراه زیـادت. ربی المـال یربـو ربـواً، یعنی مـال زیـاد شـده و الربوه، یعنی زمین مرتفع و بلنـد. دیگر مشتقات این کلمه، رباء در شرع بر زیادت یافتن اصل مال (پول)، بدون عقد مبایعه و امثال آن اطلاق می شود.

ربا در ذیل کلمه شـرور و کلمه حرام نیز خواهد آمد. همچنین در دو باب دوم و چهارم از فصل اول از گفتار اول، روایاتی دال بر تأویل کلمه ربا به دشـمنان ائمه علیهم السـلام آمده است. از این روایات می توان چنین استنباط کرد که رباخواری، کنایه از اطاعت و پیروی از دشـمنان ائمه علیهم السـلام باشد. بیندیش و آگاه باش که در سوره «مؤمنون» و در ترجمه قرآن، کلمه ربوه به نجف و کوفه تأویل شده است. فهم کن.

الرجاء: و مشـتقات آن مانند یرجو؛ رجاء در اصل به معنی توقع و آرزو است. رجوته أرجو. رجواً و رجاء (همزه رجاء متقلب از واو عله است). رجـاء به معنـای ناحیه، گوشه و زاویه نیز آمـده است و جمع آن ارجا است. اما إرجاء با کسـر همزه (چه با الف ممـدود نوشـته شود، چه بـا الف مقصور)، عبـارت است از تـأخیر و مرجئه نیز از همین کلمه، اشـتقاق یـافته است. مرجئه، گروه معروف از مخالفان ائمه علیهم السلام می باشند.

در تفسـیر قمی و در ذیـل آیه «لا ـیرجون لقائنا» چنین آمـده است که لایرجون یعنی به لقاء ما ایمان ندارنـد. در همین کتاب به نقل از امام باقر علیه السـلام در تفسـیر آیه «مالَکُم لا تَرجُونَ اللهَ وقاراً»(۱) [شـما را چه شده است که از شـکوه خدا بیم ندارید] آمده است: لا ترجون، یعنی از عظمت و جلال خداوند، بیمی ندارند.

و باز در همین تفسیر در ذیل آیه «قُل لِّلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللَّهِ»(۲) [به کسانی که ایمان آورده اند بگو تا از کسانی که به روزهای (پیروزی) خدا امید ندارند درگذرند] تأویل لایرجون بدین صورت آمده است که به ائمه علیهم السلام، حقّ می گوید: امامان جور را نفرین نکنید و بگذارید خداوند خود، آنان را

۱- [۱] - نوح/ ۱۳.

۲- [۲] - جاثیه/۱۴.

مجازات کند.(۱)

بر این اساس، می توان من یرجوالله را به ائمه علیهم السلام و پیروان شان و من لایرجوالله را به مخالفان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. به زودی در سوره برائت، معنای آیه «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ»(۲) [و عده ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست] و در سوره احزاب و ترجمه سوره طلاق، معنای آیه «ترجی من تشاء» خواهد آمد. پس بیندیش.

الردی: و هر آن چه به معنای ارداء یا به هلاکت انداختن می باشد، مانند یردوهم و غیره. ردی در لغت، یعنی هلاکت و طریق الردی، یعنی مسیری که پایان آن هلاکت و نابودی است. در روایات آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان هلاك شدگان و نابود شدگان می باشند که همین معنا در ذیل کلمه تهلکه و امثال آن نیز خواهد آمد. در روایات نیز آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان اهل طریق ردی یا هلاکت معنوی هستند که مراد از هلاکت معنوی، مخالفت با ائمه علیهم السلام و دشمنی با ایشان است. بنابراین ارداء، یعنی وارد ساختن در این مخالفت و دشمنی است. از آن چه گفته شد، معنای تردّی و مشتقّات آن نیز درك می شود. مؤید این مطلب در سوره اللیل خواهد آمد. فهم کن والله اعلم.

الرواسی: و هر آن چه بدین معناست؛ الراسی یعنی ثابت و استوار. در ذیل کلمه جبال گفته شد که منظور از جبال رواسی (کوه های استوار)، همان ائمه علیهم السلام می باشند. بیندیش. والله هادی.

الرضوان: و رضی و مترادفات آن و هر آن چه مشتمل بر حروف رضا است، مانند مرضات و ارتضی، رضی و یرضی و غیره؛ رضی عنه، رضی علیه، رضیً و رُضِواناً با کسر و ضم راء، متضاد غضب و خشم است. با توجه به آن چه در گفتارهای پیشین گفته شد، روشن است که خداوند، تنها از اهل ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام راضی است و هر که ولایت ایشان را قبول نداشته

ص:۴۸۳

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲- [۲] - توبه/۱۰۶.

باشـد، خشم و غضب الهی نصـیبش خواهد شد که این معنا در ذیل واژه «سـخط» نیز خواهد آمد. بر این اساس، گاهی رضوان خدا به معنای علی علیه السلام و ولایت آن حضرت می باشد و گاه کسی که خداوند از او راضی است و او از خدا خشنود، به علی علیه السـلام و شـیعیان آن حضـرت تأویل شده است و مراد از این که شـیعه علی علیه السـلام، النفوس الراضـیه و المرضیه هسـتند، یعنی به ولایت علی علیه السـلام رضایت داد و از ثواب الهی راضـی و خشنودند. منظور از کسانی که به دنبال رضوان الهی انـد، همان ائمه علیهم السـلام می باشـند. و این که رضوان خدا و رسول خدا صـلی الله علیه و آله، از آنِ محبان علی علیه السـلام و پیروان آن حضـرت می باشد. مراد از مرتضـی در آیه «مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ»(۱) [پیامبری را که از او خشـنود باشد]، علی علیه السـلام است. نهایتاً آن چه از تمام این مطالب بر می آید، این است که مؤمن، در نزد خداوند تنها پیامبر و ائمه علیهم السـلام و نیامـدگان و رفتگانی هسـتند که ولایت ایشان را پـذیرفته باشـند و این نکته بر می آید که معیار رضایت و خشـنودی خـدا، قبول ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السـلام و حتی رضایت ایشان می باشد که این مطالب در باب شـشم و هفتم از اولین فصل گفتار سوم آمـده است. بنابراین تمام آیات مشـتمل بر معنای خشـنودی خدا و رسول خدا را می توان بر طبق این معانی و امثال آن تأویل کرد. پس بیندیش.

در اینجا به برخی از این تأویلات اشاره خواهد شد. ابن شـهرآشوب در مناقب خود به نقل از امام باقر علیه السـلام درتفسیر آیه «وَکَرِهُوا رِضْوَانَهُ»(۲) [و خرسـندیش را خوش نداشتند]، آورده است: مراد از رضوان، علی علیه السلام است. خداوند در جنگ بـدر و حنیـن و بطـن نخلـه و روز ترویه و عرفه ـ که در این روز ۱۵ آیه در خصـوص امری که رسـول صـلی الله علیه و آله به خاطر آن درمسجدالحرام به نماز ایستاد، نازل شده است ـ و نیز در حجفه و خم، همگان را به قبول ولایت علی علیه

۱- [۱] - جن/۲۷.
۲- [۲] - محمد(ص)/ ۲۸.

السلام، فرمان داد. مراد از آیه «اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ»(۱) [و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند]، علی علیه السلام(۲) می باشد. از ابن عباس در تفسیر آیه «رضی الله عنهم و رضوا عنه» نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! تو و شیعیان تو در روز قیامت، راضی و خشنود برانگیخته می شوید».

پاره ای دیگر از روایات در ذیل کلمه «نفس» خواهد آمد. در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللّهِ كَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ»(۳) [آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده است] تا عبارت «هم درجات عندالله» آمده است: کسانی که به دنبال رضوان خدایند، همان ائمه علیهم السلام هستند. و ائمه علیهم السلام، معیار درجه بندی مؤمنان به شمار می آیند که در صورت پذیرش ولایت و معرفت ایشان، خداوند درجات مؤمنان را دو چندان کرده و علوّ درجات را ارزانی شان می کند.(۴) تتمه این روایت در ذیل کلمه «سخط» خواهد آمد. گرچه برخی از شواهد این معنا و این که رضوان خدا و رسول خدا از آن محبان و پیروان علی علیه السلام است، در ذیل کلمه اتباع بیان شد. آگاه باش.

در عیون به نقل از امام رضا علیه السلام ذیل آیه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»(۵) [و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی کنند] آمده است: منظور از إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى یعنی کسانی که خداوند، دین آنها را بپذیرد... الخ. واضح است که خداوند، دین را فقط با ولایت ائمه علیهم السلام می پذیرد.

در پاره ای از روایات آمده است که سلمان فارسی، روزی هم رکاب علی علیه

۱- [۱] - مائده/۱۱۹.

۲- [۲] - مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳- [۳] - آل عمران/۱۶۳.

۴- [۴] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح۱۶۷.

۵- [۵] - انبیاء/۲۸.

السـلام شـد و علی علیه السـلام او را دور دنیا چرخانیـد ، امور عجیب و شـگرفی(۱) را به او نشـان داد. سـلمان به آن حضـرت گفت: سـرور من، چطور چنین چیزهـایی ممکن است؟ آن حضـرت پاسـخ داد: ای سـلمان، مگر آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ»(۲) [دانـای نهان است و کسـی را بر غیب خود آگاه نمی کنـد* جز پیامبری را که از او خشـنود باشـد] را نخوانـده ای؟ مراد از مرتضـی در آیه، من هسـتم و منظـور از رسول، حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله می باشـند که خداوند غیب را بر ایشان ظاهر ساخت... الخ. و این گونه روایات، بسیار متعدد بود. برخی از آنها در ذیل کلمه ید و در تفسیر آیه اخر فوق، خواهد آمد.

الراعی: و مرعی و هر آن چه مشتمل بر رعایه می باشد. مراعات، یعنی محافظت ومراقبت از یک چیز و تحت نظر گرفتن آن به خوبی و راعی، یعنی سـرپرست و ولی امر یـک قوم. جمع آن رِعـاء ،بـا کسـر و ضم راء است. و رِعی با کسـر راء، یعنی گیاه و علف و رَعی با فتـح راء، مصـدر رعی (چریدن) است. مرعی نیز مصدر میمی است، مانند رعی و هم اسم مکان مانند مرعاه می باشـد. در ذیـل کلمه رهبـانیت اشـاره شـد که رعایت رهبانیت، تنها با پیروی از نبی صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و تمسـک به ولا‌یت ایشـان امکـان پـذیر است که می توان این تأویـل را در سـایر موارد متنـاسب بـا این لفظ، به کار برد. بر این اسـاس، مرعی و امثال آن را می توان به فوائـد ولایت و علم و امثال آن، تأویل کرد. گواه این مطلب، کلامی است که در وجه چهارم باب سوم از اولین فصل گفتار اول آمده است.

می توان مرعی و آن چه در معنـای آن است را به چیزهـایی تأویـل کرد که غیرمؤمن خـاص و بلکه مطلق غیرمؤمن از آن بهره می برند، مانند بعضی فواید ظاهری. تا فرق میان میوه و گیاهان گذارده شود، همان طور که آیه شریفه «وَفَاكِهَةً

۱- [۱] - مؤلف می گویـد: براسـاس آن چه در کتب مفصل آمـده است آن چه علی علیه السـلام به سـلمان و شـیعیان مخلص خود نشان داد همان چیزهایی است که آن حضرت در حدیث «سباط» به آنها نشان داده است.

۲- [۲] - جن/ ۲۶.

وَأَبًّا * مَّتَاعًا لَّكَمْ وَلِأَنْعَامِكَمْ»(۱) [و میوه و چراگاه* (تا وسیله) استفاده شما و دام هایتان باشد] بر آن دلالت دارد. فهم کن و آگاه باش که در ذیل کلمه امامت، مطالبی ذکر شد ،مبنی بر این که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ولی امر این ملت هستند، بلکه همه ائمه علیهم السلام، این گونه اند. همان طور که این تأویل و معنی به صراحت در زیارت جامعه آمده است.

رمی: و مترادفات آن مانند آن چه در آیه «یَرمُونَ المُحصنات»(۲) [نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند]آمده است. رمی در اصل به معنی القاء و افکندن است، اما در این آیه به معنی قذف، افتراء و بهتان است.

۱- [۱] - عبس/۳۱و۳۲.

۲- [۲] - نور/۴.

باب زاء

الزرابی: این کلمه در سوره غاشیه آمده است. زرابی جمع زِربیه با کسر و فتح زاء است و عبارت است از: فرش های فاخر سلطنتی. که می توان تأویلاتی را که در ذیل کلمات مشابه آن به ویژه در وجه چهارم باب سوم از اولین فصل گفتار اول بیان شد، برای زرابی نیز به کار برد. یکی از آن تأویلات، انواع علوم و معارف منشعب شده از ولایت است.

الزیت: و زیتون. زیتون واضح است. زیت، مفردِ زیتون است که معنا و تأویل آن در ذیل کلمه مشکاه و در سوره نور به هنگام تأویل آیه نور خواهد آمد که در این آیه، زیت را به علم و دانش تأویل کرده اند. در سوره تین نیز کلمه زیتون به امام حسین علیه السلام تأویل شده است.

البته قمی همین کلمه را به علی علیه السلام تأویل کرده است که به زودی در سوره مذکور بیان می شود. و چه بسا می توان این تأویل را در سایر سوره ها نیز به کار برد.

در بیان علت استعاره زیتون برای علی علیه السلام چنین آمده است: زیتون یک نوع میوه و چاشنی و دارو است که روغنی نیکو و مفید دارد، و علی علیه السلام و نیز حسین علیه السلام، هر یک از ایشان میوه قلب مقرّبان درگاه الهی اند که علوم و معارف آنها، انشاء الله قوت قلب مؤمنان است و نور آن حضرت و فرزندان مطهرش، هدایت گر همه هدایت شدگان است و همان طور که از روایات مختص به ائمه علیهم السلام برمی آید، خداوند نور خود را به نور ایشان تمثیل کرده است.

زیتون همچنین به بیت المقدس تأویل شده است که این تأویل در سوره طور خواهد آمد. پس بیندیش.

ص:۴۸۸

الزِجاج: با کسر و فتح و ضم زاء، معنای آن روشن است. به زودی در ذیل کلمه مشکاه و آیه نور، بیان می شود که مراد از زجاجه، فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و غیره می باشد. آگاه باش.

الزوج: و ازواج و هر چه مشتمل بر تزویج می باشد. مراد از تزویج نفوس، محشور شدن هر انسانی با امام محبوب دنیوی خویش است (امامی که در دنیا محب او بوده است). از محمد بن حنفیه در تفسیر آیه «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»(۱) [و آنگاه که جان ها به هم درپیوندند] نقل شده است که می گوید: به خدا سوگند اگر بنده ای خداوند را بین رکن و مقام عبادت کند، خداوند او را با کسانی محشور می کند که محب ایشان است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ»(۲) [کسانی را که ستم کرده اند با هم ردیفان شان گرد آورید]، کلمه ازواجهم به معنای همانند آمده است. واضح است که این تأویل را در دیگر آیات قرآن می توان به کار برد. این تأویل از جهت لغوی متناسب با تفسیرهایی است که مفسران برای کلمه ازواج در نظر گرفته اند، مثل همنشین، صنف.

از این رو در تفسیر زوجناهم در آیه«وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ»(۳) [و آنها را با حوریان درشت چشم همسر می گردانیم] قرّناهم بهنّ (مردان را همنشین حوریان بهشتی کردیم) آمده است. در ذیل کلمه عترت، کلمه ازواج در آیه «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا»(۴) [پروردگارا به ما از همسران آن ده] به خدیجه و در روایتی دیگر به فاطمه علیها السلام تأویل شده است. بیندیش و آگاه باش که در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که آن حضرت در خطبه ای می فرمایند: و خداوند با ایجاد تضاد در بین اشیاء، اظهار داشت که هیچ ضدی ندارد و با ایجاد همانند، نشان

ص:۴۸۹

۱- [۱] - تکویر/۸.

۲- [۲] - صافات/۲۲.

۳- [۳] - دخان/ ۵۴.

۴- [۴] - فرقان/ ۷۴.

داد که همنشینی نـدارد. ظلمت را مقابـل نور، نرمی را مقابـل خشونت و گرما را مقابل سـرما قرار داد. بین نقاط اختلاف شان، الفت ایجـاد کرد و بین نقـاط اشتراک شـان، فاصـله انـداخت و بـا تفریق آنهـا، بر ایجاد کننـده تفریق و با تألیف آنها، بر ایجاد کننـده الفت دلالـت کرد و آیه «وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(۱) [و از هر چیزی دو گـونه (یعنی نر و مـاده) آفریدیم امید که شما عبرت گیرید] بیانگر همین معناست... الخ.

الزبـد: زبـد در فرهنـگ لغت، عبـارت است از محرّک آب و غیره. و اصل معنای لغوی أزبـدا الجرُ و القـدرُ و اليعير، يعنی كف خود را بیرون ریخت. این کلمه در سوره رعـدّ و در معنـای باطـل آمـده است. وجه این تأویـل در ذیل کلمه ماء خواهـد آمـد. تأویل دیگر این کلمه، سخن کافران و دشمنان ائمه دین می باشد. مانند ارائه مصحف های جعلی و ساختگی و غیره...

در کتاب احتجاج به نقل از علی علیه السـلام آمـده است، علی علیه السلام در حدیثی به توصیـف تغییر دهندگان قرآن و دین پرداخته و می فرماینـد: خداونـد داسـتان محرّفان قرآن را بیان کرده و در تمثیل آنان می گوید: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ»(۲) [امـا کف بیرون افتاده از میان می رود ولی آن چه به مردم سود می رسانـد در زمین (باقی) می ماند]. منظور از زبد در این آیه، سخن ساختگی کافران و مشرکان است که این سخنان به هنگام دقت نظر، از بین می روند و باطل می شونـد و متلاشـی می گردنـد. اما آن چه مفیـد انسان هاست تنزیل حقیقی (همان قرآن) است که باطل به هیچ وجه بدان راه نمی یابد و قلب ها آن را می پذیرند. مراد از أرض در همین آیه، محل استقرار علم و دانش است... الخ. و منظور امام علیه السـلام، از آن چه ملحـدین در قرآن ایجاد کرده اند تصـحیف های اندک در آن است وگرنه در عدم تحریف به زیادت، تردیدی نداریم. پس فهم کن.

ص:۴۹۰

۱- [۱] - ذاریات/۴۹.

۲- [۲] - رعد/ ۱۷.

الزبور: بر وزن فَعول به معنی مفعول. زبرت الکتـاب، یعنی کتاب را نگاشـتم و زبرته، یعنی آن را داور قرار دادم و حاکم کردم. جمع آن زُبُر، به معنی صحف و کتاب است. کتاب های نازل شده بر حضـرت داوود علیه السلام نیز زبور نامیده می شوند. در بـاب چهـارم از سومین فصل گفتار اول بیان شـد که زبور نیز متضـمن امر ولایت بوده است. صـدوق به نقل از امام صادق علیه السـلام می گوید: خداوند زبور را بر داوود علیه السـلام نازل کرد، در حالی که زبور مشـتمل بر امر توحید، دعاء، اخبار رسول صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و ائمه علیهم السلام و اخبار رجعت و حضرت قائم علیه السلام بوده است.

الزبر: پیشتر معنای آن گـذشت و به زودی در ذیل کتاب نیز خواهد آمد. در باب های گفتار های قبلی به خصوص باب چهارم از دومین فصـل گفتـار اول بیان شـد که در تمام کتاب های آسـمانی، امر ولایت و دسـتور به پـذیرش آن و این که قبولی نامه اعمال انسآنها، در گرو مسأله ولایت است، بیان شده است. بیندیش.

الزجر: و تمام مشتقات آن مانند زاجرات؛ زجر در سوره نازعات و دیگر سوره ها در معنای نفخ صور آمده است. زجر در اصل به معنی بازداشـتن، به وسـیله خشم و فریاد است. به زودی تأویل صور و نفخ صور و صیحه خواهد آمد که با توجه به مقتضای کلام، تأویلات این کلمات را برای کلمه زجر نیز به کار برد. بیندیش.

زکریا: همان پیامبر معروفی است که سرپرستی (کفالت) حضـرت مریم را عهـده دار شـد و خداوند به او یحیی علیه السـلام را عطا کرد. به زودی داسـتان توسل زکریا علیه السـلام به پیامبر صـلی الله علیه و آله برای این که خداوند به او فرزندی عطا کند، بیان خواهـد شـد. گفته شـده است که زکریا، تنها به دلیل علاقه شدیـدی که به حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و خانـدان مطهرش داشت از خداوند فرزندی مسألت داشت تا بدین وسیله خود با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غم فقدان فرزند، همدرد شده و فرزندش یحیی با امام حسـین علیه السلام در شهادت و قربان شدن شریک شود و ظاهراً امام علی علیه السلام در این امت، شبیه زکریای نبی است.

ص:۴۹۱

زور: در اصل به معنای انحراف است، سپس بر دروغ و بهتان اطلاق و بدان ها مشهور شد. چرا که دروغ و بهتان، نوعی انحراف از حق است. در فصل سوم گفتار دوم در تأویل آیه «وَ یَقُولُونَ مُنکِراً مِنَ القَولِ وَ زُوراً»(۱) [و سخنی ناپسند و دروغ است که می گویند] آمده است که مراد از زور، اقوال و رفتار دشمنان ائمه علیهم السلام و اسناد کذب به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تحریف برخی از آیات قرآن، ایجاد و تغییر در آنهاست. در ذیل کلمه قول نیز، یکی دیگر از تأویلات کلمه زور خواهد آمد. در آنجا مراد از زور، سخنان دروغ و احادیث ساختگی است که دشمنان دین به ناروا به امامان و پیروان شان نسبت می دادند تا بدین وسیله، اسباب تقرب خود را در نزد حاکمان جور و بزرگان آنها فراهم آوردند.

زرع: و هر آن چه مشتمل بر لفظ و معنای زراعت می باشد؛ زرع فلانٌ: بذر (تخم) را پاشید. و الله زرَعَ: خداوند بذر را رویانید. کلمه زرع غالباً به معنای مزروع به کار رفته است. لذا بر فرزند نیز اطلاق می شود. چرا که پدر، بذر(نطفه) فرزند خویش را در زمین (تخمدان) مادر پاشیده، خداوند عزّ و جل آن را می رویاند تا زمانی که تولّد یافته، بزرگ شود و به مرحله برداشت(تکلیف) برسد. در آن زمان مشخص می شود که این بذر، بذر سالم و مرغوبی بوده است یا نامرغوب. البته در برخی از آیات قرآن و پاره ای از روایات، امکان تأویل زرع به ائمه علیهم السلام و حتی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است. همچنین در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام کلمه زرع را به عبدالمطلب تأویل کرده اند. مضافاً این که ابن عباس در تفسیر آیه کریمه«کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ»(۲) [چون کشته ای است که جوانه خود برآورد] می گوید: اصل زرع، عبدالمطلب بوده و میوه آن محمد صلی الله علیه و آله است. و در آیه «یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»(۳) [و دهقانان را به شگفت آورد] زارع را به علی بن ابی طالب، تأویل کرده اند.

ص:۴۹۲

۱- [۱] - مجادله/۲.

۲- [۲] - فتح/۲۹.

۳- [۳] - همان.

مؤلف گوید: یکی دیگر از تأویلات زرع، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ثمره آن علی علیه السلام است که در تفسیر سوره فتح نیز خواهد آمد. در تفسیر فرات به نقل از ابوجعفر علیه السلام آمده است که از حضرت کاظم علیه السلام در خصوص تفسیر آیه فوق سوال شد، ایشان فرمودند: این مثلی است که خداوند برای شیعیان ما به کار برده است. گو این که نطفه شیعیان، در صلب پدران جاری شده، پس از آن مردان، نطفه های خویش را در تخمدان همسران شان می کارند و در پایان، خداوند نطفه ها را به منظور تحصیل غایت و هدفی که انسان ها در روز ألست بدان متعهد شدند، پرورش داده و خارج می سازد که برخی از این نطفه ها پاک و پرهیزگار و برخی، ممتحنه القلوب (آنان که قلوب شان آزموده شده است) و برخی دانا و دانشمند و برخی شریف و نجیب و برخی اهل تقوا و برخی اهل رضا و تسلیم خواهند بود... الخ.

ظاهراً می توان با توجه به مقتضای کلام کلمه زرع را به مؤمن یا چیزی مشابه آن تأویل کرد. پس بیندیش. تأویل زرع به مؤمن با سایر تأویلاتی که در باب زرع ارائه شد، مانند فرزند و باسطاً به معنی بذر وسیع و سایر معانی که در فرهنگ لغت آمده است، قابل اجتماع است. در کتاب نصوص از حذیفه نقل شده است که نبی صلی الله علیه و آله، یکایک امامانی را که از نسل ایشان وجود آمده، برشمردند و فضائل آنها را بیان کردند. پس دستان مبارک شان را به آسمان بالا برده، فرمودند: خداوندا! علم و فقه را به فرزندان من و فرزندان آنها ارزانی دار. (ادامه روایت)

در این مطلب بیندیش و از تأویلاتی که در باب حرث بیان شد، نیز غافل مباش. چرا که آن تأویلات نیز از نظر معنایی با تأویلات فوق الذکر متناسب است.

زیغ: و هر آن چه لفظاً و معنا بدین معناست مانند یزیغ و زاغوا و غیره؛ زیغ قلوب، یعنی انحراف قلب ها از حقیقت و اظهار شک و تردید در حق. زیغ یعنی عدول، شک، و انحراف و خروج از حقیقت. تأویل کلمه زیغ در «محکم» در ضمن تفسیر آیه «الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ»(۱) [کسانی که در دل هایشان انحراف است] مطرح

۱- [۱] - آل عمران/۷.

شد، که مراد از زیغ در این آیه، خلفا است و دوستداران آنان از دشمنان علی علیه السلام می باشند. لذا زیغ، عبارت از دوستی با خلفا و دشمنی با علی علیه السلام می باشد و واضح است که دوستی با این سه و دشمنی با علی علیه السلام، همان عدول و انحراف از حقیقت است. بنابراین، می توان در سایر موارد متناسب نیز چنین تأویلی را به کار برد. پس آگاه باش.

زخرف: زخرف با ضم زاء، در فرهنگ لغت به معنی طلا و بالاترین حد خوبی یک چیز است. و زخرف القول، یعنی سخنی که آن را با زیور کذب و تزویر بیارایند. به طور کلی زخرف القول یعنی سخن باطل آراسته شده. در ذیل کلمه أخ، اشاره شد که دشمنان علی علیه السلام، برادران شیطانند. چرا که آنان سخنان دروغ را به قصد فریب به یکدیگر ابلاغ می کنند. بنابراین، مراد از زخرف القول، سخنان دشمنان علی علیه السلام و اقوال آنان در مورد آن حضرت و دین اسلام می باشد.

الزلفی: و مترادفات آن مانند أزلفت و غیره؛ زلفی یعنی قرب و نزدیکی و منزلت. زلفی اللیل: واپسین ساعات شب که به صبح نزدیک است. و ازلفناهم: مقرب شان ساختیم و نیز آیه «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»(۱) [و (آن روز) بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می گردد] که منظور از لغت الجنه در این آیه این است که بهشت به اهل خود (بهشتیان) نزدیک شد. و زلفی إلی الله: تقرب به خدا. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: امامان، مقدّمات نجات و اسباب تقرّب و رستگاری اند. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: ائمه علیهم السلام اسباب نجات و تقرب هستند. در یکی از زیارت های مخصوص امام علی علیه السلام نیز آمده است: ایها الزلفه و الکوثر. چه بسا مراد از زلفت در این عبارت، مبالغه در عدم دستیابی به آن، بدون ائمه علیهم السلام باشد یا این که آنها مراد از آن در باطن هستند. چرا که اساس لذت مخلصین کامل، ائمه علیهم السلام و ولایت آنهاست. پس تأمل کن.

۱- [۱] - شعراء/۹۰.

زلق: و مترادفات آن مانند: یزلقونک. اصل زلق، لغزش و زلت است. که تأویل زلت به زودی خواهد آمد. پس فهم کن.

زاهق: و مترادفات آن. زهق الشیء: از بین رفت و باطل شد. شاید در برخی موارد بتوان این کلمه را به معنای هلاکت معنوی که مترتب بر ترک ولایت و حب اهل بیت علیهم السلام است، تأویل کرد.

زلزله: و مشتقات و مترادفات آن نظیر زلزال و زلزلت و....اصل زلزله حرکت و اضطراب و تکان ها و ارتعاشات زمین و...است. در تأویل کلمه راجفه گفته شد که با توّجه به تناسب معنا و مقتضای کلام، می توان این کلمه را به معنای زلزله، در نظر گرفت . مؤیّد این مطلب در دو سوره حج و زلزال خواهد آمد. غافل مباش.

زوال: و هر آن چه از این کلمه اشتقاق یافته است. مانند: یزول و...که معنای آن روشن است و جایز است با توجه به مقتضای کلام و معنا، زوال را به زوال معنوی تأویل و تفسیر کرد.

زعم: و مشتقات آن، مانند یزعمون و ....آگاه باش که معنای متعارف این کلمه، حدس و گمان است. زعمتنی کذا: مرا این گونه پنداشتی. کلمه زعم به میزان زیادی در قرآن به کار رفته است. در ذیل کلمه ظن بیان خواهد شد که ظن، در قرآن به دو وجه به کار رفته است. گاه به معنای ظن و گمان یقینی و گاه به معنای حدس و گمان همراه با تردید. اما کلمه زعم فقط در معنای شک و تردید به کار رفته است. حتی در قرآن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که: آن حضرت، خطاب به مردی فرمود: مگر نمی دانی که هر زعمی در قرآن کذب است.

زقوم: زقم، لقم، تزقّم، تلقبم، أزقمه فازدقمه، ابلعه فابتلعه؛ زقوّم: کوه همراه با خرما، نام درختی است در جهنم، غذای اهل آتش، گیاهی صحرایی و خلاصه این که خداوند در قرآن و در توصیف زقوم می فرماید: زقوم درختی است که در جحیم می روید. زقوّم بر وزن فعّول از زقم به معنای بلعیدن سریع و شرب بیش از حد، می باشد. زقوّم در زبان اهل زیقیه، همان کوه همراه با خرما است. این کلمه در سوره های صافات، دخان و واقعه و نیز در ذیل کلمه حرام و خبائث آمده است. همچنین در ذیل کلمه شجره، اشاره خواهد شد که یکی از تأویلات درخت زقوم،

دشـمنان ائمه علیهم السلام و دوستی با آنها و قبول ولایت و پیروی از آنهاست. البته می توان نفس کلمه زقوّم را به معنای حبّ و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام گرفت که در این صورت کلمه شجره نیز به معنای دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد.

ازلام: جمع زلَم با تحریک لام است. زلَم: چوب (تیر) بـدونِ پر. در سوره مائده کلمه ازلام در دو جا به کار رفته است و در هر دو مورد از تقسـیم اموال با استفاده از ازلام نهی شده است. گفته می شود: اعراب جاهلی هر گاه قصد انجام فعلی داشتند به سه چوب که بر روی یکی از آنهـا عبـارت «أمرنی ربی: خداونـد مرا بـدان فرمـان داده است.» نوشـته شـده و روی دیگری عبـارت «نهانی ربی: خداونـد مرا از آن باز داشـته است.» و سومین چوب نانوشـته بود، ضـربه می زدند. اگر چوب «امر» خارج می شد، آن کار را انجام می دادند واگر چوب «نهی» بیرون می آمد، از انجام فعل منصـرف می شوند و اگر چوب نانوشـته انتخاب می شد، دوباره تکرار می کردند. بر این اساس معنای اسـتقسام با ازلام، یعنی تعیین قسـمت و نصـیب. اما مشهور آن است که ازلام در قرآن به معنای دیگری آمـده است. مراد اصـلی از ازلام این است که اعراب جاهلیت گوشت قربانی را با تیرها (چوب های) دهگانه و به شـیوه ای مخصوص تقسـیم می کردند که به گفته مفسـرین، این شیوه، مخصوص همان قمار است که خداوند آن را حرام کرده است. برخی معتقدند آن شیوه، شطرنج و نرد می باشد. به هر تقدیر، در روایات آمده است که در باطن، دشمنان ائمه علیهم السـلام و غاصـبان خلافت می باشـند که این مطلب در ذیل کلمه فحشا و انصاب نیز تکرار خواهـد شـد. تناسب بین این معانی بر فرد بینای دانا مخفی نیست. فهم کن.

زنیم: این کلمه در سوره قلم و به معنی انسان بدنام و مشهور به کفر، آمده است. البته مراد از زنیم، همان مدعی و مورد سخریه به خاطر کفرش است و منظور از آن همان خلیفه دوم است.

زینت: و تزیین و هر آن چه مفید این معناست. زینت: چیزی که بدان خود را می آرایند. زین، متضاد شین است. تأویل کلمات زینت و زین به ترتیب در آیات

ص:۴۹۶

«زِينَةَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(۱) [زیور زنـدگی دنیـا] و «أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ...»(۲) [آیـا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسـته شـده]، دشـمنان ائمه علیهم السـلام و غاصـبان خلافت و امـامت می باشـد. از این رو می تـوان زینت مـذموم و نکوهیـده را به دشـمنان ائمه علیهم السـلام و پیروان شـان تأویل کرد. و با توجه به پاره ای از روایات که در ذیل کلمه حیات آمـده است، می توان گفت مراد از حیات دنیا در آیه «مَن كَانَ يُرِيـدُ الْحَيَاهَ الـدُّنْيَا»(۳) [کسانی که زنـدگی دنیا و زیور آن را بخواهند]، ولایت خلفا است.

در تفسـیر قمی به نقـل از امـام صادق علیه السـلام در ذیل آیه«أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ»(۴) آمـده است: مراد از «کمن زین له»، غاصـبان حق خلافت علی علیـه السـلام می باشـند. بنـابراین از این آیه و دیگر روایـات، برمی آیـد که امامـان و پیروان شـان، اصـحاب زینت محمود و پسـندیده هستند و ولایت ایشان و وجود مبارک شان، زینت آسمان و زمین و مردان و غیره می باشد، همان طور که در ذیل کلمه مسـجد، تأویل آیه «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»(۵) [ای فرزندان آدم جامه خود را در هر نمازی برگیرید] خواهد آمد. در فضائل ابن شاذان به نقل از سـلمان آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: به یقین، علی علیه السـلام زینت زمین و ساکنـان آن است. در عیون و دیگر کتب به نقل از ابوعبـدالله الحسـین علیه السـلام آمـده است که حضـرت فرمودند: روزی بر جدم رسول صـلی الله علیه و آله وارد شدم؛ فرمودند: خوش آمدی ای زینت آسمان ها و زمین. در منـاقب ابن شـهرآشوب نیز به نقل از ابن مسعود در تفسـیر آیه «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَهً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَـنُ عَمَلًا»(۶) [در حقیقت مـا آن چه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تـا آنـان را بیازمـاییم که کـدام یـک از ایشـان نیکوکارترند] آمده است: زینت مردان

ص:۴۹۷

۱- [۱] - کهف/۲۸.

۲- [۲] - فاطر/۸.

۳- [۳] - هود/۱۵.

۴- [۴] - فاطر/۸.

۵- [۵] - اعراف/۳۱.

۶- [۶] - کهف/۷.

زمین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

در کافی به نقل از علی علیه السلام آمده است که آن حضرت در حدیثی، اسلام را این گونه توصیف فرموده اند که: خداوند اسلام را زینتی برای کسانی قرار داده است که آن را بسان زیوری زینتی می پوشند و دستاویزی برای آنان که آن را به خود نسبت می دهند. روایت تأویل اسلام نیز به زودی خواهد آمد.

زکات: و تزکیه و هر چه بدین معناست مانند زکی و...زکات در فرهنگ لغت: خالص و بهترین یک شیء؛ مقدار مالی که از اموالت جدا می کنی تا اموالت را بدین وسیله پاک کنی. زکی یزکو زکواً: رشد کرد و زیاد شد. و زکی در غیرمال، مثل زکیّ طعام یعنی طعام نیکو و حلال. و زکیّ از انسان ها یعنی انسان پاک و مبرّا از گناهان یا انسانی که در انجام کار نیک به حد کمال رسیده است.

بنابراین انسان هر چه از مال و علم و جاه و...ببخشد، زکات محسوب می شود و می توان ایتاء زکات را به آن تفسیر نمود، کما این که به زودی بیان خواهد شد.

زکات در روایات متعدد، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. وجه این تأویل بدین علّت است که ائمه علیهم السلام، برگزیدگان و پاک ترین مخلوقات الهی بوده. به طوری که رسولش نیز از بین مردم است. یا بدین دلیل که ایشان از گناه، مبری و پاک بوده و در افعال خیر سبقت می گیرند و پیروی از آنان، قلب ها را از رذائل و پستی ها و گناهان پاک می کند و باعث زیادت علم و دین و هر گونه خیری می شود و یا به دلایل دیگری است که به پاره ای از آنان در ذیل کلمه صلاهاشاره خواهد شد. گرچه برخی از روایات در باب چهارم از اولین فصل گفتار اوّل گذشت. در روایت جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «أَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»(۱) [نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید] آمده است که حضرت فرمودند: مراد از نماز و زکات، علی علیه السلام است. بنابر این، می توان زکات الهی را به ائمه علیهم السلام و پیروان شان و هر که خود را پاک می سازد، تأویل کرد. اما مراد از ناپاک، دشمنان خدا و ائمه علیهم السلام می باشد. آن چه در تأویل آیه«أَلَمْ تر إِلَى الَّذِينَ

ص:۴۹۸

۱- [۱] - حج/۷۸.

يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاء»(۱) [به کسانی که خویشتن را پاک می شمارند ننگریسته ای (چنین نیست) بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند]، در تفسیر قمی آمده است، مؤید این مطلب است که مراد از «یزکون»، کسانی هستند که خود را صدیق و فاروق و ذو النورین معرفی کرده اند.

از آنجا که زکات به معنای مطلق بذل و بخشش نیز به کار رفته، تأویل این کلمه در تفسیر امام، عبارت است از بذل و بخشش مال به شیعیان ضعیف الایمان. (همان طور که این تأویل در ذیل کلمه ضعفاء خواهد آمد) و هم دردی با برادران شیعه مؤمن و یاری رساندن به آنها و تصدّق بر آنان به منظور جلب محبت ائمه علیهم السلام، همراه با اقرار به امامت آنها و توسل به آنها و ولایت ایشان و صرف و بخشش علم حاصله از ائمه علیهم السلام در جهت هدایت شیعیان ضعیف الایمان و ارشاد علمای پیروان ائمه علیهم السلام که خواستار ترغیب و تشویق مردم به ولایت ائمه علیهم السلام باشند و نیز صرف علم به منظور ترویج دین و بیان احکام وارده از ائمه علیهم السلام و بذل جاه و منزلت و عقل و صرف جسم و اعضای بدن، به منظور یاری رساندن به شیعیان مستمند و ضعیف الایمان و برطرف سازی نیازها و دفاع از آنان و غیره و همچنین بذل علم، به منظور اشاعه حق و اجرای احکام و دیگر مسائلی که با بذل علم، می توان به امام یاری رسانید. چرا که می توان آشکارا فضائل ایشان را بازگو کرد (البته به شرط این که نیاز به تقیه نباشد). انجام تمام این امور، مستلزم اقرار به ائمه علیهم السلام و توسل به ایشان و پیروی از خط مشی آنان می باشد. در ذیل کلمه مال نیز تأویل این واژه به علم، خواهد آمد. بر این اساس، می توان پرداخت زکات مال را به بذل و بخشش علم به اهل آن و نیازمندان به آن تأویل کرد. بدان که اکثر این معانی را می توان در باره نظائر زکات مانند انفاق و قرض و صله و... که در قرآن ذکر شده است به کار برد. البته این مطلب در ذیل کلمه انفاق نیز خواهد آمد.

۱- [۱] - نساء/۴۹.

زنا: و مشتقات آن مانند زانی و ...؛ یکی از تأویلات وارده برای این کلمه، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. و زنا مانند سائر محرمات، جزء متفرعات اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام است. پاره ای از مؤیّدات این مطالب در باب چهارم از فصل اول گفتار اول و نیز در ذیل کلمه شرّ و غیره نیز آمده است.

ص:۵۰۰

باب سین

سوء: سیئه و مسیء (گناه کار) و مترادفات آن مانند اساء (بدی کرد) و....سیئه در فرهنگ لغت به معنای خطا و اشتباه آمده است. و أساء الیه متضاد أحسن(خوبی کرد) است. در کل، سوء، بر هر چیز ناپسندی اطلاق می شود. ساءه (او را ناراحت کرد) متضاد سرّه (او را خوشحال کرد) می باشد. و سیيء، یعنی زشت و قبیح و هرگونه شرّ و بدی. در ذیل کلمه «حسنه» گفته شد که برخی مفسرین، کلمه سیئه را به دشمنی با ائمه علیهم السلام و انکار آنان و پیروی از دشمنان ایشان تأویل کرده اند. در ذیل کلمه «زینت» نیز گفته شد که دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت، همان کسانی اند که خداوند، اعمال زشت و بد آنان را در چشم شان زیبا جلوه داده است. بنابراین سوء (بدی) و عمل سوء (بد)، نیز به معنای سیئه و حتی غصب خلافت و انتقال آن از ائمه علیهم السلام به غیر ایشان می باشد. در ذیل کلمه «خطیئه» و در تأویل آیه «مَن کَسَبَ سَیِّئَهً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیـئَتُهُ»(۱) [آری کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] نیز آمده است که مراد از «مَن کَسَبَ سَیِّئَهً» کسی است که امامت علی علیه السلام را انکار نماید. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمودند: مراد از بدی فراگیر، آن نوع بدی است که آدمی را از دین و ولایت خدا خارج می سازد.

در حقیقت این بدی، همان شرک به خدا و تکفیر نبوّت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و عدم قبول ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، ولیّ خداست. بنابراین، کل سوء و سیئه و امثال آن براساس معنای باطنی، عبارت است از اعمال

۱- [۱] - بقره/۸۱.

مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام. لذا مراد از مُسیء و الفاظ مترادف آن، همان دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند.

گواه این مطلب در ذیل کلمه «مکر» خواهد آمد چه در آنجا آمده است که مراد از مکر سَیِیئ (مکر بد)، عملی است که خلفا در بیت سقیفه به انجام آن مبادرت ورزیدند و نیز در ذیل کلمه «ذلت» نیز تأویل آیه شریفه «الَّذِینَ کَسَبُواْ السَّیِّئَاتِ»(۱) [و کسانی که مرتکب بدی ها شده اند] بدین شکل آمده است که مراد از «الذین»، بدعت گزاران و اهل شبهه می باشند.

در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ»(۲) [آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده اند پنداشته اند] آمده است که آن حضرت «الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ» را به فرزندان عبد شمس تأویل فرموده اند. همچنین در پاره ای از روایات به صراحت کلمه «السیئات» به خلفای راشدین و بنی امیّه و امثال آنها تأویل شده است. علّت این امر یا مبالغه در بدی عمل آنهاست و یا مراد از تأویل، خود خلفا و یا تنها ولایت آنها مد نظر قرار گرفته است. در روایت جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَقِهِمُ السَّیِّئَاتِ»(۳) [و آنان را از بدی ها نگاه دار] در تأویل کلمه «سیئات»، به بنو امیه و پیروان آنها اشاره شده است. در روایتی دیگر، سیئات را به سه خلیفه تأویل کرده اند. البته این تأویلات در خصوص بدی صادره از بشر، مانند گناه و لغزش و امثال آن به کار می رود. اما کلمه دیگری در سوره رعد و در آیه کریمه «یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ»(۴) [از سختی حساب بیم دارند] و امثال آن آمده است که معنای آن متفاوت از معنای سوء و سیئه می باشد. در این آیه، مراد از سوء الحساب، مناقشه در عدم پذیرش اعمال نیک آنها و عدم آمرزش بدی هایشان می باشد.

۱- [۱] - یونس/۲۷.

۲- [۲] - جاثیه/۲۱.

۳- [۳] - غافر/۹.

۴- [۴] - رعد/۲۱.

این تأویـل به صـراحت در پـاره ای از روایات آمـده است و در ذیل کلمه «حساب» نیز چنین آمـده که هر کس در روز حساب مورد مناقشه قرار گیرد، دچار عذاب خواهد شد. در تفسـیر آیه «أَصَابَکَ مِن سَيِّئَةٍ»(۱) [آنچه از بـدی به تو می رسد] از سوره نسـاء و آیه «لَّا یَمَسُّهُمُ السُّوءُ»(۲) [عـذاب بـه آنـان نمی رسـد] و غیره نیز آمـده اسـت کـه مراد از سـوء در این آیـات، ترس و گرسنگی و بیماری و سختی و...می باشد که در ذیل کلمه حسنه نیز وارد شده است.

البته اغلب این معـانی، ظـاهری است و بایـد در نظر داشت که هر یک از این معانی در صورتی قابل پـذیرش است که با سـیاق عبارت تناسب داشـته باشد. در ذیل کلمه تبدیل نیز به پاره ای از این معانی و تأویلات مانند تبدیل حسنات و سیئات اشاره شده است که در تأویل این آیات نیز معنای ظاهری و متعارف کلمات لحاظ شده است. پس در آن بیندیش.

السـبب: این کلمه، در مفرد و جمع یکسان به کار می رود. سـبب در لغت به معنی ریسمان و هر آن چه به واسطه آن دو چیز با یکدیگر پیوند می خورند، است. جمع آن اسـباب می باشد. در باره روایات به نقل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان در حدیث ثقلین فرمودند: ریسـمان (سـبب) بزرگ، کتاب خدا (قرآن) است که یک سوی آن در دست خدا و سمت دیگر آن در دست شـما (امّت) است و ریسـمان کوچک همان خانـدان و اهل بیتم می باشـد. مفید به نقل از امام صادق علیه السـلام آورده است که آن حضـرت فرمودنـد: ما (ائمه)، ریسـمان بین شـما (امت) و خداوند عزّ و جل می باشـیم. بنابراین منظور از اسـباب، امامان یا ائمه علیهم السلام و قرآن می باشند. و نیز گفته شد که ائمه علیهم السلام و قرآن ریسمان های الهی انـد. در ذیـل کلمه «حبـل» نیز علت اطلاق حبل (ریسـمان) بر ائمه علیهم السـلام و قرآن آمـد. و ذکر شـد که این تأویل بسـیار مناسب آیه مذکور می باشد.

قمی در تفسیر خویش، سبب را به معنای دلیل و علت اتخاذ کرده و به آیه

ص:۵۰۳

۱- [۱] - نساء/۷۹.

۲- [۲] - زمر/۶۱.

«وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»(۱) [و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم] استدلال نموده است. زیرا «سبب» در این آیه، همان دلیل و علت معنا می شود. و پرواضح است که در کل، معنای سبب همان وسیله ارتباط و پیوند یک چیز با چیز دیگر خواهد بود. در باب پنجم از دومین فصل گفتار اول، سخن امام علیه السلام بیان شد که فرمودند: ما و اهل بیت، علت آفرینش مخلوقات و دلیل تسبیح و عبادات آنهاییم. به واسطه ما خداوند، شناخته و به یگانگی پرستش شد و به واسطه ما به اهل ثواب ، پاداش داد و اهل عِقاب را مجازات کرد. این روایت، بیانگر این مطلب است که سبب بر ائمه علیهم السلام اطلاق می شود و به معنای علّت و هدف نیز آمده است. به طور کلی ائمه علیهم السلام دلیل و محل استناد و غایت و واسطه وصول به خیر دنیا و آخرت می باشند. همان طور که این کلمه به معنای ولایت ائمه علیهم السلام نیز آمده است.

چنان که در کنزالفوائد آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمودند: سپاس خداوندی را که محبّت علی علیه السلام و ایمان به آن حضرت را به عنوان دو ریسمان برای بشریت قرار داده است و چه بسا مراد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دو سبب این باشد که محبّت علی علیه السلام، باعث نجات آدمی از آتش جهنم و علّت دخولش به بهشت می باشد. پس بیندیش تا بدانی که کلمه «اسباب» را در برخی موارد می توان طبق نظر اهل باطل تأویل کرد. چون از نظر آنان، اسباب به معنی امامان جور و پیروی از آنان می باشد.

السحاب: معنای آن واضح است. و وجه تسمیه آن، انسحاب و حرکت (عقب و جلو آمدن) ابر در هواست. سحاب از ریشه «سحب» به معنی جرّ و کشش اشتقاق یافته است. مفرد آن نیز سحابه است. البته می توان وجه تسمیه آن را، ریزش باران از ابر دانست. در روایت طارق بن شهاب آمده است که علی علیه السلام فرمود: امام، همان ابر باران زا است. در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان فرموده اند: امام، همان ابر باران زا است. در یکی از زیارت ها چنین آمده است که:

۱- [۱] - کهف/۸۴.

شهادت می دهم که شما (ائمه علیهم السلام) ابرهای رضوان (بهشت) خدائید. مؤید این مطلب، کلامی است که به صراحت در ذیل کلمه غمام (ابر) خواهد آمد. در برخی از روایات نیز سحاب به علم و برکات و کرامت هایی ائمه علیهم السلام تأویل شده است. این تأویل به زودی خواهد آمد. و خدا داناست.

السراب: آن چه در نیمه روز، همچون آب به نظر می رسد و حال آن که آب نیست. چه بسا بتوان سراب را به توّهمات جاهلان، تأویل کرد. مثلاً چیزی را علم یا عمل صحیح می پندارند و حال آن که چنین نیست. مانند بسیاری از علوم ومعارف و اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام نسبت به کسانی که آنها را امام می پندارند و حال آن که امام نیستند. این معنا در ذیل کلمه «ماء» نیز خواهد آمد. روایتی که در ذیل کلمه «ظلماً» بدان اشاره خواهد شد، مؤید این مطلب است.

المسکوب: این کلمه در سوره واقعه به کار رفته است. ماء مسکوب، یعنی آب پاشیده شده. در وجه چهارمِ باب سوم از اولین فصل گفتار اول، تأویل این کلمه آمده است.

السبت: یکی از روزهای هفته است. مفسرین معانی متعددی برای این کلمه در نظر گرفته اند که مرجع تمام این معانی، معنایی است که از کلمه «سبات» استنباط شده است. سبت فلان، یعنی فلانی دست از کار کشید. در ذیل کلمه «نوم» خواهد آمد که مراد از «سبت»، پیامبر صلی الله علیه و آله و نام آن حضرت می باشد. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که مراد از اصحاب السبت، دشمنان ائمه علیهم السلام و رفتار آنان با ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد. چه بسا این تأویل بر مبنای تأویل «سبت» به رسول خدا صلی الله علیه و آله و «حیتان» به ذریّه آن حضرت شکل گرفته باشد. ایشان بعد از ذکر داستان اصحاب السبت فرمودند: علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: خداوند اصحاب السبت را به دلیل اقدام به صید ماهی، مسخ کرد. حال تصوّر کن وضعیت قاتلان اولاد رسول صلی الله علیه و آله و متجاوزان به حریم آن حضرت، چگونه خواهد بود؟ خداوند گرچه آنان را در دنیا مسخ نکرد، اما در روز قیامت عذابی برایشان مهیا ساخت که چندین برابر عذاب مسخ می باشد. بدان که خداوند متعال، قطعاً حالاتی از مسخ را بر قاتلان ذریّه

نبی صلی الله علیه و آله جاری ساخته اند که فقط انسان بصیر و بینا قادر به رؤیت آن است و حتی می توان گفت، دشمنان ائمه علیهم السلام به صورت کاملاً آشکار در این دنیا مسخ شده اند. چرا که در برخی روایات، داستان مسخ بنی امیه مانند مروان آمده است که خداوند او را به وزغ تبدیل کرد و حتی روایت شده که بنی امیه در روز قیامت در ظاهر میمون محشور می شوند. از روایت وارده در صحیفه سجادیه و سایر روایات وارده در ذکر شأن و منزلت رسول صلی الله علیه و آله می توان مسخ بنی امیه را دریافت، زیرا طبق این روایات، رسول صلی الله علیه و آله میمون هایی را مشاهده کردند که بر منبر ایشان بالا می رفتند. در آن هنگام، جبرئیل، عاقبت امر بنی امیه و حکومت شان را به عرض آن حضرت رسانید. البته شاید عدم تصریح امام سجاد علیه السلام، تقیه باشد. و الله اعلم.

در خصال به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که وجه تسمیه سبت این است که خداوند فرشتگان را در روز شنبه از هرگونه کاری رها ساخته تا او را عبادت کنند و فرشتگان نیز پروردگارشان را به یگانگی می پرستیدند و به همین دلیل خداوند همیشه یگانه و در یگانگی بی همتا است.

السبات: آرامش و راحتی و سکون و مطلق دست کشیدن از چیزی یا تنها به معنای دست کشیدن از حرکت می باشد. خداوند این کلمه را در سوره فرقان و نباء، صفت برای کلمه «نوم» قرار داده است. که در ذیل کلمه نوم، تأویلات این کلمه نیز خواهد آمد.

السته: اصطلاح سته ایام (شش روز) به کرّات در قرآن به کار رفته است. البته شاید بتوان تأویلاتی که در ذیل کلمه «یوم» و «وقت» و غیره آمده است را برای این اصطلاح نیز به کاربرد. یکی از آن تأویلات، تأویل یوم به ائمه علیهم السلام یا یکی از ایشان می باشد.

السحت: در لغت به معنای حرام و کارها و مکاسب حرام و فاسد است. وجه تسمیه این کلمه، بدین دلیل است که هر نوع سحتی(چیز حرامی)، زایل کننده برکت است. چرا که اصل سحت، نابودی و هلاکت است که این معنا در یکی از آیات سوره مائده به کار رفته است. در ذیل همان آیه، اشاره خواهد شد که کلمه سحت، به

معنای عداوت و کینه ای است که از امام علیه السلام به دل گرفته شده باشد. در دعای دو بت قریش نیز آمده است «و کم من سحت أکلوه» (چه بسیار کینه ای که آن را به دل گرفتند) که در این دعا سحت به معنای عداوت آمده است. پس بیندیش.

السراج: معنای آن روشن است. در یکی از زیارت های ائمه علیهم السلام این کلمه آمده است: یا ایها السراج المنیر (ای چراغ فروزان) و در زیارت حضرت قائم علیه السلام نیز به صورت جمع آمده است: یابن السرج الضیئه (ای فرزند چراغ های فروزان). بر این اساس، می توان در برخی آیات با توجه به سیاق کلام، سراج را به امام علیه السلام تأویل کرد. همان طور که این واژه در قرآن صریحاً به معنای پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته است. گواه این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه مصباح و قلب خواهد آمد. پس بیندیش.

السبح: و سابحات و مترادفات آن مانند یسبحون. سبح در اصل به معنی شنا در آب می باشد و گاهی نیز به هر نوع حرکت از آب که با سهولت همراه باشد، اطلاق می گردد، مانند: حرکت کشتی ها. و یا به هر نوع سیر آرام، مانند سیر و حرکت و چرخش ستارگان نیز اطلاق می شود. حتی ظاهراً من باب تشبیه و مجاز برای فراغت، خواب و آرامش نیز به کار می رود. لذا مفسران کلمه سابحات در آیه «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا»(۱) [و به فرشتگانی که (در دریای بی مانند) شناکنان شناورند] از سوره نازعات را به جان مؤمنان، هنگام قبض و جان کندن و نیز به فرشتگان بین آسمان و زمین و کشتی ها و ستارگان تأویل کرده اند.

بدیهی است مراد از مؤمن در اینجا همان شیعه می باشد. در ذیل کلمات «ملائکه، سفن و نجوم» نیز خواهد آمد که یکی از تأویلات این سه کلمه ائمه علیهم السلام می باشد. و چه بسا مراد از سبح در این صورت، حرکت در دریای علوم و معارف ائمه علیهم السلام باشد، چرا که سیر در این علوم مفید، آرامش جان و بهره وری خواهد بود. والله اعلم.

ص:۵۰۷

۱- [۱] - نازعات/۳.

التسبیح: و مشتقات و مترادفات آن مانند سبحان؛ تسبیح به معنی تعظیم و دوری از بدی ونقص و عیب است. و سبحان الله و هر کلمه ای که دالّ بر تسبیح خداوند باشد، بدین معناست که خداوند متعال از اقوال و دعاوی اهل باطل منزه و مبراست. یکی از این دعاوی، فرض شریک برای خداوند و سایر صفاتی که خداوند از آنها مبراست می باشد. دعوی دیگر آن است که خداوند هیچگاه برای بشر، امامی تعیین نکرده است و به شراکت سه خلیفه و امثال آنان با علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام در امر خلافت راضی است وحتی خداوند از معامله و نوع رفتار این سه خلیفه با اهل بیت علیهم السلام و اهل ولایت و حتی از قتل حسین بن علی علیه السلام به دست یزید نیز راضی است.

در معانی الاخبار آمده است که عمر بن خطّاب از علی علیه السلام، معنای سبحان الله را جویا شد. آن حضرت فرمود: سبحان الله نوعی تعظیم و بزرگداشت شکوه و جلال خدا و مبرا ساختن پروردگار از اقوال و ادعاهای مشرکان است.(1) پس بیندیش.

اما در تأویل کلمه «مسبحون» آمده است که مراد، ائمه علیهم السلام و رسول صلی الله علیه و آله می باشد. زیرا ایشان پیش از همه انسآنها، حق تسبیح خداوند را بجا می آورد، به طوری که سایر انسان ها تسبیح خداوند را از ایشان فرا گرفتند. همان طور که این معانی در برخی از روایات مربوط به واژه تسبیح در باب پنجم از سومین فصل گفتار اول مطرح شد.

پاره ای دیگر از این روایات در ذیل کلمه «صافّین» خواهد آمد. مؤید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «عرض» آمده است. چرا که در آنجا ائمه علیهم السلام، به عنوان حاملان عرش الهی معرفی شده اند. کما این که در ذیل کلمه «حامل» نیز بیان شد. از این رو ائمه علیهم السلام، همان مسبحون هستند. توضیح بیشتر در ذیل کلمه «ملائکه» خواهد آمد. در آنجا یکی از تأویلات ملائکه، ائمه علیهم السلام می باشند.

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۹.

التسریح: و مترادفات آن؛ تسریح، رها ساختن و آزاد گذاشتن است. از این رو در قرآن به معنای طلاق نیز آمده است. تأویل کلمه طلاق در ذیل کلمه «طلاق» خواهد آمد.

السفاح: و مشتقات آن مانند مسافحین و غیره؛ سفاح یعنی فسق و فجور. لذا تأویل سفاح، همانی است که در ذیل کلمه فجور آمده است و مؤید آن کلامی است که در ذیل کلمه زنا بازگو شد.

الأسلحه: جمع سلاح است و سلاح ابزاری است از جنس آهن که برای جنگ تدارک دیده می شود. مانند شمشیر و... این کلمه در سوره نساء آمده است و در ذیل کلمه «جدید» به تأویلاتی اشاره کردیم که شاید بتوان برای اسلحه نیز به کار برد. والله اعلم.

السائحون: و سائحات؛ اهل سیاحت به معنای «حرکت» آب جاری بر زمین است. سیح به آبی گویند که بر روی زمین جاری و گسترده شده باشد. کلمه «سیح» در سوره توبه، آیه «فَسِیحُوا فِی الْأَرضِ أَربَعَهَ أَشهُر»(۱)[پس در زمین چهار ماه سیاحت کنید] به کار رفته است. به روزه دار نیز سائح می گویند. چرا که روزه دار، به دلیل جریان یافتن در گرسنگی، شبیه کسی است که به قصد عبادت بر روی زمین راه می رود واین که اکثراً این نوع حرکت بدون توشه صورت می گیرد. بر این اساس، علماء تصریح کرده اند که مراد از کلمه سائح که در قرآن آمده است، کسی که در زمین به سیاحت و گردش می پردازد نیست، زیرا در روایات آمده است که هیچ سیاحتی در اسلام وجود ندارد، لذا سیاحت هایی که درزمان عیسی بن مریم علیه السلام اتفاق می افتاد، از همین دست (نه به قصد تفریح) می باشد.

المسجد: و ساجدون و مساجد و سایر مشتقات کلمه سجود؛ مساجد جمع مسجد و معنای آن روشن است. اما در تأویل مساجد و نیز المسجد الحرام، ائمه علیهم السلام ذکر شده است. یا بدین دلیل که ائمه علیهم السلام، طبق آن چه در ذیل کلمه البیت مفصلاً بیان شده، خانه های معنوی محسوب می شوند و یا بدین علت که

۱- [۱] - توبه/۲.

ائمه علیهم السـلام، همان اهالی مساجد حقیقی اند. البته در پاره ای از موارد، مراد از مساجد، منزل ائمه علیهم السلام می باشد. خداوند مساجد را محلی برای خضوع و سـجود و تذلل و اطاعت قرار داده است، همان طور که ائمه علیهم السلام نیز این گونه انـد. بنـابراین می بـایست در برخی روایات، پیش از واژه مساجـد یا مسـجد، مضافی را در تقـدیر گرفت. البته در صورت تأمل بیشتر، مطلب روشن خواهـد شـد. در تفسیر عیاشـی به نقـل امام صادق علیه السـلام در تفسـیر آیه «وَأَقِیمُواْ وُجُوهَکُمْ عِنـدَ کُلِّ مَسْجِدٍ»(۱) [در هر مسـجدی روی خود را مستقیم (به سوی قبله) کنید] آمده است که مراد از عند کل مسجد، همان ائمه علیهم السلام می باشد(۲).

اسـتاد علامه طباطبائی می فرماید: ولایت و حب ائمه علیهم السلام یک نوع زینت معنوی برای روح و جان آدمی است. لذا می بـایست این زینت را در نمـاز و هر نوع عبـادتی و یـا حتی هنگـام امـامت هر یـک از ائمه علیهم السـلام به همراه داشت. مؤلف گویـد: برخی احتمال داده انـد که منظور از فرمایش آن حضـرت در تأویل «عند کل مسـجد» به معنای ائمه علیهم السـلام، این است که خطـاب نیز در این آیات، متوجه ائمه علیهم السـلام بوده است. البته این احتمال، طبق دیگر روایات بسـیار بعیـد و دور می باشد. در حدیثی از امام صادق علیه السـلام آمده است که آن حضرت در آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»(۳) [و مساجـد ویژه خـداست پس هیـچ کس را با خـدا مخوانید] فرموده اند: امام، تنها از خاندان محمد صـلی الله علیه و آله است. پس جز از این خاندان امامی نگیرید. در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السـلام در تفسیر همین آیه آمده است که مراد از مساجـد، همان ائمه علیهم السـلام می باشـد. در روایتی دیگر آمـده است: و ائمه جانشـینان نبی انـد و تک تک ایشان امام اند. بنـابراین غیر از آنـان را به امـامت نگیریـد. زیرا در غیر این صـورت، هماننـد کسـی خواهیـد بـود که غیر از خـدا، دیگری را به خدایی بر گزینند.

ص:۵۱۰

۱- [۱] - اعراف/ ۲۹.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶.

۳- [۳] - جن/۱۸.

در باب چهارم از فصل اول نیز مطالبی آمده مبنی بر تأویل المسجدالحرام به ائمه علیهم السلام. علت این تأویل در ذیل کلمه «بیت» گذشت. در آنجا گفتیم مراد از البیت الحرام ائمه علیهم السلام می باشد. گواه این مطلب، در ذیل کلمه «کعبه» خواهد آمد. این تأویلات در ذیل کلمه «بنیان» نیز بیان شد. در اینجا با تأویل دیگری روبرو می شویم که این تأویل برای مسجد مذموم و نکوهیده ای چون مسجد ضرار که در قرآن به کار رفته است، جاری است. اما سجود در لغت به معنای خضوع می باشد و نیز بر گذاشتن پیشانی بر روی زمین، نیز اطلاق می شود. تأویل «سجود»، پذیرش ولایت علی علیه السلام و فرمانبرداری و تواضع و اطاعت از خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد که دقیقاً همین معانی و تأویلات، مفصلاً در ذیل کلمه «رکوع» نیز آمده است. در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَ قَد کانُوا یُدَعونَ إِلی السُّجُودِ وَ هُم سالِمُونَ»(۱)[آنها به سجده فرا خوانده می شدند در حالی که سالم بودند] آمده است که مراد از «یدعون إلی السجود»، دعوت به ولایت علی علیه السلام در دنیا و منظور از «و هم سالمون»، قادر به انجام آن می باشند، است.(۲)

توجیه این تأویل، دقیقاً مشابه توجیه تأویلاتی است که در ذیل کلمه رکوع آمده است. البته در ذیل کلمه «نجم» اشاره خواهد شد که در برخی موارد کلمه سجود به معنی عبادت آمده است و چه بسا مراد از آن، عبادت کامل است. یعنی عبادتی که با حب اهل بیت و پذیرش ولایت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از وی همراه باشد.

در برخی روایات کلمه «سجود» به عدم سرکشی و عصمت از لغزش و خطا تأویل شده است. کراجکی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدَانِ»(۳) [و بوته و درخت چهره سایانند]، این تأویل را به کار برده است.

۱- [۱] - قلم/۴۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۷.

۳- [۳] - رحمن/۶.

حضـرت می فرمایند: مراد از نجم به رسول خدا صـلی الله علیه و آله و شجر ،علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام می باشد که حتی به اندازه پلک زدنی از امر الهی سـرباز نزده اند. مؤید این مطلب کلامی است که در تفسـیر قمی و دیگر تفاسیر به نقل از امام باقر علیه السـلام در تأویل آیه «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ»(۱) [و حرکت تو را در میان سـجده کننـدگان (می نگرد)]، آمـده است که مراد از «فی الساجـدین»، صـلب (پشت) پیـامبران بـوده تـا این که او را از صـلب پـدرش(۲) بیرون آورد. ایـن روایت، مفصـلاً در ابتـدای بـاب پنجم از سومین فصل گفتار اول آمـده است. بر این اساس، می توان کلمه «سـجود» را در هر سـیاقی به معنایی تأویل کرد که متناسب آن سیاق، باشد. در برخی موارد نیز می توان معنای ظاهری آن را در نظر گرفت، همان طور که در کلمه «رکوع» چنین شـد. مؤکـد و مؤیـد این مطلب نیز به زودی در ذیل کلمه «طائف» خواهـد آمد. چرا که در آنجا آیه «و الرکع السـجود» به خانـدان محمـد صـلی الله علیه و آله تأویل شـده است که از این تأویل و دیگر تأویلات چنین برمی آیـد که کلمه «ساجـدین» به نبی صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام تأویل شـده است. همان طور که پیش تر، این کلمه در معنای انبیـا به کار رفت، حال یا به علت عصـمت همه پیامبران یا به دلیل این که انبیا و ائمه علیهم السـلام، کامل ترین و برترین انسان ها هستند که در برخی از روایات به فضیلت و برتری ایشان اشاره خواهد شد. از آن جمله در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَ تَقَلُّبَکَ فِی السّاجِدِینَ»(۳) آمده است که ساجدین همان علی علیه السـلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیه السلام می باشند.

آگاه باش که این معانی و تأویلات فقط در مواردی به کار می رود که سـجود و ساجـدین و مساجـد برای خـدا باشـد. اما اگر این کلمات برای غیر خدا به کار رفته باشد، ناگزیر تأویل آنها برای نقطه مقابل ائمه علیهم السلام بکار می رود، یعنی خلفاء

۱- [۱] - شعراء/۲۱۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳- [۳] - شعراء/۲۱۹.

و سلاطین جور و پیروان آنها.

السد: سدّ در فرهنگ لغت به معنی کوه و مانع آمده است. و سدّ الثلمه: منفذ (سوراخ) را درز گرفت و محکم بست. کلمه سد با ضم سین نیز خوانده شده است که مراد از آن اعمال صادره از خداوند متعال می باشد. و سدّ با فتح سین به معنی عمل انسان می باشد. در ذیل کلمه «حصن» گفته شد که می توان کلمه سد و هر چه را بدین معناست، مانند ردم را در صورت تناسب به تقیّه و ولایت ائمه علیهم السلام و حتی فقط امام علیه السلام تأویل کرد. به زودی در ذیل کلمه «قساوت» نیز خواهد آمد که گاه از سدّ، معنایی غیر از معانی فوق اراده می شود. پس در این نکته بیندیش تا هر مکانی را با آن چه متناسب است، تأویل نمایی. والله هادی.

السدید: این کلمه در سوره نساء و احزاب، به شکل «قَولاً سَدِیداً»(۱) آمده است. به زودی در ذیل کلمه «قول» خواهد آمد که می توان قول را به ولایت و ارشاد و راهنمایی به سمت ولایت تأویل کرد.

السعید: و نیز الذین سعدوا؛ هر دو در یک آیه از سوره هود آمده است و مراد از آن، شیعه می باشد، همان طور که در زیارت جامعه آمده است: «به خدا سوگند هر که با شما دوستی کند خوشبخت و هر که با شما دشمنی ورزد نابود خواهد شد». در برخی زیارت های دیگر آمده است: هر که از شما اطاعت کند سعادتمند می شود. در برخی دیگر چنین آمده است: خوشا به حال آنان که با ولایت شما خوشبخت و سعادتمند می شوند. در تفسیر امام علیه السلام، مراد از سعید، کسی است که ریسمان خود را به ریسمان علی علیه السلام و امامان پس از وی گره زده باشد.

السامدون: این کلمه در سوره نجم آمده است و در آنجا به معنی «لاهون» (سرگرم شدگان) و مستکبران می باشد. تأویل این کلمه همان تأویلی است که در ذیل کلمه لهو و استکبار خواهد آمد.

الأسود: و سواد و هر چه بدین معناست، منفعتی نداشته و باعث گمراهی می شود. لذا می توان این کلمه را به مخالفان ائمه علیهم السلام و آئین شان تأویل

ص:۵۱۳

۱- [۱] - نساء/۹ و احزاب/۷۰.

کرد. همان طور که در ذیل کلمه «حج» به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: مردم، افراد معمولی هستند و شما حاجی واقعی هستید و در ذیل کلمه «ناس»، سخن حسن نیز آمده و نسناس. و در حالی که با دست خویش به انبوه مردم اشاره می کردند، فرمودند: اما نسناس، همین خیل عظیم جمعیت است. سواد الوجه(روسیاه) می تواند کنایه از ذلّت و ترس و محرومیت باشد، همان طور که در ذیل کلمه ابیض گفته شد. در کتاب العلل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: از جانب خداوند، ندایی به گوش خواهد رسید که همه کائنات آن را خواهند شنید و آن نداء این است: این محبوب من محمد صلی الله علیه و آله است و این ولی من علی علیه السلام است. خوشا به حال آنان که علی علیه السلام را دوست داشته و وای بر آنان که او را دشمن داشته و بر او دروغ بستند. در آن روز و در صحنه قیامت هیچ یک از محبان تو باقی نمی مانند، جز آن که با شنیدن این نداء، آرامش یافته و رخسارشان سفید و نورانی و قلب شان سرشار از سرور خواهد شد. اما دشمنان تو و منکران حقّانیت و ولایت تو، روسیاه گشته و قدم هایشان لرزان و سست خواهد شد. چند روایت دیگر نیز در ضمن آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ»(۱) [(در آن) روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه گردد]، از سوره آل عمران خواهد آمد. آگاه باش.

السید: و ساده؛ معنای سید در ذیل کلمه «ربّ» گفته شد و پوشیده نیست که سروران اهل حق، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و سروران اهل باطل، دشمنان ائمه علیهم السلام و سلاطین ظلم و رهبران گمراهی و علماء مخالف می باشند.

الستر: در ذیل کلمه «حجاب» گفته شد که علی علیه السلام همان ستر و حجاب، بین خدا و خلق خداست. در ذیل دو کلمه«سدّ و حصن» نیز گفته شد که می توان کلمه «ستر» را به معنای تقیه یا ولایت ائمه علیهم السلام تأویل کرد، البته به شرط این که تناسب معنایی داشته باشد.

۱- [۱] - آل عمران/۱۰۶.

السحر: و ساحر و مسحور و مترادفات آن نظیر مسحّر و غیره؛ سحر: نیرنگ و در آمیختگی عقل و متوجه ساختن عقل به امری برخلاف وجه عقلانی اش. روایات متعددی وارد شده است، مبنی بر این که دشمنان علی علیه السلام و غاصبان خلافت آن حضرت، معتقد بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو ساحر بوده اند. همان طور که در ذیل کلمه مجنون خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام معتقد بودند، محمد صلی الله علیه و آله مجنون و مسحور عشق پسرعمویش (علی) است و آن حضرت مردم را مسحور ساخته تا از ایشان و پسرعمویشان اطاعت کنند. بر این اساس، هر جا که سحر نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده باشد، می توان تأویل فوق را در آنجا نیز به کار برد و همچنین برای دیگر پیامبران نیز قابل استفاده است. چرا که ظاهراً انگیزه بعثت دیگر انبیا، پذیرش ولایت علی علیه السلام و ارشاد بدان بوده است. در این معنا تأمل کن و هوشیار باش.

المسجور: و مترادفات آن مانند یسجرون و سجّرت؛ این کلمه در سوره طور چنین آمده است: «وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»(۱) [و آن دریای سرشار (و افروخته)] و در سوره تکویر«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»(۲) [دریاها آنگه که جوشان گردند] و سوره غافر «ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ»(۳) [در میان جوشاب (و) آنگاه در آتش برافروخته می شوند]. سجر التنور در فرهنگ لغت: آن را گداخت و سجرالنهر: رود را پر کرد و «سجور»: آن چه بدان تنور را شعله ور می سازند. و المسجر: آتشدان و الساجر: به مکانی گویند که سیل بدانجا ریخته و آن را پر می کند. و المجور من اللولو: مرواریدهای به نظم کشیده جدا جدا از هم. هروی می گوید: البحر المسجور، یعنی دریای پر و مملو. سجر: پر شد، فهو مسجور: پس آن پر شده است. و نهایتاً این که اصل معنای سجر و سجره، کدری و کدورت است.

۱- [۱] - طور/۶.

۲- [۲] - تکویر/۶.

۳- [۳] - غافر/۷۲.

اگر این را فهمیدی، پس بدان که بی شک السّجر در آیه آخر به معنی سوختن در آتش می باشد و این که دشمنان ائمه علیهم السلام چوب ها و مواد آتش زای آن هستند. اما معنای «السجر» در آیه دوم در پی معنای آیه اول، روشن خواهد شد. آیه اول، مدح است و در این آیه، کلمه «مسجور» به معنای مملو و سرشار می باشد. لذا بر طبق آن چه در ذیل کلمه «بحر» گفته شد که مراد از دریای ممدوح و نیکو، ائمه علیهم السلام می باشند، می توان در اینجا نیز دریای مملو را به امام سرشار از علم یا امام برحق، تأویل کرد. اما اگر «مسجور» به معنی آتشدان باشد، معنای آیه دوم، ذمّ خواهد بود و باز بر طبق آن چه در ذیل کلمه بحر گفته شد که مراد از دریای مذموم، امام جائر و ستمکار است، در این آیه نیز می توان کلمه «مسجور» را به امام گمراه کننده و دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. البته در این حالت این معنا با قَسَم موجود در آیه تناسبی ندارد و همچنین محتمل است، «مسجور» در این آیه، هیزم و مواد آتش زا، سوخت معنوی باشد. یعنی امام برحق به خاطر ظلم دشمنان در دنیا و آخرت، غضب کند. یا می توان «مسجور» را به معنای امام مظلومی تأویل کرد که مورد ظلم دشمنان قرار گرفته است. همان طور که گفته می شود: حرقّه (او را سوزانید آنگاه که به او ظلم کرد و او را به شدت اذیت کرد). والله یعلم.

السحر: و اسحار. به زودی در ذیل کلمه «لیل»، تأویلاتی خواهد آمد که می توان تأویلات متناسب آن را در اینجا نیز به کار برد.

السخریه: و مترادفات آن مانند: یسخرون و... در فرهنگ لغت آمده است: سخر منه، سخر به مانند فَرح و هَزی مانند استسخر (به سخره گرفت) و اسم آن، سخریه و سخری با کسر راء. در دعایی از امام رضا علیه السلام در لعن و نفرین بر خلیفه اول و دوم آمده است: پروردگارا، لعنت کن آنانی را که آیات تو را به سخره گرفتند. بر طبق بسیاری از روایات، این دو خلیفه و پیروانشان، علی علیه السلام و آیات نازله در شأن آن حضرت را به سخره می گرفتند. البته در ذیل کلمه «هزء» و بعد از آن نیز خواهد آمد.

اما مراد از سخریه خداوند نسبت به این افراد، آن است که خداوند آنها را به همان شکلی که در دنیا رفتار کردند، مجازات خواهد کرد. همان طور که در سوره

توبه «سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ»(۱) [خدا آنان را به ریشخند می گیرد] خواهد آمد. در العیون به نقل از امام رضا علیه السلام در حدیثی طولانی از آن حضرت آمده است: از امام رضا علیه السلام معنا و تفسیر آیات «سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ» و «یَسْتَهْزِیءُ بِهِمْ»(۲) [خدا (است که) ریشخندشان می کند] و «وَمَکَرُواْ وَ مَکَرَ اللّهُ»(۳) [و (دشمنان) مکر ورزیدند و خدا (در پاسخشان) مکر در میان آورد] و «یُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»(۴) [منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد] را جویا شدم. آن حضرت فرمودند: خداوند مسخره نمی کند و به استهزاء نمی گیرد و مکر نمی بندد و فریب نمی دهد، بلکه با این امور، چنین افرادی را مجازات می کند. خداوند، منزه و بالاتر از چیزی است که ظالمان ادعا می کنند. البته معنای فوق چیزی غیر از سخره به معنی استخدام و تسخیر به معنی تذلیل و هموار سازی است، همان طور که در سوره ابراهیم «سَخَّرَ لَکُمُ»(۵) [برای شما مسخر کرد] و سوره زخرف «لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِیًّا»(۶) [تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند] آمده است. در این آیات، «سخر» به معنای متعارف خود به کار رفته است. گرچه این کلمات در مقام امتنان بر اهل بیت به کار برده می شود، زیرا اهل ولایت از ولایت ائمه علیهم السلام برخوردار و بهره مند گشته و با ولایت ائمه علیهم السلام، حجت بر دشمنانشان تمام می شود.

السدر: در ذیل کلمه «شجر» خواهد آمد. در سوره نجم، آیه « عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی»(۷) [نزدیک سدرالمنتهی] آمده است که منظور از سدره المنتهی، ائمه علیهم السلام می باشد. و مراد از شجره طیبه (درخت پاک) نیز ائمه علیهم السلام است. در

۱- [۱] - توبه/۷۹.

۲- [۲] - بقره/۱۵.

۳- [۳] - آل عمران/۵۴.

۴- [۴] - نساء/۱۴۲.

۵- [۵] - نحل/۱۲.

۶- [۶] - زخرف/۳۲.

۷- [۷] - نجم/۱۴.

برخی روایات آمده است: سلام بر تو ای سدره المنتهی و در برخی دیگر: ای سدره المنتهی. بنابراین، می توان در مواضع مناسب کلمه سدر را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد، همان طور که از تأویلات وارده در ذیل کلمه «شجر»، چنین برمی آید.

السر: در کتاب واحده و برخی از زیارت ها آمده است که ائمه علیهم السلام، راز مخفی و مخزون و موضع سرّ خداوند و اسرار نهفته خداوند در اجسام بشری و کلید سرّ خداوند می باشند. کلمه سّر در قرآن نیز در معنایی غیر از معنای اصلی خودش وارد شده است که می توان کلمه سرّ را به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان تأویل کرد. مؤید این مطلب، کلامی است که در خطبه امام علی علیه السلام در روز غدیر آمده است: هذا یوم ابلاء السرائر(این روز آشکار شدن رازها است).پس بیندیش و بدان که در این موارد، کلمه سرّ برای خداوند و به معنای آن سرّ الهی به کار می رود. اما در موارد دیگر، سرّ، برای غیر خدا به کار می رود. مانند آیات «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ»(۱) [و خدا از همداستانی آنان آگاه است] و «يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهرَكُمْ»(۲) [نهان و آشکار شما را می داند] و «يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»(۳) [آنچه را پوشیده می دارند و آن چه را آشکار می کنند می داند] و «يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ»(۴) [راز آنان و نجوای ایشان را می داند] و دیگر آیات که در این آیات و نظایر آن، مراد از سرّ و آن چه پنهان می دارند، کینه و دشمنی و عداوتی است که دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و منافقان دارند و نیز مراد از سرّ و آن چه آشکار می کنند، عداوت و دشمنی با رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تدبیر در آزار رسانی و غصب حقوق ایشان می باشد. در عین حال ظاهراً، اظهار علاقه به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت داشته و از ایشان اطاعت کرده و خود را جزء یاران و دوستداران ایشان می دانند و حال آن که تمام این افعال از روی

۱- [۱] - محمد(ص)/۲۶.

۲- [۲] - انعام/۳.

۳- [۳] - هود/۵.

۴- [۴] - توبه/۷۸.

نفاق و طبق مصلحت خویش است، همان طور که در ذیل کلمه قلب و کتمان اشاره خواهیم کرد و در ذیل کلمه خدیعه نیز گفته شد. در سوره محمد صلی الله علیه و آله و غیره و به هنگام تأویل آیات مذکور، احادیثی به نقل از امام صادق علیه السلام گفته خواهد شد که مؤید این تأویلات خواهد بود.

السرور: و السراء. کلمه سراء در سوره آل عمران و اعراف آمده است و در ذیل کلمه الضرّ و الضراء نیز خواهد آمد. مراد از کلمه ضراء نیز فقر و نیاز به دشمنان دین است. بنابراین السراء را می توان به نقطه مقابل آن تأویل کرد، البته با وجود قرینه ای که مطابق با تفسیر و معنای این دو کلمه باشد. در ذیل کلمه فرح، معنای سرور و ویژگی آن و انواع سرور بیان شده است. گرچه این کلمه (سرور) در قرآن به ندرت به کار رفته است.

السرر: جمع سریر. معنای آن واضح و روشن است. در ذیل کلمه «أرائک»، تأویلاتی گفته شد که می توانند به عنوان تأویل سریر و یا سرر نیز از آن استفاده کرد. غافل مباش و خداوند داناست.

الأساطیر: و مسطور و مترادفات آن؛ در ذیل کلمه مرقوم، به تأویل مسطور نیز اشاره شد که مراد از مسطور یعنی نوشته شده با خیر و عشق و ولایت آل محمد علیهم السلام. در ذیل کلمه کتاب نیز خواهد آمد که مراد از کتاب، مسطور ائمه علیهم السلام می باشد. در آیات پیشین به تأویل اساطیر الأولین اشاره شد که مخالفان ائمه علیهم السلام در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام به آن حضرت می گویند: ما تو را نمی شناسیم، تو فرزند فاطمه نیستی، همان طور که مشرکان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند. در تفسیر قمی، اساطیر الأولین به معنای دروغ های پیشینیان است که بازماندگان، مجدداً آنان را به زبان خواهند آورد.

السعیر: یکی از اسم های جهنم است. چنان چه در ذیل کلمه جحیم گفته شد و نیز با توجه به آن چه در ذیل کلمه نار و اصحاب نار خواهد آمد که می توان سعیر را به دشمنی با ائمه علیهم السلام، تأویل کرد و اصحاب السعیر همان مخالفین ائمه علیهم السلام می باشند.

السـفر و السـفره: اصل سـفر با سـکون فاء به معنای کشف و وضوح می باشد. اسفرالصـبح یعنی روشن شد و صبح آشکار شد. اسـفرت المرأه عن وجهها یعنی چهره اش نمایان ساخت. و مسافر و سـفر با فتـح فاء نیز از همین کلمه گرفته شده است. چرا که هر یک مسـتلزم ظهور و بروزند، و به همین دلیل به کتاب های الهی، سِـفر می گویند. زیرا آنها مبین و توضـیح دهنده محتوای درونی خویش اند. و نیز سـفر بین القوم فهو سفیر یعنی در بین قوم، صبح و خیر را ظاهر ساخت و آن چه به مصلحت قوم است را روشن کرد. پس او سـفیر و فرسـتاده است و جمع سـفیر، سفره است که بر سفره کاتبان نیز اطلاق می شود. بر این اساس، به فرشتگانی که اعمال انسان ها را برمی شمارند و وحی بر آنان نازل می شوند، سَفَره می گویند.

در ذیل کلمه توبه، اکثر این معانی آمده است و در همانجا اسـفار الصـبح به ظهور امام یا علم امام تأویل شده است، همان طور که در ذیـل کلمه صـبح خواهـد آمـد و همـان طور که در ذیل کلمه ابیض آمـده است. تأویل اسـفار وجوه بیاضـها و سـرورها (روشن شدن چهره های سـفید و شاد شدن چهره ها) به ولایت، کاملاً روشن و واضح است. و چه بسا بتوان سـفر غیر مذموم را به چیزی جهت دستیـابی به ولایـت ائمه علیهم السـلام تأویـل کرد. همـان طور که چنین تأویلی در ذیل کلمه سـیر وجع خواهد آمد. و مراد از سفر مذموم را به چیزی برخلاف آن دانست. در برخی از زیارت ها آمده است: شما (ائمه علیهم السلام، سفیران و فرسـتادگان بین خدا و بندگان خدا می باشـید. و در زیارتی دیگر آمده است: شـما فرستادگان گرامی و نیکوکار هستید. در زیارت غدیر به نقل از امام عسگری علیه السلام آمده است: سلام بر تو ای فرستاده خداوند در بین بندگانش.

در تفسـیر عیاشـی به نقـل از امام صادق علیه السـلام در ذیل آیه کریمه «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ»(۱) [زنهـار (چنین مکن) این (آیات) پندی است] آمده است که مراد از تذکره در این آیه، همان قرآن است. در روایتی، مراد از تذکره، ولایت معرفی شده است. و

ص:۵۲۰

۱- [۱] - مدثر/۵۴.

در آیه حضرت فرمودند: مراد از «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَّرْفُوعَةٍ»(۱) [در صحیفه هایی ارجمند* والا] نزد خداست. و آیه «مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ»(۲) [پاک شده* به دست فرشتگانی* ارجمند و نیکوکار] یعنی با دستان ائمه علیهم السلام. بی تردید یکی دیگر از معانی سفره، واسطه می باشد.

سقر: در فرهنگ لغت سقر، با حرکت قاف و معرب است، به معنای جهنم. ذیل کلمه جحیم و جهنم، تأویلات مربوط به سقر نیز آمده است.

السکره: و سکاری و مترادفات آن. السکره یعنی آن چه عقل را مستور می سازد. در ذیل کلمه غشاوه گفته شد که می توان سکره را به معنی فرو رفتن دشمنان ائمه علیهم السلام در عداوت و دشمنی شان با نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، تأویل کرد و علت این که دشمنان ائمه علیهم السلام، مست و بی هوش اند، همان غرق شدن در عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد. موید این مطلب، سیاق عبارت در پاره ای از آیات است. بیندیش.

السامری: وی صاحب گوساله بنی اسرائیل است. داستان سامری و موسی و گمراه ساختن قوم موسی و خوار ساختن هارون، مشهور است. در ذیل کلمه عجل خواهد آمد که عجل در این امت، همان خلیفه اول و دوم هستند و همان سامری است. همان طور که در سایر روایات و آیات آمده است.

در احتجاج به نقل از ابویحیی واسطی آمده است: زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام بصره را فتح کردند، مردم، اطراف آن حضرت جمع شدند. حسن بصری نیز در میان آنان بود و با خود چوب ها و لوح هایی به همراه داشت و هر کلمه ای که امیرمؤمنان علیه السلام بر زبان جاری می ساخت، او آن را می نوشت. امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: چه می کنی؟ گفت: آثار شما را می نویسم تا بعد از این به صورت حدیث نقل کنم. علی علیه السلام فرمود: هر قوم و امتی یک سامری دارد و

۱- [۱] - عبس/۱۲و۱۳.

۲- [۲] - عبس/۱۴و ۱۵.

سامری این امت، اوست. ولی او نمی گویـد: «لا مساس» بلکه می گویـد «لا قِتال(۱)». و مبرهن و واضح است که حسن بصـری نیز همچون سامری، مردم را به گوساله پرستی فرا می خوانـد و از ولایت علی علیه السـلام که به منزله هارون بود، منع می کرد و او و امثال او، مصـداق این کلاـم امیرمؤمنـان علیه السـلام می باشـند. همـان طور که این کلاـم در مورد ابوموسـی اشـعری و عمروبن عاص نیز به کار می رود. در ذیل کلمه فرعون نیز خواهد آمد ،گرچه هر زمانی گوساله و سامری ای خواهد داشت.

السـامر: این کلمه در سوره مؤمن و در آیه «سَامِرًا تَهْجُرُونَ»(۲) [شب هنگام (در محافل خود) بـدگویی می کردید] به کار رفته است. أسـمر و مسـامره نیز همنشـین و همکلاـم شـدن در شب. منظور، گروهی هسـتند که شب زنـده داری کرده و با یکـدیگر سخن می گوینـد. سامر، اسم جمع است. اصل کلمه السـمر، رنگ نور ماه است، زیرا جماعت و گروه شب زنده دار در شب و در زیر نور ماه با یکدیگر هم سخن شدند.

در ذیل کلمه هجرت خواهد آمد که مراد از مسامره، اجتماع دشـمنان پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در شب و سخن گفتن آنان در خصوص آسیب رسانی به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان است.

السور: به زودی در سوره حدید تأویل کلمه سور در آیه «فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ»(۳) [آنگاه میان آنها دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است. باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عـذاب دارد] خواهـد آمـد که مراد از سور در این آیه، نبی صلی الله علیه و آله و منظور از باب، علی علیه السـلام می باشد. و بر همین اساس، سایر آیات را نیز می توان تأویل کرد. و این تأویل همچنین در ذیل کلمه «حصن» نیز آمده است.

ص:۵۲۲

۱- [۱] - احتجاج، ص ۱۷۱.

۲- [۲] - مؤمنون/۶۷.

۳- [۳] - حدید/۱۳.

السوره: یک قطعه نازل شده از قرآن و این که علت نزول سوره ها در قرآن، ولایت ائمه علیهم السلام می باشد. چه در تأویل و چه در تفسیر روشن و واضح است.

الأساور: جمع السوار، و سوار به معنی دستبند است. در وجه چهارم از باب سومِ اولین فصل از گفتار اول، گفته شد که اساور را می توان به انواع علوم و کرامات و برکات ائمه علیهم السلام، تأویل کرد که در اختیار شیعیان قرار گرفته است.

السیر: و مترادفات آن، مانند یسیر و غیر، یعنی در زمین راه رفت. در ذیل کلمه قری خواهد آمد که السیر در برخی از آیات قرآنی به معنای تحصیل علم و دقت و تدبر و عبرت آموزی و امثال آن به کار رفته است. یکی دیگر از تأویلات این حکم، همان سیر حقیقی و واقعی است. البته همراه با پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام و علم و عرفان. از دیگر تأویلات اخیر، سیر واقعی مؤمن به سمت حضرت قائم (عج) در زمان ظهور حضرت مهدی و نیز سیر علم از امام به رعایا و امت است.

السدس: در ذیل کلمه الاستبرق، معنی و تأویل این کلمه آمده است.

الأسباط: ابن اعرابی می گوید: اسباط خاصه به معنی اولاد می باشد و نیز به فرزند فرزند (نوه) نیز سبط می گویند، به قبیله یهودی نیز سبط می گویند. السبط در اصل درختی است که شاخه های فراوانی دارد و اسباط و سبط، ریشه آنها یکی است و اسباط (قبایل) بنی اسرائیل، ۱۲ قبیله از ۱۲ فرزند یعقوب پیامبر بودند. عرب نیز طایفه و اقوام فرزندان اسحاق را اسباط می نامیدند. اما اقوام فرزندان اسماعیل را قبیله. در فصل سوم از گفتار اول روایتی آمده است که اسباط بنی اسرائیل ۱۲ تا بودند که یکی از آنها چندین سال غیبت داشت و سپس ظاهر شد و ائمه علیهم السلام نیز در این امت ۱۲ تن می باشند. بدون هیچ تفاوتی و در روایت طارق بن شهاب آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: امامان خاندان محمد صلی الله علیه و آله، همان اسباطی هستند که خداوند از آنان راضی است.

در امالی به نقل از جابر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند فرزندان پیامبر را به حسن و حسین خاتمه داد و نیز از ایشان روایت شده است که فرمودند: حسین، یکی از فرزندان است. در ذیل کلمه ولیجه، روایتی خواهد

آمد، مبنی بر این که حسنین دو فرزند این امت هستند. بنابراین، می توان اسباط را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد که در این حالت با خاتمه بودن حسنین به عنوان فرزندان نبوت، تناقضی نخواهد داشت. زیرا منظور این است که بعد از حسنین، فرزندی می آید از غیر این دو. روشن است که امامان دیگر، فرزندان حسنین می باشند و بلکه همه امامان یکی هستند.

السخط: و آن چه خداوند را به خشم آورد، این کلمه در سوره آل عمران «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللّهِ كَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ»(۱) [آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده] و مائده «لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللّهُ عَلَيْهِمْ»(۲) [راستی چه زشت است آن چه برای خود پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا بر ایشان خشم گرفت] و قتال «اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ»(۳) [زیرا آنان از آن چه خدا را به خشم آورده پیروی کرده اند و خرسندیش را خوش نداشتند] آمده است. السخط با ضم سین و خاء و یا فتح این دو حرف به معنی غضب و خشم و کراهت است که نقطه مقابل رضا است. سخط، یعنی خشمگین شد و اسخطه نیز او را خشمگین ساخت و منظور از عصبانیت و خشم خداوند، عقوبت و مجازات الهی است که بارها تکرار شده است و نیز در باب ششم از اولین فصل گفتار سوم اشاره شد که می توان خشم و غضب الهی را به خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، تأویل کرد.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: مراد از آیه «اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ(۴)» دوستی با فلانی و فلانی و دوستی با دشمنان و ظالمان حق علی علیه السلام می باشد که قسمتی از این حدیث در ذیل کلمه رضوان آمده است. این تأویل در ذیل کلمه رضوان و اتباع آمده است. در

۱- [۱] - آل عمران/۱۶۲.

۲- [۲] - مائده/۸۰.

۳- [۳] - محمد(ص)/۲۸.

۴- [۴] - محمد(ص)/ ۲۸.

أمالی شیخ به نقل از علی علیه السلام آمده است که هیچ بنده ای نیست که خداوند بر او خشم گرفته باشد، مگر این که در قلب او بغض و دشمنی ما وجود داشته باشد.

السلطان: در لغت به معنی حجت و برهان و غلبه و والی و قدرت پادشاهی و تسلط پادشاه می باشد. السلطنه در اصل به معنی قدرت و نیرو است. که این معانی در قرآن آمده است. در کتاب ابوبکر شیرازی به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه «وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا»(۱) [برای من تسلطی یاری بخش قرار ده] آمده است که خداوند، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را، مبنی بر این که علی علیه السلام سلطانی است که خدا، او را در نبرد با دشمنان یاری می رساند ، مستجاب کرد. در روایتی دیگر از ائمه علیهم السلام در آیه کریمه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا»(۲) [و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم] آمده است که حضرت قائم (عج)، ولی حسین علیه السلام است که در کربلا، ظالمانه به شهادت رسید و خداوند برای آن حضرت، سلطان و قدرتی بر تمام انسان ها قرار داده است. در ذیل کلمه ملک نیز خواهد آمد که ائمه علیهم السلام، پادشاهان دنیا و آخرتند و خداوند حکومت و پادشاهی برای آنان قرار داده است و ایشان سلاطین امتند. ایشان به واسطه حجت و برهان، دائماً و به واسطه شمشیر و اقتدار ظاهری در روز رجعت، قادر به تسلط و غلبه بر مردم می باشند. بنابراین می توان برخی از موارد را به آن چه در شأن و منزلت ائمه علیهم السلام گفته شده تأویل کرد.

بدان که مراد از سلطنت شیطان، همان طور که در سوره حجر و دیگر سوره ها به تفصیل خواهد آمد، غلبه و برتری شیطان بر قلوب غیر شیعه می باشد که بدین وسیله می تواند قلوب غیر شیعه را گمراه ساخته و آنان را به سمت دشمنان ائمه علیهم السلام و انکار حقانیت ائمه علیهم السلام سوق می دهد. در همین باب خواهیم گفت که شیعیان، هیچ گونه سلطنت و غلبه ای بر شیطان ندارند.

۱- [۱] - اسراء/۸۰.

۲- [۲] - اسراء/۳۳.

در تفسیر عیاشی، به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه کریمه «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ»(۱) [در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست] آمده است که مراد از این آیه آن است که تو ای شیطان، قادر نیستی بندگان مرا وارد بهشت و یا جهنم(۲) کنی. این تأویل دیگری است که می توان در مواردی مشابه و متناسب به کار برد و می توان این آیه را به معنای اول سلطان ارجاع داد. چرا که وقتی شیطان، قادر به اضلال بندگان خداوند نباشد، در نتیجه قادر به وارد ساختن آنها در جهنم نیز، نخواهد بود. پس بیندیش و آگاه باش نسبت به آن چه در ذیل کلمه عبادت و غیره خواهد آمد. چه در آنجا گفته خواهد شد که مراد از عبادی، بندگان شیعه و ائمه علیهم السلام و انبیاء می باشند و خداوند هادی است.

السوط: السوط در اصل و برحسب معنی به معنی خلط و آمیختگی است، پس این کلمه بر مبنای شلاق و تازیانه اطلاق شد. زیرا در صورت ضربه به آن، گوشت آغشته به خون می شود. السوط در سوره فجر در آیه «فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ»(۳) [(تا آن که) پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت] آمده است که آن را به شلاق و تازیانه و عذاب شدید تفسیر کرده اند و نیز گفته شده است که السوط در این آیه، اسم یکی از عذاب های الله است. در ذیل کلمه بأس گفته شد که علی علیه السلام، همان تازیانه عذاب الهی است که با آن پیروز می شود. توضیح بیشتر در ذیل کلمه عذاب خواهد آمد. پس بیندیش.

السبع: همان عدد معروف است که در سوره حجر «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی»(۴) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] و بقره «سَبْعَ سَنَابِلَ»(۵) [هفت خوشه] و لقمان «سَبْعَه أبْحر»(۶) [هفت دریا] و دیگر

۱- [۱] - حجر/۴۲.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۲۶۲ ح ۱۶.

۳- [۳] - فجر/۱۳.

۴- [۴] - حجر/۸۷.

۵- [۵] - بقره/۲۶۱.

۶- [۶] - لقمان/۲۷.

آیات قرآن، همانند «سَبْعَ سَماوات»(۱) [هفت آسمان] به کار رفته است. کلمه السبع المثانی در سوره حجر، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است و تقریباً همین تأویل در مورد سوره دوم (بقره) نیز به کار رفته است. یکی دیگر از موارد کاربرد السبع المثانی، روایت عیاشی از امام صادق علیه السلام است که در تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ»(۲) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] آمده است.

عیاشی می گوید: ظاهر و باطن سوره حمد، فرزند فرزند می باشد که هفتمین فرزند، قائم (عج) است(۳). روایات دیگر نیز با همین معنا وجود دارد که به هنگام تفسیر آیه مذکور، خواهد آمد و در برخی از این روایات، قرآن عظیم به پیامبر صلی الله علیه و آله و در برخی دیگر به قائم (عج)، تأویل شده است. که در اینجا به پاره ای از دلایل تأویل سبع در مثانی به ائمه علیهم السلام، خواهیم پرداخت.

بدان که یکی از احتمالات تأویل سبع به ائمه علیهم السلام به اعتبار اسم های ایشان است. چه این بزرگواران ۷ تن می باشند. با توجه به این که برخی از اسم ها تکرار شده است و یا به اعتبار این که اکثر علوم از ۷ تن از ائمه علیهم السلام نشأت گرفت و یا به اعتبار این که نسل ۷ تن از ایشان در کوفه بسیار زیاد است، همان طور که در روایت ۷ خوشه گندم خواهد آمد و در آنجا نیز ۷ خوشه گندم صریحاً به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. که در ذیل کلمه نسل به آن اشاره خواهد شد. بر این اساس، می توان المثانی را از ثناء مشتق دانست، چه ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که حق ثناء و سپاس خداوند را برحسب توان بشر ادا کرده اند. و این که ائمه علیهم السلام سزاوارترین افراد در اظهار ثناء بر آنان هستند. اما اهل لغت، چنین احتمالی را ذکر نکرده اند. می توان المثانی را از تثنیه مشتق دانست که این احتمال صراحتاً در لغت نیز آمده است. به خاطر دو وجهه بودن ائمه علیهم السلام

ص:۵۲۷

۱- [۱] - بقره/۲۹.

۲- [۲] - حجر / ۸۷.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۰.

در قرآن یا به خاطر همراه بودن ایشان با حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا بدین دلیل که دارای دو جهت می باشند، یک جهت تقدس و روحانیت و ارتباط تام با خداوند و جهت دوم، جنبه بشریت آنان است که از ایزد یا بندگان خدا در ارتباطند.

تأویل سبع به ائمه علیهم السلام محتمل است، چرا که اگر تعداد ائمه علیهم السلام را دو برابر کنیم، ۱۴ تن شوند که در این صورت با در نظر گرفتن تغایر اعتباری میان دهنده و گیرنده، با تعداد معصوم علیه السلام کاملاً متناسب است. چرا که دهنده، به عنوان نبوت و کمالاتی که به او اختصاص داده است، و گیرنده قطع نظر از آن، در نظر گرفته می شود. و از این جاست که می توان تعبیر «قرآن عظیم» را به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل کرد. ادامه سخن به هنگام تفسیر آیه مذکور خواهد آمد. با توجه به آن چه گفته شد، می توان سبعه ابحر (۷ دریا) و ۷ آسمان و امثال آن را نیز به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. زیرا در ذیل کلمه بحر گفته شد که کلمه بحر در برخی موارد به ائمه علیهم السلام تأویل می شود. همان طور که در ذیل کلمه سماء نیز چنین تأویلی خواهد آمد.

السرعه: و مسارعون و سایر مشتقات آن، مانند یسارعون و غیره. سرعت، ضد بط و کندی است. عجبت من سرعه فلان: یعنی از شتاب او شگفت زده شدم. السرعه، همان شدت و عجله در چیزی است و المسارعه یعنی: مبادرت ورزیدن به عملی در اولین فرصت ممکن. ظاهراً با توجه به آن چه از برخی روایات برمی آید مراد از سریع الحساب در آیه «إِنَّ اللّٰهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ»(۱) [پس (بداند) که خدا زود شمار است] این است که رسیدگی به حساب یک فرد، خداوند را از رسیدگی به حساب دیگری باز نمی دارد. شنیدن درخواست ها و عذرهای هیچ انسانی، مانع از شنیدن عذر و درخواست دیگری نمی شود. و خداوند سریع ترین حساب کنندگان است.

همچنین، المسارعین فی الخیرات و فی المنفره (شتاب کنندگان در نیکی ها و

ص:۵۲۸

۱- [۱] - آل عمران/۱۹۹.

آموزش)، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همان طور که در مناقب ابن شهرآشوب و دیگر کتاب ها به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ(۱)» [آنانند که در کارهای نیک شتاب می ورزند و آنانند که در انجام آن شتاب می ورزند] آمده است که علی علیه السلام سریع ترین رونده به سمت نیکی هاست، به طوری که هیچ کس بر او پیشی نگرفته است. و موید این مطلب، تأویلات خیرات (نیکی ها) به ولایت علی علیه السلام و غیره می باشد و چه بسا بتوان با همین تأویل، سارعون (شتاب کنندگان در نیکی ها و آمرزش) را به شیعه یا شیعیان خالص تأویل کرد که این تأویل از آن چه در ذیل کلمه السابقین خواهد آمد، ظاهر است. بنابر این و با استناد به قرینه تضاد، می توان شتاب کنندگان در گناه و کفر را نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروانشان تأویل کرد. گرچه دو کلمه اثم و کفر، همان طور که در ذیل این دو واژه آمده است، به دشمنی با ائمه علیهم السلام و نیز ولایت و دوستی با اهل باطن، تأویل شده است. توضیح بیشتر در ذیل کلمه السابقین خواهد آمد.

السمع: و مشتقات و مترادفات آن همانند سمیع و غیره؛ السمع در فرهنگ لغت یعنی حسّ شنوایی و گوش و آن چه در گوش فرو می رود و قابل شنیدن است. مذکر آن مسموع است و جمع مکسر برای آن به کار می رود، مانند سماع. سمع هم برای مفرد و هم برای جمع، یکسان به کار می رود. و جمع آن السماع است. سمع در اصل، مصدر سمعت الشی سمعاً و سماعاً می باشد. سمع برای خبری به کار می رود که شنیدن آن از روی عمد نباشد، یعنی به طور غیر عمدی آن را بشنوی، امّا استماع فقط برای خبری به کار می رود که در شنیدن آن متعمد باشی. لا نسمع من هذا و نسمع من ذلک یعنی از اولی قبول نمی شود، در حالی که از دومی پذیرفته می شود. و عبارت «لا نقدر علی إسماعه: قادر به شنوانیدن او نیستیم» از همین قبیل است. همچنین در ذیل کلمه اذن، تأویلاتی آمده است که پاره ای از آنها در اینجا مفید است. در ذیل کلمه سوال نیز کلمه السمع به ابوبکر تأویل شده است.

ص:۵۲۹

۱- [۱] - مومنون/۶۱.

در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا»(۱) [توانایی شنیدن (حق) نداشتند] آمده است که زمانی که نام علی علیه السلام بر زبانشان جاری می شد، آنان از شدت بغض و کینه نسبت به علی علیه السلام قادر به شنیدن نام آن حضرت نبودند. و طبق روایتی، لایستطیعون سمعاً به معنی اعمی و نابینا تأویل شده است و از تمام این تأویل برمی آید که می توان آیاتی که مشتمل بر معنای سماع و استماع است، در صورت وجود تناسب به ولایت و متعلّقات آن، تأویل کرد. و حتی می توان آیه «سمیع» را به این صورت تأویل کرد که خداوند اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام و یا انکار ولایت ایشان را می شنود و نسبت بدان آگاه هست. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که سمیع برای گفته های نیکان و بدان و هرگونه شنیدنی ظاهر و پنهان به کار می رود.

سواع: اسم یکی است و در ذیل کلمه اصنام خواهد آمد که مراد از صنم می تواند یکی از خلفای جور باشد. این کلمه فقط در سوره نوح به کار رفته است.

الساعه: در لغت به معنی وقت حاضر و کنونی است. ساعت جزئی از اجزاء زمان است که در قرآن به روز قیامت یا لحظه ای که قیامت ناگهان در آن به وقوع می پیوندد، اطلاق می شود. و یا بدین دلیل که قیامت، علی رغم طولانی بودنش نزد خداوند، ساعتی بیشت نیست و بر اساس تأویل، هر چه بر قیامت و زمان قیامت دلالت می کند، می توان گفت: منظور از الساعه، رجعت و قیام حضرت مهدی (عج) است. و در برخی روایات، صراحتاً کلمه الساعه، زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است. در ذیل کلمه وعد و در کنز العرفان به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً»(۲) [آیا جز (این) انتظار می برند که رستاخیز در حالی که حدس نمی زنند ناگهان بر آنان در رسد] و در مناقب ابن شهرآشوب و سایرین به نقل از علی علیه السلام آمده است که: روز قیامت به وسیله من برپا خواهد شد. و از امام باقر علیه السلام روایت شده

۱- [۱] - کهف/۱۰۱.

۲- [۲] - زخرف/ ۶۶.

است که آن حضرت در تشریح کلام علی علیه السلام فرمودند: مراد آن حضرت، رجعتی است که قبل از برپایی قیامت حادث می شود. بنابراین آن رجعت، توسط علی علیه السلام و ذریّه وی صورت خواهد گرفت.

در تفسیر مقاتل بن سلیمان و سایرین در ذیل آیه «عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ»(۱) [علم (به) قیامت نزد اوست] آمده است که مراد، مهدی (عج) است که بعد از خروج آن حضرت، قیامت برپا می شود. در آخرین نکته از پاراگراف حدیث مفضل به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که حضرت باقر علیه السلام، تمام آیات مشتمل بر ساعه را به قیام حضرت مهدی(عج)، تأویل فرموده است. از دیگر تأویلات این حکم، تأویلی است که در کتاب مناقب ابن شاذان به نقل از امام رضا علیه السلام در ذیل آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ»(۲) [(نه) بلکه (آنها) رستاخیز را دروغ خواندند] آمده است که مراد این است که ولایت علی علیه السلام را تکذیب کردند و همچنین در غیبه النعمانی و دیگر کتب به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ»(۳) آمده است که خداوند یک سال را ۱۲ ماه قرار داد و برای شب ۱۲ ساعت در نظر گرفت و از ما ائمه علیهم السلام، ۱۲ صاحب حدیث قرار داد که علی علیه السلام یک ساعت از آن ساعات است. در تفسیر قمی به نقل از آن حضرت آمده است که شب و روز، ۱۲ ساعت است و علی علیه السلام شریف ترین ساعت از این ۱۲ ساعت می باشد. این تأویل آیه کریمه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ» می باشد.(۴)

مؤلف گوید: ظاهراً معنای تأویل در این دو روایت ــ همان طور که در ذیل سنه و شهر و ایام خواهد آمد ــ پیامبر صلی الله علیه و آله است. زیرا بدین وسیله می توان دریافت که هر یک از ائمه علیهم السلام، یک ساعت محسوب می شوند. و چه بسا علت تأویل الساعه به ولایت علی علیه السلام آن باشد که انکار هر یک از

۱- [۱] - لقمان/۳۴.

۲- [۲] - فرقان/۱۱.

۳- [۳] - کتاب الغیبه، ص ۵۳.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۸.

این دو به معنای انکار دیگری است.

به همین دلیل هر یک از این دو الساعه و علی علیه السلام، با لفظ دیگری بیان شده است. و چه بسا علّت این تغییر زمان به ولایت علی علیه السلام در یک ساعت مشخص بوده است، یعنی همان روز غدیر و امثال آن.

الاسراف: و مسرفون و مترادفات آن، مانند الذین یسرفون و غیره. بدان که اسراف یعنی افراط و ریخت و پاش و هر آن چه که حلال نیست و نیز اسراف یعنی تجاوز از نیت و قصد معلوم و یا إنفاق در غیر اطاعت الهی. و السرف به معنی جهل و نادانی نیز آمده است. واژه اسراف به مفهوم شریک قائل شدن برای ولایت ائمه علیهم السلام و دشمنی با ائمه علیهم السلام تأویل شده است. مراد از مسرفین و در آیه «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»(۱) [و فرمان افراط گران را پیروی مکنید] کسانی هستند که در زمین، فساد کرده و دست به اصلاح نمی زنند.

از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «لمُسْرِفِينَ» آمده است که مسرفین، کسانی هستند که محرمات را حلال دانسته و خونریزی می کنند و چه بسا براساس تأویل، بتوان اسراف را غصب حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان آن حضرت و ریختن خون ایشان دانست. در مناقب ابن شهرآشوب به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ»(۲) [و این گونه هر که را به افراط گراییده سزا می دهیم] آمده است که مراد از «نجزی من اسرف» این است که کسانی را که به ولایت علی علیه السلام شریک قائل شده اند، مجازات خواهیم کرد.

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در ذیل همین آیه آمده است که کسانی که در دشمنی با آل محمد علیهم السلام افراط کرده اند، مجازات می کنیم. در کل، اسراف، به تمام افعال و اعمال مخالفان ائمه علیهم السلام اطلاق می شود. دشمنان ائمه علیهم السلام همان مسرفین هستند، به خاطر افراط در عقاید و افعال شان. گواه این مطلب، کلامی است که در باب تبذیر گفته شد.

۱- [۱] - شعراء/۱۵۱.

۲- [۲] - طه/۱۲۷.

در تفسیر قمی در ذیل آیه «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَوَامًا»(۱) [و کسانی اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند و میان این دو (روش) حد وسط را برمی گزینند]، لم یقتروا یعنی از افراط و اسراف و انفاق در معصیت و سرکشی از غیر حق کوتاهی نکردند و در حق خداوند بخل نورزیدند و قوام یعنی عدل و انفاق در آن چه خداوند بدان امر داده است.(۲)

پر واضح است که انفاق در یاری رساندن به دشمنان ائمه علیهم السلام بدون تقیه، همان اتفاق در معصیت خداوند در غیرحق است. همچنین ندادن آن به اهل ولایت، بخل در حق خداوند است، همان طور که در ذیل کلمه بخل اشاره شد. اعطاء حق به اهل حق و انفاق در ترویج اعطاء حق، همان عدل و قوامی است که آن را به انفاق در اوامر الهی تفسیر کرده اند.

بدان که مسرف بر مؤمنی اطلاق می شود که مطیع ائمه علیهم السلام و مخالف آنها نیست، همان طور که در معانی الأخبار به نقل از علی علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: اما دوست ما که مطیع اوامر ما می باشد، به بهشت جاودان بشارت خواهد داد و دشمن ما به عذاب جاودان بشارت می دهد، اما آن که امرش مبهم است، همان مؤمنی است که در حق خویش، اسراف کرده است، چرا که نمی داند عاقبتش چه خواهد شد و خداوند چنین فردی را با دشمنان ما یکسان نمی کند، بلکه وی را به شفاعت ما از آتش نجات می دهد. روشن است که نهایتاً، اسراف همان انفاق و بذل و بخشش مال و حال در غیر اطاعت و پیروی از ائمه علیهم السلام می باشد.

سقف: این کلمه در چند جای قرآن و به معنی «آسمان» آمده، بنابراین همان تأویلی که در مورد «السماء» گفته شده در مورد سقف هم صدق می کند، خداوند بهتر می داند.

سابق: سابقون و عـباراتی هم معنای آن چون «الذین سبقوا»، سبقه یسبُقه ـ به

ص:۵۳۳

۱- [۱] - فرقان/ ۶۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۲.

ضم باء ــ و یسبِقه ــ به کسر باء ــ در قاموس آمده و به معنای جلو رفت، می باشد. در ماده «آخر» و نیز «اول» هم روایاتی با این مضمون ذکر گردید که اهل بیت و شیعیانشان، سابقان اوّلین (گذشتگان) و سابقان آخرین (مردم آخرالزمان) در دنیا و سابقان به بهشت در آخرت هستند. که در آنجا این مقام را مفصّل و به طور کامل و مفید بیان نمودیم. در آن تأمل و تدبر نما.

در کشف الغمه از ابن عباس روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُون»(۱) [و سبقت گیرندگان مقدم اند] فرمود: جبرئیل به من گفت: آنها علی و شیعیانش هستند که به کرامت و لطف خداوند، پیشگامان به سوی بهشت و مقرّبان درگاه اویند. باز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در توضیح این آیه فرمود: وقتی خداوند اراده فرمود خَلق را بیافریند، آتشی برایشان برافروخت و گفت: داخل آتش شوید! اوّلین کسانی که داخل آتش شدند محمد، علی، حسن، حسین و نُه فرزند حسین بودند، آنگاه شیعیانشان هم به تبعیت از آنها وارد آتش شدند. به خدا قسم «سابقون» آنها هستند.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: در خطبه روز غدیر پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد با علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان بیعت کنند و دوستش بدارند و بر او سلام دهند، فرمود: ایشان رستگارند و در بهشت پرنعمت خداوند جای دارند(۲).

مؤلف گوید: این روایت اشعار دارد که می توان «سابقین» را از این جهت به «شیعیان» تأویل کرد، امّا چنان که در بحث «یمین» که در سوره واقعه خواهد آمد، در بعضی روایات تأویل به انبیا، ائمه علیهم السلام و به خصوص علی علیه السلام شده است.

در کتاب های دیگری همچون عیون از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران گرامی اش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: عبارت «وَالسَّابِقُونَ

۱- [۱] - واقعه/۱۰.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۶۰.

السَّابِقُون» در توصیف «أولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ، الَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ(۱)» [اینانند میراث بران، همانان که بهشت برین را به ارث می برند] نازل گردیده است.

در کنزالفوائد نیز از ابن عباس روایت کرده که گفت: سابقِ این امّت، علی علیه السلام است. از همو نقل شده که گفت: خداوند در قرآن در آیه «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالْإیمان »(۲) پروردگارا بر ما و بر آن برادران مان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای] استغفار برای علی علیه السلام را بر هر مسلمانی واجب فرموده، او سابق امّت است.

نیز از ابن عباس و امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَمِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْرات(۳)» [برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام اند] روایت شده که به خدا قسم این آیه در شأن علی علیه السلام است.

علاوه بر روایاتی که قبلا در باره مسارعین (پیشی گیرندگان) ذکر نمودیم، روایات دیگری خواهد آمد که «سابق به خیرات» (پیشی گیرنده در نیکی ها) را به علی علیه السلام، و به امام و شهدای آل محمد علیهم السلام تأویل کرده اند. معلوم است که «سابق» مراتب متفاوتی دارد، یعنی همه آنهایی که برشمرده شد را شامل می گردد و همه پیشگامند امّا شکی در سبقت علی علیه السلام و ــ به تبع او ــ ائمه علیهم السلام از همه جهات نیست. از این رو است که در بسیاری موارد، تأویل «سابق» به آن حضرت منحصر گردیده است. لذا این تخصیص در هر جا که با آن حضرت تناسب داشته باشد، جایز است. هرچند ما به طور خصوصی آن را ذکر نکرده باشیم. در این معنا بیندیش و فراموش نکن که ماده «سبق» در مواضعی، به معنای مطلق جلو رفتن و پیشی گرفتن هم آمده است.

اسحاق: ایشان جدّ بنی اسرائیل، پیامبر مشهور و برادر حضرت اسماعیل نبی علیه السلام جد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. چون اسماعیل علیه السلام در

۱- [۱] - مومنون/۱۰ و ۱۱.

۲- [۲] - حشر/۱۰.

۳- [۳] - فاطر/۳۲.

زمان حیات پدرش وفات کرد، نبوت بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام به اسحاق علیه السلام و پس از او به فرزندش یعقوب علیه السلام و آنگاه به اسباط (فرزندان یعقوب) منتقل گردید، و بدین سان تا زمان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، و در آن هنگام به نسل اسماعیل ذبیح علیه السلام منتقل شد.

از روایات متواتری که با نصّ قرآن کریم هم مطابق است، برمی آید که «ذبیح» همان اسماعیل بوده، امّا اسحاق هم این منزلت را از خداوند درخواست کرد و خداوند اجر آن را به وی عطا فرمود. در صفحات و حواشی کتاب، بعضی از احوال حضرت اسحاق علیه السلام خواهد آمد، پس منتظر باش.

استبرق: در باب «باء» توضیح داده شد.

سارق: و عبارات هم معنای آن که شامل سرقت و استراق سمع می شود، کسی است که مخفیانه می آید و مال دیگری را می برد. در ذیل «شر» مطالبی خواهیم آورد حاکی از اینکه دشمنان ائمه علیهم السلام اصل هر شرّ و بدی هستند و از شاخه های آنها (اعمال و شاگردانشان) هر قبیحی ـ از جمله سرقت ـ سر می زند. قبلا هم در همین باب معلوم شد که ائمه صلی الله علیه و آله، درهای خانه علم اند و هر کس از راهی غیر از در وارد خانه علم شود، سارق خواهد بود. بنابراین می توان سارق را به علمای مخالف و منکر ولایت و دزدان حق ائمه علیهم السلام تأویل نمود.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که به عبدالسلام فرمود: از مردم و از خودت برحذر باش! عبدالسلام گوید: گفتم: پدر و مادرم فدایتان، از مردم می توانم بر حذر باشم، امّا از خودم چطور؟! فرمود: خبیثی که استراق سمع می کند نزد تو می آید، از تو مطالبی می شنود، آنگاه به صورت انسان خارج شده، سخنان تو را منتشر می سازد. عبدالسلام گوید: گفتم: پدر و مادرم فدایتان، این که دیگر چاره ای ندارد! فرمود: او چنین است.

مؤلف گوید: بنابراین می توان هر موردی را که «استراق سمع» آمده این گونه تأویل نمود، یعنی اینکه شیاطین جن و حتّی شیاطین انس، بعضی عقاید و مسائل دینی و امثال آن را که لازم است مخفی باشد، از شیعیان یا از امام آنها استراق کرده و عینا یا با تحریف برای مردم نقل و منتشر سازند. پس اندیشه کن. و خداوند

می داند.

سـائق: و کلمـات هم معنای آن مثل «سـیق» و غیره که دلالت بر «سَوق» (رانـدن) به فتـح سـین دارد: گفته انـد سائق متضاد قائد است؛ قائـد کسـی را گوینـد که جلوتر از حیوان حرکت می کنـد و افسار آن را می کشـد، امّا سائق کسـی است که از پشت یا کنار آن را می راند و حرکت می دهد.

در کنزالفوائد جابر از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که در توضـیح آیه «وَجاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهید(۱)» [و هر کسی می آیـد (در حالی که) با او سوق دهنده و گواهی دهنده ای است] فرمود: سائق، علی علیه السـلام و شـهید، رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه اسـت. بنـابراین می تـوان هر کلمـه ای که در قرآن دلالـت بر «رانـدن» و «حرکت دادن» داشـته باشـد، در صورت مناسبت، به علی علیه السلام تأویل کرد.

ساق: ساق پای انسان و نیز تنه اصـلی درخت را گویند که شاخه ها بر آن سوار است. جمعش «سُوق» است، و بسیاری مواقع ــ همـان طور که در جاهای مختلف قرآن دیـده می شود ــ به عنوان کنایه از کاری سـخت به کار رفته است. البته تأویل مناسـب هر مورد آن ــ در قرآن ــ در محلّ خود خواهد آمد.

ابن مردویه از امام حسن بن علی علیه السـلام روایت کرده که در توضـیح آیه «فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ «(۲) [تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد] فرمود: یعنی اسـلام به وسـیله شمشـیر علی علیه السـلام استوار گردید. و شاید همان طور که در توضیح ماده «زرع» گفتیم، منظور آن حضـرت، تأویـل «زرع» در آیه به پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و «شـطأ» (جوانه گیـاه) به علی علیه السـلام باشـد. و معلوم است که رسـالت پیـامبر صـلی الله علیه و آله وقـتی انجـام می شود که اسـلام اسـتوار گردد. و شایـد هم مقصـود ایشـان، تأویـل «زرع» به دین باشـد ــ چنـان چه در توضـیح «حرث» بـدان اشـاره رفت و به دین تأویـل گردیـد ــ و در توضیح «زرع» نیز اشاره کردیم که

۱- [۱] - ق/ ۲۱.

۲- [۲] - فتح/۲۹.

می توان «حرث» را به آن تأویل نمود. پس بدین تقدیر می توان «شطأ» را به علی علیه السلام تأویل کرد. پس تأمل کن.

سفک: یعنی کلمات هم معنای آن مثل یَسفِک و نظایر آن. سفک به معنای أول است و توضیح آن در واژه دیه ذکر شد. در توضیح «قتل» و دیگر اصطلاحات تأویل «سفک دم» (خون ریزی) خواهد آمد. در این معنا بیندیش.

سؤال: سائل، مسؤولون و امثال آن مثل «اسألوا» و غیره. در روایات بسیاری از جمله در عیون از امام رضا علیه السلام روایت شده که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُون (۱)» [و بازداشت شان نمایید که آنها مسؤولند] فرمود: در مورد ولایت علی علیه السلام مورد بازپرسی قرار می گیرند.

در معانی الاخبار از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران گرامی اش از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابوبکر به منزله «سَمع» (گوش)، عُمر به منزله «بَصَر» (چشم) و عثمان به منزله «فؤاد» (قلب) هستند. فردای آن روز از ایشان در مورد این کلام توضیح خواستم. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست به آنها اشاره کرد و فرمود: آنها «سمع» و «بصر» و «فؤاد» هستند و در مورد ولایت وصیّ من از آنها سؤال خواهد شد، و به علی علیه السلام اشاره کرد. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُولا(۲)» [و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد] و در ادامه فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند! همه امّتم در روز قیامت نگه داشته شده و از ولایت او مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت، و آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُون» به این مطلب اشاره دارد. در توضیح «عهد» خواهد آمد که عهدِ مورد سؤال و بازپرسی، همان عهد ولایت است که خلق باید در مورد آن پاسخگو باشند.

ص:۵۳۸

۱- [۱] - صافات/ ۲۴.

۲- [۲] - اسراء/۳۶.

مؤلف گوید: بنابراین می توان سؤال روز قیامت را به سؤال از ولایت و حقوق ائمه علیهم السلام تأویل کرد. و از سیاق روایت معلوم است که اکثر افراد مورد بازپرسی، دشمنان آنها خواهند بود، و ممکن است شخص سؤال کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. در توضیح «محروم» نیز روایتی ذکر شد که تأویل «سائل» در «لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»(۱) [و در اموالشان برای سائل و محروم حقی (معین) بود] رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و خداوند حق او را از آنها می خواهد. این روایت هرچند بر معنای دیگری دلالت دارد، ولی پس از دقت نظر در آن همراه با دیگر روایات می توان چنین نتیجه گرفت که به آن چه ما گفتیم نیز اشاره دارد.

همچنین در توضیح آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر»(۲) [پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید]، در سوره نحل، روایت شده که باید از ائمه علیهم السلام سؤال شود، و بر مردم لازم است که از آنها سؤال کنند. از این روایت می توان استدلال کرد که در تمام علوم، مقصود از «مسؤول» (پاسخگوی پرسش ها) ایشان هستند. همه این توضیحات مربوط به مواقعی است که «سؤال» به طور اجمال ذکر گردیده، پس در مواردی که متعلَّق سؤال ذکر شده، تأویل سؤال به تأویل «متعلَّقش» مربوط خواهد بود، امّا با این حال در مواردی باید آن را حمل بر ظاهر و متبادر نمود. پس تأمّل کن.

سبیل : و سُبُل، چه به صورت نکره و چه معرفه به «ال» یا اضافه، مانند سبیل الله، سبیل الطاغوت و مانند آن.

بدان که سبیل در لغت همان راه است، و آن یا راه خدا، یعنی حق، خیر و بهشت و امثال آن مانند راه هدایت و رَشاد است، یا مقابل آن یعنی کُفر، گمراهی، باطل، هوای نفس و امثال آن. در مورد قسم اوّل، روایت شده که تأویل آن ولایت ائمه علیهم السلام و به خصوص علی (صلوات الله علیهم) و راه و روش ایشان و حتّی شیعیان آن حضرات می باشد، و به طور صریح در روایت آمده که راه خدا، هدایت،

۱- [۱] - ذاریات/۱۹.

۲- [۲] - نحل/۴۳.

رَشاد (راستی)، سبیل اقوَم (مستقیم ترین راه)، راه واضح، و راهی که پیماینده آن نجات خواهد یافت و امثال آن، ایشان هستند، چنان که از روایات ذیل و سایر روایات معلوم خواهد شد.

همچنین در بعضی روایات در توضیح و تفسیر برخی آیات آمده که مقصود از آن (سبیل قسم اول) راه بهشت و راه خیر است. البته چه بسا نیازی به ذکر این تأویل ها نباشد؛ زیرا کسی به جز دوستان و معترفان به ولایت اهل بیت، وارد بهشت نخواهد شد.

امّا در مورد قسم دومِ «سبیل» روایت شده که تأویل آن دوستی خلفای سه گانه است. خلاصه اینکه قسم دوم مقابل و مخالف قسم اول است و خداوند سبحان ــ همانطور که از برخی روایات استفاده می شود ــ در موارد بسیاری قسم دوم را به صورت جمع (یعنی سُبُل) و قسم اول را به صورت مفرد (سبیل) ذکر فرموده است.

در اینجا مناسب است گزیده ای از آن روایات را نقل کنیم، با ذکر این نکته که در توضیح «صراط»، «طریق» و امثال آن هم روایاتی در تأیید آن چه اینجا می آوریم خواهد آمد:

در مناقب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّه »(۱) [از راه خدا باز داشتند] فرمود: یعنی از ولایت علی علیه السلام جلوگیری می کنند.

در روایت دیگری آمده که منظور از «سبیل» علی علیه السلام است و جز با ولایت او کسی به آن چه نزد خداوند است نخواهد رسید. و در تفسیر عیاشی از جابر از امام باقر علیه السلام روایـت کرده که در توضیح آیه «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فی سَبیلِ اللّهِ أَوْ مُتُّم ...»(۲) [و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید] فرمود: «سبیل الله» علی علیه السلام و ذریه او است، پس هر که در راه ولایت آنها کشته شود، در راه خداوند کشته گشته، و هر کس با ولایت آنها بمیرد، مرگش در راه خداوند بوده

ص:۵۴۰

۱- [۱] - نساء/۱۶۷.

۲- [۲] - آل عمران/۱۵۷.

است.(۱)

در کتاب واحده نیز از طارق بن شـهاب روایت کرده که علی علیه السـلام فرمود: «السبیل الی الله» و «السـلسبیل» ائمه آل محمد علیهم السـلام هسـتند. و در تفسـیر عیاشـی از حضـرت بـاقر علیه السـلام روایت کرده که فرمود: «السبیل الأقوم» (اسـتوارترین و مستقیم ترین راه) همان ائمه علیهم السلام هستند.۲

علی علیه السـلام در خطبه لؤلؤه می فرمایـد: «سبیـل رشـاد» (راه اسـتواری)، ائمه علیهم السـلام می باشـند، و در توضـیح «مثـل» خواهـد آمـد که «سبیـل هـدی» (راه هـدایت)، ایشـان هسـتند. در برخی زیارات هم عباراتی چون «أنتم السبیل الاعظم» (بزرگ ترین راه شمایید) و «السبل الواضحه» (راه های واضح و آشکار) موجود است.

از ابوبصیر روایت شده که امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَ لاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِه»(۲) [از راه های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی مکنید] فرمود: ائمه علیهم السلام، سبیل الله و صراط الله (راه خدا) هستند، هر کس از آنها روی بگرداند در «سُبُل» قرار گرفته است.

در روایت دیگری، امام باقر علیه السـلام می فرمایـد: «سبیل» ما هستیم. و در روایت دیگری فرمود: می دانی مقصود خداوند از «وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ» چیست؟ گفتم: نه! فرمود: دوستی فلانی و فلانی، و «سبیل» در ادامه آیه، یعنی راه علی علیه السلام.

در تفسـیر عیاشـی از زید بن علی روایت می کند که در توضیح آیه «وَ عَلَی اللَّهِ قَصْدُ السَّبیل »(۳) [و نمودن راه راست بر عهده خداست] گفت: راه واضح و آشکار و راه میانه (قصدالسبیل)، همان راه ما اهل بیت است.

نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۲۲۵، ح ۱۵۹.

۲- [۲] - انعام/۱۵۳.

۳- [۳] - نحل/۹.

«وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ »(۱) [و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من بازمی گردد] فرمود: مقصود «سبیل محمد و علی» است... الخ.

و در تفسیر قمی روایت کرده که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا»(۲) [ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] فرمود: یعنی ای کاش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را هم پذیرفته بودم.(۳)

در روایت دیگری، آن حضرت در توضیح آیه «فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلا»(۴) [در نتیجه نمی توانند راهی بیابند] فرمود: یعنی نمی توانند راهی به ولایت علی علیه السلام پیدا کنند، و علی همان «سبیل» است. (ادامه روایت). در توضیح «توبه» نیز روایاتی آوردیم که دلالت می کرد بر اینکه علی علیه السلام، «سبیل الله» است. همچنین در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول گذشت که خداوند ائمه علیهم السلام را سبیل خود قرار داده... الخ.

در توضیح «یمین» هم خواهیم آورد که «سبیل» و «سلسبیل» آن بزرگواران هستند، چنان چه در کتاب سُلیم هم روایت کرده که سلسبیل، علی علیه السلام است.

خلاصه اینکه روایات در این معنا بسیار است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «سبیل الله» شیعیان ما هستند، هر کس چیزی در راه خدا نذر کرد، باید آن را به شیعه ما بدهد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ»(۵) [سپس راه را بر او آسان گردانید] فرمود: سبیل یعنی راه خیر. و در روایت دیگری ــ که در توضیح «موت» هم خواهد آمد ــ فرمود: یعنی پیمودن راه هدایت را برای او

۱- [۱] - لقمان/۱۵.

۲- [۲] - فرقان/۲۷.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۹.

۴- [۴] - فرقان/۹.

۵- [۵] - عبس/۲۰.

آسان کرد. همچنین در همان کتاب در تفسیر آیه «وَ إِنَّها لَبِسَبیلٍ مُقِیم(۱) » روایت کرده که سبیل یعنی راه بهشت.(۲) امّا باید این را هم بدانید که ممکن است مقصود از سبیل الله اطاعت از او و دین او باشد، و پوشیده نیست که ولایت از مهم ترین ارکان آن است. در متون زیارتی و غیر آن می بینیم که اینگونه به ائمه علیهم السلام خطاب می شود: «شما مجاهدان در راه خدا هستید»، و احتمال دارد در اینجا هم با اندک تکلّفی آن را به آن چه گذشت تأویل نماییم. همچنین خوب است بدانید که سبیل در بعضی آیات غالبا به حجّت و برهان و امثال آن تفسیر شده است، از جمله در توضیح ماده «تفریق»(۳) روایاتی خواهد آمد که می گوید «سبیلی یعنی حجت و حرجی علیه شیعیان نیست.» در روایتی آمده که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمؤمنین سَبیلا»(۴) [و خداوند هرگز بر (زیان) مؤمنان برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است] فرمود: یعنی هر چند ممکن است با قدرت و زور بر آنها غلبه نمایند اما در حجّت و برهان راهی برای غلبه بر آنها ندارند. در توضیح «ایمان» هم روایاتی آوردیم مبنی بر اینکه مقصود خداوند در آیه «یُرِیدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبیلا»(۵) [و می خواهند میان این (دو) راهی برای خود اختیار کنند] کسانی است که می خواهند فقط از رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت کنند و اطاعتی از علی علیه السلام نداشته باشند. در توضیح «ابن» هم گذشت که «ابن سبیل» به آن بزرگواران تأویل می گردد، و دلیل آن روایتی است از کنزالفوائد و دیگر منابع که از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ من أهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیل »(۶) [آنچه خدا از دارایی ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آنِ خدا

۱- [۱] - حجر/۷۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳- [۳] - در متن چنین است، و صحیح آن: «فریق» است..

۴- [۴] - نساء/۱۴۱.

۵- [۵] - نساء/۱۵۰.

۶- [۶] - حشر/۷.

و از آنِ پیامبر (او) و متعلق به خویشاوندان نزدیک (وی) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است] روایت کرده که فرمود: این آیه مخصوص ما است و در شأن ما نازل گردیده، مساکین، ما هستیم که همیشه فقیر و مسکین رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشیم، ابناء سبیل هم، ما هستیم که هیچ راهی جز به وسیله ما شناخته نمی شود، و «امر» کاملا از آن ماست. خواننده محترم، ضمن تأمّل در این مطلب، آن چه را در توضیح «ابن» گذشت که می توان ابن سبیل را به شیعه تأویل کرد، مدّ نظر داشته باشید، از این جهت که آنها فرزندان ائمه ای هستند که همانا سبیل می باشند. در این مقام تا همین اندازه برای ما آشکار و معلوم گردید، و عالم و هدایتگر فقط خداوند است.

سرابیل: جمع سربال یعنی پیراهن و زره یا هر چیزی که پوشیده می شود. در توضیح «ثیاب» آن را ذکر نمودیم، و در توضیح «لباس» هم مطالبی خواهد آمد که می تواند تأویل این کلمه نیز قرار گیرد، آنها را مدّ نظر داشته باشید.

اسفل: (و سافل): هر معنایی که برای عالی (بلندمرتبه) بشود، سافل مخالف آن است. «سفله» مردم پست و رذل را گویند که برایشان مهم نیست چه می گویند و چه به آنها گفته می شود. در سوره فصّلت می فرماید: «لِیَکُونا مِنَ الْأَسْفَلین »(۱) [تا زبون شوند] و در سوره تین می فرماید: «...أَسْفَلَ سافِلین»(۲) و امثال آن که در سایر سوره ها آمده. در توضیح «عالی» خواهیم گفت که مراد از «عالین» و امثال آن، ائمه علیهم السلام هستند، پس اشکالی ندارد که مراد از «سافلین» و «اسفلین» و امثال آن، دشمنان ایشان باشند، و بی شک آنها جزء «سفله» هستند. حتی در تفسیر سفله آمده، مقصود از آن افرادی است که مدّعی امامت اند امّا شایستگی و صلاحیت آن را ندارند، پس چنین افرادی در پایین ترین درجات جهنّم هستند.

سلسبیل: نام چشمه ای است در بهشت. و چون آبی گوارا و روان است، سلسبیل نام گرفته. در توضیح «سبیل» گفته شد که تأویل آن ائمه علیهم السلام

۱- [۱] - فصلت/۲۹.

۲- [۲] - تین/۵.

هستند، و دلیل و توضیح آن در «یمین» که در یک موضع از سوره دهر (انسان) است خواهد آمد.

سلسله: (به صورت مفرد و جمع) اصل آن پیوسته کردن چیزی است به طوری که ادامه پیدا کند، غالباً در عرف بر زنجیر آهنین اطلاق می شود که اسرا را با آن می بندند و در گردنشان قرار می دهند. و مؤلف آن را به چیزی نزدیک به تأویل اغلال آورده است. و خداوند آگاه است.

اسماعیل: دو نفر به نام اسماعیل در قرآن ذکر شده اند: یکی اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و بانی کعبه و تعمیرکننده مکه مشرّفه، که همان اسماعیل ذبیح است. ماجرای ذبح او و خلاصی او از ذبح به برکت این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در صلب وی و از نسل اویند. و اینکه حسین علیه السلام هم در این امّت، ذبیح الله است و فدیه رهایی اسماعیل شد و شباهت علی علیه السلام در این امّت به اسماعیل علیه السلام به دلیل رضایت دادنش به فدا و ذبح در لیله المبیت که جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید. همه این ماجراها در سوره صافات خواهد آمد.

دوم اسماعیل بن حِزقیل که خداوند در سوره مریم علیها السلام از او یاد فرموده، و او را «صادق الوعد» توصیف کرده است.

در آنجا خواهیم گفت که وی به خاطر وعده ای که با یک نفر گذاشته بود، یک سال سر قرار منتظر وی ماند، و در آنجا نیز خواهیم آورد که چنین کاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم صادر گردید.

همچنین در آنجا خواهیم آورد که اسماعیل علیه السلام گرفتار قومش شد و او را گرفته و پوست سر و صورتش را کندند. فرشته ای نزد او آمد و گفت: هر دستوری بدهی من برایت انجام می دهم! اسماعیل فرمود: من به حسین بن علی علیه السلام اقتدا کرده ام. در توضیح «عین» هم خواهد آمد.

سنبل: در قاموس سُنبله ــ به ضم سین ــ مفردِ سنابل الزرع (خوشه های گیاهی) آمده است.

ص:۵۴۵

در تفسیر عیاشی از مفضّل روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِل»(۱) [همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند] سؤال کردم، فرمود: بذر (حبّه) فاطمه علیها السلام ، و هفت خوشه، هفت نفر از فرزندانش هستند که هفتمینشان قائم علیه السلام باشد. گفتم: حسن علیه السلام چه؟ فرمود: حسن علیه السلام امامی است که اطاعت او از جانب خداوند واجب گردیده، اما از خوشه ها نیست. اولین آنها حسین علیه السلام و آخرشان قائم علیه السلام است. گفتم: پس تأویل اینکه خداوند فرموده «فی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّه»(۲) چیست؟ فرمود: از نسل هر کدامشان یکصد نفر در کوفه به دنیا می آید، و این فقط شامل این هفت نفر است.(۳) (ادامه روایت).

در توضیح «سبع»، توجیه این روایت گذشت، به آنجا مراجعه کنید.

تسویل: منظور، کلمات هم ریشه آن است. مثل سوّل و امثال آن. اصل تسویل، تزیین کردن باطل به صورت حق است، و مهمترین مصداق آن برنامه ای بود که در سقیفه پیاده کردند، در آن بیندیش.

سیل: آب بسیار و روان را گویند. وقتی آب جاری شود، می گویند «سال الماء سیلا». در توضیح «ماء» تأویل آن خواهد آمد. در سوره رعد «السیل» و در سوره سبأ «سیل العرم»(۴) وارد شده است.

سقیم: از «سقم» و به معنای بیماری است، می توان آن را مثل تأویل «مریض» _ که خواهد آمد _ تأویل نمود.

سلیمان: همان پیامبر مشهور است که حالات ایشان در سوره نمل و سایر سوره ها خواهد آمد. در آنجا خواهیم گفت که آن چه از او صادر شد از ائمه علیهم السلام ما هم صادر گردید و قائم علیه السلام علناً به سلطنتی بیشتر از او دست

۱- [۱] - بقره/۲۶۱.

۲- [۲] - بقره/۲۶۱.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷.

۴- [۴] - سبا/۱۶.

خواهـد یافت، و هر چه سـلیمان علیه السـلام داشت، برای قائم علیه السـلام هم خواهـد بود. حتّی خواهیم گفت که خداونـد به علت توسّل سـلیمان علیه السـلام به اهل بیت، آن عطاها را به وی فرمود، و همه امامان، زبان پرندگان را می دانستند و ابر و باد برایشان مسخّر بود، و همچنین خاتم سلیمان علیه السلام و دیگر آثار پیامبران همگی نزد ایشان است.

سُلّم: (به ضمّ سـین و تشدیـد لام): پله و نردبـان را گوینـد. در توضـیح «معارج» تأویلی خواهیم آورد که می توان «سـلّم» را به همان تأویل برد.

سلم: (و سَـلَم، سـلام، تسلیم، اسلام، مسلمون و هرچه معنای آن را می رساند. مثل «الذین أسلموا» و «المسلمات» و «من أسلم» و امثـال آن که متعلق به تسـلیم و اسـلام و سـلامت است): اصـل معنا در همگی گردن نهادن، فرمانبری و ترک مخالفت و اذیت است. وقتی کسی کاملاً مطیع و فرمانبردار می شود، می گویند «اَسلَمَ» یا «استَسلَم» یا «هو سَلَم» یا «سِلمْ» (به کسر سین و سکون لام). «اُدخلوا بسـلام» یعنی با سلامت و امنیت از آفات وارد شوید. می گویند «الجنّه دارالسلام» (بهشت خانه سلام است) چون هر کس وارد آن شود از عذاب و سایر بلایا رهایی می یابد. در روایات ـ چنان چه در سوره شعرا خواهد آمد ـ «قلب سلیم»، تفسیر به کسی شده که از شکّ و شرک و حب دنیا در سلامت بماند. خداوند که خود را به «سلاّم» وصف کرده صیغه مبالغه در بری بودنش از کاستی ها و نقائص، یا مبالغه در سلامت و امنیت دادنش می باشد.

در معانی الاخبار به روایت از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «وَاللَّهُ یَدْعُو إِلی دارِالسَّلام »(۱) [و خدا به فرمان خود (شما را) به سـوی بهشت و آمرزش می خوانـد] می گویـد: سـلام، خداونـد است و سـرایی که خلق کرده، بهشت است، پس در آن بیندیش. و سـلام و تسـیلم یکی است، می گویند: «سـلّمتُ سَـلاما و تسلیما» [تسلیم شدم]، همچنین می گویند: «أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلّهِ»(۲) [من خود را تسلیم خدا

ص:۵۴۷

۱- [۱] - یونس/۲۵.

۲- [۲] - آل عمران/۲۰.

نموده ام] وجه و روی خود را تسلیم خداوند کردم، یعنی عبادتم را خالصانه برای او قرار دادم و اوامر و نواهی او را اطاعت نمودم. به همین دلیل این دین را «اسلام» نامیده اند. خلاصه اینکه همگی به «تسلیم» و «سلامت» مربوط است.

البته واضح است که تسلیم نسبت به خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و «سلامت» از عذاب و شرک و شک تنها به قبول ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام محقّق خواهد شد. تسلیم نسبت به آنها، عین تسلیم نسبت به خداوند سبحان است، و از این طریق «اسلام» حاصل می گردد و فرد مستحق سلام و سلامت می شود. بنابراین همانطور که در گفتار های پیشین به خصوص در باب سوم از فصل دومِ گفتار اول و در دو باب آخر از فصل اولِ این گفتار (گفتار سوم) گذشت، کسی که ولایت ائمه علیهم السلام را نپذیرفته، مسلمان نیست. هرچند به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار کند. و به همین لحاظ در روایاتی «مسلّمین» را به آن بزرگواران و شیعیانشان تأویل کرده اند، زیرا شیعیان، تسلیمِ فضائل و ولایت آنها شده اند. در روایت آمده است که تأویل سلام، سلم، اسلام، تسلیم و امثال آن، پذیرش ولایت و تسلیم در برابر آن است، و حتّی گفته شده که تسلیم در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق تسلیم در برابر وصیّ اش علی علیه السلام محقّق می گردد. همچنین روایت شده که تأویل «رجل سلم» در آیه «وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُل»(۱) [و مردی که تنها تسلیم یک نفر است] علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان است، زیرا آنها نسبت به تمامی فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم شدند.

در کافی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح آیه «وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِن»(۲) [و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند] فرمود: در شأن علی علیه السلام نازل گردیده، او اولین کسی بود که مسلمان شد و وجه خود را برای خداوند خالص گردانید و او محسن است یعنی مؤمن مطیع (ادامه روایت).

ص:۵۴۸

۱- [۱] - زمر/۲۹.

۲- [۲] - لقمان/۲۲.

امثال این روایت بسیار است، از جمله در تفسیر این آیه از سوره ذاریات «فَما وَجَدْنا فیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمین»(۱) [ولی در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] و دیگر آیات خواهیم آورد که در احتجاج از علی علیه السلام در توضیح جمله «وَ اشْهَدوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ»(۲) [و گواه باش که ما تسلیم (او) هستیم] روایت کرده که فرمود: مسلمان شدیم یعنی فضائل اهل فضل را پذیرفتیم و نسبت به امر پروردگارمان تکبر نورزیدیم. (ادامه روایت).

در توضیح «دین» دلایلی بر اینکه تأویل «مسلمین»، پذیرندگان ولایت علی علیه السلام است، آوردیم که تأویل «مسلمات» هم از آن معلوم می گردد. در روایت تطهیر نیز دلیل اینکه خداوند تا وقتی شخص به ائمه علیهم السلام ایمان نیاورده، طهارت قلب به او نمی دهد، و تنها در این صورت او را از عذاب و دیگر بلایا حفظ می فرماید، خواهد آمد. در فصل سوم از گفتار دوم هم در حدیث زندیق دلیل آوردیم بر اینکه تأویل تسلیم در «وَ سَلِّمُوا تَسْلیما»(۳) تسلیم در برابر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را وصی خود قرار داده و فضل و عهدش (پیمانش) را به او سپرده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابوهاشم روایت می کند که گفت: در مسجد الحرام خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که والی جهت ایراد خطبه جمعه بالای منبر رفت. وقتی گفت «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما»(۴) [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند بر او درود فرستید] امام به من فرمود: ابوهاشم، خودش هم نمی داند چه می خواند، خدای تعالی فرموده: و در برابر ولایت علی علیه السلام تسلیم کامل شوید.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «ثُمَّ لا یَجِدُوا فی

۱- [۱] - ذاریات/۳۶.

۲- [۲] - آل عمران/۶۴.

۳- [۳] - احزاب/۵۶.

۴- [۴] - احزاب/۵۶.

أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيما»(۱) [سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند] فرمود: یعنی تسلیمِ ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام شوند، و مقصود از «حکمی که کرده ای»، ولایت علی علیه السلام است.

و در احتجاج از علی علیه السلام نقل کرده که پیرامون آیه مذکور، فرمود: منافقان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتین می گفتند اما عهد آن حضرت نسبت به احکام دین و برهان های نبوت را که با وصیّش عهد بسته بود، رد می کردند و در دل از آن کراهت داشتند و در خفا و در صورت امکان، عهد آن حضرت را نقض می کردند. خداوند هم این آیه را نازل فرمود: «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فى أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليما»(۲) [ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]

در مناقب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام »(۳) فرمود: یعنی تسلیم در برابر ولایت علی علیه السلام.(۴)و در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها»(۵) [و اگر به صلح گراییدند تو (نیز) بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست] فرمود: «سَلَم» یعنی پذیرفتن امر ما.(۶)

در مناقب از شریک و جابر و غیر آنها روایت شده که در توضیح آیه «ادْخُلُوا

۱- [۱] - نساء/۶۵.

۲- [۲] - نساء/۶۵.

۳- [۳] - آل عمران/۱۹.

۴- [۴] - مناقب، ج ۳ ،ص ۱۱۴.

۵- [۵] - انفال/۶۱.

۶- [۶] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۱.

فِی السِّلْمِ کَافَّه»(۱) [همگی به اطاعت [خدا] درآیید] گفتند: یعنی در ولایت علی علیه السلام.

از امام باقر علیه السلام نیز مثل آن روایت شده. قمی هم در تفسیر خود شبیه آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «سِلم» که خداوند دستور به ورود در آن داده، آل محمد هستند.

در تفسیر امام چنین آمده: این آیه یعنی همگی با سلم و مسالمت وارد دین اسلام شوید، آن را بپذیرید و به آن عمل کنید، و مانند کسی که بعضی از آن را قبول کرده و بعضی را نپذیرفته نباشید، که از جمله آن، قبول ولایت علی علیه السلام است.

در امالی و کتب دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: سِلْمِ علی سِلْمِ خداست. (ادامه روایت). و در معانی الاخبار از امام باقر علیه السلام و ایشان از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: در قرآن بعضی اسم ها مخصوص من است، آنگاه فرمود: سَلَمِ رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیه «وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُل »(۲) [مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند] من هستم، منم کسی که فقط تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود: مقصودی از مردی که حقیقتاً سالم است، علی علیه السلام و شیعیان او هستند. در روایت دیگری فرمود: این (که خداوند در آیه مَثَل زده) مَثَل ما است. امّا بدان که از مطالب یاد شده، تأویل سلام به تسلیم مذکور استفاده می شود، زیرا ــ همانطور که در تفسیر عبارت «سُبُلَ السَّلام» و غیر آن در سوره مائده خواهد آمد ــ در آن سلامت از عذاب خدا و کفر و... است. و چه بسا روایت منقول در تفسیر فرات از همین قبیل باشد که از امام صادق علیه السلام روایت می کند: آن حضرت آیه چهارم و پنجم سوره قدر را این گونه می خواندند: «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْر

۱- [۱] - بقره/۲۰۸.

۲- [۲] - زمر/۲۹.

سَلام »(۱) یعنی در هر امری سلام بر محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام. و در تأیید آن مطالبی است که در توضیح «تحیه» گفتیم. خلاصه اینکه «سلام» در چنین جاهایی، مانند «تَحِیَّةً وَ سَلاما»، سلامت و امان از عذاب و نقائص و آفات می باشد، و معلوم است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دوستان و پیروانشان، مصداق کامل آن بوده و قابلیت همه اینها را دارند، زیرا سبب صدق آن اطاعت است. پس دریاب.

و بدان که «سلم» در بعضی آیات به معنای سلامت دنیوی است و دو وجه لطیف دارد که می توان برخی مواضع را بدان تأویل کرد: یکی روایتی است که در کافی از داوود رقّی آورده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه معناست؟ فرمود: وقتی خداوند عز و جل، پیامبر، وصی و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان را خلق فرمود و از آنها عهد گرفت، به آنها وعده داد که زمین مبارک، حرم و امنیت را تسلیم آنها فرماید، و «بیت معمور»(۲) را برایشان پایین آورد، و «سقف مرفوع»(۳) را به آنها نشان دهد، و از دشمنان راحتشان سازد، و هر چه را در زمین است، بدون خصومت و درگیری با دشمنان تسلیم آنها کند، و هرچه که دوست داشته باشند برایشان فراهم گردد. (ادامه روایت).

دوم، روایتی در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام است که روایت شده آن حضرت در توضیح آیه «فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِین»(۴) [از یاران راست بر تو سلام باد] فرمود: یعنی تو از جانب شیعیان در سلامت هستی و آنها فرزندانت را نمی کُشند. در توضیح «لیل» هم روایتی با همین مضمون خواهد آمد. در مورد آن بیندیش.

۱- [۱] - قدر/۴و۵.

۲- [۲] - طور/ ۴.

۳- [۳] - طور/ ۵.

۴- [۴] - واقعه/۹۱.

سَموم: باد گرم و داغی را گویند که به همراه آتش می وزد و سمّی کشنده و مهلک دارد. در تفسیر قمی ذیل آیه «وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ * فی سَمُومٍ وَ حَمیمٍ * وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُوم(۱)» [و یاران چپ، کدامند یاران چپ * در (میان) باد گرم و آب داغ * و سایه ای از دود تار] می گوید: شمال، دشمنان آل محمد و یاران و دوستداران آنها هستند. سموم نوعی آتش است، و حمیم آب داغ شده را گویند. و «ظل من یحموم» سایه ای است با حرارت زیاد.(۲)

در توضیح «نار» خواهد آمد که همان تأویل قابل ذکر برای سموم در مورد نار هم صدق می کند، پس اندیشه کن.

سیما (و مسوّم): در قاموس و دیگر کتب «سُومه» ــ به ضم سین ــ هم آمده. «سمه» و «سمائه» (به مد و قصر خوانده می شود) به معنای علامت است. «سَوّمَ الفرسَ» یعنی بر اسب علامت (داغ) گذاشت. در توضیح «صفت» مفهوم آن خواهد آمد، بعلاوه که در «ختم» هم گفته شد که می توان «سماء» و هرچه از خانواده «تسویم» است را به تشیّع و عدم آن، و نور ایمان و ظلمت نفاق که در پیشانی انسان نمایان است، و نیز به هرچه خداوند به عنوان علامتی بر ایمان و نفاق قرار داده، تأویل کرد. شاهدِ این گفتار تفسیری است که برای سیمای زرد و وخامت حال مؤمن بیان کردیم. در حدیث آمده که در پیشانی مؤمن علامت سجده، و مانند آن هم در مورد سیمای اهل آتش گفته شده که چهره شان (سیمایشان) سیاه و چشم هایشان کبود است و امثال آن.

تأیید آن، روایتی است که در توضیح «اُذُن» ذکر گردید و دلالت داشت بر اینکه خدای تعالی ایمان را بر همه اعضا و جوارح انسان ــ که صورت هم از جمله آنها می باشد ــ واجب فرموده است. به علاوه در توضیح «متوسّمین» خواهیم گفت که تأویل آن ائمه اطهار علیهم السلام هستند، زیرا سیما و علامت تک تک افراد را به خوبی می شناسند. در تفسیر سوره قلم خواهیم گفت که تأویل «سَنَسِمُهُ عَلَی

۱- [۱] - واقعه/ ۴۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۷.

الْخُرْطُوم »(۱) [زودا که بر بینی اش داغ نهیم (و رسوایش کنیم)] همان علامت و داغی است که در هنگام رجعت «دابه الارض» بر صورت دشمنان می گذارد. و در معانی الاخبار از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «بسم الله» فرمود: یعنی نشان می کنم بر نفس خود «سمه»ای از سمات ذات خداوند عز و جل را که همان عبادت است. به آن حضرت گفتند: «سمه» چیست؟ فرمود: علامت. برای درک مطلب در آن تأمل کنید.

سجن (و سجین): در سوره یوسف «سجنه» زیاد آمده و معنای آن حبسی است که برای عذاب و شکنجه باشد. همان طور که در سوره شعرا در خطاب فرعون به موسی علیه السلام چنین آمده: «لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونین»(۲) [قطعاً تو را از (جمله) زندانیان خواهم ساخت] و در سوره یوسف علیه السلام هم خواهد آمد که آن حضرت در زندان به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسل جست و خداوند نجاتش داد. و در تفسیر سوره شعرا روایتی مبنی بر اینکه مانند این گفتار از فرعون این امّت هم صادر شده، ذکر خواهد گردید.

امّا «سجّین» که در سوره مطففین آمده یا نام وادیی در جهنم یا طبقه ای از طبقات زیرین زمین، و یا اینکه «فعّیل» و از ریشه «سجن» و به معنی حبس و زندانی کردن است.

براساس هر کدام از این معانی ــ چنان چه در توضیح «بحور» و «طین» هم خواهیم آورد ــ آنها دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت هستند، که این معنا از مقابله «سجین» با «علّیین» فهمیده می شود. در آن تأمل کن و غافل نباش که می توان آن را به دشمنی اهل بیت تأویل نمود، همانطور که تأویل عباراتِ هم معنای آتش هم همان است. خداوند بهتر می داند.

سفینه: همان کشتی است، و در مجالس مفید و غیر آن از علی علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: به خدا قسم ما در این امّت مثل کشتی نوح علیه السلام و باب «حطه» بنی اسرائیل هستیم. (ادامه روایت). و حدیث پیامبر صلی

۱- [۱] - قلم/۱۶.

۲- [۲] - شعراء/۲۹.

الله علیه و آله که فرمود: اهـل بیت من مثل کشتی نوحنـد، متواتر است. و در بعضـی زیارات می خوانیم: «شـهادت می دهم که شما کشتی نجاتیـد». در توضـیح «مصـباح» و «فُلک» تأییـد آن خواهد آمد، بعلاوه تأییدهایی که در توضـیح «جاریه» گفته شد. بنـابراین می توان سـفینه را به همان تأویل ها برد. تـدبّر نما و این را در نظر داشـته باش که احتمال دارد تأویل آن ـــ در بعضـی موارد مناسب ـــ به علمای شـیعه، راویان روایات ائمه علیهم السـلام و اصحاب کامل و هدایتگر آنها هم صحیح باشد، چه، آنها در حمـل و نقـل احکـام و روایات برای مردم ماننـد کشتی هسـتند و مردم از آنها منفعت می برنـد، و هر کس به آنها تمسّـک جوید از غرق شدن در دریای گمراهی نجات می یابد. البته همین دلیل ها برای توجیه تأویل «سفینه» به ائمه علیهم السلام نیز به کار می آید.

از امام صادق علیه السـلام روایت شـده که به زراره بن اَعیَن فرمود: تو برترین ناخـدای کشتی از آن دریای پرآب هستی، یعنی ـــ همان طور که از حدیث دیگری معلوم می شود ـــ دریای هدایت.

در کافی از فیض بن مختار روایت کرده که امام صادق علیه السـلام وقتی امامت امام کاظم علیه السلام را اعلام کرد به شیعیان فرمود: شما کشتی هستید و او ناخدای کشتی. تأمّل کن.

سکینه: بر وزن فَعیله و از سـکون و طمـأنینه است. و در سوره بقره «فِيهِ سَـكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُم »(۱) [در آن آرامش خـاطری از جانب پروردگارتـان] یعنی چیزی کـه بـه آن آرامش و سـکون بگیریـد، یعنی چیزی که مـوجب وقـار شـما می شـود نه اینکه شـما را متوقف کنـد و از حرکت بـاز دارد. از امـام رضـا علیه السـلام روایت شـده که در تفسـیر آیه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَـكِينَتَه »(۲) فرمود: سکینه، بادی از بهشت است که صورتی مثل صورت انسان دارد، بوی آن از مشک خوشبوتر است و با پیامبران می باشد.

در کافی از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که فرمود: سکینه همان ایمان است. و در روایت دیگری فرمود: ولایت است. در بعضی زیارات می خوانیم: «أنتم

۱- [۱] - بقره/۲۴۸.

۲- [۲] - توبه/۲۶.

الذین أوتد الیکم تابوت السکینه» [شما همان کسانی هستید که مایه استحکام صندوق آرامش اید] که در توضیح «تابوت» به مقدار کافی توضیح داده شد. و چه بسا بعد از تدبّر در آن چه اینجا گفتیم و مطالبی که در توضیح واژه بعدی یعنی «مسکین» از تفسیر امام علیه السلام خواهیم آورد و استنباط های دیگران، بتوان تأویل مناسبی برای بعضی کلمات قرآنی که متضمّن معنای «سکون» و امثال هستند بیابیم. از این تدبّر غافل نشو.

مسکین: (مفرد و جمع) بنا بر مشهور، شخص بی چیز را گویند، ولی فقیر کسی است که چیزی دارد که او را سر پا نگه دارد. کفعمی می گوید: مسکین یعنی متواضعی (فروافتاده، فروتن) که جبّار و متکبّر نیست. گوید: این قول معصوم علیه السلام هم که فرمود: «اللهم احشرنی مسکیناً» (خداوندا مرا مسکین محشور بفرما) نیز به همین معناست، و این همان چیزی است که از «اهل استکانت» قصد می شود، زیرا «استکانت» به معنای تواضع و خضوع و ذلت (فروافتادگی) است. و چنان چه در «سبیل» گذشت و در «طعام» هم خواهد آمد که تأویل مساکین، ائمه علیهم السلام هستند. و مؤیّد آن، تأویلی است که در تفسیر «أَوْ مِسْکیناً ذا مَتْرَبَه»(1) [یا بینوایی خاک نشین] خواهیم آورد به اینکه _ همانطور که در «تراب» هم گذشت _ تأویل «مسکین»، علی علیه السلام است.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام روایتی آمده که می توان از آن استدلال کرد مسکین همان شیعیان مستضعف هستند و بخشش و اطعام به آنها آموزش علم و رها سازی آنها از دست دشمنان ناصبی شان است. امام علیه السلام می فرماید: دوستان محمد و آل او مساکینی هستند که مواسات و دلداری با آنها از اطعام به فقرا بهتر است، آنها کسانی هستند که اعضا و جوارحشان بی حرکت و ناتوان گشته و توان مقابله با دشمنان خدا را ندارند، دشمنانی که این دوستان را به خاطر دینشان حقیر می شمارند و امیدهایشان را به باد تمسخر و استهزا می گیرند، آگاه باشید، هر کس آنها را با فقه و فهم تقویت کند و به آنها علم بیاموزد تا مسکنتشان زائل گردد، با این کار یکی از حقوق الهی را که بر عهده زبان پیامبر بوده ادا کرده است. (ادامه روایت).

ص:۵۵۶

۱- [۱] - بلد/۱۶.

آنگاه روایاتی در فضل این کار نقل کرده که به صراحت همین تأویل را می رساند.

و بدان که می توان مسکین را به همان معنای ظاهری اش تفسیر کرد یعنی شیعیان بی چیز و فقیر. در این معنا تأمّل کن. و از تأویل «اهل استکانت» به شیعیان و «استکانت» به اطاعت ائمه علیهم السلام و خضوع برای آنها و امثال آن، غافل مشو.

سن: همان دندان است که در سوره مائده آمده، و چه بسا بتوان مطالبی که در توضیح «اُذُن» و دیگر اعضای بدن گفته شد در مورد «سن» هم پذیرفت.

سُنّه (و سُنن): طریقه و روش را گویند. در باب دوم از فصل دوم گفتار اول روایتی از صاحب کشّاف از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شد که فرمود: اهل سنّت و جماعت کسی است که با دوستی آل محمد بمیرد. در معانی الاخبار روایت کرده که مردی از علی علیه السلام در مورد سنّت و بدعت سؤال کرد. حضرت فرمود: سنّت، آن چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع کرد، و بدعت چیزی است که بعد از او به وجود آمد.(۱)

و روایات دیگری دلالت دارند بر اینکه، از سنّت های خدا و انبیاء، برپایی و نهادن وصی و رسول صلی الله علیه و آله است، مانند روایتی در مناقب از امام صادق علیه السلام که در تفسیر آیه «سُنَّهَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلا»(۲) [سنتی که همواره در میان (امت های) فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته ایم (جاری) بوده است و برای سنت (و قانون) ما تغییری نخواهی یافت] فرمود: یکی از سنت ها پذیرفتن و نهادن وصیّ است. بنابراین می توان «سنت خدا و رسول و پیامبران» را به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام تأویل نمود که در نتیجه، تأویل بدعت، پذیرش و اطاعت سه خلیفه و امثال آنها می باشد و این همان معنای سنّت اهل باطل است، چنان چه در یکی از زیارت های علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که دشمنان تو بر سنت های باطل و کور بودند. و در زیارتی دیگر: شما سنت خدا هستید که به وسیله آن قضا رانده است.

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۱۵۴.

۲- [۲] - اسراء/۷۷.

و در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند سنت های مشهور. در آن بیندیش.

سینا (و سینین): نام کوهی است، در توضیح «طور» تأویلش خواهد آمد، از آن غفلت نکن.

مَسنون: لاشه گندیده. از توضیحی که برای «حمأ» آوردیم، تأویل «مسنون» هم فهمیده می شود.

سفاهه (و سفهاء و هر چه بر سَفَه دلالت کند): جهل و نادانی، به کافر نیز سفیه گویند. قبلاً روایاتی را که دلالت بر سفیه بودن دشمنان ائمه علیهم السلام می کرد، ذکر نمودیم، پس سفاهت به معنای عدم تبعیت از ائمه علیهم السلام است، چنان چه در توضیح «رشد» گفتیم که رشد به معنای تبعیت از ائمه علیهم السلام می باشد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(۱) [از دودمانم (چطور) فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد] فرمود: سفیه نمی تواند امام شخصِ متّقی باشد.

و در تفسیر قمی آورده: وقتی قائم علیه السلام ظاهر گردد، خداوند به وسیله او و اصحابش بدعت ها و باطل را می میراند، همان طور که سفیهان حق را میراندند. در تأیید آن تأویلی است که برای «جاهلین» آوردیم، و در تأویل «کفار» هم خواهد آمد، علاوه بر اینکه بدیهی است هیچ سفاهتی بالاتر از انکار امام تعیین شده از طرف خداوند نیست.

اسراء: و هرچه شامل آن و سری باشد که هر دو به معنای حرکت در شب است. در تأویل «سیر» گذشت و در تفسیر «وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْر»(۲) هم خواهد آمد، و شاید بتوان با ملاحظه آن دو مورد، استفاده کرد که تأویل اسراء حصول علم در حکومت دشمنان و مانند آن است.

سعی: و هر چه شامل آن باشد مثل یسعی و غیره؛ سعی گاهی به معنای راه رفتن با سرعت است، که در این صورت با «الی» متعدّی می شود، و گاهی به معنای

۱- [۱] - بقره/۱۲۴.

۲- [۲] - فجر/۴.

عمل با جدیت و اهتمام است که با «لام» متعدی می گردد. همچنین کسی که به سعی وصف می شود، یا آن وصف، خیر و وجود سعی در او ممدوح است، یا شرّ و فساد و مذموم است. ظاهراً اولی را می توان نسبت به ولایت و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل کرد، و دومی را بر خلاف آن، چنان چه سیاق بیشتر آیاتی که دربردارنده «سعی» است، همین می باشد.

سَقی (و کلمات مشتمل بر آن): معنایش (آب دادن و آبیاری) معروف است. در توضیح «ماء» همراه با ذکر احادیث «الماء العذب» روایاتی نیز خواهد آمد که بر تأویل «سَقیُ الماء» به افاده علم (علم آموزی) دلالت دارد. در توضیح «ناقه» نیز دلیل دیگری بر این تأویل خواهیم آورد. البته از مواضعی که «سقی» در معنای ظاهری خود به کار رفته نیز غافل مشو.

سَلوی: در قاموس آورده که «سلوی» پرنده ای است و مفرد آن «سلواه» می باشد. دیگران گفته اند: این کلمه مفرد ندارد، و آن همان پرنده ای است که بر بنی اسرائیل در هنگام سرگردانی [در بیابان] نازل گردید، و چنان چه در سوره بقره و غیر آن خواهد آمد، سلوی پرنده ای خاص بود که خداوند بر آنان انعام فرمود. در توضیح «طائر» و «لحم» و «نعمت» و «من» مطالبی خواهیم آورد که از آنها می توان تأویل سلوی را هم استفاده کرد به طوری که به ولایت و علم مربوط گردد. چنان چه در تفسیر آیات مربوط به آن ذکر خواهیم کرد، پس منتظر باش.

اسماء: و هرچه مشتمل بر «تسمیه» (نامگذاری) است، و آن عبارت است از قرار دادن یک لفظ به ازاء یک شیء تا از دیگران متمایز گردد. اصل آن از «سمه» و به معنای علامت است. اسماء الله مشهورند، و بیشتر علماء بر آنند که جایز نیست بدون دلیل و متن (آیه یا روایت) نامی بر خداوند سبحان اطلاق کرد. در بعضی زیارات می خوانیم: «سلام بر نام رضیِ خداوند». در باب دوم از فصل دومِ گفتار اول حدیث جابر گذشت که مشتمل بر این بود که ائمه علیهم السلام، اسماء حسنای خداوند هستند که خداوند بدون شناخت آنها عملی را از کسی نمی پذیرد. و روایاتی که دال بر اینکه آنها اسم خداوند و اسم اعظم هستند فراوان و مستفیض(۱) است. و چه

۱- [۱] - مستفیض روایتی را گویند که معروف و مشهور است امّا به حدّ تواتر نرسیده. (مترجمان).

بسا استعاره اسم برای آنها از این جهت است که چنان چه اسم دلالت بر مسمّی دارد، ایشان هم دلالت بر (راهنمایی به سوی) خداوند و صفات مقدّس او می کنند، یا از این جهت که توسّل به آنها ــ مثل توسل به نام های خداوند ــ موجب رسیدن به حاجات است. همچنین در باب دوم از فصل اول گفتیم که خداوند تعالی ائمه علیهم السلام را در کتاب خود نام برده و بهترین و محبوب ترین کنیه ها را برای آنان آورده است، چنان که دشمنانشان را به مبغوض ترین نام ها از نظر خود و بندگان باتقوایش کنیه داده است. بنابراین می توان هرچه مناسب با اسم و تسمیه است یا شامل آن می گردد به همین دو منوال تأویل کرد. تأمل کن و از مواضعی که لازم است بر معنای متعارف حمل شود، و نیز آن چه در «اجل» و معنای «اجل مسمّی» گذشت، غفلت ننما.

سماء: همین آسمانِ معروف است، آن را به خاطر بلندی و بالامرتبه ای اش «سماء» گویند. در علل از علی علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند: چرا آسمان را سماء نامید ند؟ فرمود: زیرا آسمان «وَسم الماء» یعنی معدن آب و کان است(۱) (ادامه روایت).

در مورد آسمان در بسیاری از آیات، روایت شده که آسمان به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل می شود. در سوره طارق نیز دلایل تأویل آن به علی علیه السلام خواهد آمد. و طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در حدیثی فرمود: آسمانِ سایه افکن. مانند آن در کافی هم از امام رضا علیه السلام روایت شده. و در حدیث دیگری چنین فرموده: او آسمانی است که خلق در علم به سوی او صعود می کنند.

بنابراین می توان آسمان های هفتگانه را به هفت امام که در توضیح «سبع» آمد تأویل کرد، همچنین تأویل آسمان در هر مقامی به مناسبت خود صحیح است، امّا تأویل آن به پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر نقل شده بلکه مناسب تر است. و تناسب این تأویل ها با معنای ظاهری از جهت رتبه بلند معنوی، ظاهر و معلوم می باشد. و بنابر روایت منقول علل، چون ائمه علیهم السلام معدن و کان علم هستند،

۱- [۱] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱.

آسمان به آنها تأویل می گردد. و در توضیح «ماء» (آب) خواهیم آورد که به علم تأویل شده، و مؤیّد آن این حدیث است که فرمود: خَلق در علم به سوی او بالا می روند.

اکنون لازم است بعضی روایات را که بر تأویل آسمان به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارد، ذکر نماییم: در اختصاص از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوج »(۱) فرمود: ابن عباس! آیا فکر می کنی وقتی خداوند به آسمان دارای برج ها قسم می خورد، مقصودش همین آسمان و برج های آن است؟ گفتم: پس چه ای رسول خدا؟ فرمود: آسمان، من هستم و بروج ائمه علیهم السلام دوازده گانه بعد از من که اوّلشان علی و آخرشان مهدی است.(۲)

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَالسَّماءِ ذاتِ الْحُبُک»(۳) [سوگند به آسمان مشبک] روایت کرده که فرمود: آسمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و «ذات حبک»، علی علیه السلام است.(۴)

مؤلف گوید: در توضیح «حُبُک» دلیل تأویل آن به علی علیه السلام گذشت، و شاید افزودن کلمه «ذات» در این حدیث سهوی از راویان یا ناسخان است، و یا از این جهت است که آن حضرت همراه با رسول خدا به منزله نَفْس واحد هستند و علی علیه السلام هم آسمان است. و خدا آگاه است. در توضیح «ماء» و «میزان» بعضی روایات را در این باب خواهیم آورد. در آنها تأمل کن.

سنه: در توضیح «شهر» دلیل امکان تأویل «سنه» به پیامبر صلی الله علیه و آله _ البته در جایی که تناسب داشته باشد _ خواهد آمد، امّا در بیشتر موارد باید به همان معنای متعارف و ظاهریش تفسیر گردد.

ص:۵۶۱

۱- [۱] - بروج/۱.

۲- [۲] - اختصاص، ص۲۲۴.

۳- [۳] - ذاریات/۷.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج۲، ص۳۰۵.

سواء (و هرچه شامل آن است): اصل سواء، عدالت و وسط است. و تسویه، متعادل و مساوی کردن را گویند، لذا بر حالت تساوی و استقامت اطلاق می گردد. دلیل تأویل «صراط سوی» به ولایت در توضیح «صراط» خواهد آمد، و در توضیح «اصحاب» گفتیم که شیعیان، اصحاب صراط سوی هستند. در «مُکِبّ» نیز دلیل اینکه مقصود از آیه «أَفَمَنْ یَمْشی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم(۱)» [پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] سلمان و امثال اویند، ذکر خواهد شد. و از همینجا می توان استفاده کرد که این تأویل در غیر این دو آیه هم که مشتمل بر سواء و استواء باشند یا معنای آن را برسانند ــ در صورت تناسب ــ صحیح است. تأمّل کن و از ورود آن به معنای تساوی، تسلّط، استقامت، خلقت و امثال آن که به معنای متعارف و ظاهری بازمی گردد، غافل مباش، البته با در نظر داشتن امکان تأویل بعض یا بیشتر آن در آن چه که هدف تأویل است چنان چه بارها گفته شد، پس بیندیش.

سهو: یعنی هرچه شامل آن باشد مانند «ساهون» که در دو سوره ذاریات و ماعون آمده است. چنان چه در توضیح «نسیان» و در تفسیر دو آیه مذکور هم خواهیم گفت، مقصود از آن ترک و غفلت و ضایع کردن می باشد که از صفات دشمنان ائمه علیهم السلام است. پس تأمّل کن.

ص:۵۶۲

۱- [۱] - مُلک/ ۲۲.

باب شین

شطأ (و شاطئ): «شطأ الزرع» به معنای جوانه گیاه است. تأویل آن در توضیح «زرع» گفته شد. این ماده یک مرتبه و آن هم در سوره فتح آمده است. «شاطئ الوادی» جانب و کناره درّه و وادی را گویند. در توضیح «شجره» نیز می آید و آن هم یک مرتبه و در سوره قصص می باشد.

شیء: معنای ظاهری آن معروف است. در توضیح «رحمت»، دلیل تأویل «شیء» به شیعه در آیه «رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ»(۱) را آوردیم. شاید در جاهای دیگری غیر از این آیه هم ــ چنان چه مناسبت داشته باشد ــ بتوان به همین تأویل تمسّک کرد. خدا می داند.

مشیّت (مشیئه): یعنی کلماتی که دلالت بر مشیت خداوند، ما شاء الله (آنچه خدا بخواهد) و امثال آن دارد. در توضیح «اراده» مطالب مفصلی گفتیم که بر مشیت و اقسام آن نیز دلالت دارد.

در اینجا لازم است بقیه آن توضیحات را که متقابلاً در مورد اراده هم صدق می کند، بیاوریم: در کتاب «واحده» از طارق بن شهاب روایت کرده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: ائمه علیهم السلام از آل محمد علیهم السلام هستند و قدرت و مشیّت خداوندند. (ادامه روایت). و در زیارت بعضی از امیرالمؤمنین(ع) می خوانیم: ای جایگاه مشیّت خداوند! شاید وجه و دلیل در این دو جمله همان باشد که ان شاء الله در تفسیر آیه «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ یَشاءَ اللّٰه»(۲) [و تا خدا نخواهد

ص:۵۶۳

۱- [۱] - اعراف/۱۵۶.

۲- [۲] - انسان/۳۰.

(شـما) نخواهید خواست] خواهد آمد که خطاب به ائمه علیهم السلام دارد، زیرا قلب های آن بزرگواران ظرف مشیّت خداوند است، پس خواست و مشیّت شان مقارن با خواست و مشیّت خداونـد است که در توضیـح اراده هم گفته شد. لذا مقصود این است که اگر آنها چیزی بخواهند، خداوند مخالف نیست، یعنی اصلاً آنها چیزی جز آن چه خداوند خواسته نمی خواهند، پس صحیح است که از فرط اطاعت بی کم و کاست خداوند «مشـیت الله» و جایگاه مشیّت او شده باشند. و شاید به خاطر این است که آنهـا سـبب ایجـاد خلق و اجرای مشـیّت در بنـدگان از هر جهت هسـتند. در آن تأمّـل نمـا، امّا بـدان که این تأویل در بیشتر کلمات قرآن که مشـتمل بر مشـیت است صدق نمی کند، بلکه سـزاوارتر و صـحیح تر آن است که بیشتر مواردِ شامل «مشیت» ماننـد «وَ لَوْ شـاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْض »(۱) [و اگر پروردگـار تو می خواست قطعـا هر که در زمین است همه آنهـا یکسر ایمان می آوردند] را تأویل نماییم، که در این آیه می فرماید: خداوند بندگان را به ایمان به خود و پیامبر و اوصیاء مجبور نمی کند تا در نتیجه تکلیف برداشته گردد (ادامه روایت).

و خلاصه اینکه احتمال دارد مقصود در بسیاری از آیات همان باشد که در اراده از مشیّت حتمی گذشت، هرچند به حدّ اجبار نرسد. همچنین از بعضـی روایات چنین استفاده می شود که می توان جملاتی چون «من یشاء الله أن یرحمه» یا «یغفر له» و امثال آن که از امور خیر هسـتند را به شـیعه و دوستداران ائمه علیهم السلام تأویل کرد، چنان چه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شـده که در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْـرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مـا دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاء(۲)» [مسـلما خدا این را که به او شـرک ورزیـده شـود نمی بخشایـد و غیر از آن را برای هر که بخواهـد می بخشایـد] به علی علیه السـلام فرمود: مقصود از «من یشـاء» شیعیان و دوستداران تو است. (ادامه روایت).

روایات دیگری نیز این حدیث را تأیید می کند، و از آن استفاده می شود که

۱- [۱] - یونس/۹۹.

۲- [۲] - نساء / ۴۸.

مقابل و مخالف آن را به دشمنان ائمه علیهم السلام می توان تأویل کرد. زیرا تقابل واقع شده است و آنها هستند که خداوند خواست آنها را عذاب دهد و غیر آن که هنگام تأمل نمایان می شود. در مورد مشتقات اراده نیز چنین است. تدبّر کن تا جایگاه هر تأویلی را بشناسی.

شراب: وآنچه ازآن مشتق می گردد؛ هر مایعی نوشیدنی را گویند. در روایاتی در تفسیر «شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُه»(۱) [آن شهدی که به رنگ های گوناگون است] شراب تأویل به علم شده که رشته های گوناگون دارد. بنابراین می توان سایر مواردی که متضمّن نوشیدنی، نوشیدن و نوشاندن باشد را به همین تأویل برد. مؤید آن همان است که در تأویل «ماء» (آب) به علم گفته شده و نیز روایت جابر در تأویل «قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُم »(۲) [هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست] که در تأویل «عین» خواهد آمد. برخی روایات این باب در سوره نحل خواهد آمد که در یکی از آنها احتمال اینکه مقصود از شراب، ائمه علیهم السلام باشند وجود دارد. تدبّر و اندیشه کن.

در اینجا دو روایت نقل می کنیم که یکی از تفسیر قمی از حریز از امام صادق علیه السلام است. امام در تفسیر «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ... »(۳) می فرماید: به خدا قسم، زنبور عسل ماییم که خداوند به او وحی کرد: «أَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا»(۴) [از پاره ای کوه ها خانه هایی برای خود درست کن] یعنی به ما امر فرمود که از میان عرب، شیعیانی برگزینیم، «وَ مِنَ الشَّجَر» یعنی از عجم، «وَ مِمَّا یَعْرِشُون» یعنی از موالی و آن چه که از دل زنبور خارج می گردد و رنگ های گوناگون دارد «یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُه»(۵) [(آنگاه) از درون (شکم) آن شهدی که به

۱- [۱] - نحل/۶۹.

۲- [۲] - بقره/۶۰.

۳- [۳] - نحل/۶۸.

۴- [۴] - همان.

۵- [۵] - نحل/۱۳.

رنگ های گوناگون است بیرون می آید] علمی است که از ما به شما می رسد.(۱)

و روایت دوم در تفسیر عیاشی از مسعده از امام صادق علیه السلام است که در تفسیر این آیه فرمود: نحل (زنبور عسل) ائمه علیهم السلام هستند، کوه ها عرب، درختان موالی آزاد شده، و «مما یعرشون» یعنی فرزندان و بردگانی که آزاد نشده اند ولی دوستدار خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند. و شراب رنگارنگ رشته های علمی ای است که گاهی ائمه علیهم السلام به شیعیانشان می آموزند. و «فیه شفاء للناس» یعنی شفای شیعیان در علم است، و مقصود از «الناس» شیعیان و غیر شیعیان اند، که خداوند آنها را بهتر می شناسد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: اگر مقصود از «شراب» همین عسل می بود، هیچ مریضی از آن نمی نوشید، مگر اینکه شفا می یافت، زیرا در کلام خدای تعالی خُلف وعده وجود ندارد، بلکه شفاء در علم قرآن است، زیرا خداوند می فرماید: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمؤمنین»(۲) (۳) [و ما آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم] تأمل کن و از اینکه بتوان استنباط کرد که نوشیدنی های مذموم به علوم دشمنان ائمه علیهم السلام و دوستی شان تأویل می گردد و غیر آن _ که در «ماء» خواهد آمد _ غافل مشو.

شعیب: پیامبرِ مبعوث بر اهل «اَیکه» و ساکنان «مَدیَن» که از روستاهای شام است. به خاطر حسن برخوردی که با قومش داشته به او «خطیب پیامبران» می گویند. کلیه حالات او در سوره های اعراف و قصص آمده. ایشان بوده که عصای خود را به موسی علیه السلام داد و دخترش را به ازدواج او درآورد و به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله متوسل می شد و _ چنان چه در جای خود بیان خواهد شد _ امّت خود را به این کار (توسل) دعوت می نمود. تدبّر و اندیشه کن.

ص:۵۶۶

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- [۲] - اسراء/۸۲.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ،ص ۲۸۵.

شهاب: (و شهب) هر چیزی که بسوزد و نورافکنی کند. لذا بر هر چیزی که مانند ستاره ای روشن فرود می آید، اطلاق می گردد. در زیارت امیرالمؤمنین(ع) و غیر آن می بینیم که آن حضرت را «شهاب ثاقب» خوانده اند. در زیارت حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: «یابن الشُهُب الثاقبه» (ای فرزند ستاره های درخشان) بنابراین می توان هرجا که در قرآن «شهاب» و «شهب» آمده ــ در صورت تناسب ــ به ائمه، امام، حضرت قائم علیه السلام یا به امیرالمؤمنین علیه السلام تأویل کرد. در سوره نجم روایاتی دال بر تأویل «نجم ثاقب» به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد، و چه بسا تأویل شهاب هم به آن حضرت ــ همان طور که پیداست ــ صحیح باشد. خدا می داند.

اشتات: شتی الشتات یعنی تفرّق. زمانی می گویند: «شتّ الامر» که کار متفرّق و پراکنده شده باشد. اسم آن «شتات» است، «قوم شتّی» یعنی قوم پراکنده. هروی گوید: مفردِ اشتات، شت است. قمی هم در تفسیر خود ذیل «یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتا»(۱) گوید: یعنی مؤمنین، کفّار و منافقان بر حسب اعمالشان به صورت متفرق و جدا جدا می آیند.(۲) بیندیش و از اینکه بتوان این تأویل را در موارد مناسب برای اشتات و شتی به کار برد غافل مشو.

شُح: و اشحّه. در قاموس «شح» (با سه حرکت شین) به معنای بخل و حرص آمده است. می گویند: «هو شحیح، قوم شحاح و اشحّه و اشحّاء.» در توضیح «بخل» استدلال بر صحّت تأویل بخیل به دشمنان ائمه علیهم السلام گذشت که از رساندن حق به اهلش بخل ورزیدند. شح و شحیح نیز ــ چنان چه گذشت ــ همینطور است، چون شح و بخل از نظر معنی یکی هستند، بلکه شحّ و شحیح از بخل و بخیل شدیدتر است. در روایت آمده که شح و ایمان در قلب انسان مسلمان جمع نمی شوند. و روایات در مذمت انسان شحیح خیلی فراوان است، حتّی روایت شده که: شحیح از بخیل بدتر است، زیرا بخیل نسبت به آن چه خودش دارد بخل

ص:۵۶۷

۱- [۱] - زلزله/۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج۲، ص۴۳۴.

می ورزد، امّا شحیح نسبت به آن چه مردم دارند هم بخل می کند. پس شکی نیست که دشمنان ائمه علیهم السلام شحیح هستند، زیرا نه تنها خودشان ولایت را نمی پذیرند بلکه راضی نمی شوند مردم هم آن را بپذیرند. خداوند در سوره احزاب می فرماید: «أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ ... أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ»(۱) [بر شما بخیلانند... بر مال حریصند] و ما در «احزاب» گفتیم که تأویل آن بنی امیه و امثال آنها هستند، و تأویل خیر، ولایت و امام است، که همگی مؤید تأویل شح می باشد. بیندیش.

شرح: و هر آن چه مشتمل بر شرح و امثال آن است. شرح یعنی کشف، پرده برداری و باز کردن. می گویند: شَرَحَ الکلام، یعنی سخن را توضیح داد و از مقصود آن پرده برداری نمود. شرح صدر عبارت است از توسعه و باز شدن سینه به طوری که مطلب را بفهمد و درک کند و حق را بپذیرد. امام صادق علیه السلام در مورد شرح صدر فرمود: خداوند عز و جل در قلب مؤمن نوری می افکند که به وسیله آن قلبش باز و وسیع و آماده می گردد تا تسلیم خداوند شود و به او اطمینان کند و با وعده هایی که خداوند داده آرام گیرد. و در روایت دیگری: «حتی یکون علی ما فی ایدیکم منکم» : تا این که آن چه در دستان شماست، از خود شما باشد.

در کافی از آن حضرت روایت شده که فرمود: قلب در درون انسان تجلّی می کند و حق را جستجو می نماید، اگر به آن رسید آرام و قرار می گیرد، و همین معنای شرح صدر است. در تأیید این روایت، مطالبی در توضیح «حرج» گذشت و در «ضیق» هم خواهد آمد. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»(۲) [آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم] فرمود: یعنی آیا به تو نیاموختیم که وصیّ تو کیست؟ و آیا علی علیه السلام را وصیّ تو قرار ندادیم؟(۳)

در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل همین آیه فرمود: یعنی

۱- [۱] - احزاب/۱۹.

۲- [۲] - انشراح/۱.

۳- [۳] -تفسیر فرات کوفی، ج۲، ص۵۷۴.

به وسیله ولایت علی علیه السلام. مخفی نماند که این تأویل در جاهای دیگر هم کاربرد دارد. تأمل کن.

شیخ: معلوم است، و چنان چه مقایسه بین شیـخ با «طفل» _ که توضیحش خواهد آمد _ اقتضا می کند، شاید بتوان آن را به انسانی که در معرفت خدا و اهل بیت به کمال رسیده، تأویل نمود. خداوند بهتر می داند.

شـدّت: و هر چه مشـتمل بر آن باشد. اصل شدّت، قوّت، قدرت، سـختی و صـلابت است. وقتی کسـی چیزی را محکم و ثابت کنـد می گوینـد: «شَـدّ الشـیء». «شدّ اللهُ ملکه» و «شدَّده» یعنی آن را تقویت کرد. در توضـیح «قوت» تأویل «أَوْ آوی إِلی رُکْنٍ شَدید»(۱) [یا به تکیه گاهی اسـتوار (قبیله ای نیرومنـد و مدافع) روی می آوردم] به اصـحاب قائم علیه السـلام و شدّت آنها که سیصد و سـیزده نفرند خواهد آمد. همین تأویل در مواضع دیگر هم _ در صورت تناسب _ به کار می آید، چنان چه در «بأس شدیـد» گـذشت و مطالبی که در آنجا گفتیم این تأویل را تقویت می نمایـد. در توضـیح «عـذاب» هم دلایلی بر تأویل «عذاب شدید» به علی علیه السـلام در زمان رجعت خواهیم آورد، و همانطور که معلوم است این تأویل با تأویل آن به قائم علیه السلام منافـاتی نـدارد. خلاـصه، تأویـل آن همـان تـأویلی است که برای قوت ذکر خواهیم کرد. در بسـیاری مواقع هم به همان معنای ظاهری اش آمـده. امّا «اشُـد» _ به ضم شـین _ به معنای قـدرت است، زیرا مقصود از آن حالت رسـیدن به رشـد همراه با بلوغ جسمی است. بنابراین می توان آن را مثل «رشد» تأویل کرد. خدا می داند.

شهادت: و شـهید، شاهد، مشهود و هر چه معنای آن را برساند مثل شهود، اَشهاد، شهداء و امثال آن. بدان که شهادت گاهی بر کشـته شـدن در راه خدا اطلاق می گردد. اینکه می گویند «اُستُشـهد فلان» یعنی فلانی شـهید شد، مظلومانه در راه خدا کشـته شد. در این صورت جمع آن «شهداء» است.

گاهی هم بر خبر قطعی و اعلام آن اطلاق می گردد. می گویند فلانی بر آن

۱- [۱] - هود/۸۰.

شاهد است، یعنی خبر قطعی و ناشی از علم در مورد آن می دهد، که در این صورت جمع آن «شُهَّد» _ به فتح هاء مشدّد_، شهود و اَشهاد می باشد.

برخی اوقات هم شهادت بر یک چیز حاضر اطلاق می گردد. وقتی می گویند «اَشهَده» یعنی آن را حاضر کرد. «این مشهدِ فلانی است» یعنی محلّ حضور اوست، که «عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَه»(۱) از همین مقوله می باشد.

ممکن است مجازاً بجای علم هم شهادت اطلاق گردد، چنان چه در «شهدالله» گفته شده که به معنای «عَلِم الله» است. همچنین به طور مجاز بر دیدن و مشاهدت هم اطلاق می گردد، می گویند «شاهَدَه» یعنی آن را دید و مشاهده کرد. سایر اطلاق های آن نیز همین گونه یعنی مجازی است.

در توضیح «جهاد» و غیر آن گذشت و در توضیح «قتل» و غیر آن هم خواهد آمد که ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، شهداء _ به معنای اوّل _ هستند. در مورد ائمه علیهم السلام که معلوم است، امّا در مورد شیعیان به این دلیل است که آنها در حکم و به منزله شهیدند، حتّی اگر به صورت طبیعی بمیرند، چنان چه _ علاوه بر مطالب گفته شده در جهاد، اخلاص و... _ در باب دوم از فصل دومِ گفتار اول هم گذشت.

در «محاسن» از اَبان بن تَغلب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که هرگاه آن حضرت یادی از افراد کشته شده در مرزها (ثغور) می کرد، می فرمود: وای بر آنها، چه می کنند؟! آنها در مرگ دنیا و مرگ آخرت عجله می کنند. به خدا قسم شهداء فقط شیعیان ما هستند هرچند در رختخواب بمیرند.

در تفسیر عیاشی از منهال قصّاب روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دعا کنید خداوند شهادت را روزیِ من کند! فرمود: مؤمن، شهید است، و این آیه را تلاوت فرمود: «أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداء(۲)» [آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود].

ص: ۵۷۰

۱- [۱] - انعام/۷۳.

۲- [۲] - حدید/ ۱۹.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کدام از شما عارف به این امر (یعنی ولایت ائمه علیهم السلام) و منتظر خیر باشد، مانند کسی است که همراه با قائم آل محمد علیهم السلام و با شمشیر او جهاد کرده. آنگاه فرمود: بلکه به خدا قسم، مثل این است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و با شمشیر آن حضرت جهاد کرده. آنگاه فرمود: بلکه به خدا قسم مثل کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و در خیمه آن حضرت به شهادت رسیده باشد. خداوند در شأن شما (شیعیان) فرموده: «وَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِم... »(۱) [و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود] بعد فرمود: به خدا قسم شما صادقان و شهداء نزد پروردگارتان شدید.

در روایت اَنس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر «وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحین»(۲) آمده که فرمود: شهداء یعنی عمویم حمزه. و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که شهدا، ائمه علیهم السلام هستند، و صالحین، سلمان و ابوذر و مقداد و شیعیان مانند آنها. بنابراین، شهید، شهدا و سایر مطالب مربوط به شهادت در قرآن را بنا بر این معنا می توان به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان یا تنها بعضی از ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل کرد، چنان چه از مطالب ذکر شده معلوم گردید و در توضیحات «قتل» هم خواهد آمد.

به علاوه، در تفسیر عیاشی از امّ سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که در مورد «وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحین » فرمود: صالحین، نُه امام از ذریه حسین علیه السلام، و شهداء ، علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند.(۳) (ادامه روایت).

امّا این کلمه در قرآن به این معنا بسیار کم استعمال شده، بلکه شاید بتوان گفت در غیر این دو آیه دیگر در قرآن نیامده است. بله، شهید، شهدا، اَشهاد و امثال آن به

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - نساء/۶۹.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۳.

معنای دوم زیاد استعمال شده، و در بسیاری از آیات مذکور اشاره شده به اینکه مقصود در آنها ائمه علیهم السلام هستند، زیرا این آیات به حسب روایات مشتمل بر این است که از صفات ائمه علیهم السلام شاهد بودن شان بر اعمال مردم در دنیا، و همه خَلق در آخرت نسبت به اعمالشان بخصوص بعد از هر پیامبر و به ویژه بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می باشد، چنان چه در آخر این مبحث خواهد آمد، و در توضیح «سائق» هم دلایلی بر تأویل «شهید» در بعضی آیات به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت.

در اینجا دلایلی می آوریم بر اینکه تأویل شاهد و مشهود، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، زیرا ـ همانطور که معلوم است ـ هر کدام از این دو بزرگوار شاهد دیگری است، و ائمه علیهم السلام شاهد بر مردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد بر آنها، و آنها شاهد بر شیعه، و شیعیان شاهد بر سایر مردم هستند.

در توضیح «خبر» نیز دلایلی بر اینکه شیعیان شاهدان خداوند در زمین اند گذشت، و احتمالاً مقصود همین معنا باشد، هرچند معنای اوّل هم محتمل است. و در محلّ خود خواهیم آورد که حمزه و جعفر در روز قیامت شاهدان پیامبران هستند، بنابراین به حسب تناسب، در بسیاری از آیات، این تأویل یعنی حمل شهداء بر همه امامان یا بعضی از آنها یا پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان یا بعضی از شیعیان مانند حمزه و جعفر ـ مثلاً ـ یا غیر آن دو صحیح می باشد.

در توضیح «غیب» هم مطالبی خواهد آمد که می توان از آن تأویل شهادت به معنای سوم ـ یعنی حاضر در مقابل غائب ـ را استفاده نمود، یعنی به قرینه تأویل «غیب» به امام غائب، قیامت و رجعت، شاهد را به امام حاضر و برنامه های او تأویل نماییم.

در اینجا بعضی روایات را که شاهد بر معنای دوم است نقل می کنیم: در کتاب سلیم بن قیس از مقداد روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی، دَیّان و شاهد این امّت است...

در بعضی از زیارات می خوانیم: شهادت می دهم که تو در راه آن که شاهد و شهید و مشهودش بودی از دنیا رفتی....

در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر « وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُود» فرمود: یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان صلوات الله علیه. و در کتاب فضائل نیز از آن حضرت روایت شده که ذیل همین آیه فرمود: شاهد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مشهود، علی علیه السلام است.

در کافی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که از علی علیه السلام در باره آیاتی که در شأن خودش نازل گردیده سؤال کردند. فرمود: خداوند می گوید: «أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْه »(۱) [پس آیا آن کسی که دارای بینه از جانب پروردگار خود است و در کنار او شاهدی از اوست] کسی که بیّنه از پروردگارش دارد محمد صلی الله علیه و آله است، و کسی که دنباله رو او و شاهد و از او است، من، علی بن ابی طالب هستم که هم شاهدم و هم از اویم.(۲) این روایت در مواضع متعدّد ذکر شده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل آیه «یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهاد»(۳) و «وَ یَقُولُ الْأَشْهاد»(۴) فرمود: اَشهاد، ائمه علیهم السلام هستند.

در توضیح «قیامت» هم دلایلی بر تأویل «یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهاد» به زمان رجعت خواهد آمد. از امام کاظم علیه السلام روایت شده که در توضیح «فَاکْتُبنا مَعَ الشَّاهِدین»(۵) فرمود: ما به نفع پیامبران بر علیه امّتشان شهادت می دهیم.

در مناقب از سلیم بن قیس از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند از «شُهَداءَ عَلَی النَّاس» ما را اراده فرموده. رسول خدا شاهد بر ما و ما شاهدان خداوند بر خلقش هستیم، خداوند می فرماید: «وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیدا»(۶) [و بدین گونه شما را امتی میانه

۱- [۱] - هود/۱۷.

۲- [۲] - مناقب، ج۳، ص۱۰۴ / کافی، ج ۱، ص۲۴۷.

۳- [۳] - غافر/۵۱.

۴- [۴] - هود/۱۸.

۵- [۵] - آل عمران/۵۳.

۶- [۶] - بقره/۱۴۳.

قرار دادیم تـا بر مردم گواه باشـید و پیامبر بر شـما گواه باشـد] و از امام صادق علیه السـلام روایت شـده که فرمود: شاهـدان بر مردم فقـط پیـامبران و ائمه علیهم السـلام هسـتند نه سـایر امّت، زیرا ممکن نیست خداونـد از آنهـا استشـهاد کنـد، زیرا در امّت کسانی هستند که شهادت شان در دنیا نسبت به آخرت جایز نیست.

مؤلف گوید: شاید ــ همانطور که اهل سـنت توهّم کرده اند ــ مقصود حضـرت، عامه مردم باشد، که در این صورت ــ چنان چه در محلّ خود خواهد آمد ــ با روایات دال بر شاهد بودن بعضـی خواصّ شیعه مثل حمزه، جعفر و امثال آنها در روز قیامت منافاتی ندارد.

در حـدیث لیله القـدر از امام باقر علیه السـلام روایت شـده که فرمود: به خـدا سوگند، خداوند مقدّر فرموده که بین اهل ایمان اختلاف نباشد، به همین جهت آنها را شاهد بر مردم قرار داده، محمد صـلی الله علیه و آله بر ما شـهادت می دهد، ما بر شیعیان مان شهادت می دهیم و شیعیان شاهد بر سایر مردم هستند. در آن تأمّل کن.

و بدان که مهم ترین شهادت در روز قیامت، علیه منافقان این امّت بلکه بر همه امّت نسبت به ولایت و رفتار و اعتقادشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش خواهد بود. چنان چه در سوره نساء از کتاب احتجاج خواهد آمد که در ذکر حکایت موقف می گوید: و رسول خدا صـلی الله علیه و آله به دشمنی، کینه و نقض عهد منافقان و کافران قوم و امّتش شهادت خواهد داد، آنان که سنّتش را تغییر دادند، بر اهل بیتش ستم روا داشتند، به همان وضع گذشته خود ــ یعنی جاهلیت ــ بازگشتند و از امّت های ظالم و خائن گذشته تبعیت نمودند. (ادامه روایت).

دلالت این روایت بر صـحّت تأویل شـهادت های وارد در قرآن ــ هر جا تناسب داشته باشد ــ نسبت به ولایت مخفی نیست، و شاهـد آن روایتی از حـذیفه می باشـد که در احتجاج و غیر آن نقل شـده، و حـدیثی طولانی است مشـتمل بر حکایت خلافت علی علیه السـلام و اینکه پیـامبر صـلی الله علیه و آله وقتی در روز غـدیر او را نصب فرمود، اولی و دومی مخفیانه با تعـدادی از اصـحابشان پـچ پچ می کردند و تلاش در ابطال آن حکم می نمودند. در ضـمن حدیث آمده که پیامبر صـلی الله علیه و آله به آنها فرمود: من همه را از صحبت مخفیانه و پچ پچ نهی کردم، شما با هم چه

می گفتید؟ گفتند: ای رسول خدا، ما پیش از این، هیچ ملاقاتی با هم نداشتیم! رسول خدا فرمود: «أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّه» (۱) [آیا شما بهتر می دانید یا خدا و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد] (ادامه روایت). غفلت نکن.

حال بدان که در قرآن نسبت امر شهادت به شهدای (شاهدان) کفّار نیز وارد شده. خداوند خطاب به کفّار و منافقان می فرماید: «ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّه »(۲) [و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید] و امثال آن، که تأویلش چنان چه در تفسیر امام علیه السلام آمده به این است که فرمود: یعنی ای منافقانی که بین مسلمانان هستید، و ای دشمنان محمد و آل پاک او، همراهان مُلحدتان را که دشمنان آل محمدند و سایر یاوران همفکرتان را فرا خوانید، همان هایی که فکر می کنید به حقانیت شما شهادت می دهند، و شاهدان تان که می پندارید نزد پروردگارتان هستند و برای شما در پیشگاه او شفاعت می کنند.

البته تأویل دیگری هم دارد که از روایت ابوبصیر از امام باقر علیه السلام می توان برداشت کرد. آن حضرت فرمود: نوشته ای که دشمنان علی علیه السلام در کعبه بر آن پیمان بستند و شهادت دادند و با مهرهایشان آن را مهر کردند، سپس فرمود: امّا خداوند پیش از نوشته شدن پیمان، پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن مطلع کرد و این آیه را نازل فرمود: «سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُون»(۳) [گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و [از آن] پرسیده خواهند شد.]

در «ابن» نیز دلایلی بر این قبیل تأویل ها در توضیح «وَ بَنِينَ شُهُودا»(۴) [و پسرانی آماده (به خدمت، دادم)] آمد، در آنها تأمّل کن و از مواضعی که بر معنای متعارف و ظاهریش حمل می شود، غفلت نکن.

۱- [۱] - بقره/۱۴۰.

۲- [۲] - بقره/۲۳.

۳- [۳] - زخرف/۱۹.

۴- [۴] - مدثر/۱۳.

شجر: (و شجره). شجر جمع شجره است، و آن چیزی است که بر ساقه ای می روید. گفته اند شجر اسم مفردی است که از آن اراده جمع می شود، و جمع شجر اشجار است.

امّا بـدان که این لفظ در قرآن هم با ذم آمـده و هم با مـدح و هم بـدون مدح و ذم. مورد اوّل مانند «کَشَجَرَهٍ خَبیثَه» و «الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَه» و امثال آن. مورد دوم مانند: «شَجَرَهٍ مُبارَکَه» و «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَه» و امثال آن. و سوم مانند «شجر» در آیه نحل مثلاً و غیر آن. پس تأویل مورد اوّل، دشـمنان پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام هسـتند که کوشیدند با دهانشان نور خدا را خـاموش کننـد،ماننـد آن سه نفر (ابوبکر، عمر، عثمـان) و بنی امیّه و گردنکشـان بنی عبـاس و پیروان آنها از هم عصـرانشان و اعصار آینـده، و خلاصه طایفه های اهل گمراهی و مخالفین. و تأویل مورد دوم، پیامبر صـلی الله علیه و آله، علی علیه السـلام، ابراهیم نبی علیه السـلام و ائمه علیهم السـلام هسـتند، که در هر تأویلی به این چهار نفر، ریشه، ساقه، شاخه ها، برگ ها و میو ه های درخت هم ذکر شـده که با آن تأویل متناسب است، چنان چه هنگام ذکر روایات روشن خواهـد شـد، مانند برخی از آنها که «شـجره آدم» و بعضـی دیگر که «شـجره موسی» را به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم تأویل کرده اند. امّا در مورد سوم که بـدون مـدح و ذم است، در بعضـی از آن آیـات تـأویلی برای شـجر در روایات ذکر شـده، ماننـد: «وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُـدان »(۱) که ــ چنان چه روایتش در «سجود» گذشت ــ به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همچنین در آیه «ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَـجَرَها»(۲) به امام و خلیفه تأویل گردیـده، همانطور که در تحف العقول از امام صادق علیه السـلام روایت شـده که در توضـیح این آیه فرمـود: یعنی شـما نمی توانیـد از جـانب خودتـان و از خـواست خـود و هوای نفستان امامی نصب کنید و او را بر حق بنامید (ادامه روایت).

همچنین روایت شده که تأویل شجر در سوره نحل، عرب است، چنان چه در

۱- [۱] - رحمن/۶.

۲- [۲] - نمل/۶۰.

سوره نحل خواهد آمد، و همانطور که در «شراب» دلیلش گذشت به عجم و موالی آزاد شده هم تأویل گردیده است، و البته مقصود، شیعیان آنها است که در روایات مربوط به آن تصریح شده، حتّی در روایتی که ان شاء الله در مورد آیه نحل خواهد آمد، نقل شده که شجر به زنان مؤمن (یعنی شیعه) تأویل می گردد. بنابراین می توان بعضی از این تأویل ها را در غیر مواضع ذکر شده، و البته در صورت تناسب و بر حسب مناسبت به کار برد. روایاتی که در عرضه شدن ولایت بر همه مخلوقات و پذیرفتن آن توسّط برخی مانند درختان خوش میوه، و انکار آن توسّط بعضی دیگر مانند «طرفاء» (درخت گز) و امثال آن که در باب های فصل دوم از گفتار اول آمد نیز همه این تأویل ها را تقویت می کند و با همین مطالب، سرّ تأویل در هر درخت بر معنای ظاهری آن نیز آشکار می گردد. برای فهم آن تأمل کن، البته علم از آن خداوند است.

حال لازم است بعضی روایات را که در این باب به ما کمک می کند ذکر نماییم. در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ _ تا _ کَشَجَرَهٍ خَبیثَه» فرمود: این مثلی است که خداوند برای اهل بیت پیامبرش زده، و مَثل دشمنان آنها «وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبیثَهٍ کَشَجَرَهٍ خَبیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرار»(۱) [و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد] است. در فصل سوم از گفتار دوم، روایت سؤال زندیق از امیرمؤمنان علیه السلام گذشت و آن دلیلی است بر اینکه درخت پاکی که ریشه اش (در زمین) ثابت است، به ائمه علیهم السلام عالِم به کتاب تأویل می شود، و درخت ملعون به دشمنان آنها تأویل می گردد که سعی کردند نور خداوند را با دهانشان خاموش سازند.

در روایت حمران از امام باقر و امام صادق صلی الله علیه و آله وارد شده که در تفسیر «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماء»(۲) [مثل درخت پاکی که

۱- [۱] - ابراهیم/۲۶.

۲- [۲] - ابراهیم/۲۴.

ریشه آن اتوار و شاخه آن در آسمان است] فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او ریشه ثابت، و ساقه آن ولایت است برای هر کس داخل آن گردد. و در تفاسیر و غیر آن با ذکر اسناد از امام صادق علیه السلام در توضیح این قسمت از همین آیه که خداوند فرموده «تُؤْتی أُكُلَها كُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها»(۱) [میوه هاش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد] فرمود: درخت، رسول خدا است، ریشه او در بنی هاشم ثابت و محکم است، و ساقه و شاخه درخت، علی(ع) است.

در بعضی روایات نیز آمده که حضرت فاطمه علیها السلام میوه آن درخت است. و باز در بعضی روایات آمده که شاخه های درخت، اولاد فاطمه علیها السلام از ائمه علیهم السلام و برگ های آن شیعیان شان هستند. و هر نفر از آنها که می میرد برگی از آن درخت جدا می گردد، و هرگاه فرزندی از شیعه متولّد شود برگی در آن درخت می روید. راوی گوید: به آن حضرت گفتم: پس «تُؤْتی أُكُلَها كُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها» چیست؟ فرمود: احکام حلال و حرام است که در هر سال از طرف امام به شیعیان می رسد.

و در روایتی آمده که مقصود، کمک هایی است که ائمه علیهم السلام توسط آموزش احکام حلال و حرام به شیعیان شان می رسانند. و در بعضی روایات آمده که میوه آن درخت، علم ائمه علیهم السلام است که در هر زمان آنها مورد سؤال واقع گردند، علم شان به مردم می رسد. مؤید آن، کلام حضرات ائمه علیهم السلام در بعضی روایات است که فرموده اند: ما درخت علم هستیم.

در امالی شیخ از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من مثل درختی هستم که خودم ریشه آن، علی ساقه آن، و حسن و حسین میوه و شیعیان ما برگ های آن هستند، پس امکان ندارد از (درخت) پاک (میوه) غیرپاک حاصل آید.

در روایت دیگری آمده که فرمود: فاطمه علیها السلام برگ های آن و قلبِ شیعیانشان از آنهاست، لذا دل شیعیان برای آنها می سوزد.

ص:۵۷۸

۱- [۱] - ابراهیم/۲۵.

از عبدالرحمن بن عوف از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: درخت، من هستم، فاطمه شاخه آن، علی لقاح آن، حسن و حسین میوه آن، و شیعیان ما برگ های آن می باشند، ریشه این درخت در بهشت عدن و شاخه ها و برگ ها و میوه های آن نیز در بهشت است.

و در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ما درختی هستیم که ریشه آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ساقه اش علی علیه السلام و شاخه های آن فاطمه علیها السلام و میوه آن حسن و حسین(ع) هستند. آنگاه فرمود: ما درخت نبوت هستیم.(۱)

در روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: من و علی از یک درخت آفریده شدیم، من ریشه آن درختم و حسن و حسین میوه های آن، و شیعیان ما برگ های آنند، هر کس به این درخت تمسّک کند، نجات یابد و هر کس از آن روی بگرداند، سقوط کند.

و دیلمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «سِدْرَهِ الْمُنْتَهی »(۲) و «أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ»(۳) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ریشه آن، علی(ع) گرده لقاح آن، فاطمه علیها السلام ساقه، ائمه علیهم السلام شاخه ها و شیعیان برگ های آنند. راوی گوید: گفتم: پس معنای «منتهی» چیست؟ فرمود: دین به این درخت منتهی می شود، هر کس از این درخت نباشد مؤمن و شیعه ما نیست.

مؤلف گوید: این روایت دلالت دارد بر اینکه شجره طیبه (درخت پاک) که به پیامبر و ائمه ـ صلوات الله علیهم ـ تأویل شد، همان درختی است که به عنوان «سدره المنتهی» نام برده شده. در توضیح «سدر» نیز مطالبی در تأیید این سخن آمد. و در بعضی زیارات می خوانیم: شمایید «شجره المنتهی». و در بعضی: شمایید

ص:۵۷۹

۱- [۱] - تفسیر فرات کوفی، ج۱، ص ۲۲۰.

۲- [۲] - نجم/۱۴.

۳- [۳] - ابراهیم/۲۴.

درخت طوبی. و در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند درخت طوبی. و در بشاره المصطفی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما درخت مبارک هستیم. و در روایتی فرمود: ما ریشه های مبارک (پربرکت) هستیم. و در نامه امام هادی علیه السلام به برخی اصحابش آمده که درخت مبارک، علی بن ابی طالب علیه السلام است. در توضیح «مشکاه» دلایل تأویل «شجره مبارکه» (درخت مبارک) به ابراهیم نبی ــ صلوات الله علیه ــ خواهد آمد.

و در تفسیر قمی ذیل آیه «وَ شَجَرَهً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَیْناء»(۱) می گوید: آن درخت، درخت زیتون است که مثال رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. تأویل «طور» نیز در ضمن ترجمه آن و درخت آن که همان «شجره مبارکه» است خواهد آمد، چنان چه آیه نور تصریح دارد. و در کامل الزیارات در توضیح این آیه که خداوند ضمن بیان حکایت موسی علیه السلام می فرماید: «نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَنْ یا مُوسی »(۲) [از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد که ای موسی] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کرانه راست وادی، او (امام حسین(ع)) و بقعه مبارکه، کربلا، و درخت، محمد صلی الله علیه و آله است.

استاد ما جناب علامه (ره) فرمود: شاید مقصود این است که به واسطه روح محمد صلی الله علیه و آله، خداوند در این مکان به موسی علیه السلام وحی فرمود، و آن حضرت را به درخت تشبیه کرده که شاخه های امامت از آن می روید و ثمرات (میوه های) علوم تا آخر دنیا از آنها خواهد بود.

مؤلف گوید: مخفی نماند که این توجیه در مورد بقیه روایات ذکر شده نیز صدق می کند. پس اندیشه کن.

در تفسیر امام علیه السلام آمده که فرمود: درختی که خداوند امر کرد (آدم) به آن نزدیک نشود، درختی بود که که ریشه اش محمد صلی الله علیه و آله و

۱- [۱] - مؤمنون/۲۰.

۲- [۲] - قصص/۳۰.

بزرگ ترین شاخه هایش آل محمد به مقدار رُتبه و احوالشان است.

مؤلف گوید: در محلّ خود خواهد آمد که ظاهراً مقصود این است که خداوند آدم را از حسد نسبت به اصحاب کساء و طمع در مراتب آنها نهی فرمود. در آن تأمل کن و بدان که هر کس در این مطالب تأمل کند، توجیه همه مواردی که از اهل بیت به شجره تعبیر شده برایش واضح می گردد، مانند آنکه روایت شده اهل بیت، درخت تقوی هستند و امثال آن، خداوند عالم و هدایتگر است.

شر: و اشرار و هر چه در معنای آن است مانند شرّ البریه، شرّ الدواب و امثال آن. شر بر هر بدی و فساد اطلاق می گردد. جمعِ صاحب شر، اشرار و جمع خودِ شر، شرور است، و بسیاری مواقع به معنای افعل تفضیل به کار می رود، چنان چه در «خیر» هم ــ که ضد آن است ــ گفتیم. و از آن چه در مورد خیر گفتیم معلوم می گردد، شر که ضد خیر است، همان دشمنی ائمه علیهم السلام و غصب حقوق آنها و افعالی است که از دشمنان و مخالفان آنها سر زده، و اشرار و اهل شر همان ها هستند. در باب چهارم از فصل اولِ گفتار اول خبر مفضّل بن عمر آمد که در آن امام علیه السلام فرمود: آنها ــ دشمنان ائمه علیهم السلام ــ شرّ، و اصل هر بدی هستند، و بدی ها از آنها منشعب می گردد، از جمله حرام و حلال شمردن آن، حرام و محرّم همان ها هستند، و هر زشتی و فحشایی از جمله دروغ، سخن چینی، بخل، قطع رحم، رباخواری، خوردن مال یتیم به ناحق، تجاوز به حقوق و حدودی که خداوند امر به آنها فرموده، و ارتکاب فحشای ظاهر و باطن، مانند زنا و دزدی و هر کار قبیحی که مانند اینها و از شاخه های آنها است. بعضی روایات در مورد خیر ذکر گردید، که از برخی از آنها معلوم می شود که گاهی «شر» بر بعضی شیعیان نیز اطلاق می گردد، از این جهت که نسبت به دیگران، علم و عمل را ترک می کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّه ...»(1) فرمود: یعنی بنی امیّه. (ادامه روایت).

در کنزالفوائد از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت

ص:581

1- [1] - انفال/22.

کرده که در تفسیر «أَولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّه»(۱) فرمود: ای علی، آنها دشمنان تو و پیروانشان هستند. و از امام باقر صلی الله علیه و آله روایت کرده که در باره همین آیه فرمود: آنها کسانی اند که مرتد شدند و حق علی علیه السلام را غصب نمودند، و ظاهر این است که هیچ شرّی بزرگ تر از کاری که آنها کردند نیست، پس اشرار همان ها هستند. و روایتی که به بدتر بودن آنها حتّی از کفّار دلالت دارد خواهد آمد.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که بدترین علمای امّت کسانی هستند که نسبت به ما گمراهند و راه شناخت ما را بر مردم می بندند، و ما را لعنت می کنند در حالی که خودشان مستحقّ لعن و نفرینند، و ما در کرامات خداوند و صلوات او و ملائکه اش غوطه وریم و از درود آنها بی نیازیم. در آن تأمل کن. امّا از مواضعی که شرّ در معنای ظاهری به کار رفته یعنی همان معانی که در سوء گفته شد، غفلت مکن، در آنجا به دقت بنگر، خواهی فهمید، و خداوند هدایتگر است.

مشعر: و شعراء که جمع شاعر است یعنی کسی که عادت کرده کلمات را طوری ترکیب نماید و الفاظ را به گونه ای منظم و معنادار ترکیب کند و در عین حال وزن و قافیه را نیز رعایت نماید. قرآن شعر نیست. و بالاخره ذکر شعائر چند مرتبه در قرآن تکرار شده، شعائر حج که جمع آن شعیره است، به معنای آثار و علامت های حج می باشد.

ازهری گوید: شعائر همان نشانه ها و احکامی است که خداوند به آن تشویق و امر به انجام آنها نموده. به همین لحاظ است که مشعر الحرام ــ همان مکان معروف ــ به این اسم نام گذاری شده است، زیرا مکانی علامت گذاری شده برای عبادت است. و زمانی که کسی چیزی را با زیرکی و عقل و درایت درک می کند و می فهمد، می گویند: «شَعَر به» بر وزن نصر و کرم.

در حدیث مفضّل در باب چهارم فصل اول از گفتار اول، دلایل تأویل مشعرالحرام به اهل بیت علیهم السلام گذشت، از این رو می توان شعائرالله را نیز به آنها تأویل نمود که مؤیّد آن تفسیرِ گفته شده در شعائرالله به علَم های دین خدا است،

۱- [۱] - بینه/۶.

زیرا شکی نیست که آنها اَعلام دینند.

از حضرت علی علیه السلام روایت است که فرمود: شعائر، ما و اصحاب هستیم. امّا ظاهر آن است که این کلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله [یعنی اصحاب رسول خدا] است. معنای دیگر این است که گاهی به نزدیکان و خواص انسان شعارِ وی گفته می شود، کنایه از اینکه آنها به منزله لباس چسبیده به موی (شَعر) بدنش هستند، برخلاف «دثار» که لباس گشاد و روپوش است که به بدن نمی چسبد. در این معنا تأمّل کن.

امّا در مورد شعراء، در سوره شعرا هم دلایلی خواهد آمد بر اینکه آنها کسانی اند که در دین خدا تغییر ایجاد کردند، و با امر خداوند مخالفت نموده، مانند علمای اهل سنت که به نظر خودشان دین تازه ای وضع نمودند. در تأیید آن، روایتی است که می گوید: مقصود، افراد قصّه پرداز هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا تا کنون دیده اید کسی از شاعران تبعیت کند؟ پس مقصود از شعرا، اینان (مخالفان ائمه علیهم السلام) هستند.

مؤلف گوید: شاید بتوان هر جا مناسب باشد، شاعر را به این معنا تأویل نمود. تأمّل کن.

شِعری: ستاره ای معروف در آسمان است، شاید مطابق آن چه در تأویل «نجم» خواهد آمد، بتوان شعری را هم تأویل کرد.

شکر: و شکور، شاکر، مشکور و هر چه معنای آن را برساند مانند «من یشکر» و امثال آن. چنان چه شُکر به خداوند منتسب شود به معنای اجر و پاداش دادن است، پس «خدای تعالی شکور است» یعنی به بندگانش در مقابل طاعاتشان در دنیا و آخرت ثواب و پاداش می دهد. و مخفی نیست که هیچ طاعتی بدون ولایت و معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، امکان ندارد، پس شکر خداوند نسبت به اهل ولایت بخصوص پیامبر و ائمه _ صلوات الله علیهم _ می باشد و آنها هستند که اعمالشان مورد شکر واقع می گردد.

امّا شکر کردنِ منسوب به غیر خدا نیز در لغت به معنای پاسخ گفتن به نیکی به وسیله گفتار و کردار است و شکر، آن است که بعد از معرفت و اطاعت خدا و

ص:۵۸۳

اظهار نعمت هایش و رضا به قضا و امر او، انجام پیوسته رفتار متناسب با این رضایت است. امّا از آنجا که ولایت و معرفت مذکور از بزرگ ترین طاعات و اوامر و نعمت های الهی است، گاهی شکر به ولایت و معرفت تأویل شده و گاهی به اطاعت پیامبر و ائمه علیهم السلام ــ صلوات الله علیهم ــ و گاهی به رفتار متناسب با ولایت و شکر بر این نعمت. از این رو روایت شده که تأویل شاکرین و افراد موصوف به شکر، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و به تبع آنها شیعیان شان هستند. و تأویل شکور هم از آن فهمیده می شود، چنان چه در صبر خواهد آمد که تأویل شکور کسی است که به خاطر ولایت اهل بیت علیهم السلام، شکر می کند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون »(۱) و «وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُم»(۲) فرمود: یعنی شکر به خاطر ولایت و معرفت.

و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّه »(۳) می فرماید: یعنی خدا را شکر کنید به خاطر طیباتی که روزی تان فرمود، آن هم از طریق قرار گرفتن در ولایت محمد و علی ــ صلوات الله علیهما ــ و اطاعت از آنها و جانشینان پاک شان که خداوند امر به اطاعت از ایشان کرده است.

و در جای دیگر فرمود: خدا را شکر گویید که به شما نعمتِ اطاعت از کسانی را عطا نمود که به اطاعت از آنها امر فرموده، یعنی محمد، علی و آل پاکشان، صلوات الله علیهم.

و در احتجاج ضمن خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر چنین آمده: آگاه باشید کسی که در قرآن به صبر و شکر وصف شده، علی(ع) است، و پس از او اولاد من از نسل علی(ع).(۴) (ادامه روایت).

۱- [۱] - بقره/۱۸۵.

۲- [۲] - زمر/۷.

۳- [۳] - بقره/۱۷۲.

۴- [۴] - احتجاج، ص۵۹.

و در تفسیر سوره آل عمران آمده که «سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِين»(۱) و «سَنَجْزِي الشَّاكِرِين »(۲) در شأن علی علیه السلام نازل شده، زیرا علی رغم اینکه در جنگ اُحد زخم های فراوانی برداشته بود، باز هم خدا را به خاطر [توفیق] اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله شکر کرد. روایت دیگری نیز در این مورد نقل شده است. امّا از مطالبی که در «کفر» خواهد آمد و دلالت بر این دارد که ترک شکر نوعی کفر و تارک ولایت نیز به همین معنا کافر است، غافل مشو. و نیز در نظر داشته باش که ممکن است شخصی چون خیراتش را برای خدا [و پنهانی] انجام داده [و برای کسی نقل ننموده]، مورد کفران واقع شود و مردم به دلیل عدم آگاهی از خوبی هایش او را شکر و تقدیر نگویند، امّا در مقابل، شخص کافری از این روی که کارش برای خدا نبوده و مقبول واقع نگردیده، با منتشر شدن خوبی هایش مورد تقدیر آنها واقع گردد.

شوری: یعنی هر چه متضمن آن باشد، مانند تشاور، شوری و امثال آن. در تفسیر قمی ذیل «وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُم »(۳) می گوید: یعنی در احتیاجات دینیشان با امام مشورت می نمایند، چنان چه خداوند سبحان فرموده: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُم ...»(۴) (۵) [و چون خبری (حاکی) از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند.]

مؤلف گوید: از این روی می توان همین تأویل یا تأویلی نزدیک به آن را در غیر آن از امور مشاوره و هم خانواده های آن در صورت تناسب جاری کرد، زیرا معنای شور در لغت، نشان دادن و اظهار چیزی بر دیگری است تا او هم نظر خود را نسبت به آن اظهار نماید، واشاره و کلمات هم معنای آن هم از این باب هستند. وقتی گفته می شود «أشار اليه بكذا» یعنی نظر خود را به او ابراز داشت.

بنابراین می توان هم خانواده های شور و اشاره را در معنای مذموم به رفتار

۱- [۱] - آل عمران/۱۴۴.

۲- [۲] - آل عمران/۱۴۵.

۳- [۳] - شوری/۳۶.

۴- [۴] - نساء/۸۳.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۲۵۰.

مخالفان علی علیه السلام تأویل کرد که در پس زدن ولایت و امثال آن از خود نشان دادند. در آن تأمل کن.

شهر: و شهور و اشهر. گفته اند: شهر (ماه) از شهرت به معنای شیوع بین مردم گرفته شده، و آن را «شهر» نامیده اند، زیرا با رؤیت هلال در اول ماه، نزد مردم مشهور می گردد، و این اقبال از سوی مردم به خاطر احتیاجشان به آن در معاملات و حج و روزه و دیگر منافع می باشد. و روایت است که «شهر الله» (ماه خدا) و «الشهر الحرام» (ماه حرام) و «الاشهر الحُرُم الاربعه» (چهار ماه حرام) و «الاثنی عشر شهراً» (دوازده ماه) و «الاشهر المعلومات» و امثال آن در قرآن، در صورت تناسب به ائمه علیهم السلام تأویل می گردد.

در غیبت نعمانی، کنز الفوائد و سایر کتب، از امام زین العابدین علیه السلام، و از ابوحمزه ثمالی و جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: خداوند سبحان در وصف ائمه می فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا... مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ أَنْفُسَکُم»(۱) [در حقیقت شماره ماه ها نزد خدا از روزی که آسمان ها و زمین را آفریده در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است از این (دوازده ماه) چهار ماه (ماه) حرام است. این است آیین استوار، پس در این (چهار ماه) بر خود ستم مکنید.] آنگاه فرمود: شناخت ماه های حرام و ماه های بعد از آنها، دین قیّم نیست، زیرا یهود و نصاری و مجوس و سایر امت ها نیز همگی این ماه ها را می شناسند، و به ترتیب نام می برند، بلکه مقصود در آیه ائمه علیهم السلام هستند که دوازده نفر و برپادارنده دین خداوند می باشند، و ماه های دوازده گانه آنهایند، و اولین ماه حرام علی علیه السلام است که خداوند نام او را از نام علی (بلند مرتبه) خود مشتق فرموده، چنان چه نام رسولش را از اسم «محمود» (پسندیده) خود برگزید. و سه ماه حرام دیگر، سه تَن از فرزندان اویند که نامشان علی است، یعنی علی بن الحسین، علی بن موسی و علی بن محمد، که

۱- [۱] - توبه/۳۶.

حرمت این اسم به دلیل اشتقاقش از نام خداوند است.(۱)

در روایت جابر آمده است که «دین قیّم» یعنی اقرار به این چهار تَن، پس در مورد آنها به خودتان ستم نکنید، یعنی به ولایت همه آنها اعتقاد داشته باشید تا هدایت یابید (ادامه روایت).

و در روایتی آمده که چهار ماه حرام: علی، حسن، حسین و قائم _ صلوات الله علیهم _ هستند، به دلیل آیه «ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّم»(۲). و از امام صادق علیه السلام روایت شده که «دین قیّم» چهار تَن مذکور در روایت اخیر هستند. و کشّی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أَشْهُرٌ مَعْلُومات »(۳) ما هستیم، پس رَفَث (آمیزش جنسی)، فسوق (گناه) و جدال در ما نیست. (ادامه روایت).

مؤلف گوید: گویی امام علیه السلام به آن سه نفر و منع پیروی از آنان اشاره کرده است، چنان که شرح آن در تفسیر آیه مذکور خواهد آمد. پس بیندیش.

در «صلاه» و غیر آن هم این روایت خواهد آمد که امام علیه السلام فرمود: ماه حرام (الشهر الحرام) ما هستیم، و نیز ماه خدا (شهر الله) ما هستیم، و امثال آن.

استاد ما جناب علامه _ طاب ثراه _ فرمود: دلیل این که از آن بزرگواران به «شهور» تعبیر شده این است که به واسطه آنها است که آسمان ها در گردش است و ارکان [جهان] استقرار یافته، و به یمن وجود آنها سال ها و روزگاران می گذرند، و به برکت آنها و به خاطر شهرت آنها در همه روزگاران و فیضان نور و علوم شان بر ممکنات به اندازه قابلیت های هر کدام، عالم امکان نظم گرفته است. لذا در اختلاف افاضه نور، به اهلّه (اوضاع ماه) تشبیه شده اند، پس نسبت به مخالفین در «محاق(۴)» هستند، نسبت به قاصرین (کسانی که در حق آنها کوتاهی می کنند) چون هلال ماه، و نسبت به اهل یقین ماه تمامند. و به هر تقدیر انوار آنها مقتبس از نور خورشید عالم

۱- [۱] - کتاب الغیبه، ص۵۴.

۲- [۲] - توبه/۳۶.

۳- [۳] - بقره/۱۹۷.

۴- [۴] - سه شب آخر ماه قمری که ماه دیده نمی شود. (مترجم).

وجود، رسول خداوندِ ملکِ معبود است.

مؤلف گوید: یا حقیقت از این جهت است که خورشید به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله تأویل شده. تأمل کن.

متشاکسون: این کلمه در سوره زمر است. در توضیح «شرک» دلایل معنا و تأویل آن خواهد آمد.

شمس: در بیشتر موارد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و گاهی به علی علیه السلام تأویل شده، و اطلاق آن بر هر کدام از ائمه علیهم السلام به خصوص قائم علیه السلام ظاهر است. همچنین در روایات آمده که خورشید و ماه در بعضی آیات تأویل به اولی و دومی می شود، یعنی اولی به خورشید و دومی به ماه، که احتمالاً این تعبیر از باب تهکّم (استهزاء) است، زیرا در بین اهل سنّت این مطلب (تأویل خورشید و ماه به اولی و دومی) مشهور است، چنان چه از روایت ذیل معلوم می گردد.

بنابراین تأویل آن در هر مقام به مناسبت خود جایز است. در زیارتی چنین آمده: سلام بر خورشید تاریکی ها «السلام علی شمس الظلام». و در زیارت دیگری: سلام بر خورشیدهای پرهیزگار (السلام علی الشموس الاتقیاء)

در تفسیر قمی از ابوذر روایت کرده که گفت: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما مثل خورشید تابناکند. و در کافی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که ضمن حدیثی فرمود: امام چون خورشیدی است که طلوع می کند و به نور خود عالم را منوّر و متجلّی می سازد، در حالی که خود در افق قرار دارد و در دسترس و قابل رؤیت نیست.

امیرمؤمنان(ع) در خطبه ای می فرماید: أنا أضحیت شمسها (من خورشید را گرمی دادم و درخشندگی بخشیدم). امام باقر علیه السلام فرمود: [مقصود از خورشید در فرمایش امیرمؤمنان(ع)] یعنی قائم علیه السلام ما که نور ساطعی است برگرفته از نور دیگر.

ص:۵۸۸

و از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها»(۱) فرمود: خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند به وسیله او دین را برای مردم، واضح کرد. (ادامه روایت).

و در کتاب نصوص، از جناب سلمان علیه السلام نقل شده که گفت: رسول خدا در خطبه ای فرمود: ای مردم، هر کس خورشید را از دست داد باید به ماه تمسک جوید، و هر کس ماه را از دست داد باید به فَرقَدین (ستاره های قطبی) متمسک گردد، و هر کس فرقدین را گم کرد باید به ستاره های نورانی پس از من تمسّک جوید. سلمان گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد، دنبالش رفتم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! مقصود از خورشید و ماه و فرقدین و ستاره های نورانی چیست؟ فرمود: خورشید، من هستم، علی ماه است، فرقدین حسن و حسین، و ستاره های نورانی، نُه امام از نسل حسین هستند که نُهمی ایشان مهدی است.

و در تفسیر قمی ذیل «الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبان»(۲) [خورشید و ماه بر حسابی (روان)اند] روایت کرده که فرمود: یعنی آن دو در عذابند. راوی گوید: گفتم: خورشید و ماه در عذابند؟ فرمود: این خورشید و ماه از آیات خداوند هستند که به امر او در حرکتند، وقتی قیامت شود دیگر خورشید و ماهی نخواهد بود، خداوند آن دو را ـ که لعنت بر آنها باد ـ در عذاب قرار داده. نشنیده ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند: خورشید و ماه دو نور و در آتشند؟ گفتم: بله. فرمود: آیا نشنیده ای که مردم می گویند: فلان و فلان (ابوبکر و عمر) خورشید و ماه و نور این امّتند؟ پس آنها در آتشند، و خداوند از این آیه قصدی غیر از این نداشته است.(۳) (ادامه روایت).

شطط: و هرچه به معنای آن است. شطط به معنای جور و ستم در کلام و رفتار، و تجاوز از حد و دوری از حق، و البته بیشتر برای کلام باطل استفاده

۱- [۱] - شمس/۱.

۲- [۲] - رحمن/۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۱.

می شود، و پیدا است که بزرگ ترین ستم در گفتار و رفتار و تجاوز از حدود و دوری از حق، انکار ولایت و ترک ائمه علیهم السلام و پذیرفتن امامت دشمنان آنها می باشد. تأمّل کن.

شریعت: و هم خانواده ها و هم معناهای آن، مانند «شَرَعَ لَکُم» و امثال آن. شریعه و شرعه به معنای راه ظاهر و واضح است، و از این جهت بر احکامی که خداوند بر بندگانش مشروع کرده هم اطلاق می گردد. می گویند: «شرع له ذلک» (آن را برای او مشروع کرد) یعنی بازش کرد و روش آن را تعریف و اظهار و تبیین نمود. و «شرع فی ذلک» یعنی شروع به آن کرد.

در نامه امام ابوالحسن علیه السلام به اصحابش آمده: ما کسانی هستیم که خداوند دینش را برایمان مشروع کرده. که از این جمله، تأویل امثال این مقام و این لفظ و اینکه این قسم از خطاب ها نسبت به ائمه علیهم السلام است ظاهر می گردد. پس بیندیش.

شفع: یک مرتبه و در سوره فجر استعمال شده. همانجا معنای لغوی آن یعنی زوج ـ در مقابل وتر به معنای فرد و مفرد ـ و تأویل های مختلف آن بدین قرار خواهد آمد: شفع: علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و وتر: خداوند. شفع: حسن و حسین علیه السلام و وتر: علی علیه السلام. شفع: پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و وتر: خداوند.

شفاعت: و شفعاء و هر چه معنای آن را برساند. اصل شفاعت درخواست گذشت از گناهان و جرم ها است، بلکه چه بسا بر مطلق درخواست از کسی برای دیگری، و نشان دادنِ خیر و شر نیز اطلاق گردد، که همه این معانی گاهی در دنیا و امور متعلق به آن است و حتّی بعضی موارد آن فقط مختصّ دنیا است، امّا بیشتر موارد استعمال آن در قرآن مربوط به آخرت می باشد. حال که این را فهمیدی، بدان که صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شافعان ما هستیم. (ادامه روایت).

و در کنزالفوائد از آن حضرت روایت است که فرمود: خدای تعالی ما و شیعیانمان را برتری و فضل می دهد و ما و شیعیانمان شفاعت می کنیم، پس وقتی

دشمنان ما که این رتبه را ندارند وضع ما را می بینند، گویند: «فَما لَنا مِنْ شافِعِین»[(۱)] [در نتیجه شفاعتگرانی نداریم].

همچنین روایت است که: به خدا قسم اگر همه فرشتگان مقرّب و همه پیامبران برای یک ناصبی (دشمن اهل بیت) شفاعت کنند، شفاعتشان پذیرفته نمی گردد.

در «شرک» روایتی خواهد آمد که از آن اطلاقِ شفعاء بر غیر ائمه _ مثلاً بر دشمنان آنها _ هم استفاده می شود، که البته از باب تهکّم (استهزاء) و بنا بر اعتقاد پیروان آنها است. دقت کن.

روایاتی که بر شفاعت ائمّه و شیعیانشان و مجاز بودن آنها برای شفاعت به طور مطلق دلالت دارد خارج از حد و شماره است، و از همگی آنها معلوم می شود که شفاعت حسنه، شفاعت برای اهل ولایت و راهنمایی به سوی ولایت، و شفاعت سیّئه در مقابل آن و برای افراد مقابل آن می باشد، چنان چه در توضیح «حسنه» و «سیّئه» گذشت. بنابراین همین تأویل در قرآن صحیح است، که در توضیح «اذن» مقداری صحبت شد. حتماً آنجا را ببینید.

شیعه: (اشیاع و شیع که هر دو جمع شیعه هستند) به معنای یک فرقه، و پیروان و هواداران یک شخص است، بر مفرد و جمع و مؤنث و مذکر اطلاق می گردد. در قاموس گوید: این واژه بر دوستان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام اطلاق می گردد، به حدی که اسم خاص آنها شده است، ولی آنها (شیعیان) فرقه های متعددی هستند که بر اساس بیشتر روایات اهل بیت علیهم السلام و کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: شما شیعیانِ خدا هستید. (ادامه روایت). فقط دوازده امامی ها برحقّند و آنها مصداق حقیقی این اسم می باشند.

در توضیح «قتل» خبری صریح مشتمل بر وجه تسمیه شیعه خواهد آمد، بلکه در بسیاری از روایات این اسم به طور حقیقی فقط بر محبّان خاص و صاحبان ایمان کامل که کاملاً مطیع و فرمانبردار ائمه علیهم السلام هستند اطلاق می گردد، و در میان کسانی که حقانیت دوازده امام و امامت آنها را قبول دارند کسانی که چنین

۱- [۱] - شعرا/ ۱۰۰.

صفاتی نداشته باشند دوستدار و محبّ خوانده می شوند و به این معنا شیعه نیستند، هرچند همگی اهل بهشت خواهند بود. از حضرت حسن بن علی علیه السلام روایت شده که شخصی به ایشان گفت: من یکی از شیعیان شما هستم. فرمود: اگر کاملاً مطیع اوامر و نواهی ما باشی راست می گویی، امّا اگر این گونه نیستی با ادّعای مرتبه شریفی که اهلش نیستی بر گناه خود نیفزا و بگو: من از محبّان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما هستم، در این صورت در خیر هستی و به خیرخواهی رسید.

امام صادق علیه السلام به شخصی که گفت: من از شیعیان آل پاک محمد صلی الله علیه و آله هستم، فرمود: ای مرد، پولی که به همراه داری، بیشتر دوست داری خرج خودت کنی یا خرج برادران مؤمنت؟ گفت: البته دوست دارم خرج خودم کنم. فرمود: پس تو از شیعه ما نیستی، ما ـ اهل بیت ـ اگر اموالمان را صرف برادران مخصوص مان کنیم برایمان دوست داشتنی تر است از اینکه صرف خودمان نماییم، پس بگو: من از دوستان شما هستم و با محبّت شما امید نجات دارم.

روایت است که وقتی جمعی از محبّان اهل بیت علیهم السلام به امام رضا علیه السلام گفتند: ما از شیعیان علی هستیم. امام به آنها فرمود: شیعیان او، شیعه علی، حسن، حسین، علیهم السلام سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، محمد بن ابی بکر و کسانی هستند که هیچ گاه از اوامر و نواهی او تخطّی نکردند، پس شما بگویید: ما طرفدار و دوست علی علیه السلام و دشمن دشمنان علی علیه السلام هستیم. (ادامه روایت).

و از علی بن الحسینعلیهما السلام روایت شده که وقتی مردی به ایشان گفت: من از شیعیان خالص شما هستم، فرمود: ای بنده خدا، اگر مثل ابراهیم خلیل علیه السلام هستی که خداوند در باره او می گوید: «وَ إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیم * إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلیم [(۱)](#)» [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست*آنگاه که با دلی پاک به (پیشگاه) پروردگارش آمد] و اگر قلبت مانند قلب او سلیم می باشد از شیعیان ما هستی. روایات از این قبیل فراوان است.

مؤلف گوید: در تفسیر «وَ إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیم» در سوره صافات خواهیم

۱- [۱] – صافات/۸۳ و ۸۴.

آورد که مرجع ضمیر «شیعته»، علی علیه السلام است، که از آن فهمیده می شود که می توان هر جا لفظ شیعه و اشیاع و امثال آن در مقام مدح است به این جماعت و امثال آنها تأویل نمود، هرچند در امّت های پیشین باشند و در مقام شرّ و مذمّت، به پیروان دشمنان آنها و کسانی که محبت آنها را نپذیرفتند تأویل کرد، هرچند از امّت های سابق باشند، چنان چه از تقابل بین آنها در مطالب پیشین و آینده معلوم می شود.

در روایت معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السلام در تفسیر «إِنَّ الَّذینَ فَرَّقُوا دینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعا»(۱) [کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند] آمده که فرمود: به خدا قسم، این قوم (مخالفان ولایت اهل بیت) با دین فاصله گرفته و از آن جدا شده اند.

و در تفسیر قمی ذیل همین آیه می گوید: از علی علیه السلام فاصله گرفتند و خودشان حزبی تشکیل دادند. مؤیّد این دو روایت قرائتی است که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که به جای «فرّقوا»، «فارقوا» خوانده اند.

در فصل سوم از گفتار اول گذشت که مقصود اختلاف شیعه نیز می باشد، و مطالبی در توضیح «آل» و «اهل» و امثال آن در این زمینه گذشت، پس غفلت مکن.

مشرق: و شرق و امثال آن مانند مشارق و مشرقین و مانند آن. مشرق معروف است، دلیل نامیدنش به این نام، اشراق یعنی طلوع و نورافکنی خورشید از آن سمت است. روایت است که تأویل کلمه «مشارق» در قرآن، پیامبران و «مشرقین»، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند. شاید این تأویل از این جهت است که انوار هدایت آنها بر اهل دنیا اشراق (طلوع و نورافکنی) می کند، که تأویل مشرق و اشراق نیز از آن معلوم می گردد، چنان چه در طلوع و مطلع هم خواهد آمد. پس بیندیش.

در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر

۱- [۱] - انعام/۱۵۹.

«رَبُّ الْمَشارِق» فرمود: یعنی اوصیاء. و از ابوبصیر در تفسیر «رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْن»(۱) روایت شده که فرمود: دو مشرق یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، و دو مغرب یعنی حسن و حسین علیه السلام.

در توضیح «مشکاه» دلیل تأویل «شجره... لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّه»(۲) در آیه نور به «لا ـ یهودیه مرّه و لا دعیه أخری» (اینکه یهودی یا حرام زاده باشد) خواهد آمد.

با توجه به آن چه گفتیم، احتمال می رود که تأویل «الشرقی» در بعضی جاها منسوب به پیامبران یا پیامبر خاتم و ائمه ــ صلوات الله علیهم ــ باشد.

شفق: و اشفاق و مشفقین و امثال آن که بدین معناست. بدان که اشفاق در اصل به معنای ترس و اسم آن شفقت می باشد. پس تأویل همان است که در تأویل «خوف» آوردیم، حتماً مراجعه کن. اما در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: امام پدر دلسوز است، پس بیندیش. امّا شفق به معنای سرخی خورشید فقط در سوره انشقاق آمده و همانجا در تأویلش سخن خواهیم گفت.

شق: و هر چه به معنای آن است مانند یشقّق، تشاقّوا، و هم خانواده های آن مانند شقاق. معنای ظاهری شق و شِقاق ــ به کسر شین ــ دشمنی و اختلاف است، که گویی هر کدام از دو طرف، یک شق مخالف دیگری را گرفته. در مورد «شق الارض» روایت شده که تأویل آن خروج مردم از قبرها در زمان رجعت است. و نیز روایت شده که تأویل «شقاق با خدا و رسول» و امثال آن، رفتاری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام کردند و «اهل شقاق» و «کسانی که با خدا و رسول شقاق کردند» دشمنان علی علیه السلام هستند، همانطور که مطالب مطرح شده در دو باب آخر فصل اول از گفتار سوم شاهد این تأویل می باشد.

در تفسیر قمی ذیل «یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُم»(۳) [روزی که زمین به سرعت از

۱- [۱] - رحمن/۱۷.

۲- [۲] - نور/۳۵.

۳- [۳] - ق/۴۴.

[اجساد] آنان جدا و شکافته می شود] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی در زمان رجعت.(۱)

مؤلف گوید: شاید بتوان عباراتی چون «شق السماء» (شکافتن آسمان) و امثال آن را همین گونه تأویل کرد. و خداوند آگاه است. در کشف الغمّه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَ شَاقُّوا الرَّسُول»(۲) [با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردند] فرمود: یعنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر علی علیه السلام اختلاف کردند. و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر فرمود: آگاه باشید که دشمنان علی(ع)، اهل شقاق و نفاقند.(۳) (ادامه روایت).

شرك: و شركاء، مشركون و عبارات هم معنای آن چون «الذین أشركوا» و نظایر آن.

در قاموس چنین آمده: شرك و شركه به یك معنا است، و شریك كه جمع آن شركاء است. شرك به خدا كفر است، اسم فاعل آن مشرك و مشركه و اسم در هر دو شرك می باشد.

و بدان كه در روایات، شرك ورزیدن به خدا و شرك در عبادت خدا، تأویل به شرك در ولایت و امامت گردیده، یعنی شخص مشرك كسی را شریك امام می كند كه اهل امامت نیست و با ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ، ولایت غیر آنها را هم می پذیرد. حتی این معنا در «لَئِنْ أَشْرَكْتَ»(۴) [اگر شرك ورزی] نیز وارد شده، یعنی اگر در امامت علی علیه السلام و ولایتِ غیر او مشرك شدی... همان طور كه در باب های سابق گفته شد. پس بنابراین همه اهل سنت مشركند، چنان چه روایات ذكر شده در «دعا» و «آخرت» و غیر آن به صراحت همین معنا را می رساند. از

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲ ،ص ۳۰۳.

۲- [۲] - انفال/۱۳.

۳- [۳] - احتجاج، ص ۵۹.

۴- [۴] - زمر/۶۵.

جمله دلایل بر تأویل شرک به آن چه گفته شد، مطالبی است که در باب های گذشته به ویژه در باب هفتم همین فصل سوم آوردیم، و افزون بر آن بیان تحقیقیِ این مقام و وجه تناسب بین دو معنای ظاهری و باطنی در باب سوم از فصل اولِ گفتار اول می باشد، البته روایاتی هم در این مورد در توضیح «عبادت» و غیر آن خواهد آمد.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر فرمود: کسی که به بیعت علی علیه السلام شرک بورزد مشرک است. (ادامه روایت).

روایات به این مضمون، فراوان و از حد شماره بیرون است، اما در بعضی روایات نیز آمده که «مشرک» به ناصبی و دشمن اهل بیت و محارب و منکر ولایت آنها و تکذیب کننده قرآن و تأویل های آن تأویل می شود، و کسی که تأویل قرآن را تکذیب کند، از این حیث که بیان ولایت را انکار نموده، به منزله تکذیب کننده خدا و پیامبر است، و چه بسا وجه این استدلال، در حکم جنگ با خدا بودن، اقتدا به کسی است که خداوند دستور اقتدا به او نداده. اما مخفی نیست که به هر تقدیر تأویل مشرک و آن چه در مورد شرک وارد شده به مخالفان ولایت اهل بیت علیهم السلام جایز است، حال از هر صنف و گروهی باشد، علاوه بر اینکه حقیقتِ ناصبی این است که چون محبت علی با محبت دشمنانش جمع نمی شود، پس هر کس دشمنان علی علیه السلام را دوست بدارد، در حکم دشمن ناصبی و مشرک به هر دو معنا می باشد.

لازم است بعضی روایات را که بر این معنا دلالت دارد و در «جاهل» و نیز باب چهارم از فصل اولِ گفتار اول گذشت، ذکر نماییم. از جمله اینکه امام علیه السلام فرمود: کسی که قرآن و تأویل آن را تکذیب کند، مشرک است. و روایت مفضل که دلالت می کرد بر اینکه مقصود از حرام هایی چون خمر و خون و...، مردانی هستند، و کسانی که دنباله رو و دوستدار آنها می باشند مثل کسی هستند که برای خداوند شریک قائل شده باشد. و روایاتی که در باب سوم از فصل دومِ گفتار اول گذشت و بر این دلالت می کرد که رد و انکار ائمه علیهم السلام در حد شرک به

خداوند است.

و در کنزالفوائد از ابوذر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ولایت علی علیه السلام را ترک کند، خود گمراه است و دیگران را گمراه می کند. کسی که منکر ولایت علی علیه السلام باشد مشرک است، روز قیامت، منکران علی(ع) را در حالی می آورند که کر و کور و لال هستند. (ادامه ولایت).

در عیون از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: ناصبی مشرک است. و در بعضی زیارات می خوانیم: کسی که دشمن شماست مشرک است. و در بعضی دیگر می خوانیم: کسی که با شما بجنگد مشرک است. و روایت جابر از امام باقر علیه السلام که در توضیح «وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّين»(۱) فرمود: یعنی مُرجئه. (ادامه روایت).

و در خصال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «کبائر» [که در قرآن آمده] هفت چیز است که در حق ما نازل شده بود ولی مردم آن را در باره ما حلال شمردند: اول شرک به خدا، دوم قتل نفس محترم، سوم خوردن مال یتیم، چهارم عقوق والدین، پنجم قذف محصنه (تهمت به زن شوهردار)، ششم فرار از جنگ و هفتم انکار حقّ ما. امّا در مورد شرک به خدا، خداوند آیاتی در باره ما نازل فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیثی در شأن ما ایراد فرمود، اما خدا و رسول را تکذیب کردند و به خداوند شرک ورزیدند. و در مورد قتل نفس محترم، حسین علیه السلام و یارانش را کشتند. در مورد خوردن مال یتیم، فیئی را که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و به دیگران دادند. و در مورد عقوق والدین، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق ذریه اش عاق خودشان کردند و مادرشان خدیجه کبری را در حق ذریه اش عاق خودشان کردند. اما در مورد قذف محصنه، روی منبرهایشان به فاطمه علیها السلام تهمت زدند(۲). و در باره فرار از جنگ، از سر طاعت و بدون اجبار با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند امّا از نزد او فرار

۱- [۱] - بینه/۱.

۲- [۲] - احتمالاً مقصود از قذف، تکذیب آن حضرت در ماجرای فدک است.

کرده او را رها نمودند. و امّا در مورد حقّ ما که خودشان هم نسبت به آن تنازع و اختلافی ندارند و همگی قبول دارند، حق ما انکار شده است.

تـا اینجـا مربوط به شـرک در معنای کفر بود هر چنـد در معنای مشارکت نیز مصـداق داشت. امّا مثال اسـتعمال شـرک به طور صریح در معنای مشارکت [و شـریک] _ چنان چه در توضیح «یسر» خواهد آمد _ این حدیث است که فرمودند: کسی که در دلش ولایت و دوستی فلان و فلان و فلان قرار دارد، شـرک (شـریک) شـیطان می باشد و از بنی آدم علیه السـلام نیست، پس جایز است آن را برحسب این آیه سوره اسـراء: «وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ»(۱) و امثال آن تأویل کرد. و همچنین می توان «مشارکات» و «شـرکاء» را در مقام مذمت به دشمنان ائمه علیهم السلام و شرکت کنندگان در غصب خلافت و پیروانِشان که با محبّت آنهـا مشـرک شـده انـد، تأویـل نمود، چنان که از دو روایت اول معلوم می گردد. و در کافی و غیر آن از امام باقر علیه السـلام روایت کرده که در تفسـیر آیه «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلًا...»(۲) [خـدا مثلی زده است مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به کاری می گمارند)] فرمود: مرد مملوک فلان اوّل (ابـوبکر) است که افرادی متفرق و پراکنـده بر ولاـیت او هسـتند و در عین حـال یکـدیگر را لعن و نفرین می کننـد مـانند حنفیـان، شافعیـان و غیر آنهـا و نیز اشاعره، معتزله و امثال آنها، و با این حال عامه می گوینـد: همگی این فرقه ها و دسـته ها بر حقنـد و همگی در بهشـت خواهنـد بـود. و در تفسـیر قمی ذیـل این آیه می گویـد: این مثلی است که خداونـد برای علی علیه السلام و شریکان ظالمش زده که حق او را غصب کردند و با یکدیگر کینه و مشاجره دارند. (ادامه روایت).

مؤلف گویـد: روایت اوّل دقیق تر و به تأویـل نزدیـک تر و سـند و متن آن صـحیح تر است، پس ما به آن اعتماد می کنیم. اما روایت دوم اگر واقعا از امام معصوم صادر شده باشد، می تواند تأویل دیگری برای آیه باشد، خدا بهتر می داند.

ص:۵۹۸

۱- [۱] - اسراء/۶۴.

۲- [۲] - زمر/۲۹.

همچنین روایت شده که مقصود از شرکاء در جمله «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاء»(۱) بت ها و شیاطین و حکّام جور هستند. پس یعنی کسی که در مخالفت امام علیه السلام و امثال آن از ظالمان تبعیت کند آنها را با خداوند در اطاعت شریک نموده، و در حقیقت چنین شخصی برای خدا شریکانی قائل شده. و احتمال دارد که لفظ جلاله (الله) در تأویل، کنایه از امام باشد، چنان چه توضیح آن گذشت و در باب های پیشین آمد. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل آیه «وَ ما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ الَّذینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فیکُمْ شُرَکاء»(۲) [شفیعانی را که در (کار) خودتان شریکان (خدا) می پنداشتید، با شما نمی بینیم] فرمود: این آیه در شأن معاویه و بنی امیه نازل شده، «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُم...»(۳) یعنی پیوندهای مودّت و دوستی تان قطع شده است.(۴)

مؤلف گوید: از آن چه گفتیم تأویل شرکاء در مقام مدح به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان استفاده می شود، اما در قرآن خیلی کم است، تأمل کن و از استعمال آن در بعضی موارد به معنای مطلق مشارکت متعارف غافل نشو. خدا می داند.

شک: و آن چه شامل آن باشد، مانند کسی که در شک است و امثال آن. در «ریب» معنای شک و دلایل کافی بر تأویل آن ذکر گردید. و مؤید آن مطالبی است که در توضیح «حرث» گذشت. تأمل کن. در زیارت های علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم کسی که در تو شک کرد، به رسول امین ایمان نیاورده است.

شمال: و مشئمه. در قاموس آمده: شمال (چپ) ضد یمین (راست) و به معنای شومی و ضد یُمن و برکت است و مشئمت ضد میمنت است. و دست شؤمی (شوم) ضد دست یمنی (مبارک) است. و در نهایه می گوید: جانب اَشاَم یعنی شِمال و یسار

ص:۵۹۹

۱- [۱] - انعام/۱۰۰.

۲- [۲] - انعام/۹۴.

۳- [۳] - همان.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.

(چپ) و به دست چپ «شؤمی» گوینـد. و خلاصه اینکه از هر دو یک معنا قصد می شود. و از شِمال نیز آن چه در تناسب آن و خلاف خیر و امور پست و مـذموم باشـد اراده می گردد. چنان چه دست چپ همین گونه (یعنی برای کارهای پست) است. در تفسیر قمی ذیل آیه «أَصْحابُ الْمَشْئَمَه»(۱) می گوید: مشئمه دشمنان آل محمد علیهم السلام هستند. بنابراین «شمال» هم آنها و اصحاب و پیروانشان می باشند چنان چه صریحاً در «سموم» گذشت. همچنین توجیه آن به اینکه کتاب هایشان به دست چپشان داده می شود معلوم است. در «یمین» و غیره تأییدهایی بر تأویل آن خواهد آمد. تأمل کن و از مواردی که لزوماً باید بر معنای متعارف (یعنی سمت راست) حمل گردد غافل مشو.

شیطان: و شیاطین. در قاموس گوید: شاطن خبیث و شیطان معروف است و هر انسان و جن متکبر و مضری را گویند.

مؤلف گوید: مؤید آن، حدیثی است در تفسیر امام علیه السلام که می فرماید: شیطان از هر خیری دور است. و نیز: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد منافقان امّتش فرمود: آنها شیطان هایی هستند که به طور سری (و درگوشی) سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گویند. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که خداوند او را از اهل حق قرار ندهد از شیاطین است.

بنابراین تأویل شیاطین به دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و خلفای جور و شیطان بزرگ و رئیس همه آنها یعنی دومی (عمر) یا اولی (ابوبکر) صحیح می باشد، چنان چه در خبر زنـدیق که در باب سوم از گفتار دوم گذشت نیز دلایلی بر این مطلب ذکر گردید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّه »(۲) فرمود: آنها ائمه ای غیر از امامان حق برگزیدند. و از آن حضرت در

۱- [۱] - واقعه/۹.

۲- [۲] - اعراف/۳۰.

تفسیر «جَعَلْنا لِکَلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا»(۱) نقل شده که فرمود: خداوند پیامبری نفرستاد مگر اینکه در میان امّتش دو شیطان بودند که او را آزار می رساندند و مردم را پس از او گمراه می ساختند، دو همراه نوح علیه السلام «عیطیطوش» و «خرّا» بودند، با ابراهیم ــ صلوات الله علیه ــ «مکثل» و «زرام»، با موسی علیه السلام «سامری» و «عقیبا» ، با عیسی علیه السلام «یولینس» و مرتبون» و دو همراه محمد صلی الله علیه و آله«جئه» و «زریق» بودند.

و در کافی از آن حضرت روایت شده که در تفسیر «أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْس»(۲) [و کسانی که کفر ورزیدند گفتند، پروردگارا آن دو [(گمراه گری) از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده] فرمود: مقصود آن دو نفر (ابوبکر و عمر) هستند، و فلانی شیطان بود (ادامه روایت). که احتمالاً مقصود حضرت از فلانی، دومی (عمر) باشد، چنان که در تفسیر قمی از آن حضرت علیه السلام روایت می کند که ذیل «وَلا یَصُدَّنَّکُمُ الشَّیْطان »(۳) [و مبادا شیطان شما را از راه به در برد زیرا او برای شما دشمنی آشکار است] فرمود: یعنی دومی. البته احتمال به اولی هم هست، چنان چه در «ابلیس» گذشت. و در «انس» به روایت از امام صادق علیه السلام گذشت که فرمود: گروهی از انسان ها چهره ظاهری شان مانند آدمیان است و قلب هایشان قلب شیطان. که بعضی علماء در وجه تسمیه دومی به شیطان گفته اند: بلکه غیر شیعیان زنازاده هستند، چون زنازاده از آب مرد که با آب شیطان مخلوط شده درست می شود و فرزند شیطان هم شیطان است.

مؤلف گوید: به همین دلیل بر این ها (مخالفان اهل بیت) «اخوان الشیاطین» گفته می شود، چنان چه در «اخ» گذشت و توضیح بیشتر آن در «والد» خواهد آمد. در «جند» و «حزب» و «خطوات» هم تأویل جنود شیطان، حزب شیطان و خطوات شیطان گذشت. در توضیح «ولی» و «عبادت» نیز تأویل اولیاء شیطان و

۱- [۱] - انعام/۱۱۲.

۲- [۲] - فصلت/۲۹.

۳- [۳] - زخرف/۶۲.

بندگان شیطان خواهد آمد. به همین ترتیب، هر جا مناسبتی داشته باشد در محل خود ذکر خواهد شد. حتماً مراجعه کن.

مشحون: یعنی پُر. «فُلک مشحون» (کشتی پُر) چند مرتبه در قرآن آمده، و بنا بر تأویل کشتی به ائمه علیهم السلام، معنای آن پر بودن از علم و ایمان می باشد. پس بیندیش.

متشابهات: تأویل آن در سوره آل عمران خواهد آمد و در «محکم» نیز با اشاره به معنای ظاهری آن گذشت، به آنجا مراجعه شود. شاید بتوان تأویل آن یا مطالبی که مناسب با تأویل آن است را در بعضی موارد که لفظ متشابه و هم معناهای آن آمده _ برحسب تناسب و احتمال _ به کار برد.

شفه: در سوره بلد «شفتین» آمده. دلایل تأویل آن به حسنین (ع) را در توضیح «عین» ذکر خواهیم کرد.

شراء: و اشتراء یعنی هم خانواده های آن مانند «اشتری» و «یشتری» و امثال آن. در قاموس آمده: شریه یشریه یعنی طی معامله صاحب آن شد. و «باعه» مثل اشتری است ولی از اضداد هستند. خلاصه اینکه موارد «اشتراء» در قرآن غالباً برای تبدیل شر به خیر است، مانند خریدن گمراهی به هدایت، و امثال آن، یعنی کسب اولی به عوض دومی و تبدیل آن به دیگری. و مخفی نیست که این حالت نسبت به کارهای دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام است، چنان چه در خبر زندیق در باب سوم از گفتار دوم ذکر گردید که دشمنان ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که آیات خدا را به بهای اندکی فروختند.

و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «وَلا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلیلا»(۱) آمده که فرمود: یعنی به خاطر رسیدن به اهداف دنیوی آیاتی را که خداوند در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی و عترت طاهرینش _ صلوات الله علیهم _ نازل فرموده انکار نکنید، زیرا عاقبت این کار نابودی و ضرر است. بنابراین می توان جملاتی از این قبیل را در همین راستا تأویل کرد.

ص:۶۰۲

۱- [۱] - نحل/۹۵.

امّا «شراء» بیشتر موارد نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان است، چنان چه در تفسیر قمی، کشف الغمه، طرائف و غیر آن از ائمه علیهم السلام و ابن عباس روایت شده که «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّه»(۱) [و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است] علی علیه السلام است که در لیله المبیت در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید.(۲)

در تفسیر قمی «یشری نفسه» را «تبدیل می کند» معنا کرده. و بدان که از امام صادق علیه السلام روایت شده در توضیح «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمؤمنین»(۳) فرمود یعنی پیمان را از آنها خریده، و «أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُم»(۴) یعنی در زمان رجعت.(۵) (ادامه روایت).

در نکته آخر از خاتمه به طور مفصّل در باره آن بحث خواهیم کرد. تأمل کن.

شفاء: و آن چه متضمّن معنای آن است، چون «یَشفِ» و امثال آن. گفته شده که شفاء همان دوا است، امّا ظاهر این است که بهبودی از درد را شفاء گویند. در «شراب» تأویل آن به بخشی از علم ائمه علیهم السلام که برای مردم حاصل می گردد گذشت مانند هدایت به ولایت و خلاصی از مرض جهالت و علم به مسائل دین و امثال آن، چنان چه در «مرض» هم مطالبی به عنوان تأیید آن خواهد آمد و احتمالاً مقصود در بعضی مواضع شفای قلب مؤمنان به ظهور امامشان از درد فراق و مانند آن است، چنان چه در «صیحه» توضیح داده خواهد شد. و خدا می داند.

اشقی: و هم خانواده هایش مانند شقاوه، شقوه، اشقی، لیشقی و امثال آن. در قاموس گوید: شقاوت، شدّت و سختی را گویند، انسان بدبخت و عاقبت به شر را شقی گویند، زیرا در دنیا و آخرت در سختی و عذاب است.

۱- [۱] - بقره/۲۰۷.

۲- [۲] - تفسیرقمی، ج ۱، ص ۷۹.

۳- [۳] - توبه/۱۱۱.

۴- [۴] - توبه/۱۱۱.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۵.

خلاصه شقی ضد سعید (خوشبخت) است، و شقاوت ضد سعادت. در «سعید» تأویل آن به شیعه گذشت و دلایل تأویل شقی به مخالفین اهل بیت و منکران ولایت و امامت ائمه علیهم السلام هم آمد و آوردیم که تأویل «اشقی» اولی و دومی و سایر دشمنان ائمه علیهم السلام است، بنابراین شقاوت و شقوه یعنی انکار ائمه علیهم السلام و دشمنی با آنها، و در تفسیر امام علیه السلام آمده که علی بن الحسین فرمود: شقی کسی است که از جرگه مؤمنان به علی و ائمه علیهم السلام و مطیعان آنها بیرون رود. (ادامه روایت).

و در کتاب نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: ما را دوست ندارد مگر مؤمن با تقوی، و ما را دشمن نمی دارد، مگر منافق شقی. و در خطبه علی علیه السلام چنین آمده: آن شقی (بخت برگشته) با افسردگی پاسخش دهد: ای کاش تو را دوست نگرفته بودم.

و در روایت جابر از امام باقر علیه السلام ذیل «لا یَصْلاها إِلاَّ الْأَشْقَی»(۱) [جز نگون بخت ترین (مردم) در آن درنیاید] آمده که فرمود: او دشمن آل محمد است. تأمل کن.

مشکات: در قاموس و غیر آن آمده که مشکات دریچه ای را گویند که قابل عبور نباشد. گفته شده که مشکات، محفظه ای است در میان قندیل که چراغ را در آن قرار می دهند و مشکات همان نور و فتیله مشتعل را گویند. مشکات در سوره نور آمده و در آنجا روایاتی خواهد آمد، در اینجا هم بعضی روایات را که در تأویل آن وارد شده ذکر می کنیم: از جمله علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که در تفسیر «کَمِشْکاهٍ فیها مِصْباح... »(۲) فرمود: مشکات، فاطمه علیها السلام است و مصباح، حسن و حسینعلیهما السلام «الْمِصْباحُ فی زُجاجَهٍ الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّی» فاطمه علیها السلام بین زنان عالم، کوکب درّی (ستاره فروزان) است. «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَه» درخت مبارک، ابراهیم علیه السلام است. «زَیْتُونَهٍ لا

۱- [۱] - لیل/۱۵.

۲- [۲] - نور/۳۵.

شَرْقِيَّهٍ وَ لا غَرْبِيَّه» یعنی ابراهیم نه یهودی است نه نصرانی «یَکادُ زَیْتُها یُضیء وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُور» یعنی امامی بعد از امام دیگر. «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاء» یعنی خداوند هر کس را بخواهد به ولایت ما هدایت می فرماید.(۱) و در روایت دیگری آمده که فرمود: خداوند هر کس را بخواهد به وسیله ائمه علیهم السلام هدایت می فرماید. و صدوق از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: مثال ما در قرآن چراغدانی است که در آن چراغی باشد، ما آن چراغدان هستیم که چراغ در آن است، و چراغ، محمد صلی الله علیه و آله می باشد که در حبابی از نسل پاکش است... تا آنجا که فرمود: سوخت آن چراغ از درخت زیتون مبارک ابراهیمی است، نه شرقی است و نه غربی، یعنی از نژادی معروف است که متهم به آلودگی نشده. (ادامه روایت).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل این آیه فرمود: نور خداوند، محمد صلی الله علیه و آله است. راوی گوید: مشکات چیست؟ فرمود: سینه محمد. گفتم: مصباح؟ فرمود: یعنی در آن سینه نور علم نبوت است. گفتم: دراغ داخل حباب؟ فرمود: حباب علی علیه السلام است، علم رسول خدا صلی الله علیه و آله به قلب علی علیه السلام صادر گردید. و مؤید بعضی روایات، جمله ای است که در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: سلام بر تو ای مشکات نور. پس بیندیش.

شهوات: میل ها و خواهش های نفس است، و تبعیت از شهوات به معنی تبعیت از هوی است. در «هوی» خواهد آمد که تأویل «مَنِ اتَّبَعَ هَواه»(۲) [کسی که از هوای نفسش پیروی کند] کسی است که با نظر خود به دینش عمل می کند و آن را از امامی که خدا مشخص کرده نمی گیرد. شاید آن تأویل برای شهوات هم ــ در صورت مناسبت ــ جاری شود. البته در نظر داشته باش که در بسیاری از موارد نیاز به تأویل ندارد.

ص:۶۰۵

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸.

۲- [۲] - قصص/۵۰.

باب صاد

صابئون: کسانی هستند که به گمان خودشان از دیگر ادیان خارج شده و به دین خدا مایل گشته و پیوسته اند، که البته دروغ می گویند. برخی گفته اند: آنها می پندارند بر دین نوح علیه السلام هستند و قبله شان به سمت وزشگاه شمالی است و [برای عبادت] رو به قطب شمال می ایستند. قمی گوید: آنها اهل کتاب نیستند و ستارگان و سیارات را می پرستند. و گفته شده که ملائکه را عبادت می نمایند. از امام صادق علیه السلام روایت است که آنها در عقایدشان پیامبران و ادیان را کنار گذاشته می گویند: هر چه پیامبران آورده اند، باطل است، لذا توحید و نبوت و وصایت را انکار می کنند، بنابراین شریعت و کتاب و پیامبری ندارند. امّا مخفی نماند که این کلمه را در قرآن می توان به بعضی غالیان نسبت به ائمه علیهم السلام تأویل نمود، چون ائمه علیهم السلام تأویل نجوم و ملائکه هستند و غلوکنندگان هم منکر شریعت و نبوت و امامت اند، و نیز برخی متصوفه از مخالفان اهل بیت که مدّعی ترک دنیا هستند امّا عبادات را کنار گذاشته، منکر فضل انبیا و اوصیاء می باشند. تأمل کن.

صاحب: و اصحاب و هر چه به معنای صحبت و همراهی باشد. در قاموس آمده: صحبه، صحابه و صُحبه یعنی با او معاشرت کرد، جمع صاحب، اصحاب و صحابه و صَحب است. روایت شده که اصحاب بهشت، اصحاب یمین، اصحاب میمنه، اصحاب صراط، اصحاب اعراف، و امثال آن که مشتمل بر خیر و مدح است، ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها می باشند. حتّی در روایتی که در توضیح «کهف» ذکر خواهیم کرد، آمده که جناب ابوطالب در این امّت مثل اصحاب کهف است.

ص:۶۰۶

همچنین روایت شده که اصحاب نار، اصحاب جحیم، اصحاب سعیر، اصحاب شِمال، اصحاب مشئمه و امثال آن که مشتمل بر بدی و مذمت است، دشمنان و مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمّه اند که حق آنها را غصب کرده ولایتشان را انکار نمودند. حتّی در روایتی که قبلاً در «سبت» ذکر کردیم آمده که «اصحاب سَبت»، بنی امیه و امثال آنها در این امّت هستند.

بنابراین، می توان سایر مواردی که مانند آن است را برحسب مناسبت، طبق آن چه ذکر شد تأویل کنیم. روایاتی که این معنا را می رساند، هر کدام در جای خود یعنی در توضیح کلمه مربوط به آن ذکر گردیده. البته بعضی موارد هم که نیاز به تأویل ندارد واضح و روشن است.

در اینجا بعضی مطالب را در مورد صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحقیق مقصود از صحابه و مصادیق حقیقی آن ذکر می کنیم. بدان آن چه از آیات و روایات بدست می آید این است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، صاحب و صحابی گاهی به فردی گفته می شد که آن حضرت را دیده بود و با او معاشرت داشت، هرچند در باطن مؤمن و حتّی مسلمان هم نبود. گاهی هم فقط به مؤمنان خالص که اول آنها علی علیه السلام، حسنین (علیهما السلام) و همچنین بقیه ائمه علیهم السلام هستند، اطلاق صاحب و صحابی می شد. دلیل صاحبی بودن بقیه ائمه علیهم السلام مطالبی است که در مقدمات پیشین و غیر آن آوردیم که ائمه علیهم السلام همگی یک نور و از یک سنخ می باشند، علاوه بر اینکه ملاقات نور شریف شان با نور در شب معراج معروف است، بنابراین نیازی به معاشرت ظاهری و جسمی مثل تعریف اول صاحب نیست. دلیل بر این سخن آیاتی از قرآن کریم است از جمله «أَ وَلَمْ يَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّه»(۱) [آیا نیندیشیده اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد. او جز هشداردهنده ای آشکار نیست] و «ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوى»(۲) [(که) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده] و «وَما صاحِبُكُمْ

۱- [۱] - اعراف/۱۸۴.

۲- [۲] - نجم/۲.

بِمَجْنُون»(۱) [و رفیق شما مجنون نیست]، چون خطاب در این آیات فقط با مسلمانان نیست بلکه چنان چه در آیه اول بلکه بیشتر آیات به صراحت آمده، خطاب با غیر مسلمانان نیز هست. همچنین ظاهر است که مصاحبت در لغت و استعمال از جانب دو طرف می باشد. در سوره کهف نیز خداوند سبحان می فرماید: «فَقالَ لِصاحِبِه ... قالَ لَهُ صاحِبُه »(۲). در آن تأمل کن تا بر مطلب واقف گردی. پس از این آیات و غیر آن ظاهر می گردد که «صاحب» در آیه غار نیز از همین قبیل می باشد، چنان چه مفاد اصل کلمه همین است.

اما دلیل بر روایت اول، مطالبی است که در تفسیر «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُم »(۳) [ومحمد جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشته اند نیست . آیا اگر او کشته شود یا بمیرد از عقیده خود بر می گردید؟] خواهد آمد. دلیل بر روایت دوم نیز روایات متعدّد و متفرّقی است که در لابه لای این کتاب می آید و اهل سنّت هم آن روایات را بدون اینکه مقصود و معنایش را بفهمند ذکر نموده اند، لذا هم خودشان گمراه شده اند و هم دیگران را گمراه نموده اند. از این روایات ظاهر می گردد که مصداق صحابه در حقیقت ائمه علیهم السلام هستند، زیرا هیچ گاه با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ننمودند با اینکه انوارشان از ابتدای خلقت پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت معاشر و همگی با هم جمع و از یک سنخ بودند. در اینجا بعضی روایات را که شاهد بر این مطلب است ذکر می کنیم. علی علیه السلام در نهج البلاغه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه اصحاب من بگویند بپذیرید. گفتند: اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل بیت من. نیز از آن حضرت روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است. گفتند: اصحاب شما کیستند؟ فرمود: اهل بیت من.

ص:۶۰۸

۱- [۱] - تکویر/۲۲.

۲- [۲] - کهف/۳۴ تا ۳۸.

۳- [۳] - آل عمران/۱۴۴.

مؤلف گوید: شاید مقصود اختلاف آنها در فتوی و امثال آن از جهت تقیه باشد، و می دانیم که تقیه برای شیعه رحمت است. قبلًا نیز در توضیح «اختلاف» بعضی از معانی آن ذکر گردید. در آن بیندیش. و بدان که بیشتر روایات اهل سنّت در مدح اصحاب و تشویق به پیروی آنها، از همین قبیل است، مانند این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: اصحاب من مثل ستارگانند، به هر کدامشان اقتدا کنید هدایت شوید. و مخفی نماند چنان چه ظاهر است، معنای این احادیث بنا بر فهم آنها هم درست در می آید. غفلت نکن، خداوند هدایتگر است.

صواب: ضد خطا است. در سوره نبأ می باشد، و در آنجا تأویلش خواهد آمد، به علاوه می توان تأویل «حق» و «صدق» را برای آن نیز آورد، چنان چه در توضیح «ناطق» که خواهد آمد و در توضیح «خطا» که گذشت اشاراتی بدان رفت.

صَیّب: در سوره بقره آمده و مقصود از آن باران و ابر باران زا است. امّا در محلّ خود خواهیم آورد که تأویلش معجزات و آیاتی است که در ولایت وارد شده. خدا می داند.

مصیبت: و آن چه دلالت بر آن کند. گاهی عقوبت های دنیوی و اخروی را گویند که برای انتقام نصیب اهل شر می گردد، که در این صورت تأویل آن بلاهایی است که به سبب ترک ولایت، نصیب دشمنان پیامبر و ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می شود، چنان چه از توضیحات «عذاب» و غیر آن استفاده می گردد. بلکه در این صورت شاید بتوان در بعضی موارد _ به حسب تناسب _ آن را به سه خلیفه جور و امثال آنها تأویل نمود. گاهی نیز مصیبت عبارت از سختی ها، آزار دشمنان و امثال آن است که برای امتحان و بالا-تر رفتن درجات و زیاد شدن اجر، در دنیا برای اهل خیر پیش می آید. در این صورت تأویل آن بلایایی است که نصیب اهل ولایت یعنی ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می شود، زیرا دنیا برای آنها زندان و محلّ ابتلا است، چنان چه روایات بسیاری شاهد این معنا و توضیحات «بلا» مؤید آن است. تأمّل کن.

صوت: برای مفرد و جمع استعمال می شود. در عرف آوای کلامی را گویند. در قرآن بالا- بردن صدا، هم مطلقاً و هم در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله مذمت

ص:۶۰۹

شـده، و ظـاهر است که مسـتفاد از منع بالاـ بردن صـدا نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله، قصـد اطاعت حق و رعایت ادب و عـدم مخـالفت است. بنابراین می توان بالا نبردن صـدا را به ترک جـدال هایی که در سـقیفه برای خلافت انجام دادنـد، تأویل نمود، چنان چه در محل خود ذکر شده است.

در این صورت بالابردن صدا عبارت از بالا رفتن صدایشان در سـقیفه و مسـجد النبی صلی الله علیه و آله در ایام غصب خلافت است. مؤیـد این معنا فرمایش خداوند در سوره لقمان است: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیر(۱)» [بدترین آوازها آواز خران است] زیرا قبلاً گذشت که آنها به منزله الاغ بودند. همچنین خطاب خداوند به شیطان: «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِم(۲)» [و از ایشـان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز] یعنی با دعوت به فساد و وسوسه هایت... بیندیش و از امکان تأویل آن به هر چه دشـمنان در باب خلافت گفتند، غافل مشو. خداوند بهتر می داند.

صبح: و مشـتقات آن مانند مصـبحین. صُـبح و همچنین صباح به معنای فجر یعنی اول روز است. اصبحَ یعنی صبح کرد. در کنز الفوائد از علی علیه السـلام روایت کرده که در توضـیح «وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّس »(۳) [سوگند به صـبح چون دمیدن گیرد] فرمود: خداونـد از صـبح اوصـیا را قصـد فرموده و می گویـد: علم آنها منورتر و واضـح تر از صـبح در هنگامی است که بدمد. از این روایت اسـتفاده می شود که می توان هرچه را در قرآن از این قبیل است و مناسبت دارد به ائمه علیهم السلام و علومشان تأویل نمود. همچنین احتمال می رود که مقصود از صبح در روایت امام، و دمیدن صبح، ظهور علم او یا خود او و قیامش (مانند قائم علیه السـلام) باشد. مؤید این معنا در توضـیح «نهار» خواهد آمد. بنابراین می توان هر چه را به معنای صـبح و امثال آن است ــ در صورت مناسبت ــ به درک زمان ظهور و امثال آن تأویل نمود. اما بیشتر

۱- [۱] - لقمان/۱۹.

۲- [۲] - اسراء/۶۴.

۳- [۳] - تکویر/۱۸.

موارد لغت «صبح» و امثال آن در قرآن به معنای متعارف یعنی چیزی نزدیک به معنای «صار» (گردید) می باشد. بیندیش، خداوند عالم است.

مصباح: و مصابیح به معنای چراغ روشن است. در «مشکات» دلایل تأویل مصباح در آیه نور به حسنین (ع) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور علم و نبوت گذشت.

در بعضی روایات آمده که ائمه علیهم السلام مصباح نور خداوندند. همچنین در بعضی روایات آمده که آنها مصباح الظلم (چراغ تاریکی ها)، مصابیح الهدی (چراغ های هدایت)، کشتی نجات و اعلام (نشانه های) پرهیزگاری هستند. و مخفی نیست که همه اینها حق است و آنها مصداقِ «مصباح» به همه این معانی و امثال آن از قبیل «المصابیح الوارده» (چراغ های وارد شده) ــ که کنایه است ــ می باشند. چنان چه در تأویل «نجوم» خواهد آمد و در تأویل «سراج» هم گذشت. لذا هر جا مصباح در قرآن است نه تنها به ائمه علیهم السلام بلکه به علمای شیعه هم تأویل می گردد، چنان چه در کتاب فضائل الشیعه از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علی علیه السلام فرمود: شیعیان تو چراغ های تاریکی ها هستند.

صرح: به معنای قصر و ساختمان باشکوه و حیاط خانه است. تأویل ممدوح و مذموم «بنیان» گذشت، که شاید بتوان آن تأویل را در اینجا نیز پذیرفت، امّا نیاز به توجیه و توضیحات زیادی دارد. تأمل کن.

صفح: و کلمات هم معنای آن. در اصل به معنای روی گرداندن است به طوری که اصلاً ندیده (نادیده گرفتن)، و پس از آن به معنای بخشایش و گذشت رایج شده. در عیون از امام رضا علیه السلام و در امالی از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمیل»(۱) [پس به خوبی صرف نظر کن] فرمودند: یعنی بخشایش بدون عتاب و سرزنش. (ادامه روایت).

ص:۶۱۱

۱- [۱] - حجر/۸۵.

ظاهراً قید ترک عتاب، توضیح «جمیل» است، اما ذکر صفح در جاهای دیگر همراه با عفو مانند: «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا»(۱) [پس عفو کنید و درگذرید] و غیره نشانگر آن است که ترک عتاب جزء معنای صفح است، پس توصیف به «جمیل» در آیه برای توضیح است. به هر تقدیر مخفی نیست که مقصود، صفح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان مؤمن آنها در دنیا از دشمنان و مخالفان و امثالان بدکارشان به اقتضای مصلحت می باشد. امّا در آخرت، صفح (چشم پوشی و گذشت) از اهل ولایت خواهد بود. در «عفو» هم خواهد آمد. تأمل کن.

صلاح: و مصلحون و مشتقات آن مانند صلح و امثال آن. صلاح ضد فساد است، آن را اصلاح کرد یعنی فساد را از آن دفع کرد. لذا به ایجاد الفت و محبت بین مردم و دفع فساد از روابط آنها، صلح و اصلاح گفته می شود. به چیزی که انسان را از فساد آخرت نجات می دهد صلاح گویند، و صالح کسی است که واجبات الهی و حقوق مردم را ادا می کند. در «فساد» دلایل اینکه اصلاح زمین در آیه «وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها»(۲) [و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید] رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است خواهد آمد، و ظاهر است که خدای تعالی به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش ائمه علیهم السلام، بین خلق اصلاح کرده. البته در صورتی که انسانها از آن بزرگواران اطاعت کنند، بلکه خداوند به برکت آنها و به وسیله اطاعت و دوستی آنها هر چه در دنیا و آخرت است را اصلاح می فرماید، و آنها و شیعیانشان گرد محور صلاح دور می زنند، چنان چه در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر «إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ »(۳) [ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد] فرمود: این آیه در شأن محمد صلی الله علیه و آله و شیعیانش نازل شده. و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: امامت صلاح دنیا است. (ادامه روایت).

۱- [۱] - بقره/۱۰۹.

۲- [۲] - اعراف/۸۵.

۳- [۳] - اعراف/۱۷۰.

پس می توان سایر موارد مناسب از این قبیل را به همین تأویل برد. توضیحاتی که در توضیح «فساد» و واژه بعدی (صالح) می آید مؤید این معناست. تأمل کن.

صالح: صالحون و صالحات و کسانی که به صالحات عمل می کنند. اخیراً در معنای صلاح، صالح را توضیح دادیم. اما لغت صالحات در قرآن به عنوان صفت اعمال آمده که تأویل آن ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و امثال آن است. در روایتی عمل صالح به معرفت ائمه علیهم السلام نیز تأویل گردیده. در «بقیه» تأویل باقیات صالحات به دوستی ائمه علیهم السلام گذشت. امّا صالحون کسانی هستند که به اعمال صالحه عمل می کنند و در چنین عبارتی زیاد ذکر شده اند: «الذین یعملون الصالحات»(۱) و امثال آن و به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان خصوصاً شیعیان خاص مثل حمزه، جعفر، عبیده، سلمان و امثال آنها تفسیر شده است. روایات در این اینکه مقصود از «صالِحُ الْمؤمنین» در قرآن علی علیه السلام است متواتر می باشد حتی از اهل سنّت.

و در بعضی روایات از ابن عبّاس نقل شده که صالح المومنین، علی علیه السلام و شیعیان اویند. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که در تفسیر وَ صالِحُ الْمؤمنین فرمود: ای علی، صالح مؤمنان تو و فرزندان مؤمن و صالحت هستند. و در تفسیر قمی ذیل «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُون »(۲) [و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مقصود قائم علیه السلام و یاران او است. در «شهادت» روایاتی در تأویل صالحین گذشت. و در تفسیر عیاشی ذیل «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحا»(۳) [پس باید کار نیک انجام دهد] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مقصود از عمل صالح، معرفت ائمه علیهم السلام است. (ادامه روایت).

ص:۶۱۳

۱- [۱] - کهف/۲.

۲- [۲] - انبیاء/۱۰۵.

۳- [۳] - کهف/۱۱۰.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که آن حضرت در تفسیر «الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحات »(۱) [کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند] فرمود: یعنی کسانی که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اولی الامر علیه السلام ایمان بیاورند و از اوامر آنها اطاعت نمایند، ایمان و عمل صالح همین است. (ادامه روایت).

در توضیح «کلمه» دلایل تأویل عمل صالح به ولایت و محبت ائمه علیهم السلام خواهد آمد. همچنین در «عمل» دلایل تأویل آن به امام می آید. در «مفسدین» هم ادلّه ای بر تأویل «الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحات » به علی علیه السلام و اصحابش ذکر خواهد شد.

در مناقب ابن شهر آشوب و غیر آن روایات متعددی از ائمه علیهم السلام و از ابن عباس و دیگران آمده، مبنی بر اینکه مقصود از «الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحات» افراد مذکور است، از جمله از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه فرمود: علی علیه السلام و شیعیانش. و از ابن عباس نقل شده که ذیل این آیه گفت: آنها علی، حمزه، جعفر، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند.

روایات در این معنا بسیار است، پس اشکالی به تأویل ذکر شده نیست. تأمل کن و بدان که صالح نبی علیه السلام از پیامبران بزرگوار است و خداوند او و قومش و ناقه اش را در مواضع متعددی از قرآن ذکر فرموده. قوم او ثمود بودند که در «ثمود» توضیحاتی در مورد آنها داده شد که مؤید آن توضیحاتی است که در «ناقه» خواهد آمد. شبیه صالح علیه السلام در این امّت، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در تفسیر آیات خواهد آمد که مصیبت های وارده بر اهل بیت مانند خارج کردن ناقه است. که مانند این روایت از علی علیه السلام هم صادر گردیده، حتماً مراجعه کن.

صیحه: صیحه و صیاح، فریاد را گویند. در «یوم»، تأویل «یَوْمَ یَسْمَعُونَ

۱- [۱] - عصر/۳.

الصَّيْحَهَ بِالْحَق»(۱) [روزی کـه فریـاد (رسـتاخیز) را به حق می شـنوند، آن (روز) روز بیرون آمـدن (از زمین) است] به رجعت خواهـد آمد، چنان چه دلیل آن در «خروج» گذشت. بنابراین چه بسا مقصود در آیه این است که جبرئیل ندا می دهد و هنگام خروج مهـدی علیه السـلام حق با او است. و یا اینکه خود حضـرت قائم علیه السـلام اصـحابش را ندا می دهد و خروج خود را اعلام می نمایـد، چنان چه در «نداء» و آخرین قاعده از خاتمه خواهد آمد. و یا این که آنها (قائم علیه السـلام و اصـحابش) در جنگ و غیره بر کفار و منافقین صـیحه می زننـد. و یا فریادی است که در روایات آمده، پیش از ظهور سه مرتبه بین آسـمان و زمین برمی آید. خدا می داند.

شیخ صدوق از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت ضمن حدیثی که احوال غیبت قائم علیه السلام تا ظهور را شرح می داد فرمود: سه ندا در ماه رجب بلند می شود: نخست «أَلا لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظّالِمینَ»(۲) [هان لعنت خدا بر ستمگران باد] ، دوم «أَزِفَتِ الْآزِفَهُ»(۳) [گرفتاری هولناک، فرا رسـید] و سوم: بـدنی را می بینید که هنگام طلوع خورشـید پدیدار می گردد و ندا می دهد: خداوند فلانی را برای هلاکت سـتمگران برانگیخت. در آن هنگام خداوند برای مؤمنین فرج ایجاد می کند و دل هاشان را شفا می بخشد. (ادامه روایت).

و از بعضـی روایات معلوم می گردد که آن بدن مذکور امیر مؤمنان علیه السلام است. تأمل کن تا امکان اجرای آن را در سایر آیـات مشـتمل بر صـیحه بفهمی، علاوه بر اینکه هلاـک شـدن با صـیحه که در امت های گذشـته نیز اتفاق افتاده، بر اثر عـدم پذیرش ولایت از سوی آنها بوده است. بیندیش.

صاخّه: این کلمه فقط در یک موضع آن هم سوره عبس آمده، به معنای «صـیحه» است. وقتی می گویند: «تصخّ الاسماع» یعنی گوش ها را کَر می کند. تأویل آن همان تأویل صیحه می باشد.

۱- [۱] - ق/۴۲.

۲- [۲] - هود/۱۸.

۳- [۳] - نجم/۵۷.

صریخ: و مشتقات آن مانند مُصرخ و امثال آن. بدان که صراخ و صریخ به معنای فریادرسی و فریادرس به کار می رود، و مُصرخ فقط به معنای فریادرس و یاور است. اصطراخ و تصارخ نیز استعمال شده. اصل صرخه، فریاد بلند در حال استغاثه (فریادخواهی) می باشد. و مخفی نیست که هیچ فریادرسی از [عذاب] خداوند جز شفاعت نیست. در «شفاعت» گذشت، و در «نصرت» هم خواهد آمد که غیر از اهل ولایت کسی شفیع و یاوری نخواهد داشت. بیندیش.

صدّ: صادّون و مشتقات آن، مانند «الَّذینَ یَصُدُّون»(۱) و امثال آن. صدّ و صدود به معنای منع و بازگرداندن و روی گرداندن است. در کافی از سدیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای سدیر، نزدیکان تو راه دین خدا را بسته اند. در «کفر» دلایل تأویل آیه «إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عن سبیل الله...»(۲) [کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند] به بنی امیّه خواهد آمد، از این جهت که مانع ولایت علی علیه السلام شدند.

امام رضا علیه السلام در لعن و نفرین به بت پرست قریش می فرماید: خدایا، کسانی که راه بندگان تو را به سوی تو می بندند لعنت فرست!

خلاصه اینکه مانعان دین و راه خدا و امثال آن رؤسای مخالفین اهل بیت می باشند. مؤید این معنا تأویلی است که برای «دین» و «سبیل» و غیر آن ذکر گردید. تأمل کن و غافل از تفسیر «صدود» به خنده که در بعضی روایات آمده غافل مشو، در حالی که اهل لغت به آن تصریح ننموده اند.

چنان چه در معانی الاخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ذیل «وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّون»(۳) [وهنگامی که (در مورد پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله در انداختند (اعراض کردند)] فرمود: صَدّ در عربی به معنای خنده است. آنگاه مؤلف معانی الاخبار

ص:۶۱۶

۱- [۱] - اعراف/۴۵.

۲- [۲] - رعد/۳۳.

۳- [۳] - زخرف/۵۷.

می گوید: بعضی روایت کرده اند که مصدر یصدّ به معنای «یضحک» (می خندد) «صدید» است نه «صُدود» که از روایت خلاف آن ظاهر می گردد. همچنین آورده اند که فرق بین صدّ به معنای خنده و صدّ به معنای منع و امثال آن این است که دومی از باب «فعِل» و اوّلی از باب «فعُل» است، و قرینه این سخن، متعدّی شدن دومی با «مِن» و اولی با «عن» می باشد. تدبّر کن.

صدید: خون و چرکی است که از زخم بیرون می آید. می توان آن را مثل «فرق» که خواهد آمد تأویل نمود.

صعید: و صعود و مشتقات آن مانند یصّعّد و امثال آن. مقصود از «صعید»، سطح بیرونی زمین یا چیزی است که از سطح زمین بالا می آید و یا شوره و امثال آن که با سطح بیرونی زمین مخلوط می گردد. تأویل «ارض» در توضیح آن آمد، امّا در مورد صَعود صاحب قاموس گوید: ضدّ مبسوط است.

صعود: شدید و سخت. عذاب به آن وصف شده، زیرا عذاب، شخص معذّب را در بر می گیرد و بر او غالب می شود و مطیع او نیست. «هذا صعود» یعنی این سخت و دشوار است.

در سوره مدّثر می فرماید: «سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً»(۱) [به زودی او را به بالا رَفتن از گردنه (عذاب) وادار می کنم] که در آنجا دلیل بر اینکه صعود کوهی از آتش و جایگاه خلیفه دوم است که به اندازه هفتاد خریف (هر خریف معادل هفتاد سال) از آن بالا می رود آنگاه سقوط می کند، و تا ابد همین گونه عذاب می شود، خواهد آمد. شاید بتوان بعضی موارد متناسب را که با صعود و امثال آن منافات دارد، به بیانی نزدیک به اینکه گفتیم تأویل نمود.

اصفاد: جمع صفد به معنای قفل و بند است. مقصود غل و زنجیر می باشد. شاید بتوان آن را مانند «سلاسل» و «اغلال» تأویل کرد، البته اصفاد تنها دو مرتبه در قرآن آمده است.

۱- [۱] - مدثر/۱۷.

صیـد: حیوانی است که در بنـد شود و از قبل مالکی نداشـته و حرام گوشت هم نیست. البته شایـد این تعریف در عرف شـرعی قابل قبول باشـد، و شایـد بتوان آن را به حسب تناسب به معنای عرفی تأویل کرد. خـدا می داند. تأویل صـید و امثال آن (چون منـافع و مکاسب) به منافع و نعمت های معنویماننـد علوم و امثال آن یا منافعی که خداونـد برای اولیائش معتبر و حلال نموده در روایات آمده است. شاید در صورت تناسب با صـید حیوانات وحشی بتوان آن را به هدایت مخالفان اهل بیت علیهم السلام بلکه به قتل آنها نیز تأویل نمود. در آن بیندیش، خدا می داند.

صبر: و صابر، مفرد، جمع، مذکر و مؤنث و سایر مشـتقات آن مانند صـبّار و «من صبر» و امثال آن. اصل صبر، نگهداشـتن نفس از اظهـار جزع و بی تـابی است. گفته شـده که صبر یعنی خویشـتن داری در ناملایمـات. که اگر در امتثال امر خداونـد بود در شرع پسندیده و از بهترین اعمال است.

در روایـات به صبر بر ولاـیت و بر فتنه های دشـمنان و اذیت هایشان به خاطر محبت ائمه علیهم السـلام و حقوق آنها و صبر بر تقیه و شـبهات و فتنه ها و حیرت و سختی در زمان غیبت امام علیه السلام تأویل شده است، چنان چه به صبر بر گناهان و انجام واجبـات و غیر آن و فقر و جنـگ بـا دشـمنان و امثـال آن که صبر به طور صـریح در چنـد جـا به آن نسـبت داده شـده، تفسـیر گردیـده است. شایـد مقصود همه آنهـا همراه با تمسّک به ولایت باشـد که هیـچ کـدام از آنها بـدون ولایت فایـده ای نـدارد. همچنین می توان گفت: از نظر بـاطنی مقصود از جنـگ، غلبه بر دشـمنان دین به وسـیله ادلّه و نجـات دادن شـیعیان ضـعیف از گمراهی آنهـا، و مقصـود از فقر، نیـاز بـه دشـمنان دین از جمله مخالفـان و منکران ائمه علیهم السـلام، و مقصـود از طاعـات و واجبات، خصوصِ ولایت و اطاعت ائمه علیهم السـلام، و مقصود از معاصـی انکار ولایت و مخالفت با ائمه علیهم السلام باشد. و به همین ترتیب امثال آن، چنان چه تأویل هر کدام در توضیح خودش آمده است. تأمل کن تا وجه روایات در تأویل صابرین و «الـذین صبروا» و امثـال آن به علی و فـاطمه و حسـنین و ائمه علیهم السـلام و شـیعیانشان به طور مطلق و کسـانی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام زندگی می کنند، برایت معلوم گردد. در روایتی، صبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله

تأویل شده، و در روایتی دیگر به امیر مؤمنان علیه السلام. همچنین در سعدالسعود از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «صبر جمیل» صبری است که شخص در آن به مردم شکایت و با آنها درد دل نکند.

در اینجا بعضی روایات را که می توان این تأویل ها را از آن استنباط کرد، ذکر می نماییم:

در تفسیر فرات بن ابراهیم ذیل «وَ تَواصَوْا بِالصَّبْر»(۱) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی صبر بر ولایت.(۲)

در توضیح «فتنه» دلیل بر اینکه مقصود از صبر، صبر ائمه علیهم السلام بر فتنه های دشمنان است، خواهد آمد. و در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل «اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا»(۳) [صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] فرمود: یعنی بر واجبات صبر کنید و در راه خدا از مرزهایتان مراقبت نمایید، و راه بین خدا و خلق خدا ما هستیم (ادامه روایت).

و در روایت دیگری فرمود: «و رابطوا» یعنی ماندن نزد امام علیه السلام.(۴) و در روایت مفضّل از آن حضرت ذیل «تَواصَوْا بِالصَّبْر» آمده که فرمود: صبر یعنی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله.

استاد ما جناب علامه، فرمود: یعنی صبر بر شبهه ها، فتنه ها، حیرت و سرگردانی و سختی هایی که در غیبت امام علیه السلام بر آنها وارد می آید. مؤید این فرمایش، روایاتی است که در «غیبت» خواهد آمد و بر مدح شیعیان صابر در زمان غیبت دلالت دارد. در توضیح «فائزین» دلیل بر اینکه تأویل «الذین صبروا» علی و فاطمه و حسنین (ع) هستند خواهد آمد، زیرا آنها بر طاعات و فقر و بلاهای دنیوی صبر کردند.

۱- [۱] - عصر/۳.

۲- [۲] - تفسیر فرات، ج ۲، ص ۶۰۷.

۳- [۳] - آل عمران/۲۰۰.

۴- ۴ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۶.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «لَآیاتٍ لِکَلِّ صَبَّارٍ شَکَور»(۱) [که قطعاً در این یاد آوری برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرتهاست] فرمود: یعنی بسیار صبور بر سختی ها و راحتی ها، صبور بر اذیت ها در راه ما، شکور برای خدا به خاطر ولایت ما اهل بیت علیهم السلام . در «صلاه» دلایل تأویل صبر به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در عقاید از ابن عباس نقل می کند که در تفسیر «تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» گفت: مقصود علی علیه السلام است، زیرا وقتی خبر شهادت جعفر به او رسید، گفت: انّا لله و انّا الیه راجعون، و خداوند آیه «أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِم ...»(۲) [بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان باد] را نازل فرمود. مؤلف گوید: احتمالاً مقصود آن حضرت از تأویل صبر به علی علیه السلام مبالغه در میزان بالای صبر او است، یعنی از شدّت صبر، خودش عین صبر شده. و چه بسا وجه کنایه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صبر هم همین باشد، و شاید هم می خواسته تأویل «الذین تواصوا» به علی علیه السلام را بگوید نه تأویل «صبر». پس بیندیش.

در تفسیر قمی ذیل «وَالصَّابِرینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاء»(۳) [و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند] می گوید: در شأن علی علیه السلام نازل شده. صبر او در مشکلات و سختی ها بر همگان واضح است، و همو است که فرمود: صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود و میراثم را می دیدم که به تاراج می رود.(۴)

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام ذیل «وَ الصَّابِرینَ فِی الْبَأْساءِ» می فرماید: یعنی در جنگ با دشمنان، و هیچ دشمنی بدتر از شیطان و لشکرش نیست که شخص صابر بر آنها فریاد می کشد و با صلوات بر محمد و آل پاکش از خود

ص:۶۲۰

۱- [۱] - ابراهیم/۵.

۲- [۲] - بقره/۱۵۷.

۳- [۳] - بقره/۱۷۷.

۴- [۴] - نهج البلاغه، ص ۵۲، خطبه ۳.

دورشان می نماید. و «ضـرّاء» یعنی فقر و سـختی، و هیچ فقری دشوارتر از فقر مؤمن نیست که به جای پناه بردن به دشمنان آل محمـد علیهم السـلام خودداری و صبر پیشه می کنـد، و اموالی را که از آنهـا می گیرد، غنیمت می شـمارد و به آنها لعنت می فرستد، و برای رواج دوبـاره یـاد آل محمـد علیهم السـلام و ولا-یت آنها کمک می طلبـد، و «حِینَ البَأسِ» در آیه یعنی هنگام شدت جنگ و درگیری، خدا را یاد می کند و به قلب و زبان بر پیامبر صـلی الله علیه و آله و آل پاکش درود می فرستد (ادامه روایت). و در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: تویی صابر در بأساء و ضرّاء و حین البأس.

صور: شاخی است که در آن می دمنـد. در قرآن می فرمایـد: «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّور»(۱) که مقصود صور اسـرافیل است و چنان چه در روایات آمـده، اسـرافیل به اذن خـدا در آن می دمد. جمعی از اهل لغت گفته اند: صور جمع «صوره» و مقصود، دمیدنِ روح در آن اسـت: «وَ نَفَـخَ فیهِ مِنْ رُوحِه »(۲) . بنـابر هر دو تقـدیر، در توضـیح «یوم» دلایل تأویل «یَوْمَ یُنْفَـخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجا»(۳) [روزی که در صور دمیـده شود و گروه گروه بیاییـد] به زمـان رجعت خواهـد آمـد. پس بنـا بر معنای اول می توان گفت: شاید مقصود، دمیدن در صور در زمان رجعت توسط جبرئیل یا قائم علیه السـلام و یا کس دیگری باشد که در «صیحه» گـذشت، بلکه شایـد اظهر آن است که مقصـود از آن تـأویلی باشـد که در مورد «فَـإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُور»(۴) [پس چـون در صور دمیده شود] خواهد آمد که خداوند وقتی اراده فرمود قائم علیه السلام را ظاهر فرماید، در قلب آن حضرت علامتی می گذارد. (ادامه روایت).

صوره: و تصویر و مشتقات آن مانند «صوّرکم» و امثال آن که مقصود خلق صورت و شکل است. در «سماء» و غیر آن گذشت و در «وجه» نیز دلیل بر آنکه

۱- [۱] - نمل/۸۷.

۲- [۲] - سجده/۹.

۳- [۳] - نبأ/ ۱۸.

۴- [۴] - مدثر/۸.

خدای تعالی صورت مؤمن را به ولایت و نور ایمان روشن می کند و نیز اینکه می توان صورت را به حسب مناسبت به تأویل گفته شده در «وجه» تأویل نمود، خواهد آمد، و مؤید آن روایت طارق از علی علیه السلام است که در توضیح «ید» ذکر می نماییم.

صخره: سنگ بزرگ را گویند. جمع آن صخر ـ به سکون و فتح خاء ـ است. در «حجر»، «جبال» و امثال آن گفته شد، و شاید بتوان تأویل آنها را ـ در صورت تناسب ـ برای اینجا نیز استفاده کرد. تأمل کن.

صدر: هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع در قرآن آمده است. به معنای سینه می باشد. در «قلب» توضیحاتی خواهیم داد که از آن معلوم می شود در بسیاری موارد مقصود از «صدر» همان قلب است.

اما تأویل مواردی که به لفظ «یصدر» از صدور و به معنای رجوع است، در قلب خواهد آمد. حتماً مراجعه کن.

اصرار: و هر چه مشتمل بر آن است مانند «اصرّوا» و امثال آن. اصرار بر یک چیز، یعنی پای آن ایستادن که به خصوص برای شر و گناه استعمال می شود. لذا بیشتر در مقام مذمت آمده، و واضح است که بدترین مصداق آن، کاری است که دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت انجام دادند. بیندیش.

صَر: و صرصر، هر دو به معنی سرمای شدید و آزاردهنده و مهلک است. خداوند آن را به عنوان صفتی برای باد ذکر می فرماید. تأویل باد (ریح) قبلاً گفته شده. شاید بتوان تأویل آن را در اینجا نیز استفاده کرد.

صاغرون: معنای «صَغار»، ذلّت، خذلان (بی اعتنایی و به حال خود رها کردن) و کشتن است که قبلاً گفته شد، و خواهیم گفت همه اینها برای کسی است که ولایت را کنار گذارده و دشمن ائمه علیهم السلام باشد، یعنی ذلّت و خذلان همیشگی نزد خداوند، و در برزخ و قیامت نزد خَلق.

لذا تأویل «صاغرین» و امثال آن چون «صغیره» ـ یعنی گناهی که سبک تر از کبیره است ـ چنین افرادی می باشند. چنان چه خدای سبحان می فرماید: «إِنْ

تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکَمْ سَیِّئاتِکَم» (۱) [اگر از گناهان بزرگی که از آن(ها) نهی شده اید دوری گزینید بدی های شما را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی آوریم]، آن چه که در «سیّئه» و «ذنب» و غیره گفته شد، در «کبائر» نیز با ملاحظه و مقایسه مطالب با یکدیگر می توان استفاده کرد که تأویل صغیره، مانند تفاوتی است که بین «ضال» (گمراه) و «مغضوب علیهم» (کسانی که مورد غضب واقع شده اند) می باشد، تأمل کن و البته خداوند هدایتگر است.

صفر: و مشتقات آن چون صفراء و صفر، یعنی چیزی که رنگ زردی گرفته، که رنگی خاص و معروف است. گاهی به سیاهی نیز «صفر» گفته می شود. نقل کرده اند که «جِمالَتٌ صُفْر»(۲) [گویی شترانی زرد رنگ اند] نیز از همین قبیل است. در «اخضر» و «اسود» و غیره مطالبی گفته شد که شاید در بعضی موارد آن به حالِ نزدیکی به هلاکت تأویل گردد.

صهر: مشهور آن است که «صهر» (دامادی) نوعی خویشاوندی می باشد که به واسطه ازدواج حاصل می گردد. در قاموس گوید: صهر، شوهر دختر یا خواهر انسان را گویند، مانند «خَتَن» [که به معنای داماد و پدر زن انسان است]. اقوال بعید دیگری در مورد آن گفته شده که همگی بی اساسند. تأویل صهر به علی علیه السلام در محلّ خود یعنی سوره مبارکه فرقان خواهد آمد.

مصیر: به معنای بازگشت، عاقبت و محلّ رجوع است. توضیحات گفته شده در «مآب» اینجا هم صدق می کند.

صیاصی: جمع صیصیه، به معنای قلعه. در «حصن» مقداری از تأویل آن گفته شد.

صراط: در قاموس گوید: صراط _ با کسر صاد _ راه را گویند و نیز پلی که روی جهنم است. مفسّران آن را در قرآن به دین اسلام تفسیر نموده اند، زیرا همان گونه که راه پیماینده خود را به مقصد می رساند، این دین، سالکان خود را به بهشت

ص:۶۲۳

۱- [۱] - نساء/۳۱.

۲- [۲] - مرسلات/۳۳.

رهنمون است. در روایت، تأویل آن به دین خدا یعنی ولایت آمده، و همچنین به طور صریح در روایات به ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام و خود ائمه و علی علیه السلام و راه او و دین او و به قائم علیه السلام نیز تأویل گردیده. ظاهر آن است که بازگشت همه این تأویل ها یکی است و مقصود اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در دنیا است، یعنی صراط مستقیم، صراط سویّ، صراط حمید و غیره همین است. در این صورت اهل صراط های مذکور، چنان چه از روایات استفاده می شود، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. امّا صراطی که به معنای پل جهنم است، شرط استفاده از آن در قیامت آن است که شخص در دنیا بر صراط به معنای اوّل باشد، چنان چه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: صراط دوگونه است: یکی صراط دنیا که امام واجب الاطاعه است، و کسی که او را بشناسد و به هدایت وی اقتدا کند از صراط دوم که پل روی جهنم است، عبور خواهد کرد (ادامه روایت).

از این رو عبور کردن مردم از آن به حسب تفاوت شناخت شان نسبت به ائمه علیهم السلام و اطاعت آنها فرق می کند، به طوری که مخالفان ائمه علیهم السلام هرگز از روی آن عبور نمی کنند، و روایات آن در جای خود خواهد آمد.

در اینجا به بعضی روایات که بر تأویل های مذکوردلالت دارند را ذکر می کنیم:

در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ذیل «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیم »(۱) فرمود: صراط مستقیم علی علیه السلام و معرفت اوست، و دلیل آن آیه «وَ إِنَّهُ فی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکیم»(۲) [و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا۔و پر حکمت است] می باشد و آن علی علیه السلام در سوره فاتحه است که خداوند فرموده: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم».

در مناقب به نقل از تفسیر ابوبکر شیرازی از شعبه از قتاده از حسن بصری

۱- [۱] - حمد/۵.

۲- [۲] - زخرف/۴.

روایت کرده که وی آیه «هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ»(۱) را خوانـد و چنین تفسیر کرد: این راه علی بن ابی طالب علیه السلام و دین اوست که راه مستقیم می باشد، پس از آن تبعیت کنید.(۲)

مانند این روایت نیز از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده و حتی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: به خدا قسم صراط مستقیم علی علیه السلام است، به خدا قسم صراط، میزان او است.

و در تفسیر قمی و غیر آن از ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در توضیح «صِراطِ اللّه» فرمود: یعنی علی علیه السلام. و امام باقر علیه السلام فرمود: اینکه علی علیه السلام صراط خداست یعنی او صراط به سوی خدا است، چنان چه می گویند فلانی باب سلطان است، یعنی می تواند تو را نزد سلطان ببرد. لذا این صراط، علی علیه السلام است.(۳)

از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده که ذیل «وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیما»(۴) فرمود: صراط مستقیم خداوند ماییم. و در روایت دیگری فرمود: آل محمد صراطی هستند که به خدا منتهی می شود (ادامه روایت).

در زیارت می خوانیم: ای صراط واضح. و نیز: انتم الصراط الاقوم، یعنی شما پایدارترین صراط هستید.

در مناقب و کنزالفوائد نیز از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که ذیل «یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیم »(۵) [آن که را بخواهد به راه راست هدایت می کند] فرمود: مقصود خداوند از صراط مستقیم، ولایت علی علیه السلام است.(۶)

از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «اهْدِنَا

۱- [۱] - حجر/۴۱.

۲- [۲] - مناقب، ج۳، ص ۹۰.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۲۵۲.

۴- [۴] - انعام/۱۵۳.

۵- [۵] - بقره/۱۴۲.

۶- [۶] - مناقب، ج۳، ص ۹۰.

الصِّراطَ الْمُسْتَقيم» فرمودنـد: یعنی دین خـدا که توسط جبرئیل نازل گردیـد. و در روایت دیگری آمـده که: دین خـدا، ولایت است، که البته تأویل های «دین» در توضیح آن خواهد آمد.

در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام در توضیح «عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُون»(۱) [از راه درست سخت منحرفند] روایت شده که فرمود: یعنی از ولایت علی علیه السـلام منحرفنـد. این روایت را در کشف الغمّه از علی علیه السـلام چنین نقل کرده که فرمود: یعنی از ولایت ما منحرفند.

و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام نقل شده که ذیل «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدى»(۲) [بگو همه در انتظارنـد پس در انتظار باشـید زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسـی راه یافته است] فرمود: صـراط سویّ، قائم علیه السـلام است، و هـدایت یافته کسـی است که به اطاعت علی علیه السـلام هـدایت گردد. و از امام باقر علیه السـلام روایت شـده که فرمود: اصـحاب صـراط سَویّ، علی علیه السـلام است. و از ابن عباس نقل شده که گفت: به خدا قسم، صـراط سَویّ، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام هستند.

صـدع: و مشـتقات آن مانند «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَر»(۳) [پس آن چه را بـدان مـاموری آشـکار کن و از مشـرکان روی برتاب] یعنی جمعیت آنها را متفرق کن یا ظاهر و آشـکار کنیـد. به هر تقـدیر می توان هر کدام از موارد آن را به مسأله ولایت تأویل کرد، چنان چه سیاق کلام در همه مواضع بر آن دلالت دارد.

صوامع: جمعه صـومعه، معبـد نصـرانیان را گوینـد، چنـان چه بِيَع معابـد یهود است. هر دو در سوره حجر وارد شـده. شایـد از توضـیحات «نصاری» و «یهود» و «مسجد» تأویل آن به معابد بعضی فرقه های مخالفان مانند صوفیه و غیره یا بعضی رؤسای آنها معلوم گردد. البته بنا بر اینکه این معابد پیش از نسخ ادیانشان بر حق

۱- [۱] - مؤمنون/۷۴.

۲- [۲] - طه/۱۳۵.

۳- [۳] - حجر/۹۴.

بوده انـد. این احتمال هم هست که بتوان آنها را به معابد اهل حق و رؤسایشان تأویل نمود. همه اینها علاوه بر احتمال بقای آن بر ظاهرش است. تأمل کن.

صنع: و مشـتقات آن. اصل صـنع به معنای عمل و کار خیر یا شـر است. صـنیعه بهترین کار و به معنای احسان و نیکی است. در «عمل» تأویل آن در خیر و شر خواهد آمد. و تأویل «صنع الله» را در «فطرت» ذکر می کنیم، و از آن معلوم می شود که خداوند با اهل ولایت به خوبی و با غیر آنها به طور دیگری رفتار می کند. پس بیندیش.

صبغ: و صـبغ، چیزی است که با آن رنگ می کننـد. صـبّغه صـبغاً یعنی آن را رنگ کرد. همچنین مایعاتی که چیزی درونشان ریخته می شود را صـبغ گویند، مانند نان که داخل شـیر بریزند و امثال آن. و گفته اند: صِـبغه، دین و ملّیت است، و «صبغه الله» همان «فطره الله»، و نیز دستوری است که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نسبت به ختنه داد.

گفته شـده که صـبغه نـام گرفتنِ ملت، به این دلیل است که نصـرانی ها به جای ختنه، فرزنـدانشان را با آبی به نام معمودیه می شسـتند (غسل تعمیـد) و می گفتنـد: این کار اولاد را طاهر می کنـد، خداونـد هم در پاسـخ آنها فرمود: صَـبغ و تطهیر به ایمان است نه به این غسل. و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که در توضیح «صِبْغَهَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَه»(۱) [این است نگـارگری الهی و کیست خوش نگـارتر از خـدا و مـا او را پرسـتندگانیم] فرمود: یعنی صـبغ مؤمنین به ولاـیت در میثـاق. (ادامه ولایت).

صحـف: این کلمه هرچنـد در قرآن تکرار شـده امّـا از تأویـل آن، تأویـل کلمـات هم معنـای آن هم مشـخص می شود، مـانند صحف (جمع صـحیفه) که تکّه پوست یـا کاغـذی است که روی آن می نویسـند، ماننـد مصـحف. و از امـام بـاقر علیه السـلام روایت شده که ذیل «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَه»(۲) [فرستاده ای از جانب

۱- [۱] - بقره/۱۳۸.

۲- [۲] - بینه/۲.

خداوند که (بر آنان) صحیفه های پاک را تلاوت کند] فرمود: منظور از رسول، محمد صلی الله علیه و آله است، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اولی الامر بعد از خودش که صحف مطهّره اند دلالت می کند (ادامه روایت).

از این روایت ظاهر می شود که می توان صحف مکرّمه و امثال آن را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. در باب های پیشین به خصوص باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول، دلایل وجود اسماء پیامبران و ائمه ــ صلوات الله علیهم ــ در صحف ابراهیم و صحف موسی و لزوم ولایت ائمه علیهم السلام و برابر بودن تکذیب ولایت با تکذیب خدا، ذکر گردید. برای «کتاب» نیز در جای خود تأویل هایی خواهد آمد که صحیفه را ــ در صورت تناسب ــ می توان به بعضی از آن تأویل ها برد.

صحاف: جمع صحفه و به معنای کاسه است. تأویل آن قبلاً گفته شده و در «آنیه» و «کأس» و غیر آن هم خواهد آمد.

صدف: و آن چه مشتمل بر آن است. خداوند می فرماید: «الذین یصدفون.» و صدف و صدوف تمایل و اعراض از یک چیز است. می گویند «صدف عنه» یعنی از آن روی گرداند. در روایات دلایل اینکه «الَّذینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا»(۱) [به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند] منحرفان و مخالفان امام حق هستند، ذکر گردیدهاست. از جعفر بن مختار نقل شده که گفت: حیّان سرّاج که از کیسانیه(۲) بود، نزد امام صادق علیه السلام رفت و ادعا کرد که محمد بن حنفیه نمرده و زنده است. امام علیه السلام پس از اثبات مرگ او برای حیّان فرمود: شما از آیات خدا منحرف شدید (صدفتم). خداوند می فرماید: «سَنَجْزِی الَّذینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُون »(۳) [به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب (همین) اعراضشان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد].

ص:۶۲۸

۱- [۱] - انعام/۱۵۷.

۲- [۲] - کیسانیان اصحاب مختار بن ابی عبیده ثقفی هستند که به کیس معروف بود و قائل به امامت محمد بن حنفیه و غیبت او در کوه رَضوی بود.

۳- [۳] - انعام/ ۱۵۷.

تأمل کن و غافل مباش که مقصود از «حَتَّى إِذا ساوى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ»(۱) [تا آن که میان دو کوه برابر شد] غیر آن است، زیرا مقصود از «صدفین» (دو صدف) قسمتی از کوه می باشد.

در نهایه گوید: صَدَف یا صُدُف هم به بخشی از کوه که دیده می شود، می گویند و هم به پوسته ای که مروارید در آن قرار دارد.

تصریف: و آن چه شامل آن و صرف باشد. خداوند که می فرماید: «وَ لَقَدْ صَرَّفْنا» و امثال آن، یعنی «بارها بیان کردیم و توضیح دادیم». در تأویل آن روایت شده که مقصود، تکرار بیانِ علی علیه السلام و ولایت اوست. از دلایل آن، روایتی است از عیاشی که در تفسیر خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند: آن حضرت در تفسیر «وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فی هذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا»(۲) [و به راستی ما در این قرآن (حقایق را) گونه گون بیان کردیم تا پند گیرند] فرمود: یعنی علی علیه السلام را در قرآن ذکر کردیم، و علی علیه السلام ذکر است.(۳) (ادامه روایت).

بیندیش و بدان که صرف و تصریف به معانی متعدّد در قرآن آمده، از جمله آن چه که ذکر گردید و غیر آن، چون: رد کردن، تبدیل کردن و سایر معانی که هر کدام در محلّ خود توضیح داده می شود. از مطالعه آنها غفلت نکن.

صافون: و صافات و امثال آن که مقصود، ملائکه و صف کشیدن آنها برای عبادت خدای تعالی باشد، یعنی به صف می ایستند یا در عبادت پاهایشان را ردیف می کنند. بدان که در «ملائکه» تأویل آن به ائمه علیهم السلام خواهد آمد. در «حامل» و «مسبحین» گذشت، و در «عرش» هم خواهد آمد که حاملان عرش و تسبیح آنها به ائمه علیهم السلام تأویل می گردد. پس در اینجا مقصود آن است که حضرات علیه السلام در این دنیا برای عبادت پروردگارشان و در آخرت هم برای شفاعت به صف هستند. همچنین پاهایشان را در عبادت پروردگار ردیف می کنند.

۱- [۱] - کهف/۹۶.

۲- [۲] - اسراء/۴۱.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۶.

بعضی روایات این باب در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول گذشت. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: «صافّون»(۱) و «مسبحون»(۲)، ائمه علیهم السلام هستند. پس بیندیش.

صدقه: و متصدّقون و هر چه شامل آن باشد. صَدَقه چیزی است که داوطلبانه و به قصد قربت بدهی و با هدیه تفاوت دارد. پس صدقه شامل زکات، نذر و غیر آن هم می شود. در «زکات» به طور مفصّل و در «مسکین» گذشت، و در «مال»، «انفاق»، «قرض»، «صله» و امثال آن، دلایل امکان تأویل صدقه به بعضی از تأویل های زکات و امثال آن خواهد آمد، مثل بذل مال در مواسات با شیعه و کمک و انفاق به مستضعفان آنها، از سرِ محبّت ائمه علیهم السلام و ولایت آنها.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسی که به دشمنان ما صدقه بدهد مثل آن است که در حرم خدا و حرم من دزدی کرده (ادامه روایت).

و مانند بذل علم و معرفت، و نیز بذل مال و علم و جاه و مقام و امثال آن که وسیله اعانه و کمک به امام علیه السلام و شیعیانش باشد. حتّی اگر در حدّ بیان فضائل و مناقب آنها و مدح شیعیان شان ــ در صورت عدم خوف ــ باشد، همچنین بذل نیرو و قوت بدنی در راه کمک به شیعیان ضعیف، حتّی اگر به دستگیری از نابینایی یا حفظ کسی از لغزش و امثال آن و دعا برای برادران شیعه و انجام حج و روزه و سایر عبادات و مبرّات مانند آن به نیت آنها باشد، که از همین جا تأویل «متصدّقین»(۳) و کلمات هم معنای آن به ائمه علیهم السلام معلوم می گردد. زیرا چنان چه معلوم است، اصل همه اینها بلکه همه خیرات که مهم ترین آنها هدایت به دین و بیان آن است، از ائمه علیهم السلام و علما و افراد خیّر شیعه می باشند، تأمل کن و از امکان تأویل صَدُقات (جمع صداق به معنای مهریه) به مطالبی از این قبیل غافل مشو، زیرا این تأویل در همه نوع عطا و انفاق صادق است.

۱- [۱] - صافات/۱۶۵.

۲- [۲] - صافات/۱۶۶.

۳- [۳] - یوسف/۸۸.

صدق: و صادق و صدیق و هر چه به معنای آن است، مانند «مصدّق» و «من یصدق» و امثال آن به صورت مفرد و جمع و مؤنث و مذکّر. بدان که صدق، ضدّ کذب، و صدّیق کسی است که بسیار راست می گوید و در گفتار و کردار ملازم راستی و صدق است و دستورات پیامبران را کاملاً تصدیق می نماید. و گفته شده که صدّیق کسی است که علمش درست و صادق باشد، و مخفی نیست که شخصِ کامل در همه این صفات، امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام می باشند، صدّیق حقیقی و واقعی آنها هستند و صدّیقه، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است.

در روایتی که به سندهای متعدد و حتی از اهل سنت نقل شده، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدّیقان سه نفرند: حبیب نجّار که مؤمن آل یاسین است، حزقیل که مؤمن آل فرعون است، و علی بن ابی طالب علیه السلام که برترینِ این سه نفر است.

در کشف الغمّه به نقل از گروهی از اهل سنت روایت کرده که گفته اند: آیه «أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداء»(۱) در شأن علی علیه السلام نازل شده است. و در روایات بسیاری و همچنین زیارات می خوانیم که به آن حضرت «أیّها الصدّیق الاکبر» خطاب می شود. در «آخر» کلام آن حضرت گذشت که فرمود: من اوّلین صدّیقین هستم. یعنی ایشان اولین کسی بود که در عالم نور پیش از خلقت سایر مخلوقات، پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد.

در زیارت دیگری می خوانیم: «یا رأس الصدّیقین»، یعنی نسبت به دیگر صدّیقان مانند ائمه علیهم السلام و شیعیان خالصشان، آن حضرت در رأس همه است، چون بعضی از شیعیان کامل را می توان مجازاً مصداق این اسم دانست، زیرا چنان که گذشت، این گونه افراد جزء اهل بیت علیهم السلام به حساب می آیند، لذا آن چه به معنای صدّیق است بر آنها نیز اطلاق می گردد. حال یا این اطلاق ــ چنان چه گفتیم ــ مجازی است و یا تفضّل صِرف از جانب خداوند عزّ و جل، همانطور که در «شهداء» دلایل آن گفته شد. در خصال از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر

۱- [۱] - حدید/۱۹.

کـدام از شـیعیان ما که بمیرد، صدّیق و شـهید است، امر ما را تصدیق کرده و محبّت ها و دشـمنی هایش در راه مابوده و با این شیوه خواسـتار وجه خـدا و جهان آخرت، مؤمن به خـدا و رسول است، که خداوند فرموده: «وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداء.»(۱) [و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند. آنان همان راستینانند].

و در تفسـیر امام علیه السـلام آمـده که: هر کس در دنیا برای برادران شـیعه اش تواضع کند، نزد خداوند از صدّیقین و شـیعیان واقعی علی علیه السلام است. و در روایتی آمده که هر مؤمنی صدّیق است. تأویل کلمات هم معنای مصدّق نیز همین گونه می باشد، زیرا ائمه علیهم السـلام و شـیعیانشان، مصدّقانی هسـتند که توحید و نبوّت و ولایت را تصدیق نمودند. و بارها گفته شـد که ایمان یعنی تصـدیق ولایت در کنار تصدیق توحید و نبوت، که سردسـته همه مصدّقان، علی علیه السـلام است، همچنان که اخیراً هم معلوم گردید.

در کتاب مناقب و غیر آن از تعدادی راویان اهل سنت به نقل از ابن عباس و غیر او و همچنین از تعدادی راویان شیعه نقل شده که امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِه »(۲) [و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود آنانـد که خود پرهیزگارانند.] یعنی رسول خدا صـلی الله علیه و آله صدق را آورد و علی علیه السـلام او را تصدیق نمود (ادامه روایت).

همچنین در روایـات آمـده که تأویل «صـدق» ولایت علی علیه السـلام و همچنین پیامبر صـلی الله علیه و آله و امام علیه السـلام است. در تفسـیر عیاشـی از علی علیه السـلام روایت کرده که فرمود: صدق در «کَذَّبَ بِالصِّدْقِ»(۳) [(سـخن) راست را چون به سوی او آمد دروغ پنداشت] ولایت ما اهل بیت است.

و در کشف الغمّه از امام کاظم علیه السلام نقل کرده که در توضیح آیه فرمود:

ص:۶۳۲

۱- [۱] - حدید/۱۹.

۲- [۲] - زمر/۳۳.

۳- [۳] - زمر/۳۲.

آن کسی است که قول پیامبر صلی الله علیه و آله را در باره علی علیه السلام نپذیرد. و در غیر آن از امام رضا علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که در تفسیر آیه فرمود: صدق، علی علیه السلام است. و در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام فرمود: صدق، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.

طارق بن شهاب می گوید: علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: صدق و عـدل در «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلا»(۱) [و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است] امام است. از این رو در تفسیر امام علیه السلام ذیل آیه «مُصَدِّقاً لِما مَعَکُم »(۲) [مؤید همان چیزی است که با شماست] می فرماید: در کتاب یهود آمده که محمد پیامبر صلی الله علیه و آله، سید اولین و آخرین و مؤیّد به سیّد اوصیاء و خلیفه رسول پروردگار عالمیان و فاروق امّت و درِ شهر حکمت است.

امّا در روایات زیادی آمده که تأویل «صادقون»، ائمه علیهم السلام هستند، زیرا عصمتی دارند که در همه گفتار و کردارشان ملازم با صدق است، بخصوص در عهدهایی که خداوند از آنها گرفته، چنان چه از توضیحات ذیل «صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْه »(۳) استفاده می گردد، که بعضی شیعیان بلکه اکثرشان مجازاً به این تأویل ملحق می گردند، زیرا چنان چه توضیح داده خواهد شد، آنها در ادعایشان نسبت به حقانیت ائمه علیهم السلام صادق هستند. در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما هرگاه سخن بگوییم صادق هستیم. و در معانی الاخبار از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: اسم هایی در قرآن می باشد که مخصوص من است، مواظب باشید که خود را بر آن اسامی غلبه ندهید که گمراه می شوید، خدای تعالی که فرمود: «کُونُوا مَعَ الصَّادِقِین »(۴) [با راستگویان باشید] آن صادق من هستم.

و از جابر و غیر او نقل شده که در توضیح ««کُونُوا مَعَ الصَّادِقِین » گفت: یعنی

ص:۶۳۳

۱- [۱] - انعام/۱۱۵.

۲- [۲] - بقره/۴۱.

۳- [۳] - احزاب/۲۳.

۴- [۴] - توبه/۱۱۹.

با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید. و از علی علیه السلام روایت شده که ذیل این آیه فرمود: «صادقون» ما هستیم و «عشیرته» یعنی عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله و از ابن عباس هم نقل شده که ذیل همین آیه گفت: یعنی با علی علیه السلام و اصحابش باشید. و در روایت دیگری گفت: با آل محمد علیهم السلام باشید.

مؤلف گوید: شاید مقصود از اصحاب علی علیه السلام، شیعیان خاص او باشد، چنان چه در «صدق» گفتیم که آنها هم جزء تأویل صدق قرار می گیرند. و شاید هم مقصود از اصحاب، ائمه علیهم السلام باشد.

و از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: آیه «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه (۱)» [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] در شأن ما است. آنگاه فرمود: به خدا قسم منتظر منم، و کسانی که پیمان خود را به پایان بردند و شهید شدند، حمزه و جعفر هستند. البته تأویل این آیه به حسین علیه السلام و یارانش قبلاً ذکر گردید. و در کافی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ای علی، کسی که پیمان خود را به انجام رسانده و شهید شد آن است که تو را دوست بدارد و بمیرد، و منتظر کسی است که تو را دوست بدارد و هنوز نمرده.(۲)

دلالت این روایت بر اینکه صادق شامل بیشتر شیعیان می گردد، واضح است، و مؤید این شمول تفسیر آیه مذکور است که در «ایمان» گذشت، و مخفی نیست که همه اینها حق است. تأمل کن.

و بدان که در تفسیر امام هنگام تأویل آیه «إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين»(۳) [اگر راست می گویید] که خطاب به منافقین و کفار است، می فرماید: یعنی اگر راست می گویید که محمد این قرآن را از پیش خود درآورده و از جانب خداوند نازل نشده و آن چه در فضل علی علیه السلام بر همه امت می گوید، به امر خدا نیست (ادامه روایت).

ص:۶۳۴

۱- [۱] - احزاب/ ۲۳.

۲- [۲] - کافی، ج ۸ ،ص ۲۷.

۳- [۳] - بقره/۲۳.

این تفسیر در مواضع متعدد به کار می آید. مؤید همه آن چه گفته شد، توضیحات «کذب» است که خواهد آمد. در توضیحات «قدم» تأویل «قدم صدق» به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ولایت و شفاعت را ذکر می کنیم، و در «لسان» تأویل «لسان صدق» به علی علیه السلام و اینکه او لسان صادق خدا است خواهد آمد. در «عداوت» نیز توضیح می دهیم که صَدیق (دوست) (به فتح صاد و بدون تشدید دال) مقابل عدوّ (دشمن) است، و ظاهراً مقصود از آن مؤمن در مقام مدح است. تأمل کن.

صاعقه: مفرد و جمع آن در قرآن آمده. گفته شده که صاعقه نام عذابی مهلك است. و گفته اند: صاعقه، فریاد عذاب را گویند که انسان به واسطه آن غش می کند و می میرد. لذا بعضی آن را به مرگ تفسیر کرده اند. و گفته اند: صاعقه نوعی رعد است که همراه با آن آتشی شعله ور می گردد که از برخورد تکه های ابر به وجود می آید و به هر چه برخورد کند آن را می سوزاند. همانطور که در «ثمود» گذشت، در «عذاب» هم دلایل تأویل «صاعِقَهُ الْعَذابِ الْهُون»(۱) [صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرا گرفت] به شمشیر هنگام ظهور قائم علیه السلام و اینکه این تأویل در سایر آیات هم معنای آن هم جاری است ذکر خواهد شد. همچنین ممکن است صاعقه را تبدیل کنیم به هر چه که موجب هلاکت می گردد، بلکه از توضیحاتی که در اول سوره بقره می آید ظاهر می گردد که می توان صاعقه را به لعنت و امثال آن که از سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین صادر می گردد و مخاطب آن را مفتضح می کند، تأویل نمود.

صلصال: در قاموس گوید: صلصال خاك داغی است که با شن و گل خشك مخلوط شده، ولی به ظروف سفالی و غیر آن تبدیل نشده. گل گندیده را نیز صلصال گویند. بهترین تعریفش همان است که از روایات بر می آید. در «طین» نیز مقصود از آن خواهد آمد.

ص:۶۳۵

۱- [۱] - فصلت/۱۷.

صُمّ: جمع اَصَمّ است، یعنی کسی که نمی شنود، و برای کسی که حق را نمی پذیرد و با عقل سالم استدلال نمی کند نیز کنایه زده می شود. در قرآن به این معنا با لفظ اَصَم و کلمات هم معنای آن آمـده. در «اُذن» و «سـمع» توضـیحاتی دادیم که در اینجا به کار می آید. در «شرک» هم روایتی به این مضمون که منکر علی علیه السلام، روز قیامت کر است، ذکر گردید.

در تفسـیر امام علیه السـلام ذیل «صُمّ» می فرمایـد: یعنی در آخرت و عذاب آن کر می شوند. در «اعمی» دلایل اینکه دشـمنان ائمه علیهم السـلام در این دنیا هم کر هسـتند، خواهـد آمـد. به این معنا که تاب شـنیدن فضائل آنها را ندارنـد. تحقیقی در این بحث گذشت که در اینجا هم مفید است. در «بکم» هم بیان اینکه دشـمنان ائمه علیهم السـلام در زمان رجعت کر هستند گفته شد.

اصـنام: جمع صَنَم و آن بُت است که به جای خداوند پرستیده شود. گفته اند: صـنم بتی است به صورت نقش و یا مجسمه ای از سـنگ و غیر آن، امّا وَثَن بُتی است که از نقش و تصویر نباشد. در «فحشا» دلایل تأویل فحشاء به دشـمنان ائمه علیهم السلام یعنی خلفـای جور خواهـد آمـد. در بـاب سوم فصل اول از گفتار اول، وجوه این اسـتعاره را توضـیح دادیم، زیرا نزد پیروانشان معلوم است که آنها را به دست خودشان به خلافت نصب نمودند، بدون اینکه امری از جانب خدا و پیامبر صـلی الله علیه و آله در مورد خلافت آنها صادر شـده باشـد. و گفته اند که این خلفا و ائمه جور هم مانند بت هایی هسـتند که کفّار به دست خود تراشیده و بدون اینکه خداوند دستور داده باشد، آنها را می پرستیدند و می گفتند این بت ها شفیعان ما نزد خداوند هستند.

از آن چه ذکر گردید، معلوم می شود که می توان بت هایی که به اسم یاد شده اند مانند یغوث و یعوق و نسر و امثال آن را به سه رئیس مخالفین و امثال آنها تأویل کرد. علاوه بر روایتی که خواهـد آمـد مبنی بر اینکه لات و عزّی به اولی و دومی اطلاق می گردد و ایـن اطلاق مسـتلزم تأویـل منـاه به سـومی است. و تـأویلی که در «جبت» گـذشت به اینکه جبت اولی است بـا این توجیه که مقصود از آن هر چیزی غیرخدا است که پرستیده شود. و حقیقت _ چنان چه ابن اثیر در نهایه تصریح کرده

ـ آن است که اصل مقصود از هر بتی، معبودِ غیر از خدا است، پس بر سه خلیفه و امثال آنها صدق می کند. در «طاغوت» مطالبی می آوریم که این مطالب را واضح می سازد. پس بیندیش.

صیام: و آن چه شامل آن باشد، چون صائمین. اصل صوم خودداری است ولو از سخن گفتن. و در اینجا منظور خودداری از مفطراتی است که خدای تعالی معیّن فرموده. در باب چهارمِ فصل اول از گفتار اول دلیل تأویل صوم به ائمه علیهم السلام و اینکه صوم از فروع ائمه علیهم السلام است و شیعیانشان صائم هستند، ذکر گردید. همچنین دلیل اینکه آنها اصل خیرند و هر خیر و نیکی ـ از جمله صوم ـ از آنها منشعب است بیان گردید. در «صلاه» حدیث آن حضرت که فرمود: صلاه و صیام در کتاب خدا ما هستیم و امثال آن، همراه با توضیح نتایج و مفاهیم آنها و وجه این استعاره خواهد آمد.

و بدان که می توان صیام در قرآن را بر معنای متعارفش نیز حمل کرد، امّا به این صورت که مقرون به ولایت باشد، چنان چه نظیر آن در «زکاه» گفته شد و در «صلاه» هم خواهد آمد، پس بیندیش.

اصطفاء: و مصطفون و هر چه شامل اصطفاء الهی باشد، مانند: «اصطفاه الله»، به معنای انتخاب کردن و برگزیدن است. پس «من اصطفاه الله» یعنی کسی که خدا او را از میان خلقش انتخاب کرده و برگزیده. و شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان همین گونه اند، چنان چه در «خیره» گذشت. در روایات بر تأویل «من اصطفاه الله» به ائمه علیهم السلام و اینکه آنها و شیعیانشان برگزیده خدا هستند، تصریح شده است، چنان چه در باب پنجمِ فصل دوم از گفتار اول حدیثی آوردیم که در آن خطاب خداوند به پیامبرش این گونه بود که شما و شیعیانتان برگزیده من هستید. (ادامه روایت).

در «باب» نیز دلیل اینکه آنها برگزیدگان خداوند از میان خلق هستند ذکر گردید. در زیارات می خوانیم: «یا من اصطفاه الله» (ای برگزیدگان خداوند). خدای

تعالی می فرماید: «اللَّهُ یَصْطَفی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاس»(۱) [خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم] همچنین در زیارات می خوانیم: شما نمازی هستید که خداوند برگزید و پاکش کرد و این گونه در قرآن توصیفش نمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَم ...»(۲) که او ذریه برگزیده است.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ائمه علیهم السلام، به امر خدا برگزیده شده اند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذینَ اصْطَفی»(۳) فرمود: آنها آل محمد علیهم السلام هستند.(۴)

و در امالی و غیر آن با سند از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللَّه»(۵) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم. پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند] فرمود: این آیه مخصوص فرزندان فاطمه علیها السلام است، ظالم ما کسی است که حق امام را نشناسد، و میانه رو کسی است که به حقانیت امام معترف باشد، و سابق به خیرات، امام معصوم است.

و در روایت دیگری فرمود: افراد نام برده در این آیه، آل محمد علیهم السلام هستند. ظالمانشان هلاک شوند، مقتصدان صالح اند و سابق به خیرات، امام معصوم است. و در روایت دیگری: سابق به خیرات، علی علیه السلام است. و نیز سابق به خیرات، افرادی از آل محمد علیهم السلام هستند که به شهادت رسند، و ظالمانشان کسانی هستند که هم عمل صالح دارند و هم عمل بد، و مقتصدان مجتهدان می باشند.

۱- [۱] - حج/۷۵.

۲- [۲] - آل عمران/۳۳.

۳- [۳] - نمل/۵۲.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۵- [۵] - فاطر/۳۲.

(ادامه روایت).

استاد ما جناب علامه (رحمه الله علیه) مطالبی فرموده که خلاصه آن چنین است: مقصود از اصطفاء در اینجا آن است که از میان آنها ائمه علیهم السلام و اوصیائی قرار داده نه اینکه همه شان را برگزیده باشد. و مقصود از ظالم هالك، گنهکاران آنها هستند یا کسانی که به ناحق ادعای امامت کنند و عقیده درستی نداشته باشند. بنابراین ضمیر در «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا»(۱) که آخر آیه ذکر شده به مقتصدان برمی گردد نه ظالمان.

مؤلف گوید: شاید هم بتوان ضمیر را به همه آنها ارجاع داد، زیرا روایت شده که همه فرزندان فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام از دنیا نمی روند، مگر اینکه به علی و ائمه علیهم السلام، ایمان می آورند، حتی اگر دم مرگشان باشد، و این از خصوصیات آنهاست، چنان چه ان شاء الله در آخر سوره نساء در تفسیر «وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِه »(۲) خواهد آمد.

صلاه: و مصلّون و سایر مشتقات صلاه مانند «یصلّی»، «من صلّی» و امثال آن. بدان که صلاه در قرآن هم به خدای تعالی، هم به ملائکه و هم به مؤمنین، اسناد داده شده است. در سوره احزاب روایاتی خواهد آمد متضمن اینکه صلاه از جانب خداوند، رحمت و تزکیه و ثناء می باشد، و از جانب ملائکه مدح و نیز تزکیه، و اما از جانب مردم عبارت است از دعا و تصدیق و اقرار به فضل و همچنین انجام عبادتی که معلوم است. در اینجا سخن ما در بیان تأویل آخری (یعنی عبادت مشخص) است، به علاوه شکی در اینکه مورد دو معنای اول، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند و صلوات خداوند و ملائکه شامل هیچ گروهی از مخالفین آنها نمی شود، نیست. زیرا امکان ندارد که بر اهل آتش و دشمنان خدا درود فرستاده شود. پس بدان که در روایات، هم تأویل صلاه به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و ولایت آنها و به صلوات فرستادن بر محمد و آل طاهرین_ش _ صلوات الله علیهم اجمعین _ وارد شده و هم به معنای متعارف آن. البته

۱- [۱] - فاطر/۳۳.

۲- [۲] - نساء/۱۵۹.

در صورت همراهی با ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و گرفتن احکام نماز از آنها. همچنین در روایت است که «الصلاه الوسطی»(۱) (نماز میانه)، علی علیه السلام است، و مقصود از «صلوات»(۲)، ائمه ــ صلوات الله علیهم ــ هستند. در فصول پیشین توجیه این تعبیر تا حدودی بیان گردید. استاد ما جناب علامه ــ طاب ثراه ــ فرمود: وقتی نماز در علی علیه السلام کامل می شود و نماز کامل فقط توسط علی علیه السلام و امثال او چون پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام خوانده می شود، و آثار نماز بر آنها نمایان است، به طوری که گویی آنها عین نماز شده اند و همچنین به علت اهمیت زیاد قبول ولایت علی علیه السلام در قبول نماز و عدم صحت نماز بدون ولایت او و اینکه دعوت کننده به نماز و آموزش دهنده نماز او بود. لذا گاهی از این امور در بیان بطن قرآن، به آن حضرت و ائمه علیهم السلام تعبیر می گردد.

مؤلف گوید: مخفی نماند که توجیه تأویل سایر عبادات به آن حضرات علیه السلام نیز همین می باشد، پس غافل مشو. لذا تأویل مصلّین و کلمات هم معنای آن به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان بر همین مبنا است، زیرا آنها متمسّک به صلاه مذکور ــ به هر معنا که بگیریم ــ هستند. و در روایتی مصلّین به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تأویل شده، زیرا آنها اولین نمازگزاران بودند.

لازم است بعضی روایات را که دلیل این مطالب است ذکر نماییم: در تفسیر امام علیه السلام ذیل «وَ أَقِيمُوا الصَّلاه»(۳) فرموده: یعنی نمازهای واجب را به طور کامل با رکوع و سجود و حفظ اوقات و احکام آن و خودداری از انجام مبطلات نماز یا کارهایی که موجب نقصان آن می شود به جای آورید، حقوق لازم نماز را ادا کنید که بزرگ ترین آنها صلوات فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله و آل پاکش علیه السلام است.همراه با اعتقاد به امامت و ولایت آنها و اینکه آن حضرات بهترین خلق هستند، و همچنین همراه با ادای حقوق الهی و یاری رساندن به دین خدا. معنای

۱- [۱] - بقره/۲۳۸.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - یونس/۸۷.

دیگر آیه این است که صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آلش را که علی علیه السلام سید و افضل همه آنهاست، برپا دارید. و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی»(۱) [و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد] فرمود: یعنی هر جا اسم پروردگارش برده شود بر محمد صلی الله و علیه و آله و آل او علیهم السلام درود و صلوات فرستد. و در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستد به معنای آن است که: من بر سر آن میثاق و وفایی هستم که هنگام «الست بربّکم» جواب مثبت بدان دادم.(۲)

و شیخ از داوود بن کثیر روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای داوود، صلاه در کتاب خدا ما هستیم، زکات ما هستیم، صیام ما هستیم، حج ما هستیم، شهر حرام (ماه حرام) ما هستیم، بلد حرام ما هستیم، کعبه الله و قبله الله و وجه الله ما هستیم. خدای تعالی می فرماید: «فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّه»(۳) [و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست]، آیات ما هستیم، بیّنات ما هستیم. (ادامه روایت)، تا آنکه فرمود: خداوند ما را آفرید و خوب آفرید، و ما را در کتابش نام برد و به بهترین و دوست داشتنی ترین نام ها نزد خودش برای ما کنایه آورد. (ادامه روایت).

در باب دوم فصل اول از گفتار اول، روایت سعد خفاف که بیانگر تأویل صلاه به ائمه علیهم السلام بود ذکر گردید و نیز روایتی به همین مضمون در باب چهارم همان فصل که در آن آمده بود: صلاه از فروع ائمه علیهم السلام است. همچنین در آن روایت دلیل اینکه آنها اصل هر خیری هستند و هر نوع نیکی ــ از جمله صلاه ــ از آنها نشأت می گیرد، بیان شد. و در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول به نقل از کتاب، اختصاص دلیل تأویل صلاه به علی علیه السلام و ولایت و نیز تأویل «فَإِذا

۱- [۱] - اعلی/۱۵.

۲- [۲] - معانی الاخبار، ص۱۱۵.

۳- [۳] - بقره/۱۱۵.

قُضِیَتِ الصَّلاه»(۱) [و چون نماز گزارده شـد] به وفات علی علیه السـلام ذکر گردیـد. در «زکات» نیز دلیل تأویل صـلاه به علی علیه السلام گذشت.(۲)

و در روایت سـلیمان از علی علیه السـلام آمده که فرمود: صبر در «اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ وَ إِنَّها لَکَبیرَهٌ إِلاّ عَلَی الْخاشِعین»(۳) [و از صبر و نماز یاری جویید، و به راستی نماز، کاری بس سـنگین و گران است، مگر بر فروتنان] رسول خدا صـلی الله علیه و آله است و صـلاه اجرای ولایت من است، و اینکه خداونـد فرمود: صـلاه دشوار است و هر دوی آنها را دشوار نخوانـد، به این دلیل است که حمل ولایت بر غیرخاشعان سنگین است، و خاشعان شیعیان فهیم و بینا هستند. (ادامه روایت).

و در تفسیر عیاشـی از ثمالی و جابر روایت کرده که امام باقر علیه السـلام فرمود: «وَلاتَجْهَرْ بِصَلاتِک»(۴) [و نمازت را به آواز بلنـد مخوان] یعنی ولایت علی علیه السـلام ــ که عین صـلاه است ــ و اکرام هایی که بر تو روا داشتیم را با صـدای بلند اعلام نکن تـا زمـانی که به تو امر کنیم، و «لاتُخافِتْ بِها» (با صـدای آهسـته هم نخوان) یعنی علی را کتمان و پنهان نکن و به او بگو که چه اکرامی نسبت به او داریم. (ادامه روایت).

در همـان تفسیر از امـام صـادق علیه السـلام روایت شـده که در توضـیح «حـافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْـطی وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتین»(۵) [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضـعانه برای خدا به پا خیزید] فرمود: صـلوات، رسول خدا صـلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسـین علیه السـلام هسـتند، و وسـطی امیرمؤمنان علیه السـلام است، و «قوموا لله قانتین»(۶) یعنی جهت اطاعت ائمه علیهم

۱- [۱] - جمعه/۱۰.

۲- [۲] - اختصاص، ص۱۲۹.

۳- [۳] - بقره/ ۴۵.

۴- [۴] - اسراء/۱۱۰.

۵- [۵] - بقره/۲۳۸.

۶- [۶] - همان.

السلام به پا خیزید.(۱) (ادامه روایت).

و در روایت ادریس بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح آیه «قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّين »(۲) [گویند: از نماز گزاران نبودیم] فرمود: یعنی می گویند ما از پیروان امامانی که خداوند در وصفشان فرموده «السَّابِقُونَ السَّابِقُون»(۳) نبودیم. مگر نمی بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر اولین اسب است مصلّی نامند (یعنی اسبی که در مسابقه دوم می شود مصلی نام دارد)؟ همین معنی مقصود است در آنجا که فرماید «ما از مصلّین نبودیم» یعنی پیرو پیشروان نبودیم. در محل خود، روایات دیگری نیز خواهد آمد، توفیق از خدا است.

تصلیه: و هم خانواده های آن مانند «اصلوها» و امثال آن. در قاموس گوید: «صَلی اللحمَ یَصلیه صَلیاً» یعنی گوشت را کباب و برشته کرد، و نیز در آتش انداخت تا آن را بسوزاند، مانند «اَصلاهُ». در قرآن امثال «تَصْلِيَةُ جَحيم(۴)» [و فرجامش در افتادن به جهنم آست) زیاد آمده، و مخفی نیست که چنین عذابی جز برای دشمنان ائمه علیهم السلام نخواهد بود. تأمل کن.

صنوان: معنای صنوان این است که از یک پایه و ریشه دو درخت نخل یا بیشتر منشعب شود. مفرد آن صنو و به معنای مثل است. ابن به طریق، ابن نعیم و دیگران از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: مردم از درخت های مختلف هستند، و من و علی از یک درخت هستیم، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوان ...»(۵) [و باغ هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از ریشه و چه غیر از یک ریشه ...]. تأمل کن.

ص:۶۴۳

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج۲، ص ۱۷۸.

۲- [۲] - مدثر/۴۳.

۳- [۳] - واقعه/۱۰.

۴- [۴] - واقعه/ ۹۴.

۵- [۵] - رعد/۴.

باب ضاد

ضیاء: گفته شده: فرق ضیاء و نور آن است که ضیاء از اصلِ یک مولّد تولید می شود، ولی نور یک چیز ممکن است از خود آن چیز تولید نشده بلکه از چیز دیگری کسب شده باشد. در «نور» دلایل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ضیاء هستند خواهد آمد. در زیارت می خوانیم: «یا ضیاء الله» (ای ضیاء خدا). بنابراین هرجا مناسب باشد، تأویل آن به اهل بیت صحیح است.

ضغث: مفرد و جمع آن در قرآن آمده، مانند اضغاث. اصل ضِغث دسته خاشاکی است که ممکن است تر و خشک در آن باشد، و برای چیزی که مختلط و غیرواقعی است استعاره قرار می گیرد، و به همین لحاظ به خواب های پریشان و مشتبه، اضغاث گویند. بنابراین شاید در صورت تناسب، بتوان آن را به مخالفان ائمه علیهم السلام و نظریات فاسد آنها، و اموری که به گمان خودشان حق است، تأویل نمود. اما مورد ضغث در سوره ص و اضغاث در سوره یوسف علیه السلام و سوره انبیاء و تطبیق تأویل نیاز به تکلّف و توجیه پیچیده ای دارد، که نیازی به آن نیست، چنان چه ظاهر خواهد شد.

ضر: و ضرّاء و مضطر و آن چه هم معنای آن است مانند ضرار، ضار و امثال آن. در تفسیر قمی ذیل «أَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاه»(1) [یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در شأن قائم علیه السلام نازل شده، به خدا قسم او مضطر است، هرگاه در مقام (ابراهیم علیه السلام) دو رکعت نماز بخواند و دعا کند، خداوند

ص:۶۴۴

۱- [۱] – نمل/۶۲.

دعایش را اجابت می فرماید.(۱) مؤلف گوید: مضطر در لغت کسی را گویند که به چیزی پناه می برد، و کسی که ضرری یا یکی از بلاهای روزگار او را بیچاره و محتاج ساخته. و ضُر، سختی و شدت و بدحالی، و ضدّ نفع و امثال آن است. در «صبر» دلایل اینکه ائمه علیهم السلام و شیعیان شان هنگام بلاها و سختی ها صابرند ذکر گردید. پس اگر ضرّاء را به احتیاج و نیاز به دشمنان دین و امثال آن تأویل کنیم، تأویل مضطر به قائم علیه السلام بلکه به همه ائمه علیهم السلام و شیعیان شان صحیح می باشد. همچنین تأویل ضر و ضراء و امثال آن به ضرر و شر و سختی ای که در زمان حکومت و شوکت مخالفان اهل بیت به ائمه علیهم السلام و شیعیان می رسد، صحیح می باشد. لذا در «اهلاک» خواهد آمد که در تفسیر امام علیه السلام آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ»(۲) [پس هر کس به خوردن آنها ناچار شود، به شرط آن که ناچاری او در اثر ستمکاری و سرکشی نباشد ، بر او گناهی نیست] به کسی که برای حفظ جان خود از دشمنان دین و از ترس ضرر و اذیت آنها مجبور به ارتکاب فعلی حرام ــ هرچند نزد آنها عبادت باشد ــ می گردد، تأویل کرده اند. تأمل کن و از روایاتی که در مورد ضرر به دشمنان دین وارد شده غافل مباش، چون مقصود از ضرر، محدودیت هایی است که خداوند برای ادب آنها قرار داده تا به راه حق بیایند. همچنین از ضرری که خداوند بندگانش را از آن منع فرموده و راضی به ارتکاب آن نیست غافل مشو. خداوند هدایتگر است.

مضاجع: جمع مضجع، محلّ خوابیدن و استراحت است. تأویل آن همان تأویل «مرقد» می باشد. تأمل کن.

تضرّع: و هم خانواده های آن. می گویند: «تضرَّعَ الی الله» یعنی به درگاه خدا زاری و تذلّل کرد و طلب حاجت نمود. از توضیحاتی که در «خشوع» و غیر آن آمد، تأویل تضرّع نیز نسبت به انسان های خوب و بد مشخص می گردد. و واضح است که درخواستِ خوبان، باقی ماندن بر ولایت و هدایت و زیادتر شدن آن و

ص:۶۴۵

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- [۲] - بقره/۱۷۳.

همچنین کسب نعمت های ظاهری و معنوی در دنیا و آخرت است. امّا درخواستِ بدان و اشرار، برداشته شدن عذاب به خاطر ترک ولایت در قیامت کبری می باشد و در دنیا منحصر به زمان مرگ و مواجه شدنشان با عذاب است. تأمل کن.

ضعفاء: و مستضعفان و هم خانواده های آن، چون «الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا» و غیره. بدان که ضعف یا به حسب دنیا است و یا به حسب آخرت. و معلوم است که ائمه علیهم السلام و شیعیانشان در دوران حکومت ظالمان پیش از قیام قائم علیه السلام، بارزترین نمونه نوع اول بوده اند. لذا در روایات آمده که تأویل ضعفا و مستضعفان و امثال آن به معنای اول (ضعف در دنیا)، آنها هستند.

امّا در مورد ضعف به صورت مفرد و جمع و مستضعفین به معنای دوم، روایت شده که تأویل آن کسانی هستند که دین ضعیفی دارند و امام را نمی شناسند. بنابراین سزاوار است در هر مقام به مناسبت هر کدام از دو معنا، تأویل را بیان کرد.

در اینجا روایاتی را برای توجه عاقلان و اهل فهم می آوریم که دلالت بر تأویل اوّل دارد:

در تفسیر عیاشی از حمران از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «...الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا...»(۱) [چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون ببر...] فرمود: این افراد ما هستیم.

صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسنین (ع) نگاه کرد و گریست و فرمود: مستضعفان بعد از من شما هستید. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی می گوید: «وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّه...»(۲) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان

ص:۶۴۶

۱- [۱] - نساء/۷۵.

۲- [۲] - قصص / ۵.

را وارث (زمین) کنیم] که این آیه تا روز قیامت در حق ما جاری است. و در روایت ایوب آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به بنی هاشم و اهل بیتش فرمود: شما بعد از من مستضعف خواهید بود.

مؤلف گوید: در «قوت» مؤید آن که دلالت بر تأویل «قوی» به قائم علیه السلام دارد و نیز دلایل اینکه شیعیان ائمه علیهم السلام از آنها و جزء آنها هستند، خواهد آمد. علاوه بر روایاتی که در ضعیف و مستضعف بودن شیعیان در حکومت های ظلم و زمان غیبت امام علیه السلام به ما رسیده است.

امّا از جمله روایاتی که بر تأویل دوم و بلکه اول دلالت دارد روایت سماعه است که گوید: از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفین سؤال کردم. فرمود: آنها اهل ولایت اند. گفتم: کدام ولایت؟ فرمود: منظور ولایت دین نیست، چون ولایت دین در نکاح و ارث و معاشرت می باشد، و افرادی که فقط چنین ولایتی دارند، نه مؤمن هستند و نه کافر و گروهی از آنها منتظر امر خداوند هستند. آنگاه فرمود: امّا «الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُون ...»(۱) [و چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید، همانان که می گویند پروردگارا] ما هستیم.

مؤلف گوید: چون مستضعفین که سماعه در مورد آن از امام سؤال کرد در دو موضع از سوره نساء آمده، حضرت، اوّلی را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد، چون در مورد اول خداوند مستضعفین را همراه با نام خود آورده و جهاد در راه آنها را مانند جهاد در راه خود معرفی فرموده ـ چنان چه از مطالعه کل آیه واضح می گردد ـ و دومی را به کسانی که ایمانشان کامل نیست، تأویل فرمود، که انطباق مستضعفین بر چنین افرادی با مطالعه کل آیه معلوم می گردد.

و در تفسیر امام علیه السلام آمده که: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: چه کسی مستحق زکات است؟ فرمود: مستضعفان از شیعه محمد و آل پاکش که بصیرتشان ضعیف است. امّا کسانی از آنها که بصیرت قوی دارند و نسبت به ولایت

۱- [۱] - نساء/۷۵.

اولیاء خدا و براءت از دشمنان خدا معرفت خوبی دارند، برادران شما در دین و از رحم شما و پدران و مادرانتان به شما نزدیک ترند. به آن حضرت گفتند: پس مستضعفان از مخالفان و جاهلان نسبت به حق اهل ولایت چطور؟ فرمود: به هر کدام از آن جاهلان کمتر از یک درهم و کمتر از یک قرص نان داده می شود. امّا به مخالفان نه زکات داده می شود و نه صدقه. (ادامه ولایت).

روایات در بیان اینکه مستضعفین کسانی اند که امر ولایت را نمی شناسند، بسیار و در کافی و غیر آن ذکر گردیده است. در «جاهلین»، «مسکین»، «زکات» و غیر آن مطالبی در تأیید این معنا آمد. در «فساد» و غیر آن هم می آید.

ضعف: و اِضعاف و مضاعفه و آن چه معنای آن را برساند. اصل ضِعف ـ به کسر ضاد ـ مقدارِ دو برابر یا بیشتر الی بی نهایت است.

بسیاری از اهل لغت گفته اند که ضِعف منحصر به دو برابر نیست، بلکه کمترین حد آن دو برابر، و بیشترین حد آن بی نهایت است.امّا مخفی نماند که تضاعف خیر (چند برابر شدن اعمال خیر) مخصوص اهل ولایت، و تضاعف عذاب و امثال آن مخصوص غیر آنها بلکه دشمنان اصحاب ولایت است. و در بعضی روایات آمده که خداوند تعالی هر کدام را تا هفتصد برابر یا بیشتر، زیاد می کند، چنان چه در «سبع» و «سنبل» مطالبی در تأیید آن آمد. و کمترین حدّی که خداوند زیاد می کند، دو برابر است. پس بیندیش.

ضیق: و هم خانواده های آن چون ضیّق و غیره. اصل ضیق، ضدّ وسعت است و به فقر و ناگواری و اندوه و هر حالت سختی، ضیق گفته می شود. در «شرح» و «حرج» گذشت، و در «یسر» بلکه «عسر» هم مطالبی خواهد آمد که می توان از آنها تأویل ضیق صدر (تنگی سینه) بلکه مطلق «ضیّق» (تنگ) را با توجّه به تقابل آن با شرح صدر و یُسر و تناسب آن با عُسر و حرج استنباط کرد.

مؤید این معنا روایتی است در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام که ضمن حدیثی فرمود: هر گاه خداوند شرّ بنده ای را بخواهد، در دلش نقطه سیاهی می گذارد و گوش دلش را مهر می زند تا در کفر خود مردّد بماند و اعتقاد در قلبش قرار نگیرد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً

حَرَجا»(۱) [هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند]

در روایت دیگری آمده که فرمود: آیا می دانی حرج چیست؟ گفتم: نه. آن حضرت انگشتان دست خود را به هم متصل کرد و فرمود: مانند یک چیز بسته که نه چیزی وارد آن می شود و نه چیزی از آن خارج می گردد. و معلوم است که همه اینها در مورد کسی می باشد که ولایت را نپذیرد. تأمل کن تا دریابی.

ضحک: یعنی مشتقات آن. بدانکه از آن چه در «صدّ» و «مجرمین» گذشت و از توضیحاتی که در سوره مطففین آمده، استفاده می شود. به حسب تأویل، مقصود از خنده افراد مذموم در قرآن، خنده دشمنان ائمه علیهم السلام بر شیعیان و مسخره آنها است، و مقصود از خنده مؤمنین بر دشمنانشان، در بهشت می باشد که در سوره مذکور به طور صریح می آید.

در تفسیر قمی ذیل «وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکی»(۲) [و هم اوست که می خنداند و می گریاند] فرمود: آسمان را با باران به گریه آورد و زمین را با نباتات به خنده انداخت و چنان که که ظاهر است، این معنا مجازی است.(۳) و در بعضی تفاسیر از عطا و ابن عباس و قتاده نقل شده که در مورد آیه مذکور گفته اند:

یعنی علی علیه السلام و حمزه و عبیده را در روز بدر خنداند، و کفّار مکّه را به گریه آورد، و البته امثال این تأویل در زمان رجعت نسبت به مؤمنین و مخالفین و رؤسای هر دو دسته صادق است. بنابراین شاید بتوان این تأویل ها را در جاهای دیگری که مناسب با ضحک یا بکاء است معتبر دانست، علاوه بر اینکه می توان زمین و آسمان و نیز باران و نبات را که در حدیث آمده، متناسب با هر کدام تأویل نمود.

همچنین می توان گریه افراد مذموم را مطابق آن چه در مورد خنده شان ذکر گردید، تأویل نمود به اینکه آنها به خاطر رفتاری که با خلفای الهی کردند باید [بر

۱- [۱] - انعام/ ۱۲۵.

۲- [۲] - نجم/۴۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص۳۱۶.

حال خود] بگریند. خداوند می فرماید: «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيرا» [از این پس کم بخندند و به جزای آن چه به دست می آوردنـد بسیار بگرینـد] و این گریه ها زمانی خواهـد بود که حق بر آنها واضح گردد. امّا گریه افراد ممدوح به خاطر خشیت خداوند و شکر بر نعمت ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و از خوف کوتاهی هایی است که در ادای حقوق ائمه علیهم السلام کرده اند. تأمل کن. خداوند عالم است.

ضنک: یک مرتبه آن هم در سوره طه استعمال شده. تأویلش همانجا خواهد آمد. در توضیح «معیشت» نیز به آن اشاره خواهیم کرد. ضنک در لغت به معنای تنگی و سختی است.

ضلال: ضـلالت، ضال، مضلّ، مفرد و جمع هر کدام و آن چه معنای آن را می رساند، مانند «من ضلّ»، «أضلّ»، «من أضـلّه الله» و غیره.

بـدان که در بیشتر موارد، ضـلال و ضـلالت ضـدّ هـدی و هـدایت است. در آینـده خواهیم گفت که تأویل هدایت، هدایت به ولایت و پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، و در نتیجه ضلالت، ترک و انکار ولایت و عدم شناخت ائمه علیهم السلام و عدم پیروی از آنها و امثال آن می باشد. از این رو در روایات، گاهی ضالّ تأویل به کسی شده که نسبت به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها جاهل است _ چنان چه روایتی در «علامات» خواهـد آمـد و مؤید آن در «باب» و «جهالت» گـذشت _ و گـاهی هم به منکران آنها و ولایتشان تأویل گردیـده. و معلوم است که تأویل اوّل در صورتی صادق است که در مقابـل «مغضـوب علیهم» قرار گیرد، و دومی در سـایر مواضع، و احتمـال می رود تأویـل اولی در بعضـی از مواردِ دومی هم صادق باشد.

خلاصه آنکه کمترین حـد گمراهی، عـدم معرفت و شامـل نداشـتن ایمـان کامـل است، چنان چه از تفسـیر سوره حمـد معلوم خواهد شد، و در «ضعفا» هم گذشت. و هر چه انکار بیشتر شود، گمراهی هم بیشتر می گردد. پس بیندیش.

امّا شکی نیست که مضل، هدایت کننده مردم به ترک ائمه علیهم السلام و تمسّک به دشمنان آنها یعنی سردسته های مخالفین و خلفایشان است.

بنابراین همه علمای مخالفین، مضلّ (گمراه کننده) هستند. و مقصود از «من... أضلّه الله»(۱) [کسی که خدا گمراهش کرده] بی شک کسی است که خداوند به خیانتش عالم است، امّا به حال خود رهایش می نماید، و یقیناً در این صورت نفسش او را گمراه می کند و به ضلالت می افکند و در نتیجه لطف از او منقطع می گردد. خلاصه اینکه ضلالت و سایر مشتقاتش به حسب تأویل متعلق به ولایت اند. در کتاب غنیه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس با ائمه علیهم السلام مخالف باشد خود گمراه است و دیگران را هم گمراه می کند، و تارک حق و هدایت می باشد.

و در امالی صدوق از سلیم بن قیس روایت کرده که گفت: به امیر مؤمنان علیه السلام گفتم: کمترین حدّ گمراهی انسان چیست؟ فرمود: اینکه نداند خداوند او را به اطاعت و قبول ولایت چه کسانی امر کرده است. (ادامه روایت). و در تفسیر امام علیه السلام آمده: «ضالین» (گمراهان) کسانی هستند که از حجّت های خدا و کسانی که مورد احترام ویژه خداوند می باشند، گمراه گشته اند. در زیارت جامعه می خوانیم: کسی که از شما جدا شود گمراه است.

و در زیارت های علی علیه السلام می خوانیم: به خدا سوگند کسی که غیر از تو را پیروی کند گمراه است. و در زیارت دیگری: دشمنان تو بر سنّت گمراهی و کوری قرار گرفته اند. و در «شرک»، بعضی روایات گذشت و بعضی دیگر هم در «غضب» در سوره فاتحه خواهد آمد. در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول هم این روایت می آید که خداوند عز و جل هنگام خلقت انوار شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به آنها فرمود: هر کس از راه غیر شما رو به من بیاورد گمراه است و سقوط می کند. همچنین در باب مذکور روایت معراج آمده که در آن منکران ولایت و بازگشتگان از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را نزد خداوند از کافران و گمراهان معرفی می کند. و بعضی روایات نیز در «حق» گذشت، از جمله سخن علی علیه السلام که فرمود: من حقی هستم که خداوند به آن امر

۱- [۱] - جاثیه/۲۳.

کرده، پس بعد از حق غیر از ضلال چه می ماند؟

در «کذب» هم دلایل تأویل دروغگویان به منکران امام علیه السلام خواهد آمد. علاوه بر اینها، به کسی که بین مردم ضایع می شود و مردم حقّش را نمی شناسند، «ضال» (ناشناخته) گفته می شود، چنان چه در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَ وَجَدَکَ ضَالاً فَهَدی »(۱) [و تو را سرگشته یافت پس هدیت کرد] فرمود: یعنی تو را میان قومت ناشناخته (ضال) یافت طوری که به فضل تو آگاه نبودند، پس آنها را به تو هدایت نمود. تأمل کن.

ضال: نوعی از گوسفند است، شاید بتوان آن را مطابق تأویل «غنم» (گوسفند) تأویل نمود.

اَضغان: در دو موضع از سوره «قتال» آمده است. اضغان جمع ضغن و به معنای کینه، دشمنی و بغض در دل می باشد. در همان سوره خواهد آمد که مقصود، دشمنی و کینه ای است که دشمنان علی علیه السلام نسبت به او و پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند. مؤید این تأویل توضیحاتی است که در «بغضاء» گذشت و در «عداوت» و غیر آن هم خواهد آمد. بیندیش.

ضحی: ضُحای خورشید، مقدار نور و انبساط و نورافشانی آن را گویند. در «شمس» دلیل تأویل «ضُحاها» به توضیح و اظهار ولایت و قیام قائم علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر گردید. بنابراین می توان «ضحی» را در صورت تناسب به یکی از این معانی تأویل نمود. خداوند هدایتگر است.

ص:۶۵۲

۱- [۱] - ضحی/۷.

باب طاء

اطفـاء: یعنی آن چه که شامـل آن باشـدماننـد اطفـائه و یطفئ. وقتی می گوینـد «أطفـأت النار فانطفأت» یعنی آتش را خاموش کردم، در نتیجه آتش فروکشید و خاموش شد. در «نار» دلیل تأویل اطفاء خواهد آمد. حتما مراجعه کن.

طیّب: مفرد و جمع آن در قرآن آمـده ماننـد طیّبین و طیّبات و کلمات هم معنای آن. بـدان که طیّب، ضد خبیث است، پس هر تأویلی برای خبیث گفته می شود، تأویل طیّب ضـد آن خواهـد بود. لـذا روایت شـده که تأویل «کلم طیّب» ولایت است، چنان چه روایت آن در «کلمه» خواهد آمد.

در منـاقب ابن شـهرآشوب از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که در تفسـیر «وَ هُـدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»(۱) [وبه گفتار پاک هـدایت شونـد] فرمود: به امیرمؤمنان علیه السـلام و امارت و امامت او هـدایت شدند.(۲) که اسـناد به طیّب از بـاب مجاز است، چنان چه متعارف می باشد. در «بلد» دلیل تأویل بلد طیّب به ائمه علیهم السلام گذشت.

در «شـجره» نیز دلیل تأویل شجره طیّبه به پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر گردید. و در «خبیث» هم دلیل تأویل طیبات و طیّبین به علی علیه السلام و اصحاب و شیعیانش گفته شد. همچنین در «نظر» دلیل تأویل آن به شیعیان خواهد آمد. و در «طیر» و غیر آن خواهد آمد، چنان چه در بعضی فصول گفتار اول و در

ص:۶۵۳

۱- [۱] - حج/۲۴.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳ ،ص ۱۱۶.

توضیحات «اتباع»، «حب» و غیر آن گذشت که دلیل این تأویل ها، پاکی روح و دل و حتی بدن آنها است. و در بعضی روایات آمده که دلیل آن پاکی ولادتشان است، چنان چه در تفسیر قمی ذیل «سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُم»(۱) [سلام بر شما خوش آمدید] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی ولادت شما پاك است.(۲) (ادامه روایت).

در روایات آمده که امام علیه السلام فرمود: کسی که ما را دوست بدارد باید خدا را بر اولین نعمت، حمد و سپاس گوید. به آن حضرت گفتند: اولین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت (یعنی حلال زادگی).

در کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبات»(۳) [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال می گرداند] فرمود: یعنی گرفتن علم از اهلش (ادامه روایت).

در «شجره» دلیل اینکه اهل بیت علیهم السلام شجره طوبی هستند، ذکر گردید. و در سوره رعد هم که می فرماید «طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب»(۴) [خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند] روایاتی در بیان مقصود شجره طوبی خواهد آمد. به آنجا مراجعه کنید.

طالوت: در قاموس آمده که طالوت اسمی عجمی و نام پادشاهی است که خداوند بر بنی اسرائیل جهت جنگ با جالوت معین فرمود. حکایت مفصّل آن در سوره بقره خواهد آمد. ممکن است بتوان گفت، علی علیه السلام هم در این امّت شبیه طالوت در بنی اسرائیل است، چنان چه خداوند در حکایت طالوت می فرماید: «وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْم»(۵) [و او را در دانش اداره امور و نیروی بدنی فزونی بخشیده است] که در آنجا مفصل توضیح خواهیم داد. در کتاب مناقب ابن

ص:۶۵۴

۱- [۱] - زمر/۷۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲ ،ص ۲۲۴.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۷.

۴- [۴] - رعد/ ۲۹.

۵- [۵] - بقره/۲۴۷.

شهر آشوب بعد از ذکر این آیه چنین آمده: همه امّت قبول داشتند که علی(ع) از همه شجاع تر است، و همه قبول داشتند که علم او از همه بیشتر است، ولی در علم غیر او (سه خلیفه) اختلاف داشتند، بله، کسی که همه قبولش دارند، بهتر از کسی است که در مورد او اختلاف می باشد.

طلح: در سوره واقعه آمده است. درخت موز و امّ غیلان از طلح به شمار می رود. تأویل آن همان است که در «شجر» گذشت. در سوره واقعه خواهد آمد که صحیحش «طلع» است نه «طلح». تأویل طلع هم خواهد آمد. تأمل کن.

طرد: یعنی آن چه شامل طرد است مانند طارد و امثال آن. معنای طرد، راندن و بازداشتن و دور کردن است. مخفی نیست که طرد از جانب خدا و پیامبر، مخصوص کسانی است که ولایت را ترک کردند و دشمن ائمه علیهم السلام بودند، و این طرد شامل اهل ولایت نیست. لذا در قرآن از طرد چنین افرادی نهی شده است. پس بیندیش.

طور: کوه. در مورد آن اقوال مختلفی موجود است: کوهی نزدیک اُبلّه است و سینا و سینین به آن اضافه می شود و کوهی است در شام که گفته شده، کوهِ مضاف به طور همین کوه است، یا کوهی در قدس در سمت راست مسجد، یا کوهی مقابل قبله مسجد است که قبر هارون علیه السلام در آن می باشد. اقوال دیگری هم بیان شده. به هر تقدیر، طور، همان کوهی است که خداوند در سرزمین مقدس روی آن با موسی علیه السلام تکلّم فرمود. در معانی الاخبار گوید: معنای طور سینا آن است که روی آن درخت زیتون و غیر آن بود که مردم از آن استفاده نمی کردند، و چیزی که مورد استفاده مردم نباشد را کوه یا طور یا «لا = نه» گویند. به آن طور سینا گفته می شود نه طور سینین. (پایان نقل قول از معانی الاخبار).

در تفسیر سوره تین دلیل تأویل طور سینین یا ــ برحسب اختلاف روایت ــ سیناء به علی علیه السلام خواهد آمد. در متون زیارتی می خوانیم: شهادت می دهم که تو طور هستی.

در «جبال» تأیید تأویل جبال به ائمه علیهم السلام، گفته شد که شاید وجه این استعاره، یا آن است که آن حضرت صاحب طور و شیعه موسی علیه السلام می باشد،

و یا اینکه آن حضرت در وقار و شکوه در امر دین و ثبات در حق و بلند مرتبگی، شبیه طور است. چنان چه جناب خضر علیه السلام به آن حضرت این گونه خطاب کرد: تو مانند کوهی بودی که توفان ها آن را تکان نمی دهد و تُندرها نابودش نمی کنند. و یا اینکه آن حضرت میخ زمین است، زیرا زمین به برکت آن حضرت قرار گرفته، چنان چه کوه ها میخ زمین هستند، و شاید هم وجه استعاره این است که آن حضرت محل هبوط و تجلی و افاضه انوار و وحی خداوند است، همانطور که کوه طور چنین بود.

از لطائف این مقام آن است که چنان چه دو درخت انجیر و زیتون از آن کوه رویید، از علی علیه السلام هم حسنین (علیهما السلام) متولّد گردیدند، و تأویل «تین» و «زیتون» به حسنین (علیهما السلام) گذشت.

مقداری هم در «شجر» صحبت شد و آنجا هم دلیل تأویل شجره طور به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ذکر گردید. و شاید هم مقصود از طور در این صورت، معنای ظاهری یا غیر آن باشد که برای ما مجهول مانده و روایتی در مورد آن به ما نرسیده است. به هر تقدیر آن هم بطن دیگری از این آیه می باشد. غافل مشو.

قمی در تفسیر خود تأویل طور سینین به حسنین (ع) را ذکر نموده ولی ما روایتی در این معنا نیافتیم. شاید باز هم بطن دیگری از آیه باشد که بعضی وجوه ذکر شده در مورد آن جاری گردد. پس بیندیش.

بدان که در بعضی فضائل نجف آمده که آنجا قطعه ای از طور سینا است. در کتاب ارشادالقلوب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: غریّ تکه ای از کوهی است که خداوند روی آن با موسی علیه السلام تکلّم فرمود. و در تهذیب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام وصیت کرد که مرا از پشت کوفه خارج کنید و همانجا دفن نمایید، که آنجا ابتدای طور سینا است. در خصال از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند چهار شهر را از بین شهرها برگزیده و فرموده است: «وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ* وَ

طُورِ سينينَ* وَ هذَا الْبَلَدِ الأمين»(۱)، [سوگند به (کوه) تین و وزیتون و طور سینا و این شهر امن و امان] تین مدینه است، زیتون بیت المقدس است، طور سینا کوفه است، و بلد امین مکه...(۲) (ادامه روایت).

بنـابراین می توان طور را به نجفِ کوفه نیز تأویل کرد که در این صورت دفن علی علیه السـلام که به منزله هارون علیه السـلام است جور می آید، به نحوی که در قاموس بعضی معانی آن ذکر گردید. تدبّر کن.

تطهیر: و مطهّر و مطهّرون و سائر لغات هم معنا و هم خانواده آن از جمله طهور و طهر و امثال این ها. بـدان که متطهّر و تطهیر، پاکی و رهایی از پلیدی، نجاست، خباثت و گناه و امثال آن از جمله عیب و نقص ظاهری و باطنی را گویند. و واضح است که پلیـدترین این حالات، دشـمنی پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام است. از این رو روایت شده که تأویل طهارت و مشـتقات آن، کلماتی است که معنای رهایی از گناه ــ به خصوص گناه دشـمنی ائمه علیهم السـلام ــ و پاکی دل از آن را می دهند و نیز پاکی ولادت (حلال زادگی) می باشد. که البته اهل این طهارت و صاحب این اوصاف، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان هستند که مطهّر و متطهّر و هرچه به معانی آن است در مورد آنان صدق می کند.

در تفسـیر فرات بن ابراهیم از امـام باقر علیه السـلام روایت کرده که در مورد «وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُم »(۳) [و از آسـمان بارانی بر شـما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند] فرمود: سماء (آسمان)، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ماء (آب)، علی علیه السلام که خداوند به وسیله او دل دوستانش را پاک می فرماید.(۴)

۱- [۱] - تین/۱ تا ۳.

۲- [۲] - معانی الاخبار، ص ۳۶۵.

۳- [۳] - انفال/۱۱.

۴- [۴] - تفسیر فرات، ج ۱، ص ۱۵۳، حدیث ۱۹۰.

در کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: هر بنده ای ما را دوست بدارد و ولایت ما را بپذیرد، خداوند قلبش را پاک می سازد، و تا بنده ای به ما سلام نکند و تسلیم ما نگردد خداوند قلبش را پاک نمی کند، پس هرگاه تسلیم ما شد خداوند او را از شدت و سختی حساب به سلامت می دارد و از بزرگ ترین دلهره (فزع اکبر) در امان قرارش می دهد. در «خبیث» گذشت که دوستدار علی علیه السلام ولادت پاک دارد (حلال زاده است). و بعضی شواهد آن و شواهد پاکی طینت دوستداران علی علیه السلام در «طیب» گذشت. در سوره واقعه نیز خواهد آمد.

در آیه تطهیر سوره احزاب هم دلیل اینکه مقصود از مطهّرین، ائمه علیهم السلام هستند و خداوند آنها را از کفر و شک و گناهان و غیر اینها طاهر و پاک کرده ذکر خواهد شد. در «صحف» نیز دلیل اینکه صُحُف مطهّره آنها هستند گذشت. در باب چهارمِ فصل اول از گفتار اول هم دلیل تأویل طهر و طهور و غسل از جنابت و امثال آن به معانی ای که بازگشت شان به شناخت ائمه علیهم السلام و پاکی دل از پلیدی جهل نسبت به آنها است، بیان گردید. همچنین در سوره حج ذیل «وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ »(1) [خانه ام را پاکیزه گردان] دلیل اینکه مقصود، دور کردن دشمنان دین از خانه است، ذکر خواهد شد.

طائر: به معنای پرواز کننده در هوا، و جمع آن طیر است. در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول، دلیل اینکه پرندگان هم به ولایت مکلّف شدند که تعدادی از آنها ولایت را پذیرفتند و تعدادی نپذیرفتند ذکر گردید. و در لابلای مباحث کتاب، روایاتی در مورد بعضی پرندگان خواهد آمد. در «نحل» و «لحم» دلیل امکان استفاده نوعی تأویل برای هر دسته خواهد آمد، مانند تأویل پرندگان مدح شده به مؤمن و به عکس. بیندیش.

امّا طائر به معنای شانس و عمل خیر و شر و یا فقط شر نیز آمده است. به معنای فال بد گرفتن یعنی همان طیره هم استعمال شده. و مخفی نماند افراد مذمومی

ص:658

1- [1] - حج/26.

که ولایت را کنار گذاشتند، به جهت طائرشان نبود که مرتکب این رفتار شدند. و ایشان به خاطر فقر و ابتلاء مؤمنین در دنیا به آنهـا فـال بـد می زننـد، در حـالی که در واقع و نزد خداونـد بـد یمنی از خودشان است که نه تنها ولایت اولیای خـدا را ترک کردند، بلکه با آنها دشمنی هم نموده و تحت ولایت دشمنان اولیای خدا قرار گرفتند. تأمل کن.

طمس: و آن چـه مشـتمل بر آن باشـد. طمس بـه معنـای ریشه کن کردن چیزی از روی غضب یـا به هر سـبب دیگری است. و شکی نیست که «مغضوب علیهم» (کسانی که مورد غضب هسـتند) دشـمنان پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند. پس بیندیش.

در مجمع البیان از امام باقر علیه السـلام روایت کرده که در تفسـیر «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها»(۱) [پیش از آن که چهره هـایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم] فرمود: یعنی آنها را از راه هـدایت محو کرده به پشت سرشان برمی گردانیم یعنی برای مذمّت و عدم رستگاری ابدی به حال گمراهی رهایشان می سازیم. تأمل کن.(۲)

طبع: یعنی کلمـات و عبارات مشـتمل بر آن. در «ختم» معنای «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِم»(۳) [خداوند بر دل های آنان و بر شـنوایی ایشـان مهر نهـاده] و تأویـل آن گفته شـد. و واضـح است که طبع به معنـای ختم بوده و تأویـل شان یکی است. در «قلب» دلیل اینکه «قلب مطبوع» (دل مهرخورده)، قلب منافق است خواهد آمد. پس بیندیش.

طلع: شـکوفه درخت و میوه را گوینـد، یا نخلی که ثمرش رطب یا لقاح نخل باشـد، پس تأویل طلع چه در مقام مـدح و چه در مقام مذمت، همان تأویل ثمره و امثال آن می باشد. در «شمس» گذشت و در «فجر» هم دلیل امکان تأویل این دو به

ص:۶۵۹

۱- [۱] - نساء/۴۷.

۲- [۲] - مجمع البیان، ج۲، ص۹۹.

۳- [۳] - بقره/ ۷.

ظهور امام علیه السلام و زمان ظهور امام علیه السلام خواهد آمد، چنان چه می توانستیم «مطلع الشمس» را به همان تأویل «مشرق» تأویل کنیم. پس بیندیش، خداوند عالم است.

طمع: و آن چه شامل طمع است چون «یطمع» و امثال آن. در «خوف» و غیر آن توضیحاتی آمد که می توان از آن استفاده کرد. تأویلِ کسانی که خداوند طمع در خوبی را به آنها نسبت داده، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان هستند، و تأویلِ طمع آنها توقع و امیدی است که نسبت به بقای ایمانشان و به دست آوردن خیرات در دنیا و آخرت دارند و به خصوص امیدی که به ملاقات خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دارند، و همه اینها به برکت ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. تأمل کن و از تأویل ضدّ آن به ضدّ آن غافل مشو که همان طمع دشمنان ائمه علیهم السلام در دنیا و امثال آن می باشد. خدا می داند.

طاعت: و طائع و «مَن یُطِعِ الله» و هم معناهای آن، مانند سایر مشتقات اطاعت، که در لغت به معنای سرسپردن است. در باب سومِ فصل اول و باب هفتمِ فصل اول از همین گفتار سوم، گذشت و در «عبادت» هم دلیل تأویل اطاعت خدا به اطاعتش در امر ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام در اوامر و نواهی شان و اینکه اصلاً معنای عبادت و اطاعت خدا همین است، خواهد آمد. در «اتباع» نیز مفصل در این باب بحث کردیم.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که در تفسیر «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَه »(۱) [هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد] فرمود: یعنی کسی که از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، در مورد ولایت علی(ع) و ائمه علیهم السلام بعد از او اطاعت کند «فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظیما»(۲) [قطعا به رستگاری بزرگی نائل آمده است].

و روایات در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اطاعت از علی، اطاعت

۱- [۱] - احزاب/۷۱.

۲- [۲] - همان

از من است و اطاعت از من، اطاعت از خدا است، و هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، فراوان است. بنابراین شکی نیست که مقصود از مطیعان خدا، ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند و مقصود از مطیعان غیر خدا، مخالفان هستند، یعنی آنها عاصی اند و جزء «من عصی الله» (کسانی که خداوند را معصیت کردند) به شمار می روند، چنان چه در «عصیان» خواهد آمد. منتظر باش.

طرف: و اطراف که جمع طَرَف ــ به فتح راء ــ و به معنای ناحیه و جهت است. طَرف ــ به سکون راء ــ بنا بر قول مشهور، جمع ندارد و مقصود از آن چشم و به معنای قوه بینایی است. در «مبصر» سخن از آن رفت و در «عین» و «نظر» هم می آید. در «نقص» هم دلیل تأویل «اطراف الارض» در بعضی جاها به علماء ذکر خواهد شد، و شاید بتوان این تأویل را در موارد دیگر هم که تناسب داشته باشد، جاری ساخت. تأمل کن و از ورود طرف نسبت به اوقات نیز غافل مشو که شاید مقصود بعضی، ساعات باشد، و چه بسا بتوان آن موارد را هم به تأویل گفته شده برای «ساعه» تأویل کرد. خدا می داند.

طائف: چیزی است که طواف می کند یعنی گرد چیز دیگری دور می زند و آن را می پوشاند. از این رو در تفسیر طوفان قوم فرعون آمده. از توضیحاتی که در «غرق» و آخرین روایت از آخرین نکته خاتمه خواهد آمد، می توان در صورت تناسب، به گونه ای تأویل طائف را استفاده کرد. غافل مشو.

طهر: مفرد و جمع آن در قرآن آمده. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفينَ وَ الْعاكِفينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُود(۱)» [خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه کنید] فرمود: یعنی برای آل محمد علیهم السلام(۲).

مؤلف گوید: مقصود آن حضرت این است که همه آنها متّصف به این صفاتند، و احتمال دارد مقصود از «طائف»، معنای لغوی و ظاهری آن باشد یعنی کسانی که

۱- [۱] - بقره/ ۱۲۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص۷۹.

برای جهاد و ترویج دین در شهرها و کشورها می گردند، مثل امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و قائم علیه السلام. و مقصود از عاکف هم امامانی هستند که خانه نشین شدند و احکام را برای مردم بیان نمودند، مثل امام باقر و امام صادق علیه السلام و دیگران _ صلوات خدا بر همه آنها باد _ . تأمل کن و بدان که بنا بر این تأویل، باید بیت و تطهیر آن را بر خانه نبوت و ولایت و خالص کردن آن از پلیدی کفر و جهل و فحشا، حمل نمود، چنان چه تأویل هر کدام در محلّ خود آمد.

همچنین بدان که شیعه از این حیث که به اهل بیت علیهم السلام پیوسته اند _ چنان چه در اتباع و غیر آن نیز گذشت _ بنابر ظاهر، مشمول این تأویل قرار می گیرند و در این صورت احتمال دارد مقصود از طائف و عاکف هم شیعیانی باشند که به حج یا عمره سفر می کنند تا به خدمت امام برسند و از جانبش کسب علم نمایند، و هم شیعیانی که مجاور آنها هستند و هم کسانی که در زمان غیبت به شهرهای علما سفر کرده و نزد آنها مجاور می گردند تا ولایت و دین را بیاموزند، بلکه ممکن است مقصود، هر طائف یا معتکف و شخص پایبند به ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام باشد.

از جمله دلایل مؤید تأویل اول، روایتی است که در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت به مردم نگریست که با جهل طواف می کنند، و فرمود: به آنها دستور داده شده که بعد از طواف به سوی ما بیایند و ولایت ما را بیاموزند و به ما یاری رسانند. بیندیش تا معنای موارد طائف و هم خانواده های آن را در مدح یا ذم یا به صورت مطلق در غیر این آیه و حتی معنای طائفه را نیز دریابی. چنان چه در «امّت» و «فئه» و «فرقه» گذشت. تأمل کن.

طبق: و کلمات هم معنای آن مانند طباق. در قاموس گوید: طَبَق پوشش هر چیزی گویند، و طبق هر چیز، با آن چیز مساوی است... به معنای حال نیز هست. در فصل سوم گفتار اول معنای آیه «طبقاً عن طبق» گذشت که از آنجا و مطالب کنونی با ملاحظه آن چه در «سماء» گفته شد، تأویل «طباق» که در سوره ملک و نوح علیه السلام آمده استفاده می گردد، چنان چه در جای خود خواهد آمد.

ص:۶۶۲

طرق: و طریقه. اصل طرق به معنای کوبیدن است. لذا به کسی که شبانه می آید، طارق گویند، زیرا نیاز به کوبیدن در دارد. به راه و جاده و طریقه گویند، زیرا گویی انسان آن را هنگام پیمودن و گذر کردن می کوبد. مقصود از مسلک در اینجا _ چنان چه پیدا است _ عموم محل عبور می باشد. اما مخفی نماند که در سوره طارق دلیل تأویل طارق به روحی که همراه ائمه علیهم السلام است و آنها را حمایت می کند، خواهد آمد، و این لغت فقط در همین سوره وارد شده. همچنین طریقه فقط در سوره جن آمده، که در آنجا و همچنین در توضیحات «ماء» دلیل این که مقصود از آن ولایت ائمه علیهم السلام است، خواهد آمد. در عیون از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن «طریقه الله المثلی» است و دلالت قرآن بر ولایت، ظاهر و آشکار است. امّا آیه «وَ یَذْهَبَا بِطَرِیقَتِکُمُ الْمُثْلَی»(۱) [و آیین والای شما را براندازند] که در سوره طه و حکایت از قول فرعون است، جزء مقوله حاضر ما نمی افتد، بلکه مقصود از آن طریقه مخالفین اهل بیت و ولایت است، زیرا کلام، کلام فرعون است. امّا تأویل طریق در «سبیل» و «صراط» ذکر شد، پس این سه واژه _ چنان چه پیداست _ به یک معنا هستند. مؤید آن، روایت صدوق از امام صادق علیه السلام است که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: طریق نجات و طریق مستقیم، ما هستیم. در زیارت می خوانیم: شما طریق ارشد هستید، شما طریق اقوم هستید و امثال آن زیاد است. در معانی الاخبار از آن حضرت روایت کرده که فرمود: طریق مستقیم در دنیا آن است که به حدّ غلوّ نرسد، از کوتاهی و تقصیر، بالاتر و راست باشد به باطل منحرف نگردد. و طریق در آخرت همان راه مستقیم مؤمنین به سوی بهشت است و آنها از راه بهشت به راه جهنم منحرف نمی گردند و آن راه فقط به بهشت می رسد. (ادامه روایت). خلاصه، همه روایاتی که در تأویل سبیل مفرد یا جمع آمده، دقیقاً در طریق نیز صدق می کند. تدبر کن.

طلاق: و آن چه معنای طلاق را برساند. بدان که اصل معنای طلاق، رهایی و خروج از عقد ازدواج و تعهّد نسبت به آن است، و ما برای آن تأویلی نیافتیم، مگر

۱- [۱] - طه/۶۳.

روایتی در کمال الدین از حضرت قائم علیه السلام که از آن حضرت در مورد معنای طلاق سؤال شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را به امیر مؤمنان علیه السلام واگذار کرد. ایشان فرمود: خداوند عز و جل، شأن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا برد و شرافتِ مادرِی مؤمنان را فقط به آنها داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای اباالحسن، این شرافت تا وقتی که بر سبیل و بنای اطاعت باشد، برای آنها خواهد ماند، پس هر کدامشان بعد از من، علیه تو خروج کرد، طلاقش بده و از شرافت مادری مؤمنان و همسری پیامبر ساقطش نما. که مؤید آن روایتی است در تفسیر قمی که امام صادق علیه السلام در تفسیر «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء»(۱) [نوبت هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده] فرمود: آن که نزد تو مَاوی گرفت، در نکاح است و آن که از تو دور ماند، حکمش طلاق است.(۲) بنابراین شاید بتوان بعضی مواضع را به این صورت تأویل کرد. خدا می داند. از توضیحات «تزویج» که گذشت و توضیحات «نکاح» که در آینده بدان خواهیم رسید، تأویل طلاق را _ در صورت تناسب _ می توان استفاده کرد، به طوری که در مقابل تأویل تزویج و نکاح قرار می گیرد، یعنی ترک معاشرت و با هم بودن و تقارن. تأمل کن.

طفل: مفرد و جمع آن آمده و معنایش معلوم و معروف است. شاید بتوان به قرینه آن چه در تأویل «رشد» و «ارشد» و «حلم» و امثال آن گفته شد، طفل را به کسی که عارف به ولایت نیست، تأویل نمود، پس مقصود کسی است که به حدّ شناخت ائمه علیهم السلام نرسیده، هر چند به ظاهر و در عرف بالغ باشد، چنان چه توضیحات «غیبت» و «جاهل» نیز این معنا را تأیید می کند. خداوند داناتر است.

طل: همان شبنم و بارانی است که قطره های کوچک دارد، پس تأویل آن بعضی از تأویل هایی است که برای «غیث» و «مطر» و «ماء» خواهد آمد. طل فقط یک مرتبه و آن هم در سوره بقره به کار رفته است، تأمل کن.

۱- [۱] - احزاب/۵۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

طَول: به فتح طاء، غنا و ثروتمندی را گویند که نسبت به خداوند به خاطر فضل اوست، و تأویل فضل در جای خود خواهد آمد. امّا وقتی به مردم نسبت داده شود، مقصود ثروتمندی و وسعت رزق آنها است. در شرح واژه «غَناء»، مقصود از ثروت در روایات خواهد آمد. و طول به ضم طاء، معروف و به معنای طولانی شدن زمان و امثال آن است، بلکه نیازی به تأویل ندارد، و شاید بتوان از تأویل چیزهایی که مقیّد به قیود است، تأویل آن را دریافت. پس اندیشه کن.

طعام: و اطعام و سایر مشتقات آن مانند اطعموا و غیره. طعام چیزی است که خورده می شود. و چه بسا مختص به گندم باشد. و طعم یطعم یعنی چشید و خورد، و اطعام یعنی طعام دادن. امّا در تأویل طعام به علم، روایتی در کافی وارد شده که به امام باقر علیه السلام گفتند: طعامه در «فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»(۱) [پس انسان باید به غذایش بنگرد] چیست؟ فرمود: علم او که باید مواظب باشد که از چه کسی علم می آموزد.

مؤلف گوید: شاید این فرمایش بدان سبب است که چنان چه طعام، خوراکِ بدن انسان است، علم هم، خوراک روح اوست، پس تأویل طعام به علم صحیح می باشد. بنابراین همان طور که طعام حلال و پاک از راه های حلالِ معین شده از طرف شارع به دست می آید، غذای روحانی یعنی علم صحیح و حق هم آن است که از قرآن و سنّتِ به دست آمده از ائمه علیهم السلام کسب شود. در «رزق» توضیحات کافی برای این تأویل ذکر شد و همچنین از چیزهایی که بیان خواهد شد، تأویلِ اطعام به تعلیم و وجهِ ممدوحِ آن به شناخت ولایت و راه حق می باشد.

در «اسیر» و «تیسّره» مطالبی در تأیید آن گذشت، در «فک» و غیره هم خواهد آمد. همچنین روایت شده که تأویل «طَعامِ المِسكِين»، حقوق آل محمد علیهم السلام است، چنان چه در تفسیر قمی ذیل «وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ المِسكِين»(۲)

۱- [۱] - عبس/۲۴.

۲- [۲] - ماعون/۳.

[و به اطعام مسکین تشویق نمی کرد] روایت کرده که امام فرمود: یعنی حقوق غصب شده آل محمد علیهم السلام.

بنابراین، می توان آن را مناسب با «خُمس» و امثال آن و پرداخت آن به اهلش نیز تأویل کرد، چنان چه می توان آن را متناسب با نعمت های حلال و پاکی که خداوند روزیِ دوستان اهل بیت علیهم السلام فرموده و طعامی که آنها در راه محبت خاندان نبوّت به فقر ایشان می دهند، حمل نمود. این نسبت به طعام ممدوح بود، و طعام مذموم، تأویلی مقابل آن دارد. تأمّل کن.

طامه: به معنای مصیبت است، زیرا از همه چیز بالاتر می رود و آنها را می پوشانـد. در سوره نازعات «الطامَه الکُبرَی»(۱) آمده است که آن را به قیامت تفسیر کرده اند. و از روایتی که ان شاء الله در آنجا خواهد آمد، تأویل بلکه تفسیر آن به خروج «دابَّهُ الأَرض» در نزدیکی قیام قائم علیه السلام از جانب کوه صفا ذکر خواهد شد. و از آن استفاده می شود که می توان امثال طامه را به احوال مناسب آن در قیام قائم علیه السلام و مانند آن تأویل کرد. در «قیامه» دلیل تأویل دیگری نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن.

طعن: می گویند «طعن فیه و علیه» یعنی آن را معیوب ساخت. در سوره نساء می فرماید: «وَ طَعناً فی الدِین»(۲) [و به قصد طعنه زدن در دین] ، و در سوره توبه می فرماید: «وَ طَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ»(۳) [و شما را در دین تان طعن زدند] که تأویل آن به آن چه دشمنان علی علیه السلام در روز غدیر گفتند و سایر کنایه هایی که زدند، پیدا و آشکار است، چنان چه توضیحات بیان شده در «دین» و غیره آن را تأیید می کند. پس تأمل کن.

مطمئن: و آن چه مشتمل بر اطمینان باشد. اصل اطمینان، سکون و آرامش است. از روایاتی که بعضی از آنها در «عین» خواهد آمد، معلوم می شود که اطمینان

۱- [۱] - نازعات/۳۴.

۲- [۲] - نساء/۴۶.

۳- [۳] - توبه/۱۲.

نفس مؤمن و استقرار آن، به برکت ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام است و نفس مطمئنه، علی و ائمه علیهم السلام و اصحاب خاصشان می باشند. در روایتی آمده که مقصود از نفس مطمئنه، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او است. در کتاب مستدرک و غیره از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر «الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(۱) [همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.] فرمود: یعنی ما اهل بیت و شیعیان ما...

تأویل ذکر به ولایت هم گذشت. تدبّر کن.

طین: در کتاب ایمان و کفر اصول کافی روایات متعدّدی در «طینت» آمده که خلاصه اش چنین است: خدای تعالی، بدن های پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را از خاک «عِلِّيِّن» آفرید، دلِ شیعیانشان را از باقیمانده آن خاک خلق نمود. و رؤسای دشمنان آنها را از خاک «سجّين» آفرید و از اضافیِ آن، دلِ پیروانشان را خلق کرد. آنگاه هر دو خاک را با هم مخلوط کرد و از آن بدن های دشمنان اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان را خلق نمود. علاوه بر روایاتی که در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول ذکر شد، در «حب»، «حياه» «حمأ» و «تراب» هم روایات و مباحثی در این باب گذشت و مقداری هم در «ماء» می آید.

بنابراین شاید بتوان «طین» را ـ هر جا مناسب باشد ـ به یکی از این دو وجه، تأویل نمود. امّا مراد از «طین»، یا ظاهر آن یعنی بدن است و یا نطفه و سیری که پیش از آن در قالب گیاه و غذا و پس از آن به صورت علقه و مضغه و استخوان و .... داشته است و البته احتمالِ حمل آن به خاک خلقتِ آدم علیه السلام و غیر آن منافاتی با آن چه ما در مواضع مناسب گفتیم ندارد. تأمل کن، و خداوند، آگاه است.

طغیان: و طاغی و طاغوت و آن چه معنای اینها را برساند، مانند «الَّذِينَ طَغَوْا»(۲) و غیره. طغیان، تجاوز از حد و ترک عدالت را گویند، و طاغوت هر چیزی

۱- [۱] - رعد/۲۸.

۲- [۲] - فجر/۱۱.

است که غیر از خدا پرستیده شود. گفته شده: شیاطین جنّی و انسی و طاغیان آنها. طغیان هم مفرد است و هم جمع.

حال که این دانستی، در تفسیر قمی ذیل «وَ إِنَّ لِلطَّاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ»(۱) [و برای طغیان گران واقعا بد فرجامی است] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی اولی و دومی و بنی امیه.(۲) در شرح واژه «جبت»، استفاده تأویل جبت و طاغوت به اولی و دومی گذشت، و در ظلمات و نیز در شرح واژه «فحشا»، دلیل تأویل طاغوت به دشمنان علی و ائمه علیهم السلام و به امامان جائر خواهد آمد. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شما کسانی هستید که از عبادت طاغوت اجتناب کردید، و هر کس جبّار و ظالمی را اطاعت کند او را پرستیده است. و از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر عَلَمی که پیش از قیام قائم علیه السلام بلند گردد، صاحب آن طاغوت است.

بنابراین، طغیان یعنی مخالفت دشمن با ائمه علیهم السلام و ترک اطاعت آنها و آزار رساندن به شیعیانشان برحسب مراتب طغیان. چنان چه تأیید آن در «بغی» آمد. پس تأمل کن.

ص:۶۶۸

۱- [۱] - ص/۵۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۲۱۳.

باب ظاء

ظمأ: و آن چه مشتمل بر ظمأ است. به معنای تشنگی یا شدت تشنگی می باشد، و معلوم است که بر کسی عارض می گردد که آب ندارد، و تأویل آب در «ماء» خواهد آمد. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: الذین کفروا یعنی بنی امیه «کَسَرَابٍ بِقِیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء»(۱) [چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد.]

منظور از تشنه، عثمان است و این واژه بر آنان صدق می کند و می گوید شما را سیراب می کنم.(۲)

ظهر: و ظاهر و ظهیر و ماظهر و تعابیری که این معنا را برساند. ظَهر خلاف بَطن (شکم) و به معنای پُشت است. جمع آن أظُهر، ظُهور و ظهران می باشد. همچنین ظاهر خلاف باطن است، «ظَهَرَ» به معنای بارز و آشکار گردیده است و به معنای غلبه نیز آمده است. گفته می شود: ظهر علیه یعنی بر او غالب آمد.

و تظاهروا علیه یعنی با هم همکاری کردند که از مشتقات آن، ظهیر به معنای معاون و همکار است. در «وراء» مطالبی خواهد آمد که می توان تأویل ظَهر را در موارد مناسب از آن استفاده کرد. در «بطن» هم مباحثی گذشت که در این مقام مقید است، به خصوص وقتی «ظاهر» بر معنای ظاهری و معروف حمل گردد. پس بیندیش. مؤلف گوید: در «بیت» روایاتی گذشت در این که هر کس با ائمه علیهم السلام مخالفت ورزد و دیگران را بر آنها ترجیح دهد، از پشت خانه خدا به سمت

ص:۶۶۹

۱- [۱] - نور/۳۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۱.

خانه آمـده است. از این بیان و تأویل «باب» به ائمه علیهم السـلام ـ چنان چه در محلّش گفته شد ـ، معلوم می شود که ظَهر و پشت خانه، خلفای جور و علمای گمراهی هسـتند. در «قری» دلیل تأویل «القُری الظّاهِرَه»(۱)[آبادیهای آشکار] به شیعه و علماء شیعه و اصحاب خاص ائمه علیهم السلام خواهد آمد.

و در «نعمت» نیز دلیـل تأویل «النِعَم الظّاهِرَه» به پیامبر صـلی الله علیه و آله و امام ظاهر و اوامر ظاهر شـده پیامبر صـلی الله علیه و آله و چیزهایی که بین همه امّت مسلّم است و در قرآن به آن تصـریح شده ـ مانند معرفت و توحید خدا و امثال آن ـ را ذکر خواهیم کرد.

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول ذکر شد، و در «فحشاء» نیز ذکر خواهد شد که تأویل زشتی ها و فحشاهای آشـکار و مخفی در آیه «وَ لا ـتَقرُبُوا الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنها وَ ما بَطَنَ»(۲)[بـه کارهـای زشت، چه آشـکار آن و چه پوشـیده اش نزدیک نشوید] دشمنان ائمه علیهم السلام هستند.

در روایات بسـیاری آمـده که علی علیه السـلام، ظاهر است، یعنی ظاهر اسـلام، و «باطن» است یعنی کسـی است که دلش منبع علم است و خداونـد اسـرار خود را در دل او مخفی نموده است. برخی روایات هم در «باطن» ذکر گردید. پس از تأمل در آن چه ذکر شـد، شایـد بتوان بخشـی از این تأویـل را در سـایر مواضع نیز اسـتفاده نمود. تأمل کن و از توضـیحاتی که در «غلبه» و «علـو» و امثـال آن می آوریم غافـل نشـو، زیرا از آنهـا تأویـل «ظهـور» به معنـای غلبه را می تـوان اسـتفاده نمـود. از توضـیحات «استعانت» هم می توان تأویل «ظَهر» و امثال آن به معنای معین و یاور در ولایت و ترک ولایت را برداشت کرد. پس بیندیش.

ظـل: و کلمـات هم معنـا و هم خـانواده آن، ماننـد ظلّه، ظللنـا و غیره. ظِل با کسـر ظاء، به معنای سایه است. فرق ظل و فیء آن است که سایه را تا ظهر ظل و از ظهر به بعد، فیء گویند. و به هر حال، خلاف نور و پرتو آفتاب است. گاهی ظل بر شبح

ص:۶۷۰

۱- [۱] - سبا/۱۸.

۲- [۲] - انعام/۱۵۱.

قابل رؤیت مانند جن و نظایر آن و نیز بر شب و تاریکی مطلق، اطلاق می گردد. لذا وقتی می گویند «هو فی ظلّه» یعنی تحت حمایت و کنف اوست.

جمع آن ظلال می باشد و ظلّه، اقامت را گویند، پس ظَلَّ یعنی اقامت کرد یا دگرگون شد، که معنای اخیر در حالتی است که جزء افعال ناقصه به شمار آید.

در قرآن کریم به این معنا زیاد استعمال شده است. ظُلّه ــ به ضم ظاء ــ هم پوشش و هر چیزی است که سایه بیندازد مانند درخت، کوه، ابر و خلاصه هر چیزی که بپوشاند و مستور نماید. جمع آن ظُلَل می باشد.

در «عذاب» خواهد آمد که «عَذاب یَومِ الظُّلّه»(۱)[عذاب روز ابر(آتشبار)] علی علیه السلام است. در واژه سموم، «ظِلٍّ مِن یَحمُوم»(۲)[سایه ای از دود تار] به سایه ای با گرمای زیاد تفسیر شده است. می گویند «ظِلٌّ ظَلیلٌ»، یعنی سایه ای دائمی و دلچسب، و «ظِلٌّ لاـ ظلیل» یعنی سایه غیر مرغوب. خلاصه، ظِل گاهی در مقام مدح به کار می رود و گاهی در مقام مذمّت، که در اوّلی، منافع و در دومی، ضررهای سایه مدّ نظر است. لذا مواضعی که به معنای اوّل آمده در روایات به ائمه علیهم السلام و حمایت و لطف آنها در دنیا و آخرت و امثال آن تأویل شده، در جاهایی که به معنای دوم است به دشمنان ائمه علیهم السلام و بلاهایی که از جانب آنها در دنیا و آخرت به مردم می رسد. در مناقب ابن شهرآشوب با ذکر سند از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «وَ لاالظِل»(۳) [ونه سایه] گفت: یعنی سایه علی علیه السلام در بهشت. و در روایت دیگری گفت: سایه علی علیه السلام در بهشت است. و در حدیث قتاده از امام باقر علیه السلام آمده که ضمن حدیثی فرمود: ائمه علیهم السلام سایه سمت راست عرش خدا هستند. (ادامه روایت).

در «سماء» گفته شد که «السَمَاء الظَلیله» (آسمانِ سایه افکن)، امام معصوم علیه السلام است. و در وجه چهارم از باب سومِ فصل اول از گفتار اول، روایتی صریح با

ص:۶۷۱

۱- [۱] - شعراء/۱۸۹.

۲- [۲] - واقعه/۴۳.

۳- [۳] - فاطر/۲۱.

شرح کافی و مفصل ذکر گردید. و در کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «انطَلِقُوا إِلَی مَا کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ* انطَلِقُوا إِلَی ظِلٍّ ذِی ثَلَاثِ شُعَبٍ* لَاظَلِیلٍ وَلَا یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ» (۱) [بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می کردید* بروید به سوی (آن) دود سه شاخه* نه سایه دار است و نه از شعله (آتش) حفاظت می کند] فرمود: هرگاه مردم از تشنگی به پناه جویی برخیزند به آنها گفته می شود: نزد کسی بروید که تکذیبش می کردید ــ یعنی امیرمؤمنان علیه السلام ــ ، علی علیه السلام نیز به آنها می گوید: نزد آن سایه ای بروید که سه شعبه دارد، یعنی اولی و دومی و سومی. (ادامه روایت).

پس مقصود از ظل در اینجا ظالمان به آل محمد و دشمنان آنها هستند، چنان چه در محّل خود خواهد آمد. تأمل کن تا تأویل آن را در هر موضع دریابی، و البته از مواردی که به معنای اقامت و دگرگون شدن آمده نیز غافل مشو. خداوند هدایتگر است.

ظلم: ظالم، مظلوم و امثال آن مانند «الَّذِینَ ظَلَمُوا» و غیره. ظلم در لغت، قرار دادنِ چیزی در غیر جای خودش است، می گویند ظَلَم، ظَلَمه حقّه و اسم فاعل آن ظالم و ظَلوم است. امّا در عرف، ظالم به کسی گویند که به خود یا دیگری ضرری وارد کند. بنابراین هر خطاکار و متجاوزی ظالم است. از این رو در عرف شرعی بلکه عُرف عمومی، کسی که از احکام و حدود الهی تجاوز کند، ظالم می باشد. خدای تعالی می فرماید: «وَ مَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»(۲) [و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکاران اند] لذا بر هر شخصی غیر از معصوم، ظالم اطلاق می گردد، هر چند نسبت به خودش، زیرا حداقل گناه صغیره ای از او سر می زند و عفو و بخشایش، تفضّلی از جانب خداوند سبحان است. امّا کمترین حدّ ظلم در حقیقت، ارتکاب گناهان صغیره و بعداز آن ارتکاب کبیره است و مرتکب هر دو نوع گناه، نسبت به خودش ظالم می باشد و ظالم تر از آنها

۱- [۱] - مرسلات/۲۹ ، ۳۰، ۳۱.

۲- [۲] - بقره/۲۲۹.

کسی است که به بندگان خدا ضرر برساند، و به همین ترتیب تا این که به کفر و ستم و اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها منجر شود. و بزرگ ترین ظالمان، اولی و دومی و بنی امیه و قاتلان حسین علیه السلام و امثال آنها هستند که سردسته همگی اوّلی و دومی هستند که اصل و پایه فتنه در این امت و آزار و اذیت آل پیغمبر علیهم السلام تا روز قیامت شدند.

لذا همان طورکه به طور مفصل در باب سومِ فصل اول از همین گفتار سوم گذشت، از روایات برمی آید که مقصود از ظلم در قرآن ــ از جهت بطن و تأویل ــ ظلمی است که از جانب دشمنان ائمه، بر ائمه علیهم السلام و شیعیانشان روا داشته شد، پس «ظالمون» مخصوص دشمنان اهل بیت علیهم السلام است و در نتیجه استفاده می شود که «مظلومون»، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان هستند. از توضیحات بیان شده در «رجز»، تأویل ظالم در بعضی مواضع به دشمنان امام حسین علیه السلام استفاده می گردد.

مؤید این تأویل، روایتی است درتفسیر عیاشی که نقل کرده، امام صادق علیه السلام در تفسیر «فَلَا عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ»(۱) [تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست] فرمود: یعنی مگر بر ذریه و نسلِ قاتلان حسین علیه السلام. و در روایت دیگری فرمود: خداوند به هیچ کس تعدّی نمی کند، مگر نسل و نوادگان قاتلان حسین علیه السلام.(۲)

مؤلف گوید: این معنا به دلیل رضایت آنها از جنایت های پدرانشان است، پس بیندیش. در «انسان» دلیل تأویل «ظَلوم» به ظلوم در ولایت و این که مقصود از آن اولی است که اوّلینِ آنها بود گذشت. مؤیّد آن تفسیری است که ذیل «يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»(۳) [روزی است که ستمکار دست های خود را می گزد] خواهد آمد که مقصود از ظالم، خلیفه اول است، در باب سومِ گفتار دوم هم اشاره ای بدان رفت.

۱- [۱] - بقره/۱۹۳.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۵، حدیث ۲۱۵.

۳- [۳] - فرقان/۲۷.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: تو یعسوب (پادشاه) مؤمنان هستی و مال پادشاه ظالمان، و ظالمان کسانی هستند که به تو حسد می ورزند و بر تو تعدّی می جویند و بعد از من، تو را از حقّت محروم می سازند. (ادامه روایت).

در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم بدبخت ترین ظَلوم، کسی است که تو را انکار کرد. و در تفسیر قمی ذیل «بِآیاتِنَا یَظلِمُون»(۱) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی ائمه علیهم السلام را انکار می کنند.

در «ایمان» نیز دلیل تأویل ظلم به ولایت و دوستی خلیفه اول و دوم گذشت، و در واژه «شهر» دلیل تأویل «فَلَا تَظْلِمُواْ فِیهِنَّ أَنفُسَکُمْ»(۲) [پس در این (چهار ماه) بر خود ستم مکنید] به این که با ائمه علیهم السلام دوستی کنید تا هدایت یابید را می توان استفاده کرد. همچنین در توضیحات «مصطفی» دلیل ظالم بودن کسی که امام را نمی شناسد، چنان چه واضح است و در این مورد به خود ظلم کرده، خواهد آمد. در «شهادت» هم دلیل این که کتمان کننده شهادت به ولایت علی علیه السلام ظالم است، ذکر گردید. خلاصه آن که دلالت روایات بر تأویل ظلم و ظالم ـ با همه معانی متفاوتی که برحسب شدّت و ضعف بیان کردیم ـ به انکار حق ائمه علیهم السلام و عدم ایمان به آنها واضح و آشکار است، و لازم است در هر مقامی به مناسبت همان مقام تأویل گردد. خداوند هدایت گر است.

ظلمت: و آن چه معنای آن را برساند، مانند مظلم و غیره. اصل ظلمت، خلافِ نور و رفتن نور است. در روایات، تأویل های متعددی برای ظلمات آمده، از جمله تأویل به کفر، دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام و جهل و عدم معرفت نسبت به ائمه علیهم السلام و حق آنها، و نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و به خصوص اولی و دومی و یزید و معاویه و بنی امیه و امثال آنها و ظلمت های فتنه روزگار حکومت

۱- [۱] - اعراف/۹.

۲- [۲] - توبه/۳۶.

آنها. همچنان که به گناهان و تاریکی های گناه که معلوم است بزرگ ترین گناه، ترک ولایت تأویل شده است. البته به عذاب خداوند که در نتیجه کفر و ترک ولایت ایجاد می گردد، نیز تأویل شده است.

در همین راستا روایت شده که تأویل «ظلمات الأرض»، رحم و شکم های مادران است، چنان چه در «حبّه» گذشت.

در تفسیر قمی و عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «وَلاَ حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ»(۱) [و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین نیست] فرمود: ظلمت های زمین، رحم ها هستند. و روایت شده که تأویل «ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»(۲) سختی ها و شدائد موجود در خشکی و دریاست، چنان چه دلیل آن در جای خود خواهد آمد. و در «حیاه» توضیحاتی آمد که که می توان تأویل ظلمات به طینت کافر را برداشت نمود. خلاصه، اصل در معنای ظلمت برحسبِ بطن و تأویل، تشبیه حال مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام در دنیا و آخرت به کسی است که در ظلمات مطلق به سر می برد و چشمش هیچ چیز را نمی بیند، مانند شخص نابینا. و در مقابل آن، نور و کسانی که در نور سیر می کنند قرار دارد، چنان که خواهد آمد و در «بصیر» نیز تأیید آن بیان گردید. از جمله شواهد این معنا، روایتی است که در کافی از امام باقر علیه السلام در توضیح «وَآیَةٌ لَّهُمْ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ»(۳) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند] روایت کرده که آن حضرت فرمود: یعنی محمّد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و در اثر ظلمتی که پیدا شد، مردم فضل اهل بیت او را ندیدند.

در اینجا بخشی از روایات که دلیل بر این تأویل ها هستند را ذکر می کنیم. بعضی از آن روایات در مورد آیه الکرسی است، بعضی دیگر در آیه نور و دسته ای

۱- [۱] - انعام/۵۹.

۲- [۲] - انعام/۹۷.

۳- [۳] - یس/۳۷.

هم در توضیح و تأویل «موت» می باشد. در مناقب ابن شهرآشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»(۱) فرمود: یعنی آنان را از کفر، بیرون می آورد و به ایمان که همان ولایت علی علیه السلام است وارد می کند. و در تفسیر «وَالَّذِینَ کَفَرُوا» فرمود: یعنی به ولایت کافر شدند، و «اوُلیاؤُهُمْ الطَّاغُوت»(۲) یعنی دشمنان علی علیه السلام و پیروانشان که مردم را از نور ولایت علی علیه السلام خارج می کنند و به ظلمت یعنی دشمنان علی علیه السلام، چشم می دوزند.

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ» فرمود: یعنی از ظلمت های گناهان به نور توبه و مغفرت می کشاند، زیرا آنها ولایت امام عادل را پذیرفته اند.

و در تفسیر «وَالَّذِینَ کَفَرُوا» فرمود: کافر اصلاً نوری ندارد که بخواهد از آن خارج گردد، و مقصود آن است که آنها در نور اسلام بودند و وقتی پیرو امام جور شدند که از جانب خداوند نبود، با ولایت و پیروی آنها از نور اسلام به تاریکی های کفر کشیده شدند. (ادامه روایت).

و در تفسیر عیاشی از آن حضرت روایت کرده که در توضیح همین آیه فرمود: نور، آل محمّد علیهم السلام هستند و ظلمات، دشمنِ آنها. و در مناقب از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَالْبَصِیرُ* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ»(۳) [و نابینا و بینا یکسان نیستند* و نه تیرگی ها و روشنایی] گفت: ظلمات، ابوجهل یعنی خلیفه اول، و نور، علی علیه السلام است.(۴)

و در روایت صالح بن سهل همدانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درتأویل آیه نور فرمود: «کظلمات»، خلیفه اول و دوم هستند، «فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ یَغْشَاهُ

۱- [۱] - بقره/۲۵۷.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - فاطر/۲۰.

۴- [۴] - مناقب، ج۳، ص ۹۸.

مَـوْجٌ» [در دریـایی ژرف است که مـوجی آن را می پوشانـد] یعنی عثمـان، «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ» [(و) روی آن موجی (دیگر) است] یعنی طلحه و زبیر «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»(۱) [تاریکی هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است] معاویه و یزید و فتنه های بنی امیه است. (ادامه روایت).

و در تفسیر امام علیه السـلام ذیل «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ»(۲) [و در میـان تاریکی هایی که نمی بیننـد رهایشان کرد] فرمود: یعنی وقتی مردنـد و نور ادّعـای ایمـانِ ظـاهری شـان رفت، عـذاب آنهـا را به باطنِ کافرشان می گیرد و در ظلمت های عذاب خدا قرار می گیرند. (ادامه روایت). برای فهم تأویل آن در هر موضعی تأمل کن، خداوند هدایت گر است.

ظعن: سفر و کوچ و حرکت را گویند که تأویل آن در واژه های سفر و امثال آن آمده است.

ظن: و هم خانواده های آن مانند یظنّ و غیره. در قاموس گوید: ظن، اعتقادی است که از شک قوی تر است و به حدّ یقین هم نمی رسـد. قمی در تفسـیر خود گویـد: ظن در قرآن بر دو نوع است: ظنّ به معنای یقین و ظنّ به معنای شک. در کتاب توحید از علی علیه السـلام روایت شده که فرمود: ظن بر دو قسم است: ظنِّ شک و ظنِّ یقین. ظن هایی که به امور معاد مربوط است، ظنّ یقین، و ظنّی که به امور دنیا مربوط است، ظنّ شک می باشد.

مؤلف گویـد: ظـاهراً مقصود حضـرت، این است که وقتی ظنّ به مؤمن نسـبت داده شود به معنای یقین است، و شاهـد این معنا روایت ذکر شـده در کتـاب توحیـد از امیر المؤمنین علیه السـلام است که در تفسـیر «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو رَبِّهِمْ»(۳) [همان کسانی که می داننـد با پروردگار خود دیـدار خواهنـد کرد] فرمود: یعنی آنها به برانگیخته شدن، یقین دارند و ظن در اینجا به معنای یقین است. (ادامه روایت).

۱- [۱] - نور/۴۰.

۲- [۲] - بقره/۱۷.

۳- [۳] - بقره/۴۶.

و از آن حضرت علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»(۱) [و به خدا گمان هایی (نابجا) می برید] فرمود: در اینجا ظن، به معنای شک می باشد و ظنّ یقین نیست ـ آنگاه فرمود: ـ ظن بر دو قسم است (که اندکی پیش گفتیم) امّا در «زعم» گذشت که زعم مانند ظن نیست، بلکه هر جا در قرآن آمده به معنای ظنّ شک و کذب است. تأمل کن. خداوند و اولیاء او ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ به حقیقت عالمند.

ص:۶۷۸

۱- [۱] - احزاب/۱۰.

باب عین

عتبی: و هم خانواده های آن مانند «فَمَاهُم مِن المُعْتَبِین»[(۱)](#) و «وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ»[(۲)](#). اصل عُتبی ــ به ضم عین ــ رضایت است، «استعتبه» یعنی از او طلب رضایت و بخشایش از بدی کرد. همچنین وقتی گفته می شود «استعتبه» و «أعتبه» یعنی از او راضی شد و عذرش را پذیرفت.

در «رضوان» و غیر آن گفته شد که رضایت از خدا و پیامبر مخصوص اهل ولایت است و شفاعت فقط به آنها می رسد. در«عَفْوُ الله» و امثال آن هم خواهد آمد که عفو خدا مخصوص همین افراد است و آن طور که خداوند، عذر اهلِ ولایت را که از آنها راضی است ــ می پذیرد، عذر دشمنان ائمه علیهم السلام را قبول نمی کند. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

عجب: و هم خانواده های آن مانند «عجبتم» و «یعجبک» و غیره. بدان که عُجب ــ به ضمّ عین ــ خودخواهی و غرور گویند. وقتی گفته می شود «أعجبه الشی» یعنی آن چیز نزد وی بزرگ جلوه کرد. «عجب منه» و «تعجّب» که از عَجَب ــ به فتح عین و جیم ــ است، زمانی گفته می شود که به دلیل مخفی بودنِ علت چیزی یا هر دلیل دیگر، موقعیت و جایگاه آن چیز نزد انسان بزرگ می نماید تا حدّی که قابل انکار است.

امّا مخفی نماند که بیشتر موارد این کلمه بر حسب بطن و تأویل، منتسب به مخالفان و منافقان و منکران ولایت علی علیه السلام است که از آن چه در شأن

ص:۶۷۹

۱- [۱] - فصلت/۲۴.

۲- [۲] - نحل/۸۴.

علی علیه السـلام بیان می شد، تعجب می کردند، در حالی که آنها به ظاهر، خودشان را نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله و امّت، به آن صفات نشان می دادند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم را خوش آید و پند افتد، همان طور که سیاق آیات و روایات وارد شده در تفسیر آن آیات بر این معنا دلالت دارد.

عذب: تأویل آن در «فرات» که هم معنای آن است، خواهد آمد و در «اُجاج» هم گذشت.

عـذاب: و هم خـانواده هـای آن ماننـد یعـذّب و غیره. عـذاب عبـارت است از چیزی که خداونـد با آن از مخالفانش انتقام می گیرد، و چنان چه معلوم است، عـذاب برای اهل خلاف است که با ائمه مخالفت نمودنـد. عذاب گاهی در دنیا واقع می گردد، مانند بلاهای آشـکاری که بر امت های گذشـته نازل گردید، و نظیر آن در امت اسـلام، شمشـیر علی علیه السلام و پس از آن شمشـیر قائم علیه السـلام و بعضـی بلایایی است که تا پیش از زمان رجعت و در نزدیکی قیام قائم علیه السـلام بر دشـمنان ائمه علیهم السلام نازل می گردد.

لذا در روایات آمده که عذاب در بعضـی مواضع به علی علیه السـلام، در بعضـی مواضع به قائم علیه السـلام و شمشـیر او و در جاهایی به «خسف» (فروکش کردن زمین و بلعیـدن انسان ها) و مسخ و امثال آن که قبل از قیام قائم علیه السـلام رخ می دهد، تأویل می گردد. بنابراین وقتی بخواهیم تأویل کنیم، بایـد در هر مقامی، مناسـبت آن را لحاظ نماییم. حال به بعضـی از روایات که بر تأویل های مذکور دلالت دارد اشاره می کنیم:

در یکی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تو عذابی بودی که بر سر کفّار می ریخت. و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که در تفسـیر «لَمَّا رَأَوُاْ الْعَـذَابَ»(۱) [چون عـذاب را ببیننـد] فرمود: عـذاب در آیه، علی علیه السـلام است. (ادامه روایت).

و در «بأس» گذشت که علی علیه السلام، شلّاق عذاب خدا است که خداوند

۱- [۱] - یونس/۵۴.

به وسیله او دین خود را یاری می کند، و در روایت سلمان آمده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ»(۱) [عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت] من هستم. و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح «إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ»(۲) [وقتی که دری از عذاب دردناك بر آنان گشودیم] فرمود: عذاب شدید، علی علیه السلام است، در زمانی که رجعت کند. در «ثمود» و «صاعقه» دلیل تأویل «فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ»(۳) [صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت] به شمشیر در زمان قیام قائم علیه السلام گذشت. در تفسیر قمی و بصائر نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى»(۴) (۵) [از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می چشانیم] فرمود: یعنی شمشیر در زمان رجعت و در «احسان» دلیل تأویل «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا... وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا»(۶) [بگو آیا برای ما انتظار می برید... در حالی که ما انتظار می کشیم که خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند] به این که مقصود از «عذاب من عندالله»، مسخ و «بأیدینا» قتل در زمان قائم است، ذکر گردید.

در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «عَذَابَ الخِزْيِ فِي الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»(۷) [عذاب رسوایی را در زندگی دنیا] فرمود: خزی در دنیا این است که پیش از قیام قائم علیه السلام، شخص به طور ناگهانی مسخ می شود.

و در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «هُوَ الْقَادِرُ

ص:۶۸۱

۱- [۱] - شعراء/۱۸۹.

۲- [۲] - مؤمنون/۷۷.

۳- [۳] - فصلت/۱۷.

۴- [۴] - سجده/۲۱.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۶- [۶] - توبه/۵۲.

۷- [۷] - انعام/۶۵.

عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكَمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكَمْ»(۱) [او تواناست که از بالای سرتان عذابی بر شما بفرستد] فرمود: یعنی دجّال، و صیحه، و «أو مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»(۲) [یا از زیر پاهایتان] یعنی شمشیر. مؤلف گوید: مقصود از صیحه، صیحه آسمانی است که هنگام ظهور قائم علیه السلام بلند می شود، و مقصود از خسف، فرورفتن لشکر سفیانی در بیابان است، چنان چه از سایر روایات هم معلوم می شود.

در همان تفسیر، ذیل آیه مذکور از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «عذاباً من فوقکم» یعنی سلطان جائر، و «مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» یعنی افراد پَست، بردگان و کسانی که خیری در آنها نیست. در «نار» مطالبی خواهیم آورد که می توان از آنها استنباط کرد که تأویل عذاب در بعضی مواضع مناسب، دشمنی ائمه علیهم السلام و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام است. دوستی و دشمنی، سبب عذاب است، زیرا «نار» (آتش) هم به آن تأویل گردیده و شکی نیست که آتش هم عذاب است. مؤید این معنا مباحثی است که در «جنت» و «ثواب» و غیر آن آوردیم. پس بیندیش.

عرب: منظور، اسم منسوب به آن است مثل عربی که در قرآن آمده است. عرب خلاف عجم است، یعنی ملّت معروف و شهرنشینان آنها، که مفرد آن عربی با یاء نسبت است. و اعراب یعنی غیر شهرنشینان که مفرد آن اَعرابی است و جمع آن عرب نمی باشد.

و تعرّب یعنی ترکِ شهر و مخالف هجرت است. از توضیحات «هجرت» و «مهاجر» معنای تعرّب و اَعراب به حسب تأویل، استفاده می گردد. و در بعضی روایات «اَعرابیان» هم آمده، که مقصود خلیفه اول و دوم است، امّا به حسب لغت، بادیه نشینان و کسانی هستند که از معالم و احکام دین بی خبرند، خواه، عرب باشند یا غیر عرب.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما بنی هاشم و

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲- [۲] - همان.

شیعیانمان عرب هستیم و سایر مردم اَعرابند. در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس مسلمان و آزاد به دنیا بیاید، عربی است. معنای «اسلام» را قبلاً گفتیم و برخی مطالب نیز در «اعجمی» خواهد آمد.

در تفسیر قمی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز فتح مکه فرمود: ای مردم، خداوند به وسیله اسلام، تکبّر انتساب به نیاکان را از میان برچید، عربیت به پدر و نسب نیست، بلکه عربیت عبارت است از زبان گویا، پس هر که با زبان گویا سخن گفت، عربی است. بدانید که شما همگی فرزندان آدم هستید و از خاک ساخته شده اید. در «ولی» دلیل تأویل عرب به ائمه علیهم السلام خواهد آمد، که تأویل «قُرآناً عَرَبیاً» و امثال آن نیز از آن استفاده می گردد. پس بیندیش.

عقبه: و عاقبت و هم خانواده های آن مانند عقبی و غیره. عقبه در لغت گردنه صعب العبور در کوه می گویند. این کلمه در سوره بلد آمده و در آنجا دلیل تأویل آن به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها را ذکر خواهیم کرد. امّا عاقبت در لغت، آخرت را گویند، پس عاقبت هر چیز، خاتمه و پایان آن است. در کافی و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَالعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِین»(۱) فرمود: ما عاقبت هستیم و دوستی ما برای متقین است. (ادامه روایت). از آن چه ذکر شد می توان استفاده کرد که تأویل مذکور در سایر موارد این کلمه و هم خانواده های آن مانند عقبی و غیره نیز صدق می کند، چنان چه در «ولایت» روایت تأیید کننده آن در تفسیر «هو خَیْرٌ ثواباً و خَیْرٌ عقباً»(۲) خواهد آمد. در «عقبه» نیز به همین شکل است، پس تأمل کن.

عقاب: و هم خانواده های آن. عقاب در تفسیر ــ و نه در تأویل ــ عذاب را گویند، امّا در بیشتر موارد مربوط به عذاب اخروی است. پس بیندیش.

عقب: و هم خانواده های آن. پُشت پا را گویند و جمع آن اَعقاب است. گاهی مطلقِ پشت و ما بعدِ هر چیز از آن اراده می شود. و مخفی نیست که مقصود از

۱- [۱] - اعراف/۱۲۸.

۲- [۲] - کهف/۴۴.

بازگشت به عقب و امثال آن، ارتداد در دین است که مخالفین اهل بیت علیهم السلام مرتکب آن شدند.

یعقوب: همان پیامبر معروف بنی اسرائیل است. در «ابن» دلیل این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسرائیل (یعقوب) این امّت است، و نیز در «اسرائیل» دلیل این که علی علیه السلام اسرائیل امت است، ذکر گردید.

در روایت است که علی علیه السلام فرزندانش را جمع کرد و به آنها گفت: من شباهتی به یعقوب نبی علیه السلام دارم، همانطور که او سفارش یوسف علیه السلام را کرد، من هم سفارشِ حسن و حسین علیه السلام را به شما می کنم، بشنوید و اطاعت کنید.

و در کتاب رجال کشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام شباهتی به یعقوب پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، همانطور که خداوند مدتی بین یعقوب و فرزندش جدایی انداخت و سپس آنها را به هم رساند، علی علیه السلام را هم روزی به فرزندانش می رساند، که البته این دیدار در دنیا خواهد بود و در زمان رجعت، خداوند آنها را یکجا جمع می کند. در «ایوب» روایتی گذشت که در سوره یوسف علیه السلام هم خواهد آمد به این مضمون که یعقوب نبی صلی الله علیه و آله زمانی به پسرش رسید که متوسل به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گردید.

عنب: مفرد و جمع آن در قرآن آمده است. از مباحث وجه چهارم از باب سومِ فصل اول از گفتار اول می توان استفاده کرد که تأویل عنب (انگور)، بعضی از معارفِ و علوم ائمه علیهم السلام است، چنانَ چه مؤیّد آن در «فاکهه» نیز خواهد آمد، و شاید بتوان آن را به بعضی مطالب ذکر شده در مورد «شجر» هم تأویل نمود.

عنت: و هم خانواده های آن مانند عنّتم و غیره. اصل عَنَت، شکستگی استخوان بعد از جوش خوردن است، آنگاه برای هر مشقت، ضرر، فساد و هلاکتی استعاره گرفته شده است. و خواهیم گفت بلکه واضح و آشکار است که ترک ولایت، سبب این آسیب ها می باشد، بلکه اصلاً تأویلش همان است، پس هیچ بعید نیست که هر جا مناسب باشد، عنت را به آن تأویل نماییم.

أعرج: معنای ظاهری اش لَنگی پا است. و شاید از آن چه در «اعمی» و «مریض» می آید و در «بکم» و «صم» و امثال آن هم گذشت، بتوان استفاده کرد که تأویل اعرج ــ در صورت مناسبت ــ جاهلِ مردّدی است که از تلاش در کسب معرفت حق ائمه علیهم السلام و فضائل آنها عاجز است و نمی تواند به حق برسد. توضیح این معنا در «ارجل» و «مرض» آمده است، پس تأمل کن.

معارج: و آن چه معنای عروج را می رساند. در نهایه گوید: از اسامی خداوند ذوالمعارج است. معارج یعنی پله ها که مفرد آن مَعْرَج است و معراج ــ به کسر میم ــ مِفعال از عروج یعنی صعود و بالا رفتن. و گویی وسیله بالا رفتن می باشد. در «درجات» و «وسیله» و نیز تأویلِ امثال اینها خواهد آمد که می توان در صورت مناسبت ــ معارج را به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها تأویل نمود، زیرا به وسیله این ولایت انسان به بالاترین مراتب علم و عرفان و تقرّب و ایمان و رحمت و رضوان می رسد، بلکه همین است که انسان را به دورترین درجات بهشت می رساند. پس بیندیش.

عِوَج: به کسر عین، به معنای کجی و انحراف و ضدّ استقامت و اعتدال است. لذا به انسان بد اخلاق یا منحرف در دین، اعوج گویند. در تأویل «استقامت» و کلمات هم معنای آن، مباحثی خواهد آمد که دلیل بر تأویل آنها به ولایت و تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام و امثال آن می باشد، تأمل کن و بدان که عوج، خلاف آن است یعنی به معنای ترک ولایت و تمسک به باطل و مخالفت با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد. تأمل کن.

عبادت: و معبود و عابدون و کلمات هم معنای آن مانند أعبُدوا، یعبدون و امثال آن. بدان که عبادت در لغت، پیروی و سرسپردگی و خضوع و تذلّل را گویند.

در کافی نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: عبادت یعنی اطاعت و پیروی، پس هر کس اطاعت کند، عبادت کرده است. (ادامه روایت). در باب سوم فصل اول از گفتار اول، و نیز در باب هفتم فصل اول از همین گفتار سوم، روایات و مباحثی کامل در این معنا و بیان دلیل آن ذکر گردید، از جمله روایتی که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: عبادت، رکوع و سجود

نیست، بلکه اطاعت از مردان است، هر کس در معصیت خدا از مخلوقی پیروی کند، او را پرستیده است.

و روایتی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است، اگر آن گوینده از خدا می گفت، شنونده خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان می گفت، شنونده هم شیطان را پرستیده است.

خلاصه دلالت روایات بر این که مقصود از عبادت و اطاعت خدا، تبعیت در امر ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تعبّد نسبت به خدا با این اعتقاد و روشی می باشد که از طرف آنها معرفی شده _ چنان چه به طور واضح در اطاعت گذشت _ ظاهر و واضح است.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام ذیل «اعْبُدُواْ رَبَّكُمُ»(۱) [پروردگارتان را عبادت کنید] آمده که یعنی آن طوری پروردگارتان را اطاعت کنید که خودش فرمان داده، یعنی معتقد باشید که خدایی جز الله نیست، شریکی ندارد، عادل است و ستم نمی کند و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و آل محمد علیهم السلام از خاندان همه پیامبران برترند و علی علیه السلام از همه آل محمد برتر و افضل است. و در جای دیگری فرمود: یعنی با بزرگداشت و اطاعت از محمد و علی و آل علی صلوات الله علیهم و تمسک به آنها و ولایت آنها خداوند را عبادت کنید. از این رو در روایاتی که بعضی از آن در باب هفتم مذکور و بعضی دیگر در غیر آن گذشت، آمده است که تأویل عبادت خدا، ولایت علی علیه السلام و قبول امامت و خلافت او است. و در امالی و غیر آن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: محبّت علی علیه السلام، عبادت است. بنابراین مخالف آن، یعنی عبادت هوای نفس، شیطان، بت ها و غیره همگی عبارت است از ترک ولایت و تبعیت از خلفای جور و پیروان آنها و تعبّد به اعتقاد و روشی که از آنها رسیده است، چنان چه بارها در «اتباع» و «طاعت» و «شرک» و غیره ذکر گردید، و در

۱- [۱] - بقره/۲۱.

«عصیان» و غیر آن هم خواهد آمد، با این که مباحث ذکر شده در مقدمات قبلی و اینجا برای کسی که اهل حق جویی باشد کافی است. شاید حدیث مفضّل را در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول گذشت، به یاد بیاورید که تصریح داشت: ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام مانند عبادت بت ها است و کسی که با آنها دوستی کند مانند آن است که بت ها را پرستیده، و این دشمنان، معبودانی سوای خدا و متجاوز از حدود و احکام خداوند هستند. (ادامه روایت).

و مقصود از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: قیامت نشود تا وقتی که گروه هایی از امّتم بت پرست شوند، همین است. همچنین از مهم ترین شواهد این معنا روایاتی است که در تأویل انواع بت ها و شیطان و برادرانش، به دشمنان اهل بیت علیهم السلام وارد گردیده است.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «أَفَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَن یَتَّخِذُوا عِبَادِی مِن دُونِی أَوْلِیَاء»(۱) [آیا کسانی که کفر ورزیده اند پنداشته اند که (می توانند) به جای من بندگانم را سرپرست بگیرند] از قول امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: یعنی خلیفه اول و دوم و پیروانشان که آنها را سوای خدا به عنوان ولی برگزیدند و می پنداشتند که با دوستی این دو نفر از عذاب خدا نجات می یابند، و دلیل کفرشان، محبّت این دو نفر بود. بنابر این تحقیق و توضیح، ایرادی ندارد که هر جا به انحاء مختلف، دستور داده شده که خدا را عبادت کنید، مطابق آن چه ذکر کردیم تأویل گردد یعنی مطلب را به اطاعت ائمه علیهم السلام ربط و ارجاع دهیم، و هر جا نهی و توبیخ از عبادت غیر خدا آمده، به مخالفت ائمه علیهم السلام و تبعیت از دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کنیم، و معبودِ عیر خدا را به خلفای جور و دشمنان ائمه علیهم السلام و علمای مخالفین، به خصوص اولی و دومی تأویل نماییم. از آن چه ذکر شد برای خواننده محترم واضح می گردد که تأویل خداپرستان، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان هستند و مقصود به بندگانِ مورد مدح در قرآن کریم ـ چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع- آنها می باشند، و در مقابل این، مؤمنان

۱- [۱] - کهف/۱۰۲.

به مخالفان از بزرگانشان گرفته تا پیروان آنها هستند. امّا مواردی را که به طور مطلق وارد شده و مقید به مدح و مذمت نیست، شایـد بتوان به اقتضای مقام به هر کدام از این دو جهت تأویل نمود، مثلاً وقتی که در مقابل حُر آمده باشد که تأویل آن (حر)، انسان خوب و کسـی است که از اسارت شـیاطین آزاد شده، با مراجعه به تأویل «حُر» که در توضیح آن آمده و توضیحات بیان شده در «اسیر» می توان آن را تأویل کرد. در بعضی روایات به آن چه که ما گفتیم به طور واضح تصریح شده است، چنان چه در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «إِنَّ فِی هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِینَ»(۱) [به راستی در این (امور) برای مردم عبادت پیشه ابلاغی (حقیقی) است] فرمود: قوم عابدین، شـیعیان ما هسـتند. و در همان کتاب از آن حضـرت روایت کرده که در تفسـیر «یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا»(۲) [ای بندگان من که بر خویشـتن زیاده روی روا داشـته اید] فرمود: به خدا قسم، خداوند غیر از مخالفان ما را در این آیه قصد نکرده. و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «بَل عِباد مُکْرِمُون»(۳) و با دست مبارکش به سینه خود اشاره کرد و گفت: «لَایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ»(۴) [که در سخن بر او پیشی نمی گیرند].

و در «نفس» دلیل تأویل «عبادی» در قرآن به محمّد صـلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السـلام او ذکر گردید. در «هون» هم دلیل تأویل «عباد الرحمن» به ائمه علیهم السـلام را بیان خواهیم کرد. و در «صالح»، دلیل تأویل «عباد الله الصالحین» به قائم علیه السلام و یارانش گذشت. و امثال آن زیاد است.

در بعضـی زیارات می خوانیم: «أَنتُم الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ» (شـمایید پرستندگان ستایش گر) و در بسیاری از زیارات آمده است: «أَنتُم العِبادُ المُکْرِمُونَ» (شمایید بندگان اکرام شده) . پس تأمل کن و غافل مشو.

ص:۶۸۸

۱- [۱] - انبیا/ ۱۰۶.

۲- [۲] - زمر/۵۳.

۳- [۳] - انبیا/۲۶.

۴- [۴] - بقره/۱۸۴.

معدوده: مفرد و جمع و سایر هم خانواده های آن مثل عدّه در «آیه». دلیل تأویل ایّام به ائمه علیهم السلام گذشت، پس بطن و تأویل «ایام معدودات» آنها می باشند. همچنین تأویل آن و امثال آن مانند عدّه و عادّین و غیره ــ در موارد مناسب ــ به ائمه علیهم السلام و مسائل مربوط به آنها صحیح است. پس تأمل کن.

عضد: به معنای بازوی دست است، و به معنای کمک و قدرت هم به کار رفته. شاید بتوان آن را به تأویلی که در «ید» می آید تأویل کرد، زیرا در جهات مختلف با هم مشترکند. تأمل کن.

عقود: و تعابیری که مشتمل بر این کلمه است مانند: «عَقْدُ البیع»، «عقد حبل»، «عقد عهد» «عقد شدّت و قوّت» و «عقد ضمانت». در سوره مبارکه مائده می فرماید: «أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ»(۱) [به قراردادهای (خود) وفا کنید]، قمی در تفسیر خود در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ده جای مختلف، بر خلافت علی علیه السلام با مردم، عهد و پیمان بست، آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود، یعنی عقد و پیمان هایی که در مورد علی علیه السلام بر شما نازل گردید. و از آن چه در عهد و یمین و میثاق می آید، معلوم می گردد ائمه علیهم السلام کسانی هستند که ایمان، به آنها گره خورده و بر ولایت آنها عهد و میثاق هایی گرفته شده، چنان چه در باب های فصل دوم از گفتار اول و به خصوص باب چهارم آن نیز به طور مفصل گذشت، پس این گونه تأویل در مواردی که از این قبیل در قرآن وارد شده صحیح می باشد. تأمل کن.

عمد: جمع عمود و گفته شده جمع عماد است، و آن چیز است که یک چیز دیگر با آن قوام و ثبات می گیرد. عمود ضمه، معروف و معلوم است و بارها توضیح داده شده، چنان چه در روایات کتاب کافی و غیر آن آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، ستون های آسمان ها و زمین و میخ های زمین هستند و قوام و ثبات آسمان و زمین به آن بزرگواران می باشد، پس در موارد مناسب تأویل «عمد» به آنها و ولایت آنها صحیح است. پس تأمل کن.

ص:۶۸۹

۱- [۱] - مائده/۱.

عند: به معنای ظرفیت است. در عباراتی از قرآن آمده مانند، «مَا عِند الله» و هم معناهای آن و «الَّذِینَ عِندَ رَبِّکَ» و امثال آن. در روایت است که تأویل «عندالله»، ولایت می باشد، چنان چه در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که در تفسیر «وَمَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(۱) [آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است] فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام و اوصیاء از فرزندان او که نزد خداوند است. همچنین روایت شده که تأویل «الَّذِینَ عِندَ رَبِّکَ» [کسانی که نزد پروردگار تو هستند] پیامبران و ائمه علیهم السلام می باشند، همچنان که تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «إِنَّ الَّذِینَ عِندَ رَبِّکَ»(۲) [به یقین کسانی که نزد پروردگار تو هستند] فرمود: یعنی پیامبران و ائمه علیهم السلام از عبادت او سر باز نمی زنند و تکبر نمی کنند. بنابراین، تأویل غیر این دو مورد که از همین قبیل باشد به این صورت صحیح است. همچنین تأویل مقابل و مخالف آن به ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام و تمسک به آنها و امثال آن صحیح می باشد، مانند «ما عِنْدَ غَیْرِ الله» و امثال آن چون «ما عِنْدَکُمْ یَنْفِدُ»(۳) [آنچه پیش شماست تمام می شود] و غیره.

عنید: و هم خانواده های آن. در لغت به معنای معارض و مخالف است، و در روایات تأویل به منکران ولایت علی علیه السلام شده، چنان چه در کتاب فضائل علی علیه السلام و غیر آن از ابن مسعود روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل علی علیه السلام فرمود: در آیه «أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ»(۴) [هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید]، کافر کسی است که منکر نبوت من شود و عنید، منکر ولایت علی و عترت او علیه السلام است. و در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: کسی که با تو دشمنی کند، عنیدِ حق است. و از امام باقر علیه السلام

ص:۶۹۰

۱- [۱] - قصص/۶۰.

۲- [۲] - اعراف/۲۰۶.

۳- [۳] - نحل/۹۶.

۴- [۴] - ق/۲۴.

روایت شـده که فرمود: عنیـد کسـی است که از حق روی بگردانـد و بی شک «حق»، ولایت علی علیه السـلام است. پس تأمل کن.

معاد: و برخی از تعابیری که مشـتمل بر عود و اعاده هسـتند، زیرا برخی از این تعابیر، نیازی به تأویل نـدارد. معاد هر چیز، محل یـا زمـان بـازگشت آن است. در روایات آمـده که تأویل معاد در قرآن، رجعت است، همچنان که حشـر و نشـر و امثال آن در روایات به رجعت تأویل شده است.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(۱) [یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] فرمود: معاد یعنی رجعت.(۲) و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی او به سوی شما باز می گردد.

و در غیبه نعمانی از علی علیه السـلام روایت کرده که در توضیـح این آیه فرمود: یعنی رجعت در دنیا. و روایت دیگری هم در این مورد در فایـده آخر از خـاتمه خواهـد آمـد. از آن چه ذکر شـد می توان تأویـل بیشتر هم خـانواده های عود و اعاده را نیز کشف کرد، همچنان که در شرح واژه «بدء» برخی از ادله تأیید کننده آن گذشت. پس تأمل کن.

عاد: قوم هود نبی علیه السلام و از فرزندان عاد و پدرِ «شدید» و «شداد» بودند و پس از قوم نوح علیه السلام ظهور کردند. هود علیـه السـلام قـوم خـود را بـه توحیـد و اقرار بـه ولاـیت محمـد صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام دعـوت کرد، امّـا آنها نپذیرفتنـد، خداونـد هم به وسـیله بـاد، هلاکشـان نمود. گفته شـده که دو قوم عاد بوده، یکی عادِ آدم و یکی عادِ هود، و اوّلی همان است که خداوند فرموده «عاداً الأؤلی»(۳) [قوم عـاد اوّل] که ان شاء الله حالات آنها در سوره اعراف و سوره هود و غیره خواهـد آمـد، و شایـد بتوان گفت که بنی امیّه در این امّت، شبیه عاد، و شـدّادشان معاویه و پسـرش بودنـد، زیرا سـلطه و فشار زیادی بر مردم داشتند، که در این صورت

۱- [۱] - قصص/۸۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۲۳.

۳- [۳] - نجم/۵۰.

بادِ هلاک کننده آنها هم در ابتدا، قیام سفاح و لشکرش بود و در آینده هم، قیام قائم علیه السلام می باشد که «جُنْدُالله الأعْظَم» است، چنان چه در تأویل «ریح» و «ثمود» گذشت. تأمل کن. خداوند داناست.

عهـد: و هم خـانواده های آنها، ماننـد «عهـدنا» و غیره. عهـد در لغت به معانی مختلفی آمـده، از جمله وصـیت، پیش افتادن در مورد چیزی، قسم، اَمان، ذمّه، زمان، وفا، حفظ حرمت، ضمانت و غیر آن.

در قرآن کریم به بیشتر این معانی و نیز به معنای امامت و ریاست آمده است، چنان چه آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»(۱) [پیمان من به بیـدادگران نمی رسـد] به این معنـا تصـریح دارد. در مجمع البیـان و غیر آن از امام باقر و امام صادق علیه السـلام روایت کرده که در توضیح این آیه فرمودند: عهد در اینجا امامت است.

و تأویل عهـد و عهدالله و امثال آن در بیشتر مواضع از قرآن بلکه در همه موارد، به عهد ولایت و این که خداوند در روز میثاق همین عهد را از بندگان و پیامبران گرفت، در روایات فراوان است.

همین طور تأویـل آن به عهـدی که پیـامبر صـلی الله علیه و آله در روز غـدیر و غیر آن از امّت گرفت، چنان چه از توضـیحات ذکر شده در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اوّل معلوم گردید و از توضیحات «ایمان» و «میثاق» هم معلوم خواهد شد.

در اینجـا بعضـی شواهـد را نیز ذکر می کنیم تا مقصودمان کاملاً واضـح گردد: در تفسـیر امام علیه السـلام ذیل «يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ»(۲) [پیمان خـدا را پس از بسـتن آن می شـکنند] آمـده که فرمود: یعنی عهـدی که خداوند به ربوبیت خود و ثبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و بهشت رفتن و کرامت شیعیان او از آنها گرفت، و «مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ» [پس از بستن آن] یعنی تحکیم و تأکید آن عهد. و در همان تفسیر، ذیل «وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ»(۳) [و آنان که چون عهد بندند به

۱- [۱] - بقره/۱۲۴.

۲- [۲] - بقره/۲۷.

۳- [۳] - بقره/۱۷۷.

عهـد خـود وفادارانـد] فرمود: از بزرگ ترین و مهم ترین پیمـان هایشـان این بود که عِلمشـان را در مورد شـرافت کسـانی که خداوند شریفشان داشته مخفی نکنند و نام های شریف را بر افراد مقصّر، اسرافکاران، گمراهان و گمراه کنندگان نگذارند.

و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که در تفسـیر «أَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کَانَ مَسْؤُولاً»(۱) [به پیمان (خود) وفا کنیـد زیرا که از پیمان پرسـش خواهد شد] فرمود: یعنی عهدی که پیامبر صـلی الله علیه و آله نسبت به دوستی ما و اطاعت امیرمؤمنان علیه السـلام از مردم گرفت که با علی علیه السـلام مخالفت نکننـد و از او جلو نیفتنـد و رَحمش را قطع ننمایند و به آنهـا اعلام فرمود که در مورد این عهـد و نیز در مورد قرآن، بایـد جواب پس بدهنـد. در کشف الغمه از امام باقر علیه السـلام روایت کرده که در تفسیر «یُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَلاَ یِنقُضُونَ الْمِیثَاقَ»(۲) [به پیمان خدا وفادارند و عهد (او) را نمی شکنند] فرمود: یعنی، عهدی که در روز غدیر از آنها در دین به ولایت علی علیه السلام گرفته شد.

در تفسیر عیاشـی از آن حضرت روایت کرد، که در توضیح «أَوْفُواْ بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»(۳) [به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم] فرمود: یعنی به ولایت علی علیه السلام وفا کنید تا من هم در مورد بهشت به شما وفا نمایم.(۴)

و در روایت ابوبصـیر از امام صادق علیه السـلام آمـده که در تفسیر «إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنـدَ الرَّحْمَنِ عَهْداً»(۵) [جز آن کس کـه از جانب (خدای) رحمان پیمانی گرفته است] فرمود: یعنی مگر کسی که به ولایت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از او معتقد باشد که عهدِ نزد خدا همین است.

و در کنزالفوائـد و غیر آن از امـام باقر علیه السـلام روایت شـده که فرمود: عهـد و ذمّه خـدا، ما هستیم، هر کس به عهـد ما وفا کرد، به عهد و ذمّه خدا وفا کرده و کسی

۱- [۱] - اسراء/۳۴.

۲- [۲] - رعد/۲۰.

۳- [۳] - بقره/۴۰.

۴- [۴] - تفسیرعیاشی، ج ۱، ص ۶، حدیث ۳۰.

۵- [۵] - مریم/۸۷.

که عهد ما را بشکند، عهد و ذمه خدا را شکسته. (ادامه روایت). در «میثاق» و غیر آن هم روایاتی خواهد آمد. امّا در «صدق»، دلیل این که آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»(۱) [مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] ائمه علیهم السلام و شیعیانشان به ائمه و شیعیان ایشان، اشاره دارد، ذکر شد، زیرا ایشان بودند که به عهدهای خداوند وفا نمودند که بزرگ ترین آن ولایت است. در «خیر» نیز دلیل این که ائمه علیهم السلام ریشه هر خیری هستند و از فروع آنها هر عمل خیر و نیکی منشعب می گردد، ذکر شد که یکی از اعمال نیك هم پیمان همسایگی است، پس تأویل به آن چه ذکر کردیم _ در موارد مناسب _ ایرادی ندارد، و خداوند، هدایت گر است.

عبره: و اعتبار و هم خانواده های آن مانند فاعتبروا. عبرت اسمِ مصدر از اعتبار است. عبرت عبارت است از موعظه و پندی که انسان می گیرد و در موارد دیگر آن را به کار می بندد.

در یکی از زیارت های امام حسین علیه السلام می خوانیم: «خداوند تو، پدر، جد، مادر و فرزندانت را عبرتی برای صاحبان خرد قرار داد»، یعنی اهل عقل، از فضل و علم و شکوه و مظلومیت و شهادت شما پند بگیرند و بر پستی دنیا واقف گردند و بفهمند که محّل قرار و آرامش و جایگاه خوبان در آخرت است.

و مخفی نماند که آن حضرت خود عین و اصلِ صاحبان خرد است، چنان چه خواهد آمد. و معلوم است که حقیقت عبرت نیز نزد آنها است. در کافی از علی علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی در توصیف اسلام فرمود: خداوند اسلام را عبرتی برای پند گیرندگان قرار داد. و تأویل «اسلام» ذکر گردید. بنابراین شاید بتوان همین تأویل را در موارد مناسب، ذکر کرد. پس تأمل کن.

معذرت: و عذر و اعتذار. معنای عذر معلوم است. در سوره توبه، روم و مؤمن و غیره خواهد آمد که تأویل آن مربوط به منافقان و عذر آوردن آنها در امر ولایت

ص:۶۹۴

۱- [۱] - احزاب/۲۳.

است. پس مصداق «معذّرون»(۱) [عـذر آورنـدگان] و کسانی که در باطن عذر می آورند، آنها می باشـند و عذرخواهی شان مربوط به رفتارهای زشتی است که در سـقیفه و سایر مواقع از خود بروز دادنـد. در «زینت» مؤیـد آن ذکر گردیـد، تأمل کن و غافل مشو.

تعزیر: و هم خانواده های آن، ماننـد عزّروه و عزِه. اصل تعزیر، منع و جلوگیری است. و مقصود از آن در قرآن دفاع از پیامبران و تکریم و تقـویت آنهـا می باشـد. و واضـح است که می تـوان آن را در ارتبـاط بـا ولا‌یت و تقـویت امر ائمه علیهم السـلام و شیعیان و دفاع از آنها و دینشان تأویل کرد. تأمل کن.

عزیر: یکی از پیامبران بنی اسـرائیل است. ماننـد قائم علیه السـلام از قوم خود غائب گردیـد. حالات او ان شاء الله در سوره بقره خواهد آمد. امّا تمسّک و دعوتِ مردم به اهل بیت علیهم السلام توسط او، چنان که بارها گذشت و باز هم خواهند آمد، ظاهر و آشکار است.

عُسـر: و عسـری، به معنای سـختی و خلاف یُسـر است. در «یُسـر» دلیل تأویل آن (عسر) به دوستی و ولایت دشمنان ائمه علیهم السـلام و اولی و دومی و تأویل عُسـری به شرّ و آتش جهنّم خواهد آمد. و نیز آنجا می آید که عُسر و شر برای کسی است که محبّت علی و اوصیائش را ندارد. مقداری هم در این رابطه در «ضیق» بحث شد. حتماً مراجعه کنید.

عشـیره: و آن چـه به معنـای معاشـرت است. عشـیره انسـان، قـوم اوینـد و عشـیره پیـامبر صـلی الله علیه و آله در حقیقت، علی و فرزنـدان پاکش علیهم السـلام می باشـند، چنان چه در سوره مجادله و غیر آن خواهـد آمـد. امّا معاشـرت ممدوح و پسـندیده، همان رفت و آمـد و نشـست و برخاست مؤمنین با ائمه علیهم السـلام و با یکـدیگر است، و معاشـرت مـذموم به عکس آن می باشد. تأمّل کن تا تأویل آن را در هر موضعی بفهمی. خداوند هدایت می کند.

۱- [۱] - توبه/۹۰.

عشر: یعنی عدد ده. در «شهر» و غیر آن دلیل تأویل دوازده ماه (اثنی عشر شهراً) به دوازده امام بیان شد. در سوره نجم هم دلیل تأویل «لَیالٍ عَشر»(۱) [شب های دهگانه] به ائمه علیهم السلام از امام حسن مجتبی علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام ذکر گردید. شاید آن تأویل ها را در موارد دیگر هم بتوان پیاده کرد، و خداوند، آگاه است.

عصر: در لغت، روزگار و برهه ای از زمان و نیز بعد از ظهر را گویند. در سوره عصر به نقل از کتاب کمال الدین خواهد آمد که امام صادق علیه السلام فرمود: «و العصر»(۲)، عصر قیام قائم علیه السلام است. امّا اِعصار به معنای باد، و معصرات به معنای ابر می باشد، که تأویل آن در «ریح» و «سحاب» گذشت.

عقر: و آن چه مشتمل بر این کلمه است. در لغت به معنای حرج و زحمت است. خداوند تعبیر «عقر ناقه» را در چند موضع از قرآن ذکر فرموده است. تأویل «ناقه» در توضیحات آن در ارتباط با شهادت علی علیه السلام بلکه قتل هر کدام از ائمه علیهم السلام خواهد آمد. پس بیندیش. امّا «عاقر» به معنای عقیم است که در توضیحات «عقیم» خواهد آمد، و چه بسا نیازی به تأویل هم ندارد. تدبر کن.

عُمره: می گویند «اعتَمَرَ» یعنی قصد کرد و زیارت نمود. عمره، زیارت خانه خدا به همان روش معلوم است. در روایات آمده که تأویل عمره، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند و عمره از آنها نشأت گرفته، و خود پیامبر صلی الله علیه و آله عمره را به جا آورد و توسط خود آن حضرت و ائمه علیهم السلام اعلام و به مردم تعلیم داده شد. دلیل آن در باب چهارمِ فصل اول از گفتار اول و غیر آن نیز گذشت، امّا در «صلاه» و عبادت های مانند آن مباحثی بیان شد که از آنها برمی آید، می توان عمره را بر معنای متعارف نیز حمل کرد. البته به پیوست ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام و گرفتن احکام از آنها، هر کسی در مطالبی که

۱- [۱] - فجر/۲.

۲- [۲] - عصر/۱.

از تفسیر امام علیه السلام در مورد «صلاه» ذکر کردیم تأمل نماید، این معنا را درک خواهد کرد.

معمور: و آن چه معنای «عمارت» را می رساند. عمارت به معنی آبادی و مقابل آن خراب است. در بعضی زیارات می خوانیم: «أَیُّهَا البیت المَعْمُور» (ای خانه آباد)، که شاید مقصود آن است که ائمه علیهم السلام از خانه نبوت، و امامت، عصمت و طهارت می باشند که به هر خیری در دنیا و آخرت آباد گشته.

در توضیح «بیت» مقداری در مورد این معنا بحث کردیم، و در سوره طور هم بیت معمور خواهد آمد که در آسمان است و تأویل آن پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان می باشد. بنابراین می توان ـ در موارد مناسب ـ عمارت را در مقام مدح به عمارت (ساختمان) معنوی تأویل کرد یعنی انجام خیرات و امثال آن همراه با تمسک به ولایت که موجب رهایی از آتش است و در مقام ذم، به عکس آن صادق است.

عمر: و هم خانواده های آن. عمر ـ که هم به ضم عین هم به فتح عین و هم به ضم عین و میم خوانده شده ـ مدت زندگی را گویند . شاید استعمال آن از این جهت بوده که بدن در این مدّت معمور (آباد) است. در «حیات» دلیل این که زندگی واقعی، معرفت ائمه علیهم السلام است که موجب حیات ابدی می گردد، گفته شد.

بنابراین، عمر واقعی و قابل ستایش، آن است که در راه بقا و تقویت آن حیات صرف شود و زمانی است که در آن مسجدِ پاک روح و جسمِ پاکی که حکمِ ظرف برای آن را دارد، آباد گردد، و عکس آن تأویلی به عکس دارد. مؤیِّد آن در «ارذل» گذشت. بیندیش.

عجز: و هم خانواده های آن مانند معاجزین، اَعجاز، عجوز و غیره. بدان که عَجُزـ که بنا بر لغت فصیح تر بر وزن رَجُل است، امّا به سکون جیم نیز تلفظ شده ـ آخر و دُم را گویند، جمع آن اَعجاز می باشد، و اَعجاز نخل، ریشه های آن را گویند. عجوز به ضم عین به معنای ضعف و با فتح عین به معنی پیرزن است که جمع آن عجائز می باشد. می گویند «اَعجزه الشیء» یعنی آن چیز را از دست داد، و عجز ـ به سکون جیم ـ به معنی عدم توانایی است.

و معجزه آن است که خصم را در هنگام مبارزه طلبی عاجز و ناتوان سازد. «عاجَزَ فلانٌ» یعنی رفت و کسی به او نرسید. و «عاجز فلاناً» یعنی با او مسابقه داد و او را ناتوان گذارد و از او جلو زد. بیشتر این معانی در قرآن کریم آمده، از جمله «معاجزین» که دو سوره حج و غیر آن است و به معنای کسانی است که مانع انبیاء و اولیاء می شوند و با آنها نزاع می کنند تا نسبت به فرمان خداوند ناتوانشان سازند، و یا معاندینی که مسابقه می دهند، و یا بدین معناست که آنها گمان می برند ما را ناتوان خواهند کرد، و به هر تقدیر می توان معاجزین و امثال آن را به کاری که دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان شان با آن بزرگواران نمودند تأویل کرد که با آن رفتارها می خواستند ائمه علیهم السلام را تضعیف کنند و سرجای خود بنشانند و با گرفتن قدرت و قوت از آنها، ناتوان شان سازند و اهدافی از این قبیل، تا حدی که اقدام به سلب اعتقاد مردم نسبت به علم و فضل و کمال حضرات نمودند، امّا اصلاً کاری از پیش نبردند و فقط در ظاهر به اهدافشان دست یافتند.

تأمل کن و از امکان تأویل عجوز ــ در مقام مذمت ــ به فلان زن غافل مشو، چنان چه از توضیحاتی که در «غابرین» و غیر آن می آید واضح خواهد شد. و شاید بتوان آن را ــ در مقام مدح که همسر جناب ابراهیم ــ صلوات الله علیه است ــ به حضرت خدیجه که رضوان خداوند بر او باد ــ تأویل کرد، زیرا این دو زن در بسیاری از صفات به هم شباهت دارند، حتی در خرج کردن اموال شان و این که همسر ابراهیم علیه السلام مادر انبیاء بود و حضرت خدیجه مادر اوصیاء. تأمل کن.

عزّت: در «ذلت»، تأویل عزت، عزیز و هم خانواده های آن چون یعزّ و غیر را به اندازه کافی ذکر نمودیم. به همانجا مراجعه کن و از تأویل عزّت خداوند به این که غالب است و نسبت به آن چه برای اولیائش یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و پیروانشان و نیز برای دشمنان آنها اراده کند قدرتمند و قوی است، غافل مشو.

عزّی: نام بتی است. در «لات» دلیل تأویل عُزّی به خلیفه دوم خواهد آمد، در توضیح «اصنام» هم گذشت، امّا عزّی فقط در سوره مبارکه نجم آمده است.

ص:۶۹۸

عدس: از حبوبات معروف است. در سوره بقره «عدس ها» آمده که در بحث از «بصل» توضیح داده شد.

عیسی: در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول، ذکر گردید که دلیل نامیده شدن پیامبران اولواالعزم از آن جهت بود که عزم بر اقرار ولایت داشتند. همچنین دلیل این که خداوند تعالی تنها از این جهت عیسی علیه السلام را آیه ای برای جهانیان قرار داد که به نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام اقرار کرد.

در لابلای مباحث کتاب روایاتی خواهد آمد به این مضمون که جناب عیسی علیه السلام هنگام اظهار معجزات خود مانند زنده کردن مردگان و غیره، به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسّل می جست و آنقدر به آن حضرات متوسل شد تا خداوند به سوی خود جذبش فرمود و از قتل نجاتش داد.

در سوره مبارکه صفّ، دلیل بشارت صریح او به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در سوره مبارکه زخرف نیز دلیل شباهت علی علیه السلام به عیسی علیه السلام خواهد آمد، که روایات در این قبیل معانی بسیار است.

عرش: در لغت چند معنا دارد، از جمله تخت پادشاه، عزّت، استحکام امر، پایه و رکن یک چیز، قصر و سقفِ خانه، و جمع آن عروش است. عرشِ قوم، رئیس قوم و کسی است که امور آنها را تدبیر می نماید.

یَعرشون یعنی بنا می کنند، و معروشات یعنی بلند شده و بالا رفته. گفته می شود: «عرض الکرم» داربست درخت انگور، یعنی آن را روی چوب یا مانند آن گذاشت تا بر آن قرار گرفته و امتداد یابد. اسم فاعل آن عَرِش است، معنای عرش الله، معروف است.

در روایات زیاد آمده که تأویل عرش، علم است که ائمه علیهم السلام حاملان و صاحبان آن هستند، چنان چه بعضی از آن روایات در «حامل» ذکر گردید. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده است که در تفسیر «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ

وَمَنْ حَوْلَهُ»(۱) [کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند] فرمود: یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء بعد از او که از علم خداوند آگاهند. (ادامه روایت).

همچنین در بعضی روایات آمده که تأویل آن مُلک و حکومت است، مانند روایتی در کتاب توحید از امام صادق علیه السلام که در تفسیر «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»(۲)[پروردگار عرش عظیم] فرمود: یعنی مُلک عظیم. از بعضی روایات هم بر می آید که گاهی عرش به معنای همه چیز غیر از خدا (ماسوی الله) به کار رفته است.

و در «شراب» دلیل تأویل «مایعرشون» به موالی (بردگان آزاد شده)، فرزندان و بردگانی که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را دوست دارند، بیان گردید.

مؤلف گوید: در آیه الکرسی از بیان تأویل «کرسی» به ائمه علیهم السلام، استفاده می گردد که می توان عرش را به آرزویی که شیعیانِ فرمانبردار نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام داشتند، تأویل نمود، که بعضی از معانی لغوی هم این معنا را تأیید می کند. پس بیندیش.

معیشت: و هم خانواده های آن مانند «عیشه». مقصود از آن خوردنی و نوشیدنی و امثال آن است که برای ادامه حیات لازم است. جمع آن معاش می باشد. این کلمه در قرآن هم در مقام مدح آمده مانند «عیشه راضیه» و هم در مقام مذمت مانند «معیشه ضنکاً»، و هم به صورت مطلق، یعنی نه بار مثبت دارد و نه منفی، مانند «معایش» و امثال آن. در سوره طه دلیل تأویل «معیشه ضنکاً» به مدفوع و کثافت هایی که دشمنان ائمه علیهم السلام در زمان رجعت می خورند خواهد آمد، که می توان تأویل معیشتِ پسندیده به بهره مندی شیعیان از نعمت ها در زمان حکومت آل محمد علیهم السلام و غیره را از آن استفاده نمود.

ص:۷۰۰

۱- [۱] - غافر/۷.

۲- [۲] - توبه/۱۲۹.

در «رزق» گـذشت و در «مـال» و غیر آن هم دلیـل امکان تأویل معیشت به همان تأویلی که در «مال» و «رزق» و امثال آن گفته شد، خواهد آمد، زیرا در معنا با هم نزدیکند و همگی در مال بودن با هم مشترک اند. تأمل کن.

اِعراض: و هم خانواده های آن ماننـد معرضون، مَن أعرضَ و غیره. اصل اعراض عـدم توّجه به چیزی و ترک رویکرد یا گوش دادن به آن و منحرف شدن از آن می باشد.

از روایـاتی که تعـدادی از آنهـا در «ذکر» و غیر آن گـذشت، معلوم می شود که مقصود از مواردِ اعراض از خیر در بطن قرآن مانند «مَن أَعرَضَ عَن ذِکرِی»(۱) و امثال آن، اعراضـی است که مخالفان اهل بیت نسبت به امامت ائمه علیهم السلام و تمسّک به آنها و پیروی از آنها در تمامی امور بروز دادند.

همچنیـن در اعراض از غیر خیر ماننـد «وَالَّذِیـنَ هُمْ عَنِ اللَّغْـوِ مُعْرِضُـونَ»(۲) [و آنـان کـه از بیهـوده روی گرداننـد] و امثـال آن مقصـود اعراض شـیعه از سـخنان بی ارزش دشـمنان و دست یازیـدن به ائمه گمراه است، چنـان چه در «لغـو» و غیر آن خواهد آمد.

عرض: به فتـح راء (عَرَض) به معنـای متاع و کالا است که تأویل «متاع» در توضـیحات مربوط به آن خواهـد آمـد. و عَرْض (به سکون راء) به معنای وسعت و نیز ابراز و اظهار یک چیز است. به هر حال در هر دو صورت نیازی به تأویل ندارد.

اَعراف: و تعـارف و سـایر کلماتی که مشـتمل بر معرفت و علم و عرفان باشـند، ماننـد «تعارفوا»، «یعرفون» و امثال آن. بـدان که «اعراف» جمع عُرف (بـه ضـم عین) است که از یـال اسب یـا تـاج خروس اسـتعاره شـده است. از این رو به پُشـته تپه شـنی که روبروی انسان است، «عرف الرمله» گویند.

همچنین به معنایی که در «معروف» خواهـد آمـد نیز به کار رفته، چنان چه در روایات مذکور در اینجا و ذیل واژه معروف بیان شده است. کلمه اَعراف فقط در

۱- [۱] - طه/۱۲۴.

۲- [۲] - مؤمنون/۳.

سوره اعراف به کار رفته و تفسیر آن در همان سوره خواهد آمد که عبارت است از حصاری بین بهشت و جهنم. همچنین دلیل تأویـل آن به ائمه علیهم السـلام و این که اصـحاب اعراف آن حضـرات هسـتند، خواهـد آمـد، همـان طـور که در «رجـال» هم گـذشت. در خرائـج از علی علیه السـلام روایت کرده که فرمـود: اَعراف مـا هسـتیم، در بهشت می ایسـتیم و تنهـا کسـانی وارد بهشت می شونـد که مـا آنهـا را بشناسـیم و آنها ما را بشناسـند. مؤلف گویـد: این که امیرمؤمنان علیه السـلام فرمود: اعراف ما هستیم یـا از بـاب مجاز و به معنای بلنـدی درجه و مرتبه شان است، که در این صورت کلام آن حضـرت که فرمود یارانمان را می شناسـیم، توضـیح این قسـمت از آیه است که «يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ»(۱) [هر یـک (از آن دو دسـته) را از سـیمایشان می شناسـند]. و یا برای بیان تأویل اَعراف به معنای عرفان است، یعنی حضـرات ائمه علیهم السلام، تک تک محبّانشان را در دنیا و آخرت می شناسـند، و همین طور آنها عارفان به خداوند هسـتند و تنها به وسـیله آنها و شناخت آنها است که می توان خداوند را شناخت.

در معـانی الاخبـار از علی علیه السـلام روایت کرده که گفت: رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: تو و اوصـیاء بعـد از تو عارفانی هستید که تنها از راه شما است که خداوند را می توان شناخت و عارفانی هستید که تنها کسانی وارد بهشت می شوند که شما را بشناسند و شما آنها را بشناسید. (ادامه روایت).

همچنین در معـانی الاخبار از علی علیه السـلام روایت کرده که ضـمن حـدیثی فرمود: هر کس مرا بشـناسد و حقانیت مرا قبول داشته باشد، پروردگارش را شناخته. زیرا من وصّی پیامبرِ خدا در زمین و حجّت خدا بر بندگان هستم، هر کسی منکر این معنا باشد، خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده است (ادامه روایت).

در بـاب چهـارمِ فصـل اول از گفتـار اول نیز دلیـل این که هر کس امام را بشـناسد، خـدا و دینِ خـدا را شـناخته، بیان گردیـد. همچنین در بابِ هفتمِ فصل اول از گفتار سوم بعضی از ادلّه تأویل معرفت خدا به شناختِ امام، توسط مردمِ هر دوره و زمان

۱- [۱] - اعراف/۴۶.

با توضیحات کافی ذکر گردید.

در «معروف» نیز مطالبی در تأیید این بیان خواهد آمد. بنابراین تأویل هر چه که معنای معرفت را می رساند ــ در صورت مناسبت ــ به مطالبی از این قبیل صحیح است. تأمل کن و از ورود آن در بعضی مواقع به معنای مطلقِ معرفت، غافل مشو.

عرفات: سرزمین معروفی است که حجّاج در آن وقوف دارند. به دلایلی که در «مشعر» ذکر شد می توان آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل کرد. پس بیندیش.

اعتراف: و هم خانواده های آن مانند «اعترفوا» و غیره. در «اقرار» توضیحاتی بیان می کنیم که شاید بتوان تأویل اعتراف را از آنها برداشت کرد، چون در معنا با هم متّحدند. تأمل کن.

عرف: و معروف. معروف و همچنین عرف به یک معنا ضدّ منکر است. اصل آن از معرفت و علم است، یعنی چیزی که جزء اطاعت خدا معرفی شده، چنان چه منکر یعنی چیزی که از دایره اطاعت خدا خارج است. از این رو تأویل معروف و منکر در روایات، در ارتباط با ولایت و اطاعت و طرفداری از ائمه علیهم السلام بیان گردیده است. همچنین از ائمه علیهم السلام روایت شده که مقصود از آمران به معروف، آن حضرات هستند، زیرا گفتارشان گفتار خدا ــ که همان معروف است ــ می باشد، همچنین هر امام دستور به پیروی از امامِ بعد از خود می دهد و از آن استفاده می شود که مقصود از «قول معروف» نیز، قول به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام و امر به آن است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که تفسیر باطن و تأویل «فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الكافِرِين»(۱) [ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد] فرمود: وقتی آن چه در مورد علی علیه السلام می دانستند، محقَّق گردید و برایشان پیش آمد، به علم خودشان کافر شدند. لذا خداوند پس از آن می فرماید:

ص:۷۰۳

۱- [۱] - بقره/۸۹.

«فَلَعْنَهُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ» یعنی بنی امیه، که به معنای باطنی قرآن، کافر می باشند.(۱)

مفید با سند از محمد بن سائب کلبی روایت می کند که وقتی امام صادق علیه السلام به عراق آمد، در حیره منزل گُزید. ابو حنیفه خدمت آن حضرت رفت و مسائلی را از ایشان پرسید، از جمله گفت: قربانتان شوم، امر به معروف چیست؟ فرمود: ابوحنیفه، معروف در میان اهل زمین، امیر مؤمنان علیه السلام است. گفتم: جانم به فدایتان، منکر چیست؟ فرمود: دو نفری که در حق او ظلم کرده و با ظلم و زور، امارت او را گرفتند و بر گرده مردم سوار شدند. (ادامه روایت).

در تفسیر آیه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» [توبه کنندگان و عبادت کنندگان] تا «الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ»(۲) [امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر] خواهیم گفت که اینها صفات ائمه علیهم السلام است. و در بعضی زیارات می خوانیم: معروف، همان چیزهایی است که شما بدان امر کردید. در باب سوم فصل اول از همین گفتار سوم به نقل از کافی گذشت که معروف نسبت به ائمه علیهم السلام عبارت است از بیان فضائل شان و دعوت به پیروی از آنها.

در «عرف» دلیل تأویل آن به استمرار ارتباط با امام و وصیت می آید. در «اعراف» و نیز «منکر» توضیحاتی در تأیید آن می آوریم. البته در هر موضعی، برای تأویل باید مناسبت آن را مدّ نظر داشت. فقط خداوند است که هدایت می کند.

عصف: یوم عاصف و ریح عاصف و امثال آن چند مرتبه در قرآن تکرار شده. در «ریح» گذشت و در «یوم» هم دلیل تأویل هایی خواهد آمد که می توان تأویل عصف را نیز از آنها برداشت کرد. عصف به معنای کاه است.

تعفّف: و هم خانواده های آن. اصل عفّت، خودداری کردن از چیزهایی است که جایز و سزاوار نیست، مانند نگهداری زبان از درخواست و گدایی و حفظ شکم از حرام و فرج از زنا، و پیداست که همه اینها تنها زمانی سود خواهد داشت که تمسّک به ولایت ائمه علیهم السلام در کنار آن باشد، بلکه تعفّف حقیقی، خودداری از

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۹، حدیث ۷۰.

۲- [۲] - توبه/۱۱۲.

دوستی و پیرویِ دشمنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نگهداشتن اعضا و جوارح از مدح و یاری آنها، بلکه خودداری از هر چیزی که حقانیّت و واقعیتِ آن از جانب قرآن و سنّت ثابت نشده است. در «لباس» نیز در این مورد توضیحاتی خواهیم داد. تأمل کن.

عاکف: مفرد و جمع و مترادف های آن. عکوف یعنی ماندن، نگهداشتن و اقامت، اعتکاف از همین واژه، مشتق شده است. در «طائف» توضیحات مفصّلی ذکر شد که با تأویل عاکف مرتبط می باشد، پس دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم. امّا از عوالی اللئالی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی ذکر نمودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در راه عده ای را دید که شطرنج بازی می کردند، فرمود: «مَا هَذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی أَنتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ»(۱) [این تندیس هایی که شما بر آن چنبره زده اید چیست؟] از این روایت برمی آید که می توان این کلمه و نظایر آن را به همراهی و پیروی از اهل جور و حاکمان جور که از مخالفین اهل بیت علیهم السلام هستند، تأویل نمود. چون از سوی دیگر، تأویل قمار و بُت و امثال آن، همین حکام هستند. غافل مشو.

عتیق: معنای آن در توضیح «بیت عتیق» یعنی کعبه در سوره حج بیان شد. کعبه را عتیق گویند، زیرا هیچ گاه در ملک کسی نبوده است. و گفته شده: یعنی از غرق شدن محفوظ مانده، زیرا قدیمی ترین خانه روی زمین است. در شرح واژه «بیت» دلیل تأویل بیت عتیق به ائمه علیهم السلام گذشت، یعنی آن حضرات هیچ گاه تحت فرمان مخلوقی قرار نگرفتند و هیچ گاه به آنها امر نشد از دیگران اطاعت کنند، بلکه همه انسان ها، مأمور به محبت و اطاعت از آنها گردیدند، و آنها ارباب همه انسان ها شدند. در «فک» و «تحریر»، تأویل «تحریر رقبه» (آزاد کردن گردن) و «فکّ رقبه» (باز کردن گردن) که هر دو به معنای آزاد کردن برده هستند، بیان شده است. البته لفظ «عتق» در قرآن نیامده است. غافل مشو.

۱- [۱] - انبیاء/۵۲.

علق: و علقه به معنای خون بسته ای است که از نطفه منعقد شده، درست می شود. در «دم» (خون) توضیحاتی آمده که در موارد متناسب، تأویل علق از آن فهمیده می شود. در «قطره» و «نطفه» نیز مواردی در تأیید آن خواهد آمد.

عنق: مفرد و جمع آن در قرآن به کار رفته و در بیشتر موارد به جای «رقبه» (گردن) هم به کار می رود و گاهی مقصود از آن جانِ انسان است، همان طور که «رقبه» نیز به این معنا به کار می رود. گاهی مقصود از آن بزرگ و رئیس جماعتی از مردم می باشد. در «اُذن» و «گوش» دلیل این که خداوند ایمان را بر همه اعضای بدن انسان _ که گردن هم جزء آنها است _ واجب کرد، ذکر شد.

امّا عنق هم در مقام مذمت آمده و هم در مقام مدح، که در این مورد به توضیحات«رأس» مراجعه شود. تأمل کن و نیز از احتمال اطلاق عنق و تأویل آن به آن چه در «رقبه» گذشت یعنی بزرگان و رؤساء غافل مشو، چنان چه در رأس نیز ذکر گردید. پس بیندیش. خداوند دانا است.

معوقین: به معنای تأخیر انداختن و جلوگیری کردن است. در سوره احزاب می خوانیم: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ»(۱) [خداوند کارشکنان (و مانع شوندگان) شما را (خوب) می شناسد] که تأویل آن به کسانی که علی علیه السلام را از خلافت عقب زدند، ظاهر و هویدا است.

یعوق: نام یکی از بت ها است. در «اصنام» دلیل امکان تأویل آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا بعضی از آنها ذکر گردید.

عتل: انسان خشک و بداخلاق. در سوره قلم خواهد آمد که تأویلش خلیفه دوم است.

عجل: به معنای گوساله است. در تفسیر امام علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصحاب موسی علیه السلام بعد از او دنبال گوساله رفتند و از خلیفه الهی (جانشین موسی علیه السلام یعنی هارون علیه السلام) سرپیچی کردند. اینک نیز سه گوساله را پیروی خواهند کرد و ای علی، با تو که جانشین من

۱- [۱] - احزاب/۱۸.

هستی به مخـالفت خواهنـد پرداخت، و مخالفان در پیروی از گوساله به یهود شبیه می باشـند. (ادامه روایت). در ثواب الاعمال از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: اولی به منزله گوساله و دومی به منزله سامری است. (ادامه روایت).

در «فرعون» دلیـل اطلاـق گوسـاله بر سومی نیز خواهـد آمـد، و معلوم است که هر سه آنها گوساله بودنـد، چنان چه اخیراً بیان شده و در اول سوره «قتال» (محمّد صـلی الله علیه و آله) از امام باقر علیه السـلام این روایت خواهد آمد که علی علیه السـلام به ابن عباس فرمود: آیا شهادت می دهی که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را به عنوان جانشین خود معرفی فرمود؟ گفت: من فقـط شـنیدم که آن حضـرت به جانشـینی تـو سـفارش می کرد. امـام به او فرمـود: پس چرا بـا او بیعت کردی؟ گفت: مردم بر جانشـینی ابوبکر اتفاق نظر پیدا کردند و من هم بین مردم بودم. فرمود: همان طور که گوساله پرستان دور گوساله جمع شدند، شما هم در فتنه افتادید. (ادامه روایت).

مؤلف گویـد: از اینجـا می توان کیفیت انطبـاق سـایر افعـال گوسـاله پرسـتان را نیز بـا کار گوساله پرسـتان این امتّ فهمیـد، به خصوص رفتاری که با هارونِ این امّت نمودند. مقداری در «سامری» و باب دوم از گفتار اول توضـیح داده شد و در آینده هم خواهیم گفت که قـائم علیه السـلام، اولی و دومی را از قبر بیرون می آورد، می سوزانـد و خاکسترشـان را در دریـا غربـال می کند، همان کاری که موسی علیه السلام با گوساله کرد.

در «لات» و غیره نیز توضیحاتی در این ارتباط خودهد آمد.

استعجال: در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در حدیثی در توضیح «لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ»(۱) [اگر آن چه را با شـتاب خواسـتار آنید نزد من بود] فرمود: یعنی بگو اگر به من دستور داده شود که شما را به آن چه در سینه هایتان مخفی کرده ایـد و هر لحظه منتظریـد که مرگ من زودتر فرا رسد تا به اهل بیتم ظلم کنید. (ادامه روایت). از این حدیث اسـتفاده می شود که می توان این تأویل را

۱- [۱] - انعام/۵۸.

در سایر موارد متناسب با این کلمه و هم معنای آن پـذیرفت. تأمل کن و از آیاتی که در عجله کفّار به عـذاب موعود خـداوند در آخرت و حتی در دنیا وارد شده است، غافل مشو.

البته عجله آنها ناشی از رسوخ تکذیب در دلشان بود که می توان این را نیز به عجله منکران رجعت و تکذیب کنندگان دولت ائمه علیهم السلام و ظهور امام و به وقوع اتفاقاتی که شیعیان از ائمه علیهم السلام نسبت به استهزا، دشمنی و تکذیب ائمه علیهم السلام و روایات آنها نقل کرده اند، تأویل نمود. بیندیش و خداوند، آگاه است.

عاجله: متضاد آجله و کنایه از دنیا و زینت های آن است. در «دنیا» تأویل آن به خلفای جور و ولایت و دولت آنها ذکر گردید که شاید بتوان «عاجله» را هم به همان صورت تأویل کرد. خداوند، آگاه است.

عـدل: و هم خانواده های آن مانند یعدلون و غیره. در قاموس گوید: عدل متضاد جور (ستم) است، و در نفس انسان ها چیزی مانند عـدالت پـذیرفته و مستقر نیست، «عـدل عنه یعـدل عـدلاً و عـدولاً» یعنی ستم کرد. و «عـدل فلانـاً بِفلان» یعنی بین آنها مساوات برقرار نمود. و اعتـدال یعنی قرار گرفتن در حد وسط از نظر کمیّت یـا کیفیت. و هر چیز متنـاسب را معتـدل گوینـد. ابوعمرو گویـد: عَدل ــ به فتح عین ــ فدیه، قیمت، حق و انسان صالح را گوینـد. که در قاموس نیز به همین معانی و معانی دیگر آمده است. در قرآن به بیشتر معانی مذکور استعمال شده که در بعضی از آنها نیازی به تأویل نیست. امّا در روایات گاهی چنین آمده که تأویل عـدل، شهادتین است، همان طور که در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ»(۱) [در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد] فرمود: عدل شهادت به

ص:۷۰۸

۱- [۱] - نحل/۹۰.

وحدانیّت خداوند است(۱) (ادامه روایت). و گـاهی نیز به پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله تأویـل شـده است، همچنـان که در همان تفسـیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عدل، محمد صلی الله علیه و آله است، هر کس از او اطاعت کند، عادل می باشد و احسان، علی علیه السـلام است، هر کسـی او را دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد احسان کرده، و اهل احسان در بهشت انـد، و «ایتـاء ذی القربی» یعنی قرابت و خویشاونـدی مـا با پیامبر صـلی الله علیه و آله که خداونـد دسـتور به مودّت و پرداخت حق به ما داده است.(۲) (ادامه روایت).

همچنین گاهی روایت شده که تأویل عدل، ائمه علیهم السـلام هسـتند و گاهی فقط به علی علیه السلام تأویل شده است، چنان که در «صدق» گذشت و در «قسط» هم می آید.

از امام صادق علیه السـلام روایت شده که در تفسـیر «وَمَن یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(۳) [کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود بر راه راست است] فرمود: یعنی علی و ائمه علیهم السلام.

در بعضی متون زیارتی می خوانیم: شهادت می دهم که تو به قسط و عدل حکم کردی. امّا همان طور که از معانی لغوی عدل معلوم شـد، گـاهی عـدل به معنای فـدیه می آیـد که در این صورت تأویلش همان تأویل «فـدیه» است. همچنین گفته شـده که بعضی از متعلّقات آن به معنای عدول و بازگشت از چیزی و تبدیل آن به چیز دیگری است، و نیز به معنای مساوی کردن یک چیز بـا چیز دیگر هم آمـده که تقریباً به هم نزدیکنـد، بلکه از یـک وادی می باشـند، و مصـداق معنایی آنها یکی است، یعنی پـایین آوردن شـأن و بی اعتنـایی به آن چیز است، همـان طـور که در «خطیئه» گـذشت. تـا آن که فرمود: آنـان که از خـداوند عدول کردند، دروغ گفتند، زیرا خدا را به چیزهایی همچون بت های خودشان تشبیه کردند.

ص:۷۰۹

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۹، حدیث ۶۲.
۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸، حدیث ۵۹.
۳- [۳] - نحل/۷۶.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ»(۱) [با این همه کسانی که کفر ورزیده اند (غیر او را) با پروردگار خود برابر می کنند] فرمود: در ردّ کسانی است که گفتند: بت های ما... (ادامه روایت).

بنابراین تأویل موارد مشابه این روایت، به کسی که به جای ائمه علیهم السلام، کسی دیگری را برگزیند یا مانند مخالفان از امام روی بگرداند، جایز می باشد، همچنان که بارها توضیح داده شد. مؤیّد این معنا جمله ای است که در بعضی زیارت ها می خوانیم: و شهادت می دهم، کسی که از تو برگردد، از دین استوار برگشته. بیندیش، خداوند، آگاه است.

اعتزال: و هم خانواده های آن مانند «أعتزلکم» و غیره. به معنای ترک کردن، دوری کردن و هجرت است. شاید بتوان در بعضی موارد مناسب، آن را مانند واژه «بُعد» (دوری) تأویل کرد. در «هجرت» هم خواهد آمد.

معطّله: و کلمات هم معنای آن. مقصود از آن در «بئر» گذشت.

عقل: و هم معناها و هم خانواده های آن، مانند «قوم یعقلون». عقل در لغت به معنی فهم و علم است و گاهی بر قوه درک و تمییز بین خوبی و بدی و توانایی شناخت اسباب و دلایل امور اطلاق می گردد، که به این معنا، معیار تکلیف، نسبت به احکام می باشد.

گاهی اوقات نیز بر برخی مراتب و درجات روحانی اطلاق می شود که هیچ کدام از این درجات جز برای اهل ولایت آن هم به برکت تمسک به پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل نمی گردد، پس عاقل، انسان فهیم و عالم و عاملی است که به حق تمسّک، جسته است و حقّ به معنای پیروی از بزرگ ترین الگوهای تقوا می باشد، همان طور که بیانات مذکور در «قلب»، «الباب» و «علم» و غیره شاهد این معنا می باشد.

بنابراین تأویل «یعقلون» آن است که آنها می فهمند که حق در کلام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و آنها را با دیگران قابل مقایسه

۱- [۱] - انعام/۱.

نمی دانند و برنامه زندگی شان، پیروی از آن حضرات و ترک مخالفتِ آنها است.

بلکه چه بسا بتوان «لِقَومٍ یَعْقِلُونَ»(۱) را به صاحبان عقل یعنی پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل نمود، پس عقل کامل و حقیقی، نور پیامبر صلی الله علیه و آله ما و روح شریف آن حضرت است که انوار معصومین و ارواح انبیا و مرسلین از آن منشعب شده است و ارواحِ همه شیعیانشان از آغاز تا انجام، از شعاع آنان آفریده شد، چنان که از بعضی روایات در مورد خلقت عقل و نیز مطالب گذشته و روایت مفضل از امام صادق علیه السلام معلوم می گردد که فرمود: ما به صورت نور آفریده شدیم و شیعیان ما از آن نور خلق گردیدند، و از این جهت است که آنها را «شیعه» گویند، پس هرگاه قیامت بر پا گردد، پایین دست ها به مراتب بالا ملحق می گردند، تأمل کن تا دریابی و خداوند آگاه است.

عمل: و اعمال و عاملون. «من عَمِل» و سایر هم خانواده های آن. بدان که عمل، یا صالح و خوب است یا بد. در «صالح» و «خیر» و امثال آنها دلایل تأویل عمل صالح به ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام و محبّان آنها و به خصوص شیعیانِ خاص و اهل عملِ صالح شان بیان گردید.

در روایتی آمده که تأویل عمل صالح، امام است، چنان چه در کتاب «واحده» از طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: عمل صالح، امام است. در زیارت جامعه می خوانیم: شما کسانی هستید که به اراده خدا عمل می کنید.

و نیز شما کسانی هستید که به فرمان های خدا عمل می کنید. از این مطلب و آن چه در «سوء» و غیر آن بیان شد و در آینده هم برحسب به مناسبت خواهد آمد، معلوم می شود که می توان اعمال سیّئه و امثال آن را به دشمنی و مخالفت ائمه علیهم السلام و غصب حق آنها و اطاعت از خلفای جور و عمل مطابق روش آنها همراه با ولایت و اعتقاد به حقّانیت شان و غیره تأویل نمود. بلکه معلوم می شود که تأویل عملِ شر، اصلاً خودِ خلفای جور و اهل کفر هستند، چنان که کلام خداوند که در

۱- [۱] - عنکبوت/۳۵.

مورد فرزنـد نوح علیه السـلام فرمود: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»(۱)[او دارای (کرداری) ناشایسـته است] شاهـد بر این معنـا است. در بصـائر از امـام صـادق علیه السـلام روایت کرده که فرمود: اعمـالی که بی نتیجه و بیهوده (هباء منثوراً) می باشـد، همان اعمالی است که مخالفان و دشمنان ما و دشمنان شیعیان مان انجام می دهند.

و از امام باقر علیه السـلام روایت کرده که فرمود: اینها اعمال کسانی است که روزه می گرفتند، امّا وقتی عمل حرامی پیش می آمـد مرتکب آن می گردیدنـد و وقتی فضائل علی و آل او علیهم السـلام برایشان بیان می شـد، انکار می کردنـد. خوب تأمل کن تا تأویل سایر موارد مناسب با اینجا را نیز دریابی. خداوند توفیق می دهد.

عیله: و عائل. می گویند: عال علیه یعنی فقیر شد. و عالَ و أعالَ یعنی عیال او زیاد شد. اوّلی، اجوف یائی (عیل) است و دومی، اجوف واوی (عول). امـا دومی به معنای سـتم و انحراف هم آمـدهماننـد این آیه سوره نساء: «ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُواْ»(۲) [این خودداری نزدیکتر است تا به ستم گرایید (و بیهوده عیالوار گردید)].

در شـرح واژه «غنـا» نیز تـأویلی خواهـد آمـد کـه در مـورد ایـن کلمه نیز مصـداق دارد. و تأویـل آن در آیه «وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»(۳) [و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید] این است که مردم در علم آموزی عیال آن حضـرت بودند که از آن می توان پی برد که «علیه» در سوره توبه هم به همین معنای تأویل می گردد. شایـد هم بتوان توضـیحات ذکر شـده در «فقیر» را در مورد عائل نیز پذیرفت. و خداوند، عالم است.

اعجمی: یعنی منسـوب به عجم، و عجم عبـارت است از غیر عرب و به خصـوص اهـل فـارس، چون نمی توانسـتند خوب عربی صحبت کنند و منظورشان را به عربی بفهمانند.

در سوره شعراء و محمد صلی الله علیه و آله و غیر آن، روایاتی در فضیلت

۱- [۱] - هود/۴۶.

۲- [۲] - نساء/۳.

۳- [۳] - ضحی/۸.

ایرانی ها خواهد آمد و بر این موضوع دلالت دارد که ایرانی ها در یاری رساندن به حضرت قائم علیه السلام و تأیید آن حضرت و دستیابی به علم و پذیرش آن بر عرب ها پیشی گرفته اند.

در سوره حجرات نیز دلیل تأویل شعوب به اهل فارس و این که صِرف حرف زدن به زبان عربی، فخر و فضیلتی به شمار نمی رود و ملاک برتری، تقوی است، بیان خواهد شد. لذا از ائمه علیهم السلام روایت شده که فرموده اند: شیعه ما عرب هستند و دشمنان ما عجم. یعنی هر کس شیعه ما باشد عرب است، گرچه نیاکان او عرب نباشند و دشمن ما هر چند، عرب باشد، عجم به شمار می آید. بیندیش، البته مقداری در این مورد در «عرب» توضیح داده شد.

عزم: و هم خانواده های آن مانند «عزمت» و غیره. عزم عبارت است از سعی و کوشش درونی برای انجام کاری.

در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول از امام باقر علیه السلام روایات شد که دلیل نامیده شدن پیامبران اولواالعزم به این نام، عزم و تصمیمی بود که بر اقرار به ولایت داشتند و پیمانی که در مورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حضرت مهدی علیه السلام از آنها گرفته شد. در تفسیر آیه «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»(۱) [و برای او (آدم علیه السلام) عزمی نیافتیم) روایت دیگری مانند آن خواهد آمد. غافل مشو.

عصمت: و اعتصام، و هم خانواده های آن مانند یعتصم، یعصمک و غیره. عصمت و اعتصام در لغت به معنای منع، خودداری و پایبندی است و آن چه که انسان به آن مقیّد باشد، مانند پیمان یا دلیل و امثال آن که انسان به آن پایبند است.

در معانی الاخبار از هشام روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این که شما می فرمایید امام حتماً باید معصوم باشد، به چه معنا است؟ فرمود: معصوم کسی است که به امداد خداوند از همه محرمات خودداری می کند،

۱- [۱] - طه/۱۱۵.

خداوند می فرماید: «وَ مَن يَعْتَصِم بِاللّهِ فَقَدْ هُدِىَ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»(۱) [و هر کس به خدا تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است].

و در روایت دیگری فرمود: معصوم کسی است که به حبل الله (ریسمان الهی) چنگ زده و ریسمان خدا قرآن است و قرآن به امام هدایت می کند، چنان چه خداوند می فرماید: «إِنَّ هَـذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»(۲) [قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می نماید.] (ادامه روایت). تأمل کن.

عظام: جمع عظم و به معنای استخوان است. شاید بتوان آن را در بعضی موارد مناسب، به فطرت تأویل کرد، تأمل کن.

عظیم: و هم خانواده های آن مانند عِظَم (بزرگی) که مخالف صِغَر (کوچکی) است، چه از نظر کمیّت و یا از نظر کیفیت. و تعظیم یعنی تکریم و بزرگداشت.

و پوشیده نیست که عظمت حقیقی از آنِ خداوند است، لذا برای ریاست در دین و درجات کمالِ قرب و حکومت بر همه مخلوقاتش، پیامبر و ائمه ــ صلوات الله علیهم اجمعین ــ را برگزید که در خلقت شان از همه جهت، نهایتِ عظمت و جلالت را دارند، و خداوند با انتخاب آن حضرات می خواست مخلوقات را به عظمت بی نهایت، هدایت فرماید. امّا عظیم آن است که خداوند بدان عظمت داده، مانند ولایت و اهل آن، به طوری که هر کس عظمت و بزرگی را در ترک ولایت بداند، مستحق عذاب عظیم خواهد گشت، که البته تسلّط و حکومت های دنیوی که افراد نادان در توهّم خود آن را بزرگ و عظیم می شمارند، چنین نیست یعنی خداوند به آنها عظمت نداده است.

عقیم: در قاموس گوید: زن عقیم یعنی زنی که نمی زاید. و باد عقیم یعنی بادی که موجب لقاح گیاهان نمی گردد. و روز عقیم یعنی روز سخت. در تفسیر قمی آمده: یعنی هیچ روزی مثل آن روز نیست. عقیم در قرآن صفتِ این سه چیز (زن ــ باد ــ روز) قرار گرفته که در هر مورد متناسب با موصوفش تأویل می گردد. اندیشه کن.

ص:۷۱۴

۱- [۱] - آل عمران/۱۰۱.

۲- [۲] - اسراء/۹.

علم: و عـالِمون و معلومـات و سـایر هم خـانواده هـای آنماننـد «الَّذِینَ یَعْلَمُونَ»، «اُوتوا العلم»، «علماء» و امثال آن که در قرآن کریم هم زیاد هستند. بدان، واقعیت و حقیقتی که از روایات متظافر و متواتر آشکار می گردد، این است که مقصود خداوند از کسـانی که علم را در قرآن به آنـان نسبت داده و به عنوان اهل علم، معرفی نموده و آنان را عالم، توصـیف کرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السـلام و ائمه علیهم السـلام هسـتند که در این زمینه، هدف اصـلی به شمار می آیند. و شاید در بعض از روایات، نام برخی از علمای دین آنها و راویان احادیث شان نیز ذکر شده باشد، همچنان که از بعضـی روایات فهمیده می شـود و روایـات در این که علوم آن حضـرات تـامّ و کامـل است و مقصود از همه آن چه که گفـتیم آن حضـرات هسـتند، متعـدد و متـواتر است، به طوری که روایت شـده آن بزرگواران عینِ علمِ خداونـد می باشـند. به منظور وضوح بیشـتر این امر و تفصیل آن چه به طور اجمال گفتیم، در اینجا به گوشه ای از آن روایت اشاره می نماییم:

در بـاب پنجمِ فصل اول از گفتار اول روایاتی گـذشت به این مضـمون که همه اهل بیت علیهم السـلام به کلّ قرآن آگاهنـد و همـه علـوم قرآن نزد آنهـا است و به تفسیر و تأویـل و هر آن چه مربـوط به قرآن باشـد علم دارنـد، و مقصـود از «لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ»(۱) [قطعا از میان آنان کسانی انـد که (می تواننـد درست و نادرست) آن را دریابنـد] آن بزرگوارانند و آنها هسـتند که به همه احکام و کتاب های آسمانی مانند تورات و انجیل و زبور و غیره عالمند.

و در منابع شـیعه و اهل سـنت، روایاتی آمـده بدین مضـمون که مقصود از «مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»(۲) [آن کس کـه نزد او علم کتاب است] علی علیه السـلام و ائمه علیهم السلام هستند که برخی از آنها در باب دومِ فصل اول از گفتار اول ذکر گردید. در «ولی» به وضوح و صراحت خواهیم آورد که اهلِ استنباط علم خداوند، ائمه علیهم السلام می باشند.

۱- [۱] - نساء/۸۳.

۲- [۲] - رعد/۴۳.

در «باب» و «بیت» نیز گفته شد که آن حضرات درها و خانه های علم و درهای علوم انبیاء هستند و حدیث «أنَا مَدِینَه العِلْم و عَلِیٌ بابُها» شهرت یافته است. در «میزان» نیز دلیل این که پیامبر صلی الله علیه و آله، ترازوی علم و علی علیه السلام، دو کفه آن است، بیان خواهد شد. و در تفسیر «و أولوا العلم» در سوره آل عمران روایاتی نقل می کنیم به این که صاحبان علم، انبیاء و اوصیاء یعنی ائمه علیهم السلام هستند. یک روایت هم در «ذکر» گذشت.

و در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(۱) [آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند] فرمود: آنها و نیز راسخان در علم، ما هستیم. در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَمَا یَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»(۲) [و(لی) جز دانشوران آنها را درنیابند] فرمود: عالمون، ما هستیم.

و در کنزالفوائد و غیر آن از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»(۳) [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] گفت: یعنی علی علیه السلام که عالم به خدا بود و از خداوند می ترسید و خدا را در همه احوال در نظر داشت. و در کافی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: علماء ما هستیم، شیعیان ما متعلّم (آموزنده)اند، و سایر مردم، ناچیز و کم ارزشند.

و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «اِئْتُونِی بِکِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَهٍ مِّنْ عِلْمٍ»(۴) [کتابی پیش از این (قرآن) یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید] فرمود: مقصود خداوند از کتاب، تورات و انجیل است، امّا «آثاره من العلمِ»، علم اوصیاء است. و در واژه «جاهلین» دلیل تأویل «الَّذِینَ یَعْلَمُونَ»(۵) [آنان که می

۱- [۱] - عنکبوت/۴۹.

۲- [۲] - عنکبوت/۴۳.

۳- [۳] - فاطر/۲۸.

۴- [۴] - احقاف/۴.

۵- [۵] - زمر/۹.

دانند] به ائمه علیهم السلام گذشت. بلکه در توحید صدوق آمده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: من علم الله هستم، که تحقیق و توضیح معنای این حدیث در «قدرت» خواهد آمد. یعنی بس که حضرت امیر ظاهر کننده علم خداست، دیگر علمِ خدای تعالی به شمار می رود و ائمه علیهم السلام نیز به همین ترتیب می باشند.

از این روایت شریف معلوم می شود که ـ در موارد مناسب ـ می توان علم خدا را به ائمه علیهم السلام یا علوم آنها تأویل نمود، همچنین علیم و عالم بودن خدا را ـ در مورد مناسب ـ به این تأویل کنیم که خدای تعالی به هر چه مرتبط با پیامبر صلی الله علیه و آله ، اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنها و هواداران و منکرانشان، مربوط باشد علم دارد، چنان چه نظیر آن در توضیحات «خیر» گذشت. خدا بهتر می داند.

و در زیارت حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند علومِ کامل. و در زیارت جامعه: خداوند شما را به علم خود برگزید. در «ساعت» نیز دلیل تأویل «وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَهِ»(۱) به مهدی علیه السلام گذشت. و در بعضی روایات آمده که علم الساعه (علم قیامت)، علی علیه السلام است، چنان چه در جای خود خواهد آمد.

خلاصه شکی در این که آن ائمه علیهم السلام مصداق حقیقیِ علم و عالم هستند وجود ندارد، زیرا کسی علام تر از آنها نیست. یحیی بن معین که از علمای اهل سنت است، از عطا روایت کرده که از او پرسیدند: آیا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی عالم تر از علی علیه السلام سراغ داری؟ گفت: نه به خدا سوگند!

خطیب خوارزمی در کتاب اربعین از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت: علم شش بخش است که پنج بخش آن نزد علی و یک بخش آن نزد مردم است و البته در آن یک ششم هم با ما شریک است، وصیِّ در آن یک قسمت هم عالم تر از ما است. و از ابن عباس روایت شده که گفت: نُه بخش از ده بخش علم به علی علیه السلام داده شده و البته او به یک دهم باقیمانده هم که نزد مردم است، از خود آنان عالم تر است. مؤلف گوید: در این معنا شهادت دشمنان کافی است، و نیز کلام آن

۱- [۱] - زخرف/۶۱.

حضرت کـه فرمـود: پیش از ایـن که مرا از دست بدهیـد، هر چه می خواهیـد از من سـؤال کنیـد. و مخفی نیست که همه ائمه علیهم السـلام در علم مسـاوی هسـتند، چنان چه در جای خود ثابت خواهـد شـد. بینـدیش تا بفهمی که تأویل این تعبیر قرآنی: «من لایعلم» کسانی که نمی دانند، دشمنان ائمه علیهم السلام است، چنان چه در «جاهلین» گذشت.

امام علیه السلام در تفسیر آیه: «وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(۱) [و (وامی دارد) تا بر خدا چیزی را که نمی دانید بربندید] فرمود: یعنی قائل به امامت کسـی شویـد که خداونـد به او بهره ای نـداده و او را از بدترین و کافرترین دشـمنان خود می داند. (ادامـه روایت). این روایت همچنین دلالـت دارد به این که مقصـود از عمـده مـوارد حرف زدن و دسـتور دادن از روی جهـل، ادعـای امـامت از سوی غیرائمه اطهـار علیهم السـلام است و در مقابـل آن گفتاری که بر مبنای علم است، پـذیرش امامت ائمه علیهم السـلام است، پس تأمـل کن و از آن چه در «شـهر» گفتیم مبنی بر این که «أَشْـهر مَعْلُومَـات»(۲) [ماههـای معلوم] به ائمه علیهم السـلام تأویـل می شود، غافـل مشو. و حتماً به دلیـل تأویـل «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»(۳) [و هیـچ یک از ما (فرشـتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه ای معین است] به مقام ائمه علیهم السـلام و امثال آن که در «وقت» و «یوم» می آیـد، مراجعه کن. خداوند هدایت گر است.

علامات: و اَعلام. علامت همان نشانه و اَعلام جمع عَلَم به معنای پرچم و کوه بلند و برافراشـته که به وسـیله آن راه را تشخیص می دهنـد. به بزرگ قوم نیز عَلَم گوینـد، چنان چه در قاموس به آن تصـریح کرده. در سوره نحل و در توضـیحات «نجم» دلیل تأویل علامات به ائمه علیهم السلام و اوصیاء خواهد آمد. در «ولی» هم دلیل این که ائمه علیهم السلام عَلَم پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، بیان می گردد. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند علی علیه السلام را

۱- [۱] - بقره/۱۶۹.

۲- [۲] - بقره/۱۹۷.

۳- [۳] - صافات/۱۶۴.

بعنوان عَلَم و نشانه بین خود و بندگان قرار داد، هرکس او را شناخت، مؤمن و هر کسی منکر او شد، کافر است و کسی که او را نشناخت، گمراه می ماند. این روایت در کتاب کافی نقل شده، و از امام صادق علیه السلام روایت شد که فرمود: امام، عَلَم و نشانه ای است بین خدا و مردم، هر کس امام را شناخت مؤمن است، (ادامه روایت). تأمل کن.

عام: به معنای سال است. شاید در صنعت تناسب، بتوان تأویل ذکر شده در «سنه» را برای عام نیز پذیرفت.

عَدْن: به معنای اقامت و ماندن است. بعنوان یکی از صفات بهشت ذکر شده و تأویل «جنات» (بهشت) را قبلاً بیان نمودیم.

علانیه: و هم خانواده های اِعلان، که به معنای اظهار و آشکار کردن چیزی است. در «سرّ» و امثال آن، دلیل تأویل «وَمَا يُعْلِنُونَ» در «مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»(۱) [آنچه را پوشیده می دارند و آن چه را آشکار می کنند می داند] و عبارات هم معنای آن به محبّت مخالفان اهل بیت علیهم السلام و اطاعت آنها ذکر شد که این محبّت از سوی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و منافقین اظهار می شد و گفتیم که این اظهار محبّت آنها، از نفاق و مصلحتِ شخصیِ خودشان بود. تأمل کن.

مانند آن را نیز در «جهر» و «ابداء» ذکر نمودیم. همچنین در جهر و غیر آن احتمال تأویل بعضی موارد به سخنان بی پرده اهل حق که موجب رفع اذیت و آزار ظالمان و دشمنان دین از آنها می گردید، گذشت.

استعانت: و هم خانواده های آن مانند «استعینوا» و غیره. در سوره حمد ذیل «و ایاک نستعین» می آید که مقصود از این تعبیر، آن است که ما در تمسک به ولایت و استقامت در عبادت های مقرون به ولایت و امثال آن از تو یاری می طلبیم. و به همین ترتیب در سایر موارد مناسب می توان این تأویل را جاری کرد، پس غافل مشو.

۱- [۱] - بقره/۷۷.

عین: و عیون و معین. عین در لغت به معانی متعددی است و جمع آن اَعیُن و عیون می باشد. از جلمه معانی آن قوّه و حسّ بینایی است، مانند «أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ* وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»(۱) [آیا به انسان دوچشم و یک زبان و دو گوش ندادیم؟] و نیز «وَ حُورٌ عین»(۲) یعنی زنانِ چشم درشت.

از دیگر معانی آن چشمه آب است. دلیل نامیده شدن آن به عین، عیان شدن، یعنی پیدا شدن آب جاری از آن است، مانند «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً»(۳) [پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت]، و «ذات قرار و معین» یعنی آب جاری چشمه ها که قابل رؤیت است. البته هرجا مَعین در قرآن آمده به همین معنا می باشد. از این رو در بعضی موارد به رود فرات تأویل شده است، چنان که در «قرار» هم خواهد آمد. معنیِ دیگر «عین»، حفظ و نگهداری است، همچنان که صدوق ذیل آیه «وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي»(۴) [تا زیر نظر من پرورش یابی] گوید: یعنی در حفظ و حمایتِ من و ذیل «تَجرِی بِأَعْيُنِنَا»(۵) گوید: یعنی به حفظ و مراقبت ما. همچنین «عین» به معنای جاسوس و برگزیده و گلچین هر چیزی می باشد که در قرآن موردی نیافتیم که به این دو معنا تفسیر شود. البته شاید بتوان مواردی را ــ چنان که از روایات پیداست ــ به این دو معنا، تأویل نمود.

پس از بیان این توضیحات می گوییم: در روایات زیادی آمده که علی علیه السلام و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، عین الله هستند، چنان که در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: من عین الله هستم.(۶) و در تفسیر فرات بن ابراهیم از کتاب سلیم بن قیس از مقداد روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که

۱- [۱] - بلد/۸ و ۹.

۲- [۲] - واقعه/۲۲.

۳- [۳] - بقره/۶۰.

۴- [۴] - طه/۳۹.

۵- [۵] - قمر/۱۴.

۶- [۶] - توحید صدوق، ص۱۶۴، باب۲۲.

فرمود: علی چشمِ بینای خداونـد است. و در روایت طارق آمده که علی علیه السلام فرمود: امام چشـمه سرریز و عین الیقین و حقیقت یقین است. در یکی از زیارت های قائم علیه السلام می خوانیم: السلام علیك یا عین الحیاه. سلام بر تو ای سرچشمه زندگانی.

و در زیارت علی علیه السلام: خداوندا بر علی درود فرست، همان امامی که چشم تو بر همه مخلوقات بود. و در همان زیارت آمده است: سلام بر چشمِ مراقبِ خدا که هیچ چیز از آن مخفی نمی ماند. و نیز: شهادت می دهم که او عین الله است، کسی که او را شناخت به بدبختی و شقاوت نمی رسد. و در بعضی نُسَخ آمده: او چشمی است که اگر به کسی نظر کند، آرام و قرار به او می دهد.

و در تفسیر دیلمی از امام باقر علیه السلام آمده که ذیل «أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ* وَ لِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» فرمود: دو چشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، زبان، امیرمؤمنان علیه السلام و دو لب، حسن و حسین علیهما السلام هستند. (ادامه روایت).

بنابراین در هر جای قرآن این کلمه به همه اهل بیت علیهم السلام یا یکی از آنها _ به اقتضای مقام _ تأویل شود، صحیح است، و این به حسب تناسب بین معانی لغوی حقیقی و تأویلی مجازی است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین ائمه علیهم السلام از این جهت که از طرف خداوند شاهدِ خلق هستند، عین الله (به معنای دیده و حسّ بینایی) هستند. یعنی همان طور که انسان با چشم بر امور اطلاع پیدا می کند، خداوند هم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را آفرید تا شاهد و ناظرِ او برخلقش باشند. در مورد «عین» به معنای حفظ نیز همین طور، یعنی پیامبر و ائمه علیهم السلام حافظ دین خداوند هستند و وجودشان سبب حفظ دنیا و اهل آن است. و به همین صورت، «عین» به معنای جاسوس و برگزیده، که برگزیده و منتخب بودنِ پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از سوی خداوند، معلوم و آشکار است. و همان طور که گفته شد، آنها ناظر و شاهد مردم می باشند.

در تأیید این معنا، نَقلی است که جوزی از حدیث عمر بن خطاب بیان می کند که مردی در حال طواف به زنان مسلمانان نگاه می کرد، علی علیه السلام به او سیلی زد. آن مرد از علی علیه السلام نزد عمر شکایت برد. عمر از آن حضرت دلیل زدن

وی را پرسید، امام علیه السلام جواب داد: در حَرَم خدا به حریم خدا چشم دوخته بود. عمر به آن مرد گفت: به حق، تو را زده است، یکی از چشم های خدا تو را دیده است. جوزی توضیح می دهد که یعنی یکی از دیده بان ها و مأمورهای ویژه خداوند، تو را دیده است. این حدیث را ابن شهرآشوب نیز از اعمش نقل نموده و در آخر آن این جمله نیز از عمر ذکر شده است که گفت: و آن دست، دست خدا است و خداوند هر جا بخواهد، دستش را قرار می دهد.

همچنین در «عین» به معنای سرچشمه، باید گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام منبع علوم و حکمت های ربّانیند و آن علوم و حکمت ها از سرچشمه آنها به سوی خلق جاری می گردد و دیگران به وسیله آن حضرات به مزارع خیرات دنیا و آخرت هدایت می گردند و از جام صافیِ آنها انواع علوم را می نوشند.

از جمله شواهد این تأویل، روایتی است که ابن شهرآشوب در مناقب از جابر نقل کرده که امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی طولانی درتوضیح «فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ»(1) [گفتیم با عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت (به گونه ای که) هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست] فرمود: قوم موسی علیه السلام از آن جناب آب خواستند و موسی علیه السلام هم از خداوند برای آنها طلب آب کرد و چنان شد که در آیه شنیدی، به همین شکل مسلمانان نزد جدّم، رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: جانشین خودتان را در امّت معرفی کنید!

راوی گوید: امام حدیث را ادامه داد تا اینجا که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند سبحان فرموده است: وقتی فاطمه را به ازدواج علی در آوردی، خداوند از آنها یازده امام از پُشت علی علیه السلام می آفریند که با علی دوازده امام می شوند، آنها همگی هدایت گران امّت تو هستند که هر نسلی از امّت توسط یکی از آنها هدایت می گردند و عالم می شوند، همان طور که هر طایفه از قوم موسی علیه

۱- [۱] - بقره/ ۶۰.

السلام (که دوازده طایفه بودند) آبشخور خود را دانستند.(۱)

مقداری هم در «شراب» در تأیید این معنا بحث شد. و از جمله مؤیّدها، تأویلی است که در «ماء» و «ماء معین» به ائمه علیهم السلام و علم آنها خواهد آمد. در «بصیر» دلیل این که شیعیان دارای چهار چشم هستند که دوتای آن ظاهری است و دوتای آن باطنی، ذکر گردید و گفته شد که خداوند دو چشم باطنی را در مخالفان اهل بیت کور نموده است. همچنین در «عترت» دلیل تأویل «قره أعین» به حسن و حسین علیه السلام خواهد آمد که به نوعی می توان تأویل آن را دریافت، هم با عین به معنای ظاهری (چشم) و هم با تأویل آن به چشم دل و بصیرت، چنان چه از توضیحات «اَعمی» (کور) معلوم می گردد. شاهد این بیان روایتی است که در «اُذُن» (گوش) گذشت، به این مضمون که خداوند ایمان را بر همه اعضای بدن انسان واجب فرموده که چشم هم از جمله آنهاست و بر چشم واجب است که ولایت را بپذیرد و به خیر نظر بیندازد و به شرّ نگاه نکند، چنان چه چشم های انبیاء و اوصیاء و پیروانشان این گونه است و چشم های دشمنانشان برخلاف آن. پس بیندیش.

در معانی الاخبار از ابن عباس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه چهار چشم به یک چشم ظلم کردند، چشم چهارم قاتلِ چشم حق خواهد بود! گفتند: ای رسول خدا، منظورتان از این چشم ها چیست؟ فرمود: چشم مظلوم، برادرم علی بن ابی طالب است، و چشم ها دشمنان اویند که چهار نفرند، و چهارمین آنها از سر ظلم و تعدّی علی را می کُشد. (ادامه روایت).

از این حدیث فهمیده می شود که «عین» بر خلفای جور و دشمنان ائمه علیهم السلام نیز اطلاق می گردد، که البته شاید از این جهت باشد که آنها جاسوس های شیطان و حافظان بدعت ها و مروّجان کفر او دوستانِ خاص و همکاران و چشمه های احکام باطل شیطان هستند. بنابراین شاید در بعضی موارد ، تأویل عین به این افراد مناسب باشد. دقت کن.

۱- [۱] - مناقب ج ۱، ص ۳۴۴.

عَمَهْ: و تعابیر که مشتمل بر آن است مانند یَعْمَهون. می گویند: «رَجل عَمَه و عامِه» یعنی مردِ سرگردان و گم کرده راه.

در تفسیر امام علیه السلام ذیل «فَهُم یَعْمَهُونَ»(۱)[پس آنان سرگشته اند] می فرماید: یعنی آن افراد از هیچ چیز ناپسند و قبیحی چشم نمی پوشند و هر آزار و اذیتی که از دستشان بیایند بر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روا می دارند. در تفسیر قمی می گوید: «یَعْمَهُون» یعنی گمراه می شوند. مؤلف گوید: یعنی از ولایت و اطاعت آل پیامبر صلی الله علیه و آله گمراه می شوند. پس بیندیش.

عُتُوّ: و هم خانواده های آن مانند عاتی و غیره. در لغت به معنای جبّاریت، تکبّر و به شدّ مرتکب فساد شدن است، و البته واضح و آشکار است که هیچ فسادی بزرگ تر از کار دشمنان اهل بیت علیهم السلام و غاصبان خلافت نبود. آنها بودند که به شدّت مرتکب این فساد شدند، تکبّر کردند و به اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان فشار آوردند، بنابراین ــ به حسب تأویل ــ مصادق عُتُو و اهل عُتُو، آنها و اعمال آنهاست. در «کذب» و «استکبار» شواهد این تأویل بیان می شود. پس بیندیش.

عثو: و هم خانواده های آن مانند «وَلَا تَعْثَوْاْ فِی الأَرْضِ مُفْسِدِینَ»(۲) یعنی در زمین از سر فساد برای هلاکت خودتان تلاش نکنید. عثو به معنای فساد می باشد، و گفته اند که به معنای دشمنی است.

به هر کدام از این دو معنا که باشد، پیداست که نهی در این آیه نسبت به ضدیت با ائمه علیهم السلام است، پس کسی که با ائمه علیهم السلام دشمنی دارد، صاحبِ عثو است. تأمل کن.

عداوت: اعداء، معتدی، من یتعدّ و سایر هم خانواده های آن مانند عادّین (به معنای کسانی که در اوج عداوت قرار دارند). گفته می شود: عدا علیه عدواً و عدواناً و عدوی، یعنی به او ظلم کرد، و عدی، اعتدی، أعدی و عدوی به معنای فساد است.

ص:۷۲۴

۱- [۱] - نمل/۴.

۲- [۲] - بقره/۶۰.

و «عَداه عَنِ الأمْرِ» یعنی از آن کار منصرفش کرد و به کار دیگری مشغول نمود. و عدا، عداءً تعدیه یعنی عبور کرد و رد شد.

خلاصه، عدوان، همان تعدّی و ظلم و تجاوز از حدّ است. این کلمات و امثال آن با همه این معانی، در قرآن زیاد آمده، امّا مصداق تأویل آن همان طور که معلوم و واضح است، دشمنان ائمه علیهم السلام و رفتاری می باشد که با ائمه علیهم السلام و شیعیان و دین خدا از خود بروز دادند، که در «حدود»، «ظلم» و غیر آن شواهد این تأویل ذکر گردید و در «اوثان» هم دلیل این که سه خلیفه، معاویه و پیروانشان دشمنان خدا هستند و دشمنِ آنها، دشمنِ دشمنِ خداست، خواهد آمد.

در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که ضمن حدیثی فرمود: دشمنان علی علیه السلام ، دشمن خدا هستند. و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمود: «عادّون» در قرآن، دشمنان علی علیه السلام هستند. و فرمایش آن حضرت «اللهم و الِ من و لاوَ عادِ من عاداه» مشهور و متواتر است.

و روایات در نقل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: دشمن علی علیه السلام دشمن من و دشمن من، دشمن خداست، فراوان می باشد که چند مورد از آن در مقدمات پیشین ذکر گردید. در «باغی» نیز دلیل تأویل «عادی» به متجاوز بر ائمه علیهم السلام و پذیرنده امامی غیر از اهل بیت علیهم السلام بیان شد.

و در «کذب» دلیل تأویل «مُعتدٍ أثِیمٍ» (متجاوز گناهکار) به اولی و دومی خواهد آمد. و در «منّاع» دلیل تأویل «مُعتَدٍ مُرِیبٍ» به دومی را می آوریم که با پاره کردن نامه ابوبکر، مبنی بر بازگرداندن فدک، بر فاطمه علیها السلام تعدی نمود. به هرحال تجاوز و دشمنی و ظلم مخالفان اهل بیت علیهم السلام از هر جهتی ظاهر و آشکار است، و از این جهت که «معاداه» (چون باب مفاعله و دو طرفی است) از جانب دو طرف می باشد، تبرّی از چنین افرادی و دشمنی و کینه آنها لازم و ضروری است، پس خداوند عز وّ جل، ملائکه، پیامبران، ائمه علیهم السلام و مؤمنان از آنها بیزارند؛ همچنان که در وجه اولِ باب دوم از فصل اول از گفتار اول گذشت، و آن

ص:۷۲۵

چه در «بغض» و «برائت» و امثال آن ذکر کردیم، مؤیّد آن است. بنابراین نیازی به اطاله کلام نیست.

عُروه: معنای مشهور آن، دسته کوزه است. این کلمه در آیه الکرسی و نیز در سوره مبارکه لقمان به کار رفته، و در تفسیر آیه الکرسی خواهیم گفت که تأویل «العُرْوَهُ الوُثْقَی»(۱) (دستگیره محکم) علی علیه السلام، ائمه علیهم السلام و ولایت و ایمان به آنها است. اندیشه کن.

عَشِی: و عشاء. گفته اند که عَشِی (به فتح عین و کسر شین) آخر روز و قبل از نماز مغرب و عشاء هم مثل آن است. در «صبح» گذشت و در «فجر» و «دلیل» و امثال آن توضیحاتی خواهیم داد که می توان «عَشـی» را ــ در صورت تناسب ــ به همان تأویل «لیل» و مخالفِ تأویل «صبح» و «صخی» تأویل نمود. بیندیش، خدا عالم است.

عَصا: همان عصا یا چوبدستی است. در متون زیارتی مربوط به علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که تو عصایی از جانب خدایی. و احتمالاً مقصود این است که تو مانند چوبدستی هستی که خداوند به وسیله تو خلقش را ادب می کند و و به اطاعت و تبعیت می کشاند و باطل های آنها را از بین می برد و غلبه خود بر آنها را آشکار می سازد. بنابراین می توان در موارد مناسب ــ چنان چه در «موسی» خواهد آمد ــ عصا را به ذوالفقار تأویل نمود.

امّا در این که عصای جناب موسی علیه السلام نزد ائمه علیهم السلام است تردید و خلافی نیست، و آن عصا را آدم علیه السلام از بهشت آورد و دست به دست گشت تا به شعیب علیه السلام رسید و آن را به موسی علیه السلام داد و او و هم هرگاه برای نشان دادن معجزه از عصا استفاده می کرد، به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام متوسّل می گردید.

شاید هم بتوان آن را به بعضی برهان ها و معجزات تأویل نمود که مانند عصا قابل تکیه و اعتماد و ادب کننده است و انسان را به اطاعت می کشاند و باطل ها را

۱- [۱] - بقره/۲۵۶.

محو می کند. چنین تأویلی در «ثعبان» هم گفته شد. و خداوند، عالم است.

عصیان: و معصیت و عاصین و دیگر هم خانواده های آن مانند: عصوا، من یعص الله و غیره. عصیان به معنای نافرمانی و متضاد طاعت است. در مقدمات پیشین ــ به خصوص در باب سوم فصل دوم از گفتار اول، و نیز دو باب آخر فصل اول از همین گفتار سوم ــ روایاتی ذکر شد در این که عصیان (نافرمانی) ائمه علیهم السلام، عصیان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. همچنین در واژه های «حبّ»، «اطاعت»، «ذنب» و غیره روایاتی در این معنا گذشت و در «فرار» و غیره هم خواهد آمد.

در تفسیر امام علیه السلام آمده که به علی علیه السلام گفتند: عاصیان این امت کیانند؟ فرمود: کسانی که به آنها امر شد تا اهل بیت علیهم السلام را احترام کنند و حقوق ما را ضایع ننمایند، امّا مخالف آن عمل کردند و عصیان نمودند و منکر حق ما شده، آن را سبک شمردند، و همان فرزندان رسول خدا را که باید احترام می کردند و دوست می داشتند، کُشتند. (ادامه روایت).

و در تفسیر قمی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل «وَمَن یَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ»(۱) [و آن که خدا و رسولش را نافرمانی کند] فرمود: یعنی کسی که در مورد ولایت علی علیه السلام با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کند.(۲)

در «کفر» دلیل تأویل عصیان در بعضی آیات به خلیفه سوم خواهد آمد. بنابراین می توان این تأویل را در هر موردی که تناسب دارد، پیاده نمود.

از این مباحث معلوم شد که تأویل «مَعصِیه الله و رَسُوله» در همه مواضع، مخالفت ائمه علیهم السلام می باشد. بنابراین ــ برحسب بطن قرآن ــ مصداقِ «لایَعصِون الله»(۳) [کسانی که خداوند را معصیت نمی کنند] ائمه علیهم السلام و

۱- [۱] - نساء/۱۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳- [۳] - تحریم/۶.

شیعیانشان می باشد، زیرا ترک عصیانِ حقیقی یعنی ترک هر نوع و درجه از عصیان که تأویل آن به امامان معصوم علیه السلام در روایات بیان شده است. و از شواهد این تأویل، تأویل ملائکه به ائمه علیهم السلام است.

در «ذنب»، توجیه گناه و عصیان انبیاء بیان گردید. بیندیش.

عطاء: و اعطاء و هم خانواده های آن مانند: من أعطی. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که در تفسیر «وأَمّا مَنْ أَعْطی وَ اتّقی»(۱) [و اما آن که ببخشد و تقوا پیشه کند] فرمود: یعنی حق را از ذات خویش که حق است، اعطا کرد و از باطل پرهیز نمود.

از این روایت، تأویل سایر موارد هم معلوم می شود. تأویل حق، به ولایت و حقّ ائمه علیهم السلام و امثال آن گذشت، چنان چه در «تقوی» دلیل تأویل «من أعطی» به پرداخت کننده خُمس آل محمّد علیهم السلام خواهد آمد. در «ایتاء» نیز گفتیم که تأویل آن، در بعضی موارد برای تأویل اعطاء مفید است، زیرا هر دو به یک معنا هستند. پس غافل مشو.

عفو: و عافین و سایر مشتقات آن. عفو به معنای چشم پوشی و گذشت و ترک عقوبت است. موارد آن در قرآن نسبت به عقوبت دنیوی به گونه ای است که نمی توان گفت، ترک عقوبت آخروی را هم در بر می گیرد، بر خلاف مغفرت که در مورد هر خطا و لغزشی استعمال می گردد، چنان چه از سیاق آیات قرآن و غیر آن معلوم می گردد.

در «خیر» دلیل این که ائمه علیهم السلام اصل هر خیری هستند و همه خوبی ها از آنها نشأت می گیرد، بیان شد که البته عفوِ بدکاران هم جزء آن است. در یکی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تویی فروبرنده خشم و عفوکننده مردم. و معلوم شد که عفو آن حضرت و نیز عفو خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا دشمنان را نیز شامل می گردد، چنان چه در «صفح» هم گفتیم.

امّا در آخرت عفو مخصوص خوبانی است که کارهای بدی هم مرتکب

۱- [۱] - لیل/۵.

شـده اند، از این رو می توان تأویل عَفُوّ بودن خداوند و کلمات هم معنای آن را ــ در مواردی که شامل جهان آخرت است ــ به عَفْو از گناهان اهل ولایت و کسانی که در پی ولایت اند و به ولایت رجوع می کنند، برداشت نمود، چنان چه در «مغفرت» خواهد آمد.

در کافی از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که در تفسیر «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»(۱) [از تو می پرسند چه چیزی انفـاق کننـد بگو مازاد (بر نیازمنـدی خود) را] فرمود: یعنی عفوِ میانه.(۲) که در «وسـط» خـواهیم گفت که می تـوان آن را در بعضـی موارد به امام علیه السلام تأویل کرد. شاید هم مقصود در اینجا ولایت باشد، که از آن معلوم می شود می توان این نوع تأویل را در بعضی جاهای مناسب به کار برد. بیندیش.

عُلُوّ: عَلیّ، عالی، أعلی و دیگر هم خانواده های آن ماننـد اسـتعلاء. عُلوّ به معنای رفعت و بلندی است. گاهی هم عَلیّ به معنای شدیـد و قوی به کار می رود. امّا مخفی نمانـد که علوّ حقیقی از آنِ خداونـد سـبحان است و شـکی هم در آن نیست، بلکه او بلند مرتبه و برتر است و پذیرندگان دینش را نیز به مراتب عالی می رساند.

امّـا عُلُوّ پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و شـیعیانشان در آخرت که واضـح است، و در دنیا نیز در زمان رجعت معلوم است. ولی در غیر آن از این جهت که آنهـا بر حق و برهـان محکم و در مقـام قرب خداونـد هسـتند، صاحب علوّ و بلند مرتبگی می باشـند. امّا در بعضی آیات که علوّ و استعلاء در مورد دشمنان دین آمده، در روایات بیان شده که تأویل آن تسلّط دنیوی، طغیان، قتل ائمه علیهم السـلام و امثال آن است، چنان چه در کافی از امام صادق علیه السـلام روایت شده آن حضـرت در توضیح «و لتعلنّ علوّاً کبیراً»(۳) [و گردنکشی ای بزرگ خواهید کرد] فرمود: یعنی قتل امام حسین علیه السلام.(۴)

ص:۷۲۹

۱- [۱] - بقره/۲۱۹.

۲- ۱. کافی، ج ۱، ص۵۵.

۳- [۳] - اسراء/۴.

۴- [۴] - کافی، ج ۸ ،ص ۱۴۲.

در تفسیر قمی ذیل آیه مذکور می گوید: یعنی ادّعای خلافت که از سوی اولی و دومی و اطرافیانشان مطرح شد.(۱) بنابراین باید در هر مقام و تأویل آن، ملاحظه تناسب آن مقام را نمود. بیندیش.

در «مَثَل» دلیل این که ائمه علیهم السلام «المَثَلُ الأعلَی» هستند همراه با توضیح معنای آن ذکر خواهد شد، و در تفسیر سوره زخرف ذیل آیه «وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتابِ لَدَینا لَعَلِیٌ حَکِیمٌ»(۲) [و همانا آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما والا و پر حکمت است] خواهیم گفت که مقصود امیر مؤمنان علیه السلام است. در «صراط» نیز روایتی در این معنا گذشت. در کتاب فضائل الشیعه شیخ صدوق به اِسناد از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا در مورد «أمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ» [یا از بلند مرتبگان بودی ؟] سؤال کردیم که افراد بلند مرتبه تر از ملائکه کیانند؟ فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین(صلوات الله علیهم)، ما در سُرادقِ (تالارها) عرش خداوند را تسبیح و تقدیس می کردیم، وقتی خداوند آدم علیه السلام را خلق فرمود به ملائکه دستور داد او را سجده کنند، امّا ما را امر به سجده نفرمود، و زمانی که ابلیس از سجده خودداری نمود، خداوند به او فرمود: «أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ»(۳)، یعنی تکبّر کردی یا واقعاً جزء کسانی هستی که نام هایشان بر سرادق عرش نوشته شده؟ (ادامه روایت).

با ملاحظه این روایات و غیر آن که بر این معنا دلالت دارند می توان استفاده کرد که تأویل این کلمات و نیز سایر هم خانواده های آن مانند علّیّین و غیره در قرآن ــ به تناسب ــ پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام و یا ائمه علیهم السلام می باشد، به خصوص تأویل به امیرمؤمنان در مواردی که لفظ علیّ به کار رفته است، همچنان که در سوره حجر ذیل «هذا صراط علی مستقیم» خواهیم گفت که اهل بیت علیهم السلام، این آیه را به صورت اضافه صراط به علی (بر وزن فعیل)

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- [۲] - زخرف/۴.

۳- [۳] - ص/۷۵.

قرائت کرده انـد که مقصود امیرمؤمنان علیه السـلام می باشـد. روایتی نیز در «صـراط» گذشت که قابل تأمل است، پس در آن بیندیش.

عمی: و اعمی و دیگر هم خـانواده های آن ماننـد عموا و غیره. بـدان که اَعمی (کور ــ نابینا) در عرف کسـی را گوینـد که از حس بینـایی محروم است و این حس برایش مفهـومی نـدارد. امّـا در بیشـتر جاهـای قرآن این گـونه نیست، بلکه در آن موارد، مقصود از کوری در دنیا، کسـی است که درک و بصـیرتش از فهم امور دینی عاجز و محروم باشـد، و خلاصه، مقصود، انسان کوردل است. چنان که خداوند در سوره حج می فرماید: «إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»(۱) [همانا چشمها کور نمی شود اما قلبهایی که در سینه ها هستند(از فهم حقایق) کور می شوند].

در «بصیرت» نیز دلیل صریح بر این که خداوند برای مردم چهار چشم آفریده که دو تای آن ظاهری و دو تای آن باطنی است، گذشت و گفته شد که این چهار چشم در شـیعیان فعال است. و ما در آنجا توضـیح دادیم که مقصود از کوری، عجز از دیدن ولایت اهل بیت علیهم السلام و عدم شناخت آنها می باشد.

و در خصـال از علی علیـه السـلام روایـت کرده که در تفسـیر «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا»(۲) [(به) همان کسانی که چشـمان (بصـیرت)شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن (حق) نداشتند] فرمود: پوشیده بودن چشم مانع از یاد خـدا نمی شود، امّا خداوند، کافران به ولایت علی علیه السـلام را به افراد کور تشبیه کرده، زیرا سـخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام برای آنها سنگین و گران است و تاب شنیدنش را ندارند.

و در کـافی از امـام صـادق علیـه السـلام روایـت کرده کـه در تفسـیر «وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا و عُمْيَانًا»(۳) [و کسانی اند که چون به آیات

ص:۷۳۱

۱- [۱] - حج/۴۶.

۲- [۲] - کهف/۱۰۱.

۳- [۳] - فرقان/۷۳.

پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی افتند] فرمود: یعنی مستبصر (محقّق) بودند و شک نداشتند.(۱) و در روایت دیگری فرمود: این آیه در مورد شما شیعیان است که وقتی فضایل ما برایتان گفته می شود، در آن شک نمی کنید.

و در کتاب مناقب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»(۲) [و در قیامت او را کور زنده و محشور می کنیم] فرمود: یعنی کسی که در آخرت چشمانش کور است، در دنیا دلش نسبت به ولایت علی علیه السلام کور بوده، لذا در آخرت حیران می شود و می گوید: «لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى»(۳). [چرا مرا نابینا محشور کردی] و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ»(۴) [کر و لال و کور] می فرماید: در آخرت کورند و چیزی نمی بینند. و در روایتی آمده که مقصود از آخرت در اینجا زمان رجعت است، و این روایت در شرح واژه آخره ذکر گردید.

در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی که نسبت به ولایت اهل بیتم کور باشد ملعون است... بنابراین مقصود از «اعمی» (کور) ــ چنان چه اخیراً اشاره کردیم ــ کسی است که ائمه علیهم السلام را نمی شناسد و حق آنها را انکار می نماید و با آنها مخالف است، مانند مخالفین، رؤسای آنها و سه خلیفه و پیروانشان.

از این رو در روایات، تأویل به بعضی از آنها به طور اخص آمده است، مانند روایت مناقب از ابن عباس که در تفسیر «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ»(۵) [کور وبینا مساوی نیستند] گوید: کور، ابوجهل است، و به قرینه تأویل بصیر به علی علیه السلام، مراد از اعمی، خلیفه اول است، چنان چه در «بصیر» گذشت.

و در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: کور، دشمن علی

۱- [۱] - کافی، ج ۸،ص ۱۲۷.

۲- [۲] - طه/۱۲۴.

۳- [۳] - طه/۱۲۵.

۴- [۴] - بقره/۱۸.

۵- [۵] - فاطر/۱۹.

علیه السلام است. در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که دشمنانت بر سنّت گمراهی و کوری بودند. در «شرک» روایتی گذشت و در «غشاوه» هم روایت دیگری و این که تأویل آن کوری است می آید. و مؤید آن تأویل بصیر به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان است که در «بصر» گذشت. به آنجا مراجعه و در مطلب دقت کن. خداوند انسانِ طالب را به حقیقت و راه صحیح هدایت می فرماید.

ص:۷۳۳

باب غین

مغرب: و غربی و امثال آن مانند مغارب. تأویل «المَغْرِبَیْنِ»(۱)، حسنین علیهما السلام هستند، و چه بسا دلیل این تعبیر آن است که بعد از وفات پیامبران، اسرار علوم آنها در سینه اوصیا غروب می کند، آنگاه از آنها بر خلق افاضه می گردد و هر کس بر حسب استعداد و ظرفیت خود از آن علوم بهره می برد.

از اینجا معلوم می شود که می توان غروب را به مخفی بودن علوم اوصیا بلکه غائب شدن خود آنها نیز تأویل نمود، چنان چه از مطالب ذکر شده در «طلوع» معلوم می شود. در «مشکاه» نیز تأویل «لاشرقیه و لاغربیه» به حرام زاده و منکر نبودن، و نیز به یهودی و نصرانی نبودن ذکر شد، که شاید به دلیل نماز خواندن نصرانی ها به سمت مغرب باشد. و شاید هم «غربی» در بعضی جاها به همان دلیلی که گفتیم به کسی و چیزی که منسوب به اوصیا است تأویل گردد. دقت کن.

غراب: مفرد و جمع آن وارد شده و به معنای کلاغ است. شاید بتوان همان تأویلی که در «طائر» و «ابابیل» و غیر آن گذشت در اینجا نیز پذیرفت. بیندیش.

غضب: و مغضوب علیهم و عبارات هم معنای آن مانند «الَّذینَ غَضَبَ الله عَلَیْهِمْ» و غیره. غضب همان سخط و خلاف رضایت است. در سوره حمد دلیل تأویل «المَغْضُوب عَلَیْهِم»(۲)[غضب شدگان] به ناصبیان (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) و غالیان که امام را از حدّ عبودیت بالاتر می برند، خواهد آمد.

۱- [۱] - رحمن/۱۷.

۲- [۲] - حمد/۷.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «فَبَآؤُواْ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ»(۱) [پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند] فرمود: یعنی بنی امیه(۲). (ادامه روایت). امّا مقصود از «غَضبٌ مِنَ الله»(۳) [غضبی از جانب خدا]، سلبِ رحمتی است که موجب رهایی از عذاب می گردد.

و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: غضب خداوند تعالی، عِقاب و مجازات اوست. شاید هم بتوان غضب را به همان تأویلی برد که ما در مورد «عذاب» آوردیم، به این که غضب، همان شمشیر قائم علیه السلام است و در دنیا در زمان رجعت و نیز در آخرت بر کفّار و منافقان وارد می آید. در «سخط» و «رضوان» و امثال آن نیز روایاتی در تأیید این معنا آمد. پس بیندیش.

غلب: و غالبون و هم خانواده های آن مانند یغلبون و غیره. می گویند «غَلَبَه» یعنی بر او چیره شد و برتری یافت. در «حزب» دلیل تأویل آیه «فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(۴) [البته حزب خداوند پیروز خواهد بود] این که شیعیان بر همه خلق غالب هستند بیان گردید، و نیز همانجا گفته شد که مقصود از غلبه و عُلُوّ ظاهری همان است که در آخرت و نیز در زمان رجعت و ظهور حکومت حق پدیدار خواهد گشت، چنان چه در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که حزب تو غالب خواهند بود. همچنین است در مورد غلبه و عُلوّ معنوی، یعنی به حَسَب دلیل و برهان در همه دوران، شیعیان غالب هستند، چنان چه در «سبیل» از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شد که آن حضرت در مورد آیه «وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمؤمنين سَبِيلاً»(۵) [و خداوند هرگز بر [زیان] مؤمنان برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است] فرمود: یعنی راهی به حجّت و برهان، هر چند ممکن است کفار با

۱- [۱] - بقره/۹۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۹ ،حدیث ۷۰.

۳- [۳] - نحل/۱۰۶.

۴- [۴] - مائده/۵۶.

۵- [۵] - نساء/۱۴۱.

قدرت ظاهری بر مؤمنان غالب آیند. به هر تقدیر، مقصود از غالبان از طرف خداوند، پیامبران، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. غافل مشو.

غیب: مفرد و جمع آن به کار رفته و خلافِ شهود و حضور است، یعنی آن چه از انسان، غایب و پنهان می شود، چنان چه در «شهاده» گذشت که گاهی به چیز حاضر، شهادت گویند مانند آیه شریفه «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»(۱) [دانای به پنهان و آشکار] و تأویل و تفسیر «غیب» به چند چیز گذشت، از جمله: در روایت قمی از جابر از امام باقر علیه السلام آمده که ذیل «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»(۲) [آنان که به غیب ایمان می آورند] فرمود: غیب همان برانگیخته شدن، محشور شدن و قیام قائم علیه السلام و رجعت است(۳). (ادامه روایت).

و در روایت مفید در کتاب نصوص از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که بعد از بیان غیبت قائم علیه السلام فرمود: خوشا به حال کسانی که در غیب او صبر پیشه کنند! خوشا به حال کسانی که بر محبّت او بمانند، خداوند چنین افرادی را در قرآن این گونه توصیف می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، و نیز فرمود: «أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۴) [آنان حزب خدایند و قطعا حزب خدا رستگارانند]. (ادامه روایت).

خلاصه این که مقصود از غیب ــ از نظر تأویل ــ در بسیاری جاها، رجعت و قائم علیه السلام و قیام است، امّا گاهی بر سایر امور غیبی و آینده نیز اطلاق می گردد، همچنان که فرمایش امام علی علیه السلام به سلمان ــ که در «رضوان» گذشت ــ به آن اشاره دارد: آن حضرت در تفسیر آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ»(۵) [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند* جز پیامبری را که از او خشنود باشد] فرمود: من همان مرتضای

۱- [۱] - انعام/۷۳.

۲- [۲] - بقره/۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج۱، ص ۴۳.

۴- [۴] - مجادله/۲۲.

۵- [۵] - جن/۲۶.

پیامبرم که خداوند غیب خود را بر من آشکار فرمود. زیرا معلوم است که علی علیه السلام از آینده کاملاً آگاه بود. امّا تأویل این روایت و امثال آن نیز در این آیه، در اصل قائم علیه السلام و قیام اوست. دقت کن. و خداوند، عالم است.

امّا بدان که از آن چه در «شهادت» گذشت معلوم شد، بعضی از معانیِ شهادت در مقابل معانی غیب قرار می گیرد، یعنی وقتی غیب را در آیه «عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ» به امام قائم علیه السلام و قیام او تأویل نمودیم، تأویل شهادت هم امامان حاضر و اقدامات آنها در هر زمانی می باشد. بیندیش و غفلت نکن. خداوند هدایت گر است.

استغاثه: و هم خانواده های آن. در «صریخ» و غیر آن توضیحاتی دادیم که دیگر نیازی به توضیح استغاثه در اینجا نیست.

غیث: و غیوث. «یغوث» اسم بتی است و در «اصنام» و غیر آن دلیل امکان تأویل یغوث و امثال آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا به خصوص بعضی از آنها گذشت. پس تأمل کن.

امّا غیث به معنای باران است. در متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تو باران و مایه حاصل خیزیِ مؤمنان بودی و در روایت طارق آمده که علی علیه السلام فرمود: امام، بارانِ پرپار و دائمیِ است. این روایت در توضیح «سحاب ماطر» (ابر باران زا) آمد.

کلمه غیث در سوره قمر، شوری و حدید به کار رفته، و ظاهراً در دو سوره اول می توان آن را به ائمه علیهم السلام و منافع آنها تأویل کرد، امّا در سوره حدید، تأویل آن ائمه جور و آسیب های آنها است، چون گاهی مردم گمان می کنند بعضی باران ها مفیدند در حالی که به مقتضای علم خداوند و اهل معرفت، چنین باران هایی مضرّ می باشند. بیندیش و از امکان تأویل «غیث» به علم و ولایت امام غافل مشو، که علم و ولایت از بزرگ ترین منافع امام است. چنان چه تأویل «ماء» نیز همین گونه است و از توضیحات «سحاب» استفاده می شود و در «صیّب» نیز گذشت. دقّت کن.

غابر: غابر در لغت به معنای گذشته و نیز به معنای آینده و باقی آمده، امّا همه موارد آن در قرآن به معنای باقی است. خدای تعالی در چند جای قرآن هنگام بیان حکایت جناب لوط علیه السلام و نجات او از عذاب وارد شده بر قومش و استثناء همسرِ آن حضرت از نجات یافتگان، در همه موارد آن زن را از «غابرین» می شمارد. مؤیّد این بیان، توضیحات ذکر شده در «افلاک» و «بیت» است که در آیه «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(۱) [و(لی) در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] در حکایت لوط علیه السلام، به بیت آن محمد صلی الله علیه و آله تأویل گردید. دقّت کن.

غرور: (به ضمّ غین) و هم خانواده های آن از جمله غَرور (به فتح غین)، و غَرور یعنی هر چه که غیر خود را فریب دهد و ظاهری دوست داشتنی و درونی ناپسند و مکروه دارد، که بر شیطان نیز اطلاق می گردد، چون شیطان، انسان ها را به غُرور (به ضم غین) یعنی باطل و فریب دچار می کند.

می گویند، «غَرَّهُ» یعنی فریبش داد و دچار باطل نمود. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «غَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ»(۲) [و آرزوها شما را غرّه کرد] فرمود: یعنی شیطان، و تأویلش، دومی و امثال اوست. بنابراین همان گونه که تأویل غَرور به او و امثال او صحیح است، تأویل غُرور و هم خانواده های آن به فریب دادن انسان ها برای ترک حق نیز صحیح می باشد. توضیحاتی که در «خدیعه» و «زخرف» و غیر آن گذشت، مؤیّد این معنا است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ» [(شیطان) مغرور کننده شما را در باره خدا بفریفت] روایت شده که فرمود: منظور، شیطان می باشد. از آنجا که شیطان، به دومی و امثال او تأویل شده، پس صحیح است که غرور نیز به او و امثال او تأویل شود. افزون بر این که غرور و آن چه مشتمل بر آن است به نیرنگ های آنان که انسان را به منظور ترک حق در آن

۱- [۱] - ذاریات/۳۶.

۲- [۲] - حدید/۱۴.

می افکندند، تأویل می شود. احادیثی که در شرح واژه خدیعه، زخرف و مانند آن آمده، در تأیید این تأویل می باشد.

استغفار: و مغفره و آن چه که به این معنا است مانند: غفران، یغفر و مانند آن. غفره و یغفره به این معنا است که آن را پوشاند. غفر الله له ذنبه یغفره غفراً و مغفره و غفراناً یعنی گناه او را پوشاند و آن را مورد عفو قرار داد. استغفره به معنای از او طلب غفران و آمرزش کرد می باشد.

در شرح واژه عفو به برخی از تفاوت های عفو و مغفره اشاره نمودیم. حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «و مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ»(۱) [و مغفرتی از جانب پروردگارشان] نقل کرده که فرمود: منظور از آن، ولایت علی علیه السلام می باشد. (ادامه روایت). جابر نیز این روایت را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

مؤلف گوید: دلیل این تأویل، این است که علی علیه السلام و ولایت او در قرآن، سبب مغفرت الهی و دستیابی به عفو و بخشش او می باشد. بنابراین صحیح است که مغفره و امثال آن برحسب تناسب، به یکی از این دو، تأویل شود، بلکه می توان استغفار را نیز به خواهان ولایت بودن و تمسک جستن به آن و به علی علیه السلام تأویل برد. از این رو است که در احادیث، «مُستَغفِرینَ بِالأَسحارِ»(۲) [کسانی که سحرگاهان طلب و مغفرت می کنند] به شیعیان، تأویل شده است.

در شرح واژه توبه آمده است که مراد از آن در باطن قرآن، پشت کردن به ولایت آن سه طاغوت است. پس تأویل استغفار نیز این گونه است. حتی از حدیثی که در شرح واژه رجوع آمده، چنین برمی آید که استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند، برای کسی می باشد که به ولایت علی علیه السلام بازگشته است. پس استغفار ملائکه نیز پیرامون اهل ولایت است.

۱- [۱] - آل عمران/۱۳۶.

۲- [۲] - آل عمران/۱۷.

در جامع الجوامع از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الأرْضِ»(۱) [برای کسانی در زمین، طلب مغفرت می کنند] روایت شده که فرمود: منظور اشخاصی از مؤمنان می باشد. حتی ما معتقدیم، معنای این که خداوند، غفور، غفار و چیزهایی از این دست می باشد، این است که او، آمرزنده این اشخاص می باشد. پس اندیشه کن.

همچنین در شرح واژه سرعه آمده که منظور از «المُسارِعُونَ إلی مَغفِرَةٍ مِنَ اللهِ» [کسانی که به سوی مغفرت الهی شتابانند]، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند.

در شرح واژه رجاء نیز احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که آیات پیرامون امر به مغفرت مؤمنین به این صورت تأویل می شود که سزاوار است ائمه علیهم السلام، دست از نفرین پیشوایان ستم بردارند تا خداوند، خود، انتقام گیرنده از آنها باشد. این مطلب، تأویل دیگری برای مغفرت می باشد. پس اندیشه کن.

غمره: چه به صورت مفرد و چه جمع، دارای معانی ای است که از جمله آن کثافت و چربی است که به دست می چسبد. معنای دیگر غمره، فرو رفتن در چیزی است. رجل مغتمر به معنای مست می باشد.

در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا»(۲) [از این (حقیقت) در غفلت است] از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور، در شکّ است. در برخی تفاسیر دیگر آمده که فی غمره در آیه فوق به معنای [در نادانی و گمراهی] بوده و مراد از آن شک، نادانی و گمراهی در مسأله امامت می باشد. از این رو است که در احادیث از دشمنان ائمه علیهم السلام به اهل الغمره یاد شده است. پس اندیشه کن.

غور: غار الماء فی الأرض به این معنا است که آب در اعماق زمین فرو رفت. در شرح واژه ماء، احادیثی می آید که بر تأویل غور الماء به غیبت امام دلالت دارد. پس غافل مباش.

ص:۷۴۰

۱- [۱] - شوری/۵.

۲- [۲] - مؤمنون/۶۳.

تغییر: و مغیّرون و آن چه به این معنا است. بدان که تغییر به معنای تبدیل می باشد. در شرح واژه تبدیل آوردیم که مراد از تبدیل بر حسب تأویل، امامان، کلام الله و احکام آن است که مخالفین، آنها را تغییر دادند. پس تغییر نیز دقیقاً به مانند تبدیل، تأویل می شود و منظور از مغیّرون، همان مخالفین می باشند.

در دعاء دو بت قریش می خوانیم: «اللهم العن الذین غیروا نعمتک» [خدایا، آن دو را که نعمتت را تغییر دادند، لعنت فرما]. همچنین در این دعا آمده است: «و کم من فرض غیروه و کم من سنّه غیروها» [و چه بسیار واجبی که آن را تغییر دادند و چه بسیار سنّتی که در آن تغییر ایجاد نمودند]

در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام، «مغیّرون لِکلام الله» [تغییر دهندگان کلام خداوند] را به دشمنان ائمه علیهم السلام که کتاب خدا را تحریف کرده اند، تفسیر نموده و فرمود: مراد از تغییر کلام الله، تحریف قرآن می باشد. البته تعبیر به لفظ تغییر به این معنایی که ذکر شده، به صراحت در قرآن نیامده است.

غمز: این واژه در آیه «یتغامزون» به کار رفته و معنای آن در شرح واژه غض و لمم می آید.

غض: یعنی آن چه که مشتمل بر غض است، زیرا در قرآن به «غَضِّ الصُوت وَ غَضِّ البَصَر» (پایین آوردن صدا و پایین انداختن نگاه) امر شده که به معنای نگاه داشتن آن دو می باشد. پیش تر به معنای پایین آوردن صدا اشاره نمودیم. اما تأویل پایین انداختن نگاه، نگاه نکردن به محرمات می باشد که به نوعی این تأویل در شرح واژه عین آمده است.

غلیظ: و بقیه مشتقات آن. غلیظ به معنای شدید و آن چه که این معنا را می رساند، می باشد. در شرح واژه شدید مطالب مربوط به آن، که در اینجا نیز مفید است را آوردیم.

ص:۷۴۱

غیظ: و آن چه مشتمل بر آن است. غیظ به معنای شدت خشم است. در شرح واژه کاظم خواهد آمد که ائمه علیهم السلام، «الکَاظِمِینَ الغَیْظَ»(۱) [فروبرندگان خشم] می باشند. ظاهر این است که از جمله مواردی که ائمه علیهم السلام خشم خود را فرو می برند، تحمّل کردن دشمنی دشمنان و صبر کردن بر آزار و اذیّت آنان می باشد.

بنابراین شاید غیظ در برخی از موارد مناسب به دشمنی و امثال آن تأویل شود. همچنین در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: به درستی که امام، خشم منافقین است. (ادامه روایت). بنابراین شاید غیظ در موارد مناسب، به مواردی از این دست، نیز تأویل شود. پس تأمل کن.

غرفه: به ضم غین چه به صورت مفرد و چه جمع، به معنای مکان مرتفع است. در باب سوم از فصل اول از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که می توان غرفه و امثال آن را به برخی از لذت های معنوی که به سبب ولایت و تمسّک جستن به ائمه علیهم السلام در این دنیا و حتی در آخرت برای انسان مؤمن فراهم می شود، تأویل برد. چنان که احادیثی که در تأویل جنّه و واژه های دیگر مانند حور، انهار و امثال آن آمده، مؤید این تأویل می باشد. پس تأمل کن و از تأویل غرفه به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام که در شرح واژه قصر نیز خواهد آمد، غافل مشو.

غدق: این واژه در سوره جن به کار رفته و به معنای فراوان می باشد. در شرح واژه ماء، دلایل تأویل «ماء غدق» (آب فراوان) به ولایت، دانش بسیار و ایمان خواهد آمد. پس منتظر باش.

غرق: و مشتقات آن و آن چه که بر آن دلالت دارد. معنای ظاهری غرق، واضح است. احادیثی در شرح واژه جاریه، سفینه و بحر آمده و در شرح واژه ماء و دیگر واژه ها نیز خواهد آمد که شاید بتوان از آنها تأویل غرق به هلاکت در طوفان دریاهای فتنه و گمراهی که در نتیجه دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که کشتی های نجاتند می باشد را استنباط نمود.

۱- [۱] - آل عمران/۱۳۴.

همچنین در حدیث آخر از نکته آخر خاتمه این فصل خواهد آمد که عذاب های گوناگونی که بر سایر امّت ها نازل شده بر زوراء نیز نازل می شود و توفانی که بر سر مردم زوراء می آید، تنها با شمشیر است. بر هیچ کس پوشیده نیست که این حدیث بر تأویل دومی نیز دلالت دارد و خداوند، آگاه است.

غاسق: و غسق و غساق. غاسق و غسق به معنای تاریکی ابتدای شب است. از تأویل لیل و همچنین از تأویل ظلمت می توان تأویل غاسق و غسق را نیز استنباط نمود. یکی از آن دو واژه در سوره فلق و دیگری در سوره اسراء آمده است.

غساق، به معنای چیزی است که از زخم ها روان می شود و به مانند صدید می باشد. در سوره ص، معنای صدید به همراه تأویل آن خواهد آمد زیرا این واژه در این سوره و سوره نبأ به کار رفته است. مؤید آن، در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده است. در آنجا به تأویل امثال آن به آن چه که به دشمنی با ائمه علیهم السلام و حالات دشمنان شان برمی گردد، اشاره نمودیم.

اغتسال: یعنی آن چه مشتمل بر اغتسال می شود. در شرح واژه تطهیر به احادیثی که بر تأویل اغتسال و مانند آن، به آن چه که بر شناخت امام و زدودن آلودگی جهل به آن از قلب دلالت دارد، اشاره کردیم.

غفله: و غافلون و آن چه که به این معنا است. این دو واژه و غیر آن در سوره انبیاء آیه «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ»(۱) [و آنان در بی خبری، رویگردانند] و در سوره یس آیه «فَهُمْ غَافِلُونَ»(۲) [پس آنان غافلند] و علاوه بر آن در موارد زیادی آمده است. از آنجا که پیش تر بارها روشن و تبیین شد، هر آیه ای که در ظاهر پیرامون کفّار است، تأویل و معنای باطنی آن، دشمنان ائمه علیهم السلام، مخالفین آنان و انکار کنندگان ولایت می باشند، پس صحیح است که غَفَله و غافلین را در موارد مناسب به انکار کنندگان امامت و غفلتی که آنها در آن هستند و موجب انکار ائمه علیهم السلام، ترک اطاعت از آنان و تمسک جستن به غیر آنان و امثال آن می شود، تأویل برد.

۱- [۱] - انبیاء/۱.

۲- [۲] - یس/۶.

در روایتی آمده است که آنان، از خدا و رسولش و از وعید (هشدار) او غافلند. ظاهر این است که بزرگ ترین هشدار، پیرامون انکار امامت می باشد. پس تأمل کن و از احادیثی که در آن غافل بر مؤمنین نیز اطلاق شده، غافل مشو. شاید مراد، غفلت آنان از دشمنان و آزار آنان می باشد. چنان که در احادیث آمده که انسان مؤمن، شریف و با کرامت است. پس در هر مقام، سزاوار است که هر چیزی را متناسب با آن مقام تأویل برد. و خداوند هدایت کننده است.

أغلال: و غِلّ به کسر و آن چه شامل غلول می شود. اغلال جمع غِلّ به کسر می باشد. غلّ به کسر، آهن یا چوبی است که بر گردن یا دست قرار داده می شود. در برخی از آیات، أغلال بر گناهان کبیره و امور سخت و دشوار نیز اَطلاق شده است. در شرح واژه أسیر، دلایل تأویل اغلال به سخن جاهلان که از نادیده گرفتن فضل و برتری امام علیه السلام دم می زدند، آمده است.

غلول به معنای خیانت است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: غلول، هر چیزی است که در آن خیانت شده که همان نادیده گرفتن فضل و برتری امام و خوردن اموال یتیم و مانند آن می باشد. در شرح واژه یتیم، تأویل مال یتیم به اموال شیعه و فیء (غنیمتی که بدون جنگ و خونریزی به دست آید)، که متعلّق به امام است، خواهد آمد.

غِلّ به کسر غین به معنای کینه است، می باشد. در شرح واژه أضغان تأویل أضغان آمده که می تواند در موارد مناسب تأویلی برای غل نیز باشد. پس تأمل کن.

غارمون: و آن چه که به این معنا است و شامل غرم به ضم می شود. غرامه به چیزی گفته می شود که ادای آن لازم و ضروری است. از این رو است که به شخص بدهکار غارم می گویند. معنای غارمین در آیه زکاه نیز همین است. در آیه زکاه خواهد آمد که مراد از غارمین در آن آیه، شیعیان بدهکار می باشند. در شرح واژه دین، آیاتی آمده که می توان از آن تأویل بیشتر آیاتی که این واژه و امثال آن در آن به کار رفته را استنباط نمود. پس خوب تأمل کن و غافل مباش.

غلام: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنای آن مشخص است. شاید بتوان غلام را در موارد مناسب به آن چه که در شرح واژه فتی خواهد آمد، تأویل برد. در آنجا خواهیم گفت که مراد، «غلام الجنه» (جوان بهشتی) می باشد.

ص:۷۴۴

برخی گفته اند که مراد از غلام الجنه، خدمتکاران جوان است و برخی نیز گفته اند به این معنا و به معنای انسان می باشد. همچنین شاید بتوان غلام را به تأویلی که در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده، تأویل برد.

غمام: غمام، ابر سفید می باشد و وجه تسمیه آن این است که آسمان را می پوشاند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالغَمام»(۱) [و روزی که آسمان با ابری سپید از هم می شکافد] روایت شده که فرمود: منظور از غمام، علی علیه السلام می باشد.(۲)

استاد ما علامه فرمود: بنابراین تأویل، احتمال دارد که منظور این است که آن کسی که در ابر می باشد، علی علیه السلام است که به تدریج از آسمان نازل می شود. ولی ظاهر این است که کنایه از آوردن حضرت علی علیه السلام به غمام، به دلیل فیوضات، فضائل، علم و سخاوت فراوان او می باشد، چرا که سحاب در عرف عرب و عجم به عنوان استعاره برای انسان عالم و سخاوتمند می آید. مؤلف گوید: برخی از روایات تأیید کننده این مطلب و این که صحاب (ابر) در برخی از روایات به علم ائمه علیهم السلام و برکات آنان تأویل شده، در شرح واژه سحاب آمده است. پس غافل مباش.

غم: غم به معنای غصه و اندوه می باشد. تأویل غم به مانند تأویل حزن و کرب می باشد. ولی غم در بیشتر موارد، پیرامون دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل شده است.

مغانم: و آن چه مشتمل بر مغانم است. این واژه در چند جای از قرآن آمده و جمع مغنم می باشد. مغنم و غنیمه به معنای سود به دست آمده می باشد و در مورد آن چه که از کفار گرفته می شود نیز استعمال می شود و در سوره أنفال آیه «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ»(۳) [و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا است] آمده است. ان شاء الله در تفسیر آن سوره خواهد آمد

۱- [۱] - فرقان/۲۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۰.

۳- [۳] - انفال/۴۱.

که مراد از آن، تمام دستاوردها و منافع می باشد که از جمله آن، مصادره اموال اهل گمراهی و ضلالت است. شاید بتوان آن را به منافع معنوی نیز تأویل برد. چنان که احادیثی که در سوره انفال خواهد آمد، شاهد و گواه این تأویل می باشد.

از مطالبی که ذکر نمودیم، برمی آید که می توان همه این تأویل ها را در آیاتی که مغانم در آن آمده است، تطبیق داد. سخنی چند در این رابطه در شرح واژه فیء، أنفال، إنفاق، متاع و امثال آن خواهد آمد. پس تأمل کن و غافل مباش و خداوند، هدایت کننده است.

غنم: معنای آن مشخص است. مفرد آن شاه می باشد. در شرح واژه انعام، احادیثی آمده که می توان از آنها، تأویل غنم را نیز در موارد مناسب، استنباط نمود. مؤید این تأویل، احادیثی است که پیشتر آمده و در شرح واژه دابه و واژه های دیگر نیز می آید. پس تأمل کن و غافل مباش.

تغابن: در سوره تغابن، یوم التغابن (روز تغابن) ذکر شده است. روز تغابن، روزی است که اهل الجنه (اهل بهشت)، در معامله به اهل النار (اهل جهنم)، زیان می رسانند. مغبون، کسی است که چیز زیاد را در مقابل چیز کم بفروشد.

تأویل اهل الجنه و همچنین تأویل اهل النار، واضح و آشکار است. و می تواند آن روز نیز به زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شود. چنان که بر هیچ کس پوشیده نیست.

غثاء: در شرح واژه علم، دلایل غثاء به غیر شیعه آمده است. غثاء در لغت به معنای خس و خاشاکی که سیل می آورد و کف روی دریا می باشد.

غدو: و غداه و آن چه که این معنا را می رساند. غدو و غداه در اصل به معنای ابتدای صبح است. برخی نیز گفته اند که به معنای ما بین طلوع فجر و طلوع خورشید می باشد. بیشتر لغت دانان، قائل به معنای اول که همان ابتدای صبح است، می باشند.

احادیثی در شرح واژه صبح و ضحی آمده و در شرح واژه فجر و واژه های دیگر نیز خواهد آمد که بر امکان تأویل غدو به آن چه که تأویل آن واژه ها نیز است، دلالت دارد. دلیل این مطلب، ظاهر و آشکار است. از این مطلب و همچنین با در نظر گرفتن تأویل رزق و نظایر آن، تأویل غداء نیز استنباط می شود. پس اندیشه

کن.

غشاوه: و غاشیه و آن چه که این معنا را می رساند. مانند: یغشاکم و نظایر آن. غشاوه به معنای پوشش است. غشاء الشیء، چیزی است که آن را می پوشاند. همچنین از این رو به قیامت، غاشیه گفته می شود که آنان را می پوشاند.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»(۱) [و بر دیدگان آنان، پوشش است] آمده که فرمود: یعنی از آنجایی که آنان از نظر کردن در آن چه که بر آنان واجب شده بود که همان توحید، نبوّت و ولایت است، اعراض کردند و در آن چه که از آنها خواسته شده بود، کوتاهی نمودند، به آن چه که می بایست به آن ایمان داشته باشند، جاهل ماندند پس به مانند کسی شدند که پوششی بر روی چشمانش می باشد و آن چه را که روبرویش است نمی بیند. پس ملائکه این پوشش را می بینند و آنها را می شناسند. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین خلق خدا پس از او یعنی حضرت علی صلوات الله علیه نیز آن پوشش را می بینند.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ»(۲) [و (ما) فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند] فرمود: خداوند (در آیه) می فرماید: «پس آنها را کور ساختیم» همچنین حضرت پیرامون آیه «فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» [پس آنان نمی بینند] فرمود: منظور این است که آنها هدایت را نمی بینند. خداوند بر گوش، دیدگان و دل هایشان پرده افکند و آنها را از دیدن هدایت، کور ساخت.(۳) در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: پس آنها به خاطر انکار ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او، قادر به دیدن عقوبت و مجازات از سوی خداوند که برای آنها در نظر گرفته شده، نمی باشند. (ادامه روایت).

۱- [۱] - بقره/۷.

۲- [۲] - یس/۹.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶ در تفسیر یس، آیه ۹.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «هَلْ أَتَیکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ»(۱) [آیا خبر غاشیه به تو رسیده است] روایت شده که فرمود: حضرت قائم علیه السلام با شمشیر آنها را می پوشاند.(۲) در روایت کناسی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: الذین یغشون الکتاب، یعنی کسانی که امام را می پوشانند. حضرت سخن خود را به اینجا رسانید که فرمود: منظور از آیه «لَا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِن جُوعٍ»(۳) [(که) نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد] این است که به آنان سودی نمی رساند و نشستن، در خانه هایشان نفعی برای آنان ندارد.

مؤلف گوید: شاید مراد حضرت از این که فرمود: «یَغشُون الکِتَاب» این است که آنها با خصومت و عدم ولایت، به محضر امام وارد می شوند و این وارد شدن به محضر امام سودی برای آنان ندارد و نمی تواند آنها را از به زیر سؤال رفتن، پیرامون جهل شان برهاند. یا این که مراد حضرت، این است که در زمان حضرت قائم علیه السلام ورود آنها به محضر حضرت سودی برایشان ندارد، چرا که امام به خصومتی که دلشان مخفی می کنند، آگاه است. همچنین نشستن آنها در خانه ها نیز نفعی برایشان ندارد، چرا که امام به آنان آگاه است و به آنان توان چنین کاری را نمی دهد.

هر کدام از این دو تقدیر را که در نظر بگیریم، صورت دیگری از تأویل غاشیه می باشد. احتمال دارد که در قسمت دوم که به تأویل اول بر می گردد، دشواری و تکلّف باشد. در شرح واژه لیل دلایل تأویل آیه «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَاهَا»(۴) [سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد] به اعمالی که دشمنان ائمه علیهم السلام انجام دادند تا این که رسول الله صلی الله علیه و آله را در پرده ظلم و ستم فرو بردند و مردم، علی علیه السلام را در زیر سایه دولت او قرار دادند، خواهد آمد. پس تأمل کن تا تأویل آیه هایی را که مشتمل بر غشاوه و غشیان هستند و آیه هایی از این دست که نیاز به تأویل ندارند را دریابی. و خداوند هدایت کننده است.

۱- [۱] - غاشیه/۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

۳- [۳] - غاشیه/۷.

۴- [۴] - شمس/۴.

غطـاء: این واژه در سوره کهف آیه «الَّذِینَ کَانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطَاءٍ عَن ذِکْرِی»(۱) [(به) همان کسانی که چشمان (بصیرت)شان از یـاد من در پرده بود] و در سوره ق آیه «فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ»(۲) [و(لی) ما پرده ات را (از جلوی چشـمانت) برداشتیم] آمـده است. از احادیثی که در شـرح واژه غشاوه آمـده، پیدا است که مراد از غطاء نیز جهل و اعراض در امر امامت است. پس اندیشه کن.

غلو: و غالی یعنی آن چه بر این معنا دلالت دارد. غلو به معنای از حد گذشتن است و در سوره نساء و سوره مائده آیه «لَا تَغْلُواْ فِی دِینِکُمْ»(۳) [در دینتـان، غلو نکنیـد] به کـار رفته است. در ذیل باب اول از همین گفتار، معنای غلو و اقسام غلوکننـدگان را بررسـی نموده و دلایل این که مخالفین نیز جزو آنان هسـتند را تبیین نمودیم ،زیرا آنان در خلفای سـتم، غلوّ نمودنـد و جایگاه آنان را تا حد امامت و ولایت از جانب خدا بالا بردند. پس رجوع کن و تأمل نما.

غنـاء: و اسـتغناء یعنی آن چه که مشـتمل بر این دو و إغنـاء می شود. ماننـد: یغنی و امثـال آن. غناء در اصل به معنای بی نیازی است.

برقی از امام صادق علیه السـلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَی»(۴) [و اما آن که بخل ورزید و خود را بی نیاز دید] روایت کرده که فرمود: منظور، کسی است که در دادن خمس، بخل ورزید و با عمل به نظر خود از اولیاء خدا اظهار بی نیازی نمود در روایت جـابر از امـام باقر علیه السـلام پیرامون تفسـیر آیه فوق آمـده که فرمود: منظور این است که با تکیه برخود و بر باطـل، از حق، اظهـار بی نیازی کرده است. بنا براین اسـتغناء نکوهش شـده و آن چه که به این معنا است، در حقیقت به معنای ترک پیروی از ائمه علیهم السلام و تمسّک نجستن به آنان، می باشد. و می توان آن را در موارد مناسب به این معنا تأویل برد.

همچنین از آنجایی که این اظهار بی نیازی، در آخرت، سودی ندارد و موجب

۱- [۱] - کهف/۱۰۱.

۲- [۲] - ق/۲۲.

۳- [۳] - نساء/۱۷۱.

۴- [۴] - لیل/۸.

بی نیـازی از حق در جلوگیری از عـذاب و رسانـدن ثواب نمی شود، آیه سوره دخـان«يَوْمَ لاَ يُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى»(۱) [همان روزی که هیـچ دوستی از هیـچ دوستی نمی توانـد حمایتی کنـد] به این صورت تأویل می شود که دشـمنان ائمه علیهم السـلام نمی تواننـد در روز قیامت یکـدیگر را یاری کننـد و برای همدیگر فائده ای داشـته باشـند. از این مطلب برمی آید که می توان این تأویل را در موارد دیگری از این دست نیز تطبیق داد. پس تأمل کن و از امکان تأویل غنی و غنایی که در مقابل فقیر و فقر هسـتند به آن چه که مقابل تأویل مسـلمین و فقر می باشد، در موارد مناسب غافل مباش مانند: تأویل آن به عالمان دینی و اهل بصیرت در دین، ثروتمندان و نیکوکاران از شیعه که قادر به کمک به شیعیان نادان و فقیر می باشند.

همچنین در برخی از موارد به دولتمردانی از مخالفین تأویل می شود. از جمله روایاتی که بر آن چه ذکر نمودیم، دلالت دارد، روایتی است که در تفسیر عیاشـی از امام رضا علیه السـلام پیرامون تفسـیر آیه «وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»(۲) [و تو را تنگدسـت یافت و بی نیاز گردانیـد] آمده که فرمود: تو با علم خود، قوم هایی را سـرپرستی می کنی. پس خداوند آنها را به وسـیله تو بی نیاز ساخت.

در روایت دیگری نیز آمـده که منظور آیه، این است که خداونـد تو را به وسـیله وحی بی نیاز کرد، پس از هیچ کسـی در باره هیـچ چیزی مپرس. پس تأمل کن و غافل مشو از این که می توان آیاتی که پیرامون غنی و بی نیاز بودن خداوند آمده را به بی نیـاز بودن او از همه کس چه برسـد به مخـالفین پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و اعمال و عبادت های آنها و امثال آن، تأویل برد و خدا آگاه است.

غی: و غاوون و آن چه که این معنا را می رساند و بر غوایه و اغواء دلالت دارد، مانند: یغوی و امثال آن. غی در اصل به معنای ضلالت و گمراهی است. پس تأویل آن به مانند تأویل ظلالت می باشد.

در کافی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه

۱- [۱] - دخان/۴۱.

۲- [۲] - ضحی/۸.

«فَکَبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ»(۱) [پس آنها و همه گمراهان در آن (آتش) افکنده می شوند] روایت شده که فرمود: آنها، گروهی هستند که عدالت را به زبان، توصیف کردند ولی با آن مخالفت نموده و به راهی غیر از عدالت رفتند.

در روایت دیگری آمده که آنها بنی امیه و منظور از غاوون، بنی عباس می باشند. مؤلف گوید: بر کسی پوشیده نیست که غی و غوایه، چنان که پیشتر آمده، به معنای گمراهی و ناامید شدن از پاداش و هدایت است و اغواء نیز به معنای افکندن انسان در این امور می باشد. بنابراین، غاوی به معنای دشمنان ائمه علیهم السلام است که گمراه شده و گمراه کننده هستند. ظاهر این است که بنی عباس و همچنین دیگران از جمله این افراد بودند. پس می توان این تأویل را در سایر موارد مناسب که مشتمل بر غوایه و اغواء است، به کار برد. مؤید این مطلب، حدیثی است که در سوره حجر آمده و دلالت دارد بر این که مراد از آیه «إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ»(۲) [مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند] که خطاب به شیطان می باشد، دومی بلکه اولی نیز است. همچنین احادیثی که در شرح واژه رشد و دیگر واژه ها آمده است، این مطلب را تأیید می کند. پس تأمل کن.

ص:۷۵۱

۱- [۱] - شعراء/۹۴.

۲- [۲] - حجر/۴۲.

باب فاء

فئه: و فیء یعنی آن چه که این معنا را می رسانـد مانند: ما أفاء و نظایر آن. فاءوا به این معنا است که بازگشتند و أفاء به معنای بازگردانـد، می باشد. فیء به چیزی گفته می شود که بدون جنگ و لشکرکشـی حاصل شود و غنیمه چیزی است که با جنگ و خونریزی به دست آیـد. فئه به معنای گروهی جـدا شـده از دیگران است. تاء گرد در فئه به جای یائی می باشد که از وسـط آن افتاده، زیرا در اصل، فئی بوده است. جمع فئه، فئات و فئون می باشد و فئتان به معنای دو فرقه و دو دسته است.

در شرح واژه بغی احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که منظور از «الفئه الباغیه» (گروه سـتمگر) که در قرآن آمده، دشـمنان علی علیه السـلام و ائمه علیهم السـلام، به ویژه اصـحاب معاویه و نظایر آنها می باشـند. حتی هر کسی که با یکی از ائمه علیهم السـلام یا شـیعیانشان اگر چه با جـدال لفظی و نه جـدال با نیزه، نزاع کند، از مصادیق الفئه الباغیه (گروه سـتمگر) محسوب می شـود. بنـا بر این منظور از الفئه المحموده (گروه سـتایش شـده) که در مقابـل الفئه البـاغیه است، اصـحاب ائمه علیهم السـلام و علمای شیعه می باشند.

از امام صادق علیه السـلام روایت شده که فرمود: حضـرت قائم علیه السلام در کمتر از یک گروه خروج نمی کند و این گروه کمتر از ده هزار نفر نمی باشـند. از این حـدیث می توان اسـتنباط نمود که فئه در برخی از موارد مناسب می توانـد به اصـحاب حضرت قائم علیه السلام و نظایر آنان تأویل شود. پس تأمل کن.

فیء، همان طور که ان شاءالله در سوره انفال و دیگر سوره ها می آید، به معنای

ص:۷۵۲

اموال متعلق به امام می باشد. مانند: فدک که متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام است و نظایر آن.

در تهذیب از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: فیء و انفال، غنائمی است که در سرزمینی که در آن خونی ریخته نشده یا از قومی که صلح نمودند، به دست آید یا اموالی است که خود آنها ببخشند و زمین هایی که به عنوان جزیه داده می شود یا آنها که در اعماق دشت هاست نیز شامل معنای فیء و انفال است. همه این موارد، جزء مصادیق فیء و انفال می باشد و همه آنها متعلق به خدا و رسولش و پس از رسول، متعلّق به امام علیه السلام است.

در احادیثی آمده، هدایایی که به پادشاهان داده شده و از طریق جنگ به دست مسلمانان رسیده، هر زمینی که صاحب ندارد، معادن، جنگل ها و اموال کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد، نیز از جمله موارد فی ء می باشد. همچنین در برخی از روایات آمده که تمام زمین برای امام علیه السلام است. حتی از حدیث طولانی که در کافی در باب جهاد و غیر آن آمده، چنین برمی آید که تمام زمین برای خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله او، ائمه علیهم السلام و مؤمنان کامل می باشد و سرتاسر آن، از فروع آنان است و سرانجام از تملک ستمگرانی که زمین را از چنگ آنان بیرون کشیدند و از مخالفین می باشند، خارج شده و به آنها بازخواهد گشت. برخی احادیث نیز در شرح ماجرای فدک و غیر آن که در سوره حشر و سوره های دیگر ذکر شده، خواهد آمد. پس منتظر باش. در شرح واژه مغانم نیز مطالبی آمده که می توان آن را به استثنای تأویل به منافع دنیوی، در اینجا نیز تطبیق داد. پس اندیشه کن.

فرات: در قاموس اللغه، فرات بر وزن غراب به معنای آب بسیار شیرین و گوارا و نام رودی در کوفه می باشد. احادیث بسیاری پیرامون فضائل آب فرات و این که رود فرات از رودهای بهشت می باشد، نقل شده است.

در شرح واژه ماء، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که فرمود: منظور از «ماء غدق»، آب فرات است که همان ولایت آل محمد علیهم السلام می باشد. از این حدیث، چنین برمی آید که فرات به ولایت و شناخت امام علیه

السلام تأویل می شود. سماء، چنان که خواهد آمد، به معنای علم می باشد. اجمالاً فرات به آب، آب شیرین و گوارا و نظایر آن تأویل می شود.

در روایتی، «العذب الفرات» به مؤمن و به آبی که برگزیدگان از آن خلق شدند و به ماده جسمانی و معنوی آنان تأویل شده است. چنان که این تأویل از احادیثی که در شرح واژه ماء می آید، ظاهر و آشکار می شود. همچنین تبیین این مطلب در شرح واژه بحر و أجاج آمده است. پس اندیشه کن.

فج: و فجاج. در قاموس اللغه، فج به معنای راه وسیع بین دو کوه آمده و جمع آن فجاج می باشد. شاید بتوان آن را به امام یا به مانند تأویل هایی که برای واژه طریق و سبیل آمده، تأویل برد. پس اندیشه کن.

فرج: به سکون راء، چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنای آن مشخص است. در شرح واژه أذن، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که خداوند متعال ایمان را بر تمام اعضای بدن انسان واجب کرده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که فرج نیز از جمله آن اعضا است. بنابراین شاید بتوان حفظ کردن فرج و امثال این موارد را به پذیرش ولایت و اظهار نکردن آن و به کار نبردن آن در آن چه خداوند به آن راضی نیست و از آن نهی فرموده، به همراه تمسّک جستن به ولایت، تأویل برد. از این رو است که در تبییّن آن در شرح واژه جلود، ذکر نمودیم که شهادت و گواهی آن علیه صاحبش به خاطر ترک ولایت بوده، زیرا جلود در برخی موارد به فرج ها تفسیر شده است، همچنین در تفسیر قمی پیرامون معنای آیه سوره انبیاء «وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»(۱) [و آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت] آمده که یعنی هیچ کسی به آن نگاه نکرده است.(۲) پس تأمل کن.

فوج: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فوج، به معنای فرقه گروه و طائفه می باشد و مراد از آن، همان چیزی است که در بیان مراد از طائفه و فرقه چه بهترین آنان و چه بدترین شان آمده است. پس به شرح واژه فرقه رجوع کن.

۱- [۱] - انبیاء/۹۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۲.

فتح: و مفاتح و آن چه این معنا را می رساند، مانند: استفتعوا و نظایر آن. فتح در اصل، ضدّ بستن است و در معنای کشف کردن و نگاه کردن نیز رواج یافته است. فاتحه کل شیء، به معنای ابتدای هر چیزی است. معنای مفتاح مشخص است و در اصل به چیزی گویند که برای گشودن و بیرون آوردن چیزهای بسته شده که دسترسی به آنها مشکل است، به کار می رود.

مفتح نیز به همین معنا است، ولی با این تفاوت که جمع مفتاح، مفاتیح و جمع مفتح، مفاتح می باشد. یکی از اسامی خداوند، فتّاح می باشد، زیرا او درهای رزق و رحمت را به روی بندگانش به ویژه مؤمنین و شیعیان باتقوا می گشاید. برخی نیز گفته اند که معنای آن، حاکم بین آنان می باشد، زیرا فتح به معنای حکم کردن نیز آمده است. بر کسی پوشیده نیست که همه این معانی به معنای کشف کردن و پرده برداشتن از چیزی، برمی گردد. در تقسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»(۱) [یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست] روایت شده که فرمود: منظور، در این دنیا با فتح و گشایش حضرت قائم علیه السلام است.(۲)

مؤلف گوید: این که حضرت، فتح قریب را به قیام حضرت قائم علیه السلام تفسیر نموده، دلیلی است بر این که جائز است فتح به صورت مطلق را نیز به قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل برد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «بکم فتح الله و بکم یختم» یعنی خداوند به هنگام آفرینش خلائق با شما آغاز کرد. در شرح واژه رحمه، دلایل تأویل برخی از آیاتی که شامل فتح الله (گشودن خداوند) می شود به انجام دادن خیر بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آمده است. شاید بتوان این تأویل را در بسیاری از موارد تطبیق داد، حتی شاید بتوانیم بگوییم که معنای آن چه که در متن زیارتی فوق آمده نیز همین می باشد. پس تأمل کن.

ص:۷۵۵

۱- [۱] - صف/۱۳.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۷.

اما پیرامون مفتاح و فتح بایـد بگوییم که در سوره أنعام، آیه «وَعِنـدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ»(۱) [و کلیـدهای غیب نزد اوست] آمـده و تفسیر آن به گنجینه، خواهـد آمـد. در شـرح واژه خزنه، احـادیثی آمـده که دلالت دارد بر این که پیامبر صـلی الله علیه و آله، گنجینه علم و علی علیه السـلام، کلیـد آن است. در احادیث آمده که ائمه علیهم السـلام، کلیدهای رحمت، کلیدهای بهشت، کلیدهای حکمت، کلیدهای قرآن و امثال آن می باشند و معنای همه آنها این است که آنان وسیله رسیدن به این موارد هستند. و شایـد این نیز یکی از معانی حـدیث حضـرت باشد که فرمود: «بِكُمْ فَتْحُ الله» یعنی شـما، کلید تمام خوبی ها هستید، چنان که پیشتر به آن اشاره نمودیم.

فرح: و آن چه که مشـتمل بر آن است ماننـد: یفرح و امثـال آن. فرح در اصـل به معنـای گشـاده بودن چهره و شادمـانی است. گـاهی این شادمانی به خاطر مسائل دنیوی ماننـد مال و مقام و فارغ از آخرت می باشـد و گاهی نیز به معنای حال و روز انسان در آخرت و خوشحالی وی در نزد خداوند و توجه به عاقبت است.

فرح به هر دو صورت در قرآن آمده است. صورت اول، نکوهش شده و ممنوع است و از صـفات دشـمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد و به آنان نیز تأویل شده است. چنان که در کافی از امام باقر علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»(۲) [تا بر آن چه از دست شـما رفته انـدوهگین نشوید و به (سـبب) آن چه به شمـا داده است شادمـانی نکنیـد] روایت شـده که فرمود: این آیه در شأن أبوفلان و اصـحاب او است و «لاتَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ» یعنی آن چه کـه در خصـوص علی بن أبی طـالب(ع) صـورت گرفت و «ولاـتفرحوا بمـا آتـاکم» یعنی فتنه ای که شـما پس از رسول الله صلی الله علیه و آله در آن افتادید.(۳) در نهایه، أسی به فتح و به صورت مقصور، به معنای غم و اندوه می باشد.

۱- [۱] – انعام/۵۹.

۲- [۲] – حدید/۲۳.

۳- [۳] – کافی، ج ۱، ص ۳۰۵.

شکی نیست که صورت دوم فرح در مقابل صورت اول است، پس ناگزیر باید پیرامون اهل ولایت باشد، چنان که در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ»(۱) [بگو به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند] فرمود: منظور از فضل الله، نبوّت پیامبرتان و منظور از رحمته، علی علیه السلام است. پس فضل به معنای نبوّت و ولایت و منظور از «فلیفرحوا» شیعیان می باشد. (ادامه روایت). مؤید این حدیث، در شرح واژه سرور نیز آمده است. بنا بر این فرح، باید متناسب با هر مقام از نظر مدح یا نکوهش، تأویل شود. پس تأمل کن.

مفلحون: و آن چه که به این معنا است و شامل فلاح می شود، مانند: من أفلح و نظایر آن. در احادیث آمده که ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان به ویژه افرادی که در زمان غیبت امام علیه السلام صبور می باشند، همان مفلحون (رستگاران) هستند. فلاح در لغت به معنای باقیماندن پیروزمندانه است یعنی آنان، آن چه که می خواستند، به دست می آورند و در بهشت باقی می مانند. گاهی در باره کسی که تعقل بورزد و قاطع باشد و ویژگی های نیک در وی کامل شده است، قد أفلح می گویند. شکی در این نیست که هیچ خیر و نیکی بزرگ تر از ولایت و تمسک جستن به آن نمی باشد، چنان که در شرح واژه خیر آمده است.

پس فلاح، همان تمسک جستن به ولایت می باشد و از این رو به شیعیان که به ولایت تمسک جسته اند، مفلحون گفته می شود، چنان که در حدیثی در شرح واژه غیب آمده است.

در امالی صدوق و کتاب های دیگر از سلمان فارسی روایت شده که او به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: بسیار کم پیش می آمد که تو بیایی و من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله باشم جز این که می فرمود: ای سلمان، او و حزب او همان مفلحون (رستگاران) در روز قیامت می باشند.

۱- [۱] - یونس/۵۸.

فؤاد: و أفئده. أفئـده، جمع فؤاد است. فؤاد به معنای قلب، پوشـش آن و یا میان آن می باشد. در شـرح واژه سؤال دلایل تأویل فؤاد در برخی از آیات به عثمان آمـده است. در کنزالفوائـد از ابن عباس پیرامون تفسـیر آیه «فَاجْعَلْ أَفْئِـدَةً مِّنَ النَّاسِ»(۱) [پس دل هـای برخی از مردم را به سوی آنـان گرایش ده] روایت شـده که گفت: پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: افئـده، دل های شیعیان ما است که به سوی محبت ما میل پیدا می کند

در شـرح واژه أذن، دلایل این که خداونـد، ایمان را بر تمام اعضای بـدن واجب نمود، آمده است. بنا بر این می توان أفئده در مقـام ذم و نکوهش را به عثمان و نظایر او و به دل های دشـمنان ائمه علیهم السـلام و پیروان آنان تأویل برد. همچنین افئـده در مقام مدح می تواند به شـیعیان و دوسـتان ائمه علیهم السلام و به دل های آنان تأویل شود. در شرح واژه قلب نیز احادیثی آمده که دلالـت دارد بر این که می توان آن را به امامان عـدل و سـتم و دل هایشان را به دل های مؤمنین و مخالفین تأویل برد. پس تأمل کن.

فرد: و فرادی. فرد به معنای طاق و در مقابل زوج و شـفع (جفت) می باشد. تأویل زوج و شـفع پیشتر آمده است. تأویل وتر نیز خواهد آمد. در شـرح واژه مثنی دلایل تأویل فرادی، آمده است. می توان این تأویل را در تأویل فرد نیز تطبیق داد. پس رجوع کن و بیندیش.

فساد: و مفسـدون و آن چه که به این معنا است.ماننـد: «الـذین یفسـدون» وماننـد آن. مفسده بر ضد مصـلحت است. بدان که هیـچ فسادی بزرگ تر از فساد دشـمنان آل محمد علیهم السـلام یعنی غصب خلافت و جلوگیری از ولایت علی علیه السـلام و باز داشـتن ائمه علیهم السـلام از حقوقشان و آزار رساندن به آنها و کشـتن آنان و کشـتن اصـحاب آنها، نمی باشد چرا که این اعمـال آنان، موجب افکنـدن مردم در گمراهی تا به امروز است و به همین خاطر است که فساد در میان خشـکی و دریا، زمین ها و آدمیان ظاهر شده است. از این رو است که امام باقر علیه السلام چنان که

۱- [۱] - ابراهیم/۳۷.

در تفسیر قمی نقل شده، فرمود: فساد، به معنای معصیت کردن نسبت به خدا، رسول او و ائمه علیهم السلام می باشد. همچنین حضرت، پیرامون تفسیر آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ»(۱) [به سبب آن چه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است] فرمود: منظور، همان روزی است که انصار گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد.(۲)

امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا»(۳) [و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید] فرمود: منظور این است که پس از اصلاح زمین توسط رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، با پیروی از غیر آن دو، زمین را فاسد نکنید.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده که فرمود: با اظهار پیمان شکنی برای بندگان مستضعف خدا، بر روی زمین فساد نکنید، چرا که با این کار آنان را در دین شان آشفته و در مذاهب شان متحیر و سرگردان می سازید. همچنین در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَیُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ»(۴) [و در زمین، فساد می کنند] روایت شده که فرمود: با بیزاری جستن از کسی که خداوند امامتش را واجب نموده و باور داشتن به امامت کسی که خداوند مخالفت با او را واجب کرده است، در زمین فساد می کنند. سپس حضرت فرمود: دارندگان این صفت همان، خاسرین (زیانکاران) هستند. این حدیث به طور کامل در شرح واژه خسران آمده است.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا»(۵) [قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی

۱- [۱] - روم/۴۱.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷ همچنین در آن آمده است: «منا رجل و منکم رجل» [مردی از ما و مردی از شما باشد].

۳- [۳] - اعراف/۵۶.

۴- [۴] - بقره/۲۷.

۵- [۵] - اسراء/۴.

بسیار بزرگی برخواهید خاست] روایت شده که فرمود: منظور، کشتن علی، حسن و حسین علیه السلام است.(۱)بنا بر این منظور از مفسدون، دشمنان ائمه علیهم السلام و قاتلان آنان و غصب کنندگان حق آنان به ویژه اولی و دومی می باشند.

در روایت اباجارود از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفسِدِینَ»(۲) [و پروردگارت در باره مفسدان، آگاه تر] روایت شده که فرمود: آنها، دشمنان محمد و آل محمد علیهم السلام پس از او می باشند. در تفسیر قمی آمده که حضرت، پیرامون تفسیر آیه «لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ»(۳) [قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد] فرمود: منظور، فلانی و فلانی و اصحاب آن دو می باشند.(۴) همچنین در کافی و تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الَّذِین آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ»(۵) [کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند] روایت شده که فرمود: منظور، امیرالمؤمنین علیه السلام است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «کَالْمُفْسِدِینَ فِی الأَرْضِ»(۶) [مانند فساد کنندگان در زمین] فرمود: منظور حبتر و زریق و اصحاب آن دو می باشد. (ادامه روایت). مراد از حبتر، اولی و مراد از زریق، دومی می باشد. چنان که در دعای دو بت قریش می خوانیم: «اللهم إنهما أفسدا عبادك» [خدایا این دو، بندگانت را فاسد کردند]. احادیث به این مضمون، بسیار است و همین مقدار که ذکر نمودیم برای انسان صاحب بصیرت کفایت می کند، برخی از احادیث که مؤید این تأویل ها می باشد، در شرح واژه اصلاح و صالح آمده است. پس غافل مباش.

فجر: و تفجیر و آن چه که معنای انفجار را برساند. انفجار در اصل به معنای شکافته شدن و جدا شدن از یکدیگر است. تفجیر الأنهار که به معنای شکافتن

ص:۷۶۰

۱- [۱] - کافی، ج ۸، ص ۱۴۲.

۲- [۲] - یونس/۴۰.

۳- [۳] - اسراء/۴.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۶.

۵- [۵] - بقره/۸۲.

۶- [۶] - ص/۲۸.

رودها می باشد نیز از همین ریشه است. وجه تسمیه فجر به این خاطر است که در آن تاریکی از نور شکافته و جدا می شود.

در قاموس اللغه، فجر به معنای نور صبح و این که شب از آن شکافته شد و آن، سرخی خورشید در سیاهی شب می باشد، آمده است. در احادیث، فجر به حضرت قائم علیه السلام و طلوع فجر به قیام آن حضرت تأویل شده است. علاقه و مناسبت این استعاره، از مطالبی که ذکر نمودیم، واضح و آشکار می شود. مؤید این تأویل، احادیثی است که در شرح واژه صبح آمده و در آنها به ائمه علیهم السلام و نور علوم آنان تأویل شده است. احادیثی در این رابطه در شرح واژه نهار نیز می اید. پس اندیشه کن. در اینجا به برخی از آن احادیث اشاره می کنیم.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالفَجْر»(۱) [قسم به سپیده دم] آمده که فرمود: منظور، حضرت قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام سوره قدر را قرائت نمود، و فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله این سوره را بر من قرائت نموده و فرمود: این سوره در شأن تو و فرزندانت است. جبرئیل، حوادثی را که برای امت من اتفاق می آفتد با ذکر سال آنها بیان کرد و این حوادث، مانند بنا نهادن نبوّت است و برای تو اتفاق می افتد و باعث می شود تا طلوع فجر قائم علیه السلام، در قلب تو و جانشینان تو، نوری تابناک، بدرخشد. (ادامه روایت)

در شرح واژه لیل، حدیث دیگری که واضح تر از این حدیث است، خواهد آمد. پس تأمل کن و از لزوم تأویل تفجیر براساس مضاف إلیه آن، غافل مشو. به طور مثال، «تفجیرالعین و النهر» (شکافتن چشمه و رود) به استنباط علم و تبیین آن و امثال آن، تأویل می شود. موارد دیگر نیز به همین شکل است. پس اندیشه کن.

فجور: و فجار و آن چه به این معنا است، مانند: فاجر، فجره و امثال آن. فجور در اصل به معنای انحراف است و از این رو به انسان دروغگو، فاجر می گویند، زیرا

۱- [۱] - فجر/۱.

او از صـداقت و راسـتگویی منحرف شـده است. همچنین به انسان فاسق نیز فاجر گفته می شود، چرا که او از حق انحراف پیـدا کرده است.

در شـرح واژه برّ، دلایل این که منظور از فجار، دشمنان ائمه علیهم السلام و شیعیانشان به ویژه آن سه هستند، آمده است.. پس فجور آنـان، اعمـال آنـان، به ویژه اعمـالی که در حق ائمه علیهم السـلام و شـیعیانشان انجـام دادنـد و آنها را تکـذیب نموده و حقوق آنان را پایمال کردند و مانند آن، می باشد.

از امام کاظم علیه السـلام پیرامون تفسـیر آیه «إِنَّ کِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ»(۱) [که کارنامه بـدکاران در سـجین است] روایت شده که فرمود: آنها، کسانی هسـتند که در حق ائمه علیهم السـلام، فسق و فجور ورزیده و با آنها دشمنی نمودند. و در روایت حلبی آمده که گفت: از امام صادق علیه السـلام شنیدم که آیه «بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ»(۲) [ولی نه، انسان می خواهد که در پیشـگاه او فساد کاری کند] را قرائت و می فرمود: یعنی او را تکذیب کند. در روایت دیگری آمده که حضـرت فرمود: می خواهـد بر ما فسق و فجور بورزد یعنی با خدعه و نیرنگ خود، دست به این کار می زند. شاید امام صادق علیه السـلام أمامه را به کسر می خواند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ...»(۳) [پرهیزکاران را قرار می دهیم...] نقل شده که فرمود: منظور، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. همچنین حضرت در تفسیر «کَالفَجّارِ»(۴) [مانند فاجران] فرمود: منظور، حبتر و دلام و اصحاب آن دو هستند. پس اندیشه کن.

تفاخر: و فخور. فخر و فخار به معنای افتخار کردن به حسب و نسب و غیر آن دو است. تفاخر به این معنا است که هر کسـی به مفاخر خود افتخار نماید. فخور به فتح فاء، به معنای فخر فروشی می باشد. در شرح واژه مختال، دلایل تأویل فخور به

۱- [۱] - مطففین/۷.

۲- [۲] - قیامت/۵.

۳- [۳] - ص/۲۸.

۴- [۴] - همان.

دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است و ظاهر این است که آنان به دنیای خودشان و تسلط ظاهری شان نزد شیعیان فخر فروشی می نمودند. چنان که کفّار امت های گذشته نسبت به پیامبران و پیروان آنها این گونه بودند. مانند: فرعون، قارون، پیروان موسی، قوم نوح، شعیب، عاد و ثمود. پس تأمل کن.

فرار: و آن چه شامل فرار می شود. مانند: یفرّ و امثال آن. فرار به معنای گریختن است. در شرح واژه شرک حدیثی آمده که بر تأویل فرار من الزحف (فرار از پیشروی) به آن چه که با امیرالمؤمنین علیه السلام انجام دادند، دلالت دارد. حضرت در آن حدیث فرمود: آنها داوطلبانه و نه به اجبار با او بیعت کردند ولی سپس از او گریختند و او را بدون یار و یاور رها کردند.

مؤلف گوید: شاید مراد، بیعت آنها در روز غدیر و رها کردن و بی پناه گذاشتن او پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. چرا که این عمل به منزله فرار از پیشروی و مستلزم این امر می باشد. چنان که این مطلب بر هیچ انسان متفکری پوشیده نیست. همچنین احتمال دارد که مراد، بیعت اخیر آنان و تنها گذاشتن او در جنگ جمل و صفین و غیره باشد .پس اندیشه کن.

بدان که «فرار إلی الله» (فرار به سوی خدا) در برخی از احادیث به معنای حج آمده است. چنان که در «من لایحضره الفقیه» و کتاب های دیگر از امام سجاد علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»(۱) [پس به سوی خدا بگریزید] فرمود: منظور این است که به حج بیت الله الحرام رفتند. (ادامه روایت). پیشتر تأویل واژه حج و بیت آمده است. پس غافل مباش.

فطره: و آن چه که برفطره دلالت دارد مانند: فطر. واژه فطره در سوره روم آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»(۲) [با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است] آمده است. در آیات دیگر نیز، نظایر این واژه به کار رفته است مانند آیه:

ص:۷۶۳

۱- [۱] - ذاریات/۵۰.

۲- [۲] - روم/۳۰.

«فَطَرَ السَّمَاوَاتِ»(۱) [آسمان ها را پدید آورده] و امثال آن. فطور و انفطار در اصل به معنای شیارها و شکاف ها و شکافته شدن است. چنان که به این معانی نیز در قرآن آمده است. سپس فطره به معنای سرشت نیز استعمال شد پس «فِطْرَه الله الَّتِی فَطَر النّاسِ عَلَیها» به معنای [سرشت خداوند که او مردم را بر آن آفرید] می باشد. همچنین معنای آیاتی شبیه به این نیز به همین شکل می باشد.

در برخی از احادیث آمده که منظور از این سرشت این است که خداوند آنها را بر توحید، نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آفریده است چنان که حدیث آن در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول آمده است. ابن الکراجکی در کنزالفوائد نیز از امام باقر علیه السلام روایت نموده که حضرت فرمود: از ابوحنیفه سؤالی پرسیده شد. وی در جواب گفت: آن فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن آفریده است. سپس گفت: خداوند آنها را بر معرفت خلق کرده است. احادیث فراوانی بر این که خداوند اصل خلقت و سرشت بنی آدم را بر دین اسلام بنا نهاده و این که هر نوزادی بر آن متولّد می شود، دلالت دارد.

چنان که در مقدمات گذشته ثابت شد، شکی در این نیست که اسلام، عبارت از اقرار به توحید، نبوت و ولایت می باشد. همچنین این مطلب از حدیثی که پیشتر آمد و در آن ذکر شد که خلقت و سرشت سایر مخلوقات و همگی آنها بر این امر بوده و آن سه اقرار، بر تمام مخلوقات به هنگام آفرینش آنها عرضه شده و هیچ کسی جز اهل ولایت بر آن پایبند نمانده، واضح و روشن شده است. چنان که در احتجاج از اُبی بن کعب روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ای علی، تو و شیعیانت بر این فطرت و سرشت می باشید و بقیه مردم، بری از آن می باشند. (ادامه روایت). بنا بر این درست است که آیاتی که مشتمل بر فطره و خلقه می باشند، به این نوع از فطرت و خلقت یعنی به همراه عرضه شدن آن سه اقرار و اقرار کردن به آن در عالم ذر و غیر آن به طوری که پیشتر آمده، تأویل شود.

بنا بر این چنان که در شرح واژه حیاه آمده و در شرح واژه موت نیز می آید،

۱- [۱] - انعام/۷۹

می توان «الحیّ من المخلوقین» (مخلوقات زنده) را به کسانی تأویل نمود که در دنیا، یعنی زمانی که در تاریکی های جسمانی غرق شده بودند، به این فطرت، هدایت شدند و به ولایت، تمسّک پیدا کردند، بلکه می توان مراتب خلقت انسان یعنی این که ابتدا نطفه بوده و بعد علقه (خون بسته) و سپس مضغه (پاره ای از گوشت) و سپس استخوان شده و همین طور پیش رفته تا این که حیات در آن دمیده شده را به مراتب قابلیت شناخت ولایت و درجات دستیابی به درک ایمان از پایین ترین حد تا بالاترین آن، تأویل برد. پس خوب تأمل کن و خداوند آگاه است و اندیشه کن و از مطالبی که پیشتر آوردیم، غافل مشو.

فقیر: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فقیر به معنای نیازمندی است که قوت لایموت خود را دارد. در شرح واژه مسکن، احادیثی آمده که می توان از آنها تأویل فقیر را نیز به شیعیان ناتوان استنباط کرد. کسانی که آن علمی که آنها را از دست شبهات دشمنان ائمه علیهم السلام نجات دهد و از کمک گرفتن از دیگران بی نیاز سازد، ندارند، اگر چه خود، اجمالاً چیزهایی را بدانند. همچنین می توان فقیر را در برخی از موارد به معنای شیعیان عاجز و ناتوان و امامان شکست خورده آنان در زمان دولت ستمگران و همین طور به معنای شیعیان فقیر که هیچ مالی ندارند، گرفت. از مطالبی که ذکر نمودیم، تأویل فقر نیز واضح و روشن شده است. پس اندیشه کن.

فوز: و فائزون و آن چه این معنا را می رساند. فوز در اصل به معنای نجات است و به معنای انجام دادن کارهای نیک نیز آمده است. همچنین «فاز فلان» یعنی نجات پیدا کرد. احادیث پیرامون این که فائزون (نجات یافتگان)، همان شیعیان علی علیه السلام بلکه ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها می باشند، فراوان است. چنان که پیشتر حدیثی در شرح واژه سابقین و حدیث دیگری در شرح واژه طاعه آمده است. همچنین از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت: علی علیه السلام فرمود: ما نعمتی هستیم که خدا آن را بر بندگانش ارزانی داشت و نجاتِ نجات یافتگان در روز قیامت تنها به وسیله ما است. همچنین در توحید از ابن مسعود پیرامون تفسیر آیه

«إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِمَـا صَـبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَـائِزُونَ»(۱) [من (هم) امروز به (پـاس) آن که صـبر کردنـد بـدانان پـاداش دادم آری ایشاننـد کـه رسـتگارانند] روایـت شـده که گفت: منظـور این است که علی، فـاطمه، حسن و حسـین علیهم السـلام، در دنیـا بر طاعات، گرسنگی، فقر و بلا و آزمایش الهی صبر پیشه کردند و در دنیا، آنها نجات یافتگانند.

در مسند احمد بن حنبل از ام سلمه روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام و شیعیانش، همان نجـات یافتگـان در روز قیـامت هسـتند. در متـون زیـارتی می خـوانیم: «أنْتُم الفَـائِزُون بِکرَامه الله تَعـالی» (شـما همـان به دسـت آورنـدگان کرامت الهی هستیـد) و «فَازَ مَنْ تَمَسکَ بِکُم» (کسـی که به شـما تمسّک ورزید، نجات یافت). احادیث به این معنا بی شـمار است و شـکی در این نیست که ولایت آنان، سـبب نجات یافتن از عذاب و به دست آوردن مطلوب و ایده آل، یعنی بهشت می شود.

فردوس: از بالاـترین درجـات بهشت می باشـد. فردوس، در اصـل به معنـای باغ وسـیع است. پس تأویل آن، همان است که در تأویل واژه جنه ذکر شد.

فاحشه: و فواحش و فحشاء، هرگونه عمل یا گفتار قبیح و زشتی را گویند.

همچنین به معنـای سرکشـی، گنـاه ها، معصـیت ها و گناهان کبیره ای که خداونـد از آنها نهی فرموده است نیز اسـتعمال شـده است و در خصوص بخل ورزیدن در پرداخت زکات، و زنا کردن، فحش دادن، پاسخ خصـمانه، سوء معاشـرت و اظهار کردن به چیزهای زشت نیز به کار رفته است.

فاحشه به بیشتر از این معانی در قرآن آمده است. از جمله آن، خروج کردن با شمشـیر علیه امام است. چنان که در تفسـیر قمی از امام صادق علیه السـلام روایت شده که پیرامون تفسـیر آیه «یَا نِسَاء النَّبِیِّ مَن یَأْتِ مِنکُنَّ بِفَاحِشَهٍ مُّبَیِّنَهٍ»(۲) [ای همسران پیامبر هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند] فرمود: منظور از فاحشه، خروج کردن با شمشیر است.

۱- [۱] - مؤمنون/۱۱۱.

۲- [۲] - احزاب/۳۰.

میرداماد، قائل است به این که چنان که فاحشه به معنای گناهان شرم انگیز و معصیت های زشت آمده، به معنای طاغیه (بسیار سرکش) نیز به کار رفته و تاء در آن نه برای تأنیث، بلکه برای مبالغه است. یعنی گمراهان سرکش و بی شرمی هستند که در بی شرمی و بدی از حد تجاوز کرده اند. سپس می گوید: فواحش که جمع فاحشه می باشد، به هر دو معنا به کار رفته است. مؤید این مطلب احادیثی است که در آن فاحشه و فحشاء یک بار به دشمنان ائمه علیهم السلام و خلفای ظلم و ستم به ویژه رؤسای آنان به ویژه اولی از آنان و بار دیگر به ولایت آن دشمنان، اطاعت و پیروی از آنان و عمل به اوامرشان تأویل شده است. از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، احادیثی است که در باب دوم از فصل اول از گفتار اول آمده که از جمله آن حدیث سعد خفاف می باشد که مشتمل بر تأویل فحشاء به رجال است. حدیث دیگر، حدیث محمد بن منصور می باشد که در آن تمام فواحشی که خداوند در قرآن حرام کرده است، چه آشکارا باشد و چه پنهانی، به سردمداران ظلم و ستم تأویل شده است. همچنین این تأویل در روایت داوود بن کثیر نیز آمده است. قسمت اول آن حدیث را در اینجا خواهیم آورد. احادیث دیگری نیز در باب چهارم از فصل اول آمده که از جمله آن حدیث مفضل بن عمر می باشد که مشتمل بر تأویل فحشاء و فواحش، چه آشکارا باشد و چه پنهانی، به ولایت اهل باطل است. ظاهر این حدیث، فروع و شاخه های اهل باطل است. روایت دیگر، روایت شیخ و دیگران از داوود بن کثیر است که حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در آن آمده است: ای داوود، از دشمن ما در قرآن به فحشاء، منکر، بغی، خمر، میسر، انصاب، أزلام، أوثان، جبت، طاغوت میته، دم، لحم الخنزیر تعبیر شده است. ای داوود، خداوند متعال، ما را آفرید و ...(ادامه روایت). این روایت را به طور کامل در باب دوم از فصل اول آورده ایم.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ»(۱) [و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد] روایت شده

ص:۷۶۷

۱- [۱] - نحل/۹۰.

که فرمود: منظور، کسی است که به آل محمد علیهم السلام ستم نمود و آنها را به قتل رساند و از حقوقشان بازداشت. همچنین در همین تفسیر و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق روایت شده که فرمود: منظور از فحشاء، اولی و منظور از منکر، دومی و منظور از بغی، سومی است(۱). (ادامه روایت).

از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد، احادیثی است که پیشتر به آن اشاره نمودیم و حدیث مفضل که در باب چهارم آمده یکی از آنها است. حدیث دیگر، روایت شیخ و دیگران است. یکی دیگر از این احادیث، روایت است که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ»(۲) آمده که فرمود: منظور، فلانی و فلانی و فلانی می باشد. در کافی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا»(۳) [و چون کار زشتی کنند می گویند پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است]، روایت شده که فرمود: آیا کسی را دیدی که ادعا کند که خدا، او را به زنا و شرب خمر یا چیزی از این محرمات امر کرده است(۴)؟! بلکه این مطلب، در باره پیروانِ سردمداران ظلم و ستم است که ادعا کردند خدا، آنها را به پیروی از گروهی امر فرمود است که خداوند به پیروی از آنها امر نکرده است. و از این رو است که خداوند بدین شکل به آنان پاسخ داد و فعل آنان را فاحشه نامید. (ادامه روایت). احادیث فراوان دیگری نیز مؤید این تأویل هستند، پس غافل مباش.

فرش: و فراش. فرش به فتح برای معانی بسیاری به کار می رود که از جمله آن، بچه شتر می باشد مانند آیه «حَمُولَةً وَ فَرْشًا»(۵) [حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده] فراش به فتح نیز معانی زیادی دارد که از جمله آن جمع فراشه که به

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲- [۲] - نحل/۹۰.

۳- [۳] - اعراف/۲۸.

۴- [۴] - کافی، ج ۱، ص ۴۳۵.

۵- [۵] - انعام/۱۴۲.

معنـای حشـره ای بهماننـد پشه که به دور چراغ می چرخـد است، می باشـد. اما از جمله معانی فرش به فتـح و کسـر و فراش به کسـر، آن دسـته از اسـباب خـانه است که پهن می شود. فرش فرشـاً و فراشاً یعنی آن را پهن کرد. معنای دیگر آن، همسـر مرد است و جمـع آن فرش به دو ضـمه می باشـد. این واژه در سوره واقعه آیه «و فُرُشٍ مَّرْفُوعَهٍ»(۱) [و همخوابگانی بالا بلنـد] آمده است و در آنجا، تفسیر آن به ستم و غیر آن خواهد آمد.

در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول تبیین نمودیم که احتمال دارد فرش را به آن چه که مؤمن در دنیا از آن لذتّ می برد که همان حکم ائمه علیهم السلام و آداب آنان و نظایر آن است، تأویل شود. مؤید این تأویل در شرح واژه لباس، خواهـد آمـد.بنا بر این شایـد بتوان این نوع تأویل را در سوره های دیگر که این واژه در آنها آمده است نیز تطبیق داد، اگر چه به معنای آن چه که پهن می شود، باشد و خدا، آگاه است.

مفروض: و فریضه و آن چه این معنـا را می رسانـد و مشـتمل بر آن است. فرض بر وزن ضـرب، در اصل به معنای تعیین کردن زمان، مقـدر کردن، آن چه که خداونـد متعال واجب فرموده، آن چه که انسان بر خودش لازم گردانیـده و مانند آن می باشد. آیاتی از قرآن که شامل این واژه می شوند به بیشتر این معانی آمده اند.

در امالی از ابن عباس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیروی از علی علیه السلام، فریضه ای الهی است. (ادامه روایت). ظاهر این است که پیروی از علی علیه السلام از بزرگ ترین فرائضی که خداوند واجب فرموده و تعیین نموده و بر آن تأکیـد کرده است، می باشـد. در این صورت بنا بر آن چه که در شـرح واژه مال آمـده و به علم تأویل شده، آیاتی از قرآن که مشتمل بر این قبیل واژه ها است، می تواند در موارد مناسب به برخی از علوم تأویل شود و خدا، داناتر است پس تأمل کن.

ص:۷۶۹

۱- [۱] - واقعه/۳۴.

إفاضه: یعنی آن چه که مشتمل بر إفاضه است مانند: أفضتم و نظایر آن. بدان که هر گاه مشتقات این واژه با حرف فی به کار رود، به معنای خوض (فرو رفتن و غوطه ور شدن) می باشد. در شرح واژه خوض، معنا و تأویل آن آمده است. پس تأمل کن.

فرط: و افراط و مفرط یعنی هر آن چه که در بردارنده معنای افراط و تفریط باشد، مانند: فرّطت و نظایر آن. در قاموس اللغه أفرط یفرط به معنای زیاده روی کرد و فرط یفرط به معنای کوتاهی کرد و فرط یفرط به معنای پیشی گرفت یا شتاب کرد، آمده است.

در شرح واژه اسراف آمده و در شرح واژه تقصیر نیز می آید که منظور از مسرفون (اسراف کنندگان) و مقصرون (کوتاهی ورزان)، دشمنان و مخالفین ائمه علیهم السلام و منظور از اسراف و تقصیر، اعمال زشت آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان می باشد. بنا بر این معنای افراط و تفریط و تأویل مفرطون نیز به همین شکل می باشد.

شاهد و گواه این تأویل روای ابن شهرآشوب در مناقب از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که در خطبه ای فرمود: آگاه باشید هر کسی نسبت به من کوتاهی بورزد، نسبت به خدا کوتاهی ورزیده است. اما فرط به معنای پیشی گیرنده، اگر چه در احادیث به صراحت نیامده است ولی علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله پیشی گیرنده از من و من پیشی گیرنده از شیعیانم و هستم. همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: من، پیشی گیرنده از شما به سوی حوض کوثر هستم. در مکاتبات امام هادی علیه السلام نیز آمده که ما پیشی گیرنده از انبیاء هستیم. شاید به این معنا است که ائمه علیهم السلام در راه رسیدن به بهشت از انبیاء پیشی می گیرند و برای وارد ساختن کسانی که آنان را وارد بهشت می کنند و فراهم سازی و تعیین مراتب بهشت برای آنان، از انبیا سبقت می گیرند. و خدا آگاه است.

فرع: در قاموس اللغه، فرع کل شیء به معنای بالاتر از آن چیز و فرع القوم به معنای بزرگ قوم آمده است.

ص: ۷۷۰

فزع: و آن چه که شامل آن می شود. مانند یفزع و نظایر آن. در قاموس اللغه أفزعه به معنای او را ترساند و أفزع إلیهم به معنای از آنهـا طلب کمـک کرد و فزعهم و أفزعهم به معنـای به آنهـا کمک کرد و یاری رسانـد و أفزعته به معنای او را آگاه کردم، آمده است.

در روایت، الفزع الأکبر (بزرگ ترین هراس)، به معنای بستن در جهنم، هنگامی که به روی اهل آن بسته می شود، آمده است. اجمالاً، فزع در اصل به معنای نگرانی، اضطراب و ترس شدید می باشد. در خصال از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، حال تو و شیعیان مؤمنت در یوم الفزع الأکبر (روز قیامت) در سایه عرش این گونه است که همه مردم در وحشت و ترس می باشند، ولی شما ترس و وحشتی ندارید.

در روایت دیگری از امام باقر علیه السـلام آمده که از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: همانا علی علیه السلام و شیعیانش در روز قیامت بر روی پشته مشک تیز بوی می باشند. مردم می ترسند و آنها ترس در دل ندارند و مردم اندوهگین می شوند و آنها غمی ندارند و خداوند متعال در این رابطه فرموده است: «لاَیَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ»(۱) [بزرگ ترین هراس، آنان را غمگیـن نمی کنـد]. (ادامـه روایـت). همچنیـن بر هیـچ کسـی پوشـیده نیست که زمـان رجعت نیز روز هراس همگـان به جز شیعیان می باشد و بارها تبیین شد که مراد از واژه های آخره، قیامه و امثال آن در باطن قرآن، زمان رجعت می باشد. بنا بر این خدا می داند. شاید بتوان فزع را به ترس و اضـطرابی که ستمگران و دشمنان ائمه علیهم السلام را در زمان رجعت و در آخرت و حتی در دنیا فرا می گیرد، تأویل برد. چنان که در شرح واژه رعب و واژه های دیگر آمده است. پس اندیشه کن.

فریق: و فرقه و تفریق و فرقـان و امثـال آن ماننـد: الـذین تفرقوا و نظـایر آن. در قـاموس اللغه، فرق بینهمـا فرقـاً و فرقاناً به معنای جدایی انداخت و فرقه تفریقاً و تفرقه به معنای پراکنده ساخت و تفرق تفرقاً و افترق در مقابل گرد هم آمدند و

۱- [۱] - انبیاء/۱۰۳.

انفرق به معنای جدا شد، آمده است. همچنین در قاموس اللغه، فرقان به ضم به قرآن و هر چیزی که جدا کننده بین حق و باطل باشـد، معنا شـده است. برای فرقان معانی دیگری نیز ذکر شـده است. همچنین در این کتاب، فرقه به کسـر به معنای گروهی از مردم آمـده و فریق بر وزن أمیر به بیشتر از فرقه، اطلاـق می شود. از امام صادق علیه السـلام روایت شـده که فرمود: قرآن، همه کتاب خدا و فرقان، آیات محکم آن که عمل به آن واجب است، می باشد. در شرح واژه رب و واژه های دیگر آمده که علی علیه السـلام، فاروق (جـدا کننده بین حق و باطل) این امت است. در شـرح واژه ولیجه نیز می آید که او، جدا کننده بین حق و باطـل می باشـد. احـادیث، پیرامون این که او فـاروق أعظم (بزرگ ترین جـدا کننـده بین حق و باطل) است، فراوان می باشـد. همچنین در شـرح واژه قرآن و کتـاب، تأویل آن دو به حضـرت علی علیه السـلام و این که او آیات محکم قرآن است، خواهد آمـد، چنان که در شـرح واژه محکم نیز آمـده است. بنا بر این هیچ شـبهه ای در درستی تأویل فرقان و آن چه که به معنای آن در قرآن آمده به حضـرت علی علیه السلام و همچنین به امام نیست و وجه مناسبت بین آن دو، پیشتر ذکر شده است. پس تأمل کن.

بـدان که خداونـد متعال بارها تفرقه و اختلاف را نهی و نکوهش و عکس آن را مدح نموده و امر به آن کرده است، چنان که این مطلب در شـرح واژه اختلاف و جماعه آمـده است. در آنجا مصداق حقیقی اهل تفرقه و اختلاف که همان کسانی هسـتند که با ائمه علیهم السلام مخالفت کرده و در دین و احکامشان اختلاف پیدا کردند، تبیین شده است.

در روایت اباجارود از امام باقر علیه السـلام پیرامون تفسـیر آیه «وَلاَ تَفَرَّقُواْ»(۱) [پراکنـده نشوید] آمده که فرمود: خدا آگاه بود که آنـان پس از پیامبرشـان، به تفرقه و اختلـاف می افتنـد، پس آنهـا را از تفرقه نهی فرمود، چنـان که کسانی که پیش از آنها بودند را نیز نهی فرمود و به آنها امر فرمود بر ولایت آل محمد گرد آیند و متفرق نشوند.

ص:۷۷۲

۱- [۱] - آل عمران/۱۰۳.

در شرح واژه جماعه، دلایل این که جماعت، اگر چه کم باشند، اهل حق هستند و فرقه، اگر چه بسیار باشند، اهل باطل هستند، آمده است. بنا براین درست است که آیاتی که در آن تفرقه و اهل آن نکوهش شده اند، به این نوع از تفرقه و به مخالفینی که در دین به تفرقه افتادنـد، تأویل شود. همچنین از این مطلب اسـتنباط می شود که فریق مـذموم (گروه نکوهش شـده) و فرقه در غیر مقام مدح که در قرآن آمده است، مخالفان ائمه علیهم السلام هستند و فریق محمد (گروه مدح شده) و فرقه ناجیه (گروه نجات یافته)، همان ائمه علیهم السـلام و شیعیان آنها از سابقین و لاحقین، می باشند. چنان که خداوند سبحان فرمود: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»(۱) [گروهی در بهشت و گروهی در جهنم هستند]. در کتـاب نصوص و کتـاب هـای دیگر حـدیثی با سلسـله سـندهای متعـددی از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شـده است که از جمله آن حـدیثی است که با سـندی از علی علیه السـلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: امت من به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهند شد که تنهـا یـک فرقه، نجـات یـافته انـد و بقیه هلاک و نابود شـده انـد. نجات یافتگان آنها، کسانی هسـتند که به ولایت تمسّک می جوینـد و علم و دانش شـما را می آموزنـد و به نظر شـما عمـل می کننـد. پس غیر آنان هیـچ راهی برای نجات ندارنـد. (ادامه روایت). احـادیثی که بر تفرقه این امت دلالـت دارد و این که تنهـا یـک گروه از آنـان، نجـات یافتگاننـد و آنها، همان کسانی هسـتند که به کتـاب خـدا و عـترت تمسّـک می جوینـد، فراوان است. پس انسـان صـاحب بصـیرت، بایـد حقیقت را دریابـد و خداوند، هدایت کننده است.

فسق: و فسوق و فـاسق و آن چه که این معنا را می رسانـد، ماننـد: فسـقوا، یفسـقون و نظایر آن. در قاموس اللغه، فسق به معنای نافرمانی از خداوند و سرکشی و خروج از راه حق، آمده است. بر کسی پوشیده نیست که بزرگ ترین فسق، کافر شدن به خدا و رسولش صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام است. پس دشـمنان و مخالفان آنان همان فاسقان هستند و منظور از فسق و فسوق، اعمال آنان به ویژه

ص:۷۷۳

۱- [۱] - شوری/۷.

آن چه که نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان انجام دادند، می باشد. این معنا علاوه بر این که به خودی خود واضح و آشکار است از معنای واژه های نظیر آن مانند: فجور و فاجر و امثال آن نیز مشخص می شود.

همچنین این مطلب از احادیث نیز برمی آید. پس شبهه ای در درستی این تأویل نیست. حتی در حدیثی در شرح واژه کفر، تأویل فسوق به دومی آمده است و شاید دلیل این تأویل از روی مبالغه در فسق و فجور او باشد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ مؤمنا»(۱) [آیا کسی که مؤمن است] روایت شده که گفت: منظور، علی علیه السلام است. و پیرامون تفسیر آیه «كَمَن كَانَ فَاسِقًا» [چون کسی است که نافرمان است] گفت: منظور، انسان منافق و دشمن علی علیه السلام که ولید بن عقبه است، می باشد.(۲) همچنین در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا يُضِلُّ بِهِ»(۳) [با آن گمراه نمی کند] روایت شده که فرمود: منظور این است که فقط فاسقان از طریق ولایت علی علیه السلام منحرف می شوند، یعنی هر کسی که از زمره ولایت مداران او خارج شود، فاسق است. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»(۴) [خداوند، مردمان فاسق را هدایت نمی کند] فرمود: منظور، ستمگران به جانشین تو هستند. (ادامه روایت).

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الفاسقین» آمده که فرمود: منظور، کسانی هستند که در مورد دین خدا و اطاعت از او، فاسق می باشند که همان کافران و دشمنان ائمه علیهم السلام که نام مسلمان را به پیشانی دارند، هستند. در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «و فسق من دفع حقک». (هر کسی که تو را از حقت بازداشت، فاسق است). احادیث در این

۱- [۱] - سجده/۱۸.

۲- [۲] - تفسیر فرات، ج۱، ص۳۲۷.

۳- [۳] - بقره/۲۶.

۴- [۴] - مائده/۱۰۸.

رابطه، فراوان است. پس غافل مباش.

فالق: و فلق. فلق به سکون در اصل به معنای شکافتن است و در قرآن در سوره انعام، آیه«فَالِقُ الإِصْبَاحِ»(۱) [شکافنده صبح] و آیه «فَالِقُ الْحَبِّ»(۲) [شکافنده دانه] به کار رفته است و منظور از آن، خلقت می باشد. بنا بر این تأویل آن، همان است که در شرح واژه فطره آمد. اما مراد از فلق به فتح لام در سوره فلق خواهد آمد.

فوق: ضدّ تحت (زیر) است. در شرح واژه عذاب، دلایل تأویل فوق و تفسیر آن به پادشاهان ستمگر، دجّال و به آسمان آمده است. پس غافل مباش.

فک: در لغت به معنای رها کردن و آزاد کردن است و در سوره بلد آیه «فَكُّ رَقَبَةٍ»(۳) آزاد کردن گردن (بنده) آمده و منظور از آن، آزاد کردن بنده است. در برخی موارد، در شرح واژه تحریر به آن اشاره نمودیم. همچنین آیه «تَحرِيرُ رَقَبَةٍ»(۴) آزاد کردن گردن (بنده) در مواردی از قرآن آمده است و مراد از همه آنها برحسب تفسیر، آزاد کردن آن از بندگی ظاهری و برحسب تأویل، آزاد کردن آن از آتش و رها کردن وی از کفر و گمراهی و نجات دادن از دست شبهه های مخالفان گمراه کننده است که به وسیله آموزش دادن ولایت و هدایت کردن به سوی حق و حقیقت که همان تمسک جستن به ائمه علیهم السلام است، صورت می پذیرد.

از جمله احادیثی که شاهد و گواهی بر این تأویل می باشند، احادیثی است که در شرح واژه اسیر آمده و در سوره بلد نیز می آید. در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَكُّ رَقَبَةٍ»، آزاد کردن گردن (بنده)، روایت شده که فرمود: همه مردم به جز شما بنده آتشند پس خداوند شما را به وسیله ولایت ما از این بندگی آزاد کرد. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: به

۱- [۱] - انعام/۹۶.

۲- [۲] - انعام/۹۵.

۳- [۳] - بلد/۱۳.

۴- [۴] - مائده/۸۹.

وسیله ما و با شناخت به ما گردن ها از یوغ بندگی آزاد می شود و در روز گرسنگی که همان (مسغبه) است، ما اطعام کنندگان هستیم. پس تأمل کن.

فلک: به ضم به معنای کشتی است. مفرد و جمع فلک یکسان می باشد. در شرح واژه جاریه و سفینه دلایل تأویل آن دو و تأویل آن چه که به معنای آن دو می باشد به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام، بلکه به علمای شیعه و فضلای اصحاب ائمه علیهم السلام نیز آمده است.

در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «السلام علیک یا فلک النجاه» (سلام بر تو ای کشتی نجات). پس اندیشه کن. اما فلک به دو فتحه به معنای آسمان است. پس فلک به مانند سماء تأویل می شود و خدا آگاه است.

فشل: یعنی آن چه مشتمل بر فشل است مانند: فشلتم و نظایر آن. فشل به معنای ترس، ضعف و کسالت می باشد. ظاهر این است که این واژه از صفات کسانی می باشد که ایمان آنها ضعیف می باشد و در اطاعت از خدا، رسول او و ائمه معصومین صلوات الله علیهم، استوار و ثابت قدم نیستند.

فصل: و تفصیل و مفصل و آن چه این معنا را می رساند، مانند: فاصل، فصلنا و نظایر آن، در قاموس اللغه فصل، به معنای مانع بین دو چیز، کلام حق، قضاوت بین حق و باطل و بریدن، آمده است و تفصیل به معنای شرح و تفصیل دادن به منظور تبیین و واضح ساختن، می باشد.

در تفسیر قمی پیرامون آیه «أَنْزَلَ إِلَیْکُمُ الْکِتَابَ مُفَصَّلًا»(۱) [این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است] آمده است که منظور، جدا کردن حق از باطل و تبیین هر یک از آن دو است.(۲) از این مطلب، استنباط می شود که می توان این معنا را برای واژه تفصیل نیز در موارد مناسب تطبیق داد. البته با در نظر گرفتن تأویل حق به غیر آنان و امثال آن چنین برمی آید که می توان آیه هایی که این واژه ها در آنها آمده است را به آن چه که به این معنا برمی گردد یعنی مسأله امامت، تأویل برد.

ص:۷۷۶

۱- [۱] - انعام/۱۱۴.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج۱، ص ۲۲۱.

پس تأمل کن.

بدان که در احادیثی آمده که ائمه علیهم السلام فصل الخطاب (تصمیم گیرندگان قاطع و نهایی) و فاصل القضاء و الحکم (قضاوت کنندگان قاطع) بین مردم می باشند. چنان که در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: ما فصل الخطاب و دلالت آن هستیم. (ادامه روایت). در مناقب از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من فَصْلُ القَضَاء (قضاوت کننده نهایی) هستم. در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «صلِّ علی علیّ فصل قضائک بین خلقک». (درود بفرست بر علی علیه السلام که قضاوت گر نهایی تو در میان خلق تو است). در برخی دیگر از این متون زیارتی می خوانیم: «یا فَاِصلُ الحُکْمِ و النَّاطِق بِالصواب» (ای حکم کننده نهایی و ای گوینده حقیقت) و «یا فصل الخطاب» (ای تصمیم گیرنده قاطع و نهایی).

شاید مراد از آنها این باشد که ائمه علیهم السلام، تمیز دهندگان بین حق و باطل در تمام امور به ویژه احکام می باشند و این که آنان و ولایت شان مرز جدایی حق از باطل است و به وسیله آنان، راستگو از دروغگو تمییز داده می شود و درست از اشتباه، هدایت از گمراهی و ایمان از کفر، مشخص می گردد، چرا که شرط آن جدایی، محبّت آنان، ولایت آنان و شناخت حقوق شان است. پس اندیشه کن.

در شرح واژه یوم، دلایل تأویل یوم الفصل (روز جدایی) به روز رجعت و زمان قیام حضرت قائم علیه السلام خواهد آمد. همچنین حدیثی نیز در شرح واژه وقت می آید. پس تأمل کن.

فضل: و آن چه مشتمل بر فضل و تفضیل است. فضل در اصل در مقابل کاستی و به معنای زیادی می باشد و گاهی نیز بر نیکی کردن به دیگری و بر مقام رفیع نیز اطلاق می شود. در احادیث فضل، فضل الله، فضل من الله و مانند آن که این معنا را می رساند، به پیامبر صلی الله علیه و آله، نبوّت او و به علی علیه السلام، ولایت و امامت او، پیروی از او، اقرار به ولایت او و به امام و قرآن و آگاهی از تأویل قرآن، تأویل شده است. پس در هر مقامی، تأویل، متناسب با آن مقام، صورت می گیرد. برخی از احادیثی که شاهد و گواه این تأویل ها می باشند، در باب سوم از فصل دوم

از گفتار اول، آمده است. همچنین به برخی از آنها نیز در شرح واژه رحمه اشاره کردیم.

در مناقب، تفسیر قمی و کشف الغمه از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ»(۱) [و به هر شایسته نعمتی از کرم خود عطا کند] روایت شده که فرمود: منظور، علی بن ابی طالب(ع) است. (ادامه روایت). مرجع ضـمیر در فضله احتمال دارد که فضل یا ذی الفضل (صاحب فضل) باشد و تأویل بر دومی دشواری و مشقت دارد.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه«قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ»(۲) [بگو به فضل و رحمت خداست] روایت شده که فرمود: منظور، اقرار به نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و پیروی از علی علیه السلام است.(۳)

مؤلف گوید: شاید مراد از فضل، محمد صـلی الله علیه و آله و مراد از رحمه، علی علیه السـلام باشد. از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسـیر آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ»(۴) [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزنـد] روایت شده که فرمود: مراد از فضل نسبت به پیامبر صـلی الله علیه و آله ، نبوّت و نسـبت به علی علیـه السـلام امـامت اسـت. همچنین از امـام صـادق علیه السـلام پیرامـون تفسـیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ» [بگـو به فضـل و رحمت خـداست] روایت شـده که فرمود: منظور از فضـل الله، اقرار به رسول الله صـلی الله علیه و آله است. حضـرت در روایت دیگری فرمود: منظور از فضل الله، علی علیه السلام و اقرار به ولایت او می باشد.

در روایت طـارق از علی علیه السـلام آمـده که فرمود: امام، فضل الهی و رحمت او است (ادامه روایت). در تفسـیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاللّهُ

۱- [۱] - هود/۳.

۲- [۲] - یونس/۵۸.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۲۹.

۴- [۴] - نساء/۵۴.

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(۱) [و خدا دارای فزون بخشی عظیم است] آمده که فرموده: یعنی بر کسی که او را به دین خود توفیق می دهد و به موالات و دوستی با تو و برادرت علی بن أبی طالب علیه السلام هدایت می کند. همچنین شکی در این نیست که شرط این که خداوند برخی را بر دیگران برتری می دهد، همین امر می باشد. پس تأمل کن تا دریابی. احادیث در این باب، فراوان است.

فیل: معنای آن مشخص است و از مسخ شدگان می باشد. این واژه در سوره فیل آمده است. در این سوره، حکایت اصحاب فیل که این حیوانات را به منظور تخریب خانه خدا، به سوی کعبه راندند و خداوند، آنان را به وسیله ابابیل که بر سر آنان، سنگ ریختند و نابود ساخت، ذکر شده است. شاید از احادیثی که در تأویل بیت، مسجد و امثال آن آمده، بتوان اصحاب فیل را به آن دشمنانی که سعی در تخریب خانه نبوّت و تضییع ولایت داشتند، مانند برخی از حاکمان مخالفین و خلفای آنان، بلکه به علمایشان نیز تأویل برد.

از این مطلب استنباط می شود که می توان أبابیل را نیز به کسانی که سعی در نابود کردن آن دشمنان و برطرف کردن شبهات آنان، به وسیله نیزه یا زبان داشتند، تأویل نمود. چنان که مؤید این تأویل در شرح واژه حجر، طائر و امثال آن آمده است. پس تأمل کن.

فوم: این واژه در سوره بقره آمده و مراد از آن بنا بر روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، گندم می باشد. برخی نیز گفته اند که مراد از آن، سیر است . تأویل فوم به هر یک از آن دو معنا کم باشد، همان می باشد که در تأویل بصل آمده است. پس غافل مشو.

فتنه: و مشتقات آن مانند: مفتنون، فتنّا، یفتنون و نظایر آن که در قرآن آمده است. در قاموس اللغه فتن به معنای سوزاندن به وسیله آتش است و آیه «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ»(۲) [همان روز که آنان بر آتش عقوبت (و آزموده) شوند] به همین

۱- [۱] - بقره/۱۰۵.

۲- [۲] - ذاریات/۱۳.

معنا می باشد. فتنه به کسر به معنای حیرت است، مانند مفتون. همچنین به معنای پسند کردن چیزی نیز می باشد. مشتقات دیگر آن فتنه یفتنه فتناً و فتوناً و أفتنه و أفتن فیه است. فتنه به معنای گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب جنون، رنج و اختلاف نظر داشتن مردم نیز می باشد. فتنه یفتنه گاهی به صورت متعدی می آید که معنای آن او را در فتنه افکند، است مانند: فتنه و أفتنه فهو مفتن و مفتون. و گاهی به معنای لازم می آید که معنای آن در فتنه افتاد می باشد، مانند: افتتن فیهما. اجمالاً فتنه و افتتان در سخن عرب به معنای امتحان، آزمایش و ابتلا می باشد. و گاهی به چیزی که انسان دچار آن می شود، فتنه می گویند. فتنه در اصل از معنای انداختن نقره در آتش به منظور محک زدن آن، گرفته شده است. در سوره عنکبوت احادیثی خواهد آمد دالّ بر این که محک این امت، پس از پیامبرشان در امامت و ولایت علی علیه السلام بوده است، حقیقت این است که امتحان سایر امت ها نیز به همین شکل بوده است و مراد از آن چه که پیرامون امتحان آنان آمده نیز همین می باشد. چنان که این معنا از احادیثی که در مقدمات سابق در تبیین عالم زر و گرفتن پیمان آمده، ظاهر و آشکار شده است.

در اینجا به احادیث دیگری اشاره می کنیم که شاهد و گواه مدعای ماست. یکی از این احادیث، حدیثی است که در تفسیر فرات از جابر انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون تفسیر آیه «أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»(۱) [آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند] روایت شده که فرمود: خداوند آنها را با علی علیه السلام آزمود.(۲)

در مناقب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: زمانی که این آیه نازل شد، عرض کردم: یا رسول الله، این امتحان چیست؟ پیامبر فرمود: ای علی، به وسیله تو و به وسیله ولایت تو امتحان می شوند. (ادامه روایت). از امام صادق علیه السلام

۱- [۱] - عنکبوت/۲.

۲- [۲] - تفسیر فرات، ج ۱، ص ۳۱۷.

پیرامون تفسیر آیه «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُواْ مِنکَمْ خَآصَّةً»(۱) [و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید] روایت شده که فرمود: منظور از آن، تنها رها کردن علی علیه السلام و ولایت او است و آن چیزی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دادند. در شرح واژه لات، دلایل این که مراد از فتنه، فلانی و فلانی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند و فتنه آن دو شدیدتر از فتنه گوساله و سامری بوده است، خواهد آمد. حدیثی نیز در شرح واژه عجل آمده است. در نکته آخر از خاتمه پیش رو نیز مؤید این تأویل در تأویل آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ لِلهِ»(۲) [با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین مخصوص خدا شود] می آید. چرا که مراد این است که حضرت قائم علیه السلام، اهل نفاق و آیین های مخالف حق و دشمنان اهل ولایت را می کشد.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را در خانه اش گرد آورد. و آنها را از شدّت و سختی که از دست دشمنان شان خواهند دید، باخبر ساخت و فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: دشمنانتان را امتحانی برایتان قرار دادم. نظر شما چیست؟ آنها فرمودند: تا رسیدن آن زمان به خاطر امر الهی و آن چه که از قضای او نازل شده صبر پیشه می کنیم. پس از آن بود که آیه «وَجَعَلْنَا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَکَانَ رَبُّکَ بَصِیراً»(۳) [و برخی از شما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم آیا شکیبایی می کنید و پروردگار تو همواره بیناست] نازل شد و آنها چنان که فرمودند، صبر پیشه خواهند کرد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»(۴) [پروردگارا ما را برای قوم ستمگر (وسیله) آزمایش قرار مده]

ص:۷۸۱

۱- [۱] - انفال/۲۵.

۲- [۲] - بقره/۱۹۳.

۳- [۳] - فرقان/۲۱.

۴- [۴] - یونس/۸۵.

روایت شـده که فرمود: منظور، تسـلط آنـان بر ما و امتحان آنان به وسـیله ما است.(۱) بنـا بر این درست است که تأویـل آیات، پیرامون فتنه و افتتان در موارد مناسب به این شـکل باشد، یعنی به اعمال آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان و دشمنی آنان نسـبت به ترک ولایت و تمسّک جسـتن به آن در گذشـته و آینده و حتی متهم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله به فریفته شـدن او در عشـق بـه علی علیـه السـلام، تأویـل شـود. مؤیـد این تأویـل در تفسـیر سـوره قلم آیه «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ* بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ»(۲) [به زودی خواهی دید و خواهند دید* (که) کدام یک از شـما دسـتخوش جنونید] خواهد آمد که پیامبر صـلی الله علیه و آله، هنگامی که فضائل علی علیه السـلام را بر شـمرد، دو مرد گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله مجذوب این جوان شده است. پس از این بود که خداوند این آیه را نازل کرد. مؤید دیگری همانند این مورد نیز در شـرح واژه جنون آمده است. پس تأمل کن و غافل مباش.

بـدان که در اینجا تأویل دیگری نیز برای فتنه در برخی از آیاتماننـد آیه سوره بقره «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»(۳) [(چرا که) فتنه (شـرک) از قتل بدتر است] وجود دارد و آن، این است که انسان، چه مخالف یا موافق به نقل از امام حاضـر یا یکی از شیعیان، مطلبی را اظهـار می کرد که منجر به آزار آنـان بلکه منجر به کشـته شـدن آنـان می شـد. از جمله موارد آن، افترایی است که مخالفان به ائمه علیهم السـلام و شـیعیانشان می زدنـد، به طوری که هیچ کدام جرأت اظهار مذهب و طریقت خود را نداشـتند. مورد دیگر آن، خبرچینی دشـمنان ائمه علیهم السـلام نزد حاکمان ظلم و جور بود که منجر به کشـته شدن ائمه علیهم السلام و بسـیاری از شـیعیانی که از خواص بودند، می شد. به این تأویلی که ذکر نمودیم، فتنه حقیقی و گاهی کشته شدن نیز گفته می شود، چرا که به قتل منتهی می شد، چنان که در شرح واژه قتل، آمده است. پس تأمل کن.

ص:۷۸۲

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ،ص ۳۵ ،حدیث ۳۸. همچنین در این آیه آمـده است «لاتسـلطهم علینـا فتفتنهم بنا» [آنها را بر ما مسلط نکن تا به وسیله ما آنها را بیازمایی].

۲- [۲] - قلم/۵ و۶.

۳- [۳] - بقره/۱۹۱.

فرعون: به انسانی که خودسر و سرکش و حیله گر و حق ناشناس است، گفته می شود. پادشاه هم عصر موسی نیز به این لقب، شهرت یافت و خداوند در باره او حکایت های بسیاری را ذکر کرده است. از امام رضا علیه السلام روایت شده که معنای آیه «یا فرعون»، ای سرکش می باشد. همچنین در احادیث، فرعون به فرعونیان این امت که از دشمنان آل محمد علیهم السلام و به خصوص، اولی و معاویه می باشند، تأویل شده است. چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: معاویه، فرعون این امت بود. در کتاب خصال از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: ۶ تن از این امت در تابوت، در درک اسفل آتش جهنم هستند که عبارتند از عجل (گوساله) که همان نعثل و فرعون که همان معاویه و هامان این امت، که همان زیاد و قارون آن که همان سعد و سامری، که همان ابوموسی عبدالله بن قیس است. چرا که ابوموسی همانند سامری قوم موسی گفت که هیچ آسیبی و هیچ جنگی نباشد و ششمی آنها ابتر است که همان عمرو بن عاص می باشد. همچنین در خصال از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: اولین پرچمی که در روز قیامت بر من وارد می شود، به دست فرعون این امت یعنی معاویه و دومی در دست سامری این امت یعنی عمرو بن عاص می باشد. (ادامه روایت). دلایل تأویل فرعون به اولی در شرح واژه آل آمده و در شرح واژه هامان نیز می آید. همچنین در شرح واژه ابلیس آمده که احتمال دارد، فرعون به دومی نیز تأویل شود. مؤید این تأویل، روایت احمد بن اسحاق مبنی بر این است که روزی که دومی کشته شد، روز نهم ربیع بود و به آن روز واژه فرعون، اطلاق شده است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «اللهم العن جوابیت هذه الأمه و فراعنتها الرؤساء منهم و الأتباع من الأولین و الآخرین» (خدایا، بت های این امت و فرعون های آن اعم از رؤسا و پیروان شان را از ابتدا تا انتها لعنت بفرما).

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول در خلال روایت مفضل بن عمر، آمده است که امام علیه السلام فرمود: هر کسی دیگران را به پرستش خود فرا بخواند، به

مانند فرعون می باشد که گفت: «إِذْ قَالَ أَنَا رَبُّکَم الأعلَی»(۱) [من، پروردگار برتر شما هستم]. همچنین در فصل سوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که دشمنان ائمه علیهم السلام و چیزهایی که به آنان مربوط می شود به منزله فرعون و چیزهای مرتبط با او می باشد، پس تأمل کن.

فقه: یعنی آن چه که مشتمل بر فقه است مانند: یفقهون و نظایر آن. فقه به کسر به معنای دانستن چیزی و فهم آن و ذکاوت می باشد. همچنین در عرف به معنای مشهورش، که همان استنباط مسائل شرعی و علوم دینی می باشد، نیز به کار رفته است. در کافی و کتاب های دیگر از ائمه علیهم السلام روایت شده که فقه، بصیرت و بینش در دین به منظور شناخت حقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و آموختن علوم دینی از آنان می باشد. همچنین در کافی از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَهُمْ لاَ یَفْقَهُونَ»(۲) [پس آنان، درک نمی کنند] روایت شده که فرمود: یعنی منکران امامت، نبوّت تو را درک نمی کنند. پس تأمل کن.

فاکهه: و مشتقات آن مانند: فاکهین و نظایر آن. در قاموس اللغه، فاکهه به معنای هر نوع میوه و فکه بر وزن خجل به معنای خوردن میوه آمده است. همچنین، فاکه به معنای صاحب میوه و فکّههم تفکیهاً به معنای برای آنها میوه آورد، می باشد. تفکّه، از جمله فعل هایی است که دو معنای ضد و نقیض دارد یعنی هم به معنای میوه خورد و هم به معنای از خوردن میوه اجتناب کرد، است. همچنین در قاموس اللغه آمده که فکّههم ملح الکلام تفکیهاً به معنای به شیرینی با آنها سخن گفت، می باشد. اسم مصدر آن، فکاهه که به معنای شوخی و مزاح است، می باشد. همچنین فاکهه به معنای با او مزاح کرد و أفکوهه به معنای کار شگفت است. فکه بر وزن فرح فکهاً و الفکاهه به معنای این است که انسان دل زنده و خندرو به دوستانش، سخنی بگوید که آنها را بخنداند. تعجَّبَ لتفکّهه (از شوخی او به شگفت آمد) نیز از این معنا گرفته شده است. اجمالاً فاکهه به معنای غذا و سخنی است که از آن لذت

۱- [۱] - نازعات/۲۴.

۲- [۲] - توبه/۸۷.

برده شود و به هر دو معنا در قرآن آمده است، ولی ما در اینجا تأویل فاکهه به معنای غذا را بررسی می کنیم، چرا که تأویل فاکهه به معنای سخن در شرح واژه ضحک و نظایر آن آمده است. پس بدان در شرح واژه أکل و ثمر، احادیثی آمده که بر تأویل آن دو به علم امام و محبت ائمه علیهم السلام دلالت دارد. پس فاکهه نیز به مانند آن دو، تأویل می شود. همچنین در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول، روایت صریحی پیرامون تأویل فاکهه به آن چه که ذکر کردیم، آمده است. افزون بر این که در آنجا، به طور مفصل به تبیین این تأویل پرداختیم. پس به آنجا مراجعه شود. همچنین چنان که در شرح واژه ثمر آمد، از برخی از احادیث چنین برمی آید که ثمره در برخی از موارد به ائمه علیهم السلام و به اولاد و ذریه تأویل می شود. پس شاید بتوان آن تأویل را نیز در اینجا البته در موارد مناسب، تطبیق داد. و خدا آگاه است.

أفواه: در شرح واژه لسان، تأویلی آمده که می توان آن را در موارد مناسب برای افواه نیز به کار برد و دلیل آن، ظاهر و آشکار است. مؤید این تأویل، روایت طارق از علی علیه السلام است که در شرح واژه ید، خواهد آمد. پس تأمل کن.

فتی: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فتی در لغت به معنای جوان است. عرب، پادشاه را چه پیر یا جوان باشد، فتی می نامند. در روایتی آمده که منظور از فتی، مرد مؤمن می باشد. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در جواب مردی که پرسید: «فتی» در نزد شما به چه معنا است؟ فرمود: منظور از فتی، مرد مؤمن است. درست است که اصحاب کهف، پیر بودند ولی خداوند متعال، آنان را به خاطر ایمان شان فتیه (جوانان) نامید. عیاشی همین حدیث را با کمی تفاوت روایت می کند که در آن امام علیه السلام فرمود: آنها به مانندِ (فتیه) جوانان بودند و همچنین حضرت در آخر آن حدیث فرمود: هر کسی به خدا ایمان بیاورد و تقوی پیشه کند، (فتی) جوان می باشد. بنا بر این می توان فتی را در موارد مناسب به مرد مؤمن شیعه، تأویل برد. پس اندیشه کن.

فدیه: و فداء و آن چه معنای آن دو را می رساند. مانند: یفتدی و نظایر آن. در قاموس اللغه، فداه یفدیه فراء و فدیً و دیگر مشتقات آن مانند افتدی به وفاداه به

ص:۷۸۵

معنـای این که چیزی داد و او را آزاد ساخت می باشـد. فـدّاه تفـدیه یعنی به او گفت: جانم فـدایت باد. همچنین أفـدی الأسـیر یعنی آن چه که اسـیر برای آزاد شدنش به او پرداخت، پذیرفت. در شـرح واژه اسیر، احادیثی آمده که از آنها چنین برمی آید که فدیه و فداء، گاهی به فائده رساندن دانشـی که نجات دهنده انسان از گمراهی است و نظایر آن که فرد مؤمن بوسیله آن از اسارت شـبهات مخالفین رهایی می یابـد، تأویل می شود. در روایتی از امام باقر علیه السـلام آمـده که در شـرح مقام علی علیه السـلام در روز قیامت حـدیثی را ذکر نموده و در آخر آن فرمود: خداوند عز وّ جل می فرماید: «فَالْیَوْمَ لَا یُؤْخَذُ مِنکُمْ فِدْیَهٌ»(1) [پس امروز از شـما فـدیه گرفتـه نمی شـود] که منظـور از آن، این است که از دشـمنان علی علیه السـلام و از کسـانی که کـافر گشـتند، فـدیه گرفته نمی شود. یعنی آنـان، عمل نیکی ندارنـد تا به وسـیله آن خود را آزاد سازنـد. (ادامه روایت). دلالت این روایت، ظـاهر و آشـکار است، بلکه همچنین از آن، امکـان تأویـل فـداء و فـدیه، به اعمـال نیک و خیر وماننـد آن که موجب رهایی از عذاب است نیز استنباط می شود. ظاهر این است که بزرگ ترین فدیه ها، ولایت، محبت ائمه علیهم السلام و اطاعت از آنان می باشد و مؤید این مطلب در شرح واژه هدی که فداء نیز بر آن اطلاق می شود، خواهد آمد. پس تأمل کن.

افتراء: و مفـترون و آن چه به این معنـا است و مشـتمل بر هزینه می شودماننـد: الـذین یفترون و نظـایر آن. فریه به کسـر ف به معنای دروغ و افتراء به معنای دروغ بزرگ و افتراه به معنای چیز ساختگی و دروغی را به او نسبت داد می باشد.

جای هیچ شـکی نبست که ادعاهای مخالفان و دشـمنان ائمه علیهم السلام در گرفتن حق خلافت و امامت از ائمه علیهم السلام و ادعای آن برای غیر آنان، از بزرگ ترین دروغ ها و بهتان ها است، بلکه هیچ بهتانی در اسلام بزرگ تر از آن نمی باشد. بنا بر این جای هیچ شـکی نیست که تأویل مفترین و افتراء به اقوال و اعمال آنان درست می باشد و احادیثی که این صـفات را از صفات برجسته خلفای آنان دانسته، از جمله همین تأویل است. احادیث فراوانی بر تأویلی که ذکر نمودیم،

ص:۷۸۶

۱- [۱] - حدید/۱۵.

شهادت و گواهی می دهـد که از جمله آنها حـدیث زیـدیق است که در فصل سوم از گفتار دوم آمده و در آن امام علی علیه السـلام فرمود: دشـمنان ائمه علیهم السـلام به خـدا دروغ و افترا بسـتند، پس منظور از مفترون و اهل فریه، آنانند. حدیث دیگر، حـدیثی است که در آخر بـاب پنجم از فصل اول از گفتار اول آمـده و دلالت دارد بر این که هر کسـی که بـدون راهنمایی از سـوی ائمه علیهم السـلام، ادعـای علم داشـتن به قرآن و احکـام آن را بکنـد، دروغگـو و از اهـل شـک می باشـد. و به خـدا و رسولش نسبت دروغ می دهد. در روایت داوود بن فرقد از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کسی که ادعای امامت کنـد و در حقیقت امـام نباشـد، به خـدا و رسولش و به ما بهتان زده است. ابابصـیر از امام صادق علیه السـلام نقل می کنـد که پیرامون تفسـیر آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا»(۱) [و کیست سـتمکارتر از آن کس که بر خـدا دروغ بسـته] فرمود: منظور، هر کسـی به غیر از ائمه علیهم السـلام است که ادعـای امامت کنـد. همچنین برخی احادیث تأییـد کننـده این تأویل در شرح واژه زور آمده و نیز در شرح واژه قول می آید. پس اندیشه کن و غافل مباش.

ص:۷۸۷

۱- [۱] - انعام/۲۱.

قثاء: در قاموس اللغه قثاء به کسر و ضم به معنای معروفش یا به معنای خیار آمده است. این واژه در سوره بقره آیه «و قثائها» به کار رفته و تأویل آن به مانند تأویل بصل می باشد. پس تأمل کن.

قرآن: در لغت به معنای تلاوت کردن است. قرأ قراءه و قرآناً یعنی تلاوت کرد. سپس قرآن که از جانب خداوند نازل شده، به این نام، نامیده شد. جوهری می گوید نام قرآن از ماده قرأت الکتاب قراءه و قرآناً گرفته شده است. ابوعبیده می گوید: قرآن از ریشه قرن الشیء قراناً که به معنای آن چیز گرد آمد و به یکدیگر پیوست می باشد، گرفته شده، چرا که قرآن نیز سوره ها را گرد آورده و به هم پیوسته است. بنا بر هر دو تقدیر، در احادیث، قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و همچنین به حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است، چنان که مؤید این تأویل ها، حدیثی است که پس از این خواهد آمد و بر تأویل کتاب به همین مواردی که ذکر نمودیم، دلالت دارد.

در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن اعمال اولی ذکر شده، آمده که حضرت فرمود: من، همان ایمانی هستم که او به آن کافر شد و همان قرآنی هستم که او آن را رها کرد. بقیه احادیث در تفسیر سوره حجر آیه «سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»(۱) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] خواهد آمد. چنان که در شرح واژه سبع نیز به آن احادیث اشاره کردیم. همچنین

۱- [۱] - حجر/۸۷.

می توان وجه تناسب این تأویل را این طور تبیین نمود که آنها، استنباط کنندگان علوم قرآنی هستند و به تمام چیزهایی که در آن است، آگاهند و قرآن، پیرامون آنان و ولایت شان، نازل شده است، چنان که این مطلب، بارها تبیین شد. پس گویی آنان به منزله خود قرآن گشته اند و از این نظر که آنان محل گرد آمدن علوم، کمالات و غیر آن می باشند، بر مردم واجب است که از آنان یاد کنند و علوم را از آنان فرا گرفته و به مانند قرآن، به آنها ایمان بیاورند. همچنین در احادیث آمده که علم قرآن نزد آنها است و این که آنها اهل قرآن و استنباط کنندگان علم آن می باشند، ظاهر و آشکار است. بسیاری از آن احادیث پیشتر آمده و پس از این نیز خواهد آمد. پس به ویژه از این که مراد از واژه قرآن در باطن، معنای معروفش نیز می تواند باشد، غافل مباش.

قریب: و قربی، أقربون، أقرباء، قربات، مقربون و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر قرب و قرابه و قربی و نظایر آن می شود. در قاموس اللغه، قرب منه بر وزن کرم و قربه بر وزن سمع قرباً و قرباناً به معنای به او نزدیک شده است یعنی آن فرد از نظر زمان یا مکان یا صفت یا نسب و همین طور از نظر ظاهری یا معنوی به او نزدیک می باشد. مقرب کسی است که قرب، منزلت، ارزش و جایگاه دارد. همچنین بر کسی که به خداوند متعال تقرب جوید، قربان اطلاق می شود. قربان بر وزن فعلان و از ریشه قربه است. همچنین در قاموس اللغه، قربک، قرباک، أقرباک، أقاربک، أقربوک به معنای افراد قبیله تو که به تو نزدیک می باشند، آمده است.

احادیثی در شرح واژه اجل و فتح آمده و در شرح واژه یوم نیز خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از بسیاری از اموری که خدواند آن را قریب (نزدیک) شمرده است، برحسب باطن، چیزهایی می باشد که در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام اتفاق می افتد. پس درست است که این امور در موارد مناسب به آن تأویل شود. در شرح واژه امر احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که ائمه علیهم السلام، اولیای خداوند و مقربون درگاه الهی هستند. پیشتر نیز دلایل این که منظور از سابقون إلی الجنه و مقربون إلی الله، علی علیه السلام و شیعیانشان می باشند، آمده است. در شرح واژه اتباع نیز احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که تقرب به خدا

و رسول صلی الله علیه و آله او مخصوص دوستداران علی علیه السلام و پیروان او است. همچنین در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول در سخن از داستان معراج، به دلایل این که هر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پیروی کند، از مقربان درگاه الهی خواهد بود، اشاره شده است.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»(۱) [و اما اگر (او) از مقربان باشد] روایت شده که فرمود: منظور، امیراالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او است. در حدیث دیگری حضرت فرمود: منظور کسی است که در نزد امام علیه السلام منزلت دارد. اما «اصحاب الیمین»، همه کسانی هستند که این منزلت برای آنها وارد شده است. بنا بر این درست است که تقرّب نزد خداوند و رسول الله به ائمه علیهم السلام و به ویژه شیعیان کامل آنان تأویل شود. اما مضمون احادیث پیرامون این که مراد از قربی، ذوی القربی، أقربون و نظایر آن بر حسب باطن، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی علی، فاطمه، حسن، حسین و نُه امام معصوم دیگر علیهم السلام می باشند، یکسان است. چرا که آنان از نظر حسب و نسب بلکه از هر جهت به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می باشند. بلکه حقیقتی که بر همه ثابت شده، این است که مراد از این واژه ها در برخی از آیات، بر حسب ظاهر نیز آنان می باشند. مانند: آیه «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»(۲) [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان] و أمثال آن. حتی شاید بتوان گفت که سیدان پارسا که عارف به این امر هستند نیز از مصادیق آن می باشند، چنان که در احادیث آمده که اگر خود بنی هاشم، عارف به این امر باشند، سایر مردم در شبهه نمی افتند. احادیث دیگری نظیر این نیز، نقل شده است.

در اینجا به برخی از احادیث که بر این تأویل، بلکه بر معنای ظاهری نیز دلالت دارد، اشاره می کنیم. در کشف الغمه از ابن عباس روایت شده که گفت:

۱- [۱] - واقعه/۸۸.

۲- [۲] - شوری/۲۳.

هنگامی که آیه «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان] نازل شد، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد که این کسانی که خداوند دوستی با آنان را بر ما واجب فرموده، چه کسانی هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: علی، فاطمه و دو پسرش. برخی از احادیث در این رابطه در شرح واژه عدل و در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمده است. همچنین در شرح واژه یتیم، دلایل تأویل آیه «یتیماً ذا مقربه» به خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى»(۱) [مال (خود) را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان بدهد] روایت شده که فرمود: یعنی مال را به عنوان هدیه نه به عنوان صدقه به خویشاوندان فقیر پیامبر صلی الله علیه و آله بدهد، چرا که خداوند، شأن آنان را برتر از صدقه قرار داده و آنان را خویشاوندان خود دانسته و این خویشاوندی را به عنوان هدیه و نیکی در باره آنها جاری ساخته است. در من لایحضره الفقیه پیرامون تفسیر آیه «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ»(۲) [برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند] روایت شده که فرمود: آن، چیزی است که خداوند عز و جل آن را برای صاحبان این مقام قرار داد. راوی عرض کرد: آیا برای آن حد و مرزی است؟ حضرت فرمود: بله، حداقل آن، یک سوم آن ثلث می باشد. مؤلف گوید: ظاهر، این است که مراد امام، تفسیر أقربین به ائمه علیهم السلام می باشد و از آن تأویل والدین به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز استنباط می شود، چنان که در شرح والد نیز خواهد آمد. پس یک سوم ثلث، سهم همه آنها است ولی به امام علیه السلام اعطا می شود. همچنین از این حدیث، تأویل معروف به صله رحم با امام و وصیت کردن برای او نیز بر می آید، چنان که در شرح واژه معروف و در تأویل

۱- [۱] – بقره/۱۱۷.

۲- [۲] – بقره/۱۸۰.

وصیه به آن چه که به این دلیل می باشد، به آن اشاره نمودیم. پس تأمل کن.

بـدان که از مسائـل ظـاهر و مسـتدل این است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السـلام و ولاـیت آنان از بزرگ ترین قرابت ها و نزدیکی ها و آن چه که به معنای آن دو و ولایت شان یا به معنای اطاعت از خـدا به همراه ولایت کامل می باشـد، است. پس انـدیشه کن و از مواردی که در آن، این واژه هـا به معنـای متعـارف شان آمـده، غافل مشو. و خـدا آگاه و هـدایت کننده است.

قلب: و تقلب و آن چه این معنـا را می رسانـد، ماننـد: قلّبوا، انقلبوا و نظـایر آن. گـاهی مراد از واژه قلب، دل و عقل می باشـد. مانند آیه «لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ»[(۱)](#) [برای کسی که قلب داشته باشد] که منظور از آن، عقل است. گاهی نیز معنای مصدری اش از قلّبه یقلبه وقتی که چهره آن شخص را بگرداند یا آن که چیزی را کاملاً زیر و رو کند، اراده می شود. تقلب فی الأمور یعنی به دلخواه در امور تصرف کرد. و متقلب به معنای بازگردانده شده و زیرورو شده است.

در احادیث، دلایل این که می توان قلب در مقام مدح که به معنای اول آمده است را در موارد مناسب به امام علیه السـلام و به دل و عقل او تأویل برد آمـده است. چرا که او دارای عقل کامل است بلکه او خود، عقل کامل و دل هوشـیار می باشد. از این رو است که در احادیث آمده که مراد از «ذی القلب» در قرآن، او می باشد و او، دل هوشـیار خداوند است یعنی دلی است که خداونـد، آن را ظرفی برای دانش خـود قرار داد و آن را بـه طـاعتش فراخوانـد. چنـان که صـدوق بر این مطلب تصـریح کرده است. همچنین از آن اسـتنباط می شود که می توان قلب های نکوهش شـده ماننـد قلوب کفار و امثال آن را به قرینه قرار دادن آن در مقابل تأویل اول، به پیشوایان ظلم و جور و دل های آنان و خیالات فاسـدی که در آنها می باشـد تأویل برد. مؤیـد آن، حـدیثی است که در کافی از امام باقر علیه السـلام پیرامون تفسیر آیه «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»[(۲)](#) [همانا او به آن چه در سـینه هاست کاملاً آگه

ص:۷۹۲

۱- [۱] - ق/۳۷.

۲- [۲] - انفال/۴۳.

است] نقل شـده که فرمود: یعنی از دشـمنی با اهل بیت تو و سـتم به آنان، پس از تو که آن را در سـینه هایشان افکندند، آگاه است. حضـرت فرمود: منظور از آیه «وَأَسَرُّواْ النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ»(۱) [و آنان که سـتم کردند پنهانی به نجوا برخاسـتند] همین می باشد. در اینجا به برخی از احادیث اشاره می کنیم.

در معانی الأخبار از امیرالمؤمنین علیه السـلام روایت شـده که فرمود: در قرآن نام هایی به من اختصاص داده شده است. (ادامه روایت) تا این که حضـرت فرمود: من، صاحب آن قلبی هسـتم که خداونـد سـبحان در مورد آن فرمود: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِکْرَی لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ»(۲) [قطعاً در این (عقوبت ها) برای هر صاحبدل و حق نیوشـی که خود به گواهی ایسـتد عبرتی است.] (ادامه روایت). در مناقب و توحیـد صـدوق و دیگر کتاب ها با سلسـله سـندهایی از علی علیه السـلام روایت شـده که فرمود: من، دل هوشـیار خداونـد هسـتم. همچنین از امـام باقر علیه السـلام پیرامون تفسـیر این حـدیث آمـده که فرمود: منظوراین است که من، چراغ علم الهی هسـتم. در احادیث متعددی آمده که خداوند متعال دل های ائمه علیهم السلام را خاستگاه اراده خود قرار داده و هرگاه خداونـد، چیزی را اراده کنـد، آنها نیز آن را اراده می کننـد. منظور از آیه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلاَّ أَن یَشَاء اللَّهُ»(۳) [و تا خدا نخواهـد (شـما) نخواهیـد خواست قطعا خـدا دانـای حکیم است] نیز همین است. ان شاءالله توضـیح این حـدیث در سوره دهر خواهـد آمـد. همچنین برخی از توضـیحات آن در شـرح واژه مشیه آمـده است و با تأمل و اندیشه راستین، دلالت همه آنها بر مقصود، واضح و آشکار می شود.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ»(۴) [خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است]

ص:۷۹۳

۱- [۱] - انبیاء/۳.

۲- [۲] - ق/۳۷.

۳- [۳] - انسان/۳۰.

۴- [۴] - احزاب/۴.

روایت شـده که فرمود: منظور این است که محبت مـا و محبت دشـمنانمان در درون یـک فرد، جمع نمی شود. (ادامه روایت). شاید این حدیث مبنی بر تأویل قلبین به امام حق و امام باطل باشد، چنان که پیشتر آمده است و این تأویل نسـبت به مطالبی که پیش از این آمده، مناسب تر می باشد و یا مبنی بر این باشد که قلب، گاهی به معنای آن چه که در ذهن، امام حق و امام باطل است نیز می آیـد. مؤیـد این تأویـل، حـدیثی است که از امـام بـاقر علیه السـلام نقـل شـده که در تفسـیر آیه «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»(۱) [بین انسان و قلبش، حائل می شود] فرمود: منظور بین مؤمن و معصیت او و بین کافر واطاعت او است.

در روایت دیگری آمـده که منظور این است که بین او و بین کسـی که می داند آن باطل، همیشه حق است، مانع می شود. این مطلب نیز می توانـد دلیلی برای تأویل قلب به امام حق، هر انسان مؤمن و نظایر آن دو باشد. پس اندیشه کن و از تأویل آن چه در دل ها و سـینه ها و مانند آن است چه در حالت مدح و چه در حالت ذم و نکوهش و چه به صورت مطلق، بر اساس حدیث کافی که پیشتر ذکر شـد، غافل مشو. بـدان که قلب به معنای دوم اگر در قرآن یافت شود و همین طور تقلب، انقلاب و آن چه به معنـای این دو است، اگر در مقـام ذم و نکوهش باشـند، می توان آنهـا را در موارد مناسب به افعال دشـمنان پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام، از قبیـل بی ثبـات بـودن آنهـا در دین و تن در دادن به تغییر خلافـت و امـامت ائمه معصـومین علیهم السـلام و برگشـتن و ارتـداد آنان از اسـلام و پذیرش ولایت، تأویل برد. در دعای دو بت قریش می خوانیم: «اللهم إنهما قلّبا دینک». خدایا آن دو، دینت را دگرگون ساختند. همچنین اگر این واژه ها در مقامی غیر از مقام نکوهش باشـند، بر حسب آن چه که با آنها تناسب دارد، تأویل می شوند. چنان که در شـرح واژه سـجود در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل تأویل آیه «وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»(۲) [و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می نگرد] به انتقال نور پیامبر

۱- [۱] – انفال/۲۴.

۲- [۲] – شعراء/۲۱۹.

صلی الله علیه و آله در صلب پیامبران و رحم زنان آنان، آمده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ»(۱) [و دل ها و دیدگانشان را برمی گردانیم] نقل شده که فرمود: خداوند می فرماید: «دل های آنان را وارونه می کنیم، به طوری که سر و ته شود». حضرت علی علیه السلام در روایتی فرمود: هر کسی که دلش چیز معروف و پسندی را نشناسد و چیز منکر و ناپسندی را انکار نکند، خداوند قلب او را وارونه و سر و ته قرار می دهد و هیچ خیری را از آنها تا ابد نمی پذیرد. (ادامه روایت). دلالت این حدیث بر این که خداوند، دل ها را وارونه می کند، ظاهر و آشکار است و شاهد و گواه آن، احادیثی است که در شرح واژه أذن آمده و بر این که خداوند، ایمان را بر تمام اعضای بدن واجب کرده، دلالت دارد و ظاهر این است که مهم ترین اعضای بدن، قلب است که برخی از قلب ها، مؤمن و برخی غیر مؤمن می باشند، چنان که در حدیث امام صادق علیه السلام که در کافی نقل شده بر این مطلب، تصریح شده است. حضرت در این حدیث می فرماید: خداوند، ایمان را بر تمام اعضا پراکنده است و ایمانی که خداوند واجب نموده عبارت از اقرار، معرفت، پیمان بستن، رضایت داشتن و تسلیم شدن به این که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و هیچ شریکی برای او نمی باشد و این که محمد، بنده و رسولش است و اقرار به آن چه که وی از نزد خداوند آورده، می باشد. (ادامه روایت).

صدوق در معانی الأخبار از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: قلب ها بر ۴ نوع می باشد که عبارتند از: ۱. قلبی که در آن نفاق و ایمان است. ۲. قلب منکوس (قلب وارونه شده). ۳. قلب مطبوع (مهر زده شده) ۴. قلب أزهر أنور [روشن و نورانی]. از حضرت پرسیده شد: أزهر چیست؟ حضرت فرمود: یعنی شکل داخلی آن قلب بمانند چراغ می باشد و منظور از قلب مطبوع، قلب انسان منافق و منظور از قلب أزهر، قلب انسان مؤمن است که اگر خدا به او چیزی عطا کند، شکرگذار و اگر او را به چیزی مبتلا کند، صبور خواهد بود. منظور از قلب منکوس،

۱- [۱] - انعام/۱۱۰.

قلب انسان مشرک می باشد. سپس حضرت آیه «أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم»(۱) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] را قرائت فرمود. پس تأمل کن و غافل مباش و خداوند هدایت کننده است.

قانتون: و آن چه مشتمل بر قنوت و آن چه که به معنای آن است، می باشد. مانند: من یقنت و نظایر آن. قنوت در لغت به معنای اطاعت، سکوت، دعاء، خودداری از سخن و ایستادن در نماز می باشد. زید بن أرقم می گوید که ما در نماز صحبت می کردیم تا این که آیه «وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِینَ»(۲) [و خاضعانه برای خدا به پا خیزید] نازل شد. پس از سخن خودداری کردیم.

در شرح واژه صلاه، دلایل تأویل قنوت به پیروی از ائمه علیهم السلام و تمسّک جستن به ولایت آنان، آمده است.

همچنین در شرح واژه رکوع بلکه در شرح واژه سجود نیز حدیثی آمده که می توان از آن تأویل قنوت به معانی که ذکر نمودیم و فروتنی در برابر خدا و پیروی از او و دعاء و خواستن حاجات از او به وسیله ولایت و تأویل قانتین به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را استنباط نمود. چرا که آنان کامل ترین افراد هستند. همچنین می تواند قانتین در خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تأویل شود، زیرا آن دو، اولین کسانی بودند که فروتنی ورزیدند و دعا کردند و پیروی نمودند و به رکوع و سجده رفتند و نماز گزاردند.

أقوات: جمع قوت به ضم است و به معنای غذا که بدن انسان به وسیله آن ادامه حیات می دهد، می باشد. این واژه، در سوره سجده آمده است. و می توان آن را به مانند واژه های طعام، رزق و امثال این دو، تأویل برد. پس تأمل کن.

۱- [۱] - ملک/۲۲.

۲- [۲] - بقره/۲۳۸.

قبح: و هر چیزی که از مشتقات قبیح باشد و یکی از این واژه ها در سوره قصص آیه «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ»(۱) [و روز قیامت (نیز) ایشان از (جمله) زشت رویانند] آمده که مقبوحین در آیه به معنای کسانی که به خاطر روی سیاه، کریه و زشت می باشند و از آنها دوری گزیده می شود، است. پس قبح در مقابل زیبایی است. در شرح واژه بعد، حسن و اسود، احادیثی آمده که از آنها، امکان تأویل مقوبحین به مخالفین ائمه علیهم السلام استنباط می شود. همچنین در شرح واژه شر و دیگر واژه ها آمده است که هر امر زشت و قبیحی از فروع دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد.

بنابراین آیاتی که پیرامون چیزهای زشت و قبیح آمده، اگر چه لفظ قبیح در آنها نیامده باشد و اگر چه حرام نیز نباشد مانند جنایت (در معنای اخص حقوقی که از جُنحه و مخالفت شدیدتر است)، به دشمنان ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و پیروی از آنان تأویل می شود و منظور از مقبوحون، آنان می باشند و شاید چیزهای زشت و قبیحی که حرام نیستند، به جهل داشتن به حقوق ائمه علیهم السلام تأویل شود. پس تأمل کن.

قرح: معنای ظاهری و باطنی آن در شرح واژه جرح آمده است. پس تأمل کن و غافل مباش.

قرد: جمع قرده (میمون) به فتح راء است و نوعی از مسخ ها می باشد که معنایش مشخص است. در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که معنای باطنی قرده، مخالفین ائمه علیهم السلام می باشند، آمده است. چنان که در شرح واژه حمار و خنزیر نیز آن را تبیین نمودیم. حتی از احادیثی که در شأن نزول سوره قدر می آید، چنین بر می آید که منظور از قرده، بنی امیه می باشند و از این رو یزید لعنه الله علیه آنها را بسیار دوست می داشت. پس اندیشه کن.

۱- [۳] - قصص/۴۲.

قصد: و مقصد و آن چه به این معنا است. قصد در لغت به معنای درستی راه، تعمد داشـتن و در مقابل زیاده روی می باشد. در شرح واژه سبیل، دلایل تأویل قصد و قصد السبیل به راه اهل بیت علیهم السلام و طریقت آنان آمده است.

همچنین در شرح واژه مصطفی به دلایل تأویل مقتصد به فاطمی که به حقوق امام علیه السلام آشنا است و به انسان عابد کوشا از فاطمیون اشاره شده است.

اجمالاً کسی که ائمه علیهم السلام را می شناسد، پیرو آنان، میانه رو و کوشا و دارای اعتدال است. پس غافل مباش.

قعود: و قاعـدون و آن چه این معنا را می رسانـد.ماننـد: مقعد و نظایر آن. در قاموس اللغه و کتاب های دیگر، قعود و مقعد به معنای از حالت ایستاده به نشسته در آمدن و در قرآن به معنای سجده و مانند دو معنای پیشین آمده است. همچنین مقصد به معنـای مکان نشسـتن و القواعـد من النساء جمع قاعـد بـدون تاء گرد است که به معنای زن مسـنی که دست از ازدواج کشـیده است، می باشد. قواعد البیت جمع قاعده و به معنای پایه و دیوارهای خانه می باشد. قعد عنه یعنی به او بی اعتنایی ورزیده و او را رهـا کرد. همچنین قعـد له به معنـای این که برای یـافتن او کوشـش و تلاش کرد، می باشـد. این واژه به بیشتر این معانی در قرآن آمـده است ولی از یک روایت چنین برمی آیـد که می توان قعود در مقام ذم و نکوهش و القاعـدین المذمومین (دسـت کشـندگان نکوهش شده) که در قرآن آمده را در موارد مناسب به کسانی که دست از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام برداشتند و یاری او را چه در عمل و چه در گفتار و غیره رها کردنـد، تأویل برد. همچنین از این تأویل می توان تأویل قعود در مقام غیر ذم را نیز به آن چه که متناسب با آن است و در شرح واژه اعانه و مانند آن آمده، استنباط نمود.

آن روایتی که تأویل قعود و قاعدین در مقام ذم و نکوهش را از آن برداشت کردیم، روایت ابن شهرآشوب است که آن را در کتاب مناقب خود از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، به دلیل دشمنی این امت با علی علیه السـلام نزول باران را از آنان برداشت. مردی پرسـید: آیا کسی با علی علیه السلام دشمنی می ورزد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بله، یاری نکردن او،

دشـمنی کردن با او است. مؤیـد این مطلب، حـدیثی است که در شـرح واژه نفاق می آید که پیامبر صـلی الله علیه و آله در آن فرمود: ای علی، هر کسی از یاری تو دست بردارد، منافق است. پس تأمل کن.

قلائـد: و مقالیـد. مقالیـد به معنای کلیدها و مفرد آن مقلد و مقلاد است. برخی نیز گفته اند که مقالید، جمعی است که مفردی از لفـظ خود نـدارد. همچنین برخی قائلنـد به این که إقلید به معنـای کلیـد، واژه ای یمنی است. برخی نیز گفته انـد که إقلیـد، معرّب کلیـد است. به هر تقـدیر تأویل آن همان است که در تأویل مصابیـح آمـد. قلائد، یعنی نعل و چیزهای دیگری که هدیه است و بر گردن آویخته می شود تا دیگران بداننـد آن، هـدیه است. مفرد آن، قلاده (گردنبند) است که در گردن آویخته می شود.

در تفسیر سوره مائده، احتمال تأویل آن به منافع امام علیه السلام و شیعیانشان بلکه به ولایت خواهد آمد، چرا که آنان به مانند گردنبنـدی در گردن انسان هسـتند. از جمله احادیثی که مؤیـد این تأویل می باشـد، در شـرح واژه هدی می آید و خدا، آگاه است.

قـبر: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنـای آن مشـخص است و بر حسب تأویـل نیز بر معنـای خودش اطلاـق شـده است. اما از تأویل میّت به انسان جاهل از حق و انکار کننده ولایت و مانند آن که در شرح واژه موت خواهد آمد، استنباط می شود که می توان قبر را در موارد منـاسب به دل هـای آن افراد، تأویل برد. چنان که آیه «وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ»(۱) [و تو کسانی را که در گورهاینـد نمی توانی شـنوا سازی] که در سوره فاطر آمده، شاهد و گواه این تأویل می باشد. چرا که مراد از آیه، تشبیه کفار به اهل قبور است. پس تأمل کن.

قتر: و قتره به فتـح تـاء و آن چه که مشـتمل بر اقتار می شود، ماننـد: مقتر، قتور و نظایر آن دو. بیشتر لغت دانان قتر و قتره به دو حرکت و قتر به فتح را به معنای غبار دانسته اند. برخی نیز گفته اند که به معنای سیاهی مانند دود می باشد. چرا که قتار به ضم به دودی گفته می شود که از غذایی که پخته شده، بلند می شود. این دو واژه در

۱- [۱] - فاطر/۲۲.

برخی از آیات قرآن آمده اند و به هر معنایی که باشند، کنایه از سیاهی روی و تیره بودن آن می باشند. احادیثی که مربوط به تأویل سیاهی روی می شود، در شرح واژه أسود آمده است. همچنین قتر به سکون، اقتار و تقتیر به معنای خست ورزیدن در روزی و نفقه ناچیز دادن و تهیدستی آمده است. که از جمله آن آیه «لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا»(۱) [نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند] و امثال آن می باشد.

قدر: و آن چه به معنای قدر است، مانند: تقدیر و نظایر آن. در لغت، معانی متعددی دارد که از جمله آن، منزلت و تنگی می باشد و به هر دو معنا در آیاتی از قرآن آمده است. و «لَيلَةُ القَدْر» [شب قدر] به آن دو تفسیر شده است. ولی در برخی از روایات آمده که قدر به معنای تقدیر و مقدر ساختن یعنی مقدر ساختن ولایت می باشد. در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب قدر نازل شده است و آن شبی است که ولایت علی علیه السلام و آسمان ها و زمین در آن مقدر شده است. همچنین در معانی الأخبار از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول الله به من فرمود: ای علی، آیا معنای شب قدر را می دانی؟ عرض کردم: نه. حضرت فرمود: خداوند در آن شب تمام موجودات را تا روز قیامت، مقدر ساخته است و از جمله آن چه مقدر فرمود، ولایت تو و ولایت ائمه علیهم السلام که از نسل تو تا روز قیامت هستند، می باشد. در برخی از احادیث آمده که وجه تسمیه شب قدر به این نام، به این خاطر است که خداوند، در آن شب، آن چه که در سنت است را مقدر ساخت.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که از بزرگ ترین چیزهایی که در آن شب مقدر شده، نیکی اهل ولایت و شرارت غیر آنان است. در شرح واژه موت نیز مانند این مطالب به فراخور تناسب آمده است. همچنین در شرح واژه قضاء، معنای قدرالله و تقدیرالله خواهد آمد. در شرح واژه لیل نیز دلایل تأویل لیله القدر به فاطمه علیها السلام خواهد آمد. و شاید تأویل غیر آن مورد نیز امکان داشته باشد. پس بیندیش و از آمدن قدر به معنای مقدار که بدون تأویل بودنش ظاهر و آشکار است، غافل

۱- [۱] - فرقان/۶۷.

مشو و خدا، آگاه است.

قدره: یعنی آن چه مشتمل بر قدرت است. قدرت به معنای توان انجام دادن چیزی است و در مقابل ناتوان بودن است. در شرح واژه مشیت، احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، قدرت خداوند هستند و مراد این است که آنان، مظاهر آن قدرت می باشند، چرا که صفات کمال در آنها گرد آمده است و آنان و ولایت شان علت ایجاد خلائق هستند که با این کار، کمال قدرت کامل خداوند، هویدا شده است. به طوری که آنان قدرت خداوند متعال را برشمردند. یا به این دلیل است که آنان هرگاه چیزی را اراده کنند، خداوند دست رد به سینه آنان نمی زند و برایشان فراهم می سازد، اگر چه آنان جز آن چه را که خداوند اراده کرده، اراده نمی کنند. چنان که در شرح واژه مشیت آمده که آنان به منزله قدرت خداوند متعال و مشیت او شده اند. البته باید توجه داشت که همه این مطالب از باب مجاز می باشد وگرنه قدرت خداوند سبحان عین ذات او است که با هیچ یک از مخلوقات تناسب و شباهتی ندارد. همچنین در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که هر کسی فضائل و خصوصیاتی که خداوند به ائمه علیهم السلام عطا کرده است را انکار کند، در حقیقت قدرت خداوند و مشیّت او را انکار کرده است. دلیل این مطلب از آن چه که پیشتر آمده تبیین شده است. افزون بر این که ظاهر این است که با در نظر گرفتن قدرت خداوند متعال، هیچ بعید نیست که او، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را با آن خصوصیاتی که در آنها قرار داده است، بیافریند. اجمالاً جای هیچ بحثی نیست که آنان، مظاهر قدرت خداوند و مبین آن هستند. بنا بر این می توان واژه هایی که در قرآن آمده و مشتمل بر ذکر قدرت خداوند عز وّ جل می باشد مانند: قادر، قدیر و مانند آن دو را در موارد مناسب، به آنان یا آن چه که مربوط به آنان می شود، تأویل برد. یعنی این که خداوند، توانا است و هیچ گاه ناتوان نمی شود، چرا که او این بزرگواران را آفرید و یا آن فضائل و خصوصیات را به آنان عطا کرده است و آن چه را که به شیعیانشان وعده داده، مقدر ساخته است و دشمنان شان را به آن تهدید کرده است و مانند آن، پس اندیشه کن.

ص:۸۰۰

قره: و آن چه مشتمل بر قره است. قره العین کنایه از شادمانی و آن چه که به وسیله آن انسان شادمان می شود، است و از قَرَّبِهِ قِرّاً به کسر به معنای آرام گرفت و خوابید و استراحت کرد و یا از قُرّ به ضم به معنای سرد مشتق شده است، چرا که اشک چشم به هنگام شادمانی، سرد می باشد. در احادیث، قره أعین در آیه «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»(۱) [پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد] به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و به شادمانی و خیری که به وسیله آن دو حاصل آمده، تأویل شده است.

در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که پیرامون تفسیر آیه فوق فرموده است: این آیه در شأن آل محمد، نازل شده و جبرئیل فرموده است: منظور از ازواجنا، خدیجه و منظور از ذریاتنا، فاطمه علیها السلام و منظور از قره أعین، حسن و حسین(ع) می باشند.

در مناقب از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: این آیه، در خصوص حضرت علی علیه السلام می باشد و بیشتر دعای حضرت عبارت بود از:«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا» [پروردگارا به ما از همسران] یعنی فاطمه علیها السلام «وَ ذُرِّيَّاتِنَا» [و فرزندانمان] یعنی حسن و حسین علیه السلام«قُرَّةَ أَعْيُنٍ» [مایه روشنی چشمان](۲). مؤلف می گوید: مؤید این تأویل، آخر این آیه نیز می باشد «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»(۳) [ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده] چنان که این مطلب به همراه بقیه احادیث در سوره فرقان خواهد آمد.

قرار: و مستقرون و إقرار یعنی آن چه که معنای اقرار را می رساند، مانند: أقررتم و امثال آن. قرار، در اصل چیزی است که شیء در آن ثبات می یابد و مستقر

ص:۸۰۲

۱- [۱] - فرقان/۷۴.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۴۳۱.

۳- [۳] - فرقان/۷۴.

به معنای ثابت و آرام می باشد. استقرار به معنای ثبوت و اقرار به معنای اعتراف و اذعان به حق است. همچنین استقر نیز گفته می شود.

در حدیث، دلایل این که ائمه علیهم السلام سرچشمه تمام خوبی ها هستند و هر نیکی که از جمله آن اقرار به آن فضل برای اهلش یعنی اعتراف به ولایت و امامت می باشد، از فروع آنان است. در شرح واژه مستودع، دلایل تأویل مستقر به کسی که ایمان به خدا و به رسولش صلی الله علیه و آله و به ائمه علیهم السلام در قلب او استقرار و ثبات یافته است، خواهد آمد. در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «لِّكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ»(۱) [برای هر خبری هنگام (وقوع) است] آمده که حضرت فرمود:منظور این است که برای هر خبری، حقیقتی است(۲) مؤلف گوید: این تأویل به اثبات ایمان نیز برمی گردد و اقرار چنان که روشن است، به معنای استقرار و ثبات می باشد. در معانی الأخبار از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ»(۳) [و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و (دارای) آب زلال بود جای دادیم] روایت شده که فرمود: منظور از ربوه، کوفه و منظور از قرار، مسجد و منظور از معین، فرات می باشد. روایتی مانند این در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام، البته با کمی تفاوت، روایت شده که حضرت در آن، منظور از ربوه را نجف کوفه دانست. پس تأمل کن.

قسوره: این واژه در سوره مدثر آیه «حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ* فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ»(۴) [به خرانِ رمنده ای مانند* از پیش شیری گریزان شده است] آمده است و مراد، شیر می باشد. در شرح واژه حمام احادیثی آمده که می توان از آن تأویل قسوره به علی علیه السلام را استنباط نمود.پس تأمل کن.

ص:۸۰۳

۱- [۱] - انعام/۶۷.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳- [۳] - مؤمنون/۵۰.

۴- [۴] - صافات/۴۸ و ۴۹.

قصر: و قصور و مقصرون و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر تفسیر می باشد. قصر در لغت به معانی آمده که از جمله آن کاستی و ناتمامی است، مانند شکسته خواندن نماز. همچنین تقصیر نیز به همین معنا می باشد. از دیگر معانی قصر، در مقابل بلندی و در مقابل مد می باشد. از این رو به معنای جنس نیز آمده است.

برخی گفته اند که آیه «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»(۱) [و نزدشان (دلبرانی) فروهشته نگاه و فراخ دیده باشند] و نظایر آن به همین معنا می باشد. همچنین قصر به معنای منزل یا خانه ای که از سنگ و غیر آن ساخته شده، آمده است. در احادیث، تأویل «قَصر مَشِید»(۲) [کاخ مرتفع] در قرآن به رسول الله صلی الله علیه و آله و به امام ناطق و به علی علیه السلام شده است و علت آن، منزلت و جایگاه رفیع آنان نزد خداوند و تمام خلق می باشد. چنان که احادیث پیرامون آن، در تفسیر همین آیه در سوره حج خواهد آمد. بنابراین می توان واژه های قصر و قصور را که در قرآن آمده، در موارد مناسب به آنان یا به آن چه که به آنان مربوط می شود، تأویل برد و خدا آگاه است. اما مقصرون و آن چه مضمون قصر به معنای اول را می رساند، در آیه قصر الصلاه و تقصیر مصطلح در حج آمده است. شاید آن دو را بتوان به معنای متعارف تقصیر، تأویل نمود. ظاهر این است که تأویل آن، همان تقصیر و کوتاهی کردن در مورد ولایت می باشد. چنان که در شرح واژه کعبه، دلایل اطلاق مقصرین بر کسانی که خلافت علی علیه السلام را به تأخیر انداختند، خواهد آمد. در روایت جابر از علی بن حسین علیه السلام آمده که فرمود: مقصرون، کسانی هستند که در زمینه شناخت شخصیت و مقام ائمه علیهم السلام، کوتاهی کرده اند، هر چند امامت آنان را قبول داشته باشند. شاید بتوان بین این دو معنا را جمع کرد و آن را به درجات و مراتب کوتاهی کردن، حمل کرد.

أقطار: جمع قطر به ضم می باشد و به معنای ناحیه، کناره و طرف و در سوره احزاب و رحمان به کار رفته است. شاید بتوان أقطار را به مانند آفاق، أطراف و

۱- [۱] - صافات/۴۸.

۲- [۲] - حج/۴۵.

نظایر آن دو تأویل برد. اما قطر به کسر به معنای برنج و مس گداخته می باشد. برخی گفته اند که قطران نیز مشتق از قطر می باشد. بنابراین شاید بتوان آن را در موارد مناسب به مانند حدید و نظایر آن، تأویل برد. پس تأمل کن.

قنطار: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع، مانند: قناطیر. در قاموس اللغه، قنطار، برابر با وزن چهل أوقیه (هفت مثقال) از زر یا هزار و دویست دینار یا هزار و دویست أوقیه یا هفتاد هزار دینار یا هشتاد هزار درهم یا دویست رطل (نصف مَن که برابر با ۱۲ أوقیه است) از زر یا سیم یا هزار دینار یا یک پوست گاو پر از زر و سیم و امثال آن دو آمده است. پس تأمل کن.

قمر: در احادیث، قمر به علی، حسن و حسین و به قائم و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. از جمله احادیثی که بر علی علیه السلام دلالت می کند، احادیثی است که در شرح واژه شمس آمده و حدیثی است که صدوق آن را از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا»(۱) [سوگند به مه چون پی (خورشید) رود] روایت کرده که فرمود: منظور از قمر، امیرالمؤمنین علیه السلام است که پس از رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و منظور از شمس(خورشید)، رسول الله صلی الله علیه و آله است که علم را در علی علیه السلام دمیده است.

از جمله احادیثی که بر حسن و حسینعلیهما السلام) دلالت می کند، حدیث حلبی ازامام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» می باشد که فرمود: منظور، حسن و حسینعلیهما السلام است. همچنین از جمله احادیثی که بر قائم علیه السلام دلالت دارد، سخن علی علیه السلام است که در خطبه لؤلؤه، پیرامون علائم حضرت قائم علیه السلام فرمود: به آن هنگام، از ما اهل بیت، القمر الأزهر (آن ماه روشن) ظاهر خواهد شد. بالأخره از جمله احادیثی که بر ائمه علیهم السلام) دلالت می کند، حدیثی است که در تفسیر فرات از اباذر نقل شده که گفت: اهل بیت پیامبر علیهم السلام در میان ما، به مانند ماه شب رو می باشند. (ادامه روایت). در برخی از زیارت های حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: «یَابنَ البُدُور

۱- [۱] - شمس/۲.

المُنِیره» [ای پسر ماه های کاملِ نورانی] و امثال آن فراوان است، چنان که در شرح واژه نجوم نیز آمده است. در شرح واژه شهر احادیثی را ذکر نمودیم که به توجیه این تشبیه اشاره دارد. پس تأمل کن.

بدان که در شرح واژه شمس، دلایل تأویل قمر در برخی از موارد به دومی یعنی زفر، آمده است و آنجا توجیه این تعبیر را بیان نمودیم. پس غافل مباش و هر مورد را با آن چه با آن تناسب دارد، تأویل ببر. و خداوند، هدایت کننده است.

قهار: و آن چه به معنای قهار است. قهر به معنای چیره شدن است. و خداوند سبحان، قهار می باشد یعنی بر آن چه از نابودی، باقی گذاشتن، ثواب دادن، عقاب کردن و مانند آن که اراده می کند، چیره است. پس تأویل قهار این است که خداوند بر قدرت دادن به اهل ولایت و نابود کردن دشمنان ائمه علیهم السلام و مانند آن، چیره است. پس اندیشه کن.

قدس: و مقدّس و قدّوس. در شرح واژه روح، معنای روح القدس و این که منظور از آن، امام می باشد، آمده است. همچنین در شرح واژه أرض، قدس، به امام و به قلب هایی که جایگاه علم و دین و امثال آن تأویل شده است. بنابراین می توان الأرض المقدسه و حتی الواد المقدس را نیز به مانند قدس تأویل برد، چنان که این تأویل از احادیثی که در شرح واژه وادی آمده، برمی آید. همچنین ظاهر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خدا را پاک و منزه خواندند و حق تقدیس او را به جای آوردند و آنها اولین کسانی بودند که این عمل را انجام دادند، چنان که در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول آمده است. همچنین خداوند عز و جل مقدس تر و منزه تر از تطهیر کردن غیر آنان بر آنان است و او از این کار و غیر آن، منزه است. تقدیس به معنای تطهیر کردن و منزه ساختن می باشد. و خداوند، آگاه است.

قسیس: به بزرگ مسیحیان گویند. احادیثی در شرح واژه رهبان آمده که در اینجا نیز مفید است. پس تأمل کن.

قسطاس: به ضم، واژه ای رومی به معنای ترازو، یعنی مطلق ترازو یا دقیق ترین ترازو می باشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که قسطاس، ترازویی

است که زبان دارد. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»(۱) [و با ترازوی درست بسنجید] روایت شده که فرمود: منظور از قسطاس، امام علیه السلام می باشد و او معیار عدل تمام خلایق و داور این امت است. در بصائر روایت شده که حضرت فرمود: منظور قسطاس الله، من هستم. (ادامه روایت). احادیثی که مؤید این تأویل می باشند در شرح واژه میزان خواهد آمد. پس غافل مباش.

قصاص: این واژه در دو آیه از سوره بقره آمده است و به معنای تلافی می باشد. در شرح واژه قتل، دلایل این که تأویل قصاص، وابسته به تأویل قتل می باشد و اگر قتل به گمراه کردن تأویل شود، چنان که خواهد آمد، پس قصاص آن به خلود و باقی ماندن همیشگی در آتش جهنم تأویل می شود، خواهد آمد. همچنین احتمال دارد که قصاص در برخی از تأویل های قتل، چنان که در آن آیه خواهد آمد، به برخی از آن چه که به دست حضرت قائم علیه السلام و اصحابش بر سر دشمنان ائمه علیهم السلام می آید، تأویل شود. چنان که در احادیث آمد که آن سه و معاویه و همچنین قاتلان امام حسین علیه السلام به زمین رجعت می کنند و شیعیان به خاطر اعمال آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان در دنیا، یک یک آنان را می کشند. پس تأمل کن.

قصص: و آن چه از آن مشتق می شود و بر آن دلالت می کند. قصص به کسر، جمع قصه و به فتح، اسم مصدر می باشد. قصّ الأثر یعنی به دنبال آن رفت. قصّ الخبر قصاً و قصصاً به معنای این که خبر را به دیگران اعلام کرد و آن را همان طور که هست حکایت کرد، می باشد. می توان آیاتی که در آنها واژه قصص آمده را در موارد مناسب، به بیان چگونگی ولایت و آن چه به آن مربوط می شود، تأویل برد. پس تأمل کن.

قمیص: معنای آن مشخص است. شاید بتوان آن را به مانند ثیاب و لباس و مانند آن دو که پیشتر آمده و پس از این نیز می آید، تأویل برد. پس اندیشه کن.

۱- [۱] - شعراء/۱۸۲.

قبض: و آن چه مشتمل بر قبض است. در شرح واژه بسط احادیثی آمده که می توان از آنها تأویل برخی از موارد قبض را به قرینه تقابل این دو واژه، استنباط نمود. اما بیشتر وارد قبض را نمی توان این گونه تأویل نمود، چنان که این مطلب با تأمل و اندیشه ظاهر و آشکار می شود.

قرض: و آن چه معنای قرض را در بر دارد، مانند: یقرض و نظایر آن. قرض به معنای بریدن و مالی که داده می شود تا مشکل شخص حل شود و نیز به معنای کار خوب یا بدی که پیش فرستاده می شود، می باشد. در اصل قرضت القوم از باب مجاز به معنای آنان را مجازات کردم، آمده است. در احادیث، قرض حسن در قرآن به صله رحم با امام تأویل شده است. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «قرضاً حسناً»(۱) فرمود: منظور، صله رحم و منظور از آن رحم، در خصوص آل محمد علیهم السلام می باشد. در روایت صدوق از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده که فرمود: منظور، صله و ارتباط با امام در دولت فسق و جور است. اخبار فراوان دیگری نیز، موجود است. همچنین احتمال می رود بتوان قرض را به معنای متعارف آن، البته همراه با مفهوم ولایت گرفت. یعنی کسی که چیزی را به خاطر دوستی با ائمه علیهم السلام و تمسکش به ولایت آنان، به برادران شیعه اش قرض می دهد. همچنین به برخی از احادیثی که در اینجا نیز مفید است، در شرح واژه صدقه و امثال آن، اشاره کردیم. پس غافل مباش.

مقسطون: و آن چه این معنا را می رساند. مانند: أقسطوا و نظایر آن.در صحاح و کتاب های دیگر، قسط به کسر به معنای عدالت آمده و مفرد و جمع آن یکی است. در باره کسی که عدالت بورزد، گفته می شود: أقسط الرجل فهو مقسط. آیه «إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»(۲) [خداوند دادگران را دوست می دارد] که در سوره حجرات و دیگر سوره ها آمده، به همین معنا می باشد.

قسط به فتح و قسوط به معنای ستم و عدول از حق است. در باره کسی که

۱- [۱] - بقره/۲۴۵.

۲- [۲] - مائده/۴۲.

ستم و عـدول از حق کنـد، گفته می شود. قسـط الرجل فهو قاسط و آیه «وَأَمَّا الْقَاسِـطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»(۱) [ولی منحرفان هیزم جهنم خواهنـد بود] که در سوره جن آمـده به همین معنا است. ضابطه، این است که هر چیزی که مشـتق از أقسط باشد به معنای عدالت و هر آن چه که مشتق از قسط باشد به معنای ستم می باشد.

در احادیث قاسطین به دشمنان ائمه علیهم السلام به ویژه معاویه و اصحابش تأویل شده است. مؤلف می گوید: ظاهر این است که تأویل به معاویه و یارانش از باب مثال بوده وگرنه تمام حاکمان ظلم و جور از آن سه و ما بعدشان، از مصادیق قاسطین می باشـند. از این تأویل اسـتنباط می شود که مقسـطین نیز به پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل می شونـد. شاهـد و گواه این تأویل احادیثی است که در شـرح واژه میزان خواهد آمد و بر این که مراد از قسط، عدالت می باشد، دلالت می کند. افزون بر آن، احادیثی که در شرح واژه رسل آمده نیز بر این تأویل گواهی می دهد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أشْـهَدُ أنَّکُم الحَاکِمُون بالعـدل و القسط». (گواهی می دهم که شـما حکم کننـده به عـدل و داد هستید). همچنین این تأویل از برخی از احادیثی که در شـرح واژه عدل آمده و بر تأویل آن به پیامبر صـلی الله علیه و آله و به امام علیه السلام و در خصوص علی علیه السـلام دلالـت دارد، برمی آیـد. همچنین از تأویل الموازین القسط به ائمه علیهم السـلام می توان تأویل قسط بـه آنـان، به ویژه امیرالمـؤمنین علیه السـلام را نـتیجه گرفت. پس ائمه علیهم السـلام و شـیعیانشان، مقسـطون و القـائمون بالقسط (عدالت ورزان و برپا دارندگان عدالت) هسـتند، یعنی به علی علیه السـلام و پیروی از او و ولایتش تمسک جسـته و بر آن ثـابت قـدم هسـتند. چنـان که در کتـاب فضائل الشـیعه آمـده که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، تو و شـیعیانت، برپادارنـدگان عـدالت هستید، چنان که خداوند عز و جل این طور فرموده است. قسط به معنای عدل است و منظور از عدل در ظاهر قرآن، محمد صـلی الله علیه و آله و در باطن قرآن، علی علیه السـلام می باشد. در روایت دیگری آمده که منظور از قسط در آیه قرآن، عدل و در

۱- [۱] - جن/۱۵.

باطن آن، امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. پس تأمل کن و غافل مباش.

قنوط: و آن چه مشتمل بر قنوط است. مانند: قنوط به فتح، من یقنط و نظایر آن. قنوط در لغت به معنای یأس و ناامیدی است. قنط عنه یعنی از او ناامید شد. هو قانط و قنوط یعنی او ناامید می باشد. قنوط به معنای ناامیدی از رحمت خداوند و روح و احسان او شهرت یافته است، چنان که آن، حالت هر کسی که به خدا و روز آخرت ایمان نداشته باشد، است. بنا بر این جای هیچ بحثی نیست که مصداق کسانی که این حالت را دارند، منافقان به ویژه آن سه و اصحاب شان و معاویه و اصحابش هستند که با علی علیه السلام و امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، دشمنی ورزیدند. چرا که هیچ شکی در باور نداشتن آنان به روز حشر و ثواب و عقاب نیست، پس چگونه به آن چه که به وجودش باور نداشتند، امیدوار بودند؟ بلکه حقیقت این است که هر کسی به ائمه علیهم السلام آزار برساند، اگر چه معتقد به قیامت باشد، از رحمت الهی ناامید شده است. چرا که ائمه علیهم السلام نزد خداوند و رسولش منزلت رفیعی دارند و فضائل آنان به طوری بود که بر هیچ کسی حتی بر قاتلان آنان پوشیده نبود، چنان که بسیاری از آنان به فضائل آنان اعتراف کرده بودند. پس چگونه کسی که نعوذبالله، شفیعان خداوند را دشمنان او قرار می دهد، امید نجات داشته باشد؟!

قارعه: به معنای مصیبت است، زیرا قرع در اصل به معنای ممانعت (کوبیدن) به وسیله ابزار یا عمود می باشد. قوارع الدهر، حوادث کوبنده روزگار می باشد و مراد از آن قیامت است، زیرا قیامت، ترس را بر دل ها می کوبد.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: قارعه به معنای انتقام و عذاب است. در شرح واژه عذاب، دلایل تأویل عذاب و تأویل نقمه به شمشیر علی علیه السلام آمده است. بنابراین قارعه نیز می تواند به یکی از آن دو به ویژه قیامت حضرت قائم علیه السلام تأویل شود. شاهد و گواه این تأویل، احادیثی است که پس از این خواهد آمد و در آن قیامت به قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که قیام حضرت قائم علیه السلام، ضربه کوبنده ای است که قائم علیه السلام آن را بر کفار و منافقین وارد می آورد. پس

تأمل کن.

قطع: و قطیعه یعنی آن چه که به این معنا است. مانند: یقطعون و نظایر آن. قطع در اصل به معنای روشن کردن و تمییز دادن و جدا کردن قسمتی از قسمتی دیگر می باشد. سایر معانی قطع از همین گرفته شده اند. گفته می شود قطعه قطعاً یعنی آن را روشن کرده است. و گفته می شود قطع النهر و الوادی قطعاً و قطوعاً یعنی از رود و وادی عبور کرد یا آن را شکافت. گفته می شود قطع فلان فلاناً بالقطیع یعنی او را با آن وسیله (مثلا شاخ بریده شده) زد. قطع بالحجّه یعنی او را با آن دلیل، ساکت کرد، مانند: أقطعه. گفته می شود قطع لسانه یعنی او را با احسان و نیکی خود ساکت کرد. گفته می شود قطع رحمه قطعاً و قطیعه یعنی او را رها کرد و عاق نمود. گفته می شود بینهما رحم قطعاً یعنی آنها قطع رحم کردند.

قطاع الطریق به معنای دزدی است، مانند: قطع به ضم و قطعه به کسر، گروه از هر چیزی می باشد. مقطعات به معنای لباس های کوتاه می باشد. مفرد آن ثوب است و از لفظ خود، مفرد ندارد و آیه «قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ»(۱)[جامه هایی (از آتش) برایشان بریده شده است] به همین معنا است یعنی لباس هایی برای آنها دوخته شد. گفت می شود: انقطع به صورت مجهول یعنی ناتوان از سفرش است و قطع به یعنی به او قطعیت و یقین پیدا کرد و شکی در او ندارد. سایر معانی نیز به همین گونه اند. برخی گفته اند قطیعه به معنای قطع رحم، در عرف، کاربرد زیادی دارد. آیاتی از قرآن که مشتمل بر واژه قطع است به بیشتر این معانی که به روشن ساختن و تمییز دادن، مرتبط می شود، آمده است.

در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «وَ قَطعناهُم»(۲) آمده که این آیه به معنای آنان را حرکت دادیم، می باشد. پس تأمل کن.

بدان که از جمله آن معانی که در قرآن آمده، معنایی است که پیرامون راهزنی می باشد. چنان که در سوره عنکبوت و شرح واژه قطع الرحم و غیر آن و همچنین

ص:۸۱۱

۱- [۱] - حج/۱۹.

۲- [۲] - اعراف/۱۶۸.

در سوره بقره، قتال و دیگر واژه ها آمده است.

در شرح واژه شر از تفسیر امام صادق علیه السلام مطلبی آمده که بر تأویل قطاع الطریق و سبیل به علمای مخالفین که ولایت و راه پیروی از ائمه علیهم السلام را قطع می کنند، دلالت می کند و این که ریشه تمام بدی ها، مخالفین هستند و تمام قبائح و منکرات که از جمله آن قطیعه (قطع ولایت و راه پیروی از امام) می باشد، از فروع آنان است.

در شرح واژه رحم، دلایل تأویل ارحامی که در قرآن ذکر شده به رحم آل محمد علیهم السلام آمده است. پس قطع نیز مربوط به آنان می باشد. چنان که خواهد آمد که صله نیز به همین شکل است. شاهد و گواه همه این مطالب که ذکر نمودیم، سخن امام صادق علیه السلام در تفسیرش است که در بیان عذاب کسی که قطع صله رحم کند فرمود: هر کسی که قطع صله رحم آل محمد علیهم السلام کند یعنی حقوق آنان را انکار کند و آنان را از تکلیف شان باز دارد و غیر آنان را با نام های آنان بنامد و به القاب آنان بخواند و در باره مخالفان خود که از اهل ولایت آل محمد هستند القاب زشتی را به کار برد، در روز قیامت به او گفته می شود: ای بنده خدا، دشمنی محمد و آل محمد علیهم السلام را به خاطر دوستی ات با اینان، به دست آوردی. پس اکنون از آنان، بی نیازی بجوی تا تو را یاری رسانند. اما او هیچ دستگیر و یاوری را نمی یابد و به سوی عذاب دردناک روانه می شود. (ادامه روایت).

مشتمل بودن این حدیث بر توضیح معنای قطع رحم رسول الله صلی الله علیه و آله نیز واضح و آشکار است. در شرح واژه شرک، حدیثی در تفسیر آیه «لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ»(1) [به یقین پیوند میان شما بریده شده] به این که منظور از آن، قطع مودت و دوستی می باشد، آمده است. پس اندیشه کن.

قاع: زمین صاف و پهناوری که کوه در آن نباشد. جمع آن قیع و قیعه و قیعان است. تأویل زمین را در ذیل کلمه ارض ذکر کردیم، از آن غفلت مکن.

۱- [۱] - انعام/۹۴.

قـذْف: این کلمه و آن چه که به معنـای این کلمه و مشـتمل بر آن است ماننـد قَذَف. قـذف در لغت به معنـای پرتاب کردن و انداختن است و به این معنا در قرآن، بسـیار آمده است، بنابراین نیازی به تأویل ندارد. این کلمه در عرف به معنای تهمت زدن به زنـان محصـنه (شوهردار) و متهم کردن آنان به کار زشت و فسق و فجور و نیز به معنای فحش بـد دادن، شـهرت یافته است. اما این دو معنا در قرآن با کلمه قـذف نیامـده، بلکه با کلمه «رمی» وارد شـده است، خداونـد در سوره نور می فرماید: «وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ»(۱) [و کسـانی که نسـبت زنـا به زنـان شوهردار می دهنـد] منظور از رمی در این آیه و آیـات مشـابه، همان معنای معروف «قذف» است. در کلمه «شـرک» آوردیم که قراینی وجود دارد مبنی بر این که دشـمنان ائمه علیهم السلام بر سر منبر به حضرت فاطمه علیها السلام تهمت زدند. تأویل آیه مذکور نیز همین است، و خدا داناتر است.

اقتراف: این کلمه و آن چه که به معنای این کلمه و مشـتمل بر آن است، ماننـد یقترفون، به معنای کسب کردن است. در کلمه «حسـنی» آمد که تأویلِ اکتساب کار سـتوده، مانند انجام دادن کار نیک، به کسب کردن ولایت و حب اهل بیت علیهم السلام و اطاعت از آنان است.

از همین مطلب اسـتفاده می شود که می توان کار ناپسندیده و نکوهیده را به کسب دشمنی و عداوت اهل بیت علیهم السلام و دوستی بـا دشـمنان آنـان و مواردی از این قبیـل، تأویـل نمود، چرا که اصل تقابل، چنین امری را ایجاب می کنـد. مطالب ذکر شده در تأویل کلمه «سیئه» مبنی بر ترک ولایت و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام، نیز گواه این مدعاست. پس تأمل کن.

قطوف: جمع قطف و به معنـای میوه هـای چیـده شـده است یـا چیزهـایی نظیر میوه. گفته می شود «قطف العنب و یقطفه» یعنی انگور را چیـد. بنا بر این می توان تأویل کلمات فاکهه، ثمره و نظایر آن را در این کلمه نیز صادق دانست. مطالب ذکر شده در ذیل کلمه «حصاد» نیز قابل ملاحظه است. پس تأمل کن تا دریابی.

ص:۸۱۳

۱- [۱] - نور/۴.

قبول: و کلمـاتی که مشـتمل بر این کلمه است،ماننـد یقبـل و تقبل و نظایر آن. بـدان آن چه از احادیث وارد شـده در مواضـع مختلف برمی آیـد، نـاظر بر این است که قبول و پـذیرش عمـل بـا جزای عمل متفاوت است. زیرا جزاء دادن یعنی ساقط شـدن قضای عمل و عـذاب و لازمه جزاء دادن آن است که کاری با شـرایط صـحیح انجام پـذیرد. اما پـذیرش عمل جز با تحقق همه شرایط اخلاص و تقوا، بعلاوه توجه وافی و شـناخت کامل، صورت نمی پـذیرد. روایتی هست به این مضـمون که اگر خداوند عملی را از بنـده ای قبـول کنـد هرگز او را عـذاب نخواهـد کرد. از این روست که خداونـد فرمـوده است: «إِنَّمَـا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»(۱) [گفت خـدا فقـط از تقواپیشـگان می پـذیرد] بنـابراین، عمل مقبول، اعمال پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و شـیعیان مخلص ایشان است. پس مخالفی که عملش نه صحیح و نه مجاز است، قبول و پذیرش در مورد عمل او قابل تصور نیست. بنا براین، بیشتر موارد قبول و پـذیرش، منوط رسـیدن به این مرتبه است. حتی اگر در بعضـی موارد، کلمه قبول به معنـای جزاء دادن، حمـل شـده باشـد، بـاز هم بایـد آن را به اهل ولایت منوط دانست. همچنان که از این آیه بر می آیـد و در کلماتی نظیر رضوان و عفو شواهدی را بر این مدعا ذکر کردیم و در کلمه هباء نیز ذکر خواهیم کرد، پس تأمل کن.

قبله: در قاموس آمـده است، قبله جایی است که به سوی آن نماز می گذارنـد، به معنای جهت، کعبه و آن چه که قبله قرار می گیرد نیز آمـده اسـت. گفته می شـود قِبله و دِبره نـدارد یعنی جهت نـدارد. در کلمه صـلاه آوردیم که کلمه قبله به ائمه علیهم السـلام تأویل شـده است و بنا بر این بر اساس بطن قرآن، قبله و اسـتقبال، کنایه از چنگ زدن به ایشان و پیروانشان و مسائلی از این دست است. در تفسـیر عیاشـی از امام صادق علیه السـلام روایت شـده است که ما قبله خدا و ما کعبه خدا هستیم. در کلمه کعبه نیز شواهدی بر این مدعا خواهد آمد. و خداوند هدایت گر است.

قتـل: قتال و تعابیری که مشـتمل بر این کلمه است، ماننـد مَن قَتَل، من قُتِل و الـذین یقاتلونک و نظایر آن که در قرآن به الفاظ مختلفی وارد شده است. قتل در

ص:۸۱۴

۱- [۱] - مائده/۲۷.

لغت به معنای کشتن و هلاک کردن و قتال به معنای مبارزه و درگیری در جنگ است که در شرع اسلام به عنوان جهاد نامیده شـده است. گاه قاتل به معنای قتل و أهلک آمده است. مانند این آیه که می فرماید: «قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»(۱) [خدا آنان را بکشـد چگونه (از حق) بازگردانـده می شونـد] و شاید این قتل به معنای نفرین و عذاب نیز باشد، چنان که از علی علیه السـلام در احتجاج روایت شـده است که در باره آیه «قَاتَلَهُمُ اللّهُ ...» فرمود: یعنی خـدا آنان را نفرین کنـد. خداوند در اینجا، نفرین را قتـال نامیـده است و در باره این آیه «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»(۲) [کشـته باد انسان چه ناسپاس است] فرموده است: یعنی نفرین بر انسـان. در ادامه این بحث خواهیم گفت که گـاه منظور از قتـل، عـذاب است، پس تأمـل کن. حال بایـد گفت که در اینجا دو تأویـل و معنـا برای قتـل وجود دارد: یکی همـان معنایی است که در حیّ و جهاد و امثال آن گفتیم و در هلاک و میت و نظایر آن نیز خواهیم گفت، یعنی این که مراد از قتـل، گمراه شـدن از ولاـیت خانـدان پیـامبر صـلی الله علیه و آله و اطـاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و مطـالبی از این دست باشـد، و قتـالی که در قرآن به آن امر شـده است و سـتوده می باشـد، دفع شـبهه مخالفان ولایت و مجاب کردن شخصیت های آنان است و این که اجازه ندهنـد آنان بنـدگان سـست اعتقادِ خدا را از راه حقیقت، منحرف سازند. زیرا انحراف و گمراهی صادر شده از سـران مخالفان نسبت به شیعیان ضعیف الاعتقاد و جاهلان اهل خلاف در ردّ امامت ائمه علیهم السـلام، کفر دانسته شده است و این گمراه کردن ها در زمره اعمال کافران آمده است. خواه از روی اشـتباه یعنی جهالت باشد و خواه از روی اعتقاد به حق بودن طریق. مؤید همه این مطالبی که گفتیم سـخنی است که در تفسـیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: امام سجاد علیه السلام در حدیثی در باره حکم قتل و قصاص چنین فرمود: می خواهیـد شـما را از قتلی بالاتر از این آگاه کنم که قاتل آن بایـد قصاصـی بزرگ تر از این قصاص را بدهـد؟ گفتند: بله، پس فرمود:

۱- [۱] - توبه/۳۰.

۲- [۲] - عبس/۱۷.

بزرگ تر از این، آن است که انسان، کسی را بکشد که پس از آن هرگز زنده نخواهد شد. گفتند: آن چه قتلی است؟ فرمود: این که فردی را از طریق پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام گمراه سازد و به راهی غیر از راه خدا ببرد و او را گمراه کند تا طریقه دشمنان علی علیه السلام و دشمنان اعتقاد به امامت او و دور ساختن وی از حق خویش و انکار فضایل او را در پیش گیرد. این همان قتلی است که باعث می شود مقتول برای همیشه در آتش جهنم بسوزد. زیرا جزای چنین عملی باید در ردیف خلود در آتش جهنم باشد. (ادامه روایت). تأویل دوّم برای کمله «قتل» همان است که در کلمه «شرک» و دیگر کلمات به صراحت و روشنی گفته شد یعنی مراد از قتل نفس که خداوند آن را حرام کرده است، قتل ائمه علیهم السلام و شیعیان مؤمن آنان به انگیزه دینی و غصب حقوقی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اعطا فرموده است، مانند قتل حسین علیه السلام و یارانش. به علاوه حسین علیه السلام و یارانش مصداق کسانی هستند که مظلوم کشته شدند و دشمنانشان، نکوهیده اند. و قتال و مبارزه ای که در قرآن به آن امر شده است، مبارزه با دشمنان ولایت به هر صورت ممکن است، به ویژه به همراه قائم علیه السلام در زمان رجعت. در احادیث زیادی از ائمه علیهم السلام در تفسیر این آیه از سوره حج «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا»(۱) [رخصت (جهاد) داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند] آمده است که منظور از این آیه، حضرت قائم علیه السلام و یارانش هستند که به انتقام خون حسین علیه السلام برخاسته اند. در آخرین فایده از خاتمه آینده، شواهدی خواهد آمد که نشان می دهد تأویل آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»(۲) [با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد] آن است که حضرت قائم علیه السلام و یارانش با کفار و منافقین بجنگند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه: «فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ»(۳) [کُشته بادا، چگونه (او)

۱- [۱] - حج/۳۹.

۲- [۲] - بقره/۹۳.

۳- [۳] - مدثر/۱۹ و ۲۰.

سنجید؟* آری، کشته بادا، چگونه (او) سنجید] روایت شده است که در حدیثی طولانی فرمود: مقصود خلیفه دوم است و معنای آیه این است که توسط قائم علیه السلام عذاب می شود.(۱) در تفسیر قمی و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»(۲) [و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم پس (او) نباید در قتل زیاده روی کند زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است] روایت شده است که این آیه در باره قتل حسین بن علی علیه السلام نازل شد، زیرا او مظلوم کشته شد و خداوند به ولیّ او یعنی حضرت قائم علیه السلام قدرت داده است که اگر به دستور خداوند قیام کند بر دشمنان حسین بن علی علیه السلام سیطره یابد. (ادامه روایت(۳)).

در کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه «وَمَن يَقْتُلْ مؤمنا مُّتَعَمِّدًا»(۴) [و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد] فرمود کسی که مؤمنی را در حال دینداری بکشد، همان شخص متعمدی است که خداوند در قرآن فرموده است: «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»(۵) [و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است]. از امام پرسیدند، اگر دو نفر با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و یکی دیگری را با ضربه شمشیر بکشد، مصداق این آیه است؟ حضرت فرمود: این مصداق قتل عمدی که خداوند در قرآن فرموده است «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» [و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است] نیست(۶). مؤلف گوید: می توان از این روایت استنباط کرد که تأویل قتل غیر عمد نیز مانند همین قتل اخیر است. پس تأمل کن. و بدان که معنای دیگری نیز برای قتل و جود دارد و آن این است که انسان چیزی را به انسان مؤمنی، عمداً یا از

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲- [۲] - اسراء/۳۳.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۹.

۴- [۴] - نساء/۹۳.

۵- [۵] - نساء/۹۳.

۶- [۶] - کافی، ج ۷، ص ۲۷۳.

روی جهالت، نسبت دهد که همین شهرت و آوازه، باعث قتل آن انسان مؤمن شود. در کافی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ»(۱) [و پیامبران را به ناحق می کشند] روایت شده است که فرمود: به خدا سوگند که آنان با دست هایشان، پیامبران را نکشتند و با شمشیرهایشان به آنان ضربت نزدند، بلکه احادیث آنان را شنیدند و آنها را منتشر کردند و به جرم پخش این سخنان، دستگیر و کشته شدند و این، قتل و تجاوز و معصیت است. روایات زیادی داریم مبنی بر این که کسی که رازی را در باره مؤمنی فاش کند، به طوری که سرانجام به قتل آن مؤمن منجر شود یا آن که خبر قتل مؤمنی را بشنود و به آن راضی باشد، در گناه قاتل شریک است. در کلمه فتنه گفتیم، به برخی از مصادیق این نوع قتل، فتنه نیز گفته می شود. پس تأمل کن تا تأویل هر کلمه ای را با معنای مناسب آن درک کنی. و خداوند توفیق دهنده است.

قفل: چیزی که با آن بسته می شود. در سوره محمد صلی الله علیه و آله آمده است: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(۲) [یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است] منظور طبع دل ها و قساوت آنهاست. تأویل طبع را پیشتر ذکر کردیم، پس بیندیش.

قلیل: و آن چه که مشتمل بر قلّت است. در کلمه کثره مطلبی خواهد آمد که نشان می دهد مراد از اکثر نکوهش شدگان، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین آنها هستند. پس مقابل این کثرت کسانی هستند که خدا آنان را به قلّت توصیف کرده است.

در روایت نیز آمده است که شیعه ما در اقلیت هستند. مؤید این معناست آن چه که در معنای کلمه جماعه و شکر در این آیه «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»(۳) [و از بندگان من اندکی سپاسگزارند] آمده است. مطلب در همه این کلمات، ظاهر و آشکار است، پس تأمل کن و از این تعبیر نیز غافل مباش که زندگی دنیوی را بر

۱- [۱] - بقره/۶۱.

۲- [۲] - محمد(ص)/۲۴.

۳- [۳] - سبا/۱۳.

دشـمنان خدا، قلیل دانسته اند، زیرا فانی و زودگذر است. چنان که در عبارت امام سجاد علیه السلام آمده است که فرمود: آن چه عاقبت آن فانی و گـذراست، زیاد نیست. در مواضـعی نیز کلمه قلّت و معنای آن آمده است که نیازی به تأویل ندارد، پس تدبر کن.

قول: و آن چه که شامـل این کلمه است. بـدان آن دسـته از آیـات قرآنی که با لفظ «قول» همراه است، به سه دسـته تقسـیم می شود: نخست اقوالی که به مـدح و نیکی و مسایلی از این دست موصوف می شود، مانند قول ثابت، قول طیّب و قول معروف و نظـایر آنها. دومّ، اقوالی که با نکوهش همراه است و خلاف دسـته اول می باشـد،ماننـد قول منکر، قول زور و زخرف القول و لحن القول و قول مختلف و امثـال آنهـا. سوم، کلمـاتی که آشـکارا و صـریح به کلمه ای مقرون نیسـتند، ماننـد این آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ»(۱) [و بـه راسـتی ایـن گفتـار را برای آنـان پی در پی و بـه هـم پیوسـته نـازل سـاختیم] و ایـن آیه: «لَقَـدْ حَقَّ الْقَوْلُ»(۲) [آری گفتـه (خـدا) در بـاره بیشترشـان محقـق گردیـده اسـت] و این آیه: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ»(۳) [و چـون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد] و نظایر آن.

امـا کلمـات دسـته اول در بسـیاری از مـوارد به ولایـت و قول به ولایـت و امـامت علی و ائمه علیهم السـلام تأویـل شـده است. همچنان که در برخی از روایات وارد شده در کلمات طیب و معروف و غیره ذکر شد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس روایت شـده است که در باره این آیه: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(۴)[خدا کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند] گفت: منظور از قول ثابت، ولایت علی علیه السلام است.(۵) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که قول ثابت را به اعتقاد مقرون

۱- [۱] - قصص/۵۱.

۲- [۲] - یس/۷.

۳- [۳] - نمل/۸۲.

۴- [۴] - ابراهیم/۲۷.

۵- [۵] - تفسیر فرات، ج ۱، ص ۲۲۱.

به حجت و برهان تفسیر کردند. پوشیده نماند که اعتقاد حقیقی، اعتقاد به ولایت است. بنابراین می توان سایر موارد «قول» در دسته اول را با همین تأویلی که ذکر کردیم یا نظایر آن، تأویل نمود. بنا براین چنان که از ظاهر امر برمی آید، گوینده این قول، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها هستند. اما کلمات دسته دوّم در بسیاری از موارد به دشمنی و خصومت با علی و ائمه علیهم السلام و ادعای خلافت دشمنان سه گانه آنان و دیگران تأویل می شود.

این دشمنان، به پیامبر صلی الله علیه و آله افترا بستند و احادیثی را به وی نسبت دادند و برای گمراه کردن مردم، چه بسا قرآن را تحریف کردند. برخی از شواهد این مطلب در کلمات زخرف و اختلاف و در حدیث زندیق که در فصل سوم گفتار دوّم در توضیح این آیه «یَقُولُونَ مُنکَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا»(۱) [آنها سخنی زشت و باطل می گویند] ذکر شد، آمده است. در کلمه زور نیز به این موضوع اشاره کرده ایم. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در حدیثی طولانی که آن را به طور خلاصه ذکر می کنیم، فرمود: دشمنان ائمه علیهم السلام با دروغ بستن به ائمه علیهم السلام و افترا بستن به ایشان و نقل روایات ساختگی و تحریف شده در مدح سه خلیفه، به حاکمان جور و والیان و قاضیان تقرب می جستند.

بسیاری از علمای معتزله تصریح کرده اند که در زمان معاویه، به دستور وی روایات زیادی در مدح سه خلیفه و بنی امیه و نکوهش ائمه علیهم السلام، جعل شده است. به طور کلی، جعل روایت در دستگاه آنان مشهور بود و شرح آن نیازمند تألیف کتابی قطور است. شاید به علت همین اشتهار باشد که ابوحنیفه گفت می توان برای مصالح دینی، حدیث جعل کرد. در شرح کلمه لحن نیز خواهد آمد که لحن القول به دشمنی علی علیه السلام تأویل شده است. بنا براین می توان سایر مواردی که کلمه قول به این صورت آمده است را به این وجهی که بیان کردیم تأویل نمود. در این صورت، گوینده این قول، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان و پیروان آنان هستند، چنان که ظاهر و آشکار است. اما در باره کلمات دسته سوم باید گفت که هر

ص:۸۲۰

۱- [۱] - مجادله/۲.

چند هر موضعی، تأویل خاص خودش را دارد ولی در نهایت، همه به موضوع ولایت و امامت مربوط می شود.

ما در اینجا تأویل هایی که در منابع ذکر شده است را می آوریم تا معیاری برای استنباط تاویل مناسب برای سایر موارد باشد. در کافی با سند از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»(۱) [و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم امید که آنان پند پذیرند] فرمود: یعنی امام بعد از امام. شیخ ما علامه (ره) فرمود: شاید مفهوم «وصلنا القول»، بیان حق و هشدار و تبلیغ شریعت با انتصاب امام بعد از امام یا قول اعتقاد به ولایت امام بعد از امام باشد. یا آن که منظور همین آیه است که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»(۲) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] یعنی این وعده به وعده دیگر متصل است. طبرسی گفته است: آیه ای بعد از آیه دیگر و سخنی پس از سخن دیگر آوردیم. مؤلف گوید: شکی نیست که امام، بزرگ ترین آیات الهی است، پس بعید نیست که تاویل آیه پس از آیه به امام بعد از امام باشد. ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ»(۳) [آری گفته (خدا) در باره بیشترشان محقق گردیده است] فرمود: یعنی تهدید به قتل در دنیا به دست قائم علیه السلام و عقوبت آتش در آخرت. در تفسیر قمی از امام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام در باره این آیه: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ»(۴) [و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم (چنان که باید) به نشانه های ما یقین نداشتند] فرمود: ای علی، وقتی آخرالزمان فرا برسد، خداوند تو را که ابزاری برای داغ نهادن در

۱- [۱] – قصص/۵۱.

۲- [۲] – بقره/۳۰.

۳- [۳] – یس/۷.

۴- [۴] – نمل/۸۲.

دست داری، در زیباترین شکل برون می آورد.(ادامه روایت).(۱) مؤلف گوید: شاید مراد از این سخن همان رجعتی باشد که هنگام قیام مهدی علیه السلام رخ خواهد داد. به طور خلاصه، مقصود از کلمه «قول» در اغلب این موارد، دستور خداوند به یاری ائمه علیهم السلام و ناکام ساختن دشمنان ایشان است. پس تأمل کن. بدان که کلمه قول و مشتقات آن دارای تقسیم دیگری نیز هست و آن این که یا از اقوال خیر است یا از اقوال شر و یا آن که از سوی خداوند است. و همان طور که اندکی پیش گفتیم و در مطالب پیشین نیز ذکر شد و در تأویل برخی از آیات وارد شده در بیان دعوت انبیا و امت های آنان ذکر خواهد شد، همه آنها به موضوع ولایت باز می گردد. پیشتر بیان کردیم که هدف از دعوت همه انبیا و اوصیا، نبوت و امامت بوده است، یعنی نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امامت ائمه علیهم السلام.

بر این اساس، اقوال خیر را راهنمایی پیامبران گذشته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صالحان این امت، مانند ائمه علیهم السلام و علمای زمان به تمسک به توحید و نبوّت و ولایت و ترک دشمنان غاصب حق آنان و ارشاد آنان به گردن نهادن به امر ائمه علیهم السلام و خودداری از نافرمانی امامان و مسایلی از این قبیل، تأویل می کنیم.

در آن دسته از آیات که خداوند به اطاعت فرا می خواند و نسبت به مخالفت تهدید می کند نیز عیناً همین تأویل را ذکر می کنیم. تأویل اقوال اهل شرارت، سخنانی است که اشرار همه امت ها و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، به ویژه منافقین، مطرح می کنند و همه حقیقت و فضیلت آنان یا برخی از آن به و یژه ولایت را انکار می کنند. این اشرار، معتقدان به ولایت را تکذیب کرده و ادعا می کنند ولایت، دروغی بیش نیست و دعوت کننده به آن ساحر و کاهن و مجنون است و سخنانش از جانب خدا نیست و زاییده افکار خود اوست. آنان روز محشر و رستاخیز بزرگ و کوچک و قیامت کبری به ویژه قیامت صغری یعنی رجعت را

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

انکـار می کننـد. سایر اقوال اهل شـرارت در باره انکار حق پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام نیز در مفهوم همین کلمه نهفته است. یکی از شواهـد مطـالبی که ذکر کردیم، روایتی است که از امـام صـادق علیه السـلام در تفسـیر این آیه: «أَن تَقُولُواْ عَلَی اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(۱) [بر خـدا چیزی را که نمی دانیـد بربندیـد] نقـل شـده است که فرمود: یعنی این که به امـامت کسـی معتقد باشـید که هیچ بهره ای از امامت برای او قرار داده نشده است. (ادامه روایت). زیرا کاملاً ظاهر و آشکار است که قول و گفتـاری که از آن نهی شـده است، ادعای امامت برای اشخاصـی غیر از ائمه علیهم السـلام است. و در مقابل، قول خیر، ادعای امامت ائمه علیهم السلام می باشد.

بنـا بر این اگر کسـی در مطـالبی که گفتیم، تأمـل کنـد، معیار تأویل در بسـیاری از آیات را به دست خواهـد آورد. و خـداوند هدایت گر است.

قدم: و تقدم و هر آن چه این معنا را می رساند، مانند متقدم و نظایر آن. قدم در لغت به معنای گذشته و به معنای پا می باشد.

این کلمه مـؤنث است و جمع آن اقـدام می باشـد. گفته می شود قَـدَم القوم و اسـتقدم یعنی از آنـان پیش گرفت. و قـدم القوم یعنی کسـی که در پیشاپیش آنان حرکت می کند و معانی دیگری نیز دارد. قدیم به معنای عتیق (کهنه) است، البته نه به معنای مصـطلح آن. چون این را دانستی بدان که در مواضع مختلفی از قرآن، مایه ثبات قدم و نظایر آن آمده است. چنان که خداوند در سوره بقره و دیگر سوره ها می فرمایـد: «وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا»(۲) [و گام های ما را اسـتوار دار] و در سوره محمد صـلی الله علیه و آله: «وَ یُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ»(۳) [و گام هایتان را استوار می دارد] و آیاتی از این دست.

و خداونـد در سوره نحل می فرمایـد: «فَتَزِلَّ قَـدَمٌ بَعْـدَ ثُبُوتِهَا»(۴) [تـا گـامی بعـد از اسـتواریش بلغزد] و در سوره یونس: «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ»(۵) [و به

ص:۸۲۳

۱- [۱] - بقره/۱۶۹.

۲- [۲] - بقره/۲۵۰.

۳- [۳] - محمد(ص)/۴۷.

۴- [۴] - نحل/۹۴.

۵- [۵] - یونس/۲.

کسانی که ایمان آورده انـد مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است] و در سوره حجر: «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ و لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ»(۱) [و به یقین پیشینیان شما را شناخته ایم و آیندگان (شما را نیز) شناخته ایم] و در سوره مدثر: «لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»(۲) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] و در مواضع زیادی چنین آمده است: «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»(۳) [به سبب کارهایی که از پیش کرده اند] و «أیدیکم» (دست های شما) و در مواضعی نیز آیاتی است که مفهوم پیش فرستادن نفْس را در بر دارد، مانند فرموده خداوند در سوره انفطار: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»(۴) [هر نفسی آن چه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته بدان] و نظایر آن.

از رواياتی که در تفسير اغلب اين آيات خواهد آمد، روشن می شود که تأويل و باطن اين اعمال که پيش فرستاده می شود، ولايت و پايبندی به آن است. در اينجا به مضامين برخی از اين روايات اشاره می کنيم تا موضوع بر اهل بصيرت روشن گردد. در سوره يونس نيز خواهد آمد که «قدم صدق» به پيامبر صلی الله عليه و آله و شفاعت وی و به علی عليه السلام و ولايت تأويل شده است.

در کافی و تفسير عياشی و کتاب های ديگر از ائمه معصومين عليهم السلام نقل شده است که مقصود از «قدم صدق»، ولايت است و اين آيه در ولايت علی عليه السلام نازل شده است. از اين روايت بر می آيد که می توان قدم ثابت و ثبات قدم را نيز همين گونه تأويل کرد، يعنی باقی ماندن بر ولايت و پايبندی به آن، به طوری که در دنيا و آخرت، متزلزل نشود و دچار لغزش و ارتداد نگردد. شاهد اين مدعا، روايتی است که در تفسير عياشی از امام باقر عليه السلام در تفسير اين آيه: «وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ»(۵) [دل هايتان را محکم سازد و گام هايتان را

۱- [۱] - حجر/۲۴.

۲- [۲] - مدثر/۳۷.

۳- [۳] - بقره/۹۵.

۴- [۴] - انفطار/۵.

۵- [۵] - انفال/۱۱.

بدان استوار دارد] نقل شده است که فرمود: کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند علی علیه السلام را به قلب او پیوند می زند و بر ولایت ایشان ثابت می ماند.(۱)

در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده است که حضرت آیاتی را ذکر کردند و آنها را چنین تأویل کردند که این آیات در این باره نازل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم واز جمله خلفای سه گانه امر فرمود که خلافت و امارت مؤمنین را به علی علیه السلام تسلیم کنند.

حضرت فرمود: پس از آن که آن دو نفر به امارت علی علیه السلام رضایت دادند، گفتند: به خدا سوگند ما آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، به علی علیه السلام تسلیم نخواهیم کرد. پس این آیه نازل شد: «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ»(۲) [و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید] ادامه آیات، تا آنجا که می فرماید: «وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا»(۳) [و زنهار سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد.] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یعنی پس از آن که امارت مؤمنین را به علی علیه السلام تسلیم کردید.

پس اندیشه کن و از آن چه که در کلمه «أذن» گذشت نیز غفلت نکن که خداوند ایمان را بر همه اعضا و جوارح انسان واجب گردانیده است و پوشیده نیست که یکی از آن اعضا، قدم و پا می باشد، چنان که در کلمه «رجل» ذکر کردیم. و خداوند داناتر است.

و نیز در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ»(۴) [و به یقین

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵.

۲- [۲] - نحل/۹۱.

۳- [۳] - نحل/۹۴.

۴- [۴] - حجر/۲۴.

پیشینیان شما را شناخته ایم و آیندگان (شما را نیز) شناخته ایم] فرمود: آنان مؤمنان این امت هستند.(۱) از همین روایت برمی آید که تأویل مستأخرین، منافقین است، چنان که در کلمه «تأخر» ذکر کردیم.

در کافی از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه «لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»(۲) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] فرمود: کسی که برای ولایت ما پا پیش نهد، از جهنم دور خواهد شد و کسی که از آن دور گردد، به جهنم نزدیک خواهد شد. (ادامه روایت). در شرح کلمه سابق و آخر و اول، روایت هایی در این مضمون آوردیم و به طور مبسوط سخن گفتیم.

در تأویل این آیات، در تفسیر قمی آمده است که خداوند فرمود: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»(۳) [هر نفسی آن چه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته بداند.] این آیه در باره خلیفه دوم نازل شده است، یعنی آن چه را که از ولایت ابوفلان و ولایت خویش، مقدم داشته و آن چه را که از ولایت والیان امر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به تأخیر انداخته است.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه: «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»(۴) [به سبب کارهایی که از پیش کرده اند] فرمود: یعنی ناسپاسی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او ائمه علیهم السلام و تکذیب وی و تحریف قرآن و نظایر آن. پس تأمل کن و مواضعی که براساس مطالب گفته شده، نیازمند تأویل است و آنجا که نیازی به تأویل ندارد را شناسایی کرده و از آن غفلت مکن، و خداوند هدایتگر است.

قسم: و آن چه شامل کلمه قسم می شود، مانند أقسموا و نظایر آن. قسم و حلف و یمین به یک معنا هستند و در کلمه یمین، تأویل آن در زمینه ولایت و

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲- [۲] - مدثر/۳۷.

۳- [۳] - انفطار/۵.

۴- [۴] - بقره/۹۵.

مسایل مربوط به آن خواهد آمد. در کلمه «حلف» نیز این مطالب ذکر شده است و شاید بتوان همان موارد را در باره کلمه قسم نیز صادق دانست. پس غفلت نورز.

قسمه: و استقسام و کلماتی که چنین مفهومی را می رسانند، مانند تستقسموا و نظایر آن. در کلمه «أزلام» تفسیر قسمه و استقسام (بهره خواستن) ذکر شده است. در آنجا گفتیم که تأویل این کلمه، دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت است.

بنا بر این شاید بتوان بهره خواستن را پیروی خلیفه از آراء و تمایلات آنان و تقسیم کردن خلافت، در میان ستمگران و موارد مشابه تأویل نمود. در این صورت چه بسا این امکان وجود داشته باشد که چنین تأویلاتی را در سایر آیاتی که شامل کلمه قسمه هستند، صادق دانست. و خداوند هدایت گر است.

قلم: معنای قلم، مشهور و شناخته شده است. در پایان فصل اولِ خاتمه بعدی در تأویل «ن وَالْقَلَمِ»(۱) خواهد آمد که «نون»، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و «قلم»، نام علی علیه السلام است. در سوره قلم، مناسبت قلم، بیان خواهد شد. شاید بتوان کلمه اقلام را نیز مانند قلم تأویل نمود. و خداوند داناتر است.

قوم: در لغت به معنای گروهی از مردان و زنان است. هم مذکر و هم مؤنث آورده می شود. گفته شده است که قوم، به مردان اختصاص دارد. قوم از کلماتی است که از لفظ خودش مفرد ندارد. جمع آن اقدام است و در قرآن هم برای ستوده شدگان و هم برای نکوهش شد گان آمده است.

مقصود از ستوده شدگان، مؤمنان از اهل ولایت هستند که به لطف ائمه علیهم السلام هدایت شده و به فضل ولایت آنان، تقرب جسته اند، هر چند از ملت های پیشین بوده باشند. و مقصود از نکوهش شدگان کسانی اند که ولایت را نپذیرفته اند، چنان که نمایان و آشکار است. مؤید این مطلب، موضوعی است که در شرح کلمه «لدّ» خواهد آمد و این آیه قرآن: «قَوْماً لُدّاً»(۲) [مردم ستیزه جو] به بنی امیه و نظایر

۱- [۱] - قلم/۹۱.

۲- [۲] - مریم/۹۷.

آنان تأویل شده است. در باب دوم از فصل اول از گفتار سوم، مطلبی ذکر شده که دلالت می کند کلمه قوم در این آیه: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ»(۱) [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند] به اهل اسلام تأویل شده است.

شرح این موضوع را در آنجا به تفصیل گفتیم. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در نزد ایشان نام گروهی را بردند که به ولایت علی علیه السلام ایمان نداشتند، حضرت فرمود: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ»(۲) [و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند، بی گمان گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند] و به جماعتی اشاره کرد که یاران او بودند. یعنی آنان مصداق کلمه قوم هستند که در آیه وارد شده است.

یکی از روایت های جالب و مناسب این موضوع، روایتی است که یکی از مخالفان نقل کرده که روزی معاویه گفت: خداوند، قریش را به سه دلیل، برتری بخشیده است. اولی این آیه: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ»(۳) [و خویشان نزدیکت را هشدار ده] و ما، خویشاوندان او هستیم و دوم این آیه: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ»(۴) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است] و ما، قوم او هستیم و سوم این آیه: «لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ»(۵) [برای الفت دادن قریش] و ما، قریش هستیم. مردی از انصار گفت: عجله نکن معاویه، خداوند فرموده است: «وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ»(۶) [و قوم تو آن (قرآن) را دروغ شمردند] و تو از قوم او هستی و نیز فرموده است: «إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَـذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»(۷) [پروردگارا، قوم من این قرآن را رها

۱- [۱] - اعراف/۱۵۹.

۲- [۲] - انعام/۸۹.

۳- [۳] - شعراء/۲۱۴.

۴- [۴] - زخرف/۴۴.

۵- [۵] - قریش/۱.

۶- [۶] - انعام/۶۶.

۷- [۷] - فرقان/۳۰.

کردند] و تو از قوم او هستی. این سه آیه در مقابل آن سه آیه و اگر تو افزون کنی ما نیز خواهیم افزود.(۱) پس اندیشه کن.

در بسیاری از احادیث و روایات، قوم ستوده شدگان این امت و قوم پیامبر صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام و یاران او و ائمه علیهم السلام تأویل شده است.

تردیدی نیست که آنان بهترین بازماندگان و در رأس آنها هستند. آنان واقعاً مصداق آیات محسوب می شوند. یکی از این احادیث، روایتی است که در کلمه «حبّ» ذکر شد، که آیه: «یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ»(۲) [آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] در باره علی علیه السلام و یاران او نازل شده است. از امام صادق علیه السلام نیز روایتی ذکر کردیم که در تفسیر این آیه: «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ»(۳) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است] فرمود: ذکر، قرآن است و ما قوم او هستیم.

ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در تفسیر این آیه: «فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکَافِرِینَ»(۴) [و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند بی گمان گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند] فرمود: یعنی این که من اهل بیت تو را مسؤول ایمانی قرار دادم که تو را به خاطر آن فرستادم، پس آنان هیچ گاه به این ایمان، کفر نخواهند ورزید. پس تأمل کن و غفلت مکن.

قیامت: و مقام. معنای یوم القیامه و یوم القیام و آن چه به این معناست، مانند یقوم الناس و نظایر آن معلوم است. در علل از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: قیامت به این نام نامیده شده است، زیرا مردم برای حساب بر می خیزند. کلمه قیامت، به قیام قائم علیه السلام و رجعت مردم به دنیا نیز تأویل

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲- [۲] - مائده/۵۴.

۳- [۳] - زخرف/۴۴.

۴- [۴] - انعام/۸۹.

شده است. در منتخب البصائر از امام صادق علیه السـلام نقل شده که در تفسـیر این آیه : «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»(۱) [و روزی که گواهان بر پای می ایستند] فرمود: به خدا سوگند، این آیه در باره رجعت است.

جابر از امام باقر علیه السـلام روایت کرده است که در تفسـیر این آیه: «يَومُ القِيامَه»(۲) (روز قیـامت) فرمود: یعنی قیام قائم علیه السـلام. مؤیـد این مطلب، احادیثی است که در کلمه «یوم» خواهـد آمـد. حکایت عجیب و جالبی وجود دارد که شاید بتوان با اسـتفاده از آن تأویـل برخی از آیـاتی را که در آنهـا کلمه قیـامت یا نظایر آن آمـده است، تأویل نمود. یکی از علما نقل کرده است که روزی ابوذر که خداونـد از او خشـنود باد، بر معاویه وارد شـد. معاویه به او گفت: می دانی کی قیامت فرا می رسـد؟ گفت بله، وقتی که خانـدان نبوت و برهـان را ویران و اهـل عزت و برتری را غـارت کردنـد و برگزیـده هـای خداونـد یکتـا را نافرمانی نمودند و ابن آکله الذبان و بدترین مردمان را از میان میانسالان و جوانان بر مسـند خلافت نشاندند و سنت خداوند را از بین بردند، قیامت عظمی و طامه کبری فرا می رسد.

امـا کلمه مقـام و مقـامه. در قـاموس و غیره، کلمه مقامه به فتـح به معنای مجلس و به ضم به معنای اقامت است. مَقام و مُقام به معنای موضع نیز هست. در سوره فاطر، کلمه دارالمقامه وارد شـده است و در تفسیر این سوره، شواهـدی ذکر خواهـد شـد که نشان می دهد منظور از این کلمه، جایگاه های ائمه علیهم السـلام و پیروانشان در بهشت است. در کلمه «دار» نیز مطالبی اشاره وار ذکر شـد که می توان دار را به ائمه علیهم السـلام و ولایت ایشان تأویل کرد. اما در باره کلمه مقام باید گفت که در قرآن به طور مکرر وارد شـده است،ماننـد مقام ابراهیم، مقام معلوم، مقام کریم، مقام امین و مقام محمود و نظایر آن، که هر یک از این کلمات را باید برحسب درجات تقرب پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به خداوند در دنیا و آخرت و جایگاه آنان در بهشت و شفاعت بزرگ آنان برای شیعیان در روز قیامت و پایبند

۱- [۱] - غافر/۵۱.

۲- [۲] - بقره/۸۵.

بودن به دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل کرد و این که ابراهیم شیعه علی علیه السلام بوده است. خداوند متعال در باره «بیت» (کعبه) فرموده است: «آیَاتٌ بَیِّـنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِیمَ»(۱) [نشانه هایی روشن (از جمله) مقام ابراهیم علیه السلام است]. پس اندیشه کن.

در تفسیر فرات بن ابراهیم و منابع دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در باره آیه: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»(۲) [و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه ای معین است] فرمود: این آیه در باره ائمه علیهم السلام و اوصیای آل محمد علیه السلام نازل شده است. در کشف الغمه از انس روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که به طرف علی علیه السلام می آمد و این آیه را تلاوت می کرد: «عَسَىٰ أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»(۳) [امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند] سپس گفت: ای علی، مقام محمود آن است که خداوند قدرت شفاعت را به من اعطا کرده است و شفاعت من جز به شیعیان تو نرسد. (ادامه روایت). در برخی از متون، زیارت امام علی علیه السلام تعبیر یا «ربّ المقام» آمده است. استاد ما علامه، در باره کلمه نخست، یعنی درآمدن به مقام ابراهیم یا حج یا عمره گفته است: این ورود جز با ولایت تو پذیرفته نمی شود و کسی که بدون اعتقاد به ولایت تو به آن درآید، گویی از در وارد نشده است. شاید منظور از مقام محمود، ورود به رستاخیز و حاضر شدن در برابر خداوند متعال برای حساب است، کنایه از این که خلق به او رجوع می کنند. و در باره کلمه دوّم، یعنی المقام گفته است به معنای حسابرسی اعمال بندگان در روز رستاخیز است و او صاحب مقام عظیمی در درجه قرب و کمال است.

از سوی دیگر، ممکن است منظور از قیام، بهشت و درجات عالی آن و شفاعت بزرگ باشد. و پیدا است که همه اینها منوط به ولایت علی علیه السلام و رضایت

۱- [۱] - آل عمران/۹۷.

۲- [۲] - صافات/۱۶۴.

۳- [۳] - اسراء/۷۹.

اوست. و نیز محتمل است که مراد از قیام، قیام امامان علیه السلام و رجعت آنان به هنگام قیام قائم علیه السلام باشد. زیرا هر یک از آنان دارای قیامی معلوم است و هر کدام از آنان، صاحب قیام می باشد، به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام. باب المقام و نظایر آن نیز همین گونه تأویل می شود. به طور کلی بعید نیست که بتوان کلمه مقام را در هر جای قرآن که آمده باشد، متناسب با مواردی که ذکر کردیم، تأویل نمود. پس تأمل کن و خداوند توفیق دهنده و هدایت گر است.

قیام: و مقیم و قائم و قوام و اقامت و مستقیم و أقوم و کلماتی که این معنا را می رساند و شامل قیام و اقامت و استقامت می شود، مانند قوموا، أقیموا، استقیموا و قیّم و قیّمه و نظایر آن مانند این آیه: «دِینًا قِیَمًا»(1) [دینی پایدار] و آیات بسیاری که در بردارنده این کلمه است. در قاموس و دیگر کتاب های لغت آمده است که قام قوماً و قیاماً و قامه و قومه به معنای انتصب (ایستاد) است. و وصف آن قائم و قیم و قوام و قیام است. قام الأمر و استقام به معنای اعتدل (راست شد) و قَوّمته به معنای عدّلته (او را راست ساخت) است و وصف آن قویم و مستقیم می باشد.

القوام بر وزن سحاب به معنای عدل است و امت قائم و مستقیم یعنی امت عادل. أقوم یعین، صحیح تر و عادل تر و أقام بالمکان یعنی اقامتی که طولانی شود و أقام الشيء یعنی آن را ادامه داد و أقام فلاناً (فلانی را ایستاند). برعکس «أجلسه» (او را نشاند) است و قام بالأمر و أقام یعنی آن را به سامان رساند.

قوام به کسر قاف یعنی پایه کار و ستون آن. گفته می شود فلانی قوام و قیام خانواده خویش است، یعنی کار آنان را استوار می سازد. قیّوم از اسماء خداوند متعال است یعنی تدبیر کننده ای که زوال پذیر نیست. در روایات آمده است که استقامت و مترادف های آن به معنای پایداری و ثبوت بر ولایت ائمه علیهم السلام و امامت آنان و تداوم بر اطاعت ایشان است. از همین روایات برمی آید که اعوجاج را می توان به ترک ولایت تأویل کرد، همچنان که در کلمه عوج، شرح دادیم. کلمه اقامه و آن چه به معنای آن است به اقرار به ولایت، یعنی اقرار به امام و محبت او و

۱- [۱] - انعام/۱۶۱.

تـداوم بر ولایت تا رسـیدن به اعتدال و راستی، تأویل شده است. أقوم و القائمین و المقیمین بأمور الخیر و امثال آن مانند قیّم و قیّمه و قوام و نظـایر آن به امام قائم علیه السـلام و ائمه علیهم السـلام و شـیعیان آنان بر حسب مقام، تأویل می شود. اگر قیام به معنای قیّم باشد نیز همین تأویل را دارد. اما قیام به معنای مصدری را می توان برحسب مناسبت، به استواری بر ولایت و مفاهیم مشابه آن تأویل کرد. معنای یوم القیامه را نیز در شرح کلمه پیشین ذکر کردیم.

در کلمه اسراف نیز تأویل قوام در انفاق کردن آن چه خـدا بـدان امر کرده است، ذکر شـد که بزرگ ترین آن، ولایت و اهل ولایت است. تأویل کلمه مسـتقیم در شرح کلمه صراط و کلمات دیگر آمد که نشان می دهد صراط مستقیم و طریق مستقیم و قسطاس مسـتقیم و نظایر آن به امام و ولایت تأویل می شود و نیز معیاری است برای تأویل هر کلمه ای که صفت مستقیم برای آن آمده است.

در روایتی آمـده است که مقصود اصـلی دسـتور خداوند به پیامبر برای قیام، هشدار دادن (انذار) بوده است. روایت دیگری نیز هست که هدف از قیام پیامبر صلی الله علیه و آله را انذار کردن نسبت به ولایت، در رجعت می داند. در منتخب البصائر از امام صادق علیه السـلام نقل شده است که در تفسیر این آیه: «یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنذِرْ»(۱) [ای کشیـده ردایِ شب بر سر* برخیز و بترسـان] فرمـود: مقصـود از این آیه، محمـد صـلی الله علیه و آله و قیـام وی در رجعت برای انـذار کردن است. (ادامه روایت). اینک برای اثبات تأویل کلماتی که ذکر کردیم، روایاتی را می آوریم.

در تفسـیر قمی از امام صادق علیه السـلام روایت شـده است که در معنای این آیه: «فَادْعُ وَاسْتَقِمْ»(۲) [به دعوت پرداز و همـان گونه که ماموری ایستادگی کن] فرمود: یعنی به ولایت علی علیه السلام و بر ولایت علی علیه السلام. و در باره این آیه: «لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ»(۳) [برای هر یک از شما که خواهد به راه راست

۱- [۱] - مدثر/۱و۲.

۲- [۲] - شوری/۱۵.

۳- [۳] - تکویر/۲۸.

رود] فرمود: یعنی در پیروی از علی علیه السلام و ائمه پس از او، و در باره این آیه: «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»(۱) [گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند] فرمود: یعنی بر ولایت علی علیه السلام پایدار ماندند.(۲) در تفسیر عیاشی و دیگر منابع از امام صادق علیه السلام در باره همین آیه روایت شده است که فرمود: یعنی طاعت خدا و رسول و ولایت را به کمال رساندند و بر آن پایدار ماندند. در روایت دیگری آمده است یعنی بر اطاعت از ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری پایدار ماندند. در این زمینه، روایت متعددی وجود دارد.

در تفسیر امام صادق علیه السلام از آیه «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ»(۳) [و نماز را بر پا دارید] مطالبی آمده است که در شرح کلمه صلاه به طور مفصل ذکر شد و از آن روایت چنین برمی آید که به پای داشتن نماز را می توان به پای داشتن امامت ائمه علیهم السلام و اطاعت از ایشان تأویل نمود. زیرا به تفصیل بیان کردیم که براساس این تأویل، ائمه علیهم السلام همان صلاه هستند. در کلمه دین نیز آوردیم که دین به معنای اقرار به ولایت و به اقامت امام علیه السلام و تلاش برای ترویج ولایت اوست. در شرح کلمه وزن نیز مطالبی خواهد آمد که نشان می دهد، «أَقِيمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ»(۴) به «أَقِيمُوا الإمَام بِالعَدْلِ»، تأویل می شود. به طور کلی، اقامه، مضاف قرار گرفته است و حکم آن همان حکمی است که در باره مضاف الیه آن جاری می شود و هر جا که این کلمه آمده است به چیزی امر می کند و منسوب به ولایت می شود، یعنی آن امر باید همراه با پایبندی به ولایت و پیروی از ائمه علیهم السلام انجام گیرد. به علاوه در بسیاری از موارد، تأویل مضاف الیه آن ذکر شده است که به امام علیه السلام و ولایت او باز می گردد، پس تأمل کن.

در روایت علاء بن سیابه از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «إِنَّ هَـذَا

۱- [۱] - فصلت/۳۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳- [۳] - بقره/۴۳.

۴- [۴] - رحمن/۹.

الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»(۱) [قطعاً این قرآن به آیینی که خود پایدارتر است راه می نماید] آمده است که فرمود: یهدی إلی الإمام، یعنی به سوی امام، هدایت می کند. نظیر این روایت در کلمه اعتصام نیز ذکر شد و روایتی همانند آن از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است. شاید مقصود، شیوه و طریقت امام باشد، چنان که از تأنیث التی بر می آید. مؤید این مطلب، روایتی است که از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده است که فرمود: به سوی ولایت، راهنمایی می کند. همان طور که در شرح کلمه طریق ذکر شد، در برخی از متون زیارتی، امام با کلمه «طریق» مخاطب قرار داده شده است: أیها الطریق الأقوم که در کمله قسط نیز احادیثی ذکر شد که نشان می داد ائمه علیهم السلام و امام علی علیه السلام و شیعیان او به پادارندگان قسط هستند. در کافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: امام، قائم به امر خداست. (ادامه روایت).

در کتاب الغیبه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام، قائم به امر در میان مسلمانان و ناطق به قرآن است. (ادامه روایت). در برخی از متون زیارتی نیز آمده است که خداوند آنان را قوام امر خویش قرار داده است. و در برخی دیگر، تعبیر «أَنْتُمُ الْقَوَّامُون بِأَمْرِه» یعنی شما قائم به امر او هستید، آمده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما قوام خداوند بر خلق او هستیم. در کلمه دین نیز روایاتی ذکر شد مبنی بر این که مقصود از دین قیّم و دین قیّمه، ائمه علیهم السلام و اقرار به امامت آنان و به کمال رساندن ولایت ایشان است. در برخی روایات نیز این تعابیر به علی علیه السلام و معرفت او و تأویل شده است. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «وَذَلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ»(۲) [و دین (ثابت و) پایدار همین است] آمده است که فرمود: مقصود از دین القیمه، حضرت فاطمه علیها السلام است.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه مذکور

۱- [۵] - اسراء/۹.

۲- [۱] - بینه/۵.

فرمود: مقصود از آن، دین حضرت قائم علیه السلام است. آن چه بیان شد، تأویلاتی بود که امکان آن را یافتیم تا به طور خلاصه در باره این کلمات، ذکر کنیم. اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که باید هر تأویل را در صورت نیاز، متناسب با اقتضای مقام به کار برد، البته اگر وجود یک نص خاص، مانع از تأویل نگردد. و خداوند هدایت گر است.

قارون: در کلمه فرعون ذکر شد که «سعد» قارون این امت است، مقصود سعد بن ابی وقاص است که مخالفان، او را در زمره «عشره مبشّره» (ده بشارت دهنده) می دانند، چنان که سید بن طاووس در کتاب الیقین به آن تصریح کرده است. وجه شبه میان فرعون و سعد کاملاً ظاهر است، زیرا ارتداد پیدا کرد و سرانجام متکبرانه از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام سرباز زد و او را در جمل و صفین و دیگر جنگ ها یاری نکرد، با آن که از بر حق بودن آن حضرت کاملاً آگاه بوده و در مواردی به آن اعتراف کرده است. او بسیار ثروتمند نیز بود. ثروتی که در جنگ با عجم اندوخته بود. گفته شده، از برخی از روایات برمی آید که نعثل (عثمان) به منزله قارون است. چنان که پیداست، هر دو قول را می توان پذیرفت. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

قرن: و قرون و قرین و ذوالقرنین و همانند آن. در نهایه آمده است که قرن به اهل هر زمان گفته می شود و از اقتران گرفته شده است. گویی مقداری است که اهل هر زمان در عمر و احوال خویش به آن نزدیک می شوند. قرن به چهل سال و سی سال و هفتاد سال و هشتاد سال و نیز یکصد سال اطلاق شده است. و نیز گفته اند قرن به معنای مطلق زمان است. مصدر قرن، یقرن است و جمع آن قرون می باشد. معنای قرن در حیوانات مشخص است (شاخ). در قاموس آمده است که قرن در انسان به طرف فوقانی و گوشه و نیز کنار سر اطلاق می شود و قرون الرأس از همین کلمه است، یعنی اطراف سر. به رئیس یک قوم نیز قرن گفته می شود. ذوالقرنین، نام اسکندر معروف است.در علل نام گذاری وی به ذوالقرنین، وجوه مختلفی گفته شده است که در سوره کهف خواهد آمد. قرین به معنای همدم همیشگی است. معانی دیگری نیز برای آن کلمه ذکر شده است.

قران: و اقتران بـه معنـای جمـع شـدن دو چیز است. در سـوره کهـف، روایـتی خواهـد آمـد که امـام علی علیه السـلام داسـتان ذوالقرنین را نقل کرد و گفت: در میان شـما نیز کسـی همچون وی وجود دارد. منظور حضـرت، خودش بوده است. گفته شده که دلیل این تشابه آن است که دو ضـربه شمشـیر بر سر حضرت وارد آمده است. یک ضربه در جنگ خندق و دیگری ضربه ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد. وجه دیگری نیز گفته شده که در جای خود خواهد آمد.

از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شـده که به علی علیه السـلام فرمود: برای تو در بهشت، گنجی خواهد بود و تو ذوالقرنین آن خواهی بود. یکی از شارحـان حـدیث از اهـل سـنت گفته است، مقصود این است که تو دو سوی بهشت و سـرزمین پهناور آن هستی. برخی نیز گفته انـد، مراد این است که تو دو سوی این امت هستی. در کلمه نـذیر نیز روایتی خواهـد آمـد که مؤید این قول است. برخی گفته اند منظور از قرنین، حسن و حسـین علیه السـلام هسـتند. چرا که سـروران این امت و سـرور جوانان اهل بهشـتند. پس تأمـل کن تـا تأویـل قرآن را نیز دریـابی. البته در بیشتر آیات قرآنی، قرن و قرون به معنای ملت های هلاک شـده است. پوشیده نیست که هلاک ملت ها به دلیل ترک ولایت است، هم چنان که در مقدمات پیشین ذکر شد. همانند «الهَالِکُون مِن هذِه الأُمَّه» (هلاک شدگان این امت) که سبب هلاکت آنان، ترک ولایت بوده است.

قرین و آن چه به این معناست، بیشتر در زمینه نکوهش است. در حـدیث آمده است که هیچ کس نیست، مگر آن که قرینی بر او گماشـته شـده اسـت. مقصـود، فرشـتگان و شـیاطین همراه اوینـد که فرشـتگان، او را به خیر و شـیاطین، او را به شـرارت می خواننـد. مؤیـد این کلام، گفتـار خداونـد متعـال در سـوره زخرف است: «وَمَن یَعْشُ عَن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ»(۱) [و هر کس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد] و در سوره نساء: «مَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِینًا فَسَاء قِرِینًا»(۲) [و هرکس شیطان یار او

ص:۸۳۷

۱- [۱] - زخرف/۳۶.

۲- [۲] - نساء/۳۶.

باشد، چه بد همدمی است]. گفتار اولی که بر منبر گفت من شیطانی دارم که گمراهم می سازد، از همین باب است. شاید مراد وی مفهوم دوم نیز باشد. چنان که تأویل شیطان در قرآن چنین است و در کلمه شیطان به وضوح مطرح شد. بنا بر این می توان قرن را در بسیاری از موارد به مفهوم دوم تأویل نمود. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

یقطین: در سوره صافات، گیاه یقطین ذکر شده است و به گیاهی گفته می شود که تنه نداشته باشد، مانند کدو و نظایر آن. یقطین، بیشتر به کدو حلوایی اطلاق می شود. به انجیر و و درخت موز نیز یقطین گفته شده است. شاید تأویلی که در کلمه شجر ذکر کردیم، برای یقطین نیز مصداق پیدا کند. پس غفلت مکن.

قریه: و قری. در قاموس، قریه به کسر نیز خوانده می شود به معنای محل تجمع است و منسوب آن قروی و جمع آن قُری است. گفته اند قریه از این رو قریه نامیده شده که آب در آن جمع می شود. قریه در قرآن به صورت ستوده و نکوهش شده وارد شده است. و ورود آن در قرآن بسیار است. در بیشتر مواردی که قریه بدون مضاف الیه «اهل» آمده است، بر مردمان ستوده شده و نکوهش شده اطلاق شده است، چنان که خواهد آمد. در آن دسته از آیاتی که هدف از قریه، مردمان ستوده شده است، به ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان تأویل می شود. در اینجا برخی از روایات را که شاهد این مدعاست می آوریم:

در تفسیر عیاشی و احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند ما را مثال قرار می دهد؛ ما قری هستیم که خداوند به آن برکت داده است در این آیه: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا»(۱) [و میان آنان و میان آبادانی هایی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم].

در روایتی دیگر فرمود: دلیل آن، این آیه است: «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ»(۲) [و از (مردم)

ص:۸۳۸

۱- [۱] - سبا/۱۸.

۲- [۲] - یوسف/۸۲.

شهری که در آن بودیم و کـاروانی که در میان آن آمـدیم، جویا شو] و این آیه: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا»(۱) [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند] و نظایر آن. این پرسش و مردان سرکش و نافرمان، نشان از قریه ای دارد، بی دیوار و بارو. امام را گفتند: «قری ظاهره» چیست؟ فرمود: شـیعیان ما هستند، یعنی دانشمندان شیعه. در روایت دیگری از امام باقر علیه السـلام نقل شده است که فرمود: قری ظاهره، رسولان و نقالان علم به شـیعیان ما و فقهای شیعه هستند. سپس فرمود: در این آیه: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ»(۲) [در میـان آنهـا مسافت را به انـدازه مقرر داشـته بودیم] سـیر، مثالی برای علم است، «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»(۳) [در این (راه)هـا شـبان و روزان آسـوده خـاطر بگردیـد] همـان علم حلال و حرام و فرائض و احکام است که در شب ها و روزها (از پس پرده روزگاران) به آنان می رسـد و اگر این علم را از منابعی که به آنان امر شـده است، اخـذ کننـد، دچـار تردیـد و گمراهی نخواهنـد شـد. در روایـتی نیز آمـده است، از انحراف و کجروی در امـان خواهند بود. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که مقصود، حرکت ایمن شیعیان در زمان حضرت قائم علیه السـلام و کامل کردن دین از طریق صاحب الأمر علیه السلام است و آن حضرت برای برخی از سفیران و نمایندگان از خواص اصـحابش توقیع کرده است که ما همان قری هستیم که خداونـد به آنها برکت داد و شـما قری شاهـده هستیـد. (ادامه روایت). شاید دلیل کنایه ایشان به قری این است که آنان مجمع العلوم هسـتند. چنان که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: من شـهر علم هستم. و نیز محتمل است کلمه قری به اهل قری تأویل شود. البته وجه اول بهتر و رساتر است. و خدا عالم است.

قسـوه: و تعـابیری که مشـتمل بر این کلمه است. ضـدّ رقّت است. قلوب قاسـیه در قرآن بسـیار آمـده است. در کلمه قلب، ذکر کردیم که می توان آن را به دل های

۱- [۱] - طلاق/۸.

۲- [۲] - سبا/۱۸.

۳- [۳] - همان.

دشـمنان ائمه علیهم السـلام و موارد مشابه تأویل کرد. مؤید این موضوع، مطالبی است که در تأویل آیات مشتمل بر این کلمه، در لابلای کتاب خواهد آمد، پس غفلت مکن.

قضاء: قضاء و آن چه که مشـتمل بر آن استماننـد قضـی و نظایر آن. قضاء با الف ممدود یا مقصور در لغت به معانی مختلفی است. از جمله، حُکم و حتمی بودن و بیـان و قـاطعیت و مرگ و تهی بودن و هماننـد آن. گفته شـده که اصـل همه معـانی آن انقطاع شـیء و تمام شدن آن است و قضاء خداوند متعال، عبارت از حُکم و واجب کردن و تعیین سـرنوشت خلایق و نشـر آن به طور مفصـل در لوح است، همچنـان که قـدر به معنـای نشـر سـرنوشت در لوح به صورت مجمل و با ذکر برخی صـفات می باشد.

قضـاء نیزماننـد اراده و مشـیت ـ چنان که در اراده ذکر شـد ـ به دو صورت حتمی و غیر حتمی است. قضای حتمی در افعال خداوند متعال است که چون حکم می کند، شیء وجود می یابد و غیر حتمی مانند افعال بندگان است که اختیار انجام دادن یا ترک فعل را در آنان قرار داده است. خواه به معنای نشر در لوح باشد یا غیر آن. واضح است که علم خداوند به چیزی و اثبات آن در لـوح، دلیـل وقـوع آن نیست، بلکه چـون خداونـد آن را بدانـد، واقع می گردد. در مورد قـدر و تقـدیر نیز همین مطلب صادق است. به علاوه، در کلمه فصل، مطالبی ذکر شـد مبنی بر این که امام، حـدفاصل حُکم و قضاء در میان خلایق است. در کلمه رسول نیز آوردیم که مراد خداونـد از این آیه: «وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»(۱) [و میان آنان به عدالت داوری شود] آن اسـت که امام علیه السـلام در هر قرنی در میان مردم به عـدالت حکم می راند. در واژه تسـلیم نیز ذکر شد که مراد از «مَا قَضَيْتَ» در این آیه: «لَايَجِدُواْ فِى أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ»(۲) [سـپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردیـد) نکنند] حکم پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت علی علیه السلام است. از آن

۱- [۱] - یونس/۵۴.

۲- [۲] - نساء/۶۵.

سخن بر می آید که آن چه خداوند و رسولش حکم می کنند، ولایت است. در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «وَلَوْلاَ كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ»(۱) [و اگر فرمان قاطع (در باره تاخیر عذاب در کار) نبود مسلماً میانشان داوری می شد] فرمود: اگر آن چه از سوی خداوند متعال برای مردمان پیش فرستاده شده است نبود، قائم علیه السلام حتی یک تن از آنان را زنده نمی گذاشت. در شرح کلمه صلاه نیز ذکر شده که آیه: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ»(۲) [و چون نماز گزارده شد]، به ولایت علی علیه السلام تأویل شده است. بنا بر این می توان برخی از این تأویلات یا نظایر آنها را بر حسب مقتضای مقام در سایر موارد جاری ساخت. پس اندیشه کن.

قوه: و آن چه شامل این کلمه می شود مانند قوی و امثال آن، در کمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: این سخن حضرت لوط: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ»(۳) [(لوط) گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم] فقط با تکیه بر قدرت حضرت قائم علیه السلام و یادآوری توانایی یاران او گفته شده است، زیرا به هر یک از آنان قدرت چهل مرد و دلی سخت تر از آهن داده شده است. (ادامه روایت).

در تفسیر قمی ذیل آیه مذکور آمده است که این قوت و تکیه گاه سخت و توانمند، حضرت قائم علیه السلام و سیصد تن یاران او هستند. بنا بر این می توان این تأویل را به اقتضای مقام در موارد دیگر جاری ساخت، بلکه شاید بتوان در باره «قوی» نیز به اعتبار روایت اول، همین تأویل را ذکر کرد. پس تأمل کن و از احتمال این تأویل در قدرت معنوی، خواه از نظر علم یا عمل یا اعتقاد و نیز نکوهش حمل آیه بر ظاهر که از معنای آن برمی آید غفلت مکن. مؤید این سخن، مطالبی است که در کلمه ضعفاء ذکر کردیم، پس تأمل کن و غفلت نکن از این که می توان مضمون

ص:۸۴۱

۱- [۱] - شوری/۲۱.

۲- [۲] - جمعه/۱۰.

۳- [۳] - هود/۸۰.

رسـیده مبنی بر این که خداوند متعال قوی است را به این تأویل کرد که او از محقق کردن وعده ای که به اولیای خود و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و شـیعیان آنان و دشـمنان ائمه علیهم السلام که دشمنان خدا نیز هستند داده است، در دنیا و آخرت، ناتوان نیست. خداونـد این وعـده را پیشتر عملی کرده و در آینده نیز عملی خواهد کرد. پس در این تأمل کن و خداوند و حجت های گرامی او می دانند.

ص:۸۴۱

باب کاف

مکبّ: و آن چه که به معنای آن است. در قاموس آمده است که کبّه یعنی آن را وارونه کرد و بر زمین زد، مانند أکبّه و کبکبه فأکبّ. این فصل هم لازم و هم متعدی به کار می رود. روایت است که امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی»(۱) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است] فرمود: یعنی دشمنان ائمه علیهم السلام و در باره این آیه: «أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(۲) [یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] فرمود: سلمان و مقداد و عمار و اصحاب او. در کلمه قلب روایتی ذکر شد که نشان می دهد مقصود از این آیه، صاحب قلب وارونه است، یعنی کسی که بر قلب وارونه راه می رود. پس کبّ القلب به معنای وارونه دل است. پس تأمل کن.

کتاب: و آن چه مشتمل بر کتابت است. در صحاح آمده است که معنای کتاب، روشن است و جمع آن کتب است. سپس گفته است: کتاب به معنای واجب و حُکم و سرنوشت است. در قاموس آمده که کتاب چیزی است که با آن نوشته می شود و به معنای تورات و صحیفه و واجب و حکم و سرنوشت است. و نیز آمده است که کاتب، عالم است. و در منابع دیگر معنای کاتب، عالم به کتابت ذکر شده است. اکتتاب، آموزش دادن کتات است، مانند تکتُّب و املاء. و مکتب، محل تعلیم یا تعلیم کتابت است. یکی از علماء تصریح کرده است که علت نام گذاری کتب به این کلمه، آن است که کتب به معنای جمع کردن است و کتاب را به این نام نامیده اند چون

۱- [۱] - ملک/۲۲.

۲- [۲] - همان.

مطالب در آن جمع می شود. لفظ کتاب در قرآن به چند معنا آمده است. کتاب به معنای قرآن که خداوند نازل کرد. به معنای لوح محفوظ و معانی دیگر نیز هست که در جای خود ذکر شده است. مشتقات کتاب مانند کُتب نیز همین معانی را دارد، مثلاً به معنای واجب و حکم و نظایر آن. در کلمه امام، ذکر شد که کتاب در برخی آیات به معنای تکتُّب و کتابت نیز آمده است. آن چه گفتیم براساس تفسیر بود، اما در زمینه تأویل باید گفت در چند جا، کتاب به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در باره آیه «الم* ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ»(۱) [الف لام میم* این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست] فرمود: کتاب، علی علیه السلام است و تردیدی در آن نیست و «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»(۲) [(و) مایه هدایت تقواپیشگان است] بیانی برای شیعیان ماست(۳).

در روایت آن نصرانی که از امام کاظم علیه السلام، تفسیر «حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ»(۴) [حاء میم سوگند به کتاب روشنگر] را پرسید، آمده است که آن حضرت فرمود: حم، محمد صلی الله علیه و آله و کتاب مبین، علی علیه السلام است. در برخی متون زیارتی آمده است که «أنتُم الكِتَاب المَسْطُور» (شما کتاب مسطور هستید). برخی شواهد نیز در کلمات محکمات و فرقان و قرآن و نظایر آن به خصوص قرآن ذکر شد. ما در آنجا به متونی که به این تأویل تصریح کرده بود، اشاره کردیم و توجیهاتی را آوردیم که نشان می داد این تأویل با قرآن و نیز با لغت، سازگار است. و نیز بدان که در بعضی موارد، کتاب به نبوت، تأویل شده است و دلیل آن در کلمه ملک خواهد آمد.

در برخی منابع، آن چه را که اولی و دومی و ابوعبیده و سالم، رئیس حذیفه و

۱- [۱] - بقره/۱و۲.

۲- [۲] - بقره/۲.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۴.

۴- [۴] - دخان/۱و۲.

برخی از یاران نزدیک آنان در صحیفه ای نوشتند و در کعبه، دفن کردند و پیمان بستند که اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد یا به رحمت خدا رفت، این موضوع را مخفی نگاه داشته و از اهل بیت او علیهم السلام پنهان کنند، آمده است. در روایت احتجاج آمده است که آیه مبارکه: «فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ»(۱) [پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دست های خود می نویسند] در باره آنان نازل شده است.

در بعضی روایات آمده است که آنان در آن صحیفه نوشتند که اگر محمد صلی الله علیه و آله به رحمت خدا رفت و جانشین او تعیین نشد و فلان سخن را گفت، همه سخنان او، دروغ بستن به خدا و رسول اوست. بعدها در لابلای کتاب، روایات زیادی در باره حکایت صحیفه خواهد آمد و حتی مضمون آن را ذکر خواهد کرد، به ویژه در آیه غدیر در سوره مائده. در احتجاج، بیش از ده حدیث در این زمینه خواهد آمد. پس تأمل کن و از این موضوع غفلت مکن که کتاب در بسیاری از آیات به معنایی است که ظاهر و روشن است یا به ظاهر آن باز می گردد، اما در نظر گرفتن ارتباط آن آیات با ائمه علیهم السلام و شیوه و زمینه آنها، نشان می دهد که ارتباط خاص و پیوند کاملی بین آیات و ائمه علیهم السلام است، چنان که در کلمه «أم» گفتیم که ائمه علیهم السلام، ام الکتاب و خاتمه آن هستند. در کلمه علم نیز ذکر کردیم که مقصود از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»(۲) [و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد] ائمه علیهم السلام هستند و آنان، عالم به همه کتاب بوده و مجمع الکتب می باشند. در مفاتح نیز آمد که آنان مفاتیح الکتاب هستند. در کلمه امساک نیز روایاتی خواهد آمد که نشان می دهد، ائمه علیهم السلام و شیعیان هستند که به کتاب پایبندند.

در کلمات نذیر و ناطق نیز شواهدی می آید که بیانگر آن است که آنان انذار دهنده به کتاب و ناطقان به آنند. در کلمه وارث می آید که آنان کتاب را به ارث

۱- [۱] - بقره/۷۹.

۲- [۲] - رعد/۴۳.

برده اند. در همه این آیات، روشن و آشکار است که با توجه به نکته ای که ذکر شد، کتاب به معنای ظاهری آن یا معنایی که به ظاهر بازمی گردد، می باشد؛ هرچند می توان برخی از این آیات را براساس همان نکته به غیر از معنای ظاهری حمل کرد. دسته ای از روایاتی که نشان می دهد می توان کتاب را براساس همان نکته مذکور، بر معنی ظاهری آن یا معنایی که به ظاهر باز می گردد، حمل کرد، در اینجا ذکر می شود. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ»(۱) [و همانا به موسی کتاب (تورات) را دادیم] فرمود: مقصود، تورات است که در بردارنده احکام ما و ذکر برتری محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک او و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان او و فضل مسلمانان تابع وی و نگون بختی مخالفان علی علیه السلام است.

و نیز در تفسیر آیه: «فَوَيلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ»(۲) [پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دستهای خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست] فرمود: کتاب، دربردارنده برتری محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان پس از اوست. (ادامه خبر).

در روایت زندیق که در باب سوم از گفتار دوم ذکر شد، آمده است که مقصود از این آیه: «...يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ»(۳) [کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دست های خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست]، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند. آنان برای تغییر ولایت، بخش هایی از کتاب خدا را تحریف کردند، هم چنان که بارها این موضوع را شرح دادیم. یعنی همان کاری که یهود و نصاری نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و گروهی از پیامبران خویش انجام دادند. همه اینها مصداق ظاهری و باطنی این آیه هستند.

ص:۸۴۶

۱- [۱] - فصلت/۴۵.

۲- [۲] - بقره/۷۹.

۳- [۳] - همان.

در روایت صدوق از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لاَ فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا»(۱) [هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس های شما (به شما) نرسد مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است] آمده است که فرمود: کتاب خداوند در آسمان، علم او به رویدادهای جهان و کتاب او در زمین، علم ما در شب قدر و دیگر زمان هاست. دلالت این روایت بر علم و أعلام، واضح و آشکار است و از آن دسته از مفاهیمی است که به معنای ظاهری بازمی گردد. از جمله این روایات، روایتی است از امام باقر علیه السلام در کنزالفوائد که در تفسیر این آیه: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ»(۲) [اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود] فرمود: این آیه در باره علی علیه السلام نازل شده و در باره اهل ایمان جاری شده است. از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه، روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام و شیعیان اویند که کتابشان به دست راست آنان داده می شود.

مؤلف گوید: پوشیده نیست که در اینجا مقصود از کتاب، نامه اعمال است نه کتاب های الهی که قبلاً ذکر کردیم. کتب به این معنا، با معانی پیشین متفاوت است. اگر کتاب را به طور مطلق یعنی نامه اعمال همه بندگان بگیریم، معنای ظاهری آیه را ملاک قرار داده ایم، اما اگر کتاب را مشتمل بر ولایت بدانیم یا بگوییم کتابی است که نشان می دهد شخص از اهل ولایت و ساکنان بهشت است، در این صورت معنای باطنی آیه مدّ نظر ماست.

در این زمینه از امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر این آیه: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُوْلَـئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»(۳) [کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده ایم (و) آن را چنان که باید می خوانند .ایشانند که بدان ایمان دارند] روایت شده است که فرمود: آنان آل محمد علیهم السلام هستند و مقصود از کتاب، قرآن مجید

۱- [۱] - حدید/۲۲.

۲- [۲] - حاقه/۱۹.

۳- [۳] - بقره/۱۲۱.

است. (ادامه روایت). و دلالت آیه بر این که کتاب به ائمه علیهم السلام داده شده است و آنانند که آن را تلاوت می کنند و می فهمند، کاملاً واضح است، زیرا در برخی از روایات مشهور آمده است که: شهادت می دهم که تو کتاب را به حق، تلاوت کردی. در کلمه تلاوت نیز در این زمینه، مطالبی آوردیم. و نیز در کتاب مناقب از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در تفسیر این آیه: «وَلاَ يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»(۱) [و آنان که کتاب به ایشان داده شده و (نیز) مؤمنان به شکّ نیفتند] فرمود: آنان، شیعیانند، آنان اهل کتابند و آنانند که کتاب به آنان داده شده است. حضرت در روایت دیگری در ذیل آیه اول فرمود: یعنی این که شیعیان در موضوع قائم آل محمد علیهم السلام هیچ تردیدی نکنند. (ادامه روایت). دلیل این که شیعیان کسانی هستند که کتاب به آنان داده شده و آنان اهل کتاب هستند، واضح است، همچنان که روایت سابق نشان می داد که ائمه علیهم السلام چنین هستند. پس از این نیز روایاتی خواهد آمد که ناظر بر این است که می توان کتاب را در این مقام و بنا بر این معنا، به امام و به ویژه امام علی علیه السلام تأویل نمود. پس تأمل کن.

و نیز بدان که در روایتی، «الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ» و نیز «أَهْل الكِتَاب» بنا بر یک احتمال به مخالفان و تکذیب کنندگان شیعیان و نظایر آنان یعنی کفار یهود و نصاری تأویل شده است. در وجه سوم از باب سوم از فصل اول از گفتار اوّل ذکر شد که اهل کتاب و نظایر آن که براساس قرآن بر یهود و نصاری صدق می کند، به مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود. به طور کلی، از روایات مختلف به دست می آید که می توان أهل الکتاب و من أوتی الکتاب و تعابیر مشابه را به ائمه علیهم السلام و شیعیان و به دشمنان آنان تأویل کرد. بنا بر این باید هر آیه را با توجه به مقتضای مقام و ورود آن در ستایش یا نکوهش، تأویل نمود. به عبارت دیگر، رعایت تناسب در تأویل کاملاً ضروری است.

در روایت دیگری که برقی به صورت مرفوع از امام باقر علیه السلام نقل کرده،

۱- [۱] - نساء/۴۷.

آمـده است که امـام در تفسـیر این آیه: «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِینَ أَوتُوا الْکِتَابَ»(۱) [و اهل کتاب دسـتخوش پراکندگی نشدند] فرمود: یعنی تکذیب کنندگان شـیعه. و در تفسیر این آیه: «لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ...»(۲) [کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودنـد] فرمود: آنان تکذیب کنندگان شـیعه هسـتند، زیرا کتاب، همان آیات و اهل کتاب، شـیعیان هسـتند. (ادامه روایت). در اینجا دو احتمال وجود دارد: نخست این که ضـمیر هم در سخن امام علیه السلام «هم مکذبوا الشیعه» به اهل کتاب بازگردد. در این صورت، سـخن آخر امام علیه السـلام «و أهل الکتاب الشـیعه»، سـرآغازی است برای بیان این که از شیعیان به اهل کتاب تعبیر شود، زیرا شیعیان به هر آن چه در کتاب آمده است، عمل می کنند. در این صورت، این روایت بر ورود تعبیر اهـل کتاب به شـیعیان دلالت دارد. دوم آن که ضـمیر «هم» به الَّذِینَ کَفَرُواْ بازگردد. بنابراین، روایت نمی خواست از تکـذیب کنندگان شـیعه به اهل کتاب تعبیر کند، بلکه در مقام نکوهش و سـتایش وارد شده است، همان طور که «الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ» نیز چنین است. پس در همه مطـالبی که ذکر شـد تأمـل کن تـا مواضع تأویل آیاتی که در آن کلمه کتاب و تعابیر همراه با آن آمده است را بدانی و هر مقام را با مفهوم مناسب با آن تأویل کن. توفیق از سوی خداوند است.

کـذب: و کاذب و مکـذّب، مفرد و جمع و آن چه که این معنا را می رسانـد،ماننـد کذّاب و الذین کذبوا و همانند آن. کذب یعنی انصـراف از حق و خبر دادن چیزی بر خلاف واقع، خواه عمـداً و خواه سـهواً، مگر آن که به قصـد اصـلاح باشـد، در این صورت کـذب مطلق نیست. پوشـیده نمانـد که یکی از بزرگ ترین انواع کـذب، این سـخن مخالفان است که می گویند، امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی غیر از علی علیه السلام و خاندان پاک او هستند و پیروی از ائمه علیهم السلام در همه زمینه ها واجب نیست. این سخن مخالفان، از آن نظر که مستلزم فراخواندن به قول و اعتقاد آنان و نیز حمل آن بر رضایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله

۱- [۱] - بینه/۴.

۲- [۲] - بینه/۱.

اوست، دروغ بستن بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. چنان که بر تأمل کننده صادق، کاملاً واضح است. و نیز پوشیده نماند که یکی از بزرگ ترین دروغ هایی که از سوی مخالفان و دشمنان منافق و جاهل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مطرح شد، آن است که ابتدا واجب شمردن ولایت و اظهار امامت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و نقل فضایل ایشان از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و ثانیاً علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیان و ادعای آنان را مبنی بر این که امامت به ائمه علیهم السلام تعلق دارد و دیگران حق آنان را غصب کرده اند، دروغ پنداشتند و ثالثاً کتاب خدا و آیاتی که دلالت بر امامت ائمه علیهم السلام و وجوب دوستی آنان و دشمنی با دشمنان آنان و حق بودن رجعت و امثال آن دارد و این که بهشت از آنِ مؤمنان شیعه و جهنم از آنِ دشمنان آنان است و مطالب دیگری از این دست را که در قرآن آمده است، تکذیب نمودند و از پذیرفتن آن سرباز زدند. مطالب و دلالت هایی که کاملاً واضح است و در کلمات باطل، صدق و امثال آن ذکر شد و در شرح کلماتی چون انکار و امثال آن نیز خواهد آمد. بنا بر این تردیدی در صحت تأویل کاذب و مکذّب و آن دسته از واژه های قرآنی که این معنا را افاده می کند به دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام باقی نمی ماند و این که کذّاب، رؤسا و خلفای آنان هستند و صدیق، رؤسا و امامان شیعه اند و کذب، همان گفتارها و دعاوی مخالفان ائمه علیهم السلام است که ذکر شد. مؤید این مطلب، روایات صریح و آشکاری است که در مواضع مختلف و در موضوعات متعدد، وارد شده است. در اینجا نمونه هایی از این روایات را ذکر می کنیم.

از جمله این روایات، روایت هایی است که بیان می کند دشمنان ائمه علیهم السلام کاذب هستند و آنان، به ویژه رؤسای آنان و کسانی که ادعای امامت کردند، تأویل این واژه قرآنی اند و ایشان بودند که بر خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند. این روایات از جهات مختلف، نقل شده است. مثلاً در کنزالفوائد از امام

صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»(۱) [و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد] فرمود: آنان دشمنان علی علیه السلام هستند. در کتاب مناقب از ابن مسعود روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ادعا می کند به آن چه من آورده ام، ایمان آورده است ولی با علی دشمنی می کند، دروغگوست و ایمان ندارد. ابوالمعزی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در ذیل این آیه: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ»(۲) [و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند رو سیاه می بینی] فرمود: کسانی که امام نبودند ولی ادعای امامت کردند.(۳) در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که ما را تکذیب کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده و کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کند، خداوند را تکذیب کرده است. (ادامه روایت).

در انتهای باب پنجم از فصل اول از گفتار اول، مطلبی ذکر شد که نشان می دهد، کسی که بدون راهنمایی از سوی ائمه علیهم السلام، ادعا کند علم قرآن و احکام آن را می داند، دروغ گویی شکاک است که به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله دروغ می بندد. (ادامه روایت). در کلمه شرّ نیز ذکر شد که دشمنان ائمه علیهم السلام اصل و بنیاد همه شرارت ها هستند و همه زشتی ها از جمله دروغ، شاخه هایی از آن اصل است. پس تأمل کن.

از جمله این روایات، روایت هایی است که نشان می دهد دشمنان ائمه علیهم السلام مکذّب (تکذیب کننده) هستند و ایشان به ویژه رؤسای آنان و مدعیان خلافت، مانند آن سه تن و امثال آنان، تأویل «مکذبین» می باشند و این که تکذیب به معنای تکذیب وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است و آنان با انکار حق و ولایت او، وصی خدا را تکذیب کردند و در نتیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله دین،

۱- [۱] - عنکبوت/۳.

۲- [۲] - زمر/۶۰.

۳- [۳] - مناقب، ج ۳، ص ۲۴۵.

آیات الهی و کتاب خدا و نیز سایر کتاب های آسمانی و سایر پیامبران الهی را تکذیب کرده اند، زیرا کتاب های آسمانی نیز مشتمل بر ولایت است و پیامبران برای ولایت مبعوث شدند. و از همین روست که خداوند در قرآن، گاه آنان را به طور مطلق، «مکذبین» خوانده یا با یکی از کلماتی که ذکر شد یا کلمات دیگری همچون الیوم الآخر، الحق و غیره، مقیّد کرده است.

چرا که حق، آن است که تکذیب امام علیه السلام به معنای تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا گفتار آنان یکی است و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی تکذیب خداوند و همه آن چه ذکر شد. در مباحث پیشین به ویژه در نخستین باب های گفتار اول، روایاتی ذکر شد که این موضوعات را به تفصیل بیان می کند. با این همه، در باب چهارم از فصل اول از گفتار سوم از کتاب کنزالفوائد روایتی نقل شد که نشان می دهد «تکذیب» به تکذیب وصی صلی الله علیه و آله تأویل شده است. در همین کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه: «وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ»(۱) [و اما اگر از دروغ زنان گمراه است] فرمود: یعنی انکارکنندگان امام علیه السلام.

در روایت أبوبکر از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه: «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ»(۲) [آن روز وای بر تکذیب کنندگان] فرمود: یعنی به وصی تو ای محمد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه «إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ»(۳) [ما به راستی می دانیم که از (میان) شما تکذیب کنندگانی هستند] فرمود: یعنی فلانی و فلانی. (ادامه روایت). در روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام نقل شده است که در ذیل آیه «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ»(۴) [آیا کسی را که (روز) جزا را دروغ می خواند دیدی] فرمودند: یعنی آن که ولایت علی

ص:۸۵۲

۱- [۱] - واقعه/۹۲.

۲- [۲] - مرسلات/۱۵.

۳- [۳] - حاقه/۴۹.

۴- [۴] - ماعون/۱.

علیه السلام را تکذیب کند.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه «وَکُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ»(۱) [و روز جزا را دروغ می شمردیم] نقل شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، یوم الدین، روز میثاق است، چرا که ولایت تو را انکار و تکذیب کردند و از تو نافرمانی کرده و تکبر ورزیدند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه «مَایُکَذِّبُ بِهِ إِلَّا کُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ»(۲) [جز هر تجاوز پیشه گناهکاری آن را به دروغ نمی گیرد] فرمود: اولی و دومی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب می کردند(۳). همچنین در تفسیر قمی در معنای تکذیب آیات آمده است که امام علیه السلام فرمود: یعنی کسانی که در صداقت محمد صلی الله علیه و آله در باره فرزندانش تردید می کنند و او را در نصب علی علیه السلام، سید اوصیاء و أئمه پاک نهاد علیهم السلام تکذیب می کنند. در باب دوم از فصل اول از گفتار اول، از تفسیر عیاشی و امام علیه السلام ذکر شد، کسی که در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام تردید ورزد، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام و سایر کتاب های آسمانی را تکذیب کرده است. (ادامه روایت). در باب چهارم از همین فصل در روایتی طولانی، آمده است که یکی از کارهای دشمنان ائمه علیهم السلام، تکذیب انبیاء الهی است. به طور کلی باید گفت تأویل هر واژه قرآنی در شرح آن کلمه آمده است. در همه تعابیر قرآنی که با تکذیب همراه است، مرجع ضمیر تکذیب کنندگان، مخالفان و منکران ائمه علیهم السلام می باشد. پس تأمل کن و خداوند هدایت گر است.

۱- [۱] - مدثر/۴۶.

۲- [۲] - مطففین/۱۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

کرب: همـان معنایی که برای کلمه حزن و غم ذکر کردیم، در باره کرب نیز مصـداق دارد. بلکه بایـد گفت، همه آنها به یک معناست و همان تأویلی که در باره آنها گفتیم بر این کلمه نیز صدق می کند. پس تأمل کن.

کسب: و اکتسـاب و آن چه این معنـا را می رسانـد، ماننـد کسب و اکتسب و امثـال آن. مطالبی که در شـرح واژه اقتراف گفته شـد، می توانـد تأویل این واژه نیز باشد، زیرا معنای آنها یکی است. بله، اکتساب در قرآن برخلاف واژه کسب، در بسـیاری از مـوارد در زمینه معاصـی به کـار رفته است، چنـان که خداونـد به این موضـوع اشـاره کرده است: واضـح و آشـکار است، پس اندیشه کن.

کعبه: این واژه در سوره مائـده آمـده است و در واژه های قبله و صـلاه و غیره، روایاتی را ذکر کردیم که نشان می دهـد، ائمه علیهم السـلام کعبه خداوند هسـتند. در تفسیر امام صادق علیه السلام است که فرمود: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: علی علیه السـلام مانند کعبه ای بود که خداوند دستور داد قبله نماز قرا گیرد، خداوند او را قرار داد تا در امور دین و دنیا به او اقتدا شود، همان طور که مقام و منزلت کعبه با پشت کردن کافران نقصان نمی گیرد، تأخیر انداختن در احقاق حق علی علیه السلام از سوی افراد مقصّر، از منزلت او نمی کاهـد. (ادامه روایت). شایـد بتوان از مطالب ذکر شـده، نوع تأویل کعبه را نیز دریافت، چرا که کعبه و علی علیه السلام در معنای لغوی، یعنی بلندی و ارتفاع، مشترکندو پس تأمل کن.

کوکب: به صورت مفرد و جمع. در واژه مشـکاه مطالبی آمد که نشان می دهد «کوکب دری» به فاطمه علیها السلام تأویل می شـود. در روایت طـارق بن شـهاب از امیرالمـؤمنین علیه السـلام آمـده است که آن حضـرت در حـدیثی فرمود: ائمه آل محمد علیهم السـلام، کواکب علوی هستند. در کلمه نجم نیز روایاتی در تأیید همین معنا خواهد آمد. زیرا نجم و کوکب به یک معنا هستند. پس غفلت مکن.

کلب: طبرسـی در احتجاج از امام صادق علیه السـلام روایتی طولانی در زمینه نزاع اصـحاب علی علیه السلام با اولی و دومی و اصـحاب آنها در زمینه خلافت نقل کرده است. در این روایت آمده است، سلمان که خداوند از او خشنود باد، ایستاد و گفت: شنیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: در همان حال که برادرم

و پسـر عمویم با تنی چنـد از یارانش در مسـجد من نشسـته است، گروهی از سگ های اهل جهنم، او را به چنگ آورده و می خواهند او را بکشـند، تردیدی نیست که شما، همان گروه هستید. (ادامه روایت). در شرح واژه های خیر و شر و غیره، روایاتی ذکر شد که نشان می دهد در موارد مناسب، کلب به دوّمی و دوست او و اصحاب آن دو تأویل می شود، پس تأمل کن.

اکواب: جمع کوب به ضم کاف به معنای کوزه آبی است که دسـتگیره نـدارد. در مواضـعی از قرآن این واژه وارد شده است، تأویـل واژه «مـاء» خواهـد آمـد و می توان از شـرح آن، تأویـل کلمه اکواب را نیز دریـافت کرد. زیرا اکواب، ظرف ماء است، همان طور که دل های اهل علم و معرفت، ظرف روایات می باشـد. در شـرح واژه «کأس»، توجیه دیگری نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

کبـت: و آن چـه که مشـتمل بر این کلمه است،ماننـد کَبت و امثـال آن. گفته می شـود کَبَتَه یعنی او را هلاـک کرد و به ذلّت کشاند و ناکام گذاشت. پس هر شرحی که در واژه هلاک بیاید، در واژه کبت نیز مصداق پیدا می کند.

کید: و مشتقات آن مانند یکیدون و نظایر آن. بدان که کید از سوی خلق خدا به معنای مکر و حیله است و از سوی خداوند به معنای اقـدام تـدریجی و انتقام است، آن هم از جایی که گمان نمی رود. به طور کلی بایـد گفت، کید به معنای مجازات حیله گران (اهل کید) به شـیوه حیله خود آنهاست، همچنان که در واژه سـخریه به صـراحت ذکر شد. پوشـیده نماند مکر و حیله ای که از سوی دشـمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام در سقیفه صورت گرفت، از بزرگ ترین و بدترین حیله ها بود. پس بعید نیست که بتوان «کید» وارد شده در قرآن را به همین مکر و نیز مکر کسانی که به ائمه علیهم السـلام حیله می زنند، تأویل نمود.

همچنان که مطالب ذکر شده در شـرح واژه «مکر» بر این موضوع صحه خواهد گذاشت و مطالبی که در شرح کلمه «خدیعه» و کلمات دیگر ذکر شد، این موضوع را کاملاً واضح بیان می کند. و خداوند آگاه است.

کبر: و اسـتکبار و مسـتکبر و کبراء و کبریاء و کبائر و آن چه این معنا را می رسانـد و مشـتمل بر معنای تکبر و کبر است، مانند متکبر و الذین استکبروا و امثال

ص:۸۵۵

آن. بدان که کبر و کبریاء به معنای بزرگی است و استکبار یعنی بزرگی خواهی و طلب بزرگی با اعتراف نکردن به حق. کبائر إلاثم به معنای گناهان بزرگ و کُبراء به معنای رؤسا و کسانی است که امرشان مطاع است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: استکبار یعنی اطاعت نکردن از کسی که امر به اطاعت از وی رسیده است و سر باز زدن از پیروی کسی که حکم به پیروی از او وارد شده است. از این روست که در بسیاری از روایات، واژه های متکبرین و مستکبرین و آن چه به این معناست، به دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت و سر باز زدن آنان از پذیرفتن ولایت، تأویل شده است و این که آنان، همان «کبراء» هستند که جاهلان، ایشان را پیروی و اطاعت می کنند. در روایات متعددی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»(۱) [آیا جای سرکشان در جهنم نیست] فرمود: کسی که می گوید من امام هستم، در حالی که امام نیست. (ادامه روایت).

در تفسیر عیاشی و منابع دیگر با سندهای متعدد از امام صادق و باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»(۲) [و او گردنکشان را دوست نمی دارد] فرمودند: یعنی مستکبران از ولایت علی علیه السلام، و نیز در تفسیر این آیه: «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ»(۳) [پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند دل هایشان انکار کننده (حق) است و خودشان متکبرند] فرمودند: آنان نسبت به ولایت علی علیه السلام، استکبار می ورزند. در شرح واژه کذب در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول از امام باقر علیه السلام در کنزالفوائد، روایتی نقل شد که خلاصه آن این است که به جز شیعیان، همه مردمان، استکبار ورزیده و از ولایت علی علیه السلام سر باز زدند.

روایات در این زمینه بسیار است و پیداست که جاهلان آنان، پدران و بزرگان

۱- [۱] - زمر/۶۰.

۲- [۲] - نحل/۲۳.

۳- [۳] - نحل/۲۲.

و اشراف خود را پیروی کردند، به طوری که تقلید از آنان را جایز دانستند و معیار آنان پیروی از گذشتگان می باشد. همچنان که در خلال تفسیر آیات، شرح این موضع خواهد آمد. در شرح واژه شرک نیز مطالبی آمد که تأویل کلمه کبائر را نشان می دهد و این که گناهان کبیره، هفت گناه است و همه آنها نسبت به ائمه علیهم السلام صورت می گیرد. در شرح واژه «شر» نیز ذکر شد که شرارت از شاخه های دشمنان ائمه علیهم السلام است. در واژه های دیگر نیز مطالبی آمده است که می توان برخی از آنها را به دسته ای از دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل نمود. به طور کلی باید گفت، گناه کبیره که بزرگ ترین گناهان است، عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد. بقیه گناهان کبیره نیز به همین موضوع بر می گردد. البته کبیر به معنای سنگینی نیز آمده است. همان طور که واژه کبیر و مشتقات آن که به آنها اشاره شد، در قرآن به معانی مشهور و متعارفی آمده است که نیازی به تأویل ندارد، اگر چه همین کلمات را نیز می توان تأویل کرد. در تأویل تکبری که به خداوند نسبت داده می شود و این که او کبیر است، گفته اند، شأن او اجلّ از آن است که از کارهایی که دشمنان نسبت به او انجام می دهند و ظلم و اذیتی که به اولیاء او روا می دارند و نیز از اعتقادات فاسد، رضایت داشته باشد. پس تأمل کن و غفلت نورز، و خداوند هدایت گر است.

کثره: و تکاثر که به معنای فخر فروشی به زیاد داشتن است و آن چه این معنا را می رساند. پوشیده نیست که بسیاری از واژه هایی که معنای کثرت را می رسانند، به همین معنای معروف و متعارف خود حمل می شوند، حتی به هنگام تأویل.

با این همه در خصال از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: تکاثر یعنی لهو و بازماندن و عوض کردن خیر با آن چه که بسیار پست و بی ارزش است. (ادامه روایت). در شرح واژه تبدیل، روایتی ذکر شد که نشان می دهد تفسیر واژه تکاثر از امام علی علیه السلام، جایگزین کردن امام باطل به جای امام حق است. پس تکاثر یعنی اقدام دشمنان ائمه علیهم السلام، یعنی اجماع و تکاثر بر مقدم داشتن اولی بر علی علیه السلام و همچنین مراتب بعدی. از همین روایت استفاده می شود که اکثر به معنای نکوهش شدگان است و نکوهش کثرت به همین قوم و کارهایشان و اجماع

آنان بر غصب امامت از اهل آن و نافرمانی از ائمه علیهم السلام باز می گردد. آیاتی که در بردارنده واژه اکثر است نیز مؤید همین معناست. مانند این آیه از سوره یوسف: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمؤمنين»(۱) [و بیشتر مردم هر چند آرزومند باشی ایمان آورنده نیستند.] برخی روایات نیز همین معنا را تأیید می کند. از مطالبی که ذکر شد تأویل واژه قلّه و اقلین نیز روشن می گردد، همچنان که شرح این واژه ها خواهد آمد. و خداوند آگاه است.

کوثر: این کلمه در سوره کوثر وارد شده است و در لغت به معنای مجموع زیادی از هر چیز است و نیز به معنای سروَر بسیار بخشنده. مقصود از کوثر در قرآن، نهری است که بزرگ ترین نهر در بهشت می باشد. گفته اند به معنای کثرت نسل و دودمان است و شاید هر دو معنا مورد نظر باشد.

در سوره کوثر انشاء الله روایتی خواهد آمد، مبنی بر این که می توان کوثر را به امام علیه السلام تأویل کرد، همچنان که در کلمه «زلفی» نیز ذکر شد. در سوره کوثر شواهدی خواهد آمد که نشان می دهد کوثر، حوض پیامبر صلی الله علیه و آله است و در رجعت در همین دنیا نیز خواهد بود و حامی و ساقی آن علی علیه السلام است. پس تأمل کن و خداوند آگاه است.

کره: این واژه در چند جای قرآن آمده و به معنای بازگشت است. در صحاح جوهری آمده است: گفته می شود کرّه و کرّ بنفسه یعنی به صورت متعدی و لازم به کار می رود و به معنای بازگشتن و پیچیدن است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ»(۲) [پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم] فرمود: یعنی خروج حسین علیه السلام در رجعت. (ادامه روایت). هنگام تفسیر این آیه، روایات دیگری نیز خواهد آمد.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بازگشت مبارک و سودمند برای اهل آن در روز قیامت،

ص:۸۵۸

۱- [۱] - یوسف/۱۰۳.

۲- [۲] - اسراء/۶.

ولایت من و پیروی از دستوراتم و ولایت علی علیه السلام و اوصیای پس از او و پیروی از آنان است، و بازگشت زیانبار، خصومت با من و نافرمانی از من و دشمنی با علی علیه السلام و اوصیای پس از اوست و خداوند به خاطر همین خصومت، کسانی را در پایین ترین مراتب جهنم قرار می دهد. (ادامه روایت). و شاید مراد از این رجوع، بازگشت معنوی و قلبی باشد، پس تأمل کن.

کفر: و کافر و کفار و آن چه آن معنا را می رساند مانند کفران و کفور و کفار به فتح کاف و کفره و الذین کفروا و من یکفر و أهل الکفر و امثال آن. در قاموس آمده است که کفر به ضم کاف، خلاف ایمان است. به فتح کاف نیز می آید، مانند کفور و کفران و کفر نعمه الله و بها کفوراً و کفراناً یعنی آن را انکار کرد و پوشیده داشت، و کافر یعنی انکار کننده نعمت های خداوند و جمع آن کفار و کفره است و مونث آن کافره و کافرات و کوافر آمده است.

رجل کفّار بر وزن شدّاد یعنی کافر. اصل معنای کفر، پوشاندن و پوشیده داشتن است. گفته می شود کفر علیه یکفر یعنی او را پوشاند و آن شیء را پنهان کرد. از این روست که به شب و دریا و ابر و کشتزار و همانند آن، کافر گفته می شود (مثلاً کشت و زرع، دانه را می پوشاند) و نیز گفته می شود أکفره یعنی او را کافر دانست و تکفیر کردن در گناهان، مانند خنثی کردن و بی نتیجه ساختن در کار ثواب است. کفّاره، صدقه ای است که برای روزه و امثال آن داده می شود. کفّر عنه، یعنی کفاره داد. موضوع بحث ما در اینجا کفّاره نیست، بلکه به کافر و مکفِّر می پردازیم.

بدان که احادیث متواتر به طرق مختلف، بر این موضوع دلالت دارند که منظور از کلمه کافر و آن چه به این معناست، دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد. زیرا تردیدی نیست که کفر ورزیدن به آنان، کفر به خدا و انکار آنان، انکار سخن خداوند است، همان طور که بارها و بارها آن را توضیح داده و تبیین کردیم، مثلاً در شرح کلمه جحود و غیره. بنا بر این هر کس آنان را یا امامت شان را انکار کند یا در آن تردید ورزد، کافر است و گفتار و اعتقاد او کفر است. همین معنا می تواند تأویل شکل های مختلف کفر و کافر در قرآن باشد. حتی در برخی از روایات، واژه کفر به رؤسای مخالفان ائمه علیهم السلام به ویژه آن سه

تن، تأویل شده است که آوردن مصدر، نشان دهنده مبالغه کفر و انکار آنان است. اما در مواضعی که واژه کفر در باره امت های گذشته وارد شده است نیز کفر را به انکار ولایت تأویل می کنیم. زیرا همچنان که پیشتر ذکر کردیم، همه امت ها، مکلّف به اقرار به ولایت هستند. پس تأمل کن تا مواضع تأویل را در هر مقام بدانی و از این موضوع نیز غفلت نکن که براساس اصل تقابل، کفر ورزیدن به غیر خدا مانند طاغوت، به معنای ایمان آوردن به خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. کفر ورزیدن به طاغوت و هر چیزی که جایگزین خداوند قرار داده می شود، به معنای برائت و تبری جستن از آن است. همچنان که در روایت است که از امام صادق علیه السلام در باره کفر به طاغوت، سؤال شد، حضرت فرمود: یعنی تبری جستن از او. و نیز در ذیل این آیه: «ثُمّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُم بِبَعْضٍ»(۱) [آنگاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می کنند] فرمود: یعنی برخی از آنان از برخی دیگر تبرّی می جوید.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کفر در قرآن بر پنج نوع است. کفر به معنای انکار و کفر به معنای ترک کردن آن چه خداوند امر فرموده است و کفر به معنای برائت و کفر ورزیدن به نعمت ها. کفر انکار، دو قسم است: انکار از روی علم و انکار از روی جهل. تفاوت معانی کفر در قرآن و نیز تفاوت دلایل کفر، از همین مطلب، روشن می شود. پوشیده نماند که همه انواع کفر که ذکر شد، بر دشمنان ائمه علیهم السلام صدق می کند و کفر را به هر معنا بگیریم، به آنان تأویل می شود. پس تأمل کن و غافل مباش از این که معنای کفر نعمت، خودداری از شکر آن است و در شرح واژه شکر، معنای شکر تبیین شد.

در سوره آل عمران در تفسیر آیه: «وَمَا یَفْعَلُواْ مِنْ خَیْرٍ فَلَن یُکْفَرُوْهُ»(۲) [و هر کار نیکی انجام دهند هرگز در باره آن ناسپاسی نبینند] مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که مردم نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مؤمنان

۱- [۱] - عنکبوت/۲۵.

۲- [۲] - آل عمران/۱۱۵.

برگزیده، ناسپاسند و کسی کارهای نیک آنان را سپاس نمی گوید و چنین کارهایی در میان مردمان گسترش نمی یابد، زیرا نیکی های آنان اوج گرفته و نزد خداوند می رود. اما کافران، مورد سپاس قرار می گیرند و کار خیر آنان در میان مردم پخش می شود و در نتیجه به آسمان صعود نمی کند و نزد خداوند نمی رود. پوشیده نماند که می توان همین معنا را برحسب مقتضای مقام، در برخی از موارد شکر نیز جاری ساخت. پس تأمل کن.

در اینجا به برخی از روایات در زمینه کفر اشاره می کنیم و آن دسته از روایاتی را می آوریم که فوائدی را در بردارد و ذکر آنها اجتناب ناپذیر است، وگرنه اگر بخواهیم همه آن روایات را بیاوریم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. وانگهی، گمان من این است که اگر کسی، همه مطالبی را که از آغاز تا اینجا گفته شد، مطالعه کند، هیچ جای تردیدی برایش باقی نخواهد ماند که کافران به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود، چه رسد به این که بخواهد مطالب و روایات همه کتاب را بخواند. و خداوند هدایت گر است.

در باب اول از فصل دوّم از گفتار اول، گفتار علماء در باره کافر بودن انکار کننده ولایت و جاهل به آن ذکر شد و شاهد این مدعا، روایاتی است که ابن اثیر و دیگران از علماء مخالفان نقل کرده اند که گفته اند، کسی که یکی از ارکان اسلام را انکار کند، به اجماع علماء کافر است. در باب دوم از همین فصل نیز روایات بسیاری ذکر شد، مبنی بر این که انکار کننده و دشنام دهنده به علی علیه السلام کافر است. از جمله آن احادیث، حدیث انس بن مالک است که بر این که هر کسی در علی علیه السلام شک کند، کافر است، دلالت دارد. در باب سوم نیز احادیثی در این رابطه آمده است که از جمله آن حدیث أم سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که فرمود: هر کس خدا را با انکار ولایت علی علیه السلام ملاقات کند، خدا را بت پرست ملاقات کرده است. در باب پنجم نیز روایاتی ذکر شده است که برخی از آنها به صراحت دلالت می کرد بر این که هر کسی ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را انکار کند و از آن دو عدول نماید، نزد خداوند از کافران گمراه خواهد بود. همچنین در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار نیز

احادیثی آمـده است که بر تأویل کافر در برخی از آیات به دومی دلالت دارنـد. در ذیل فصل اول از همین گفتار نیز به نقل از کتـاب منتخب البصـائر احـادیثی آمـده است که به صـراحت بر این که انکـار فضائـل ائمه علیهم السـلام، همان کفر می باشـد، دلالـت دارد. در شـرح واژه ایمـان نیز مطـالبی ذکر شـده است که این معنـا را به وسـیله مقابله بین کفر و ایمان تبیین می کنـد. همچنین در آن احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که معنای باطنی کفر، انکار ولایت است و مراد از آیه شریفه: «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»(۱) [ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم] ایمان به نبوت و انکار امامت و ولایت می باشد. همچنین در شـرح واژه هـای نعمه و کلمه، دلایـل این تأویـل خواهـد آمـد. در شـرح واژه کلمه، احادیثی می آیـد که بر تأویل «كَلِمَه الكُفْر» و «كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُواْ»(۲) [سـخن کسانی که کافر شدند] به آن چه که دشـمنان ائمه علیهم السلام در باره ولایت گفته اند، دلالت دارد. همچنین دلالت می کند بر این که مراد از «الَّذِينَ كَفَرُواْ» اولی از آن سه است. در شرح واژه امام، دلایل تأویـل کفر به بنی امیه و بنی عبـاس آمـده است. همچنین در توضـیح واژه حق، دلایل این که منظور از کافران در قرآن، همان بنی امیه هسـتند، ذکر شـده است. حـدیث دیگری نیز در شـرح واژه دار آمده است که نزد شـیعه و اهل سنّت، قطعی و پذیرفته شده است. همچنین در توضـیح واژه شـرک، دلایل این که هر کسـی با علی علیه السلام دشمنی ورزد، کافر است، آمده است. در شـرح واژه معروف نیز به دلایل تأویل کافران ملعون در قرآن به بنی امیه و هر کسـی که بعـد از آگاهی از ولایت علی علیه السـلام به آن کافر شـد، اشاره شـده است. در کتاب مناقب از امام باقر علیه السـلام در تفسـیر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ»(۳) [بی تردیـد کسانی که کفر ورزیدنـد و (مردم را) از راه خـدا باز داشـتند] روایت شده که فرمود: منظور، بنی امیه هستند که از ولایت علی

ص:۸۶۲

۱- [۱] – نساء/۱۵۰.

۲- [۲] – توبه/۴۰.

۳- [۳] – نساء/۱۶۷.

علیه السلام روی گرداندند.(۱)

در تفسیر عیاشی نیز از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ»(۲) [و در باره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند] فرمود: منظور، پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش هستند. همچنین حضرت در تفسیر آیه «هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً»(۳) [اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند] فرمود: منظور، آل محمد علیهم السلام و اولیا و دوستداران آنها می باشند.(۴) (ادامه روایت). در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ» آمده است که فرمود: منظور، رسول الله صلی الله علیه و آله در ابتدای دعوت است. همچنین در تفسیر آیه «ثُمَّ كَفَرُوا»(۵) [سپس کفر ورزیدند] فرمود: یعنی هنگامی که ولایت در روز غدیر و غیر آن بر آنها عرضه شد. همچنین حضرت، مقصود از آیه «ثُمَّ آمَنُوا»(۶) [سپس ایمان آوردند] را ایمان به بیعت علی علیه السلام به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و منظور از آیه «ثُمَّ كَفَرُوا» را کافر شدن به آن، بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله دانستند. (ادامه روایت).

در احادیث متعددی از ائمه علیهم السلام روایت شده که آنها فرمودند: در پهنای شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله، صحیفه ای است که در آن این طور آمده است: هر کسی با غیر دوستدار او دوستی کند، به آن چه که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، کافر است. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که آیه ای را این طور قرائت کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»(۷) بولایه علی علیه

ص:۸۶۳

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۸۸.

۲- [۲] - نساء/۵۱.

۳- [۳] - همان.

۴- [۴] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۵- [۵] - نساء/۱۳۷.

۶- [۶] - همان.

۷- [۷] - معارج/۱.

السلام «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»(۱) [(و) آن را بازدارنده ای نیست] (کافران به ولایت علی علیه السلام که هیچ چیزی مانع آن عذاب نخواهد شد) سپس حضرت فرمود: به خدا قسم جبرئیل علیه السلام این آیه را به این شکل نازل کرد.(۲) یعنی مراد از آیه به این شکل می باشد و عبارت «بولایه علی» در قرآن بوده است ولی آنها، آن عبارت را انداخته اند.

همچنین در کافی از حضرمی روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، مردم شام بدتر هستند یا مردم روم؟ حضرت فرمود: تردیدی نیست که مردم روم کافر شدند ولی با ما دشمنی نکردند ولی مردم شام کافر گشتند و با ما دشمنی ورزیدند. دلالت این حدیث بر یکسان بودن معنای کفر در هر دو مورد و این که ممکن است کسی کافر باشد ولی خصومت نداشته باشد، و این که آنان به خاطر خصومت و دشمنی شان، بدتر از سایر کفار شدند، ظاهر و آشکار است.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ» آمده است که فرمود: منظور، کسانی هستند که به آن چه که مؤمنین به آن ایمان آوردند که همان توحید خداوند و نبوّت محمد رسول الله و جانشین او و علی ولی الله و تمامی ائمه علیهم السلام می باشد، کافر شدند. همچنین حضرت در جای دیگری فرمود: منظور، کفاری هستند که گفتار خدا و رسولش را تکذیب می کنند و با جانشین وی، علی علیه السلام دشمنی می ورزند. حضرت در جای دیگری نیز فرمود: منظور، کسانی هستند که با مخالفت شان با علی علیه السلام به وسیله چرا و چگونه و پیروی نکردن از او در سایر آن چه که به آن امر شد، به محمد صلی الله علیه و آله، کافر گشتند. حضرت در مورد دیگری فرمود: منظور کسانی هستند که کافر به محمد صلی الله علیه و آله می باشند و در نبوتش شک می کنند و مانع حق برادرش علی علیه السلام می شوند و امامت او را انکار می کنند.

در عیون از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: واقف، کافر است. منظور

۱- [۱] - معارج/۲.

۲- [۲] - کافی، ج ۸، ص ۴۳.

از واقف، کسی است که در امامت امام کاظم علیه السلام، توقف کرده باشد و بقیه ائمه علیهم السلام را انکار کند. پس این حدیث دلالت دارد بر این که هر کسی یکی از ائمه علیهم السلام را انکار کند، کافر است. چنان که این مطلب از اخبار متواتر نیز روشن و آشکار می شود.

شاید مراد امام رضا از واقف، کسی باشد که در امامت تمامی ائمه علیهم السلام یا برخی از آنها متحیر و سرگردان شده باشد. در تأیید این احتمال، روایت ابن أبی یعفور از امام صادق علیه السلام است که می گوید: به حضرت عرض کردم، مردی شما را دوست می دارد و از دشمنانتان برائت می جوید و قائل است به این که امامت، حق شما است ولی او می گوید: آنها بین خودشان اختلاف دارند و من نمی دانم که کدام یک از آنها امام است، پس هرگاه بر یک نفر اجماع کنند، من قول او را می پذیرم و می دانم که حکومت، حق آنان است. حضرت فرمود: اگر آن مرد با این عقیده از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است. (ادامه روایت). پس بیندیش.

کفاره: و تکفیر و آن چه که مشتمل بر آن است مانند یُکفِّر و نظایر آن. در شرح قبلی معنای متعارف کفاره و تکفیر آمده است. در شرح واژه احباط، احادیثی آمده است که می توان از آن استنباط کرد که تکفیر به معنای از بین بردن سیّئات و بدی ها و آن هم تنها نسبت به اهل ولایت است. چنان که آیات و روایاتی که در لا به لای این کتاب خواهد آمد و احادیثی که در واژه تبدیل و واژه های دیگر آمده است، گواه این معنا می باشد. پس کفاره در اصل به معنای ولایت و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، بلکه هیچ کفاره ای بدون آن صحیح نمی باشد. پس بیندیش.

کَنْز: به صورت مفرد و به صورت جمع است. کنز، مالی است که ذخیره می شود. واژه کنز در چند جای قرآن آمده است و شاید بتوان آن را در موارد مناسب به عقائد و علوم اندوخته شده در قلب، اعم از علوم ستایش شده و نکوهش شده، تأویل برد. مانند دوستی امام و دشمنی با او و نظایر آن. همچنین می توان کنز را به مالی که به دست می آید تأویل نمود، مثلاً می توان کنز در مقام ذمّ و نکوهش را به مالی که در راه اطاعت از دشمنان ائمه علیهم السلام به دست می آید، تأویل نمود.

ص:۸۶۵

آن چه که در تأویل مال به علم و در تفسیر واژه کنز که در سوره کهف آمده است، می آید، مؤید برخی از مطالبی است که اینجا عرض کردیم.

کَأس: مؤنث است و نام ظرف شراب می باشد، چه شراب در آن باشد یا نباشد یا این که تا زمانی که در آن شراب است به آن، کأس می گویند. منظور از کأس در قرآن، شراب درون آن از باب مجاز است. پس تأویل آن همان تأویل واژه شراب و ماء است. همچنین در شرح واژه أکواب نیز تأویل دیگری ذکر شده است. پس دریاب و خدا می داند.

کسف: کِشف به کسر کاف و همچنین کِشِفَه به کسر، پاره ای از هر چیزی را گویند. این واژه در چند جای از قرآن آمده است و مراد از آن پاره های عذاب نازل شده از آسمان و پاره ابرهایی که برای عذاب نازل شده می باشد. شاید بتوان آن را در موارد مناسب به مانند واژه عذاب و حتی به مانند واژه سَحاب نیز تأویل برد. و خدا می داند.

تکلیف: یعنی آن چه که مشتمل بر تکلیف است، مانند آیه «لَاتُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ»(۱) [جز عهده دار شخص خود نیستی] و مانند آن. تکلیف، امر کردن به آن چه که سخت و دشوار است، می باشد و از کلفه به معنای مشقت، مشتق شده است. متکلف کسی است که در گفتار و عمل، چیزی که در او نیست را ادعا می کند. همین طور متکلف به کسی گویند که دست به کاری می زند که به او مربوط نیست. بر هیچ کسی پوشیده نیست که بزرگ ترین تکالیف و مؤکدترین آنها، تکلیف به قبول ولایت و ترویج آن و مجاهده و تلاش در راه آن است. پس شاید بتوان این آیه و مانند آن را به همین معنا تأویل برد. پس تأمل کن.

بدان که در سوره ص آیه «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ»(۲) [من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم] خواهد آمد که مراد از متکلفین، انسان های ظاهرساز، بدعت گذار و ریاکار می باشند که از جمله آنان کسی است که در باره دین خدا با نظر

ص:۸۶۶

۱- [۱] - بقره/۲۳۳.

۲- [۲] - ص/۸۶.

و هوی و هوس خود سخن می گوید. پس دریاب و خداوند، هدایت کننده است.

کهف: به معنای غار وسیع در کوه است. واژه کهف در چند جای از سوره کهف به کار رفته است.

در کتاب سعد السعود به نقل از امام جواد علیه السلام آمده است که فرمود: ما کهف شما هستیم، مانند اصحاب کهف که ایمان را دوباره به دست آوردند و آن را آشکار ساختند. در باب غیبت احادیثی وجود دارد که می توان از آنها استنباط کرد که قائم آل محمد علیهم السلام از جهت غیبت و نیز مفاهیم متفاوتی که عرضه خواهد کرد، شبیه اصحاب کهف می باشد. پس تأمل کن.

کفل: و کفیل و آن چه مشتمل بر تکفل است. زمانی که کسی، دیگری را در پناه خود و امور او را به عهده بگیرد، گفته می شود: کَفَّلَهُ و تکفله. در شرح واژه یتیم و در تأویل آن، دلایل تأویل (تکفل التیامی) و این که معنای باطنی آن مصون نگهداشتن نادانان شیعه از گمراهی و راهنمایی و ارشاد آنها به سوی علوم دینشان است و این که کفالت کننده و ضامن این امر، علماء و دانشمندان می باشند، خواهد آمد.

شکی در این نیست که کفاله الله (ضمانت خداوند) شامل آن چه که در دنیا و آن چه در آخرت است، می باشد. ولی آن، نسبت به اهل ولایت است. کفل به کسر به معنای شانس و بهره است و در سوره نساء آیه «یَکُن لَّهُ کِفْلٌ مِّنْهَا»(۱) [برای او از آن (نیز) سهمی خواهد بود] و سوره حدید آیه «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ»(۲) [از رحمت خویش شما را دو بهره] آمده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام و نیز از ابن عباس در تفسیر آیه «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» [از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند] نقل شده است که فرمود: منظور، امام حسن وامام حسین علیهما السلام می باشند. همچنین در

۱- [۱] - نساء/۸۵.

۲- [۲] - حدید/۲۸.

تفسیر آیه «وَيَجْعَل لَّكَمْ نُورًا»(۱) [و برای شما نوری قرار دهد] فرمود: منظور، علی علیه السلام است. پس تأمل کن.(۲)

بدان که ذوالکِفل از انبیای الهی است و در روایتی آمده است که او، یوشع بن نون می باشد. ماجراهای او به طور مفصل در سوره انبیاء خواهد آمد. پس غفلت مکن.

کامل: و آن چه که مشتمل بر کمال و إکمال است. کَمال به معنای تام و کامل بودن و در مقابل نقص می باشد. همچنین إکمال به معنای کامل کردن است. مانند آیه «وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ»(۳) [تا شماره (مقرر) را تکمیل کنید] و « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»(۴) [امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم] و «تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ»(۵) [این ده (روز) تمام است] و «حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»(۶) [دو سال تمام] و «أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»(۷) [تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند].

فرات بن ابراهیم در تفسیرش و افراد دیگر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» روایت کرده اند که حضرت فرمود: منظور، کامل کردن دین با ولایت علی علیه السلام است. (ادامه روایت). می توان از این حدیث، تأویل موارد متناسب با این تأویل را استنباط نمود. و خدا می داند.

کیل: و آن چه که به این معنا است و کالوا و مکیال و نظایر آن دو. در قاموس اللغه، کیل، مکیال و مکیله به معنای آن چه که با آن پیمانه می شود، آمده است. کالَ الدّراهم یعنی درهم ها را وزن کرد. کالَ الشیءَ بِالشیء یعنی آن را اندازه نمود. دیگر مشتقات آن کال الطّعامَ کیلاً، اکتاله و اکتال له می باشد. در شرح واژه میزان، دلایل

ص:۸۶۸

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - تفسیر فرات، ج ۲، ص ۴۶۸.

۳- [۳] - بقره/۱۸۵.

۴- [۴] - مائده/۳.

۵- [۵] - بقره/۱۹۶.

۶- [۶] - بقره/۲۳۳.

۷- [۷] - نحل/۲۵.

تأویل آیه «إِذَا اکْتَالُواْ عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا کَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ»(۱) [که چون از مردم پیمانه ستانند تمام ستانند* و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند] خواهد آمد. از تأویل این آیه و تأویل میزان، می توان درستی تطبیق تأویل میزان و واژه کیل را استنباط نمود، چرا که کیل و میزان دارای معنای نزدیک به هم هستند. پس غافل مباش.

کتمان: و کاتم یعنی آن چه به معنای کتمان است، مانند یکتمون و نظایر آن. در قاموس اللغه، کتمه کتماً و کتماناً و اکتتمه إیّاه به معنای پوشاند و پنهان داشت آن را، آمده است. اجمالاً کتم به معنای پنهان کردن چیزی و انکار کردن آن است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان کسانی هستند که حق را با تحریف قرآن و مبهم کردن امر امامت، کتمان می کنند. همچنین در شرح واژه کتاب، دلایل این تأویل در آیه «إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتَابِ»(۲) [کسانی که آن چه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می دارند] آمده است.

در دعای دو بت قریش می خوانیم: «و کم من شهاده کتموها» (و چه بسیار شهادت و گواهی که آن را کتمان نمودند). بر هیچ کسی پوشیده نیست که از این آیه و آیه های دیگر استنباط می شود که مراد از کسانی که خداوند در قرآن، کتمان امور خیر را به آنها نسبت داده است، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند و هر کسی از گذشتگان و آیندگان که فضائل ائمه علیهم السلام را انکار کند، داخل در آن می باشد، چنان که مؤید این مطلب که حدیث حذیفه می باشد، در شرح واژه شهاده آمده است. در تفاسیر آیات، احادیثی خواهد آمد که به صراحت بیان می کند که بیشترین تحریفی که یهود و نصاری در تورات و انجیل و غیره انجام دادند و مطالب آنها را کتمان کردند، پیرامون امر نبوت پیامبرمان و جانشینی علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بوده است. مؤید این مطلب در شرح واژه تحریف نیز آمده است. پس

۱- [۱] - مطففین/۲و۳.

۲- [۲] - بقره/۱۷۴.

دریاب. همچنین بدان که از حالات نفاق و مکر بیشتر دشمنان علی و ائمه علیهم السلام این بود که آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی به ائمه علیهم السلام و عامه مردم اظهار می داشتند که از دوستداران و معتقدان آنها هستند و دشمنی و آزار آنان و بازداشتن آنها از حقشان را در باطن پنهان نگاه می داشتند. چنان که گروهی از مردم که از جمله آنان اولی و دومی می باشند و در روز غدیر و غیر آن، این گونه بودند. به همین خاطر خداوند متعال در سوره مائده و سوره های دیگر فرمود: «وَاللّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ»(۱) [و خداوند آن چه را آشکار و آن چه را پوشیده می دارید می داند] یعنی آن چه که از دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش اظهار می دارید و آن چه که از بازداشتن حق آنان از آنها و دشمنی و آزار آنها در دل پنهان می دارید. از این رو تأویل دیگری نیز وجود دارد که از آن غافل مباش. چنان که در شرح واژه سرّ آمده است. همچنین برخی از دلایل آن در شرح واژه نعمه خواهد آمد.

مراد از کتمان اهل حق، چنان که در شرح واژه إخفاء آمد، پنهان کردن آن چه که در دل های آنان از ولایت و دوستی با اولیای الهی است، می باشد. همچنین توضیح آن در شرح واژه تقوی خواهد آمد. و خدا هدایت کننده است.

مکرمه: و کرام و مکرمون و کریم و آن چه که به این معنا است مانند کرام، إکرام و نظایر آن دو. در قاموس اللغه، کَرَم با حرکت راء در مقابل فرومایگی آمده است. گفته می شود کَرُمَ به ضم راء کرامه و کرماً فهو کریم و مکرم. أكْرَمَهُ و كَرَّمَهُ به معنای به او احترام گذاشت و او را بزرگ داشت می باشد. کریم به معنای کسی که خیر او زیاد است نیز به کار برده می شود. از احادیثی که اشاره کردیم و احادیث دیگر برمی آید که مراد از این واژه ها به هنگام تأویل، ائمه علیهم السلام می باشند. در ذیل فصل اول از همین گفتار، حدیث محمد بن سنان آمده است که بر تأویل مکرمین به ائمه علیهم السلام و این که منظور از عباد مکرمون، آنها می باشند، دلالت دارد. در شرح واژه عباد نیز احادیثی در این رابطه آمده است. در توضیح واژه جلال

۱- [۱] - مائده/۹۹.

نیز در این باره سخن به میان آمد. در سوره الرحمن دلیل این که آنان کرامه الله هستند که خدا بندگان را به اطاعت آنان اکرام کرده است، خواهد آمد و آن بر معنای أکْرَم الله و الله کریم نیز دلالت دارد. همچنین دلیلی است بر این که می توان من أکرمه الله را به شیعیان ائمه علیهم السلام نیز تأویل برد.

در شرح واژه سفره، دلایل این که ائمه علیهم السلام، کریمان و نیکوکاران اند، آمده است. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: به درستی که ائمه علیهم السلام همان برگزیدگان و کریمانند. پس تأمل کن.

کاظم: و آن چه به این معنا است. کَظمَ غَیظُه به معنای این است که آن فرد با آن که می توانست به دشمنش ضربه بزند، خشمش را فرو برد. در شرح واژه خیر، به دلایل این که ائمه علیهم السلام، سرچشمه تمام خوبی ها هستند و همه نیکی ها که از جمله آن کظم غیظ (فرو بردن خشم) از فروع آنان است، اشاره شده است. در برخی از زیارت نامه های امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «أنتَ الکَاظِمُ الغَیظ» (تو فرو برنده خشمی). عبارت «الکاظِمِینَ الغَیظَ»(۱) [فرو برندگان خشم] در سوره آل عمران خواهد آمد.

کلمه: و کلمات و کلم و کلام و آن چه که به این معنا است. در قاموس اللغه، کلام به معنای گفتار و کلمه به معنای لفظ و قصیده آمده است. جمع کلمه، کَلِم است. کَلَّمَه تکلیماً و کلاماً به معنای سخن گفت، می باشد. عیسی علیه السلام، کلمه الله است، زیرا او از خدا و کلامش استفاده کرد یا به این دلیل که او از کلمه «کُنْ بغیر أب» (بدون پدر باش)است. این الفاظ در قرآن، فراوان و به گونه های متعدد آمده است، مانند: کلمه الله، کلمات الله، کلام الله و آن چه که به معنای آن است، مثلاً مانند آن چه که به رَبّ اضافه شده است. از جمله آن، کلمه ربّک، تلقی آدم من ربه کلمات، إذ ابتلی ابراهیم ربّه بِکلمات و مانند آن و کلمه التقوی، کلمه الفصل، کلمه طیبه، کلمه باقیه، الکلم الطیّ و مانند آن و کلمه الکفر، کلمه خبیثه و نظایر آن می باشد. کلمه الکفر، کلمه خبیثه و مانند آن چه که از احادیث برمی آید، به آن چه

ص:۸۷۱

۱- [۱] - آل عمران/۱۳۴.

که دشمنان ائمه علیهم السلام در ترک ولایت گفته اند، تأویل شده است و چنین اقتضا دارد که این واژه ها را باید در مقابل واژه های مقام مدح قرار داد. در تفسیر عیاشی و کتاب های دیگر از امام باقر در تفسیر آیه «وَجَعَلَ کَلِمَهَ الَّذِینَ کَفَرُواْ السُّفْلَی»(۱)[وکلمه کسانی را که کفر ورزیدند، پست گردانید] آمده است که فرمود: کسی که به آن سخن می گوید، عتیق یعنی اولی می باشد.(۲) در تفسیر قمی آمده است که شأن نزول آیه «وَلَقَدْ قَالُواْ کَلِمَهَ الْکُفْرِ»(۳) [در حالی که قطعا سخن کفر گفته اند] کسانی هستند که در کعبه پیمان بستند که حکومت به بنی هاشم باز نگردد و منظور از کلمه الکفر همین است. دلایل تأویل الکلمه الخبیثه به آن چه که در سوره ابراهیم ذکر کردیم، خواهد آمد.

اما غیر از کلمه الکفر، کلمه خبیثه و نظایر آن که در مقام ذم هستند، بیشتر کلمات، به ویژه کلمه الله و مانند آن، به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شود. همچنین تأویل بسیاری از آنها به ولایت و امامت نیز در احادیث آمده است. بلکه در برخی از آنها، تمام این تأویل ها ذکر شده است ولی روشن است که ولایت و امامت به یک چیز برمی گردند و در حقیقت فرقی بین این دو تأویل نیست، چنان که بارها از آن چه در شرح های قبلی آوردیم، این مطلب روشن و آشکار شد. اما سزاوار است که تناسب داشتن تعبیر به هنگام تأویل در نظر گرفته شود.

کلام الله و ما کلم به اولیائه نیز به همین شکل تأویل برده می شود و می توان آن را به امام و به کتاب خداوند که در باره امام و ولایتش آمده است، تأویل برد. چرا که عمده آن چه که خداوند در باره آن سخن گفته است، پیرامون ولایت می باشد. پس دریاب و از مواردی که در آن مشتقات کلام به معنای متعارفش آمده است، غافل مباش. در اینجا به برخی از احادیثی که بر تأویل این کلمات دلالت دارد، اشاره می کنیم.

ص:۸۷۲

۱- [۱] - توبه/۴۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۵.

۳- [۳] - توبه/۷۴.

در شرح واژه حق احادیثی آمده است که دلالت می کند بر این که معنای باطنی آیه «وَیُرِیدُ اللّهُ أَن یُحِقَّ الحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ»(۱) [و(لی) خدا می خواست حق (اسلام) را با کلمات خود ثابت کند] این است که خداوند اراده می کند که با علی علیه السلام، احقاق حق آل محمد علیهم السلام کند. همچنین دلالت دارد بر این که معنای باطنی کلمه الله، علی علیه السلام است و آن در زمان رجعت می باشد. در روایت صدوق از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه فوق فرمود: منظور، سخنان ائمه و قائم آل محمد علیهم السلام می باشد.

در شرح واژه روح، حدیثی آمده است که دلالت می کند بر این که خداوند متعال به وسیله کلمه ای سخن گفت و آن کلمه تبدیل به نور شد، سپس خداوند، محمد صلی الله علیه و آله، علی و ائمه علیهم السلام را از آن نور خلق کرد. سپس خداوند به وسیله کلمه ای سخن گفت و آن کلمه تبدیل به روح شد و خداوند آن روح را در آن نور اسکان داد. پس آنها، روح الله و کلمه الله می باشند. (ادامه روایت).

در منتخب البصائر از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من، کلمه الله هستم که پراکنده شدگان با آن جمع و جمع شدگان با آن پراکنده می شوند.(ادامه روایت). در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «ما نَفِدَت کَلِماتُ اللِه»(۲) [سخنان خدا پایان نپذیرد] آمده است که فرمود: ما کلماتی هستیم که فضائل ما را پایانی نیست و کنه آن درک نشود.

در متون مختلف زیارتی می خوانیم: السلام علی الکلمه التامه و علی کلمه الرحمن و علی کلمه المعبود و علی کلمه الله الحسنی و العلیا (سلام بر کلمه کامل و بر کلمه رحمان و بر کلمه معبود و بر کلمه نیکوتر و برتر خداوند). و نظایر آن فراوان است. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَا تَبْدِیلَ

۱- [۱] - انفال/۷.

۲- [۲] - لقمان/۲۷.

لِكَلِمَاتِ اللّهِ»(۱) [وعـده های خـدا را تبـدیلی نیست] آمده است که فرمود: یعنی امامت، تغییر نمی کند. در تفسـیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ»(۲) [در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند] آمده است که فرمود: منظور، کسانی هستند که علی علیه السلام را انکار کردند و ولایت بر آنهـا عرضه و ایمـان به آن بر آنهـا واجب شـد. (ادامه روایت). دلالـت این حـدیث بر تأویل بردن کلمه ربک و ماننـد آن به ولایت، ظاهر و آشکار است. و در روایت عبدالله بن سـنان از امام صادق علیه السـلام آمده است که حضـرت آیه ای را به این شکل قرائت کرد: «وَلَقَـدْ عَهِـدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ کَلماتِ فِی مُحمد و عَلی و الحَسَن و الحُسِـیْن و الأئمه فَنَسِـیَ» و سپس فرمود: این آیه، این طور نازل شـده است. در کتاب خصال و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السـلام و رسول الله صـلی الله علیه و آله در تفسـیر آیه «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ»(۳) [سـپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و (خدا) بر او ببخشود] روایت شده است که فرمود: آدم علیه السـلام گفته است: أسألك بمحمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسـین إلاّ تبت علیّ (به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو مسألت دارم که توبه مرا بپذیری). (ادامه روایت).

همچنین در خصـال از امـام صـادق علیه السـلام در تفسـیر آیه «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَـاتٍ فَـأَتَمَّهُنَّ»(۴) [و چـون ابراهیم را پروردگـارش بـا کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانیـد] آمـده است که فرمود: این کلمات، همان کلماتی است که آدم از پروردگارش دریافت کرد و توبه نمود و ابراهیم علیه السلام گفته است: أسألك بِحق محمد(۵) و ... (که در حدیث قبل آمده است) از حضـرت پرسـیده شد که معنای «أتمهن» چیست؟ حضـرت فرمود: این کلمات را تا حضرت قائم علیه السلام که ۱۲

۱- [۱] - یونس/۶۴.

۲- [۲] - یونس/۹۶.

۳- [۳] - بقره/۳۷.

۴- [۴] - بقره/۱۲۴.

۵- [۵] - خصال، ص ۲۷۰، باب ۴، ح ۸.

امام می شوند، کامل کرد. (ادامه روایت). به هنگام تفسیر این آیات ذکر شده، احادیث دیگری نیز می آید که بر این که مراد از کلمات، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان است، دلالت دارد. در کنز الفوائد از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»(۱) [و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت] روایت شده است که فرمود: منظور از کلمه التقوی، ولایت علی علیه السلام است.

مؤلف گوید: منظور از کسانی که ملزم به کلمه تقوی شدند، شیعیان آن حضرت می باشند، چرا که آنان شایسته تر به آن و اهل آن بودند. همچنین برخی از دلایل تأویل کلمه التقوی در شرح واژه مثل خواهد آمد. در کشف الغمه و کتاب های دیگر از برخی از اهل تسنن و دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی نقل شده است که حضرت فرمود: خداوند، عهدی را پیرامون علی علیه السلام به من سپرد، پس عرض کردم پروردگارا، آن را برایم تبیین کن. خداوند فرمود: علی علیه السلام نور کسی است که از من اطاعت کند و پرچم هدایت و کلمه ای است که متقین را به آن ملزم کردم. هر کسی او را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و هر کس با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده است. (ادامه روایت).

استاد ما علامه مجلسی در توضیحی بیان داشتند که ائمه علیهم السلام همان کلمه التقوی و آن چه که به معنای آن است، هستند و وجه تسمیه ائمه علیهم السلام به کلمه التقوی به دو دلیل می تواند باشد: ۱. به دلیل این که آنان کلمات خداوند هستند که مراد خداوند را بیان می دارند، چنان که کلمات، آن چه که در درون انسان هست را بیان می کند. ۲. یا به این خاطر که ولایت آنان و قائل شدن به امامت شان، سبب پرهیز و مصون ماندن از آتش جهنم است. پس با این توضیح باید مضافی را در اینجا، در تقدیر بگیریم، یعنی در اصل ذو کلمه التقوی بوده است. به نظر من اگر تأمل کنیم، تطبیق این استدلال در غیر کلمه التقوی نیز واضح و آشکار است.

در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ»(۲)

۱- [۱] - فتح/۲۶.

۲- [۲] - شوری/۲۱.

[اگر کلمه فصل نبود] آمده است که فرمود: منظور از کلمه الفصل، امام می باشد و دلیل آن آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»(۱) [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد باشد] می باشد که منظور از کلمه باقیه در آن، امامت می باشد.

در کتاب نصوص از حذیفه بن یمان روایت شده که گفت: پیامبر در حدیثی فرموده است: «ائمه علیهم السلام ۹ تن از فرزندان حسین(ع) هستند». به حضرت عرض کردم: پس حسن علیه السلام چه می شود؟ حضرت فرمود: خداوند امامت را از نسل حسین علیه السلام قرار داده است و منظور از آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» همین می باشد. (ادامه روایت).

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»(۲) [سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد] آمده است که در حالی که دستش را به سوی سینه اش دراز کرد، فرمود: منظور، ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است. پس هر کسی ما را دوست نداشته باشد، خداوند هیچ عملی را از او نمی پذیرد. همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از کلمه، گفتن لاإله إلاّ الله، محمد رسول الله و علی ولی الله و خلیفه رسول الله است و منظور از عمل صالح، اعتقاد قلبی است به این که این امر، حق می باشد. و برخی از احادیثی که گواه بر این مطلب است، در شرح واژه طیب و قول و نظایر آن، آمده است.

پس تأمل کن تا تأویل هر مورد را متناسب با آن دریابی و خداوند هدایت کننده است.

أَكِنَّه: و آن چه که مشتمل بر كنّ است. کن به معنای پنهان کردن و پوشاندن می باشد. و همچنین بر خانه ها و شبیه آن که موجب محافظت و پوشاندن می شوند نیز اطلاق می شود. می توان آن را به مانند ستر و بیت و نظایر آن دو در موارد مناسب، تأویل نمود. در شرح واژه های کتمان، ستر، اخفاء و غیره، احادیثی آمده

ص:۸۷۶

۱- [۱] - زخرف/۲۸.

۲- [۲] - فاطر/۱۰.

است که می توان از آنها تأویل به غیر از اولی را نیز در موارد مناسب، استنباط نمود. چرا که همه این واژه ها به یک چیز بر می گردند. پس دریاب و خداوند متعال و حجت های او داناترند.

کره: و إکراه و آن چه به معنای آن دو است. در شرح واژه إراده که مقابل کراهت است و حتی در شرح واژه حبّ نیز احادیثی آمده است که می توان از آنها برخی از تأویل های واژه هایی را که مشتمل بر کراهت می شوند، البته در برخی از موارد مناسب، استنباط نمود. گاهی کره در مقابل تسلیم شدن و اطاعت کردن استعمال می شود. پس غافل مباش و خداوند، هدایت کننده است.

أکمه: تأویل أکمه در شرح واژه أعمی آمده است. أکمه به معنای کور مادرزاد می باشد. پس دریاب.

کسوه: و آن چه که مشتمل بر کسوه است. کسوه به معنای لباس می باشد. کساه یعنی او را لباس پوشاند. در شرح واژه ثوب آوردیم و در شرح واژه لباس نیز تأویلی خواهد آمد که شاید بتوان آن را در موارد مناسب، در تأویل کسوه نیز به کار برد. پس تأمل کن.

ص:۸۷۷

باب لام

لؤلؤ: همان مروارید معروف است. مفرد آن لُؤلُؤَه می باشد. تَلَألُؤ به معنای درخشیدن است. در شرح واژه بحر، دلایل تأویل لؤلؤ و مرجان در آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»(۱)[از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید] به امام حسن و امام حسینعلیهما السلام آمده است. پس شاید بتوان آن تأویل را در آیه های دیگر، اگر تناسب داشته باشد، به کار برد. بلکه بنابر آن چه که در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمد و آن چه که در شرح واژه مال خواهد آمد، می توان در برخی از موارد، آن را به برخی از علوم تأویل برد. و خدا می داند.

ملجأ: این واژه دو بار در سوره توبه و همچنین در سوره شوری به کار رفته است. ملجأ به معنی پناهگاه و تکیه گاه می باشد. شاید بتوان آن را در موارد مناسب به امام تأویل برد و دلیل آن، حدیث حضرت است که در شرح واژه امن آمده که فرمود: ائمه علیهم السلام، برای هر کسی که به آنها پناه بیاورد، پناه می باشند. (ادامه روایت).

در روایت طارق از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: امام ، تکیه گاه و پناهگاه است. در زیارت جامعه می خوانیم: أمن من لجأ إلیکم (هر کسی به شما پناه بیاورد، در امان است). پس تأمل کن.

ألباب: واژه «أولوا الألباب» فراوان در قرآن به کار رفته و به معنای خردمندان

ص:۸۷۸

۱- [۱] - رحمن/۲۲.

می باشد، چرا که لبّ، همان عقل است. در احادیث آمده است که مراد از آن، ائمه علیهم السلام و همچنین شیعیان ایشان می باشند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»(۱) [تا در (باره) آیات آن بیندیشند] آمده است که فرمود: منظور از اولوا الألباب، علی و ائمه علیهم السلام می باشند.(۲) در کشف الغمه از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از اولوا الألباب، کسانی هستند که در آیه «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ»(۳) (کسانی که به عهد خداوند وفا می کنند) توصیف شده اند. در کافی نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: منظور از اولوا الألباب، شیعیان ما می باشند. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: إمام أولی الألباب (پیشوای خردمندان). پس اندیشه کن.

لعب: و آن چه که بر آن دلالت دارد مانند یلعبون و نظایر آن. لعب بر خلاف جدی است. لاعب کسی است که مسخره می کند و به سخره می گیرد و مانند آن. احادیثی در شرح واژه سخریه، خوض و مانند آن آمده و در شرح واژه هزء نیز خواهد آمد که می توان از آنها تأویل لعب به اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام و منافقان آنان بلکه به اعمال و اقوالشان یا به صورت مطلق، یعنی چه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و چه نسبت به دیگران، تأویل برد. و یا این که تأویل آن، اعمال و اقوال آنان تنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و رفتار ظاهری آنها با آنان باشد. چرا که آنها تظاهر به دوستی ائمه علیهم السلام می کردند و آنان را در ظاهر مراعات می کردند ولی در باطن خلاف آن را می پروراندند. مانند بسیاری از اعمال و اقوال دومی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و مانند رفتار مأمون نسبت به امام رضا علیه السلام و نظایر آن. و خدا می داند.

ص:۸۷۹

۱- [۱] - ص/۲۹.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳- [۳] - رعد/۲۰.

لات: نام بتی است. در عیون از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند به رسولش در لیله الإسراء (شب اسراء) فرموده است: حضرت قائم علیه السلام، لات و عزّی را به صورت تازه خارج می کند و آن دو را می سوزاند. به فتنه افتادن مردم و اغوا شدن آنها توسط آن دو، شدیدتر از فتنه گوساله و سامری بوده است.

به نظر من اولین دلیلی که فتنه لات از فتنه گوساله و سامری شدیدتر می باشد، این است که فتنه لات تا روز قیامت دوام دارد و در طول این مدّت بر بیشتر مردم پوشیده است، البته به جز مفاسد و آسیب هایی که به خواص و عوام مردم به ویژه ائمه بزرگوار علیه السلام وارد می سازد.

لجه: به آب فراوان گویند. بحر لجی نیز از همین ریشه است. بنا بر تأویل واژه بحر که پیشتر آمد، می توان لجی را به علم بسیار و مانند آن، تأویل نمود. پس تأمل کن.

لوح: به صورت مفرد و جمع. در قاموس اللغه، لوح به معنای هر صفحه پهن از چوب یا استخوان آمده است. لوح در قرآن به صورت ألواح موسی، ألواح سفینه نوح و لوح محفوظ آمده است. لوح محفوظ در قرآن به الکتاب، أمّ الکتاب و نظایر آن نیز تعبیر شده است. در شرح واژه های کتاب، صحف، أمّ، سفینه و غیره، تأویل این واژه ها و غیر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است. ظاهر این است که بیشترین چیزی که در ألواح مکتوبه (لوح های نوشته شده) آمده است، پیرامون فضائل ائمه علیهم السلام و ولایت آنان می باشد. پس شاید بتوان آن را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام و به صفحه های دل آنان نیز تأویل برد. پیشتر به این که منظور از الإمامه المحفوظه، آنها می باشند اشاره کردیم. پس دریاب و خدا می داند.

الحاد: و آن چه بر آن دلالت دارد، مانند: یلحدون و نظایر آن، إلحاد به معنای ستم و برگشتن از حق می باشد. ألحد یعنی بازگشت، عدول کرد و مجادله کرد. ألحد بزید یعنی او را عیب کرد و به او دروغ بست. ألحد الحرم یعنی در آن چه که به آن امر

شده باشد، افراط ورزید و حرمتش را حلال شمرد و آن را نقض کرد و یا شریک قرار داد و به او ستم کرد.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ»(۱) [و (نیز) هر که بخواهد در آنجا به ستم (از حق) منحرف شود] آمده است که فرمود: هر کسی که در آن غیر خدا را پرستش کند یا غیر از اولیاء الهی را دوست داشته باشد، در آن الحاد ورزیده و حرمتش را حلال شمرده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق روایت شده که فرمود: شأن نزول آیه، کسانی هستند که برای علی علیه السلام شریک قرار دادند و به او ستم نمودند.(۲) در روایتی آمده است که این افراد وارد کعبه شدند و پیمان بستند که مانع خلافت علی علیه السلام شوند. پس معنای إلحاد فی البیت همین است. در شرح واژه های بیت، حرم و مانند آن دلایل این که تأویل بیت و حرم و نظایر آن، ائمه علیهم السلام و ولایت آنها می باشد، آمده است. پس تأمل کن و دریاب. در دعای دو بت قریش می خوانیم: إنّهما ألحدا فی آیاتک (همانا آن دو در آیات شرک ورزیدند). در فصل سوم از گفتار دوم آمد که منظور از کسانی که در آیات خداوند شرک می ورزند، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. شاید مراد از آن، تغییر کتاب خدا و پنهان نمودن حکومت امام علیه السلام باشد، چرا که امام نیز آیه الله (آیه و نشانه خدا) است. پس تأمل کن.

لدّ: این واژه در سوره بقره آیه «وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»(۳) [و حال آن که او سخت ترین دشمنان است] و در سوره مریم آیه «وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً»(۴) [و مردم ستیزه جو را بدان بیم دهی] آمده است. در آنجا روایتی از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که در تفسیر آیه سوره مریم فرمود: تو با برافراشتن علی علیه السلام

۱- [۱] - حج/۲۵.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۸.

۳- [۳] - بقره/۲۰۴.

۴- [۴] - مریم/۹۷.

به عنوان عَلَم، قوم لجوج و سرسختی را بیم می دهی که منظور از آن قوم، کفار و دشمنان می باشند. در روایتی نیز آمده است که منظور از قوما لدّاً (قوم لجوج و سرسخت)، بنی امیه هستند. به نظر من معنای متعارف لدّ، کسی است که خصومت و دشمنی شدیدی دارد و ألدّ، کسی است که خصومت او بیشتر است. پس منتظر باش.

لبس: و لباس و آن چه که به این معنا است. «لبس علیه الأمر» یعنی امر بر او مشتبه شد. البسه یعنی آن را پوشاند. از این رو جامه و شب، لباس نامیده شده اند و به همین خاطر خداوند هر یک از زن و شوهر را لباس یکدیگر قرار داده است. همچنین امر ملبس به معنای امر مشتبه می باشد. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که با خلطشان در تحریف کلام خدا و مخفی نمودن حاکمیت امام علیه السلام و ترویج آن چه که اراده کرده است، حق را با باطل در می آمیزند، آمده است.

همچنین در شرح واژه ایمان، دلایل تأویل آیه «وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْم»(۱) [و ایمان خود را به شرک نیالوده اند] به این که آنها ولایت علی علیه السلام را با ولایت فلانی و فلانی خلط نکردند و در نیامیختند، آمده است.

در سوره اعراف، احادیثی را ذکر می کنیم که بر تأویل «لِبَاسُ التَّقْوَى» به جهاد و عفت ورزیدن دلالت دارد. با این تعلیل که انسان عفیف، اگر چه عاری از لباس باشد ولی عورتش آشکار نمی شود. ظاهر این است که شیعیان، مجاهد و عفیف حقیقی اند و جهاد و عفتشان به ولایت است. پس می توان «لباس التّقوی» و مانند آن را به ولایت و آن چه در مقابل آن است، مانند لباس الجوع و نظایر آن را به ترک ولایت یا آن چه که به ترک آن مربوط می شود، تأویل برد. مؤید این تأویل حدیثی است که در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه «أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً»(۲) [یا شما را گروه گروه به هم اندازد] آمده است که فرمود: منظور از آن، اختلاف در دین و طعنه زدن برخی از شما به برخی دیگر است. برخی از مؤیدهای این تأویل در

۱- [۱] - انعام/۸۲.

۲- [۲] - انعام/۶۵.

شرح واژه شیعه، آمده است.

در کافی از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل شده که حضرت در آن پیرامون توصیف اسلام فرمود: خداوند، اسلام را لباسی برای هر آن که آن را به تن کرد، قرار داد. تأویل اسلام، پیشتر آمده است. همچنین به برخی از تأویل ها در شرح واژه ثیاب و واژه های دیگر اشاره کردیم. پس دریاب تا موارد تأویل آن بر تو مشتبه نشود.

لوط: لوط، پیامبر خدا و پسرخاله ابراهیم علیه السلام و برادر ساره یا اسحاق می باشد. ماجراهای لوط و قومش و اعمال قبیحی که قومش مرتکب می شدند و این که او به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش توسل جست تا خداوند قومش را هلاک کند و او را از شر آنان نجات دهد، به طور مفصل در سوره هود خواهد آمد. بیشتر گروه های مخالفین، به مانند قوم لوط می باشند، چنان که در این عصر، به عینه شاهد آن هستیم. این مطلب به طور کامل در سوره هود و سوره های دیگر واضح و آشکار خواهد شد.

لطیف: در قرآن عبارت «الله لطیف» آمده است و یکی از معانی آن، این است که خداوند، نسبت به تمامی آفریده های خود در دنیا از تمام جهات و بر اهل دین و ولایت در آخرت، دارای لطف و احسان است. البته به جز کسانی که آنها را به خودشان واگذاشت که همان کسانی هستند که به خاطر دشمنی با ائمه علیهم السلام به تدریج به سوی شقاوت کشانده شدند.

إلحاق: یعنی آن چه که مشتمل بر الحاق است، مانند: ألحقنی و نظایر آن. الحاق به معنای اتصال، چسباندن و ملاقات و درک کردن حضوری می باشد. شکی در این نیست که پیروان ائمه علیهم السلام، ملحق به آنان هستند. و همین طور پیروان دشمنان ائمه علیهم السلام، ملحق به آنان می باشند. اگر چه در دنیا یکدیگر را ملاقات نکرده باشند. پس صرف مشارکت در اعتقاد و اعمال و دوست داشتن آن در حکم ملاقات و دیدار می باشد. در حدیثی این طور آمده است که هر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند متعال او را با آن محشور خواهد کرد.

لیل: بدان که تأویل واژه لیل به دو صورت آمده است:

ص:۸۸۳

۱. تأویل آن، زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلط شدن دشمنان ائمه علیهم السلام و چیره شدن حکومت های آنان بر مردم می باشد، به طوری مردم در آن زمان در تاریکی های جهالت به دین و به شناخت حق ائمه علیهم السلام متحیر و سرگردان ماندند. از این رو است که در برخی از روایات، واژه لیل به دشمنان ائمه علیهم السلام، تأویل برده شده است. به خصوص بعضی از آنان که علت و سبب واقع شدن مردم در آن، ظلمت و تاریکی بود.

۲. تأویل آن، امامانی می باشند که امامتشان مخفی و پوشیده بود، چنان که از تأویل آیه «لیال عشر» که بعداً خواهد آمد، برمی آید. آیه اشاره به مغلوب شدن برخی از ائمه علیهم السلام و مخفی بودن امامت آنان از ترس مخالفین دارد. همچنین می توان از تأویل این آیه، تأویل لیل به فاطمه علیها السلام را استنباط نمود، چرا که می تواند منظور از آن پوشش و عفاف او و تاریکی های ظلم و ستمی باشد که او را در خود فرو برد. بنابراین ناگزیر باید در تأویل هر موردی که نصّ و تصریح خاصی در آن نیامده است، تناسب داشتن از نظر مقام مدح و ذم و غیر آن را در نظر گرفت. در اینجا به برخی از احادیثی که بر این دو تأویل دلالت دارد، اشاره می کنیم و از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، حدیثی است که در شرح واژه ظلمات آمده است که در آن امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَآيَةٌ لَّهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ»(۱) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن بر می کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند] فرمود: محمد صلی الله علیه و آله وفات نمود و ظلمت و تاریکی پدیدار گشت، به همین دلیل آنها فضل و برتری اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را ندیدند و درک نکردند.

حدیث دیگر، حدیثی است که صدوق و دیگران از ابابصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»(۲) [سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد] روایت کرده اند که فرمود: منظور از لیل، پیشوایان ظلم و ستم هستند که به جای آل

۱- [۱] - یس/۳۷.

۲- [۲] - شمس/۴.

محمد علیهم السلام به حکومت پرداختند و در جایگاهی نشستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر از آنها به آن بود. پس آنها دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پرده ظلم و ستم فرو بردند. همچنین در این رابطه، احادیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از لیل، عتیق، ابن صهاك و بنی امیه می باشند.

حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»(۱) [سوگند به شب چون پرده افکند] فرمود: منظور از لیل در این آیه، دومی می باشد که علی علیه السلام در زیر سایه حکومت او قرار گرفت و خداوند به امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود تا در دولت آنان صبر پیشه کند تا آن که به پایان برسند. (ادامه روایت). همچنین در روایت جابر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ»(۲) [و به شب وقتی سپری شود] آمده است که فرمود: منظور، به سوی قیام حضرت قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد از حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ»(۳) [سوگند به شب چون پشت گرداند] آمده است که فرمود: یعنی ظلمت و تاریکی شب و آن، مثلی است که خداوند برای کسی که ولایت را برای خود ادعا کرد و از صاحبان ولایت (ائمه علیهم السلام) عدول کرده است، به کار برد. (ادامه روایت).

از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد روایت جابر از امام باقر علیه السلام است که حضرت در تفسیر آیه «وَلَيَالٍ عَشْرٍ»(۴) [و سوگند به شب های دهگانه] فرمود: منظور، امام حسن مجتبی علیه السلام تا امام حسن عسگری علیه السلام می باشد. حدیث دیگر، روایت نصرانی است که در آن از امام کاظم علیه السلام در باره تفسیر آیه «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ»(۵) [(که) ما آن را در شبی فرخنده نازل

۱- [۱] - لیل/۱.

۲- [۲] - فجر/۴.

۳- [۳] - نبأ/۱۰.

۴- [۴] - فجر/۲.

۵- [۵] - دخان/۳.

کردیم] پرسید. پس حضرت فرمود: منظور از «اللیله المبارکه»، فاطمه علیها السلام می باشد. سپس این آیه را قرائت نمود: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(۱) [در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد] و فرمود: تا آن که از او خیر کثیری خارج می شود و مردان حکیمی از نسل او می آیند. (ادامه روایت).

در کتاب تأویل آیات از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده که حضرت در تفسیر سوره لیله القدر فرمود: منظور از آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(۲) [شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است] فاطمه علیها السلام می باشد و مقصود از ملائکه در آیه «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا»(۳) [فرشتگان با روح فرود آیند] مؤمنانی می باشند که صاحب علم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و منظور از روح، روح القدس است که پیرامون فاطمه علیها السلام است و آیه «مِّن كُلِّ أَمْرٍ* سَلَامٌ» [برای هر کاری (که مقرر شده است) صلح و سلام است] یعنی از هر چیز حتمی. و «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»(۴) [تا طلوع سپیده دم] یعنی تا قیام حضرت قائم علیه السلام.(ادامه روایت).

مؤلف گوید: ظاهر این است که مراد اینجا ائمه علیهم السلام می باشند. پس حضرت تبیین نمود که آنها ملائکه نامیده شده اند، چرا که آنها صاحب علم آل محمد علیهم السلام هستند و آن را حفظ می کنند. بنا بر این معنای نزول آنها در آن شب، پدید آمدن آنها در آن می باشد. چنان که این مطلب، پیشتر در تأویل لیله مبارکه نیز آمده است. پس تأمل کن.

لحم: در شرح واژه خنزیر تأویل لحم الخنزیر (گوشت خوک) به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. در شرح واژه موت نیز دلایل این که می توان آن را به غذا و نوشیدنی ناصبی ها تأویل برد، می آید. همچنین آنجا به دلایل معنای آیه «أَيُحِبُّ

۱- [۱] - دخان/۴.

۲- [۲] - قدر/۳.

۳- [۳] - قدر/۴.

۴- [۴] - قدر/۵.

أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»(۱) [آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد] اشاره می کنیم. بنا بر این می توان لحم در مقام مدح را به مقابل آن و به ولایت و به برخی از علوم ائمه علیهم السلام تأویل برد، چنان که مطالبی که در فصل سوم از فصل اول آمده است، گواه این تأویل می باشد. همچنین از مطالبی که در شرح واژه فطرت آمده و در شرح واژه نطفه نیز خواهد آمد، چنین برمی آید که می توان لحم را در برخی موارد به بعضی از مراتب شناخت و درک ولایت و تمسک به آن تأویل برد. پس تأمل کن.

إلزام: یعنی آن چه که مشتمل بر الزام است. در شرح واژه باء دلایل آن چه که با مواردی از این قبیل تناسب دارد، آمده است.

لوم: و لوّامه و آن چه که به این معنا است. لوم در اصل به معنای سرزنش و توبیخ و نظایر آن می باشد. در سوره مائده، تأویل آیه «وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ»(۲) [و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند] به ائمه علیهم السلام و شیعیان خاص آنها خواهد آمد. در شرح واژه نفس، معنای «النفس اللوامه» و این که در باره شیعیان است، خواهد آمد. شاید بتوان همین تأویل را در تأویل واژه هایی که به این معنا می باشند، تطبیق داد. در شرح واژه حسن به این مطلب اشاره کردیم و در شرح واژه ندامه نیز خواهد آمد. از مانند این دو چنین بر می آید که می توان برخی از آیاتی را که در آن «لوح» و مشتقات آن به کار برده شده است را به همین شکل تأویل برد، چرا که معنای آنها به هم نزدیک است. پس غافل مباش.

لبن: این واژه در سوره نحل و قتال به کار رفته است. در شرح واژه نهار، دلایل تأویل انهار من اللبن (رودهایی از شیر) به امام، خواهد آمد. شاید بتوان از آن و از غیر آن نیز، تأویل لبن به علم و برکات امام را نیز استنباط نمود. پس دریاب و خدا می داند.

لحن: این واژه در سوره قتال آیه «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»(۳) [و از آهنگ

۱- [۱] - حجرات/۱۳.

۲- [۲] - مائده/۵۴.

۳- [۳] - محمد(ص)/۳۰.

سخن به (حال) آنان پی خواهی برد] به کار رفته است. در مناقب ابن شهرآشوب با سلسله سندهایی از گروهی از صحابه مانند جابر، خدری و دیگران و از جماعتی از مفسرین نقل شده است که در تفسیر آیه «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» گفته اند: یعنی با دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام(۱). (ادامه روایت). لحن در اینجا، در اصل به معنای به کنایه و پوشش و مانند آن سخن گفتن است.

لسان: به صورت مفرد و جمع. در شرح واژه الباس و دیگر واژه ها، دلایل این که علی علیه السلام، لسان و زبان خداوند است که خداوند از طریق آن سخن می گوید، آمده است. همچنین در شرح واژه عین، به دلایل تأویل لسان به علی علیه السلام اشاره کردیم. در مناقب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از لسان مبین (زبان مبین)، حبل متین (ریسمان محکم) و بناء عظیم (بنای عظیم) من هستم. در معانی الأخبار از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: من زبان راستگوی خداوند هستم.

شاید دلیل این مطلب، این باشد که همان طور که زبان، آن چه که انسان قصد اظهارش را دارد، تبیین می کند، علی علیه السلام نیز علوم خداوند و اسرار او را تبیین و آشکار می سازد. در متون زیارتی می خوانیم: «لسان الله المعبر عنه» (زبان خدا که از او سخن می گوید)، یا «یا رَبِّ إنَّه لِسانُك النَّاطِق بِأمرِكَ وَ لِسَانِك النَّاطِق بِكُل مَا كانَ مِن الأمور و المُبِين بِمَا كانَ و مَا يكُون» [پروردگارا به درستی که او زبان تو است که به امر تو سخن می گوید و زبان تو است که پیرامون اموری که بود نطق می کند و آن چه را که بوده و خواهد بود را تبیین می سازد.]

در سوره مریم، احادیثی خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از (لسان صدق) در آیه «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً»(۲) [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] علی بن أبی طالب علیه السلام می باشد، یعنی معنای آیه به این صورت است: برای آنان پسری که دارای زبان صدق یعنی گفتار صدق است، قرار دادیم. شاید مراد از واژه «علیاً» در آیه فوق، نام حضرت علی علیه السلام باشد. پس دریاب. در

ص:۸۸۸

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۲۳۷.

۲- [۲] - مریم/۵۰.

کتاب نصوص از فاطمه علیها السلام روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: ائمه علیهم السلام از نسل من، لسان های صدق هستند. در شرح واژه أذن، دلایل این که خداوند متعال، ایمان را بر تمامی اعضای بنی آدم واجب کرده است، آمده است. بنا براین زبان مطیع، زبانی است که ایمان یعنی ولایت را می پذیرد و با بیان آن چه که در قلب است به آن اقرار می کند و جز به بهترین آن چه که بر آن واجب شد، سخن نمی گوید، مانند: زبان انبیاء و اوصیای الهی و پیروان آنان. زبان مطیع برخلاف زبانی است که ایمان را نمی پذیرد و این زبان در روز قیامت بر عدم ایمان صاحبش و بر اعمال بد او شهادت و گواهی می دهد. پس درنگ کن.

اجمالاً- می توان از مطالبی که آمد استنباط کرد که لسان در مقام مدح و تکریم که از آن به نیکی یاد شده به امام و خاص حضرت علی علیه السلام بلکه با کمی تکلّف به ولایت یا حتی به زبان آنان و زبان پیروانشان تأویل برده می شد. بنابراین می توان لسانی که در مقابل آن است مانند: سوره نحل آیه «وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُم الكَذِبَ»(۱) [و زبانشان دروغ پردازی می کند] و نظایر آن را در موارد مناسب به پیشوایان ظلم و ستم و رؤسای مخالفین تأویل برد. حتی شاید بتوان از سر مجاز، آن را به کسانی که با زبان آنها همچنین می توان آن را به زبان مادری آنان و زبان پیروانشان تأویل برد و خدا می داند.

لعنه: و لاعنون و ملعونون و آن چه که به این معنا است مانند: من لعنه الله و نظایر آن. در برخی از موارد، لاعنون به ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است، چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أُولَـئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»(۲) [آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند] آمده است که فرمود: منظور از آنها، ما هستیم. (ادامه روایت). شکی در این نیست که ملعونین، تمامی مخالفین می باشند ولی به نسبت مراتب، جهل شان به دین و دشمنی شان با ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، متفاوتند. پس لعن در اصل به معنای

۱- [۱] - نحل/۶۲.

۲- [۲] - بقره/۱۹۵.

طرد کردن از رحمت و هلاک کردن می باشد و برای آن مراتبی است که پایین ترین آن ممنوع شدن از ورود به بهشت است و بالاتر از آن، مسخ شدن ظاهری یا درونی در دنیا و شدیدترین عذاب در دنیا و آخرت می باشد حتی مراتب آن به جایی می رسد که آن به نسل های آنان نیز سرایت می کند همان طور که در بنی امیه و دیگران این گونه بوده است. در شرح واژه عمی به دلایل این که هر کس کور و نابینا از ولایت باشد، ملعون است، اشاره کردیم. همچنین در مقدمات گذشته آمد که خداوند متعال مخالفان را در هر نمازی که به جای می آورند، لعنت می کند. در شرح واژه معروف نیز آمد که منظور از کافرانی که در آیه «فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ»(۱) [پس لعنت خدا بر کافران باد] مورد لعن قرار گرفتند، بنی امیه و کسانی که بعد از شناخت ولایت آن را انکار کردند، می باشند. همچنین در شرح واژه شجر، اشاره کردیم که منظور از «الشجره الملعونه»، بنی امیه می باشند.

در کتاب نصوص از حضرت علی علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خداوند متعال فرموده است: ای محمد، ائمه بعد از تو، مطهر و معصومند و دشمنان آنان ملعون می باشند. در احتجاج از امام باقر علیه السلام، پیرامون حدیث غدیر آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرموده است: ای مردم، جبرییل از خداوند متعال مرا باخبر ساخته که او می فرماید: هر کسی علی علیه السلام را دوست نداشته باشد، لعنت و خشم من بر او باد. حضرت فرمود: هر کسی که گفتار مرا در برتری دادن علی علیه السلام بر مردم پس از من نپذیرد، بسیار ملعون است. (ادامه روایت).(۲)

احادیث در این رابطه بسیار فراوان است. علاوه بر این که خداوند متعال کافران و ستمگران را لعنت کرده است و هر کسی که از حدود او تجاوز کند را از ستمگران قرار داده است. شکی در این نیست که هر کسی که با امامت یکی از ائمه اثنا عشری علیهم السلام مخالفت کند، در ادعای خود کاذب است و به امامی که امامت او را انکار کرده، ستم کننده است و از چند لحاظ اصلی و فرعی از حدود الهی تجاوز

۱- [۱] - بقره/۸۹.

۲- [۲] - احتجاج، ص ۵۷.

کرده است. همان طور این مطلب واضح و آشکار است.

ألوان: جمع لون می باشد و معنای آن معروف است. مفرد آن نیز به کار رفته است. در شرح واژه شراب، دلایل تأویل ألوان در برخی از موارد به فنون دانش آمـده است. در شـرح واژه صـبغه و دیگر واژه هـا احادیثی آمـده است که دلالت دارد بر این که می توان ألوان را در برخی از موارد به نور ولایت و از این قبیل تأویل برد. پس دریاب.

لغو و لهو: لغو به معنای هذیان و کلام بیهوده است. کلمه لاغیه یعنی سـخن زشت. لاغیه، لاغی و من یلغو به معنای کسی است که سـخن بیهوده می گویـد. لهو الحـدیث، سـخن باطل و آن چه که انسان را از کار خیر باز می دارد را گویند. القلب اللاهی، یعنی با مشغول شدن به کار بیهوده، از حق بازمانده است. لهی لهواً یعنی بازی کرد. التهی و ملاهی نیز به همین معنا است.

در شـرح واژه تجـاره، دلایل تأویل لهو به دومی آمـده است، پس همین طور می توان لغو را نیز به دومی و نظایر او یا به سـخن باطـل آنان در آن چه که خداونـد به آن امر کرده است از ولایت و غیر آن، تأویل برد. چنان که در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»(۱) [و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارنـد] فرمـود: منظور، طعنه زدن به حق و به سـخره گرفتن آن است. از مطـالبی که آوردیم، می توان تأویـل واژه هـای مشـتمل بر إلهاء (مشـغول کردن و بازداشـتن کسـی از چیزی) را استنباط نمود، چنان که بر هیچ کس پوشیده نیست. پس تأمل کن و خدا می داند.

لقـاء: در آیه هـایی از قرآن، عبـارت های لقاء الله، لقاء الرب، لقاء الآخره وماننـد آن آمـده است. تأویل لقاء از مضاف إلیه آن فهمیـده می شود. همین طور واژه هایی که مشـتمل بر این نوع از ملاقات می باشد نیز به همین شـکل تأویل برده می شود، زیرا بسیاری از آنها بر معنای ظاهری شان یعنی صرف ملاقات متعارف، حمل می شوند و نیازی به تأویل ندارند.

تأویل واژه آخره، جلاله و رب هر کدام در جای خود آمده است. همچنین اگر

۱- [۱] - لقمان/۶.

مبنـا را بر معنای ظاهری لقاء نیز بگـذاریم، پیـدا است که مراد از آن زنـده کردن مردگان، حشـر و جزا دادن در آن روز است. چنان که احادیثی که در جایشان می آینـد به صـراحت بر آن دلالت دارنـد. همچنین حـدیثی در این رابطه در شـرح واژه تحیه آمده است. پیشتر آوردیم که تأویل حشـر و بعث، همان تأویل آخره می باشد. پس پیدا است که پاداش دادن در حشر حقیقی، مختص اهل ولایت و مجازات کردن، مختص غیر آنان می باشـد. همچنین است اگر مراد از لقاء، دیدار ثواب آخرت و بهشـت باشد، چنان که از برخی از موارد اسـتنباط می شود. چرا که تنها اهل ولایت در مسیر درست می باشـند و اعمال صـحیح انجام می دهند. بنا بر این مراد کسانی هستند که دیدار ثواب خداوند و بهشت را اراده می کنند و مصداق آن اهل ولایت می باشند. واژه های مقابل لقاءالله، لقاء الرب و نظایر آن را بایـد به مقابل آن تأویل برد. پس بایـد هر مورد را متناسب با آن تأویل ببری و خداوند، هدایت کننده است.

لوی: و آن چه که مشتمل بر لوی و تلوی است، مانند: لوّوا، یلوون و نظایر آن.

لوی در اصل به معنای کـج شدن است. ألوی رأسه و لوّاه یعنی سـر او را از یک طرف به طرف دیگر چرخاند. همچنین لایلوی أحد علی أحد یعنی به سـمت کسـی کج نمی شود و توجه نمی کند و با او مهربان نیست. لَیّ فی الألسن یعنی این که شـخص، پیـچ و تاب دار سـخن بگویـد به طوری که معنای مناسب و روشـنی نداشـته باشـد و معنای باطنی دیگری را همانند توریه اراده کند.

بر هیـچ کسـی پوشـیده نیست که منافقان و دشـمنان ائمه علیهم السـلام، هنگامی که مجبور به اطاعت از ائمه علیهم السـلام می شدند، سـر خود را از روی تکبر، اعراض و لجاجت بر می گرداندند و نیز برخی از کلماتی را بر زبان می آوردند که ما آنها را ذکر کردیم. پس آنها، مصداق تأویل واژه هایی از این دست می باشند. پس تأمل کن و خداوند، هدایت کننده است.

ص:۸۹۲

مرء: در شرح واژه قلب، احادیثی آمده است که دلالت می کند که مراد از مَرْء و مرأه هم شامل مؤمن و هم شامل کافر می شود. مؤمن یعنی کسی که دوستدار ائمه علیهم السلام است و کافر، کسی است که با آنها دشمن می باشد. چنان که آن، شأن این تأویل است. همان طور که این مطلب در شرح واژه مؤمن و کافر آمده است.

در سوره عبس خواهد آمد که تأویل آیه «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ»(۱) [روزی که آدمی از برادرش می گریزد] گروهی خاص مانند قابیل که از برادرش و موسی از مادرش و ابراهیم از پدرش و لوط از همسرش و نوح از پسرش می گریزند، می باشد. بنابراین شاید بتوان آن چه را که ذکر شد، در برخی از موارد متناسب با آن از آیه هایی که این واژه در آنها آمده است، تطبیق داد. و خدا می داند.

ملأ: در نهایه، ملأ به معنای اشراف و بزرگان مردم و رؤسای آنان که مباشر مردم می باشند و مردم به گفتار آنان گوش می دهند، آمده است. بنابراین شاید بتوان ملأ را در برخی از موارد متناسب، به ائمه علیهم السلام و علمای شیعه بلکه به دوستداران آنان از سایر امت ها، تأویل برد. همچنین می توان ملأ را در مقام ذم به بزرگان دشمنان ائمه علیهم السلام از این امت و از امت های سابق تأویل برد. پس دریاب و خداوند می داند.

مَقْت: در نهایه، مقت به معنای نفرت شدید است. در شرح واژه های سخط، غضب و نظایر آن احادیثی آمده است که می توان از آنها تأویل مقت الله و افرادی که

۱- [۱] - عبس/۳۴.

دچار آن می شوند را استنباط کرد. پس دریاب.

موت: و میته و میت و اموات و آن چه که شامل موت و إماته می شود، ماننـد: یموت، ممیت و ماننـد آن. واقعیت این است که موت در اصـل به معنای از دست رفتن، زوال پیـدا کردن و نیست شـدن می باشـد. میت کسـی است که متصف به موت است، اگر چه از جنبه ای خاص. پس آن چیز یا آن شخص از آن جنبه مرده است، چنان که گفته می شود «هَذِه الأرضِ مَوات» یعنی این زمین، صاحب یا گیاه و آب خود و ماننـد آن را از دست داده است. همچنین به انسان مجنون، کافر و خوابیـده، میِّت گفته می شـود یعنی او عقـل، دیـن و فهم و احسـاس خـود را از دست داده است. مـوارد دیگر نیز به همین شـکل است. از جمله آن موارد، اطلاق شدن موت بر معنای متعارفش که همان رفتن روح از بدن می باشد. واژه حیاه و حیّ بر مقابل این معنا اطلاق می شود. آنگاه یموت، استعاره از حالت های شاق و مشکل نیز می باشد، مانند: ترس، خواری، فقر و مانند آن. تمام این واژه ها به آن چه که ذکر کردیم، برمی گردد.

از مطـالبی که آوردیم تـبیین شـد که مرگ انسـان می توانـد ظـاهری و درونی باشـد. مرگ ظـاهری همـان از بین رفتن حیـات ظاهری و جـدا شـدن روح از بدن است. امّا مرگ درونی که همان مرگ حقیقی می باشد، عبارت است از، از بین رفتن حیات درونی که همان عدم اعتقاد به دین و از دست دادن ایمان و عدم صـحت عقائد و از بین رفتن شروط یقین می باشد. از این رو است که میّت به انسـان جاهـل به حق و ولایت، به ویژه دشـمنان ائمه علیهم السـلام و هر انسان کافر به ولایت تأویل برده شـده است. همین طور تأویـل میّته به آنان نیز آمـده است. همچنین موت الأرض نیز به کافر شـدن اهل زمین، تأویل برده شـده و این که إمـاته، عبارت از ترک هـدایت به سوی حق و ولایت می باشـد. چنان که احادیثی که در شـرح واژه حیاه آمـد بر بیشتر این تأویـل هـا به ویژه بر تأویل موت الأرض به صـراحت و تأویل امامه به طور ضـمنی دلالت دارنـد. در شـرح واژه فحشاء و همین طور در حـدیث مفضـل بن عمر که در بـاب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمـد، به دلایل تأویل میته به دشـمنان ائمه علیهم السلام اشاره کردیم.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا

ص:۸۹۴

فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»(۱) [آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود] آمده است که فرمود: منظور از میّت، کسی است که این امر را نمی شناسد و منظور از نوراً، امامی می باشد که از او پیروی می شود، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. شخصی از حاضرین این آیه را خواند: «کَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا»(۲) [چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست.] حضرت فرمود: این خلایق که چیزی از این شأن و مقام را نمی دانند، در پیش او این چنین هستند. در روایت دیگری آمده است که منظور، کسی است که جاهل به حق و ولایت بود.(۳)

در حدیث دیگری آمده است که یعنی ما او را با این امر زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که در بین مردم حرکت کند و فرمود: منظور از نور، ولایت است و مقصود از آیه «کمن مثله فی الظلمات» ولایت غیر ائمه علیهم السلام می باشد. روایت دیگری نیز در شرح واژه حیاه، پیرامون تأویل این آیه آمده است. در تفسیر عیاشی نیز از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاء»(۴) [مردگانند نه زندگان] آمده است که فرمود: منظور، کفار بی ایمان می باشند. پس تأمل کن.

بدان که در اینجا برخی از تأویل ها به معنای ظاهری بر می گردد که ناگزیر به آن اشاره می کنیم. بدان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»(۵) [دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی] آمده است که فرمود: آن در زمان رجعت است یعنی یکی از زنده

۱- [۱] - انعام/۱۲۲.

۲- [۲] - همان.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۸۸.

۴- [۴] - نحل/۲۱.

۵- [۵] - غافر/۱۱.

کردن ها و میراندن ها در آن می باشد.(۱)

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ* مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ* ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ* ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ»(۲) [کشته باد انسان چه ناسپاس است* او را از چه چیز آفریده است* از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید* سپس راه را بر او آسان گردانید* آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد* سپس چون بخواهد او را برانگیزد] آمده است که فرمود: این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. و منظور از «ما أکفره»، کشته شدن آن حضرت توسط شما می باشد. حضرت همچنین فرمود: سپس خداوند، مراحل خلقت او را بیان کرد. پس فرمود که از چه چیزی خلق شده است که منظور، از نطفه انبیا می باشد. پس او را برای خیر مقدر ساخت. سپس راه یعنی راه هدایت را برای او آسان ساخت. سپس او را به مانند پیامبران، میراند. سپس هر زمان که بخواهد او را زنده می کند، یعنی تا هر زمان که خدا بخواهد بعد از کشته شدنش می ماند. سپس خداوند او را در رجعت زنده می کند. (ادامه روایت).

این حدیث در سوره عبس نیز خواهد آمد.

در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: بدانید که گناه غیبت کردن شما پشت سر برادر مؤمن و شیعه تان از تحریمی که در خوردن مردار آمده است، بزرگ تر می باشد. خداوند متعال فرموده است: «أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»(۳) [آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد] در امالی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر دشمن علی علیه السلام به سوی فرات بیاید و جرعه ای از آن بنوشد و بسم الله بگوید و هنگامی که آن را می نوشد الحمدلله بگوید، آن آب، چیزی جز مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک نخواهد بود. به نظر من می توان از این حدیث و حدیث قبلی، امکان تأویل

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- [۲] - عبس/۱۷ تا ۲۲.

۳- [۳] - حجرات/۱۲.

میته به غیبت کردن پشت سر مؤمن و خوردن گوشت او و غذا و نوشیدنی ناصبی ها و مانند آن را استنباط نمود. پس تأمل کن و از مواردی که در آن مرگ ظاهری متعارف مقصود است، غافل مشو و خداوند، هدایت کننده است.

مرجان: در قاموس اللغه، مرجان به معنای مرواریدهای کوچک آمده است. این واژه در سوره الرحمن به کار رفته است. در شرح واژه بحر و لؤلؤ دلایل تأویل مرجان به امام حسین علیه السلام و به برخی از علوم آمده است و خداوند، دانا می باشد.

موج: در قاموس اللغه به معنای تلاطم دریا و برگشتن از حق آمده است. در شرح واژه ظلمات، دلایل تأویل موج به عثمان، طلحه، زبیر، معاویه و همچنین فتنه های بنی امیه آمده است. پس دریاب.

مرح: به معنای تکبر و خودنمایی می باشد. در شرح واژه فخر و مختال، دلایل این که مراد از مرح، اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد، آمده است. پس غافل مباش.

مسیح: مسیح همان عیسی علیه السلام می باشد. وجه تسمیه عیسی علیه السلام به مسیح به چند دلیل است که از جمله آن این است که او صاحب خیر و برکت می باشد. در شرح واژه عیسی به طور مفصل در این باره صحبت شده است و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست.

مجید: به معنای شریف و بسیار مهربان و مجد به معنای شرف بسیار می باشد. شکی نیست که خداوند عز و جل نسبت به اهل ولایت در دنیا و آخرت، کریم و بسیار مهربان است و این که قرآن نیز در معنای تفسیری و تأویلی اش، دارای فضل و فائده، به ویژه در هدایت کردن به سوی حقی که اهل ولایت به آن تمسک جستند، می باشد. پس تأمل کن.

مد: مد و آن چه که به این معنا است، به معنای بسط و گسترش می باشد. پیشتر احادیثی آمده است که بر استنباط تأویل برخی از موارد مد نیز دلالت دارند. پس دریاب.

مارد: و آن چه که به معنای مارد است، مانند: مرید، أمرد و نظایر آن. مرید و

ص:۸۹۷

مـارد به معنـای سـرکش می باشـند یعنی کسـی که عاری از خیر می باشـد و شـرارت او ظاهر و آشـکار است. عرب زمانی می گویـد: «شـجره مرداء» که برگ های درخت بریزد و شاخه های آن پیدا شود. از این رو است که به کسـی که مویی بر صورت او نروییـده است، أمرد می گوینـد. ممرد، مملس و الشیطان المـارد کسـی است که از زیر بـار اطاعت خارج شود و قادر بر آن باشد. در شـرح واژه شیطان، تأویل آن به دشمنان ائمه علیهم السلام و در خصوص برخی از آنان آمده است. همچنین در شرح واژه هـای عتوّ، طغیان و نظایر آن به دلایل این که هر یک از آن واژه ها بر دشـمنان ائمه علیهم السـلام صـدق می کنـد، اشاره کردیم. تأویـل مـارد و مریـد نیز به همین شـکل است. مؤیـد این مطـالب، آیه «وَمِنْ أَهْـلِ الْمَـدِینَهِ مَرَدُواْ عَلَی النِّفَـاقِ»(۱) [و از ساکنان مدینه (نیز عده ای) بر نفاق خو گرفته اند] می باشد. چون ظاهر و آشکار است و در شرح واژه نفاق نیز خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام در زمره آنانند. پس دریاب.

مهـد: و مهاد و تمهیـد و آن چه که به این معنا است، ماننـد یمهـدون و نظایر آن. در صـحاح، مهـد به معنای گهواره کودک و مهاد به معنای بستر آمـده است. مهدت الفراش مهدا یعنی آن را پهن کردم و گسترانیدم. تمهید الأمور به معنای فیصـله دادن به امور و اصلاح آن است.

این الفاظ در قرآن به این معانی به کار رفته اند. در شـرح واژه فراش، تأویل مهد آمده است که می توان آن تأویل را در بیشتر موارد، اینجا به کار برد. علاوه بر این که واضح و آشکار است که فراهم کردن خیر و حل و فصل کردن آن و نظایرش تنها در مورد ولایت و اهل آن می باشد و باید خلاف آن را در مقابل آنها قرار دهیم. پس دریاب.

مصـر: در لغت به معنای شـهر می باشد. همچنین به شـهر معلوم نیز مصر می گویند. در شرح واژه بلد، تأویل مصر آمده است و شاید بتوان آن را در اینجا نیز در صورت تناسب داشتن، تطبیق داد پس غافل مباش.

۱- [۱] - توبه/۱۰۱.

مطر: بدان که لفظ مطر، أمطر و آن چه که به این معنا است مانند ممطر و نظایر آن، تنها در یک جا از قرآن و آن هم در سوره نساء آیه «وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَى»(۱) [و اگر از باران در زحمتید یا بیمارید، گناهی بر شما نیست] به معنـای بـاران و ارسال باران آمـده است. و در بقیه موارد به معنای ارسال عـذاب می باشـد. از این رو است که برخی گفته انـد: «أمطرهم الله» تنها در مورد عـذاب به کار می رود. پیشتر تأویل عذاب را تبیین نمودیم و خدا داناتر است. شاید بتوان «مطر» در آیه فوق را به نوعی از آزار و اذیت هایی که به شیعه می شده و مانند آن تأویل برد. در برخی از روایات که در شرح واژه غیث آمـد، از حضـرت علی علیه السـلام نقل شده که فرمود: امام، باران فراوان است. و خدا می داند. بنا بر این تأویل مطر در آیه، امام می باشـد. به این که حرف «مِن»، تعلیلیه باشـد، یعنی اگر به شـما به خاطر پیروی امامی از ائمه پاک و مطهر علیهم السـلام، آزاری از سوی مخالفین می رسد، پس دریاب و خداوند هدایت کننده است. برخی از مطالب مفید برای این بحث در شرح واژه غیث آمده است. پس غافل مباش.

مکر: و ماکرون و آن چه که به این معنا است مانند: مکر، یمکرون و نظایر آن. بدان که مکر در قرآن به خدا و غیر خدا نسبت داده شـده است. از امـام صـادق علیه السـلام روایت شـده که فرمـود: مکر از جـانب خداونـد، همـان عـذاب است و آن به این صورت می باشد که بنده را آرام آرام از جایی که نمی داند، به سمت شقاوت می کشاند.

در شرح واژه سخریه احادیثی آمده است که به صراحت دلالت می کند بر این که مکر از جانب خدا به معنای مجازات بر مکر است. شاید آن مکر به عذاب و یا حتی به کشاندن تدریجی گناهکاران به سوی شـقاوت برگردد. اما مکر از جانب غیرخداوند به معنـای حیله و نیرنـگ می باشـد. در تفسـیر قمی در بـاره تفسـیر آیه «بِمَا كَانُواْ يَمْكُرُونَ»(۲) [به (سـزای) آن که نیرنـگ می کردند] آمده است که گفت: یعنی در

۱- [۱] - نساء/۱۰۲.

۲- [۲] - انعام/۱۲۴.

خفا و پنهانی گناه می کنند(۱). بر هیچ کسی پوشیده نیست که مکر و نیرنگی که دشمنان ائمه علیهم السلام با خدا، رسولش صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و خلایق انجام دادند، به ویژه در روز سقیفه، صفین، و امثال آن، از بزرگ ترین انواع مکر و فاسدترین آنها بوده است. از این رو است که در احادیث، مکر به افعال و اقوال دشمنان ائمه علیهم السلام در از بین بردن حق آنان و ماکرین به خود آنان، تأویل برده شده است. مؤید این تأویل بلکه مبیّن آن مطالبی است که در شرح واژه خدیعه و کید آمده است. پس غافل مباش.

مجوس: این واژه در سوره حج آمده است. در تفسیر قمی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: آگاه باشید. به درستی که هر امتی، مجوسی دارد و مجوس این امت کسانی هستند که قائلند به این که تقدیری وجود ندارد و ادعا می کنند که مشیئت و قدرت در دست آنان است و اقوالی در این رابطه دارند. این افراد، گروهی از معتزله که مخالف ما می باشند، هستند. پس اندیشه کن.

موسی: موسی علیه السلام همان پیامبر معروف است. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول آمده است که خداوند متعال تنها پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام با موسی علیه السلام سخن گفته است. در لا به لای این کتاب، موارد توسل او به اهل بیت علیهم السلام و این که او از خدا خواست که از شیعیان باشد، خواهد آمد. شاید پیامبر ما صلی الله علیه و آله در این امت از چند جنبه شبیه موسی علیه السلام باشد. یکی از آن جنبه ها این است که علی علیه السلام نسبت به او به مانند هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام بوده است، چنان که در شرح واژه هارون خواهد آمد و همین طور در شرح واژه عجل، تیه و غیر آن نیز آمده است. بنا بر این می توان ید بیضای موسی علیه السلام را به علی علیه السلام و عصایش را به ذوالفقار علی علیه السلام تشبیه نمود، چنان که وجه شبه با تأمل راستین واضح و روشن می شود.

در شرح واژه عصا، دلایل احتمال تأویل آن به علی علیه السلام نیز به همراه

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۲.

برخی براهین آمده است. پس دریاب. شاید غرق شدن فرعونیان امت موسی علیه السلام و پیروان آنها، عبارت از غرق شدن آنها در دریای گمراهی دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و هلاکت دینی آنان و یا عبارت از غرق شدن آنان در خون های ریخته شده توسط شمشیر حضرت قائم علیه السلام و اصحابش در زمان رجعت باشد. همچنین به هنگام تفسیر آیه ثعبان خواهد آمد که علی علیه السلام نیز مثل این معجزه را انجام داده است. در شرح واژه عجل و همچنین در فصل سوم از گفتار اول دلایل تشبیه حضرت قائم علیه السلام به موسی علیه السلام و برخی از وجوه تشابه دو امت آمده است. همچنین در مواردی، وجوه تشابه ماجراهای این امت و ماجراهای موسی علیه السلام و قومش و فرعون و پیروانش خواهد آمد. از جمله آن، تشبیه روز غدیر و روز زینت و روز سقیفه و روز گوساله و حمیراء و صفورا است. پس غافل مباش.

محیص: و تمحیص یعنی آن چه که مشتمل بر این کلمه است، مانند: یمحّص و نظایر آن. تمحیص به معنای امتحان و آزمایش چیزی به طوری که خالص و زلال شود، می باشد. تأویل آن، همان است که در شرح واژه ابتلاء آمد. همچنین از آن می توان استنباط نمود که محیص به اطاعت خدا یا امام و ولایت او تأویل برده می شود. حضرت فرمود: محیص یعنی محل فرار و نجات و آن چه که رهایی در آن است. پس تأمل کن و غافل مباش.

مرض: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: مریض، مرض و مانند آن. در قاموس اللغه، مرض به معنای در تاریکی فرو رفتن طبیعت و تلاطم آن بعد از آن که صاف و در اعتدال بوده است، می باشد. گفته می شود: مرض مرضاً فهو مریض و مرض. جمع مریض، مِراض و مرضی می باشد. برخی گفته اند مرض برای قلب نیز می باشد، مانند شک، نفاق، سستی، ظلمت و نقص. بنا بر این مراد از مرض در قلب که در قرآن آمده است، شک و نفاق می باشد. برخی گفته اند که مرض هر چیزی است که به وسیله آن، انسان از سلامتی خارج می شود، چه بیماری یا نفاق یا کوتاهی در کاری باشد. اجمالاً هر جای از قرآن که آیه ای به این معنا آمده است

ص:۹۰۱

«فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ»(۱) [در دل های آنان، بیماری است] به معنای عدم سلامتی قلب های آنان به خاطر شک و نفاقشان و سستی شان از حق و کوتاهی شان در امر خداوند بوده است. از این رو آن مرض به دشمنی ائمه علیهم السلام و این که کسانی که در قلب آنان مرض است، به دشمنان علی علیه السلام تأویل برده شده است. چنان که در غیبه النعمانی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» روایت شده که فرمود: به خدا قسم، منظور از مرض، دشمنی ما می باشد.

در تفاسیر آمده است که آیه سوره احزاب «لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ»(۲) [اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند] در شأن دشمنان علی علیه السلام نازل شده است. بنا بر این شاید بتوان مریض یا مرض و سائر واژه هایی که از این باب است را نیز در موارد مناسب به دشمنان ائمه علیهم السلام و نظایر آنها از کسانی که در صحت امامت ائمه علیهم السلام و باطل بودن غیر آنان شک می کنند، تأویل برد. مانند بیشتر جاهلان و کسانی که در عقل و دین ضعیف هستند. بلکه کسانی که به علوم دینی، اگر چه نسبت به بعضی از آنها جاهلند. بلکه شاید بتوان آن را در برخی از موارد به هر کسی که دچار مشکل دینی شده و فکر او را مشوش و خاطر او را حزین کرده است، تأویل برد. در شرح واژه شفاء، مؤید این مقام است. پس تأمل کن.

متاع: و آن چه که بر متاع دلالت دارد و از آن مشتق می شود مانند: استمتعتم به و یتمتّعون و نظایر آن. بدان که متاع هر چیزی است که انسان از آن نفعی می برد. و آن گاهی اوقات می تواند معنوی و گاهی می تواند دنیوی باشد، چنان که ظاهر تفسیر آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته است بر این مطلب دلالت دارد. همچنین گاهی متاع می تواند نسبت به دین و در آخرت باشد. از این رو است که در شرح واژه ماء دلایل تأویل متاع به حق، در برخی از موارد خواهد آمد.

ص:۹۰۲

۱- [۱] - بقره/۱۰.

۲- [۲] - احزاب/۶۰.

بنابراین می توان متاع و مشتقات آن را در موارد مناسب از آیاتی که در مقام نکوهش و توبیخ نازل شـده است به منافع دینی که همان تمسک به ولایت و شـناخت امام وماننـد آن می باشـد، تأویل برد. همین طور می توان تأویل آنها را به منافع ظاهری حلال به همراه ولایت برای اهل آن دانست. اما غیر آن مانند متاع الحیاه الدنیا، متاع الغرور و نظایر آن که در قرآن زیاد به کار رفته انـد، احتمـال دارد که بر طبـق این قرینه که آنهـا را در مقابـل آن چه که به معنـای حق و مـترادف آن است، قرار دهیم، به منافع دنیوی دشـمنان ائمه علیهم السـلام و پیروانشان و لـذت های ظاهری و معنوی آنها تأویل برده شود. از جمله مؤیـدات این تأویل، احادیثی است که در شـرح واژه رزق و ماننـد آن آمده است. همچنین احادیثی که در شـرح واژه مال، نفع و دیگر واژه ها می آید، در تأیید آن است. پس خوب تأمل کن و خداوند، هدایت کننده است.

مناع: و آن چه که به این معنا است مانند منوع، من منع و مانند آن. در تفسـیر قمی از امام صادق علیه السـلام در باره تفسیر آیه «مَّنَّاعٍ لِّلْخَیْرِ مُعْتَدٍ مُّرِیبٍ»(۱) [(هر) بازدارنـده از خیری (هر) متجـاوز شـکاکی] آمـده است که فرمـود: منظور از منـاع، دومی و منظـور از خیر ولاـیت، علی علیـه السـلام و حقـوق آل محمـد علیهـم السـلام اسـت. پس هنگـامی کـه اولی، نـامه فـدک را در بازگردانـدن فـدک به فاطمه علیها السـلام نوشت، دومی مانع او شـد و آن نامه را پاره کرد. پس منظور از معتد مریب، خود او است. بنابراین می توان نظایر مناع را در موارد مناسب به دومی و امثال او تأویل برد.

مضـغه: در لغت به معنـای گـوشت قرمزی می باشـد که در آن رگ هـای سـبز درهم بـافته می باشـد و در رحم تبـدیل به علقه (خون بسـته) می شود. در شرح واژه فطرت آمد و در شرح واژه نطفه، احادیثی می آید که شاید بتوان از آنها نوع تأویل مضغه را استنباط نمود.

إملاق: به معنای تهیدستی و فقر است. شاید تأویل آن، همان باشد که در شرح واژه فقر آمده است. پس تأمل کن.

مسک: معنای آن مشخص است. در شرح واژه ختم به تأویل آن اشاره نمودیم.

ص:۹۰۳

۱- [۱] - ق/۲۵.

إمساك: و آن چه که بر آن دلالت و از آن مشتق می شود، مانند: من استمسک، الذین یمسکون، یمسکه و نظایر آن. أمسکت بِالشيء، استمسکت به و تمسَّکَ به یعنی به آن چنگ زدم و پایبند آن شدم. همچنین مسکته و أمسکته یعنی آن را نگاه داشتم.

ابوالجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتَابِ»(۱) [و کسانی که به کتاب (آسمانی) چنگ درمی زنند] آمده است که فرمود: این آیه در شأن آل محمد علیهم السلام و پیروان آنان نازل شده است. از این حدیث چنین بر می آید که می توان هر کسی را که به خیر و مانند آن تمسک جسته است را به آنان و به اموری که به آنان مربوط می شود، برحسب تناسب و مقتضای مقام تأویل نمود.

ملک: و ملك و مالكه چه مفرد و چه جمع و آن چه كه به این معنا است، مانند ملیك، یملكون و نظایر آن.

در قاموس اللغه، معنای ملكه یملكه ملكاً به سه وجه، آن را در اختیار خود قرار داد و ملك خود گردانید آمده است. ملك به ضم به معنای پادشاهی و بزرگی است. ملك بر وزن كتف به معنای پادشاه و صاحب ملك می باشد. جمع آن ملوك، أملاك و ملاك است. ملكوت، بالاتر از پادشاهی است و برخی نیز گفته اند كه جبروت، بالاتر از ملكوت است. شكی در این نیست كه امامت، پادشاهی و حكومتی بزرگ در دین و دنیا می باشد. با این وجود جای هیچ سخنی نیست در این كه خداوند عز و جل به پیامبر صلی الله علیه و آله و همین طور تمام ائمه علیهم السلام آن چه را كه به انبیاء و دیگران داده است را عطا كرد، چرا كه او آنها را بر تمام جهانیان برتری داده است. چنان كه در متون زیارتی می خوانیم: «آتاكم الله ما لم یُؤت أحداً من العالمین» [خداوند آن چه را كه به هیچ یك از جهانیان نداده است به شما عطا كرد]. پس آنها، پادشاهان حقیقی دنیا و دین هستند و در آن دو، پادشاهی برتر و قدرتمندتر از آنها نیست و نخواهد بود. اگر چه این امر تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام ظاهر و آشكار نشود. حتی آنان مالكان و صاحبان علم و آن چه

۱- [۱] - اعراف/۱۷۰.

در زمین است، نیز هستند. چنان که در شرح واژه ملائکه می آید و چنان که در صحاح الأخبار آمده است که زمین و آن چه که در آن است، برای امام می باشد. مؤید این مطلب، آیه «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»(۱) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] می باشد.

همچنین به برخی از احادیث در این رابطه، در شرح واژه فیء، اشاره کردیم. همین طور این حالت در روز قیامت و در بهشت نیز برای آنان است. حتی در آنجا مالکیت بیشتر و بزرگ تری دارند، چرا که خداوند متعال آنها را مالک امر روز قیامت و پادشاه و حاکم آن روز، قرار داده است و بهشت و جهنم به دست آنان است. چنان که احادیث متواتری بر آن دلالت دارد. از این رو است که در احادیث من جعلهم الله ملوكاً، من أعطاهم الملك العظيم و امثال آن که دلالت بر تسلط داشتن و پادشاهی در دین، دنیا و آخرت می کند، به واجب کردن دوست داشتن آنها و اطاعت آنها بر تمام موجودات و برتری آنها از تمامی جهانیان و مانند آن تأویل برده شده است.

البته باید مسلط و چیره شدن های ظاهری و دنیوی را به آن چه که در زمان قیام حضرت قائم علیه السلام و دولت آل محمد علیهم السلام می باشد، حمل کرد. بنا بر این می توانیم سایر مواردی را که مشتمل بر چیزی است که با این تأویل تناسب دارد، به همین شکل تأویل برد. البته باید در تأویل هر مقام، تناسب بیشتر و شایسته تر بودن را در نظر گرفت.

در اینجا مختصری از احادیثی که شاهد و گواه تأویل هایی که ذکر کردیم، به ویژه در خصوص ملک می باشند را می آوریم. چرا که می توان ادعا کرد، بیشتر آن چه که ذکر کردیم از ضروریات مذهب شیعه امامیه می باشد.

گروهی از راویان معاصر از جمله کلینی و صدوق از امام باقر و امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ»(۲) [در حقیقت ما به خاندان

۱- [۱] - بقره/۳۰.

۲- [۲] - نساء/۵۴.

ابراهیم کتاب و حکمت دادیم] آورده اند که فرمود: منظور نبوت است. کسی پرسید: حکمت چیست؟ حضرت فرمود: فهم و قضاوت. کسی. پرسید: منظور از «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا»(۱) [و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم]چه می باشد؟ حضرت فرمود: منظور، همان اطاعتی است که واجب شده است(۲). در روایت دیگری منظور از آن، خلافت و جانشینی بعد از پیامبری آمده است. همچنین در حدیث دیگری آمده که خداوند، ملك عظیم (پادشاهی بزرگ) را برای ائمه علیهم السلام قرار داده است. هر کسی از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرد و هر کسی از آنها نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است. در حدیث دیگری نیز آمده که از جمله آن اطاعت ها، اطاعت جهنم از آنها در روز قیامت است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ»(۳) [آیا آنان نصیبی از حکومت دارند]آمده است که فرمود: منظور، امامت و خلافت است. (ادامه روایت).(۴) در بصائر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا»(۵) (و آنان را پادشاه، قرار داد) آمده است که فرمود: منظور از ملوك، ائمه علیهم السلام می باشند، چرا که پادشاهی بهشت و پادشاهی کَرّه به آنان عطا شده است.

به نظر من مراد از کَرّه، رجعت می باشد. پس منظور، قدرتمند شدن ظاهری آنان است، چرا که خداوند پادشاهی را در ابتدای امر نیز به آنان عطا کرد ولی ستمگران، امروز آن را غصب کردند. چنان که در روضه الکافی از عبد الأعلی نقل شده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام آیه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء»(۶) [بگو بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی. هر آن

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳- [۳] - نساء/۵۳.

۴- [۴] - تفسیر عیاشی، ج ۱،ص ۲۷۲، ح ۱۵۳.

۵- [۵] - مائده/۲۰.

۶- [۶] - آل عمران/۲۶.

کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی] را قرائت نموده و عرض کردم: آیا خداوند، پادشاهی را به بنی امیه عطا نکرده است؟ حضرت فرمود: این طور که گفتی نیست. بدرستی که خداوند متعال پادشاهی را به ما ارزانی داشته است و بنی امیه آن را غصب کرده اند؛ به مانند مردی که پیراهنی دارد و دیگری آن را از او می گیرد، پس آن پیراهن برای کسی نیست که آن را گرفته است.(۱) پس دریاب.

ملائکه: مفرد آن ملک است. جمع آن در اصل ملائک می باشد و تاء برای مبالغه یا تأنیث به آن افزوده شده است. برخی گفته اند که ملک در اصل مئلک بر وزن مَفْعل و مشتق از ألوکه به معنای پیام بوده است. پس لام، مقدم شد و همزه به خاطر کثرت استعمال، متحرک گشت و از این رو است که همزه در جمع، به اصل خود بر می گردد.

در شرح واژه عرش، حَمَلَهُ العرش و من حول العرش و مسبّحین و صافّین و واژه های دیگر، احادیثی آمده است که دلالت می کند بر این که معنای باطنی ملائکه در قرآن، ائمه علیهم السلام می باشند، چه لفظ ملائکه ذکر شده باشد یا آن چه که به معنای آن است آمده باشد، مانند: الذین یحملون العرش و مانند آن.

در شرح واژه نار، دلایل تأویل ملائکه به کسانی که مالک علم آل محمد علیهم السلام هستند خواهد آمد. همچنین مانند این تأویل در شرح واژه لیل آمده است و آنجا تبیین نمودیم که مراد از کسانی که مالک علم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند، ائمه علیهم السلام می باشند. و وجه تسمیه آنان به این نام این است که علم، در تملک آنان است ولی این تأویل، بر خلاف آن چه می باشد که لغت دانان ذکر کرده اند، چنان که به آن اشاره کرده ایم.

در حدیث طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: امام انسانی فرشته وار است. این حدیث در شرح واژه روح نیز آمده است. بنا بر این

۱- [۱] - روضه الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲، ح ۳۸۹.

می توان آیه هایی را که در آن الفاظی است که برحسب تفسیر ملائکه از آن قصد شده را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام تأویل برد. و خدا می داند.

مثل: به صورت مفرد و جمع. مثل، به حرکت ثاء، عبارت از این است که گفتار پیرامون چیزی را به گفتار پیرامون چیز دیگر که بین آن دو تناسب وجود دارد، تشبیه کنیم تا یکی از آن دو دیگری را تبیین کند و به تصویر بکشد و آن چه را که مبهم است به ذهن نزدیک کند. به عبارت دیگر، مثل عبارت است از تشبیه کردن چیزی به چیزی دیگر در معنایی از معانی به منظور نزدیک کردن مبهمات آن به ذهن. صفت و داستان شگفت آمیز نیز به خاطر جالب بودن و تعجب آمیز بودنش، مَثَل نامیده می شود؛ چرا که به برخی از مثل ها شباهت پیدا می کند. مثل در قرآن در آیه های بسیاری به معنای صفت آمده است. خداوند می فرماید: «وَلِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَى»(1) [و بهترین وصف از آن خداست]. برخی گفته اند که منظور از آیه توحید، آفرینش و حکومت و انکار غیر آن است و عبارت دیگر، آن همین جمله لاإله إلّاالله می باشد. برخی نیز گفته اند که منظور، صفت عجیبی است که برای غیر او برابر با این صفت وجود ندارد.

در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از «وَلِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَى»(2) این است که او شبیهی ندارد و توصیف نمی شود و در وهم نمی گنجد، پس او مثل أعلی است. علاوه بر متون زیارتی، در احادیث مستفیض زیادی، آمده است که منظور از المثل الأعلی، ائمه علیهم السلام می باشند. از جمله این احادیث، روایت فرات بن ابراهیم و دیگران از گروهی مانند امام صادق علیه السلام، ابن عباس و دیگران است که علی علیه السلام در برخی از خطبه هایش فرمود و جابر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: ما مثل اعلی و سبیل الهدی (راه هدایت) و کلمه تقوی و حجّت عظمی هستیم. شاید منظور این باشد که آنها معنای آن بر طبق این تأویل می باشند.

۱- [۱] - نحل/۶۰.

۲- [۲] - همان.

استاد ما علامه مجلسی در شرح این حدیث فرمود: مثل، به حرکت ثاء، به معنای حجت، سخن و صفت می باشد. پس شاید مراد از این حدیث، این باشد که آنان حجت برتر یا صفت برترند یا این که منظور این است که خداوند متعال در آیه نور و دیگر آیه ها آنان را مثال زده است. علامه سپس فرمود: معنای دوم ظاهرتر است. مؤلف می گوید: حدیث حضرت علی علیه السلام که در کتاب ابانه آمده است، در تأیید معنای دوم می باشد. حضرت در این حدیث، فرمود: در مورد ما، مثل ها زده شد. خدا می داند، شاید مراد از حدیث این باشد که تمام مثل های خوب و جلیلی که در خداوند در قرآن آورده است، در مورد آنان و برای آنان بوده است.

بنا بر این می توان آیه «ولله المثل الأعلی» را این گونه تبیین نمود که یعنی خداوند این بزرگواران را مثل قرار داده است یا این که امثال علیا (مثل های برتر) مانند نور و نظایر آن، برای اولیاء خدا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند، می باشد یا این که «وَلله المَثَلُ الأعلَی» بر کمال عظمت شأن خداوند و رفیع بودن جایگاهش دلالت دارد چرا که او ائمه علیهم السلام را با این سلسله والا آفرید یا این که اینان که خداوند به خاطر کمال و برتری شأن و عظمت مقامشان و قرب منزلشان نزد او، در مورد آنها و برای آنها مثل آورده است، متعلق به او می باشند. بنا بر این مثل هایی که مقابل این مثل ها می باشند و از نص و تصریح خالی اند، به اموری بر می گردند که به ائمه علیهم السلام و ولایتشان مربوط می شود یا به دشمنانشان و ترک ولایت. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

ملّه: به معنای دین و طریقت می باشد و در قرآن آیه «مِّلَّهِ إِبْرَاهِيمَ»(۱) [آیین ابراهیم] و مانند آن فراوان به کار رفته است. روایاتی از ائمه علیهم السلام نقل شده که دلالت دارد بر این که منظور از مله ابراهیم و مانند آن، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اذعان به حق آنان می باشد. چنان که خداوند سبحان فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»(۲) [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست].

ص:۹۰۹

۱- [۱] - بقره/۱۳۰.

۲- [۲] - صافات/۸۳.

تبیین این آیه در شرح واژه شیعه آمده است. در روایت صفوان از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ»(۱) [و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد] آمده است که فرمود: منظور از ملّه، امامت ائمه علیهم السلام می باشد. از این رو است که در احادیث آمده است که تنها شیعیان بر آیین ابراهیم می باشند. چنان که در تفسیر عیاشی از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: هیچ کسی را بر آیین ابراهیم جز ما و شیعیان مان، نمی شناسم. در نامه نگاری امام هادی علیه السلام با برخی از یارانش آمده است که فرمود: نام و نام پدر شیعیان ما نزد ما نوشته شده است. تنها ما بر آیین ابراهیم هستیم. (ادامه روایت). بنابراین تأویل مقابل آن یعنی کسانی که به آن ایمان نمی آورند و مانند آن دشمنی ائمه علیهم السلام و ولایت خلفای جور و ستم، به ویژه آن سه می باشند. پس دریاب و غافل مباش و خدا توفیق دهنده است.

مال: به صورت مفرد و به صورت جمع. معنای آن معروف است یعنی هر چیزی که به دست می آید و تحت تملک قرار می گیرد. در برخی از احادیث، تأویل مال به علم آمده است. چنان که در روایت محمد بن قسم بن عبید از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و ما یغنی عنه ماله إذا تردی» آمده است که فرمود: یعنی زمانی که بمیرد، علم او برایش فایده ای ندارد. همچنین حضرت در تفسیر آیه «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى* الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»(۲) [همان که تکذیب کرد و رخ برتافت* و پاک رفتارتر(ین مردم) از آن دور داشته خواهد شد.] فرمود: منظور، مؤمنی است که علم را به اهلش می دهد. (ادامه روایت). از این روایت استنباط می شود که تأویل آیه هایی که در آن هزینه کردن اموال و دادن زکات و اطعام فقیران و مانند آن در مقام مدح آمده است، بذل علم در میان اهلش و در محلش که همان ترویج ولایت ائمه علیهم السلام و آثار آن برای مؤمنان خواهان آن می باشد، است. چنان که این مطلب در شرح واژه زکاه و مانند آن آمده است و در شرح واژه نفع و مانند آن نیز

۱- [۱] - بقره/۱۳۰.

۲- [۲] - لیل/۱۷ و ۱۸.

برخی از مؤیـدهای آن خواهـد آمـد. همچنین در آنجا خواهیم گفت که تأویل آیه هایی که در آن، هزینه کردن اموال و مانند آن در مقام ذمّ و نکوهش آمـده است، بـذل و ترویـج علم در غیر مواضـعی که ذکر نمودیم مانند علمای مخالفان و علوم آنان می باشـد. بـدان که در شـرح واژه شـرک، دلایـل تأویـل خـوردن امـوال یـتیم به غصب کردن امـوال ائمه علیهم السـلام و فَیْء (غنیمتی که بـدون جنگ به دست آیـد) و غیر آن که برای ائمه علیهم السـلام می باشـد و دادن آنها به غیر آنان، آمـده است. شاید مبنای این تأویل، این باشد که خود یتیم به ائمه علیهم السـلام تأویل برده شود نه این که مال را به اموال آنان تأویل ببریم. ولی از آن می توان امکـان تأویل برخی از آیات به این نوع از تأویل را نیز اسـتنباط نمود. پس غافل مباش و بـدان که از برخی از احادیث چنین برمی آید که می توان در موارد مناسب، مال را به أجل و مهلت نیز تأویل برد. چنان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا»(۱) [و دارایی بسیار به او بخشیدم] آمده است که فرمود: منظور مهلت دادن تا مدتی است. پس دریاب.

مهل: به ضم میم است. گفته اند که مهل، مذاب مس، سـرب و مانند آن می باشد. برخی نیز گفته اند که معنای آن، ته نشین و رسوب روغن می باشـد و برخی معنـای آن را زردآب و چرک دانسـته انـد. اجمالاً مراد از مهل در قرآن، نوشـیدنی اهل جهنم می باشـد و شـکی در این نیست که آن برای غیر از اهل ولایت می باشـد و شایـد بتوان آن را نیز بهماننـد زقوم، غساق و مانند آن به دشمنی با ائمه علیهم السلام و علوم باطل و مانند آن، تأویل برد. پس دریاب.

إمهـال: یعنی آن چه که مشـتمل بر آن استماننـد: مهلهم و نظـایر آن. بـدان که إمهـال و إملاء به معنـای به تأخیر انـداختن و نپرداختن به کـار می باشـد. و خداونـد آن را در دنیـا نسـبت به گناهکـاران انجام داده و می دهـد تا آنها را به تدریـج به سوی شقاوت ببرد یا امید دارد که آنها به سویش بازگردند. بر هیچ کس پوشیده نیست که بزرگ ترین گناهان، ترک ولایت است. پس منظور از اهل الاستدراج و الإمهال و

۱- [۱] - مدثر/۱۲.

الإملاء در دنیا، دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می باشند و آنها مصداق تأویل هر یک از آنها هستند. پس درنگ کن.

میل: در شرح واژه سوء و دیگر واژه ها احادیثی آمده است که از آن امکان تأویل میل در موارد مناسب به برگشتن از حق و آزار اهل آن، برمی آید. و خدا می داند.

امتحان: یعنی آن چه که بر امتحان، دلالت دارد مانند سوره حجرات، آیه «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقوی»(۱) [همان کسانند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است] و سوره ممتحنه، آیه «فَامْتَحِنُوهُنَّ»(۲) [آنان را بیازمایید]. امتحان به معنای آزمایش می باشد. در شرح واژه بلاء، فتنه و غیر آن، آمده است که آزمایش این امت به ولایت می باشد. در امالی شیخ صدوق از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: این طور نیست که هر کسی عبادت کند، خداوند قلبش را با ایمان بیازماید، جز این که در قلب او مودّت و دوستی ما را بیابد. (ادامه روایت). پس اندیشه کن تا دریابی.

مدینه: به صورت مفرد و به صورت جمع. زمانی گفته می شود: مدن الرجل بالمکان که شخص در آنجا اقامت کند. وجه تسمیه مدینه نیز به همین خاطر می باشد. جمع مدینه، مدائن و مدن است. اطلاق مدینه بر مدینه النبی صلی الله علیه و آله و هر شهر بزرگ، متعارف و مشهور است. واژه مدینه، فراوان در قرآن به کار رفته است و شاید بتوان برخی از آنها را به مانند بلد، تأویل برد. حدیث أنا مدینه العلم (من شهر علم هستم)، مشهور می باشد.

مزن: این واژه در سوره واقعه آمده و به معنای ابرسفید می باشد. پس تأویل آن، همان تأویل سحاب است. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: درختی در بهشت می باشد که مزن نام دارد. پس هرگاه خداوند اراده کند که مؤمنی را بیافریند، قطره ای از آن را می گیرد که اگر گیاه یا میوه ای از آن قطره

۱- [۱] - حجرات/۳.

۲- [۲] - ممتحنه/۱۰.

بهره مند شود و مؤمن یا کافری از آن گیاه یا میوه بخورد، خداوند متعال حتماً مؤمنی را از نسل او خلق خواهد کرد. بر هیچ کسی پوشیده نیست که تأویل دیگری نیز برای این مقام می باشد، به ویژه پس از در نظر گرفتن آن چه که در شرح واژه طینه آمده است. پس تأمل کن.

معین: این واژه و تأویل آن را در شرح واژه عین آوردیم و همین طور در شرح واژه ماء نیز خواهد آمد. پس غافل مباش.

مکان: و تمکین یعنی آن چه که به معنای تمکین است، مانند: مکن و نظایر آن. در شرح واژه بیت، بقعه، دار و امثال آن، به ویژه در شرح واژه بلد، احادیثی آمده است که می توان امکان تأویل مکان هایی که در مقام مدح آمده است را در موارد مناسب به آن چه که به ائمه علیهم السلام و ولایت آنان بر می گردد، استنباط نمود. مانند: آیه «مَكَاناً عَلِيّاً»(۱) [مقامی بلند] و آیه «مَكَاناً قَصِيّاً»(۲) [مکان دورافتاده ای] و آیه «مَكَاناً شَرْقِيّاً»(۳) [مکانی شرقی] و امثال آن. همچنین می توان استنباط نمود که تأویل مکان هایی که در مقام ذم و نکوهش آمده، مقابل این تأویل می باشد. مانند: «مَكَانٍ سَحِيقٍ»(۴) [جایی دور] و مانند آن. برخی از احادیثی که در خصوص تأویل بعضی از مکان هایی که ذکر نمودیم، آمده است، در سوره مریم نیز خواهد آمد. احادیث دیگری نیز می آید. پس غافل مشو. اما آن چه که به معنای تمکین است بر تسلط و چیره شدن دلالت دارد. و آن در روایات در برخی از موارد مناسب به تمکن و قدرت یافتن ائمه علیهم السلام در علم و امامت و تسلط یافتن در زمان رجعت، تأویل برده شده است. چنان که حدیث آن در تفسیر سوره نور آیه «وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»(۵) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم

۱- [۱] - مریم/۵۷.

۲- [۲] - مریم/۲۲.

۳- [۳] - مریم/۱۶.

۴- [۴] - حج/۳۱.

۵- [۵] - قصص/۵ و ۶.

و ایشان را وارث (زمین) کنیم* و در زمین قـدرتشان دهیم] آمده است. بنابراین شاید بتوان سایر موارد مناسب با این معنا را نیز به مقابل آن یعنی تسلط یافتن ستمگران با در نظر گرفتن تناسب، تأویل برد. پس دریاب و خدا داناتر است.

منّ: و امتنـان یعنی آن چه که مشـتمل بر آن است، ماننـد: فـامنن، منّ الله و نظـایر آن. منّ، در اصل به معنای عطاء و بخشـش و گاهی به معنای آن چه که بخشـیده می شود، می آیـد. امتنان به معنای عطا کردن، بخشـیدن و احسان است. سایر مشـتقات آن نیز به همین منوال می باشـد. منّ که بر قوم بنی اسـرائیل نازل شـد نیز از همین قبیل می باشد، چنان که در سوره بقره و غیر آن، منّ و سـلوی و واژه هـای دیگر خواهـد آمـد. بر هیـچ کس پوشـیده نیست که یکی از بزرگ ترین منّ و بخشـش ها، ولایت و دوستی اهـل بیت و اطـاعت آنـان می باشـد. پس شایـد بتوان برخی از آیـاتی که در آن این واژه به کار رفته است را در موارد مناسب به آن چه که به ولایت مربوط می شود، تأویل برد. چنان که به مؤید این مطلب در شرح واژه احسان و عطاء اشاره شد. منّ در بیشتر موارد به معنای ضعیف و حقیر آمده است. پس دریاب و خداوند، هدایت کننده است.

مهین: صـفت برای آب نطفه آمده است. شاید مراد از آن، نطفه مخالفین اهل بیت علیهم السلام باشد، چنان که از احادیثی که در شرح واژه های ماء و نطفه آمده است، بر می آید یا این که مراد از آن حالت جهل به حق باشد. پس تأمل کن.

ماء: بدان که در احادیث، ماء در مقام غیر نکوهش، به علم امام علیه السلام تأویل برده شده است و شاید دلیل آن این باشد که آب، سـبب حیات روح است، چنان که سبب حیات جسم نیز می باشد. تأویل ماء در بسیاری از روایت ها به امام و در برخی از آنهـا در خصوص حضـرت قـائم علیه السـلام ذکر شـده است. همچنین در برخی از احـادیث، ماء به حضـرت علی علیه السـلام تأویل برده شده است. و همه آنها به یک چیز برمی گردند. البته می توان تأویل ماء به آنها را این طور تفسـیر نمود که به خاطر علم آنان بوده است. در برخی از روایت ها نیز ماء به ولایت، ایمان و حق تأویل برده شده است که این تأویل نیز از دایره تأویل سابق خارج نیست. البته باید در هر مقام که نص خاصی وجود ندارد، مناسب ترین و شایسته ترین تأویل هایی

را که ذکر نمودیم، در نظر گرفت. از آن چه در شرح واژه بشر به آن اشاره کردیم و در شرح واژه نطفه نیز می آید، چنین استنباط می شود که می توان ماء را در برخی از موارد به آب نطفه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که خداوند آن را در تحت عرض خود خلق نمود و آن را با نور عظمتش درآمیخت و به صلب های انسان های پاک و مطهر به ودیعه گذاشت و حتی به آب نطفه شیعیانشان نیز تأویل برد. چنان که این مطلب از مطالبی که در شرح واژه مزن و غیر آن آمده است، برمی آید و از آن چنین استنباط می شود که ماء در مقام ذم و نکوهش را می توان به آب نطفه دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برد. چنان که در موارد مناسب، تأویلی که در مورد ائمه علیهم السلام به کار می رود، عکس تأویلی است که برای دشمنان آنان به کار می رود.

از جمله احادیثی که مؤید تأویل اخیر می باشد، روایتی است که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: سپس خداوند جهل را از دریای شور و تلخ، در حالی که ظلمانی و تاریک بوده، آفرید. برخی از علماء گفته اند: شاید مراد از ماء، ماده جسمانی است که جهل و لشکریان آن و آتش از آن خلق شد و صفت آن این است که شور و تلخ می باشد. چنان که این مطلب از حدیث عقل و جهل و احادیث طینت برمی آید. همچنین شاید مراد از ماء، آن چیزی باشد که انسان های پاک و برگزیده و بهشت از آن خلق شده است که به شیرین و گوارا توصیف می شود.

در کافی در باب احادیث طینت آمده است که خداوند متعال در ابتدا آب شیرین و گوارا و آب شور و تلخ را آفرید، سپس از اولی، بهشت و اهل طاعت و از دومی، آتش و اهل معصیت را خلق نمود. پس از آن، زمانی که خواست حضرت آدم علیه السلام را بیافریند، مشتی از خاک را برداشته و آب شیرین و گوارا را روی آن ریخت، سپس چهل صبح آن را کنار گذاشت و پس از آن آب شور و تلخ بر آن ریخت. (ادامه روایت). پس تأمل کن و از مطالبی که در شرح أجاج آمده است، غافل مباش.

در اینجا به برخی از احادیثی که بر این تأویل ها دلالت دارد، اشاره می کنیم.

ص:۹۱۵

همچنین در باب سوم از فصل اول از گفتار اول احادیثی آمده است که می توان از آن، تأویل ماء مسکوب (آب ریخته شده) به علوم ائمه علیهم السلام را استنباط نمود. چنان که در آنجا این مطلب را تبیین نمودیم.

در تفسیر قمی از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ»(۱) [بگو به من خبر دهید اگر آب (آشامیدنی) شما (به زمین) فرو رود چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد] آمده است که فرمود: آب شما، پدران شمایند و ائمه علیهم السلام درهایی بین خدا و خلقش می باشند. همچنین حضرت در تفسیر «فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ» فرمود: یعنی کسی که علم امام را برایتان می آورد(۲)».

در کافی از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: زمانی که امامتان از شما غائب شود، چه کسی برای شما امام جدیدی می آورد؟(۳) در همین کتاب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: این آیه در شأن حضرت قائم علیه السلام نازل شده است. خداوند می فرماید: زمانی که آبتان از شما غائب شود، شما نخواهید دانست که او کجا است. پس چه کسی برایتان امام ظاهری را می آورد تا اخبار آسمان ها و زمین و حلال و حرام خدا را برایتان بازگو کند؟ (ادامه روایت)

دلالت این حدیث و حدیث قبل بر تأویل واژه «معین» نیز ظاهر و آشکار است. همچنین دلالت آن بر تأویل غور الماء به غیبت امام نیز واضع و آشکار می باشد. چنان که در شرح واژه غور بیان نمودیم، پس غافل مباش.

در روایت طارق بن شهاب از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از ماء عذب (آب شیرین و گوارا) که موجب رفع تشنگی می شود و همچنین منظور از ماء ثجّاج (آب تند و پی درپی)، امم می باشد. (ادامه روایت).

۱- [۱] - ملک/۳۰.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۴۰۰، باب ۸۰ ،حدیث ۱۴.

در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا»(۱) [و اگر (مردم) در راه درست پایداری ورزند قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم] آمده است که فرمود: یعنی اگر آنها بر ولایت، استقامت کنند، به آنها دانش زیادی که از ائمه علیهم السلام می آموزند را می چشانیم. (ادامه روایت). در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: یعنی ایمان را به قلب هایشان می نوشانیم. (ادامه روایت). دلالت این سه روایت بر تأویل غدق نیز ظاهر و آشکار است، چنان که به آن در شرح واژه غدق اشاره کردیم.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاء مَاء»(۲) [و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد] آمده است که فرمود: واژه سماء در معنای باطنی قرآن، رسوله الله صلی الله علیه و آله و واژه ماء، علی علیه السلام که او نیز از رسول است، می باشد. (ادامه روایت). در شرح واژه تطهیر آمده است و در شرح واژه انهار نیز احادیثی می آید که بر تأویل ماء غیر آسن (آب تغییر ناپذیر) به علی علیه السلام دلالت دارند.

در تفسیر قمی پیرامون آیه «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَالَتْ أَوْدِيَهٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاء حِلْيَهٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ»(۳) [(همو که) از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آن چه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می گدازند هم نظیر آن کفی برمی آید] آمده است که گفت: خداوند سبحان می فرماید، حق را از آسمان نازل کرد، پس دل ها براساس رویکرد و جهت گیری های خود، و انسان صاحب یقین به اندازه یقین خود و انسان صاحب شک به اندازه شک خود، آن را دریافت کرد. پس وی حجم زیادی از باطل و جفا

۱- [۱] - جن/۱۶.

۲- [۲] - روم/۲۴.

۳- [۳] - رعد/۱۷.

و ظلم را دریـافت نمود. پس منظور از ماء، حق و منظور از أودیه، همان دل ها و منظور از سـیل، خواسـته ها و امیال و منظور از زبد، امر باطل و زیور و منظور از متاع، همان حق می باشد.(۱)

در تأویل این آیه که در سوره رعد خواهد آمد، به طور مفصل از آن بحث می کنیم. دلالت این حدیث بر تأویل ماء به حق نیز ظـاهر و آشـکار است، جز این که مراد از حق، اگر امـام یـا علم یـا ولاـیت او که همـان ایمان است، باشـد، پس به یکی از آن معانی سابق برمی گردد. چنان که به آن اشاره نمودیم و اگر مراد، مطلق حق باشد، شامل آن معانی نیز می شود. پس تأمل کن و از دلاـلت احـادیثی که ذکر نمودیم بر امکـان تأویـل ماء در مقام ذم ماننـد: ماء حمیم، ماء أجاج و ماننـد آن به دشـمنان ائمه علیهم السلام و دوستی با آنان و علوم سخیفشان و احکام باطلشان و نظایر آن غافل مباش. چنان که شأن قرار دادن تأویل هایی که در مورد ائمه علیهم السـلام می باشد در مقابل تأویل هایی که پیرامون دشمنان آنان است، همین می باشد. به این مطلب در شرح اجاج و تأویل رزق، طعام، متاع، مال و امثال آن، اشاره نمودیم، همه آنها به یکدیگر شبیهند. پس دریاب.

محو: یعنی آن چه که دلالت بر محو می کنـد. در شـرح واژه حبط و ثبوت و مانند آن مطالبی آمده است که شاید، تأویل محو نیز باشد. پس غافل مباش.

مراء: و مریه و آن چه بر ممـاراه دلاـلت دارد و همین طور سایر واژه هایی که مشـتمل بر مریه می باشـد، ماننـد: ممترین و نظایر آن. بـدان که مریه به معنـای ریب و شک می باشـد و تأویل ریب در شـرح واژه آن آمـده است. همچنین واژه هایی که به این معنا می باشند نیز به همین شکل تأویل می روند.

مَراء و آن چه که به معنـای آن است و بر معنـای ممـاراه دلاـلت دارد، به معنـای مجادله کردن با سـخن باطل و نزاع در آن می باشد. در شـرح واژه جدال آمده است که منظور از کسانی که به باطل مجادله می کنند، دشـمنان ائمه علیهم السلام می باشند. پس منظور از مراء و مماراه نیز به همین شکل است. همچنین در شرح واژه الحاد،

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۳.

برخی از مؤیدات این مطلب آمده است. پس دریاب و خدا می داند.

مشـی: و آن چه که مشـتمل بر آن است مانند: یمشی و نظایر آن. مشی در اصل به معنای حرکت کردن و عبور است. می توان مشـی را در موارد مناسب به ماننـد واژه سـیر، تأویـل برد. در شـرح واژه نور دلایـل تأویل مشـی به پیروی کردن خواهـد آمـد. همچنین می تواند مراد از مشـی در برخی از موارد، رفتار و معاشرت باشد. بنا بر این بر هیچ کس پوشیده نیست که تأویل مشی در مقام مدح، رفتار و معاشرت با ولایت و در آن و برای آن می باشد و تأویل آن در مقام ذم و نکوهش، خلاف این مورد می باشد. چنان که مؤید این مطلب در شرح واژه مکب آمده است. پس تأمل کن.

إملاـء: یعنی آن چه که مشـتمل بر آن است ماننـد آیه: «وَأُمْلِی لَهُمْ»(۱) [و به آنـان مهلت می دهم] و نظـایر آن. در شـرح واژه إمهال، معنای لغوی إملاء و مصـداق و تأویل آن آمـده است. همچنین در شـرح واژه اسـتدراج به برخی از مؤیـدات آن تأویل، مثلاً در سوره أعراف و سوره های دیگر، اشاره کردیم.

أمنیـه: و آن چـه کـه مشـتمل بر تمنّی می شـود. أمنیه چیزی است که انسـان، آرزوی آن را دارد و رسـیدن به آن ممکن است. جمع أمنیه، أمانی می باشد. همچنین تمنّیتُ به معنای خواندم نیز آمده است. همان طور که در صـحاح و کتاب های دیگر، این طور ذکر شـده است. در روایت زنـدیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شـد، دلایلی آمـد که نشان می دهد می توان واژه های تمنی و امنیه را در این آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ»(۲) [و پیش از تو (نیز) هیچ رسول و پیامبری را نفرسـتادیم جز این که هر گاه چیزی تلاوت می نمود شـیطان در تلاوتش القای (شبهه) می کرد] این گونه تأویـل کرد و گفت: مقصود این است که هر پیـامبری که آرزو می کرد از رنـج حاصـل از نفاق و نافرمانی قوم خود آسوده شود و به جهان آخرت منتقل گردد، شـیطان عصیانگر در نبودن آن پیامبر، دشمنی و خصومت خود را در کتابی که ذم و نکوهش وی در آن نازل شده

۱- [۱] - قلم/۴۵.

۲- [۲] - حج/۵۲.

است، القاء می کرد. (ادامه روایت). اما این که آرزوی دشـمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، نابود کردن آل محمـد علیهم السـلام و دین او و روی آوردن دنیـا به آنـان و نظـایر آن بوده است، ظاهر و آشـکار می باشـد و از آن می توان تأویـل برخی از موارد مناسبی که در آن این واژه آمـده است را چه در مقام مـدح و چه در مقام ذم و نکوهش، اسـتنباط نمود. پس غافل مباش.

مَنی: آب معروفی است که بچه از آن به وجود می آید. تأویل منی در شرح واژه نطفه خواهد آمد.

ص:۹۲۰

باب نون

نبأ: و نبی، چه به صورت جمع و چه به صورت مفرد. نبی و انبیاء یعنی کسانی که از خداوند خبر می آورند. در شرح واژه رسول، دلایل صحیح بون تأویل نبی به امام و انبیاء به ائمه علیهم السلام آمده است، چرا که این مجاز شایع و رایج می باشد، از این نظر که ائمه علیهم السلام از دین خدا خبر می دهند. پس اشکالی ندارد که در برخی از آیات مناسب، انبیاء به ائمه تأویل برده شود. چنان که این مطلب در شرح واژه رسول نیز به طور مفصل آمده است. همچنین در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول حدیثی از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»(۱) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] نقل شده که فرمود: این آیه در شأن علی و ائمه علیهم السلام نازل شده و خدا آن را در جایگاه انبیاء قرار داده است، جز این که آنان چیزی را حلال یا حرام نمی کنند.(۲) (ادامه روایت). پس زمانی که فرق آنان و انبیاء فقط در همین مورد باشد، نمی توان اطلاق نام نبی بر آنان را از باب مجاز و بر طبق تأویل، بعید شمرد. پس جایز است که بیشتر آیاتی که در ظاهر مربوط به انبیاء می شود را در باطن به ائمه علیهم السلام نسبت داد و از مطلبی که بلافاصله بعد از آن می آوریم که همان امکان حمل لفظ نبی بر ظاهرش نیز هست، غافل مشو. البته در این صورت نیز آن را به خبر دادن نبی از ولایت و آن چه که به ولایت مربوط

۱- [۱] - نساء/۵۹.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۱۷۳.

می شود، تأویل می کنیم.

نبأ به معنای خبر و جمع آن أنباء می باشد. در احادیث زیادی، تأویل نبأ و نبأ عظیم به علی علیه السلام آمده است. همچنین در برخی از احادیث، به امامت و ولایت، تأویل شده است و همه آنها به یک چیز برمی گردد. در شرح واژه لسان، دلایل تأویل نبأ عظیم به علی علیه السلام آمده است. احادیثی که دلالت بر این تأویل می کند فراوان است و در سوره نبأ خواهد آمد.

در بصائر الدرجات از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ* أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ»(۱) [بگو این خبری بزرگ است* (که) شما از آن روی برمی تابید] آمده است که فرمود: به خدا قسم که منظور از نبأ عظیم، علی علیه السلام است و خود آن حضرت می فرمود: برای خداوند، آیه و نشان های بزرگ تر از من و خبری عظیم تر از من نیست. در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است: منظور از نبأ، امامت می باشد. در روایت دیگری نیز آمده است که منظور از نبأ عظیم، ولایت می باشد. پس تأمل کن تا امکان تأویل نبأ و آن چه که مشتمل بر آن است و حتی نبی و انبیاء به خبر دادن از ولایت و آن چه که به آن مربوط می شود را دریابی. چرا که بیشتر خبر دادن آنان پس از توحید، در مورد ولایت بوده است. چنان که بارها به این مطلب اشاره کردیم. و غافل مشو از این که می توان تأویل نبی صلی الله علیه و آله به امام را این گونه توجیه کرد که مورد آن خبر که همان امامت و ولایت بوده و صاحب آن خبر امام، و خبر در باره او بوده است. همچنین غافل مشو از این که تأویل نبأ که به معنای خبر است به امام را باید این گونه توجیه کرد که اطلاق واژه نبأ بر امام از باب مبالغه و غیر آن می باشد. و خدا می داند.

إنشاء: و نشأه و آن چه که مشتمل بر آن است، مانند: أنشأ و نظایر آن. در نهایه، أنشأ الله الخلق به معنای این که خداوند آفرینش موجودات را آغاز کرده آمده است.

أنشأ یقول یعنی شروع به صحبت کرد. در شرح واژه فطره و آن چه که به

۱- [۱] - ص/۶۷.

معنای فطره می باشد، آمده است که خداوند، موجودات را بر ولایت و به خاطر آن آفریده است. پس شاید بتوان آن را در موارد مناسب که واژه إنشاء در آن آمده است، نیز به کار برد.

نشأه به معنای خلقت است. در قرآن، النشأه الآخره و همچنین النشأه الأخری آمده است و شاید بتوان آن را به زمان رجعت تأویل برد، چنان که این مطلب از احادیثی که در شرح واژه های آخرت، قیامت و امثال آن آمده، ظاهر و آشکار می شود. حتی می توان آن را به ولایت که تأویل دیگری برای آخرت بود نیز تأویل برد. در هر صورت، در مقابل این تأویل، تأویل النشأه الأولی است. پس تأمل کن.

نسب: به صورت مفرد و جمع. در قاموس اللغه، نسب با حرکت سین و نسبه به کسر و به ضم به معنای خویشاوندی یا در خصوص نسب پدری آمده است. در سوره فرقان دلایل تأویل نسب در آیه «نسباً و صهراً» (روابط نسبی و سببی) به رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد آمد. چنان که در شرح واژه صهر به دلایل تأویل صهر به علی علیه السلام آمده است. در مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: به شما امر نمودم، پس آن چه را که با شما در آن عهد نمودم، تباه کردید و به نسب هایتان افتخار نمودید. پس امروز من به نسبم افتخار می کنم و نسب شما را پست و بی ارزش می شمارم. متقین کجایند «إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ»(۱) [همانا گرامی ترین شما در نزد خداوند، باتقواترین شماست.] حدیث نفی خویشاوند و نسب در روز قیامت به جز خویشاوندان و نسب پیامبر، مشهور است. پس تأمل کن.

ناصبه: در صحاح نصبت الشیءَ به معنای آن چیز را برافراشتم آمده است. نصب لفلان یعنی با او دشمنی ورزید. این واژه در سوره غاشیه آیه «عامله ناصبه» آمده است. ان شاء الله در آن سوره، دلایل تأویل ناصبه به دشمنان علی علیه السلام و همچنین به کسی که با او دشمنی ورزید و غیر او را به عنوان خلیفه منصوب کرد، خواهد آمد. بنابراین هر یک از دشمنان ائمه علیهم السلام به دو معنا، ناصبه

۱- [۱] - حجرات/۱۳.

می باشند و آن ظاهر و آشکار است. همچنین واقعیت این است که هر کسی غیر از ائمه علیهم السلام را به امامت منصوب کند، در حقیقت از جمله کسانی است که با آنها دشمنی کرده است و نیز به هر دو معنا ناصبه می باشد. اگر چه محبت و دوستی با ائمه علیهم السلام را ادعا کند چون هر انسان منصفی می داند که دوستی با ائمه علیهم السلام، با دوستی دشمنان آنان که غاصب حقشان می باشند، در یک دل جای نمی گیرد. چگونه غیر این می تواند باشد وقتی کسی به ضربه هایی که ائمه علیهم السلام از آنان و از پیروانشان و یا به خاطر آنان خوردند، فکر کند؛ حتی اگر تنها سلب خلافت آنان از ائمه علیهم السلام را یک روز در نظر بگیرد و به آن فکر کند، کینه و دشمنی آنان را در دل خود می یابد، البته اگر او در دوستی با ائمه علیهم السلام، صادق و راستگو باشد. چرا که محبت به ائمه علیهم السلام با راضی شدن به آزار آنان جمع نمی شود. از این رو است که تولی و تبری واجب شده است، چنان که احادیث صراحتاً بر وجوب آن دو دلالت دارند. شاعر چه خوب سروده است:

إذا لم تبر من أعداء علی فما لک من محبته نصیب

اگر از دشمنان علی علیه السلام تبری و بیزاری نجویی، هیچ بهره و نصیبی از محبت و دوستی با او نخواهی برد.

شیخ صدوق در أمالی با سند صحیحی از صالح بن میثم تمار از پدرش (رضی الله عنه) روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر حدیثی طولانی فرمود: هر کسی که دشمن ما را دوست بدارد، ما را دوست نمی دارد. محبت ما و آنان در یک دل جای نمی گیرد. خداوند دو قلب را برای انسان قرار نداده است تا با یکی، گروهی را و با آن دیگر، دشمن آن گروه را دوست بدارند. تا این که حضرت فرمود: پس انسان باید خود را بیازماید. پس اگر در قلب خود، دوستی دشمن ما را یافت پس بداند که خداوند، جبرئیل و میکائیل، دشمن او می باشند و خدا دشمن کافران است.

در فقیه با سندی که مرتبه اش کمتر از صحیح نمی باشد، روایت شده که اسماعیل بن جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد که مردی امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست می دارد ولی از دشمنش تبری و بیزاری نمی جوید و می گوید

محبت من نسبت به او از کسی که با او مخالف است، بیشتر می باشد. حضرت فرمود: این، خلط بین دو چیز است و او دشمن می باشد.

در علل و معانی الأخبار از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ناصب، کسی نیست که با ما اهل بیت علیهم السلام دشمنی کند، زیرا تو، هیچ مردی را نخواهی یافت که بگوید: من با محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام دشمن هستم، ولی او ناصب و دشمن شما است، زیرا او می داند که شما دوستدار ما و از شیعیان ما می باشید.(۱) مؤید این حدیث، حدیث امام باقر علیه السلام است که فرمود: کسی که با تو دشمنی می کند، دشمنی اش نه به خاطر تو بلکه تنها به خاطر این دین و آیینی که تو بر آن هستی می باشد، چنان که دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به همین دلیل بود. و حدیث آن در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول آمده است.

در مستطرفات السرائر از نامه نگاری های محمد بن علیبن عیسی با امام هادی علیه السلام آمده است که گفت: به حضرت نامه ای نوشته و از او پیرامون معنای ناصب پرسیدم که آیا در امتحان و تشخیص، به بیشتر از ترجیح دادن بت و طاغوت و اعتقاد به امامت آن دو نیاز است؟ حضرت در جواب نوشت: کسی که بر این باور باشد، ناصب است. مؤید قوی تری نیز در شرح واژه عقود آمده است. به همین خاطر در بسیاری از موارد به فرق بین این دو گروه نپرداختیم، اگر چه در برخی از موارد به صراحت و همچنین در شرح واژه عداوه و مانند آن به آن اشاره کردیم. پس تأمل کن و از احادیثی که در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول آمده، مبنی بر این که هر کسی دشمن و ناصب ائمه علیهم السلام باشد، دشمن خدا و رسولش و محارب لله (کسی که با خدا می جنگد) است. پس دریاب. همچنین بدان که در سوره ألم نشرح، دلایل تأویل آیه «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»(۲) [پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش] خواهد آمد که مراد این است که پرچمت را برافراز و علی علیه السلام را به عنوان

۱- [۱] - معانی الأخبار، ص ۳۶۵.

۲- [۲] - انشراح/۷.

جانشین ات معین کن. شاید بتوان موارد مناسب دیگر را نیز به همین شکل تأویل برد و خدا دانا است.

أنصـاب: و نصب. در قـاموس اللغه و کتـاب هـای دیگر، نصب به دو ضـمه به معنای هر چیزی که عَلَم و نشان قرار داده شود و همچنین به معنای هر آن چه غیر خدا را که پرستش نمایند، آمده است. نصب به ضم نیز به همین معنا می باشد. أنصاب، سنگ هایی بودند که پیرامون کعبه برافراشته شده بودند و در پیشگاه آنان قربانی می کردند و آن را به دروغ پرستش می کردند.

در شرح واژه فحشاء، دلایل این که مراد از انصاب در باطن قرآن، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند، آمده است. همین طور منظور از نصب نیز در باطن قرآن، رؤسای مخالفین و امامان آنها می باشند. زیرا اینان، مانند آن سه و امثال آنان، نزد پیروانشان به مانند چیزی غیر خدا هسـتند که مورد پرسـتش قرار می گیرد، بلکه خود آن چیز هسـتند، چنان که این مطلب ظاهر و آشکار است. بلکه در عیون از امـام رضـا علیه السـلام نقل شـده که در ضـمن نامه ای به مأمون فرمود: و برائت از تمام انصاب و أزلام (چوب هـای قمـار) که همـان امامـان گمراهی و رهبران جور و سـتم می باشـد، از اولی تـا آخری شـان، واجب است. نظیر این حدیث در خصال از امام صادق علیه السلام روایت شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که این دو حدیث، نص و تصریحی بر آن چه که ذکر کردیم، می باشد. پس تأمل کن.

منیب: و آن چه که به این معنا است. مانند: من أناب و نظایر آن. چنان که در شـرح واژه سبیل و واژه های دیگر اشاره کردیم، احـادیثی وجـود دارد کـه دلالـت دارد بر این که تأویـل منیب، پیـامبر صـلی الله علیه و آله، علی علیه السـلام و هر کسـی که به ولایت علی علیه السلام لبیک بگوید، می باشد.

در تفسـیر قمی از امام صادق علیه السـلام پیرامون تفسـیر آیه «من ینیب» آمده است که فرمود: منظور، کسی است که به ولایت علی علیه السـلام جواب دهـد. مؤیـد این حـدیث، روایتی است که پیشتر آمده و بر تأویل أوّاب به شـیعه به خاطر نزدیک بودن معنـای آن دو به یکـدیگر نیز دلالـت دارد. زیرا إنـابه در لغت به معنـای رجـوع و بـازگشت است و شـیعیان ائمه علیهم السـلام کسانی هستند که به امر و فرمان خدا در

جواب دادن به ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و ترک مخالفت با آنان و تمسک جستن به توبه، رجوع و بازگشت می کنند. این تأویل در صورتی است که منیب و إنابه در مقام مدح به کار رفته باشد ولی تأویل مواردی که در مقام ذم و نکوهش می باشد، رجوع مخالفین بر مخالفت خود در امر ولایت در برخی از حالاتشان است. پس تأمل کن تا دریابی و خداوند، هدایت کننده است.

نبات: و آن چه بر نبات دلالت دارد، مانند: ما نبت و نظایر آن. نبات، چیزی است که از زمین می روید. در شرح واژه بلد، دلایل تأویل علم در برخی از موارد به عِلم آمده است. همچنین مواردی را که در آن نبات در مقام مدح آمده به علم ائمه علیهم السلام و آن چه که از آنها گرفته می شود و نبات در مقام ذم و نکوهش به علم امامان کذب و باطل، تأویل برده می شود. همچنین در شرح واژه زرع احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که می توان نبات را به اولاد و أنبت را به صاحب فرزند کردن تأویل برد. بنا بر این می توان بین آنهایی که در مقام مدح و آنهایی که در مقام ذم و نکوهش آمده اند، به خوب و نیکو بودن و عدم آن فرق گذاشت. همان طور که خداوند سبحان در حق مریم علیها السلام فرمود: «أَنبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»(۱) [او را نیکو بار آورد] یعنی او را صاحب فرزند کرد و او را به وجود آورد و پرورش داد.

در شرح واژه شجر، دلایل تأویل إنبات در برخی از موارد به انتصاب، تعیین و قرار دادن امام و مانند آن آمده است. پس تأمل کن.

إنصات: یعنی آن چه که مشتمل بر إنصات است، مانند: أنصتوا، نصت و أنصت یعنی گوش داد. این واژه در سوره أعراف و احقاف آمده است و مراد از آن، سکوت کردن به هنگام قرائت و ترک لغوگویی در آن می باشد. بر خلاف گفتار کافران که از گوش دادن به قرآن و ترک لغوگویی نهی می کردند. و خداوند متعال، گفتار آنان را در سوره سجده چنین حکایت می کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»(۲) [و کسانی که کافر شدند گفتند، به این قرآن گوش مدهید

۱- [۱] - آل عمران/۳۷.

۲- [۲] - فصلت/۲۶.

و سخن لغو در آن اندازید شاید شما پیروز شوید]. در شرح واژه قرآن و همچنین در شرح واژه لغو، احادیثی آمده که شاید بتوان از آنها استنباط نمود که مراد در اینجا برحسب تأویل، سکوت کردن برای تأمل در تنزیل و تأویل آن می باشد و ظاهر این است که آن در ولایت می باشد یا این که مراد، سکوت کردن به هنگام ذکر حالات امام علیه السلام می باشد. پس تأمل کن.

نکث: و ناکث یعنی آن چه که بر نکث دلالت دارد مانند: نکث و نظایر آن. نکث در لغت به معنای شکستن و نقض آمده است. نکث العهد یعنی پیمان را شکست و به آن وفا نکرد. چنان که در شرح واژه بیعه گذشت، احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که معنای باطنی آیاتی از قرآن که واژه نکث در آنها آمده است، شکستن پیمان ولایت علی علیه السلام که در روز غدیر و غیر آن گرفته شده است، می باشد. به همین دلیل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَّكَثُواْ أَيْمَانَهُمْ»(۱) [چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند نمی جنگید] روایت شده که فرمود: آنها، مردم بصره می باشند. احادیث دیگری نیز به همین معنا آمده است. بنا بر این معنای باطنی و تأویل کسانی که خداوند متعال، شکستن بیعت و قسم و مانند آن را به آنان نسبت می دهد، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین می باشند. چنان که دلایل این تأویل در حدیث مفضل که در نکته آخر از خاتمه پیش رو ذکر شده، می آید. پس غافل مباش.

نصح: و ناصحون و آن چه که به معنای نصح است. نصح در مقابل تقلب می باشد. نصیحه در اصل به معنای خلوص است. پس نصیحت برای خداوند، رسول صلی الله علیه و آله او و ائمه علیهم السلام، عبارت از خلوص داشتن در اعتقاد به آنان و پیروی از اوامرشان و پرهیز از آن چه که نهی کردند و یاری کردن حق و نظایر آن و نصیحت خلق، راهنمایی آنان به آن چه که خیرشان در آن است، می باشد. در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: امام، نصیحت کننده بندگان خدا است. (ادامه روایت).

۱- [۱] - توبه/۱۳.

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أشـهد أنک نصحت لله و لرسوله و أنک الإمام الناصح (گواهی می دهم که تو برای خدا و رسولش نصـیحت کردی و تو امـام و پنـد دهنـده هستی). بنـا بر این می توان ناصـحین را به پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و نصح را به راهنمایی به سوی ولایت و ترک دشـمنان و شبیه قرار ندادن افراد دیگر به ائمه علیهم السـلام است. شایـد بتوان نصـح الأنبیـاء را نیز به همین شـکل تأویل برد. زیرا پیشتر گفتیم که علل عمـده بعثت انبیاء، ولایت بوده است. پس تأمل کن.

نکـاح: و آن چه که مشـتمل بر نکاح است که همان تزویـج می باشـد. گاهی نکاح و تزویـج به یک معنا اسـتعمال می شونـد، چنان که ظاهر این است و ما نص صـریحی را در خصوص تأویل نکاح در دست نداریم. در شـرح واژه تزویج، برخی از تأویل هـای آن آمـده است ولی ظاهر این است که در برخی از موارد به معنای لغوی خود می باشـد. چنان که در آن، تأویل زوج نیز آمده است و شاید بتوان با ملاحظه و در نظر گرفتن آن دو، نکاح را نیز به آن چه که متناسب با حشر و نشر داشتن، معاشرت و امثال آن می باشد، تأویل برد.

در شـرح واژه إهلال، گفتار امام علیه السـلام خواهد آمد که فرمود: حرام بودن آن چه که با غیر نام خدا ذبح می شود، بر شما نزد خداوند کمتر است از این که به نکاح یا نماز جماعتی که با نام دشـمنان ما که غاصب حق ما هستند، بسته شده، باور داشته باشـید. (ادامه روایت). همچنین از این حـدیث، نـوع تأویـل نکـاح حرام و حلاـل نیز اسـتنباط می شود. به احـادیثی که در واژه طلاق آمده نیز نگاه کن. پس غافل مشو.

نـوح: یکی از پیـامبران اولـواالعزم می باشـد که عزم و اراده پـذیرش ولاـیت کرد به طـوری که نوح علیه السـلام، قـبر علی علیه السـلام را در کنـار قبر خود، حفر کرد. مـاجرای نوح و کشتی اش و توسل او به اهل بیت علیهم السـلام در لا به لای این کتاب خواهد آمد. از این رو، اینجا سخن را طولانی نمی کنیم.

نسـخ: یعنی آن چه که مشـتمل بر آن است. نسـخ به معنـای از میان برداشـتن، تغییر دادن، باطل کردن چیزی و جایگزین کردن چیزی دیگر در جای آن و همچنین به معنای انتقال دادن و استوار کردن چیزی است اگر چه از یک مکان به مکان دیگر

مانند نسخه برداری از کتاب ها باشد.

مشتقات نسخ به دو معنا در ۴ آیه آمده است که عبارت از سوره جاثیه، آیه «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(۱) [ما از آن چه می کردید نسخه برمی داشتیم] و سوره اعراف به هنگام ذکر این که موسی آن لوح ها را برداشت، آیه «وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى»(۲) [و در رونویس آن هدایت و رحمتی بود] و سوره حج، آیه «فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ»(۳) [پس خدا آن چه را شیطان القا می کرد محو می گردانید] و سوره بقره، آیه «مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا»(۴) [هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به (دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می آوریم] می باشد. آمدن دو آیه اول به همین معنا و دو آیه آخر به عکس آن، ظاهر و آشکار است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم آمده، دلایل این که مراد از آیه سوم این است که خداوند، منافقین و دروغ هایشان را از قلوب مؤمنین دور کرد، آمده است. حدیث دیگری نیز در سوره حج خواهد آمد. در سوره بقره، دلایل تأویل آیه آخر به انتقال ائمه علیهم السلام خواهد آمد. یعنی زمانی که امامی از این دنیا می رود، امامی از صلب او، پس از او می آید.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در حدیث خود به عیسی بن عبدالله فرمود: ای عیسی، تا زمانی که ناسخ و منسوخ را نشناسی، مؤمن نخواهی بود. عیسی بن عبدالله می گوید: عرض کردم: شناخت ناسخ و منسوخ چیست؟ حضرت فرمود: مگر امام در دل تو جا باز نمی کند، به طوری که با پذیرش کامل از او پیروی می کنی. سپس آن امام می رود و امام دیگری می آید و دوباره آن امام در دل تو جای باز می کند و تو خود را مقید به اطاعت از او می دانی. پس این، شناخت ناسخ از منسوخ می باشد.

ص:۹۳۰

۱- [۱] - جاثیه/۲۹.

۲- [۲] - اعراف/۱۵۴.

۳- [۳] - حج/۵۲.

۴- [۴] - بقره/۱۰۶.

نفـخ: و آن چه که به این معنا است. در شـرح واژه صور و صـیحه مطالبی آمده است که می توان مراد از نفخ صور «دمیدن در شیپور» را به آن تأویل برد. پس تأمل کن.

نجدین: بنا بر آن چه که برخی ها گفته اند، نجدین به معنای دو راه خیر و شـر می باشد اما در سوره بلد، دلایل این که مراد از آیه «وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ»(۱) (و دو راه خیر و شـر را به او نشان دادیم)، هدایت کردن به سوی ولایت تمامی ائمه علیهم السلام و برائت از تمامی دشـمنانشان می باشـد، خواهد آمد. بر هیچ کسـی پوشـیده نیست که این دو نیز از راه های خیر می باشـند. این واژه اگر چه در خصوص آن سوره آمده است ولی می توان از تأویل آن، تأویل غیر آن که شامل تبیین هدایت به سوی دو راه یا دو حالت و نظایر آن می باشد را استنباط نمود. پس دریاب.

أنداد: جمع ندّ به کسـر می باشد و به معنای مانند و نظیر است. در باب هفتم از فصل دوم از همین گفتار، دلایل تأویل أنداد به اولی و دومی آمـده است. از امام باقر علیه السـلام روایت شده که فرمود: به خدا قسم، منظور از أنداد و کسانی که آنها را نظیر قرار می دادنـد و آنهـا را غیر از خـدا دوست می داشـتند، آنها یعنی امامان ظلم و سـتم و پیروان آنها می باشـند. در تفسـیر امام صادق علیه السـلام پیرامون تفسیر آیه «...یَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً»(۲) [در برابر خـدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند] آمده است که فرمود: یعنی کافران و تباهکاران را نظیر و مثل محمـد صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام قرار می دهند. همچنین حضـرت فرمـود: خداونـد سـبحان به خـاطر این که مؤمنین به پـذیرش ولاـیت محمـد و علی (صـلوات الله علیهمـا و علی آلهما الطیبین) ایمان آوردنـد ولی دشـمنان از آن روی گرداندنـد، فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَنـدَاداً»(۳) [و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند.] (ادامه روایت). در باب هفتم و غیر آن، به این مطلب که چیزی را که

۱- [۱] - بلد/۱۰.

۲- [۲] - بقره/۱۶۵.

۳- [۳] - همان.

نظیر ائمه علیهم السلام قرار می دهند، به مانند شریک و نظیر قائل شدن برای خداوند است، اشاره کردیم.

نفـاد: و آن چه که مشـتمل بر آن است ماننـد: نفـد و نظایرآن. نفاد در اصل به معنای قطع شـدن و نابودی است. در شـرح واژه کلمات، دلایل تأویل آیه «مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»(۱) [سـخنان خـدا پایان نپـذیرد] به این که امکان ندارد که به کنه فضائل ائمه علیهم السـلام پی برد، آمـده است. شایـد بتـوان آن تأویـل را در برخی از موارد منـاسب که این واژه در آن به کـار رفته است، تطبیق داد. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

نبذ: یعنی آن چه که بر نبذ دلالت دارد، مانند: نبذ و نظایر آن. نبذ به معنای دور افکندن است و گاهی در کنایه، از ترک روی آوردن و عـدم تمایل به چیزی می آیـد. منابـذه به معنای پرده برداری از چیزی و نپوشانیدن آن و نقاب برکشـیدن از آن است. حکایت کسانی که کتاب خـدا را پشت سـرشان انداختنـد، در آیاتی از سوره بقره آمـده است. در حـدیث زندیق که در فصـل سوم از گفتـار دوم آمـده به دلایـل تأویل آنها به دشـمنان ائمه علیهم السـلام اشاره نمودیم. زیرا آنان، کتاب خـدا را پشت سـر خود افکندنـد. از این نظر که به قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السـلام آن را به کتابت در آورد، روی نیاوردنـد. به نظر من، دلیل دیگر این تأویل این است که آنان به آن چه در این قرآن موجود، می باشد، پی نبردند، چنان که آن ظاهر و آشکار است.

در احتجاج از عبدالله بن حسن از اجدادش علیه السـلام روایت شده که فرمود: زمانی که اولی خواست فاطمه علیها السلام را از فـدک منع کنـد، فـاطمه علیها السـلام پیش او رفت و با او سـخن گفت. در یکی از جمله های کلامش فرمود: آیا عمـداً کتاب خـدا را پشت سـرتان افکندیـد، زیرا خداونـد می فرمایـد: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ...»(۲) [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) سزاوارترند.] ادامه

ص:۹۳۲

۱- [۱] - لقمان/۲۷.

۲- [۲] - انفال/۷۵.

روایت(۱). پس دریاب.

نـذر: در لغت به معنای وعـده دادن و در شـرع به معنای پایبنـد شـدن به انجام یا ترک عملی با قصـد تقرب إلی الله و با شـروط مشـخص است. در کـافی و کتـاب های دیگر از امام کاظم علیه السـلام پیرامون تفسـیر آیه «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»(۲) [(همان بندگانی که) به نـذر خود وفا می کردنـد] آمـده است که فرمود: منظور از نـذر، پیمان ولایت ما است که از آنها گرفته شد. به نظر من، دلالـت این حـدیث بر تأویل نـذر به پیمان ولایت که شـخص، آن را بر خود واجب کرده و تأویل وفای به آن نـذر، به وفای به ولایت و پایبندی به آن در این دنیا، ظاهر و آشـکار است. مؤید آن، احادیثی است که در شرح واژه عهد آمده است. بنا بر این می توان این تأویل را در سایر آیات مناسب دیگر که لفظ نذر در آن آمده است، تطبیق داد. پس غافل مباش.

نذیر: و منذر و آن چه که به این معنا است، مانند: نذر و امثال آن. نذیر و منذر به معنای کسـی است که برحذر می دارد. انذار به معنای ابلاغ و رساندن خبر است و برخلاف بشارت، تنها در بیم دادن به کار می رود. اسم مصدر آن نذر می باشد که جمع نیز هست. از احادیث چنین برمی آید که امام، انذار دهنده و برحذر دارنده این امت است. چنان که پیامبر صـلی الله علیه و آله این گونه بود و این که هر امامی، برحذر دارنده مردم زمان خود می باشد و تأویل یا تفسـیر واژه نذیر که در قرآن آمده است، امام می باشد. همچنین تأویل سایر آیاتی که در واژه انذار آمده نیز به همین شـکل می باشد. همین طور مراد از انذار، علاوه بر هشدار دادن نسـبت به ترک توحید و نبوت، برحذر داشـتن از ترک ولایت است. از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ای علی، تو انذار دهنده امت من و ناخدا و ذوالقرنین آن هستی. (ادامه روایت).

در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خلَا فِيهَا نَذِيرٌ»(۳) [و هیچ

۱- [۱] - احتجاج، ص ۱۰۳.

۲- [۲] - دهر/۷.

۳- [۳] - فاطر/۲۴.

امتی نبوده مگر این که در آن هشداردهنده ای گذشته است] آمده است که گفت: برای هر زمانی، امامی هست.(۱)

در روایت جهنی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ»(۲) [و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم حتماً وی را (به صورت) مردی درمی آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم] آمده است که فرمود: هر کسی را که ابلاغ شود که او امامی از آل محمد علیهم السلام است، با قرآن انذار می کند و هشدار می دهد، چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله به وسیله آن هشدار می داد. (ادامه روایت). حدیث دیگری در شرح واژه لدّ آمده است. در شرح واژه هادی خواهد آمد که منظور از منذر، پیامبر صلی الله علیه و آله است. و در شرح واژه قیامه، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که برخی از آیات مانند: «قم فأنذر» که در آنها به انذار و هشدار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله امر شده، به هشدار دادن او در زمان رجعت برای امر ولایت، تأویل برده می شود. چنان که در سوره مدثر نیز ان شاء الله خواهد آمد. به مؤید این مطلب نیز در شرح واژه بشری اشاره کردیم.

نسر: نام بتی می باشد و تنها در سوره نوح آمده است. در شرح واژه اصنام، دلایل امکان تأویل نسر و امثال آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا در خصوص برخی از آنها، آمده است.

نشور: و آن چه که به این معنا است و مشتمل بر نشر و انتشار می شود. مانند: انتشر، ینشرون و نظایر آن. انتشار به معنای پراکنده شدن است.

در شرح واژه أرض به طور مفصل و در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول به طور اجمال، احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که انتشار فی الأرض به اطاعت از امام و تمسک به او و نظایر این، مانند: پراکنده شدن برای امر ولایت، تأویل برده می شود.

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- [۲] - انعام/۹.

نشور و آن چه که به معنـای آن است، به معنـای زنـدگی پس از مرگ می باشـد. در شـرح واژه بعث، حشـر و نظـایر آن مانند آخره و امثال آن، احـادیثی آمـده است که دلالـت می کنـد بر این که تأویـل هر آن چه که در ظاهر قرآن از روز قیامت تعبیر شده است، رجعت می باشد. بر هیچ کسی پوشیده نیست که یکی از آن الفاظی که به وسیله آن از روز قیامت تعبیر شده است، نشور می باشـد. علاوه بر این، قمی در تفسیر خود از امام صادق علیه السـلام پیرامون تفسـیر آیه «ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ»(۱) [سپس چون بخواهد او را برانگیزد] روایت کرده که فرمود: منظور، در روز رجعت است. پس تأمل کن.

نصـر: و منصور، ناصـر، نصیر، انصار و آن چه به این معنا است، مانند: نصر، نصرنا و نظایر آن و من انتصر و مانند آن که معنای انتصار و نصرت را می رسانند.

در قاموس اللغه، نصـر المظلوم نصراً و نصوراً به معنای او را کمک و یاری کرد و او را از آن چیز نجات و رهایی بخشید، آمده است. همچنین انتصـر منه یعنی از او انتقام گرفت. استنصره علیه یعنی از او خواست تا به او یاری رساند. به نیکو یاری رساندن، نصـرت می گویند. «تناصروا» یعنی یکدیگر را یاری رساندند. تنصر به معنای پرداختن به پیروزی است. اسم فاعل آن «ناصر» و «نصیر» و جمع آن دو «أنصار» است. اسم مفعول آن نیز «منصور» می باشد.

اطلاق واژه أنصار بر افرادی از مردم مـدینه که به رسول الله صـلی الله علیه و آله دلداری داده و با او دوستی نموده و او را یاری کردند، مشـهور است. در احادیث، تأویل نصـره الله وامثال آن به علی علیه السـلام و به حضرت قائم علیه السلام و قیام او و این که منظور از آیه «وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ»(۲) [و هر که پس از سـتم (دیـدن) خود یاری جوید] و منظور از منصور، او می باشـد آمده است.

در روایتی آمده است که منظور از منتصـر، امام حسـین علیه السـلام می باشد و آن در زمان رجعت است. همچنین روایت شده که نصرت و یاری خداوند و رسولش

ص:۹۳۵

۱- [۱] - عبس/۲۲.

۲- [۲] - شوری/۴۱.

صلی الله علیه و آله برای ائمه علیهم السلام و دوستداران و پیروان آنان می باشد و این که خداوند متعال در زمان رجعت، آنها را یاری می کند. همین طور مراد از نصرت و یاری خدا برای رسولش و نصرت و یاری انبیاء و دیگران برای پیامبرش که خداوند واجب کرده بود نیز به همین شکل است و مصداق، حصول آن یاری در زمان رجعت، می باشد.

در روایتی، نصرالله به یاری رساندن فاطمه علیها السلام به دوستدارانش در روز قیامت تأویل برده شده است. بنا بر این صحیح است که آیاتی را که پیرامون نصرت و یاری آمده است را در موارد مناسب به یکی از تأویل هایی که ذکر نمودیم و نظایر آن که به آن تأویل ها برمی گردند، تأویل برد. در اینجا به برخی از احادیث که گواهی بر این تأویل ها می باشند، اشاره می کنیم. در مناقب ابن شهرآشوب از مجاهد و دیگران از ابوهریره پیرامون تفسیر آیه «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ»(۱) [همو بود که تو را با یاری خود نیرومند گردانید] آمده است که فرمود: یعنی تو را با علی علیه السلام تقویت نمود. پس منظور از نصر، علی علیه السلام می باشد.(۲) در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّکَ»(۳) [و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد] آمده است که گفت: منظور حضرت قائم علیه السلام است و همچنین در باره تفسیر آیه «وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ»(۴) [و هر که پس از ستم (دیدن) خود یاری جوید] گفت: منظور، حضرت قائم علیه السلام و یارانش می باشند.(۵)

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ» آمده است که فرمود: منظور از آن، حضرت قائم علیه السلام است. هنگامی که قیام کند، از بنی امیه و از تکذیب کنندگان و ناصبیان و دشمنان انتقام می گیرد. در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- [۱] - انفال/۶۲.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۳۰۶.

۳- [۳] - عنکبوت/۱۰.

۴- [۴] - شوری/۴۱.

۵- [۵] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

در حـدیثی پیرامون ذکر ائمه علیهم السـلام فرمود: پروردگار من عز و جل فرموده است: از مهـدی برای دینم کمک می گیرم. (ادامه روایت).

در سوره بنی اسـرائیل دلایل تأویل آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»(۱) [و هر کس مظلوم کشـته شود به سـرپرست وی قـدرتی داده ایم پس (او) نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او (از طرف شـرع) یاری شده است] به این که منظور از ولی المقتول المنصور (ولی مقتول که یاری شده)، حضرت قائم علیه السلام می باشد.

در منتخب البصائر از امام باقر علیه السـلام در حـدیثی پیرامون رجعت آمده است که فرمود: سـپس منتصـر که امام حسـین علیه السـلام باشد، خروج می کند و انتقام خونش را می گیرد. (ادامه روایت). در شـرح واژه اتباع، دلایل این که نصـرت و یاری از خـدا و رسولش، خاصّ دوسـتداران و پیروان علی علیه السـلام می باشـد، آمـده است. همچنین در شـرح واژه خذلان، احادیثی آمـده که این معنا را می رساند. حدیث دیگری نیز در آنجا آمده که شامل بر یک معنا از معانی نصـرت و یاری خدا می شود. در شـرح واژه حیاه آمـد و در نکته آخر از خاتمه پیش رو نیز احادیثی خواهد آمد که بر این که مصداق آیه «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»(۲) [در حقیقت ما فرسـتادگان خود و کسانی را که گرویـده انـد، در زندگی دنیا قطعاً یاری می کنیم] زمـان رجعت است، دلالت دارد. چرا که بسـیاری از انبیاء و همین طور ائمه علیهم السـلام در دنیا کشـته و یاری نشدنـد. پس آن یاری در زمان رجعت خواهد بود.

از امام صادق علیه السـلام پیرامون تفسیر آیه «فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ»(۳) آمده که فرمود: منظور، رسول الله صـلی الله علیه و آله است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر

ص:۹۳۷

۱- [۱] - اسراء/۳۳.

۲- [۲] - مؤمن/۵۱.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۷.

آیه «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ»(۱) [و بزرگش داشتند و یاری اش کردند] فرمود: خداوند در باره پیامبرش از انبیا، پیمان گرفت که به امت هایشان این خبر را برسانند و او را یاری کنند. پس آنها او را با گفتارشان یاری کردند و امت هایشان را به آن امر نمودند و رسول الله صلی الله علیه و آله رجعت خواهد کرد و آنها نیز رجعت می کنند و به او یاری می رسانند.

در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که مراد از نصرت و یاری رسول در آیه «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(۲) [به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید]، نصرت و یاری جانشین او، علی علیه السلام می باشد. یعنی این که خداوند متعال به انبیاء امر فرمود که در زمان رجعت، علی علیه السلام را یاری کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: جبرئیل در آیه «بنصرالله»(۳) به رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است که فاطمه علیها السلام در آسمان به نام منصوره نامیده می شود. که منظور، یاری رساندن فاطمه علیها السلام به دوستدارانش در روز قیامت است.

همچنین در متون زیارتی، اطلاق أنصارالله، أنصار رسول الله، أنصار کتاب الله و أنصار دین الله بر ائمه علیهم السلام و شهدای کربلا فراوان آمده است. حدیث دیگری نیز در این رابطه در شرح واژه حواریین آمده است. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل شده که به جماعتی از شیعیانش فرمود: شما شیعیان آل محمد علیهم السلام، شرط الهی، انصار خدا و شما و زنانتان، خوبان هستید.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه اش در روز غدیر فرمود: علی علیه السلام، ناصر و یاری کننده دین خدا است.(۴) در کتاب ابوبکر شیرازی از ابن عباس در تفسیر آیه «وَاجْعَل لِّی مِن

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - آل عمران/۸۱.

۳- [۳] - روم/۵.

۴- [۴] - احتجاج، ص ۵۹.

لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا»(۱) [و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده] نقل شده که گفت: خداوند سبحان، دعای پیامبرش صلی الله علیه و آله را برآورده ساخت و به او علی بن أبی طالب علیه السلام را به عنوان سلطان که او را در مقابل دشمنانش یاری می کند، عطا کرد. همچنین این حدیث در شرح واژه سلطان نیز آمده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا لِلْظَالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ»(۲) [ستمگران، یاوری ندارند] آمده است که فرمود: برای آنان ائمه ای نمی باشد که آنها را با نام هایشان بنامند.(۳) (ادامه روایت). در همه این تأویل ها تأمل کن تا موارد هر تأویل را متناسب با آن دریابی. و خداوند، توفیق دهنده و هدایت کننده است.

نصاری: آنها، قوم عیسی علیه السلام می باشد. برخی گفته اند که وجه تسمیه آنها به این نام این است که آنان از اهالی روستای ناصره و نصوریه از سرزمین شام بودند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: آنها از این رو به این نام، نامیده شدند که هنگامی که عیسی علیه السلام فرمود: انصار و یاران من به سوی خدا چه کسانی هستند؟ حواریون گفتند: ما انصار الله هستیم. پس آنها به خاطر نصرت و یاری دین خدا به این نام، نامیده شدند.

در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که دشمنی با ائمه علیهم السلام، موجب ملحق شدن به یهود و نصاری می شود و این که دشمنان ائمه علیهم السلام، یهودی و نصرانی از دنیا می روند. کشی از ابن عباس نقل می کند که او به هنگام وفاتش گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من امر فرمود که از جماعتی که قدریه نیز از جمله آن می باشند، برائت بجویم. آنها کسانی هستند که با نصاری در دینشان شباهت دارند. چرا که گفتند: هیچ قدر و تقدیری

۱- [۱] - اسراء/۸۰.

۲- [۲] - بقره/۲۷۰.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۹۳.

وجود نـدارد. بنـا بر این می توان آیاتی را که در ظاهر، پیرامون نصاری می باشـد را به برخی از فرقه هایی که با شـیعه امامیه و فرقه حقّه مخالفند، تأویل برد. پس دریاب و خدا می داند.

انتظار: یعنی مشـتقات آن ماننـد: انتظروا، منتظرین و نظایر آن که مشـتمل بر چشم انتظار بودن و فرصت طلبیـدن می باشـند. در شرح واژه «وقت» و «تربص» احـادیثی آمـده که می توان از آنهـا، تأویـل انتظار را نیز اسـتنباط نمود. پس رجوع کن تا دریابی. مؤید آن بلکه گواه آن، حدیثی است که در شـرح واژه صدق، پیرامون تفسیر آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا...»(۱) [از میان مؤمنان مردانی انـد کـه بـه آن چـه بـا خـدا عهـد بسـتند صادقـانه وفـا کردنـد] آمـده و همچنیـن در سـوره اعراف آیه «فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ»(۲) [پس منتظر باشـید که من (هم) با شـما از منتظرانم] می آید. همچنین تأویل و تفسیر «نظره به معنای مهلت» نیز به همین شکل است. پس دریاب.

نظر: یعنی دیـدن و مشاهـده کردن و آن چه که مشـتمل بر آن است. در توحیـد صدوق از علی علیه السـلام روایت شده که در جواب فردی که در بـاره آیاتی که بر او مشـتبه شـده بود از او پرسـید، فرمود: معنای آیه «وَلاَ یَنظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ»(۳) [و روز قیامت به ایشان نمی نگرد] این است که آنها را مشـمول خیری نمی کند. گاهی عرب می گوید، والله مَایَنْظُرْ إلَینَا فلان و قصـد او تنها این است که خیری از او به ما نمی رسد. پس نظر کردن خداوند به خلقش، رحمت او نسبت به آنان است. به نظر من بر هیچ کسی پوشیده نیست که می توان این معنا را در سایر موارد مناسب نیز تطبیق داد و این که نظر کردن خداوند به سوی اهل ولایـت است و ترک آن، نسبت به دشـمنان ائمه علیهم السـلام می باشـد. پس تأمـل کن و از آمـدن نظر در برخی از موارد به معنای تدبر و تفکر و رؤیت قلبی و این که تأویل آن در شـرح واژه إسائه و تدبر آمده است، غافل مباش. برخی از مؤیدات این مطلب نیز در شرح واژه عین

۱- [۱] - احزاب/۲۳.

۲- [۲] - اعراف/۷۱.

۳- [۳] - آل عمران/۷۷.

آمده است. پس دریاب و خدا می داند.

نفر: و آن چه که مشتمل بر نفر است، مانند: انفروا و نظایر آن. نفر، به معنای پراکنده شدن است. زمانی که شخص فرار کند و برود، گفته می شود: نَفَر نُفُوراً. بنابراین شاید بتوان نفر را در برخی از موارد به مانند انتشار و پراکنده شدن، بر ترویج ولایت تأویل برد. چنان که این مطلب از احادیثی که در شرح واژه نفر می آید، واضح و آشکار می شود. همچنین می توان نفر را در برخی از موارد به فرار از امر ولایت و مانند آن تأویل برد و در هر تأویل باید تناسب داشتن را در نظر گرفت. از جمله احادیثی که گواه تأویل دوم می باشد، احادیثی است که در شرح واژه حمار آمده است. پس غافل مباش.

ناقور: به معنای صور (شیپور) می باشد. در شرح واژه صور، دلایل تأویل ناقور به صراحت آمده است. پس رجوع کن و بیاندیش و خداوند هدایت کننده است.

منکر: و منکرون، نکیر، نکر و سایر واژه هایی که به این معنا است. منکر به فتح کاف، بر خلاف امر معروف و شایسته می باشد و در احادیث به دشمنان ائمه علیهم السلام و برخی از آنان مانند دومی بلکه اولی نیز تأویل برده شده است. شاید آنان در تحریف کردن آیاتی که مربوط به ائمه علیهم السلام می شود و بالا بردن ولایت خود مطالبی را گفته اند و به منظور یاری کردن طریقت خود و مانند آن احادیثی را جعل نموده اند. در برخی از متون زیارتی ائمه علیهم السلام می خوانیم: «المنکر ما نهیتم عنه» منکر، آن چیزی است شما از آن نهی فرمودید.

در باب چهارم از فصل اول در ضمن حدیث مفضل، احادیثی را می آوریم که بر تأویل منکر به دشمنان ائمه علیهم السلام و این که از دوستی با آنها و امر به طاعتشان نهی شده است، دلالت دارد. در باب دوم از فصل اول نیز احادیثی می آید که بر تأویل منکر به رجال یعنی کسی که زیاد جمع می کند، دلالت دارد. در شرح واژه فحشاء به دلایل تأویل منکر به دشمنان ائمه علیهم السلام و به دومی و ولایت او اشاره کردیم. همچنین در شرح واژه معروف، دلایل تأویل آن به اولی و دومی آمده است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، دلایل تأویل

آیه «لَیَقُولُونَ مُنکَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا»(۱) [و قطعاً آنها سخنی زشت و باطل می گویند] به فرقه دشمنان ائمه علیهم السلام و این که قرآن را تحریف کرده اند، آمده است.

چنان که به این حدیث در شرح واژه زور نیز اشاره کرده ایم. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام آمده که در حدیثی پیرامون نهی از منکر فرمود: چه منکری زشت تر از ظلم امرا به ما و کشته شدن ما توسط آنان می باشد. (ادامه حدیث). در کافی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ»(۲) [و از کار ناپسند باز می دارد] آمده است که فرمود: منظور از آن، کسی است که فضل و برتری امام را انکار کند. (ادامه روایت). از احادیثی که آوردیم، تأویل آیاتی که در آن نهی از منکر آمده است نیز، ظاهر و آشکار می شود.

در شرح واژه امر اشاره کردیم که منظور از کسانی که از منکر نهی می کنند، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. پس تأمل کن. اما پیرامون تأویل منکرون به کسر کاف، نیز شکی نیست که مراد، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. همین طور تمام آیاتی که در آن من أنکر حقاً یا من أنکر خیراً و مانند آن آمده است، به دشمنان ائمه علیهم السلام و انکار کنندگان حقوق و امامتشان، تأویل شده و آنها به خاطر این انکار، مصداق منکران خدا و رسول، دین و کتاب آن دو، قدرت خدا و مشیت او و مانند آن شدند. در دعای دو بت قریش می خوانیم: اللهمّ إنهما أنكروا وحيك. خدایا آن دو وحی تو را انکار نمودند.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ»(۳) [دل هایشان انکارکننده (حق) است] روایت شده که فرمود: یعنی قلب هایشان کافر به ولایت است. در حدیث مفضل که در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمده، به دلایل این که هر کسی که ائمه علیهم السلام را انکار کند، معرفت و شناخت به خدا را انکار کرده و مانند کسی است که خدا را و رسولش را مورد انکار قرار داده و این

۱- [۱] - مجادله/۲.

۲- [۲] - اعراف/۱۵۷.

۳- [۳] - نحل/۲۲.

که هر کسی فضائل آنان را که خداوند به آنها عطا فرموده، انکار کند، قدرت و مشیت خدا را انکار کرده است، اشاره کردیم. در آن باب ها، در این مورد، حق مطلب را ادا نمودیم و برخی بررسی ها نیز در شرح واژه حجود آمده است. پس غافل مباش. قمی، منکر را در برخی از موارد به حقیقتی که مخالفین انکار می کنند، تفسیر نموده است. چنان که در تفسیر آیه «یَدّعُ الدَّاعِ إِلَی شَیْءٍ نُّکُرٍ»(۱) [روزی که داعی (حق) به سوی امری دهشتناک دعوت می کند] گفت: زمانی که امام خروج کند، آنان را به آن چه که انکار می کنند، فرا می خواند.(۲) از این تفسیر می توان استنباط نمود که غیر آن را نیز در موارد مناسب می توان به همین شکل تأویل برد. پس تأمل کن.

نـار: و نیران و اصـحاب نـار و اهـل نار. شـکی نیست که نار (آتش) همان چیزی است که خداونـد، کافران و فاسـقان را به آن وعـده داده است. پس تأویـل أصـحاب النـار و اهـل النار، دشـمنان پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و مخالفین و منکران آنان می باشد. چنان که در شرح واژه جنّه، اصحاب و واژه های دیگر نیز آمده است. همان طور که در شرح واژه دعا، دلایـل تأویل کسانی که به آتش فرا می خواننـد، به دشـمنان ائمه علیهم السـلام آمـده است. همچنین سایر واژه هایی که به نار اضافه می شونـد، این گونه تأویل شـده اند و در شـرح هر یک از آن واژه ها آمده است. همچنین در شـرح واژه جنه نیز دلایل این که علی علیه السـلام صـاحب بهشت و جهنم است، به این معنـا که هر کسـی را که بخواهـد وارد بهشت و هر کسـی را که بخواهد وارد آتش می کند.

تأویل واژه نار به چند صورت آمده است:

۱. ولایت دشـمنان ائمه علیهم السلام، چرا که آن سبب افتادن در آتش حقیقی می باشد. چنان که مانند آن در تأویل جنه و در باب سوم از فصل اول آمده است.

۱- [۱] - قمر/۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۹.

حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِی النَّارِ»(۱) [(آیا چنین کسی در چنین باغی دل انگیز) مانند کسی است که جاودانه در آتش است] روایت می کند که فرمود: متقین مانند کسی هستند که در ولایت دشمن آل محمد علیهم السلام خلود دارد و همیشه در آن است و ولایت دشمنان آل محمد علیهم السلام آتش است. هر کسی وارد آن می شود، وارد آتش شده است. (ادامه روایت).

۲. آن چه که هلاک و نابودی آل محمد علیهم السلام به آن است. چنان که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «کُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ»(۲) [هر بار که آتشی برای پیکار بر افروختند، خدا آن را خاموش ساخت] آمده که فرمود: هرگاه جبار و ستمگری از ستمگران قصد هلاک و نابودی آل محمد علیهم السلام را نمود، خداوند او را نابود کرد. (ادامه روایت). از این حدیث چنین برمی آید که این تأویل، پیرامون آیاتی است که آتش در آنها در باره آتش فتنه های کافران و منافقین در دنیا آمده است.

۳. حضرت قائم علیه السلام و آتش جنگ او در عصرش. چرا که او در سوزاندن دشمنان خدا و در گسترش نور خروجش در دنیا به مانند آتش می باشد. چنان که برخی از مؤیدهای این تأویل در شرح واژه های عذاب و واژه های دیگر آمده است. در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «تَصْلَی نَارًا حَامِیَةً»(۳) [(ناچار) در آتشی سوزان درآیند] آمده که فرمود: آتش جنگ در دنیا، در عهد حضرت قائم علیه السلام و آتش جهنم در آخرت، افروخته می شود. همچنین از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَأَنذَرْتُکُمْ نَارًا تَلَظَّی»(۴) [پس شما را به آتشی که زبانه می کشد هشدار دادم] روایت شده که فرمود: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام با شمشیر خود قیام کند، از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر را

۱- [۱] - محمد(ص)/۱۵.

۲- [۲] - مائده/۶۴.

۳- [۳] - غاشیه/۴.

۴- [۴] - لیل/۱۴.

می کشد. (ادامه روایت). در مناقب از جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً»(۱) [و ما موکّلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم] آمده که فرمود: منظور از نار، حضرت قائم علیه السلام است که نور و خروجش برای اهل شرق و غرب می باشد و منظور از ملائکه، کسانی هستند که مالك علم آل محمد علیهم السلام می باشند. (ادامه روایت).

تبیین معنای آن در شرح واژه ملائکه آمده است. از این حدیث چنین بر می آید که می توان اصحاب النار را در موارد مناسب به اصحاب و یاران حضرت قائم علیه السلام تأویل برد. چه بسا از برخی از احادیث بتوان چنین استنباط نمود که نار را در موارد مناسب به مطلق امام تأویل برد. چنان که در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که در توصیف امام فرمود: به درستی که امام، همان آتش روی یفاع داغ برای کسی که به وسیله آن می سوزد(۲)، می باشد. (ادامه روایت). یفاع به معنای زمین بلند است. بنا براین مطالبی که ذکر نمودیم، ناگزیر باید تناسب داشتن را در تأویل هر مقام در نظر گرفت. و خداوند، هدایت کننده است.

نور: و آن چه که مشتمل بر نور است مانند منیر. در قاموس اللغه نور به معنای روشنایی، محمد و چیزی که اشیاء را واضح می سازد آمده است. جمع نور، أنوار است. تنوّر الصبح تنویراً یعنی نور صبح آشکار شد. سایر مشتقات آن قد نار نوراً، نار، استنار، نورّ، تنوّر می باشد. در این رابطه، مقداری در شرح واژه ضیاء، سخن به میان آمد.

واژه نور چه به صورت نکره یا معرفه و یا به صورت مضاف به الله و غیر آن، در احادیث به چیزهایی تأویل شده که معنای آنها به یکدیگر مربوط است. از جمله آن، تأویل نور به امام حق از آل محمد و ائمه علیهم السلام و در خصوص علی علیه السلام می باشد، چرا که با ولایت آنان و علومشان، عالم منور شد و دل های مؤمنین، دنیا و دین، نورانی گردید. در روایت دیگری، نور به نور پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- [۱] - مدثر/۳۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

و ائمه علیهم السلام که به همراه نور پیامبر صلی الله علیه و آله خلق شد و به همراه آن در صلب ها نازل شد تا به صلب عبدالمطلب رسید، تأویل برده شده است. از این رو تأویل آن به طینت و سرشت مؤمن نیز آمده است. از تأویل های دیگر آن، تأویل به هادی (هدایت کننده) و هدی (هدایت) می باشد. آشکار است که هدایت تنها با ولایت و امامت صورت می گیرد.

در احادیث، نور بیشتر به ایمان، اسلام و نور آن تأویل شده و معنای همه آنها ولایت می باشد. از تأویل های دیگر آن، تأویل به قرآن است. ظاهر و آشکار است که قرآن نیز شامل ولایت می باشد. بنابراین ناگزیر باید در تأویل هر مورد، تناسب داشتن را در نظر گرفت. در شرح واژه ظلمات، احادیثی که مبین این تأویل ها می باشد، آمده است. در اینجا به برخی از احادیثی که شاهد و گواه بر این تأویل ها می باشد، اشاره می کنیم. از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، در شرح واژه موت، مشکاه و ظلمات آمده است. در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»(۱) [و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپرید] آمده که منظور از نور، امامی است که از او پیروی می کنید.(۲)

در روایت صالح همدانی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ»(۳) [و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود] آمده که فرمود: منظور، امامی از نسل فاطمه علیها السلام است. و «ماله نور» یعنی برای او امامی نیست تا در نورش حرکت کند. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»(۴) [آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیششان دوان است] فرمودند: منظور از نور، ائمه مؤمنین(ع) در روز قیامت می باشد.

۱- [۱] - حدید/۲۸.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳- [۳] - نور/۴۰.

۴- [۴] - تحریم/۱۲.

در نامه نگاری امام هادی علیه السلام با برخی از اصحابش آمده که فرمود: ما نور کسی هستیم که از ما تبعیت و پیروی کرد. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند تعالی ائمه علیهم السلام را نوری در تاریکی ها برای نجات و نوری برای بیابان ها قرار داد و آنها نور خداوند در دل های مؤمنان می باشند و منظور از نور و ضیاء (روشنایی)، آنانند. در متون زیارتی می خوانیم: «أیها النورُ المُنِیر وَ النُّور الأنْوَر و النُّورُ السَّاطِع وَ نُور الله الَّذی لایَطْفَی» (ای نور روشنگر و ای نور روشن تر و ای نور درخشان و ای نور خدا که خاموش نمی شود) و مانند آن که به گونه های مختلف آمده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَنزَلْنَا إِلَیْکُمْ نُورًا مُّبِینًا»(۱) [و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم] آمده که فرمود: آن نور، علی علیه السلام می باشد(۲). در همین تفسیر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ»(۳) [و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند] نقل شده که فرمود: آن نور، علی علیه السلام است(۴).

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه خود در روز غدیر فرموده است: ای جماعت مردم، به خدا و رسولش و نوری که با او نازل شده است، ایمان بیاورید. ای جماعت مردم، آن نور از خدا در من سپس در علی علیه السلام سپس در نسل او تا قائم، یعنی مهدی علیه السلام، پیموده شده است(۵). احادیث دیگری که دلالت بر اطلاق نور بر انوار شریف امامان علیهم السلام که با پیامبر صلی الله علیه و آله در صلب ها بودند، دارد. در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اولی آمده است. چنان که روایاتی نیز در شرح واژه حیاه آمده که از آنها تأویل نور به طینت و سرشت مؤمن استنباط می شود. پس به یاد

۱- [۱] - نساء/۱۷۴.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۱ ،ح ۳۰۷.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۷.

۴- [۴] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۸۸.

۵- [۵] - الاحتجاج، ص ۵۹.

بیاور. از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد، حدیثی است که در معانی الأخبار و کتاب های دیگر از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»(۱) [خدا نور آسمان ها و زمین است] آمده که گفت: یعنی او هدایت کننده اهل آسمان و زمین است. در روایت دیگری نیز آمده که فرمود: کسانی را که در آسمان و زمین هستند، هدایت می کند.

از جمله احادیثی که بر تأویل نور به ولایت و امام دلالت دارد، در شرح واژه ظلمات، مشکاه و موت آمده است. در مناقب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ»(۲) [و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند] روایت شده که فرمود: آن نور، ولایت است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَی اللّهُ إِلاَّ أَن یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ»(۳) [می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید] فرمود: آن نور، ولایت می باشد. همین طور از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه اخیر نقل شده که فرمود: آن نور، امامت است.(۴)

از احادیثی که بر تأویل نور به موارد باقیمانده دلالت دارد، احادیثی است که در شرح واژه ظلمات نیز آمده است که عبارتند از حدیث مناقب از امام باقر علیه السلام که بر تأویل نور به ایمانی که همان ولایت باشد، دلالت دارد و همین طور حدیث کافی که بر تأویل نور به اسلام و نورش و بر تأویل آن به نور توبه و مغفرت، دلالت دارد. از جمله احادیث دیگر، احادیثی است که در شرح واژه حرام آمده و بر تأویل نور به قرآن، دلالت دارد. اجمالاً- مصداق تأویل در همه آنها در این صورت، ولایت، امامت و نور امام علیه السلام می باشد. پس غافل مباش و خداوند،

۱- [۱] - نور/۳۵.

۲- [۲] - اعراف/۱۵۷.

۳- [۳] - توبه/۳۲.

۴- [۴] - مناقب، ج ۳، ص ۲۷۸.

هدایت کننده است.

نهر: و انهار، چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. نهر به معنای مکان جاری شدن آب می باشد. حلبی می گوید پیرامون تفسیر آیه «فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى»(۱) [در آن نهرهایی است از آبی که (رنگ و بو و طعمش) برنگشته و جوی هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب] از امام صادق علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: منظور از آنها، مردان می باشد و منظور از ماء غیر آسن، علی علیه السلام در باطن قرآن است و مقصود از «و انهار من لبن»، امام می باشد و مراد از «وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ»(۲) [و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است] علم ائمه علیهم السلام است که شیعیانشان از آن لذت می برند. (ادامه روایت). ظاهر این است که مراد امام، تأویل همه آنها به امام می باشد و این که فرمود: منظور، علم ائمه علیهم السلام است، تأویل برای خمر است. البته احتمال دارد که تأویل این آیه اخیر به علمشان باشد. پس دریاب و از تأویل نهر در مقام ذم و نکوهش به ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام و خود آنان غافل مشو. پس تأمل کن. مؤید تمام این تأویل ها حدیثی است که در آن نهر تأویل به علم برده شده است زیرا شکی در این نیست که مجرای علم، ائمه علیهم السلام می باشند. همچنین در تأیید آن، حدیث کافی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: به سوی ثماد می روند و نهر عظیم را می خوانند. شخصی از حضرت پرسید: نهر عظیم چیست؟ حضرت فرمود: رسول الله فرموده است: علمی که خداوند آن را عطا کرده است. (ادامه روایت). ثماد، آب کم راکد را گویند.

نهار: معنای آن معروف است. در احادیث، نهار به رسول الله صلی الله علیه و آله و به حضرت قائم علیه السلام و قیام او و به ائمه علیهم السلام و امام از ذریه

۱- [۱] - محمد(ص)/۱۵.

۲- [۲] - همان.

فاطمه علیها السلام و آل محمد علیهم السلام تأویل شده است. پیشتر در شرح واژه ظلمات و لیل به هنگام تأویل آیه «وَآيَةٌ لَّهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ»(۱) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم] دلایل این که منظور از نهار (روز)، رسول الله صلی الله علیه و آله و منظور از بیرون کشیدن آن از شب، گرفتن او از بین این امت می باشد، آمده است. در روایت حلبی و فضل بن عباس از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا»(۲) [سوگند به روز چون (زمین را) روشن گرداند] آمده که فرمود: منظور از آن، قیام حضرت قائم علیه السلام است. (ادامه روایت). همچنین از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»(۳) [سوگند به روز چون جلوه گری آغازد] روایت شده که فرمود: منظور از نهار، قائم ما اهل بیت علیهم السلام است و هنگامی که قیام کند، دولت باطل مغلوب می شود. (ادامه روایت). در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام و از ابن عباس در تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلّاهَا» آمده که فرمودند: منظور، حسن و حسین و آل محمد علیهم السلام می باشد.

در روایت صدوق و دیگران از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: منظور از آن، امام از ذریه فاطمه علیها السلام می باشد که از او در باره دین خدا سؤال می شود و او آن را برای کسی که در باره آن از او پرسید، واضح می سازد. (ادامه روایت).

نجس: در مقابل طاهر (پاک) است. پس تأویل آن نیز در مقابل تأویل تطهیر که پیشتر آمده، می باشد. در تأیید این تأویل، احادیثی است که در شرح واژه رجس و ابلیس آمده است ولی واژه نجس در یک مورد و آن هم در سوره توبه به کار رفته است.

نحس: و نحسات. در سوره سجده آمده است. نحس در مقابل سعد (بخت و

ص:۹۵۰

۱- [۱] - یس/۳۷.

۲- [۲] - شمس/۳.

۳- [۳] - لیل/۲.

اقبـال) است. در شـرح واژه سـعد، تأویـل سـعد آمـده است که ظـاهراً در مقابـل تأویـل نحس و نحسات نیز می باشـد. نحس و نحسات را در شرح واژه یوم نیز می آوریم. پس دریاب.

نعاس: در شرح واژه نوم، احادیثی آمده که می توان از آن تأویل نعاس را نیز استنباط نمود. چرا که نعاس، ابتدای خواب را که مستلزم غفلت و سستی حواس است گویند.

نفس: و أنفس و نفـوس. نفس به سـکون در لغت به معـانی ای آمـده که از جمله آنهـا، روح، جسـد و خود آن چیز می باشـد. همچنین در عرف خواص بر چیزهـایی که از جمله آن نفس نـاطق که مصـداق انسـانیت و شـرط برتری انسان بر سایر حیوانات می باشـد، اطلاق می شود و به آن، روح نیز می گوینـد، چرا که حیات بـدن متوقف بر آن است. همچنین آن را به خاطر زیر و رو کردن آن در اذهـان و به خاطر زیادی وابسـته بودن آن به قلب مادی، قلب نیز می نامنـد. و برای آن به نسـبت مراتب علم و عمل و عدم آن، توانایی های متفاوتی است. همین طور در برخی از مراتب، آن را عقل نیز می نامند. تمام این موارد در جایش به طور مفصل آمـده است؛ ولی ما در اینجا سه مرتبه از مراتب توانایی های نفس ناطق را به منظور توضـیح آن چه که خواهان بیـان آن هستیم، می آوریم. بـدان که نفس انسـانی از آنجـایی که بین نیروی شـهوانی که بـا نفس حیوانی آمیخته و در ظلمت های مادی به همراه برانگیختن و وسوسه شـیطان فرو رفته است و نیروی عقلانی و نفس ملکوتی که برای آن اولادی بِالذّات به همراه تأییدی از جانب خداوند و کمک رسانی ملک موکل می باشد، قرار گرفته است، از یکی از این سه حالت خارج نیست. زیرا نفس انسان یا از یکی از آن دو بـدون دیگری یا از هر دو آنها تبعیت می کند. بنابراین اگر از اولی فقط پیروی کند، یعنی از آن اطـاعت کرده و به مقتضـیات دنیـوی و پست آن و لـذت هـای حیـوانی و بهیمـانه آن ماننـد: خوردن، نوشـیدن، آمیزش، منازعه، چیره شدن و امثال آن بدون توجه و گرایش به انگیزه های عقلانی و شـرعی و به دست آوردن صفات قدسی و اخلاق مرضـیه و گوش دادن به نصایـح ملکیه، اذعان کنـد، نفس أمّاره بِالسوء (نفس بسـیار امر کننده به سوء و بدی) نامیده می شود. این حالت، تنها به خاطر ضعف یقین

به ارکان دین و مسلط شدن لشکریان جهل و چیره شدن شیاطین می باشد و صاحب این حالت در حد کفر است، اگر چه از مسلمانان شمرده شود. زیرا او در حقیقت آن انگیزه ها را که غیر خدا می باشند، می پرستد.

پس نفس تابع شهوات، پرستش کننده آن است و این گروه، از شهوات زاده شده اند که از جمله آن، شیاطین انس و جن می باشند. سپس صاحب این حالت گاهی تا حد اظهار کفر تنزل پیدا می کند. البته گاهی این شخص تا درجه مشارکت دادن بین قوانین شهوانی و عقلانی در اطاعت ترقی پیدا می کند و در این هنگام نیز نفس او أمّاره نامیده می شود تا جایی که او از انجام معاصی، آزرده خاطر می شود، به طوری که هرگاه از نیروی شهوانی تبعیت می کند، نفسش او را توبیخ و سرزنش می کند و او از انجام آن، رنجیده و غمگین می شود و توبه می کند. این حالت، حالت میانه است و نفس، در این حالت، نفس لوامه (نفس بسیار سرزنش کننده) نامیده می شود.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که به وجود آمدن چنین حالتی، تنها به برکت تمسک به اهل بیت علیهم السلام می باشد و از این رو است که تمام مخالفین اهل بیت علیهم السلام جزء گروه اول می باشند و عبادت های آنان، چنان که پیدا است، در حقیقت، عبادت نمی باشد. سپس آن حالت یعنی حالت نفس لوّامه به نسبت علم و عمل افزایش می یابد تا این که به بالاترین درجه و مرتبه که همان ترک پیروی از نیروی شهوانی به طور کلی است، می رسد. به طوری که هیچ عملی از آن شخص سر نمی زند جز آن که وی موافق بودن آن با رضای الهی و مطابق بودنش با احادیثی که از سادات انس و جن آمده است را در نظر می گیرد. در این هنگام، نفس انسان، نفس مطمئنه (نفس آرام) نامیده می شود و خود نفس مطمئنه چنان که پیدا است، مراتبی دارد. چرا که کامل ترین و بالاترین آن، نفس معصومین، به ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پایین تر از آنها، نفس مؤمنان کامل می باشد. پس بر هیچ کس پوشیده نیست که تمام این ترقی ها، تنها با هدایت خداوند و فیوضات رحمت او و بر حسب قابلیت ها می باشد. از این رو است که اگر آن قابلیت از آغاز فطرت کامل باشد، آن فیوضات از ابتدای عمر بلکه از آغاز خلقت و ایجاد

شامل آن می شود، چنان که در پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام این گونه بود و به همین دلیل خداوند متعال آنان را با ارواح قدسیه تأیید نمود و آنها را بر تمامی جهانیان برتری داد.

حال که این مطلب را دانستی، همچنین بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هر کدام به منزله نفس دیگری و خلقتشان از یک نفس و از یک نور بوده است، چنان که پیشتر و در باب های اخیر از فصل دوم از گفتار اول آمده است. در مناقب ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ»(۱) [ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید] آمده است که فرمود: منظور قرابت و نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله و مولای آنان امیرالمؤمنین علیه السلام است. (ادامه روایت). گواه و شاهد این حدیث، همین بس که آیه «وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ»(۲) [و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود] به صورت متواتر به حضرت علی علیه السلام تفسیر شده است و همچنین احادیث در مورد این که علی علیه السلام، نفس رسول الله صلی الله علیه و آله است، متواتر می باشد. همین طور هر یک از آنان به منزله نفس این امت بلکه شایسته تر از آنان به خودشان می باشند. زیرا دل های آنان به خاطر برتری سرشتشان و به خاطر آنها و وجود و برکتشان، موجب حیات مادی و معنوی این امت می باشد و در مخالفت آنان، هلاک و نابودی ظاهری و معنوی است. بنابراین چنان که از احادیث نیز برمی آید، صحیح است که آیاتی را که در آنها نفس مطمئنه و امثال آن آمده است، در صورتی که در مقام ذم و نکوهش نباشد، به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان یا در خصوص برخی از ائمه علیهم السلام تأویل برد. چنان که از احادیثی که پیرامون نفس مطمئنه آمده است، چنین برمی آید. همین طور صحیح است که سایر افراد و نفوس مانند نفس پیامبر صلی الله علیه و آله، نفس ائمه علیهم السلام و مؤمنین و امثال آن را به ائمه علیهم السلام یا به برخی از آنان برحسب

۱- [۱] - نساء/۱.

۲- [۲] - آل عمران/۶۱.

تناسب، تأویل برد.

اما تأویل نفس در مقام ذم و نکوهش از احادیثی که در شرح نفس امّاره و نظایر آن آمده، واضح شده است و می توان از مقتضای در مقابل قرار دادن نفس در مقام ذم و نکوهش با نفس هایی که به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شوند، چنین استنباط نمود که می توان آنها را به دشمنان ائمه علیهم السلام و رؤسای آنان تأویل برد. پس تأمل کن. همچنین بدان که از برخی احادیث چنین برمی آید که اطلاق «نفس الله» بر امام به صورت مجاز جایز است. این تأویل را پیشتر، چندین بار به ویژه در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار و در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آوردیم.

گویی زیارت علی علیه السلام که صفوان آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، به همین تأویل می باشد که فرمود: «السلام علی نفس الله القائمه فیه بالسنن» (سلام بر نفس خدا که بر پا دارنده سنت ها در آن است). همچنین به همین تأویل در مناقب از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ»(۱) [و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند] آمده است که فرمود: یعنی علی علیه السلام با آن، آنها را بیم داد. ولی ظاهرتر این است که ضمیر در نفسه، بنابر این تأویل، به پیامبر صلی الله علیه و آله برمی گردد، چنان که آمدن نظیر آن را در باب چهارم از فصل اول از همین گفتار تبیین نمودیم. پس تأمل کن. در اینجا به برخی از احادیثی که بر تأویل های نفس که ما آوردیم دلالت دارد، اشاره می کنیم.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»(۲) [ای نفس مطمئنه] آمده است که فرمود: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: معنای آن تنها امام حسین(ع) است، چرا که او صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه (نفس آرام خشنود و خشنود شده) و صاحب اصحاب خود از

۱- [۱] - آل عمران/۲۸.

۲- [۲] -. فجر/۲۷.

آل محمد علیهم السلام و صاحب رضایت الهی در روز قیامت است و او از آنها راضی است. سپس حضرت فرمود: این سوره در خصوص امام حسین و شیعه آل محمد علیهم السلام نازل شده است. (ادامه روایت).

همچنین صدوق از سدیر و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت در بیان حضور یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به همراه ملک الموت به هنگام قبض روح انسان مؤمن فرمود: سپس نفس او مورد ندا قرار می گیرد: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ»(۱) [ای نفس مطمئنه] یعنی به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش، «ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَهً مَّرْضِیَّهً»(۲) [خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد] یعنی به ولایت «مَّرْضِیَّهً» [خداپسند] یعنی به ثواب «فَادْخُلِی فِی عِبَادِی»(۳) [و در میان بندگان من درآی] یعنی محمد و آلش صلوات الله علیهم، «وَادْخُلِی جَنَّتِی»(۴) [و در بهشت من داخل شو]. پس هیچ چیزی دوست داشتنی تر نزد او در این هنگام جز خارج شدن روحش و ملحق شدن به شخص ندا دهنده نیست (ادامه روایت).

در شرح واژه اطمینان به معنای مطمئنه به آن چه که در این حدیث آمده و به ولایت اشاره کردیم. پس غافل مباش. در شرح واژه شرک دلایل تأویل کشتن نفسی که خداوند، حرام کرده به امام حسین علیه السلام آمده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که سایر ائمه علیهم السلام بلکه شیعیانشان نیز این گونه اند.

در روایت حلبی و فضل بقباق از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»(۵) [سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد] روایت شده که فرمود: «هو المومن المستور و هو علی الحق» (او مؤمن پوشیده شده و برحق می باشد). (ادامه روایت). شاید مراد امام از نفس، انسان مؤمن و از ماسوّاها، حق

۱- [۱] - همان.

۲- [۲] - فجر/۲۸.

۳- [۳] - فجر/۲۹.

۴- [۴] - فجر/۳۰.

۵- [۵] - شمس/۷.

می باشد. و این که امام ضمیر مذکر را به کار برد یعنی گفت: هو المومن، به خاطر این بود که مذکر بودن مؤمن را در نظر گرفت. اما این که مراد از مؤمن در این حدیث، امام و پیروانشان می باشند، ظاهر و آشکار است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «لَاتَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ»(۱) [خودتان را نکشید] آمده که فرمود: منظور، اهل بیت پیامبر علیهم السلام شما است. شاید مراد این است که اهل بیت پیامبر شما به منزله خود شما هستند، پس لازم است که آنها را به مانند خودتان اکرام کنید، بلکه سزاوار است که آنها نزد شما شایسته تر از خودتان باشند. در شرح واژه اتباع، دلایل این که شیعه از این امت بلکه از نفس آنها می باشد، آمده است. همچنین در شرح واژه قتل و واژه های دیگر، تأویل قتل النفس (کشتن نفس) به گمراه کردن و حیاه النفس (زندگی نفس) به هدایت به سوی ولایت و تزویج النفس (به ازدواج در آوردن نفس) به محشور شدن با کسی که نفس دوستدار او می باشد، آمده است و آن بر این که واژه نفس می تواند حتی در هنگام تأویل بر معنای ظاهری خود باشد، دلالت دارد. پس تأمل کن و غافل مشو.

ناکسون: و آن چه که این معنا را می رساند. نکّست الشیء یعنی سر آن را خم کردم. ناکس به معنای سرافکنده است. این واژه در سوره تنزیل آیه «نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ»(۲) [مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده اند] آمده است و نزدیک به آن نیز در سوره انبیاء به کار رفته است. ظاهر این است که مراد از ناکسون، شرمساری کسی است که ولایت را ترک کرده و صاحب قلب پشیمان می باشد. چنان که این مطلب در شرح واژه قلب آمده است. همچنین شاید بتوان آن چه که در سوره یس آمده است را با تکلّف و دشواری به همین شکل تأویل برد. پس تأمل کن و غافل مباش.

ص:۹۵۶

۱- [۱] - نساء/۲۹.

۲- [۲] - سجده/۱۲.

ناس: تأویل آن را در سوره انسان به طور مفصل تبیین نمودیم. پس به آنجا مراجعه شود.

نقض: و مشتقات آن و آن چه که بر آن دلالت دارد، مانند: الذین ینقضون و نظایر آن که در سوره نحل آیه «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ» (۱) [و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید] و آیه «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا» (۲) [و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می گسست مباشید] و در سوره نساء و سوره مائده آیه در «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ» (۳) [پس به (سزای) پیمان شکنی شان و انکارشان] و در سوره رعد آیه «وَلاَ يِنقُضُونَ الْمِيثَاقَ» (۴) [و عهد (او) را نمی شکنند] و در سوره رعد و سوره بقره آیه «الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» (۵) [همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند] و در سوره انفال آیه «يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ» (۶) [پیمان خود را می شکنند] آمده اند.

در شرح واژه عهد آمد و در شرح واژه یمین و میثاق، احادیثی خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از همه آنها، نقض و شکستن پیمان ولایت علی علیه السلام و امامتش و مراد از پیمان شکنان و نقض کنندگان آن، دشمنان او می باشند. نقض در لغت به معنای فسخ کردن می باشد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا» (۷) [و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می گسست مباشید] روایت شده که فرمود: منظور عایشه است که

ص:۹۵۷

۱- ۱ - نحل/۹۱.

۲- ۲ - نحل/۹۲.

۳- ۳ - نساء/۱۵۵.

۴- ۴ - رعد/۲۰.

۵- ۵ - بقره/۲۷

۶- ۶ - انفال/۵۶.

۷- ۷ - نحل/۹۲.

سوگندهای خود را شکست(۱) پس دریاب.

ینبوع: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. ینبوع مکانی است که آب از آن می جوشد. چنان که شرح واژه عین آمده است. این واژه در سوره بنی اسرائیل آیه «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ یَنبُوعًا»(۲) [و گفتند تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد] و در سوره زمر آیه «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَکَهُ یَنَابِیعَ فِی الْأَرْضِ»(۳) [مگر ندیده ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد پس آن را به چشمه هایی که در (طبقات زیرین) زمین است راه داد] آمده است.

در شرح واژه حکم آمده که ائمه علیهم السلام ینابیع الحکم (چشمه های حکمت) هستند. همچنین در متون زیارتی و غیره آمده که آنان، ینابیع العلوم (چشمه های دانش) می باشند. بنا بر این می توان آن را در آن چه که مناسب با این دو آیه است، تطبیق داد. و خدا داناتر است.

نزاع: یعنی آن چه به معنای نزاع است. چنان که در قرآن، تنازعتم، تنازعوا و ینازعنک آمده است. نزاع به معنای بحث و مجادله است. در شرح واژه های جدال و مراء به طور مفصل و مکفی در بیان این که معنای باطنی نزاع، سخنان انکار کنندگان ولایت می باشد، سخن به میان آمد. پس غافل مباش.

نفع: و نافع یعنی آن چه که به معنای این دو واژه می باشد، مانند: ما ینفع و نظایر آن. نفع در مقابل ضرر است. در شرح واژه زبد آمد و در سوره رعد نیز احادیثی می آید که بر تأویل «ما ینفع الناس»(۴) [آنچه که مردم از آن سود می برد] به آن چه که خدا از قرآن نازل کرده است، دلالت دارد و در آن امثال آن، مانند امام نیز داخل می شود. از تأویل ما ینفع الناس می توان تأویل موارد شبیه به آن را نیز

۱- [۱] - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۱، ح ۶۵.

۲- [۲] - اسراء/۹۰.

۳- [۳] - زمر/۲۱.

۴- [۴] - بقره/۱۶۴.

استنباط نمود. حتی این، نفع معنوی است که واقعی و مفید می باشد و آن، هدایت به سوی حق است که خیر دنیا و آخرت را به دنبال دارد. از جمله احادیثی که در تأیید این مطلب می باشد، احادیثی است که در شرح واژه متاع و نظایر آن آمده است.

همچنین در علل ابن شاذان از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»(۱) [تا شاهد منافع خویش باشند] آمده که فرمود: منظور از منافع، فواید بسیاری است. حضرت آنها را بر شمرد. سپس فرمود: از جمله آن فقیه شدن در دین و انتقال احادیث ائمه علیهم السلام به تمام گوشه ها و نواحی است، چنان که خداوند متعال فرمود: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ»(۲) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند]. پس تأمل کن تا دریابی.

نزغ: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: نزغ و نظایر آن. نزغ به معنای وسوسه، فساد کردن و فریفتن می باشد. نزغ الشیطان در آیاتی از قرآن آمده و می توان آن را به آن چه که شیطان انجام می دهد و یا به دومی که تأویل وسوسه های شیطان و فساد او در امر امامت و ولایت می باشد، تأویل برد. همین طور می توان آن را به وسوسه های او که در هر زمان انجام می شود و آن چه که در پی دارد و به اعمال دومی نسبت به ائمه علیهم السلام و امامت تأویل برد. مؤید این مطالب در شرح واژه همزه خواهد آمد.

نطفه: در لغت بر آب دریا و بر آب کم اطلاق می شود. در نهایه آمده است که منی از این رو، نطفه نامیده شد که کم است. جمع نطفه، نطف می باشد. نطف الماء ینطف یعنی آب کم کم چکید. واژه ماء در آیاتی از قرآن آمده و به معنای آب منی می باشد. در شرح واژه ماء و بشر دلایل تأویل ماء در آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا»(۳) [و اوست کسی که از آب بشری آفرید] به این که مراد، کسی است که خدا آن را از زیر عرش آفرید و آن را نطفه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار

۱- [۱] - حج/۲۸.

۲- [۲] - توبه/۱۲۲.

۳- [۳] - فرقان/۵۴.

علیهم السلام قرار داد، آمده است. حدیث دیگری نزدیک به این مضمون در شرح واژه موت آمده که در آن نطفه در جایی به نطفه علی علیه السلام و این که آن از نطفه پیامبران می باشد، تأویل شده است. بنا براین شاید بتوان نطفه را در برخی از موارد مناسب به این شکل تأویل برد. همچنین می توان نطفه در مقام ذم و نکوهش را با این قرینه که آنها در مقابل نطفه در مقام مدح می باشند را، به نطفه دشمنان ائمه که از آب پست و بی مقدار خلق شده اند، تأویل برد. پس تأمل کن و از احادیثی که در شرح واژه فطره آمده و نوعی از تأویل برای نطفه نیز می باشد، غافل مشو. و خدا داناتر است.

استنکاف: و آن چه که مشتمل بر آن است. استنکاف به معنای تکبر، ترشرویی و امتناع می باشد. پس تأویل آن، به مانند تکبر، امتناع کردن از ولایت می باشد.

ناطق: و آن چه که به معنای آن است. مانند: ینطق و نظایر آن. نطق به معنای تکلم کردن است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أشهد أنک الناطق بِالحق و الناطق بالصواب (گواهی می دهم که تو در باره حق و درستی سخن می گویی). از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام مبین قرآن است و از رسول الله صلی الله علیه و آله به وضوح سخن می گوید. در شرح واژه قیام، دلایل این که امام قرآن ناطق می باشد، آمده است. در کتاب فضائل از ابابصیر آمده که از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ»(۱) [این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می گوید] پرسید و حضرت در جواب فرمود: این کتاب، سخن نمی گوید ولی محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام همان کتاب ناطق هستند. به نظر من شاید در قرائت ائمه علیهم السلام ینطق به صورت مجهول می باشد، چنان که بررسی آن به هنگام تفسیر این آیه در سوره جاثیه می آید. پس تأمل کن. بدان که بنابراین می توان آیاتی از قرآن را که در آن واژه هایی آمده که شامل نطق می شود را به سخن گفتن از حق و ولایت در موارد مناسب تأویل برد. و خداوند هدایت کننده است.

۱- [۱] - جاثیه/۲۹.

نفـاق: و منـافقون و آن چه که به این معنـا است؛ ماننـد: الـذین نـافقوا و نظایر آن. در قاموس اللغه نفاق بر وزن کِتاب به معنای عمـل منـافق آمـده است. نافق الرجل فی الـدین یعنی کفرش را پوشانـد و مخفی نمود. در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول، حدیث محمد بن فضل از امام کاظم علیه السلام آمده که خداوند متعال هر کسی را که پیامبرش را در ولایت علی علیه السلام پیروی نکند، منافق نامیده است و کسی که امامت جانشینش را انکار کند، مانند کسـی است که محمد صلی الله علیه و آله را انکار نموده و خداوند سوره منافقین را در شأن آن نازل کرده است.

در کتاب مناقب از امام صادق علیه السـلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ»(۱) [و یقینا منافقان را (نیز) می شـناسد] آمده که فرمود: منظور، کسانی هسـتند که ولایت علی علیه السـلام را انکار نمودنـد. همچنین در این کتاب از ترمـذی و گروهی، از اباسـعید خـدری نقل شده که گفت: منافقین را با دشـمنی شان با علی بن أبی طالب علیه السـلام می شـناختیم.(۲) در برخی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: هر کسی که تو را یاری نکرد، منافق است. اخبار فراوانی به این معنا آمده است. پس صحیـح است که منافقین و اهل نفاق و امثال آن را به مخالفین و رؤسای آنان تأویل برد همچنین می توان نفاق را به دشـمنی با ائمه علیهم السـلام و اعمال آنان نسـبت به ائمه و شـیعیانشان که در ظاهر به آنها اظهار محبت می کردنـد ولی اعمالی برخلاف آن انجام می دادند مانند: مقدم داشتن دشمنان آنان بر آنان و امثال آن تأویل برد. پس تأمل کن.

نفقه: و انفاق و آن چه که به معنای آن است ماننـد: ینفقون و نظایر آن. در قاموس اللغه، أنفق ماله به معنای (آن را هزینه کرد) و رجل منفاق به معنای (کسـی که زیاد نفقه می دهـد) آمـده است. نفقه، درهم و ماننـد آن می باشد که هزینه می کنی. نفقه، فراوان در قرآن آمده و بیشتر آن در مقام مدح و ستایش است. در شرح واژه رزق، دلایل تأویل آن به خانه علم و دانش که از اهلش گرفته شده، آمده است. پس

۱- [۱] - عنکبوت/۱۱.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳ ،ص ۲۳۹.

تأویـل انفـاق و نفقه معنوی چنان که در شـرح واژه رزق، طعام، مال و امثال آن به طور مفصل آمـد، به آن می باشـد. بنا براین تمام چیزهایی که انسان آنها را برای برادران مؤمنش و نزدیکان و اهل خود و دیگران از علوم گرفته شده از کتاب و سـنت که به ائمه علیهم السـلام برمی گردد، هزینه می کنـد، ماننـد نشـر علوم دینی و دفع شـبهه هـای مخـالفین گمراه و بیـان فضائل ائمه علیهم السـلام و کمالاـت آنـان و سایر چیزهایی که بر بزرگی شأن شان و امثال آن دلالت می کننـد، تأویلی برای انفاقی که به آن امر شـده و در مقـام مـدح اسـت، می باشـد. افزون بر آن، هزینه کردن جـاه، اقتـدار، زور و اعتبـار در کمـک به ائمه علیهم السـلام و شـیعیانشان و ترویـج دین شـان و فضائـل و علومشـان نیز تأویل آن می باشـد. چنان که امام عسـکری علیه السـلام در تفسـیرش پیرامون معنـای انفـاق فرمود: انفـاق، دست گیری از ضـعفاء ماننـد مردی که انسان نابینایی را هـدایت کنـد یا او را از مهلکه نجات دهـد و غیر آن و این که از انسان مظلومی که ظالمی قصـد آزار او را دارد، دفاع کند و آبروی مؤمنی را از واقعه ای حفظ کند و نیاز کسی را که او از برآورده کردن آن عاجز است، برآورده سازد و مانند آن می باشد.

بر هیچ کسـی پوشـیده نیست که در مقابل آن، کمک به سـتمگران و دشـمنان ائمه علیهم السلام و نظایر آن می باشد. از دیگر مصادیق انفاق، برگرداندن حقوق مالی و هزینه کردن اموال پاک و حلال برای ائمه علیهم السلام و شیعیان فقیرشان و غیر آنان و در راه ترویـج حکومت آنان و نشـر فضائلشان ماننـد نسـخه برداری از کتاب های حـدیث و کمک کردن به راویان برگزیده احادیث که فقیر هستند و مانند آن می باشد. بلکه آن، تفسیر و تنزیل آن است. از این رو است که در تفسیر قمی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّی تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ»(۱) [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید] روایت شده که فرمود: یعنی تا حق آل محمد علیهم السلام که فیء (غنیمتی که

۱- [۱] - آل عمران/۹۲.

بـدون جنگ به دست آیـد)، خمس و أنفال را ادا نکنید، به ثواب دست پیدا نمی کنید.(۱) همچنین در احادیث آمده که مراد از آیه «یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ»(۲) [کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند] ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند.

از جمله این احادیث، حدیثی است که در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»(۳) [کسانی که اموال خود را شب و روز انفاق می کنند] آمده که فرمود: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که در مقابل این معنا نیز هزینه کردن اموال برای دشمنان ائمه علیهم السلام و خیانت و کار کردن برای حکام جور و ستم و مانند آن می باشد. پس تأمل کن تا تأویل هر مقام را مناسب با آن و به آن چه که با آن تناسب بیشتری دارد، دریابی. و خداوند، توفیق دهنده و هدایت کننده است.

ناقه: و آن معروف است. حلبی و بقباق از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا»(۴) [پس فرستاده خدا به آنان گفت زنهار ماده شتر خدا و (نوبت) آب خوردنش را حرمت نهید] روایت شده که فرمود: منظور از رسول، پیامبر ما صلی الله علیه و آله می باشد و منظور از ناقه، امامی است که خدا را به مردم تفهیم می کند و منظور از سقیاها این است که، آبشخور علم، نزد او می باشد. (ادامه روایت).

از این حدیث می توان، تأویل ناقه به امام از جانب خداوند به ویژه امیرالمؤمنین و حسینعلیهما السلام را استنباط نمود؛ چنان که در شرح واژه ثمود نیز به آن اشاره شد. پس دریاب.

نُسُک: نُسُک و مَنْسَک چه مفرد و چه جمع آن در قرآن به کار رفته است. در

۱- [۱] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- [۲] - بقره/۲۶۶.

۳- [۳] - بقره/۲۷۴.

۴- [۴] - شمس/۱۳.

قاموس اللغه، نسک به سه وجه یعنی نَسِکْ، نِسْکْ و نُسْکْ و با دو ضمه یعنی نُسُک به معنای عبادت و هر آن چه حق خدا است می باشد.

مشتقات این واژه قَدْ نَسَکَ و تَنَسَّکَ و مصدر آن نَسْکْ و مَنْسَکْ می باشد. مناسک در قرآن در آیه شریفه «أَرِنا مَناسِکَنا»(۱) [و آداب دینی ما را به ما نشان ده] آمده است که به معنای معابد ما می باشد. برخی گفته اند که مَنْسِک به معنای مکان عبادت و طاعت می باشد و از این رو است که به شخص عابد، ناسک می گویند. نُسُک به معنای طاعت و هر آن چه شریعت به آن دستور داده است می باشد. در کنزالفوائد از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ»(۲) [برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آنها بدان عمل می کنند] آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: مَنْسَک همان امام هر امت پس از پیامبرش است و لزوم امام و اطاعت از او همان دین و منسک می باشد و منسک شما، علی بن ابی طالب(ع) است که امام شما پس از من می باشد و من شما را به هدایت جستن از او فرا می خوانم، چرا که او بر هدایت مستقیم است. (ادامه روایت) ظاهر حدیث، تأویل منسک به امام علیه السلام و تأویل دین به اطاعت از او می باشد و این که او همان نُسُک و آوردن منسک است. احتمال دارد که مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این است که امام علیه السلام و اطاعت از او همان منسک است که به معنای دین می باشد. در هر صورت این حدیث بر تأویل منسک به امام علیه السلام دلالت دارد. پس تأمل کن.

انجیل: انجیل، کتاب عیسی علیه السلام است و در مقدمات سابق به ویژه در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که در انجیل و سایر کتاب های آسمانی، اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت و محبت آنان و اطاعت از آنان موجود بوده و این که بیشترین علت نازل شدن کتاب های آسمانی به همین خاطر بوده و تکذیب کردن ولایت به منزله تکذیب کردن

۱- [۱] - بقره/۱۲۸.

۲- [۲] - حج/۶۷.

آنها می باشـد، آمده است. از این رو روشن می شود که علل عمده این که مسـیحیان انجیل را تحریف کردند، به منظور بیرون کشـیدن اسـامی پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و مواردی که دلالت بر حقانیت آنان و لزوم تمسک به ولایت آنان می کرده، بوده است. پس غافل مشو.

نَحْل: واژه نحل یکبار و در خود سوره نحل به کار رفته است و به معنای زنبور عسل می باشـد. دلایل تأویل آن به پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام و بنی هاشم و این که علی علیه السـلام به همین خاطر امیرالنحل (پادشاه زنبور عسل) نامیـده می شود، خواهد آمد. همچنین احادیثی در این رابطه در شرح واژه شراب آمده است. پس غافل مشو.

نَخْل: نخـل، چه مفرد و چه جمع آن در قرآن به کـار رفته است. در شـرح واژه هـای شَـجَر و صـنوان آمـده است که می توان مواردی را که نخل، در مقام مدح و سـتایش است را به پیامبر صـلی الله علیه و آله و امام علیه السـلام و مانند آن و مواردی که نخـل در مقـام ذمّ و نکوهش است را به دشـمنان آنـان تأویل برد. در چهارمین بخش از باب چهارم از فصل اول از گفتار اول، در شـرح واژه فـاکهه و ماننـد آن آمـده است که می توان نخـل در مقام مـدح و سـتایش را به برخی از منافع که از ائمه علیهم السـلام و علومشـان و سایر برکات ولایت به دست می آیـد، تأویل کرد و در مقابل، نخل در مقام ذم و نکوهش را به دشـمنان ائمه علیهم السلام تفسیر نمود. ولی این در صورتی است که منظور از نخل منافع آن باشد. پس تأمل کن. در تفسیر سوره مریم علیها السـلام خواهیم گفت که درخت خرمایی که مریم صـلی الله علیه و آله، حضـرت عیسـی علیه السـلام را در زیر آن وضع حمل نمود، در محل قبر امام حسین علیه السلام بوده است.

مُنزل: المنزل من الله یعنی آن چه که خدا از آن در قرآن به ما أَنْزَلَ اللهُ یا ما أَنْزَلْنا و مانند آن تعبیر کرده است و دلالت می کند بر این که تنزیل از جانب خدا صورت گرفته است. در کتاب کافی و کتاب های دیگر در تأویل سوره نساء آیه

«آمَنُواْ بِمَا أَنزِلَ»(۱) [به آن چه به سوی تو نازل شده و ایمان آورده اند] و سوره بقره آیه «وَإِن کُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا»(۲) [و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید] و آیه «بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن یَکْفُرُواْ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ»(۳) [وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آن چه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند] و سوره ی مائده آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ»(۴) [ای پیامبر آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن] و آیه هایی شبیه به این، احادیثی آمده است که مراد از آن چه که خداوند نازل کرده را ولایت و مقصود از آن چه که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیای دیگر نازل کرده است را پیرامون حضرت علی علیه السلام و امامت او می دانند. در مورد هر یک از آنها در جای خود سخن خواهیم گفت. البته برخی از آن احادیث در شرح واژه کتاب و دیگر واژه ها آمده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: منظور از ما أَنْزَلَ الله و الذی أَنْزَلَ الله همان ولایت علی علیه السلام است که خداوند بر کائنات واجب نمود. (ادامه روایت) در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا»(۵) [و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید] آمده است که فرمود: منظور از آن چه نازل کردیم، باطل نمودن پرستش بت ها غیر از الله و نهی کردن از دوستی با دشمنان خدا ودشمنی با اولیائش و تشویق به پیروی از برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و این که مردم او را امام خود و فاضل و أرجح بدانند، می باشد و خداوند هیچ ایمان و طاعتی را بدون دوستی و موالات با علی علیه السلام نمی پذیرد. (ادامه روایت). پس تأمل کن تا تأویل هر موردی را متناسب با آن بیابی و خداوند هدایت کننده است.

۱- [۱] - نساء/۶۰.

۲- [۲] - بقره/۲۳.

۳- [۳] - بقره/۹۰.

۴- [۴] - مائده/۶۷.

۵- [۵] - بقره/۲۳.

نَسْل: نسل در سوره بقره و تنزیل به معنای ذریّه آمده است و در شرح واژه ذریه، تأویل آن آمده است و شاید بتوان تأویل واژه ذریه را برای نسل نیز به کار برد. پس تأمل کن.

أنفـال: أنفـال و نافله در قرآن به کار رفته انـد. نافله در سوره های بنی اسـرائیل و انبیاء آمـده است. نافله در سوره انبیاء، به پسـرِ پسر تأویل برده شده است.

اما أنفـال، قولی آن را غنـائم دارالحرب می دانـد و قولی می گویـد که انفـال، اموالی است که به امام تعلق دارنـد ماننـد: فَیْء (غنیمتی که بـدون جنگیدن به دست آید). واژه أنفال تنها در خود سوره انفال آمده است. در تفسـیر آن سوره، تأویل انفال نیز خواهد آمد. ان شاء الله. همچنین در شرح واژه فَیْء، برخی از دلایل تأویل انفال به اموال امام آمده است. پس تأمل کن.

نکال: نَکال و أنکال در قرآن به کار رفته است. در کتاب نهایه آمـده است که نکال به معنای عقوبتی می باشـد که انسان را از انجـام عملی که جزایی برای آن در نظر گرفته شـده، بـاز می دارد. زمـانی گفته می شود: نَکَّلَ به تنکیلا و نَکَلَ بِه که شـخص، آن فرد را عبرتی برای دیگری قرار دهـد. مؤلف گویـد: از همین رو است که پیرامون آیه شـریفه «فَجَعَلْنَاهَا نَکَالاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهَا وَمَا خَلْفَهَا»(۱) [و مـا آن (عقـوبت) را برای حاضـران و (نسـل هـای) پس از آن عـبرتی قرار دادیم] گفته انـد که یعنی: مـا اهل السـبت (اهل روز شـنبه) را عبرتی برای آبادی های اطراف آنان و آبادی های پشت سر آنان قرار دادیم تا پند و عبرت بگیرند. همچنین در نهایه آمده است که نُکُول به معنای امتناع و همچنین جمع نِکْل به معنای قید و بند سنگین می باشد. جمع دیگر آن أنکال است. در شرح واژه أغلال، تأویل غُلّ به معنای قید و بند آمده است.

بر هیـچ کس پوشـیده نیست که مراد از نکال در بیشتر موارد عقوبت و عذاب کردن است پس شاید بتوان در موارد مناسب آن را به عذاب و مانند آن نسبت به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برد. همان طور که در شرح واژه عذاب، همین تأویل صورت گرفته است. پس اندیشه کن.

ص:۹۶۷

۱- [۱] - بقره/۶۶.

نَجْم: نجم و نجوم در قرآن به کـار رفته است. نجم به معنـای سـتاره و گـاهی به معنـای گیـاه بی ساقه به کار برده می شود. در احـادیث، نجم به پیـامبر صـلی الله علیه و آله و امـام به ویژه امام علی علیه السـلام تأویل برده شـده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السـلام پیرامون آیه شـریفه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»(۱) [و نشـانه هایی (دیگر نیز قرار داد) و آنان به وسـیله ستاره (قطبی) راهیابی می کنند] آمده است که فرمود: منظور از علامات، اوصـیای الهی و منظور از نجم، پیامبر صلی الله علیه و آله است.(۲) در تفسیر عیاشـی از امام باقر علیه السـلام یا امام صادق علیه السـلام پیرامون آیه مورد نظر آمده است که فرمود: منظـور از نجـم، علی علیه السلام اسـت(۳). در تفسیر قمی از امـام صـادق علیـه السـلام پیرامـون آیـه شـریفه «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»(۴) [و بوته و درخت چهره سایاننـد] آمـده است که فرمود: منظور از نجم، رسول الله صـلی الله علیه و آله می باشـد و خداوند در موارد مختلف از او به نجم یاد کرده است. سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى»(۵) [سوگند به اختر (قرآن) چون فرود می آید] تا این که فرمود: يَسجُدان به معنای عبادت می کنند، می باشد(۶). همچنین حدیث دیگری نیز در این رابطه در شـرح واژه سـجود آمده است. در شرح واژه شمس به دلایل این که ائمه علیهم السلام از نسل امام حسین علیه السلام، همان النَّجُوم الزّاهِرَه (ستارگان فروزان) می باشند، اشاره کردیم.

در تفسـیر فرات از ابوذر آمده است که گفت: اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله در میان ما، به مانند سـتارگانِ هدایت گرند. در کـافی از امـام رضا علیه السـلام آمـده است که فرمود: امام به منزله سـتاره هـدایت گر در سیاهی ظلمت است. همچنین در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از النجم الثاقب

ص:۹۶۸

۱- [۱] - نحل/۱۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳- [۳] - تفسیر عیاشی، ج ۲ ،ص ۲۷۶.

۴- [۴] - رحمن/۶.

۵- [۵] - نجم/۱.

۶- [۶] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۱.

(ستاره فروزان)، رسول الله صلی الله علیه و آله است. پس تأمل کن.

نَدامَه: نَدامَه و نادمون در قرآن به کار رفته است. نَدَم نوعی از غم و اندوه را گویند و به این معنا است که انسان به خاطر فعلی که از او سر زده، غمگین باشد و تأسف بخورد، به طوری که آرزو کند که آن فعل اتفاق نمی افتاد. بر هیچ کس پوشیده نیست که بزرگ ترین ندامت و پشیمانی، ندامتی است که متوجه دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان به هنگام مرگ و در زمان رجعت و روز قیامت می باشد و آنان به خاطر آن دشمنی و ترک ولایت، پشیمان خواهند شد. شاید بتوان ندامت را در موارد مناسب به همین معنا یعنی پشیمانی از ترک ولایت گرفت و اشخاص نادم را به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها تأویل نمود. در سوره سبأ شاهد مثالی برای این تأویل خواهد آمد. پس غافل مشو.

أنعام: انعام جمع نعم است. در قاموس اللغه، أنعام به معنای گله گوسفند و شتر یا مخصوص شتر آمده است. همچنین مشهور است که می توان گاو را نیز به معانی آن افزود. در تفسیر عیاشی از مفضل آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعَامِ»(۱) [برای شما (گوشت) چارپایان حلال گردیده] پرسیدم. حضرت فرمود: منظور از بهیمه، فرزند و منظور از انعام، انسان های مؤمن می باشد.(۲) به نظر من، وجه شبه در اینجا این است که انسان های مؤمن به مانند چهارپایان دارای منافع زیاد و حلال و بدون آزار و اذیت می باشند.

این وجه شبه دقیقاً بر عکس تشبیه دیگر است که در آن مخالفین ائمه علیهم السلام به خاطر عدم فهم و نداشتن قوه ادراک به بهائم تشبیه شده اند. در شرح واژه انسان، دلایل این که منظور از آیه شریفه «إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»(۳) مخالفین ائمه علیهم السلام می باشد و این که آنها همان نَسناس هستند، آمده است. به

ص:۹۶۹

۱- [۱] - مائده/۱.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- [۳] - فرقان/۴۴.

ادلّه تأییـد کننـده این مطلب در شـرح واژه هـای حِمار، حـج، دوابّ و واژه های دیگر اشاره کردیم. معنای آیه دوم در حقیقت معنـای ظـاهری آن است و نیاز به تأویل نـدارد و تأویل آن همان است که در روایت نخست آمـد. شایـد بتوان آن تأویل را در موارد مناسب دیگر، با در نظر گرفتن آن چه که در شرح الرکوب و الخیل آمده است، به کار برد. پس تأمل کن.

نعمه: واژه هـای نِعْمَه، نَعیم، نَعْم، مَنْ أنْعَمَ علیه و تعـابیری که این معنا را می رسانـدماننـد أنْعُم، نَعْماء، الـذّین أَنْعَمَ اللهُ علیهم وماننـد آن. در قـاموس اللغه، واژه هـای نَعیم و النَّعمـاء به ضم نون به معنای رفاه، تن آسایی و مال آمـده است. نِعْمَه نیز به همین معنا می باشد و جمع آن نِعَم و أنْعُم است.

تنعّم به معنای در رفاه بودن است و اسم مصـدر آن نَعْمَه به فتـح نون می باشد. همچنین در قاموس اللغه نِعْمَه به معنای شادمانی و ید بیضاء آمده است. النَّعْمی به صورت مقصور و النَّعْماء به صورت ممدود نیز به همین معنا است.

تعابیری همچون أنعم الله علیه و أنْعَمَ بِها نیز ذکر شده است. نعیم الله به معنای عطیّه خداوند می باشـند مفسران نعمهالله در قرآن را به دین و اسـلام و در برخی از آیـات به پیامبر صـلی الله علیه و آله تفسـیر نموده انـد، چرا که آن از بزرگ ترین نعمت های خداونـد است. بر هیـچ کس پوشـیده نیست که ائمه علیهم السـلام و ولایت آنان نیز از بزرگ ترین نعمات الهی می باشـد و از این رو است که در احادیث بسیاری نعمه الله و النعیم و مانند آن به ائمه علیهم السلام و ولایت و معرفت آنان تأویل شده است. در احـادیث آمـده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله و امام ظاهر و آن چه که پیامبر صـلی الله علیه و آله از شـناخت و توحید خداونـد آورده است، همان نعمت ظاهری و امام غایب و ولایت، همان نعمت باطنی می باشد. همچنین در روایات آمده اسـت کـه مراد از مَنْ أَنْعَمَ اللهُ علیه (کسـی که خدوانـد به او نعمت ارزانی داشت) و نظیر آن، ائمه علیهم السـلام و شـیعیان آنهـا می باشند. چرا که خداوند با هدایت آنان به سوی ولایت که مستلزم تمام خیرها و خوبی ها است به آنان نعمت داد.

در اینجا تنها به برخی از احادیث به عنوان شاهـد مثال اشاره می کنیم. چرا که بیشتر آنها در جای خود خواهـد آمـد. در مناقب این شهر آشوب از امام باقر علیه

السلام پیرامون آیه شریفه «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ یُنکِرُونَهَا»(۱) [نعمت خدا را می شناسند اما باز هم منکر آن می شوند] آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله، ولایت علی علیه السلام را به آنان شناساند و آنها را به ولایت او امر فرمود سپس آنان بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انکار کردند(۲). از ابن عباس پیرامون آیه شریفه «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(۳) [و از نعمت پروردگار خویش (با مردم) سخن گوی] آمده است که گفت: یعنی از فضائل علی علیه السلام با آنان سخن بگو. در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که در جواب سؤال ابوحنیفه، پیرامون واژه نعیم در آیه فوق فرمود: ای نعمان، ما اهل بیت همان نعیمی هستم که خداوند به بندگانش ارزانی داشت و آنها پس از آن که با هم اختلاف داشتند به وسیله ما با یکدیگر مأنوس شدند و خداوند به وسیله ما بین آنان انس و الفت برقرار کرد و آنها را پس از آن که با هم دشمن بودند، برادر یکدیگر قرار داد. (ادامه روایت) از مجاهد پیرامون آیه شریفه «بَدَّلُواْ نِعْمَهَ اللّهِ کُفْرًا»(۴) [نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند] آمده است که گفت: یعنی بنی امیه به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام کافر شدند. از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از نعمه الله، رسول الله صلی الله علیه و آله است. چرا که امتش را از ائمّه ای که راهنمایان آنها هستند، آگاه کرد. در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به خدا قسم ما، همان نعمت خدا هستیم که خداوند آن را به بندگانش ارزانی داشت. رستگاری رستگاران به وسیله ماست.

در کتاب صدوق با سلسله سندهایی از جابر از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَهً وَبَاطِنَهً»(۵) [و نعمت های ظاهر و باطن

ص:۹۷۱

۱- [۱] - نحل/۸۳.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳- [۳] - ضحی/۱۱.

۴- [۴] - ابراهیم/۲۸.

۵- [۵] - لقمان/۲۰.

خود را بر شما تمام کرده است] آمده است که فرمود: منظور از نعمت ظاهری، پیامبر صلی الله علیه و آله و آن چه که ایشان از شناخت و توحید خداوند آورده اند، می باشد و منظور از نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت و پیمان دوستی با ما است. پس گروهی به هر دو نعمت ظاهری و باطنی اعتقاد پیدا کردند و گروهی نعمت ظاهری را باور دارند ولی به نعمت باطنی اعتقادی ندارند.

در روایت دیگری پیرامون آیه فوق از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از نعمت ظاهری، امام ظاهر و منظور از نعمت باطنی، امام غائب است. در کتاب مناقب از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ»(۱) [راه آنان که گرامی شان داشته ای] آمده است که فرمود: یعنی هدایت کردی آنها را به اسلام و به ولایت علی علیه السلام و خشم نگرفتی بر آنان و گمراه نشدند(۲). در معانی الأخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: شیعه علی همان کسانی هستند که نعمت ولایت علی علیه السلام را بر آنها ارزانی داشتی. در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ» آمده است که پس از جملاتی فرمود: شما امر شدید از خدا بخواهید که تنها به راه کسانی راهنمایی بشوید که آنان با ایمان به خدا و تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت محمد و آل او وشناخت حقوق ایمانی و تقیّه نیکو که بندگان به وسیله آن از شر و بدی در امان می مانند و موجب افزایش گناهان دشمنان خدا می شود. به آن راهنمایی شده اند. بر هیچ کس پوشیده نیست که با استفاده از این حدیث، می توان نِعَم را در موارد مناسب به تقیه نیز تأویل نمود. بقیه احادیث مربوط به این باب به صورت پراکنده خواهد آمد و برخی نیز در شرح واژه طیّب آمده است.

انتقام: انتقام و تعابیر که مشتمل بر این کلمه و نیز واژه نقمه می باشد، بارها در قرآن به کار رفته است، مانند: فانتقمنا و منتقمون و غیره. در متون زیارتی امام علی

۱- [۱] - حمد/۷.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳، ص ۸۹.

علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت به نَقْمَهَ اللهِ دامِغَه (انتقام کوبنده خدا) و نَقْمَهَ اللهِ عَلَی الکافرین (انتقام خدا از کافران) تعبیر شده است. در باب های گذشته به ویژه در حدیث جارود که در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول ذکر شد، روایاتی مبنی بر این که حضرت قائم علیه السلام همان کسی است که خداوند به وسیله او از دشمنانش انتقام می گیرد، بیان شد و در شرح واژه وعد نیز روایاتی خواهد آمد که نشان می دهد، خداوند به علی علیه السلام وعده داد که از دشمنان آن حضرت در رجعت، انتقام بگیرد. در حدیث حافظ ابونعیم از علمای اهل سنّت پیرامون آیه شریفه «فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ»(۱) [قطعا از آنان انتقام می کشیم] آمده است که گفت: منظور، انتقام گرفتن توسط حضرت علی علیه السلام است. ادلّه تأیید کننده این تأویل در تأویل واژه عذاب آمده است. چرا که نقمه در اصل به معنای عذاب و عقوبت کردن می باشد؛ اگر چه نَقَمَ به معنای بیزاری و عیب جویی کردن نیز آمده است. پس تأمل کن.

نِمیم: نَمیَمه به معنای سخن چینی است و آن انتقال سخن از گروهی به گروه دیگر به انگیزه فساد و فتنه انگیزی می باشد. این واژه در سوره قلم آیه «هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِیمٍ»(۲) [(که) عیب جوست و برای خبر چینی گام برمی دارد] آمده است. در تفسیر این آیه، دلایل تفسیر نَمیم به دومی، خواهد آمد. در شرح واژه شرّ، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام شرارت ها و بدی ها هستند و تمام اعمال قبیح از جمله سخن چینی از فروع آنان می باشد، آمده است، پس تأمل کن.

نَوْم: نوم و منام. بر هیچ کسی پوشیده نیست که نَوْم شامل معنای استراحت و غفلت از خیر و شر می شود و از این رو است که این حدیث آمده است: «الناسُ نِیام فَإِذَا مَاتُوا انتبَهَوُا» [مردم همگی خوابند و چون بمیرند، بیدار می شوند.] در حدیثی آمده است که خواب، مرگ کوچک است. بنابراین شاید بتوان در موارد مناسب آن را به غفلت از ولایت و دین و شرارت های منافقین یا به آن چه که به استراحت در

ص:۹۷۳

۱- [۱] - زخرف/۴۱.

۲- [۲] - قلم/۱۱.

این موقعیت و مانند آن که در تأویل واژه های موت، غفلت، غشاوه و مانند آن آمده است، تأویل نمود.

نَجْوی: نجوی و آن چه این معنا را می رساند مانند تَناجَوا و مانند آن. ناجَی فلانٌ فُلاناً یعنی چیزی را زیر گوش او گفت. نجوا بین دو نفر است. در شرح واژه سِرّ، دلایل این که مراد از نَجْوَی، نجوای نکوهش شدگان است و آنان عداوت قلبی و درونی خود نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تلاش برای غصب حق آنان و مسایلی از این دست را در گوش یکدیگر می گفتند، آمده است. روایات تأیید کننده این تأویل در شرح واژه قلب و شهاده آمده است.

در سوره مجادله و سوره های دیگر دلایل صریح این که مراد از نجوا همان چیزی است که بیان نمودیم، خواهد آمد. پس غافل مشو. بدان که در سوره مریم در تفسیر آیه «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً»(۱) [او را به خود نزدیک ساختیم] احادیثی نقل می کنیم مبنی بر این که خداوند تعالی با علی علیه السلام در برخی موارد نجوا کرد. بعضی از یاران آن حضرت در این باره از ایشان پرسیدند. حضرت در جواب فرمود: من با خداوند نجوا نکردم بلکه او با من نجوا کرد. (ادامه روایت) از این رو مشهور است که اهل نجوی همان اهل بیت علیهم السلام می باشند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی را محرمانه به آنها گفته که به احدی غیر از آنان نگفته است. و این امر در تأویل نجوا در مقام مدح و مانند آن سودمند است. پس اندیشه کن.

نجاه: نجات و اهل آن یعنی کسانی که خدا در باره آنان خبر داده است که او آنها را نجات داده است یعنی آنان را از بدی های آخرت و از گمراهی و نظایر آن رهانیده است و این مضمون در قرآن زیاد به کار رفته است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که علل عمده نجات و رهایی از عذاب و گمراهی بلکه تنها علتی که علل دیگر بی آن فایده ندارند، همان تمسک جستن به ولایت است چرا که اهل نجات، همان ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها هستند. از این رو از باب مبالغه در این که ائمه علیهم السلام سبب نجات هستند، راه نجات به خود ائمه

۱- [۱] - مریم/۵۲.

علیهم السلام اطلاق شده است. در شرح واژه تفرّق دلایل این که گروه نجات یافته از این امّت، کسانی هستند که به ولایت تمسک جستند و به گفتار ائمه علیهم السلام عمل کردند، آمده است. همچنین در شرح واژه سفینه آمد که ائمه علیهم السلام سفینه النجاه (کشتی نجات) هستند. در شرح واژه سُبُل آوردیم که آنها راه نجاتند و در توضیح واژه زُلْفَی گفتیم که آنها اهل نجاتند. سپس اندیشه کن.

مُنادِی: واژه منادِی و نِدَاء و تعابیری که مشتمل این واژه اند مانند نادی و امثال آن. نِداء به کسر نون و گاهی به ضمّ آن، به معنای صدا است. ناداهُ یعنی او را صدا زد. واژه منادی و واژه های مترادف آن در سوره آل عمران آیه شریفه «رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُواْ بِرَبِّكُمْ»(۱) [پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که به پروردگار خود ایمان آورید] و سوره ق و أعراف، آیه های «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ...»(۲) [و روزی که منادی ندا درمی دهد] و «نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ»(۳) [بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند] و آیه های دیگر آمده است. احادیثی پیرامون آیه اولی آمده است مبنی بر این که مراد از نداء، ندا دادن به ولایت در روز غدیر و غیره می باشد و این که ندا دهنده، همان رسول الله صلی الله علیه و آله است. از این احادیث بر می آید که می توان آیه هایی شبیه به این را در موارد مناسب همین گونه تأویل نمود. در مورد آیه سوره ق روایت شده که ندا دهنده، حضرت علی علیه السلام است که دشمنانش را در روز قیامت با کلماتی که در جای خود خواهد آمد، خطاب می کند و در آن روز در حالی که پرچم حمد و ستایش را در دست دارد، ندای لا إله إلّا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را سر می دهد. در روایتی آمده است که مراد از آیه شریفه «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ»(۴) [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد] همان چیزی است که در

۱- [۱] - آل عمران/۱۹۳.

۲- [۲] - ق/۴۱.

۳- [۳] - اعراف/۴۴.

۴- [۴] - ق/۴۱.

رجعت اتفاق می افتد. همین طور در بصائر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور، رجعت است. در شرح واژه یوم نیز به آن اشاره خواهیم کرد. چون آیه به زمان رجعت تأویل برده شده است می توان المُناد را به علی علیه السلام تأویل نمود. همین طور روایت شده است که حضرت علی علیه السلام کمی پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام در مکان قرص خورشید ظاهر خواهد شد و ندای حقانیت ائمه علیهم السلام و ولایت آنان را سر خواهد داد، یا این که مردم را به دین خدا و ولایت خویش در رجعت فرا می خواند. و نیز احتمال دارد که ندا دهنده، جبرئیل باشد همان طور که روایت شده، اولین کسی که با حضرت قائم علیه السلام به هنگام ظهورش مصافحه می کند، جبرئیل است. سپس ندا سر می دهد، به طوری که به گوش تمام خلایق می رسد که حق با علی و ائمه علیهم السلام است. تفصیل این موضوع در رساله «الرجعه و احوالها» آمده است پس تأمل کن.

و همچنین بدان که از این احادیث استنباط می شود که می توان آیاتی مانند این را در موارد مناسب به همین شکل تأویل نمود. در اینجا برخی از دلایل آن چه را که گفتیم، به منظور آگاهی و اطلاع بصیرت خواهان می آوریم. در تهذیب از امام صادق علیه السلام آمده است که در دعای بعد از نماز غدیر آیه «رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ»(۱) [پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند] را خوانده و فرمود: خدایا ما آن ندا را شنیدیم و منادی که همان رسول الله صلی الله علیه و آله باشد را تصدیق نمودیم، هنگامی که ندا سر داد تا آن چه را که تو امر کردی و بر او نازل فرمودی، ابلاغ کند. که همان ولایت ولی امر تو است (ادامه روایت) در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل تأویل مناداه در آیه شریفه «إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ»(۲) [چون برای نماز جمعه ندا درداده شد] به عهدی که از آنان در روز میثاق گرفته شد که همان اذعان به ولایت علی علیه السلام است،

۱- [۱] - آل عمران/۱۹۳.

۲- [۲] - جمعه/۹.

آمده است.

در فضائل ابن شاذان و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ»(۱) [و بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند] و آیه شریفه «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ»(۲) [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد به گوش باش] آمده است که فرمود: منظور از منادی، علی علیه السلام است. (ادامه روایت) در نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: برادرم علی علیه السلام در روز قیامت سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشت است در حالی که پرچم حمد و ستایش را در دست دارد و ندای لا إله إلاّ الله و محمّدٌ رسولُ الله را سر می دهد. (ادامه روایت) دلالت تمام احادیث بر معانی مورد نظر، واضح است. پس تأمل کن.

نِساء: نسِاء و نسیان (فراموشی) و تعابیر مشتمل بر آن مانند نَسَلوا و نظایر آن. نِساء بیشتر بر معنای متعارفش اطلاق می شود، همان طور که در شرح واژه های مَرْء و مَرْأه آمده است. ولی در تفسیر آیه مباهله از سوره آل عمران، دلایل این که مراد از «نسائنا» در این آیه، حضرت فاطمه علیها السلام است، خواهد آمد. پس شاید بتوان واژه نساء را در آیه های دیگر در موارد مناسب به همین معنا تأویل برد. مؤید این مطلب در شرح واژه أُنْثی آمد که می توان أنثی را به حضرت فاطمه علیها السلام تأویل برد. اجمالاً می توان نِساء در مقام مدح را به حضرت فاطمه علیها السلام و در مقام ذم و نکوهش را به غیر آن حضرت تأویل برد. همان طور که نظیر آن در شرح واژه رِجال آمده است. در شرح واژه ذکر، دلایل تأویل نِسیْان به ترک تسمیه لازم به اسم ملزوم آمده است. در تأیید آن روایتی است که در توحید صدوق از امام علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «الْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ»(۳) [امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می کردند. ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم] آمده است

ص:۹۷۷

۱- [۱] - اعراف/۴۴.

۲- [۲] - ق/۴۱.

۳- [۳] - اعراف/۵۱.

که فرمود: یعنی به آنها اجر و پاداش نمی دهیم، همان طور که به اولیای او که در دنیا مطیع وی بودند، پاداش می دهیم. آن حضرت فرمود، گاه در زمینه واژه نسیان، می فرماید ما فلانی و فلانی را فراموش کرده ایم، این زمانی است که امر به نیکی برای آنان نکرده باشد و آنان را نیز به نیکی، یاد نکند. از ظاهر حدیث چنین برمی آید که ولایت مداران اهل بیت از این موضوع مستثنی هستند، پس اندیشه کن.(۱)

نَوی: این واژه در سوره انعام به معنای دانه آمده است «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ»(۲) [خدا شکافنده دانه است] در شرح واژه حَبّ، دلایل تأویل آن به کافر و سرشت او و هر کسی که از حق دور مانده است مانند دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. همچنین توضیحاتی را پیرامون معنای این واژه در آنجا آوردیم. پس غافل مشو.

نهی: و منْتَهی و ناهُون و آن چه به این معناست مانند یَنْهَوْن و غیره. بدان که نهی به ضم نون جمع نُهْیَه و به معنای عقل است زیرا انسان در انجام دادن یا ندادن اعمال قبیح به آن مراجعه می کند و عقل، صاحبش را از انجام آن اعمال قبیح باز می دارد.

از این رو اوُلی النّهی (خردمندان) به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل شده است. در برخی از متون زیارتی امام علی علیه السلام می خوانیم: یا مَلْجَأَ ذَوِی النُّهیَ (ای پناه خردمندان). در معانی الأخبار از عمار بن مروان آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی»(۳) [قطعاً در اینها برای خردمندان نشانه هایی است] سؤال کردم. حضرت در جواب فرمود: به خدا قسم منظور از اولی النُّهی ما هستیم. عرض کردم: معنای أولی النُّهی چیست؟ حضرت فرمود: آن چه که خداوند به پیامبرش خبر داد. در این زمینه پس از او، أبا فلان ادعای خلافت می کند و بر مسند خلافت می نشیند و دیگری پس از او می آید و سومی نیز بعد از آن دو، زمام خلافت را در دست می گیرد و پس از آنها بنی امیه

۱- [۱] - توحید، شیخ صدوق، ص ۲۹۵.

۲- [۲] - انعام/۹۵.

۳- [۳] - طه/۵۴.

خلیفه می شوند.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را آگاه ساخت، همان طور که خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را آگاه کرد و همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را آگاه ساخت، همان طور این خبر از علی علیه السلام به ما رسید. پس بعد از علی علیه السلام فرمانروایی و حکومت حق بنی امیه و دیگران نمی باشد زیرا ما أولی النهی هستیم که همه این علم به ما منتهی شد و ما به خاطر امر خدا صبر پیشه کردیم. مؤلف گوید: مقصود امام صادق علیه السلام، بیان حاصل معنا است نه این که نُهی از چه چیزی مشتق شده است پس چنین پنداشته نشود که این روایت دلالت دارد بر این که نُهی از انتهاء گرفته شده است، هر چند بنا بر مطالبی که در توضیح معنای نُهی ذکر کردیم، بعید نیست که نُهی از انتهاء مشتق شده باشد. پس تأمل کن. در شرح واژه شَجر به طور مفصل و در شرح واژه سدْر به طور اجمال به دلایل تأویل سِدْرَهُ الْمُنْتَهَی به ائمه علیهم السلام اشاره شد. همچنین از تأویل شجره طیّبه که عبارت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت که ائمه علیهم السلام می باشند است، سخن به میان آمد. این مطلب در تفسیر سوره نجم نیز خواهد آمد زیرا واژه مُنْتَهی در آن نیز ذکر شده است. اما وجه تسمیه منتهی به این خاطر است که دین به آن منتهی می شود، همان طور که در شرح واژه شجر آمده است.

بنا بر این شاید بتوان آیه سوره نجم «وَأَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنتَهَی»(۱) [و این که پایان (کار) به سوی پروردگار توست] و آیه «إِلَی رَبِّکَ مُنتَهَاهَا»(۲) [علم آن با پروردگار تو است] در سوره نازعات را به همین شکل تأویل نمود. در شرح واژه أَمر، مُنْکَر و واژه های دیگر، دلایل این که نهی کننده از منکر، بدی، فحشا و فساد و مانند اینها همان ائمه علیهم السلام و شیعیان خاص آنها هستند، آمده است پس بعید نیست که بتوان واژه ناهون (نهی کنندگان) را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام و

۱- [۱] - نجم/۴۲.

۲- [۲] - نازعات/۴۴.

شیعیانشان تأویل نمود. از این تفسیر بر می آید آن چه که آنها از آن نهی می کردند، همان عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام و ترک ولایت آنها بوده است بلکه تأویل آن چه که خدا از آن نهی کرد نیز همین امر است. این نکته باید در نظر گرفته شود که در جایی می توان این تأویل ها را به کار برد که مناسب باشد. مؤید این مطلب، آیه شریفه «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ»(۱) [و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آن چه از آن منع شده بودند برمی گردند] می باشد که منظور دشمنی با علی علیه السلام است. در شرح واژه امر نیز ادله تأیید کننده این تأویل آمده است. پس تأمل کن تا درک کنی و خداوند و حجت های بزرگوار او داناترند و خداوند هدایت کننده است.

۱- [۱] - انعام/۲۸.

وَراء : وَراء به معنـای پشت است. شایـد بتوان تـأویلی را که در واژه خَلْف آوردیم، در اینجـا و همچنین در موارد مناسب دیگر نیز به کـار ببریم. مختصـری در این باره در شـرح واژه نبـذ سـخن به میان آمـد. برخی پیرامون آیه شـریفه «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»(۱) [گفته می شود بازپس برگردید و نوری درخواست کنید] گفته اند که یعنی: بازگردید به دنیا. پس بازگردند.

توضُّؤ: هر چنـد لفـظ توضُّؤ در قرآن به کار نرفته است ولی واژه هایی که بر معنای آن دلالت می کننـد، در قرآن آمـده است. مانند آیه شـریفه سوره مائده «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ»(۲) [چون به (عزم) نماز برخیزیـد، صورت و دست هایتان را تـا آرنـج بشوییـد]. در شـرح واژه تطهیر به دلایل تأویل طهَوُر، توضُّؤ وماننـد آن به آن چه که به معرفت امام علیه السـلام و تطهیر قلب از پلیـدی جهل به ایشان و دوستی با دشـمنان ایشان و مطالبی از این دست برمی گردد، اشاره شد. پس غافل مشو و خداوند هدایت کننده است. «فَاغْسِلوُا وُجُوهَكُمْ» به این معناست که بشویید آن چه را که وَجْه (صورت) شامل آن می شود. در شرح واژه ارائک، دلایل تأویل موارد مناسب به چنین معنایی آمده است. پس تأمل کن.

ص:۹۸۱

۱- [۱] - حدید/۱۳.

۲- [۲] - مائده/۶

هبَه: هِبَه و واژه های مشتمل بر آن مانند وَهَبَ و غیره. بدان که خداوند سبحان در موارد متعددی، موهبتی را که به بندگانش ارزانی داشته، چه به صورت خاص و چه به صورت اجمال توصیف کرده است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که بزرگ ترین موهبات الهی، توفیق یافتن به ایمان به او و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شناخت حقوق آنان می باشد و این که مواهب کامل الهی فقط برای ولایت مداران است، آن هم به خاطر ولایت و توسل به خداوند تعالی. پس تأمل کن تا تأویل هر مورد را بدانی.

وَقْت: وقت و آن چه به این معناست مانند میقات. وقت مقداری از زمان است و گاهی در استعاره از مکان نیز می آید. میقات نیز مانند وقت است.

از جمله مواردی که میقات برای مکان به کار می رود، مواقیتُ الحَجّ است که به معنای جایگاه های احرام می باشد. وَقَّتَهُ تَوْقیتاً یعنی برای آن امر، زمانی قرار دادی. در کتاب تأویل آیات و منابع دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَی یَوم الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»(۱) [تو از مهلت یافتگانی* تا روز (و) وقت معلوم] که خطاب به شیطان می باشد، آمده است که فرمود: «یوم الوقت المعلوم» روزی نیست که خداوند مردم را برمی انگیزد، بلکه خداوند به شیطان تا روزی که حضرت قائم علیه السلام را در آن روز مبعوث می دارد، مهلت داده است و در آن زمان حضرت قائم علیه السلام او را در چنگ خود می گیرد و گردنش را می زند. پس منظور از وقت معلوم، همان روز است. در کتاب فضائل ابن شاذان و کتاب های دیگر از حکم بن مروان که از اهل سنّت می باشد، آمده است که گفت: روزی عمر بن خطاب به محضر علی علیه السلام آمد و مسأله ای را از ایشان پرسید. پس از آن که حضرت به او جواب داد عمر گفت: ای اباالحسن، خداوند تو را برای حق، برگزیده است ولی قوم تو سر باز زدند. حضرت فرمودند: همانا روز تعیین حق از باطل (یوم الفصل)، میقات است. (ادامه روایت). همچنین در شرح واژه یَوْم، دلایل تأویل یوم الفصل به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام خواهد آمد.

۱- [۱] - حجر/۳۷ و ۳۸.

بنـابراین می توان این تأویـل را در موارد منـاسبی که لفـظ وقت و میقات در آن به کار رفته است، به کار برد. همچنین احتمال دارد بتوان مواقیت را در موارد مناسب به ائمه علیهم السـلام تأویل کرد و دلایل آن در شرح واژه مشعر و مانند آن آمده است، خداوند آگاه است.

تُراث: و وارِثُون و آن چه به این معنـاست ماننـد الَّذینَ یَرِثُون و ماننـد آن. واژه تُراث در سوره فجر آیه «وَتَـأْكُلُونَ الـتُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا»(۱) [و میراث (ضـعیفان) را چپاولگرانه می خوریـد] آمـده و مراد از آن، میراث و ترکه می باشد و آن، چیزی است که مرد برای ورثه اش بر جـای می گـذارد و وارث، کسـی است که پس از او بـاقی می مانـد و مسـتحق میراث اوست. یکی از اسـامی خداوند سبحان، وارث است چرا که او از خلائق ارث می برد و پس از آنها باقی می ماند. می توان واژه تُراث را در آیه فوق و آیه هـای شبیه به آن در موارد مناسب به میراث پیامبر صـلی الله علیه و آله که منافع خلافت و خمس ها و غیره، همچون فـدک می باشد، تأویل کرد.

در تأییـد این تأویـل، روایتی است که در احتجـاج از قول پیامبر صـلی الله علیه و آله در حضور یکی از صـحابه آمـده است که فرمود: آگاه باشـید که اهل بیت من، همان وارثان امر من هستند. روایت دیگری نیز در همان کتاب از امام علی علیه السلام در حـدیث زندیق آمده است که وی پیرامون آیه هایی از قرآن از حضـرت سؤال کرد و حضـرت جواب هایی به او داد که حق را برای او روشن ساخت. اگر تمام روایت هایی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون بیان عیوب غاصبان میراث آن حضرت نقل شـده است، شـماره کنم، مبحث بسـیار طولانی می شود. همچنین حـدیث صـریحی در شـرح واژه صبر ذکر شد. پس تأمل کن.

در شـرح واژه تابوت و مانند آن نیز دلایل این که ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خداوند کتابش را به آنان به ارث داده آمده است. همان طور که خداوند در آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا...»(۲) [سپس این کتاب را به

۱- [۱] – فجر/۱۹.

۲- [۲] – فاطر/۳۲.

آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] و مانند آن به این امر اشاره کرده است.

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أنتُم وَرَثَهُ الکتِاب (شما وارثان کتاب هستید) یا أنْتُمْ وَرَثَهُ الأحکام (شما وارثان احکام هستید). به این تعابیر در شرح واژه کتاب نیز اشاره شد. همچنین پیشتر، دلایل تأویل آیه یازدهم از سوره مؤمنون، «أُوْلَئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ»(۱) [آنانند که خود وارثانند* همانان که بهشت را به ارث می برند] به علی علیه السلام بلکه به همه امامان ذکر شد که از آن می توان چنین استنباط کرد که منظور از الذین یرِثون الجنّه (کسانی که بهشت را به ارث می برند) در آیات سوره اعراف و نظایر آن، همان ائمه علیهم السلام می باشند. ظاهر این است که شیعیان نیز چون از ائمه علیهم السلام می باشند، از وارثان بهشتند. در شرح واژه مستضعفین، دلایل این که ائمه علیهم السلام همان وارثان زمین و آن چه که در آن است می باشند، آمده است. در تفسیر آیه شریفه سوره قصص «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ»(۲) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم] نیز شرح این موضوع خواهد آمد. بنا براین می توان سایر آیات مشابه را در موارد مناسب به همین شکل تفسیر نمود. مانند آیه شریفه سوره انبیاء «أَنَّ الأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ»(۳) [زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد] و مانند آن که بارها تکرار شده است. پس تأمل کن و غافل مشو.

ولیجه: ولیجه و إیلاج و آن چه بر این معنا دلالت می کند مانند یُولِجُ. ولیجه در سوره توبه به معنای دوست و محرم اسرار آمده است. همان طور که در آن سوره بیان خواهد شد. ایلاج به معنای داخل کردن است و مفهوم ایلاجُ اللَّیلِ فی النَّهار و

۱- [۱] - مؤمنون/۱۰ و ۱۱.

۲- [۲] - قصص/۵.

۳- [۳] - انبیاء/۱۰۵.

بِالعکس (داخل کردن شب در روز و بالعکس) بارها بیان شـده است. تأویل ولیجه و ایلاج همان است که در تأویل لیل و نهار آمده است. پس اندیشه کن.

در امالی شـیخ صدوق از امام باقر علیه السـلام آمده است که فرمود: پیامبر فرمود: به علی بن ابی طالب علیه السلام پناه ببرید و به او تمسک جویید؛ چرا که او جدا کننده بین حق و باطل است و نوه های این امت یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسـین علیه السـلام از او می باشـند که ائمه هُـداه هسـتند و دوست و محرم رازی غیر از آنها برنگزینیـد که در این صورت خشـمی از سوی پروردگارتان بر شما وارد می شود. (ادامه روایت).

در کافی از سـفیان بن محمـد آمده است که گفت: به امام حسن علیه السـلام نامه ای نوشـته و از ایشان پیرامون واژه وَلِیجَه در آیه شـریفه «وَلَمْ یَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمؤمنین وَلِیجَهً»(۱) [و غیر از خـدا و فرسـتاده او و مؤمنـان محرم اسـراری نگرفته انـد] سؤال کردم. حضـرت در جواب فرمودند: ولیجه، کسـی است که در مقابل ولیّ اَمر (امام حق)، عَلَم می شود، و اما آیـا از خودت پرسـیدی که منظور از مؤمنین در آیه چه کسـانی هسـتند(۲)؟ بـدان که مؤمنین، امامان برحقنـد که از خـدا برای مردم امان می گیرند و امان آنها مورد قبول خداوند است.

پس دلالـت این حـدیث به آن چه که ذکر کردیم و بر امکـان تأویـل مؤمن به امـام به خاطر این که خـدا به او امان می دهـد و مؤمن از امان مشتق شده، ظاهر است.

أوتـاد: وَتْـد به معنـای میـخ، چیزی است که در زمین و دیوار چوبی و غیره کوفته می شود و جمع آن أوتـاد است. این واژه در سوره نبأ آیه شریفه «وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا»(۳) [و کوه ها را (چون) میخ هایی (گذاشتیم)] آمده است. در شـرح واژه جِبال، دلایل این که ائمه علیهم السلام، أوتادُ الأرض هستند، آمده است. پس غافل مشو.

ص:۹۸۵

۱- [۱] - توبه/۱۶.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص ۴۷۹.

۳- [۳] - نبأ/۷.

وحده: وَحْدَه، وحید و من وَحَّدَ الله. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم آمد، به دلایل تأویل واحِدَه در آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ»(۱) [بگو من فقط به شما یک اندرز می دهم] به ولایتِ اشاره شد و از آن استنباط می شود که می توان نظایر آن را در موارد مناسب نیز به ولایت تأویل برد. در شرح واژه «ابن» دلایل تأویل وحیدَه به دومی که به معنای «زنازاده» می باشد، آمده است. همچنین در چندین مورد اشاره کردیم که منظور از اهل توحید و کسی که به یگانگی خداوند ایمان آورد، ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان که ولایت مدار هستند، می باشند. همین طور در حدیث است که ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام خوبی ها می باشند و همه نیکی ها که از جمله آن توحید می باشد از فروع آنان است. بلکه در گفتارهای سابق به ویژه در باب هفتم از فصل اول از گفتار سوم و در باب سوم از فصل اول از گفتار اول، دلایل این که مراد از توحید، در باطن، قائل شدن به امامت ائمه علیهم السلام و اقرار به ولایت آنان می باشد، آمده است. پس غافل مشو.

وُدّ: وُدّ و مَوَدَّه هر دو به معنای محبّت می باشند. پس تمام تأویل هایی که در شرح واژه حُبّ آمد در اینجا نیز مصداق پیدا می کند. دلایل این که منظور از الموده فی الْقُربی (دوستی و مودّت با نزدیکان)، ولایت ائمه علیهم السلام است و این که دوستی با آنان در حکم دوستی با خدا و رسولش است، در شرح واژه قُربی و غیره آمده است و در سوره شوری نیز خواهد آمد. همچنین در سوره مریم علیها السلام به دلایل تأویل وُدّ در آیه شریفه «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً»(۲) [به زودی (خدای) رحمان برای آنان محبتی (در دل ها) قرار می دهد] به ولایت علی علیه السلام اشاره خواهد شد. در روایت شیبانی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ما وُدُّ الله (محبت خدا) و حجت اوییم. (ادامه روایت).

بنا بر این می توان موارد این چنین که وُدّ و مَوَدَّه در مقام مدح است را به ولایت یا آن چه که به آن بر می گردد، تأویل نمود. از مطالبی که گفته شد، تأویل

ص:۹۸۶

۱- [۱] - سبا/۴۶.

۲- [۲] - مریم/۹۶.

موده به دوستی با ائمه علیهم السلام نیز آشکار می شود. بلکه در برخی احادیث آمده است که وُدّ، در حقیقت، تصحیف موده است. بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از اسامی خدای سبحان، ودود است که آن یا از باب مفعول به معنای محبوب می باشد؛ یعنی خدای تبارک و تعالی در دل های اولیای خود محبوب است و واضح است که مقصود از اولیاء، پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و پیروان آنان یعنی ولایت مداران می باشند، و یا به معنای فاعل یعنی دوستدار است؛ یعنی خداوند سبحان، بندگان صالحش را دوست دارد به این معنا که او از آنها خشنود می شود و به آنها اجر و پاداش می دهد.

در اینجا نیز روشن است که منظور از بندگان صالح همان افرادی هستند که در بالا ذکر کردیم. همچنین واژه وَدّ به فتح واو در سوره نوح آیه شریفه «وَلاَ تَذَرُنَّ وَدًّا وَلاَ سُوَاعًا»(۱) [و نه ود را واگذارید و نه سواع را] آمده است که نام بتی می باشد که متعلق به قبیله بنی کُلَیب بود و تأویل آن همان است که در بت های نظیر آن و در شرح واژه صَنَم آمد.

وِرد: و آن چه این معنا را می رساند. وِرد به کسر واو، آبی است که بر آب می ریزد. تأویل آن چه در مقام مدح و چه در مقام ذمّ و نکوهش به مانند تأویلی است که در شرح واژه ماء آمد. پس اندیشه کن.

وَعد: و وعید و آن چه که این معنا را می رساند مانند میعاد و ما یُوعَدون و مانند آن. بر هیچ کس پوشیده نیست که خداوند به ائمه علیهم السلام وعده داد که آنان را جانشینان خود بر روی زمین قرار می دهد و به آنان قدرت عطا می کند و انتقام آنان را از دشمنان می گیرد. همان طور که در رجعت این کار انجام خواهد گرفت و این که به آنان شفاعت و بهشت اعطا می کند و هر آن که آنان بخواهند در بهشت جای می دهد و همین طور خداوند به شیعیانشان و کسانی که به عهد خدا وفا نمودند و به پیمان ولایت تمسک جستند، وعده داد که خیرات دنیا و آخرت را به آنها ارزانی دارد و در رجعت آنها را بر دشمنانشان پیروز گرداند. همچنین به

۱- [۱] - نوح/۲۳.

دشمنانشان وعده ذلت و رسوایی و عذاب در دنیا یعنی در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام و در آخرت را داده است. واژه وعید را می توان به وعده دادن خداوند به دشمنان ائمه علیهم السلام اطلاق کرد، چرا که تمام علما، وعید را به شر و بدی اختصاص داده اند، همان طور که وعده را مختص خوبی دانسته اند. همچنین علما برای هر یک از وعده ها و وعیدها موعد و زمان مشخصی را قائل هستند که عمده آن در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام در دنیا و روز قیامت در جهان آخرت، می باشد. پیش از این نیز بارها دلایل تأویل حیات دوباره و آخرت به زمان رجعت ذکر شده است. پس غافل مشو.

بنا بر این می توان واژه هایی مانند: الوَعْد، وعدالله، الوَعْد الحَقّ، الوَعْدُ الحَسَن و مانند آن و همین طور ما وَعَدَالله و ما یوعدون و مانند آن را در موارد مناسب به وعده های خدا نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان و دشمنانشان تأویل نمود. همین طور می توان وعید و واژه های مترادف آن را به آن چه که خداوند به وسیله آن دشمنان ائمه علیهم السلام را تهدید کرده است، تأویل کرد. همچنین می توان روز موعود و میعاد و مانند آن را به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام و زمان رجعت تفسیر نمود.

دلایل این تأویل، احادیثی است که بیشتر آنها در خلال تفسیر آیات خواهد آمد. در تفسیر فرات از ثمالی از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ»(۱) [که آن چه وعده داده شده اید راست است] آمده است که فرمود: آن چه که در باره علی علیه السلام به شما وعده داده می شود. در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ»(۲) [تا وقتی آن چه به آنان وعده داده می شود یا عذاب یا روز رستاخیز را ببینند] آمده است که فرمود: منظور از ساعه، خروج حضرت قائم علیه السلام است. در آن روز یعنی به هنگام قیام، حضرت قائم علیه السلام خواهند دانست که چه

۱- [۱] - ذاریات/۵.

۲- [۲] - مریم/۷۵.

کسی جایگاه بدتری دارد. (ادامه روایت).(۱) از این حدیث استنباط می شود که روز موعود به معنای روز قیام حضرت قائم است بلکه دلالت آن ظاهر و آشکار است.

در کنزالفوائد پیرامون آیه شریفه «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا»(۲) [آیا کسی که وعده نیکو به او داده ایم] آمده است که فرمود: منظور از آن چه وعده داده شده، حضرت علی علیه السلام است که خداوند به او وعده داد که از دشمنانش در دنیا انتقام بگیرد و به او و اولیای او در آخرت، وعده بهشت را داد. پس خوب تأمل کن، تا مورد هر تأویل را متناسب با آن بدانی و خداوند هدایت کننده است.

وَقُود: وَقُود و مشتقات آن مانند مَوْقِدَه. در قاموس اللغه وَقْد به معنای هیزم و شعله آتش آمده است. از دیگر مشتقات آن وَقُود، موقود، تَوَقَّدَ و استیقاد است. بدان که می توان تأویل واژه نار و مانند آن را در موارد مناسب برای تأویل وَقُود نیز به کار برد. و خداوند آگاه است.

وِلْدان: وِلْدان، وَلَد و آن چه به این معناست مانند والد، أولاد، ماوَلَدَ و مانند آن. در ادامه در باره این که مقصود از این که خداوند ولدی (فرزندی) برای خود گرفته است، چیست، صحبت خواهیم کرد.

بدان که احادیث زیادی وجود دارد که نشان می دهد، کلمه والدین به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی تأویل می شود. وصی به امام حق یا به امام علی علیه السلام اطلاق می شود. از جمله این احادیث روایتی است که در کافی از امام رضا علیه السلام پیرامون صفات امام آمده است که فرمود: امام پدر دلسوز است(۳). (ادامه روایت). روایت دیگر، روایت أصبغ بن نباته است که به طور مفصل در باب سوم از فصل اول در همین گفتار سوم آمده است و استدلالی برای اطلاق والدین بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نیز به همراه دارد.

ص:۹۸۹

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۴۹۷.

۲- [۲] - قصص/۶۱.

۳- [۳] - کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

حدیث دیگری نیز در کتاب بشاره المصطفی از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله فرموده است: من و تو، پدر این امّت هستیم. (ادامه روایت). روایتی نیز در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از ابابصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از والدین می باشد و دیگری علی علیه السلام است. ابابصیر گفت: به حضرت عرض کردم که این مورد در کجای قرآن آمده است؟ حضرت فرمود: در آیه شریفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً»(۱) [و به پدر و مادر احسان کنید.(۲)] در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: بهترین والدین شما و مستحق ترین آنان نسبت به شکرگذاری شما از آنها محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است و حق ما بر شما از حق پدر و مادر واقعی تان بیشتر است. زیرا اگر از ما اطاعت کنید، شما را از آتش نجات می دهیم و به بهشت می رسانیم.

در همین تفسیر آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که حق والدین برترش یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بشناسد و درک کند حقوقی را که نسبت به پدر و مادر واقعی خودش و سایر بندگان خدا ضایع کرده است، هیچ ضرری به او نمی رساند، چرا که این دو با تلاش خود، آنها را راضی خواهند کرد. (ادامه روایت). احادیث بسیار دیگری نیز در این زمینه هست که در محل خود خواهد آمد.

در شرح واژه أَبْ، أَخْ و اِبْن به طور کافی و وافی در این مورد که شیطان نیز به یک معنا، پدر کفّار و مخالفین می باشد، روایاتی ذکر شد. همچنین اشاره کردیم که فرزند کامل در ولایت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام، انسان مؤمن و مخلص می باشد و کامل ترین آنان ائمه علیهم السلام هستند. بلکه منظور از بنی اسرائیل و بنی ابراهیم حتی منظور از بنی آدم نیز ائمه علیهم السلام هستند. همان طور که در حدیثی که در شرح واژه سرّ خواهد آمد، می خوانیم: فرزند

۱- [۱] - بقره/۸۳.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۷.

آدم با فلانی و فلانی دوستی نمی کند. به آن چه که اشاره کردیم دقت تأمل کن و از روایاتی که در شرح واژه شرک آمد و نشان می داد مقصود از والدین، همان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه سلام الله علیها هستند و علت عاق شدن توسط آنها، دشمنی با ذرّیه ایشان یعنی ائمه علیهم السلام است غفلت مکن.

بدان بنا بر این تأویل، مراد از اولاد، تمام امت و مقصود از فرزندان عاق شده، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین آنها می باشند و برترین فرزندانی که عاق نشدند، احسان کنندگان به والدین هستند و نیز کسانی که از حیث حسب و نسب به ائمه علیهم السلام نزدیک تر می باشند، چرا که ائمه علیهم السلام از هر نظر، فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام می باشند. اگر چه آنان نسبت به سایر امت وِلْدان (جوانان) محسوب می شوند. از این رو وِلْدان و أولاد که در برخی از آیات وارد شده، به آنان تأویل، شده است. همان طور که در مناقب ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ»(۱) [سوگند به پدری (چنان) و آن کسی را که به وجود آورد] آمده است که فرمود: منظور از والد، امیرالمؤمنین علیه السلام و منظور از آن چه که زائید، همین امامان علیه السلام می باشند.

در تفسیر عیاشی از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از والد، رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن چه که زاییده، ائمه علیهم السلام می باشند. پس تأمل کن تا تأویل هر مورد را متناسب با آن بیابی. همچنین بدان، اگر به حدیثی پیرامون آن چه که ذکر کردیم در تکمله فصل اول از همین گفتار رجوع کنی، غلو کنندگانی را می شناسی که برای ائمه علیهم السلام نوعی از حلول و اتحاد و مانند آن را قائل هستند. همچنین در بین آنان مخالفان ائمه علیهم السلام را می یابی که قائلند به این که خلفایشان به ویژه خلیفه اول و دوّم، از برترین مقربین در پیشگاه خداوند می باشند و نیز برای گروهی از مشایخ خود و حتی بسیاری از افراد دیوانه، قائل به حلول و اتحاد هستند و این امر تا زمان حاضر

۱- [۱] - بلد/۳.

در بین آنان رواج دارد و نیز درخواهی یافت که اینان همگی در زمره کسانی هستند که خداوند از قول آنان نقل می کند که گفتند، خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است و فقط تعابیر آنها و این که چه کسی را فرزند خدا قرار دادند، با هم تفاوت دارد. زیرا گروهی از یهودیان قائل شدند به این که عُزیز پسر خداست و برخی از مسیحیان گفتند که مسیح پسر خدا است و از هر دو فرقه یهودیت و مسیحیت، جماعتی گفتند: ما پسران خدا و حبیب اوییم. و این امر منجر به این شد که به حلول و اتحاد اعتقاد پیدا کردند و برای خود مقام والایی قائل شدند که در واقع از آنِ آنها نبود. گروهی از مشرکان نیز بر همین اساس گفتند ملائکه دختران خدا هستند. همچنین بر طبق آن چه که در تکمله یاد شده آمده است، غلو کنندگان شیعه نیز برای ائمه علیهم السلام، و مخالفان شیعه برای برخی از مشایخ خود و حتی برای برخی از افراد دیوانه قائل به حلول و اتحاد هستند. وانگهی، آنان با ادعای خلافت و وجوب اطاعت از کسانی که خداوند چنین مقامی را به آنان اعطا نکرده است به خداوند دروغ بستند و در این زمینه، همانند کسانی هستند که افرادی را فرزند خدا دانستند و به خداوند نسبتی دروغ دادند. بنا بر این می توان کسانی را که در قرآن آمده است برای خداوند فرزند قائل شدند، به همین گروه (مخالفان ائمه) تأویل نمود. تأیید این تأویل، مطلبی است که در تفسیر قمی پیرامون آیه «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً»(۱) [و گفتند (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده است] آمده است که می گوید: منظور از این آیه، همان قول یهودیان به این که عزیر پسر خداست و قول مسیحیان که مسیح علیه السلام را پسر خدا می دانند و نیز اقوال غلو کنندگان پیرامون ائمه علیهم السلام می باشد(۲). مؤلف گوید، منظور، الوهیت آنان و اتحادشان با خداوند است، چنان که در تکمله ذکر شد. شاید هم منظور از کلمه ائمه درآن روایت، امام به معنای مطلق باشد، در این صورت، این معنا شامل کسانی که قائل به امامت کسی که امام نیست، شده اند نیز می باشد. و خدا آگاه است و هدایت کننده است.

۱- [۱] - بقره/۱۱۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱.

وِتر: واژه وِتْر تنها در سوره فجر آمده است و معنا و تأویل آن در شرح واژه شَفْع ذکر شد.

ورز: وِزْر و أوزار. در قاموس اللغه وِزْر به کسر واو به معنای گناه، سنگینی، سلاح و بارسنگین آمده است و جمع آن أَوْزار می باشد. وزیر، کسی است که وظایف سنگین پادشاه را تحمل می کند و با رأی و نظر خود به او کمک می کند.

همان طور که در تفسیر سوره طه خواهد آمد، دلالت احادیث بر این که علی علیه السلام وزیر رسول الله صلی الله علیه و آله است فراوان می باشد. در مناقب از ابن عباس پیرامون آیه شریفه «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ* الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَكَ»(۱) [و بار گرانت را از (دوش) تو برنداشتیم باری که (گویی) پشت تو را شکست] آمده است که گفت: یعنی پشت تو را به وسیله علی بن أبی طالب علیه السلام قوی کرد(۲).

در شرح واژه ذَنْب، مفهوم گناه و معصیت انبیاء علیه السلام آمده است. در احادیث، وِزْر کفر به ولایت تأویل شده است. همان طور که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لِيَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»(۳) [تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند] فرمود: یعنی کافر شدن به ولایت را کامل کنند. ایشان همچنین پیرامون آیه شریفه «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ»(۴) [و (نیز) بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند] فرمود: یعنی دشمنان ائمه علیهم السلام بار کسانی که طرفدار آنان بودند را نیز بر دوش می کشند. در روایت دیگری پیرامون این آیه آمده است که یعنی غاصبان حق امیرالمؤمنین علیه السلام، گناهان کسانی که به آنان اقتدا کردند را بر دوش می کشند. ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه ذَنْب و غیره آمده است. پس تأمل کن

ص:۹۹۳

۱- [۱] - انشراح/۲ و ۳.
۲- [۲] - مناقب، ج ۲، ص ۷۹.
۳- [۳] - نحل/۲۵.
۴- [۴] - همان.

وَقْر: وَقْر به فتح واو به معنای سنگینی گوش و زایل شدن شنوایی است. پیش تر دلایل تأویل سنگینی گوش و این که مراد از آن دشواری پذیرش ولایت و گوش دادن به فضائل ائمه علیهم السلام می باشد، آمده است. پس تأمل کن.

وَسْوَسَه: وسوسه و واژه هایی که شامل معنای آن می شود. در شرح واژه زَرْع به طور کامل در باره آن بحث شد پس تأمل کن. برخی از ادلّه تأیید کننده آن در شرح واژه هُمَزَه و در سوره وَسْواسْ خواهد آمد. همچنین در شرح واژه روح دلایل این که وَسْواس نام شیطان می باشد، آمده است. در تأویل ناس نیز پیرامون آن سخن به میان آمد. پس تأمل کن.

وَسَط: وَسَط و وُسْطی. در قاموس اللغه وَسَط به معنای میان و مرکز هر چیز و کانون آن است. معنای امه وسطا در آیه شریفه «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»(۱) [شما را امتی میانه قرار دادیم] امت میانه و برگزیده است. این واژه در سوره بقره آیه شریفه «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى»(۲) [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید] و آیه شریفه وَجَعَلْناکُمْ أمهً وسطاً آمده است.

در شرح واژه صلاه به دلایل تأویل الصلاه الوسطی به حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم. در شرح واژه أمّه در باره تأویل الأمّه الوُسْطی به ائمه علیهم السلام سخن به میان آمد. شاید بتوان الأوسط را نیز در موارد مناسب به امام علیه السلام تأویل برد. پس تأملَ کن.

مَوْعِظَه: موعظه و واژه هایی که مشتمل بر این معناست مانند یَعظِکم و مانند آن. در قاموس اللغه وَعَظَهُ به معنای سخن گفتن از ثواب و عقاب به گونه ای که موجب نرمی دل شود، آمده است. در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ»(۳) [پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید] آمده است که فرمود: موعظه، همان توبه است. به نظر

۱- [۱] - بقره/۱۴۳.

۲- [۲] - بقره/۲۳۷.

۳- [۳] - بقره/۲۷۵.

من بر هیچ کس پوشیده نیست که از بزرگ ترین گناهان، انکار ولایت و ترک آن می باشد. پس می توان موعظه را به توبه از آن و تمسّک به ولایت تفسیر نمود.

در کافی با سلسله سندهایی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده است که فرمود: این آیه، این چنین نازل شده است: اگر آنها به پندی که در باره علی علیه السلام به آنان داده شد عمل می کردند برایشان بهتر بود (ادامه روایت). پس اندیشه کن.

مَسْتَوْدَع: این واژه در سوره هود آیه شریفه «وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا»(۱) [و (او) قرارگاه و محل مردنش را می داند] و سوره انعام آیه شریفه «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»(۲) [پس (برای شما) قرارگاه و محل امانتی (مقرر کرد)] آمده است. در روایتی مستقر به معنای کسی که ایمان در قلبش استقرار یافته و هیچ گاه از آن جدا نمی شود و مستودع به معنای کسی که مدتی ایمان را در قلب خود نگه می دارد و سپس از آن جدا می شود، معنا شده است. زبیر از زمره مستودعین به شمار می آید. (ادامه روایت). و دلالت آن روشن است. پس اندیشه کن.

سَعَه: واژه هایی که شامل معنای آن می باشد مانند موسع و مانند آن. در نهایه وُسْع و سَعَه به معنای توانگری و طاقت است و واسع، از اسماء الهی است که تمام فقیران را در بر می گیرد و رحمتش، شامل همه چیز است.

اجمالاً معنای سعه و غنا در بسیاری از موارد به یک چیز برمی گردد و تأویل غنا در شرح آن واژه آمده است و شاید بتوان آن را در اینجا در موارد مناسب، پیاده کرد. در شرح واژه رحمه، معنای آیه شریفه «وَ رَحمَتِي وَسِعَتْ كل شيئ»(۳) آمده است و از آن استنباط می شود که عطای خداوند سبحان فقط اهل ولایت را شامل می شود. ادلّه تأیید کننده این مطلب در شرح واژه یَسیر آمده است.

۱- [۱] - هود/۶.

۲- [۲] - انعام/۹۸.

۳- [۳] - اعراف/۱۵۶.

وَضْع: و آن چه به این معناست مانند وَضَع و امثال آن. وضع در اصل به معنای قرار دادن و نهادن در جایی و پایین بودن مرتبه و شأن می باشد و بیشتر استعمال آن در معنای اول است. در شرح واژه میزان خواهد آمد که می توان از اطلاق وضع به معنای نصب کردن و تمکن بخشیدن، تأویلِ «وضع میزان» به انتصاب امام را استنباط کرد. و شاید بتوان این تأویل را در موارد مناسب دیگر به کار برد و خداوند هدایت کننده است.

واقعه: در سوره واقعه و حاقه خواهد آمد که مراد از واقعه روز قیامت می باشد و هر چه که به این معنا باشد نیز همین طور است. در شرح واژه قیامه و واژه های دیگر دلایل تأویل آن به رجعت و مانند آن آمده است.

وَصف: وَصْف و مایصفون. در سوره انعام و صافات و سوره های دیگر خواهد آمد که می توان مراد از کلمه وصف را توصیف نکوهش شدگان دانست یعنی آن چه که دشمنان ائمه علیهم السلام در باره آن سخن می گویند. مضمون سخن آنها نیز این است که می گویند خداوند این امت را بدون تعیین امامی که بیان کننده احکام و امور دیگر باشد، رها کرده است، پس تأمل کن.

وُقُوف: وُقُوف و واژه هایی که به این معنا هستند مانند وَقَفُوا و امثال آن. وقوف در اصل به معنای حبس می باشد. بر هیچ کس پوشیده نیست که خلائق به ویژه دشمنان ائمه علیهم السلام در روز قیامت برای سؤال شدن در باره ولایت از حرکت بازداشته می شوند، تاویل به دشمنان ائمه علیهم السلام در این مقام، مناسب تر است زیرا آنان معیار تأویل به شمار می روند. دلیل چنین تأویلی در شرح واژه سؤال آمده است.

موثق: موثق و میثاق و آن چه به این معناست. میثاق به معنای عهد و پیمانِ بسته شده است و بر وزن مِفْعال و مشتق از وثیقه می باشد. در شرح واژه عَهْد، دلایل تأویل وثیقه و میثاق به پیمان و عهد ولایت، توحید و نبوت و تصدیق به آن که از خلائق گرفته شده، آمده است. همچنین در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِی

وَاثَقَکُم بِهِ»(۱) [و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و (نیز) پیمانی را که شما را به (انجام) آن متعهد گردانیده به یاد آورید] آمده است که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان ولایت را از آنها گرفت گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. سپس آن پیمان را شکستند. (ادامه روایت). اخباری از این دست فراوان می باشد. همچنین در شرح واژه عُرْوَه، تفسیر العُرْوَهَ الوُثْقَی آمده است.

وَدْق: به معنای مَطَر (باران) است و تأویل آن همان است که در شرح واژه مَطَر آوردیم. پس تأمل کن.

وَرَقَه: واژه ورقه در سوره انعام آیه شریفه «وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَهٍ»(۲) [و هیچ برگی فرو نمی افتد] آمده است. در شرح واژه شَجَر به دلایل تأویل وَرَق به شیعیان اشاره کردیم. در تفسیر آیه فوق، تأویل سقوط ورقه به سقط جنین از شکم مادر خواهد آمد و شاید مراد از آن جنین، کسی باشد که اگر در قید حیات باقی می ماند، دوستدار ائمه علیهم السلام می بود. اما تعابیری مانند وَرَقُ الْجَنَّه و بِوَرَقِکُم که در قرآن آمده است، ظاهر این است که نمی توان همین تأویل را به ویژه در تعبیر دوم بدون تکلّف زیاد، پیاده کرد و شاید تأویل بِوَرِقِکُم به همان تأویلی که در شرح واژه «درهم» و مانند آن آمده است مناسب تر باشد. پس مراد از بورقکم، همان تأویل است. پس اندیشه کن و خدا آگاه است.

تَوْفیق: و کسی که موفق است. در شرح واژه خذلان، دلایل این که معنای توفیق الهی و مَوَفَّق و کسی که شامل آن می شود، همان دوستداران پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و کسانی که به آنان تمسک جستند می باشند، آمده است.

وابِل: به معنای باران زیاد و فراوان می باشد و تأویل آن همان است که در شرح واژه مَطَر آمده است.

۱- [۱] - مائده/۷.

۲- [۲] - انعام/۵۹.

وَبال: وَبال در لغت به معنای سنگینی و امر ناپسند و گناه می باشد و اجمالاً تأویل آن همان است که در تأویل وِزْر آمده است، پس تأمل کن.

وَجل: وَجل و کلماتی که مشتمل بر این معناست مانند: «وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»(۱) [دلهاشان بترسد] و مانند آن. بر هیچ کس پوشیده نیست که وَجَِل به معنای خوف و خشیت است. و پیشتر به دلایل این که منظور از وَجَل، ترس مؤمنان از کوتاهی در اطاعت و ولایت است اشاره کردیم. پس تأمل کن.

وَسیلَه: این واژه در سوره مائده و بنی اسرائیل آمده است و معنای آن درجه و منزلت و هر آن چه که به وسیله آن، انسان به خداوند نزدیک می شود، می باشد. از حضرت علی علیه السلام روایتی نقل شده است که خلاصه آن این است که درجه و منزلتی که خداوند به پیامبرش وعده داد، بالاترین پلکان بهشت و نهایت آرزو و بالاترین نقطه تقرب است که هزار پله دارد و مشرف بر تمام بهشت است و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن هنگام بر آن نشسته است و آن جایگاه را با نورش روشن کرده است و من در این هنگام بر پلکان رفیع هستم و آن پلکان، پایین تراز پلکان پیامبر است و انبیاء و رسولان بر پله های دیگر ایستاد ه اند. (ادامه روایت). از احادیث استنباط می شود که می توان وسیله را در هر معنایی که باشد به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل برد. در کتاب واحده از طارق بن شهاب از علی علیه السلام آمده است که فرمود: ائمه آل محمد علیهم السلام همان وسیله رسیدن به خدا و حلقه اتصال عفو و بخشش او هستند. (دامه روایت). در کتاب ریاض الجنان از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی که در آن فضائل خود و فضائل ائمه علیهم السلام را بر شمردند آمده است که فرمود: ما وسیله رسیدن به خدا هستیم. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: و جَعَلْتَهُم الوسیلَهَ إلَی رِضْوانِکَ (و آنان را وسیله رسیدن به خشنودی خویش قرار دادی).

مؤلف گوید: تأویل این کلام همان است که بارها مطرح شد مبنی بر این که ائمه علیهم السلام و ولایت و اطاعتشان علت حصول قرب الهی و بالا بردن درجه و

۱- [۱] - انفال/۲.

منزلت می باشد و به وسیله آنان، انسان به بهشت می رسد و همین طور مقصود از وسیله ای که شرح داده شد آنان هستند، و دوستدارانشان به وسیله آنان می توانند از بهشت بهره مند شوند. پس تأمل کن.

صِلَه: و آن چه که خداوند دستور به برقراری پیوند با آن را داده است. واژه صله اگر چه در قرآن نیامده است ولی واژه هایی که دلالت بر آن می کند در قرآن آمده است مانند: یَصِلوُن. خلاصه معنای صله احسان و دلسوزی و بخشش مال و ترک قطع رابطه و آزار و دوری است.

درجه بندی صله رحم به ترتیب از فامیل های نزدیک تر به فامیل های دورتر است. برترین تمام صله رحم ها، صله رحم با رسول الله صلی الله علیه و آله به ویژه ائمه علیهم السلام است. همان طور که به طور مفصل در شرح واژه های قَطع و رَحِم از آن بحث کردیم. از این رو است که در احادیث، آیه های صله به صله رحم با ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است. همان طور که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ»(۱) [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند] آمده است که فرمودند: رَحِم آل محمد علیهم السلام در روز قیامت به عرش بسته است و ارحام مؤمنین به ارحام آل محمد صلی الله علیه و آله متصل است و می گوید: خدایا هر کس که با ما رابطه برقرار کرد به ما وصل کن و هر کس که با ما قطع ر ابطه نمود از ما قطع کن.

در روایت معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَیَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ»(۲) [و آن چه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند] آمده است که فرمود: منظور صله رحم با امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام است. در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «یَصِلُون مَا

۱- [۱] - رعد/۲۱.

۲- [۲] - بقره/۲۷.

أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»(۱) آمـده است که فرمود: منظور از آیه، صـله رحم با نزدیکان است به این که متعهد با یکدیگر باشـند و حقوق یکدیگر را ادا کنند و برترین رَحِم و واجب ترین آنها از نظر حق داشـتن، رحم آل محمد است چرا که حق رحم ایشان، برتر و قطع کردن رابطه با آن، ویران کننده تر و زشت تر است.

امام باقر فرموده است: هر کس که ما را با نام هایمان بنامـد و ما را با لقب هایمان صدا بزند و جز به هنگام ضـرورت، مخالفین ما را با نام های ما نام نبرد و با القاب ما آنها را صدا نزند، این همان معنای صله است.

در کتاب محاسن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس با ما صـله رحم داشـته باشد با رسول الله صـلی الله علیه و آله صـله رحم دارد و هر کس بـا رسول الله صـلی الله علیه و آله صـله رحم انجام دهـد با خداونـد تبارک و تعالی پیوند برقرار کرده است. (ادامه روایت). از این حدیث، امکان تأویل آیه هایی که بر صله و احسان به خدا و رسولش دلالت دارند به صله بـا امـام، استنباط می شود. همـان طور که ادلّه تأییـد کننـده آن در شـرح واژه قرض آمـد که در آنجا قَرض حَسَن در آیه شریفه «مَّن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا»(۲) [کیست آن کس که به (بنـدگان) خـدا وام نیکویی دهـد] و مانند آن به صـله رحم با اهل بیت رسول الله صـلی الله علیه و آله تأویل برده شـد. پس اندیشه کن. و غافل مشو از این که کسـی که این رابطه را برقرار می کنـد، انسـان مؤمن و شـیعه و قائـل به امامت ائمه علیهم السـلام است، چون هیـچ قطع رابطه ای بالاتر از انکار امامت آنان نیست. همان طور که این مطلب در تفسـیر امام علیه السـلام که اندکی پیش در شـرح واژه قطع آمد به صراحت ذکر شده است. پس تأمل کن. بدان که در شـرح واژه قَوْل دلایل تأویل آیه شریفه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ»(۳) [و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم] به انتصاب امام بعد از امام آمده است. همچنین در شرح واژه وسیله نیز

۱- [۱] - رعد/۲۱.

۲- [۲] - بقره/۲۴۵.

۳- [۳] - قصص/۵۱.

اشاره کردیم به این که ائمه علیهم السلام حلقه اتصال برای رسیدن به عفو و بخشش الهی هستند. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: ما حلقه اتصال برای رسیدن به رضایت الهی هستیم. وُصْلَه چیزی است که انسان به وسیله آن به آن چه دلخواه اوست، وصل می شود. همه این مطالب، مؤید همان است که پیشتر بیان نمودیم، مبنی بر این که کسی که با آنها رابطه برقرار کند به خدا وصل می شود و امکان ندارد که کسی جز به وسیله آنان به خیری از سوی خدا برسد. پس تأمل کن.

وَکیل: و آن چه مشتمل بر این معناست مانند توکل. بدان که وکیل همان کسی است که به او اعتماد شده و کارها به او واگذار شده است. در قاموس اللّغه وَکَلَ بِالله، تَوَکَّلَ علیه و اتَّکَلَ به معنای تسلیم خدا شد، آمده است.

همچنین وَکَلَ إلیه الْأَمْرَ به معنای کار را به او واگذاشت و به وی سپرد آمده است. پس معنای توکل بر خدا، قطع امید از تمام خلائق غیر از او می باشد. بر هیچ کس پوشیده نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز کسانی هستند که کلّیه امور از جانب خدا و به امر او بر آنها واگذار شده است. بنا بر این باید به آنان تسلیم شد و نه به غیر آنها که ادعای امامت می کنند، و باید تمام امور را به آنها واگذار کرد، چرا که واگذار کردن امور به آنان در حکم واگذار کردن امور به خدا می باشد زیرا آنان، دعوت کننده از سوی خدا هستند همان طور که بارها این مطلب تبیین شد.

بنابراین می توان وکیل را در موارد مناسب به امام و توکل بر خدا را به اطاعت از امام و تسلیم شدن به او تأویل برد. با این وجود شکی نیست در این که آنان، برترین کسانی هستند که بر خداوند تبارک و تعالی توکل کردند. پس مراد از توکل کنندگان بر خدا، تنها پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و شیعیان سابق و لاحق و نه غیر آنان می باشند. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

وَیْل: در قاموس اللغه وَیْل به معنای شرّ، کلمه عذاب، یا نام یک وادی یا چاه در جهنم یا دری از درهای جهنم آمده است. روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که وَیل، وادی ای در جهنم است که کافر به مدت چهل سال در آن می افتد. (ادامه روایت). بنا بر این می توان وَیْل به معنای شرّ، جهنم و مانند آن را به

دشمنی با ائمه علیهم السلام و جهل به آنان و مانند آن در موارد مناسب تأویل برد. در کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی پیرامون کِیْل (پیمانه) این آیه را نازل کرده است «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ»(۱) [وای بر کم فروشان] و خداوند کلمه وَیْل را در مورد کسی به کار نمی برد جز آن که او را کافر بنامد. حضرت سپس آیه را خواند(۲) «فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا»(۳) پس وای بر کسانی که کافر شدند] پس تأمل کن.

مُتَوَسِّمِین: این واژه تنها در سوره حجر آمده است. در تفسیر سوره حجر دلایل این که مراد از این واژه ائمه علیهم السلام یا ائمه و شیعیان آنان هستند، خواهد آمد. تَوَسُّم در اصل به معنای زیرکی و فراست است گویی آنان تمام چیزها را با نشان و علامت آن می شناسند. در حدیثی این طور آمده است: از فراست شخص مؤمن بپرهیزید چرا که او را نور خدا می بیند. پس تأمل کن و از دلایل تأویل وَسْم که در شرح واژه سَماء آمده است غافل مشو.

أَوثان: أَوثان جمع وَثَن و به معنای بُت است. در شرح واژه فَحْشاء دلایل این که منظور از أوثان، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند آمده است. در تفسیر عیاشی آمده است که از امام صادق علیه السلام پیرامون دشمنان خدا سؤال شد. حضرت فرمود آنان چهار بت هستند. از حضرت پرسیده شد که آنان کیستند؟ حضرت فرمود: ابوالفُصَیل، رَمْع، نَعْثَل و معاویه و پیروان آنها، دشمنان خدا هستند و هر کس با اینان دشمنی کند با دشمنان خدا دشمنی کرده است. همان طور که در شرح واژه فَحشاء آمده است، در برخی از روایت ها أوثان به بازی شطرنج و انواع قمار نیز به افراد ذکر شده تأویل برده شده است. پس درک کن.

وَزْن: و میزان و آن چه به این معناست مانند: موازین، زِنُوا و مانند آن. میزان هر چیزی است که با آن وزن می شود و مقادیر اشیاء به وسیله آن شناخته می شود تا

ص:۱۰۰۲

۱- [۱] – مطففین/۱.

۲- [۲] – کافی، ج ۲، ص ۳۶.

۳- [۳] – ص/۲۷.

به عدالت و انصاف رسانده شود. در احادیث، دلایل تأویل وَزْن و میزان به امام به ویژه علی علیه السلام و تأویل موازین به ائمه علیهم السلام و انبیا علیه السلام و اوصیای الهی آمده است. همچنین در کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام آمده است که مراد از آیه شریف «مَنْ ثَقُلَتْ موازِینُهُ»(۱) [هر کس که سنجیده هایش سنگین برآید] حضرت علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت و مراد از آیه شریفه «مَنْ خَفَّت مَوازِینُهُ»(۲) [هر کس سنجیده هایش سبک برآید] آن سه و پیروان آنها می باشند.

در اینجا برخی از احادیث را که در بردارنده نکته ای می باشد می آوریم. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالسَّمَاء رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»(۳) [و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت] آمده است که فرمود: منظور از السَّماء (آسمان)، رسول الله صلی الله علیه و آله و منظور از المیزان، حضرت علی علیه السلام می باشد که خداوند او را برای خلق، انتصاب نمود. همچنین پیرامون آیه شریفه «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»(۴) [تا مبادا از اندازه درگذرید] آمده است که معنای آن این است که از امام سرپیچی نکنید. همین طور در مورد آیه شریفه «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ»(۵) [و وزن را به انصاف برپا دارید] روایت شده که معنای آیه این است: امام را برای عدالت بر پا دارید. همچنین پیرامون آیه شریفه «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»(۶) [و در سنجش مکاهید] آمده است که معنای آن به این صورت است: از حق امام نکاهید و به او ظلم نکنید.(۷) این روایت در کنزالفوائد نیز از امام صادق علیه السلامآمده است ولی حضرت در آن فرمود: منظور از رَفَعَ السَّماءَ (آسمان را

۱- [۱] – قارعه/۶.

۲- [۲] – قارعه/۸.

۳- [۳] – رحمن/۷.

۴- [۴] – رحمن/۸.

۵- [۵] – رحمن/۹.

۶- [۶] – همان.

۷- [۷] – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۲.

برافراشت) این است که خداونـد، پیـامبر را گرفت و به سوی خود بالاـ برد و منظور از وَضَعَ المیزان این است که او علی را بعد از خود انتصاب نمود. (ادامه روایت). در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أنتُمُ الْمَوازینُ الَّتِی نَصَبَهَا اللهُ لِتَهْذیبِ شَریعَتِهِ» [شما میزان هایی هستید که خداوند، آنها را برای اصلاح شریعتش قرار داد] در مصباح الأنوار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من میزان دانش هستم و و علی دو کفه آن و حسن و حسین طناب های آن و فاطمه، شاهین آن می باشد و ائمه بعد از آنان، دوستداران، کینه توزان و دشمنانی را که خداوند آن را لعنت کند، وزن می کنند و مورد سنجش قرار می دهند.

در حدیث مرفوعی از همدانی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَامَهِ»(۱) [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم] آمده است که فرمود: منظور، انبیاء و اوصیاء می باشند. مؤلف گوید: آیه به این معنا است: ما انبیاء و اوصیاء را در دنیا تا روز قیامت انتصاب نمودیم و آنها مردم را در دنیا به سوی آن چه که برایشان در آخرت سودمند است راهنمایی کرده و در آن روز برایشان شفاعت می کنند و شاید تأویل میزانُ یومِ القیامه (میزان روز قیامت)، خود انبیاء و اوصیاء باشد. شاید علت این تأویل آن باشد که آنها، صاحبان میزان و داوران در پیشگاه آن می باشند یا این که آنان در حقیقت، خودِ میزان در آن روز هستند. چرا که بیشتر نجات یافتن ها، به واسطه ولایت و اطاعت از آنان می باشد و میزان حقیقی بدون آن سودی نمی رساند. پس اندیشه کن. در برخی از متون زیارتی، چنین آمده است: یا میزانَ قِسْطِ الله و یا میزانَ الأعمال و یا میزانَ الحِساب (یعنی ای میزان عدل الهی و ای میزان اعمال و ای میزان حساب) . برخی از ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه قِسط و موارد دیگر آمده است. در حدیث مرفوعی(۲) از ابو بکیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه های «وَیْلٌ

۱- [۱] - انبیاء/۴۷.

۲- [۲] - حدیث مرفوع: حدیثی است که از وسط سند آن یا آخر آن یک یا چند سند افتاده باشد و در آن بر لفظ «رفع» تصریح شده باشد.(مترجمان)

لِّلْمُطَفِّفِينَ* الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُواْ عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»(۱) [وای بر کم فروشان که چون از مردم پیمانه ستانند تمام ستانند و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند] آمده است که فرمود: منظور، کم دادن در خمس تو است ای محمد صلی الله علیه و آله، یعنی کسانی که برای گرفتن غنایم حق خویش می روند، به طور کامل حق خود را می گیرند ولی هنگامی که از آنان خمس آل محمد علیهم السلام طلب می شود از آن می کاهند. (ادامه روایت). از این حدیث استنباط می شود که می توان کِیْل (پیمانه) و میزان و وَزْن را به این معنا و مانند آن تأویل برد به طوری که اطلاق هر یک از آنها برطبق معنای لغوی حقیقی شان و مصداق ظاهری شان باشد. پس تأمل کن.

وَهْن: و واژه هایی که به این معناست مانند وَهْنُوا و غیره. در قاموس اللغه وَهْن به معنای ضعف در کار و عمل می باشد و أَوْهَنَهُ و وَهَّنَهُ یعنی: او را سست کرد. دیگر مشتقات آن تُوهِنُ، واهِن و مَوْهُون می باشند.

مَوْهُون به معنای کسی است که قدرت و نیرویی ندارد. بدان، تأویل وَهْن در برخی از آیات، سستی در امر ولایت و متعلقات آن می باشد. همچنان که این تأویل از احادیثی استنباط می شود که در ذیل آیاتی آمده است که این واژه در آنها به کار رفته است. پس غافل مشو.

وَجْه: وَجْه به صورت مفرد و جمع و نیز واژه هایی که مشتمل بر این کلمه است. در قاموس اللغه و کتاب های دیگر وَجْه به معنای رویِ هر چیز آمده است. جمع وَجه، أَوْجُه، وُجُوه و أُجُوه می باشد. به نظر من این معنا، معنای غالب وجه است. از جمله آیاتی که وَجْه در آن به این معنا آمده است آیه شریفه «أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ»(۲) [پس آیا آن کس که (به جای دست ها) با چهره خود گزند عذاب را روز قیامت دفع می کند] می باشد.

در قاموس اللغه و کتاب های دیگر، معانی دیگری نیز برای وجه ذکر شده است

۱- [۱] - مطففین/۱تا ۳

۲- [۲] - زمر/۲۴

که از جمله آن جاه، قدر و منزلت و سرور قوم و قبیله می باشد. مثلاًـ گفته می شود: فِلانٌ وَجْهٌ وَجیهٌ یعنی: او صاحب جاه و منزلت و سرور قومش است. معنای دیگر وجه، ابتدای زمان است مانند آیه شریفه «وَجْه النَّهار»(۱) یعنی ابتدای روز. معنای دیگر آن جهت است مانند آیه شریفه «...فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ»(۲) [پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست] یعنی جهت و سویی که به آن امر شده است. همین طور وُجْه به ضم واو و وِجْه به کسر واو به معنای کناره و ناحیه آمده است. مانند آیه شریفه «وَلِکُلٍّ وِجْهَهٌ هُوَ مُوَلِّیهَا...»(۳) [و برای هر کسی قبله ای است که وی روی خود را به آن (سوی) می گرداند]. از دیگر معانی آن اراده و خواستن است مانند آیه شریفه «فَأَقِمْ وَجْهَکَ...»(۴) [پس به سوی این دین پایدار روی بیاور] یعنی قصدت را و آیه شریفه «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ...»(۵) [من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم] یعنی عبادتم را قصد نمودم.

معنای دیگر آن ذاتِ شیء می باشد همان طور که گفته می شود: کَرَّمَ اللهُ وَجْهَکَ یعنی خداوند خود تو را بزرگ بدارد. برخی گفته اند که وَجه در آیه شریفه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(۶) [جز ذات او همه چیز نابود شونده است] نیز به همین معنا است. بدان که احادیث مستفیضی(۷) بر تأویل وجه الله به ائمه علیهم السلام به ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دلالت دارند. چه بسا برخی از احادیث بر این دلالت دارند که مراد از وجه، ولایت ائمه علیهم السلام و پیروی از آنان می باشد. ظاهر این است که معنا و مقصود همه این روایات، یکی است. همان

۱- [۱] - آل عمران/۷۲.

۲- [۲] - بقره/۱۱۵.

۳- [۳] - بقره/۱۴۸.

۴- [۴] - روم/۳۰.

۵- [۵] - انعام/۷۲.

۶- [۶] - قصص/۸۸.

۷- [۷] - حدیث مستفیض آن است که راویان آن در هر مرتبه زیاد باشند و بیشتر علماء بر این نظرند که راویان در هر طبقه از سه نفر بیشتر باشند. (مترجمان)

طور که بارها مطرح شد.

شاید دلیل این تأویل روایتی باشد که آن را از توحید صدوق نقل خواهیم کرد که امام علیه السلام در آن فرمود: منظور از وجه الله، دین خدا است و رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دین خدا می باشند. (ادامه روایت). در شرح واژه دین نیز دلایل تأویل دین به ائمه علیهم السلام آمده است. احتمال دارد که این تأویل به این دلیل باشد که ائمه علیهم السلام در نزد خداوند دارای وجهه و قدر و منزلت هستند یا به این علت که آنان همان جهت و سویی هستند که خداوند امر کرد که به آن سو روی کرده شود، و این که توجه به خدا جز با توجه به سوی آنان میسّر نمی شود، حتی عمل هیچ کس جز به وسیله آنان و با ولایت آنان قبول واقع نمی شود و به جز دین و طریقت آنان، همه چیز، باطل و نابود است و همه به جز آنان و شیعیان سابق و لاحقشان نابود و گمراه هستند. همان طور که روشن خواهد شد، بیشتر این دلایل از احادیث استنباط شده است. شاید بتوان وجه به معنای نفس را نیز از باب مجاز به ائمه علیهم السلام اطلاق نمود. دلایل استعمال مجاز در مانند این مورد، در شرح واژه نفس و در فصل هایی که در آنها به واژه نفس اشاره کردیم، آمده است. البته این مطلب تنها در مواردی که نَصّی در خصوص آن آمده باشد جایز است؛ مانند آن چه که در شرح واژه نفس و در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار به آن اشاره کردیم. پس تأمل کن و اندیشه کن و دچار توهم مشو. بدان بنا بر آن چه که گفتیم می توان وُجُوه (چهره های) ستایش شده که در قرآن آمده است مانند وجه پیامبر صلی الله علیه و آله و وجوه انبیاء و مؤمنین و مانند آن را نیز به ائمه علیهم السلام و ولایت شان تأویل برد. چرا که وجوه آنان همان دین است. همچنین می توان وجوه (چهره های) نکوهش شده مانند وجوه کفار و مانند آن را به رؤسای مخالفین ائمه علیهم السلام و امامان آنها و به پیروی آنها که آن، دینشان است تأویل برد. البته تمام این تأویل ها باید پس از در نظر گرفتن مناسبت مقام و جایگاه باشد حتی در برخی از موارد حتماً باید وجه را به معنای متعارفش گرفت. همان طور که این مطلب از برخی از احادیث روشن می شود. در اینجا برخی از احادیث را به عنوان شاهدمثالی برای این تأویل ذکر می کنیم. در باب

چهارم از فصل اول از گفتار اول از فصل دوم حدیث مفضل آمده است که بدین شرح می باشد: خداوند تبارک و تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را راه و مسیر خود قرار داده است که هدایت از آن راه به دیگران منتقل می شود. (ادامه روایت).

در فصل پنجم از گفتار اول نیز حدیثی طولانی آمده که در آن از کلام خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در عالم، سخن به میان آمده است که فرمود: من شما را قرار دادم تا قبله شما قرار گیرم و از سوی شما طلب شوم. پس همه چیز جز وجه (جهت) من نابود است و شما وجه (جهت) من هستید که نه شما و نه دوستداران شما نابود نمی شوند.

در فصل سوم از گفتار دوم، دلایل این که منظور از وجه الله، ائمه علیهم السلام می باشند، آمده است.

همچنین در شرح واژه صلاه حدیث امام علیه السلام نقل شد که فرمود: منظور از وجه الله که در آیه شریفه «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا۟ فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»(۱) [پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست] آمده است، ما هستیم. (ادامه روایت). در توحید صدوق و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که از ایشان در باره آیه شریفه «كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(۲) [جز ذات او همه چیز نابود شونده است] پرسیده شد. حضرت در جواب فرمود: منظور از وجهه، دین خدا است. سپس فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دین خدا و وجه الله هستند و ما دین خداییم که از طریق ما به دیگران انتقال داده می شود(۳). در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از وجه الله، ما هستیم که خداوند فرموده هر کس در روز قیامت اطاعت، موالات و دوستی با ما را به همراه داشته باشد هلاک نخواهد شد. همان وجهی که خداوند در باره آن فرمود: «كُلُّ

۱- [۱] - بقره/۱۱۵.

۲- [۲] - قصص/۸۸.

۳- [۳] - توحید صدوق، ص ۱۵۱.

شَيْءٍ هالِكٌ إلّا وجهه» یعنی کسـی از ما نخواهد مرد جز آن که کسی را از خود جانشین قرار می دهد و تا روز قیامت به همین شکل خواهد بود. در شرح واژه مکبّ دلایل تأویل آیه شریفه «أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ...»(۱) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است] به دشـمنان ائمه علیهم السـلام آمده است. در شرح واژه قلب نیز از دلایل این که کب الوجه، کنایه از کرنش و تواضع است، سـخن به میان آمـد. این معنا نیز تأویل دیگری برای واژه وجه می باشد. شاید این تأویل به این که وجه به معنای اراده و خواست است برگردد. پس تأمل کن.

در شـرح واژه أُذُن روایتی از امام صادق علیه السـلام آمده است که فرمود: خداوند، ایمان را بر جوارح بنی آدم واجب نمود و بین آنها تقسـیم و پراکنـده نمود. بر هیچ کس پوشـیده نیست که یکی از آن جوارح، وجه (صـورت) انسان است که خداوند بر آن واجب نمـود که ولاـیت را بپـذیرد و سـجده کنـد و نسـبت به مـؤمنین خوشـرو باشـد و به ولاـیت تمسـک جویـد. پس اگر پـذیرفت، ظـاهر این است که این وجه، همـان وجهِ در مقـام مـدح است و عکس آن را بایـد به نقطه مقابل آن تأویل برد. پس تأمل کن و غافل مشو.

وَحْي: و مـا أوحی و واژه هایی که شامل معنای وحی می شود ماننـد أوحی و غیره. در قاموس اللغه وحی به معنای اشاره، کنایه نوشـته، پیغام، الهام، سخن پوشیده و هر آن چه که برای دیگری بفرستی، آمده است. در برخی از احادیث وحی به معنای الهام آمـده است. همـان طور که در تفسـیر عیاشـی و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السـلام پیرامون آیه شـریفه «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ»(۲) [و (یـاد کن) هنگامی را که به حواریون وحی کردم] آمـده است که فرمود: وحی در اینجا به معنای الهام است. از احـادیث، تأویـل آیه هـایی ماننـد: ما أوحی الله و الّـذی أوحی به وحیی که به ولایت، مربوط است، اسـتنباط می شود. شاید بتوان آیات شبیه به آن را نیز به همین معنا تأویل برد. همان طور که تأویلی شبیه به این مورد در شرح «المنزل من

۱- [۱] - ملک/۲۲.

۲- [۲] - مائده/۱۱۱.

الله» آمـده است. بنا بر این وحی شیاطین وماننـد آن به آن چه که آنان به دوسـتان خود القا می کنند که همان ترک ولایت و شبهه باطله در ردّ آن است، تأویل برده می شود. ادلّه تأیید کننده این تأویل در شـرح واژه هُمَزَه خواهد آمد. در اینجا به برخی از آن احادیث به منظور افزایش اطلاع و آگاهی بصیرت جویان اشاره می کنیم.

در تفسـیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ»(۱) [پس به آن چه به سوی تو وحی شده است چنگ در زن] آمده است که فرمود: منظور، علی علیه السـلام می باشد. همچنین حضرت پیرامون آیه شریفه «فَأَوْحَی إِلَی عَبْدِهِ مَا أَوْحَی»(۲) [آنگاه به بنـده اش آن چه را بایـد وحی کند وحی فرمود] فرمود: از پیامبر صـلی الله علیه و آله پیرامون معنـای آن وحی سؤال شـد و پیـامبر صـلی الله علیه و آله در جـواب فرمود: به من وحی شـد که علی علیه السـلام آقـا و سـرور مؤمنان و امام متقین است. (ادامه روایت).

وادی: و أودیه. وادی مکـانی است آب به وفـور از آن سـرازیر و در آن گسـترده می شود. واژه وادی برای آب جـاری به کـار رفته است. در شـرح واژه مـاء، دلایل تفسـیر أودیه در برخی از آیات به قلوب (دل ها) آمـده است. در تفسـیر قمی پیرامون آیه شریفه «فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ»(۳) [در هر وادیی سرگردانند] آمده است که یعنی: به هر راهی می روند و مراد از آنان، دشـمنان ائمه علیهم السلام است. از این تأویل ها، تأویل «وادی أَیْمَن» استنباط می شود. در تفسیر سوره طه معنای ظاهری و باطنی وادی مقدس خواهد آمد. در شـرح واژه مقدس نیز پیرامون معنای وادی مقدس سخن به میان آمد. پس غافل مشو. شاید بتوان معنای واژه های وادی و أودیه که در بالا ذکر شد را در موارد مناسب دیگر نیز به کار برد. پس تأمل کن.

۱- [۱] – زخرف/۴۳.

۲- [۲] – نجم/۱۰.

۳- [۳] – شعراء/۲۲۵.

تَوْراه: تورات، کتاب حضرت موسی علیه السلام است. در گفتارهای سابق به ویژه در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل این که در تورات و کتاب های آسمانی دیگر، اَسمای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت و پیروی از آنان موجود بوده و علل عمده نازل شدن آن کتاب ها نیز به همین دلیل بوده و این که تکذیب ولایت در حکم تکذیب آن کتاب ها می باشد، آمده است. از این توضیح روشن می شود که علل اصلی تحریف تورات به دست یهودیان این بوده که نام پیامبر صلی الله علیه و آله و اسامی ائمه علیهم السلام و آن چه که بر ولایت آنان دلالت داشته، بیرون بکشند.

وَصِیَّه: و واژه هایی که مشتمل بر معنای آن می شوند. در قاموس اللغه، أوصاه و وصّاهُ تَوْصِیَهْ به معنای «او را عهد و وصیّت کرد» آمده است. اسم مصدر آن، وِصَایَه می باشد. وَصِیَّه به معنای چیزی که به آن وصیت و سفارش شده است می باشد. وصی کسی است که به او سفارش و وصیت می شود و جمع آن اوصیاء است.

بر هیچ پژوهشگر صاحب بصیرتی به ویژه پس از در نظر گرفتن آن چه که در مقدمات سابق ذکر کردیم، پوشیده نیست که بیشترین چیزی که خداوند به انبیا و امت هایشان وصیت کرد و همچنین انبیا به ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله، امت هایشان را به آن وصیت کردند، پس از تأکید بر اذعان به توحید و نبوت، ولایت و تمسک به آن و به ائمه علیهم السلام می باشد. حتی هر کدام از انبیا به دیگری پیرامون برپا کردن مسؤولیت های امامت و ترویج آن چه که به دین و ولایت مربوط می شود، وصیت کرده است و برترین آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند. ولی به خاطر اطلاق شدن اسم نبّی بر انبیای دیگر به آنان وصی گفته نمی شود. پس برترین اوصیا (وصیت شدگان)، امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از او ائمه علیهم السلام می باشند که از ذریّه اویند. بنا بر این می توان آن چه در قرآن پیرامون وصیت خداوند و انبیائش آمده است را در موارد مناسب به ولایت و پیروی از ائمه علیهم السلام و محبت آنان تأویل برد. پس تأمل کن و از دلایل تأویل آیه

شریفه «الْوَصِیَّهُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ»(۱) [برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند] به آن چه که خداوند برای امام علیه السلام قرار داد و آن ثلثِ ثلثِ مال می باشد که در شرح واژه قُرْبَی آمده است، غافل مشو. بنا بر این می توان آن چه را که در باره وصایای مالی آمده است را در موارد مناسب به این شکل تأویل برد. و خدا می داند.

وَعْی: و واژه هایی که مشتمل بر این معنا می شود مانند واعِیَه و غیره. وعی در اصل به معنای فهم و حفظ می باشد مثلاً گفته می شود: فِلانٌ أَوْعَی مِنْ فُلانٍ یعنی فلانی بافهم تر و با حافظه تر از فلانی است. همچنین گفته می شود: فِلانٌ واعِی القُرآن یعنی فلانی حافظ قرآن است. وَعاهُ یعنی درک کرد آن را با تصدیق قلبی و آگاهی به آن نه به صرف حفظ الفاظش. در شرح واژه أذن، تأویل أُذُن واعِیَه به گوش علی علیه السلام آمده است. پس فهمیدن و درک کردن، کار او است و او و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان فهیم و حافظ و هوشیار هستند. پس اندیشه کن.

وَفاه: و تَوَفِّی و واژه هایی که این معنا را می رسانند مانند یَتَوَفّاکُمْ و غیره. بدان که وفاه به معنای مرگ است و تَوَفِّی در بیشتر مواردش به معنای میراندن می باشد. چرا که این واژه در اصل به معنای پایان دادن به زندگی دنیوی و بقای ظاهری است و اطلاق آن بر غیر این معنا مانند خواب از باب مجاز است.

در شرح واژه های موت و حیاه تأویل واژه موت (مرگ) و إماتَه (میراندن) آمده است. شاید بتوان آن تأویل ها را در موارد مناسب، در تأویل وفاه و توفِّی نیز به کار برد. ولی این واژه در بیشتر موارد، به معنای متعارفش می باشد. پس تأمل کن.

مُوفُون: و واژه هایی که به این معناست مانند الَّذِینَ یوُفُون و غیره که شامل معنای وفاء و إیفاء می شوند. در نهایه آمده است که وَفَی بِالشَّیْء، أَوْفَی و وَفَی هر سه به یک معنا است. وفا به معنای تمام و کمال می باشد. «أَوْفَی الله و ذِمَّتَکَ» یعنی خدا به عهد تو وفا کرد و وَفَتْ ذمَّتُکَ یعنی به عهد تو وفا شد و «اِسْتَوْفَیْتُ حَقِّی»

۱- [۱] - بقره/۱۸۰.

یعنی حقم را تمام و کمال گرفتم. در قرآن وفاء والذین یُوفُون به عهد، عُقُود، نذر و مانند آن تأویل برده شده است.

در شرح واژه نذر و همچنین در شرح واژه های عهد و عقود و مانند آن آمده است که مراد از آنها عهدی می باشد که خدا از بندگانش گرفته و آن این است که پس از توحید و نبوت، به ولایت ایمان بیاورند و منظور از وفای به آن عهد و پیمان باقی ماندن بر سر ولایت و انکار نکردن آن است.

در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول دلایل این که منظور از ذمّه الله (عهد خدا) و پیمان گرفتن در باره آن، عهد ولایت می باشد، آمده است. به برخی از ادلّه تأیید کننده این تفسیر در شرح واژه نقض اشاره کردیم. بنابراین وفا کنندگان به آن عهد، پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه انبیا، اوصیاء مؤمنان و شیعیان می باشند. همان طور که بارها این مطلب روشن شد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ الله» [گواهی می دهم که تو به عهد خدا وفا کردی]. بنا بر این آن دسته از آیات قرآن که بر وفای عهد خداوند، نسبت به مردم و خیر و شری که مستحق آن هستند، دلالت دارد، به ولایت و تمسک به آن یا ترک آن و امثال آن تأویل می شود. پس اندیشه کن.

تَقْوَی: تَقاوَه، مُتَّقُون و واژه هایی که به این معنا هستند مانند اتَّقُوْا، مَنْ اتَّقَی، الَّذینَ یَتَّقُون و مانند آن که مشتمل بر معنای پرهیزکاری هستند. در لغت وَقاهُ وِقایهً و واقیهً به معنای حفظ کرد او را و مصون داشت، می باشد. وقایه چیزی است که بدان، چیزِ دیگر را مصون می دارند. همچنین واژه تَوْقِیَه به معنای مصون داشتن و حفظ کردن می باشد. اتَّقَیْتُ الشَّیْءَ تَقِیَّهً و تُقاهً به معنای حفظ کردم آن چیز را و مصون داشتم است. اسم مصدر آن تَقْوَی می باشد. تَقِی کسی است که نسبت به خدا ترسنده و پرهیزکار باشد. اهل تقوی کسانی هستند که به هنگام گناه، تقوی پیشه می کنند.

برخی گفته اند که تقوی در قرآن کریم به سه معنا آمده است: ۱. به معنای خشیت و ترس مانند آیه شریفه «وَإِیّایَ فَاتَّقُونِ»(۱)[تنها از من پروا کنید]. ۲. به معنای

ص:۱۰۱۳

۱- [۱] - بقره/۴۱.

طاعت و عبادت. ۳. به معنـای منزه ساختن دل از گناهان. گفته انـد تقوای حقیقی، همین معنای سوم می باشـد. اجمالاً تقوی و اِتّقاء و مشتقات آن به معنای دوری از بدی و سُوء و پرهیز از آن و مصون داشتن نفس از وسوسه ها می باشد. تقیّه نیز به همین معنا است. چرا که تقیه، پوشانـدن حق و به وجود آوردن غیر آن به منظور مصون ماندن از آزار و بدی می باشد و مُتَّقی کسـی است که مقیّد به این امر است. از این رو است که در عرف شـرع، بر واژه عدل، زاهد و بر واژه ورع، تارک معاصی اطلاق می شـود. بر هیـچ کس پوشـیده نیسـت که از امـور واضـح و روشن این است که بزرگ ترین معاصـی و سـنگین ترین آنهـا ترک ولایـت ائمه علیهم السـلام و پیروی از دشـمنان آنـان است. چرا که تقوای کامل برای کسـی است که از آن برحـذر باشـد و به ولایـت تمسـک جویـد. از این رواست که متّقین و اهـل تقـوی و نظـایر آن به حضـرت علی علیه السـلام، ائمه علیهم السـلام و شیعیان ایشان و علمای شیعه تأویل برده شده است.

در احادیث تقوی به محبّت آنان، ولایت آنان و شـناخت حقشان تأویل برده شـده است. همچنین آن چه که در بردارنده معنای پرهیزکاری استماننـد «اتَّقُوالله»(۱) [از خـدا بپرهیزیـد] به پرهیز از ترک ولایت و سـتم به آل محمـد علیهم السـلام و ولایت و دوستی با طاغوتیان و کتمان امر پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پوشاندن علوم آنان از دوستدارانشان و افشای اسـرار آنان برای دشـمنانشان، تفسـیر شده است. چرا که پرهیز از این امور، به منزله پرهیز از عذاب و گناهان و بدی و امر باطل بلکه به منزله پرهیز از کفر می باشد. از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام کسانی بودند که در تقوای الهی به حـد کمـال رسـیده بودنـد، در برخی از روایـات از آنـان تعبیر به تقوی شـده است، گویی آنـان خود تقواینـد. در اینجا چند روایت را به عنوان شاهـد مثـال برای آن چه که گفتیم می آوریم تا آگاهی و اطلاع بیشتری در درک و تفسـیر هر مورد به آن چه که مناسب با آن است حاصل آید. و خداوند هدایت کننده است.

۱- [۱] - آل عمران/۱۰۲.

در شرح واژه «فجار» دلایل تأویل مُتَّقین به حضرت علی علیه السلام آمده است. همچنین در شرح واژه کتاب به دلایل این که تنها انسانِ مؤمن و با تقوا است که دوستدار ائمه علیهم السلام می باشد، اشاره کردیم. همچنین در شرح واژه کلمه، دلایل این که حضرت علی علیه السلام همان کلمه التقوی می باشد که خداوند، متقین را به او ملزم کرده است، گذشت. همان طور که خداوند در این آیه فرمود: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»(۱) [و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت] در شرح واژه دعا نیز دلایل این که ائمه علیهم السلام، همان دعوت کنندگان به سوی تقوایند، آمده است.

همچنین در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَنْتُمْ سادَةُ المُتَّقینَ و أنتُم ذَوُو النُّهَی و التُّقَی» [یعنی شما مولای انسان های متقی هستید و شما خردمندان و باتقوایان اید.] در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: به درستی که ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خداوند، تقوا را به آنها عطا نمود و آنها همان انسان های باتقوایند. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى»(۲) [و پاک رفتارتر(ین مردم) از آن دور داشته خواهد شد] آمده است که فرمود: منظور از أتقی، حضرت علی علیه السلام و شیعیانِ اویند. در شرح واژه مال نیز حدیثی در این رابطه آمده است. در احتجاج از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ»(۳) آمده است که فرمود: یعنی شفائی برای متقین که از شیعیان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام می باشند است. چرا که آنان در برابر انواع کفر، تقوا پیشه کرده و از آنها دوری کردند و از گناهان کبیره پرهیز کرده و آنها را ترک نمودند و از فاش نمودن اسرار الهی و اسرار ائمه علیهم السلام تقوی ورزیده و آنها را کتمان کردند و از پوشاندن علوم از اهل آن پرهیز کرده و آنها را در بین اهل آن نشر دادند. (ادامه روایت) همچنین دلالت این حدیث بر این که اتقاء نیز به معنای پرهیز از این امور

۱- [۱] - فتح/۲۶.

۲- [۲] - لیل/۱۷.

۳- [۳] - بقره/۲.

می باشد، واضح و آشکار است.

در شرح واژه ذکر، دلایل تأویل متقین به عالمین (دانشمندان) آمده است. در کتاب مناقب به نقل از کتاب ابن حنبل روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: ای علی، محبت تو تقوا و ایمان است(۱). (ادامه روایت). در شرح واژه کلمه به دلایل تأویل کلمه التقوی به ولایت اشاره کردیم. از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَاتَّقُوا الله»(۲) آمده است که فرمود: یعنی در ستم به آل محمد علیهم السلام و ترک ولایت آنان از خدا بپرهیزید. (ادامه روایت).

در کتاب برقی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى»(۳) [اما آن که (حق خدا را) داد و پروا داشت] آمده است که فرمود: خمس را عطا نمود و از ولایت طاغوتیان پرهیز کرد. در شرح واژه عطا دلایل تأویل تقوی در آیه شریفه «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى»(۴) [او اهل پرهیزکاری است] به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. همچنین در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ...»(۵) [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید] آمده است که فرمود: ما همان، برّ (نیکی) و تقوا و دروازه تقوا هستیم. پس تأمل کن. بدان از برخی احادیث استنباط می شود که وِقایهُ الله (پرهیزکاری از خدا) تنها به معنای مصون ماندن از ضررهای دنیوی نیست بلکه عمده آن، مصون ماندن از گمراهی و رسیدن ضرر و آزار است. در کتاب عیون و کتاب محاسن و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا»(۶) [پس خدا او را از عواقب سوء آن چه نیرنگ می کردند حمایت فرمود] که در باب حکایت مؤمن آل فرعون می باشد آمده است که

۱- [۱] - مناقب، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲- [۲] - آل عمران/۱۰۲.

۳- [۳] - لیل/۵.

۴- [۴] - مدثر/۵۶.

۵- [۵] - آل عمران/۹۲.

۶- [۶] - غافر/۴۵.

فرمود: آیه در ظاهر به معنای بر او مسلط نشدند و او را تکه تکه نکردند می باشد ولی در معنا یعنی این که خداوند او را از این که آنان، وی را از دینش خارج کنند، مصون داشت.

پس تأمل کن و از دلالت آن چه که ذکر کردیم بر معنای تقیّه و لزوم آن به ویژه نسبت به امر ولایت غافل مشو. همین طور در باره این مطلب در شرح واژه کتمان و واژه های دیگر اجمالاً سخن به میان آمد. همچنین آیه شریفه «إِلَّا أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً»(۱) [مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید] در سوره آل عمران بر آن دلالت دارد. تأویل آیه شریفه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»(۲) [در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست] در سوره حجرات نیز به همین ترتیب است. علمای اسلام اجمالاً بر لزوم تقیّه اتفاق نظر دارند.

در احادیث آمده است: «لادینَ لِمَنْ لاتقیّةَ لَه» [کسی که تقیه ندارد، دین ندارد]. احادیث متواتر و صریح دیگری نیز پیرامون این که حکم تقیه تا قیام حضرت قائم علیه السلام باقی است و این که در همه چیز خون می توان تقیّه کرد، آمده است. حتی تقیّه در روایت های بسیاری از مخالفین ما نیز آمده است ولی آنان از روی عناد و دشمنی در برخی موارد آن را انکار می کنند. به طور مثال ابن حجر در شرح الأربعین نوری چنین آورده است: شیعیان و غیر آنان گمان کردند که بیعت ابوبکر، تقیه بود و بر جایز شمردن تقیه، آیه های شریفه «إِلّا مَنْ أُكره»(۳) و «إلّا أن تَتَّقُوا مِنْهُم تُقاه»(۴) (که تُقاه در آیه دوم به شکل تَقِیّه نیز قرائت شده) را استدلال کردند.

همچنین به حدیثی استدلال می کنند که بدین شرح است: مردی از سران شرور عرب به در خانه پیامبر آمد و اجازه خواست تا به محضر آن حضرت برسد. پیش از دخول آن مرد، حضرت فرمود: چه مرد بدی است! سپس رسول الله صلی الله علیه و

۱- [۱] - آل عمران/۲۸.

۲- [۲] - حجرات/۱۳.

۳- [۳] - نحل/۱۰۶.

۴- [۴] - آل عمران/۲۸.

آله اجازه ورود به او داد و با او به نرمی و چهره گشاده سخن گفت. پس از آن که آن مرد رفت از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده شد که وقتی از آن مرد سخن به میان آمد شما به بدی از او یاد کردی ولی وقتی که وارد خانه شد، شما با روی باز و نشاط با او به گفتگو پرداختی، این دوگانگی برای چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: از بدترین بندگان خدا، کسی است که مردم به خاطر پرهیز از شرارت او، وی را ناخوش دارند. (یعنی اگر من از او به بدی یاد کردم به این دلیل بود که همنشینی با آدم شرور و بد را دوست ندارم و حال که از همنشینی با او ناگزیر شدم، آن را با ناخوشی و عدم تمایل قلبی و تنها به دلیل پرهیز از شرارت او پذیرفتم.) ابن حجر در ادامه آورده است: تقیه در نزد ما (مخالفین شیعه) نیز اثبات شده است و هیچ کس بر سر اثبات آن نزاعی ندارد و علماء تنها به خاطر این که این لفظ از مستندات شیعه است از به کار بردن آن بیزارند وگرنه، همه از آن استفاده می کنند و برخی آن را مدارا و برخی آن را مصانعه (کار ساختگی) و برخی آن را عقل مغشی (عقل پوشیده) می نامند. و ادلّه شرعی ذکر شده و نیز ادله دیگر، بر اثبات تقیّه دلالت دارد. بلکه نزاع تنها در اثبات آن برای علی علیه السلام است که آن به هیچ وجه قابل قبول نیست. همان طور که مشاهده می کنید، کلام ابن حجر سرشار از تعصب است در این که او چگونه به اثبات تقیّه برای پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف کرد ولی اثبات آن را برای حضرت علی علیه السلام نفی نمود.

در صحیح ترمذی و کتاب های دیگر از علقمه بن وائل بن حجر از پدرش آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در جواب مردی که از او سؤال کرد اگر فرمانروایانی بر ما مسلط شوند و از دادن حقمان خودداری کرده و حق خود را از ما طلب کنند وظیفه چیست؟ حضرت فرمود: بشنوید و اطاعت کنید چرا که آنها تنها باید به آن چه که بر عهده شان است عمل کنند و شما تنها باید به آن چه که بر عهده شماست عمل کنید.

ترمذی گفت: این حدیث، حسن و صحیح است و صلاحیت آن در اثبات تقیّه بر هیچ کس پوشیده نیست و ابن حجر نیز آن را انکار نکرده است. اگر احادیث مخالفین شیعه که بر اثبات تقیّه دلالت می کند را می آوردیم، کلام طولانی می شد. به

همین دلیل، به همین مقدار اکتفا کردیم و احادیث بیشتر را در زمان تفسیر آیات خواهیم آورد. انشاء الله.

ولایَه: والی، وَلی، أوْلیاء، مَوْلَی، مُوالِی و تعابیری که این معنا را می رسانند مانند وَلّوا و تُوَلُّوا و واژه های دیگری که شامل معنای دوستی و ولایت می شوند. بدان که وَلایَه به فتح واو به معنای نصرت و یاری کردن وِلایَه به کسر واو به معنای فرمانروایی و پادشاهی مصدر ولیت به ضم واو است. برخی نیز گفته اند که وَلایَه به فتح واو و وِلایَه به کسر واو هر دو به معنای حکومت می باشد. تَوَلّاهُ به معنای او را ولایت داد و تَوَلَّی الْأَمْرَ به معنای ملازم آن کار شد، است.

وَلَّی تَوْلِیَهْ به معنای پشت کرد، نیز مانند تَوَلَّی می باشد. وَلَّی عَنْهُ یعنی از او دوری و کناره گیری کرد. أَوْلَی به معنای مستحق تر و شایسته تر است و والی هم معنای وَلی می باشد و هر کسی که کاری را به عهده بگیرد، او ولیّ آن کار است. «ولی» در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ»(۱) [وَلِی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند] نیز به همین معنا است. همان طور که توضیح آن انشاء الله در سوره مائده خواهد آمد. «وَلی» به معنای دوستدار، دوست، یاور، نزدیک و مانند آن نیز آمده است ولی در اصل به معنای بر عهده گرفتن و در دست گرفتن کار است. همان طور که این، معنای متبادر و متعارف آن می باشد. جمع وَلی، أَوْلیاء و جمع والی، وُلاه است. مَوالی جمع مَوْلَی می باشد و مَولَی در لغت دارای معانی نزدیک به هم می باشد.

یکی از معانی مَولی، وَلیّ و کسی که مستحق به امر است می باشد. مَوْلَی به این معنا، فراوان در قرآن آمده است. از جمله آن، آیه شریفه «إنّ الله هو مولاه»(۲) [همانا خداوند مولای اوست] است که مَولاه در آن به معنای ولی او و کسی که متولی نگهداری و یاری او است می باشد. از موارد دیگر، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاه فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاه» [یعنی هر کس که من ولی او

ص:۱۰۱۹

۱- [۱] - مائده/۵۵.

۲- [۲] - تحریم/۴.

هستم، این علی ولی او است]. این معنا از قرینه فرمایش دیگر آن حضرت که فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِكَمْ مِنْ أَنْفُسِكَمْ» [آیا شایسته تر از شما به خودتان نیستم؟] استنباط می شود. علاوه بر این قرینه، واضح است که پیامبر صلی الله علیه و آله ولی آنان و متولی امورشان بود.

دلایل دیگری نیز بر این که مولی در این حدیث به معنای ولی است، موجود می باشد که در جای خود خواهد آمد. معانی دیگر مولی، مالک و بنده، مُعْتِق به کسر تاء (آزاد کننده) و مُعْتَق به فتح تاء (آزاد شده)، نعمت دهنده و نعمت داده شده، یاور، همنشین، دوستدار، پیرو، مهمان، شریک، نزدیک و فامیل مانند پسر عمو و نظایر آن، همسایه، هم پیمان و پشت می باشد. برخی از معانی مولی از دیگر معانی مشهورترند. پس از آگاهی از معانی این واژه ها، بدان تأویل آنها و واژه های مترادف شان، تنها در باره ائمه علیهم السلام و ولایتشان می باشد. همان طور که در فصول گذشته آمده است. همچنین از تأویل هر یک از واژه ها در جایش بحث خواهیم کرد. در اینجا به چند حدیث اشاره می کنیم که صلاحیت این را دارند که نمونه ای برای استنباط تأویل بسیاری از آیاتی که در بردارنده این واژه ها هستند، باشند.

در کشف الغمه و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»(۱) [در آنجا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد] آمده است که فرمود: همانا ولایت علی علیه السلام همان ولایت خدا است. در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: ولایت علی علیه السلام، ولایت خدا است و اولیاء علی علیه السلام اولیاء خدا می باشند.

در کمال الدین از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: شیعیان منتظر ظهور حضرت قائم علیه السلام همان اولیاء الهی هستند که خداوند در قرآن، پیرامون آنان فرمود: «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»(۲) [نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد] در شرح واژه امر، دلایل این که ائمه آل محمد علیهم السلام،

۱- [۱] - کهف/۴۴.

۲- [۲] - بقره/۲۶۲.

اولیاء الهی و مقرب درگاه پروردگار می باشند، آمده است. از این حدیث استنباط می شود که دشمنان ائمه علیهم السلام، اولیای شیطان و غیره می باشند.

در شرح واژه اخوان، روایت امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ والَی قوماً فَهُوَ منهم و إن لم یکن من جِنْسِهم» [هر کس که با گروهی، دوستی کند، جزء آنان محسوب می شود اگر چه جنس متفاوتی داشته باشد]. همچنین در شرح واژه اتباع، دلایل این که هر کس با آل محمد علیهم السلام دوستی نماید به خاطر دوستی اش با آنان و پیروی از آنان به منزله یکی از آل محمد علیهم السلام شمرده می شود، آمده است.

در رجال نجاشی از مردی از انصار نقل شده است که گفت: من و اشعث کندی و جریر بجلی به بیرون شهر کوفه رفته بودیم. سوسماری از کنار ما گذشت. اشعث و جریر از باب کنایه و استهزای امیرالمؤمنین علیه السلام به سوسمار گفتند: درود بر تو ای امیرمؤمنان. آن مرد انصاری ماجرا را برای علی علیه السلام بازگو نمود. حضرت فرمود: آن دو را به حال خود رها کن که همان سوسمار، امام آنها در روز قیامت است. آیا این آیه قرآن را نشنیدی که می فرماید «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی»(۱) [وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم] در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّی* وَلَکِن کَذَّبَ وَتَوَلَّی»(۲) [پس (گویند) تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت* بلکه تکذیب کرد و روی گردانید] آمده است: چون رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را در روز غدیر به بیعت با علی علیه السلام فراخواند و آن چه را که بر او نازل شده بود به مردم ابلاغ کرد و مردم بازگشتند، معاویه بر مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری تکیه کرد و متکبرانه به سوی قوم خود بازگشته و گفت: ما هیچ گاه به ولایت علی علیه السلام اذعان نمی کنیم و گفته محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق نخواهیم کرد. این گونه بود که خداوند آیه فوق را نازل کرد(۳). در کافی از

۱- [۱] - نساء/۱۱۵.

۲- [۲] - قیامت/۳۱ و ۳۲.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۹.

امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلاَغُ الْمُبِينُ»(۱) [پس اگر روی گردانـدید بدانید که بر عهده پیامبر ما فقط رساندن (پیام) آشکار است] آمده است که فرمود: آگاه باشید که تنها دلیل هلاک انسان های پیش از شما و پس از شما تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام، ترک ولایت ما و انکار حق ما می باشد. (ادامه روایت).

در معانی الأخبار از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: مردم سه دسته اند: ۱. عرب ها ۲. اولیاء ۳. کافران، منظور از عرب ها ما (ائمه) هستیم و اولیاء کسانی هستند که با ما دوستی نمودند و کافران، کسانی هستند که از ما برائت جسته و دشمنان ما می باشند. در تفسیر سوره مائده آیه شریفه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ»(۲) [ای پیامبر آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن] و آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ»(۳) [وَلی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند] و آیات بی شمار دیگر، دلایل این که ائمه علیهم السلام، ولی انسان ها و متولی امور آنها و شایسته تر از آنان به خودشان و مانند آن می باشند و این که حضرت علی علیه السلام، مولای هر مرد و زن مؤمن است، خواهد آمد.

احادیث دیگری نیز در این رابطه، پیش از این در شرح واژه کفر آمده است. در بصائر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ما، ولی امر خداییم و از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ائمه علیهم السلام ولی امر من و پاسدار علم من می باشند. (ادامه روایت). از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: اهل بیت را پس از تو، بیرقی از تو و اولیای امر من و اهل استنباط علم خویش قرار دادم. (ادامه روایت).

۱- [۱] – مائده/۹۲.

۲- [۲] – مائده/۶۷.

۳- [۳] – مائده/۵۵.

دلایـل این که مراد از اولی الأـمر در آیه شـریفه سوره نسـاء «أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکَمْ»(۱) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید]. و غیر آن، ائمه علیهم السلام می باشند، خواهد آمد. در قرآن اطلاق واژه مَوْلَی بر رؤسـای مخـالفین مـا بلکه بر خود مخـالفین نیز آمـده است. چرا که هر یـک از آنان به زعم خودشان از باب تابعیت و متبوعیت. مولای دیگری می باشد. همان طور که این مطلب در سوره دخان آیه شـریفه «یَوْمَ لاَیُغْنِی مَوْلًی عَن مَّوْلًی»(۲) [همان روزی که هیـچ دوستی از هیـچ دوستی نمی توانـد حمایتی کند] و غیر آن خواهد آمد. همچنین حدیثی در این رابطه در شـرح واژه هجرت می آید. پس تأمل کن و غافل مشو و خدا هدایت کننده است.

ص:۱۰۲۳

۱- [۱] - نساء/۵۹.

۲- [۲] - دخان/۴۱.

هُزْء: هُزْء و مُسْتَهزِؤُون و واژه های مترادف آن که شامل معنای استهزا می شوند مانند: استَهْزَأُوا و مانند آن. در قاموس اللغه هَزَأَ (بر وزن مَنَعَ) مِنْهُ و بِهِ هُزْءاً و هُزُؤاً به معنای او را به سخره گرفت آمده است. تَهَزَّآَ و اِسْتَهْزَأَ نیز به همین معنا است. در احادیث، مَسْتَهْزِئین (مسخره کنندگان) و واژه های مترادف آن به دشمنان ائمه علیهم السلام و افرادی از بنی امیه و منافقان که علی علیه السلام و یا حتی رسول الله صلی الله علیه و آله را در منصوب کردن حضرت علی علیه السلام به سخره می گرفتند و همچنین به کسانی که عذاب زمان رجعت را مسخره می کنند، تأویل برده شده است.

اجمالاً هر کس که اموری را که به ائمه علیهم السلام و طریقت آنان و شیعیانشان مربوط است را به سخره بگیرد، داخل در مفهوم مستهزئین می باشند. همان طور که در شرح واژه سخریه آمده است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: افرادی از قاریان قرآن که وارد آتش می شوند، از کسانی هستند که آیات خدا را به باد سخره می گیرند. (ادامه روایت). شاید مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این باشد که همه مسلمانانی که به ائمه علیهم السلام که همان آیات خدا هستند، اعتقاد ندارند وارد آتش می شوند. در شرح واژه مجرمین، دلایل این که مراد از مستهزئین (مسخره کنندگان)، بنی امیه و منافقینی می باشند که حضرت علی علیه السلام را مسخره می نمودند، آمده است. در تفسیر مقاتل از ابوحنیفه پیرامون آیه شریفه «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ»(۱) [ما فقط (آنان را) ریشخند می کنیم] آمده است که

۱- [۱] - بقره/۱۴.

گفت: منظور، علی بن أبی طالب علیه السلام و اصحاب آن حضرت می باشند. در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «مَا کَانُواْ بِهِ یَسْتَهْزِؤُونَ»(۱) [آنچه را که به ریشخند می گرفتند به آنان خواهد رسید] آمده است: منظور عذاب در زمان رجعت است.

در دعاء دو بت قریش می خوانیم: «اَللهُمَّ الْعَنِ الَّذِینَ اسْتَهْزَأُوا بِرَسُولِکَ» [خدایا کسانی را که پیامبرت را به تمسخر گرفتند، لعنت کن]. در تفسیر سوره بقره آیه شریفه «اَللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»(۲) خواهد آمد که منظور این است که خداوند، کفار و دشمنان حضرت علی علیه السلام را به تمسخر می گیرد.

در شرح واژه سخریّه دلایل صریح این که آن، به معنای مجازاتی برای به تمسخر گرفتن می باشد، آمده است. همچنین در سوره مطففین آیه شریفه «فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُواْ مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ»(۳) [امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند] دلایل این که علی علیه السلام، در روز قیامت، دشمنانش و بت های آنان را به تمسخر می گیرند، خواهد آمد. پس غافل مشو.

هُود: هود، پیامبری است که در قوم عاد مبعوث شد و آنان را به توحید، نبوت و ولایت فراخواند. در شرح واژه عاد به برخی از ماجراهای قوم وی اشاره شد و در سوره هود به طور مفصل خواهد آمد. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که خداوند، همه پیامبران را بعد از آن که از آنان به ولایت اقرار گرفت، مبعوث کرد و این که بعثت انبیا نیز به همین منظور بوده آمده است. پس تأمل کن.

یَهُود: یهود و الذین هادوُا در قرآن به کار رفته است. برخی گفته اند که یهود از واژه هَوادَه به معنای آرامش و صلح مشتق شده است. برخی نیز وجه دیگری را ذکر کرده اند. یهود به پیروان موسی علیه السلام گفته می شود. همچنین در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول، احادیثی پیرامون این که دشمنی با ائمه علیهم السلام، انسان را به دین یهود و مسیحیت ملحق می کند و دشمنان ائمه علیهم السلام، یهودی یا

۱- [۱] - شعراء/۶.

۲- [۲] - بقره/۱۵.

۳- [۳] - مطففین/۳۴.

مسیحی از دنیا می روند، آمده است.

کشی از ابن عباس نقل کرده است که به هنگام وفاتش گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من امر فرمود که از چند گروه که از جمله آنان گروه مرجئه می باشد، تبرّی جوی. مرجئه، کسانی هستند که در دینشان به مانند یهود می باشند. کشی همچنین از بکر بن صالح نقل کرده است که فرمود: امام رضا علیه السلام فرمود: گروه واقفه شأن نزول آیه شریفه «قَالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»(۱) [و یهود گفتند دست خدا بسته است دست های خودشان بسته باد و به (سزای) آن چه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است] می باشند. چرا که آنان ادعا می کردند که هیچ امامی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام نمی باشد و خداوند در جواب آنان این آیه را نازل کرد «بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ». منظور از واژه «یَد» در معنای باطن قرآن، امام است و به سخن آنان که می گفتند هیچ امامی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام نمی باشد، مربوط می شود. وجه شبه مخالفین ما به یهود، در شرح واژه عِجْل و همین طور در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده است. بنا بر این می توان آن چه در باب یهود آمده است را به برخی از مخالفین ما یا به همه آنان تأویل برد.

هَجْر: هَجْر (جدایی) و مُهاجرین و واژه های مترادف آن که شامل معنای هجرت و شامل معنای هُجْر به ضم هاء (سخن زشت) می شوند مانند «الذین هاجَرُوا» و یهجرون و مانند آن. هُجْر به ضم هاء به معنای هذیان و سخن زشت می باشد و هَجْر به فتح ها و هِجران به کسرها به معنای رهایی و دوری است. اسم مصدر آن هِجْرَهْ است. هَجَرَ الشرک یعنی آن را در هجرت رها کرد. مُهاجَرَه یعنی رفتن از سرزمینی به سوی سرزمینی دیگر.

وجه تسمیه مهاجرین نیز به همین علت است چرا که آنان از سرزمینشان مهاجرت کرده و آن را رها نمودند و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند. هر هجرتی که برای هدفی دینی مانند طلب دانش یا حَج یا فرار کردن به سرزمینی که

ص:۱۰۲۶

۱- [۱] - مائده/۶۴.

طاعت یا زهد در دنیا، در آن بیشتر باشد، هجرت به سوی خدا و رسولش محسوب می شود. همان طور که این مطلب از توضیحاتی که در سوره نساء و سوره توبه آیه های شریفه «وَمَن یَخْرُجْ مِن بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ»(۱) [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید] و «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَهٍ»(۲) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند] خواهد آمد، روشن خواهد شد.

همچنین در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: تنها به کسی مهاجر اطلاق می شود که حجت بر روی زمین را بشناسد. پس هر کس حجت بر روی زمین را شناخت و به آن اذعان کرد او مهاجر است. ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه ارض آمده است که در آنجا سیر کردن و مهاجرت کردن بر روی زمین به اندیشه و تدبّر در قرآن و دین، تأویل برده شده است. بنابراین عمده تأویل هِجْرَه، ترک و رهایی از پیروی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام می باشد چرا که ولایت ائمه علیهم السلام مصداق هجرت معنوی و روح مهاجرت دینی است. از این رو در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: هر کس وارد دین اسلام شود و ادعای ولایت غیر آن را بکند بعد از مهاجرتش، دوباره به جایگاه نخست، بازگشته است. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به وطن بازآمده بعد از مهاجرت، همان کسی است که پس از شناخت ولایت ائمه علیهم السلام آن را رها کند.

همچنین در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: مهاجر، کسی است که از سیِّئات (بدی ها) دوری کرده و به سوی خدا توبه کند. بر هیچ کس پوشیده نیست که ریشه اصلی تمام سیِّئات و بزرگ ترین، آنها ولایت و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام است. بله، اگر امکان داشته باشد، بعید نیست که بتوان

۱- [۱] - نساء/۱۰۰.

۲- [۲] - توبه/۹.

هجرت معنوی و ظاهری را رسیدن به محضر امام علیه السلام دانست. همان طور که تلاش یاران ائمه علیهم السلام در زمان شان این گونه بود، به طوری که هر یک از آنان همه ساله به حج رفته و به حضور امام می رسیدند و علوم دینشان را از او می پرسیدند و پس از آن به دیار خود باز می گشتند، یا این که به سوی راویان احادیث آنان مهاجرت می کردند یا اگر برایشان امکان دیدار با آنان فراهم نمی شد، به سوی بارگاه های شریفشان هجرت می کردند.

در کنزالفوائد از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «والَّذِینَ هَاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»(۱) [و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده اند] آمده است که فرمود: شأن نزول این آیه، علی علیه السلام می باشد. برخی از ادلّه تأیید کننده این تأویل در مقدمات سابق آمده است. از جمله آن، حدیث زندیق است که در فصل سوم از گفتار دوم پیرامون آیه شریفه «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیلًا»(۲) [و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر] ذکر شده و می گوید: منظور از آیه، این است که خداوند تبارک وتعالی به پیامبرش امر کرد که از مراعات زیاد حالِ منافقین و دشمنان علی علیه السلام و نشاندن آنان در اطراف خود دوری کند. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَلْتَمِسُ ثَبَاتَ الْقَدَمِ فِی الْهِجْرَهِ إِلَیْک» [از تو ثابت قدم بودن در مهاجرت به سویت را می خواهم] پس تأمل کن و از مواردی که در قرآن هُجر به معنای هذیان آمده است، غافل مشو مانند: آیه شریفه سوره مؤمنون «سَامِرًا تَهْجُرُونَ»(۳) [و شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می کردید] یعنی شبانه، هذیان می گفتند. بر هیچ کس پوشیده نیست که عمده هذیان و سخنان قبیح، پیرامون ترک ولایت و تمسک به اهل بیت علیهم السلام و پیروی از دشمنان آنان است. همان طور که در برخی از احادیث آمده که بدترین مجالس، مجالسی است که خالی از ذکر ائمه علیهم السلام و

۱- [۱] - حج/۵۸.

۲- [۲] - مزمل/۱۰.

۳- [۳] - مؤمنون/۶۷.

نشر فضائل آنان باشد. در شرح واژه سامر، مقداری پیرامون این موضوع سخن گفتیم. پس تأمل کن.

هُمَزَه: و هَمَزات و هَمّاز. واژه هَمَزَه در سوره هُمَزَه آیه شریفه «وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»(۱) [وای بر هر بدگوی عیب جویی] آمده است. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه آمده است که فرمود: یعنی کسانی که در حق آل محمد علیهم السلام بدگویی و عیبجویی کردند و در جایگاهی نشستند که آل محمد علیهم السلام به آن سزاوارتر بودند. به نظر من بیشتر لغت دانان، هَمْز، لَمْز و غَمْز را به یک معنا یعنی طعنه زدن به دیگران و عیب کردن به آنان بدون حق می دانند.

برخی گفته اند که هُمَزَه به کسی گفته می شود که هم نشینش را با کلام می آزارد و لُمَزَه کسی است که با سرو چشمش اشاره می کند. در هر حال براساس این معانی، برای توجیه معنای این حدیث به تکلف و دشواری برمی خوریم. ولی در صِحاح هَمَزَهُ به معنای او را راند و دور کرد و (قَوْس همز) به معنای کمانی که تیر را بسیار دور می اندازد، آمده است.

در نهایه قَدْ هَمَزْتُهُ به او را دور کردم و راندم ترجمه شده است. بنابراین معنا که هَمْز و لَمْز به معنای دور کردن چیزی از چیزی باشد می توان حدیث فوق را بدون تکلّف و دشواری ترجمه نمود. پس ترجمه حدیث این گونه است: کسانی که حقوق آل محمد علیهم السلام را از آنها دور کردند و سلب نمودند و برجایگاهی تکیه زدند که آل محمد علیهم السلام به آن جایگاه، شایسته تر و سزاوارتر از آنان بودند. پس تأمل کن.

همچنین هَمَزات در سوره مؤمنون آیه شریفه «أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ»(۲) [از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می برم] آمده است که به معنای وسوسه ها، سیخک زدن ها و غمزه های آنان می باشد. در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: منظور از

۱- [۱] - همزه/۱.

۲- [۲] - مؤمنون/۹۷.

هَمْزَهُ الشیاطین، کینه و دشمنی ما اهل بیت علیهم السلام است که شیاطین آنها را در دل ها القا می کنند. (ادامه روایت). هَمّاز در سوره قلم آیه شریفه «هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِیم»(۱) [(که) عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد] آمده است. دلایل تأویل هُمّاز به هَمَزات خواهد آمد. پس غافل مشو.

هُبُوط: هُبُوط و واژه هایی که مشتمل بر این معنا می باشند. شاید بتوان تأویل هایی را که در شرح واژه صعود آمده است، برای برخی از موارد واژه هبوط اگر مناسب باشد به کار برد.

هَجْع: هَجْع آن چه به این معناست مانند یَهْجَعُون. هَجَع به معنای خوابیدن می باشد. پس تأویل آن همان است که در شرح واژه نَوْم آمد.

تَهْلِکه: تَهْلِکه، هالِک، مُهْلِک و واژه هایی که این معنا را می رساند و شامل معنای نابودی و نابود کردن می شود مانند: مَنْ هَلَکَ، أَهْلَکْنا و نظایر آن. در کتاب ابانه تلعکبری از علمای اهل سنت و کتاب ابن عقده و فضائل احمد بن حنبل از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَلاتلقوا بِأَیْدیکُمْ إِلَی التَّهْلِکَه»(۲) [و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید] آمده است که فرمود: از ولایت ما عدول نکنید که در نتیجه در دنیا و آخرت هلاک می شوید.

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «وَ هَلَکَ مَنْ عاداکُمْ» [کسی که با شما دشمنی ورزید نابود شد] در احادیث بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام آمده است که این دو بزرگوار در توصیف ائمه علیهم السلام فرموده اند: کسی که با شما دشمنی ورزد، نیست و نابود است.

در مقدمات سابق و همچنین در شرح واژه تفریق به صورت مفصل از اثبات این معنا و این که هر کس که امامی اثناعشری نباشد، نیست و نابود است، سخن به میان آمد. پس مراد از هلاکت و نابودی، نابودی معنوی و نه جسمانی است یعنی گمراهی ای که به هلاکت ابدی منتهی شود که همان «خُلوُد النار» [باقی ماندن در

ص:۱۰۳۰

۱- [۱] - قلم/۱۱.

۲- [۲] - بقره/۱۹۵.

آتش جهنم برای همیشه] است. همان طور که این مطلب در شرح واژه مَوْت و حیاه و واژه های دیگر آمد. پس منظور از نابود کردن، همان گمراه کردن است. البته نه در مواردی که اهلاک و نابود کردن به خدا نسبت داده شده است. چرا که در بیشتر این موارد، به معنای عذابی می باشد که موجب نابودی و ریشه کن شدن در دنیا شده است. البته این عذاب و نابود کردن نیز به خاطر این بود که آن قوم، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را رها کرده و آن را نپذیرفتند، اگر چه این عذاب در امت های سابق آمده است. دلیل آن، همان است که پیش تر به آن اشاره کردیم، مبنی بر این که ولایت بر تمام امت ها واجب بود بلکه عمده تکالیف آنها، ولایت، توحید و نبوّت بوده است. در شرح واژه ولایت روایتی را از امام صادق علیه السلام آوردیم که فرمود: تنها دلیل هلاک و نابودی انسان های پیش از شما و پس از شما تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام، ترک ولایت ما و انکار حق ما می باشد. (ادامه روایت).

بنابراین مُهْلَكوُن به فتح لام (هلاک شدگان) همان کسانی هستند که به خاطر ترک ولایت گرفتار و مبتلا شده اند. همان طور که این مطلب روشن و تبیین شد. حتی می توان گفت مراد امام صادق علیه السلام در حدیث تَهْلِكَه که فرمود: «فَتَهْلِكُنا فی الدنیا» [پس هلاک می کنی ما را در دنیا]، هلاکت و نابودی ظاهری نیز می باشد. همان طور که در این زمانه نمونه هایی از مسخ و نظایر آن را مشاهده می کنیم. چرا که در این عصر نیز بسیاری از مخالفین ما در حقیقت به صورت الاغ، سگ و نظایر آن درآمدند. همان طور که دلیل آن در شرح واژه حِمار و واژه های دیگر آمده است. اما در برخی از مواردی که نابود و هلاک کردن به خدا نسبت داده شده، احتمال می رود که مراد این باشد که چون آنها ولایت را رها کردند، خدا نیز آنان را رها کرده است و آنان را به خودشان واگذار کرده است و همین سبب هلاکت ابدی آنان شده است. همان طور که وقتی گفته می شود آنها به دست خودشان نابود شدند، در بسیاری از موارد به همین معنا است. توضیحاتی در این رابطه در شرح واژه ضلاله آمده است. پس تأمل کن و غافل مشو.

ص:۱۰۳۱

أَهِلَّ: اِهلال در اصل به معنای بالا بردن صدا است. «ما أَهِلَّ لِغَیرِاللهِ»(۱) به معنای قربانی است که با نام غیر خدا ذبح شده است. در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است، تحریم خوردن حیوانی که بدون نام خدا ذبح شده، نزد خداوند سبک تر است از این که در غیر موارد لزوم تقیّه، عقد نکاح یا نماز جماعتی را با اسامی دشمنان ما که غاصبان حق ما هستند، ببندید. همان طور که خداوند سبحان پیرامون هرکس که نه از روی جور و عداوت بلکه از روی تقیّه مجبور به ارتکاب برخی محرمات شود فرمود: لا ـ إثْمَ علیه (یعنی گناهی بر او نیست). ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه باغی و مضطرّ آمده است. پس تأمل کن.

أَهِلّه: این واژه در سوره بقره آمده است. در شرح واژه نهر آمده است که می توان اهلّه را به ائمه علیهم السلام تأویل برد. پس تأمل کن.

هامان: هامان، وزیر فرعون بود و مانع اطاعت وی از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام شد. در احادیث فراوانی که پیرامون آیه شریف سوره قصص «وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا»(۲) [به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم] آمده است، منظور از هامان را همین معنا می دانند. ولی در روایت مفضل از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از فرعون و هامان، تیم و عَدی می باشد. (ادامه روایت). ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه فرعون آمده است. همچنین در شرح واژه فرعون دلایل تأویل هامان به زیاد بن ابیه و نیز تأویل آن به عمروعاص و دیگر سران و یاوران حُکّام جور آمده است. همچنین در آنجا دلایل تأویل فرعون به معاویه و حاکمانی که دشمن ائمه علیهم السلام و شیعیانشان بودند، آمده است. پس تأمل کن.

هارون: هارون، برادر، وزیر و جانشین موسی علیه السلام بود. از احادیث متواتر روشن می شود که حضرت علی علیه السلام در امت اسلام نسبت به پیامبر

۱- [۱] - مائده/۳.

۲- [۲] - قصص/۶.

صلی الله علیه و آله، به مانند هارون علیه السلام به موسی علیه السلام در قوم بنی اسرائیل است. در شرح واژه وزیر و نیز در فصل سوم از گفتار اول و در موارد دیگر، در این رابطه سخن به میان آمد. پس غافل مشو.

مُهَیْمِن: مُهَیْمِن به معنای گواه، مراقب، حافظ، امین، شخص مورد اعتماد و کسی که متولی امور خلائق است، می باشد. تأویل هر یک از معانی آن از توضیحاتی که پیشتر آمده است، روشن می شود. پس تأمل کن.

هَوْن: و واژه هایی که این معنا را می رسانند مانند مُهان (خوار شده) و مَهین (خوار کننده) و غیره. هُون به ضمّ هاء، خواری و رسوایی است و هَوان و مَهانَه نیز به همین معنا است. هَوْن به فتح هاء به معنای آرامش و وَقار و نیز به معنای مرد حقیر می باشد. هانَ هَوْناً یعنی آسان شد.

دیگر مشتقات آن هَیِّن و أَهْوَن است. بیشتر این معانی در قرآن آمده است. همچنین ظاهر این است که خواری و رسوایی کامل از جانب خدا به ویژه در زمان رجعت و روز قیامت، مخصوص رها کننده ولایت و دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. در شرح واژه ثمود و واژه های دیگر دلایل تأویل عذاب هون (عذاب خوار کننده و تحقیرآمیز) به شمشیر حضرت قائم علیه السلام آمده است. در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا»(۱) [و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند] آمده است که فرمودند: منظور از عباد الرحمن در آیه، همان ائمه علیهم السلام می باشند که از ترس دشمنانشان با ترس و احتیاط بر روی زمین راه می روند. از این حدیث و حدیثی که در شرح واژه ثمود آمد، استنباط می شود که می توان آیات دیگری را که شامل این واژه و واژه های مترادف آن می شوند مانند واژه «عذاب مهین» [عذاب خوار کننده] و نظایر آن را به همین معنا تأویل کرد. همچنین در شرح واژه عظیم، احادیثی آمده است که می توان از آن نوع تأویل این واژه را در برخی از موارد

۱- [۱] - فرقان/۶۳.

استنباط نمود. پس تأمل کن.

هَبـاء: تعبیر هباءً مَنْثُوراً (غبار پراکنـده) در سوره فرقان و تعبیر هباءً مُنْبَثّاً (غبار پراکنـده) در سوره واقعه آمـده است. هباء، ذرات پراکنـده ای هسـتند که در نور خورشـید دیده می شوند. همان طور که در شـرح واژه حبط گذشت، مراد از آن چه که در ذرّه اول آمده است، نابود شدن و هدر رفتن اعمال دشـمنان ائمه علیهم السـلام می باشد. دلیل صـریحی بر این تأویل در شـرح واژه عمل ذکر شده است. پس به آن رجوع کن و غافل مشو.

هُـدی: هُـدی، هادی، مهتدی به صورت مفرد و جمع و آن چه به این معناست مانند هُداه، مَنْ اِهْتَدَی، الذین یَهْدُون، مَنْ یَهْدِی الله و مانند آن و. در قاموس اللغه هُدَی به ضم ها و فتح دال به معنای هدایت و راهنمایی آمده است. استوهَداهُ هُدیً و هِدایَهً و هِدْیَهً به کسـر هاء، به معنای راهنمایی کرد او را پس هدایت شده می باشد. هَداهُ اللهُ الطَّریقَ یعنی خداوند به او راه را نشان داد. هـدوّ اسم مبالغه در هادی و به معنای بسـیار هـدایت گر است. از این رو جمع آن ماننـد هادی، هُـداه می باشـد. خلاصه معنای هـدایت در اسـتعمال شـرعی، راهنمایی و هـدایت به سوی حق و فراخواندن به سوی آن و نشان دادن راه و امر به آن می باشد. در شـرح واژه حق، تأویل هدایه به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ولایت آنان آمده است. پس مراد از هدایت و واژه های مترادف آن، راهنمایی به سوی آنان و به ولایت آنان و دعوت به آن و ایمان به خدا و انبیائش و ائمه علیهم السلام می باشـد. پس هادی (هـدایت کننـده) به سوی این مسـیر، خداونـد، پیامبرش صـلی الله علیه و آله، قرآن، ائمه علیهم السـلام و شیعیان کامل هسـتند بلکه سایر انبیا نیز در زمره آنان می باشـند. مهدی کسـی است که به این مسیر هدایت شده است و به ائمه علیهم السلام و به ولایت شان تمسک جسته است مانند پیامبران، اوصیای الهی، مؤمنین و امت های سابق، که از جمله این امت ها، فرقه مُحِقّ (شیعه) می باشد. در توضیح این مورد احادیث صریحی آمده است که بر تأویل هُدی بر مواردی که ذکر کردیم و بر ولایت و ائمه علیهم السلام و شناخت آنان و مسایلی از این دست، دلالت دارد و درست برعکس ضلالت می باشد.

ص:۱۰۳۴

در تفسیر امام صادق علیه السلام دلایل تأویل هدایتی که خداوند نازل کرده است به فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که آیه های قرآن بر آن دلالت دارند، آمده است و آنها را ذکر خواهیم کرد. احادیث به صراحت بر این که ائمه علیهم السلام هدایت کننده و هدایت شده می باشند و منظور از «أَلَّذِینَ هَداهُمُ اللّهُ»(۱) [کسانی که خداوند آنها را هدایت کرد] و «یَهدُونَ بِالحَقّ»(۲) [کسانی به حق، هدایت می کنند] و مانند آن، ائمه علیهم السلام می باشند. دلالت دارد. همچنین دلالت دارد بر این که منظور از کسانی که خداوند آنها را هدایت کرد، شیعیانند و آنانند که به مسیر ولایت، هدایت شده اند و همین طور منظور از کسی که هدایت شد، شخص مؤمنی است که به اطاعت از امام و حضرت قائم راهنمایی شده است. همچنین کسانی که از هُدی (هدایت) پیروی می کنند، شیعیان پیرو ائمه علیهم السلام می باشند. اجمالاً ـ باید آن چه که پیرامون هدایت نازل شده است را به ائمه علیهم السلام و ولایت آنان جز در موارد اندکی که مناسب آن تأویل نباشد، تأویل برد.

مانند مواردی که در آن هدایت به صورت حکم کردن و فرمان دادن و یا در معنای لغوی خود به کار رفته است. مانند آیه شریفه «فَاهْدُوهُمْ إِلَی صِرَاطِ الْجَحِیمِ»(۳) [و به سوی راه جهنم رهبری شان کنید] و مانند آن. پس شایسته است در تأویل بردن. آیات، موارد مناسب را در نظر گرفت، و خداوند هدایت کننده است. در اینجا برخی از احادیث را برای افزایش آگاهی و بصیرت می آوریم، هر چند آن چه که ذکر کردیم نیاز به توضیح ندارد. در بصائر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَإِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(۴) [و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی] آمده است که فرمود: یعنی امر به ولایت می کنی و مردم را به سوی آن را می خوانی و منظور از صراط مستقیم (راه راست)، همان طریق ولایت

۱- [۱] - زمر/۱۸.

۲- [۲] - اعراف/۱۸۱.

۳- [۳] - صافات/۲۳.

۴- [۴] - شوری/۵۲.

است.در مناقب ابن شهرآشوب از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ»(۱) [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد] آمده است که فرمود: یعنی او کسی است که رسولش صلی الله علیه و آله را به ولایت وصی اش امر کرد و ولایت، همان دین حق است.(۲) (ادامه روایت). حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَی آمَنَّا بِهِ»(۳) [و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم] آمده است که فرمود: منظور از هدی، همان ولایت است. (ادامه روایت). توضیح کامل این مورد در شرح واژه ی بَخْس آمده است. از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده است که فرمود: منظور از هدی، طریقت حضرت علی علیه السلام است. در کافی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَی»(۴) [هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت](۵) روایت شده که فرمود: منظور، کسانی هستند که قائل به ائمه علیهم السلام شدند و از دستورات آنها پیروی کردند و از اطاعت آنها تخطی ننمودند.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَإِمَّا یَأْتِیَنَّكُم مِّنِّی هُدًی»(۶) [پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد] روایت شده است که فرمود: منظور از هُدَی، علی بن أبی طالب علیه السلام است. در احتجاج از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُدیً لِلْمُتَّقِین»(۷) آمده است که فرمود: یعنی شفائی برای متقین است که همان شیعیان محمد علیهم السلام و علی علیه السلام می باشند. چرا که آنها، کسانی هستند که در برابر انواع کفر، تقوی پیشه کرده و آنها را ترک

۱- [۱] - توبه/۳۳.

۲- [۲] - مناقب، ج ۳،ص ۱۰۰.

۳- [۳] - جن/۱۳.

۴- [۴] - طه/۱۲۳.

۵- [۵] - طه/۲۳.

۶- [۶] - بقره/۳۸.

۷- [۷] - بقره/۳.

نمودند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از هدًی، هدایت و راه روشنی برای شیعیان ماست، می باشد. همچنین واژه کتاب را که در این آیه آمده است، به حضرت علی علیه السلام تفسیر نمود. همین طور در تفسیر «ما أنزل الله » فرمود: منظور از چیزی که خدا نازل کرد همان آیاتی است که فضایل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل بیت مطهر آن دو را برشمرده است.

از جمله فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله، ابری بود که در سفرهای پیامبر صلی الله علیه و آله برایشان سایه می افکند و آب های شوری بود که با آب دهان ایشان شیرین می شد و نظایر آن. از جمله فضائل علی علیه السلام، نشانه هایی است که بر علی علیه السلام ظاهر شد مانند سلام دادن کوه ها، صخره ها و درختان به او با تعبیر یا وَلیَّ اللهِ (ای ولی خدا) و مانند آن. پس این همان هدایتی است که خداوند آن را نازل کرده و در کتابش آن را تبیین نموده است. در واژه سبیل گذشت که اهل بیت علیهم السلام سبیل هدایت هستند و در شرح واژه هَوی نیز دلایل تأویل هُدًی مِنَ الله (هدایتی از جانب خدا) به امام علیه السلام خواهد آمد. پس تأمل کن. در معانی الأخبار از حضرت علی علیه السلام آمده است که در خطبه ای فرمود: من از هادی (هدایت کننده) و مُهْتَدی (هدایت شده) من هستم.

در غیبه النُعمانی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون فضائل ائمه علیهم السلام آمده است که فرمود: آنها(ائمه علیهم السلام) هدایت کننده و هدایت شده هستند (ادامه روایت). در امالی شیخ صدوق از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: شأن نزول آیه شریفه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»(۱) [(ای پیامبر) تو فقط هشداردهنده ای و برای هر قومی رهبری است] من هستم. چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله، انذار دهنده و من، هدایت کننده به سوی آن چه که او آورده، هستم. در کافی با سلسله سندهایی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: در این آیه منظور از مُنْذِر، رسول الله صلی الله علیه و

۱- [۱] - رعد/۷.

آله و منظور از هادی، حضرت علی علیه السلام می باشد. در هر عصری، هدایت کننده ای از ما (اهل بیت) وجود دارد که مردم را به سوی دینی که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، هدایت می کند. آگاه باشید به خدا قسم تاکنون همین بوده و تا زمان قیامت به همین منوال خواهد بود.(۱)حدیث دیگری نیز در باب اول از فصل اول از گفتار اول آمده است که در تأیید این تأویل می باشد. در تفسیر عیاشی(۲) از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: من از جمله کسانی هستم که خداوند در باره آنان فرمود: «أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ»(۳) [اینان کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده است پس به هدایت آنان اقتدا کن].

همچنین در این تفسیر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاَّ يَهِدِّي إِلاَّ أَن يُهْدَى»(۴) [پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید] آمده است که فرمود: آگاه باشید منظور از مَنْ یهدی إلَی الحق، همان محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پس از اویند. و آگاه باشید منظور از کسانی که هدایت کننده به سوی حق نیستند، قریشیان و دیگرانی هستند که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، بعد از وفات او مخالفت کردند.

در شرح واژه اُمَّه، دلایل تأویل آیه شریفه «أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ»(۵) [جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند]. به ائمه علیهم السلام آمده است. در شرح واژه اجتباء، دلایل تأویل آیه شریفه «وَ مِمَّنْ هَدَيْن» به شیعیانی که خداوند آنها را به سوی دوستی و مودّت با ائمه علیهم السلام هدایت فرمود، آمده است. همچنین در شرح واژه ضلاله، تأویلی نزدیک به همین معنا ذکر شده است. در شرح واژه صراط

ص:۱۰۳۸

۱- [۱] - کافی، ج ۱، ص ۲۴۸، باب ۱۰.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۸، حدیث ۵۵.

۳- [۳] - انعام/۹۰.

۴- [۴] - یونس/۳۵.

۵- [۵] - اعراف/۱۵۹.

از دلایل تأویل آیه شریفه «فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِیِّ وَمَنِ اهْتَدَی»(۱) [زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است] به یاران حضرت قائم علیه السلام و کسانی که به پیروی از او هدایت شدند، آمده است.

در مناقب از ثابت بنانی پیرامون آیه شریفه «وَإِنّی لَغَفّارٌ»(۲) تا آیه شریفه «ثُمَّ اهْتَدَی»(۳) آمده است که گفت: منظور، ولایت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است. احادیث در این باب فراوان است و هر کدام را در محل آن ذکر خواهیم کرد. و همین مقداری که آوردیم برای انسان صاحب بصیرت کافی است.

هَدی: هَدْی به فتح ها و سکون دال یا هَدِی به فتح ها و کسر دال، قربانی است که به سوی بیت الله الحرام رانده می شود. به ویژه گوسفند، شتر و گاو. مفرد آن هَدِیَّه می باشد که گاهی به آن فِداء (فِدْیه یا خون بها) نیز گفته می شود.

در شرح واژه بَیْت و کعبه دلایل تأویل آن دو به ائمه علیهم السلام آمده است. پس در این صورت می توان هَدِیّه را به هدیه اموال از اموال یا غیر آن مانند هدایت شیعیان امام و انتشار کرامت های امام و اصول طریقت وی و مانند آن که موجب شادمانی او و تقویت و کمک و بزرگداشت او می شود، تأویل برد.

در تأیید این تأویل باید بگوییم که واژه هایی مانند فِداء، أَنْعام، إنفاق، صدقه زکاه، قرض و مانند آن نیز به صله رحم با امام و مانند آن و به انجام کارهای نیکو نسبت به او و شیعیانش مانند بخشیدن علم، قدرت و غیره تأویل برده شده است. پس تأمل کن.

هَوَیْ: هوی و. أَهْواء که جمع هَوی می باشد و آن چه همین معنا را می رساند. هوی در اصل به معنای خواهش نفس و تمایلات آن می باشد. از جمله آیاتی که هوی در آن به همین معنا به کار رفته است، سوره جاثیه، آیه «أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ

۱- [۱] - طه/۱۳۵.

۲- [۲] - طه/۸۲.

۳- [۳] - همان.

هَوَاهُ»(۱) [پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده] و سوره قتال، آیه «وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءهُمْ»(۲) [و از هوس های خود پیروی کرده اند] می باشد. «تَهْوِی إِلَیْهِمْ»(۳) در سوره ابراهیم علیه السلام یعنی آنها را دوست می داری و به آنان تمایل داری. هوی به این معنا فراوان در قرآن ذکر شده است. مراد از معنای باطنی هوی این است که ائمه علیهم السلام را اصل قرار داده و آرای باطله و اقوال مخالفین را فرع قرار دهیم.

همان طور که در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللَّهِ»(۴) [و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند] آمده است که فرمود: او کسی است که با نظر خود به دین عمل می کند، بی آن که آرای امامی از ائمه هُدی(ع) را در نظر بگیرد(۵). احادیث دیگری که بر این معنا دلالت دارند نیز موجود است که در جایش خواهیم آورد. همچنین در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار سوم، دلیل تأویل «مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَواهُ»(۶) (کسی که هوی و هوس خود را خدای خود قرار داده است) به کسی که نظر و رأی خود را امام خود قرار داده، آمده است.

پس تأمل کن و خدا داناتر است. هَوی در اصل به معنای سقوط از کوه و مانند آن که برخاستنی را در پی نداشته باشد است و به همین دلیل به معنای هلاکت استفاده می شود. مثلاً گفته می شود: هَوی یعنی سقوط کرد و هلاک شد. أَهْوی به معنای انداخت چیزی را می باشد. از جمله سوره هایی که هوی در آن به معنای هلاکت می باشد، سوره طه آیه شریفه «وَمَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی»(۷) [و هر

۱- [۱] - جاثیه/۲۳.

۲- [۲] - محمد(ص)/۱۴.

۳- [۳] - ابراهیم/۳۷.

۴- [۴] - قصص/۵۰.

۵- [۵] - کافی، ج ۱، ص ۴۳۶.

۶- [۶] - جاثیه/۲۳.

۷- [۷] - طه/۸۱.

کس خشم من بر او فرود آید قطعاً در (ورطه) هلاکت افتاده است] و سوره نجم آیه شریفه «وَالْمُؤْتَفِكَهَ أَهْوَى»(۱) [و شهرها(ی سدوم و عاموره) را فرو افکند] است.

در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول حدیثی آمده است که در آن خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را خطاب قرار داده و فرموده است: «مَنِ اسْتَقْبَلَنِی بَغَیْرِکمْ فَقَدْ ضَلَّ وَ هَوَی» [هر کس به وسیله غیر شما به سراغ من آید، گمراه و هلاک می شود] در برخی از متون زیارتی امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «وَ هَوَی مَنِ اعْتَصَمَ بَغَیْرِك» [هر کس به غیر تو چنگ زند سقوط کرده و هلاک می شود]. از این مطالب استنباط می شود که می توان آیاتی را که در آن واژه هوی به معنای هلاکت آمده است را نیز به ترک ولایت تأویل برد.

پس تأمل کن و از احادیثی که بر هوی به معنای مرگ متعارف دلالت دارد، اگر چه به صورت تأویلی باشد، غافل مشو. همان طور که در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى»(۲) [سوگند به اختر (قرآن) چون فرود می آید] آمده است که فرمود: یعنی بعد از وفات محمد صلی الله علیه و آله تنها با کینه و دشمنی آل محمد علیهم السلام آزمایش و امتحان شدید. ظاهر حدیث این است که مراد امام از نجم (ستاره)، پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. همان طور که از توضیح ایشان چنین بر می آید و همچنین منظور از سقوط ستاره، وفات پیامبر صلی الله علیه و آله است. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

هاوِیَه: هاویه نام جهنم یا نام طبقه ای از طبقات جهنم است. تأویل آن همان است که در تأویل جهنم و نار آمد. و خدا آگاه است.

۱- [۱] - نجم/۵۳.

۲- [۲] - نجم/۱.

باب یاء

یَسِیر: و یُسرَی و آن چه به این معناست مانند مَیْسَرَه، یَسَّرْنا و غیره. یُسْر به معنای آسان ساختن و آسان بودن می باشد و واژه های مترادف آن نیز به همین معنا می باشند. در لغت یَسَّرَهُ لَهُ یعنی آن را آسان گردانید برای او و هذا یَسِیرٌ به معنای این، کارِ آسان و غیر دشواری است، می باشد. همچنین یَسِیر به معنای قلیل و کم نیز آمده است.

یُسْر در قرآن به حضرت علی علیه السلام و یُسْری به خیر و نیکی و به بهشت تأویل شده است. در شرح واژه اتباع، دلایل این که یُسْر از جانب خدا و رسولش، مخصوص کسانی است که حضرت علی علیه السلام را دوست بدارند و پیرو ائمه بعد از او باشند، آمده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلاَ یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ»(۱) [خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد] آمده است که فرمود: منظور از یُسْر، حضرت علی علیه السلام است و منظور از عُسْر، فلانی و فلانی می باشند. پس هر کس که از فرزندان آدم علیه السلام باشد، در ولایت فلانی و فلانی وارد نمی شود(۲) یعنی هر کس در ولایت آن دو داخل شود، فقط شریک شیطان است. همچنین در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از یُسْر، ولایت و منظور از عُسْر، مخالفت با ولایت و دوستی و موالات با دشمنان خدا

ص:۱۰۴۲

۱- [۱] - بقره/۱۸۵.

۲- [۲] - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱.

است. (ادامه روایت). در محاسن برقی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»[1] [به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت] آمده است که فرمود: یعنی از خیر و نیکی جز آن چه را که برایش فراهم شد، نمی خواهد و پیرامون آیه شریفه «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»[2] [به زودی راه دشواری به او خواهیم نمود] فرمود: از شر و بدی جز آن چه برایش فراهم شده است را نمی خواهد.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» آمده است که فرمود: منظور از يُسْرى، بهشت است. و پیرامون آیه شریفه «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعَسْرَى» فرمود: منظور از عُسْرَى، جهنم است. (ادامه روایت). بنابراین می توان سایر موارد را هر جا که مناسب باشد، به همین شکل تأویل نمود. پس تأمل کن و مطالبی را که در شرح واژه شرح و ضَيِّق آمده است را در نظر بگیر. و خداوند آگاه است.

مَيْسِر: مَيْسِر به معنای قمار و بازی با تیر و نظایر آن است. برخی گفته اند، مَيْسِر هر چیزی است که در آن قمار باشد. حتی گردو بازی کودکان که بر روی آن شرط ببندند و قمار کنند، مَيْسِر محسوب می شود. در احادیث مَيْسِر به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است. همان طور که در شرح واژه فحشاء و در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول، دلایل این تأویل آمده است. پس تأمل کن.

يَؤُوس: يَؤُوس و آن چه به این معناست و مشتمل بر واژه یأس می باشد مانند مَنْ يَتأَس و مانند آن. در شرح واژه قُنُوط، دلایل این که مراد از يَؤُس، ناامید از رحمت خدا و نعمت آخرت می باشد، آمده است. همچنین اشاره شد به این که يَؤُس از صفات دشمن ائمه علیهم السلام است. چرا که او مأیوس و ناامید است. پس تأمل کن.

یابِس: در شرح واژه رَطْب، دلایل تأویل یابِس در برخی از موارد آمده است و شاید بتوان همان تأویل را در موارد مناسب دیگر پیاده کرد. پس تأمل کن و خداوند آگاه است.

۱- [۱] - لیل/۷.

۲- [۲] - لیل/۱۰.

یَقَظَه: واژه یَقَظَه در سوره کهف آیه شریفه «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ»(۱) [و می پنداری که ایشان بیدارند در حالی که خفته اند] آمده است و شاید بتوان آن را در موارد مناسب دیگر بر عکس واژه های رُقُود و نَوْم، تأویل نمود و خداوند آگاه است.

یَتِیم: و یتامی. در قاموس اللغه، یُتْم به ضم یاء به معنای تنها بودن و نداشتن پدر آمده است و یتیم به معنای نادر و کم نظیر می باشد و جمع آن أَیْتام وَ یتامَی است. در احادیث، سه تأویل برای یتیم آمده است: ۱. تأویل آن به رسول الله صلی الله علیه و آله. همان طور که در کافی و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ»(۲) [به یتیمی خویشاوند] آمده است که فرمود: منظور از یتیم، رسول الله صلی الله علیه و آله و منظور از مَقْرُبَه خویشی و نزدیکی او است. ۲. تأویل یتیم و یتامی به ائمه علیهم السلام و یتیمان آل محمد علیهم السلام. همان طور که در شرح واژه شرک و مال، دلایل این تأویل آمده است، و در آنجا خوردن مال یتیم به غصب اموال ائمه علیهم السلام و غنائم و چیزهایی که به آنان تعلّق دارد توسط دشمنان آنان و دادن آنها به دیگران تفسیر شده است.

در شرح واژه شرّ نیز دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام شرارت ها می باشند و خوردن مال یتیم به ناحق از فروع آنان می باشد، آمده است. ۳. تأویل یتیم به شیعیان ضعیف که امام شان، غائب از آنها است و آنها قادر نیستند به امام شان دسترسی پیدا کنند و از او و علومش بی بهره اند. همان طور که در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى»(۳) [و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان احسان کنید] در سوره بقره آمده است که فرمود: خداوند مسلمانان را به نیکی کردن به یتیمان تشویق نموده است. چرا که آنان از پدر محرومند. پس هر کس آنان را اکرام کند و آنان را در پناه خود بگیرد خدا را اکرام کرده است. اما محروم ترین یتیمان کسی است که امامش را از

۱- [۱] - کهف/۱۸.

۲- [۲] - بلد/۱۵.

۳- [۳] - بقره/۸۳.

دست داده و قادر به دسترسی به او نیست و از احکام او در مسائل شرعی مبتلا ـ به، بی خبر است. آگاه باشید، هر کس از شیعیان ما که عالم به علوم ما است باید بداند که شیعه ای که جاهل به شریعت ما است و از دیدار ما محروم است به منزله انسان یتیم است و او یتیمی از یتیمان آل محمد علیهم السلام و محروم از مولایش می باشد. پس هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزاند، در درگاه رفیق اعلی با ما خواهد بود. سپس حضرت احادیثی را در ثواب تحت تکفل قرار دادن این فرد یتیم ذکر کرده و پیرامون آیه شریفه «آتَیَ المال عَلی حَبه ذَوِی القُربی والیَتَامی»(۱) فرمود: یعنی (آن مال را) به یتیمان بنی هاشم از روی نیکی و نه از باب صدقه و به غیر بنی هاشم از باب صدقه و احسان داده است. (ادامه روایت).

بر هیچ کس پوشیده نیست که دو تأویل اخیر را می توان در بسیاری از آیات که در این زمینه است، پیاده کرد، چرا که می توان غصب اموال شیعه را از آنجایی که داخل در مصداق خوردن مال یتیم است به منزله غصب اموال امام دانست. همین طور کمک کردن به امام به هر شکل، داخل در احسان به یتیمان و دادن مال به آنان است. بقیه آیات را نیز می توان با در نظر گرفتن تناسب و تأویل در هر مقام به آن چه که مناسب تر است به همین شکل تأویل نمود. و خداوند هدایت کننده است.

یَمّ: یَمّ به معنای دریا است و جمع ندارد. شاید بتوان یَمّ را در موارد مناسب به مانند بَحْر (دریا) تأویل نمود، پس تأمل کن.

تَیَمّـِمُ: و آن چه که مشتمل بر این کلمه است. تیمم در لغت به معنای قصد و اراده است و در شرع به معنای همان طهارت معروف می باشد. بنابراین می توان تیمّم را به مانند تطهیر و مانند آن تأویل نمود. و خداوند آگاه است.

یَوْم: و ایام. اولاً بدان در برخی از احادیث، دلایل امکان تأویل یوم و ایام در قرآن، به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است. مطالبی که در شرح واژه شَهر و نهار و مانند آن آوردیم مبنی بر این که این واژه ها نیز به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شوند، مؤید این تأویل است. بنا بر این اشکال ندارد که

ص:۱۰۴۵

۱- [۱] - بقره/۱۷۷.

در برخی موارد مناسب برحسب قرائن حالیه و مقالیه همین تأویل را پیاده نمود. مثلًا أیام الله، «أیام معدودات»(۱) [روزهای شمرده شده] و نظایر آن را به تمامی ائمه علیهم السلام یا به برخی از آنان تأویل ببریم. همین طور الیوم الآخِر را به حضرت قائم علیه السلام تفسیر نماییم. همین طور است مواردی که تأویل آن برحسب مقتضای مقام آشکار می شود حتی شاید بتوان مواردی را برحسب مقابل و قرینه توصیف به همین صورت تأویل برد. مثلًا می توان آیه شریفه «یَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ»(۲) [در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم] و مانند آن را به خلفای جور و پیشوایان گمراهی و رؤسای آنان بلکه همچنین به روزهای آنان و زمان حکومت و شوکتشان، تأویل نمود. پس غافل مشو. در اینجا حدیثی را که گفتیم بر امکان این تأویل دلالت دارد، می آوریم. شیخ صدوق در معانی الأخبار و همچنین دیگران با سلسله سندهایی از صقر بن أبی دلف آورده اند که او گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم. مولای من، از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی نقل شده که معنای آن را نمی دانم. حضرت فرمود: آن چه حدیثی است؟ عرض کردم: آن حدیث بدین شرح است: «لاتُعادُوا ألأَیّامَ فَتُعادیکُمْ» [با روزها دشمنی نورزید که در این صورت به دشمنی شما برمی خیزند] حضرت فرمود: بله، تا زمانی که آسمان ها و زمین بر پا است، منظور از روزها، ما هستیم. چرا که شنبه، نام رسول الله صلی الله علیه و آله و یکشنبه، امیرالمؤمنین علیه السلام و دوشنبه، حسن و حسین علیهما السلام و سه شنبه، علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام و چهارشنبه، موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من علیهم السلام و پنج شنبه، پسرم حسن علیه السلام و جمعه، پسرِ پسرم علیه السلام است و با او گروه حق کامل می شود. پس معنای ایام، این است. و با آنها در دنیا دشمنی نورزید که در این صورت، آنها در آخرت با شما دشمنی خواهند ورزید. پس تأمل کن.

دوم بدان که از احادیث استنباط می شود که تأویل بیشتر روزهایی که بنا بر

ص:۱۰۴۶

۱- [۱] - بقره/۱۸۴.

۲- [۲] - قمر/۱۹.

قرآن به روز قیامت کبری نسبت داده شده است، روز قیام حضرت قائم علیه السلام و روز رجعت می باشد؛ مانند: یوم الدین (روز جَزا)، یوم القیامه (روز قیامت)، یوم الخُرُوج (روز قیامت)، الیوم الآخِر (روز آخرت) و نظایر آن. همین طور از احادیث استنباط می شود که می توان تأویل بسیاری از آن روزها را به روز گرفتن پیمان ولایت در عالم ذر و روز غدیر و غیره دانست.

حتی از احادیث چنین برمی آید که می توان روزهایی غیر از آن روزها را نیز حتی با کمترین مناسبت به روز قیام حضرت قائم علیه السلام و روز رجعت و روز گرفتن پیمان و مانند آن تأویل برد. مثلاً تأویل «یَومُ الحَجِّ الأَکْبر»(۱) (روز قیامت)، «یَومُ الفَتْح»(۲) (روز فتح و گشایش)، «یومُ الوَقتِ المَعلُوم»(۳) (روز زمان مشخص)، «یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ»(۴) (روزی که فریاد حق را می شنوند)، «یَومَ کانَ مِقدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ»(۵) (روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال می باشد)، «یَوْمَ یَنْفَخُ فِی الصُّورِ»(۶) (روزی که در شیپور دمیده شود) و «یَومُ الْفَصْلِ»(۷) (روز جدایی) و مانند آن، روز قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد. همچنین تأویل «یَوم الجُمُعَه»(۸) (روز جمع) و مانند آن، روز گرفتن پیمان می باشد. اجمالاً بیشتر روزهایی که در قرآن آمده است را می توان به یکی از مواردی که ذکر شد یا به بیشتر آن موارد تأویل برد. مثلاً «الیَومِ الآخِر»(۹) به خود حضرت قائم علیه السلام و به روز غدیر و به روز قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل برده شده است. ولی با استناد به احادیثی که به آن

۱- [۱] - توبه/۳.

۲- [۲] - سجده/۲۹.

۳- [۳] - حجر/۳۸.

۴- [۴] - ق/۴۲.

۵- [۵] - معارج/۴.

۶- [۶] - انعام/۷۳.

۷- [۷] - صافات/۲۱.

۸- [۸] - جمعه/۹.

۹- [۹] - بقره/۶۲.

اشاره کردیم و غیر آن که در جای جای این کتاب خواهد آمد، باید تأویل ها بر اساس دلالت قرینه و مقتضای مقام باشد. از این رو در برخی از موارد که قرینه برای این تأویل ذکر نشده است و مقتضای مقام، آن باشد که الیوم را بر معنای ظاهر آن حمل کنیم، نمی توان براساس گمان و خیال آن را تأویل برد. پس تأمل کن. در اینجا برخی از احادیثی را که بر تأویل مورد نظر دلالت می کند و پیش از این نیز به برخی از آنها اشاره کردیم و بعد از این نیز خواهد آمد، ذکر می کنیم. احادیث دیگری نیز موجود است که در جای خود خواهد آمد. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل تأویل یَوْمُ الْجُمُعَه به روز گرفتن پیمان ولایت آمده است و در شرح واژه جُمُعَه، امکان تأویل آن به روز قیام حضرت قائم علیه السلام را به دلیل حدیثی که پیش از این آمد، تبیین نمودیم. همچنین در آنجا به امکان تأویل الیَوْم الآخِر به روز غدیر اشاره شده است. در شرح واژه آیات، دلایل تأویل یوم الحج الأکبر به قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است و در شرح واژه «حشر» دلایل تأویل آیه شریفه «یَوْمَ نَحْشُرُ»(۱) [روزی را که محشور می کنیم] و مانند آن به روز رجعت ذکر شده است. همچنین در شرح واژه خروج به دلایل تأویل آیه «یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ»(۲) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است] به زمان رجعت اشاره کردیم. تأویل این آیه خود دلیل تأیید کننده ای بر تأویل یوم الحق به زمان رجعت می باشد.

در نکته آخر از خاتمه پیش رو، دلایل تأویل آیه شریفه «فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ»(۳) [فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند] به زمان رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در روایت عقبه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: پس از قیام قائم علیه السلام، امام حسین علیه السلام خروج خواهد کرد. از حضرت پرسیدند که آیا همه

۱- [۱] - نمل/۸۳.

۲- [۲] - ق/۴۲.

۳- [۳] - معارج/۴.

مردم با او هستند؟ حضرت در جواب فرمود: نه، بلکه همان طور که خدا در قرآن فرمود: «يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»(۱) [روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید] مردم، گروه گروه می شوند. (ادامه روایت). از این حدیث تأویل یوم الفصل به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام استنباط می شود. چون از سوره نبأ بر می آید که روز جدایی و روزی که در شیپور دمیده می شود، یکی است.

پس تأمّل کن تا آگاه شوی. در شرح واژه دین بلکه در شرح واژه کِذْب نیز دلایل تأویل یوم الدین به روز گرفتن پیمان و به روز خروج حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه دین، دلایل امکان تأویل آیه هایی که در بردارنده معنای روز جزا هستند به زمان رجعت را تبیین نمودیم. همچنین در توضیح واژه رجوع دلایل تأویل آیه شریفه «لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا»(۲) [ایمان آوردنش سود نمی بخشد] به زمان رجعت آمده است. بلکه برحسب معنای باطن هیچ شکی نیست که منظور از آیه، زمان رجعت است. همین طور در شرح واژه شق به دلایل تأویل «يَوْمَ تَشَقَّقُ الأَرضُ»(۳) (روزی که زمین شکافته می شود) به زمان رجعت را اشاره کردیم. در شرح واژه قیامه، دلایل تأویل آیه شریفه «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»(۴) [و روزی که گواهان برپای می ایستند] و «یوم القیامه» به زمان رجعت و روز قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه نداء، دلایل تأویل آیه شریفه «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ»(۵) [روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد] به زمان رجعت را ذکر نمودیم. همچنین در شرح واژه وَقت دلایل تأویل «يَومِ الوَقتِ المَعلُومِ»(۶) به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه وعد نیز

ص:۱۰۴۹

۱- [۱] - نبأ/۱۸.

۲- [۲] - انعام/۱۵۸.

۳- [۳] - ق/۴۴.

۴- [۴] - غافر/۵۱.

۵- [۵] - ق/۴۱.

۶- [۶] - حجر/۳۸.

به دلایل تأویل «الیَوم المَوعُود»(۱) به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام اشاره نمودیم. در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّٰهِ»(۲) [و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن] آمده است: منظور، روز قیام حضرت قائم علیه السلام، روز مرگ و روز قیامت است(۳). پس در آن چه بیان نمودیم تأمل کن و موارد مشابه را از طریق آن درک کن. در ادامه روایاتی را ذکر خواهیم کرد که آیات در بردارنده واژه یَوْم را به آن چه که ما تأویل بردیم، تأویل می برد. پس غافل مشو.

یَقِین: یقین و واژه های مترادف آن مانند الذین یُوقِنُون، مُوقِنین و مانند آن. در قاموس اللغه، یقین به معنای برطرف کردن شک آمده است. تأویل یقین و کسی که صاحب یقین است و به یقین متصف است، دقیقاً بر عکس تأویلی است که در شرح واژه های شک و ریب آمد. همچنین در برخی از احادیث، یقین به امام تأویل برده شده است. همان طور که در خلال حدیث مفضل بن عمر که در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول ذکر شد، دلایل این تأویل آمده است.

در روایت طارق آمده است که گفت: حضرت علی علیه السلام فرمود: امام، عین الیقین و حقیقت آن است. در شرح واژه حق، دلایل این که ولایت علی علیه السلام حق الیقین می باشد، آمده است. در ابتدای تفسیر سوره بقره، دلایل تأویل آیه شریفه «وَبِالآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ»(۴) [و آنانند که به آخرت یقین دارند] به شیعه خواهد آمد. در آیات دیگر نیز دلایل این که موقِنین و امثال آن به استثنای مواردی که در شرح واژه رَیْب به آن اشاره کردیم، شیعیان می باشند، خواهد آمد. پس غافل مشو.

یَمین: و أَیْمان، مَیْمَنَه. در قاموس اللغه. یُمْن به ضمّ یاء به معنای برکت است. مَیْمنه نیز به معنای یُمْن می باشد. سایر مشتقات آن یمن (بر وزن عَلِمَ و کَرَمَ)، مَیْمُون، یمین و أَیْمَن می باشد.

ص:۱۰۵۰

۱- [۱] - بروج/۲.

۲- [۲] - ابراهیم/۵.

۳- [۳] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴- [۴] - بقره/۴.

جمع أَیْمَن، أَیامِنْ و جمع مَیْمُون، مَیامین می باشـد. و نیز در قاموس آمده است که یمین (راست) در نقطه مقابل یَسار (چپ) و شِمال (چپ) می باشـد و جمع أَیْمان است. و نیز آمـده است که یَمین به معنای قسم و مؤنث است. چرا که عرب ها دست های یکـدیگر را لمس می کردنـد و پیمان می بسـتند. جمع یمین به معنای قسم نیز أَیْمان است. پس از آگاهی از معانی این واژه ها بدان که در شـرح واژه های عُقُود، عهد، میثاق و مانند آن، چگونگی اسـتنباط این که مراد از یَمِین و أیْمان، سوگند و تعهد به آن چه که مربوط به ولایت در روز گرفتن پیمان و روز غدیر و غیره می باشد، آمده است. همان طور که در تفسـیر سوره نحل بر تأویل آیه شـریفه «وَلَا تَنقُضُواْ الأَیْمَانَ بَعْدَ تَوْکِیدِهَا»(۱) [و سوگنـدهای (خود را) پس از اسـتوار کردن آنها مشـکنید] به این معنا، تصریح خواهد شد.

در کافی از امام صادق علیه السـلام روایتی نقل شـده است که خلاصه آن بدین شـرح است: مراد از أیمان، چیزی است که در باب ولایت علی علیه السلام و الزام آنان به آن نازل شد و مراد از «تَوکِیدِها» اشاره به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان دستور داد در زمینه امارت و حکومت، تسلیم علی علیه السلام باشند(۲).

در شـرح واژه نکث، دلایل تاویل آیه سیزدهم از سوره توبه «قَوْماً نَّکَثُواْ أَیْمَانَهُمْ»(۳) [گروهی که سوگندهای خود را شکستند] به اهل بصره آمده است. همچنین بدان یَمین به معنای برکت یا به معنای راست و مَیْمَنَه در احادیث به حضرت علی علیه السلام و به هر یک از ائمه علیهم السـلام تأویل، و أصـحاب الیمین و أصـحاب المیمنه به شیعیان ایشان تأویل شده است.در روایتی که در شـرح واژه مقرّبین ذکر شد، آمده است که مراد از یمین در اصـحاب الیمین، امیرالمؤمنین علیه السلام است. حدیث دیگری نیز در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول آمده است که بر تأویل اصحاب الیمین به شیعیان دلالت دارد. در روایت اصبغ بن نباته از

۱- [۱] - نحل/۹۱.

۲- [۲] - کافی، ج ۱، ص۳۵۲.

۳- [۳] - توبه/۱۳.

حضـرت علی علیه السـلام آمده است که فرمود: منظور از اصـحاب الیمین، مؤمنان حقیقی و منظور از سابقون، انبیا و اوصیا می باشـند. (ادامه روایت). در روایت صـدوق، از امـام صادق علیه السـلام روایت شـده که فرمود: منظور از یمین الله، ما هستیم. در روایت جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون فضائل ایشان و فضایل ائمه علیهم السلام آمده است که فرمود: منظور از یَمین الله، ما هستیم و مقصود از سَبیل (راه) و سَلْسَبیل (نام چشـمه ای در بهشت)، ما می باشـیم. حـدیث دیگری نیز در این رابطه در شرح واژه ید، خواهد آمد. پس تأمل کن و از آمدن ید به معنای متعارفش نیز غافل مشو.

یَد: چه به صورت مفرد یا به صورت جمع مانند: أَیْدِی. ید در لغت معانی متعددی دارد. از جمله آن معانی، معنای متعارف آن می باشـد که به کـف دست یـا از سـر انگشـتان تـا کتف اطلاـق می شود. معـانی دیگر آن، مقـام، وقـار، نیرو، قـدرت، نعمت، رحمت، احسـان و غیره می باشـد. یَـد به بیشتر این معانی در قرآن آمـده است. در کتاب واحـده از طارق از حضـرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: در هر آیه ای از قرآن که واژه های عین، جنب، ید و مانند آن در آن ذکر شده است، منظور ولی و امام می باشد. (ادامه روایت). همچنین در شـرح واژه یهود، حدیثی ذکر شد که به صراحت نشان می داد مراد از ید در باطن قرآن، امام علیه السلام است. در کتاب سلیم از مقداد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام همان یـدالله است که بر سر بنـدگانش، رحمت گسترانیـده است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أَشْـهَدُ أَنَّ یَـدَکَ الْعُلْیا الْیُمْنَی (گـواهی کـه می دهـم کـه دسـت راسـت رفیعت...). در نکته آخر از خـاتمه پیش رو در شـرح حـدیث مفضـل، روایت خواهد آمد مبنی بر این که زمانی که حضرت قائم علیه السلام ظهور کند دست مبارکش را دراز می کند که ید بیضاء است و می گوید: این یدالله است. (ادامه روایت). پس اندیشه کن.

اجمالاً دلالت احادیث بر اطلاق یـدالله بر پیامبر صـلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السـلام به ویژه علی علیه السـلام واضح و ثابت شده است و آن از مجازهای رایج در کلام عرب است همان طور که دلیل آن در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده

ص:۱۰۵۲

است. پس مراد این است که آنان، نعمت کامل خدا و رحمت گسترده آن و مظاهر قدرت کامل او و جلوه هایی این چنینی هستند. در شرح واژه عین نیز دلایل تأیید این مطلب آمده است. بدان که در تفسیر قمی ذیل سوره جنّ آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»(۱) [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد که (در این صورت) برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت] آمده است: خداوند، پیامبر برگزیده اش را از اخبار پیش از او و اخبار بعد از او که همان اخبار حضرت قائم علیه السلام و رجعت و قیامت باشد، آگاه می کند.

در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: در قلب او دانش و در پشت او رَصَد است، خداوند علم خویش را به او می آموزد و علم را مانند غذایی که پرنده در دهان جوجه هایش می گذارد، در دهان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهد و از طریق الهام به او آموزش می دهد. و رصد آموزش از پیامبر است. دلالت این حدیث بر این که «بین یدیه» در آیه مذکور به معنای قلب و الهام دانش به آن می باشد، واضح و روشن است(۲). در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ»(۳) [از آن چه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید] آمده است که فرمود: منظور، عقوبت است. بر هیچ کس پوشیده نیست که ترک ولایت، از بزرگ ترین گناهان است و ترک کننده آن به هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام و غیره، مجازات و عقوبت خواهد شد. پس تأمل کن.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ

۱- [۱] - جن/۲۵ و ۲۶.

۲- [۲] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۰.

۳- [۳] - یس/۴۵.

یَرَاهَا»(۱) [هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد به زحمت آن را می بیند] روایت شده که فرمود: مراد، آن است که در زمان فتنه بنی امیه و ستمگران به ائمه علیهم السلام، اگر فرد مؤمن، حکمتی را آشکار کند یا آن را به زبان براند، احدی از او نمی پذیرد(۲). بنا بر این می توان آیاتی را که شامل واژه های ید و مابین الأیدی می شود را به یکی از آن چه که ذکر شد و مانند آن، تأویل نمود. پس تأمل کن و از آن چه در شرح واژه اُذُن آمد که خداوند تعالی ایمان را بر تمام جوارح انسان واجب فرمود، غافل مشو.

بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از این اعضا، دست می باشد که خداوند بر آن واجب کرد که ولایت را بپذیرد و به خاطر آن شمشیر بزند و از آن در برابر دشمنان خدا دفاع کند و با آن دست به دعا بردارد و تکبیر بگوید و مانند آن، پس هرگاه دست، این اعمال را به جا آورد، دستی نکوهش نشده و به منزله دست معصومین و پیروان آنان خواهد بود. در مقابل این دست، دست دشمنان ائمه علیهم السلام است که نکوهش شده و علیه صاحب خود در روز قیامت، شهادت خواهد داد و به گردن های آنان زنجیر شده و عذاب خواهد شد. پس اندیشه کن و خدا آگاه است. این جملات، پایان فصل دوم از گفتار سوم و در حقیقت پایان سه گفتار است. بنابراین تنها بیان خاتمه ای که قول آن را در ابتدای این گفتار داده بودیم می ماند.

۱- [۱] - نور/۴۰.

۲- [۲] - کافی، ج ۲، ص ۵۹۷.

خاتمه

اشاره

ص:۱۰۵۵

فصل اول

در تبیین خلاصه ای از تأویلات حروف مقطّعه می باشد که در اوایل برخی از سوره ها آمده است.

ترکیب حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن، بدون در نظر گرفتن مکررات آن، به تعداد معصومین علیهم السلام یعنی به ۱۴ صورت می باشد که عبارتند از: الم، المص، الر، المر، کهیعص، طه، طسم، طس، یس، ص، حم، حمعسق، ق، ن. بدان که این حروف که این ۱۴ صورت از آنها ترکیب شده اند، در اصل، از حروف هجا می باشند. از جمله اسرار الهی این که از ترکیب آنها، این عبارت به دست می آید: عليٌّ صِـراطُ حقٌّ نمْسِكُهُ (علی علیه السلام راه حقیقت است که به آن تمسک می جوییم) یا صِراطُ عليٍّ حقٌّ نمْسِكُهُ (راه علی علیه السلام طریق حق و حقیقت است و به آن تمسک می جوییم).

۱۰ صورت از حروف مقطعه هر کدام در یک سوره به کار رفته اند که عبارتند از: المص در سوره اعراف، المر در سوره رعد، کهیعص در سوره مریم، طه در سوره طه، طس در سوره نمل، یس در سوره یس، ص در سوره ص، حمعسق در سوره شوری، ق در سوره ق و ن در سوره ن. یکی از این صورت ها در دو سوره به کار رفته است که طسم می باشد و در سوره های قصص و شعراء وارد شده است. یکی دیگر از آن صورت ها در ۵ سوره به عدد اصحاب کساء، به کار رفته است که الر می باشد و در سوره های یونس، هود، یوسف، ابراهیم و حجر آمده است. ۲ صورت

از آن صورت ها هر کدام در ۶ سوره به کار رفته اند که مجموع سوره هایی که آن دو در آنها به کار رفته است به عدد ۱۲ می رسد که عبارتند از الم و حم که الم در سوره های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده و حم در سوره های مؤمن، فُصِّلَت، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف آمده است.

بنا براین مجموع سوره هایی که حروف مقطعه در آن به کار رفته است به تعداد حروف هجاء، ۲۹ سوره می باشد. در مجمع البیان از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: برای هر کتاب، خالص و برگزیده ای است و برگزیده این کتاب، مقطّع و جدا خواندن حروف در آن است.

در معانی الأخبار با سلسله سند از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: الم یکی از حروف اسم اعظم خداوند است که در قرآن به صورت مقطع آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آن را تألیف می کنند. پس هرگاه با آن نام دعا شود، قطعاً مورد استجابت قرار می گیرد(۱). بعضی از علمای فاضل از این حدیث چنین استنباط می کنند که حروف مقطعه از اسرار و رموزی است که بین خداوند و پیامبرش بوده که خداوند نخواسته است، غیر از پیامبر و راسخان در علم که ائمه علیهم السلام می باشند، آن را درک کنند. مؤلف گوید: می توانیم در تأیید این گفته، از تفسیر امام صادق علیه السلام استفاده کنیم که فرمود: معنای الم این است که این کتابی که من آن را نازل کردم، از حروف مقطعه ای است که الف، لام و میم از جمله آن می باشد و آن به زبان شما و حروف هجای شما است. پس اگر راست می گویید، مانند آن بیاورید. در بحث از «ص» به روایاتی اشاره می کنیم که نشان می دهد تمام حروف مقطعه قرآن، اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در اینجا برخی از تأویل های حروف مقطعه را به ترتیب ذکر آنها در قرآن می آوریم. ابتدا به تأویل الم، المص، الر و المر می پردازیم. در تأویل الم برخی گفته اند: معنای الم چنین است: «أَنَا اللهُ أعْلَمُ وَ أَرَی» [من خدایی هستم که می دانم و

۱- [۱] - معانی الأخبار، ص ۲۳.

می بینم] و تأویل المص را «أنا اللهُ أَعْلَمُ و أَفْصَلُ» [من خدایی هستم که می دانم و جدا می کنم]، ذکر کرده اند.

بنـا بر این می توان این طور تأویل برد که خـدا، داناتر است به طوری که محمـد صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام و اهل بیت مطهر آن دو را برای نبوت وامامت برگزید و قرآن مجید را برای آنان و در بین آنان نازل کرد. به همین شکل می توان ما بعد آن را تأویل نمود. همان طور که در معانی الأخبار با سـند از سـفیان ثوری از امام صادق علیه السـلام، حدیثی طولانی نقل شـده است که فرمود: الم در ابتـدای سوره بقره به معنـای: أَنَا اللهُ المَلِکُ (من خداونـد و پادشاه هسـتم) و در ابتـدای سوره آل عمران به معنـای «أنا اللهُ المجیـد» [من خداونـد مجیـد هسـتم] می باشـد و المص به معنای «أَنا اللهُ المُقْتَدِرُ الصّادِقُ» [من خـدای مقتدر و راستگو هستم] و المر به معنای أنا اللهُ المُحْیی الْمُمِیتُ الرَّزّاقُ (من خدای زنده کننده و میراننده و روزی دهنده هستم)، است.

در تفسـیر عیاشـی از ابولبیـد مخزومی از امام باقر علیه السـلام آمده است: یا ابولبید، از فرزندان عباس ۱۲ تن به فرمانروایی می رسند که ۴ تن از آنان پس از هشتمین ایشان کشته می شوند. یکی از آنها به ذبحه یعنی درد گلو دچار می شود و او را هلاک می کنـد. اینـان، گروهی هسـتند کوتاه عمر، زشت سیرت که یکی از آنها، جوانکی فاسق است و ملقب به هادی می باشـد. یا ابولبید مرا در حروف مقطعه قرآن علم بسیار است. خداوند فرمود: الم ذلک الکتاب سپس پیامبر صلی الله علیه و آله قیام فرمود تا آن که نور او آشـکار شـد و کلمه او ثابت و اسـتوار گشت و در زمانی تولد یافت که از هزاره هفتم، یکصد و شـصت و سـه سال گذشته بود. این مطلب از حروف مقطعه قرآن به دست می آید. البته در صورتی که آن را بدون مکررات بشماری.

هر حرفی از حروف مقطعه که روزگـارش سـرآید، قائمی از بنی هاشم در آن وقت قیام خواهـد نمود. امام باقر علیه السـلام در ادامه فرمود: الف برابر با عـدد یک، لام، سـی، میم، چهل و صاد، نود است که در مجموع صد و شـصت و یک می شود. آغاز خروج و قیام امام حسین به هنگام به پایان رسیدن الم الله (یعنی الم در اول

سوره آل عمران) بود. پس هنگامی که مدت المص به پایان رسید، قائمی از فرزندان عباسی، قیام نمود و قیام قائم ما به هنگام به پایان رسیدن مدت الر می باشد (در برخی از نسخه ها المر آمده است). سپس حضرت فرمود: این نکته را درک کن و پنهان دار.(۱) و نیز در تفسیر عیاشی از رحمه بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از بنی امیه که زندیق بود به خدمت حضرت رسید و عرض کرد: خداوند از المص چه اراده کرده است و چه چیز از حلال و حرام در آن است و چه سود و نفعی برای مردم دارد؟!

حضرت از این گفته به خشم آمد و فرمود: به بی شرمی ات پایان بده، الف برابر با عدد یک، لام برابر با ۳۰ و میم برابر با ۴۰ و صاد برابر ۹۰ است. جمع آن چند می شود؟ آن مرد عرض کرد: ۱۶۱. سپس حضرت فرمود: هنگامی که سال ۱۶۱ به پایان برسد، فرمانروایی اصحاب تو نیز به پایان می رسد. راوی گفت: پس منتظر ماندیم و دیدیم هنگامی که سال ۱۶۱ به پایان رسید، در روز عاشوراء بدبختی و سیه روزی وارد کوفه شد و فرمانروایی آنان به پایان رسید.

این حدیث در معانی الأخبار نیز ذکر شده است ولی در بسیاری از نسخه ها به جای عدد ستون(۶۰)، عدد ثلاثین(۳۰) در سه مورد آمده است و شاید صحیح تر باشد. همان طور که این مطلب، روشن خواهد شد. حقیقت امر این است که این دو حدیث از احادیث مشکل و اسرار نهان می باشند و استاد ما علامه مجلسی (قدّس سره) در کتاب بحار الأنوار به شرح و تبیین این دو حدیث پرداخته و در توضیح حدیث دوم آورده است: اگر این حدیث بر زمان فرمانروایی آنان حمل شود، صحیح نمی باشد چرا که فرمانروایی آنان ۱۰۰۰ ماه بوده است. اگر تاریخ هجری را مد نظر قرار دهیم باز هم مطابقت نمی کند زیرا این تاریخ از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عقب تر است. اگر مبنای آن، تاریخ عام الفیل باشد نیز درست نخواهد شد، چرا که آن نیز از سال ۱۶۱ بیشتر است. علاوه بر این که در بیشتر نسخه های معانی الأخبار احد و ثلاثون و مائه (۱۳۱) آمده است و مشکل آن این است که با جمع اعداد

۱- [۱] - معانی الاخبار، ص ۲۲.

حروف مطابقت نمی کند.

سپس علامه مجلسی می فرماید: برای مدتی، حل معنای این حدیث بر من مشکل شد تا این که در عیون الحساب خواندم که در ترتیب حروف ابجد اختلاف وجود دارد و ترتیب حروف ابجد قدیم که به مغاربه منسوب است به این شکل می باشد: (أبجد، هوز، حطی، کلمن، صعفض، قرست، ثخذ، ظغش)، پس صاد بی نقطه نزد آنان برابر با عدد ۶۰ و ضاد نقطه دار برابر با ۹۰ و سین بی نقطه مساوی با ۳۰۰ و ظاء نقطه دار برابر با ۸۰۰ و غین با نقطه مساوی با ۹۰۰ و شین نقطه دار برابر با ۱۰۰۰ است. بنابراین تقدیر، جمع اعداد که در بیشتر نسخه ها آمده است یعنی ۱۳۱، درست می شود و شاید اشتباه در این قول که فرمود: والصاد تسعون (صاد برابر با عدد ۹۰ است) از سوی نسخه نویسان باشد که به گمان این که این جمله مشهور است آن را آورده اند. در این صورت یعنی در صورتی که جمع اعداد حروف ۱۳۱ شود، چه مبدأ را بنا بر بعثت یا بنا بر نزول آیه قرار دهیم، در هر دو صورت درست از آب در می آید به طوری که بر هیچ اندیشمندی پوشیده نیست. همچنین علامه (ره) در شرح حدیث اول که از احادیث مشکل می باشد فرمود: چیزی که به ذهن می رسد این است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن اشاره به ظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل آن است.

آن حضرت، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله را از عدد اسماء حروف مقطعه با توجه به حرکت ها و نشانه ها و نیز حذف حروف مکرّر، بیرون کشیده است. مقصود از حرکات و نشانه ها، همان شکلی است که هنگام قرائت قرآن، تلفظ می شود. به این معنا که باید الف، لام و میم را نُه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده را به شمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن را بدین گونه بشماریم ۱۰۳ حرف می شود و این، موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم است زیرا هنگام تولد آن حضرت پس از گذشتن ۷۱۰۳ سال از ابتدای خلقت آدم بود.

منظور امام باقر علیه السلام از کلمه تبیان، بیان تاریخ ولادت پیامبر صلی الله

ص:۱۰۶۱

علیه و آله بوده است. اما این که حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اول قرآن، اشاره است به ظهور دولتی از بنی هاشم که چون فاصله زمانی آن حروف به پایان برسد، آن دولت هم پدید می آید، بدین شرح است: مثلاً الم که در اول سوره بقره آمده، اشاره به ظهور دولت پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد، دولت عبدالمطلب بود. پس دولت او مبدأ تاریخ است و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعثت ایشان نزدیک به ۷۱ سال بود که مطابق با عدد الم در سوره بقره می باشد. اما الم در سوره آل عمران اشاره به قیام امام حسین علیه السلام می باشد، زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال ۶۰ هجری اتفاق افتاد. سپس به ترتیب سوره های قرآن، نوبت به المص می رسد که در اول سوره اعراف است و با سر رسیدن مدّت آن (که ۱۶۱ سال می شود) دولت بنی عباس پدید آمد. ولی این تطبیق، مشکل می نماید زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنان در سال ۱۳۲ هجری بوده و حال آن که در آن موقع ۱۴۵ سال از بعثتی که مبدأ این تاریخ بود، می گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست.

ولی می توانیم این مشکل را به چند صورت، حل کنیم. اول این که مبدأ این تاریخ را غیر از مبدأ الم بدانیم به این معنا که مبدأ، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سال ۱۰۰ هجری بود. و آشکار شدن نهضت آنان در خراسان در سال ۱۰۷ یا ۱۰۸ هجری روی داده است. بنا بر این از موقع ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله تا آن موقع ۱۶۱ سال می باشد.

توجیه دوم: منظور از قیام بنی عباس، استقرار دولت و سلطنت آنها می باشد که در اواخر زمان منصور دوانیقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبدأ آن بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، موافق است. سوم این که این حساب، مبنی بر حساب ابجد قدیم باشد که در شرح حدیث رحمه بن صدقه آمد و در حساب آنان صاد برابر با ۶۰ است. بنا بر این مجموع املص، ۱۳۱ می شود. پس تاریخ المص با تاریخ الم موافق خواهد شد زیرا در سال ۱۱۷ هجری، دعوت بنی عباس در خراسان مطرح شد.

همچنین علامه فرمود: احتمال می رود که مبدأ این تاریخ، زمان نزول آیه المص باشد به این معنا که اگر در مکه نازل شده (چنان که مشهور است) نزول آن را نزدیک به زمان هجرت فرض کنیم و این فرض، با بیعت ظاهری بنی عباس یعنی ۱۳۱ نزدیک است. و اگر در مدینه نازل شده باشد، امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون هیچ تفاوتی بر بیعت آنان منطبق شود. سپس علامه(ره) در باره قول امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: (وقتی مدت او به سر رسید) فرمود: مقصود، تکمیل مدت زمان مربوط به قیام امام حسین علیه السلام است زیرا مدت فاصله بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزء مدت قیام آن حضرت به شمار می رود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آن که آنان را نابود ساخت.

سپس علامه (ره) ادامه می دهد: در این زمنیه که امام باقر علیه السلام فرمود، قائم ما در «المر» قیام می کند چند صورت احتمال می رود. اول این که این قسمت، از احادیثی باشد که بِداء در آن راه دارد و تحقق آن مشروط به شرطی است که چون آن شرط، تحقق نپذیرفته، معنای حدیث هم که مشروط آن می باشد، محقق نگردیده است. چنان که برخی از روایت این باب، بر همین وجه، دلالت دارد. دوم این که الر در اصل المر بوده است و کاتب اشتباهاً الر نوشته باشد و مبدأ تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد مانند الم و مقصود از قیام قائم علیه السلام هم قیام امام زمان به امر امامت در پنهانی باشد. زیرا امامت آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری به وقوع پیوست. پس اگر یازده سال قبل از بعثت را بر آن بیفزاییم با عدد المر موافق خواهد بود. سوم این که مقصود، تمام اعداد الر باشد که در قرآن ذکر شده است و جمع کل اعداد آن ۱۱۵۵ است. مؤید این مطلب این است که وقتی امام، الم را ذکر فرمود چون مقصودش یکی از آنها بوده، لفظ الله را هم با آنها آورد، تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بوده و آن هم سوره آل عمران است. ولی الر این طور نیست چون همه مکررات مقصود بوده است. علامه(ره) دو احتمال دیگر را نیز ذکر می کند ولی آنها را بعید می شمارد و ما نیز به خاطر دوری از اطناب و تفصیل، آن دو را نیاوردیم. نقل سخن علامه (ره) در اینجا به پایان رسید.

ایشـان در ایـن زمینـه، حـق مطلب را ادا کرده است و نیـازی به افزودن مطـالب دیگر نـدارد. ولی بایـد به نکـاتی چنـد پیرامـون توجیهات او اشاره کنیم. بدان که فرمایش امام باقر علیه السلام در حدیث مخزومی که فرمود: ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۷۱۰۳ بود، در واقع بـا اطلاعـات ثبت شـده تقویم نویسان و مورخان، مطابقت دارد، اگر چه برحسب ظاهر، انسان را به شک و مخالفت می انـدازد زیرا آن چه که بیشتر تقویم نویسان و تاریـخ نگاران، ثبت و ضـبط کردند و از روایات ما نیز بر می آید، این است که عمر آدم علیه السلام ۹۳۰ سال بوده و از وفات آدم علیه السـلام تا طوفان نوح علیه السلام حدود ۱۳۰۰ سال و از طوفان نوح علیه السـلام تا تولـد حضـرت ابراهیم علیه السـلام حـدود ۱۸۰۰ سـال طول کشـیده است، و فاصـله زمانی تولد حضـرت ابراهیم علیه السـلام تا وفات حضـرت موسی علیه السلام حدود ۵۰۰ سال بوده است و از وفات موسـی علیه السـلام تا شروع پادشاهی بخت نصر حدود ۹۰۰ سال (برخی گفته اند حدود ۷۰۰ سال) گذشته و فاصله زمانی بین پادشاهی بخت نصر تا تولـد پیامبر صـلی الله علیه و آله حدود ۲۰۱۰ سـال بوده است. پس بـا به حساب نیاوردن کسورات ذکر شـده این روایت، نشان می دهـد که ولادت پیامبر صـلی الله علیه و آله در سال ۹۳ بوده است. اگر مبنای محاسـبه را قول برخی بگـذرایم که گفته اند فاصـله زمانی بین وفات حضرت موسی علیه السلام و پادشاهی بخت نصر نزدیک به ۷۰۰ سال بوده است، می توان این محاسبه را به این شـکل تصـحیح کرد که از خلقت آدم علیه السـلام تا ولادت پیامبر صـلی الله علیه و آله نزدیک به ۵۸۰۰ طول کشیده است. همان طور که برخی به آن تصـریح کرده اند. البته این در صورتی است که محاسـبه برحسب سال شمسی باشد ولی اگر برحسب سال قمری و ماه های عربی باشـد، مجموع آن نزدیک به ۶ هزار سال خواهد بود. همچنین در حدیث مذکور تصـریح شده که کسورات این اعداد، با قطع نظر از شمسـی یا قمری بودن، ۱۰۳ سال می باشـد. ما نیز می گوییم اگر بنا بر این حساب، تعداد هزاره ها ۵ هزاره و تعداد سده های معلوم ۸ سده باشد، تنها کسورات مابین این تاریخ ها نامشـخص است. بنابراین شاید جمع آنها ۳۰۳ سال شود. همان طور که امام علیه السلام از آن خبر داده است.

ص:۱۰۶۴

تصریح برخی از مورخین به این که از هبوط حضرت آدم علیه السلام بر روی زمین تا ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۱۶۳ سال بوده است مؤیّد این مطلب است. پس اندیشه کن. همچنین بدان که مراد علامه (ره) از این که در تطبیق الم الله (سوره آل عمران) به قیام امام حسین علیه السلام، فرمود، ظهور دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دو سال از بعثت بوده است، دفع اشکالی بود که بر آن وارد می شد و آن این که مابین آغاز بعثت تا قیام امام حسین علیه السلام ۷۳ سال بوده است که در این صورت ۲ سال از عدد مورد نظر زیادتر می شود. شاید علامه (ره) می توانست خود را به این تکلف نیندازد علاوه بر این که این مطلب، بعید نیز به نظر می رسد، بلکه می توانست، مبنای حساب را سال های شمسی قرار دهد چرا که قیام امام حسین علیه السلام به حساب سال قمری در اواخر سال ۶۰ هجری واقع شده، در حالی که به حساب سال قمری، از زمان بعثت تا آن زمان ۷۱ سال است چنان که بر اهل فن پوشیده نیست. البته علامه(ره) به این توجیه اشاره نکرده است، چرا که با مطالبی که در باب تاریخ قیام حضرت قائم علیه السلام ذکر خواهیم کرد، قابل تطبیق نیست. پس تأمل کن.

همچنین بدان، دلیل اولی که علامه(ره) در این که المص تاریخ قیام قائم عباسیان باشد، آورده تا از آن رفع اشکال کند، دلیل خوبی است ولی نیاز نبود که او با قرار دادن تاریخ قیام به عنوان زمان ظهور دولت آنان، متحمل این تکلف شود چون با قرار دادن تاریخ آن به عنوان زمان اصل ظهور دعوت آنان در خراسان و آغاز قیام قائم آنان و یاران شان یعنی ابومسلم، امروزه مسأله به طور کامل حل می شود، چرا که اصل ظهور آن دعوت بنا بر آن چه که خود علامه نیز در چند جمله قبل به آن تصریح کرد، در سال ۱۱۷ هجری بوده است و از ولادت پیامبر تا هجرت ایشان به سال قمری تقریباً ۵۳ سال طول کشید. پس بعد از خارج کردن تفاوتی که به سبب اختلاف ماه های ولادت، بعثت و هجرت و غیره پیش می آید و برگرداندن آن به سال شمسی، تقریباً سال ۱۶۱ به دست می آید. اما استدلال علامه پیرامون حدیث رحمه بن صدقه بنا بر این که عدد صاد را برابر با ستّین(۶۰) باشد همان طور که نزد مغاربه این چنین است، اگر چه به ماده اشکال در هر دو حدیث پایان

ص:۱۰۶۵

می دهد، ولی به چند دلیل واضح و روشن، صدق آن بر هر دو روایت، بعید است.

نخست این که امام علیه السلام در هر دو حدیث به این که عدد صاد برابر با تسعوُن(۹۰) می باشد تصریح کرده است و بنا بر قول علامه(ره) می بایست آن را در هر دو حدیث، اشتباه نسخه برداران به حساب آورد به ویژه در این حدیث که لازم است گفته شود در دو کلمه اشتباه شده است که این امر به اعتماد بر مضامین احادیث و وثوق و اطمینان به آنها لطمه وارد می کند. علاوه بر این می توانیم حدیث رحمه بن صدقه را بدون نیاز به این که بگوییم اشتباهی در آن صورت گرفته است، توجیه کنیم و این موضوع را که در بیشتر نسخه ها ثلاثین(۳۰) به جای ستّین(۶۰) آمده است را مبنا قرا دهیم. همان طور که این استدلال نسبت به قسمت دوم حدیث، مناسب تر است چون روشن است که ورود بدبختی و سیه روزی به کوفه در پایان سال ۱۳۱ هجری بوده است. و نیز می توان چنین استدلال کرد که امام علیه السلام در آن حدیث، ابتدا عدد حروف را این طور شمرد: الف برابر با عدد یک، لام برابر با ۳۰، میم مساوی با ۴۰ و صاد مساوی با ۹۰ است، سپس فرمود: جمع آن چند می شود؟ تا این که آن مرد در جواب بگوید ۱۶۱ و بدین وسیله او را از آغاز حکومت عباسیان بر طبق حدیث ابولبید، آگاه کند. ولی آن مرد در حساب جمع آن اعداد، اشتباه نمود و گفت: ۱۳۱ و این تاریخ نیز برطبق سال هجری مطابق با روز ورود بدبختی و سیه روزی بود. پس امام علیه السلام آن مرد را از اشتباهش آگاه نکرد چرا که آن روز نیز از جمله روزهای از دست رفتن اصحابش بلکه از شدیدترین آن روزها بود. این گونه بود که آن مرد را از روزی که جگرش را آتش می زد و مطابق با جواب او بود، آگاه کرد. پس اندیشه کن و خوب تأمل کن تا بدانی که آن چه که علامه(ره) در آخر استدلال حدیث رحمه آورد و گفت که این استدلال، زمانی درست می شود که مبنا را بعثت قرار دهیم و نیز همین مطلب را در باره حدیث لبید ذکر کرد، توجیه درستی نیست بلکه معنای هر دو حدیث زمانی درست می شود که مبنا را بر هجرت قرار دهیم همان طور که راوی در آخر حدیث بر آن تصریح کرده و تاریخ دانان نیز بر آن تأکید دارند. پس تأمل کن. همچنین بدان روشن ترین استدلالی که علامه آن را در توجیه قیام قائم علیه السلام آورده است،

استدلال دوم می باشد چرا که در بیشتر نسخه های معتبر به جای الر، المر ثبت شده است و پیشتر ذکر شد که همه آنها، الم است. و چه بسا ترتیب قرآن نیز در نزد اهل بیت علیهم السلام این طور باشد که المر پیش از الر و نه بعد از آن آمده باشد. همچنان که به جای امامت قائم علیه السلام تعبیر به قیام قائم علیه السلام می کنند. این مطالب چیزهایی بود که به ذهن ما رسید و خدا و حجت های او، داناتر به حقایق احوال هستند.

در معانی الأخبار با سند از سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: کهیعص به معنای «أَنَا الْکافِی الْهادی و الْولی الْعالم الْصادق الوعد» [من کفایت کننده، هدایت گر، ولی، دانا، راستگو و راست پیمان هستم] می باشد.

به نظر من تأویل روایت امام صادق علیه السلام چنین می باشد که او فرمود: یعنی خداوند برای شیعیان ما کافی و هدایت کننده آنان است و ولی آنان می باشد و به آنان وعده می دهد که آنان را به جایگاهی که در باطن قرآن به آنان وعده داده است می رساند. در احتجاج، مناقب و کمال الدین از سعد بن عبدالله از امام زمان علیه السلام آمده است که پیرامون تأویل کهیعص از ایشان سؤال شد. حضرت در جواب فرمود: این حروف از اخبار غیب می باشندکه خداوند بنده اش زکریا علیه السلام را از آن مطلع ساخت سپس آنها را برای محمد صلی الله علیه و آله شرح داد به این صورت که زکریا علیه السلام از پروردگارش خواست که نام پنج تن را به او بیاموزاند. خداوند جبرئیل را بر او نازل کرد و او آنها را به وی آموزاند. زکریا علیه السلام هنگامی که نام محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام را ذکر می کرد، غم و اندوه از او دور می شد و غصّه اش برطرف می گشت. ولی هنگامی که نام حسین علیه السلام را بر زبان می آورد، اشک راه گلویش را می بست و به هق هق می افتاد. روزی فرمود: خدایا مرا چه می شود؟ هنگامی که نام ۴ تن از آنان را می برم از درد و رنج هایم رها می شوم و زمانی که ذکر نام حسین علیه السلام می گویم اشک از چشمانم جاری می شود و آه از نهادم برمی خیزد. خداوند تبارک و تعالی او را از ماجرایش باخبر ساخت و به او فرمود: در کهیعص، کاف، نام کربلاء و هاء به معنای هلاک شدن عترت و یاء نام یزید که

خـدا او را به خـاطر ظلمش به حسـين عليه السـلام مورد لعن خود قرار دهـد و منظور از عين، عطش امـام حسـين عليه السـلام و منظـور از صـاد، صـبر او اسـت. چـون زكريـا ايـن كلاـم را شـنيد تـا سه روز مسـجد را ترك نكرد و در اين سه روز مردم را از ملاقاتش بازداشت. (ادامه روايت).(۱) تتمه اين بحث در سوره كهيعص خواهد آمد. در معانى الأخبار از سـفيان از امام صادق عليه السـلام حـديثى طولانى پيرامون حروف مقطعه طه آمده است كه فرمود: طه يكى از اسامى پيامبر صـلى الله عليه و آله و به معنـاى يـا طالبَ الحَقِّ و الهادِى إلَيْه (اى جوينـده حق و هـدايت گر به سوى آن) است. به نظر من همان طور كه در شـرح واژه حق آمده است، تأويل طه، حضرت على عليه السلام و ولايت او مى باشد.

روايت ثعلبى در تفسير طه، مؤيّد آن است. در روايت ثعلبى از امام صادق عليه السلام پيرامون طه آمده است كه فرمود: منظور، طهـارت اهـل بيت عليهـم السـلام از پليـدى است، سپس اين آيه را خوانـد«إِنَّمـا يُرِيـدُ اللّهُ لِيُـذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(۲) [خدا فقط مى خواهد آلودگى را از شـما خاندان (پيامبر) بزدايد و شـما را پاك و پاكيزه گرداند]. دلالت احاديث بر اين كه طه از اسامى پيامبر صـلى الله عليه و آله مى باشد، بسـيار زياد است. همان طور كه در تأويل صـلى الله عليه و آله خواهد آمد. در روايت سـلمان از حضـرت على عليه السلام آمده است كه فرمود: منظور از آيه شريفه «طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»(۳) [طه* قرآن را بر تو نازل نكرديم تا به رنـج افتى]، محمـد صـلى الله عليه و آله مى باشد. در زيارت قائم عليه السـلام مى خـوانيم: يَا بْنَ طه و يس (اى پسـر طه و يس). شايـد منظور از اين كه در زيـارت اميرالمؤمنين عليه السـلام بر طه و يس، سـلام مى كنيم يـا اين است كه او، خود رسول الله است و يا به اعتبار معنايى است كه آن را از تفسـير ثعلبى ذكر كرديم. پس تأمل كن.

ص:۱۰۶۸

۱- [۱] - احتجاج، ص ۴۶۳.

۲- [۲] - احزاب/۳۳.

۳- [۳] - طه/۲.

در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی نقل شده است که فرمود: طسم به معنای الطالب السمیع المُبْدِئُ المُعِید (طلب کننده، شنوا، آغازگر و بازگرداننده) و طس به معنای الطالب السمیع (طلب کننده و شنوا) می باشد. مؤلف گوید: واضح است که تأویل این حدیث چنین می باشد که خداوند، ایمان به ولایت و هر آن چه که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام انجام دادند را مطالبه می کند و این که او مطلع است و بر آن چه که در باره آنان گفتند، شنواست.

در مجمع البیان از حضرت علی علیه السلام آمده است که به هنگام نزول طسم فرمود: طاء همان طور سیناء، سین، اسکندریه و میم مکه است و فرمود: طاء شجره طوبی، سین، سِدْرَه المُنْتَهَی و میم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد. (ادامه روایت).(۱) در شرح واژه های طور، طوبی و سدره، تأویل آنها آمده است. پس تأمل کن. در خبر زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد دلایل تأویل یس به محمد صلی الله علیه و آله آمده است. دعاء علی بن حسین علیه السلام که در بحث «ص» خواهد آمد، مؤید این مطلب است.

در خصال از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله، ۱۰ نام دارد. ۵ نام از آن اسامی در قرآن آمده که عبارتند از: محمد، احمد، عبدالله، یس و ن(۲). در روایت سلمان از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از یس و القرآنِ الحَکیم، محمد صلی الله علیه و آله می باشد. در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیث طولانی فرمود: یس یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است و معنای آن یا أیها السامع الوحی (ای شنونده وحی) می باشد. (ادامه روایت). همچنین برخی گفته اند که معنای یس، یا انسان، به لغت قبیله طَیْ می باشد. برخی نیز گفته اند که معنای آن، یا سَیِّدَ الأولینَ و الآخرین است(۳).

ص:۱۰۶۹

۱- [۱] - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۰.

۲- [۲] - خصال، ص ۴۲۶.

۳- [۳] - معانی الأخبار، ص ۲۳.

در زیارت قائم علیه السلام و زیارت علی علیه السلام که در بحث طه آوردیم پیرامون یس نیز سخن به میان آمده است. همچنین برخی از احادیث در این رابطه در تفسیر سوره یس و در تفسیر سوره صافات آیه «سلامٌ عَلَی آلِ یس»(۱) [سلام بر آل یاسین] خواهد آمد. اجمالاً دلالت احادیث بر تأویل یس به پیامبر صلی الله علیه و آله واضح است و هیچ شکی در آن نیست. همچنین احادیثی در سوره صلی الله علیه و آله خواهد آمد که بر این معنا که صاد چشمه ای است که از زیر عرش می جوشد و در پایه راست عرش جاری می شود، دلالت دارد. به این چشمه، آب حیات نیز اطلاق می شود و رسول الله صلی الله علیه و آله در معراج از آن وضو گرفت و جبرئیل هر روز در آن غوطه ور می شود. مؤلف گوید: در شرح واژه های عرش، عَیْن، ماء و حیاه، دلایل تأویل آنها به دانش و ولایت و مانند آن آمده است. در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ص» یکی از اسامی خداوند است که به آن قسم یاد کرد.

در روایت کفعمی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که در دعایش در روز عید فطر فرمود: همه سخنان تو را برای او یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نمودم. هنگامی که تو وی را با نام هایی متمایز ساختی که او را بدان نام ها نامیدی، تو او را «طه ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی»(۲)، «یس و القرآن الحکیم»(۳)، «ص و القرآن ذی الذکر»(۴) و «ق و القرآن المجید»(۵)، نامیدی. همچنین در این دعا می خوانیم: در کتاب تو هر جا قسمی آمده و واژه قرآن کنار آن جای گرفته است، منظور، نام پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و آن، افتخاری است که تو او را به آن مفتخر ساختی. در این دعا مطالب دیگری نیز آمده است که بر این که این حروف و حروف مقطعه دیگر از اسامی پیامبر می باشند، تصریح دارد. پس تأمل کن.

۱- [۱] - صافات/۱۳۰.

۲- [۲] - طه/۱و۲.

۳- [۳] - یس/۱و۲.

۴- [۴] - ص/۱و۲.

۵- [۵] - ق/۱و۲.

در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمود: حم به معنای حمید و مجید است. اما حمعسق به معنای حکیم، مُثِیب (ثواب دهنده)، عالم، سمیع، قادِر و قوی است. (ادامه روایت). مؤلف گوید: تأویل آن نیز چنین است که خداوند، ستوده، نیکو از عهده کار برآمده (مجید) و دانا است به این که دستور به ایمان به خود، رسولش و ائمه علیهم السلام را داده است و به هر کسی که از او پیروی یا نافرمانی می کند علم دارد و به آن چه که دو گروه می گویند، شنوا است و قادر و توانا بر ثواب دادن به شخص مطیع و عقاب کردن گناهکار است. در کنزالفوائد از ابن عباس آمده است که گفت: حم یکی از اسامی خدا است و عسق به معنای «علمُ عَلیٍّ بِفِسْق کُلِّ جماعَهٍ و نِفاقِ کُلِّ فِرْقَهٍ» [آگاهی علی علیه السلام به فسق و فجور همه گروه ها و نفاق تمام فرقه ها] است.

در روایت نصرانی که از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر باطنی آیه شریفه «حم و الکتاب المُبین»(۱) سؤال کرد، آمده است که فرمود: منظور، محمد صلی الله علیه و آله است که در کتاب هود به این شکل می باشد و به صورت کلمه ای با حروف ناقص بر او نازل شد. (ادامه روایت). تتمه این بحث در سوره دخان خواهد آمد.

در تفسیر ثعلبی پیرامون حمعسق آمده است: سین به معنای سناء المهدی (برتری و درخشندگی مهدی) و ق به معنای قوه عیسی علیه السلام است، هنگامی که بر زمین فرود می آید و مسیحیان را می کشد و کلیساها را خراب می کند. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: حم به معنای حَتْم (حتمیّت) و عین به معنای عذاب و سین به معنای سنین (سال ها) مانند سال های یوسف علیه السلام است.

گفته می شود که قذف (پرتاب کردن)، خَسْف (فرو رفتن و ناپدید شدن) و مسخ در دوره آخرالزمان به دست سفیانی و یارانش و مردانی از کلیب که تعدادشان به سی هزار هزار (سی میلیون) می رسد، صورت می گیرد. در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: عین، سین، قاف، اعداد سال های حضرت قائم علیه

۱- [۱] - دخان/۱و۲.

السلام است و ق کوهی است از زمرّد سبز که گرداگرد دنیا وجود دارد و سبزی دنیا از آن کوه است و علم همه چیز در «عسق» است.

مؤلف گوید: معنای ق و القرآن المجید نیز همین است. همان طور که در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی آمده است که فرمود: ق و القرآن المجید نام کوهی است که گرداگرد زمین وجود دارد. و سبزی آسمان از اوست و زمین به آن تکیه دارد. مؤید این مطلب دعائی است که کفعمی آن را ذکر کرده و بر این که «ق» یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است، دلالت دارد. همان طور که این تأویل در بحث «ص» آمده است. همچنین در توضیح یس بلکه در شرح ص نیز آمد که «ن» از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در روایت سلمان از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از ن و القلم، محمد صلی الله علیه و آله است. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ن» یکی از ۱۰ اسامی رسول الله صلی الله علیه و آله و قلم، نام امیرالمؤمنین است.

همچنین در سوره قلم، روایت سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ن» نهری در بهشت است. (ادامه روایت). پس تأویل «ن» به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ممکن است. چه بسا گفته شود که این معنای باطنی قرآن، و آن، معنای ظاهری است. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

ص:۱۰۷۲

فصل دوم

اشاره

در بیان نکته هایی است که باید به آنها اشاره شود.

بـدان که این کتـاب آن قـدر گنجایش نـداشت که اسـناد احادیث را که طولانی می باشـند، بیاوریم. از این رو به نقل مضامین احادیث، با حذف برخی از سندها یا بدون ذکر سـند اکتفا کردیم. چرا که تکیه ما بیشتر بر آن است که برخی احادیث، برخی دیگر را تأییـد کننـد، بـه طـوری که مـوجب تقـویت اعتقـاد به صـدور آنهـا از ائمه علیهم السـلام شـود، همچنین در متن بیشـتر احـادیث، قرائنی هست که بر صـحّت آنهـا دلاـلت دارد. به طوری که پس از مقـایسه این روایـات بـا روایـاتی که در مقـدمات گذشـته به ویژه در باب دوم از فصل اول از گفتار اول آمد که بر ورود تأویل کل قرآن به ائمه علیهم السلام و ولایتشان دلالت می کنـد، هیچ شـکی در صـحت آنها باقی نمی ماند و مفاد آنها از حیث معنا، متواتر می گردد. بنا بر این هر حدیثی که بر این منوال است اگر چه مرسل باشد و یا از نظر مضـمون یا سند ضعیف باشد، باید قبول کرد. وانگهی روایات زیادی داریم مبنی بر این که نمی توان احادیث منقول از ائمه علیهم السلام را ردّ نموده یا آنها را انکار کرد و اگر معنای حدیثی را هر طور که باشد و به هر شـیوه که وارد شده باشد، نفهمیدیم باید به ائمه علیهم السلام بازگردانیم و به علم آنان ارجاع دهیم، چنان که برخی از این احادیث را در ذیل فصل اول از گفتار سوم آوردیم.

ص:۱۰۷۳

در روایت برقی و حسین بن سعید از عبدالله بن جندب از سفیان بن سمط آمده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدای تو باد، مردی از جانب شما نزد ما می آید که به دروغ گویی مشهور است و برای ما حدیث می خواند و ما او را زشت می شماریم. حضرت فرمود: آیا به تو می گوید که من شب را روز گفته ام و روز را شب خوانده ام؟ سفیان جواب داد: نه. حضرت فرمود، اگر حتی چنین مطالبی را بگوید، من به او گفته ام و تو نباید او را تکذیب کنی که با این کار مرا تکذیب کرده ای.

از ابن سعید و دیگران از حسین بن مختار از زید شحام آمده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم. مردی به اسم کلیب در میان ما است که به محض این که حدیثی از نزد شما نقل شود، می گوید: من تسلیم شدم. به همین خاطر او را کلیب تسلیم نامیده ایم. حضرت فرمود: به او ترحم کنید. همچنین فرمود: آیا می دانید که معنای تسلیم چیست؟ پس ساکت شدیم. حضرت فرمود: به خدا قسم، تسلیم به معنای خشوع و فروتنی است. خداوند می فرماید: «الذینَ آمَنوُا وَ عَمِلوُا الصالِحات وَ أَخْبَتُوا إلیَ رَبِّهِم»(۱) [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند] این روایت را کشی در شرح زندگی صیداوی روایت کرده و ما آن را در شرح واژه اخبات آوردیم. این که این دو حدیث کنایه از مطالبی است که ذکر کردیم، واضح و آشکار است. همچنین احادیث دیگری نیز در این رابطه وجود دارد و حاکی از آن است که در واقع، نباید آن دسته از راویانی که تشیع آنان مشخص و معلوم است و سرسپرده ائمه علیهم السلام هستند و از آنان روایت می کنند و دارای ویژگی هایی عالی و کمالات هستند را با اتهام به غلو و دروغ و امثال آن، متهم کرده و خدشه دار نمود. چنان که در ذیل فصل اول از گفتار سوم گفتیم. پس مراجعه کن و تأمل کن تا دریابی، و خداوند آگاه است.

۱- [۱] - هود/۲۳.

نکته اول

از آن چه تـا به حـال آوردیم مشـخص شـد که در موارد زیادی برای یک عبارت یا یک کلمه، تأویلات متعـددی وجود دارد. این مطلب را می توان به چنـد شـکل توجیه نمود: ۱) همـان طور که در بـاب اول از فصـل اول از گفتار اول آوردیم، معناهای باطنی قرآن به هفت بطن یا بیشتر می رسـد. بنا بر این هر معنا می توانـد یک بطن از معانی باطنی قرآن باشـد. ۲. این که معانی احـادیث یکـدیگر را کامـل می کنـد و تمـام آنهـا به یـک معنـا ختم می شود. ماننـد آن چه که یـک بار به امام و بار دیگر به حضـرت علی علیه السـلام و ماننـد این تأویـل برده شـده است. پس خاسـتگاه همه آنها یک چیز و آن لزوم اقرار به امامت ائمه علیهم السـلام است. پس انـدیشه کن. ۳. این که مجرای تأویـل به برخی از آیـات و برخی از مـوارد اختصـاص داشـته باشـد و مجرای تأویـل دیگر آیـات در دیگر موارد باشـد. همان طور که در سوره ضـحی، شـمس و قمر به پیامبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و در آیه شریفه «الشَّمْسُ والْقَمَرُ بِحُسْبان»(۱) به اولی و دومی تأویل شده است. موارد دیگر نیز به همین شکل است.

بنـا بر این هر آیه ای که خـالی از هرگونه تصـریح برای تأویل در آن خصوص باشـد بایـد به هنگام انتخاب تأویلی، تناسب آن تأویـل بـا آیه مورد نظر را در نظر گرفت، به طوری که کاملاًـ بـا آیه مطابقت کنـد یا هر یک از تأویلات احتمالی را بیان کرد. واضح است که بیشتر تأویلاتی که تا آخر این کتاب می آوریم از این قبیل است و مراد، فقط بیان تأویل و معانی باطن برحسب احتمـال و از طریق مناسبت بـا آیـات است. چرا که علم به قرآن فقـط نزد اهل آن است و تنها چیزی که از آن به ما رسـیده به اندازه نمک در غذا یا بسان جویباری است نسبت به دریایی پهناور. شـما از مطالبی که در این کتاب می آید، در می یابید که در بسیاری از آیات، نمی توانیم از تأویل برخی از کلمات یا حتی یک کلمه استنباط کنیم که بقیه نیز مطابق با آنها یا مطابق با برخی از آنها تأویل می شود، یعنی به صرف این که به نظر ما واژه هایی

۱- [۱] - رحمن/۵.

شبیه دیگر واژه ها است نمی تواند تأویل آنها نیز یکسان باشد. زیرا این امر در محدوده اختیارات ما نیست. همان طور که شما نیز بر این مطلب واقف خواهید شد. علاوه بر این که ممکن است برخی از آیات را طبق حدیث یا مضمون مناسبی تأویل کنیم اگر چه آن روایت یا مضمون مناسب در آن تأویل نیامده باشد. مثلاً فُلک به ائمه علیهم السلام تأویل کرده می شود، چرا که در متون زیارتی می خوانیم: یا فُلْکَ النَّجاه (ای کشتی های نجات) و مانند آن.

بنا بر این هر کسی که در پیشگاه خداوند جسارت کند و بگوید: تأویل کلام خداوند متعال قطعاً همان است که او از قرائنی که ذکر کردیم، فهمیده، یا از متن استنباط کرده است، نادان است. هیچ انسان مؤمن به خدا و روز قیامت، نمی تواند با قطعیت آیات را تأویل کند، جز کسانی که قرآن در خانه آنان نازل شد یا کسانی که تأویل آن را به تفصیل شنیده باشند. پس گمان مبر در مواردی که به صراحت به احتمالی بودن آن تصریح نمی کنیم، دلیل بر قطعی بودن آن تأویل باشد بلکه تمام تأویل هایی که آوردیم، غیر از موارد به خصوصی که در آن بر قطعی بودنش تصریح می کنیم یا دلایل قطعی و واضحی برحسب قراین حالیه و مقالیه برایش وجود دارد، برحسب احتمال است. البته این موضوع، قطعی است که ولایت، باطن قرآن است و هیچ شکی در آن نیست و دلایل آن پیش از این آمده است و می آید. اگر کسی پس از آگاهی یافتن از احادیثی که آوردیم و بعد از این خواهد آمد، این مطلب که باطن قرآن، ولایت است را انکار کند، کافر خواهد بود و از فرقه حق (شیعه) خارج است و خدا و رسول و ائمه علیهم السلام از او برائت می جویند. پس اندیشه کن.

همان طور که از نوشته هایمان برمی آید، آن چه که در تأویل آیات به روش استنباط از احادیث می آوریم برطبق درک و فهم ما و مقتضای استنباط ما در آن است. پس برای هیچ کس مانعی وجود ندارد که به شکل بهتر و شایسته تر و متناسب تر از آن چه که ما استنباط می کنیم، استنباط کند. چرا که آن چه ما در شرح ها آوردیم الگویی کامل برای استنباط تأویل آیات است و خداوند توفیق دهنده و یاور است.

ص:۱۰۷۶

نکته دوم

بدان، در مقدماتی که گذشت، اشاره کردیم و در اینجا نیز تصریح می کنیم که تلاش ما در این تفسیر بر دو محور بوده است. اول این که سعی کردیم بگوییم، مراد از آن چه که بر طبق قرآن به امت های گذشته نسبت داده شده و آن چه که نسبت به اطاعت آنان از پیامبران شان و نافرمانی شان آمده است، در حقیقت، مربوط به اقرار به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اعتراف به حق آنان و تمسک به آنان و بیزاری جستن از دشمنان آنان می باشد، البته پس از اقرار به خدا و پیامبرانش و تصدیق مضمون اصلی رسالت پیامبران، به ویژه ولایت. دلیل این مطلب در باب های فصل دوم از گفتار اول گذشت و در آنجا دلایل این که علل عمده بعثت انبیا و نزول کتاب های آسمانی پس از اقرار به خدا و نبوت، اعتراف به ولایت حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بوده است و این که خداوند از تمام خلایق در این زمینه پیمان گرفته، آمده است. پس اندیشه کن و غافل مشو. چرا که ما همه جا به دلایل این تأویل، اشاره نمی کنیم. دوم آن که تلاش نمودیم بیشتر آیاتی را که در باره آن امت ها و اطاعت و معصیت آنان و بدبختی و مصیبت، و خیر و نعمتی که بر سر طوائف این امت ها آمده است، بر اطاعت و نافرمانی آنان از پیامبر و ائمه علیهم السلام در امر ولایت تطبیق دهیم، چرا که ما خوبان را به خوبان و بدان را به بدان، تشبیه نمودیم. وجه شبه آن شباهت افعال و اعمال آنان با یکدیگر است. مثلاً عمل اصحاب سَبْت (روز شنبه) را به عمل بنی امیه و بنی عباس که ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند، تشبیه نمودیم و اصحاب کهف را شبیه به ابوطالب و نظایر او دانستیم. همچنین داستان گوساله پرستان بنی اسرائیل را به اهل سقیفه تشبیه کردیم و تشبیهاتی از این دست که جداگانه در جای خود خواهد آمد. دلیل تشبیهات، احادیث و مطالبی است که در فصل سوم از گفتار اول و در دو باب آغازین بلکه در باب سوم از فصل اول از گفتار نخست، آمده است و بر آن دلالت دارد. مانند حدیث امام باقر علیه السلام به حمران که فرمود: همانا ظاهر قرآن، کسانی هستند که قرآن پیرامون آنان نازل شد و باطن آن، کسانی هستند که به مانند آنان عمل کردند و آن چه که در باره آنان نازل شد، در باره اینان نیز جاری می شود.

ص:۱۰۷۷

همچنین احـادیث فراوان دیگری موجود است که در محـل آنهـا اشـاره کردیم. ولی بایـد بـدانیم، همـان طور که در نکته قبلی گفتیم، بیشتر این تطبیق دادن ها به مقدار درک ما از آیات و براساس احتمال و قراین احوال می باشد. همچنین مبنای بیشتر این تطبیقات، تشبیه امور ظاهری و تأویل آن به امور معنوی است. به طور مثال در ماجرای مسخ، گناهکاران بنی اسـرائیل در شـکل ظـاهری، تبـدیل به بوزینه و خـاک و ماننـد آن شدنـد. دشـمنان ائمه علیهم السـلام نیز در معنـا و باطن به چنین حیواناتی مبـدل گشتند.

همـان طور که حـدیث ابوبصـیر در بـاب دوم از فصـل دوم از گفتار اول بر آن دلالت دارد. این حـدیث را در شـرح واژه های قرده، حِمـار و خنزیر نیز آوردیم. تطبیق صـید مـاهی در روز شـنبه به قتل ذریّه پیامبرصـلی الله علیه و آله و تطبیق های دیگر، به همین شـکل است و در بـاره هر یـک از آنهـا در محـل خود به گونه ای بحث خواهیم کرد که دلایل آن نیز بیان شود. و خـدا آگاه است و هدایت می کند.

نکته سوم

همـان طور که در شـرح واژه های خیر، شـر، فاحشه و دیگر واژه های و در باب های دوم و چهارم از فصل اول از گفتار اول و نیز موارد دیگر تبیین شـد، معنـای باطنِ تمام آن چه که خداونـد در قرآن حرام کرده است، پیشوایان جور و سـتم و آن چه که حلال کرده است، ائمه حق می باشـند و این که ائمه حق، سرچشـمه تمام خوبی ها هسـتند و همه نیکی ها از فروع آنان است و دشـمنان ائمه علیهم السـلام ریشه اصـلی تمام شـرارت ها هسـتند که تمام افعال قبیح و زشت از فروع آنان می باشد و منظور از گناهان و مناهی (آنچه که شرع آن را نهی کرده است) و پرستشِ غیرخداوند و مانند آن، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. اجمالاً ـ از آن چه که در فصول و شـرح های گذشـته برمی آیـد، تأویل امور خوب و پسـندیده و موضوعاتی از این دست، ائمه علیهم السـلام و ولایت آنان، شـیعیانشان و هر چه که به آنان برمی گردد، می باشـد و تأویل امور بد و ناپسـند و مسایلی از این دست، دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنان و اطاعت و محبت آنان است.

ص:۱۰۷۸

بنـابراین جـایز است که برخی از کلمـات قرآنی را که زیر مجمـوعه این دو دسـته قرار می گیرد، براسـاس تنـاسب به ولاـیت و دشـمنی با آن، تأویل ببریم، اگر چه تأویلی در خصوص آن نیامـده باشـد. پیش از این به دلایل این مطلب اشاره کرده ایم پس اگر تأویلی از این دست را در کتاب ما مشاهـده کردیـد آن را انکار نکنید و بر ما خرده مگیرید. مضاف بر این که ما به فضـل الهی و برکت دوسـتدارانش که برای ترویـج شـأن آنـان در راسـتای رسالت الهی تلاش می کنیم، تأویل تمام کلمات را جز در موارد انـدک به همراه دلیل آورده ایم. همان طور که از پژوهشـی که گـذشت و پژوهش هایی که می آید، این امر پیدا است. پس تحقیق و تأمل کن.

نکته چهارم

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول تشریح نمودیم که هم باید به ظاهر و هم باید به باطن قرآن ایمان داشت و این که هر دوی آنهـا مقصود بـاری تعـالی بوده است، ولی چون تفاسـیر متـداول به شـرح و تبیین ظـاهر قرآن پرداخته انـد و از تأویلات و معانی باطنی قرآن غافل شـده انـد و یا به بخش کوچکی از آن اشاره کرده انـد و ما نیز بر آن بودیم تا تأویلات باطنی اسـتنباط شـده از کلام ائمه علیهم السـلام را برجسـته سازیم، این کتاب را به تشـریح این امر و تبیین آن چه که به باطن قرآن مربوط می شود، اختصاص دادیم و به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث و خارج شدن از مقصود اصـلی، به آن چه که به ظاهر قرآن مربوط می شـد، به طور مفصل نپرداختیم، بلکه در بیشتر موارد به طور اجمال و حتی در جاهایی با اشاره به واضـح بودن معنای ظـاهر از تـبیین آن خـودداری کردیـم، چرا کـه آوردن هر دو معنـا، فقـط بحـث را بـه درازا می کشانـد و چنـدان فایـده ای در برنداشت.

بنا بر این شایسـته نیست که به خاطر اکتفا نمودن به ذکر تأویل و بیان معنای باطنی، کسـی به گمان این که اعتقاد ما شـیعیان به ماننـد مـذهب باطنیه و مـذاهب دیگر (که خدا آنها را لعنت کند) منحصـر به چیزی است که آوردیم، بر مذهب ما خدشه وارد کنـد و آن را انکـار نمایـد. پس انـدیشه کن و نیز بـدان که قصـد مـا اگر چه بر اختصـارگویی بود، ولی هر جـایی که احساس کردیم ماهیّت بحث اقتضا می کند،

ص:۱۰۷۹

تفصـیل بیشتری داده ایم. به ویژه در مواردی که حـاوی دلیلی بر اثبـات امامت یا نقض مخالفین ما بود. ما به فضل الهی در این کتـاب، آیـات فراوانی را آورده ایـم کـه ذهـن بسـیاری از علمـاء از اسـتدلال بـه آن غافـل مانـده اسـت و ایـن یکی از فوائـد و برجستگی های این کتاب است. پس غافل مشو.

نکته پنجم

بـدان که به طور کلی، تأویـل اغلب آیـات و واژه هـای قرآنی که در این کتـاب آورده ایم بر مبنـای مجـاز در معنـا یا اسـناد یا اسـتعاره های دیگر بوده است. بنا بر این تمام تأویل ها بر مبنای سـند یا قیاس به موارد مشابه یا بر طبق قاعده عموم و اطلاق که شامـل موضوع مورد بحث می شـده، صورت گرفته است. البته، پیشتر دلایل این تأویل ها را نیز بیان نموده ایم، به ویژه در باب هفتم از فصـل اول از گفتـار دوم و در ذیـل آن آورده ایم که واژه های اِلَه و رَبّ و همچنین جَلالَه نیز مجازاً به امام، تأویل می شـود. این مطلب، غلـو و مبـالغه گـویی نمی باشـد و مسـتلزم آن نیست که بگوییم، ائمه علیهم السـلام خـدا هسـتند یـا در زمینه آفرینش، روزی دادن و پرسـتش، دخالت دارند، بلکه در آنجا توضـیح دادیم که این مجاز به خاطر این است که آنان، بندگان مقرّب خـدا می باشـند به طوری که اطاعت از خدا به منزله اطاعت از آنان و پرسـتش او مانند پیروی از آنان می باشد. در باب سوم از فصل اول از گفتار اول نیز دلایل این کاربرد مجازی را ذکر کرده ایم. پس نبایـد تصور شود که اعتقاد ما بر دلالت آن واژه هـا به ائمه علیهم السـلام بر طبق حقیقت و نه مجـاز می باشـد. بنابراین اگر چیزی از این قبیل به ویژه در تأویل اله به امام و تأویـل الیـوم الآـخر به رجعت و دیگر تأویـل هـا را در جـایی مشاهـده کردیـد که به گمـان تـان حمـل بر حقیقت و نه مجـاز و برخلاف ظاهر شریعت بوده است، گمان تان اشتباه بوده و برخی از گمان ها به منزله گناه است، پس غفلت مکن.

ص:۱۰۸۰

نکته ششم

بـدان که مـا در نقل احادیثی که پیشتر آوردیم، اقتضای بحث و دلالت بر مقصود را به منظور جلوگیری از طولانی شـدن بحث که باعث اخلال می شـد، در نظر گرفتیم و مقصود از اختصار نیز همین می باشد. پس شاید مضـمون یک حدیث را به صورت پراکنده و در چند مورد آورده باشـیم و چه بسا خلاصه مضمون روایت را نقل کردیم ولی این نکته را رعایت نمودیم که هیچ خللی به حدیث وارد نشود و معنای آن تغییر نکند، با این وجود بسیاری از احادیث را همان طور که وارد شده اند، در لابه لای کتـاب آورده ایم. همچنین برخی از این احـادیث بلکه بیشتر آنها را از روی اطمینان و وثوق به راوی، از کتابی که آن احادیث در آن روایت شـده است نقل کرده ایم. پس اگر اشـتباهی در آنها باشـد، شایـد از سوی راوی آن حدیث باشد. من نیز خود را بری از اشـتباه نمی دانم چرا که انسان، محکوم به اشتباه و فراموشی است و فقط معصوم است که خداوند او را از این لغزش ها مصون داشته است و او بخشنده و غفور است.

همچنین باید بدانیم که بیشتر احادیثی که از تفسیر قمی یعنی علی بن ابراهیم نقل کرده ایم بدون ذکر سند است، چرا که او در کتابش جز در موارد اندک، به سلسله سـندها اشاره کرده و بیشتر این اسـنادها به امام صادق علیه السلام می رسد ولی به گونه ای است که تنهـا پس از دقت و پژوهش زیـاد، این اسـناد واضـح می شود، به همین خـاطر تنهـا به نقل از او اکتفا کردیم. حتی ممکن است حدیثی را از او در غیر موردی که او آن حدیث را ذکر کرده، نقل کنیم. پس اگر مشاهده کردید که ما از قمی یا از دیگران، تأویل بدون تصـریحی را که او از امام نقل کرده، ذکر کردیم یا روایتی را آوردیم که به گمان شـما در کتاب قمی یـافت نمی شـود، نبایـد در خـدشه وارد کردن به آن عجله کنیـد، چرا که مـا پیشـتر آوردیم که صـرف این که این بزرگـواران تـأویلی را نقـل می کننـد، خـود بهـترین دلیـل بر این است که آن تأویـل، از ائمه علیهم السـلام نقـل شـده است، اگر چه به آن تصریح نکرده باشند. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

ص:۱۰۸۱

نکته هفتم

تأویلاتی که در این کتاب می آوریم با سلسله سندهایی به ائمه علیهم السلام می رسند که در بیشتر موارد آنها را ذکر کرده ایم، به ویژه زمانی که غیرواضح و نیاز به ذکر سند باشد. ولی گاهی به دلیل واضح بودن و ضیق مجال و یا به خاطر این که کلام، روانی خود را با ذکر آنها از دست می داد به مطالبی که در شرح واژه ها و غیره آوردیم، اکتفا نمودیم و به آنها اشاره نکردیم. پس اگر چنین مواردی را مشاهده کردید نباید در آن تردید کنید. موضوع دیگر این که ما به تأسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و به خاطر برخی از مصالح، به جای آوردن نام برخی از دشمنان ائمه علیهم السلام، لقب آنان و تعابیر مشابه را به کار بردیم. مانند: اولی، دوّمی، سوّمی، چهارمی، ابا فصیل، ابوجهل و مانند آن. همین طور به جای ذکر اسامی برخی از مؤلفین، القاب آنان را آورده ایم، مثلاً ـ به جای علی بن ابراهیم، قمی را به کار بردیم و مانند آن. پس غافل مشو.

نکته هشتم

بدان که اثبات رجعت که اجمالاً ـ به این معناست که پس از قیام قائم علیه السلام و رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله و همه امامان علیهم السلام یا برخی از آنان به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام، بعضی از مردم از قبور خویش بیرون آمده و به دنیا باز می گردند و مدّتی در آن زندگی می کنند و ائمه علیهم السلام قدرت می یابند و از دشمنان شان انتقام می گیرند، کاملاً پذیرفته شده است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد و از ضروریات مذهب ما است و احادیثی که بر تحقق آن به طور اجمال دلالت دارد، متواتر است، اگر چه در جزئیات این موضوع، تفاوت هایی در روایات وجود دارد.

من بیش از ۲۰۰ حدیث پیرامون رجعت یافته ام. به علاوه، احادیث ناظر بر این است که بیشتر مواردی که در قرآن در باره قیامت وارد شده است به روز رجعت تأویل می شود. برخی از این روایات را در شرح واژه های قیامت، آخرت، بعثت، حشر و مانند آن، آورده ایم و مخالفان ما آنها را انکار کرده و رجعت را محال

دانسته اند، همان طور که مشرکان، آخرت را انکار نموده و آیات نازل شده در زمینه زنده شدن برخی از مردگانِ اقوام گذشته، توسط خداوند را که عزیر نمونه آن است. تکذیب کردند. در برخی از احادیث آمده است که که جز فرقه قدریه، هیچ کس این قدرت الهی را انکار نمی کند. ما پیشتر، برخی از احادیثی را که بر روز رجعت دلالت دارد، ذکر کرده ایم. در اینجا قصد داریم به عنوان آخرین نکته، مختصری از احادیث پیرامون رجعت را ذکر کنیم.

همه امت اسلامی بر خروج حضرت مهدی علیه السلام که در احادیث ما از آن به قیام قائم علیه السلام تعبیر شده است، اجماع دارند، به طوری که نیاز به اثبات ندارد بلکه تنها اختلاف این است که نزد شیعه او حجت بن الحسن علیهما السلام است ولی نزد مخالفین ما او مردی از آل رسول الله صلی الله علیه و آله است که بعداً متولد می شود. ما در نقض قول آنان وجود برخی از کسانی که در گذشته عمری طولانی داشته اند را به عنوان استدلال می آوریم مانند حضرت خضر علیه السلام، ادریس علیه السلام، عیسی علیه السلام و افراد دیگر. هر کس می خواهد استدلال ما را به طور مفصل بداند، باید به کتاب های علمای شیعه پیرامون قیامت و به کتاب کمال الدین صدوق رجوع کند. در اینجا برخی از احادیثی را که وعده داده بودیم می آوریم که دوازده حدیث است.

حدیث یکم: احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابا محمد یعنی ابابصیر نقل می کند که گفت: امام باقر علیه السلام از من سؤال فرمود: آیا اهل عراق روز رجعت را انکار می کنند؟ در جواب عرض کردم: بله حضرت فرمود: مگر این آیه قرآن را نمی خوانند که فرمود: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»(۱) [و آن روز که از هر امتی گروهی محشور می گردانیم] احادیثی که در شرح واژه حشر از تفسیر قمی آوردیم و همچنین روایت او از امام صادق علیه السلام، ادلّه تأیید کننده این مطلب است که تأویل این آیات، روز رجعت می باشد.

حدیث دوم: احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار و احمد بن حسن

ص:۱۰۸۳

۱- [۱] - نمل/۸۳.

و بن علی بن فضال از پـدرش حسن از حمید بن مثنی از شـعیب حداد از اباصـباح کنانی روایت می کند که گفت: به امام باقر علیه السـلام عرض کردم: جـانم به فـدایت. مسأله ای وجود دارد که بیزارم از آن که آن را پیش شـما بر زبان بیاورم. حضـرت فرمود: آیا سؤال تو در باره رجعت است؟ در جواب عرض کردم: بله، حضـرت فرمود: آن، قدرت (الهی) است که تنها مذهب قدریه آن قدرت را انکار می کند. (ادامه روایت).

مؤید این حدیث، روایتی است که آن را نیز احمد بن محمد با سـند از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت: أبی الکوا از حضرت علی علیه السـلام پیرامون رجعت پرسـید. حضـرت به او جواب داد که آن، حقیقت دارد و آیاتی را در استدلال بر آن ذکر فرمود. یکی از آنهـا بـدین شـرح است: حضـرت فرمود: یـابن الکوا مَثَـل آنان یعنی مَثَل اهل رجعت، مَثَل آن گروه از بنی اسـرائیل است که خداونـد عز و جل در باره آن فرمود: «أَلَمْ تر إِلَی الَّذِینَ خَرَجُواْ مِن دِیَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَـذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْیَاهُمْ»(۱) [آیـا از (حال) کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدنـد و هزاران تن بودنـد خبر نیافتی پس خداونـد به آنـان گفت تن به مرگ بسـپارید آنگـاه آنـان را زنـده ساخت] و مَثَل آنان، مَثَل عزیر علیه السـلام است که به خداونـد گفت: «أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ وَهِیَ خَاوِیَهٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّیَ یُحْیِـی هَـَذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّهُ»(۲) [یا چون آن کس کـه به شـهری که بـام هـایش یکسـر فرو ریخته بـود، عبـور کرد؛ (بـا خـود می) گفت: «چگـونه خداونـد، (اهـل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می کند؟». پس خداوند، او را (به مدت) صد سال می میراند.] و خداوند او را به خاطر آن گناه به مـدت صد سال میراند و سـپس او را زنده نمود و به دنیا باز گرداند. سـپس حضـرت فرمود: یابن الکوا هرگز در قدرت خداونـد عز و جل شک نکن. در روایت سـدیر آمـده است که گفت: از امام صادق علیه السـلام پیرامون رجعت سؤال نمودم، حضرت سه بار فرمود: مذهب قدریه آن را انکار می کند.

ص:۱۰۸۴

۱- [۱] - بقره/۲۴۳.

۲- [۲] - بقره/۲۵۹.

حدیث سوم: محمد بن حسین بن اباالخطاب از صفوان از أبا خالد قماط از عبدالرحیم قصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که حضرت این آیه شریفه «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمؤمنین أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم»(۱) [در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به (بهای) این که بهشت برای آنان باشد خریده است] را خواند و سپس فرمود: آیا معنای آن را می دانی؟ عرض کردم یعنی مؤمنان پیکار می کنند و می کشند و کشته می شوند. حضرت فرمود: نه ولی کسی از مؤمنان که کشته شود، به دنیا باز می گردد تا بمیرد و کسی از مؤمنان که بمیرد به دنیا بازگردانده می شود تا کشته شود. آن، قدرتی است و آن را انکار نکن.

حدیث چهارم: احمدبن محمد بن عیسی و برادرش عبدالله بن محمد و محمد بن حسین بن ابالخطاب از حسین بن محبوب از علی بن ریاب از زراره روایت می کند که گفت: از این که از امام باقر علیه السلام سؤال کنم کراهت داشتم. پس موضوع مناسبی را بهانه قرار دادم تا بدان وسیله به خواسته ام برسم. پس به ایشان عرض کردم: مرا از کسی که کشته شد و مرد آگاه کن. حضرت فرمود: مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن است. عرض کردم: این کلام شما را جایی نیافتم. قرآن بین مرگ و کشته شدن فرقی قائل شده است: «أَفَإِنْ مات أو قُتل»(۲) [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود] و «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَی الله تُحْشَرُونَ»(۳) [و اگر (در راه جهاد) بمیرید یا کشته شوید قطعا به سوی خدا گردآورده خواهید شد] حضرت فرمود: ای زراره آن چنان که تو گفتی نیست بلکه مرگ، مرگ و کشته شدن، کشته شدن است. خداوند در قرآن فرموده است: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمؤمنین أَنفُسَهُمْ»(۴) عرض کردم: خدای عز و جل می فرماید: «کل نفس ذائقه الموت» آیا به نظر شما کسی که کشته شد، طعم مرگ را نچشیده است؟ حضرت فرمود: کسی که با شمشیر کشته شده است مانند کسی که در بستر جان داده، نیست. همانا هر کسی که کشته شد، ناگزیر به این

۱- [۱] - توبه/۱۱۱.

۲- [۲] - آل عمران/۱۴۴.

۳- [۳] - آل عمران/۱۵۸.

۴- [۴] - توبه/۱۱۱.

دنیا برمی گردد تا طعم مرگ را بچشد. در حدیث صحیح دیگری نیز از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: آن دسته از مؤمنان که مرده اند، در رجعت، کشته می شوند و آنان که کشته شده اند، می میرند. احادیث در این زمینه، فراوان است.

حدیث پنجم: از احمد بن محمد و محمد بن حسین از بزنطی از حماد از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: از حمران بن أعین و أبا الخطاب (البته پیش از آن که قائل به الوهیت امام صادق علیه السلام شده و منحرف گردد) حدیثی را شنیدم که می گفتند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می فرمود: اولین کسی که پس از شکافته شدن زمین به دنیا رجعت می کند حسین بن علی علیه السلام است و رجعت برای عموم مردم نیست و فقط به خواص، اختصاص دارد و فقط مؤمنان خالص و مشرکان خالص به دنیا رجعت می کنند. احادیث پیرامون رجعت امام حسین علیه السلام، بسیار فراوان است.

حدیث ششم: به همین سند از حماد از بکیر بن أعین روایت شده که گفت: کسی که در او شکی نیست یعنی امام باقر علیه السلام به من فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به دنیا باز خواهند گشت.

حدیث هفتم: قمی از ابن ابی عمیر از ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون آیه شریفه «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(۱) [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید] فرمود: خدا تمام انبیاء مبعوث شده از زمان آدم علیه السلام را به دنیا بازمی گرداند تا امیرالمؤمنین را یاری کنند و منظور از لتؤمنن به رسول الله صلی الله علیه و آله و مقصود از لتنصرنه، حضرت علی علیه السلام می باشد.

حدیث هشتم: و از پدرش از نضر بن سوید از یحیی حلبی از عبدالحمید طائی از اباخالد کابلی از علی بن حسین علیه السلام نقل شده است که پیرامون آیه شریفه

۱- [۱] - آل عمران/۸۱.

«إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(۱) [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقینا تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] فرمود: پیامبر شما و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام به سوی شما باز می گردند. در تأیید این حدیث و حدیث قبل، قمی با سلسله سندی که مرتبه آن از حدیث صحیح پایین تر نیست از جمیل روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای آیه شریفه «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهَادُ»(۲) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعا یاری می کنیم] سؤال کردم؟ حضرت فرمود: منظور از آن، رجعت است. مگر نمی دانی که بسیاری از انبیاء الهی در دنیا یاری نشده و کشته شدند و ائمه علیهم السلام بعد از آنان نیز کشته شده و یاری نشدند؟ پس (بازگشت آنان) در رجعت است.

حدیث نهم: حسن به محبوب از محمدبن سلام از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَأَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَی خُرُوجٍ مِّن سَبِیلٍ»(۳) [پروردگارا دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون شدنی (از آتش) هست] روایت می کند که فرمود: آن، مخصوص گروه هایی در زمان رجعت یعنی پس از مرگ است. و در قیامت صورت می گیرد «فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»(۴) [دور باد (از رحمت خدا) گروه ستمکاران]

حدیث دهم: در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَهٍ أَهْلَکْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ»(۵) [و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است] آمده است که فرمود: هیچ یک از (مردم)

۱- [۱] – قصص/۸۵.

۲- [۲] – غافر/۵۱.

۳- [۳] – غافر/۱۱.

۴- [۴] – مؤمنون/۴۱.

۵- [۵] – انبیاء/۹۵.

آبادی هایی که خداوند، اهل آن را با عذاب، هلاک نمود، در زمان رجعت به دنیا بر نمی گردند ولی در قیامت برمی گردند. تنها مؤمنین خالص و دیگران که با عذاب هلاک نشدند و کافران خالص، در زمان رجعت به دنیا برمی گردند. مؤید این حدیث، روایتی است که آن را صدوق با سند از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «آگاه باشید اگر قائم ما قیام می کرد حمیرا به سوی او بازگردانده می شد تا حد (الهی) را بر او اجرا کند و انتقام مادرش فاطمه علیها السلام را بگیرد.» از حضرت پرسیدند: پس چگونه خدا، آن حدّ را تا زمان قیام آن حضرت به تأخیر انداخت؟ حضرت فرمود: «زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به خاطر رحمت مبعوث نمود و حضرت قائم علیه السلام را برای انتقام مبعوث می کند و ایشان به خاطر تهمتی که حمیرا به مادر ابراهیم یعنی ماریه کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله زد، بر وی حد را جاری می کند.»

حدیث یازدهم: فضل بن شاذان از حسن بن محبوب از عمر بن ابامقدام از جابر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم قطعاً مردی از ما اهل بیت علیهم السلام پس از آن که ۳۰۹ سال از فوت او گذشت به فرمانروایی می رسد. عرض کردم: آن، در چه زمانی اتفاق می افتد؟ حضرت فرمود: بعد از قیام قائم علیه السلام. عرض کردم: حضرت قائم علیه السلام چه مدت در جهان می ماند؟ حضرت فرمود: ۱۹ سال و چند ماه، سپس مستنصر (یاری طلب) به دنیا می آید و او همان حسین علیه السلام است و انتقام خود و خون اصحابش را می خواهد، پس می جنگد و به اسارت می گیرد تا آن که سفّاح (خونریز) خروج می کند و او امیر المؤمنین علی بن أبیطالب است. مؤلف گوید: در کتاب «بشری» نوشته ابن طاووس از حمران از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: عمر دنیا، یکصدهزار سال است. ۲۰هزار سال آن مخصوص سائر مردم و ۸۰ هزار سال آن مخصوص آل محمد علیهم السلام می باشد.

همچنین از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت شده که وقتی از آن حضرت پیرامون روزی که خداوند مقدار آن را ۵۰ هزار سال ذکر کرده است، سؤال شد، فرمود: امیرالمؤمنین در رجعتش به دنیا ۴۴ هزار سال فرمانروایی می کند.

ص:۱۰۸۸

همچنیـن در روایت دیگری از ایشـان آمـده است که پس از آن که تـبیین نمـود علی علیه السـلام در رجعتش به دنیـا بـا ابلیس پیکـار می کنـد و رسول الله پس از او ابلیس را می کشـد و این که مراد از یوم الوقت المعلوم (روز زمـان مشـخص) همان روز رجعت است، فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السـلام ۴۴ هزار سـال فرمانروایی می کنـد تا این که هر یک از مردان شـیعه او صاحب هزار فرزند می شوند، یعنی هر سال یک پسـر، سـپس دو باغ سبز و خرّم بهشتی در مسـجد کوفه و اطرافش به خواسته خداوند، پدیدار می شود.»

حـدیث دوازدهم: حدیثی است که شـیخ معتمد حسن بن سـلیمان در کتاب منتخب البصائر با سـند معتبری از مفضل بن عمر از امام باقر علیه السـلام روایت کرده است که حدیثی بسیار طولانی می باشد و شامل جزئیات احوال قائم آل محمد علیهم السلام و قیـام او و برخی از آن چه در رجعت اتفـاق می افتـد، می شود. ولی مـا تنهـا چکیـده بخش هـایی از روایت را که به بحث ما مرتبط است، در اینجا ذکر می کنیم و هر کس خواهان جزئیات آن است به خود حـدیث مراجعه کند. مفضل گفت: از مولایم امام صادق علیه السـلام سؤال کردم: آیا ظهور مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشـریف، در وقت مشخصی است و مردم آن را می داننـد؟ حضـرت فرمود: ابـداً چنین نیست که ظهور او و زمـانی باشـد که شـیعیان مـا از آن آگـاه باشـند. عرض کردم: چرا اینگونه است؟ حضـرت فرمود: زیرا آن وقت، همان زمانی است که خداونـد از آن به الساعه تعبیر کرده است. حضـرت، آیاتی را کـه شامـل ذکر واژه الساعه بـود را در اشـاره به این که مراد از آن، زمـان ظهـور مهـدی منتظر علیه السـلام می باشـد، برایم برشـمرد. سـپس حضـرت فرمود: هرکس برای ظهور مهدی آل محمد علیهم السـلام زمانی را مشخص کند، قائل با شراکت در علم خداونـد شـده است و ادعا کرده است که خداوند، او را از راز خویش آگاه ساخته است. مفضل گفت: به حضـرت عرض کردم: پس مردم چگونه ظهور مهـدی علیه السـلام را بفهمنـد و در رکـاب او قرارگیرنـد؟ حضـرت فرمود: او ناگهان ظاهر می شود. سـپس ذکر او در همه جا می پیچد و دعوتش آشکار می شود و همه جا اسم، کنیه و نسب او را صدا می زنند و آوازه او بر سـر زبـان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین می افتـد، پس آنها در شـناخت او به حجّت و دلیلی نیاز دارنـد و ما آن را برایشان شرح داده ایم و او را به آنان معرفی

کرده ایم و نسب او را برایشـان گفته ایم و نـام و کنیه او را برای ایشـان، بـاز گو کرده و گفته ایم که او به نام جـدش رسول الله صلی الله علیه و آله نامیـده شده است تا حجت بر مردم تمام شود و نگویند نام، کنیه و نسب او را نمی دانیم. به خدا سو گند، او و نام و نسبش، کاملاً واضـح و روشن می شود و سـپس خداونـد، او را ظاهر می کنـد. همان طور که جـدّش در این آیه ها به ظهور او وعـده داده بود: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُـدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الـدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْـرِکُونَ»(۱) [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرسـتاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشـند] «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَهٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّه»(۲) [و با آنان بجنگیـد تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسـره از آن خـدا گردد]. پس به خدا قسم ای مفضل، او قطعاً اهل مذاهب و بت پرسـتان و اهل اختلاف را خواهد کشت تا همه دین، یکی شود، همان طور که خداونـد عز و جل فرمود: «إِنَّ الـدِّینَ عِنـدَ اللّهِ الإِسْـلاَمُ»(۳) [در حقیقت دین نزد خـدا همان اسـلام است] و «وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْـلاَمِ دِینًا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ»(۴) [و هر که جز اسـلام دینی (دیگر) جویـد هرگز از وی پذیرفته نشود]. سـپس امام صادق علیه السـلام داسـتان ولادت مهدی منتظر علیه السلام را بیان نمود تا آن که فرمود: او در آخرین روز از سال ۲۶۰ غایب می شود و هیچ کس او را نمی بیند تا روزی که همه کس و همه چشم ها او را مشاهده خواهند کرد. پس هر کسی غیر از این به شـما گفت، او را تکذیب کنید. مفضل گفت: چه کسـی مهدی منتظر علیه السـلام را مورد خطاب قرار می دهد و چه کسـی مخاطب او می شود؟ حضـرت فرمود ملائکه و اجنّه مؤمن او را مورد خطاب خود قرار می دهنـد. سـپس در مکه ظاهر می شود به خدا قسم ای مفضل گویی من او را می بینم که در حالی که عبای رسول الله صلی الله علیه و آله بر دوش او است و بر سرش عمّامه ای زرد دارد و به پایش نعلینِ وصله زده شده رسول الله صلی الله علیه و آله است و در

۱- [۱] - توبه/۳۳.

۲- [۲] - بقره/۱۹۳.

۳- [۳] - آل عمران/۱۹.

۴- [۴] - آل عمران/۸۵.

دستش چوبدستی دارد و بزهای لاغری را جلوی خود می رانـد تا این که آن را به بیت الله الحرام ببرد و در آنجا هیچ کس او را نمی شناسد. او به شکل جوانی زیبا، ظهور می کند. مفضل گفت: پس او چگونه ظاهر می شود؟ حضرت فرمود: او به تنهایی ظاهر می شود و به تنهایی به سوی بیت الله الحرام می آید و به تنهایی وارد کعبه می شود و در حالی که تنها است شب بر او پرده می افکند. پس زمانی که چشم ها در خواب روند و شب بسیار تاریک شود، جبرئیل، میکائیل و ملائکه صف به صف به سوی او نازل می شوند و جبرئیل به او می گوید: ای مولای من، گفتار تو پذیرفته و فرمان تو روا است. سپس مهدی منتظر علیه السلام بین رکن و مقام می ایستد و فریاد بلندی می زند و می گوید: ای گروه پاکان و ای یاران باوفای من، ای کسانی که خداوند آنها را برای ظهور من بر روی زمین، ذخیره کرده است، مطیعانه به سوی من بیایید. پس فریاد او به آنها می رسد در حالی که آنها در محراب هایشان و در بسترهایشان در شرق و غرب زمین هستند و آن فریاد را می شنوند به طوری که طنین آن فریاد به صورت یک پارچه در گوش همه مردان صدا در می آید و تمام آنان در یک چشم به هم زدن به سوی او می آیند تا در پیش او حضور یافته و نزد او شب را به صبح برسانند. آنان به تعداد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در روز بدر، ۳۱۳ تن می باشند. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا ۷۲ مردی که به همراه حسین علیه السلام کشته شدند به همراه او ظهور می کنند؟ حضرت فرمود: بله، ظهور می کنند در حالی که اباعبدالله الحسین علیه السلام به همراه ۱۲هزار دوست که از شیعیان علی علیه السلام هستند و عمامه سیاهی بر سر دارند، در میان آنان است. مفضل گفت: عرض کردم ای مولای من آیا قائم علیه السلام، بیعت کسانی را که پیش از ظهور او و قبل از قیامش با او بیعت کردند تغییر می دهد؟ حضرت فرمود: ای مفضل! هر بیعتی پیش از ظهور قائم علیه السلام، بیعت کفر و نفاق و خدعه است که خداوند آن بیعت و بیعت شونده را لعنت کند، بلکه، ای مفضل هنگامی که قائم علیه السلام پشتش را به بیت الله الحرام تکیه می دهد، دست مبارکش را دراز می کند در حالی که سفید خالص است و می گوید این دست خداوند و از خداوند و به امر خداوند است. سپس این آیه را تلاوت می کند: «إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا

يَنكَثُ عَلَى نَفْسِهِ» (۱) [در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کننـد جز این نیست که با خـدا بیعت می کننـد دست خـدا بالای دست هـای آنان است پس هر که پیمان شـکنی کنـد تنها به زیان خود پیمان می شـکند]، پس اولین کسـی که دست او را می بوسد، جبرئیل علیه السـلام است. سـپس با او بیعت می کند و ملائکه و جنّیان شـریف و سـپس یاران با وفای آن حضـرت با او بیعت می کنند.

سپس حضـرت می فرمایـد: زمانی که خورشـید طلوع و نور افشانی می کند، فریاد زننده ای از عین الشـمس با زبان عربی مبین فریاد می زند که هر کس در آسـمانها و زمین است آن را می شـنود. آن فریاد زننده می گوید: ای جماعت خلائق، این مهدی آل محمـد علیهم السـلام است و او را با نام جـدّش رسول الله صـلی الله علیه و آله و کنیه اش می نامـد و او را به پدرش حسـن یـازدهم تـا حسن بن علی علیه السـلام منسوب می کنـد و سـپس می گویـد: از او پیروی کنیـد تا هـدایت شویـد و با دعوت او مخالفت نکنید که گمراه می شوید. پس اولین کسـی که به ندایش لبیک می گوید، ملائکه و سـپس اجنّه و بعد از آن خواص آن حضـرت می باشـند و می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. خلائق سرزمین ها از خشکی و دریا و از بادیه نشین و شهرنشین در حالی که با یکـدیگر سـخن می گوینـد و برخی از آنان در باره آن چه با گوش هایشان شـنیدند، سؤال می کننـد، روی می آورنـد. پس هنگامی که نزدیک غروب خورشـید شود، فریاد زننده ای از مغرب زمین فریاد می زند: ای مردم، پروردگار شـما در وادی خشـکی از سـرزمین فلسـطین ظهور کرده است و او عثمان بن عنبسه اموی از فرزندان یزید بن معاویه است، پس از او پیروی کنید تا هدایت شوید. پس ملائکه و اجنّه و خواص آن حضـرت، قول او را نمی پذیرند و او را تکذیب می کنند و تمام انسآنهـای مردد و دودل و منـافق و کـافر بـا فریـاد اخیر گمراه می شونـد. سـپس امام صادق علیه السـلام فرمود: بعـد از آن دابّه الأرض در میان رکن و مقام ظاهر می شود و بر چهره مؤمن می نویسـد که او مؤمن است و بر روی کافر می نویسد که او کافر است.

سپس امام صادق علیه السلام حکایت ظهور ارتش سفیانی و زبونی آنها در

ص:۱۰۹۲

۱- ۱ - فتح/۱۰.

صحرا و حکـایت برخی از احوالات قـائم علیه السـلام در مکه به هنگـام ظهورش را نقـل می کنـد. مفضل عرض کرد: سـپس مهدی علیه السـلام به کجا می رود؟ حضـرت فرمود: به سوی شـهر جدّش رسول الله صلی الله علیه و آله، پس هنگامی که وارد آن می شـود می گویـد: ای مردم، ایـن قـبر جـدّ مـن رسـول الله است؟ پس همه می گوینـد: آری ای مهـدی آل محمـد علیهم السـلام. حضـرت می فرماید: چه کسـی با او است؟ آنها می گویند: دو هم نشـین او فلانی و فلانی و کسـی غیر از آن دو اینجا نیست. پس حضـرت دسـتور می دهـد که آن دو را بر بالای تنه درخت خشـکیده ای ببرنـد و او آن دو را بر آن به صـلیب می کشـد. پس آن درخت زنـده می شود و برگ و میوه می دهـد و شاخه آن رشد می کند. پس شک داران و اهل ولایت آن دو می گوینـد: به خـدا قسم این حقاً شـرافت بزرگی است و ما با ولایت آن دو رسـتگار شـدیم. و آن گاه، نـدا دهنده مهدی علیه السـلام، هر کسـی که دوستِ دو همنشـین در آرامگاه رسول الله صـلی الله علیه و آله است را نـدا می دهد تا در کناری به طور جداگانه بایسـتند. پس خلائق به دو دسـته تقسـیم می شوند. مهدی علیه السلام از پیروان آن دو می خواهد که از آن دو برائت جوینـد و آنهـا نمی پذیرنـد. پس مهـدی به بـاد سـیاهی امر می کنـد و آن بـاد بر آن دو می وزد و آن دو را ماننـد تنه توخالی درخت خرما قرار می دهد. سـپس دستور پایین آوردن آنها را می دهد. پس آن دو را به سوی او می برند و مهدی علیه السلام آنها را به اذن خـدا زنـده می کنـد و به خلائق دسـتور می دهد تا جمع شوند. سـپس داسـتان تمام کارهای آنان را برای خلائق تعریف می کند و آن دو نیز به آن اعتراف می کنند. سـپس در آن هنگام حضـرت دستور قصاص آن دو را به خاطر ظلم هایی که به حاضـران روا داشـتند، صادر می کند. سپس آن دو را بر تنه همان درخت به صلیب می کشد و به آتشی دستور می دهد تا از زمین خارج شده و آن دو و آن درخت را بسوزاند، سـپس به بادی دسـتور می دهد تا خاکستر آنها را در دریا بریزد همان طور که موسـی علیه السـلام بـا گوساله پرسـتان چنین کرد. سـپس مفضل گفت: آیا آن آخرین عـذاب آن دو است؟ حضـرت فرمود: هرگز، ای مفضل، به خـدا قسم دوباره برگشت داده می شوند و در پیشـگاه سـید اکبر محمد رسول الله صـلی الله علیه و آله و صِدّیق اکبر، امیرالمؤمنین علیه السـلام و فاطمه علیها السـلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام و تمام مؤمنین خالص و

ص:۱۰۹۳

کافران خالص حاضـر می شونـد و به خاطر تمام آن ظلم هایی که روا داشـتند، قصاص می شونـد و در هر روز و شب هزار بار کشـته می شونـد و تا هر وقت خـدا بخواهد برگشت داده می شوند. سـپس مهدی علیه السـلام به سوی کوفه می رود و در بین کـوفه و نجف منزل می گزینـد و اصـحابش در آن روز، ۴۶ هزار تـن از ملائکه و ۴۶ هزار جـن و ۴۶ هزار تن از خـواص آن حضـرت می باشـند. سـپس حضرت ماجرای خرابه زَوْراء و نازل شدن لعنت بر اهل آن را ذکر کرده و سپس فرمود: بی تردید، انواع عذابی که از ابتدای دهر تا انتهای آن بر سـر سایر امت های سـرکش، نازل شد، بر سر ساکنان آن نازل می شود و توفانی جز توفان شمشیر بر آنان نمی وزد. پس در آن هنگام وای بر کسی که در آنجا مسکن گزیند. سپس حضرت، حکایتی طولانی را ذکر کرده و سـپس فرمود: سـپس لشـکریان مهـدی علیه السـلام سـفیانی را تا دمشق تعقیب می کنند و او را گرفته و بر روی صخره ای، ذبح می کنند. سـپس حسـین علیه السـلام به همراه ۱۲هزار دوست و ۷۲ تن از اصـحابش ظهور می کنـد. و چه زیبا است در آن هنگـام هجوم سـفید و بازگشت درخشان تو. سـپس صـدّیق اکبر امیرالمؤمنن علیه السـلام خروج می کنـد و گنبد سفیدی برای او در نجف نصب می شود و سـتونی از آن در نجف و ستونی در هجر و ستونی در صنعاء یمن و ستونی در ارض طیّبه بر پا می شود و گویی من می بینم که چراغ های آن گنبد بر آسـمان و زمین می تابند و به این صورت رازها، آشـکار می شود: «یَومَ تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» [روزی که آن را ببینید هر شیردهنده ای آن را که شیر می دهد (از ترس) فرو می گذارد و هر آبسـتنی بار خود را فرو می نهد]. سـپس سـرور والا محمد صـلی الله علیه و آله در میان انصار و مهاجرین و کسانی که به او ایمان آوردنـد و او را تصدیق نمودند، ظهور می کند و تکذیب کنندگان او و متخاصـمان و مخالفین او در محضر او حضور می یابند.

حدیث مفضل طولانی است و تا همین جا اکتفا می کنیم.

الحمـد لله رب العالمین و الصـلاه و السـلام علی خیرخلقه محمـد و آله و الأئمه المعصومین صـلوات الله علیهم أجمعین حمداً و صلاهً و تسلیماً کثیراً کثیراً کثیراً.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹